V + R (?)

Hoodee-Ka-ool Aulum-
the Garden of the world-
By the late Meer Abdool
Cassum.- Mir Abu al Kasim called Mir Alam

Presented to the Bombay
Literary Society Auxiliary of
the Royal Asiatic Society, by
Serajool Moolk Buhadoor-

[signature]

Hyderabad - Deccan.
27th December 1830-

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هذا الکتاب
حدیقة العالم
تالیف علامة الزمانی
میر ابو القاسم
مخاطب میر عالم مرحوم

مقاله

اول از کتاب

حدیقة العالم

سنه ١٢٦٦ هجری

فهرست مقالهٔ اولی از کتاب حدیقة العالم

۱۵۶

156 ذکر تمهید مصالحت میان شهریار و مرتضی نظام شاه و ملاقات نمودن آن دو صاحب افسر و تیمراج رای بیجانگر و بیان بعضی سوانح دیگر

158 ذکر نامزد فرمودن شهریار ملک نائب را با سپاه منصور به تسخیر گنگار و ولایت راجمندری و غیره و بیان فتوحاتیکه در آن اوان رو نمود

160 ذکر توجه ملک نائب حسب الامر شهریار بعزم تسخیر ولایت قاسم کوته

162 ذکر توجه ملک نائب بعزم تسخیر ولایت وسنادو و بیان محاربات و فتوحاتیکه مجاهدان اسلام را دست داد

163 ذکر مخالفت عادلشاه با نظام شاه و کشته شدن کشور خان و فتح قلعه دهارور بطرز غریب و موافقت نمودن مرتضی نظام شاه با شهریار و مبدل شدن دوستی بدشمنی بسخن سازی بعضی مردم و بیان همروقی نظام شاه

168 ذکر مردانگیهای سیفخان عین الملک خلف الصدق فتحی خان عم زاده ملک غفران پناه و کشته شدن او به فریب حسین نظام شاه

176 ذکر موافقت شهریار با عادلشاه و تفالخان و ملک برید بجهت دفع مرتضی نظام شاه و بظهور رسیدن خلاف از جانب عادلشاه و اتفاق کردن با نظامشاه و آمدن بر سر شهر بیدر و بیان وقایعیکه بعد از آن رو داد

178 ذکر نامزد فرمودن شهریار امرا و خوانین را جهت تنبیه جوت راو و دیو نایک و هوجمل نایک و غیره سرداران برگی و نصرت یافتن سپاه منصور بر ایشان

179 ذکر نامزد فرمودن شهریار امیر شاه محمد انجو را بمحاربه لشکر نظام شاه و عادلشاه و بیان فتحهائیکه سپاه منصور را دست داد

182 ذکر توجه شهریار بسرحد بیجانگر و مشرف گشتن سرکراج بملازمت شهریار

۲۴

فهرست مقاله ثانی از کتاب حدیقة العالم

بسم الله الرحمن الرحیم

نظام ملک سخنوری و انتظام قلمرو معنی گستری وقف سالار حمد شاهنشاهی که دبیر حکمت
کامله‌اش منشور نظم جهان و نسق احوال ساکنان کشور امکان بنام نامی سلطنت نگاشت
و تدبیر مصلحت شامله‌اش سررشتهٔ حفظ ممالک ایجاد و اصلاح مسالک کون و فساد در کف
کفایت ریاست گذاشت صانعیکه جوهرشناسی لطفش بفحوای انی جاعل فی الارض
خلیفه تارک معشر بشر را بافر ابداع نواخت و دست کرامتش بمضمون لقد خلقنا
الانسان فی احسن تقویم قامت قابلیت انسان را بخلعت ایجاد مخلع ساخت
حلیمی که نور عنایتش چراغ فطرت کاملان را بلمعهٔ نبوت برافروخت تا ظلمت تخالف و تخاصم
آرای ناقصه که اختلال مایهٔ انوار وجود است به پرتو اشعهٔ تایید از ساحت این اختلاف کدهٔ
منازعت نیز دامن تعلق برچید و معلم حمایتش گوهر استعداد قابلان را آداب جهانداری آموخت
تا گرد تعادل و تزاحم اهوای باطله که انتظام برهم زن کارخانهٔ شهود است به نسیم پرچم علم سلطنت
و حکمرانی از فضای این جدلخانهٔ کدورت انگیز فرو نشیند نظم خدائیکه آورد عالم پدید جهان را ز لطف و

ام

کرم آفرید ز جودش وجود همه کائنات ز بودش نمود جماد و نبات ز کتم عدم کرد
حیوان پدید ولی تاج لطفش به انسان رسید بشر یافت ز وجوهر عقل را بسر بر نهاد افسر
فضل را برافراخت اعلام اقبال و جاه یکی شد بهمرگی پادشاه بحکمش چو شد ملک و دین
توامان دهد تاج شاهی به دین پروران جهان تا شود تازه از عدل شان بسر عالم سپر گردد جوان
زهی مالک الملکی که منشور سعادت سلاطین معدلت شعار را از دیوان منیع الارکان ولله
ملک السموات والارض بتوقیع رفیع وفضّلناهم علی کثیر ممن خلقنا
زیب و زینت داد و بمودای انّ هذا لهو الفضل المبین ابواب حصول مقاصد
و مرادات بر روی خواقین فلک اقتدار کشاد و نهال اقبال روزافزون اینفرقهٔ عظیم الشان
را که شجرهٔ طیبه اصلها ثابت وفرعها فی السماء است باوج سپهر نیلگون رسانید
و رایات ظفر آیات همایون ایشانرا بطراز اعزاز وانّ جندنا لهم الغالبون
مطرز گردانید طراوت حدیقهٔ شاهی از رشحات سحاب فیض لایزال اوست و رواج
درّة التاج پادشاهی از ابر نیسان نوال او هر معنی دلکش که از پس پردهٔ غیب روی نماید
نوشتهٔ خامهٔ تقدیر اوست و هر صورت دلفریب که در جلوه گاه وجود بنظر آید نگاشتهٔ
کلک تصویر او روابط مجردات عقلیه و مادیات علویه نظام از پرتو علمش یافته و وسایط ایجاد
بسایط و مرکبات سفلیه بر وفق حکمت بالغه اش انتظام پذیرفته **بیت** جهان از فیض جود
او توانگر تعالی شانه الله اکبر عادلی که دادرسی انتقامش باد صبا را بعلت پامال گلبرگی از
خار خار رنجوری بر بستر ناتوانی انداخت و بازپرسی مکافاتش کهربا را بجزای کشاکش برگ

کاهی بمرض زرد روئی مبتلا ساخت عسس قهرش کواکب را بتهمت شب گردی از فراز
بام چار دیوار عناصر نکبت خطوط شعاعی آفتاب هر روز در چاه خفا حبس فرماید و شحنه
عدلش چهره ماه را هر ماه به سبب دست برد شعاع آفتاب از سیلی ادب کلف زار
داغ سیاه روزی نماید لطیفی که مصور عنایتش جهت کامل نگاهی تماشائیان مستقبل صفحات
ایام ماضیه را بهارستان نقوش آثار بدیعه ساخت و مدبر حمایتش تصویرات مرقع
ذهن را از بیم آسیب رطوبت نسیان بروغن حافظه پرداخت سفینه روزگار برای روشن سوادی
چشم اعتبار از دست کاتب قدرتش نگارستان نوادر حکایات است و افراد لیل و نهار
جهت سرحساب نظر استیفا نگار از قلم محرر تقدیرش مفرده رقوم عجیبه واقعات نه جلد
طبقات سپهر برین از کتابخانه صنعتش رساله هفت باب اقالیم زمین از نسخه خلقتش
مقاله **نظم** تعالی الله یکی بی مثل و مانند که خوانندش خداوندان خداوند جواهر
بخش فکرتهای باریک بروز آرنده شبهای تاریک فلک برپا یدار و انجم افروز
خرد را پی میانجی حکمت آموز نگهدارنده بالا و پستی گواه بر هستی او جمله هستی صحرانوردان
دشت توحیدش از نهال قامت هر شجر عصای بدست می آرند و مسافران اقلیم تیهش
از هر کوه سنگ نشانی بر راه دارند هر ذره نحیف بر طلوع آفتاب جمالش دلیلیست روشن
و هر قطره ضعیف از دریای نوالش بحریست قطره زن **شعر** فوا عجبا کیف یعصی
الاله ام کیف یجحده الجاحد و فی کل شیء له آیة تدل علی انه
واحد سبحانه ما اعظم شانه جل جلاله و تعالی و عم نواله و

توالی

توالی و بیدا منشای اختران خزاین اصناف درود و صلوات و انشاد دفاین آلاف
تسلیم و تحیات نثار ساحت بارگاه عرش مدارج کرسی معارج پادشاه عالیجاهیست
که هنوز کلک قضا حروف عالیات شیون صفات را بر لوح قدر نه نوشته منشی عنایت
رقم رسالت را بطغرای عالم آرای او موشح ساخت و خاک امکان بآب وجوب گل
نگشته معمار مشیت کاخ نبوت را جهت نشیمن وی پرداخت شمع نشاء جامعه اش در
خلوتگاه احدیت پیش از تجلی اعیان ثابته بر عالم شهود به پرتو اوّل ما خلق الله
نوری تافته و دستان سرای ناطقه اش در چمن وحدت قبل از ظهور بهار کثرت
به ترانهٔ انّی رسول من ربّ العالمین تر زبانی یافته زهی صاحب لوائی که فرمانروائی
سلطنتش بمنشور کنت نبیّا وآدم بین الماء والطّین سر از جیب سرحد ازل کشیده
و حکمرانی ریاستش بحکم ولکن رسول الله خاتم النّبیّین در کنار کنارهٔ ابد آرمیده
چشم تأمل نگاه در گلگشت حدایق قوانین دین متینش غنچهٔ رسالت را از رنگ و بوی اعجاز
بی نیاز می بیند و نظر تعمق دستگاه در تصفح بساطین احکام ملت مبینش گل نبوت را
بی استعانت ناخن خرق عادت می چیند ضوابط شریعت غرّایش دستور العمل شاهی
نشاتین و قواعد ملت بیضایش سرمشق فرمانروائی دارین نظم سر سروران تاج آزادگان
سپهدار خیل فرستادگان بحکم شریعت طریقت اساس بنور طریقت حقیقت شناس
جهانرا مطاع و خدا را مطیع اسیران روز جزا را شفیع محمد که شمع ازل نور اوست قلم اولین
حرف منشور اوست خرد تشنهٔ فیض تعلیم اوست ترشّح کش از چشمهٔ میم اوست

و نقود نامحدود و اقسام سلام والوف نامعدود و صنوف تحیت واکرام نذر مراقد منور آل
کرام و خلفای عظام آنحضرت که اقتضای آثار نبویرا وجه همت ساخته علم تاسی در میدان خلافت
افراخته نظم همه مرضی همه راضی رفتند قرب حق را متقاضی رفتند گشته در قرب حق
اند اکنون کُم رضی الله تعالی عنهم ابد الابد بر آگاه دلان محفل وجود و حقیقت شناسان کارخانهٔ
شهود که چشم بصیرت را در تماشاگاه سواد آفرینش سرمهٔ تامل کشیده و دماغ ادراک را از رحیق
تحقیق وضع عالم نشأ تعقل بخشیده اند مخفی نخواهد بود که حکیم علی الاطلاق جلت عظمته باقتضای
حکمت بالغه خود افراد انسانی را با اشتراک جنسی و اتحاد نوعی مختلف الاستعداد خلق فرمود
واین نوع الانواع را باصناف موفوره و اقسام غیر محصوره منقسم نموده تا بجذبهٔ میل فطرت هر صنفی
گریبان گیر همت وی گردیده کشان کشان بر سر مقتضای فطری خود آرد و اسباب کثرة الاشعاب
انتظام جهان بدین وسیله قدم در عرصهٔ اجتماع گذارد از ینجاست که هر گروهی بروفق استعداد خود
بکاری مفتون و مصداق کل حزب بما لدیهم فرحون گردیده اند و از جملهٔ اصناف
این نوع عالی و انواع این جنس عالی قرعهٔ تفرد و استعداد بر طبق و رفع بعضکم فوق بعض درجات
بنام دو جماعت افتاده و بید اختیار لطف حضرت آفریدگار بفحوای جعل فیکم انبیاء و
جعلکم ملوکا یکی را خلعت رسالت در بر داده و دیگری را تاج سلطنت بر سر نهاده
نظم خدا اینکه دارند از و انبیا منشور دین عرصهٔ کبریا بشاهان گیتی سپردار کرم بساط جهان
از عرب تا عجم دو نام است بر نقش انگشتری که آن هست شاهی و پیغمبری و چون دایرهٔ نبوت
بنقطهٔ اختتام منتهی گردید لاجرم حفظ احکام شریعت خاتم انبیا کرام علیه و آله و علیهم صلوات الله الملک
العلام

العلام علاوهٔ انصرام مهام دنیوی انام بحصهٔ سلاطین عظام رسید و دبیر تقدیر بار دیگر منصب سلطنت
را باضافهٔ حفظ دین محمدی مضاعف نگاشت و مرتبهٔ ریاست بپایهٔ حمایت ملت احمدی علم منزلت
دوبالا افراشت ملک و دین توام گشت شمشیر سیاست صاحبان سیف دو دم عقد رشتهٔ تنظیم
احکام خالق علاوهٔ تنسیق مهمات خلایق در دست یکفرمان رفت و استقامت امور معاش
بنی نوع انسان باصلاح احوال معاد ایشان نسبت همزادی گرفت دست قضا گردن
جهانیانرا در ربقهٔ منت منقلدان قلادهٔ سلطنت محکم تربست و نقش احسان بختمان خاتم ریاست
برنگین قلوب عالمیان روشن ترنشست قیام بمراسم حق شناسی این فرقهٔ علیه بحکم عقل برکافهٔ
خلایق لازم گردید و اقدام بر شکر گذاری صاحبان این نعم بهیهٔ بشهادت نقل بر عامهٔ ناس
بمرتبهٔ وجوب و تحتم رسید بناء علی هذا در مرآت خاطر فاتر اضعف عباد الله القوی ابوالقاسم
بن رضی الدین الموسوی الملقب بمیر عالم که از معتصمان دولت آصفی نژاد و منتسبان این ریاست
فیروزی بنیاد است جلوه گر گردید که اگر از هار اخبار رنگارنگ چمن دولت سلسلهٔ علیهٔ عالیهٔ آصفیه
ادام الله ایام دولتهم را که در صحن بساتین کتب متفرقه گل گل شگفته است بر شتهٔ تحریر گلدسته
بهبندی ولالی ابدار مکارم احوال و معالی آثار این خاندان عالیشان شامخ الارکان را
که در اصداف السنه و افواه منتشر افتاده است در عقد انتساق و سمط انتظام به پسندی از آنجا
صورت گفتگوها که نقشی بر آب است از کلک تصویرت رنگ دوام می گیرد و ساز زبانها
که گرهی بر باد است بناخن تحریرت نغمه بقامی بپذیرد چه عجب که گردن اخلاصت از گرانباری
حقوق نامتناهی این مظاهر الطاف الهی سبک بار و برد و دوش اعتقادت از گرانی ایادی غیر محصور

آن ظلال سبحانی به سبک دوشی دو چار گردد تقیدی که کام حق‌شناسی باشد که
بدین قطرهٔ ضعیف که از دریای حسن خدمت بلب آرزو رسد فیض طراوتی بر گیرد و افسردگی
دماغ منعم‌شناسی شاید که بدین ته جرعهٔ خفیف که از خمخانهٔ صدق عقیدت بدست تمنا
افتد نشئهٔ شگفتگی پذیرد و چون سخن از روی سخن میخیزد و بلدهٔ طیبهٔ حیدرآباد دارالامارهٔ
دولت آصفی نژاد است مناسب نمود که اولاً احوال سلاطین قطب‌شاهیه که بانی مبانی بلدهٔ
مذکور بوده و در ممالک فسیح المسالک تلنگ مدتها گوی نیکنامی بچوگان فرمانروائی ربوده اند
ابتدای دولت ایشان مبدء ظهور رونق ملت اسلام و شروع شیوع انوار دین مبین حضرت
خیر الانام علیه و آله الصلواة والسلام درین سرزمین بهشت آئین است بمناسبت سبق زمانی
طرداً للباب بعبارت واضح خالی از اخلال ایجاز و املال اطناب رقمزد خامهٔ بیان
گردد دل یادگار طلب که حلقه نشین کمین گاه این مطلب بود نوید این امید دامن اجتهاد بر کمر
همت بست و خامهٔ منتظر الاشاره که همواره انتظار چنین بشارت می‌نمود بامید این نوید آستین
تصمیم بر ساعد عزیمت شکست و با وجود قلت فرصت و کثرت اشتغال که تدابیر اصلاح تشتت
امور سد ثغور مفاسد ملک فتنه‌خیز دکن علاوه رتق و فتق مهمات مستوعب اوقات است
پارهٔ از ساعات عمر گرانمایه صرف این مطلب گردید الحمد لله والمنه که مصور اندیشه صورت
یادگاری بر صفحهٔ زمانه نقش بسته که چهرهٔ نونگاهان نگارخانهٔ عالم از نیرنگیهای عبرتش گردهٔ رنگ شکست
رو نما تواند برداشت و کاروان خیال از اقلیم تامل سرمایهٔ ذکری بدست آورده که از تحائف
اعتبارش جهت مجاوران کشور استقبال بمصداق ولقد کان فی قصصهم عبرة

اولی

لاٰلی لباب اصناف ارمغان تواند گذاشت نخلبندی قلم معنی پسند رنگ گلستان ریخته که دامان نگاه تماشائیان از گلهای رنگارنگش رشک چمن چمن بهار گردد غنچهٔ خاطر نظارگیان از تراکم نکهت تماشایش زیارت گاه شگفتگی صد لاله زار و این تالیف مسرت توام که مسمّی است بحدیقة العالم مشتمل است بر دو مقاله و یک خاتمه مقالهٔ اول در بیان احوال ملوک قطبشاهیّه انار الله برهانهم مقالهٔ دوم در ذکر احوال سلسلهٔ علیّهٔ عالیّه آصفیّه ادام الله ایام دولتهم و خاتمه در بیان مجملی از احوال مؤلف **مقالهٔ اوّل** در بیان احوال عظمت اشتمال سلاطین قطبشاهیّه رضوان الله علیهم که قریب دو صد سال در مملکت تلنگ کوس سلطنت و فرمان روائی نواخته و علم دین و داد درین سرزمین مینو سواد افراخته اند منتخب از تاریخ قطبشاهیه و غیره تواریخ معتبره و این مقاله مشتمل است بر یک مقدمه و هفت باب **مقدمه** در بیان نسب شریف شاه غفران پناه سلطان قلی قطب شاه **باب اوّل** در بیان احوال ملک مؤید بتائید آله سلطان قلی قطبشاه **باب دوّم** در احوال شاه جمجاه جمشید قطبشاه و شاهزاده سبحان قلی **باب سوّم** در بیان احوال پادشاه خلایق پناه ابراهیم قطبشاه **باب چهارم** در بیان احوال پادشاه گیتی پناه ابو المظفر سلطان محمد قلی قطبشاه **باب پنجم** در بیان احوال پادشاه عدالت پناه سلطان محمد قطبشاه **باب ششم** در بیان احوال پادشاه دین پناه سلطان عبد الله قطبشاه **باب هفتم** در بیان احوال پادشاه مشمول رحمت آله سلطان ابو الحسن قطبشاه المشتهر بتانا شاه **مقدمه** در بیان نسب شریف شاه غفران پناه سلطان قلی قطبشاه آن عالیجناب بقول صاحب تاریخ قطبشاهی خلف الصدق امیرزاده

اویس قلی است ابن امیرزاده پیر قلی ابن امیرزاده الوند ابن امیرزاده سکندر ابن
امیر نامدار قرا یوسف ابن امیر قرا محمد ابن امیر قرا تورمس ابن قرا منصور ابن قرا بیرم ابن قراتورمس
ابن امیر تره بیک که مخفف توره بیک که نسبش به آغوز خان ابن قراخان از اولاد یافث ابن
نوح علیه السلام می پیوندند و بروایت صاحب تاریخ فرشته از ترکان بهارلو است از قوم
سیر علی شکر و بعضی الخسرو والاتبار را از اولاد میرزا جهان شاه مقتول برادر سکندر ثانی
میدانند و بالاتفاق مولد و منشاء آن ملک معدلت نشان قریه سعدآباد است از مملکت همدان
و بالجمله پدر بزرگوار آن شهریار امیرزاده اویس قلی او پسر امیرزاده پیر قلی بیک است از بطن
خاتون خدیجه نام بنت شاهزاده یوسف و اویس قلی را ملک صالح همدانی که بسمو نسب و علو حسب
از اکابر ایران امتیاز تمام داشت بخویشی خود برگزید و یکی از مخدرات سراپرده عفت خویش
مریم خاتون نام را در عقد ازدواجش کشید و از بطن او فرزندی متولد شد که ملک صالح او را موسوم
بسلطان قلی کرده متوجه تربیتش گشت سلطان قلی از بدو سن تمیز داعیه ملک گیری و کشورکشائی
بخاطر داشت تا آنکه در ملک تلنگ بتائید یزدانی بپایه حکمرانی رسید چنانچه عنقریب منتظم سلک
بیان می گردد **باب اول در بیان احوال خسرو مؤید پادشاه غفران پناه**
سلطان قلی قطبشاه مشتمل بر سه فصل فصل اول در سبب ورود مسعود آن شهریار
از ولایت بملک دکن و ترقی انجناب به تسبیب مسبب الاسباب بپایه بلند و ذکر وقایعی
که پیش از جلوس او بر تخت فرمانروائی ملک تلنگ بمعرض وقوع آمد و موجب ترقیات
روزافزون شد و در ذیل این بیان احوال سلطان محمود شاه بهمنی و دیگر سلاطین بهمنیه ذکر
ببر

سبب ورود املک معدلت گستر بمحمدآباد بیدر صاحب تاریخ قطبشاهی آورده
که چون امیر حسن بیک ابن قراعثمان حاکم دیاربکر از قوم آق قوینلو بر قوم قراقوینلو دست تسلط
یافت بنابر افتادگی و قناعت پیر قلی جد امجد سلطان قلی و شفاعت اکابر همدان متعرض
احوال پیر قلی و اولادش نشد بل ایشان را مشمول عواطف خود گردانید و بعد از امیر حسن بیک
پسرش خلیل سلطان نیز طریقه پدر خود مرعی داشت من بعد چون نوبت سلطنت بامیرزاده
یعقوب رسید از روی حزم و احتیاط متفحص احوال امیرزادگان و عامه برایا و سوانح قضایا
گردید و چون منهیان اخبار رشادت سلطان قلی که بسن رشد رسیده بود و داعیه سلطنت
که در سر داشت و اتفاق ترکمان قراقوینلو با او بسمع جلالش رسانیدند و اهل تنجیم و رمل نیز
از بلند طالعی سلطان قلی آگهی دادند از آنجهت یعقوب سلطان در صدد استیصال شد و پدر
بزرگوار سلطان قلی بعد اطلاع بر مکنون ضمیرش مشاوره با جمعی از مخصوصان خود نموده روانگی
او باتفاق عم بزرگوارش الله قلی بیک بصوب هندوستان مصمم گردانید آنشاهزاده
که پیش ازین از خوف اعدا همراه عم بزرگوار خود بهند تشریف آورده اوضاع سلاطین
هند پسندیده بود اینمعنی را فوز عظیم انگاشته تحف و هدایای خسروانه از اسپان و غیره
همراه گرفته در صحبت عم بزرگوار خود طریق سفر هند پیش گرفت و چون به یزد رسید بخدمت
سراسر برکت عارف معارف الهی حضرت شاه نورالدین نعمت الله ثانی قدس سره
که نسبت ارادت و قرابت باآنحضرت داشت چه صبیه میرزا جهان شاه در عقد ازدواج آنحضرت
بود مستسعد شده استمداد نمود آنحضرت بشارت بسلامتی و سلطنت قطری از اقطار هندوستان

و چند عدد اشرفی با و داده و فاتحه خوانده دعای خیر نموده رخصت روانگی ایران فرمود
او بعد از عبور از دریا عازم دار السلطنت محمدآباد بیدر گشت و ورود او از ولایت بدکن بقول
صاحب تاریخ فرشته در اواخر عهد سلطان محمد شاه لشکری بهمنی بود و بموجب نوشته
صاحب تاریخ قطبشاهی در عهد سلطان محمود شاه بهمنی و بالاتفاق رسیدن او بمرتبه امارت و
خطاب قطب الملکی و جاگیر یافتن او کولکنده را مع مضافات در عهد سلطان محمود بهمنی است و بعد
چندی سپه سالار آنجا گشت و در فرامین او را صاحب السیف والقلم نوشتند و پس از آنکه ضعف
در سلطنت سلطان محمود بهمنی بقوت راه یافت او نیز در سنه ثمان عشر و تسعمایه متصدی امر سلطنت
ممالک تلنگ شده خود را موسوم بقطب شاه ساخت چنانکه بعد از این مشروحاً مرقوم خواهد شد
باید دانست که مملکت تلنگ طولانی واقع شده از شمال بجنوب شرقی آن سراسر دریای شور
است و شمالی آن اولکه چاندا و قدری ملک اودیسه که بسرکار سیکاکول پیوسته و غربی
آن صوبه محمدآباد و بیجاپور و جنوبی آن ملک کرناتک است که الحال مع بالاکهات و ولایت
پایان کهات داخل صوبه حیدرآباد است و در ایام سابق پیش از استیلای سلاطین بهمنیه صوبه
مذکور در تصرف راجه های تلنگ و پای تخت ملکانه ورنکل بود و بعد از آنکه بتصرف بهمنیه در آمد
بعد چندی در اقطاع سلطان قلی که در آن زمان مخاطب بقطب الملک بود مقرر گشت و چون سلطنت
بهمنیه متزلزل گردید قطب الملک رایت سلطنت برافراخته کولکنده را پای تخت خود ساخت
گویند کولکنده در ازمنه سابقه بمنکل موسوم بود و راجه آنجا دیورای نام داشت و در این صوبه بسمت
شرقی متصل بدریای شور جنگل و قلاع کوهی بسیار واقع است و رودها که در صوبجات دکن
جاری است

جاریست همه یکجا شده ازین صوبه بدریای شور می پیوندد چنانچه کنک گوداوری بارود های
صوبه خجسته بنیاد و بالاگهات برار باهم یکجا مجتمع شده از سرکار راجبندری گذشته بدریا
میرود و همچنین اوشنا و تنگبهدرا یکجا شده از بیجاپور داخل صوبه حیدرآباد گشته و از میان جنگل و آبادی
گذشته نزدیک مچهلی پتن بدریا ملحق میگردد مخفی نماند که سبب ترقی آن شهریار بموجب نوشته
صاحب تاریخ فرشته آنکه سلطان قلی چون دید که سلطان محمد شاه لشکری بهمنی غلامان ترک را
بس معزز و مکرم میدارد خود را در سلک غلامان ترک منسلک ساخت و بنا بر مهارتش در
علم حساب و سیاق بخدمت مشرفی محلات حرم عز اختصاص یافت و خواتین از حسن سلوک
و امانت و دیانتش راضی و شاکر شدند و در آن ایام از جانب عمال مملکت تلنگ که بالتمام
در جاگیر اهل الحرم بود عرایض مشعر بکثرت دزد و قطاع الطریق در پرگنات و تمرد و سرکشی رعایا و تعلل
و اهمال در ادای مال واجبی و استدعای فوج از بارگاه سلطنت جهت دفع باغیان و مفسدان
رسید سلطان محمد شاه خواست که بعضی از امرای کبار را با دو سه هزار سوار بدان صوب نامزد کند
سلطان قلی بوساطت بعضی از خواتین حرم بعرض رسانید که اگر این خدمت باین بندهٔ درگاه
مفوض شود باقبال خداوندی بمدد لشکر دفع باغیان باسهل وجوه صورت ظهور خواهد گرفت
و بیاوری طالع بمعرض پذیرائی رسید و بعنایت سلطان بدان خدمت سرفراز شده و با برخی
از همراهیان خود بدان پرگنات روی توجه آورد و بحسن تدبیر بسیار سرداران معتبر از آن خود ساخت
و بزور بازوی اتفاق پرگنات و حوالی آنرا که در اقطاع امرای دیگر بود از لوث وجود اهل بغی
و فساد مصفا ساخته بشجاعت و مردانگی موصوف و معروف گردید و صاحب تاریخ قطب شاهی

چنان نوشته که سلطان قلی همراه عمّ خود احراز شرف ملازمت سلطان محمود شاه بهمنی
نمود و تحف ایران از نظر گذرانیده به تشریفات خسروانه و تعین منزل لایق از جانب سلطان
معزز و مکرم شد و بعد چندگاه که مهمات حسب دلخواه ساخته گردید و نیز در آن حین از ولایت
خبر فوت سلطان یعقوب رسید عمّش اراده مراجعت بوطن مالوف نموده از سلطان رخصت
خواست سلطان بعد جدّ بسیار او را رخصت داد امّا سلطان قلی را بهیچ گونه رخصت نداد و نظر بینکه
آبا و اجدادش مدّتی مدید دارائی ایران زمین کرده بودند و آثار رشادت بر جبینش هویدا بود او را
مشمول عواطف خسروانه گردانیده از مقربان خود ساخت و روز بروز بنا بر ظهور کارهای شایسته و
مراتب بندگی و فدویت قرب او می افزود **ذکر قصه شکار از موجبات ترقی آن**
شهریار روزی سلطان متوجه شکار شد هر چند که امرا و معتبران دیگر حسب الحکم سلطان شکار بسیار
افگندند امّا آنچنانکه پسند خاطر سلطان تواند بود صورت نه بست مگر سلطان قلی هر شکاری که افگند موافق
طبع و وقت پسند سلطان افتاد بنابرین در آن روز سلطان صد و پنجاه اسپ عراقی و تازی و ترکی با زین
و لجام زرین و خلعتهای فاخره باو مرحمت فرمود و کرنکل را با توابع و مضافات در وجه اخراجاتش مقرر
نمود و بخطاب خواصخانی اختصاص بخشید **ذکر واقعه دفع قاصدان سلطان بموجب**
نوشته صاحب تاریخ قطبشاهی روزی سلطان به سیر باغ دلکشا متوجه شد و آن روز را
بعیش و عشرت بسر برد چون وقت مغرب بمقر دولت مراجعت نمود و سایر امرا و سپاه بمنازل
خود ها رفتند جمعی از امرای حبشی و دکهنی فرصت وقت یافته باراده فاسد مسلح بدربار در آمدند
از تائیدات سبحانی سلطان قلی باده جوان سلحدار بخدمت شهریار حاضر بود بمشاهده شورش و غوغا

واضطراب

و اضطرابِ سلطان بمدافعه و مقاتلهٔ آن مفسدان پرداخت تا اینکه بخنجر از آن ده تن بقتل رسیدند
و باقی ماندگان بضربِ پیکان و خدنگ فضای جهان بر مخالفان تنگ کردند و فساد انگیزان شاه برج
را که سلطان بر آن برآمده بود احاطه نموده بجان میکوشیدند مقارنِ اینحال حسبِ فرمانِ واجب الاذعان
سلطان حسن خواجه جهان با جماعهٔ خراسانیان جهتِ محافظتِ برج و باره بزور کمند بالای حصار برآمده
به پیکانِ جان ستان هجوم مخالفانرا متفرّق ساخت و از جانبِ دیگر سلطان قلی با پنج جوان آنقوم بیباک را
برخاک هلاک انداخت القصّه چون شب درین هنگامه بسر آمد و آفتاب طلوع نمود مخالفان راهِ
فرار پیش گرفتند و جمعی بپاداش خود رسیدند سلطان نظر به دلاوری و جان فشانی سلطان قلی را که زور
بازوی او مفتاح اینچنین فتح شد بمنصب بلند سرفراز و بخطاب ارجمند قطب الملکی ممتاز گردانید و هر یک
از انجماعهٔ خراسانیانرا که در جنگ با او رفیق و یار بود ز بانواعِ نوازشِ شاهانه سرفراز ساخت مخفی نماند
که صاحبِ تاریخِ فرشته درینواقعه جلادتِ سلطان قلی مذکور نکرده بل واقعهٔ مذکور را بدین آئین نوشته
که در سنه ست و تسعین و ثمان مائه دکهنیان و حبشیان بنابر حقد و حسد خواستند که غریبان و ترکان را
از نظرِ سلطان بیندازند هرچند تدبیر کردند سود مند نیامد از جهت قاصدِ قتلِ او شدند و تمام اهل قلعهٔ ارک را
تا فیلبانان و پرده داران و خدمتکاران با خود متفق ساختند پس در شبِ بست و یکم ذی القعده از سنه
مذکور که نیرِ اعظم به غیبت خود عالم را مظلم گردانید قریبِ هزار کس از سوار و پیاده مسلّح و مکمّل از آن کافر نعمتان
بیک ناگاه خود را بقلعهٔ ارک که نشیمنِ سلطان محمود بود رسانیدند و به اندیشهٔ آنکه مبادا غریبان بمدد
سلطان درآیند درها را از درون بسته متوجهِ قصرِ پادشاهی شدند سلطان محمود که در آن وقت بساطِ عیش و
نشاط گسترده بود از استماعِ این غوغا از جای خود برخاست تا بحفظ خود پردازد جمعی از دکهنیانِ غدّار بر ہمنونی

۱۵ پرده دار بآنجا رسیدند شیر بیشهٔ شجاعت عزیز خان ترک با چهار غلام ترک دیگر و حسن علی سبزواری
و سید میرزای مشهدی با آنکه اسلحه نداشتند در میان سلطان و ایشان حایل شدند سلطان درین
بین فرصت یافته خود را ببام قصر شاه برج رسانید و در چهار دیوار قصر بسته غریبان و ترکانرا که هم نشین او
بودند بمدافعهٔ مفسدان مامور گردانید و بحیله‌ای یکی را بیرون فرستاده بغریبان پیغام کرد که بهر نوعیکه توانند خود را
بآنجا رسانیده دفع این مفسدان نمایند فرهاد خان ترک و قاسم برید و شیر خان اردستانی و محمود خان
گیلانی و کشور خان غلام خواجه جهان کاوان با سه صد و چهار صد غریب و ترک ترکش بند متوجه قلعه شدند
چون دروازه‌ها را مسدود یافتند کمندها بر کنگرهٔ شاه برج انداخته بکمال محنت و مشقت هشت کس
ببالای برج آمده نفیر کشیدند بعضی دکهنیان و حبشیان بخیال آنکه لشکر غریب و ترک بالتمام بقلعه در آمدند
مضطرب شده رو بگریز نهادند و از کمال اضطراب خواستند که بیرون روند جوانان سبزواری از سلحداران
پادشاهی نزدیک دروازه رسیده بشمشیر و تیر بدفع ایشان پرداختند ایشان باز بقلعه در آمدند و خواستند
که دروازه را ببندند جوانان سبزواری فرصت نداده جلوریز از عقب ایشان در آمدند و فیما بین جنگ عظیمی
واقع شد که ناگاه کشور خان باستماع این خبر در پای شاه برج با صد جوان مسلح در رسید و مخالفان را
بجانب عمارتیکه آنرا آبگینه محل می‌گفتند گریزانید چون نصفی از شب گذشت گروه فراشان و دیگر شاگرد پیشه
که در ابتدا با مخالفان عقد موافقت بسته بودند درین وقت بنابر اظهار دولتخواهی بمقام مخالفت در آمدند و
چهپرهای علفی را آتش زده بروشنی آن مخالفانرا از درون خانهای تاریک که دران پنهان شده بودند
بیرون می‌آوردند و بسنگ و چوب و مشت و لگد بقتل میرسانیدند و در آن اثنا معلوم سلطان شد که اکابر دکن
قریب سه صد سوار در بعضی محال قلعه مسلح و مکمل ایستاده منتظر آنند که چون روز شود بهیئت مجموعی بر
دروازه

دروازه حمله آورده گشوده بیرون روند سلطان جهانگیرخان ترک را که ملک الموت لقب بود بمحافظت
دروازه قلعه مأمور گردانید و خانجهان ترک را فرمود که با مردم خود بمحافظت شهر و بازار پردازد و اسپان
تازی نژاد را از اصطبل خاصه بمردم تقسیم نمود که سوار شده دمار از روزگار مدبران برآورند بعضی از آن
مدبران بر دست دولتخواهان کشته شدند و برخی خود را در خندق انداختند و بعضی دیگر که مختفی شده
بودند بعد دو سه روز بپاداش خود رسیدند القصه چون روز روشن شد سلطان محمود بر تخت نشسته
بجمع غریبان و ترکان را حکم قتل حرام خواران دکهنی و حبشی و غارت اموال و اسباب ایشان فرمود
تا سه روز نمونهٔ قیامت برپا بود و کسی را یارای آن نبود که تشفیع کرده والتماس عفو کند آخر الامر
یکی از فرزندان شاه محب الله پیش سلطان آمده شفاعت کرد تا آتش غضب سلطان فرو نشست
و نیز صاحب تاریخ فرشته سرفراز شدن سلطان قلی همدانی بخطاب قطب الملک در قصهٔ توجه سلطان
جهت تنبیه بهادر گیلانی مذکور کرده **ذکر قصهٔ تنبیه بهادر گیلانی** بموجب ترقیم محمد قاسم
فرشته در سنه تسعه و تسعین و ثمان مائه سلطان محمود گجراتی خواجه هاشم تبریزی را که
از ملازمانش بود نزد سلطان محمود بهمنی فرستاده پیغام کرد که بهادر گیلانی از امرای سلطانی در کنار
دریا و بنادر دکن مثل گوه و غیره در دست تصرف خود دارد و چهار کشتی بنادر گجرات را
که پر از اموال و اسباب تجار بود غارت کرده و به آن اکتفا ننموده غلام حبشی یعقوب نام را با
دو دویست کشتی جنگی به ماهیم فرستاده در نهب و غارت باقصی الغایت کوشیده مصدر اعمال
شنیعه گشته و من بعد نیز داعیه دارد که لشکر از دریا بر بندر سورت فرستد و در خرابی کوشد و لشکر
گجرات از راه خشکی بسبب تعذر آن ستم پیشه فرستادن باندیشه آنکه ولایت دکن پایمال نشود مشکل و لشکر

عظیم از راه دریا روانه نمودن از آن مشکل ترحلّ این مشکل از توجه سلطانی بسهولت خواهد شد والا
ایما فرمایند تا از این دوستان قدیمی بهر نوع علاج او بظهور رسد سلطان بعد اطلاع بر مضمون آن بهم برآمد
بنفس نفیس متوجه دفع بهادر گردید و قاسم برید را همراه گرفته از امرای دکن مثل یوسف عادل خان
و کمال خان دکهنی و ملک احمد بحری و مینا خان ولد خواجه جهان ترک که در سلک ملازمانش منسلک گشته
در احمد نگر بود و فتح الله عماد الملک افواج طلبید هر کس بقدر استعداد خود بارسال فوج امداد نمود
سلطان بخت بهادر متمرد فرمان متضمن اینکه سلطان محمود گجراتی مکتوب بچنان مضمون نوشته
باید که کمال خان و صفدر خان گجراتی را با اموال کشتیها بحضور ارسال نماید نوشت بهادر چون شنید که
خدمتگار سلطان فرمان می آورد براه داران خود قلمی نمود که حامل فرمان را حائل شوند و
نگذارند که از خطهٔ مرج پیش آید و سخنان لاف و گزاف بر زبان راند سلطان باستماع این خبر
با عساکر کلک متوجه دفع او شده بکوچ متواتر بقلعهٔ جام کهندی رسید و قطب الملک دکهنی که طرف
دار الملک تلنگ بود به تسخیرش مامور گردید جمعی از گیلانیان که از جانب بهادر بسرکشش در آن قلعه بودند
بالای برج برآمده بجنگ پرداختند ناگاه تیری بر سینهٔ قطب الملک اجل گرفته رسید و بدار البقا
شتافت سلطان تابوت او بدار السلطنت روان کرد سلطان قلی خواص خان همدانی را بخطاب
قطب الملک عز امتیاز بخشیده قصبهٔ کوتگیر و ورکل و بعضی مواضع دیگر از ممالک تلنگ باقطاع او
مکرمت نمود در همان روز قلعهٔ مذکور را بامان مسخر ساخته بمتعلقان یوسف عادل خان سپرده بمنگلبیر
که بهادر متمرد از اندیشهٔ عادل خان در آنجا نشسته بود متوجه شد هنوز افواج سلطانی به آن قلعه نرسیده
بود که بهادر برعکس مقتضای اسم خود کار کرده از آنجا رو بوادی فرار آورد سلطان آن قلعه را که بهادر بانی

آن

آن بود در مدت سه روز گرفته بصوابدید قاسم برید برج روان شد ضابط قلعه چون راه فرار
مسدود دید بعجز در آمده به استرضای امیر برید امان طلبید و دو ویست اسپ عراقی و عربی از بابت
بهادر مع اسلحه فراوان بدست آمد و اسلحه و اسپان لشکریان بهادر بنابر اظهار خلوص ایشان بخدمت
سلطان باز بایشان تسلیم شد و خیرخواهان بهادر که در اردوی سلطان بودند باو اشاره کردند که
رجوع بپارگاه سلطان نماید تا ملکش براو تقرر یابد او قبول اینمعنی کرده بخدمت سلطان خواجه جهان گیلانی
را جهت اظهار خلوص بندگی و خواجه نعمت الله را برسالت فرستاد اتفاقاً بتاریخ بیست و ششم رجب
[illegible] سنه تسع و تسعین و ثمان مایه که خواجه نعمت الله به آستان بوسی رسید سلطان را پسری متولد شد
و موسوم باحمد گردید قاسم برید میمنت قدوم خواجه نعمت الله را تقریب عفو جرایم بهادر نمود سلطان
از تقصیر اتش درگذشت و فرمود اگر او بخدمت شتابد دو زنجیر فیل و مال مقرری بدیوانیان
رساند قلاع و بلاد منتزعه باز براو مقرر خواهد گشت خواجه نعمت الله باو نوشت که بزودی متوجه درگاه
سلطان شود تا متمنیات بحصول انجامد آن برگشته بخت آن عنایات سلطانی را حمل بر عجز و
زبونی نموده باز از رجوع و اطاعت برگشت و سخنان بیهوده بر زبان آورد سلطان این خبر شنیده
متوجه قلعه کلهر که باقی آن نیز آن برگشته بخت بود گشت و بعد تسخیر القلعه و تخریب قصبه در استیصال
او راسخ قدم گردید در آن اثنا ملک شمس الدین طارمی که از جانب آن تیره بخت حاکم بندر دابل
بود باتفاق سرداران آنحدود بخدمت سلطان شتافت از اینمعنی پای جلادت بهادر بلغزید و در
گرداب اضطراب افتاده در قلعه پناله که مستحکم ترین قلاع آنحدود بود متحصن گردید سلطان رو بجانب
کولاپور آورد که از آنجا بتماشای دریا بدابل رود بهادر وخیم العاقبت بتصور باطل از القلعه بیرون آمده تا

بنقیض خود را بکولاپور رسانیده همراه بر سلطان گیرد و مصاف نماید عاقبت کار بصولت سلطان راه
فرار پیش گرفت و اکثر لشکریانش از او جدا شدند بعضی بسلطان پیوستند و برخی بعادلخان و سلطان
باستصواب ملک فخر الملک خواجه جهان حاکم پرینده بعین الملک و مته خان سرلشکر احمد نظام الملک
جهت سرانجام مهم قلعه و ضبط آن نواحی تا آن برگشته بخت باز بقلعه پناله بازگشت نماید پیام فرستاد
و خود بکولاپور رسید آن تیره بخت بعد اطلاع برین امور بار رجوع بدرگاه آورد و بوساطت خواجه نعمت الله
تبریزی و خواجه فخر الدین عریضه فرستاد بدین مضمون که اگر قولنامه بمهر اقدس و سکه برید و اعیان دیگر
برسد از سر اطمینان بحضور رسیده بقیة العمر بر جادهٔ اخلاص و بندگی مستقیم خواهد بود سلطان برای تسکین نایرهٔ
فتنه و فساد آن مرتبه نیز ملتمس او را قبول نموده قولنامه بمهر اشرف بموجب درخواست او فرستاد
و همراه خواجه نعمت الله حسب التماس او صدر جهان که ملقب به شرف الملک بود و زین الدین حسن
قاضی را نیز جهت مزید اطمینان آن برگشته طالع روان فرمود و چون رهنمون آن واژگون بخت
ادبار بود باز ره نورد طریق ارتداد شد القصه سلطان بعد شنیدن این خبر خواجه جهان را به خلعت
خاص و کمر مرصع اختصاص بخشیده بدفع او مامور کرد خواجه جهان باتفاق قطب الملک همدانی
و امرای دیگر متوجه دفع او شد و آن ادبار گرفته بفرط غرور و استکبار با دو هزار سوار که اکثر گیلانی و خراسانی
و مازندرانی و عراقی بودند و یازده هزار پیاده با توپ و تفنگ بسیار در مقابل درآمد و در اثنای
جنگ تیری بر پهلوی او رسید و زین خان با مته خان بضرب سنان او را از خانهٔ زین بر زمین
انداخته بحکم آنکه پاداش چنین مرتد قتل است سر پرغرورش از تن جدا گردانید و اسلحهٔ او بمنطوق
من قتل قتیلا فله سلبه بحکم سلطان بقاتلش رسید و خواجه جهان از پیشگاه سلطان نوبت

دیگر

دیگر بخلعت خاص و کمر مرصع و اسپ تازی و یک زنجیر فیل نوازش یافت و لفظ مخدوم بر خطاب او
افزوده شد یعنی مخاطب بمخدوم خواجه جهان گشت و یمین الملک کنعانی به بندر گوه بجهت آوردن
ملک سعید برادر بهادر مقتول و اموال و جهات او حسب الحکم سلطان روانه شد و بعد چندی ملک سعید را
با اموال و جهات آورد و او سعادت ملازمت حاصل نموده پنجاه زنجیر فیل و سیصد اسپ عربی و جواهر بسیار
از اموال بهادر مقتول از نظر انور گذرانیده بخطاب بهادر الملک سرفرازی یافت و اقطاع بهادر مقتول
بملک یمین الملک کنعانی بصوابدید ملک برید مفوض گشت سلطان بدابل متوجه شده و تفرج ساحل
دریا کرده و حسب التماس یوسف عادلخان ورود مسعود به بیجاپور نموده و ضیافتش در کالاباغ قبول
نموده بمستقر دار السلطنت بیدر معاودت فرمود و به تفقد احوال ایلچیان سلطان محمود گجراتی پرداخته
اسپان تازی و نقود مضاعف آنچه که ایلچیان آورده بودند و پنج من مروارید بوزن دهلی و پنج زنجیر
فیل و یکخنجر مرصع مصحوب ایلچیان برای سلطان ارسال فرمود و کمال خان و صفدر خان و بسیار مردم
گجرات را که در بند بهادر بودند بابت سلسله کشتی که بهادر گرفته بود نیز بملازمان سلطان محمود گجراتی تفویض
فرمود و سلطان بهمنی در سنه ۹ احدی و تسعمایه ملک قطب الملک همدانی را طرفدار تمام ملک تلنگ
ساخته گلکنده و ورنگل با مضافات بر اقطاع قدیمی افزود اینست محصول آنچه که محمد قاسم فرشته درین
قضیه بقید قلم آورده اما صاحب تاریخ قطبشاهی در قصه مذکور شجاعت و جلادت ملک قطب الملک
همدانی را مفتاح فتح قلعه مرج گردانیده و از موجبات ترقی رتبه او شمرده چنانکه نوشته که هنگام توجه
سلطان به قلعه مرج والی آن کافری مشهور بود پوتنه نایک نام و پنجهزار سوار و صد هزار پیاده همراه خود
داشت چون سلطان بمحاصره پرداخت هر روز آتش جدال و قتال ملتهب میشد و خرمن حیات اجل رسیدگان

می سوخت تا اینکه روزی ناویو نایک پسر پوته نایک را که بکمال تهور درمیان کفار نام آور بود قضا کشیده و قدر راند با انبوهی از سوار و پیاده از قلعه بیرون آمده در مقابل ملک قطب الملک همدانی پا در میدان مبارزت نهاده هردو با یکدیگر درآویختند و بعد از چند دست رد و بدل بضرب شمشیر ابدار آن ملک کامکار را زپا درآمد و آن ملک سرش از تن جدا کرده گشته شدن او که سردار و استظهار لشکر کفار بود رایت اقتدار کفار نگونسار گشت و پدرش پوته نایک از سطوت سپاه اسلام اندیشیده جمعی از معتبران خود را فرستاده از روی عجز امان طلبید و بشفاعت امرا و خوانین بعد تقبل اموال و خزاین بسرکار سلطانی پوته نایک و دیگر کفار قلعه با زن و فرزند امان یافتند و روز دیگر بسعادت آستان بوسی سلطان فایز شدند و سلطان ملک قطب الملک را در جلدوی آنچنان جلادت که کلید اینچنین فتح بود بیش از بیشتر مشمول عواطف گردانید و آنچه که از اموال و جهات کفار در آن قلعه بود بدو بخشید ذکر فتنه و فساد ملک دینار حبشی و دفع آن بنیروی ملک مؤید بتائید ایزدی صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که در ایام تزلزل اساس سلطنت سلطان که اکثر امرا در اقطاع خود رایت خلاف برافراشتند مجلس رفیع عادلخان معامله دار رایچور و مدکل و عین الملک گیلانی و بلکوان عمده بصنعه شعر بتمرد و سرکشی ملک دینار حبشی با تفاق ملک خوشقدم ترک و عزیز الملک و متضمن اینکه جناب سلطان بدفع ایشان توجه فرمایند تا آتش فتنه بیش از اشتعال اطفا یابد بدرگاه عالی فرستاد سلطان بعزم رزم امرا را طلبیده و عساکر فراهم آورده متوجه دفع مخالفان شد و از آنجانب مخالفان نیز با استعداد تمام رو بمقابله آوردند سلطان در میمنه مجلس رفیع عادلخان و ملک فخر الملک و امرای دیگر را تعین نموده و در میسره بریدممالک ملک قاسم ترک و قدم خان و جهانگیر خان را و برای کمک که بهر طرف حاجت بکمک افتد مدد کند ملک قطب الملک را با لشکر خاص

مقرر نمود و خود در قلبگاه با سلاح داران ترک و خراسانی و افغان و دلیران هندوستانی استقرار
گرفت و مخالفان نیز بتسویهٔ صفوف پرداخته بجنگ درپیوستند در خلال اینحال ملک فخر الملک صاحب
میمنه و ملک برید صاحب میسره بر مخالفان تاخته جمعیت مخالف پریشان ساختند امرای حبشی بمشاهده
اینحال رو بقلبگاه سپاه ظفر پناه آورده جمعیتی را که در پیش قلبگاه بود متزلزل گردانیدند ملک
قطب الملک بمعاینهٔ این تزلزل با خیل خاص بر افواج امرای حبوش تاخت و اینچنان مردانگی کارزار
نمود که سپاه حبوش رو بفرار آورد و ملک دینار در بند اسیری گرفتار شد من بعد سلطان بشفاعت
مجلس رفیع عادل خان و اعیان دیگر قلم عفو بر جرایمش کشید و غنایم مسترد گردانید و ملک قطب الملک را
زر و جواهر و خلعتهای نفیس و اسپان تازی و عراقی و فیلان کوه پیکر زیاده از قیاس مرحمت
فرمود و بقول صاحب تاریخ قطبشاهی اورا درین واقعه امیر الامرای جمیع ممالک تلنگانه ساخت و در جاگیرش
قصبهٔ کوئلکیر و بعضی از ولایات تلنگ افزود ذکر قصهٔ تادیب ملک قاسم برید در هنگامیکه
ملک قطب الملک وغیره از حضور مرخص شده بممالک خود ها مراجعت نمودند ملک قاسم برید
خلو دار السلطنه از امرای ذی شوکت مغتنم انگاشته و باقی اعیان را با خود متفق ساخته بتعجیل تمام خود را
بحضور رسانید و متصرف امر وزارت و حکومت گردید بعد استقلال اکثر مقربان بارگاه سلطان را بهانه
برانداخت و باستبداد تمشیت مهام سلطنت پرداخته سلطان را بی دخل مطلق ساخت و بمکر و حیله در
پی استیصال بعضی امرای کبار که با او همداستان نشده بودند و بیقین میدانست که نخواهند شد شد
امرای عظام مثل مجلس رفیع عادلخان و دستور ممالک ملک دینار و ملک قطب الملک وغیره بعد
آگهی بر شنیعی به پیغام باهم عقد اتفاق بسته و باجتماع عساکر پرداخته بعزم تنبیه ملک برید از ممالک خودها

روی توجه بدار السلطنت آوردند آن روباه خصلت بعد استماع خبر توجه شیران بیشه جلادت با تیغ و کفن
بخدمت سلطان آمده بصد عجز و زاری از کیفیت اتفاق امرا بر قتل او عرض نمود و استدعای عفو جرایم
کرد سلطان فریب خورده بر عجز و زاری او ترحم فرموده بوساطت جمعی از علما و سادات به ملک
قطب الملک پیغام داد که از لازمه فتوت و اطاعت آن فرزند سعادتمند که هیچگاه امریکه خلاف
مرضی ما باشد از آن سعادتمند بظهور نرسیده آنکه بپاس خاطر ما از سر تقصیرات ملک بهادر گذشته
بنوعی سعی در اصلاح فساد از آن مطیع فرمان بظهور رسد که امرا بمقامات خود باز گردند ملک قطب الملک
در خلوت پیغام سلطان بگوش همگنان رسانید امرا در مقام اطاعت سلطان آمده مصالحت بدینگونه
قرار دادند که برید دست از حکومت برداشته بجانب اوسه و قندهار که جاگیر اوست شتابد
و ملک قطب الملک و امرای دیگر بدیار خود مراجعت کنند و هر سال بدربار شهریار حاضر شده بجهاد
کفار بیجانگر مبادرت نمایند و بر نقول عهود و مواثیق بمیان آمد و چون بحسن سعی قطب الملک این
مصالحت بوقوع پیوست و دشمنی ها بدوستی مبدل گشت سلطان در مقام نوازش در آمده
مملکت تقدر نگهداشت هشت هزار اسپ بر ولایت جاگیرش افزود و باقی امرا را به تشریفات
معمولی مخلع ساخته رخصت انصراف ارزانی فرمود **ذکر توجه ملک کامگار جهت امداد**
سلطان هنگام نهضت بعزم جهاد با کفار بیجانگر چون سلطان در اواسط سنهٔ ۹۰۸
ثمان و تسعمایه بموجب قرار داد امرای کبار را با امرائیکه در پایه تخت بودند بعزم جهاد کفار بیجانگر نهضت
فرموده موضع اڑکی را مضرب خیام ساخت ملک قطب الملک باستماع این خبر با سه هزار سوار
و ده هزار پیاده و سی سلسله فیل به معسکر سلطان پیوست و امرای دیگر مثل مجلس رفیع عادل خان و

فتح الله عماد الملک و دستور ممالک ملک دینار و سلطان احمد نظام الملک بحری نیز با لشکر و سپاه بسیار
ملحق گشتند و عواطف شاهی شامل حال آن امرا شد سلطان بعد اجتماع امرا بصوابدید قطب الملک همدانی
عین الملک را با جمعی از امرا از راه کلبرگه پیشتر روان فرمود تا بولایت بیجانگر درآمده فتح باب قتل و غارت
نمایند و متعاقب سلطان نیز بحرکت آمده ظاهر قلعه رایچور را مضرب خیام نصرت فرجام ساخت و فرمود
تا مردان دلاور بمحاصرهٔ قلعه پرداختند مشرکان هراسان شده بذریعهٔ زر بسیار و جواهر بیشمار و قبول
نمودن باج و خراج مستامن گشته تفویض قلعه نمودند سلطان حکومت قلعهٔ رایچور و مدکل با توابع و مضافات
که بدست تصرف اولیای دولت آمده بود بمجلس رفیع مرحمت فرمود و امرا را از پیشگاه حضور خلعتها
مکرمت شده بممالک ایشان رخصت انصراف ارزانی گشت **ذکر قصهٔ استخلاص سلطان از دست**
تسلطها و [illegible] برید در ۹۰۹ سنه تسع و تسعمایه چون مسند عالی ملک قاسم برید شنید که سلطان با همراهیان
مخصوص بجانب بیدر معاودت فرمود و لشکر افزود در مضمونیت فرصت وقت غنیمت دانسته با لشکر
بسیار باتفاق امرا که با او یار بودند متوجه دارالسلطنت بیدر گردید و در نهم ذیحجه سنهٔ مذکور بظاهر بلده رسیده
بمحاصره پرداخت و نایرهٔ جدال و قتال ملتهب ساخت چون باب الفتح مسدود دید و مدت محاصره بطول
انجامید مستحفظان قلعه را بمواعید فریفته تا ابواب قلعه گشوده آن روباه خصلت را با سپاه اندرون
قلعه درآوردند بعد ورود در قلعه بر سر خانجهان که خیرخواه سلطان و بدخواه او بود تاخته او را بقتل رسانید
و بر مسند وزارت و حکومت متمکن گشته سلطان را در امور سلطنت بیدخل مطلق گردانید مجلس رفیع شنیدن
این خبر نا ملایم بار دیگر بارسال رسل و رسایل در باب استخلاص شهریار و دفع آن متمرد غدار امرای کبار
مثل سلطان احمد بحری و فتح الله عماد الملک و دستور ممالک و ملک نامدار قطب الملک را متفق ساخت

و لشکر بسیار بفراهم آورد و چون بامرا بظاهر دار السلطنت رسیدند آن متمردین نیز با عساکر خود و سلطان را خواهی
نخواهی همراه گرفته از شهر بیرون آمده رو بمصاف آوردند و در اول وهله سپاه ملک برید با سلحداران
سلطانی و باقی امرا بهیئت اجتماعی بر لشکر امرا و خوانین نامدار حمله آوردند و تزلزل در بنای ثبات
انداختند عرق جلادت و شجاعت قطب الملک بمشاهدهٔ جرأت سپاه مقابل بحرکت آمده
با جمعی از دلاوران معرکه نبرد بر قلب سپاه ملک برید زد و حیدر خان سر نوبت و جمعی کثیر از بهادران
لشکر برید را بر خاک هلاک انداخت از کشته شدن حیدر خان پشت استظهار قاسم برید شکست
خود را در میدان قطب الملک و مجلس رفیع و دیگر امرای عالیشان ندانسته فرار را موجب سلامتی
خود دیده داشته بجانب اوسه و قندهار بگریخت بعد از آن امرا بسلطان حاضر شده اظهار خلوص بندگی نمودند و بسبب
توجه خود ها بدار السلطنت که استخلاص سلطان و دفع شر برید طرید بود معروض داشتند و سلطان را
بر سریر سلطنت متمکن گردانیده و مشمول عواطف خسروانه شده بدیار خود ها مراجعت نمودند ذکر قصه

توجه سلطان بتادیب عادلخان صاحب تاریخ قطبشاهی آورده در اواخر سنه ۹۱۰
نه صد و ده هجری بسببی از اسباب بر خاطر همایون سلطان گرد کدورت و ملال از جانب مجلس رفیع
عادلخان نشست و چون بامداد امرا چنانکه پیش ازین مذکور شد بر سریر سلطنت متمکن گشته
برای تنبیه و تادیب او برخواست مراد صاحب تاریخ قطبشاهی از سبب وحشت سلطان محمود رواج مذهب
اثنا عشریست چه درینوقت عادلخان باعلان مذهب امامیه پرداخته خطبه بنام نامی ائمه اثنا عشر علیهم
صلوات الله الملک الاکبر مزین ساخته نام اصحاب را بر انداخته بود و اینمعنی بر خاطر ملک برید که در تسنن
تعصب داشت بسی گران آمده سلطان محمود را بر آن داشت که بامداد امرا عادلخان را بر دارد چنانچه بعد ازین
بتفصیل

به تفصیل زبان زد کلک وقایع رقم خواهد گردید القصه سلطان محمود بصوابدید امیر برید از قطب الملک
و ملک فتح الله عماد الملک استعانت نمود و بهر یک ازین دو امیر نامه مشتمل بر مراتب امداد درین مهم
نوشت عماد الملک از هراس عادلخان در اعانت تساهل ورزید و قطب الملک بپاس حقوق خداوندی
با سپاه کینه خواه خود را بخدمت سلطان رسانید شهریار از رسیدن ملک نامدار قوی دل گشته عنان
عزیمت بصوب بیجاپور معطوف گردانید مجلس رفیع صلاح کار در آن دید که بوساطت قطب الملک
اصلاح این فساد نماید بنابراین مراسلات محبت سمات مشتمل بر معاذیر دلپذیر بمصحوب رسولان
شیرین زبان بملک قطب الملک فرستاد و از راه مروت امرای دیگر را با خود متفق ساخته
شفیع عفو جرایم مجلس رفیع گشت سلطان از سر تقصیر او درگذشته بمستقر سلطنت محمدآباد بیدر مراجعت
نمود و امرا را رخصت معاودت بمحالات ایشان ارزانی فرمود محمد قاسم فرشته قصه توجه سلطان
جهت تادیب عادلخان بدینگونه ترقیم نموده که در سنه عشر و تسعمایه امیر برید پسر ملک قاسم برید بعد
فوت پدر خود بر مسند وزارت و حکومت بجای پدر نشست و همچون پدر خود سلطان را در امور پادشاهی
بیدخل مطلق ساخت مجلس رفیع عادلخان فرصت یافته متوجه گلبرگه شده و با احمد عین الملک مصاف نموده
و دستور دینار را کشته اقطاع او را متصرف گشت و در بیجاپور اعلان مذهب اثنا عشری نمود
بنابرین اهالی دکن سنی مذهب ازو گرفته خاطر گشتند و سلطان بتکلیف امیر برید بملک قطب الملک همدانی
و فتح الله عماد الملک و خداوندخان نوشت که درینوقت عادلخان پا از جاده اطاعت بیرون نهاده
اعلام مخالفت مذهب اهل سنت و جماعت برافراشته باید که بمجرد وصول فرمان سعادت نشان
متوجه درگاه شوند و در حاشیه هر یک از آن فرامین بقلم جلی بخط نستعلیق این بیت نوشت

بیت باسباب شوکت چنان غرّه شد که خورشید در چشم او ذرّه شد ملک قطب الملک
با جمعی از امرای تلنگ بی توقف متوجه دار السلطنت گردید و عماد الملک و خداوندخان تا اهل ورز بمغدریت بیدره
پیش آمدند سلطان و امیر برید مضطر شده کس نزد ملک احمد فرستادند و طلب اعانت نمودند ملک احمد
و خواجه جهان دکنی با جمعیت فراوان بجانب بیدر روان شدند و به سلطان پیوستند عادلخان صلاح
جنگ ندیده ساغر و حسن آباد و غیره اماکن بفخر الملک ترک سپرده و پسر خود اسمعیل را که شیرخواره بود
همراه کمال خان سرنوبت دکهنی و دیگر امرای معتمد معه فیل و خزانه به بیجاپور فرستاد تا بقلعه در آمده
بضبط مملکت کوشند و خود با پنجهزار سوار جریده کارآمدنی متوجه برار شد سلطان و امیر برید و ملک احمد
نظام الملک بحری و قطب الملک تعاقب او نمودند تا اینکه بکاویل که مقرّ فتح الله عماد الملک بود
رسیدند عماد الملک صاحب خرد صلاح وقت در حمایت عادلخان ندیده او را اشاره کرد که
بجانب برهانپور شود تا من [illegible] بحسن تدبیر رفع این فساد بعمل آید عادلخان حسب الایمای او به برهانپور
رفت و عماد الملک بملک احمد و قطب الملک پیغام داد که امیر برید که عقلا او را روباه دکن میخوانند
میخواهد که عادلخان را به بهانه از میان برداشته متصرف اقطاع بیجاپور شود و خردمندان بهتر
میدانند که چون او قوی گردد و سلطان در دست او باشد نتیجه اش بجز اضرار دیگران چه خواهد بود
صلاح در آنست که شما بممالک خود مراجعت نمائید تا من سلطان را بر گردانم آن هر دو بفریب
عماد الملک بی رخصت سلطان فی الفور کوچ کردند و راه ممالک خویش پیش گرفتند و علی الصبّاح
عماد الملک عرایضه نوشت که صلاح دولت در آنست که سلطان بمستقر سلطنت مراجعت فرماید
و از سر عادلخان درگذرد سلطان قبول این امر نمود و باغوای امیر برید خواست که بر بیجاپور لشکر کشد

واز فوق

تصرف اسماعیل عادلخان برآورد درین اثنا عادل خان بر مراجعت ملک احمد و قطب الملک آگهی یافته بسرعت تمام از برهان پور خود را بعماد الملک رسانید هر دو باتفاق هم متوجه لشکر سلطان شدند امیر برید چون تاب مقاومت در خود ندید حیریع شده احمال واثقال را گذاشته و سلامتی را مغتنم انگاشته در رکاب سلطان خود را به بیدر رسانید و عادلخان و عماد الملک از دوی سلطان را تاراج کرده بمستقر خویش شتافتند و بعد ازین الحکیه معبر ض وقوع آمد از وفات یوسف عادلخان در سنه ۹۱۴ اربعه عشر و تسعمایه و فوت فتح الله عماد الملک و خواجه جهان دکهنی در سنه ۹۱۶ ست عشر و تسعمایه باجل طبیعی و عروج اولیای شان بر معارج فرمانروائی و نواختن امرا کوس سلطنت در ممالک خود و عاید شدن وهن بپادشاهی سلطان محمود شاه بهمنی صاحب تاریخ فرشته بقید قلم آورده

ذکر کیفیت احوال سلطان محمود بهمنی

ملخص سخن در بیان این کیفیت بموجب نوشته محمد قاسم فرشته آنکه او پست فطرت و خفیف العقل و عیش دوست و فراغت طلب بود و بنا بر خفت عقل بتلبیس دشمنان دوست نما بلا تامل مصدر امور یکه موجب تزلزل اساس سلطنت باشد میشد آخر الامر امیر برید او را آنچنان مقید کرد که دیگر مجال فرار نیافت چنانکه قبل از آن فرار نموده پیش ملک برید آمده بود و به تنگی معاش گرفتار گشت و قطب الملک همدانی که بقطبشاه موسوم گشته نظر بسوابق حقوق در ماه نجفیه مبلغ پنجهزار هون مادام الحیات برای او میفرستاد و سلطان محمود در بیست و چهارم ماه ذیحجه سنه ۹۲۴ اربعه و عشرین و تسعمایه در ایام بی اختیاری بعلت بیماری پهلو بر بستر ناتوانی گذاشته رخت سفر ازین رباط دو در بربست و مدت سلطنتش با وجود ضعف و تزلزل سی و هفت سال و بیست روز بود و این بیت از وست بیت در بحر غم فتادم و امواج بیحد و تا چند دست و پا زنم یا علی مدد دگر

احوال احمد شاه بهمنی بعد فوت سلطان محمود امیر برید خلف صدق او احمد شاه بهمنی را
بر تخت پادشاهی نشانید و چون او نیز همچو پدر خود عیش دوست و فراغت طلب بود و بشراب
و شاهد آنچنان مشغول که لحظه او را هوشیاری دست نمیداد بنابرین امیر برید خانهٔ مشتمل عمارات شاهانه
و آب روان و درختان موزون دلکش جهت سکونتش مقرر کرده تاج مرصع بهمنیه و طنبور و بساط و صراحی
و قدح سلطان محمود که همه مرصع بود باو بگذاشت و هر روز اسباب عیش بقدر لابد برای او مهیا می کرد
و موکلان بر او گماشته نمیگذاشت که از آن عشرتخانه که فی الحقیقه همچون دنیا در حق مومنان زندان بود
پا بیرون نهد و بعد دو سال و یکماه در سنه ۹۲۷ سنه سبع و عشرین و تسعمایه بزهر یا باجل طبیعی درگذشت ذکر
علاء الدین شاه بهمنی بعد رحلت احمد شاه امیر برید برای صلاح دولت خویش پسر او علاء الدین
شاه بهمنی را به سلطنت نامزد کرد و او برخلاف جد و پدر خود مرد خردمند و شجاع بود و رشید و صالح او صلاح
هرگز پیرامون شراب نگشته و بنابر هوشمندی در صدد استخلاص خود گشته بفروتنی و مدارا درآمده مثل امیر برید
روباه خصلت را فریب داده خود را که بقید قید او بود مطلق ساخت و میخواست که بحسن تدبیر استیصال
آن دشمن خانگی نماید و هر چند در تدبیر قصوری نکرد اما تقدیر مساعد تدبیر نشد و بازچندی در زندان شده خفه کشته
از قید هستی بیرون آمد ذکر ولی الله شاه بهمنی بعد از رحلت علاء الدین شاه بهمنی امیر برید خطبه
بنام ولی الله ابن سلطان محمود بهمنی خواند و او را موسوم بسلطان کرد بعد چندی که جهت استخلاص خود
در ظاهر باخلاص با امیر برید پیش آمد و در باطن بدفع او ساعی گشت برید مکنون ضمیرش بقرائن با جانب
نهانیان دریافته او را در حرم خود مقید نمود و بعد چندی میلی بمنکوحهٔ سلطان ولی الله پیدا کرده او را مسموم
ساخت ذکر کلیم الله شاه بهمنی بعد از آن برادر کوچک او کلیم الله را که دخترزادهٔ عادلخان بود بر

سریر سلطنت نشانید و او را بجز نام پادشاهی چیزی دیگر نصیب نشد و چون در سنه ۹۳۲ اثنی و ثلاثین و تسعمائه
که بابر پادشاه از کابل بهندوستان آمد و دبدبهٔ سلطنتش عالمگیر گشت و سلاطین دیگر مثل اسمعیل عادلشاه
و برهان نظام الملک و سلطان قلی قطب الملک عرایض اخلاص مرسل درگاه او گردانیدند او نیز عریضهٔ مشتمل بر
مکنونات ضمیر خود ارسال نمود از نامساعدت تقدیر این مضمر بدون حصول ثمر مظهر گشت از الامر سلامتی
در فرار دیده در سنه ۹۳۴ اربعه و ثلاثین و تسعمائه بجانب بیجاپور گریخت چون خالوی او اسمعیل عادل شاه قصد
گرفتن او کرد با ده هزار سوار به احمدنگر فرار نمود برهان نظام الملک اگرچه در اوایل دقیقهٔ از تعظیم و تکریم او فرو
گذاشت نکرد هرگاه سلطان کلیم الله در محفل او آمده می نشست او دست بسته پیش روی او می استاد انجام کار
بگفتهٔ شاه طاهر از تعظیم گدائی باز آمده او را در مجالس خود نمی طلبید تا اینکه سلطان کلیم الله در همان سنوات
بزهر یا باجل طبیعی در احمدنگر فوت شد و تابوتش به بیدر بردند بعد سلطان کلیم الله هیچکس از خاندان سلاطین
بهمنیه بنام هم موسوم بسلطان نگردید و دولت ایشان منقرض گشت و سلاطین دکن پنج طایفه شدند
عادلشاهیه و نظامشاهیه و قطبشاهیه و عمادشاهیه و بریدشاهیه و احوال سلطنت هریک در کتب
تواریخ مذکور است **فصل دوم از باب اول** در بیان جلوس آن شهریار کامگار که اول
ملوک قطبشاهیه است بر سریر فرمانروائی ملک تلنگ و موجب ترویج او مذهب اثنا عشری را تقریباً
ذکر سبب ترویج دو پادشاه دیگر برهان نظام شاه و یوسف عادل شاه آن مذهب را در عهد سلطنت
خودها و ذکر احوال آن شهریار ذوی الاقبال بر سبیل اجمال و تعمیر قلعهٔ محمدنگر گولکنده **ذکر جلوس**
آورده اند که چون اختلال کلی در سلطنت بهمنیه راه یافت و امرای اطراف در محال خود اسم پادشاهی
و خسروی بخود منسوب کردند چنانکه ملک نظام الملک سلطان احمد بحری در ولایت جنیر و دولت آباد

علم استیلا افراخته و احمدنگر را بنا کرده مستقر سریر سلطنت خود ساخت و خطبه و سکّه بنام خود زیب
و زینت داد و در مملکت بیجاپور و مرچ و کوکن و توابع آن اسمعیل عادل خان که بوفور لشکر و سپاه
از دیگر امرای بهمنیه ممتاز بود بیجاپور را دار السلطنت خود گردانید و استقلال خود باوج اعتلا رسانید
و عماد الملک در برار نوبت شاهی زد و ایلچپور را مقرّ حکومت کرد و برید ممالک خزاین و دفاین سلاطین
بهمنیه را متصرف شده فرمانروائی نمود و بعد زوال حکومت بهمنیه اسم شاهی و رسم صاحبکلاهی آشکارا
گردانید سلطان قلی اگرچه چندان ملک و حشم نداشت چراکه بر مملکت مفوضهٔ سلطان محمود بهمنی که بنامش
مقرر بود قناعت نموده و بپاس سوابق حقوق خداوندی و رعایت مراتب وفاداری بهیچگونه
متعرض دیگر ممالک سلطانی نگشته بود بنابر دلاوری و مردانگی ذاتی و حسن تدبیر و تحریم آسایش بر نفس خود
و نظر بر آسایش خلق الله و حمایت ضعفا و غربا و صیانت دین داران از تعدی ظالمان و شر کافران
بتکلیف صلاح اندیشان متصدی امر سلطنت شد و خود را بقطبشاه موسوم ساخت و قلعهٔ مبارک
گولکنده را بنا نموده مستقر سلطنت گردانید و جهاد با کفار و تسخیر بلاد شان چنانکه بعد ازین بشرح
و بسط منتظم سلک تحریر خواهد شد پیش نهاد همت خود کرد و نیز چون بکرات و مرّات از جانب عادلخان
و سلطان احمد بحری ملک موید را بجلوس و اظهار مراسم سلطنت اشعاری شده بود بنابرین بر تخت
فرمانروائی جلوس فرموده رسوم و آئین سلطنت ظاهر ساخت و بقول صاحب تاریخ قطبشاهی طلوع آن
نیّر اقبال بر فلک سلطنت بعد غروب کوکب حیات سلطان محمود بهمنی است و بقول صاحب
تاریخ فرشته در ایام حیات او که ستارهٔ سلطنتش قریب افول شده بود در سنه ثمان و عشر و تسعمایه
بهر صورت او با وجود مملکت مختصر چنانکه باید و شاید در رواج و رونق پادشاهی کوشید و بخلاف

اول

ملوک دیگر مثل عادلشاه و غیره سلاطین دکن بطریق پادشاهان ولایت پنج وقت نوبت نواخت
و خویش و قوم خود را بمناصب ارجمند مخصوص ساخت و بهر کدام فراخور همت او خدمتی و مهمی مقرر نمود
و نظر بر حقوق تربیت و سوابق انعام سلطان محمود بهمنی پیوسته تحف و هدایای لایق و ماه بماه نقود وافر
جهت او به بیدر مرسل میداشت و بعد شیوع خبر جلوس شاه اسمعیل صفوی که او را مرشدزاده خود میدانست
در خطبه نام او را مقدم بر نام خود گردانید و بتدریج و مرور نام اصحاب ثلاث از خطبه ساقط ساخت و چون
برهان شاه به دلالت شاه طاهر در احمدنگر منابر را بخطبه مذهب اثنا عشری مزین کرد باستظهار او در غایت
اطمینان از جهت ایفای نذر شرعی که کرده بود شعایر مذهب جعفری برملا رواج داد و شرح این قصه
بموجب ترقیم محمد قاسم فرشته آنکه چون شاهزاده عبدالقادر برادر اعیانی شهزاده حسین به تپ محرق گرفتار شد
برهان شاه که فرط محبت با او داشت مضطرب گشته قاسم بیک حکیم و دیگر حکمای یونانی و هندی را طلبیده مقرر نمود
در معالجه این فرزند دلبند که جانم وابسته اوست ساعی جمیله مبذول دارید اگر دانید که پاره از جگرم جهت
مداوی در کار است بی‌تامل بشکافید و جگرم برآورده در علاج او صرف نمائید هرچند حکما در علاج مرض میکوشیدند
اثری بر او مترتب نشد روز بروز زیاده شده کار بجائی رسید که برهان شاه از غایت اضطراب بکعبه بهانه و عجایز
نذر و صدقات به بتخانها و مستان از کافر و مسلمان هیچکس نماند که دریوزه دعای خیر نکرد شاه طاهر
که همیشه در فکر ترویج مذهب اثنی عشری بود درینوقت فرصت یافته معروض داشت که در شفای شاهزاده
چیزی بخاطرم رسیده لیک در اظهار آن صد هزار خطر می بینم برهان نظام شاه که در حصول شفای فرزند
باقصی الغایت می کوشید از شنیدن این خبر دست در دامن شاه طاهر مستحکم ساخته گفت آنچه مرکوز
خاطر قدسی مآثر است بمعرض بیان آری تا من در آن باب حسب الامکان جد و جهد بجا آرم و نگذارم

که گزندی بذاتِ قدسی صفاتِ تو رسد شاه طاهر گفت از بیگانه اندیشه ندارم از آن میترسم که موافقِ مرضیِ مبارک
نیامده من معاتب بل معاقب گردم برهانشاه پیش از پیش مشتاقِ شنیدنِ شفای فرزند شده مبالغه
و ابرام از حد برد شاه طاهر جرأت نموده بارِ اول همینقدر گفت عهد و نذر کنید که اگر شهزاده عبدالقادر شب شفا یابد
مبلغِ گرامند در راهِ حضراتِ ائمه معصومین یا به اولادِ ایشان که عبارت از ساداتست واصل گردانند برهانشاه گفت
دوازده امام کیستند شاه طاهر بیان نمود اولِ ایشان حضرتِ علیِ مرتضی است داماد و ابنِ عمّ حضرتِ محمد مصطفی
علیه الصّلواة والسّلام و شوهرِ فاطمهٔ زهرا و دیگر حضرتِ امام حسن و حضرتِ امام حسین فرزندانِ حضرتِ بی بی فاطمه
علیها الصّلواة والسّلام و همچنین باقی ائمهٔ اثنی عشر علیهم السّلام را یک بیک بنام و صفت خاطرنشان
کرد برهانشاه گفت من حرفِ دوازده امام از والدهٔ خود در ایامِ طفلی شنیده بودم و بعد از آن این سخن بگوشم
نرسیده بود مگر الحال که تو گفتی هرگاه ما به تجنا نها زر فرستاده نذرها کرده باشیم چه شود که بنامِ فرزندانِ
مرتضی علی و بی بی فاطمه لوازمِ نذر بجا آوریم شاه طاهر چون او را ملایم دید گفت مقصودِ محض نذر بنامِ ایشان نیست
مدعای من چیزی دیگر است اگر پادشاه با من عهد کند که اگر معروضاتِ من موافقِ طبعِ همایون نباشد
مرا بجان امان داده مع فرزندان رخصتِ مکه ارزانی فرماید هر آینه مکنونِ خاطرِ خود عرض خواهم نمود برهانشاه
قبولِ این معنی نموده لوازمِ عهد و پیمان بجا آورد و بمصحفِ اقدس و بصیغهٔ والله بالله قسم یاد کرده فرمود
که بتو آزار جانی نرسانم و نپسندم که دیگری بتو تشویش دهد نظم بدارندهٔ آسمان و زمین گرو پایه دارد
همان و همین خدائی که زو هر که آگاه نیست خرد را بدان هیچگون راه نیست که از مانه بینی
بجز لطف و مهر اگر از روش باز ماند سپهر چون خاطرِ شاه طاهر از عهودِ شهریار از دغدغه
پرداخت زبان بدعای دوامِ دولتش گشاده گفت امشب که شبِ جمعه است پادشاه نذر کند که اگر

الان

حضرت باریتعالی ببرکت قرب و منزلت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و دوازده امام
در همین شب شهزاده عبد القادر را شفا بخشد خطبه بنام ائمه اثنی عشر خوانده و در ترویج مذهب ایشان
بکوشد برهانشاه که اصلا امکان شفای فرزند نداشت و از حیات او مطلق مایوس شده بود از شنیدن
این خوشوقت گردیده در ساعت بآن نهج که مذکور شد دست بدست شاه طاهر داده عهد و پیمان بجا آورد
شاه طاهر بمنزل خود رفته در آن شب بکمال خضوع و خشوع بعبادت الهی مشغول شد برهانشاه در آن شب
نزدیک پلنگ عبد القادر نشسته هر چند سعی نمود که لحاف بالای او اندازد که تصرف هوا نشود از حدت
حرارت و تواتر دست و پا زده دور می انداخت برهانشاه گفت چنان معلوم میشود که عبد القادر
همین امشب مهمان ماست آزار مکنید و لحاف از بالای پلنگ بزیر اندازید تا نسیم دنیا براو وزیده
ساعتی خوشحال باشد و قریب سحر همچنان نشسته ملول و محزون بوده سر بکنار پلنگ عبد القادر نهاده
بخواب رفت در آن اثنا دید که شخصی نورانی از مقابل می آید در هر طرف او شش کس اند برهانشاه
پیش رفته بروی سلام کرد شخصی گفت این بزرگ را میشناسی که کیست حضرت محمد
صلی الله علیه و آله و سلم است و آنها که در یمین و یسار اند دوازده امام هستند درین اثنا حضرت
رسالت پناه متوجه شده فرمود ای برهان خدا تعالی ببرکت علی و فرزندانش عبد القادر را شفا بخشید
باید که از گفته فرزندم طاهر تجاوز ننمائی برهانشاه از کمال بشاشت و خوشحالی از خواب برجسته دید
که لحاف بالای عبد القادر است از والدهٔ عبد القادر و دایهٔ او که بیدار بودند پرسید که چرا لحاف او
پوشانیدید گفتند ما نپوشانیدیم همین لحظه لحاف خود بخود در حرکت آمده بالای عبد القادر پوشیده شد
از مشاهده آنحال برهانشاه خوف و دهشت بنوعی غالب گشت که قوت حرف زدن نماند برهانشاه

دست زیر لحاف کرده دید که اثر تب نمانده و بخلاف شبهای گذشته بخواب شیرین رفته
لوازم شکر الهی بجا آورده همدر آنوقت یکی از خدمتکاران حضور را بطلب شاه طاهر فرستاد آنشخص
رفته حلقه بر در زد شاه طاهر که دستار از سر برداشته و جبین عجز و شکستگی بدرگاه سلطان بی نیاز گذاشته
شفای عبد القادر مسئلت می نمود از آمدن خدمتکار حضور مضطرب گشت که مبادا پادشاه از گفته او
آزرده شده قاصد قتل گردیده باشد یا عبد القادر را اجل مقدر رسیده و آن نذر بر خود مبارک نداشته
باشد مقارن این حال یکی دیگر آمد خوف و هراس بیشتر گشت خواست که از دیوار عقب خانه
فرود آمده فرار نماید که ناگاه هفت هشت کس متعاقب یکدیگر بطلب آمدند شاه طاهر رضا
بقضا داده لوازم وصیت بجا آورد و اهل بیت را وداع کرده بخدمت شهریار شتافت چون خبر قدوم او
مسموع برهانشاه گردید بخلاف عادت تا دروازه استقبال کرد و دستش گرفته بر بالین عبد القادر
برد و گفت آنچه لوازم مذهب اثنی عشری است تلقین کن تا به آن تکلم نمایم شاه طاهر در آن باب مضایقه
کرده گفت اول شهنشاه حقیقت حال باز نماید آنگاه این خاکسار آنچه داند بعرض رساند برهانشاه
گفت این صبر ندارم نخست آن مذهب اختیار می کنم بعد از آن آنچه دیده ام بیان می نمایم شاه طاهر گفت
باخلاصی که مرا در خدمت پادشاه است تا بر حقیقت اطلاع نیابم محال است که از لوازم آن مذهب معروض
دارم برهانشاه قصهٔ خواب و حکایت لحاف بتمام باز گفت شاه طاهر باطمینان خاطر اسامی دوازده
امام و مناقب ایشان یک بیک مذکور ساخت گفت ارکان و قواعد این مذهب و ملت تولّا
به اهل بیت و تبرّا از اعدای ایشان است برهانشاه در آن سحر فیض اثر جام سرشار محبت
اهل بیت نوشیده بدین بیت مترنم گشت **بیت** چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی

آن

آن شب قدر که این تازه براتم دادند و شاهزاده حسین و عبدالقادر و والدهٔ ایشان بی بی آمنه و دیگر
فرزندان از ذکور و اناث و سایر حرم از آن شربت اعتقاد بهره ور و حلاوت اندوز گشته لوای
محبت اهل بیت پیغمبر برافراشته شد و چون آفتاب خاور با تیغ و تبر از مشرق هدایت سر برآورد برهانشاه
خواست که خطبهٔ اثنی عشری خوانده نام صحابهٔ کرام ساقط کرداند شاه طاهر از عجلت و شتاب مانع آمده
گفت صلاح دولت در آن نیست که حضرت فی الفور این سر را فاش کنند اول علمای چهار مذهب را
جمع کرده بگویند که من طالب مذهب حقم همگی اتفاق نموده یکی از چهار مذهب اختیار نمائید تا من آن مذهب را
اختیار و از مذهب دیگر احتراز کنم برهانشاه بگفتهٔ شاه طاهر عمل نموده ملا پیر محمد استاد و افضل خان نائته و ملا
داود دهلوی و دیگر علمای چهار مذهب که در احمدنگر مجتمع گشته بودند هر روز درون قلعه در عمارتی که مدرس
شاه طاهر بود حاضر گشته با یکدیگر بحث می نمودند و هر یک از روی جد و جهد بر حقیت مذهب خود براهین
اقامت کرده دلایل دیگران مزیف می ساختند و اکثر اوقات برهانشاه در آن مجلس حاضر گشته از آنکه
با اکثر علوم آشنا بود در صدد تمیز میشد و بعد از آنکه شش ماه اوقات ارباب علم و مسایل بر همین منوال
گذشت برهانشاه بشاه طاهر گفت عجب صحبتی مشاهده میشود هرگاه حقیت یکی از مذهب و ترجیح آن
بر دیگری تشخیص نشود و هر کدام دعوی صحت ملت خود نماید من چگونه یکی از آن اختیار کنم
اگر مذهب دیگر باشد بگو تا حق و بطلان او نیز بخاطر آورم شاه طاهر گفت یک مذهب دیگر است که
اثنی عشری میگویند اگر حکم شود کیفیت این را نیز بخاطر آوریم برهانشاه بدان اشارت کرد یکی از علمای
آن طایفه را که شیخ احمد نجفی میگفتند بعد از تجسس بسیار پیدا کردند و او با علمای چهار مذهب معارض شد
شاه طاهر در تقویت او می کوشید و ایشان چون دانستند که شاه طاهر شیعه است همگی اتفاق نموده خصمانه پیش آمدند

اما اکثر اوقات ملازم گشته از مجلس برنمی‌خواستند رفته رفته کار بجایی رسید که شاه طاهر صحیحین و بخاری
از کتب اهل سنت در میان آورده بحث خلافت ابوبکر و حکایت طلبیدن دوات و قلم و قصه
باغ فدک و امثال ذلک مذکور ساخت برهان‌شاه چون دید که جمیع علما از شاه طاهر ملزم شدند حکایت
بیماری عبدالقادر و در خواب دیدن پیغمبر علیه الصلواة والسلام را و قصه لحاف بتفصیل باز گفت پس اکثر
علمای مجلس و مقربان و غلامان هندی و ترک و حبشی و امیران و منصبداران و سلحداران و شاگرد پیشه
حتی چارواداران و فیلبانان قریب سه هزار کس مذهب شیعه در آن روز اختیار کردند و نام اصحاب ثلاثه
از خطبه انداخته باسامی سامی حضرات ائمه معصومین اکتفا نموده در آن مذهب راسخ شدند اما ملا پیر محمد استاد
و بعضی علما از مشاهده آن اطوار آشفته از مجلس بیرون رفتند و غوغا و شور عجیب در ساکنان احمدنگر افتاده
بسیاری از امرای کبار و منصبداران متعصب وقت شب بمنزل ملا پیر محمد رفته گفتند مصرع ای باد
صبا اینهمه آورده تست این سید را که بلای دل و دین است از کجا آوردی چونکه از علوم غریبه
ماهر بود زبان مردم معارض به بست و گفت اکنون درین باب مصلحت چیست بعضی گفتند هجوم آورده
شاه طاهر را باید کشت ملا پیر محمد گفت تا برهان‌شاه در قید حیاتست این معنی صورت نخواهد بست اولی آنکه
اول برهان‌شاه را از سلطنت معزول ساخته شاهزاده عبدالقادر را بپادشاهی برداریم آنگاه شاه طاهر را
جهت عبرت به سیاست غیر مکرر بقتل رسانیم القصه هجوم خلایق دکن بوقوع آمده ده هزار سوار و پیاده
همراه ملا پیر محمد محاذی دروازه قلعه نزدیک کالاچبوتره حاضر شده بقصد محاصره صفها آراسته شد و خانه شاه طاهر را
با فرزندان بموکلان سپرده فتنه عظیم قایم ساختند برهان‌شاه برآن حالت واقف گشته بفرمود که دروازه قلعه مسدود
سازند و مردم بر برج و باره برآمده به توپ و تفنگ دفع نمایند چون غوغا از حد گذشت بشاه طاهر

از زبان

از روی اضطراب گفت عاقبت این امر چون خواهد شد شاه طاهر که در علم رمل شاگرد شمس الدین محمد
خفری بود قرعه انداخته حکم کرد که دروازه قلعه گشاده سوار شوند که همین ساعت قرین فتح و ظفر گشته
اعدا متفرق خواهند گشت برهانشاه بی توقف مسلح گشته با چهارصد سوار و یکهزار پیاده و پنج فیل معه چتر
سبز و علم همراه شاه طاهر از قلعه بیرون آمد و شاه طاهر آیه سیهزم الجمع بر مشت خاک خوانده بجانب
اعدا انداخت و جمعی از نسقچیان را فرستاد که نزدیک افواج مخالفان رفته باواز بلند بگویند که هر که
دولتخواه باشد در ظل چتر فلک آسا حاضر شود و هر که حرامخوار است بملا پیر محمد گرویده منتظر قهر و سیاست
پادشاهی باشد چون نسقچیان بفرموده عمل نمودند در لحظه امرا و سران سپاه امان خواسته برکاب ظفر انتساب
پیوستند و ملا پیر محمد با شرذمه از سپاه بجانب منزل خود شتافت و برهانشاه ملک احمد تبریزی را
که از مقربان درگاه بود و خواجگی محمود را که از احفاد میرزا جهانشاه بود با بسیاری از مردم معتمد بر سر ملا پیر محمد
نامزد کرد تا او را گرفته آوردند برهانشاه حکم بقتل او فرمود شاه طاهر حقوق قدیم را منظور داشته شفاعت
کرد برهانشاه اگرچه از سر خون او درگذشت اما در یکی از قلاع محبوس ساخت و بعد از چهار سال بالتماس
شاه طاهر از آن بند نجات داده بازش بسابق بر مسند قرب و عزت متمکن ساخت و در جائیکه خواب دیده
دست ارادت بشاه داده بود عمارتی عالی بنا کرد و در موضعیکه مدرس شاه طاهر بود حسین نظام شاه در عهد خود
مسجدی از گچ و سنگ بنا نموده در اوایل پادشاهی مرتضی نظام شاه بسرکاری قاضی بیگ طهرانی
باتمام رسید و جامع این حکایات محمد قاسم فرشته می گوید که خواب دیدن برهانشاه حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم را شبیه است بخواب غازانخان پادشاه ایران و شیعه شدن او چه اتفاق مورخین
ایران و توران است که غازانخان بعد از آنکه مسلمان شد دو مرتبه حضرت رسالت پناه علیه

 افضل الصلوات را بخواب دیده و در هر دو مرتبه حضرت امیر المؤمنین یعسوب المسلمین علی ابن ابیطالب
علیه الصلوات والسلام همراه آن مسندنشین بارگاه نبوت بود حضرت خاتم الانبیا تعریف عترت
طاهره کرده گفت که نسبت با اهل بیت من طریق اخلاص سلوک داری و پیروی ایشان کرده
سادات را گرامی داری ازین سبب غازان خان محبت اهل بیت پیغمبر آخر زمان علیه الصلوات
والسلام در صفحهٔ خاطر نقش فرموده نقبا و سادات کربلا و نجف را گرامی داشت و شیعه مذهبان را مقرّب درگاه
ساخته بخدمات و مناصب مناسب سرفراز فرموده و در بعضی از تواریخ بنظر آمده که غازان خان اکثر اوقات بر زبان
می آورد که من منکر اصحاب نیستم و بزرگی ایشان اعتراف دارم امّا چون رسالت پناه صلّی الله علیه و آله و سلّم
در تاسیس قواعد محبت و اخلاص نسبت بجناب ولایت انتساب و یازده فرزند او سفارش کرده
است آنچه لوازم اخلاص و خدمتگاریست با ایشان بیشتر بجا می آرم و غازان خان از کمال محبت که با اهل بیت
داشت در حین فوت برادر خود الجایتو سلطان را که بسلطان محمد خدابنده شهرت دارد بمحبت اهل بیت
وصیت فرمود آن پادشاه کار از برادر گذرانیده مذهب شیعه اختیار کرد و نام دوازده امام در خطبه و
سکه ثبت نموده نام باقی صحابه را از خطبه ساقط ساخت بعد ذکر این روایا محمّد قاسم فرشته
در دریای حیرت غوطه خورده می گوید اگر مذهب امامیه حق است احوال دیگر مذاهب چون خواهد
بود و اگر مذهب دیگر حق است سفارش حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلّم در ترویج
آن مذهب چه معنی دارد اَللّهمّ افتح بیننا و بین قومنا بالحقّ و انت
خیر الفاتحین القصه در سنه ۹۴۴ اربع و اربعین و تسعمایه برهان نظام شاه بدلالت و ارشاد
شاه طاهر محبت اهل بیت اختیار نموده نام اصحاب ثلاث از خطبه بینداخت و چون نشان حضرت

رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم روز محشر سبز خواهد بود چنانکه شیخ سعدی شیرازی می فرماید بیت
هر که در سایهٔ آن سرو سهی قد باشد جاش زیر علم سبز محمد باشد برهنمونی شاه طاهر چتر و رایات
خود سبز گردانید و چون در مقام ترویج مذهب جعفری بود وظایف اهل سنت موقوف نموده بشیعه
مذهبان داد و چهار دیواری در مقابل احمدنگر از گچ و سنگ مدرسه مانند ساخته آنرا لنگر دوازده امام
نام کرد و قصبهٔ چیور و سیور وراسته پور و چند قریهٔ دیگر وقف آن کرده هر روز دو وقت آش پخته
بمومنان میداد و شاه طاهر همگی همت بر رفعت خانهٔ نظام شاه گماشته درصدد آن شد
که محبان خاندان رسالت را از اطراف واکناف در آن دولتخانه جمع آورد پس از خزانهٔ پادشاهی
زرها بعراق و خراسان و فارس و گجرات و آگره فرستاده طالب قدوم مردم صاحبکمال شد و در
عهد سلطنت ابوالمظفر مرتضی نظام شاه ابن حسین نظام شاه ابن برهان نظام شاه رواج مذهب
اثنی عشری بکمال رسیده سادات و محبان اهل بیت بیش از بیش معزز و مکرم گشتند و چندین قریه
و قصبه اضافهٔ وقف علما و سادات و مستحقین شد و صاحب تاریخ قطبشاهی از کتاب مرغوب القلوب
نقل میکند که صدرجهان از زبان املک موید حکایت می نماید که سلطان محمود شاه بهمنی را با ارباب
تهور و مردانگی محبت بسیار بود و در تربیت آنجماعه کوشش می فرمود و چون در چند جا شجاعت
ما را مشاهده نمود و قامت قابلیت ما را بخلعت امارت آراسته چند پرگنه از ولایت تلنگانه
بما داده رخصت انصراف ارزانی داشت و ما جوانان بهادر و دلاور را هر کجا که دیده یا شنیده بودیم
قول داده آورده آنقدر انعام و اکرام در بارهٔ آنجماعه مبذول داشتیم که اکثر جوانان چالاک و تهوران
بیباک که در خدمت امرای سلطان بودند از استماع آوازهٔ آن نوازشها بخدمت ما رجوع کردند

و چون هر مرتبه که امرای دکن بهر بهانه آهنگ جدال و قتال می‌نمودند بتوفیق ملک علام حکم
رعایت حقوق نمک و سوابق انعام سلطان عالیمقام امداد و اعانت خدمتش بر ذمه همت
لازم دانسته بر معاندان که در نهایت قدرت و قوت بودند ظفر می‌یافتیم جناب سلطانی
را نهایت محبت نسبت باینجانب دست داده دقیقه از دقایق تعظیم و تکریم مهمل و معطل نمی‌گذاشت
تا آنکه احوال سلطنت آن پادشاه بواسطه اهمال و اغفال به پریشانی انجامید و ملک قاسم برید
خدمتش را بگوشه عزلت نشانید و امرای سلطانی ممالک را در میان یکدیگر منقسم ساختند و در وقت
مکرر از جانب نظام الملک سلطان احمد بحری و اسمعیل عادلخان و علاء الدین عماد الملک مکاتیب
بهجت اسالیب میرسید که از ممالک سلطان آنچه بولایت ایشان سمت قربی داشته باشد
آن برادر امر فرمایند تا حکام ایشان متصرف گردند و اگر احیاناً از جانب سلطان کسی بمقام مزاحمت
درآید ما خود و حکام را امداد نموده نخواهیم گذاشت که برخلاف مرضی اشرف بوقوع پیوندد و من خود اندیشه
می‌کردم که مملکت سلطان را بی رضای او قابض و متصرف گشتن نهایت نمک بحرامی است عاقبت
رای صواب نمای بر آن قرار یافت که این ولایت که تو داری سرحد مملکت بیگانه و ولایت
کفار است بهمین برکات که سلطان برضا و رغبت بتو داده قانع شوی و شروع در تسخیر ولایت
کفار نمائی که اگر پادشاه حقیقی جل جلاله خواسته باشد که ترا مملکت و سلطنت دهد در غزا و جهاد
کافران مظفر و منصور خواهد ساخت بنابرین اصلا چون امرای دیگر دخل در مملکت موروثی سلطان
نکردم و شروع در جهاد کفار نموده بتسخیر ممالک آنها پرداختم الحال قریب شصت سال باشد
که شب و روز با کافران غزا نموده بتوفیق و تائید او سبحانه از سرحد ورنگل تا بندر چیهلی تین

و راج بندری قریب شصت هشتاد قلعه و حصار رفیع مستحکم مثل قلعهٔ گوبل کنده و دیورکنده و پانگل
وغیره بضرب شمشیر آبدار بتصرف اولیای دولت ابد پیوند درآوردم و این فتوحات عظمی از یمن و برکت آنست
که روزیکه ابتدای تسخیر ممالک کفار نمودم با خود نذر شرعی کردم که اگر حق جل علا ما را بخلعت توفیق املاک
من تشا مخلع گرداند خطبهٔ والارتبهٔ دوازده امام علیهم الصلوات والسلام در تمام قلمرو خود اجرا نموده
مذهب حق وصی خیر البشر و ائمه اثنی عشر علیهم الصلوات والسلام را در این مملکت که هرگز بوی از گلشن اسلام
بمشام مردم اینملک نرسیده رواج دهم و وقوع اینخیال پیش از ترویج شاه اسمعیل صفوی آنست
مذهب جعفری را در مملکت ایران ماکسی را بخاطر نرسد که من تقلید آن شاه غفران پناه کرده ام بل در عهد
سلطنت سلطان یعقوب صفحهٔ خاطر را بمهر مهر ائمه اثنی عشر علیهم السلام مسکوک گردانیدم و مذهب آبا
و اجداد عظام ما مذهب سدید شیعه است و بعد ازین فرموده که اینک عمر قریب بصد سال رسیده
الحمد لله که اکثر اوقات بغزاء جهاد کفار مصروف گشته و اگر در عنفوان جوانی اقدام بر معاصی شده باشد بتوفیق
او سبحانه از جمیع ذنوب توبهٔ نصوح واقع شده اکنون مکنون ضمیر آنست که بقیه عمر بطاعت و عبادت و تلاوت
قرآن مجید و صحبت سادات و علمای سعید مصروف گشته از صواب بهشت شهدا محروم نمانم و چنانکه این شاه
دین پناه جهت ایفای نذر شرعی ترویج مذهب اثنی عشری در ملک تلنگ نمود همچنین یوسف عادلشاه
در ولایت بیجاپور بحکم آنکه ایفای نذر خود کند رواج مذهب جعفری داد **ذکر سبب ترویج یوسف
عادلشاه مذهب جعفری را** شرح این قصه چنانکه صاحب تاریخ فرشته بقید قلم وقایع رقم آورده
آنکه یوسف عادلشاه در سنه ثمان و تسعمائه مجلس عظیم ترتیب داده میرزا جهانگیر و حیدر بیگ و غیره امرای
شیعه مذهب و همچنین سید احمد هروی صدر و دیگر علمای این مذهب را طلبیده فرموده وقتیکه من

اراده کردم که بمرکز اصلی خویش یعنی مملکت روم مراجعت نمایم که ناگاه خضر علی نبینا و علیه السلام مرا
درعالم رویا مامور گردانید که بصوب هندوستان متوجه شوم و مژده سلطنت بمن رسانید با خدا
عهد کردم که اگر این رویا صادق باشد و دولت ریاست نصیب من گردد در ترویج مذهب ائمه اثنا عشر
کوشیده روش منابر را بالقاب همایون ایشان مزین گردانم و همچنین وقتیکه تمراج و بهادر گیلانی
آشوب و غوغا در مملکت انداخته نزدیک بود که زمام پادشاهی از قبضه اقتدار من بیرون برند
آنرا از اثر عدم ایفا بعهد دانسته مجدداً با واقف ضمایر و اسرار جل شانه عهد کردم که بعد از
فراغ خاطر از آن مهمات در ترویج مذهب شیعه بکوشم اکنون درین باب چه مصلحت می بینید و چه میگوئید
حضار مجلس زبان بدعا و ثنای دوام دولت ابد پیوند گشاده بعضی تجویز کردند و برخی شرایط حزم و احتیاط
مرعی داشته معروض داشتند که بنای سلطنت تازگی وقوع یافته و سلطان محمود وارث ملک هنوز
درمیان هست و اکثر امرای آنحضرت مثل ملک احمد و عماد الملک و ملک برید وغیره مردم از غریب و ترک
حبشی و دکهنی سنی مذهب اند احتمال کلی دارد که فتنه عظیم رو نماید و از صلاحیت اصلاح بیرون شود
یوسف ملک و ملت سر بجیب تامل و تفکر برده گفت من درین باب با خدا عهد کردم و او سبحانه مرا
باین دولت رسانیده هرگاه من بعهد وفا بکنم یقین که او نگهدار من خواهد بود اتفاقاً درهمان آوان از ولایت
خبر رسید که شاه اسمعیل صفوی خطبه مذهب اثنا عشری خوانده آن مذهب را رواج تمام داد و یوسف عادلشاه
که مرید آن خاندان بود از شنیدن آن خبر بیشتر از پیشتر ساعی گشته روز جمعه ماه ذیحجه سال مذکور در مسجد جامع
قلعه ارک بیجاپور خود حاضر شده و نقیب خان که از سادات عظیم الشان مدینه بود حسب الحکم بالای منبر
شده نخست در اذان که شعار آن مذهب است در کلمه اشهد ان لا اله الا الله اشهد
ان

ان علیاً ولی الله افزود و انگاه خطبه بنام نامی ایمه اثنی عشر سلام الله علیهم الی یوم الحشر خوانده
نام باقی صحابه را از خطبه بیفکند و او نخستین پادشاهی است که در هندوستان خطبه اثنی عشر خواند
و مذهب شیعه رواج داد با وجود اینحال از غایت ضبط و هوشیاری جهال شیعه را یارای آن نبود
که صراحةً یا کنایةً سخنی که موجب فتنه و فساد باشد بر زبان رانند ازین سبب تعصب از میان
فریقین مرتفع شد و علمای فریقین باهم همچو شیر و شکر آمیخته بساط منازعت در نوردیدند
و در مساجد هریک بطرز و آیین خود عبادت معبود حقیقی کرده زبان بمذمت نمی گشودند و اکابر دین
و مشایخ سجاده نشین از مشاهده این نظام و انتظام انگشت تعجب بدندان گرفته انصفی را حمل بر اعجاز
خسرو عدالت پناه مینمودند و از اخلاف او ابراهیم عادلشاه ابن اسمعیل عادلشاه ابن یوسف عادلشاه
برخلاف کیش جد و پدر ترویج مذهب حنفی نمود و رواج پوشیدن تاج سرخ دوازده ترک که
در آنعصر از شعار سپاه شیعه بود و در عهد اسمعیل عادلشاه بتقلید و متابعت سپاه ایران جمهور
غریب بجا بود بالتمام تاج پوش بودند موقوف کرد چنانکه دفتر فارسی را برخلاف ازمنه سابق
برطرف کرده هندوی ساخت و برهمنه رجوع کرده ایشانرا در مهمات دولتخانه صاحب دخل
گردانید و از امرای غریب غیر از اسد خان لاری و خوشکلای آقا رومی و شجاعتخان کرد همه را
از امارت معزول ساخت و باسد خان نیز فرمان داد که لشکر دکنی نگاهداشته شعار شیعه دور
گرداند اسد خان از جمله یکهزار غریب چهارصد مردم اصیل نگاهداشته باقی ششصد نفر را برطرف
نمود اما تغیر شعار مذهب شیعه ناکرده همچنان در لشکر و اقطاع او در اذان کلمه علی ولی الله می گفتند
و دست گشاده نماز می کردند ابراهیم عادلشاه بجز تغافل چاره نداشته اغماض عین مینمود آورده اند

که خلف صدق او علی عادلشاه که بجودت ذهن و جودت فهم و شوخی طبع اتصاف داشت
چون بسن رشد رسید روزی پدرش ابراهیم عادلشاه شکر و سپاس بجا می آورد که معبود حقیقی
مرا توفیق داده که از مذهب جد و پدر بری گشته دین حق یعنی مذهب امام اعظم اختیار کردم و شعایر
روافض برطرف ساخته اثری از آن نگذاشتم شاهزاده علی که در انجلس حاضر بود بعرض رسانید
که چون ترک دین آبا شیوهٔ پسندیده است می باید که همه فرزندان چنین کنند ابراهیم عادلشاه
در غضب شده پرسید که چه مذهب داری گفت حالا خود دین پادشاه دارم بعد ازین را خدای سبحانه
اعلم است ابراهیم عادلشاه چون ازین جواب فهمید که شاهزاده علی شیعه است و این را حمل بر تربیت
خواجه عنایت الله شیرازی نموده ویرا معاتب گردانید بعد از چند روز بفتوای علمای هند بقتلش مبادرت
نموده و ملا فتح الله شیرازی را معلمی شاهزاده باز داشت قضا را او نیز شیعه مذهب بود و از ملاحظه
روزگار خود را حنفی مذهب باز مینمود بنابر آن شاهزاده او را از جان عزیز داشته در تعظیم و تکریم او از حد
زیاده می کوشید اتفاقا در آن ایام از امرا و معتبران برهان نظام شاه بخفیه همزبان گشته چنان
قرار دادند که ابراهیم عادلشاه را بدستیاری چاشنی گیر مسموم ساخته برادرش علی ابن اسمعیل را به پادشاهی
بردارند و خطبه بطرز شیعه خوانده نام اصحاب ثلاث را مذکور نسازند چاشنی گیر که سنی متعصب بود
در اواخر از موافقت ندامت کشیده کیفیت حال بحضور عدالت پناه معروض داشت و چون معلوم آن
عدالت پناه شد که ابتدا اخوان سالار نیز در آن امر شریک بود همه را بسزا رسانید و هرچند بیگناهی
برادر او ظاهر بود لیکن بنابر استیلای وهم او را از خود جدا ساخت و در زمانیکه عدالت پناه به تفرج
قلعهٔ برناله میرفت علی ابن اسمعیل با بال خطر گریخته متوجه بندر گوه شد بنابرین ابراهیم عادلشاه از فرزند

او

خود که با برهان نظام شاه در مذهب موافقت داشت و در عنفوان جوانی بود بغایت متوهّم گشته او را همراه خود پیش

بقلعهٔ مرج فرستاد و بکشور خان تهانه دار آنحصار نوشت که در محافظت شاهزاده تقصیر نکند و از اختلاط با روافض

مانع آمده نگذارد که در مجلس او سخنی از مذهب شیعه کسی مذکور سازد اتفاقاً تهانه دار رود اما داو کاملخان دکهنی که

خواهرزاده اسمعیل عادلشاه بود و هر دو مذهب شیعه داشتند بنابرآن کمر خدمت و عبودیت شاهزاده

بر میان جان بسته در استرضای خاطرش کوشیدند و چون ابراهیم عادلشاه صاحب فراش شد و خبر مرض موت

او انتشار یافت شاهزاده گاهی در اوقات صلوة خود بالای منبر برآمده بانگ نماز بطریق شیعه می گفت

وگاه کاملخانرا مامور میگردانید که باینمعنی قیام نماید ابراهیم عادلشاه از استماع اینخبر وحشت اثر در حین بیماری

اراده نمود که فرزند کوچک خود طهماسب را ولیعهد سازد اما چون مفهوم گشت که او هم بصدد جانشینی برادر

بزرگ در مذهب تشیع کمال تعصب دارد بغایت اندوهگین گشته او را نیز مقیّد گردانید و در قلعهٔ بلکوان

محبوس ساخته مهمات سلطنت را بتقدیر قادر بیچون تفویض فرمود و چون بتقدیر ایزد سبحانه نوبت سلطنت

بعلی عادلشاه رسید فرامین سریع النفاذ بنام خطبای ممالک محروسه شرف صدور یافت که خطبه بنام نامی

ائمهٔ اثنی عشر سلام الله علیهم الی یوم المحشر بخوانند و موذنان در مساجد و معابد لفظ اشهد ان علیا

ولی الله داخل اذان سازند بدینواسطه صیت منقبت ائمهٔ معصومین و دعای دوام دولت خسرو عدالت

آئین بر سر منابر بلند گشت و غنچهٔ تمنای موالیان اهل بیت بر گلبن مراد باحسن وجهی شگفت و مذهب جعفری

در تمام مملکت بیجاپور شیوع یافت و شاه عدالت پناه جماعهٔ تبرائیان را وظایف مقرر کرده حکم فرمود

چنانکه در مساجد بعد اذان تبرائیان باواز بلند بکار خود مشغول می گشتند و هرگاه پادشاه سوار میشد

یا بار عام میداد چهل تبرائی پیش او بکار خود قیام می نمودند و باوجود این چون آن پادشاه اسم بامسمّی

و نهایت عادل بود بمقتضای اینکه گفته اند که عدل حصاریست که باتش سوخته نگردد و بمنجنیق حوادث خراب نشود
آسیبی بجناب سلطانی نرسید بل ممالک محروسه معمور و آبادان گشته حاصل آن سمت تزاید پذیرفت
مخفی نماند که از سلاطین دکن ملک موید و برهان نظام شاه و یوسف عادلشاه اگرچه در ترویج مذهب اثنی عشری ساعی
هم اند اما ملک موید اباعن جد شیعه مذهب و تمام اخلاف او نیز بر همین مذهب مستقیم بودند بخلاف برهان نظام شاه
که او برهنمونی شاه طاهر علیه الرحمه و یوسف عادلشاه که وی بدلالت خواجه عماد الدین محمود اختیار مذهب تشیع
نمودند و نیز از اخلاف یوسف عادلشاه ابراهیم عادلشاه تخلف از طریق جد و پدر خود نمود بالجمله چون یوسف عادلشاه
ترویج مذهب جعفری کرد امرای او دو فرقه شدند بعضی مثل دریا خان و فخر الملک ترک و مقصود خان و جمشید خان
کرد و جوهر خان و شهباز خان و بلال خان حبشی و شجاعت خان و شرزه خان و انکس خان دکهنی بمقتضای الناس
علی دین ملوکهم مذهب آن شاه معدلت گستر برگزیدند و برخی مثل محمد عین الملک و اژدر خان گیلانی و آقا محمد ترک و
محمد سیستانی و دلاور خان حبشی خلاف ورزیدند و خواستند که ترک رفاقت آن شاه نمایند شاه عادل بمضمون
لکم دینکم ولی دین تسلی بخش خاطر شان شده نگذاشت که رفاقت بگذارند و امرای سلطان محمود بهمنی مثل امیر برید
وغیره که تعصب در مذهب تسنن داشتند ازین معامله نهایت رنجش بهم رسانیده در فتنه انگیزیها ساعی
گشتند و اخر الامر سلطان محمود بهمنی را جهت تادیب او متوجه ساختند سلطان از قطب الملک و عماد الملک
و خداوند خان حبشی استعانت نمود قطب الملک اگرچه هم مذهب آن شاه عادل بود اما بنابر اقتضای وقت
باعانت سلطان رو آورد و عماد الملک و خداوند خان بمعذرت پیش آمدند و اعراض از اعانت سلطان نمودند
من بعد آنچه که بمعرض وقوع آمد پیش ازین در قصه توجه سلطان محمود بهمنی جهت تادیب یوسف عادلشاه
منتظم سلک بیان گشت القصه عادلشاه جهت اطفای نایره فساد به پسر خود اسمعیل نوشت که در بیجاپور خطبه دوازده

امام

بخواند و بعد رفع فساد چون داخل بیجاپور شد باز خطبهٔ اثنی عشری خواند و سید احمد هروی را با تحف
و هدایای هند مع عریضه مشتمل بر تهنیت و مبارکبادی و مبنی از اخلاص و خواندن خطبهٔ مذهب اثنی عشری
روانهٔ درگاه شاه اسمعیل صفوی کرد و بعدل و داد و معموری ملک پرداخت **ذکر مجملی از**
احوال ملک کامکار و تعمیر گولکنده و شهر آن او پادشاه شجاع بوده صاحب
فهم و فراست در محاربات بمقتضای صلاح وقت عمل می‌نمود گاهی گوی فتح و نصرت بچوگان جلادت
از میدان مبارزت می‌ربود و گاهی بخدعه بمصداق الحرب خدعة عمل می‌نمود و گاهی
بمنطوق الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین جادهٔ سلامت می‌پیمود و چون دام
فریب بر روی دشمن کشیده پس اگر او را غافل می‌یافت باز بر سرش می‌تاخت و بکسر او بجز انکسار خود
می‌پرداخت والا حفظ خود مغتنم می‌انگاشت و هزیمت دشمن محول بوقت دیگر میداشت القصه وی
در ایام سلطنت بجهت خود اعلای اعلام اسلام بجهاد کفار پرداخت و بقول صاحب تاریخ قطبشاهی قریب شصت
یا هفتاد قلعهٔ مستحکم مثل گولکنده و دیورکنده و غیره که بیان تسخیر بعض از آن در فصل سوم بتفصیل زبان
قلم وقایع رقم گردیده مسخر ساخت و دست جود و کرم بانعام خاص و عام گشود و تالیف قلوب کافهٔ انام
خاصه مردان دلاور بوفور بخشش نمود از جهت مردم از اطراف خصوصاً مردان شجاعت پیشه رو بدرگاه او
آوردند و ولایتش آبادان گشت و چون بیشتر پیش نهاد همت عالی او جهاد با کفار بیجانگر بود و فیما بین محل اجلال
آن شهریار و مملکت آن کفار خالی از مسافتی نبود رای صواب نمایش رهنمون آن شد که بعد تعمیر گولکنده
شهری بنا کرده شود تا اهل لشکر ظفر اثر پس از مراجعت در آن شهر فرخنده اثر فارغ البال و آسوده حال باشند
بنابرین بعد فراغ از تعمیر قلعه و حصار فرمود تا طراحان مانی آثار درون حصار مذکور قصور رفیع و بناهای منیع

ساختند و در یکضلع دولتخانه مسجد جامع طرح انداختند و در جنب آن حمامی ترتیب دادند و در آن
حمام دلاکان مع لنگیها تعیین شدند تا مردم آسایش یابند و بالجمله در اندک زمان شهری مطبوع خوش
سواد متوجه آن شهریار صورت تعمیر یافت و از جهت خوشی سواد بی متمار از سایر بلاد گشت الحمد لله
علی هذه النعمه **فصل سیوم از باب اول در ذکر وقایعی که بعد جلوس آن شهریار**
بر سریر فرمانروائی تا انتقال او از جهان فانی بعالم جاودانی بموجب نوشته صاحب تاریخ قطبشاهی
بوقوع پیوست **ذکر تسخیر قلعه راجکنده** چون آن ملک نامدار بعد فراغ از تعمیر قلعه و حصار
شهر گولکنده عزم غزا با کفار راجکنده نمود بصلاح دید امرا و اتفاق سرداران روی توجه بجانب آن قلعه آورده
بمحاصره اش پرداخت بعد جنگ و جدال و شهادت رسیدن جمعی از غازیان اسلام و کشته شدن
بسیاری از کافران وخیم انجام بعنوه و قهر تسخیر آن قلعه نموده و نکتی نایک والی آن قلعه را با کفار دیگر
که رفقای او بودند اسیر کرده با فتحنامه مصحوب مستحفظان و رسولان روانه محمد نگر کرد و مردم قصبات و
اطراف که قریب آن قلعه بودند در سلک رعایا منسلک گردیدند و اظهار اطاعت نمودند **ذکر تسخیر**
قلعه دیورکنده بعد چندی از معاودت بمستقر سریر سلطنت باجتماع فشون پرداخته به تسخیر
قلعه دیورکنده که بر قله کوهی بود و بمزید استحکام از قلاع دیگر امتیاز تمام داشت متوجه شد
و امر بمحاصره فرمود بعد امتداد ایام محاصره و وقوع جدال و قتال فیما بین مجاهدان جلادت پیشه
و کفار نابکار ضلالت اندیشه حسب فرمان واجب الاذعان غازیان اسلام جبرا و قهرا تسخیر آن قلعه
نمودند و بمنازل و معابد عبده اوثان و اصنام آتش زدند و از اموال و اسباب انچه نگاهداشتنی بود نگاهداشتند
و مابقی را سوختند و بجای بتخانها مساجد بنا کردند و مؤذنان تعیین نمودند و تمام رایان و جود هریان و گردنکشان

آن نواح

آن نواح با تحف و هدایا با آستان بوسی مشرف گشته باطاعت درآمدند و باج گذاری قبول نمودند و شهرها که فتح و نصرت یار او بود بدار السلطنت معاودت فرمود **ذکر محاربه شاه معدلت گستر با راجه بیجانگر** چون منهیان اخبار خبر فتح قلعه دیورکنده و استیصال گماشتگان کشن رای که حکومت ملکانه و بیجانگر بل اکثر اقطار در دست تصرف او بود و بکثرت حشمت و وفور سپاه از سایر رایان و راجه ها امتیاز تمام داشت به رای مذکور رسانیدند عرق حمیت جاهلیت او بحرکت آمد با سی هزار سوار و سه لک پیاده بعزم تسخیر و تخریب ولایات ملک نامدار از جای خود حرکت نمود و جمعی از راجها را با جمعیت بسیار جهت غارت نمودن بعضی اماکن که واقع در سرحد بود پیشتر فرستاد آنها با آن اماکن رسیده دست تعدی دراز کردند ملک نامدار از استماع این خبر وحشت اثر با پنج هزار سوار و سی هزار پیاده بصوب قلعه پانگل توجه نمود سپاه مقدمه لشکر کشن رای از دیدن به نزدیک رسیدن لشکر اسلام گریز بر ستیز برگزیدند و مجاهدان لشکر اسلام از عقب آن مخذولان شتافته هر کرا یافتند به نیستی آباد فرستادند و آن کافر که بوفور لشکر و خزانه مغرور بود بعزم تدارک پیش آمده بجنگ درپیوست و از طلوع آفتاب تا غروب آتش جنگ و قتال مشتعل بود و بسبب تواتر حمله های کافران نزدیک بود که حامیان اسلام مغلوب گردند ملک کامکار مسئلت فیروزی از بارگاه الهی بصد عجز و زاری نموده با هزار و پانصد سوار که بجهت کمک مقرر کرده بود بر قلب سپاه کشن رای زده جمع کثیر را از پا درآورد و آن مدبر بمشاهده این حال دست از اسباب شوکت و حشمت برداشته راه فرار پیش گرفت و هر جوقی از هر طرفی بدر رفتند و اسیر بسیار و غنیمت بیشمار بدست اسلامیان آمد **ذکر تسخیر قلعه پانگل** ملک کامکار بعد انهزام کفار امرا و سپاه خود را بخلعت های فاخره نواخته به تسخیر قلعه پانگل که در پیرامونش

کثرت اشجار آنچنان بود که گذر باد در آنجا دشوار می‌نمود توجه فرموده بمحاصرهٔ آن پرداخت کشن رای
چون شنید که کار بر محصوران تنگ شده و عنقریب حصار بتصرف اولیای ملک کامکار خواهد شد سه صد سوار
و هزار پیادهٔ نیزه گذار جهت شبیخون بر اردوی اتلک فرستاد کفار در شب تار خود را بر لشکر نصرت اثر
زدند و از جانب دیگر اهل قلعه بیرون آمده لشکر اسلام را در میان گرفتند مجاهدان دین دست به تیر و کمان
برده و رایت پیکار برافراختند در اندک زمان اکثر آن ملاعین را نابود ساختند و بعضی را اسیر کردند
و بقیة السیف خود را به کشن رای رسانیده کیفیت حال تقریر نمودند بامدادان ملک کامکار غنایم را
تسلیم امرا و سپاه کرده بعضی اسیران را که سیاست کردنی بودند پامال فیلان گردانید و در تضییق
محصوران قلعه بغایت کوشید القصه تا دو ماه فیما بین جنگ و جدال بود چون محصوران را کار بجان و کارد
باستخوان رسید حاکم آنحصار که یکی از اقوام کشن رای بود از روی تضرع کس فرستاده بجان امان طلبید و
مفاتیح حصار بکارکنان دولت تسلیم نمود ملک کامکار آن قلعه را مع مضافات بیکی از معتمدان تفویض فرمود

ذکر توجه ملک نامدار به تسخیر قلعهٔ کهنپوره شهریار کامکار بعد انفراغ خاطر از تسخیر قلعهٔ پانگل
روی توجه به تسخیر قلعهٔ کهنپوره که مابین پانگل و کولکنده واقع است آورده منتخب کس نزد والی قلعه فرستاد
پیغام کرد که بر جان خود رحم آورده و زن و فرزند و اهل قلعه را به اسیری نداده از قلعه بیرون آئی و قلعه را
تسلیم اولیای دولت نمائی آن بداندیش که بفرط استحکام قلعه مغرور بود چه آن قلعه بر جبل واقع شده و از دو
جانب آن دو درهٔ عظیم و در میانه راهی بعرض یک گز و بر سر دو دروازه محاذی آن دو دره دو برج بود
که بغیر آن جای توپ گیر نداشت جواب بصدای توپ و تفنگ داد از شنیدن این جواب آتش قهر و
غضب ملک کامکار مشتعل شد و بجانب آن قلعه حرکت نمود و چون بظاهر قلعهٔ مذکور نزول موکب جلال واقع

شد و بجانب قلعه امر بمحاصره و جدال و قتال فرمود و تا دو ماه آتش قتال ملتهب بود و هر روز جمعی از دلیران
جانبین کشته میشدند آخر الامر حسب فرمان واجب الاذعان توپچیان توپهای صاعقه کردار را در برابر
دو برج نصب کرده سر دادند و با خاک سیاه برابر کردند و غازیان از اطراف حمله آوردند و در بین جمعی از مجاهدان
از جایی که صعود از آنجانب اصلا متصور نبود بالا برآمده تکبیر گفتند اهالی قلعه بمشاهده اینحال سراسیمه شده
امان طلبیدند بالجمله در آن روز بسیاری از مشرکان لعین بقتل رسیدند و زن و فرزند و مال و منال کفار بدست
غازیان نصرت شعار درآمد و بعد از آن بامر ملک کامکار مساجد بجای بتخانها تعمیر یافت و قلعه بیکی از معتمدان
دولت مفوض گشت **ذکر تسخیر قلعه کویلکنده و مراجعت بصوب دار السلطنت**
شهریار نامدار بعد فراغ از فتح قلعه کهنپوره متوجه تسخیر قلعه کویلکنده شده بمحاصره پرداخت
و چون مدت محاصره امتداد کشید و خلق بسیار از جانبین بقتل رسید روزی بفرموده ملک غازیان
اسلام بر کفار حمله آوردند و تا دروازه رفته با کافران دست و گریبان شده از رخنه ها که در حصار افتاده بود
خود ها را بدرون قلعه رسانیدند مقدمان و نایک واریان کلید قلعه و خزاین بملازمان ملک سپرده
طالب امان گردیدند و غنایم موفور بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد ملک کامکار مقدمان آن ولایت را
بتشریفات خسروانه مخلع گردانیده عنان عزیمت بصوب مستقر سریر سلطنت برتافت و بتعمیر بعضی مواضع
که از آسیب حوادث خراب شده بود پرداخت **ذکر محاربه ملک کامکار با قوام الملک**
ترک آورده اند که قوام الملک ترک یکی از امرای سلطان محمود بهمنی بود و بعد از رحلت سلطان قلعه و ملکنده
و ملکور و بعضی پرگنات آنجا را بتغلب متصرف شده پنج هزار سوار و ده هزار پیاده فراهم آورده در هنگام
توجه ملک کامکار بجنگ کفار و تسخیر قلاع فرصت وقت غنیمت شناخته بعضی تخریب ممالک محروسه

پرداخته بود ملک کامکار بعد مراجعت بمستقر سریر سلطنت رسولان را نزد او فرستاده اعلام داد
که بموجب کریمهٔ انما المؤمنون اخوة مناسب حال امرای اسلام نیست که در مقام تعرض ممالک
یکدیگر در آیند با وجود آنکه از قدیم الایام مبانی محبت و وداد فیما بین مستحکم لایق نبود که در غیبت روابط دوستی
و اتحاد در است بممالک محروسه در آمده انواع خرابیها رسانند گذشت آنچه گذشت اکنون مرجو و ملتمس
از آن امارت پناه آنکه در تشیید مبانی دوستی کوشند تا من بعد سمند عناد در میدان فساد نتازد چون
قوام الملک بوفور سپاه و لشکر و حصانت حصار و کثرت اسباب سلطنت بغایت مغرور بود سخنان
مصلحت آمیز نشنید و مستعد ستیز گردید ملک کامکار بنابر ضرورت دفع ضرر همت بر استیصال او گماشته
باجتماع عساکر نصرت مآثر پرداخته بعزم رزم روبصوب ویلکندل آورد و قوام الملک بکنزل باستقبال
شتافته در برابر لشکر ظفر اثر فرود آمد روز دیگر فئتین بعد تسویهٔ صفوف بجنگ در پیوستند و از صبح تا
نصف النهار آتش کارزار در التهاب آوردند آخر الامر ملک نامدار با دو هزار سوار خونخوار خود را بر سپاه
مخالف زد و بمساعدت بخت مظفر و منصور گشت قوام الملک برگشته بخت بسوی حصار خود برگشت
ملک نامدار امر بمحاصره فرمود قوام الملک از استماع این خبر هراسان شد و دل از ملک و مال برداشته
از حصار فرار نمود و التجا بعماد الملک والی برار برد و سپاه نصرت پناه بقلعه در آمده بضبط اموال و
خزاین او پرداختند و اکثر سپاه او از غریب و حبشی و دکهنی حلقهٔ عبودیت در گوش کشیدند و ملک
نامدار حکومت قلعه ویلکندل و ملکور بمعتمدان کاردان حواله نموده بمستقر سریر سلطنت معاودت فرمود

ذکر محاربه با عماد الملک چون قوام الملک که التجا بعماد الملک والی برار برده بود تحف و
هدایای شاهانه از در و گوهر بنظر بخشش گذرانیده و عجز و تذلل بغایت اظهار نموده و اعیان دولت را

بدرم و دینار فریضه درخواستِ امداد و اعانت نمود عماد الملک جهت اعانت او ره نورد طریق مخالفت ۵۴
ومنازعت با ملک کامکار گردید شهریار از استماع این خبر رسولی نزد عماد الملک فرستاده پیغام کرد که چون
قوام الملک اعلام فتنه و فساد برافراشته همواره حوالی ممالک محروسه را تاخت نموده اذیت باهل اسلام
میرسانید لهذا بکرات رسولان فرستاده او را از آن افعال شنیعه منع نمودیم اما چون هیچگونه فائده بر آن
مترتب نگشت تنبیه و تغریش لازم دانسته سزای اعمالش چنانکه مشهور آفاق است در کنارش گذاشتیم اکنون
مسموع میشود که پناه بآن سلطنت پناه برده طالب اعانت گشته است چشمداشت از آن سلطنت پناه آنکه
آن مخذول را در مملکت خود جا ندهند تا در مصادقت مفتوح و راه فتنه و فساد مسدود باشد دیگر مشهود ضمیر انور
آنکه ولایت هفت تپه را که خالصهٔ سلطان محمود مغفور بوده و داخل ولایت برار بود و درین ایام متصرف آن متسلط
شده اند و بنابر قرب جوار و اثبات بعضی حقوق بر ذمهٔ سلطان مغفور با آن ولایت اولی و احق هم باید که بپاس
اخلاص و رعایت حقوق آن ولایت تسلیم گماشتگان ما شود عماد الملک در جواب سخنان ناصواب بر زبان
آورده در منازعت بر روی خود باز کرد القصه هر دو ملک بتهیهٔ اسباب جنگ پرداخته باستقبال همدیگر
شتافتند و در ظاهر قلعهٔ راهکیر با هم مقابل شده صفوف لشکر آراسته بجنگ در پیچیدند اما چون
سپاه عماد الملک بسیار بود هر لحظه جوقیکه شکسته می شد جوق دیگر بمدد میرسید و نایرهٔ محاربه از صبح تا
قریب عصر مشتعل گردید و بسبب وفور لشکر والی برار نزدیک بآن رسیده بود که هزیمت به لشکر ملک کامکار
راه یابد بمشاهدهٔ این حال ملک کامکار بنفس نفیس خود از یکطرف قلبگاه بر لشکر عماد الملک حمله آورد و اکثر امرا
و بهادران لشکر مخالف را علف تیغ بیدریغ ساخت امرای آن شهریار که در میمنه و میسره بودند
بمعاینهٔ آثار فتح بر لشکر دشمن تاختند تا اینکه عماد الملک و لشکریانش راه وادی فرار پیش گرفتند بعضی از دلاوران

لشکر منصور تعاقب نموده جمعی کثیر را بقتل رسانیدند و بعضی از سپاه نصرت پناه دست بتاراج برآورده اموال و اسباب لشکر دشمن غارت نمودند و ملک مؤید بعد فراغ ازین مهم ولایت هفت تپه را مسخّر شده بجانب مستقر سریر سلطنت معاودت فرمود امرا و خوانین و لشکریان را که در جنگ آثار تهوّر و مردانگی از ایشان بظهور پیوسته بود فراخور هریک بخلعتها و نوازشها نواخته رخصت انصراف بمحالات ارزانی نمود

ذکر تسخیر قلعهٔ کیلکنده و محاربهٔ ملک کامکار با شتانجان راجهٔ کهم مته

چون شهریار معاودت نموده سپاه را رخصت فرمود امرائیکه در دار السلطنت جهت مهمات ولایات توقف ورزیده بودند بعرض رسانیدند که شتانجان راجهٔ کهم مته کافر بیباکست و در ایام غیبت موکب همایون فرصت غنیمت دانسته حوالی و اطراف سرحد ممالک محروسه را تاخت نموده خرابیها رسانیده است و بآن اکتفا نکرده اکنون در مقام کارسازی جنگ است ملک کامکار چون برین کیفیت آگهی یافت در ساعت باحضار امرا و سپاه حکم فرموده در اندک زمان سپاه کینه خواه فراهم آورده در ساعت سعد بعزم استیصال راجهٔ مذکور که قوی پنجه بود و چند قلعهٔ مستحکم مثل کهم مته و ورنکل و کیلکنده در قبضهٔ تصرف داشت و همیشه دوازده هزار تفنگچی قدرانداز از ملازمانش بودند روی توجه آورد و نخست تسخیر قلعهٔ کیلکنده را پیش نهاد همت عالی گردانید و ظاهر قلعه را مخیم سپاه نصرت پناه ساخته امر بمحاصره فرمود و بعد وقوع جدال و قتال و امتداد مدت محاصره رای قلعه گشای اقتضای آن نمود که سپاه کینه خواه بهیئت اجتماعی حمله آورده بهر تدبیر که ممکن باشد بالای قلعه برآیند و بر طبق این فرمان داده خود بدولت و اقبال دامن مردانگی بمیان زده و سپر تأیید ایزدی بر سر کشیده رو بقلعه نهاد امرا و سپاه بمشاهدهٔ این حال از اطراف و جوانب خودها را بپای حصار رسانیدند هرچند اهل حصار در میدان ممانعت بپای جسارت پیش آمدند اما بجز خذلان اثری بر آن مترتب نیافتند

دامن

و شیران بیشهٔ نبرد به بالای برج و باره برآمده اکثر را بقتل رسانیدند و از قتل بقیة السیف بموجب فرمان
ترحم نشانِ ملک موید دست باز داشتند و غنایم موفور واصل خزانهٔ عامره گردانیدند و شتانجان از استماع
خبرِ تسخیر قلعهٔ مذکور با لشکرِ فراوان بعزم رزم روی توجه بجانب لشکرِ ظفر اثر آورد و شهریار عزم آن ناکام
شنیده بدفعِ او متوجه شده قریب به لشکرش نزولِ اجلال فرمود و بعد ترتیبِ آلاتِ جنگ و تسویهٔ
صفوف از جانبین دلیرانِ هر دو لشکر قدم در میدانِ مبارزت نهادند و از دستِ دوازده هزار تفنگچی
قدر انداز که باشارهٔ شتانجان در کمینگاه بودند بسیاری از لشکریانِ اسلام شهید و مجروح گردیدند
ملکِ نامدار بمشاهدهٔ این حال جلادت را کار فرموده با دو هزار سوارِ خونخوار بر قلبِ دشمن زد و بتائید کردگار
آنچنان کارزار نمود که تزلزل در بنای ثباتِ لشکرِ دشمن راه یافت و شتانجانِ مخذول بناچاری چاره بقای خود
در فرار دیده دست بردار از ملک و مال و ننگ و ناموس گشت و غازیانِ نصرت شعار تعاقب نموده
بسیاری از آن نحبت برگشتگان را بقتل رسانیدند و سایر اموال و اسبابِ دولت و حشمت آن مدبر و لشکریانش
بحضورِ شهریار آوردند ملک کامکار بمراسم شکرِ آفریدگار پرداخته مجموع غنایم را بر غازیانِ لشکر اسلام
قسمت نمود و فتحنامها در اطراف و اکناف روان فرمود **ذکر توجه شهریار نوبت دوم**
بعزم رزم شتانجان ناهنجار آورده اند که چون شتانجان از جنگگاه گریخته خود را بقلعهٔ
کهمت رسانید براجهای ذو شوکت که لشکرِ بسیار داشتند و اکثری از قلاع و حصار در قبضهٔ اختیار ای
شان بود پیغام داد که این صاحبِ قوت و شوکت که بفرطِ شجاعت و تائید رب العزت از سایر فرمانروایان
این بلاد امتیاز تمام دارد اگر چندی مهلت یابد و سلسلهٔ اتحاد و اتفاق در بابِ استیصال اینصاحب اقبال
از جوانب استحکام نیابد عنقریب متصرفِ تمام قلاع و حصارهای اینملک خواهد شد انگاه تدبیر کسی پیش

نخواهد رفت اکنون در مادهٔ صلح و جنگ و ردّ و قبول سخنان صلاح اندیشان اختیار دارند راجها را از این
پیغام عرق حمیت بحرکت آمد و با لشکر عظیم متوجه کهم مته شده و در نکل شدند و شتابخان شکست نصیب که
گسسته عنان و شکسته رکیب از نبردگاه فرار نموده بود با مداد راجها قوی دل گشته با لشکر بسیار و فیلان
انبوه ها کردار و پیادگان تفنگچی و کماندار رو بمیدان جدال و قتال ملک کامکار آوردند و چون منهیان اخبار
بسمع اجلال آن شهریار رسانیدند که کفار با استعداد تمام عازم جنگ شده اند آنملک نامدار رایت فتح و نصرت
بجانب دیار کفار بقصد جهاد برافراخت و بعد طی مراحل ساحت کهم مته را مضرب خیام ظفر انجام ساخت
شتابخان بعد از آگهی بر بنخیال بارایان و راجهای قوی پنجه و لشکر عظیم باستقبال شتافت چون تلاقی
عسکرین دست داد از جانبین بتسویهٔ صفوف پرداخته باستعمال آلات حرب نایرهٔ جدال و قتال مشتعل
ساختند و دلیران هر دو سپاه دادِ مردانگی دادند انجام کار خسرو نامدار از یمین و یسار حمله کرده شکوه برسپاه
کفار آورده رایت غرور شان را نگونسار ساخت و تفرقه در لشکر ایشان انداخت راجها رو از معرکه بتنیر
تافته راه گریز پیش گرفتند و مجاهدان در رکاب خسرو زمان تعاقب کافران نموده اکابر کفار را اسیر کردند
و اموال بسیار و اسباب بیحد و بیشمار بدست آوردند و شتابخان اعراض از مال و عیال و قلاع نموده بنا
برامچند رو که از اعاظم راجهای مملکت تلنگانه بود برد و اکثر قلاع که در قبضهٔ تصرف داشت با بعضی از قلاع
دیگر مثل قلعهٔ ایتکیر و اندرکنده و نیالاکنده بلی تحت تصرف اولیای دولت قاهره در آمد ملک نامدار فتحنامها
باطراف و جوانب فرستاد **ذکر تسخیر قلعهٔ کهم مته** خسرو نامدار بعد حصول فتح و ظفر بر شتابخان
بتسخیر قلعهٔ کهم مت که بنهایت متین و مستحکم بود و تسخیرش خالی از صعوبت نبود توجه فرمود هندوی قلعه دار
آنجا در مخالفت گشاده دروازهٔ قلعه بسته مستعد جنگ شد ملک کامکار بنابر ترحم بر احوال بندگان خدا تا ده
بلد

جنگ شد ملک کامکار بنابر ترحم بر احوال بندگان خدا تا در جنگ ضایع نشوند بمردم قلعه پیغام داد که احوال
سردار شما ستانجان و راجهای دیگر معلوم همگنانست که بچه انجامید حالا بر جان و مال و زن و فرزند خود بخشوده
و بمرحمت خسروانه امیدوار بوده خود را زیر سایهٔ مرحمت خسروانه رسانند کفار سخنان شفقت آثار را در
دل خود جا نداده در جنگ و جدال زدند و شهریار نامدار از تمرد آنجماعهٔ زشت کردار امر بمحاصره نمود و چند شبانروز
بغیر از صدای توپ و تفنگ پیامی در میان نبود و هر روز جمعی از دلیران جانبین ره نورد وادی فنا می شدند
آخر کار رای صواب نمای شهریار اقتضای آن نمود که بهادران دشمن شکار بهیئت اجتماعی از اطراف
بجنگ در پیوسته جبراً و قهراً تسخیر قلعه نمایند بنابرین ملک نامدار با غازیان و مجاهدان ملت سیّد ابرار
سپرها بر سر کشیده خود را بخندق انداخته از راه نشیب بفراز برآمده و بهادران شیر صولت پای بر کشتگان
خود نهاده به نردبان و کمند بر آن حصار بلند عروج نمودند و به نیروی اقبال آن شهریار آنچنان قلعهٔ مستحکم و حصار
مسدود الابواب را مفتوح کردند و بحکم ملک کامکار ظفریار دست بقتل عام دراز کردند و بعد از آن دست
به نهب و غارت گشاده جمیع دفاین و خزاین و اموال و اسباب اندوختهٔ سالها که در آن قلعه بود ضمیمهٔ
خزاین ملک مؤید گردانیدند و اهل و عیال ستانجان اسیر گشتند و بفرموده آن شهریار مساجد بجای معابد
کفره بنا یافت و جمیع ولایات ستانجان وخیم انجام با ورنگل و توابع بتصرف ملک نامدار در آمده و بر امرا تقسیم
یافت و مقدمان و رعایا مطیع و فرمانبردار شده به تشریفات سرفراز گشتند ذکر جنگ و جدال شهریار
با الکچارام چندر مشهور به کجبتی و غیره راجها و تسخیر تمام مملکت تلنگانه و وقایع دیگر
چون ستانجان انهزام یافته به الکچارام چندر پسر راجه کجبتی که فرمانروای محبر و تلنگانه بود و ملک اودیسه
تا اقصای بنگاله در تصرف داشت و کوندپلی مستقرش بود و در میدان نام آوری بکثرت لشکر و وفور خزاین

و سایرِ اسباب سلطنت از جمیع رایان گوی پیشی می ربود پناه برده ماجرای خود بعجز و زاری تمام معروض نمود
واز قوت و شوکت ملک نامدار او را تخویف کرد که اگر در انتقام اهمال رو دهد در اندک زمان عیال و اطفال و مملکتِ
رای معظّم و دیگر رایان پایمالِ حوادث گشته بتصرفِ آن ملکِ صاحبِ اقبال خواهد در آمد اگر چه راجه چندر را
ازین سخنان ترحم بر احوالِ او و اندیشهٔ عظیم از ملک کامگار بدل راه یافت بنابرین در مقامِ استعدادِ جنگ
با ملک موید شده امر باحضارِ امرا و سپاه نمود امرای کفار از اطراف و جوانب رو بدرگاهش نهاده فوج فوج و
جوق جوق متعاقبِ یکدیگر میرسیدند تا قریبِ سه لک پیاده و سی هزار سوارِ نیزه گذار فراهم شدند آنگاه راجه چندر
و شتابنجان و دیاور و هرچند رو دیگر رایان و راجهای عُمده بر قصدِ دفعِ ملکِ نامدار هم سوگند گشته علمِ شقاوت
برافراشتند ملک کامگار از استماعِ این خبر امرا و خوانین را از محال و پرگنه های خود طلبیده در بابِ جهادِ آن کفار
مشاوره فرمود همه بالاتفاق بعرض رسانیدند که آنچه رای خداوند اقتضا نماید عینِ صوابست و ماندگان فرمانبرداریم
و جان نثار ملک نامدار از ممرِ اتفاقِ امرا مطمئنِ خاطر شده بمنطوقِ کریمهٔ کم من فئة قلیلة غلبت فئة
کثیرة باذن الله با پنجهزار سوارِ تیغ زن بجانبِ لشکرِ راجه چندر متوجه گردید و بعد طیِ مراحل و منازل تقاربِ
موکبِ اقبال در کنارِ ندی ملکجنور با مخالفانِ برگشته حال دست داد و آن روز و شب بپاس و حراست بسر آمد روز دیگر
بعدِ طلوعِ آفتاب راجه رامچندر با رایان و راجهای دیگر بترتیبِ صفوف پرداخته بدین وتیره که خود با ده هزار سوار
و صد هزار پیاده و سیصد زنجیر فیل در قلب قرار گرفت و جانبِ میمنه ویداور برادرزادهٔ خود را با ده هزار سوار و صد هزار
پیاده و دویست زنجیرِ فیل در جانبِ میسره هرچند رو شتابنجان و راجهای دیگر را با ده هزار سوار و صد هزار پیاده و دویست
زنجیرِ فیل تعین کرده و بر پشتِ هر فیل تختی تعبیه نموده چند ناوک انداز بر آن نشانده و بانگاریان و تفنگچیان در پهلوی
فیلان استاده کرده آهنگِ میدان نمود و از جانبِ دیگر ملک کامگار میمنهٔ لشکرِ ظفر اثر را بشاهزاده حیدر خان

کرد

که در شجاعت رستم زمان بود با هزار و پانصد سوار زیب و زینت داد و میسره را بخان عالیشان فتح خان
بهزار و پانصد سوار استحکام بخشید و خود بدولت با دو هزار سوار دشمن شکار در قلبگاه رایت فتح آیت
برافراشت بعد از آن بموجب عادت پسندیدهٔ خود روی نیاز بدرگاه بی نیاز آورده فتح و نصرت خواسته
متوجه معرکهٔ کارزار گردید و چون بهادران جانبین بجنگ درپیوستند دلیران اسلام حمله بر کافران آورده دمار
از روزگار ایشان برآوردند و یدیا ذر را شاهزاده حیدر خان از پا درآورد و رام چندر به بند اسیری گرفتار گشت
و دیگران راه گریز بر ستیز گزیدند و اسباب سلطنت رام چندر و راجهای دیگر بتصرف اولیای دولت قاهره
درآمد چهار صد هزار هون نقد با جواهر و مرصع آلات و اسباب طلا و نقره واصل خزانهٔ عامره گردید و غنیمت فراوان
بسبب اینچنین فتح نمایان نصیب مجاهدان شد و تمام مملکت او در قبضهٔ اقتدار ملک نامدار درآمد و قریب
یکهزار بتخانه منهدم گشته بجای آن مساجد تعمیر یافت و ملک دریانوال شاهزاده حیدر خان را بشمول عنایات
نموده بپایهٔ بلند رسانید و فتح خان را بعطای طبل و علم سرفرازی بخشید بعد از آن متوجه قلعهٔ گوندپیچ
شده اسباب و ذخیره بتصرف درآورده بخورشید خان سپرده و جمعی از دلیران معتمد و نایکواران و احشام
را با او گذاشته بعزم تنبیه زمرهٔ کفار بصوب راجبندری و ایلور متوجه شد و بعد وصول بآن حدود غازیان اسلام
بکوه و هامون و نشیب و فراز آن ولایت درآمده جمع کثیر را بقتل رسانیده و تخریب بتخانها و مساکن نموده و
در ولایت ایلور خلق بسیار را کشته و اسیر کرده با غنیمت فراوان مظفر و منصور بمعسکر نصرت اثر پیوستند
آورده اند که چون موکب اجلال بکنار ندی گنگ متصل راجبندری رسید بمسامع اقبال رسانیدند که فوجی
از کفار در بیشه بکمین نشسته ارادهٔ شبخون دارد شهریار بمجرد استماع این خبر فتح خان و رستم خان را با دو هزار
سوار جهت دفع آن کفار فرستاد کفار خبردار گشته مسلح و مکمل باستقبال شتافتند مجاهدان اسلام از اطراف

بر آن گمراهان تاخته قریب ده هزار کس را از پا در آوردند و باقی ماندگان راه گریز پیش گرفتند مجاهدان منصور
زن و فرزند و اهل و عیال آنها را اسیر و دستگیر نموده با غنایم موفور و اموال نامحصور بدرگاه شهریار رسیدند

ذکر مصالحت وسناد دیو با ملک کامکار

چون وسناد دیو مشهور بکچتی که از اقصای بنگاله
تا سرحد تلکانه در تصرف داشت خبر گرفتاری راجه چندر و شکست لشکر کفار شنید در باب صلح و جنگ
با ملک نامدار از ارکان دولت خود مشورت نمود همه همداستان شده رهنمونی بصلح نمودند وسناد دیو که
مرد عاقل و فرزانه بود سخنان دولتخواهان صواب اندیش را بسمع رضا اصغا نموده رسولان با تحف لایقه
ارسال کرده پیغام داد که قبل ازین اگر تقصیری ازین بنده بمعرض ظهور رسیده باشد آنرا بذیل عفو شاهانه
پوشیده ولایت اینجانب آب گنگ را از تصرف بنده بیرون نیاورند و ولایت آنجانب گنگ متعلق
بشهریار باشد که بعد ازین ازین بنده سرپیچی بظهور نخواهد پیوست رسولان بعد از وصول بدرگاه شهریار در استسعاد
باستان بوسی تحف و هدایا گذرانیده بعجز و زاری پیغام وسناد دیو بعرض رسانیدند شهریار نامدار فرمود
تا قولنامه نوشتند مشروط بآنکه ندی گنگ درمیان ولایت او و تلنگ سرحد باشد و من بعد غازیان
متعرض ولایت او نشوند و آن نوشته را بسکه همایون مزین ساخته رسولان را با قولنامه و تشریفات خسروانه
رخصت انصراف ارزانی فرمود و اودیسه با مضافات تحت تصرف گماشتگان دولت روزافزون درآمد
شهریار نامدار ضبط و نسق آن بمعتمدان تفویض نموده علم مراجعت بصوب مستقر سریر سلطنت برافراشت

ذکر جهاد شهریار با کفار بیجانگر و تسخیر ملم کونده و کوندبیر و آنچه که درین بین بوقوع

پیوست چون بعد معاودت شهریار منهیان اخبار بمسامع اجلال رسانیدند که کشن رای راجه بیجانگر
در هنگام غیبت موکب همایون بحدود ممالک محروسه درآمده بمردم آنجا مضرتها رسانیده و بعضی سرحدها

را تاخته و غارت نموده درینولا از استماع خبر مراجعت شهریار بولایت خویش بازگشته است ملک نامدار
از استماع اینخبر بهم برآمده فی الفور عزم تنبیه آن مفسد نمود و بموجب عرض دولتخواهان صلاح اندیش نخست
علم اقتدار بصوب قلعه کوندبیر برافراشت و چون در حوالی قلعه مذکور رسید و بتهیه اسباب قلعه گیری پرداخت
درینحال بعرض رسانیدند که کفار ساکنان بلمکنده و ونکنده که هر یک ازین دو قلعه بفاصله دو کاو از کوندبیر
واقع است هر شب بهنگام غفلت حوالی معسکر ظفر اثر درآمده هنگامه آرا می شوند و بقتل و غارت مترددان مبادرت
می نمایند بشنیدن اینخبر رای قلعه کشای ملک مؤید مقتضی آن شد که اول بتسخیر این دو قلعه پرداخته من بعد
عزم تسخیر کوندبیر نماید پس باقتضای این رای بصوب قلعه بلمکنده متوجه شده ظاهر آنحصار را مخیم لشکر ظفر اثر گردانید و دلیران
اسلام از اطراف و جوانب حسب الحکم حمله آوردند هر چند اهل حصار در مقام مدافعت اظهار شجاعت نمودند اما چون
چهره مقصود در آئینه ظهور ندیدند پای ثبات شان از جا در رفت و مجاهدان از اطراف بالای برج و باره برآمده
آنحصار را مفتوح ساختند و هر که را یافتند بیکرشش از بار سر سبک نمودند چون نوبت قتل از حد گذشت
و فریاد و زاری زن و مرد بفلک لاجورد رسید دریای ترحم شهریار بتموج درآمده بر بقیة السیف بخشایش فرمود
و غنیمتی که از آن قلعه بدست آمده بود بالتمام بدلیران اسلام مرحمت نمود و حکومت آنقلعه به سهیل خان که
بشجاعت معروف بود و بوفاداری موصوف عنایت فرموده بجانب قلعه کوندپلی بسبب آنکه جمعی از نایکواران
راه مخالفت شاهزاده حیدرخان والی آنقلعه پیش گرفته هنگامه آرا شده بودند متوجه شد تا بدفع مفسدان خاطر
از جانب آنقلعه جمع نموده عزم تسخیر قلعه کوندبیر فرماید درین اثنا واقعه دیگر رو نمود و بیانش اینکه چون
خبر توجه شهریار بعزم تسخیر قلعه کوندبیر بکشن رای والی بیجانگر رسید خواهرزاده خود را با پنجاه هزار پیاده و چهار هزار
سوار بامداد اهالی کوندبیر فرستاد و چون آنجماعت بولایت کوندبیر رسیدند و شنیدند که ملک کامکار بجانب

کوندبیر نهضت فرموده است غیبت آن شهریار را غنیمت دانسته بر سر قلعه بلم کنده آمده بجنگ درپیوست
سهیل خان کس پیش سردار کفار فرستاده مهلت سه روز نمود و همان ساعت کس دیگر بخدمت ملک کامگار
ارسال کرده شرح کیفیت حال معروض داشت کفره از سهیل خان فریب خورده فارغ البال بعیش و عشرت
پرداختند شهریار بمجرد اطلاع بر آن کیفیت همچو بلای ناگهان بر سر سپاه بیجانگر در رسید و دمار از روزگار شان
بر آورد چون سردار لشکر بیجانگر تاب مقاومت ندید گریز بر ستیز برگزید و خیمه و خرگاه را گذاشته تا سرحد
توقف ننمود غنیمت بسیار از زر و جواهر و اسپ و فیل با خزانه که کشن رای بر شصت زنجیر فیل بار نموده
جهت اطمینان ساکنان قلعه کوندبیر و بلم کونده فرستاده بود بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد و بعد از ین
ملک نامدار بصوب قلعه کوندبیر نهضت فرموده ظاهر آنحصار را مضرب خیام لشکر ظفر فرجام ساخت و دلیران را
امر تسخیر القلعه فرموده مدت چند شبانروز آتش پیکار و کین از بالا و پائین فروزان بود و آخر الامر شهریار
خود متوجه تسخیر قلعه گشته رو بدیوار حصار آورد و دلیران و بهادران بمشاهده اینحال متوجه کارزار شده بیک
حمله قلعه پائین را فتح کردند کفار بجانب قلعه بالا که بر قله کوه بود شتافتند مجاهدان روی ستیز به تسخیر آن قلعه
گردون شکوه آورده از اطراف آتش پیکار بر افروختند جمعی را که راه بر سپاه بسته بودند مغلوب و منهزم
ساختند سردار کفار چون تاب مقاومت با سپاه نصرت پناه در خود نیافت دست بدامن استغاثه زده کلید
حصار بخدمت شهریار آورده طالب امان گردید ملک نامدار از جرایم اهل حصار درگذشته فرمود که عساکر نصرت
مآثر متعرض نفوس ساکنان حصار نشوند و اموال ایشان را بالتمام بحوزه تصرف در آوردند و چون خبر تسخیر قلعه
کوندبیر با توابع و لواحق بکشن رای رسید اندیشه کرد که اگر بزودی در مقام تدارک در نیاید عنقریب سپاه
نصرت دستگاه متوجه بیجانگر خواهد شد و آنمملکت نیز از دست تصرف او خواهد رفت بنابرین خویش

آن

خود سیوراج را که کافر مشهور بود با صد هزار پیاده و بیست هزار سوار با استعداد تمام بطرف کوندپیر روان کرد ملک اله
[...]تماع اینخبر با ارکان دولت مشورت فرمود دولتخواهان مطابق رای ملک صلاح در آن دیدند که قلعه را
[...]نزل بطرف کوندپلی توجه فرمایند بنابرین آذوقه قلعه را بر لشکریان تقسیم نموده و دروازها سوخته و
[...]ت تخریب کرده با لشکر و سپاه از قلعه نهضت نموده در کنار ندی کنک نزول اجلال
[...]ت را احتمال بر ترس و بیم نموده احمال و اثقال خود را در قلعه کوندپیر گذاشته از روی نخوت
و غرور بسرعت تمام بعزم رزم لشکر اسلام متوجه شد شهریار از استماع خبر توجه کفار دلیران و سروران
سپاه را بالطاف شاهانه امیدوار ساخته با پنجهزار سوار که در آنوقت ملازم رکاب ظفر انتساب بودند
رو بجانب کفار آورد و بعد تلاقی فئتین دلیران جانبین بجنگ درپیوستند و از اول روز تا نصف النهار
آتش کارزار در التهاب بود و بعد از آن شهریار ثبات کفار در میدان ستیز مشاهده نمود با دو هزار
سوار خونخوار بر سپاه کفار حمله آورده تفرقه در جمعیت اشرار انداخت و مخالفان رو بوادی فرار نهادند
و مجاهدان لشکر ظفر اثر از عقب تاخته جمعی را بقتل رسانیدند و جمعی دیگر که خود را بقلعه کوندپیر رسانیده بودند
از حسام خون آشام غازیان جانی بسلامت بدر بردند دلیران اسلام قلعه را مرکز وار در میان گرفته کار
بر ایشان تنگ ساختند سپاه کفره چون خود را گرفتار بلا دیدند و استعداد مدافعت نداشتند لاعلاج
دست در دامن عجز و استیمان زده در پناه امان گریختند و باج گذاری قبول نمودند یعنی اگر شهریار قلعه را
بما بازگذارد هر سال سه لک هون بخزانه عامره واصل مینمائیم و دو لک هون نقد با تحف و هدایای وافر فرستاده
عوض یک لک هون که موجود نبود دو سه راجهای عمده را گرو گذاشته در مقام فرمانبرداری در آمدند چون
اینخبر فتح به ناگواریان قلعه کوندپلی که از مدت دو سه ماه شاهزاده رستم نشان ایشان را محاصره نموده بود

رسید از ترس و بیم کس بخدمت شاهزاده فرستاده امان طلبیدند شاهزاده قلم عفو بر جرایم ایشان کشید
به تشریفات شاهانه سرفراز گردانیده رخصت انصراف ارزانی فرمود نایکواریان بعد حصول اما[ن]
رو بدرگاه آورده مفاتیح قلعه را تسلیم بندگان دولت نمودند شاهزاده عریضه مش[تمل]
عفو جرم نایکواریان بخدمت شهریار فرستاد شهریار بنا بر التماس شاهزاده از گناه نا[یکواریان]
قلعه گوندلی را با توابع بشاهزاده مرحمت فرمود و چنان امر شد که نایکواریان با خیلخا[نه]
شوند و مبادا که ایشان جمع دیگر از نایکواریان معتمد بمحافظت قلعه گوندلی معشر گردند و هر یک از امرا
و بهادران را که جان سپاری نموده بودند بمزید الطاف خسروانه سرفراز گردانیده بجمعیت خاطر عنان عزیمت
بجانب دار السلطنت گولکنده منعطف گردانید **ذکر مجادلات شهریار با اسمعیل عادلشاه**
و آنچه که در اثنای این معرض وقوع آمد چون به نیروی اقبال جمیع قلاع و بقاع
ولایت گوندیر مفتوح گشت بعضی از سپاه بیجانگر که از معرکه رزم گریخته خود را به کشن رای رسانیده
بودند او را از شوکت و صولت ملک موید و انهزام مخالفان قوی پنجه ترسانیدند خیرخواهان راجه عرض
رسانیدند که سپاه ما را نظر برین که دو مرتبه شکست یافته و خوف و رعب بر ایشان غالب گشته است
تاب مقاومت نیست صلاح دولت در آنست که تحف و هدایای لایق بخدمت عادلشاه فرستاده اظهار
اطاعت و فرمانبرداری نموده مبلغ کلی برسم باج و خراج قبول کرده درخواست امداد نمائیم شاید بدین تدبیر
مابین پادشاهان اسلام نزاع قایم گردد و مملکت ما از استیلای لشکر ملک کامکار محفوظ ماند کشن رای
بموجب صلاح دید دولتخواهان پیغام استعانت نمود بدین روش که جناب سلطانی یعنی عادلشاه جهت امداد
ما بندگان در حدود دولتخانه نزول اجلال فرموده آنچنان کنند که دست تصرف سپاه ملک نامدار از ولایت

کوه بیر کوتاه کرده و ما ببند کان مبلغ دو لک هون نعل بها بخزانهٔ عامره برسانیم چون بجد و دلکانه
نزول فرمایند رسولان پنجاه هزار هون ادا نمایند عادلشاه که همواره مترصد این نوع فتوحات بود قبول ابدا
نموده حقوق اسلام را بر طاق نسیان نهاده بمعاونت ارباب شقاوت متوجه ولایت تلنگ گردید و چون
امر بحوالی قلعهٔ کوبلکنده رسید جعفر بیگ که از بنی اعمام ملک خجسته فرجام بود و حکومت آن قلعه از جانب
ملک مؤید بدو تعلق داشت حقیقت حال بعرض خسرو همایون فال رسانیده در استحکام برج و باره اهتمام تمام
بجا آورد و ساکنان آنجا را بعنایات ملک کامکار امیدوار ساخته بضبط و حراست چنانکه باید پرداخت
و سپاه عادلشاه که زیاده از بیست هزار سوار و پیاده بودند قلعه را مرکز وار در میان گرفته و از طرفین داد مردی
و مردانگی میدادند ملک نامدار از استماع این خبر وحشت اثر خشمناک شده از اعیان و ارکان دولت
درباب مبارزت با عادلشاه استشاره نمود دولتخواهان صلاح اندیش صلاح در جنگ ندیده بعرض
رسانیدند که سپاه نصرت پناه از مدت دو سال محنت ها کشیده و اسپ و فیل لاغر شده معهذا
اکثر لشکریان جهت حراست باطراف ولایت متفرق گشته اند اکنون مصلحت در آنست که با خصم قوی اظهار
موافقت و دوستی باید نمود تا از کین و عناد درگذرد آنگاه سپاه متفرق را فراهم آورده استعداد
جنگ بهم رسانیده قدم در معرکهٔ مقاومت باید نهاد این مصلحت پسند خاطر ملک مؤید نیامد و فرمود که ما در جمیع
امور تکیه بر کرم کریم کارساز نموده ایم فتح و نصرت از وست و او سبحانه در اکثر معارک مخوفه ما را فتح
و نصرت کرامت فرموده و درینولا که عادلشاه بی سابقهٔ عداوت نظر بر محبت حطام دنیوی امداد کفار
منظور داشته اضرار اهل اسلام روا میدارد و پیشتر ازینها شنیده شد که قلعهٔ کوبلکنده را محاصره نموده کار بر محصوران
تنگ ساخته است غیرت و فتوت کی روا میدارد که بملاحظهٔ کثرت سپاه دشمن روی از معرکهٔ رزم تافته

خود را در ورطهٔ عار و زبونی انداختیم ارکان دولت بار بجرات عرض نمودند که حزم و احتیاط نظر بر قوت دشمن
مقتضی مصالحت است مبادا که چشم زخم بچهرهٔ اقبال رسد و اساس سلطنت و مملکت بدست دشمن درآید
اولی و انسب آنکه چندی روز از محاربه تافته چنانکه رای بیجانگر از عادلشاه استمداد جسته ما نیز بعالیحضرت
برهان نظام الملک طرح دوستی افگنده استعانت از آن پادشاه عالیجاه نماییم و بعد از آن بکام تیغ
از دشمن انتقام کشیم ملک نامدار درین نوبت نیز سخنان دولتخواهان بگوش رضا شنید و با جمعیت
سه هزار کس بعزم جناب از شهر بیرون خرامید و جهت تسلی خاطر محصوران آگهی داد که عنقریب رایات
نصرت آیت پرتو وصول باندیار خواهد انداخت باید که دلتنگ نشوند و نظر بر افضال الهی مترصد رهایی
باشند بعد از قطع مسافت چون موکب اجلال بحوالی کهنپوره رسید ملک نامدار بعادلشاه نامه بدین مضمون
نوشت که در مذهب مروت و کیش فتوت روا نیست که سلاطین اسلام جهت امداد مشرکان لعین ابواب
کین بر روی یکدیگر گشایند اکنون از آن پادشاه عالیجاه مستدعاست که از جنگ و جدل که باغوای
رای بیجانگر اختیار فرموده اند اعراض نموده دست از محاصرهٔ قلعهٔ گوبلکنده باز دارند و در مقام خونریزی
اهل اسلام که از جانبین کشته میشوند در نیایند تا موجب رضای خدا و خوشنودی رسول صلی الله علیه و آله و سلم
و ائمه هدا باشد مصحوب رسولان نزد عادلشاه فرستاد چون نامه بآن پادشاه عالیجاه رسید از
فرط غرور که بوفور لشکر داشت لب بجواب ناصواب گشوده رسولان را باز گردانید و چندی از امرای خود را
بمحاصرهٔ گوبلکنده گذاشته متعاقب رسولان باستقبال ملک نامدار شتافت و چون قاصد پایهٔ سریر
رسیده صورت جواب و کیفیت استقبال معروض داشت ملک مؤید بپاس دینداری افاضل و علما را
طلبیده فرمود که علمای دین مبین چه فتوی میدهند درین باب هرگاه پادشاهی که خود را مسلمان

داند جهت امداد کفار کمر کین بر سلاطین اسلام بسته در تخریب بلاد و قتل عباد سعی نماید آیا با او محاربه نمودن
و در دفع او کوشیدن بحکم شرع شریف جایز و مستحسن است یا نی علما و فضلا بعرض رسانیدند که مقابله با چنین کس
مانند غزو و جهاد است ملک موید بعد از تحصیل این فتوی به ترتیب صفوف پرداخته میمنه را بوجود عین الملک و جمعی از
امرا و اعیان مضبوط نموده و میسره را بفرق فتح خان و بعضی از دلیران استحکام بخشیده و شاهزاده سکندر توان
حیدر خان را با فوجی از بهادران در قلبگاه مقرر داشته و خود با جمعی از دلاوران جهت کمک در یکجانب لشکر
مقام ساخته متوجه جنگ شد و از آنجانب اسمعیل عادلشاه نیز به ترتیب سپاه پرداخته باستعداد تمام
رو بمعرکه رزم آورد و چون دلاوران جانبین بجنگ درپیوستند نایره حرب از صبح تا شام مشتعل گشت
و بعد غروب آفتاب سپاه هر دو لشکر دست از جنگ باز داشته بمحافظت و حراست قیام نمودند و
همچنین تا سه روز از صبح تا شام آتش حرب ملتهب می شد و چون شب میرسید بمعالجه مجروحان و حراست لشکر
می پرداختند روز سیوم عادلشاه دست حیله در دامن تدبیر زده دو سه هزار سوار را در شب تار از لشکر خود
جدا نموده بدار السلطنت کولکنده فرستاد تا دست بردی نمایند شاید بدین تدبیر تفرقه در جمعیت خاطر ملک نامدار
راه یابد و شاید مقصود در آغوش امید درآید روز چهارم که آفتاب طلوع کرد سپاه هر دو پادشاه در برابر یکدیگر صف آرا
گشتند اما چون در روز گذشته بسیاری از امرا و سپاه عادلشاه مجروح و مقتول شده بودند درین روز بنابر
ترس بدستور سابق دلیری و پیشدستی نمی نمودند درخلال اینحال منهیان بمسامع اقبال رسانیدند که عادلشاه
دو سه هزار سوار از یکجانب بدار السلطنت جهت قتل و غارت فرستاده ملک کامگار از استماع این خبر بنه و بنگاه را
بقلعه کهنپوره روانه ساخته خود با جمعی از بهادران و دلاوران ازموده کار بتعاقب آن سپاه نمود و در شب دوم
بر آن سپاه شبیخون زده منهزم گردانید چون این خبر بعادلشاه رسید از دلاوری و مردانگی ملک کامگار دست تحیر

بدندان تفنگ گزید و بعزم محاصرهٔ قلعهٔ مذکور مراجعت نمود و بیشتر از پیشتر بتسخیر آن قلعه ساعی گشت و ملک مؤید
بعد از آنکه سپاه عادلشاه را که بجانب گولکنده روان شده بودند هزیمت داد طریق قزاقی پیش گرفت و گاه
بیگاه هنگام فرصت در میان شب آثار جلادت ظاهر می ساخت تا اینکه شبی بعزم شبیخون بیلغار بر سر لشکر
خصم رسید و بعد از آنکه دو پاس از شب گذشت بر آن غفلت زدگان زد و تا قریب صبح هنگامه آرا گشت
و چون آفتاب طلوع کرد دست از قتال باز داشته متوجه کهنبوره شد چون عادلشاه اکثر سپاه را کشته و خسته دید
امرا را طلبیده مخاطب و معاتب نمود که آن شیر ستیزنده با دو هزار سوار دمار از لشکر ما برآورده و بکرات و
مرات ضرب دست خود ظاهر ساخته و بالفعل اکثر سپاه را خسته و مجروح گردانیده بیرون رفته است شما با این
لشکر بیشمار و استعداد کارزار چگونه نام مردی می برید و از جنگ اعراض می نمائید امرا معروض داشتند که از این
بعد تا جان در بدن داریم با سپاه خصم جنگ نموده دقیقه از جانفشانی فرو گذاشت نخواهیم کرد و مجموع متفق شده
فی الفور متوجه رزم ملک کامکار شدند چون این خبر بملک مؤید رسید عنان گران عزیمت را بجانب دشمنان
بر تافته کارزار رستمانه نموده لشکر دشمن را پریشان گردانیده بجانب کهنبوره روان شد باز دشمنان از اطراف
حمله آوردند القصه سپاه جانبین جنگ کنان تا بحوالی کهنبور رسیدند ملک نامدار چون مشاهده نمود که از لشکر
عادلشاه لحظه بلحظه مدد میرسد و توقف موجب ازدیاد قوت شان میگردد دفع آن جماعت را اهم دانسته
با بهادران نصرت شعار بر آن قوم یکبار حمله آورده بسیاری از نامداران سپاه خصم را بر خاک هلاک انداخت
و همدرین اثنا مردی مجهول از عقب درختان زقوم بیرون آمده شمشیری از روی دستکی بر آن شهریار انداخت
اتفاقاً بر روی مبارکش آمده مجروح گردانید و بعد از آنکه دانست که زخم کاری زده فرار نمود خبر بعادلشاه رسانید
بمجرد شنیدن حکم بقتل او نمود آخر الامر شجاعت بعضی مردم از خویش درگذشته دستش قطع کرد با وجود آنحال

امرا

امرای عادلشاه را تاب مقاومت نماند رو بوادی فرار آوردند و کیفیت حال بعرض عادلشاه رسانیدند
عادلشاه منفعل گشته زیاده بر سابق در جنگ و جدال ساعی گردید و فرمود قصری که در قلعه محاذی لشکر
واقع شده و از آنجا کمانچیان و تفنگچیان گاه و بیگاه تیر و تفنگ می اندازند در برابر آن توپ صاعقه
آشوب نصب کرده آن قصر را منهدم سازند جعفر بیگ را چون این خبر رسید گفت توپی در برابر دهن توپ
عادلشاهی نهاده آتش دهند توپچیان بموجب گفته وی عمل نموده توپ عادلشاهی را شکستند القصه بمقتضای قضا
یازده ماه میان سپاه این دو پادشاه هر روز و شب نایره جدال و قتال ملتهب بود و ملک نامدار در عرصه
دو سه ماه چهل و پنج جنگ با لشکر عادلشاه کرد و در جمیع آن محاربات بفتح و ظفر اختصاص یافت و جعفر بیگ
با معدودی کارزار نموده گاه و بیگاه از قلعه بیرون آمده خلقی را مجروح و مقتول گردانیده مراجعت می نمود
و درین یازده ماه جمع کثیر از لشکر عادلشاه تلف گردید و آثار ضعف و انکسار در لشکر او پدید آمد چنانکه عادلشاه
مکرر میفرمود که اگر حق تعالی مرا و را یعنی ملک نامدار را بر طرف نکند باری مرا مرگی دهد که پیش ازین نمیتوانم دید
و ازین غم و غصه مزاج آن شاه عالیجاه از جاده اعتدال منحرف شده مرض صعب رو نمود و ازین جهان رحلت نمود
امرا و خوانین ملوخان پسر بزرگ آن مغفور را که در لشکر حاضر بود به پادشاهی برداشته بوساطت علما
سادات محاربه را بمصالحه مبدل ساخته بجناح استعجال بجانب بیجاپور شتافتند و ملک نامدار رایت
مراجعت بمستقر سریر سلطنت برافراشت و بهادران شیر صولت و جعفر بیگ و نایکواریان قلعه گولکنده
را بنوعی نوازش فرمود که محسود صغار و کبار گشتند و امرا و سپاه را که از مدتی به آسودگی آشنا نشده بودند
به تشریفات فاخره نواخته رخصت انصراف بمحالات ارزانی فرمود اینست آنچه که صاحب تاریخ قطبشاهی
در باب محاربه این دو پادشاه بقید قلم آورده اما محمد قاسم فرشته در بیان احوال اسمعیل عادلشاه چنان نوشته

که چون شاه عدالت پناه نوبت سیوم بر برهان نظام شاه فتح یافت جمعی از اکابر میان اسمعیل عادلشاه
و برهان نظام شاه لوازم صلح بمیان آوردند و این دو پادشاه در سرحد با یکدیگر ملاقات نموده چنان قرار
دادند که شاه عدالت پناه ممالک قطبشاه را متصرف شود و برهان نظام شاه مملکت برار بتصرف خود درآورد
بنابرین اسمعیل عادلشاه در سنه ۹۴۰ اربعین و تسعمایه باحضار امرا فرمان داده امیر برید را از خود ساخته
باتفاق او با لشکر جلادت آئین متوجه تسخیر ولایت تلنگ گردید و نخست قلعه کوبلکنده را مرکزوار در میان
گرفت فرمانده اندیار سلطان قلی قطب شاه مراعات حزم کرده بمیدان مقابله و مقاتله نشتافت و از کوبلکنده
که دار حکومت او بود حرکت نموده اکثر لشکر خود را به پیادهای بسیار بمدد اهالی قلعه نامزد فرمود و میان اسد خان
که از امرای عادلشاهی بود و سپاه تلنگ چند دفعه جنگ صف واقع شده در جمیع معارک فتح و نصرت
نصیب اسد خان گردید و بسیاری از ولایت تلنگ بضبط درآمده رعایا و زمینداران آن ولایت
مطیع و منقاد گشتند و در قلعه کوبلکنده نیز قحط و وبا شیوع یافته نزدیک بود که باَمان پیش آمده حصار را
تسلیم نمایند که ناگاه بحکم قادر بیچون ذات خجسته صفات پادشاه جمجاه از آب و هوای آندیار سوئی
مزاج بهمرسانید و مواد فاسد حصن حصین بدن را احاطه نمود و اعتدال چار عنصر برهم خورده صاحب تاج و
تخت سر ببالین ضعف و ناتوانی نهاده بسرعت تمام اسد خان و امیر برید را که بنهب و غارت ممالک تلنگ
قیام می نمودند طلبیده فرمود آب و هوای اینجا و با من موافقت ندارد میخواهم که شمایان را برای تسخیر
قلاع و بلاد تلنگ نگهداشته خود بشهر حسن آباد گلبرگه روم و بعد حصول صحت باز مراجعت نمایم ایشان
قبول اینمعنی نمودند و مقرر شد که روز دیگر علی الصباح در پالکی نشسته روانه گردد فاما صبح آن روز که چهارشنبه
شانزدهم ماه صفر سنه ۹۴۱ احدی و اربعین و تسعمایه بود بعارضه اسهال و تپ محرق بجوار رحمت ایزدی

پیوست

بپوست و اسد خان فوت آنحضرت را مخفی داشته جسدش درا دویه باره مجففه گذاشته در پالکی نهاده و برقع
بران انداخت بدان بهانه که یکی از اهل حرم به بیجاپور میرود و بهنگام شب روانه قصبه گوگی گردانید و در جوار پدر
بزرگوارش مدفون ساختند و چون دوره زرین بگذشت اسد خان امیر برید و سایر مردم معتمد آنرا دولتخانه طلبیده
از آن قصه ماکز ترغیب داد و ازین که شاهزاده ابراهیم بسلطنت برادر بزرگ ملوخان راضی نبود و بسیاری
از امرا نیز بنهانی با او زبان داشتند اسد خان در مملکت بیگانه صلاح دولت در عدم تعین پادشاه دیده بخفیه
بهر یک از ایشان پیغام داد که چون جهت جلوس ساعت خوب نیست بحسن آباد گلبرگه رفته و از روح مخدوم
سید محمد گیسو دراز همت خواسته بر تخت موروث جلوس واقع خواهد شد و ایشان چون قبول اینمعنی نمودند
از پای قلعه گوگی کوچ کرده هر دو شاهزاده را به تدبیر و حکمت بحسن آباد رسانید و با آنکه بپادشاهی شاهزاده
ابراهیم راغب تر و مایلتر بود ولیکن چون ملوخان پسر بزرگ و ولی عهد عدالت پناه بود در شهر حسن آباد شاهزاده
خردمند را بر چهار بالش سلطنت متمکن ساخته شاهزاده ابراهیم را در قلعه برج محبوس گردانید تا اینجا عبارت
تاریخ فرشته است والله اعلم بحقیقت حال **بیان ولادت باسعادت شاهزاده ابراهیم**
قطبشاه صاحب تاریخ قطبشاهی نوشته که ملک کامکار را در ماه شوال سنه ست و ثلاثین و تسعمائه
در مستقر سریر سلطنت فرزند بلند اقبال متولد شد که ملک مویدا و را بتجویز اهل نجوم موسوم بابراهیم کرده و جشن
عظیم ترتیب نموده کافه خلایق و عامه برایا را حسب درخور رتبه بخلعتها و انعامات سرفراز و سرور گردانید
ذکر محاربه شهریار با ملک قاسم برید آورده اند که در ایامیکه شهریار را با عادلشاه
نزاع افتاد ملک قاسم برید فرصت غنیمت دانسته کرات لشکر فرستاده ولایت و پرگنات ممالک ملکانه با
قتل و غارت نموده شهریار در آن هنگام فرصت تنبیه او نیافت و بعد فراغ خاطر از منازعت عادلشاه

امرا و سپاه را رخصت انصراف بمحالات خود ها ارزانی فرموده چند گاهی در دار السلطنت با سعدی و از متوطنان
درگاه بجشن گذرانید انگاه با اراده باز خواست جرأت ملک قاسم برید فرمان قضا توامان بامرا و خوانین مشتمل بر
طلب با لشکر و استعداد نبرد نوشت بعد اجتماع عساکر رایت نصرت آیت بعزم رزم و کشورستانی برافراخته
متوجه شهر بیدر گردید ملک قاسم برید از استماع این خبر سپاه متفرق را فراهم آورده بعزم پیکار از دار السلطنة
بیدر بیرون آمده باستقبال ملک نامدار شتافت و در ظاهر بلده بیدر تلاقی عسکرین دست داد آن روز توقف
ورزیده شب بحراست بسر بردند روز دیگر بعد تسویه صفوف از جانبین رو بیکدیگر آورده دلاوران هر دو جانب
بجنگ در پیوستند و درین روز شاهزاده حیدر خان از جانب میمنه با فوجی از بهادران بر لشکر خصم
زین خان را که از امرای معتبر ملک قاسم برید بود از پا در آورد و بهادران لشکر فیروزی جمع کثیر از مخالفان را
مجروح و مقتول ساختند بعد از آن سپاه هر دو لشکر دست از رزم باز داشته بآرامگاه خویش شتافتند
و شب را بحراست بسر بردند روز دیگر سپاه هر دو پادشاه رو بمیدان مبارزت نهاده داد جنگ و جدال دادند
و از هیچ جانب آثار فتح و ظفر بظهور نرسید درین اثنا خان شجاعت نشان فتحی خان از جانب میسره با فوجی
از سپاه کینه خواه بر لشکر مخالف زده بسیاری از آن بخت برگشتگان را بر خاک هلاک انداخت و از جانب
میمنه شاهزاده حیدر خان با بهادران نامدار بر سپاه خصم تاخته از نائره تیغ و سنان آتش در خرمن حیات
آنقوم زد و از جانبین حمله های متواتر نموده یکدیگر را العقب می نشانیدند آخر الامر شاهزاده آنچنان حمله بر دشمنان
آورد که آثار عجز و انکسار در لشکر خصم ظاهر شد و سپاه لشکر شهریار حسب فرمان واجب الاذعان یکبار
حمله آورده لشکر خصم را متفرق و پریشان ساختند ملک قاسم برید بمشاهده اینحال پشت بهزیمت داده رو بگریز
نهاد و سپاه لشکر نصرت اثر تعاقب نموده خلق بسیار را بقتل رسانیدند و اسباب سلطنت ملک برید را

الی

بدست درآورده از نظر ملک نامدار گذرانیدند شهریار از آن غنایم کثیر یکصد و پنجاه زنجیر فیل که تعلق بپادشاهان ۴۷
میداشت گرفته مابقی را بر سپاه نصرت پناه تقسیم فرمود و امر بقتل و تاراج دیهه و پرگنات نمود چون قوت
و شوکت ملک نامدار و ضعف و عجز ملک برید بر همگنان ظاهر شد جودهریان و مقدمان ولایت کچویل و ایلور
وغیره رجوع ببارگاه شهریار آوردند شهریار قول و دلداری داده گماشتگان ضبط و نسق پرگنات منصوب
کرد **ذکر محاصرهٔ قلعهٔ کوهیر** چون شهریار بر ملک برید ظفر یافت بتسخیر قلعهٔ کوهیر متوجه شده بمحاصرهٔ
آن پرداخت و بر ساکنان قلعه کار دشوار ساخت ملک برید از استماع این خبر متردد و متفکر شده با ارکان دولت
در باب صلح و جنگ با ملک کامکار مشاوره نمود و بصوابدید عین الملک کنعانی باب خزانه گشوده هشت هزار
سوار خنجرگذار آهن پوش فراهم آورده با فیلان کوه پیکر و استعداد لشکر بقصد ممانعت ملک کشورگیر بصوب
قلعهٔ کوهیر شتافت و از آنجانب ملک نامدار نصفی از سپاه را جهت محاصره گذاشته و نصف دیگر را
همراه رکاب گرفته باستقبال ملک برید متوجه گشت بعد تلاقی عسکرین بهادران طرفین بر یکدیگر حمله آورده
بجنگ در پیوستند بیت چنین بود احوال ایشان تا سه ماه بجنگ و جدل مشتغل هر دو شاه چون
ایام جدال و قتال ممتد شد و آثار ضعف در لشکر ملک برید ظاهر گشت ملک برید ملازمان و منهیان شهریار
را بزر و سیم فراوان مستمال گردانید تا همگنان همداستان شده بعرض رسانیدند که مدت محاربه و محاصره
بطول انجامید و مردم لشکر مشقت و محنت بسیار کشیده اند و موسم برشکال که نزول و ارتحال در آن دشوار
میشود نزدیک رسیده و ملک برید بتفویض پرگنات و محال و قلعهٔ کوهیر راضی شده عذرخواه عفو جرایم
سابقه است صلاح وقت در آنست که بالفعل ترک محاربه نموده از همین محال معاودت فرمایند و بعد از انقضای
ایام برشکال و آسودگی لشکر عطف عنان عزیمت بتسخیر ممالک او نمایند شهریار سخن صلاح اندیشان پسندیده

٧٥ وامرا ازین بشارت برید ممالک را آگاه گردانیده پیغام دادند که بالفعل بلطایف الحیل مرضی شهریار را بمراجعت

آورده ایم اولی وانسب آنکه پیشتر علم مراجعت برافرازند که آن شهریار نیز بدار السلطنت معاودت فرماید پس

ممالک از تسخیر سرور گشته کلید قلعه کوهیر را تسلیم گماشتگان ملک کشورگیر نموده بجانب بیدر مراجعت نمود

آنگاه شهریار علم معاودت بجانب مستقر سریر سلطنت برافراشت وامرا وبهادران را به تشریفات

سرفراز ساخته رخصت انصراف بمحالات ارزانی داشت وخود در دار السلطنت ورود مسعود نمود ذکر

تسخیر قلعه تلنگنده بطرز غریب

آورده اند که ملک کامکار بعد معاودت بمستقر سریر سلطنت

چندی بعیش وکامرانی بسر برده بعزم جهاد کفار با حضار سپاه فرمان داد وبعد اجتماع لشکر ظفر اثر برای

تنبیه راجه هرچند والی قلعه تلنگنده که در هنگام منازعت شهریار با اسمعیل عادلشاه هنگامه آرا شده خرابی

بسیار بممالک محروسه رسانیده بود روی توجه آورد وچون بحوالی تلنگنده رسید کس پیش آن کافر شقاوت

شعار فرستاده او را تخویف وتحذیر فرمود آن شقی بنا بر آن که پیرامون حالش بود آماده پیکار گشت ملک نامدار

اطراف برج وباره انحصار بر امرا تقسیم نمود وایشان النک وشیبه پیش بردند روز دوم مقدم حصار با سوار وپیاده

بسیار از قلعه بیرون آمده بجنگ بهادران در پیوست ومحاربه عظیم صورت وقوع یافت ملک نامدار شمشیر

جهاد از نیام انتقام کشیده بحمله صف شکاف فوج لشکر کفار را شکافته نهایت جلادت ودلاوری بظهور

رسانید ومجاهدان بمشاهده این حال یکبار بر آن مدبران تاخته بضرب تیغ دمار از روزگار ایشان بر آوردند

برادر راجه هرچند گرفتار گردید وپیاده بسیار از جانب کفار کشته شد ناآخر الامر راجه مذکور رخت هزیمت

بر بالای قلعه کشیده متحصن گشت والقلعه چون بر کوه بلند از یکپاره سنگ بوده وهر طرف که عبور

از آن متصور میشد بگچ وسنگ استوار ساخته بگرد طرفش باره کشیده دروازه نصب نموده بودند کفار نظر

بر استحکام آن حصار آماده رزم و پیکار گشته و دلیران اسلام از جوانب سپاه پیش برده اسباب قلعه‌گشائی ۷۶
از توپ و منجنیق و غیره مهیا ساخته بکارزار مشغول گردیدند و راجه هرچند هر روز از قلعه بیرون می‌تاخت و جمعی را
به کشتن داده باز می‌گشت و غازیان همه روز بپای قلعه شتافته کوششهای مردانه می‌نمودند و جمعی از جانبین
به بهشت و دوزخ می‌شتافتند چون تسخیر آن حصار بنابر استحکام و دیگر تاخیر افتاد و محاصره بطول انجامید و هر روز
چشم زخم بغازیان میرسید رای عقده‌گشای ملک‌مدار اقتضای آن نمود که رسولی سخندان نزد کفار فرستاده و
مضمون الحرب خدعة عمل نماید لهذا اعلام داد که چون سابق برین از شما همواره تقصیرات بظهور
پیوسته و خرابیها بممالک محروسه رسیده بنابرین بر ذمت همت واجب ساخته‌ایم که بدون تسخیر
حصار دست از محاصره و محاربه باز نداشته آتش تاراج و غارت در حوالی و حواشی زده نگذاریم که غله
و ذخیره و سایر مایحتاج بشما رسد و انشاءالله تعالی بعد از فتح صغیر و کبیر را بقتل درآورده آتش در بنیاد
خواهیم افکند اگر بمقدم شما از گناهان سابق پشیمان گشته شرط و عهد نمایند که من بعد تعرض بممالک
محروسه نرسانند و هر سال مبلغی برسم باج‌گذاری بخزانه عامره برسانند سپاه نصرت پناه را از مجادله
و محاصره باز داشته روانه مستقر سریر سلطنت می‌شویم کفار نظر بر اینکه آذوقه و دارو و سایر مایحتاج قلعه‌داری
رو بکمی نهاده بود طوعاً و رغبةً قبول نمودند چون فرستادگان تحف و هدایا گذرانیده بعز بساط‌بوسی
مشرف شدند شهریار آنها را به تشریفات شاهانه سرفراز ساخته اظهار بشاشت و ابتهاج فرمود و برای
راجه هرچند تشریفات فاخره فرستاده فرمانی بدین مضمون نوشت که چون باب نزاع و جدال مسدود
گشته است و در صلاح و صلح مفتوح گردیده اگر شما اظهار یکانگی و موافقت می‌نمائید و در مقام اطاعت
هستید اراده ما آنست که تا یک دو نفر بالای قلعه که بکمال متانت و استحکام از سایر قلاع امتیاز دارد

آمده نظارهٔ صنع کردگار نمائیم و چون نفس نفیس همایون تماشای قلعه برائیم لشکر منصور از میان قصبه که تحت قلعه
واقعست گذشته بجانب دار السلطنت مراجعت نماید فرستادگان چون این پیغام شهریار بکفار رسانیدند
راجه هرچند اراده فاسد نموده جمیع دلاوران کفار را مسلح و مکمل ساخته با آن گمراهان قرار داد که هرگاه شهریار
با کید و خواص بدرون قلعه درآید از اطراف و جوانب پیش رفته اظهار متابعت نمایند چون بآنحضرت نزدیک
رسند دست به تیغ و خنجر برده کار آن شهریار بسازند پس کس بخدمت ملک کامکار فرستاده عرضداشت نمود
که چون ماندگان مشمول عواطف شهریاریم بدل و جان مطیع فرمانبرداراگر با دو سه نفر جهت تماشای
قلعه تشریف ارزانی فرمایند ازینجانب هیچ مانعی نیست بل باعث سرفرازی و موجب اطمینان خاطرست شهریار
از استماع این بشارت بغایت خوشنود گشته مجاهدان را طلبیده با ایشان مقرر فرمود که چون بنفس نفیس
بدروازهٔ قلعه رسم تیغ آتش بار به نیروی حیدر کرار از نیام انتقام برآورده با سه چهار بهادر غازی که همراه
خواهند بود آتش حرب و قتال مشتعل ساخته تا رسیدن سپاه دروازهٔ قلعه را نگاه خواهیم داشت باید که شما بمجرد
فلان علامت جلو ریز خود را بما رسانید شاید که تقدیر موافق تدبیر افتد و صفت مردی و تهور تا روز قیام
بر صفحهٔ روزگار باقی ماند انگاه ملک مودود از سپاه رزم جو چهار جوان بهادر صفدر برگزیده ایشان را
بر دوش محمل داران مسلح و مکمل ساخته با خود همراه گرفت و چون در آن تنگنای جای سوار نبود دست
از اسپ باز داشته به آن بهادران قدم در دروازهٔ قلعه گذاشته پای مردی افشرده با همراهیان چون
شیر غران و ببر دمان در میان مدبران افتاده تا از خود خبردار شوند جمعی از نگهبانان دروازه را در خاک و خون غلطانیدند
و کفار نظر بر آنکه با ملک مودود بیش از چهار نفر نیستند یکبار حمله آوردند چنانکه یکمرتبه قریب دو سه هزار تیر و
تفنگ و سنگ بجانب آنحضرت روانه میشد و حقه های آتش بازی حواله میگشت ملک مودود با آن جهان

جوان بسعت تمام مدافعه درآمده مجموع آنها را از خویش دفع سفر نمود الحاصل در آن روز ملک نموده نقبی نفیس
نوشتنی نمود که جلاد سپهر بمهر را انگشت تحیر و تعجب در دندان ماند و چرخ سرگردان را پای حیرت
بگل فرو رفت و قریب بدو سه ساعت نجومی باتفاق بهادران همراهی با ده هزار کافر خونخوار کارزار نموده
داد مردانگی بسیار داده تا در اثنای محاربه علامت مقرری ظاهر ساخت عساکر برویت آن علامت
فوج فوج و جوق جوق متعاقب هم بمدد شهریار رسیده بضرب شمشیر ابدار کفار را از پیش دروازه
میان حصار برده بحرب و قتال پرداخته تا اینکه فریاد الامان از نهاد کافران برخاست ملک مؤید راجه [illegible]
را در قفس آهنی محبوس ساخته بقتل عام اشاره فرمود غازیان شروع در قتل نموده احدی را از صغیر و کبیر نگذاشتند
کیهان بسلامت برد و غنایم موفور بتصرف اولیای دولت درآمد و چون نوای فتح آوای و ینصرک
الله نصراً عزیزا بگوش همایون رسید علم مراجعت بجانب دار السلطنت برافراشت و بیست
[illegible] صبح دلبسط زمین رفت **ذکر جهاد با کفار ولایت گوندپور و تسخیر آن حصار** بعد
از چندی که عساکر ظفر اثر از مشقت سفر آسودگی یافت عزم جهاد کفار ولایت گوندپور و تسخیر آن حصار مصمم نموده
بحضار عساکر نصرت مآثر فرمان داد و چون سپاه و سران سپاه بدرگاه حاضر شدند پیشخانه بیرون زده بکوچ
متواتر بحوالی قلعه گوندپور رسید اعلام نصرت فرجام گردانید غازیان حسب الامر آن حصار را هاله کردار در میان گرفتند
و آتش جنگ برافروختند و بعضی از امرا به نهب و غارت قصبات سرحد بیجانگر نامزد شده و غنایم بسیار
بدست آورده مراجعت بحضور نمودند و چون ایام محاصره امتداد یافت و ضعف بر کفار مستولی گشت
والی قلعه بخفیه چند کس نزد مقربان درگاه فرستاده بزر و جواهر تطمیع نمود و پیغام داد که بهر تدبیر و حیله که دانند
خسرو نامدار را از سر تسخیر قلعه باز دارند اکثر امرا و ارکان دولت همداستان شده بعرض رسانیدند که تمام

محلات و پرگنات مملکت کفار تاراج گشته و والی قلعه نادم شده متقبل باج و خراج می گردد اگر قلم
عفو بر جرایم آن مجرمان کشیده شود از مراحم خسروانه بعید نخواهد بود شهریار مشاهده اتفاق امرا در باب
شفاعت ارباب خذلان زهره خند نموده کلمات غضب سلطانی در حق آن مخذولان بر زبان آورده فرمود
تا توپچیان توپها را در برابر حصار منصوب ساخته بضرب آن توپها در اساس قلعه رخنه اندازند شهریار
سوار شده بهادران فرمود تا جبراً و قهراً قلعه را مفتوح سازند دلیران از هر سو رو بقلعه آورده و بر بالای
کشتگان پا نهاده خود را در دروازه و برج و باره حصار رسانیدند و کفار از قلعه بیرون آمده امان طلبیدند
و بعواطف شاهی امان یافتند و بعد تسخیر در محلی مرتفع برجی رفیع برسم یادگار بحکم شهریار تعمیر یافت
و آن حصار بیکی از معتمدان مفوض گشت و ملک کامکار خود هر سال آن ولایت را قول داده استمالت
نموده بدار السلطنت مراجعت فرمود دیگر توجه ملک کشورگیر بعزم تسخیر ایکیر و قدوم
شاه طاهر علیه الرحمه برای مصالحت یا مفاتیح قلعه مبدک و روانگی
لشکر ظفر اثر جهت امداد برهان نظام شاه چون ابراهیم عادلشاه بعد از آنکه در چشم برادر
بزرگ خود میل کشیده بسعی اسد خان بر سریر سلطنت متمکن گشت هنگام اشتغال ملک بمحاصره و تسخیر
قلعه کوند بیر فرصت غنیمت دانسته باتفاق ملک برید لشکر فرستاده سرحد ممالک محروسه را تاخت
و تاراج نموده بود و تدارک در آن وقت مناسب نبود لهذا شهریار بعد حصول فراغت از تعب سفر و مهمات
دیگر جهت مکافات رایت عزیمت بصوب ایکیر که در تصرف گماشتگان عادلشاه بود بر افراخت
و چون بحوالی آنجا رسید سپاه منصور را بر سر ولایت کاکی دیرکنه مادکی و کورولی که سابقاً تعلق
بآنحضرت و کامکار داشت و در هنگام محاربه شهریار با رامچند روشتا بخان اسمعیل عادلشاه بتغلب متصرف گشته

بود

بود نامزد فرموده و بعد از انتزاع آن اماکن از دست تصرف امرای عادلشاهی قلعهٔ اینکیر را محاصره فرموده در ایام محاصره رسولی پیش بریدممالک فرستاده پیغام داد که ان شاء الله تعالی بعد تسخیر قلعهٔ اینکیر نزول اجلال در مملکت بیدر خواهد شد اما ده جنگ و جدال باشند و الا قلعهٔ میدک و کولاس را به اولیای دولت ما بازگذارند ملک قاسم برید از راه خردمندی و دانائی رسولان با تحف و هدایا بخدمت برهان نظام شاه فرستاده التماس نمود که بهر تدبیر که مناسب دانند ملک موید را از سر منازعت باز آرند و چون در آن ایام میان برهان نظام شاه و ابراهیم عادلشاه جهت قلعهٔ سولاپور منازعت بود و نظام شاه میخواست که ملک موید را با خود متفق سازد لهذا شاه طاهر علیه الرحمه را روانه کرد تا اول به بیدر رفته خاطر نشین برید ممالک نماید که احق بقلعهٔ میدک ملک موید است چرا که در وسط مملکت ملک موید واقعست و در زمان سلطان محمود بهمنی تعلق بآن ملک داشت باید که آن قلعه مع مضافات بگماشتگان ملک موید تسلیم باید کرد تا کدورت بصفا مبدل گردد بعد از آن نزد ملک موید رفته اساس اتحاد و وداد را مستحکم ساخته ملک موید را بر سر امداد ما آورد شاه طاهر علیه الرحمه همچنان کرد یعنی نخست به بیدر آمده ملک قاسم برید را راضی به تسلیم قلعهٔ مذکور مع مضافات نموده کلید قلعهٔ مذکور را با تحف و هدایا و نامهٔ اتحاد مشتمل بر معاذیر گرفته آنگاه جانب دار السلطنت کولکنده روان شد چون در آن وقت ملک موید مشغول محاصرهٔ اینکیر بود گماشتگان شهریار شاه طاهر را در منزل لایق فرود آورده خدمات پسندیده بتقدیم رسانیدند و حقیقت حال بخدمت شاه معروض داشتند شهریار بنابر صلاح وقت در رسیدن هنگام برشکال ترک محاصرهٔ اینکیر نموده مراجعت بدار السلطنت نمود شاه طاهر بملازمت مشرف گشته و بتعظیم و تکریم و الطاف شاه اختصاص یافته تحف و هدایای قاسم برید را مع اتحادنامه و کلید قلعهٔ میدک بنظر انور گذرانیده پیغام برهان نظام شاه بعرض رسانید شهریار بعضی از سرداران

۱۸ نامدار را با پنجهزار سوار مسلح و مکمل جهت امداد و اعانت همراه شاه طاهر نموده وهنگام رخصت شاه طاهر را
مبلغ پنجهزار هون نقد با تحایف دیگر کرامت نموده رخصت انصراف ارزانی داشت محمد قاسم فرشته در
احوال سلطان قلی قطبشاه چنان نوشته که او در ایام پادشاهی خود با سلاطین دکن سلوک برادرانه می نمود
مگر در آن ایام که سلطان بهادر گجراتی حسب الالتماس عماد الملک براری داخل مملکت دکن شده خرابی
بسیار بولایت نظام شاه رسانید خلاف مروت کرده ایلچی نزد او فرستاد و اظهار یکجهتی کرده میخواست
که با او دم از اتحاد زند بنابر آن چون معامله سلطان بهادر بفروغ شد اسمعیل عادل شاه بتجویز برهان
نظام شاه داعیه نمود که برخی از ممالک او را مسخر سازد و قطب شاه هرچند سعی نمود که با برهان نظام شاه
ساخته آتش آن فتنه را بآب تدبیر فرونشاند موثر نشد تا آنکه اسمعیل عادل شاه در سنه ۹۴۰ اربعین و تسعمایه
بر قلعه کلیان که در سرحد واقعست لشکر برده محاصره کرد و قطب شاه چون طاقت مقاومت او نداشت
از مرکز خود حرکت ننموده برخی از سوار و پیاده بدانجانب فرستاد که گاه بیگاه مردم اردوی عادلشاه مزاحمت
رسانیده ایشانرا بتنگ آورند قضارا در آن ایام عمر اسمعیل عادلشاه باختتام رسید و از دار پر ملال برحمت
ذو الجلال پیوست و قطب شاه بی میانجی عمروزید از آن خرخشه خلاص شده جمعی از اعیان درگاه را نزد
نظام شاه فرستاد و بمساعی جمیله [illegible] سابه میان آن دو پادشاه هم مذهب کدورت بصفا مبدل گشته
لوازم اتحاد و وداد مسلوک گردید **ذکر واقعه شهادت آنشهریار و بیان سنین عمر**
شریف و مدت سلطنت و عدد اولاد او آن شاه غفران پناه باتفاق مورخان باشارهٔ
پسر بزرگ او جمشید قطب الملک ثواب اندوز درجه شهادت شد و بیان اینواقعه بموجب نوشته صاحب
تاریخ فرشته آنکه چون سلطان قلی قطبشاه باجل طبیعی از دار دنیا زود تر بجوار رحمت حق نمی شتافت پسر بزرگ

او جمشید که در آرزوی پادشاهی ریش سفید کرده بود تنگ آمده یکی از غلامان ترک را بوعدهٔ بسیار
فریفته از خود ساخته اشاره نمود که چون فرصت یابد او را بقتل آورد قضا را سلطان قلی قطبشاه روزی از
روزهای ماه شهور سنه ۹۵۰ خمسین و تسعمائه در کنار آب نشسته بود و جواهر از صندوقها برآورده تفرج می نمود که
ناگاه آن غلام ترک بدفرجام همچو بلای ناگهان از عقب درآمده بضرب خنجر آن پادشاه را شهید ساخت
و از بیم جان خویش نزد جمشید که از حضار آن مجلس بود گریخت جمشید از آنکه سر فاش نگردد قاتل را فرصت
حرف زدن نداده بقتل رسانید و صاحب تاریخ قطبشاهی کیفیت این واقعه بدین آئین ترقیم نموده که در روز
پنجشنبه اواخر جمادی الاول سنه ۹۵۰ خمسین و تسعمائه بمسجد صفا یعنی مسجد جامع محمدنگر که بنا کردهٔ آن شهریار بود
رفت و بخاطر مبارکش خطور کرد که یک طاق مسجد را مشبک نموده دروازهٔ آنرا از بیرون مسجد قرار دهد
تا از آن راه بمسجد درآمده باداء نماز قیام می نموده باشد و این اراده بجهت حفظ نفس و رعایت حزم
و دوربینی بود چه بسیاری از سلاطین را در حین اداء نماز شهید و زخمدار نموده اند و نیز بواسطهٔ زخمی که
بر روی مبارک رسیده بود نمیخواست که بیگانه را نظر بر آن افتد بنا بر آن شهریار نامدار در آن روز
در مسجد نشسته معمار را طلبیده امر فرمود که بنهج خوب ترتیب دهند و آن جماعت در ساعت اسباب و
ادوات عمارت بمسجد درآوردند در آن حین آنحضرت باراده اینکه از مسجد بیرون آید برخاست اتفاقا
رومالی که سکه موشح باسامی حضرات ائمه اثنی عشر در آن بود و همواره تبرکا با خود میداشت بی سببی
از دست مبارک آن شهریار بر زمین افتاد و این معنی را تفاءل نیکو ندانسته معماران را امر فرمود که امروز
دست بکار نکرده چند روز در خیر تاخیر بگذارند و خاطر مبارک آن ملک نامدار آزرده گشته از مسجد بیرون آمد و
کلفت ناک بود که اکثر امرا و معتمدان که همراه بودند بر آشفتگی خاطر مبارک اطلاع یافتند و در روز جمعه خود

بمسجد تشریف نیاورده جمشید خان را که محبوس بود با شاهزاده قطب الدین به نیابت خود بمسجد
فرستاد تا آنکه در روز شنبه دوم جمادی الثانی سنه ۹۵۰ خمسین وتسعمایه بوقت عصر که جمیع مقربان ومخصوصان
در منازل خود بوده‌اند و آنحضرت مشغول نماز بود و هیچیک از خدمتکاران حاضر نبود میر محمود همدانی که سفاک
بیباک بود و تهانه داری گلکنده و نیابت در زمان غیبت از جانب ملک مؤید تعلق باو داشت
باغوای جمشید خان از خداوند خود منحرف گشته و حقوق نمکخواری را بر طاق نسیان گذاشته بیست و سه
زخم بر تن شهریار زده بدرجه شهادت رسانید و فی الفور بخدمت شاهزاده جمشید قطب الملک که در قلعه
بحکم ملک مغفور محبوس بود شتافته بند از پای آن شاهزاده برداشته باتفاق جمعی از اهل فتنه بمنزل
ملکزاده قطب الدین که باسم ولی عهدی موسوم بود رفته میل در چشم آن شاهزاده مظلوم کشید و ملک مغفور
را علما و سادات و مشایخ در لنگر فیض اثر که از جمله محدثات آن شهریار بود مدفون ساختند سنین عمر
شریفش قریب به نود رسیده بود و ایام حکمرانی شصت سال منجمله آن شانزده سال به نیابت سلطان
محمود شاه بهمنی علم جاه و جلال برافراشت و بعد از وفات سلطان مذکور چهل و چهار سال بدارائی و فرمان
فرمائی بلاد تلنگانه اشتغال داشت و در اواخر ایام سلطنت در دار السلطنت استقرار گرفته و بساط معدلت گسترده
پرتو التفات بر تعمیر عمارات روح افزا و طرح باغات دلگشا و آبادانی ولایات و استمالت رعیت و سپاه
افگنده بود و اکثر اوقات میفرمود الحمد لله که عمر عزیز در غزای کفار و دفع اشرار مصروف گشت اکنون مرکوز
ضمیر آنست که بقیه عمر در طاعت و عبادت بسر شود و در انجام کار بدرجه شهادت فایز گردیم و آن شهریار را
بقول صاحب تاریخ قطبشاهی شش پسر و چهار دختر بود اول از اولاد ذکور حیدر خان است که در زمان حیات
آن پادشاه عالیجاه عالم فانی را وداع نموده بسرای جاودانی شتافت دوم شاهزاده ملک قطب الدین که

ملک

منظور نظر الطاف آنحضرت و نامدار بود چنانچه رقم ولی عهدی بر او کشیده میخواست که سریر خلافت را بوجود ۸۴
باجودش زینت داده کافه رعیت و سپاه را محکوم حکم او گرداند و چون نوبت سلطنت بجمشید قطب الملک
رسید هر دو چشم آن شاهزاده را میل کشیده بعد از چند روز باجل طبیعی درگذشت سوم یار قلی جمشید خان که بغایت
قهار و سفاک و تندخو بود چهارم عبدالکریم که در زمان حیات آن شهریار کریم به پیش مسند رفیع رفته فساد بسیار
میکرد تا آنکه کشته شد پنجم دولتخان که معروف بدیوانه ملک زاده بود و در زمان دولت حضرت ابراهیم قطبشاه
باجل طبیعی درگذشت ششم شاهزاده عالمیان ابراهیم قطبشاه انار الله برهانه و چون جمشید خان توجه شهریار
نسبت بملک قطب الدین بیشتر از خود بلکه از سایر اولاد امجادش میدید از راه حسد بمکر و غدر در صدد استیصال
آن نهال سلطنت شد شهریار برین معنی آگهی یافته از جمشید خان آزرده گشته بنابر حزم و احتیاط بند بر پای او
نهاده در قلعه گولکنده محبوس ساخت ازین رهگذر عداوت منجر بآن شد که رقم پذیر خامه بیان گردید

باب دویم در احوال شاه جمجاه جمشید قطبشاه و شاهزاده سبحان قلی

مشتمل بر سه فصل **فصل اول در جلوس آن شاه جمجاه بر سریر سلطنت و ذکر وقایع که در عهد سلطنت آن فرمان فرما بمعرض ظهور رسید** چون آن شاه جمجاه اکبر
اولاد ملک غفران پناه بود بعد رحلت آن شهریار کامکار بر سریر جهانبانی نشست امرا و خوانین طوعاً و کرهاً مطیع و فرمان
بردار شدند و سلاطین دکن نامها مشتمل بر تهنیت و تعزیت بخدمت او فرستادند و آن پادشاه در مقام
پرورش و استمالت سپاه درآمده همگنان را مطمئن خاطر گردانید و در ترویج مذهب اثنی عشری باقصی الغایت
کوشید و صاحب تاریخ فرشته می‌نویسد که برهان نظام شاه جهت عزاپرسی و تهنیت جلوس شاه طاهر
علیه الرحمه را فرستاد و چون بشانزده گروهی دار السلطنت گولکنده ورود شاه طاهر دست داد شاه جمجاه بغرب

شکار ماهی باستقبال شتافته و باعزاز و اکرام تمام ملاقات نموده در سکهاسن خاصه سوار ساخته باحترام تمام
بشهر در آورد و شاه طاهر بعد از تقدیم مراسم رسمی و ادای رسوم عرفی کلماتیکه بکار اهل دنیا آید بمیان آورده
از شاه جمجاه در باب موافقت و یکجهتی برهان نظام شاه عهد و سوگند گرفته رخصت انصراف حاصل کرده
باحمدنگر مراجعت نمود **ذکر رفتن شاهزاده ابو المظفر ابراهیم قطب شاه بجانب بیدر
و توجه ملک برید بعزم تسخیر قلعهٔ محمدنگر** چون شاه جمجاه از قصد دفع ملک زاده قطب الدین
فارغ البال گردید دفع برادر کهتر ابو المظفر ابراهیم قطب شاه مطمح نظر قهر اثر خود ساخت و فرامین بمضمون طلب
مصحوب رسولان نزد آن شاهزاده که در قلعهٔ دیورکنده بود فرستاد و شاهزاده بعد رسیدن رسولان با جمعی از
مخلصان دولتخواه طریق مشاوره سلوک داشته بصوابدید حمید خان و سید جی و دلاور خان با معدودی از
خدمتکاران قدیمی از قلعهٔ دیورکنده بیرون آمده بجانب بیدر توجه فرمود و بعد نزول اجلال در حوالی بیدر
برید ممالک فرزندان و امرا را باستقبال فرستاده بشهر در آورد و منزل لایق جهت نزول تعین فرمود
و ملک برید بعد چندی از ورود مسعود شاهزاده ارادهٔ تسخیر ممالک تلنگانه نموده متوجه دار السلطنت محمدنگر
گردید و شاه جمجاه بنابر مفارقت اکثر امرا و سپاه ملک غفران پناه بعلت درشت گوئی و تندخوئی در قلعهٔ
گولکنده متحصن شد و سپاه ملک برید مرکز وار آن حصار را در میان گرفته نائرهٔ جدال و قتال مشتعل ساخت
و هر روز از جانبین آتش قتال ملتهب میشد چون این خبر باطراف منتشر گشت شاه طاهر علیه الرحمه بعرض برهان نظام شاه
رسانید که برید ممالک در پردهٔ داعیهٔ سلطنت مملکت دکن بانفراد دارد و در ینولا ببهانهٔ امداد شاهزاده
ابراهیم قطب شاه بمحاصرهٔ گولکنده پرداخته است و ارادهٔ آن دارد که بعد از تسخیر مملکت تلنگانه بدفع دیگران پردازد
اگر در دفع او مساهله رود لامحال شوکت و اقتدارش مضاعف گشته قدم در عرصهٔ عناد و فساد خواهد نهاد

برهان

مصرع علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد برهان نظام شاه سخنان شاه طاهر را پسندیده بعد از اجتماع عساکر
بقصد امداد و اعانت شاهجهان متوجه دار السلطنت گولکنده گشت و چون در حوالی قلعه گوهیر نزول اجلال
فرمود تسخیر آن قلعه پیش نهاد همت عالی خود گردانیده مفتوح ساخت از استماع این خبر برید ممالک و برادرش
خان جهان فی الفور ترک محاصره نموده بجانب بیجاپور گریختند در اثنای راه قصد شاهزاده و طمع در اسپ و
فیل که همراه شاهزاده بود نمودند شاهزاده چون برین حال آگهی یافت با جمعی از خدمتگاران قدیم متوجه بیجانگر که
در آن ایام در قبضه تصرف رام راج بود گشت و سید جی سلحدار که در شیوه شجاعت نظیری نداشت و دریا خان
حمید خان حبشی و کاناجی بهمن و چند اشخاص دیگر از خواص همراه رکاب شدند و چون از رود کیه میان بلاد اسلام
و کفر فاصل بود عبور نمودند نایر باما که سرکرده جمعی از دزدان بود با جوقی از سوار و پیاده راه بر آن شاهزاده
گرفته مانع رفتن شد و در ساعت کس بخدمت شاهجهان فرستاده از کیفیت حال آگهی داد شاهجهان نهایت
خوشدل شده فی الفور دو سر اسپ نامی و یک سلسله فیل مست با چهار هزار هون و تشریفات فاخره مصحوب
بعضی از اعیان دولت نزد نایر باما فرستاده او را بوعده و وعید تحریص و تخویف نمود سید جی و حمید خان
از استماع این خبر وحشت اثر متردد گشته دست بدامن تدبیر زده کس پیش رام راج فرستاده اعلام احوال نمودند
رام راج بمجرد دریافت کیفیت حال فرمانی بنام نایر باما نوشت که اگر شاهزاده را روانه اینجانب نمودی فبها
والا سرت از تن جدا خواهم کرد و آمدن لشکر را آماده باش چون نایر باما تاب مقاومت با راجه بیجانگر نداشت
فی الحال شاهزاده را مع متابعان رخصت نموده بطرف بیجانگر روان ساخت بعد نزول اجلال شاهزاده در حوالی
بیجانگر رام راج که در زمان سابق منسلک در سلک ملازمان شاه غفران و مرهون احسان او بود از مقدم شریف
شاهزاده خبر یافته جمیع اکابر و مقربان و خویشان و فرزندان خود را باستقبال فرستاد تا اینکه شاهزاده را به تعظیم

تمام بشهر در آوردند و بعد از ملاقات شاهزاده را با خود بر تخت نشانیده رعایت جانب صاحبزادگی بواجبی
نمود **آورده اند** که شاه غفران پناه در عهد سلطنت خود رام راج را که از راجه زاده های معظم بیجانگر بود
و مرد دلاور و مشمول عواطف خسروانه گردانیده مهیت سدنتی را باو تفویض نموده تا آنکه بعد از سه سال سپاهی
از عادل شاه بعزم دست برد بآن نواح در آمدند رام راج بعلت قلت سپاه و کثرت لشکر عادلشاه تاب
مقاومت نیاورده مهیت را گذاشته و بخدمت شاه غفران پناه شتافته کیفیت حال عرض نمود شاه غفران پناه
فرار اختیار او را حمل بر جبن نموده حکم به اخراج او فرمود رام راج متوجه بیجانگر گشته بخدمت کشن رای پیوست
رای مذکور چون میدانست که او از خاندان اصیل است آثار رشد و قابلیت از سیمای او ظاهر در مقام
تربیتش در آمده دختر خود باو منسوب کرد بعد مدتی که کشن رای رخت حیات از جهان بربست و بجز یک
پسر کوچک او را از اولاد ذکور کسی دیگر نبود بنابرین رام راج امور سلطنت را از پیش خود متشیت نموده جمیع
سرداران و سپاه را به بذل درهم و دینار مسرور گردانیده مطیع و فرمان بردار خود ساخت و بعد چندی آن
پسر را نیز از میان برداشته اسم و رسم سلطنت بر خود نهاده و روز بروز علم اقبالش ارتفاع یافت
تا اینکه جمیع گردنکشان حلقهٔ اطاعت در گوش جان کشیده باو رجوع نمودند **ذکر واقعهٔ غریبه** که در بلدهٔ
بیجانگر شاهزاده ابراهیم را دست داد آورده اند که عین الملک کنعانی که از اعاظم امرای عادلشاهی بود
و بسببی از اسباب از آن دولتخانه رو گردان شده با چهار هزار سوار و سایر اسباب شوکت و حشمت
نزد رای بیجانگر آمد رای مذکور نظر بر شجاعت و حشمت او تعظیمش بغایت مرعی میداشت و او را برادر میخواند
روزی بحسب اتفاق عین الملک از مجلس راجه برخاسته با شوکت و حشمت تمام بمنزل خود میرفت که شاهزاده
با سیدجی و حمید خان و دو سه از خدمتگاران سواره از مقابل می آمد چون راه تنگ بود و نزد اهل دکن کشتن

درداد ایشان

و روگردانیدن نهایت عیب و عارست لهذا شاهزاده با دوسه دلاور همراهی خود را دفعتاً بر فوج عین الملک
زد و همچو برق صف را شکافته بیرون رفت و خود را پیش رام راج رسانید عین الملک بمشاهده این حال
بغایت آشفته گشته بقصد انتقام در همان مقام بایستاد که چون شاهزاده از پیش راجه برگردد بقدم حرب و قتال
استقبال نماید و در تلافی کوشد منهیان این خبر بسمع راجه رام راج رسانیدند راجه بر شجاعت و غیرت
آن شهریار آفرین گفته کس نزد عین الملک فرستاده پیغام داد که بمقتضای آدمیت لازم چنان بود که
عزت و احترام شاهزاده مرعی داشته راه دهند شد آنچه شد اکنون مناسب چنین است که دست از
معارضه باز داشته بمنزل خود مراجعت نماید عین الملک سخن رام راج را بسمع قبول شنیده همانجا ایستاده
انتظار مراجعت شاهزاده می کشید درین اثنا سیدی این معنی را بخدمت شاهزاده معروض داشت
از استماع آن شعله غضب شاهزاده افروخته شد و بعزم دفع عین الملک از مجلس برخاست و بی توقف
بجانب او روان گردید امرا و اعیان دولت بمشاهده این حال از غایت تهور و پردلی شاهزاده استعجاب
نمودند و بملایمت و الحاح تمام شاهزاده را از رفتن مانع آمدند آنگاه رام راج یکی از مقربان خود را پیش عین الملک
فرستاده پیغام داد که ترا چه بخاطر رسیده است این شاهزاده ولی نعمت زاده من است و من بمددگاری
والد ماجدش قیام نموده ام کاری مکن که دریای غضب من بتلاطم درآید و بفرمایم تا اهل بازار بضرب چوب و سنگ
ترا از شهر بیرون کنند چون این پیغام عتاب آمیز بعین الملک رسید از قصد فاسد خود باز آمده بمنزل خود
بازگشت **ذکر واقعه دیگر** صاحب تاریخ فرشته آورده که چون آن شاهزاده از ترس سیاست
برادر به بیجانگر رفت رام راج در تعظیم او کوشیده اقطاع یکی از امرای حبشی را که عنبر خان نام داشت انتزاع
نموده بوی داد و چنانکه رسم دکن است که بر سر چنین مقدمات نزاع میشود هرآئینه عنبر خان مستعد جنگ شده روزیکه

ابراهیم قطبشاه بدیوانخانه رام راج میرفت سر راه او گرفت و گفت با تو جنگ میکنیم هر که غالب آید جاگیر
ازو باشد ابراهیم قطبشاه گفت پادشاهان اختیار ملک خود دارند از هر که میخواهند می ستانند و بهر که میخواهند
می دهند بر سر آن نزاع جستن معنی ندارد عنبرخان که معقول فهم نبود گوش بآن نکرده سخنان رکیک بر زبان
راند بحدیکه ابراهیم قطبشاه از اسپ فرود آمده بنوعیکه شایع در دکن است یکلکی نموده شمشیری بر شکم عنبرخان زده
او را بقتل رسانید برادر عنبرخان جهت انتقام برادر خواست که با قطبشاه یکلکی نماید یکی از غریبان که ملازم
قدیم قطبشاه بوده در فن شمشیربازی وقوفی تمام داشت مقابله اختیار کرد او نیز غالب آمده آن حبشی را کشت قطبشاه
بیرق عنبرخان را که باصطلاح دکن نشان می گویند کبود رنگ بود متصرف شده بمنزل خود شتافت و آن شاهزاده
مدت هفت سال دران شهر بسر برد **ذکر ملاقات شاه جهجاه با برهان نظام شاه** چون
شاه جهجاه بعد توجه ملک برید به بیجاپور و شاهزاده ابراهیم قطبشاه به بیجانگر از تنگنای محاصره برآمد بر سبیل
استقبال با تحف و هدایای خسروانه جهت ملاقات برهان نظام شاه روآورد برهان نظام شاه از استماع
اینخبر جمیع شاهزاده ها و امرا و خوانین را باستقبال فرستاد و بعد اقتران سعدین سپهر سلطنت برهان نظام شاه
شرایط تعظیم و تکریم بجا آورده لوازم طوی و جشن بتقدیم رسانیده خواست که چتر آفتاب گیر که مخصوص پادشاهان است
جهت آنحضرت جهجاه آورده بخطاب مستطاب قطبشاهی مخاطب گرداند شاه جهجاه بنابر علو همت و جوهر مردانگی
و شجاعت قبول نفرموده جواب داد که **نظم** مرا نیست با چتر شاهی نیاز خطابی نخواهم بعمر دراز
که شاهان ملک دکن بالتمام گرفتند ازان چتر شاهی بنام که از روی مردی و مردانگی همان زور شمشیر و فرزانگی
ربودند گوی از سپهر دو رنگ ز میدان مردی بچوگان جنگ چو من ضرب دست عجب تا شاه نمایم بگیرم خطاب و کلاه
من آنکه کنم چتر شاهی قبول که گیرم ز دشمن بعون رسول برهان نظام شاه را که پادشاه شجاع و غیور مزاج بود

این حال

امثال این سخنان غیرت و شجاعت شاه جمجاه پسند طبع همایون آمد بنهایت تفقد و مهربانی و مراسم تکریم و تعظیم بجا آورد **ذکر محاربهٔ شاه جمجاه و برهان نظام شاه و عماد الملک باتفاق هم با عادلشاه و برید ممالک** چون در آن ایام میان برهان نظام شاه و ابراهیم عادلشاه غبار نزاع مرتفع بود و بر سر تسخیر قلعهٔ سولاپور از جانبین جنگهای عظیم بوقوع می آمد و برهان نظام شاه عماد الملک والی برار بامداد خویش طلبیده بود مقارن وصول موکب شاه جمجاه ملک عماد الملک نیز رسید این هر سه پادشاه باتفاق هم بجانب سولاپور توجه نموده ساحت آن قلعه را محل نزول اجلال فرمودند و عساکر حسب الامر بمحاصره آن پرداخته از اطراف و جوانب بجنگ در پیوستند ابراهیم عادلشاه باستصواب امرا باتفاق برید ممالک عنان از صوب مقابله تافته با لشکر بسیار بجانب پرینده که در تصرف گماشتگان نظام شاه بود متوجه شد بعد وصول بآن موضع سپاه حسب فرمان واجب الاذعان محاصره نموده نائرهٔ جدال و قتال برافروختند برهان نظام شاه بشنیدن اینخبر دست از محاصرهٔ قلعهٔ سولاپور باز داشته باتفاق شاه جمجاه و عماد الملک بجانب پرینده علم اقتدار برافراشت و از آنجانب ابراهیم عادلشاه نیز از سر محاصرهٔ پرینده درگذشته باتفاق برید ممالک باستقبال شتافت و بعد تلاقی فئتین در موضع خاصپوری آتش جدال و قتال ملتهب شد و از طلوع آفتاب تا غروب بازار محاربه گرم بود و غالب از مغلوب متمیز نمی شد آخر الامر بضرب دست شجاعت شاه جمجاه که خود را در میان اردو و بنگاه خصم انداخت و از دو جانب بهادران نیز تعرض نموده آنشهریار بر سپاه خصم تاخته جمیع صفوف را متفرق ساختند شکست در لشکر مخالف افتاد عادلشاه اسباب سلطنت را گذاشته رو بوادی فرار نهاد و برید ممالک از عادلشاه جدا شده بجانب بیدر راهی گشت و شاه جمجاه با جمعی از دلیران تا دروازهٔ قلعهٔ بیدر تعاقب کرده بضرب تیغ آبدار جمعی کثیر را کشته و زخمی و اسیر نموده و اسباب

سلطنتِ ملک برید را بدست آورده عنانِ عزیمت بصوبِ دار السلطنت گولکنده معطوف ساخت

آنچه که صاحبِ تاریخِ قطب‌شاهی منتظمِ سلکِ بیان نموده اما محمد قاسم فرشته قصهٔ توجهِ شاه جمجاه بتسخیرِ ممالک
ابراهیم عادلشاه که از وقایعِ سنه خمسین و تسعمایه است چنان نوشته که برهان نظام شاه انار الله برهانه
چون پادشاهی بود غیور از ممرِ استرداد و استخلاصِ پرگناتِ سولاپور استراحت و آرام بر خود حرام ساخت
و بنا بر ارتفاعِ غبارِ کلفت و آزردگی در ان سنوات میانِ عمادشاه و عادلشاه فرصت مغتنم انگاشته
شاه جمجاه و رامراج را بلطایف الحیل بموافقتِ خود راغب گردانیده باتفاق علی برید و خواجه جهان با سپاهِ
مستعدِ رزم و پیکار متوجهِ سرحدِ عادلشاه شده در استخلاصِ پرگناتِ سولاپور ساعی گشت و بسیاری
از ولایت را خراب و ویران گردانیده چند دفعه لشکرِ عدالت پناه را که بمدافعه قیام نموده بود شکست و شاه جمجاه
نیز بتحریک و اشارهٔ نظام شاه لشکر بر ولایتِ ابراهیم عادلشاه کشید و در پرگنه کاکنی قلعه در نهایت استحکام
بنا نموده تا ولایت گلبرگه متصرف شده بمحاصرهٔ قلعه ایتگیر که در حوالی بلدهٔ ساغر واقعست پرداخت و همچنین
رامراج بتحریکِ نظام شاه برادر خود وینکتادری را با لشکرِ گران سنگ جهتِ تسخیرِ قلعهٔ رایچور نامزد کرد ابراهیم
عادلشاه از حدوث فتنهای عظیم سر بجیبِ تفکر برده اسد خانِ لاری را از بلکوان طلبیده کنگاج خواست
و بدلالتِ او پنج تپه و نیم را که ما به النزاع بود به برهان نظام شاه واگذاشته بساطِ منازعت در نوردید و با رامراج
بتواضع پیش آمده تحف و هدایای نفیسه مصحوبِ ایلچیانِ سخندان فرستاده استدعای مصالحت نمود
رامراج نظر بر اینکه مملکتِ کرناتک تصفیه از وجودِ معاندان نیافته بود و رایانِ اطراف با او در مقامِ منازعت
بودند ره نوردِ طریقِ مصالحت شد ابراهیم عادلشاه بعدِ اطمینانِ خاطر از خدشهٔ نظام شاه و رامراج
بمدافعه جمشید قطب شاه پرداخت و اسد خانِ لاری را با خلاصهٔ سپاهِ خود بمقابلهٔ لشکرِ قطب شاه نامزد
کرد

گشته ایلچی نزد برهان نظام شاه فرستاده پیغام کرد که من بر قول شما اعتماد کرده مرتکب این سفر شدم متعجب از اخلاق
آن سلطنت پناه است که با این مخلص کنکاش نا کرده با جمعی تشریف می برند برهان نظام شاه جواب داد که بنابر
اقتضای وقت مصالحت با عادلشاه بعمل آمد باید که در محافظت قلعه کاکنی بکوشند که بعد از موسم برشکال بار بنا خود
رسیده تسخیر بلاد حسب دلخواه بعمل خواهد آمد و گلبرگه و ایتگیر و ساغر از آنطرف تا کنار آب بهنوره تعلق بشما خواهد داشت
و سولاپور و بندرک از این طرف تا کنار آن آب در تصرف ما خواهد بود شاه جمجاه با آنکه میدانست که برهان نظام شاه
پادشاه محیل است بسخن او از راه رفته در حفظ قلعه کاکنی و تسخیر قلعه ایتگیر راسخ و جازم گردید و اسد خان نخست
قلعه کاکنی را محاصره کرده در مدت سه ماه بجبر و قهر مسخر ساخته مردم درونی را قتل عام نمود و آن قلعه را از بیخ و بنیاد
کنده و اثری از آن نگذاشت آنگاه حسب فرمان عادلشاه بتعجیل تمام متوجه ایتگیر شد قطب شاه صلاح در مقابله ندانسته
از گرد ایتگیر برخاسته راه ولایت خویش پیش گرفت اسد خان تعاقب نموده دو کرت افواج قطبشاهی را
که در مقام معارضه شده بودند منهزم گردانید و نوبت سیوم در حوالی کولکنده جنگی در غایت شدت بمیان آمد
و حسب اتفاق قطبشاه و اسد خان مقابل هم شده بی آنکه یکدیگر را بشناسند باستعمال آلات حرب پرداختند
و یازده ضرب شمشیر فیما بین رد و بدل شد قضا را زخمی منکر بر چهره مبارک قطبشاه آمد و سر بینی و نکوی فک را دو تا گشته
لب بنوعی مقطوع گشت که مدت العمر در خوردن و آشامیدن محنت و مشقت بسیار میکشید و هرگز بحضور مردم
تناول طعام میسر نبود گویند هنگامی که قطب شاه عازم این سفر شد ملا محمود گیلانی رمال را که یکی از ملازمان
بود طلبیده از انجام سفر پرسید او قرعه انداخته گفت سواری سلطان خوب نمی نماید صلاح در آنست که
موقوف دارند و چون از تفصیل نیکی و بدی بمبالغه و ابرام استفسار فرمود بناچاری عرض نمود که درین سفر
اگرچه در ابتدا کارهای شاه موافق آرزوی بندگان خواهد بود ولیکن در آخر غلبه خصم را بوده اموال و اسباب تاراج

خواهد رفت و آسیبی به بینی حضرت خواهد رسید قطبشاه ازین سخن بر آشفته حکم کرد که بینی ملا محمود را بریده از قلمرو
اخراج کنند و در آخر چون دید که سخنش راست شد از کرده خود ندامت کشیده یکی از معتمدان را بجنیر فرستاده او را
طلبید ملا جواب داد که هنوز بینی دیگر بهم نرسانیده ام انشاء الله تعالی وقتیکه بهم رسد سر قدم ساخته بملازمت
مشرف خواهم شد و شاه جمجاه بعد ازین واقعه با عادلشاه صلح کرده بسیاری از ولایت کچتی را مفتوح کرده اند.
و قصبه پنج تپه و نیم که ما به النزاع میان برهان نظام شاه و ابراهیم عادلشاه بود چنان است که در هنگام خروج
امرای دکن بر سلطان بیدر و تصرف نمودن هرکدام ولایتی را مخدوم خواجه جهان دکنی یازده تپه را که عبارت از یازده
پرگنه باشد بتصرف خود در آورد و برادر او ریخان تهانه دار قلعه سولاپور بدار السلطنه بیدر چندان تردد و تدبیر کرد
که فرمان از جانب سلطان محمود بدست آورد که قلعه سولاپور و همه مملکت خواجه اقطاع او باشد احمد نظام شاه
حمایت کرده نوعی نمود که خواجه جهان پنج تپه و نیم را خود بگیرد و پنج تپه و نیم به برادر خود دهد وقتیکه کمال خان
خود را در سلک امراء عادلشاه منسلک گردانید سولاپور را مسخر کرده پنج تپه و نیم را متصرف شد لیکن آن قلعه و پرگنات
مذکور که سه لک هون حاصل داشت ماده نزاع گشت چنانکه میان عادلشاه و نظام شاه اکثر اوقات نخوت
و منازعت گذشت **ذکر محاربه دوم شاه جمجاه با برید ممالک و بیان بعضی از سوانح که
معارن آنحال دست داد** صاحب تاریخ قطبشاهی چنان بعرض بیان آورده که چون برید ممالک
برای العین مشاهده کرد که شاه جمجاه با دو هزار سوار چنین ضرب دستی نمود بخود اندیشید که اگر قوت و شوکت او
بیشتر شود لامحاله انتزاع ملک از دست خصم بر او آسان خواهد بود بنابرین باراده محاربه شصت هزار سوار نیزه گذار و پیاده
و تفنگچی بیحد و شمار بهم رسانیده متوجه گولکنده گشته بحلکور که یک کاوی از دار السلطنت است رسید و منهیان
اینخبر بمسامع اقبال رسانیدند شاه جمجاه نظر بر آنکه جمیع امرا و خوانین بمحال و پرگنات خود ها مرخص گشته بودند دار السلطنه را

بانجاح

به جمعی از معتمدان سپرده با سیصد سلحدار حاضر الوقت از راه دیگر بجانب بیدر نهضت فرمود و به یلغار تا حوض کمتهانه که نزدیک بقلعه بیدر واقع است عنان گران بازکشید انگاه سپاه کینه خواه را بتاراج و غارت ولایت خصم امر فرموده علم اقتدار بنوعی برافراشت که از بیم شمشیر خونفشانش اهل شهر بیدر دروازها بستند کیفیت حال به برید ممالک اعلام نمودند ملک برید بغایت متعجب گشته صلاح در معاودت دیده بجانب بیدر مراجعت نمود و بحسب اتفاق تلاقی عسکرین مابین پیلو و کلپور دست داد پادشاه جمجاه از کثرت سپاه مخالف هیچ اندیشه بخود راه نداده بصوابدید عین الملک که رستم زمان بود عازم جنگ شده با سیصد سوار بر لشکر مخالف زد در بین اثنا یک کفش از پای گیتی کشای او بیفتاد خود نفس همایون از باره کوه پیکر پائین آمده کفش در پا کرده سوار گشت انگاه بر سپاه بدخواه که از اطراف و جوانب دایر شده بودند حمله آورد و صفوف لشکر مخالف را شکافته جمعی کثیر را بر خاک هلاک انداخت و بسیاری را مجروح ساخت ملک برید بمشاهده آن ضرب دست دست از محاربه باز داشت و هر دو پادشاه بجانب مستقر سریر سلطنت خود باز گشتند

ذکر محاربه های شاه جمجاه با برید ممالک و تعمیر قلعه گردون اساس کولاس

صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که چون دولت جمشیدی فی الجمله استحکام یافت و خاطر همایون از مهم خرابیها و انتقام ملک برید فارغ گردید مزاج مبارک یکچندی بعیش و طرب گرائید روزی از ایام نشاط بر تخت شاهی نشسته با امرا از هر دری سخن میفرمود تا اینکه بر زبان مبارک آورد که الحمد لله بیمن تائید سبحانی از ضرب تیغ خون ریز ما گرد فرار و غبار عار بر چهره ناموس ملک برید و سپاهش ظاهر گردید و چهره آفتاب کیر پادشاهان بهمنی را بضرب شمشیر از زنگ قسیم الکنون از منهیان بمسامع اقبال میرسد که جهت تلافی در صدد فراهم آوردن سپاه و اسباب محاربه است و نیز در هنگام واقعه هایله شاه غفران پناه از برادرم میرزا ابراهیم بغریب قلعه بیدک با چهل زنجیر فیل و شصت هزار هون

گرفته است همت کشورگشای مقتضی آنست که پیش دستی نموده رو بجانب دار السلطنت بیدر آورده سزای
او بدهیم امرا عرض نمودند که این رای جهان آرای عالی عین صلاح است و محض صواب اکنون بهر طرف که موکب
همایون توجه فرماید ما بندگان در جان سپاری مستعد و سرگرم ایم شاه جهجاه از ممر یکجهتی امرا مطمئن و خوشنود
گشته در ساعت نیک با لشکر ظفر اثر متوجه شهر بیدر شد و بعد وصول موکب اجلال بکولاس سپاه ظفر پناه را
بولایات و پرگنات مملکت ملک برید روان فرمود لشکریان دست تاراج دراز کرده با غنیمت فراوان بلشکر
ظفر اثر پیوستند ملک برید از استماع اینخبر وحشت اثر با هشت هزار سوار و پیاده بیشمار رو بمحاربه آورده و چون
بموضع نارابن کهیره و حسن آباد رسید و شاه جهجاه اینخبر شنید در باب صلح و جنگ با مقربان مشورت فرمود
جگدیو راو نایکوازی که صاحب رای بود سبقت کرده بعرض رسانید که اگر امر شاهی شرف صدور یابد این بنده
دولتخواه در اندک فرصت بالای این کوه باشکوه که متصل بقصبه کولاس است قلعه مستحکم بر بندد انگاه از جانب
شهریار ذخیره و اسباب قلعداری و دو سه سردار جهت ضبط قلعه تقرر یابد بعد از آن تنبیه ملک برید
چنانکه باید بعمل آید شاه جهجاه بر رای او آفرین فرمود و جمیع اعیان دولت و مقربان حضرت نیز تحسین نمودند
و شاه جهجاه او را به تشریفات خسروانه نواخته و دو سه امیر نامدار را با سپاه بسیار جهت تعمیر قلعه نزد
او گذاشته خود با جمعی بعزم رزم برید ممالک متوجه گشت و در حوالی قصبه نارابن کهیره قریب بشام تلاقی
عسکرین روداد و تمام شب بتهیه اسباب جنگ و حراست لشکر بسر شد بامدادان بعد ترتیب صفوف
دلاوران جانبین بجنگ در پیوستند و چون روز قریب بعصر رسید و آتش جنگ رو باطفا نمی آورد شاه جهجاه
با جمعی از دلاوران جان نثار اولا خود را بر میمنه لشکر خصم زد و ثانیا بر میسره و ثالثا بر قلبگاه تاخت و در هر نوبت
اگرچه بسیاری از سپاه بدخواه را کشت و زخمی گردانید اما چون خصم نهایت کوشش و اهتمام در مدافعه بظهور رسانید

از آن

ازین جهت مهم قتل فیصل نشد و بعد غروب آفتاب سپاه هر دو جانب روی از محاربه تافته بمقام خویش قرار
گرفته بلوازم طلایه و پاس پرداختند تا اینکه مدت توقف هر دو لشکر در مقابل هم بطول کشید و سپاه هر دو
لشکر از امتداد منازعت ملول گشتند درین اثنا بشیر عین الملک از سرداران معتبر ملک برید که بتهور و دلاوری
از سایر امرا ممتاز بود بسببی از اسباب خایف و هراسان شده با سپاه خود به لشکر ظفر اثر پیوست و فتور عظیم
در لشکر ملک برید راه یافت بنابرین چند روز دست از جنگ و جدال باز داشت درخلال این حال عریضهٔ جگدیو راو
متضمن اینکه قلعهٔ کولاس با برج و باره و خندق خاطرخواه پادشاه جمجاه صورت تعمیر یافت رسید خسرو جمشید فر
جهت تماشای قلعهٔ مذکور با جمعی از بهادران رایت عزیمت برافراشت و بشیر عین الملک را با جمعی از سرداران
در لشکر ظفر اثر گذاشت و در باب محافظت و هشیاری تاکید بلیغ فرمود و بعد ملاحظهٔ قلعه جگدیو راو بنابر حسن خدمت
مورد عنایات شاهانه گشت و ملک برید چون معلوم کرد که شاه جمجاه متوجه تماشای قلعه است فرصت غنیمت
دانسته بعزم کارزار رو بلشکر ظفر اثر آورد و در آنوقت بشیر عین الملک که سرداری لشکر بعهدهٔ اهتمامش بود
بر بالای پشتهٔ مرتفع با جمعی از مقربان خود نشسته بشرب اشتغال داشت هر چند دولتخواهان عرض نمودند که
توقف درینجا صلاح نیست اما چون پیمانهٔ حیات او پر گشته بود دست از پیمانهٔ شراب باز نداشته چندان توقف
نمود که سپاه مخالف از اطراف و جوانب مرکز وار او را در میان گرفته بقتل رسانیدند و بقیهٔ سپاه دست
از اسباب و اموال باز داشته بجانب کولاس فرار نمودند شاه جمجاه بعد اطلاع برین کیفیت بعزم انتقام لشکر
پراگنده را جمع نموده متوجه میدان رزم شد و چون برید ممالک پیش از وقوع این معنی را بفراست دانسته بود
بعد از فتح بلا توقف شبا شب کوچ بر کوچ خود را بدار السلطنت بیدر رسانید شاه جمجاه ولایت کولاس
و نارایین کهیره و حسن آباد از تصرف ملک برید بیرون آورده بگماشتگان دولت سپرده قلعه را مشحون بذخایر

و آلات قلعداری نموده و سرداری آن ولایت را بجگدیو را و مقرر نموده و جمعی از امرا و سپاه را جهت
محافظت ولایت و سرحد گذاشته روانهٔ دارالسلطنت گولکنده گردید **ذکر توجه پادشاه جمجاه
بعزم ملاقات برهان نظام شاه و تسخیر قلعهٔ میدک و اوسه و بعضی از ولایات
ملک برید** چون شاه جمجاه بنا بر اتحاد و یکجهتی حقیقت این واقعه را بخدمت برهان نظام شاه نوشته استدعای
قدوم نمود تا باتفاق هم ولایت برید ممالک از دست تصرف او انتزاع نموده شود برهان نظام شاه چون همیشه
مترقب اینچنین واقعات بود در ساعت جهت تسخیر اوسه و اودگیر با سپاه فراوان توجه فرموده شاه جمجاه را
اعلام نمود که باتفاق عماد الملک عنان عزیمت بتسخیر ولایت ملک برید معطوف گردانیده ایم از لوازم اتحاد
آنکه آن شاه دشمن شکار با سائر سپاه قلعه گیری و کشورگشائی متوجه این صوب شوند و پرگناتیکه متصل بولایت
آن سلطنت پناه است از تصرف ملک برید بیرون آورند شاه جمجاه از این پیغام قوی دل گشته با سائر تمام ملاقات
برهان نظام شاه در وقتیکه برهان نظام شاه و عماد الملک قلعهٔ اوسه را محاصره کرده بودند شتافت و بعد از ملاقات
در باب تسخیر ولایت ملک برید باهم مشورت فرموده چنان قرار دادند که پادشاه جمجاه جهت انتزاع قلعهٔ میدک
از دست ملک برید نماید و قلعهٔ اوسه را برهان نظام شاه تسخیر فرماید بنا بر این پادشاه جمجاه متوجه قلعهٔ میدک شده
بعد محاصره و وقوع جنگهای عظیم جبراً و قهراً مفتوح ساخت و از اموال و غنایم که بدست اولیای دولت در آمد
آنچه که لیاقت خزانهٔ عامره داشت تحویل مستحفظان گشت و مابقی بر سپاه تقسیم یافت و از آن طرف برهان نظام شاه
و عماد الملک قلعهٔ اوسه و اودگیر را مسخر ساختند **ذکر محاربهٔ پادشاه جمجاه با ملک برید و
اخلاص خان و دیگر امرای عادلشاه** چون ملک برید خبر فتح این سه قلعه شنید و در خود قوت
مقاومت ندید لاعلاج التجا بابراهیم عادلشاه برده و تحف و هدایای بیکران بمصحوب رسولان سخندان ارسال داشته

التماس

استمداد نمود عادلشاه اخلاصخان حبشی را با پنجهزار سوار جوشن پوش نیزه گذار بمدد او فرستاد ملک برید بعد وصول لشکر مدد کارسازی کارزار نموده متوجه قلعه کولاس گردید پادشاه جهجاه از استماع اینخبر بعزم رزم از دار السلطنه بیرون آمده کوچ بر کوچ بنا براین که تیره نزد دل اجلال فرموده و تلاقی فئتین در نیم منزل دست داد و پادشاه جهجاه میمنه را به سیف خان عین الملک و میسره را بجکدیو را سپرده خود در قلبگاه علم شجاعت برافراشت و از انجانب ملک برید میمنه را با خلاصخان حبشی و میسره را به برادر خود خانجهان حواله نموده خود در قلبگاه قرار گرفت انگاه هر دو لشکر بجنگ در پیوستند و بازار کارزار گرم ساخته شد شهباز دشمن شکار از خرگی سپاه عادلشاه و ملک برید بهم بر آمده بمقتضای شیوه مردی و لشکر شکنی با فوجی از دلیران بر صف لشکر دشمن زده به نیروی ظفر و اقبال پادشاه جهجاه قوت بازوی دلیران لشکر ملک برید و اخلاص خان در هم شکسته اعلام استکبار و غرورشان نگون گشت بمشاهده این حال عین الملک و جکدیو را و با فوجی از دلاوران حمله آورده صفوف لشکر خصم را در هم شکستند ملک برید و اخلاص خان چون حال برین منوال دیدند شکسته رکیب و گسسته عنان قدم بوادی فرار نهادند و تمام اموال و اسباب دولت اعدا بدست دولتخواهان در آمد و پادشاه جهجاه همعنان فتح و ظفر بصوب مستقر سریر سلطنت توجه فرمود و بعد وصول بدار السلطنه امرا و سپاه را به تشریفات و انعامات نواخته بمجالات و پرگنات رخصت انصراف ارزانی فرمود

ذکر توجه پادشاه جهجاه بقصد امداد برهان نظام شاه و ابراهیم عادلشاه و مستخلص ساختن ملک قاسم برید از قید عادلشاه

صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که ملک برید چون دید که عماد الملک همواره اظهار یکجهتی و دوستی با برهان نظامشاه مینماید بنا بر عداوت و تکیه با برهان نظامشاه داشت خواست که استظهار بموافقت عادلشاه کند بنا برین تحف و هدایا فرستاده چندان در یکجهتی مبالغه کرد که بمعسکر عادلشاه ملحق شده بملاقات فایز گردید کرّه اولی عادلشاه در اعزاز و اکرام مبالغه فرمود تا اینکه هنگام استمداد امداد او بفرستادن اخلاصخان چنانچه پیش ازین قلمی شد بعمل آورد و پادشاه جهجاه

برهان نظام شاه را از کیفیت موافقت نمودن او با عادلشاه اعلام نمود و مکتوبی بدین مضمون نوشت که چون برید ممالک
پیوسته در تحریک مادهٔ فساد ساعی گشته غبار شر و فتنه می انگیزد درین وقت که میان سلطنت پناه و عادلشاه
مبانی دوستی و یگانگی استحکام دارد باید که مکتوبی بعادلشاه نوشته نوعی نماید که رفع اختلال و فساد آن سر دفتر
اهل بغی و عناد بعمل آید برهان نظام شاه بعادلشاه کتابتی مشتمل بر اثبات خطایای ملک برید و اظهار اینکه رفع آن مادهٔ
فساد موجب امنیت بلاد و بهبودی عباد است نوشت عادلشاه بصوابدید دولتخواهان چنان قرار داد که برهان نظام شاه
ولایت قندهار را از دست تصرف ملک برید انتزاع نموده متصرف شود و عادلشاه از ولایت بیجانگر هر قدر که تواند
بحیطهٔ تسخیر درآورد بنابرین برهان نظام شاه متوجه قندهار گشته بمحاصرهٔ آن پرداخته در اندک مدت مفتوح گردانید
و برید ممالک قلعهٔ بیدر را از ذخایر و ادوات قلعه داری مملو ساخته و بمستحفظان کاردان سپرده بخدمت
عادلشاه شتافت عادلشاه او را تقیید کرده و سپاه خویش فراهم آورده بموافق قرار داد علم اقتدار بصوب
بیجانگر برافراشت و بعون ایزدی بسیاری از معظمات ولایت کفار و قلاع مستحکم آن دیار را مفتوح ساخت نظام شاه
از استماع خبر استعلای علم دولت و اقبال عادلشاه اندیشیده در مقام قتال درآمد و در سنه ۹۵۴ اربع و خمسین و تسعمایه
با لشکر گران متوجه تسخیر قلعهٔ سولاپور شده بمحاصرهٔ آن پرداخت عادلشاه از استماع این خبر عنان عزیمت از تسخیر
ولایت کفار تافته متوجه رزم نظام شاه شد و چون در آن آوان که صیت شجاعت پادشاه جمجاه در میان سلاطین
دکن بلند گشته بود هر دو پادشاه بارسال تحف و هدایا استعانت از پادشاه جمجاه نمودند پادشاه جمجاه با
سپاه نصرت پناه بصوب قلعهٔ سولاپور رو آورده در منزلی که مابین دو لشکر آن دو پادشاه بود نزول اجلال
فرموده هیچ یک را از وصول موکب همایون اعلام ننمود اما هر یک از آن دو پادشاه از استماع خبر وصول
بمظنهٔ امداد خود در خفیه رسولان فرستاده مستدعی امداد و معاونت گشتند و ملک برید نیز اظهار عجز و اخلاص و یکجهتی

و اطوار

عذر تقصیرات خود نموده پیغام داد که همتش از مکارم اخلاق شهریار فریادرس آنکه بمحض توجه عالی از
قید و حبس رهائی یابد که من بعد ره نورد طریق اطاعت و فرمانبرداری خواهد شد شاه جمجاه را بر زاری و
گرفتاری او رحم آمده رسول عادلشاه را طلبیده فرمود که جناب ابراهیم شاه دم از اتحاد و یگانگی میزنند
و در هنگام محاربه با اعدا چشم داشت امداد دارد و حال آنکه بر عهود و پیمان آنشاه اصلا وثوق و اعتماد نیست
چه ملک برید که همیشه دم از موافقت و دوستی آنعدالت پناه زده در معرکه مصافی که ایشان را با برهان
نظام شاه دست داده بود شعار اخلاص و جان سپاری مرعی داشته با سپاه خویش نوعی در جنگ و
جدال سعی و کوشش بجا آورد که برهان نظام شاه بمقام عناد درآمده اکثر محالات و پرگنات او را انتزاع
نموده اراده داشت که شجرهٔ دولتش را بواسطهٔ دوستی و یگانگی که با آن سلطنت پناه دارد بر کند بنابرین
آن بیچاره پناه بدرگاه آنعدالت پناه آورده امیدواری تمام بامداد داشت و چون احراز شرف ملاقات نمود
برخلاف توقع بمعرض ظهور رسید که محبوس گردید و لشکر و بنگاه او تاراج گشت نظر برین چگونه بر قول و عهد
ایشان اعتماد توان نمود اگر چنانچه آنسلطنت پناه را میل بامداد و اعانت ماهست باید که ملک برید را
از حبس نجات داده و به تشریفات نواخته نزدیک ما روانه سازند و دیگر آنکه اسپ موسوم بصباح خیز و دو
زنجیر فیل نامی را نیز ارسال داشته عهود را با پیمان موکد سازند تا بخاطر جمع و عزم درست در دفع اعادی کمر بمیان
جان بسته و جان کمروار بر میان بسته جد و جهد بلیغ بجا آوریم رسول عادلشاه چون استماع این سخنان نمود
بخدمت عادلشاه شتافته مشروحاً بعرض رسانید و از جانب دیگر برهان نظام شاه تحف و هدایای مصحوب
رسولان سخندان فرستاده مکتوبی بمضمون بیان مراتب دوستی و اتحاد قدیم و درخواست تجدید مراسم
اتحاد و تشیید مبانی وداد و طلب امداد نوشت چون رسولان تحف و هدایا و مکتوب از نظر انور گذرانیدند

۱۰۱ جاسوسان صورت حال بالتمام بعرض عادلشاه رسانیدند عادلشاه باندیشه آنکه شاه جمجاه که اعانت او
از آیات فتح و نصرت است مبادا که رعایت جانب نظام شاه نماید صلاح در قبول پیغام دانسته
ملک برید را از حبس بیرون آورده و در تلافی مافات کوشیده اسپ صباح الخیر و دو زنجیر فیل مطلوب را
مصحوب رسولان فرستاده بزبان محبت پیغام داد که چون خاطر آن برادر مایل باستخلاص ملک برید بود
بپاس خاطر او را از حبس برآورده با تحف مطلوب بخدمت شریف ارسال داشته شد اکنون بمضمون الکریم
اذا وعد وفا در باب امداد خود را معاف نخواهند داشت شاه جمجاه بعد استخلاص ملک برید و رسید
رسیدن تحف و هدایا که منظور نظر انور بود بنابر صلاح وقت عنان از امداد هر دو پادشاه تافته و بهیچکدام
از آن دو پادشاه ملاقات ناکرده پای در رکاب دولت درآورده ملک برید را بموکب همایون قرین
گردانیده بصوب دار السلطنت گولکنده راهی شد و چون حوالی شهر بیدر مرکز اعلام ظفر انجام گردید ملک برید را
از کردهای سابق یاد آمده خاطر پر دغدغه گشت بل اکثر در مظنه غضب و سخط شد اما آن پادشاه جمجاه
بمقتضای اینکه از بدان نیک نیاید و هم از نیکان بد برخلاف مظنه ارباب مظنه اصناف مراحم خسروانه
نسبت بملک برید و مقربان او بظهور آورده اسباب و لوازم پادشاهی و جمیع مایحتاج خسروی با تشریفات
شاهانه و تاج و کمر مرصع بملک برید کرامت نموده و مقربان او را بخلعت های شاهانه مشرف و سرفراز گردانیده
رخصت انصراف بدار السلطنت شهر بیدر ارزانی فرموده و ملک برید ضیافت شاهانه ترتیب داده خدمات
شایسته تقدیم رسانید و از جواهر نفیسه و اقمشه غریبه و اسپ و فیل و آنچه دست تمکنش بدان میرسید از نظر
اشرف گذرانید و شاه جمجاه بنابر علو همت بر سپاه و لشکریان خود تقسیم نموده سالماً و غانماً بدار السلطنه
گولکنده مراجعت فرمود **قصه غریب در باب گرفتاری امیر برید و رهائی او بموجب**

دلخواه

نوشته محمد قاسم فرشته در سنه ست و ثلثین و تسعمائه که میان اسمعیل عادلشاه و امیر برید
منازعت بمیان آمده بود و فرزندان امیر برید در شهر بیدر محصور گشته بودند امیر برید که در قلعه اوده گیر بود
از استماع اینخبر وحشت اثر سراسیمه گشته با جمعیت خویش از آن قلعه بیرون آمده و راه دو سه روزه در یکروز
روز طی کرده بمنزل عماد الملک رفت و گفت چون من دست توسل بدامن تو زده ام وظیفه حمایت آنکه
بهر عنوان که باشد میان بنده و عدالت پناه ابواب محبت مفتوح داری و حرف صلح در میان آورده
فرزندان مرا از ضیق محاصره برآری عماد الملک گفت این امری است که حصار بیدر تسلیم نمائی صورت پذیر
نخواهد شد امیر برید را قبول اینمعنی دشوار نموده بمعسکر خود که در یک فرسخی اردوی عماد الملک بود درشده
بعیش و عشرت مشغول شده و مردم او از سوار و پیاده و وضیع و شریف چون از تعب راه و یلغار مانده
کوفته بودند هر کدام باستراحت و آسایش مشغول شده غیر از معدودی چند بپاسبانی قیام نمودند و آنها نیز
بمقتضای الناس علی دین ملوکهم بفراغت و عشرت پرداختند قضا را در آن روز چون خبر وصول
امیر برید بسمع اقدس عدالت پناه رسید در همان شب ظلمت سرشت که زنگی سیاه چهره تیرگی از روی استعمال
نمودی و آواز رشد ید و تند از وحشت راه سامعه گم کردی اسد خان را با دو هزار سوار غریب تاج پوش بغیر از امرای
نامدار مانند خوش کلای آقای رومی و خورشید خان سیستانی و بهادر خان ازبک حکم فرمود که شبخون بر
دایره امیر برید برند و بقدر امکان در کشتن و بستن و تاراج کردن سعی و کوشش نمایند اسد خان زمین خدمت
بوسیده بهانه چسپانیدن مورچل مستعد گشته سوار شد و چون از اردو بیرون رفت بیکناگاه راه
خیام امیر برید پیش گرفته پیشتر از باد سریع رفتار بحوالی لشکرگاه رسید و احدی بلوازم تیقظ و هشیاری قیام
نمینمودند و آواز تفنگی بگوش نرسید اسد خان مردم را از دست اندازی مانع آمده جاسوسی چند فرستاد

که حقیقت حال بخاطر آورند جاسوسان خبر رسانیدند که تا بدربار امیر برید رفتیم و جماعتی قلیل که در آنجا حاضر بودند
همه را مست ولایعقل و بیهوش یافتیم اینک چند دستار و شمشیر بصدق قول خود آورده ایم اسد خان
افواج را در کنار لشکر گاه خصم ایستاده کرده گفت اصلا نفیر و برغو نکشند و دمامه ننوازند و خود با بیست و
پنج سوار یکدل و یکرو و پنجاه پیادهٔ جرار متوجه دربار امیر برید شده دید که سبوهای شراب هر طرف افتاده
حریفان پاسدار حق هوشیاری و پاسبانی بجا آورده هر یک بوضع غیر یکدیگر بیخبر افتاده اند و نوکران ایشان
نیز به سنت صاحبان عمل کرده بنگ و بوزه را اضافه شراب کرده از نشئهٔ آن بخواب مرگ رفته اند
اسد خان کشتن آن جماعت در حال بیخبری بعید از فتوت دانسته جمعی از پیادها را بر سر ایشان گماشته که
هر که در مقام معارضه آید تنش از بار سر سبک سازند و خود با جمعی دیگر بدرون سراپردهٔ امیر برید رفت
دید که در پیشخانه بالای چارپائی که بزبان اصطلاح مردم دکن پلنگ گویند مست و مدهوش بخواب رفته
و مطربان و لولیان بعضی قی کرده و بعضی سر از پا نشناخته هر یک بوضع دیگر افتاده اند اسد خان فرمود
تا پلنگ امیر برید را برداشته متوجه بیرون شدند و بدون آنکه شبخون بر لشکر او زنند بسرعت تمام راهی شدند
و چون در نیمهٔ راه امیر برید از خواب مستی هوشیار شده خود را بحال بو العجب دید خیال لشکر جن کرده طرفه فریادی
برداشت اسد خان پیش رفته تسلی داد که این لشکر جن نیست من اسد خانم و قصه را بالتمام مشروحا گفته
سرزنش کرد که در جوار لشکر دشمن قوی بودن و در چنین سن و سال مرتکب شرب شدن از لوازم عقل و شرائط
حزم بغایت بعید است امیر برید منفعل گشته سکوت ورزید اسد خان او را العفو و لطف خداوندگار امیدوار ساخته
وقت سحر بخدمت شهریار رسانید و این تحفهٔ نفیس از نظر اقدس گذرانید شهریار [illegible] تبسمها فرموده از چگونگی گرفتاری
پرسید گفت میرس از قضا و قدر است و دیگر هیچ نگفت شاه عدالت پناه او را به اسد خان سپرده
فرمود

فرمود که هنگام وقت بار عام حاضر سازد اسد خان روز دیگر حسب الحکم هنگام بار عام دستها بر پشت بسته ۱۰۴
بنظر همایونش درآورد و بموجب فرمان دو ساعت نجومی سر و پا برهنه رو بروی آنحضرت در آفتاب گرم که
از آتش دوزخ خبر میداد ایستاده کردند و بنابر آنکه زیاده از حد اعمال قبیحه و افعال ناپسندیده و شنیعت
از وی بظهور رسیده بود قهرمان قهر شهریار بقتل او اشارت فرمود چون جلاد غضب از کمینگاه سیاست
با شمشیر برهنه برآمده مرگ ناگهان رو به او آورد مضطرب گشته زبان تضرع و زاری گشاده گفت از
زمان نواب غفران پناه تا اوان خسرو گیتی ستان که از من بی ادبی و جسارت تمام واقع شده بر جرم
قتل خود گواهی میدهم اما بحسن تفضل سلطانی امیدوارم که بجان امان یابم تا قلعه بیدر با خزاین و دفاین
تسلیم ملازمان درگاه نمایم شهریار ترحم بر بیچارگی او فرموده بحکم العفو زکوة الظفر جانبخشی
روا داشت و آن پیر خردمند جهاندیده یکی از مقربان خود را نزد فرزندان فرستاده از کیفیت حال
آگاهی داد فرزندان در جواب گفتند تو پیر شده نزدیک بمرگ رسیده برای حیات چند روز معدود
چنین قلعه را از دست دادن دور از جوانمردی و عاقبت اندیشی است و مقصود شان در این سخن دفع الوقت
بود بنابرین متعاقب آن شخص یکی از معتمدان خود را جهت دریافت اوضاع نزد پدر فرستاده گفتند که
اگر بدون تسلیم قلعه رهایی ممکن نباشد باید که متکفل تسلیم قلعه شده نگذاری که گزندی باو رسد آن مرد
معتمد نزد امیر برید رفته از آنچه فرزندان گفته بودند بخفیه اشعار نمود امیر برید باطناً مطمئن الخاطر شده بحسب ظاهر
از فرزندان شکایت نمود باز مجدداً حکم بقتل او شد تا اینکه فیل مست را حاضر ساختند که زیر دست و
پای او اندازند و خاطر از وعده او پرداخته بجبر و قهر قلعه را مفتوح سازند امیر برید بعجز و زاری در آمده
التماس نمود که مرا بهمین حال بمقابل فلان برج که نشیمن فرزندان منست برده ایستاده کنند تا من خود بدست

۱۰۵ سخن که بهم سازی نمایم چون چنین کردند فرزندان دست پدر را از کتف بسته دیدند گفتند بیک
شرط قلعه را تسلیم میکنیم که اسدخان آمده بیرون فلان دروازه بایستد و عهد کند که هیچکس متعرض زنان
و فرزندان ما نشود و زنان و خواجه سرایان بمقام تفتیش در نیایند و ازین پوشش که دربر بود معاف باشد
شهریار این ملتمس را قرین اجابت گردانید امیر علی برید آلات و اسباب دولت بهمنیه و جواهر و نقود از حجم
آنقدر که برداشتن آن ممکن بود بمستورات سپرد تا اندرون برقع گرفته بهیئت مجموعی از حصار بیرون
آمدند و باتفاق اعوان و انصار راه قلعه اودگیر پیش گرفتند و احدی از مردم عادلشاهی متعرض احوال ایشان نشد
و اسدخان نخست بحصار درآمده بضبط اموال و اسباب پرداخت و شهریار نیز در همان روز بجانب قلعه
خرامید و شاهزادها با جمیع ارکان دولت از دروازه قلعه تا دارالامارت پیاده در جلو رفتند و آنحضرت
قدم بر مسند سلاطین بهمنیه گذاشته چند کرت ایشان را بخوبی یاد کرده شکر الهی بجا آورد و شاهزاده ملوخان
و ابراهیم خان را با اسدخان نزد عمادشاه فرستاده التماس حضور موفور السرور نمود بعد از ساعتی از عقب آنها
شاهزاده عبدالله و علی را نیز برای طلب عمادشاه مرسول داشت عمادشاه ملتمس را مبذول داشته همراه شاهزادها
چون بحوالی آنمقام سپهر احتشام رسید صاحبقران کشورستان تا دروازه استقبال فرموده مجلس انس را
از وجود فایض الجودش زیب و زینت دیگر داد و سایر ذخایر و کنوز قلعه از انواع لالی و جواهر و ظروف
طلا و نقره و عنبر خام و انگشتریهای مرصع و چینیهای فغفوری و دوازده لکهون نقد و دیگر چیزها از اقمشه و امتعه
که بقیه علی برید بود از روی اتحاد و یکجهتی بنظر اشرف عادلشاه درآورده آنمقدار را از آنها که لایق بحال باشد
مختص وی فرموده باقی جواهر را از ملاحظه بدنامی که جواهر سلاطین بهمنیه بالتمام بخزانه عادلشاه منتقل شده است بهمه
در همان مجلس حضور عمادالملک آنها را بیک لک و پنجاه هزار هون قیمت کرده بعض از آن ابنه از فتح نامه
۱۱۰

۶ برای برهان نظام شاه فرستاد و بعضی دیگر شاهزاده‌ها و اسد خان قسمت نموده خود غیر از یک غیرچه
برنداشت انگاه نقود را بخاطر آورده نخست بسنت سنیه پدر خود یوسف عملکرده پنجاه هزار هون بسید علی
عقیل که بزیور فضل و صلاح آراستگی داشت و در اردوی همایون بود تحویل کرده مقرر فرمود که بنجف اشرف
و کربلای معلی و مشهد حضرت امام علی ابن موسی الرضا علیه التحیة والثنا برده بمستحقین آندیار بدهد
و پنجاه هزار هون بوساطت سید احمد هروی صدر به ضعفا و مساکین ممالک محروسه و اهل علم و استحقاق
که ملازم اردوی ظفر قرین بودند مکرمت نمود انگاه مولانا شهیدی شاعر قمی را که از جهت شعر سخن کمال تقرب
بهم رسانیده بود فرمود که بخزانه رفته آنقدر زر سرخ که تواند بردارد و چون مولانا از رنج سفر فی الجمله ضعف و
ناتوانی داشت بعرض رسانید روزی که از خطه گجرات متوجه این درگاه شدم دو چندان این قوت داشتم
چه باشد بعد چندی که آن توانائی عود نماید بخدمت روح پرور سرفراز گردم سلطان لب بتبسم شیرین کرده
فرمود نشنیده مصرع که آفتهاست در تاخیر و طالب را زیان دارد باید که دو دفعه بخزانه رفته در آنچه که
از دست تو برآید تقصیر نکنی و فرصت غنیمت دانی مولانا حسب الحکم که عین مقصود بود سر عبودیت
بر زمین نهاده شگفته و خندان از مجلس برخاست و دو کرت بخزانه شتافته همیانهای بیست و چهار هزار هون
طلا بیرون آورد و چون خازن این خبر بسمع مبارک رسانید فرمود مولانا راست می‌گفت که من قوت ندارم
نزاکت این کلام بر ارباب ادراک واضح و روشن است چه هم جانب خوش طبعی منظور داشت و هم جانب
همت من بعد بحضار مجلس گفت داعیه دارم که از مجلس برخیزم تا جمیع نقود صرف نکنم پس اسد خان را فرمود که
برای هر یک از شاهزاده‌ها یک لک هون جدا کرده تتمه را بر لشکریان بنوعی تقسیم نماید که احدی از صغیر و کبیر محروم نماند
و در آنمجلس که دریای بخشش سلطانی بموج آمده بود حسب الالتماس عماد شاه گناه امیر برید بخشیده در سلک امرای

تو منظم گردانید و اسد خان ضامن شده ولایت کلیان و اوسه و دکیر و جمیع پرگنات قدیم خالصه دارالسلطنه
بیدر را انقطاع یافت مشروط بآنکه با بسته هزار سوار ملازم رکاب گشته در سفر راجپور خدمات پسندیده
بتقدیم رساند و بعد یکهفته ضبط و حراست بیدر به مصطفی خان شیرازی تفویض نموده رایات عالیات بجانب
قلعه راجپور و مدکل برافراشت و بعد تسخیر مجلس جشن و طوی ترتیب نموده درین جشن اکثری از اسیران کفار
بسفارش اسد خان رهائی بخشید روزی در انجلس اسد خان را رخصت جلوس نزدیک خویش داده در پیاله
خاصه سه کرت می خوشگوار عنایت فرموده و همان پیاله را بدست وی داده گفت چون با ساقی نوشیدیم
تو نیز ساقی ما شده درهمین پیاله شراب باده اسد خان ساقی گشته بتقریبات نوعی نمود که امیر برید نیز داخل صحبت شده
هم پیاله گردید آنحضرت بر زبان مبارک آورد که مضمون رابعهم کلبهم بظهور انجامید عماد الملک که طالب علم
بود آنرا فهمید و هر دو تخت نشین بیکدیگر و خنده بسیار کردند امیر برید اگرچه معنیش نفهمید لیک از خنده ایشان
منفعل گردید آنحضرت در مقام رفع انفعال او شده بمکالمه تشریف نوازش فرموده نوید داد که انشاءالله تعالی
بیجاپور رفته دارالسلطنت بیدر بتو خواهیم داشت امیر برید شگفته و خندان گشته آداب تسلیمات بجا آورد
و این بیت بخواند بیت بدین مژده گر جان فشانم رواست که این مژده آسایش جان ماست آنحضرت
باستماع این بیت از و استعجاب نموده فرمود ما را باین گیاه ضعیف این گمان نبود القصه بعد ورود موکب مسعود
بدار الخلافت بیجاپور بایفای وعده قیام فرمود باین شرط که قلعه کلیان و قندهار پیشکش نماید و بعد از تسلیم آنها
بیدر را بوی عطا کرده رخصت انصراف بدان صوب ارزانی داشت **فصل دوم از باب دوم**
در بیان واقعه هایله شاه جمجاه و ذکر مدت سلطنت و شمه از فضایل و
کمالات آن شاه عالی بارگاه آورده اند که خاطر همایون بعد فراغ از مهمات امور سلطنت
مایل

این بعیش و طرب گشت و بعد از چندی بعلت آنکه پیاله اخیر شراب عشرت او نیاورد درد و الم دار و عارضه بیماری پیرامون حال گردید و قریب دو سال امتداد کشید روز بروز بدن مبارک میکاست و قوی بتحلیل میرفت و از صعوبت بیماری کج خلق شده باندک گناه امر بقتل یا حبس مردم میکرد بنابر آن جمعی متفق شده خواستند که یکی از برادران او را که شاهزاده حیدرخان و ابراهیم شاه باشد بر سریر سلطنت نشانند لیکن این اراده در ایام حیات آنشاه از حیز قوه بفعل نیامد و حیدرخان بزودی رخت سفر ازین رباط دودر بست و ابراهیم شاه به بیجانگر راهی شد آخر الامر آن بیماری منجر به تپ دق گشت و بقول صاحب تاریخ قطب شاهی آنشاه جمجاه قرحه بود بر پشت که اعراض از ذکر نامش اولی است بهر صورت معالجه احدی سودمند نشد تا اینکه در سنه سبعه و خمسین و تسعمایه برحمت الهی پیوست و در جوار پدر بزرگوار خود مدفون گشت و مدت سلطنت او هفت سال و کسری گفته اند و آن پادشاه جمجاه بفضایل و کمالات موصوف بود و از پادشاهان زمان ممتاز و گاهی اشعار آبدار در سلک نظم میکشید این اشعار از طبع زاد آنشاه است من القصاید.

ای بتو ختم ملک زیبایی   کار عشق از تو یافت بالایی
کاکل و چین زلف و خال لبت   هر یکی در کمال رعنایی
در ره عشق هر که پا بنهاد   آخر او سر کشد به رسوایی
شده شرمنده از رخت خورشید   میرود زین سپهر مینایی
چشم شوخ تو دل ربود از من   عقل و هوش و دگر شکیبایی
جمله شاهان نشسته در کویت   منتظر تا تو رخ برآرایی
آفتاب از رخ تو شرمنده   ابر کرده است پرده آرایی
من بدیوانگی شدم شهره   تو بخوبی و عالم آرایی
تو همان آفتاب بی همتا   من همان عاشق تماشایی
چند گردم بگرد کویت من   نظری کن به بی سر و پایی
چند باشم ز دست تو جانا   شهره بودن چنین بشیدایی
نظری کن بحال من ورنه   داد خواهم زدن بدانایی
پیش شاهی که در جهان هرگز   کس ندید و نکرده همتایی
شاه هردوسرا علی ولی   بنده او است چرخ خضرایی

 من غلام هم توام شهباز جان کارِ من زان گرفت بالائی آتشهی توکه خضر از دل و جان میکند بر درِ تو سقائی

خاکپای ترا منِ مسکین سرمه سازم بعینِ بینائی **من الغزلیات** می لبِ لعلِ بتان یاد دهد مستی مرا

لبِ میگون شما چون سرِ جام است مرا با سرِ زلف تو سودای سیاهی رام اینچه سوداست که با زلفِ تو چون سیاه است مرا بر سرِ کاکلِ تو مرغِ دلم بند شده است

خال تو دانه و آن زلف چو دامیست مرا هر زمان از پی دیدار تو آیم بدرت بر سرِ کوی بلای تو مقام است مرا ترکِ اینکار نخواهم منِ بیدل کردن

من که جمشیدم و اینکار تمام است مرا **وله** اشکم از دیده ببینید که چون می آید کوکبِ بختِ منست اینکه برون می آید این نه اشکست که از دیده روانست مرا

قاصدی هست که از شهرِ جنون می آید چند در عشقِ بتان شهره شوی ای جمشید گر کند غیرِ تو اینکار زبون می آید **له نور مرقده**

آن پریرو نه همین جمشید چنان پامی آید دل ز من برده کنون از پی جان می آید جان بسودای تو دادیم که سودی ببریم اینچه سوداست که دایم بزیان می آید

زان سبب آرزوی صحبتِ شمعم شد که چو من شعله آتش بزبان می آید چو سخن از بتان از سرِ نازم گویند عاشقِ دل شده جمشیدِ جهان می آید

وله ای برخ نور دهِ دیده صاحب نظران خوش دل از محنتِ هجرت دلِ خونین جگران عمرها رفت که رهی و براهِ تو هنوز همچنان چشمِ تر مانده بحیرت نگران

زندگی بی تو حرامست نمیخواهم عمر گرچنین میگذرد باقیِ عمرِ گذران همچنان مهرِ تو در سینه ما هست که بود ما برانیم که بودیم تو هم باش بر آن

خبر از درد ندارند بتان ای جمشید آه ازین هجران آه ازین هجران **وله** سربلندی من از بالای رعنای تو شد این پریشانیم از زلفِ سیاهی تو شد

دل که سروِ روانِ خویش را کردم در دو دیده جا تا پرورش یابد کر آمد از آب چشم ما **وله نور مرقده** بارِ جفای جبر تو نکاری میکشم

غیر از جفا و جورِ تو یاری نمیکشم **فصلِ سیوم از بابِ دوم در ذکرِ جلوسِ شاهزاده سبحان قلی بر سریرِ سلطنت**

وبعضی از سوانح که در آن آوان روداد چون امرا و وزرا بعد از وفات شاه جمجاهِ رضوان پناه از ادای مراسمِ تعزیت

و شرایطِ مصیبت فارغ گشتند شاهزاده سبحان قلی خلف الصدقِ رضوان پناه را بر سریرِ سلطنت نشانیدند

و جده او بتلقینِ زمان بصوابدید بعضی از امرا جهتِ تمشیتِ امورِ سلطنت سبحان عین الملک را که پیشتر بسببی از اسباب

از پادشاهِ جمجاه رنجیده بجانبِ احمد نگر رفته بود طلبیده بمنصبِ وکالت و پیشوائی با و تفویض نمود که تا رسیدن

شاهزاده

شاهزاده بسن رشد و تمیز او بسر انجام مهام سلطنت پردازد و چون این رای خلاف رای چکدیوراو بود
چه او اراده داشت که شاهزاده دولت قلی را که ولد صلبی ملک غفران پناه است و بسن رشد و تمیز رسیده
به سلطنت بردارد تا مهام سلطنت کما ینبغی تمشیت پذیرد و بحر بخان و چکپت را که رکن السلطنت جمشیدی
بودند با او در این باب همداستان نشده بمقام عناد و خلاف در آمدند چکدیوراو خایف گشته با خیل و سپاه
خویش از دار السلطنت بجانب قلعهٔ بهونگیر که شاهزاده دولت قلی در آنجا محبوس بود شتافته ضابط قلعه
و نایکواریان و سایر حشم را از آن خود ساخته شاهزاده را از قید خلاص گردانید و سیفخان بعد استقلال در عهدهٔ مهمت
وکالت و پیشوائی عازم مدافعهٔ شاهزاده دولت قلی و چکدیوراو گشت شاهزاده دولت قلی و چکدیوراو چون
بر این حال اطلاع یافتند رسولان با تحف و هدایا بخدمت تغال خان که رکن رکین سلطنت عماد الملک بود فرستاده
استعانت نمودند تغال خان با لشکر فراوان بقصد اعانت حرکت نمود و در ظاهر قریهٔ سنکرم تلاقی عسکرین
دست داد و محاربهٔ عظیم بمیان آمد آخر الامر سیفخان عین الملک با جمعی از بهادران خود را بر قلب سپاه
عماد الملک زده اکثری از دلیران و سرداران لشکر خصم را بقتل آورده هزیمت داد و شاهزاده دولت قلی
و تغال خان و چکدیوراو چون تمام لشکر را گریزان دیدند رو به انهزام آورده پشت بمعرکهٔ کارزار دادند عین الملک
تعاقب تغال خان کرده و جمیع اسباب حشمت و شوکت بدست آورده تعاقب شاهزاده و چکدیوراو نمود
چون ایشان بقلعه رسیده متحصن گشتند بمحاصره پرداخته و از اطراف سیبها پیش برده بجنگ در پیوست
و مدت یکماه بازار کارزار گرم بود و هر روز چکدیوراو با جمعی از دلیران بیرون قلعه آمده ضرب دست خود
می نمود و اکثر بهادران لشکر خصم را مقتول و مجروح می ساخت بنابرین عین الملک صلاح در مصالحت
دانسته استمالت نامه بچکدیوراو فرستاد چون او بصلح راضی نشد در تضییق اهل حصار کوشیده از اطراف و جوانب

کار برایشان تنگ ساخت تا تکواریان و سایر احشام قلعه از امتداد محاصره و قلت آذوقه بتنگ آمده بجان
طالب امان گشتند شاهزاده و جکدیوراو مشاهده اینحال لاعلاج گشته تسلیم کلید قلعه نموده بمصالحه و درخواست امان
از قلعه بیرون آمدند عین الملک بعد انتزاع قلعه و تصرف در اسباب سلطنت شان شاهزاده را در همان قلعه مقید کرد
و جکدیوراو را همراه خویش بکولکنده آورده محبوس ساخت و موکلان بروی گماشت نظم نهادند بند گرانش بپای
برو تنگ کردند از کینه جای همی بود در بند چندی زار همی جست یاری ز پروردگار چو زینحال بگذشت یکچند گاه
خداوند دادش ز دشمن پناه یعنی شاهزاده خلایق پناه ابراهیم قطبشاه را بر سریر سلطنت نشاند و
جکدیوراو را از قید نجات بخشیده بپایهٔ ترقی رساند چنانکه عنقریب در باب سیوم مذکور خواهد شد
انشاء الله تعالی باب سیوم در احوال پادشاه خلایق پناه ابراهیم قطبشاه مشتمل بر ۳ فصل
فصل اول در بیان سبب توجه آنحضرت از بیجانگر بصوب کولکنده مستقر سریر سلطنت تا جلوس بر
سریر شاهی و در ذیل آن ذکر بعضی وقایع دیگر ذکر سبب توجه صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که
چون سیفخان عین الملک بر تفالخان ظفر یافت و شاهزاده دولت قلی و جکدیوراو را مقید ساخت
دود غرور و پندار بکاخ دماغش راه یافته از راه رفت و تمشیت جمیع امور سلطنت از پیش خویش گرفته
تمام اعیان و ارکان دولت را بیدخل و ساقط الاعتبار گردانید بنا برین همه دولتخواهان رنجیده خاطر شدند
و اکثری همداستان گشته عرایض بخدمت آن شهریار معدلت شعار که در بیجانگر از بی مهری برادر خود جمشید قطبشاه
تشریف برده اقامت ورزیده بود بر سبیل تواتر فرستادند مضمون عرایض اینکه سیفخان عین الملک جکدیوراو
را مقید و امرا را بیدخل مطلق ساخته تمشیت مهام سلطنت از پیش خود می‌کند و تمام ارکان دولت از تحکمات
او بتنگ آمده و اکثر امرا سلطنت شاهزاده سبحان قلی که بسبب صغر سن بسرانجام مهمات سلطنت نمیتوانند

ادامت

پرداخت راضی نمیشدند و چشم امید شان بر شاه راه فیروزی اعلام دولت و دین است و چون عرایض
دولتخواهان از نظر انور گذشت شیر بیشهٔ شجاعت سیدجی و خان اعظم حمید خان که همچو بخت دولت
ملازم رکاب ظفر انتساب بودند نیز در باب عزیمت ملکانه سخنان دولتخواهی معروض داشتند شهریار معدلت صفات
فدویان صلاح اندیش بسمع رضا اصغا نموده بتهیهٔ اسباب سفر پرداخته رام راج را از تصمیم عزیمت
ولایت خویش آگهی فرمود و رام راج بنا بر خلوص محبت نخست ازین عزیمت که خالی از خطر نبود ممانعت نمود چون
اقبال شهریار مانع از پذیرائی ملتمس او شد بناچاری رخصت داده خواست که برادر خود وینکتادری را با ده هزار سوار
و هشت هزار پیاده جهت مدد همراه رکاب سعادت روانه سازد اما شهریار جوان بخت بصوابدید دولتخواهان
مثل سیدجی و حمید خان استعانت از خدای عز و جل نموده بمدد کفار راضی نگشته در ساعت نیک بعزم
تسخیر مملکت موروثی نهضت فرمود و بعد از آنکه موکب اجلال بسرحد رسید وصیت این خبر بهجت اثر باطراف
مشتهر گردید هر روز جمعی از امرا و اعیان دولت قطبشاهی بشرف آستان بوسی معزز میگشتند چنانچه در اندک
فرصت سه هزار سوار خونخوار و پنج هزار پیاده جرار در موکب اجلال مجتمع شدند درین اثنا ضابط قلعهٔ کوبلکنده و
نایکواریان عرایض بمضمون استدعای توجه موکب اقبال و ادای شرایط عبودیت خودها باقصی الغایت
و تسلیم کلید قلعه بدست اولیای دولت بعد وصول رایات ظفر آیات بدرگاه آن پادشاه شیر صولت
فرستادند شهریار ملتمس فدویان دولتخواه را بعز اجابت رسانیده متوجه قلعهٔ مذکور شد و چون آن سرزمین
بضیاء طلعت مهر سپهر کشورگشائی روشنی پذیرفت هر روز جوق جوق مردم از لشکر قطبشاهی بشرف
آستان بوسی رسیده به تشریفات پادشاهانه سرفراز میگشتند و بمناصب فراخور حال فایز میگردیدند
و یوماً فیوماً جمعیت لشکر ظفر اثر متزاید میشد سیف خان عین الملک را از استماع این خبر دود دیگر که بکاخ دماغ

راه یافته بود مستبدل بخبط تحریر شده برهنمونی ادبار دار السلطنت را بجمعی از دولتخواهان مثل بحریخان و چکیتراو
و حاجی خان سر نوبت و اخلاص خان سپرده خود با بعضی سرداران که با او متفق بودند همچو خداوندخان حبشی
و علم خان و سنجر خان و قبولخان و تاج خان بعزم رزم پادشاه دشمن شکن بموضع کهنیوره رسید و چکدیورا
که بحکم عین الملک در قلعه کولکنده محبوس بود و خالی بودن دار السلطنت از وجود سردار با اقتدار مغتنم انگاشته
اکثر نایکواریان و حشام قلعه مبارک را ببذل درم و دینار از خود ساخته با ایشان مقرر فرمود که هنگام فرصت
باظهار دولتخواهی شهریار جوان بخت دستبردی باعادی نمایند در اثنای اینحال پادشاه بلند اقبال
بصوابدید دولتخواهان پیاده از پیادهای کولکنده بجانب دار السلطنت فرستاده قولنامه باسم جماعت نایکواریان
و حشام ارسال داشت و در آن درج فرمود که برآوردن چکدیورا از قید موجب نوازش پادشاهی و باعث
رفاه و ترقی خودها دانند چون فرمان واجب الاذعان بنایکواریان رسید یکی از آنمیان که خویشی بنایکواریان
قلعه کولکنده داشت بامیدواری عنایات شاهانه فی الفور اکثر نایکواریان و حشام قلعه را یکدل و همزبان گردانید
انگاه همگنان مسلح و مکمل گشته تخت بجبس چکدیوراه شتافته او را از قید برآوردند بعد از آن بمنزل چکیتراو که دولتخواه
شاهزاده سبحان قلی و عین الملک بود در رفته و او را گرفته بجای چکدیورا محبوس کردند من بعد بمنزل بحریخان
و اخلاص خان و حاجی خان شتافته همه را بقتل رسانیدند و سرهای ایشان را بر سر نیزها کرده گرد شهر گردانیدند
انگاه شاهزاده سبحان قلی را مقید نموده تمام خزانه و اسباب سلطنت را بضبط درآورده در ساعت
عرضه داشت متضمن کیفیت حال باسرهای سرداران مقتول مصحوب امین خان دبیر بدرگاه پادشاه کشورگیر
فرستاده استدعای مقدم همایون بدار السلطنت نمودند امین خان بعد احراز شرف بساط بوسی و عرض
کیفیت حال مشمول عواطف خسروانه گشت و پادشاه کشورکشا در ساعت فرخنده باموکب اقبال بجانب دار السلطنة نهضت
نمود

فرمود و جمعیت عین الملک از اشتهار این خبر رو بتفرقه آورد و هر روز گروه گروه از لشکرش فایز بسعادت آستان
بوسی میشدند بنابرین عین الملک مضطر گشته عرضه داشتی بپایه سریر ملک کشورگیر فرستاده استدعای
قولنامه نمود تا باستیلام عتبه علیه شرف اندوز شود و چون در جواب چنان شرف صدور یافت که انشاء الله تعالی
بعد نزول موکب اجلال در مستقر سلطنت طلب حضور نموده خواهد شد خایف و هراسان شده با پنجهزار
سوار و چند سردار اکثر اثاثه سلطنت قطب شاهی برداشته از راه کولاس از سرحد ممالک محروسه بدر رفت
و شاه کشورکشا با حشمت و شوکت عظیم نزدیک دار السلطنت بیکنگل رسیده رایات ظفر آیات برافراشت
و اعیان و اشراف دار السلطنت برسم استقبال بیرون شتافته و جگدیو راو و ناکواریان کلید قلعه همراه گرفته
بسعادت تقبیل رکاب ظفر انتساب فایز گردید و هر یک بانواع عنایات و تشریفات خسروانه فراخور حال
سرفراز گشتند و قدر جگدیو راو از جهت نیکو خدمتی و دولتخواهی بپایه اعتلا رسید صاحب تاریخ فرشته
قصه توجه شهریار معدلت شعار از شهر بیجانگر بدین آئین ترقیم نموده که مصطفی خان اردستانی و صلابتخان
واکثری از ارکان دولت باتفاق هم قرار دادند که ابراهیم قطبشاه را از بیجانگر طلبیده پادشاه سازند و کلنیان
واقف شده در استحکام خویش و هشیاری کوشیدند مصطفی خان و صلابتخان که بر اراده خود راسخ
و جازم بودند برام راج عریضه نوشته استدعای روانگی ابراهیم قطبشاه بجانب گولکنده نمودند رام راج ملتمس ایشان
قبول نموده شهریار را رخصت ساخت و بعد وصول موکب اقبال بسرحد تلنگ مصطفی خان پیشتر از همه کس
بملازمت شتافته خلعت میر جملگی یافت و از سوداگران هند و دولک هون قرض گرفته بسامان امور سلطنت
پرداخت و چون خبر میر جملگی مصطفی خان به گولکنده رسید همه کس خوشحال گشته راغب پادشاهی
ابراهیم قطبشاه شدند و صلابتخان با دو سه هزار سوار که اکثر غریب بودند در روز بدلاوری و ضرب دست

۱۱۵ از گولکنده برآمده متوجه سرحد گشت و از دنبال او مردم دیگر نیز ترک رفاقت پسر رشید قطبشاه کرده آستان
بوس او میشدند تا آنکه شش هفت هزار سوار مجتمع گشتند آنگاه متوجه دارالسلطنت شده بحوالی آن نزول
اجلال فرمود و همه مردم نیز بجان و مال امان خواسته باستیلام عتبهٔ علیه شرف اندوز گشتند ذکر جلوس
شاه خلایق پناه ابراهیم قطبشاه بر سریر سلطنت و منسلک گشتن عفیفه زمان همشیرهٔ
آن شهریار در سلک ازدواج مصطفی خان و تقریر ملاقات با حسین نظام شاه پادشاه
کشورکشا چون بدولت و اقبال داخل قلعهٔ مبارک گولکنده در روز دوشنبه دوازدهم شهر رجب سنه
خمس و ستین و تسعمایه بر سریر سلطنت جلوس فرموده امرا و خوانین و فقرا و شعرا را بمناصب و انعامات
خسروانه سرفراز و مسرور القلب گردانید و بقول محمد قاسم فرشته در همان روز دوازده هزار هون طلا بفقرا
و ارباب استحقاق داد و آن شاه گیتی ستان نشان کبود بابت عنبر خانرا که در بیجانگر به نیروی بازوی
شجاعت گرفته بود بر خود مبارک دانسته خاصهٔ پادشاهی ساخت و همشیرهٔ عفیفهٔ خود را در حبالهٔ نکاح مصطفی خان
درآورده او را صاحب اختیار امور سلطنت نمود و امرا و سپاه را بالطاف خسروانه مستمال ساخته آنچنان
بسیاست و حراست پرداخت که در ولایت تلنگ که پر از دزد و حرامی بود تجار و غیره بی قافله و رفیق روز و شب
آمد و شد می‌کردند و از دغدغهٔ دزد و قطاع الطریق امین بودند و با حسین نظام شاه یکجهت و یکدل گشته تقرر نمود
که باتفاق قلعهٔ کلبرگه و اهیتگیر در حوزهٔ تصرف آورد و کلبرگه متعلق بحسین نظام شاه باشد و اهیتگیر متعلق باولیای
دولت او و تفصیل قصهٔ تقریر ملاقات بموجب نوشتهٔ صاحب تاریخ قطبشاهی آنکه چون خبر جلوس فرخنده اثر
شاه معدلت گستر بسلاطین دکن رسید جمله سلاطین رسولان با تحف و هدایا بموقف سلطنت ارسال داشته
تهنیت جلوس ادا نمودند و حسین نظام شاه که خلوص محبت باین خاندان عالیشان داشت سبقت نموده
بجا

یکی از اکابر معتبران را برسم رسالت با تحف و هدایای شاهانه جهت تهنیت جلوس و تمهید قواعد
اتحاد فرستاده و از راه یکجهتی استدعا نمود که از ملازمان درگاه خردمندی امین کاردانی برای تشیید مبانی
مصادقت و مخالصت روانه فرمایند چون رسول نظام شاه بشرف بساط بوسی رسید مشمول عنایات
شاهی گشته ملتمس نظام شاه بعرض رسانید شاه معدلت گستر قبول نموده خان اعظم رکن السلطنت مصطفی خان
را با تحف و هدایای موفور مصحوب رسول بخدمت حسین نظام شاه روان فرمود و بحسن تقریر آن رکن السلطنه
صاحب تدبیر قواعد محبت میان آن دو پادشاه عالیجاه بعهد و پیمان استحکام یافته چنان مقرر شد که ملاقات
در ظاهر کلبرگه صورت ظهور گیرد من بعد باتفاق به تسخیر قلعه کلبرگه و بیدر متوجه شوند بعد مفتوح شدن این دو قلعه
حصار بیدر با توابع متعلق بگماشتگان دولت قطبشاهی و کلبرگه با مضافات در تصرف اولیای دولت
نظام شاهی باشد بعد ازین قرارداد حسین نظام شاه وزیر با تدبیر قاسم بیگ شیرازی را با تحف و هدایای
کثیر بجانب دار السلطنت گولکنده ارسال فرمود مشار الیه بعد احراز سعادت ملازمت تحف و هدایا بنظر
گذرانیده پیغام و کیفیت حال زبانی نیز معروض گردانید القصه از جانبین قواعد مخالصت و مصادقت بایمان
مشید گشته چنان تقرر یافت که هنگام ملاقات آن دو صاحب افسر کلمه‌ای که در انتظام مهمات امور مملکت
و استحکام اساس دولت مفید باشد بالمشافهه نیز مذکور گردد ذکر ملاقات نمودن آن هر دو پادشاه
عالیجاه در ظاهر حصار کلبرگه و محاصره کردن آن قلعه و رسیدن رام راج با لشکر فراوان
جهت اعانت عادلشاه حسب استدعا او و بیان بعضی وقایع دیگر آورده اند که آن دو شهریار
حسب القرار در سنه خمس و ستین و تسعمایه بظاهر کلبرگه نزول اجلال فرموده بملاقات همدیگر مبتهج و مسرور
گشتند و تجدید استحکام مبانی اتحاد نموده بمحاصره آن قلعه پرداختند و تا دو ماه از صبح تا شام آتش جنگ

ورایت کارزار افراشتند و افراختند انجام کار چون اهل حصار از امتداد ایام محاصره و قلت آذوقه تنگ
آمدند از احوال عجز و زبونی و اضطرار خویش ابراهیم عادلشاه را اعلام نمودند عادلشاه مستغرق بحر تفکر و تحیر
گشته التجا بامرای برید و نجابت و با ایمای موفور او را شهر بقیه سرداران امداد خود آورد آنها شرط نمودند که از قلعه
مال بسیار با سپاه بیشمار و فیلان کوه پیکر انجم امداد از مستقر خود حرکت نموده نزدیک بکلبرگه رسیده بنابر
رابطه صحبت که با شاه معدلت گستر ابراهیم قطبشاه داشت کتابتی بخدمت آنحضرت فرستاد مضمونش آنکه
بر ضمیر منیر آن شاه کشورگیر روشن است که میان نظام شاه و عادلشاه جهت تسخیر بعضی ممالک و قلاع از سالهای
دراز جنگ و جدال است که بانقطاع نمی انجامد اکنون که نظام شاه بامداد و اعانت آنحضرت میخواهد که تسخیر قلعه
کلبرگه نموده خود متصرف شود و فیمابین آن سلطنت پناه و عادلشاه خصومت انداخته انواع خلل و فساد بعرض
وقوع آرد امداد او که منجر بفساد است بعید از صلاح و از رای صواب نمای آنجناب بس بدیع و عجیب می نماید الحال
نظر بر اتحاد و یکجهتی فیمابین مترقب چنانست که بسخنان ارباب غرض که شایان شان آن سلطنت پناه نیست
التفات نه فرمایند و طریق یگانگی مسلوک داشته بسعادت و اقبال بدینجانب توجه فرمایند که اخلاص منزل
بعزم ملاقات آن سلطنت پناه طی مسافت بسیار نموده خود را تا اینجا رسانیده است تا بعد ملاقات آنچه که صلاح
جانبین در آن باشد بظهور رسد و بهمین مضمون مکاتیب محبت اسالیب از جانب عادلشاه نیز رسید شهریار
صلاح اندیش از وزرا و امرای دولتخواه درخواست کنکاج نموده بصوابدید فدویان دولتخواه در صدد موافقت
با عادلشاه و برام مراج گشته رسولان او را طلبیده و بانعامات خسروانه نواخته جواب دلخواه داد درین اثنا بسمع
اقبال رسید که تیمراج برادر رامراج و دو دسته سردار عادلشاه با لشکر بسیار باتفاق هم متوجه
تخریب ممالک محروسه شده دست تطاول دراز کرده اند شهریار از استماع این خبر وحشت اثر
بیان

یکی از مقربانِ خود را بخدمتِ نظام شاه فرستاده پیغام داد که خلوصِ اینجانب چنانکه هست
معلوم آنجناب است و شاید هنگامه آرائی مخالفان بسمعِ اشرف رسیده باشد اگر در ملاقات
ظاهری با مخالفان تساهل رود محتمل که حادثه روی دهد که تدارکِ آن متعذر گردد و در پردهٔ ملاقات
ظاهری با دشمنان امدادِ دوستان نیز منظور در اینباب چه صلاح میفرمایند حسین نظام شاه با دولتخواهان
درخواست کنکاش نموده تجویز ملاقات که مشتمل صلاحِ جانبین بود فرمود بنابرین شاهِ خلایق پناه بعزمِ
ملاقات متوجه رود خانهٔ کشنا گشته و از آنجانب عادلشاه و رام راج باستقبال شتافته در سنگم کشنا و بهیمرا
اتفاقِ ملاقات برسمِ فرمان روا شد و از هر دری سخن در پیوسته شد تا آنکه نوبتِ حدیث فتنهٔ نظام شاه رسید
شاه خلایق پناه بزلالِ نصایح و کلماتِ صلاح آتشِ فتنه را اطفا نموده نوعی نمود که هر یک از آن فرمانروایان بمستقرِ
ایالتِ خویش روان شدند و صاحبِ تاریخ فرشته بقیدِ قلم آورده که هنگام محاصرهٔ قلعهٔ کلبرکه چون ابراهیم قطبشاه
دید که کار بر محصوران تنگ گشته نزدیک بآن رسیده که قلعه مفتوح گردد و از قوت و شوکتِ برهان نظام شاه
اندیشید که مبادا قوتِ او زیاده شود و غنیمِ او بیفزاید خیمه و خوابگاه و دیگر اسبابِ سنگین را گذاشته
نیم شب کوچ کرده کوچ بر کوچ خود را بگولکنده رسانید حسین نظام شاه چون تنها از عهدهٔ ملک گیری نتوانست
بیرون آمد از سر ترکِ محاصره نموده باحمدنگر شتافت فصلِ دویم از بابِ سیّوم در بیانِ وقایعی که
در عهد سلطنتِ آن شاهِ خلایق پناه صورتِ وقوع یافت ذکرِ استمدادِ رام راج از آن صاحبِ
تخت و تاج هنگامِ فتنه انگیزی برادرانِ او و اطفا یافتنِ آن بتائیدِ شهریار هنگامی که رام راج
جهت اعانتِ عادلشاه بجانبِ کلبرکه آمد برادرانِ او تیمراج و کوندراج که در قلعهٔ ادونی اقامت
داشتند غیبتِ او را مغتنم انگاشته باتفاقِ جمعی از فتنه انگیزانِ خودسر هنگامه آرا شده

چند قلعه و بعضی از ولایتِ بیجانگر بتغلب در قبضهٔ تصرف آوردند رامراج بعد فراغ از مهم امداد چون
به بیجانگر رسید بمشاهدهٔ فتنهٔ خانگی متفکر گشته بتخت باستمالت برادران نصایح و مواعظ و سخنان
خاطرداری و دلجوئی پرداخت بعد از آنکه برادرانِ او بغرورِ لشکرِ موفور و استحکامِ اماکنِ خودها گوشِ سخنِ آن
برادرِ مشفق نکردند و پیشتر از پیشتر ره نوردِ طریقِ مخالفت گشتند بصوابدیدِ ارکانِ دولت التجا به شهریارِ دشمن
شکار برده و رسل و رسایل با تحف و هدایا فرستاده التماسِ امداد کرد شهریار نظر بر تلافیِ خدماتِ پسندیده
که در ایامِ سابق از وی بظهور رسیده بود قبولخانِ سرنوبت و ظهیرالملک و حمید خان و دیگر امرا را با شش هزار سوار
و ده هزار پیاده با استعدادِ تمام جهتِ امداد بصوبِ بیجانگر نامزد فرمود چون سردارانِ اسلام به بیجانگر رسیدند
رامراج بعدِ ملاقات هر یک را بخلعتهای فاخره خشنود ساخته و سدراج تیما و نورخان و بحلی خان را با لشکر
گران با سازِ جنگ بجانبِ قلعه ادونی جهتِ رفعِ فتنهٔ فسادانگیزان فرستاد چون برادرانِ رامراج تابِ مقابله
در خود نیافتند قلعه را ملجا و ماوای خود ساخته و با ذوقه و اسبابِ قلعداری معمور نموده عازمِ پیکار
گشتند مجاهدانِ اسلام چون بدان قلعه رسیدند از اطراف مرکزوار در میان گرفته بجنگ در پیوستند
و تا ششماه آتشِ جدال و قتال ملتهب بود و روز بروز ضعف و ناتوانی بحالِ محصوران راه می یافت چون بنهایت
بتنگ آمدند و دیدند که عنقریب قلعه مفتوح می گردد کس پیشِ رامراج فرستاده عذرِ تقصیرات خواسته
اظهارِ اطاعت نمودند رامراج از راهِ شفقت از سرِ تقصیرات در گذشته سردارانِ اسلام را بپیغامِ ترکِ
محاصره داد سرداران با سپاهِ نصرت پناه از آنجا برخاسته پیشِ رامراج آمده بانواعِ تشریفات و
نوازشهای اکرام خرسند گشته و ایلچیِ راجه همراه گرفته با تحف و پیشکشِ بسیار بسعادتِ عتبه بوسیِ شهریار
اعزاز تشریف نمودند و بعواطفِ خسروانه و مناصبِ ارجمند عزِ امتیاز یافتند ذکرِ قصهٔ مخالفت و تمردِ

جگدیو راو

چکدیورا او بواسطهٔ دولتخواهی که هنگام توجه شهریار بمستقر سریر سلطنت از و بمعرض ظهور رسیده بود مورد عنایات شاهی گشت و زمام اختیار مملکت و سپاه و رعیت در قبضهٔ اقتدارش درآمد دست تطاول دراز کرده کافهٔ خلق را از جور و ستم خود نالان گردانید و از غایت شقاوت ارادهٔ فاسد در حق شهریار بخاطر خود راه داده میخواست که شاهزاده دولت قلی را که در قلعهٔ بهونگیر محبوس بود بر سریر سلطنت نشاند و رای راو نام بهمنی را که محیل و مکار و فتنه انگیز بود مشار الیه و معتمد علیه خود گردانید و امرای شهریار را در امور کلی و جزئی بیدخل مطلق ساخت و در مقام استیصال امرای نامدار مثل مصطفی خان و حمید خان درآمد بنابرین جمیع اعیان و ارکان همداستان شده از راه دولتخواهی بخدمت شهریار بعرض رسانیدند که چکدیورا و بفرط رعونت از جا رفته بدون اطلاع حضرت تمشیت مهمات ملکی و مالی از پیش خود میکند و رای راو را آنچنان مختار و صاحب اختیار گردانیده است که جمیع ممالک محروسه را زیر دست ساخته انتظام امور مملکت مطابق هوای خود میکند و تحکمات بیموقع مینماید و معهذا ارادهٔ فاسد دارد و میخواهد که شاهزاده دولت قلی را بر سریر سلطنت متمکن گرداند اگر از جانب شهریار در دفع او مساهله رود هر آینه آتش فتنه مشتعل خواهد شد آنچنانکه اطفای آن بغایت دشوار خواهد گشت چرا که چکدیورا و بسبب عنایات خسروی بر جمیع قلاع و قری تسلط تمام دارد و با نایکواریان اکثر قلاع بتقریب خویشی و تمهید دوستی عقد موافقت بسته منتظر فرصت وقت است چون این معروضات بسمع شهریار رسید نظر بر مراتب دولتخواهی که سابقاً از و بظهور رسیده آتش غضب را بزلال اغماض اطفا نموده بذیل مرحمت قبایح افعال او و اتباع او پوشیده اتفاقاً مقارن اینحال اکسراو برادر چکدیوراو بتحریک او بیرخصت حضور بولایت و جاگیر خود رفت ازین جهت دریای غضب شهریار بتموج آمده رایراو و بعضی از انصار چکدیوراو را غریق ورطهٔ هلاک گردانید از استماع این خبر چکدیوراو خایف و هراسان

گشته با ده هزار سوار و فیلان کوه پیکر و سایر اسباب حشمت و شوکت از عقب برادر خویش بجانب
ویلکندل فرار نموده و از آنجا دست بتاراج اطراف ممالک محروسه دراز کرده راه ولایت برار پیش گرفت
عماد الملک والی آنجا نظر بر دلاوری و کثرت جمعیت و اثاثه شوکتش بمقام تعظیم و تکریم درآمده او را پیش خود
نگاهداشت و اقطاع لایق در وجه اخراجاتش مقرر فرموده ده هزار سوار مسلح و مکمل بسپه سالاری چکدیوراو
بجانب برهانپور که در آن اوان با والی آنجا نزاع داشت نامزد کرد چکدیوراو با لشکر عماد شاهی بسرحد ولایت
برهانپور رسیده تمام آنمملکت را تاخت و تاراج نموده والی برهانپور را که بکرات و مرات با لشکر عظیم بمقابله
شده بود منهزم ساخته غنایم موفور و اثاثه سلطنت او بقبضه تصرف درآورده اکثر راجها و گردنکشان آن حدود را
گوشمال داده مطیع و منقاد خود گردانیده اعلام حشمت و شوکت برافراشت و موازی پنجهزار سوار جرار از عرب
و حبشی و دکنی و افغان در ظل رایت خود فراهم آورد و از غایت غرور و نخوت هیچیک از والیان برهانپور
و برار را بنظر در نمی آورد و یوماً فیوماً از اقتدارش می افزود تا بحدیکه والی برار را اندیشه آن شد که مبادا مملکت
برار از دست تصرف خود انتزاع نماید بنابرین باو پیغام داد که اقتدارت بامداد ما بجائی رسیده که بودنت
درینمملکت موجب تخلل در ارکان دولت ما گشته صلاح در آنست که ازین مملکت بیرون شوی چکدیوراو
نظر بر بیکه حصنی نداشت که پناه تحملات خویش نموده از عهده مجادله با عماد الملک برآید بناچاری از آنمملکت
بیرون آمده بعزم بیجانگر خود را بسرحد ویلکندل رسانید و بر هر ولایت که در اثنای راه گذر می کرد آتش تاراج
بر آن میزد ذکر فرستادن شهریار مصطفی خان و غیره امرا و سپاه نصرت پناه را بجهت دفع
فتنه و فساد چکدیوراو چون منهیان بمسامع اجلال رسانیدند که چکدیوراو با جمعیت پنجهزار سوار و سیصد
زنجیر فیل باستعداد تمام از راه ویلکندل عازم بیجانگر است شهریار بنابر حزم و احتیاط مصطفی خان و مجاهد خان
عماد الملک

عین الملک و دیگر سرداران را با پنجهزار سوار بمدافعهٔ او نامزد فرموده بود و بعد تلاقی فئتین در حوالی کهیم پت
مصطفی خان بنابر مصلحت بجکدیو را و پیغام داد که پاس حقوق نمک را بر طاق نسیان گذاشتن و جادهٔ گمراهی
پیمودن بس قبیح و مذموم است باید که بعذر تقصیرات پیش آئی تا جاگیر بدستور قدیم بر تو مقرر باید جکدیو را و از
فرط نخوت و غرور این پیغام را کالم یسمع انگاشته رو بمحاربه آورد بنابرین مصطفی خان و غیره سرداران
اسلام بدفع او برخاسته از یکطرف حمید خان و از جانب دیگر مجاهدان عین الملک بر لشکر او تاختند و مجاهدان
برادر جکدیو را و انکس را و را که سرکردهٔ سپاه مخالف بود بضرب تیغ آبدار از پا در آورده سرش از تن جدا ساخته
بر سر نیزه کرده بفرمود تا غازیان اسلام ندای فتح با دای کلمهٔ طیبه داده کوس بشارت کوفته از اطراف
بیکدفعه بر لشکر جکدیو را و ریختند و تزلزل در بنای ثبات شان انداختند و اکثری از اعیان آن لشکر
را مثل شیخ فاضل عرب و شیخ علی حلوانی و شیخ عبدالرحمن و شیخ ابراهیم و مقدم خان را بعالم جاودان
روان ساختند و جمعی کثیر را اسیر و زخمی گردانیدند آخر الامر لشکر جکدیو را و پشت بمعرکه داده رو بفرار آورد
هر چند خواست که لشکر خود را برگرداند میسر نشد و غنیمت بسیار با دویست زنجیر فیل و یک فیل نامی که باعتبار
ضخامت جثه و خوبی رفتار در تمام مملکت دکن معروف بود بدست غازیان اسلام در آمد و جکدیو را و با معدودی
چند گریخته بجانب بیجانگر رفت و سرداران اسلام بسعادت بساط بوسی استسعاد یافته اموال و افیال از نظر
انور گذرانیدند بجز افیال همه غنایم بحکم شهریار بر غازیان تقسیم یافت و امرا بمناصب ارجمند و الطاف
خسروی سرفراز گشتند و مصطفی خان به تشریفات شاهانه و کمر مرصع و اسپ با زین اختصاص یافته علم اعتلا
برافراخت ذکر موافقت شهریار معدلت گستر با علی عادلشاه و رام راج هنگام توجه شان
باحمدنگر چون ابراهیم عادلشاه در سنگم بهیورا و کشنا یعنی موضع التقای دو رود چه سنگم بزبان هندی موضع

اتفاق ورود در اکونید با پادشاه خلایق پناه ملاقات نموده و عهد و میثاق مستحکم ساخته به بیجاپور معاودت
فرمود و بعد چند ماه بعلت شرب مدام و اختلاط با زهره جبینان گل اندام نظام مزاج عناصر او از هم گسیخته امراض
متعدد متضاد همچو ناصور مقعد و بواسیر و زلق امعا و تب مطبقه و دران سر عارض ذات آنجناب گشت
و معالجه حکمای هند که معتمد علیه بودند سودمند نشد از جهت بهم برآمده بعضی را گردن زد و برخی را زیر دست و
پای فیل انداخت و کار بجای رسید که حکمای قلمرو او جلاء وطن کردند و ادویه فروشان ترک پیشه خود نموده
در دروازه‌های دکاکین بستند و زمان ابتلاء او بامراض قریب دو سال امتداد کشید و در سنه خمس و ستین و
تسعمائه از ساغر دور شربت **کل نفس ذائقة الموت** نوشید بعد از آنکه خلف صدق او علی عادلشاه
بر سریر شاهی نشست و غبار نزاع فیما بین او و حسین نظام مرتفع گشت بصوابدید دولتخواهان بارسال تحف
و بقول صاحب تاریخ قطبشاهی خود با معدودی از مخصوصان متوجه بیجانگر شده رابطه اتحاد با رامراج مستحکم
ساخته باتفاق او عازم احمدنگر شد و رامراج باظهار یکجهتی شهریار را بموافقت خود خواند شهریار رعایت
جانب قوی ملحوظ داشته برامراج و علی عادلشاه ملحق گشت و هر سه فرمانروا باتفاق هم بصوب احمدنگر
نهضت فرمودند و ولایت نظام شاه بعبور این لشکر از پرینده تا جنیر و از احمدنگر تا دولت آباد ویران مطلق گشت
و کفار بیجانگر ناموس و عرض بسیاری از مسلمانان برده خاک در کاسه عیش متوطنان بیختند و مساجد را ویران
کرده تعظیم مصحف شریف بجا نیاوردند و حسین نظام شاه چون تاب مقاومت در خود نیافت تختگاه خود قلعه
احمدنگر را بذخیره و آذوقه و مردان کار آزموده استحکام داده و مادر خود بی بی آمنه خاتون را در آنجا گذاشته
خود با لشکر و سپاه متوجه قلعه دولت آباد یا جنیر علی اختلاف قولین شد و هر سه فرمانروا بمحاصره حصار احمدنگر
پرداختند و کفار بیجانگر در هدم عمارات بلده تقصیر ناکرده انواع فساد بظهور رسانیدند و در مساجد فرود آمده
ایشان

و اسپان بسته سقفها را هرچه چوبین بود کندند و سوختند شهریار بخفیه بحسین نظام شاه و بی بی آمنه خاتون
پیغام داد که زنهار مشوش نشوید و موافقت اینجانب بحسب ظاهر با عادل شاه و امراء بنابر صلاح دولت
جانبین است و انشاء الله تعالی بزلال حسن تدبیر اطفاء آتش این فتنه بعمل خواهد آمد و بقول صاحب تاریخ قطبشاهی
مقربان و مخصوصان امراء را بانعام و اکرام فریفته بر سر آن آورد که امراء را بهر نوع بمعاودت راضی گردانند
چنانکه مقربان او بعرض رسانیدند که ایام محاصره ممتد گشته موسم برشکال نزدیک رسیده است و در این موسم
معاودت بسبب طغیان رودهای بزرگ که فیما بین حایل است مشکل و توقف از جهت نارسیدن غله و آذوقه
و جمیع مایحتاج در ایام برشکال از آن مشکلتر عرض امثال این سخنان چندان بعرض بیان آوردند که امراء بمراجعت
راضی شد علی عادلشاه از استماع این خبر فی الفور ملاقات با امراء کرده خاطرنشین نمود که الحال کار بر اهل قلعه
تنگ شده نزدیک بآن رسیده که مفتوح گردد اگر رای اعظم یکماه دیگر استقامت را کار فرموده کوچ نفرمایند
قلعهٔ اندکی را با توابعش پیشکش خواهم نمود و رسانیدن آذوقه و جمیع مایحتاج ذمهٔ اینجانب است که از ولایت خود
طلب خواهم کرد و نخواهم گذاشت که در لشکر تنگی واقع شود و امراء پیشتر از پیشتر در باب جنگ و پیکار و تضییق اهل حصار
ساعی گردیدند شهریار مخفی غله و جمیع مایحتاج قلعه داری بقلعگیان میرسانید و خاطرداری میکرد که محصورین
شکسته خاطر نشوند با وصف این اهل قلعه مضطرب گشته ملکهٔ جهان بی بی آمنه خاتون از روی عجز و بیچارگی
کس بخدمت شهریار فرستاده التماس نجات مسلمانان از شر محاصران بدکردار نمود و از این پیغام عرق غیرت اسلام
بحرکت آمد و دریای ترحم بجوش بنابرین مصطفی خان از نزد امراء فرستاده پیغام داد که هنگام برشکال بسر رسیده
و از ولایت رسد و خزانه نرسیده و تمام سپاه ما پریشان حال گشته و همواره خونها بناحق ریخته میشود و در این ولا
چنان مسموع میگردد که نظام شاه از پادشاه برهانپور و گجرات استمداد نموده است و آن هر دو بجهت امداد

از جای خود حرکت نموده اند و اگر زیاده ازین توقف شود باعث پریشانی شاه و سپاه خواهد شد دیگر آنکه
مبادله قلعه و ولایاتیکه عادلشاه قبول نموده قلعه مصطفی نگر معروف بکوندپلی با مضافات تسلیم گماشتگان
رای اعظم مینمایم رام راج بعد استماع این پیغام از نوید قلعه کوندپلی و نیز بپاس خاطر شهریار عزم مراجعت
مصمم نمود و چون عادلشاه حال بر همین منوال دید لاعلاج با رام راج در مراجعت متفق گردید و محمد قاسم فرشته در بیان
این واقعه نوشته که چون قلعه احمدنگر مشرف فتح شد ابراهیم قطبشاه بسنت سنیه خویش عمل کرده خیمه و خوابگاه و غیره
اسباب سنگین را گذاشته نیم شب از پای قلعه احمدنگر برخاست و بسرعت برق و باد روانه گولکنده گردید خلل
در اندیشه عادلشاه و رام راج انداخت و علی عادلشاه بدلایل و براهین بدی محاصره احمدنگر و خوبی محاصره قلعه
سولاپور خاطر نشین رام راج گردانید و بهر عنوان محاصران از آنجا برخاسته کوچ کردند و محصوران بهمین توجه
شهریار حیات تازه یافتند و چون علی عادلشاه و رام راج پنجشش منزل باراده محاصره قلعه سولاپور
رفتند کشور خان قوت بازوی کفار بیجانگر مشاهده کرده بعدالت پناه عرض نمود که محاصره قلعه مذکور
درینوقت مناسب نیست چه اگر مفتوح گردد بالیقین رام راج در آن طمع کرده ما را دخل نخواهد داد بل طمع در ممالک
دیگر خواهد کرد و فتنه عظیم برپا خواهد شد صلاح درین است که فسخ این عزیمت نمائیم و بامداد او در نلدرگ قلعه
بغایت استحکام بنا کنیم تا باستظهار آن بمرور و تدریج قلعه سولاپور را مسخر سازیم علی عادلشاه این رای
را مستصوب شمرده بهر نوع رام راج را بجانب نلدرگ برد و در جائیکه قدیم الایام فرمان روایان پیشین
قلعه ساخته بودند و فی الجمله آثار و علامات آن ظاهر بود بتجویز رام راج طرح قلعه افکندند و در
موسم برشکال دیوارها از گچ و سنگ بلند ساخته و آنرا موسوم بشاه درگ گردانید هر سه فرمان روا
یکدیگر را وداع کردند ذکر نامزد فرمودن شهریار چند نفر از دلیران کارزار بعزم محاربه

به تغال خان و نصرت یافتنِ سپاهِ آنحضرت و نامدار بر لشکرِ برار در مجلسی که آن سته
فرمان روا وداعِ یکدیگر نموده هر یک بمقامِ خود مراجعت می فرمودند مهیان بسمعِ رامراج رسانیدند
که از جانبِ عمادشاه تغال خان که سردارِ شجاعِ نامدار است مملکتِ تلنگانه را از وجودِ شهریار خالی یافته
با چهار هزار سوار از ولایتِ برار بانذیار شتافته آتشِ بیداد برافروخته است رامراج شهریار را ازین حادثه آگهی
داده گفت که اگر حضرت را احتیاج باعانت و مدد باشد لشکرِ جلادت اثر حاضر است بهر جانب که اشاره
شود فرستاده آید شهریار بر زبان آورد که صد نفر از بهادرانِ جنگجو جهت گوشمال آن مغرور بتائید
ایزدی کافیست خاطرِ رای اعظم ازین مهم مطمئن باشد رامراج ازین سخنِ دلاوری استعجاب
نمود شهریار چون بفراست دریافت که این سخن در خاطرِ او بنوعی دیگر خطور کرده در همان مجلس دستور خان
ترکمان را که در بهادری معروف و ممتاز بود بحضور طلبیده فرمود تا صد جوان از دلیرانِ کارآزموده
انتخاب نموده بجناحِ استعجال متوجهِ تنبیهِ تغال خان در حدود پهکل با لشکرِ برار مقابل شده بجنگ
در پیوستند و اکثر اعیان و سرانِ لشکرِ مخالف را کشته و خسته کرده علمدار را از پا درآورد و تغال خان
چون دید که بهادران فیلِ مست را از پیش ربوده بقلب درآمده شیرازهٔ جمعیتِ فوج را پریشان ساختند
و لشکرش رو بفرار آورد و خود نیز زخمی شده بود راهِ هزیمت پیش گرفت دستور خان و سایرِ بهادران
تعاقب نموده جمعی کثیر را قتیل و اسیر کردند و یازده تن از امرا و خوانینِ نامدار و دیگر اکابر و اعیان را
بربقهٔ اسیری درآورده مجموعِ فیلخانه و پایگاه و خیمهٔ عمادشاهی و نشانِ ماهی مراتبِ عمادشاهی
الغرض سایر اثاثهٔ سلطنتِ عمادشاهی را متصرف شده باستان بوسی رسیدند شهریار آن غنایم را بر بهادران
تقسیم نموده و هر یکرا فراخورِ حال بعنایاتِ خسروانه نواخته رامراج را ازین فتح آگهی داد و او در تعجب بیش از پیش رود

ذکرِ تقرّرِ قرابت فیما بین شهریار و حسین نظام شاه و بیانِ بعضی وقایع دیگر چون حسین نظام ۱۲۷
دید که اتفاقِ علی عادلشاه با رامراج موجبِ خللِ عظیم در مبانی سلطنتِ او گشته چنانکه در سنهٔ ۹۶۶ ست و ستین
و تسعمایه باتفاقِ هم قلعهٔ کلیان را از دستِ تصرفِ گماشتگانِ او به تغلب انتزاع نمودند و بعد از آن
تخریبِ مملکت کردند بنوعیکه اگر تائیدِ باطنی شهریار یارِ او نمیشد زمامِ سلطنت از دستِ او میرفت چنانکه
پیش ازین در قصّهٔ محاصرهٔ احمدنگر شروحاً بقیدِ قلم آمد خواست که اساسِ سلطنت بذریعهٔ مودت با شهریار
مستحکم سازد بنابرین بصوابدیدِ دولتخواهان مثلِ قاسم بیگ حکیم و شاه جعفر برادرِ شاه طاهر علیه الرحمه مولانا عنایت الله را
که مرد فاضل و کامل و درآنوقت رکن السلطنة و وکیلِ مطلق بود با تحفِ خسروانه بخدمتِ شهریار فرستاده
مکتوبی نوشت بدین مضمون آنچه که از امداد و اعانتِ آن برادر بجان برابر معلومِ خاص و عام گشته حاجت بتکرار
و تذکار ندارد و چون از جانبِ عادلشاه کمالِ جور و ستم بسکّانِ این ولایت رسیده و تمام مملکت اسلام
پایمالِ ظلمِ کفار گردیده است معهذا قلعهٔ کلیان را انتزاع نموده انواعِ قبایح بظهور رسانیده و میرساند ملتمس آنکه
محبت و مصادقت را بمصاهرت و مواصلتِ اینجانب موکد سازند تا سالِ آینده در ظاهرِ قلعهٔ کلیان
انشاء الله تعالی باهم ملاقات نموده بعد از انقضای ایامِ جشن و طوی متوجهِ تسخیرِ قلعهٔ کلیان گشته بشرایطِ مکافات
و انتقامِ خصم پردازیم چون مولانا احرازِ شرفِ ملازمت نموده بحصولِ جوابِ باصواب کامیاب گشت رسول
دانا با مکتوبی بمضمونِ رضا و اجابت همراه گرفته روانهٔ احمدنگر شد بعد از آن هر دو پادشاه باجتماعِ عساکر و ترتیبِ
مایحتاجِ میزبانی و تهیهٔ اسبابِ کشورستانی پرداخته حسب القرار در ساعتِ نیک متوجهِ ظاهرِ قلعهٔ کلیان گشته
بملاقاتِ همدیگر مسرّت اندوز شدند و مدتِ یکماه در اردوی آن دو پادشاه بساطِ مجلسِ سور و سرور گسترده
محفلِ انبساط گرم بود و بعد از آن سادات و علما از هر دو جانب در ساعتِ سعد بلقیسِ عهد عصمت یعنی بی بی جمال

بنت

بت حسین نظام شاه را در عقد ازدواج سلیمان سریر سلطنت یعنی ابراهیم قطبشاه در آوردند وجمیع امرا
وخوانین مراسم تهنیت ومبارکباد بتقدیم رسانیدند انگاه حسین نظام شاه مهد علیا را باسباب تجمل
وحشمت با جمعی از امرا واعیان دولت بجانب اردوی شهریار روان فرمود واز آنجانب شهریار
نیز امرا وارکان دولت را باستقبال فرستاد وچون محفه ناهید اوج سلطنت بدولتخانه همایون رسید
مجدداً اسباب جشن ترتیب یافت ولوازم تهنیت ومبارکباد بمیان آمد وبامدادان پادشاه سلیمانجاه
بر مسند سروری نشسته دست دریا نوال امرا وخوانین را بعطایای فاخره مرحمت نمود ومقربان درگاه
نظام شاه را که مصحوب مهد زرنگار آمده بودند بمزید لطف واحسان بنواخت چنانچه قریب سه لک هون
از نقد وجنس بایشان مرحمت شد ومحمد قاسم فرشته در بیان این وصلت چنان بقلم آورده که چون
رامراج وعادلشاه از احمدنگر برگشتند ابراهیم قطبشاه بار دیگر با حسین نظام شاه ابواب خصوصیت مفتوح
ساخته دختر او مسماة بی بی جمال را خواستگاری نمود حسین نظام شاه باین شرط که با وی همراه گشته قلعه
کلیان را از تصرف عادلشاه بیرون آورد قبول کرد پس در سنه ۹۷۱ احدی وسبعین وتسعمائه حسین نظام شاه
از احمدنگر وابراهیم قطبشاه از گولکنده روان شده در ظاهر قلعه کلیان ملاقات نمودند واول مراسم جشن وطوی
بجا آورده عقد مواصلت بستند انگاه ابواب مصادقت مفتوح ساخته متوجه تسخیر قلعه کلیان پرداختند
وهردو پادشاه عالیجاه قلعه مذکور را مرکزوار درمیان گرفتند وبعد تمادی ایام کار بر محصوران تنگ ساختند
اهل قلعه خبر مواصلت مذکور ومحاصره قلعه بسمع علی عادلشاه رسانیدند عدالت پناه باستصواب خیر اندیشان
با رامراج ووالی برار وامیر برید عقد موافقت بسته ایشان را بسر امداد خود آورد وباتفاق هم متوجه دفع مزاحمت
شدند وونکت بتی برادر رامراج وجکدیورا وعین الملک کنعانی وغیرهم با پانزده هزار سوار متوجه ولایت

تنگ گشتند شهریار و نظام شاه از استماع این اخبار صلاح دولت جانبین در مراجعت بصوب مستقر
سریر سلطنت خود دانسته معاودت فرمودند ذکر وقایعیکه بعد مراجعت رو داد چون لشکر
بیجاپور و بیجانگر وقت مراجعت شهریار مرور گاه لشکر منصور بود مرتضی خان نظام شاهی با دو سه هزار سوار در
رکاب ظفر انتساب شهریار شد و شهریار بعضی از سرداران را مثل شیر خان حسن و عرب خان و دولتخان را با دیگر
سرداران در عقب لشکر ظفر اثر جهت مدافعه دشمن نگاه داشت امرای نامدار بممانعت و محاربت می پرداختند و
آثار اقتدار بظهور میرسانیدند درین اثنا دو سه روز پیاپی باران انجنان بارید که آثار طوفان بر سطح زمین عیان گردید و کسی را
مجال حرکت نماند بعد تسکین باران چون لشکر ظفر اثر کوچ کرد مخالفان در دنبال شدند و مجاهدان قطبشاهی بدفع ایشان
می پرداختند درهمدران آوان از لشکر فیروزی فر عرب خان سر نوبت و شیخ محمد بدست سپاه خصم گرفتار شدند القصه
شهریار جنگ کنان بمستقر سریر سلطنت نزول اجلال فرمود علی عادلشاه و رامراج در تارتلی که شانزده کروه از
دار السلطنت است فرود آمده جگدیو راو و عین الملک کنعانی را با لشکر بسیار جهت تاخت و تاراج ولایت تلنگانه
نامزد کردند شهریار از استماع این خبر جهت دفع ایشان چند امیر را تعین فرمود بعد تلاقی عسکرین در نزدیکی ولایت کهل
آتش جدال و قتال برافروختند و چند شبانروز فیمابین جنگ بود آخر الامر جگدیو راو و دو تکت راج کس پیش رامراج
فرستاده از حقیقت حال آگهی دادند رامراج سدی تیماراجه و مرتضی نگر را با پنجاه هزار سوار و پیاده بولایت
مصطفی نگر و بندر و جو تیماراج خواهرزاده خود را با بیست هزار سوار و پیاده بولایت اندرکنده جهت مشتعل ساختن
آتش نهب و غارت فرستاد و مجاهدان لشکر ظفر اثر را پیشتر اوقات در پیواره و باغ ابراهیم شاهی با سپاه خصم
محاربات دست میداد و رامراج و عادلشاه و ملک برید در تارتلی با لشکر بسیار مقام نموده جمیع ولایت تلنگانه را
بر آشوب ساخته در صدد استیصال این دولت بیزوال شدند و مدت چهار ماه علی الاتصال نائره جدال مشتعل

بوجکدیورا او که پیش ازین احوالش مرقوم گردید درینوقت بواسطه دولتخواهی رامراج بادیه پیمای
حرام خواری گشته نایکواژیان قلعه کوتلکنده و کهنبوره و پانگل و دیگر قلاع را بطمع زر و عنایات رامراج
بفریفت و همگنان طریق عصیان پیش گرفته تمام قلاع را بمتعلقان رامراج سپردند و کیسورا او نایکواری قلعه
اندرکنده نیز سالک مسلک ضلالت و کفران نعمت شد و سدی تیماد ر مصطفی نگر و شتابخان و ویدیادرا از ا جمنداری
بولایت واپور در آمده قلعه را محاصره نموده آتش بیداد و جفا برای درآن هر دو مملکت افروختند چون گستاخی تعدی
کفره از حد گذشت و خلل عظیم در مملکت راه یافت شهریار را عرق غیرت شاهی بحرکت آمده خواست که بعزم
محاربه از دار السلطنت بیرون آمده بمدافعه دشمنان پردازد اما دولتخواهان مجوز این امر نشده معروض داشتند
که جناب سلطانی یکی از مقربان درگاه را بجهت اصلاح رخصت فرمایند که با دشمنان ملاقی شده بآب پاشی
حسن تدبیر غبار فتنه فرونشاند از حسن اتفاقات در اثنای اینحال از جانب ملک برید رسولی بدرگاه رسیده
بعرض رسانید که از استیلای کفار عادل شاه و اینجانب بغایت مکدر گشته عزم مراجعت نموده ایم و در امراج
را نیز بمصالحت راضی گردانیده ایم اگر مصطفی خان را که رکن رکین آن دولت است بدینجانب برسم رسالت فرستاده
شود که بزلال گفتار گرد کدورت از خاطر شسته دشمنی را بدوستی مبدل سازد هر آینه بصواب اقرب خواهد بود
رای صواب نمای ملک برید پسند خاطر انور آمده مصطفی خان را با تحف لایق روانه ساخته فرمود که با جکدیورا او
که باعث فتنه و فساد است ملاقات نموده متوجه لشکر رامراج گردد خان مشار الیه حسب الامر تخت نزد جکدیورا او
رفته به بیان معقول خاطر نشین آنکافر نمود که هر مهمیکه عاقبتش رسوایی و بدنامی باشد اجتناب از آن نزد خردمندان
واجب و متحتم و ظاهر است که مخالفت با ولی نعمت در دنیا موجب داغداری به بدنامی و در آخرت باعث
گرفتاری بعقوبت و ازین چندان سخنان گفت که جکدیورا او از کردار زشت خویش ندامت کشیده بمقام

عذرخواهی و تلافی درآمده و هردو بواسطهٔ مصلحت وقت اول نزد عادلشاه رفته بمعاذیر دلپذیر شاهراه محبت
را از خس و خاشاک کلفت پاک ساخته عرض نمودند که منازعت میان پادشاهان اسلام از طریق دینداری
بس بعید و بدنمیع است اکنون ملتمس آنکه بر سبیل تلافی رامراج را بر سر مصالحت آورده بزودی مراجعت فرمایند
علی عادلشاه قواعد عهد و پیمان را بتغلاظ ایمان موکد ساخته در همان روز با رامراج ملاقات نمود مصطفی خان را
در آن مجلس طلب فرموده مصالحت بر آن قرار داد که قلعهٔ کهنپوره و ماپکل که از قدیم الایام داخل ولایت بیجاپور
بود همچنان در تصرف گماشتگان رای اعظم باشد و دیگر قلاع ملکانه را متعرض نشده بدستور قدیم رابطهٔ محبت
فیما بین برقرار داشته در سوانح امور ممد و معاون یکدیگر باشند بعد از تقرر مصالحت رامراج لشکرها را که باطراف
فرستاده بود طلبیده متوجه بیجانگر گشت و علی عادلشاه و ملک برید بمستقر دولت خود مراجعت نمودند اینست
آنچه که صاحب تاریخ قطبشاهی در وقایعی که بعد از مراجعت از محاصرهٔ قلعهٔ کلیان روداده بقید قلم آورده و صاحب
تاریخ فرشته چنان منتظم سلک بیان نموده که چون هردو پادشاه عالیجاه از استماع خبر توجه عادلشاه باتفاق
فرمانروایان دیگر دست از محاصرهٔ قلعهٔ کلیان بازداشتند شهریار بگولکنده مراجعت نموده و نظام شاه باحمدنگر شتافت
و عادلشاه و رامراج تا احمدنگر تعاقب او از دست ندادند و بار دیگر تخریب ولایت نظام شاه کرده چون برشکال شد
قریب شش ماه در سرحد مملکت قطبشاه در قصبهٔ آترکی نزول نموده بمملکت تلنگ مزاحمت و تشویش بسیار رسانیدند
و انجام کار بحسن تدبیر شهریار اعنی ابراهیم قطبشاه مصالحت بمیان آمد و تفصیل قصهٔ تعاقب آنکه چون هردو پادشاه
باتفاق هم بمحاصرهٔ قلعهٔ کلیان مشغول گشتند و نزدیک شد که قلعه مفتوح گردد ناگاه عادلشاه و رامراج و برهان عماد الملک که
جانشین پدر شده بود و از کشتن جهانگیرخان از نظام شاه رنجش داشت و علی برید با لشکر فراوان متوجه احمدنگر شدند
حسین نظام شاه ترک محاصره کرده احمال و اثقال و اهل و عیال را با شاهزاده مرتضی خان و دیگر اولاد خود بشاه جمال الدین

[illegible]

انجو بجانب قلعه اوسه روانه ساخت و خود با هفت صد ارابه توپ و ضرب زن که عبارت از توپ میانه باشد
و پانصد زنجیر فیل برفاقت قطبشاه باستقبال ایشان کرده بفاصله شش کروه فرود آمده بروز دیگر بهمراهی قطبشاه
مستعد قتال گشته متوجه اردوی رامراج گردید قضارا در آن روز با آنکه موسم برشکال نبود بیکباره ابری بهم رسیده
چنان باران بارید که صحرا پر از آب گشت چنانکه مردم و دواب زبون حال گشتند و لشکریان اسلحه افکندند
و ارابه‌ها بگل فرو رفت حسین نظام شاه آن روز صلاح در جنگ ندیده با لشکر خود و چهل توپ بزرگ معاودت نمود
مرتضی خان برادر شاه ابوالقاسم انجو که از نوکران عادلشاه بود بهمراهی امرای برگی بدانجا رسیده تمام ارابه را
که در گل افتاده بود متصرف شد و بی توقف تا دایره قطبشاه رفته حمله نمود و قطبشاه با جمعی از مخصوص گریخته عقب
لشکرگاه نظام شاه بایستاد و مصطفی خان اردستانی که میر جمله او بود با جمعیت خویش دمامه نواخته چندان
پا برجای داشت که نظام شاه بمدد رسید و اردوی قطبشاه بسلامت ماند حسین نظام شاه ارکان دولت خود را
حاضر ساخته گفت که من باستظهار توپخانه میخواستم که مواجهه رامراج نمایم و قطبشاه را بمحاذات عادلشاه
مامور گردانم قطبشاه از مرتضی خان که یکی از امرای عادلشاه است جنگ ناکرده گریخت و توپخانه بدست غنیم افتاد
قتال چگونه صورت خواهد بست ایشان عرض نمودند که جنگ در توقف صلاح نیست الحال بمستقر دولت
باید شتافت و وقت دیگر تلافی باید نمود چون بطریق روز سابق مرتضی خان انجو و امرای برگی و بسیاری از سران
سپاه مخالفان بحوالی اردو رسیدند نظام شاه و قطبشاه بهانه جنگ سوار شده ناگاه بجانب مقر سلطنت
روان گشتند و دشمنان بعد از غارت اردو تعاقب نمودند بحدیکه لشکر پریشان گشته زیاده از هزار سوار با نظام شاه
نماند لیکن او همچنان با چتر و علم بکمال ثابتی و وقار میرفت و پنج شش هزار سوار خصم که از چهار جهت آن سرور میرفتند
یارای آن نداشتند که حمله آورند گویند آنحضرت بنماز بسیار مقید بود و در آن روز چون وقت نماز ظهر شد اراده نمود

که فرود آمده نماز گذارد ارکان دولت گفتند درین وقت بایما و اشارهٔ نماز باید گذارد آن شهریار از فرط
تهور قبول ننموده گفت خدا نکناد که من باین وضع فریضه ادا نمایم فرود آمده در غایت اطمینان و وقار
بنماز مشغول گشت و افواج خصمان که اضعاف مضاعف بودند دور ایستاده پیش نیامدند نظام شاه
از نماز فارغ شده چون کمر خود در ازرکار دید گفت در مذهب شیعه با چنین لباس نماز درست نیست اعاده
می باید کرد پس کمر گشوده باز باعادهٔ نماز پرداخت و چون فارغ شد کمر بسته سوار گشت اهل تعاقب گفتند هرگاه
در چنین وقت کاری نساختیم بعد ازین نیز کاری نخواهیم ساخت پس همگی عنان کشیدند و کس نزد ایشان
فرستاده عرض نمودند که شجاعت و مردانگی آن پادشاه مسلم است ما از تعاقب برای آن ایستادیم که گزندی
بذات اشرف نرسد حسین نظام شاه باوسه رسیده شهزاده مرتضی را همراه گرفته قطبشاه را وداع نموده باحمدنگر
شتافت چون شنید که عادلشاه و رام راج و عماد الملک و برید کوچ بکوچ متوجه آن صوب اند قلعه بذخیره و مردم
جنگی و آلات آتشبازی مضبوط کرده بجانب جنیر روان شد و خصمان کلهم اجمعین باحمدنگر رسیده کفار بیجانگر
و اوباش لشکر منازل و مساجد ویران ساختند و نسبت بمستورات و فرزندان مسلمانان بی ناموسیها
کرده آنچه از دست برآمد تقصیر نکردند عادلشاه از شنیدن این خبر اندوهگین گشته چون قدرت بر منع نداشت
برام راج گفت محاصرهٔ این قلعه که مستحکمتر از اول شده مصلحت نیست بهتر آنست که کوچ کرده از دنبال نظام شاه
بشتابیم رام راج راضی گشته عماد الملک و علی برید را رخصت معاودت داد و باتفاق عادلشاه کوچ کرده بجانب جنیر
روان شد حسین نظام شاه بر توجه ایشان واقف گشته دوازده امرا مانند حسین رستم خان دکنی و ادهم خان حبشی و باجی کولی
وغیره نامزد فرموده که پیش و پس لشکر مخالف تاخته و غارت کرده نگذارند که غله و رسد و دیگر اسباب معیشت بایشان
برسد خود با احمال و اثقال از جنیر بجانب بندی که در کوهستان واقع شده روانه گردید رستم خان در نواحی قصبهٔ کالوز بمخالفان

رسید

رسید و بر حسب فرموده مانع وصول غله و آذوقه شد درین اثنا روزی از روزهای کوچ که علی عادلشاه بشکار مشغول
بود خالوی او همراه افواج بیجاپوری طی مسافت می نمود رستم خان تیز جلدی نموده خلاف قرارداد بر افواج
عادلشاه که اضعاف مضاعف بودند حمله کرده خالوی عادلشاه را بقتل رسانید و خود نیز با دو سه کس کشته
شد و چون موسم برشکال هم نزدیک رسیده بود بقیة السیف سپاه نظامشاه پریشان و بدحال رو بوادی انهزام
نهادند لیکن امراء در کنار دریای سینه اطراف آن فرود آمده و امراء و عادلشاه در رفتن بجانب ممالک خود
متردد و متفکر شدند درین اثنا در شمال احمدنگر باران باریده وقت شب سیل عظیم آمد و سیصد اسپ و فیل و گاو بیشمار
و بیست امرا و قریب بیست پنجهزار سوار غریق بحر فنا گردیدند این معنی را شگون خوب ناگرفته مراجعت نموده در
مملکت قطب شاه هنگامه آرا شدند چنانچه پیش ازین مرقوم شد و امراء طمع در مملکت عادلشاه و قطبشاه نموده
بهانه غله و اسباب رحل اقامت انداخته و چند پرگنه از هر دو گرفته به بیجانگر رفت **ذکر استحکام
ساختن بنای قلعهٔ دار السلطنت گولکنده** چون جناب سلطانی از منازعت امراء فارغ البال
گردید خان عظیم الشان مصطفی خان بعرض رسانید که در اطراف و جوانب اعدای ذی شوکت بسیارند
و هر سال جهت مصالح مملکت از مستقر سریر سلطنت نهضت واقع میشود و بنای دار السلطنت چنانکه باید استحکام
ندارد صلاح درانست که حصاری مستحکم از سنگ و گچ ساخته شود شهریار این عرضه داشت را بعز پذیرایی
رسانیده فرمود تا مهندسان صاحب هنر و معماران دانشور و عمله چابکدست در اندک فرصت حصار متین
و استوار و اندرونش اسواق و دکاکین و منازل و مساکن و اطرافش بساتین بسیار تیار ساختند و امرا و اعیان
هر یک فراخور حال منازل و قصرها ترتیب دادند و در میان شهر و حصار کوهی بغایت حصانت واقع شده است
و استحکامی آنحصار موجب استحکام سلطنت آنشهریار و پناه عالم گشت و گر توجه مصطفی خان بحکم شهریار به قلعهٔ اندرکنده

۱۳۵ چون بسمع اجلال رسید که هنگام هنگامه آرائی را امراج در ولایت تلکانه کیسیراو نامکواری قلعه اندرکنده
ره نورد طریق ضلالت گشته فضایل مآب مولانا محمد مومن استادرا که از جانب شهریار ضابط قلعه مذکور
و مضافات آن بود مقید ساخته متصرف آن قلعه مع مضافات شده است غضب سلطانی بحرکت آمده و فرمود
که پیشخانهٔ همایون بدآنصوب بیرون زنند مصطفی خان درآنوقت معروض داشت که لایق جناب عالی نیست که خود جهت
این مهم بنفس اقدس توجه فرمایند اگر فرمان واجب الاذعان شرف صدور یابد بندهٔ درگاه بدین خدمت
قیام نموده بعون الهی و اقبال شاهی تسخیر قلعه نموده بلاد را از لوث وجود کفار بدکردار پاک سازد شهریار نظر
بر شجاعت و اصابت رای خان مشار الیه را خلعت خاص اختصاص بخشیده با جمعی از سرداران و جمعیت
ده هزار سوار و بیست هزار پیاده جهت تسخیر قلعهٔ مذکور و تنبیه متمردان نامزد فرمود چون خان عالیشان بقلعه رسید
بمحاصره پرداخته حکم بقطع اشجار اطراف نموده والنک و سیبه پیش برده در عرصهٔ دو ماه بجبر و قهر آن قلعه را
مفتوح ساخت و شهر کا را قتل عام نموده زن و فرزند آن مدبران را اسیر گردانید و کیسیرا او بدست یکی
از لشکریان گرفتار بند اسیری گشته بحکم خان رفیع المکان بقتل رسید و غنایم بسیار بدست غازیان اسلام
درآمد و خان موصوف مولانا محمد مومن استاد را از بند رهائی داده با فتح نامهٔ قلعه و تحف و غنایم که لایق ارسال بود
روانهٔ حضور گردانید و یکی از معتمدان را بمحافظت و مرمت انحصار که اکثر جا بضرب توپهای صاعقه کردار در هم شکسته
بود مقرر نموده به تسخیر بعضی قلاع و بقاع دیگر که در دست متغلبان بود و تصفیهٔ محالات و پرگنات تلکانه
از وجود مفسدان متوجه گشت بعد تسخیر جمیع اماکن که قابل تسخیر بود هر جا که متمردی و دزدی و حرامی دید او را
بسیاست رسانید و رعایا را به تشریف و قول و دلداری مسرور القلب و بعواطف شاهی امیدوار گردانید
و بفتح و نصرت با غنایم موفور باتفاق امرا و سپاه منصور بعزم بساط بوسی مشرف و بعواطف خسروی معزز گشته

ملاز

بمنصب پیشوائی و وکالت مطلق بلند پایه گردید ذکر فتنه و فساد سارو راو نایکواری دارالسلطنه
گولکنده چون خان مصطفوی نشان بعد تمکن بر مسند وکالت و تشدید راه دخل ارباب ضلالت بر
ارادهٔ فاسد سارو نایکواری قلعهٔ دارالسلطنت و سایر نایکواریان قلاع مملکت تلنگانه فی الجمله آگهی یافت
که در خفیه بتقریب جگدیو راو چنان مقرر کرده اند که هنگام فرصت سر از حلقهٔ اطاعت پیچیده قلاع
را بتصرف راماراج داده از تسلط پادشاه اسلام و استیلای اسلامیان فارغ البال گردند همت بدفع
سارو و اتباعش گماشته میخواست که هر یک را به بهانهٔ دفع نماید تا فسادی بظهور نرسد سارو راو چون این قصد
مصطفی خان از بی التفاتی او دریافت مجموع نایکواریان قلاع تلنگانه را با خود ساخته مقرر نمود که هنگام
بیرون رفتن شهریار از دارالسلطنت بعزم صید و شکار تمام خزانه و اثاثهٔ سلطنت را متصرف گشته
و دروازهٔ قلعه بسته سر از اطاعت خواهیم پیچید باید که شما در قلاع و بقاع خود هشیار و خبردار باشید
و بمجرد استماع خبر مخالفت نایب و عمال را مقید و مقتول گردانیده قلاع را استحکام تمام داده محافظت نمایند
تا آنگاه که از جانب راماراج مددی برسد قلاع تسلیم کرده شود بنابرین قرار داد وقت سه پهر شب که حسب
فرمان واجب الاذعان دروازهٔ دارالسلطنت گشاده امرا و خوانین و سایر لشکر و حشم و نقاره چی در بیرون
شهر مجتمع گردیدند و دمامهٔ شاهی نواخته منتظر موکب همایون بودند که در رکاب ظفر انتساب متوجه شکار
شوند سارو راو و احشام قلعه بگمان آنکه شهر از شهریار خالیست بمقام حرام خوری در آمده شعار نفاق
و خلاف ظاهر ساختند و محافظان قلعه و خزانه و دولتخانه که ازین حال آگهی یافتند فی الفور دو نفر از ایشان
بالای برج قلعه بر آمده فریاد و فغان بر کشیدند که نایکواریان حرام خوار گشته در مقام مخالفت پادشاه در آمده
اند و از بیم جان خود را بزیر انداختند شهریار که در آنوقت جهت عزم سواری همچو بخت خود بیدار بود از استماع

اینجبر اصلا تغیر بخود راه نداده فرمود تا لشکر نامدار گرد حصار در آمدند مصطفی خان بر خداع کفار وقوف یافته
با دو سه هزار مرد دلاور و غلامان خاصه مسلح و مکمل بدربار حاضر گشته آهنگ تسخیر قلعه نمود سرداران و
جماعت نانکواژیان چون معلوم کردند که شهریار در مستقر دولت است و دلیران اسلام از اطراف هجوم آورده
تسخیر قلعه خواهند کرد از کرده خود نادم گشته صغار و کبار بر بالای برجی که مشرف بر دولتخانه بود انگشت زنهار
برداشته مضمون ربنا ظلمنا انفسنا بر زبان آوردند و از روی عجز معروض داشتند که موجب
این تقصیر ستم مصطفی خان است که بر نانکواژیان نموده هر چند خواستیم که بعرض رسانیم اما بسبب ممانعت
او بمسامع اقبال نرسید و چون کار بر استخوان آمد این جرم از ما صادر گردید اگر دفع شر خان مشار الیه نموده
او را بما بندگان سپارند بدل و جان مطیع و منقادیم والا بداغ کفران نعمت و حرام نمکی داغدار خواهیم شد شهریار
از استماع معروضات منافقان سرکش مصطفی خان را طلبیده کیفیت معروضات مفسدان تقریر نموده پرسید که
در این باب رای صواب نمایت چیست خان مصطفوی نشان بعرض رسانید که اگر وجود بنده موجب اشتعال
آتش فتنه است بنده را که بصدق و اخلاص جان نثار است و خیرخواه دولت فی الحال مقید ساخته بدست
مشرکان باید داد تا آتش فتنه اطفا یابد و خللی در ارکان دولت راه نیابد شهریار را چون بر خلوص و وفاداری
آن زبده خاندان مصطفوی اعتماد کلی بود فرمود اهانت ذریت رسول اکرم موجب سخط الهی است بعونه
سبحانه مشرکان را در شکنجه سیاست خواهیم کشید آنچنانکه موجب عبرت عالمیان گردد آنگاه محلداری را پیش
سارو راو و دیگر نانکواژیان فرستاده پیغام داد که اگر مقصود شما قید یا قتل مصطفی خانست ممکن و میسر است
و محلدار گفت که تو از پیش خود با آن مفسدان بگو که فرزند پیغمبر را بتقصیر یا باتهام جرم بقتل آوردن قهر خدا را
بحرکت آوردن است و من بعد شما بچه رو و بروی پادشاه خواهید آمد و پادشاهان اسلام را چه اعتقادی

با اکثر

برجماعت ناکواریان خواهد ماند و باین کردار زشت جمله ناکواریان بی اعتبار خواهند شد صلاح در اینست
که از سرکشی باز آیند چه فی الحال بیست هزار کس از بهادران اسلام بر درگاه مجتمع اند و دفع شما بسیار سهل
آسان سازد و اتباعش ازین پیغام عنان از سرکشی تافته متوجه خدمت شهریار گشته و از سیاست سلطانی
راه دارالبوار پیش گرفتند **ذکر نامزد فرمودن شهریار ملک نایب و بعضی از سرداران
دیگر را جهت تسخیر قلاع و بلاد احمدنگری و ایلور و بیان وقوع محاربات
و مظفر گشتن سپاه اسلام** چون ویدیا در وشتانجان چنانچه قبل ازین مرقوم گردید بر سر قلعه
ویلور آمده آتش غارت در آنولایت زده قلعه مذکور را محاصره نمودند انجاخان تهانه دار ویلور بکمال مردی
آنقلعه را از شر اعدا نگهداشته از کیفیت محاصره و استیلای کفار شهریار را اعلام نمود شهریار دو هزار پیاده
از تفنگچی و بانکاری بدانصوب روانه فرمود تا بصلاح دلاورخان بر سمت آید کفار قلعه نرودل را که تا احمدنگری
چهار کروه راه است باستحکام تمام بسازند که مانع آمدن کفار بدیار اسلام باشد دلاورخان نیز نرودل رفته
بنای قلعه از سنگ و گچ باستحکام تمام نموده بعرض رسانید که اگر از حضور دو سه امرا جهت امداد این بنده
درگاه روانه شوند قلعه احمدنگر را باقبال شهریاری از دست کفار انتزاع نموده آنولایت را در حیز تسخیر خواهم آورد
شهریار بعد استماع این عرضداشت رفعت خان لاری را بخطاب ملک نایب مشرف ساخته و آدم خان
و ملک شیرین و تاج خان و عزیز الملک که سرداران باشوکت بودند با ده هزار سوار روانه آنصوب نمود سرداران
اسلام چون بحوالی قلعه نرودل رسیدند ویدیا در وشتانجان و راجها و زمینداران ولایت قاسم کوته که جهت
امداد آن دو سر کرده کفار آمده بودند با جمعیت دو هزار سوار و یک لک پیاده و دو هزار تفنگچی و بانکاری
مستعد جدال گشته باستقبال شتافتند و بعد تلاقی عسکرین در موضع باراپلی کار بجدال و قتال انجامید

و راجه اورکنده که کافر مشهور بود با فوجی از دلیران بر میسرهٔ لشکر اسلام تاخته آثار اقتدار ظاهر ساخت
ملک نایب چیره دستی کفار مشاهده نموده بر قلب کفار حمله آورده جمعی کثیر را بر خاک هلاک انداخت
و راجه اورکنده بضرب شمشیر اسلامیان بدار البوار رسید و کفار منهزم گشته و بیدیا در و شتابان افتان و خیزان
خود را بر احمندری رسانیدند و غنیمت بسیار بدست مجاهدان در آمد و سرداران اسلام خبر فتح بدرگاه والا
فرستاده بتعاقب کفار بر سر قلعه دیلی سر که تا راجمندری دو کروه راه است رفته برضای ملک نایب
متوجه تسخیر آن حصار گشته آتش قتال برافروختند و قهراً و جبراً علم اقتدار بر بروج آن حصار برافراختند و بسیاری
از کفره را بقتل رسانیده غنایم بسیار بدست آورده خبر این فتح نیز بحضور نوشتند آنگاه بنه و بنگاه در قلعه دیلی سر
گذاشته بعزم تسخیر قلعهٔ تاپناک که نرسنگراو با سوار و پیادهٔ بسیار در آن قلعه بود توجه فرمودند آن حصار را مرکز
وار در میان گرفتند و بنابر عمق خندق تا یکماه تسخیرش میسر نشد و سپاه منصور را بجز افروختن آتش پیکار
کاری دیگر نبود روزی نرسنگهه راو با ده هزار سوار و ده هزار پیاده در وقتی که لشکر منصور متفرق گشته در اطراف
و جوانب بجنگ مشغول بود از حصار بیرون آمده جنگ عظیم نمود آخر الامر خود اسیر گشت و اکثر کفار طعمهٔ نهنگ شمشیر
گردیدند و بقیة السیف بصد محنت خود را بحصار رسانیدند سرداران اسلام شرح حقیقت حال عرضداشت نموده
اسیر انرا روانه درگاه عالی گردانیدند شهریار فرمود تا آنها را بر درازگوشها سوار نموده با بندهای گران بدار السلطنة
در آوردند و جهت امرای اسلام فراخور حال تشریفات خسروانه با اسب و زین ارسال نمودند و حکم جهان مطاع بنام امرا
چنان شرف صدور یافت که چون هنگام برشکال نزدیک رسیده ولایات کفار را باتش قهر سوخته و ترک محاصره
نموده با سپاه نصرت پناه در دیلی سر مقام سازند تا بعد برشکال بدانچه امر همایون شود عمل نمایند سرداران اسلام
امتثال امر نموده بعد از برشکال بار دیگر متوجه حصار تاپناک گشته بزور بازوی شجاعت آن حصار استوار را

جبراً و قهراً مفتوح ساختند و اکثر ولایات و پرگنات راجمندری بقبضهٔ تصرف درآورده و بتخانه‌ها را کنده
بجای آن تعمیر مساجد کردند و چون شهریار را کیفیت این فتح از عریضهٔ ملک نائب معلوم گردید شکر الهی
بجا آورده زر نقد و فیل و اسپ و غلام بسیار بفقرا و اهل استحقاق مکرمت فرمود و چون در آن ایام همگی همت
صاحب تخت و تاج متوجه باستیصال سر دفتر ارباب ضلال راماراج مصروف بود تسخیر راجمندری و قاسم کوته
در حیز تاخیر انداخته فرمان همایون باسم ملک نائب شرف نفاذ یافت که قلاع و ولایات که مسخر گشته
به سرداران و نایکواریان معتمد سپرده باتفاق امرا و خوانین متوجه درگاه باید شد ملک نائب و دیگر سرداران
حسب الحکم قلاع را بمردان کاردان تفویض نموده احراز شرف حضور نموده بنوازش بیکران سرفراز گشتند

ذکر موافقت شهریار معدلت گستر با سلاطین دکن جهت استیصال سر دفتر ارباب ضلال راماراج راجه بیجانگر

چون راماراج را بنا بر کثرت اسباب حشمت و شوکت و وفور
خزانه و دولت و وسعت مملکت که تا اقصای سراندیب بود و دوازده کرور هون سالیانه ارتفاع داشت
دود نخوت و غرور بدماغ پیچیده خیال سلطنت تمام ملک دکن بخاطرش راه یافت سلاطین دکن از حرکات
ناپسندیدهٔ او رنجیدند و باهم عقد موافقت بسته در صدد استیصال او گشتند تفصیل این اجمال بموجب رقیم
محمد قاسم فرشته آنکه دفعهٔ اول که علی عادلشاه بنا بر راه یافتن فتور بارکان دولت از ستیزهٔ حسین نظام شاه
برای قلعهٔ گلبرگه و سولاپور و کلیان تنگ آمده بناچاری راماراج را بمدد طلبید مشروط بآنکه کفار بیجانگر
بسبب عداوت دینی ضرر جانی باهل اسلام نرسانند و اسیر نگیرند و تخریب مساجد نکنند و متعرض عرض و
ناموس مسلمانان نشوند و حال آنکه در بلدهٔ احمدنگر بالعکس عمل نمودند و در تعذیب اهل اسلام و هتک حرمت
شان دقیقه فروگذاشت نکردند و شاه عدالت پناه بنا بر عدم قدرت بر منع تغافل مینمود و دیگر آنکه بعد مراجعت

۱۴۱ و آن سفر سلاطینِ اسلام را عاجز و زبون دانسته ایلچیانِ ایشان را بار نمیداد و گاهی که بر سبیلِ عنایت
آمده بار میداد برخلافِ عادت رخصتِ جلوس نمیداد و چون سوار میشد در رکابِ خود خیلی از راه پیاده میبرد
و بعد از انتظارِ بسیار حکمِ سوار شدن می‌کرد و دیگر آنکه در کرتِ اخیر که از احمدنگر کوچ کرده متوجهِ بیدر گردید خاص
و عامِ اردوی رام‌راج نسبت بمسلمانان استهزا و سخریت کرده بنظرِ حقارت میدیدند و چون بحوالیِ آبِ نشکیهد را
رسیده توقف کرد چشمِ طمع به تسخیرِ ممالکِ عادلشاه و قطبشاه گشاده و یکتا دری را با لشکرِ عظیم بجانبِ
سرحدِ آن دو پادشاه روان ساخت و آن هر دو پادشاه بنابر زبونیِ حالِ نظام‌شاه تاخیر در تدارک
مصلحت دانسته بتواضع و مصالحت پیش آمدند علی عادلشاه ولایتِ اوسکری و باکری کوت بوی داده صلح کرد
و شاهِ خلایق پناه ابراهیم قطبشاه قلعهٔ کوبلکنده و پانگل تسلیم نموده بقیهٔ مملکتِ خود نگهداشت القصه بعد تیاریِ قلعه
شاه درک بکمالِ استحکام در بابِ جهادِ کفارِ بیجانگر از دانشوران و دولتخواه مثلِ کشورخانِ لاری و شاه ابوترابِ شیرازی
درخواست کنکاش فرمود ایشان ولایت بر موافقتِ سلاطینِ دیگر نمودند علی عادلشاه زبانِ تحسینِ این رای گشوده
کشورخان را در آن امر مختار گردانید و او بنخست رسول از جانبِ عادلشاه نزدِ شهریارِ خلایق پناه فرستاده
باظهارِ ما فی الضمیر پرداخت و آن قطبِ سلطنت که از تعدیِ رام‌راج زیاده از حد آزرده و دلگیر بود جمیعِ مقدمات را
بحسنِ قبول تلقی نموده متعهد گشت که من واسطه شده میانِ عادلشاه و نظام‌شاه رابطهٔ اتحاد و یکجهتی بهم میرسانم و
قلعهٔ سلاپور که مادهٔ نزاع است بحسنِ تدبیر جهتِ عدالت پناه می‌گیرم پس مصطفی خانِ اردستانی را که رکنِ اعظمِ
سلطنتِ قطبشاه و سیدِ صحیح النسب بود به بیجاپور فرستاد که اگر شاهِ عدالت پناه در آنچه پیغام نموده بجد باشد
از همانجا باحمدنگر رفته به ترتیبِ مقدماتِ دوستی پردازد مصطفی خان چون در مجلسِ عدالت پناه باریاب شده
دریافت که آنحضرت در بابِ جهاد و غزا با کفار و ایقاعِ دوستی با نظام‌شاه راسخ و جازم است رخصت گرفته

باجمعی

با احمدنگر شتافت و بتمهید بساط محبت پرداخته در خلوت آنچه مکنون ضمیر بود به بیان واضح معروض داشت
و بدلایل معقول مدلل گردانید حسین نظام شاه از معقول گوئی او بغایت خوشدل شده تحسین کرد و بتعظیم و تکریم خسروانه
بنواخت سید معزی الیه چون راه سخن یافت بعد چند روز باتفاق قاسم بیک حکیم تبریزی و ملا عنایت الله
قاسمی که از اعیان دولت نظام شاهی بودند حرف وصلت و خویشی بمیان آورده چنان مقرر ساخت
که حسین نظام شاه دختر خود چاند بی بی سلطان را بعقد ازدواج علی عادلشاه درآورده قلعه سولاپور در جهیز بدهد
و خواهر علی عادلشاه هدیه سلطان را با شاهزاده مرتضی که پسر بزرگ حسین نظام شاه بود عقد بسته بساط کدخدائی بگسترد
آنگاه هر سه پادشاه باتفاق هم بر سر رامراج لشکر کشیده بتائید ایزدی دمار از روزگار کفار برآورند پس ملا عنایت الله
همراه مصطفی خان از جانب نظام شاه برسم رسالت به بیجاپور آمد و لوازم عهد و پیمان بایمان موکد و مشید ساخت
و یک تاریخ برای بسط بساط جشن و طوی از جانبین مقرر گشت و شهر بیجاپور و احمدنگر را در آن تاریخ بانواع التکلفات
غریبه و اقسام تجملات عجیب آئین بستند و بعد از آنکه مجلس جشن باتمام رسید هر یک از آن دو اختر سپهر عفت
و عصمت یعنی چاند بی بی سلطان و بی بی هدیه سلطان به بیت الشرف خود که کنایه از بیجاپور و احمدنگر باشد حرکت
نمودند و در ساعت سعد وصول ایشان به بیت الشرف بحصول پیوست و اقتران سعدین در آئینه ظهور جلوه گر شد و
بقول صاحب تاریخ قطبشاهی بدایت عقد موافقت بستن سلاطین از جانب حسین نظام شاه بوقوع پیوسته
چه آن شاه عالیجاه نخست عمدة الفضلا مولانا عنایت الله را با مکتوب محبت اسلوب جهت تمهید مقدمات
امداد و اعانت و موافقت در قلع و قمع شجره دولت رامراج نزد شهریار ذوی الاقتدار فرستاد و بعد از آن
شهریار جواب باصواب بقید قلم آورده و نیز مکتوبی مشتمل بر مدعیات حسین نظام شاه که عین مقصود او بود بپادشاه
عدالت پناه عادلشاه نوشته مصحوب خان عظیم الشان مصطفی خان به بیجاپور و احمدنگر ارسال فرمود

نهضت اول به بیجاپور و از آنجا به احمدنگر رفته و حکمت پناه قاسم بیک که رکن اعظم سلطنت نظام شاه

[illegible] همراه گرفته انتظام جمیع مقدمات بطریقی که رقم پذیر خامهٔ تحریر شد نمود بهر تقدیر خواه بدایت در تمهید

مقدمهٔ موافقت از جانب عادل شاه باشد و خواه از جانب حسین نظام شاه مقصد واحد است که تا حسن مساعی

اتفاق پادشاهان در استیصال نهال دولت رام راج پیشوای ارباب شرک و ضلال همین توجه شهریار سپهر عز

و جلال و حسن سعی سید بزرگوار مصطفی خان صاحب کمال صورت ظهور گرفت ذکر ملاقات پادشاهان

اسلام و توجه ایشان بمحاربهٔ رام راج وخیم الانجام و فتح و نصرت معاودت

فرمودن هر کدام به مستقر سریر سلطنت صاحب تاریخ فرشته آورده که علی عادلشاه چون از جهت

یکجهتی آن دو پادشاه ذوی الاقتدار مطمئن خاطر گشت در صدد استرداد پرگنهٔ اوتنکور و باکری و استخلاص

قلعهٔ رایچور و مدکل شده ایلچی نزد رام راج فرستاده محال مذکور را طلب نمود رام راج با ایلچی درشتی کرده از بیجانگر

بدر کرد عادلشاه جهت استیصال آن کافر مغرور باتفاق نظام شاه و قطبشاه و علی برید رایت عزیمت

برافراشت و سلاطین اربعه در سنه ۹۷۲ اثنی و سبعین و تسعمائه در حوالی قلعهٔ بیجاپور بموجب قرارداد باهم ملاقات

نمودند و در بیستم ماه جمادی الاولی از سال مذکور باتفاق از آنموضع نهضت فرمودند و بعد از طی منازل و مراحل

بتالیکوته که در حوالی آب کشنا واقع است محل نزول اجلال موکب پادشاهان منصور گشت چون آن حدود

متعلق بعلی عادلشاه بود آنحضرت میزبان هر دو پادشاه گشته مهمانیهای شاهانه نمود و رای بیجانگر چون از

اتفاق سلاطین نامور و توجه لشکر نصرت اثر خبردار شد از رهنمونی ادبار بصلح و آشتی گرائید و حرف

تواضع [illegible] و فروتنی بر زبان نیاورده اگرچه سلاطین اسلام راضی بودند که آنچه از ولایت عادلشاه و قطبشاه

گرفته است واپس دهد و عهد کند که من بعد مزاحمت و تشویش نرساند اما آنکافر مغرور ایشان را در مقابل صولت

دسطوت خود کان لم یکن انگاشته بعزم محاربه با جمعیت صد هزار پیاده و چهار هزار سوار روند لک سپاه
بیکی روآورد و تخت برادر کوچک خود ابتمراج را که بتهور و مردانگی معروف بود با بیست هزار سوار خونخوار
با پانصد فیل عفریت کردار و صد هزار پیاده جرار از مقدمهٔ سپاه خود گردانیده بتعجیل هرچه تمامتر روانه نمود
که بکنار آب کشنا رفته معابر سد و مسدود سازد و نگذارد که لشکر اسلام عبور نماید و متعاقب او برادر میانش
و بنکتادری را با حشمت و شوکت و تجمل بسیار روان کرد و بعد از آنکه ایشان گذرها سد و کرده اهل اسلام را
از عبور باز داشتند رام راج خود نیز با لشکران و سپاه بیکران چون سیل دمان و دریای جوشان از عقب
برادران روان گشته در کنار نهر کشنا فرود آمد و چون معبر را بکشیدن دیوار استوار بر کنارش و نصب
کردن ارابها انچنان سد و ساخته بودند که عبور از آن بغایت متعسر بود پادشاهان اسلام جمعی از ارباب وقوف
را جهت تفحص و تعیین معبر دیگر مامور گردانیدند آن جماعت بعد تفتیش بعرض رسانیدند که گذر از این آب منحصر
در سه موضع است و بهتر از این معبر دیگر که پایاب آب باشد نیست بنابرین سلاطین اسلام بعد مشاوره
چنان قرار دادند که فردا علی الصباح لشکر اسلام از معبری که اهل ظلام گرفته اند کوچ نموده ببهانهٔ عبور از گذرهای
دیگر بحرکت آید و چون کفار نیز فریب خورده جهت مقابله از آن معبر کوچ کنند سلاطین اسلام بتعجیل تمام
معاودت کرده از آن معبر عبور نمایند آن جنگ شتابند القصه حسب القرار روز دیگر از آنجا کوچ کرده بعد طی
قدری از مسافت نزول نمودند و روز دوم و سوم نیز بهمین دستور عمل کردند برادران رام راج با لشکر
مبادا سپاه اسلام از معبر دیگر گذر کنند از انتقام برخاسته بر سبیل استعجال در آن طرف آب مقابل اهل
موکب اقبال روان شدند و چون ارادهٔ ازلی بزوال دولت رام راج تعلق گرفته بود دست شرائط حزم و
لوازم احتیاط از دست داده احدی را بضبط آن معبر نگذاشتند و سلاطین اسلام تیز تدبیر بنهضت مراد

عنان معاودت بصوب معبر اول منعطف ساخته بسرعت تمام مسافت سه روزه در یک روز طی کرده و پیش از
وصول لشکر رامراج بدان معبر رسیده به امیدواری یاری حضرت باری با جماعت قلیل عبور نمودند و چون لشکر
پس مانده نیز کوچ کرده و در شب از گذرگاه گذشته ملحق گشت رایات ظفر آیات برافراشته علی الصباح بجانب
لشکر رامراج که بیخبر و هی بود روان شده نزول اجلال نمودند از این تدبیر هراس بی‌قیاس بر کفار مستولی شده همانروز
به رامراج پیوستند و در آن شب از شبیخون مسلمانان خائف گشته مردان ایشان با فوجهای آراسته مقابل لشکر
اسلام بایستادند بامدادان سلاطین اسلام بقصد غزا و جهاد کفار کمر قتال بر میان استوار ساخته تسویه صفوف
پرداختند میمنه بعلی عادلشاه و میسره بعلی برید و ابراهیم قطبشاه و قلب بحسین نظام شاه انتظام گرفت و ارابهای
آتش بازی بزنجیرها مضبوط ساخته پیش صفوف بازداشتند و فیلان جنگی را بدستور در مواضع مناسب ایستاده
کرده و هر یک از سلاطین پاک اعتقاد دوازده علم بنام دوازده امام مرتفع ساخته و نقاره جنگ نواخته متوکلاً
علی الله الاکبر و متوسلاً بالنبی خیر البشر و الائمة الاثنی عشر هیئتی و هیبتی که زهرهٔ فلک از دیدن آن آب
شدی و بهرام خون آشام از بیم آن در اضطراب افتادی بجانب سپاه اعدا روان گشتند و از جانب دیگر
رای بیجانگر نیز سران سپاه را خوانده و بانواع شفقت و مرحمت مستمال گردانیده و قورخانه را گشاده و انعام
بر خیل و حشم قسمت کرده بآراستن لشکر پرداخت در میمنه التمراج را با بیست هزار سوار و دو لک پیاده و پانصد
زنجیر فیل در مقابل قطب شاه و علی برید مقرر نمود و در میسره وینکتادری را با بیست و پنجهزار سوار و دو لک پیاده
و پانصد زنجیر فیل بمواجهه عادلشاه تعیین کرد و خود با سی و پنجهزار سوار خاصه و ده هزار سوار کمکی راجهای اطراف
که در روز جنگ با و پیوسته بودند و پنج لک پیادهٔ جنگی و یکهزار و تقولی و دو هزار فیل نامی و یکهزار ارابهٔ توپخانه
به ترتیب و قاعده نگهداشته قلب را مستقر خویش گردانیده بمواجهه نظام شاه اختیار کرد و از غایت تکبر و تجبر

خدا را در میان نادیده و از بازی روزگار غافل گشته به برادران خود حکم فرمود که عادلشاه و قطبشاه
را زنده دستگیر سازند تا مدت الحیات در قید آهنی کرده محبوس گردانم و به هراول و امرای میمنه و میسره
خود امر کرد که نظام شاه را سرش از تن جدا کرده پیش من آورند پس در هنگامی که شهسوار مضمار فلک قدم در نصف النهار
نهاد در سکاسن نشسته بعزم جنگ بمیدان آمد که کنار ندی ماکری واقعست شتافت هر چند مقربان التماس نمودند
که بر اسپ سوار گردد از غایت غرور و تکبر قبول ننموده گفت در بازیچه اطفال احتیاج سواری نیست همین عساکر سران
اینجا همه خواهند گریخت القصه دلیران هر دو لشکر بتقدیر ملک داد گر یکی از اهل خیر و یکی از اهل شر بازوی جلادت
برگشادند و در میدان مبارزت آثار تهور و شجاعت بظهور رسانیدند پیادگان بیجانگر صفها ایستاده قریب
پنجاه هزار بان و تفنگ و توپ و ضرب زن هر دفعه سر میدادند و بهادران ایشان که اکثر راج بیدره بودند
تیغ هندی از غلاف کشیده و سپر جرأت پیش رو کرده حمله های مردانه نمودند و کار بجای رسانیدند که چشم
زخمی بسپاه نصرت پناه اسلام رسید و از رایات ظلام فتوری بارکان دولت سلاطین اسلام راه یافت که ناگاه
رامراج بسیاس حسن سعی حسین نظام شاه و برکت ثبات قدم او گرفتار یکی از مردم نظام شاه گردید تفصیل این
اجمال آنکه حسین نظام شاه شش صد ارابه توپ و ضرب زن و زنبورک بدین ترتیب که دویست ارابه توپهای
بزرگ را پیش از همه ارابها و عقب آن دویست ارابه ضرب زن که عبارت از توپهای میانه باشد و پس از آن
دویست ارابه زنبورک از تفنگ بزرگتر و ضرب زن کوچکتر پیش افواج خود نگاه داشت و چلبی رومی خان را که در فنون
آتش بازی بی نظیر بود سرکرده مردم توپخانه گردانید و درین اثنا دو هزار غریب تیرانداز از فوج نظام شاه پیش قدمی نموده
افواج رامراج را آهسته آهسته بروش و قاعده سپاهگری بر سر توپخانه آوردند و منجیان ارابها را به ترتیب سر داد
و جمعی کثیر از سوار و پیاده رامراج کشته شدند چون رامراج جنگ مسلمانان را خلاف آنچه تعقل کرده بود مشاهده نمود

درحساب شده در اثنای حرب از سکاسن فرود آمده بر کرسی مرصع زیر شامیانه مخمل سرخ زده و بتی که
چهار طرف آن جهالر و علاقه‌های مروارید بود مربع نشست و از دو طرف او از نقود احمر و ابیض و مرصع آلات
و مروارید چند منها ساخته چون وقت تنگ بود از سپه و اسپ امرا و روسای سپاه قسمت کرده بجنگ ارباب
اسلام ترغیب نمود و وعده داد که هر که مظفر نزد من آید او را طبقهای طلا و درجهای پر از جواهر نفیس خواهیم داد
امرای کفار خوشدل گشته بار دیگر یکبار حمله آورده مقدمه و میمنه و میسره سلاطین اسلام را پریشان کردانیده
آثار قیامت پدید آوردند و سلاطین از فتح مایوس گشته مشوش و متزلزل گردیدند اما نظام شاه ثبات قدم ورزیده
از جای خود نجنبید و چلبی رومیخان بجرأت و سرعت تمام ارابه توپهای کلان و ضرب زن را بجای گلوله خورده پیسها
بار کرده بدست یاری رومیان و فیواریان مجرا درست نموده بر لشکر رامراج سر داد که بیکدفعه پنج شش هزار آدمی
و چندین فیل و اسپ بیجان گشتند و در آنوقت نظام شاه با افواج خود از عقب ارابها برآمده باتفاق کشورخان لاری
که اعلام نظام شاه را بر جای خود دیده بقصد کمک با فرهادخان حبشی و هشت یا هفت هزار سوار عادلشاهی بسرعت
برق و باد خود را آنجا رسانیده بود مجددا بر فوج خاصه رامراج که اطراف شامیانه او بودند حمله ور گشته خلل در
جمعیتش انداخت رامراج را اجل گرفته که عمرش بهفتاد رسیده بود سراسیمه گشته باز بر سکاسن سوار شد و در همین حین یکی
از فیلان مست نظام شاهی که غلام علی نام داشت قریب سکاسن رسیده جمعی را پایمال هلاک ساخت و حمالان
سکاسن که باصطلاح دکن ایشان را بهوئی میگویند سکاسن را مع رامراج بر زمین انداخته فرار نمودند و چون جنگ مغلوبه بود
هیچکس بحالش نپرداخت و درین اثنا جمعی از مردم نظام شاهی آنجا رسیده او را شناخته برداشته بچلبی رومیخان
که سرکرده توپخانه نظام شاه بود رسانیدند و بروایتی فیلبان غلام علی او را گرفته پیش رومیخان برد بهر تقدیر
رومیخان بی توقف رامراج را نزد نظام شاه برده بموجب فرمان سرش از تن جدا ساخته بر سر نیزه کرد

پیش افواج باز داشت و بقول صاحب تاریخ قطب شاهی چون کفار بار دیگر بتطمیع رامراج حملهٔ قیامت آشوب
بر لشکر اسلام آوردند میمنهٔ سپاه ظفر اثر شعار حضرت شهریار یعنی ابراهیم قطبشاه متفرق گشت و ونکشادری فرصت
غنیمت دانسته با لشکر خویش بر قلبگاه آن شهریار حمله آورد شهریار رستم کردار مشاهدهٔ جرات کفار بر آن گرده عادت
آثار مانند شیری که بر گلهٔ آهو حمله آورد حمله آورده اکثر را طعمهٔ نهنگ شمشیر ساخته تزلزل در ارکان جمعیت قلب
کفار انداخت و ونکشادری که استظهار سپاه لغزه بود در اثنای گرمی کارزار بر تیغ مجاهدان نصرت شعار
از پا درآمد و از جانب میمنه دلیران لشکر عادلشاهی به ملتمراج تاختند جمعی کثیر را بر خاک هلاک انداختند و از
خواص حسین نظام شاه شهسواری خود را برامراج رسانیده کشان کشان او را بخدمت حسین نظام شاه آورد
وحسب الحکم سرش از تن جدا ساخته بر سر نیزه نصب چون کفار را نظر بر آن سر افتاد دست از جنگ باز داشته
گریان و نالان راه فرار پیش گرفتند و اسلامیان تا اناگندی که ده کروهی بیجانگر است تعاقب نمودند
بروایت اصح قریب صد هزار کافر از پیاده و سوار از روز جنگ تا رسیدن به اناگندی بقتل رسیدند و از نقد و
جنس آنقدر نصیب خاص و عام گردید که از حیطهٔ تحریر و تقریر بیرون است و سلاطین غیر از فیل طمع در هیچ چیز نا کرده هر چه
بدست هر کس افتاد از آن دار شدند و حسین نظام شاه پوست رامراج پر کاه کرده و این بیت نوشته بیت چو بیشه
تهی گردد از نره شیر درآیند شغالان در آنجا دلیر مصحوب روندگان سریع السیر نزد مخالفان که شریک اسلامیان
نگشته بتحریک رامراج تا حوالی احمدنگر مزاحمت رسانیده بودند فرستادند و منشیان بلاغت نشان فتحنامهای
این فتح عظیم که روز جمعه بتاریخ بستم شهر جمادی الثانی سنه ۹۷۲ اثنی و سبعین و تسعمائه بوقوع پیوسته بود نوشته
مصحوب قاصدان تیز سیر باطراف روان ساختند و سلاطین کامکار بقول صاحب تاریخ قطبشاهی بعد از فتح
قریب ده روز در آن مقام ظفر فرجام توقف فرمودند تا سپاه اسلام از غارت و تاراج اردوی کفار فارغ گشتند

ومن بعد بفیروزی و اقبال متوجه شهر بیجانگر گردیده دست بتاراج گشاده بنیاد شهر و بتخانه‌ها را که
رشک افزای نگارخانهٔ چین بود با زمین برابر ساختند و تلافی خرابی که سپاه رامراج در احمدنگر نموده بود
لشکریان نظام شاهی آتش در اکثر عمارات و اسواق و دکاکین بیجانگر و جمیع قریات اطراف انداخته ویران
مطلق ساختند و ونکتادری که از معرکه گریخته و در جایها دوردست قرین حیرت نشسته بود بناچاری جمعی را
نزد پادشاهان اسلام فرستاده بزبان تضرع و زاری ابواب مسالمت بر روی روزگار خود گشوده قلاع و پرگنات
سلاطین اسلام را مثل قلعهٔ رایچور و مدکل و پرگنهٔ اوسکری و تاکری که رامراج بعنف گرفته بود واپس داد و نظام شاه را
نیز بهر عنوان راضی ساخت و از جانب شهریار مصطفی خان و از جانب حسین نظام شاه مولانا عنایت الله
و از جانب علی عادلشاه کشورخان با سپاه گران بجانب قلعهٔ مدکل و رایچور روان شده قلاع را مع مضافات
از تصرف کفار بیرون آوردند و مصطفی خان بی اطلاع ابراهیم قطبشاه و حسین نظام شاه کلید قلاع را با ولایات
بکشورخان سپرده متوجه خدمت پادشاهان گردید و هر دو پادشاه چون برین کیفیت آگهی یافتند بهم برآمدند و حسین نظام شاه
بخدمت شهریار پیغام داد که اگر مصطفی خان نوکر و دولتخواه شماست بغیر رضای جانبین چرا کلید قلعه را بکشورخان
داد و اگر دولتخواه عادلشاه است بچه رو او را مقرب و معتمد درگاه باید داشت صلاح دولت در آنست که او را بقهر سلطانی
از پا درآورید شهریار نظر بر سیادت و خدمات شایسته که از و بظهور رسیده بود از سر قتلش درگذشته او را رخصت
رفتن بمکهٔ معظمه ارزانی فرمود مصطفی خان عرض نمود که امروز آنچه از زر و جواهر و اسپ و فیل که در تصرف بندهٔ درگاه است
از خوان انعام شهریار است بهر که فرمان شود تسلیم نماید فرمان شهریار بنام عمال دارالسلطنت شرف صدور یافت
که تمام اسباب و اموال او را همراه مردم معتبر روانهٔ بندر گردانند گویند هشتصد راس باربردار و پنج هزار مردم باربر
جهت حمل اسباب او از سرکار اشرف امداد شد خان عظیم الشان فی الفور کوچ کرده بلشکر عادلشاه ملحق گشت و

ملتفت

منصب وکالت و پیشوائی سرفراز گردید و چند سال بخدمت علی عادلشاه بسر برد و بعد از اشتغال علی عادلشاه
بتحریک جمعی از معاندان آن سید عزیز در شهور سنه ۹۸۸ ثمان و ثمانین و تسعمایه در ولایت بیلوار بدرجه شهادت رسید
العرض سلاطین کامکار مدت شش ماه در ولایت کفار پرتو نزول افکنده نهایت اقتدار بظهور رسانیدند بعد از آن
از آنجا نهضت فرموده چون بحوالی راچور رسیدند یکدیگر را ضیافت کرده وداع نموده بهمعنان فتح و ظفر بدار
سلطنت معاودت فرمودند ذکر تولد شاهزاده بلند اقبال ابوالمظفر محمد قلی قطبشاه آورده اند
که در شهور سنه ۹۷۳ ثلاث و سبعین و تسعمایه چهاردهم رمضان المبارک روز جمعه در صدر نهار بطلوع آن مهر سپهر اقبال از افق
ولادت ساحت گیتی منور گردید و فلک پیر از کمال خرمی بسر حد جوانی رسید و شهریار را روشنائی دیده امید
افزود و شکر الهی بتقدیم رسانیده چند روز بلوازم جشن و طوی اشتغال فرمود و سادات و علما و مساکین و فقرا
واهل تنجیم و شعرا از وفور انعام شهریار فیض بخش عالمیان همچو بحر و کان توانگر گشتند و منجمان از زایچه طالع همایونش
استخراج نمودند که وجود فایض الجود او باعث ازدیاد رفاه خلق و امنیت رعایاست و موجب شادابی ریاض
ملک و ملت و شاعری در تاریخ ولادت آن شاهزاده جوان بخت چه خوش گفته قطعه شاه را داد خدا فرزندی
که شد از دیدن او دل خرم پی شکرانه شه دریادل کرد با خلق بسی لطف و کرم سال مولودش را یافت
فلک باعث روزی اهل عالم ذکر قصه امداد شهریار مرتضی نظام شاه ابن حسین نظام شاه را هنگام
ارتفاع غبار مخالفت میان آن شاه عالیجاه و علی عادلشاه چون حسین نظام شاه بعد استیصال رام راج
بمستقر سریر سلطنت خود معاودت فرمود بقول محمد قاسم فرشته پس از یازده روز بعلت افراط شرب
وکثرت مباشرت باجل طبیعی این جهان فانی را وداع نمود و این مصرع تاریخ فوت اوست مصرع
آفتاب دکن شد پنهان یعنی سنه ۹۷۲ اثنی و سبعین و تسعمایه و روز وفات بقول صاحب تاریخ قطبشاهی چهارشنبه هفتم
۹۷۲

ذی قعده است از سنهٔ مذکور و بعد از آن ارشد اولاد آن شاه غفران پناه مرتضی نظام شاه مشهور
بدیوانه بر سریر شاهی نشست و چون بنا بر حداثت سن بامور جهانبانی نمی‌پرداخت والدهٔ ماجدهٔ او بی بی خونزه
همایون بنت میانجی ابن خواجکی که پسرزادهٔ جهانشاه قراقوینلو پادشاه آذربایجان است شش سال متصدی
مهمات پادشاهی گشت بنابرین فی الجمله فتوری بارکان دولت نظام شاهی راه یافت و علی عادل شاه باغوای
کشورخان که پیشوای آن دولت بود بعزم تسخیر احمدنگر متوجه ولایت نظام شاه گردید مرتضی نظام شاه باستماع این خبر
از خواب غفلت بیدار گردیده از ارکان دولت در باب رفع این حادثه درخواست کنکاج نمود و بصوابدید دولتخواهان مکتوبی
مشتمل بر استدعای امداد بمصحوب رسولان سخندان نزد شهریار ارسال فرمود و متعاقب ارسال رسولان مهمان
خبر رسانیدند که علی عادل شاه بسرحد احمدنگر رسیده است بنابر ضعف حال با والدهٔ خود و امرای دیگر در برار نزد
تفالخان که در آن ایام سلطنت آن دیار بقبضهٔ تصرف درآورده فرزندان عماد شاه را محبوس ساخته بود رفت
و باتفاق متوجه حدود کولاس گشت و از آنجانب چون فرستادهٔ نظام شاه بدرگاه شهریار رسید بعد دریافت
احوال خاطر همایون از بی مروتی عادل شاه رنجیده اعانت نظام شاه پیش نهاد همت ساخت و امر باحضار
امرای عساکر فرمود و درین اثنا رسول دیگر از جانب نظام شاه رسیده بعرض رسانید که بامید امداد آن سلطنت پناه
از دار السلطنت خود حرکت نموده باتفاق خان اعظم تفالخان بسرحد کولاس رسیده ایم مترصد از الطاف آنکه
خود را از توجه بدین صوب معاف نخواهند داشت شهریار باستماع این پیغام از مستقر سریر سلطنت نهضت فرمود
در مابین قندهار و کولاس ملاقات دست داد و باتفاق هم متوجه تسخیر بیجاپور گشتند عادل شاه از استماع این خبر
صلاح در جنگ ندیده عنان بصوب کوکن تافته جمعی از امرا و لشکریان خود را بمحافظت بیجاپور مامور ساخت و
سپاه آن پادشاهان بولایت بیجاپور درآمد و لشکریان مرتضی نظام شاه دست بتاراج برآورده تمام پرگنات و

قصبات

قریبا ضبط آن ولایت دار و دیار ویران ساخته شد و عادلشاه از بیم لشکر ظفر اثر چون گردباد در یکجا آرام نگرفته هر روز بمکانی
و هر شب در جائی بسر می برد و از هر جانب شهریاران شهر بیجاپور را محاصره کردند و بعد از آنکه ایام محاصره امتداد
یافت و خرابی بسیار بولایت بیجاپور رسید عادلشاه با اظهار مراتب یکجهتی بخدمت شهریار پیغام داد
که عجب است از آن سلطنت پناه که در خرابی ولایت هندوستان گشته مانع نمیشوند و خلیفه محبت آنکه
نوعی سعی نمایند که رفع سواد عناد شده فرمانروایان بممالک خود مراجعت فرمایند شهریار باقتضای مروت
شاهانه جهت ابقای دولت عادلشاهی مرتضی نظام شاه را بر سر رضا آورده بتجدید مبانی مصادقت را استحکام داد
و در رفع فساد نمودن بعد آن پادشاهان بمستقر سریر سلطنت خویش مراجعت فرمودند انچه صاحب
تاریخ قطب شاهی بقلم آورده اما محمد قاسم فرشته استمداد نظام شاه از شهریار بعد مقید ساختن با در خود خونزه بیجا بون
در ایامی که رایات نصرت آیات نظام شاهی بصوب قلعه دهارور جهت استیصال کشور خان بحرکت آمده بود
نوشته که درین ایام حسین نظام شاه کس نزد شهریار فرستاده استمداد نمود اما پیش از وصول او کشور خان کشته شده
و قلعه دهارور بطرز غریب مفتوح گشت چنانچه بعد ازین مذکور خواهد شد و بعد ازین واقعه عین الملک و نور خان
که از نظام شاه یاغی گشته با عادلشاه ملحق شده بودند با ده دوازده هزار سوار جهت تخریب ولایت نظام شاه
بجانب ولایت احمدنگر روان شدند امرای نظام شاه مثل خواجه میرک و فرهاد خان و اخلاص خان با پنجشش هزار
سوار متوجه دفع اینها شدند و هزیمت داده نور خان را زنده دستگیر کرده مظفر و منصور در حوالی دهارور بعز آستان
بوسی رسیدند و چون شهریار در آن آوان بنظام شاه پیوسته اظهار یکجهتی نموده هر دو پادشاه متوجه ولایت
عادلشاه شدند بظاهر شهر بیجاپور رسیدند شاه ابوالحسن میر جمله عادلشاه سید مرتضی سبزواری را نزد
نظام شاه فرستاده پیغام نمود که اخلاص و عقیدت این دولتخواه نسبت بآن دودمان موروثی است

د محتاج به بیّنه و گواه نیست اگر حکم شود این مخلص از وفور خیراندیشی بشرف بساط بوسی مشرف گردیده آنچه
صلاح دولت باشد معروض دارد از ذرّه پروری عجیب و غریب نخواهد بود نظام شاه جواب داد که شاه
ابوالحسن پسرزادهٔ ماست و یکجهتی تمام دارد اگر اینجا تشریف آرد از صلاح او تجاوز نخواهیم نمود شاه ابوالحسن امیدوار
گشته روانه گردید و بوساطت خانخانان تبریزی از احراز شرف ملازمت مشرف گشته در وقت فرصت
بعرض رسانید که دوستی با عادلشاه منتج فواید کلیست و فیمابین نسبت قرابت نیز متحقق و چندگاه که غبار
نزاع درمیان بواسطه نفران کوتاه بین مرتفع شده بود آنهم الحمد لله بآب شمشیر حضرت فرونشست اکنون بر موافقت
ظاهری قطبشاه اعتماد کردن و با عادلشاه در مقام خشونت بودن از حزم و دوراندیشی بعید مینماید اگرچه بظاهر
با حضرت است اما بخفیه با دیگران زبانها دارد پس کتابتی نفاق آمیز که در آن اثنا قطبشاه بعادلشاه نوشته
بود و آنرا شاه ابوالحسن همراه داشت بنظام شاه نموده بر دعوی خود شاهد عادل گذرانید و خانخانان تصدیق کلام او
پرداخته بسخنان وحشت انگیز آتش قهر نظام شاه بنوعی برافروخت که در همان روز امرا و سرداران سپاه را جهت
محاربه با قطبشاه نامزد فرمود قطبشاه از مقدمه خبر یافته فی الحال سوار شده جریده بجانب گولکنده راهی شد
نظام شاهیان اردوی او را تاراج نموده تا سرحد تلنگ تعاقب کردند و هنگام تعاقب پسر بزرگ ابراهیم قطبشاه
موسوم بعبدالقادر که بشجاعت و علم و حسن خط آراسته بود در خدمت پدر معروض داشت که نظام شاهیان
اعلام جرأت افراشته دلیر و بیباک دنباله دارند و ضررهای بسیار بمردم ما میرسانند اگر حکم شود این کمینه فرزند
با برخی از امرا بکمین رفته و از عقب ایشان درآمده بشمشیر قهر نوعی نماید که موجب تنبیه دیگران شود عین سرافرازی
این فرزند خواهد بود قطبشاه پسر را صاحب داعیه قیاس نموده و این اراده را از تحریک امرای کبار و اتفاق ایشان
با وی دانسته متوهم گردید و در اثنای راه اصلا ملتفت جواب نشده چون بگولکنده رسید او را در یکی از قلاع

بجوی

محبوس ساخته بعد از چند گاه بشربت مسموم هلاک ساخت القصه مردم نظام شاهی فیلان بسیار گرفته برگشتند انگاه نظام شاه باحمدنگر مراجعت فرموده و ازین معرکه که نظام شاه بیمروتی کرده اردوی قطبشاه را تاراج نموده خاص و عام از نظام شاه متنفر گشتند و مقارن این قطبشاه نیز بمرتضی نظام شاه نوشت که ما را از آن برادر کامکار این توقع نبود که بگفته مفسدان طمع باسپان و فیلان نماید از مردم اصیل بزرگ بعید مینماید اما این را که خوب فهمیده میشود از وکیل السلطنت است که درین ایام در دولتخواهی میکوشد و انچه گفت بگمانش او سرزده نظام شاه باندیشه انکه مبادا قطب شاه بعادلشاه ساخته دعوی فیلان نماید خانخانان را از منصب وکالت عزل نموده شاه جمال الدین حسین انجو را بخلعت منصب وکالت اختصاص بخشیدند اما فی تاریخ فرشته والله اعلم بحقیقة الحال

ذکر توجه علی عادلشاه بمعاونت نظام شاه و محاصره نمودن قلعه کاویل و بعضی از وقایع که در آن آوان رو نمود

صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که چون شهریاران آفاق معاودت نمودند علی عادلشاه بارسال تحف و هدایا و زر نقد نظام شاه و مقربان دولت او را خورسند ساخته استدعای ملاقات نمود و حسین نظام شاه بصوابدید مقربان قبول این معنی کرد پس هر دو پادشاه در حوالی قلعه اوسه بملاقات هم خوشنود گشته بعد تشیید مبانی عهد و پیمان تعهد نمودند که اول تسخیر برار نمایند و بعد از آن تسخیر تلنگانه حسب این قرار اول متوجه ولایت برار گشته دقیقه از تخریب آن ولایت فرو نگذاشتند و تفال خان چون تاب مقابله نداشت در قلعه کاویل متحصن گشت سپاه هر دو پادشاه بمحاصره آن قلعه پرداخته بجنگ در پیوستند و بعد چندی که نوبت بآن رسید که قلعه مفتوح گردد تفالخان کس بخدمت عادلشاه فرستاده دو لک هون و پنجاه سلسله فیل و دیگر تحف و هدایا پیشکش نموده استدعای نجات از آن مهلکه نمود عادلشاه بسخنان دلپذیر حسین نظام شاه را بفریفت پس هر دو پادشاه دست از محاصره باز داشته

بجانب تلنگانه متوجه شدند و پیشتر از جانب نظامشاه خلاص خان و عزیز الملک با دو هزار سوار دیگر بجانب
کولاس ... نشسته بودند تا آنکه آن دو پادشاه از کنار دریا کوچ نمودند پنجهزار ترکی عادلشاهی که در کمینگاه نشسته
بودند دست بتاراج و غارت بنگاه نظامشاه برآوردند و منصور خان نظامشاهی بمدافعه پیش آمد و خلق بسیار
از جانبین کشته شد و منصور خان کشته گردید و کار بآن انجامید که آن هر دو پادشاه صف آرای جدال و قتال
گردیدند آخر الامر جمعی از دولتخواهان جانبین بمیان آمده قرار دادند که عادلشاه کوچ نموده متوجه ولایت خویش
گردد و بعد از آن نظامشاه روانه احمدنگر شود پس بدین دستور عمل نمودند و این امر باعث فلاح شهریار شد
و محمد قاسم فرشته بقلم آورده که چون خواجه میرک مخاطب بچنگیز خان بمنصب وکالت از جانب نظامشاه سربلندی
یافت علی عادلشاه از و ملاحظه نموده داعیه نمود که با ابراهیم قطبشاه ملاقات کرده او را از خود سازد چنگیز خان
بحسن تدبیر این مقدمه را برهم زده مانع ملاقات شد و علی عادلشاه و نظامشاه را با یکدیگر در سرحد ملاقات داده
چنان مقرر ساخت که علی عادلشاه از ممالک کرناتک آنمقدار که در محصول برابری بمملکت برار و بیدر کند
متصرف گردد و مرتضی نظامشاه ولایت برار و بیدر را از قبضهٔ اقتدار تفال خان و علی برید بیرون آورده قطبشاه
بحال خود بوده بهیچ جانب کاری نداشته باشد پس هر دو پادشاه یکدیگر را وداع کرده بمستقر کامرانی
خویش معاودت نمودند چنگیز خان در ترتیب خیل و حشم کوشیده در سنهٔ ثمانین و تسعمایه روانهٔ تسخیر برار شد
و بعد وقوع محاربات فیمابین آخر الامر تفال خان فرار نموده بقلعهٔ پرناله که بر فراز کوه رفیع واقعست متحصن شد
و پسر او شمشیر الملک در قلعهٔ کاویل قرار گرفت و در شهور سنهٔ اثنی و ثمانین و تسعمایه قلعهٔ پرناله را مفتوح
ساخت و تفال خان با جمعی از مخصوصان دروازهٔ قلعه گشوده راه فرار پیش گرفت چنگیز خان سید حسن استرآبادی
را با جمعی از غریبان بتعاقب او نامزد کرده خود در ملازمت پادشاه بدرون قلعه رفت و نقود و جواهر نفیس را

رقم اختصاص کشید فاتح ملک برار تاریخ فتح یافت و بعد از آنکه سید حسن تغال خان را گرفته بدرگاه آورد حکم کرد

آن سید را بقلعهٔ کاویل که آن نیز در محاصره بود فرستاد تا شمشیر اسلام آن را بپایان آورده قلعه را متصرف شد نظام شاه

برهان عماد الملک را که در قلعهٔ نرناله گرفتار شده بود مع تغال خان و فرزندانش و جمیع وارثان مملکت برار

در یک حصار محبوس گردانید و بعد از اندک زمان همهٔ آنها باجل طبیعی یا بطرز دیگر از این عالم رفتند و از آنها نام و نشان

نماند ذکر تمهید مصالحت میان شهریار و مرتضی نظام شاه و ملاقات نمودن آن

دو صاحب افسر و بلتماج رای بیجانگر و بیان بعضی سوانح دیگر صاحب تاریخ قطبشاهی آورده

که چون علی عادلشاه و مرتضی نظام شاه بنا بر وجهیکه مذکور شد بمقام خویش مراجعت نمودند شهریار اسلام را

عادلشاه را اکنون خاطر اشرف ساخته بواسطهٔ رسل و رسایل یکجهتی و وفاداری خود [illegible]

عادلشاه ذهن نشین حسین نظام شاه نموده استدعای ملاقات نمود تا تجدید مبانی اتحاد مستحکم ساخته در

دفع عادلشاه باتفاق سعی بعمل آید و پیغام داد که هرچند زودتر بمقام دفع دشمن درآیند بصلاح اقرب است و ظفر

کشورستانی آنکه از مستقر سریر سلطنت نهضت فرموده متوجه کنار آب کشنا گردند و رام راج والی

بیجانگر که با این جانب متفق و متحد است از استماع خبر توجه شاهان با سپاه بیجا بعزم ملاقات جانبین توجه خواهد

نمود و پیش از آنکه رسول شهریار باحمدنگر رسد مرتضی نظام شاه را نیز این تمنا داعیه در سر افتاده رسولی

بدرگاه قطبشاهی فرستاده استدعای ملاقات نموده بود تا مبانی اتفاق مستحکم ساخته در دفع ارباب نفاق کوشند و

چون رسولان جانبین بشرف ملازمت پادشاهان فایز شدند و مدعیات بعرض رسانیدند مقرر شد که در کنار آب کشنا ملاقات [illegible]

بنا بر این هر دو پادشاه باحضار امرا و سپاه امر فرموده از مستقر سریر سلطنت حرکت نموده در کنار آب کشنا [illegible]

همدیگر مسرت اندوز گشتند و شهریار بصوابدید مرتضی نظام شاه بلتماج راجه [illegible]

متوجه گشتند که بشرف ملازمت آن دو پادشاه مشرف گردیده و بعد از تمهید قواعد عهود مقرر شد که باتفاق
بجانب بیجاپور توجه فرموده تسخیر پیش نهاد همت سازند در اثنای اینحال مقدمه بظهور رسید که موجب نفاق
و باعث رجوع هر یک بولایت خویش گردید شرحش اینکه چون مرتضی نظام شاه بنابر حداثت سن پروای امور
مملکت نداشت و والده او خونزه همایون که تمشیت مهمات سلطنت از پیش خود می کرد بنابر فساد انگیزی مفسدان
کس پیش بلیمراج فرستاده دو لک هون نعل بها طلبید چون بلیمراج قضیه بر عکس تمنای خود دید چاره او را منحصر در
آن بود که همین امداد این دو پادشاه ولایت خود را که علی عادلشاه هنگام قتل رامراج بتصرف آورده بود از انتزاع
نماید فی الفور کس بخدمت شهریار فرستاده عرض کیفیت حال نمود شهریار استجاب نموده کس بخدمت مرتضی نظامشاه
و والده اش فرستاده پیغام داد که نقض عهد و پیمان شایان پادشاهان نیست حالا چون مصلحت در [illegible]ست
با خصم قوی پنجه سر و کار و بلیمراج با ده هزار سوار و پیاده اعتماد بر قول ما نموده آمده است صلاح در آنست که دست
از طلب باز داشته و بمقام خاطر جوئی در آمده نوعی نمایند که رفع کدورت خاطر وی شود نظام شاه و والده
او را طمع نگذاشت که نصیحت شهریار اصغا نماید تا کار بجائی رسید که بلیمراج مستعد جدال و قتال گردید شهریار
جهت اطفای نائره فساد به بلیمراج ایما کرد که چون خلاف عهد از جانب نظام شاه بظهور رسید باید که تا
شبانشب متوجه ولایت خویش شوی که اینجانب نیز متوجه سریر سلطنت می گردد و چون چنان کردند و منهیان
خبر کوچ شهریار و بلیمراج رسانیدند از کردار خویش ندامت کشیده غریق بحر تفکر و تحیر گردید چه سپاه بیکران
علی عادلشاه از یکطرف سر راه گرفته بود که عبور از آن طرف محل صد بیم و خطر بود لاعلاج متعاقب شهریار کوچ
نموده بولایت کولکنده و کهنپوره متوجه گردیده دست غارت دراز کردند شهریار از استماع اینخبر صلابتخان و
مقربخان و عالم خان را با دو سه هزار سوار جهت ممانعت نامزد فرمود و بخشیواران و حوالداران فرمانی در نیهاب

تم ف

مهم بعسر دریافت علوفه‌داران وحواله‌داران از اطراف گردآمده نوعی کار بر سپاه نظام شاه دشوار ساختند
که شبها از هم حوالی اردوی خود خندق کنده پیاده‌های تفنگچی وگماشته را جهت حفاظت خود نگاه بیدار میداشتند
وصلابتخان وغیره سرداران نیز درصدد منع درآمدند نظام شاه کاملخان ومعتمدخان ومیان منجو را جهت
منع شکریارخ نموده نامزد فرمود آخر الامر آتش کارزار ملتهب گردید ومعتمدخان سرنوبت نظام شاهی بقتل رسید
کاملخان زخمی گردید ومعتبرخان نیز شربت مرگ چشید وجمعی کثیر از سپاه نظام شاه مقتول گشتند چون
شب رسید سپاه نظام شاه بصد خوف وهراس آن شب را بروز آورده صبح زود از آن مقام کوچ نمودند ودر
هیچ جا توقف نانموده بسرحد بیدر رسیدند ذکر نامزد فرمودن شهریار ملک نایب را

باسپاه منصور بتسخیر کفار ولایت راجمندری وغیره وبیان فتوحاتی که در آن اوان

رو نمود چون شهریار از غزای کفار بیجانگر بدار السلطنت مراجعت نمود بعد از گذشتن یکسال که سپاه آسوده
حال گردید ملک نایب را به تنبیه کفار راجمندری وتسخیر آن ولایت با ده هزار سوار وچند سردار نامی مثل عین الملک
وصلابتخان وملک شیرزن وغیره هم نامزد فرمود آنها اول بقلعه تیلی سر رسیده وتهیه اسباب جنگ کرده
صلاح وقت در آن دیدند که اول بدفع شتابخان که تیناپور وراجمندری در تصرف او بود وبا جمعیت ده هزار
مرد در آنجا اقامت داشت وهنگام دشواری کار بر اهل قلعه راجمندری امداد بفرستادن آذوقه
وکمک میکرد پردازند بنابرین متوجه تسخیر تیناپور شدند شتابخان از استماع این خبر با سپاه خویش باستقبال
شتافته بجنگ درپیوست وبعد کشته شدن بسیاری از شه کان پشت بمعرکه داده راه انهزام پیش گرفت
غازیان غنایم بسیار بدست آورده رو بتسخیر قلعه تیناپور که شتابخان در آنجا متحصن شده بود آورده بعد
وطن بهابالا رفته جبرا وقهرا آن حصار را مفتوح ساختند شتابخان با اهل وعیال [illegible] مخفی از آنجا فرار

۱۵۹ نموده خود را به قلعهٔ راج بوندی که بر قلهٔ کوهی واقعست رسانید سرداران اسلام تنها پور را بجمعی از همراهان
سپرده با سپاهِ منصور از عقبِ ستاجان بسرعتِ برق و باد روان گردیدند چون راه و اطراف
آن قلعه دشوار و پر از اشجار بود و پیادهای تفنگچی و کماندار از جانبِ کفار سر راه گرفته بودند ملک نائب وغیره
امرا این پیشه درآمده هر روز دو کروه راه را بقطع اشجار و افروختنِ آتش تصفیه نموده طی مسافت میکردند تا اینکه
نزدیکِ قلعه رسیده سیصد پیاده را طعمهٔ نهنگ تفنگ گردانیده کار بر اهل پیشه و قلعه تنگ ساختند ستاجان
بنابر خستگی اکثر کفار در خود تابِ مقابله ندیده با فرزندان از جانبی که متصل بجنگل بود به قلعهٔ راجمندری رفته به ویدیادر
ملتجی گردید و قلعهٔ راج بوندی مفتوح شد ملک نائب اموال و اسباب ستاجان را ضبط نموده آنچه لایق ارسال بود
مصحوبِ فتحنامه ارسالِ حضور نمود و یکی از بهادران را بمحافظتِ آن قلعه متعین کرد و ستاجان براجمندری رفته
و ویدیادر وغیره کفارِ اطراف و جوانب و راجهای قاسم کوته را بمدد خواندند تا اینکه سه هزار سوار و سی هزار
پیاده نیزه گذار و تفنگچی بسیار مجتمع شدند آنگاه در مقابلهٔ اسلامیان آمده بجنگ در پیوستند و حملهای
کوه شکوه بر سپاهِ منصور آورده امرای میمنهٔ لشکرِ اسلام را متزلزل گردانیدند سید محمود و سید [illegible]
بمشاهدهٔ جرأتِ کفار با بقیهٔ سپاه حمله ور گشته صفوفِ ویدیادر و ستاجان را از پیش برداشته رایتِ
فتح و نصرت برافراشتند و کفار راهِ گریز بر ستیز برگزیدند و ویدیادر و ستاجان در قلعهٔ راجمندری متحصن شدند
غازیانِ اسلام متعاقب رسیده بمحاصره پرداختند و سه تا چهار ماه علی الاتصال شب و روز جنگ و جدال
بود آخر الامر توپِ ابراهیم شاهی را محاذی قلعه مجرا گرفته بضربِ آن توپِ رعد آشوب چنانکه دیوار حصار
منهدم ساختند کفار هراسان گشته کسی بخدمتِ ملک نائب و مولانا خیالی که معتمد و مقربِ درگاه بود فرستاده
التماس نمود که پلوندت را به قلعه فرستند که ما بندگان بعد عرض معروضاتِ خود تسلیم کلیدِ قلعه نمائیم ملک نائب

صلاح در فرستادنش دیده پندت مذکور را بجانب قلعه روان نمود و بیدیا در و شتانجان بصد عجز و زاری باو گفتند
بهر حیله و تدبیر که ممکن باشد ما را با فرزندان ازین گرداب بلا بر ساحل نجات باید رسانید بلو پندت بسبب محبتی
که کفره را با هم می باشد و بیدیا در و شتانجان را مطمئن خاطر گردانیده مقرر نمود که با قسم زندان بهر طرفی که خواهند بروند
و کلید قلعه تسلیم بندگان درگاه نمایند بدین دستور قول و عهد کرده به لشکر منصور باز گشته کیفیت حال بدین گونه
مذکور ساخت که کفار دل بر جنگ و جدال نهاده اند و بزودی تسخیر قلعه میسر نخواهد شد صلاح در آنست که سرداران کفار
را با قسم زندان و متعلقان قول باید داد تا کلید قلعه تفویض نموده بهر طرف که خواهند بروند و در این باب چندان مبالغه
نمود که ملا خیالی راضی گشته ملک نائب را راضی گردانیده قولنامه بجهت کفار فرستاد سرداران کفار با فرزندان و
متعلقان بیرون آمده و بیدیا در بطرف قاسم کوته رفت و شتانجان بطرف بیجانگر شتافت ملک نائب و امرا
عرایض مشتمل بر کیفیت حال بحضور فرستادند شهریار بسبب گذاشتن و بیدیا در و شتانجان بلو پندت و ملا خیالی را
مقید و مواخذ گردانید و ملک نائب و غیره امرا را به تشریفات شاهانه سرفرازی بخشید و فتح قلعهٔ راجمندری در سنه ۹۷۹
تسعه و سبعین و تسعمایه رو داد مصرع معبد کافران بدست آمد تاریخ فتح قلعهٔ مذکور است **ذکر توجه ملک
نائب حسب الامر شهریار بعزم تسخیر ولایت قاسم کوته** چون خبر فتح قلعهٔ راجمندری بسمع
اجلال رسید فرمان همایون بنام امرا شرف نفاذ یافت که با سپاه منصور متوجه ولایت قاسم کوته گردیده جمیع
آن مملکت را مسخر سازند سرداران حسب الامر متوجه آن ولایت گشته بتصفیه جنگلی که پر از اشجار و پناه کفار بود در آنجا جمع گشتند
و کفار از آمدن لشکر اسلام خبردار گردیده بسان مور و ملخ فراهم شده با وبکت راج که جمعیت بیست هزار پیاده همراه
او بود عقد موافقت بسته آتش جدال و قتال در اطراف بیشه برافروختند و سپاه منصور بضرب تیر دلدوز
و تفنگ آتش فروز تزلزل در بنای ثبات کفار انداخته و اکثر سرداران و دلیران را اسیر و قتیل نموده رایت نصرت

برانداختند و دکنت راج بابقیة السیف راه فرار پیش گرفت و قلعهٔ کوپال وارکوتم مسخر اولیای دولت قاهره
گردید بعد ازان سرداران اسلام عنان یکران عزیمت بجانب قلعهٔ قاسم کوته برتافتند سردار راج و برادرش
بابیلندر که عمدهٔ کفار آن کشور بودند از استماع خبر توجه ملک نائب و کیفیت تسخیر قلعهٔ راجمندری و دیگر قلاع عاقبت
اندیشی نموده کس بخدمت ملک نائب فرستاده طالب امان گردیدند ملک نائب قول امان داده سردار راج
را روانهٔ درگاه عالی نمود و برادر او را که بدل و جان مطیع و منقاد شده بود سرگردهٔ جمعی از سپاه گردانیده متوجهٔ کوپال
و برای که راجهٔ قدیم بود گردید آن کافر از استماع صولت و سطوت سپاه اسلام هراسان گشته بطرف بنگاله فرار نمود
و تمام قلاع و ولایت او مسخر سپاه منصور شد ملک نائب مردم دلیر کاردان را در آنجا تعیین نموده بی توقف
بصوب ولایت دیدادی متوجه شد دلب راج حاکم ولایت مذکور چون این خبر شنید و در خود تاب مقابله ندید
بقلعهٔ دیوبوران که در قلهٔ کوهی واقع بود پناه برد سپاه اسلام متوجه آن قلعه گشته بجایی رسیدند که کوههای پیش
سر بفلک کشیده و پیرامون آن جنگلی بود که از کثرت اشجار گذار باد در آن دشوار می نمود و یکطرفش بحر اخضر
پیوسته در آنجا بیست هزار پیاده تفنگچی مستعد رزم و پیکار گشته رو بمقابله آوردند دلیران اسلام بضرب تیغ آتش بار
و خدنگ خاراگذار خرمن حیات دلیران آنها را سوختند و باقی ماندگان راه گریز پیش گرفته بالای آنکوه
آسمان شکوه برآمده تا چهار ماه با سپاه اسلام جنگ و جدال می نمودند آخر الامر دلب راج باستیلای رعب و
هیبت سپاه خود خایف و هراسان گشته کس نزد ملک نائب فرستاده تسلیم دیدادی نموده مطیع و مالگذار
گردید ملک نائب آن ولایت را بنایبان کاردان سپرده بجانب ولایت خبتر بار روی توجه آورد حاکمان آن ولایت
نرسنک و سورسنک که دو برادر بودند از استماع این خبر با جمعیت ده هزار پیاده باستقبال شتافته در راهگذر که
میان دو کوه واقع بود دیواری کشیده و خندقی کنده و به توپ و تفنگ استحکام داده آمادهٔ رزم و پیکار گردیدند

مجاهدان اسلام چون بدان محل صعب رسیدند بضرب توپ و تفنگ کار بر آن مخذولان تنگ ساختند
و از آنجانب نرسنگه و سورسنگه در صدد مدافعه در آمده حرب عظیم نموده و خلق بسیار را بکشتن داده اسیر
گشتند و آن ولایت بحوزه تسخیر در آمده بمردم معتمد مفوض گردید ذکر توجه ملک نائب بعزم تسخیر ولایت
وسناد دیو و بیان محاربات و فتوحاتی که مجاهدان اسلام را دست داده چون ملک
نائب باقبال شهریار اکثر قلاع و ولایت قاسم کوته را در مدت دو سال جبراً و قهراً از دست تصرف
کفار انتزاع نمود استیصال وسناد دیو را که میان راجه‌ها بوفور خزاین و بسیاری پیاده و فیلان کوه شکوه
و صعوبت راه مملکت ممتاز بود پیش نهاد همت ساخته متوجه آن ولایت گردید و قلعه پتنور را که در تصرف
برادر وسناد دیو بود محاصره نموده بجبر و قهر مفتوح ساخت و برادر وسناد دیو را و زن و فرزند کفار را
اسیر گردانیدند و مجاهدان آنها را از بیخ و بنیاد برانداختند غنایم بسیار بدست آوردند و بعد از آن قلعه کندو دلوی
را که استظهار وسناد دیو و پناه‌گاه بود مسخر گردانیدند بعد متوجه تسخیر قلعه که مستقر وسناد دیو بود گردید
وسناد دیو با پنجاه هزار پیاده تفنگچی و کماندار و پنجهزار سوار و پانصد زنجیر فیل جنگی بعزم محاربه رو آورده
از اینجانب مجاهدان اسلام نیز صف آرا گشتند بعد محاربه عظیم کفار هزیمت یافته راه فرار پیش گرفتند و سپاه
منصور تعاقب نموده دست قتل و غارت دراز کردند و بمحاصره قلعه که وسناد دیو در آن متحصن شده بود
پرداختند وسناد دیو کس بخدمت ملک نائب با تحف و هدایا فرستاده باعتذار پیش آمد و پیغام داد که
اگر ملک سوروپی برمن مسلّم دارند هر سال مبلغ سی هزار هون و چهل زنجیر فیل روانه درگاه خواهم نمود ملک نائب
که در باب صلح و جنگ از جانب شهریار مختار بود بنا بر صلاح وقت ملتمسات او را بمقرون اجابت ساخته
فرستادها را به تشریفات لایق نواخت الحاصل در اندک مدت جمیع قلاع و بلاد و ولایت قاسم کوته در آمد

تا کنار دریای خضر مسخر سپاه ظفر پناه گشت و ملک نایب در هر مکان امینی مقرر نموده در هر نوبت عرضداشتی
مشتمل بر کیفیت فتح بحضور فرستاده مشمول عواطف خسروی گردید ذکر مخالفت عادلشاه با نظام شاه
و کشته شدن کشورخان و فتح قلعهٔ دهارور بطرز غریب و موافقت نمودن مرتضی نظام شاه
با شهریار و مبدل شدن دوستی بدشمنی بسخن سازی بعض مردم و بیان همروانی
نظام شاه چون والدهٔ ماجدهٔ مرتضی نظام شاه بی بی خونزه همایون که تمشیت مهمات مملکت از پیش
خود میکرد و اکثر ارکان دولت را ساقط الاعتبار نموده برادران و متوسلان خود را بر روی کار آورده بود
از جهت اکثر دولتخواهان متفق گشته مرتضی نظام شاه را بر آن داشتند که والدهٔ خود را مقید ساخته بقلعهٔ دولت آباد
فرستاد و عین الملک و تاجخان برادران آن عصمت پناهی که سرآمد سرداران بودند و جمعیت ده هزار سوار داشتند
داشتند از بیم جان راه فرار پیش گرفتند و تمام لشکر و بنگاه آن دو سردار بغارت رفته وهنی عظیم بسلطنت نظام شاهی
راه یافت علی عادلشاه از استماع این خبر فرصت غنیمت دانسته در اوایل سنه ۹۷۵ خمس و سبعین و تسعمایه کشورخان لاری را
با بیست هزار سوار و چندی از امرا بجهت تسخیر ولایت نظام شاه بجانب احمدنگر نامزد فرمود کشورخان اکثر پرگنات
که بر سر لشکر بیجاپور بود تاخت و تاراج نموده و برخی از پرگنات سرحد را بقبضهٔ تسخیر در آورده و امرای نظام شاهی را
که بدفعهٔ او اعلام جدال برافراشته بودند در حوالی قصبهٔ کچ جنک گروه شکست و در همان موضع جهت ضبط پرگنات
قلعهٔ در نهایت استحکام بنا نموده مسمی به دهارور گردانید و در اندک زمانی تیار ساخته و مملو از آتشبازی و اسباب
قلعه داری نموده و محصول از آن ممالک برداشته ارادهٔ تسخیر قلاع و بقاع دیگر نمود و بقول صاحب تاریخ قطب شاهی
کتابتی از روی تکبر بنظام شاه نوشت بدین مضمون که دولت آباد را دیده و دانسته شما را بگذاشته ایم اولی و انسب
آنکه متوجه آنجا شده کرد دیگر باقی را بگذارند و الا مصرع آنچه بینند ز خویشتن خواهند دید نظام شاه بدریافت

این مضمون

این مضمون بهم برآمد و در باب صلح و جنگ با امرا و معتبران درخواست کنکاج نمود و بصوابدید ایشان ۱۹۴
دبیر اصفهانی که در آن اولا چنگیز خان مخاطب شده بود ده هزار سوار دو اسپه از سپاه انتخاب نموده در سنه ۹۷۶ نهصد و هفتاد
و هفت متوجه دفع وی شد کشور خان اقسام ذخیره بدرون قلعه کشیده بمردم جنگی و آلات آتش بازی استحکام
آن قلعه نموده باتفاق عین الملک و انکس خان و نور خان وغیره امرای عادلشاهی عازم جنگ شد لیکن آن امرا
از استماع خبر توجه نظام شاه بیک ناگاه بعلت نفاق با کشور خان بی ارتکاب جنگ گریخته متفرق گشتند و
به کشور خان پیغام دادند که چون ما را تاب مقابلهٔ نظام شاه نیست باحمد نگر رفته تاخت و تاراج مینمائیم
تا نظام شاه مضطر گشته دست از تسخیر قلعه باز دارد و از جهت محافظت ولایت احمد نگر دنبال ما شتابد
و نظام شاه را که استیصال کشور خان و تسخیر قلعه اهم بود کس نزد ابراهیم قطب شاه جهت استمداد
فرستاده خود با جمعیت سحابی بسرعت برق و باد بجانب قلعهٔ دهارور روان شد و کشور خان با جمعیت
قلیل در قلعه متحصن شده علم مدافعه برافراشت و بقول صاحب تاریخ فرشته چون مرتضی نظام شاه
نزدیک دهارور بیک منزل رسیده در کنار آبی نزول اجلال فرمود در آنجا قاصدی از پیش کشور خان کاغذی
سربمهر آورد و نظام شاه آنرا وا کرده بخواند و از عبارت بی ادبانه آن مکتوب برآشفته فی الحال سوار شد و قسم یاد کرده
فرمود که پای از رکاب بر نیارم تا قلعه را مسمار نسازم چون نزدیک قلعه رسید رو بدروازه آورد خانخانان و مرتضی خان
و سایر مقربان دولت متردد شده معروض داشتند که طریق قلعه کشائی اینچنین نیست که بمجرد دویدن اراده نمودن
فی الفور اینچنین قلعهٔ مستحکم مفتوح گردد نظام شاه که بفتح ملهم شده بود قبول اینمعنی بوجه من الوجوه ننموده گفت که دروازه را
به تیغ و تبر درهم شکسته داخل میشوم اگر اجلم نرسیده آسیبی نخواهد رسید و اگر رسیده کناره گرفتن فایده
ندارد بازو و دولتخواهان التماس سلاح پوشیدن نمودند نخست ابا فرمود چون عرض کردند که سلاح پوشیدن

سنتِ نبوی است جوشن در بر کرده و تیر و کمان بر سرِ دست گرفته روانه شد درین اثنا توپچیان و تفنگچیان
و بان کارفرمایان شروع بسر دادنِ توپ و تفنگ و بان نمودند و در هر دفعه دو سه هزار توپ و تفنگ و بان
سر میدادند اگرچه ذی روح بسیار ضایع شد و آثار هول قیامت پدید آمد اما اصلا آسیبی برایات پادشاهِ مرتضوی نسبی
خصال نرسید و عنانِ اراده به کشیده بجائی رسید که از دیوارِ حصار پنجاه گز تخمیناً فاصله ماند و هیچکس را یارای آن نبود
که در بابِ مراجعت سخنی بر زبان آورد و درین اثناها درانِ نظام شاهی به تیراندازی مشغول شدند و تنگ عظیم
در هوس شد که یکبار شور و غوغا و انداختنِ توپ و تفنگ بالکلیه برطرف شد مردم متحیر و متعجب گشتند جمعی دریچه
کوچک را شکسته به قلعه درآمدند دیدند که تیری از شستِ قضا بکشورخان رسیده و جان بحق تسلیم نموده افتاده
است و در قلعه احدی نمانده سرش از تن جدا کرده بر کنگره آویختند و نظام شاه از مشاهده آن حال خوشوقت
گشته سجده شکر بدرگاهِ مفتح الابواب بجا آورده شادمان نشست و بعد ازین آنچه روداد بموجب نوشته
محمد قاسم فرشته پیش ازین بقید قلم آمد الحال آنچه که صاحب تاریخ قطبشاهی بعرض بیان آورده منتظم سلک
تحریر میگردد چون خبر کشته شدن کشورخان بعادلشاه رسید بمقام انتقام درآمده نورخان و عین الملک و
ظریف الملک را با سپاهِ فراوان جهت تخریب ولایتِ احمدنگر فرستاده خود با پنجاه هزار سوار بعزم استیصال
نظام شاه متوجه شد از استماعِ این خبر نظام شاه متردد گشته بصوابدید دولتخواهان خطی مشتمل بر تمهید معذرت طلب اعانت
با تحفِ بسیار مصحوبِ رسولان سخندان بخدمتِ شهریار فرستاد و شهریار بعد دریافتِ کیفیتِ حال کمر اعانت
بر میان بسته پس از اجتماعِ سپاه رایتِ نصرت آیت بجانبِ معسکرِ نظام شاه برافراخت و چون موکب اقبال
بحوالی حوض کمتانه نزولِ اجلال نمود ملک برید بخدمتِ اشرفِ شهریار شتافت و باتفاق کوچ کرده چون بموضع
والگری که موعد ملاقات بود رسیدند مرتضی نظام شاه بعزم استقبال متوجه گشت لاچیوتره که بجهتِ ملاقات طرح انداخته

بود

بود نگردید و ازینجانب نیز شهریار با جمعی از مخصوصان توجه نمود و در آنجا اقتران نیرین و اجتماع سعدین دست داد
و بعد شستن غبار کدورتی که فیما بین بود بآب وداد مرتضی نظام شاه مصحفی که مشهور بدستخط حضرت شاه ولایت مآب
بود میان آورده مبانی اتحاد و یکجهتی را که در جمیع سوانح ممد و معاون یکدیگر باشند بایمان غلاظ موکد ساخته
بعد عهد و پیمان چنان مقرر گشت که باتفاق یکدیگر در دفع فتنهٔ عادلشاه کوشیده در تسخیر بلدهٔ بیجاپور و سایر آن
مملکت سعی موفور بظهور رسانند عادلشاه از استماع این خبر مضطرب گشته و اتفاق آن دو پادشاه محمول بر تحریک
شاه ابوالحسن ولد شاه طاهر علیه الرحمه نموده مشار الیه را از منصب پیشوائی و وکالت معزول ساخته به حبس و
قیدش فرمان داد و سید مرتضی که در آن اوان بسببی از اسباب از نزد نظام شاه گریخته پناه بعادلشاه
برده بود و بشاه ابوالحسن نهایت محبت داشت آزرده گشته بخدمت عادلشاه رفته تعهد نمود که بار دیگر
نظام شاه شتافته بهر طریق که تواند در تمهید مصالحت سعی فرماید بشرطیکه شاه ابوالحسن را از قید رهائی بخشند
پس در شب از بیجاپور بجانب اردوی نظام شاه روان گشت و چون نزدیک آن لشکر رسید مرکب و یراق
خود را در گوشه گذاشته تحف و هدایای بسیار از جواهر و نفایس اجناس با خود برداشته بسراپردهٔ ملا حسین که در آن
ایام بخطاب خانخانان سرفراز گشته پیشوائی نظام شاه مینمود در آمد و تحف و هدایا گذرانیده خاموش بنشست هر چند
خانخانان پرسید که موجب آمدن چیست هیچ نگفت بجز اینکه مرا در حضور نظام شاه برید تا پرده از روی کار بردارم
خانخانان بطمع تحایف که گذرانیده بود در ساعت بخدمت نظام شاه رفته نوعی نمود که او را در حضور طلب
فرمودند چون بشرف بساط بوسی رسید سر بر زمین نهاد هر چند مقربان مبالغه می نمودند که سر بردارد امتناع
می نمود تا اینکه نظام شاه انجاح مدعیات او را متقبل گشت آنگاه سر برداشته عرض نمود که حقوق خدمت شاه طاهر
علیه الرحمه برین دولت خانه بسیار است و اکنون پسر او شاه ابوالحسن را بدولتخواهی این درگاه متهم ساخته مقید کرده اند

اگر شهریار از رزم عادلشاه باز نیاید آن سید بیگناه بقتل خواهد رسید و اگر نوید مرحمت از جانب حضرت
شود بنده متعهدام که آن سید را از قید برآورده در همین منزل بموکب اقبال برسانم مرتضی نظام شاه
مآل اندیشی نکرده قرار بود که هرگاه شاه ابوالحسن متوجه درگاه گردد مراسم شاهانه شاملحال او گشته مجموع مدعیات
او باجابت مقرون خواهد گردید سید مرتضی بعد حصول جواب بر وفق مراد فی الفور بسرعت تمام به بیجاپور رسیده
کیفیتی که گذشته بود بشاه ابوالحسن اعلام داد و من بعد بخدمت عادلشاه رفته حقیقت حال عرض نمود و متعهد گردید
که هرگاه شاه ابوالحسن را از قید نجات داده با تحف لایق بخدمت نظام شاه روانه فرمایند بالیقین مرافقت
و دوستی آن دو پادشاه بعداوت و دشمنی مبدل خواهد گردید عادلشاه که خواهان این امر بود و میدانست
بجز مصالحت با نظام شاه رهائی ازین تهلکه غیر ممکن شاه ابوالحسن را از قید نجات داده با تحف و نفایس بسیار
بخدمت نظام شاه روانه گردانید و مشار الیه بنوعی که احدی بر آمدنش اطلاع نیافت در شب داخل اردوی
نظام شاه گشته بوساطت خانخانان در همان شب احراز شرف ملاقات نموده مدعیات خویش بعرض رسانید
و از جانب عادلشاه در مقام عذرخواهی و تلافی مافات درآمده با نظام شاه قرار داد که بهر حیله و تدبیر که ممکن باشد
شهریار یعنی قطبشاه را با ملک برید دستگیر نموده مملکت تلنگانه را با شهر بیدر اولیای دولت بی منازعی و مشارکی
تصرف نمایند و خانخانان و سایر اعیان با او همداستان گشته نوعی نمودند که مرتضی نظام شاه عهد و پیمان را که موکد
بسوگند کلام مجید کرده بود بر طاق نسیان گذاشته ره نورد طریق بیمروتی و بدعهدی گشت و شهریار ازین معنی آگاه
گشته با جمعیت قلیل سوای پانصد سوار راه ولایت خویش پیش گرفت و سپاه دشمن بر لشکر او تاخت
و حادثه عظیم رو داد و شهریار چون به شهر بیدر رسید ملک برید پیشکشهای لایق گذرانید و بعد از آنکه
بازماندگان لشکر از عقب رسیدند متوجه دار السلطنت گردیده بتدارک مافات متوجه احوال امرا و سپاه گشته

در اندک فرصت بعون ایزد متعال لشکر ظفر اثر را با نظام آورد ذکر مردانگیهای سیف خان عین الملک ۱۹۹

خلف صدق فتحی خان عم زادهٔ ملک مغفرت پناه و کشته شدن او بفریب

حسین نظام شاه صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که سیف خان عین الملک بعد از ارتحال پادشاه

مغفرت پناه جمشید قطبشاه مدت یکسال جمیع مهمات سلطنت را در قبض تصرف خویش در آورده تمام ارکان

دولت را بی اختیار و ساقط الاعتبار کرده بود و هنگام توجه شهریار بدار السلطنت بنابر عدم تاب مقاومت

با جمعیت خویش بمملکت برار رفت و عماد شاه والی برار نظر بر شجاعت و دلاوری جاگیر چهار هزار سوار بوی مرحمت

نمود و در چند معرکه آثار شجاعت و مردانگی از وی بظهور رسید و روز بروز حشمت و شوکت او متزاید گردید تا آنکه

عماد شاه متوهم گشته با امرای خویش قرار داد که چون علی الصباح بقصد سلام آید او را گرفته مقید سازند

و صبح زود کس نزد او بطلب فرستاده پیغام داد که جریده با معدودی چند بسلام آید او غافل از تزویر عماد شاه

با هفده جوان متوجه سلام گشت مردم عماد شاهی حسب القرار او را در میان گرفته خواستند که دستگیر کنند او

بزور بازوی شجاعت با آن هفده جوان مخالفان را از حوالی خویش متفرق گردانیده بمعسکر خویش پیوست

بعد از آن هر چند عماد شاه در مقام اعتذار آمد مفید نیفتاد و پس از آن عین الملک با جمعیت خویش متوجه احمدنگر

گردید و در هنگامی که ابراهیم عادلشاه و رام راج و عماد شاه و ملک برید باتفاق هم کمر کین نظام شاه بسته

لشکر نظام شاه را احاطه نموده بودند و رام راج کس بخدمت نظام شاه فرستاده پیغام داده بود که توپخانه بدهد نظام شاه

متردد گشته عین الملک را طلبیده در باب رهائی خود در خواست کنکاج نمود و عین الملک معروض داشت که هیچ

اندیشه بخاطر اشرف راه نداده متوجه احمدنگر باید شد که این بنده سر راه مخالفان گرفته توپخانه را بسلامت

باحمدنگر میرساند و فی الفور سر راه آمده امر فرمود که توپخانه را پیش انداختند نظام شاه کوچ نموده متوجه دار السلطنه گردید

و عین الملک همه جا هشت کروه از عقب سر راه بر دشمنان گرفته بتیغ آبدار جواب داده توپخانه را باحمدنگر
رسانید و بعد از آنکه نظام شاه استقرار یافته و امرا را در مخالفت عادلشاه با خود متفق ساخته قرارداد
که مملکت او را با یکدیگر بالمناصفه تقسیم سازند و باتفاق بجانب بیجاپور متوجه گشته عادلشاه را محصور نمودند
و کفره در معابد و مساجد اهل اسلام آتش زده علم فساد برافراشتند عین الملک بپاس اسلام در بار عام
بخدمت نظام شاه آمده عرض نمود که در عهد سلطنت شما کار بجائی رسید که بتخانها بجای مساجد تعمیر یافت
اکنون با سپاه خویش کمر غزا و جهاد بر میان جان بسته اطاعت شما که مستلزم اطاعت کفار است و موجب
تذلیل دین مبین نخواهم نمود هر چند نظام شاه کلمات مهرانگیز ادا نمود مفید نیفتاد و خشمناک از مجلس شاهی
برخاسته فی الفور بعزم امداد عادلشاه کوچ نموده بامرا پیغام داد که اکنون من بعون الهی کمر حمایت دین اسلام
بر میان بسته ام پیش از آنکه مهم از قیل و قال بقتال و جدال انجامد ترک محاصره بیجاپور نموده بصوب مملکت
خویش مراجعت نمائی و الا مستعد مقابله باشی که اینک رسیدم امرا از غایت جلادت و دلاوری او
اندیشناک گشته بصوب بیجانگر مراجعت نمود و برهان نظام شاه قرین یاس و حرمان بجانب احمدنگر بازگردید
و چون عین الملک تربیت یافته این دودمان عالیشان بود شهریار از استماع مردانگیهای او قولنامه مشتمل بر اظهار
مراحم و عنایات شاهانه با تشریفات و انعامات خسروانه فرستاده طلب فرمود و بعد از آنکه بسعادت بساط بوسی
مشرف گردید شهریار مهد علیا همشیره خود تانی بی بی را در سلک ازدواج کشید و بلگندل را با توابع در
وجه جاگیرش مقرر فرمود و بعد از انقضای دو سال از جهت کم کشی و ستیز سری که در جبلت او بود کدر
ملال بر خاطر انور نشسته مشارالیه را حکم ساخت که از ولایت بلگندل بهر طرف که خواهد برود و عین الملک بجانب
بیجاپور متوجه گشت و عادلشاه که [illegible] یافت دو لک هون جهت او ارسال داشته به بیجاپور طلبید

چند

چند پرگنات معمور در وجه اقطاعش مقرر فرمود و صاحب تاریخ فرشته آورده که بعد از وفات برهان نظام شاه
بسعی ارکان دولت میان ابراهیم عادلشاه و حسین نظام شاه ابواب مصادقت مفتوح گشته در سرحد ملاقات
کردند و لوازم عهد و پیمان در باب اتحاد و دوستی بجا آورده بمستقر حکومت مراجعت نمودند لیکن در همان
زودی بار محبت بخصومت مبدل گشت و به سلسله جنبانی خواجه جهان دکنی که در آن ایام از ترس حسین نظام شاه
گریخته به بیجاپور آمده بود عدالت پناه در فکر استخلاص شولاپور افتاده برام راج طرح مصادقت و دوستی
افکند و سیفخان عین الملک سپه سالار برهان نظام شاه را که از حسین نظام شاه متوهم گشته نزد برهان عماد الملک
بولایت برار رفته بود بحسن تدبیر و وعده های دلفریب نزد خویش آورد و جای اسد خان بوی تفویض نمود و
بخطاب و القاب سیف الدوله القاهره عضد السلطنت الباهره امیر الامرا سیف عین الملک سرفراز گردانید
ولایت مان و ماین و دیگر پرگنات و بیست و پنج هزار هون نقد نیز عنایت فرمود و در همان زودی باستصواب او
و خواجه جهان دکنی چتر سلطنت بر سر شاه علی ابن نظام شاه که پناه باو آورده بود متوقع ساخته اراده نمود که
او را بر تخت احمدنگر متمکن سازد و بعد قلعه شولاپور و کلیان را بحوزه تصرف در آورده جبر شکستهای سابق نماید
پس با سپاه رزم خواه از بیجاپور نهضت نموده شاه علی را با دو سه هزار سوار نظام شاهی که در آن مدت از سطوت
و غضب حسین نظام شاه گریخته به بیجاپور آمده بودند پیشتر از خود بجانب سرحد روانه ساخت و نامهای مشتمل بر مواعید
خسروانه نزد اکابر و اشراف احمدنگر ارسال داشته ایشان را بقبول سلطنت شاه علی تحریص و ترغیب نمود و چون
احدی از مردم نظام شاهی بجانب شاه علی میل نکرد و نظام شاه از استماع آن خبر با لشکر کلک برهان نظام شاه
متوجه سرحد گردید عدالت پناه بخلاف عادت [illegible] قریب شش لک هون بر سپاه قسمت نموده
باستظهار سیف عین الملک دل قوی و خاطر جمع ساخته عازم و جازم گردیده کوچ بکوچ متوجه سرحد گشت و

۱۶۱ عین الملک را هراول ساخت و حسین نظام شاه نیز به ترتیب صفوف پرداخته خان زمان و بحری خان و اخلاص خان
را مع امرای عماد شاهی هراول گردانیده ارابه های آتشبازی پیش لشکر باز داشت سیف عین الملک بواسطه
اظهار شجاعت و مجرای خدمت بتعجیل بجانب خصم روان شده از فوج قلب دور افتاد و عادلشاه نزد
او کس فرستاده پیغام داد که قاعده هراول نیست که از قول بسیار دور گردد سیف عین الملک جواب داد
درست است لیکن پیش آمدن و باز پس گردیدن مناسب نیست که موجب جرأت خصم می گردد و دیگر آنکه
افواج خصم را این قدر یارا نیست که مثل من هراول را بیجا ساخته پیش قدمی کنند و عنان ریز بجنگ در پیوست
و بحمله نخستین توپخانه را بدست آورده میخهای آهنی در آتش زن و ضرب زن کوفته و خاطر از آتشبازی
نظام شاه جمع کرده پیشتر شد و هراول او را که عمده لشکر بود در هم شکست و زده زده بفوج قلب رسانید
نظام شاه با لشکر خاصه خیل و فیلان مست نامی که جهت مقابله قول عادلشاهی مستعد و مهیا داشت
بر سیف عین الملک حمله آورده جنگ صعب نمود و جمعی کثیر از طرفین کشته شده نزدیک بود که افواج نظام شاهی
متزلزل گشته گزندی بایشان برسد که ناگاه بعضی از امرا مانند رستم خان دکنی و جهانگیر خان حبشی و غضنفر خان
شیرازی که با میسره عادلشاهی جنگ کرده منهزم شده بودند سپاه خود را گردآوری نموده بمدد حسین نظام شاه
رسیدند سیف عین الملک بمشاهده قوت نظام شاهیه مشرف بر فرار بود که ناگاه چتر و علم دولت عادلشاه
نمودار گشت و سیف عین الملک بنابر عادت خود که در هنگام سختی معرکه می کرد از اسپ بزیر آمد تا بهادران
ترکش بندان بدانند که سردار داعیه گریز ندارد کشته باید شد یا فتح باید کرد و کوتاه بینان ناعاقبت اندیش
بعرض عدالت پناه رسانیدند که سیف عین الملک چون پرورده خاندان نظام شاهیه است در تقویت دولت
[illegible] نظام شاه گرفته [illegible] و منقاد شده اینک از اسپ فرود آمده برادر سلام کرد ابراهیم عادلشاه
لوازم

که از پیشرفتن او بدگمان شده بود از حرکت برحرامخوری سیف عین الملک حمل نموده بجانب بیجاپور عطف
عنان فرمود و چون سیف عین الملک افواج قول و چپ و علم را بجای خود ندید دست از جنگ باز داشته
و برادرزاده خود را صلابتخان نام که زخمهای منکر برداشته از اسپ جدا شده بود در پارچه کرپاس پیچیده
از معرکه بیرون آورده متوجه بیجاپور شد و بعد وصول بمقصد در ظاهر آن بلده فرود آمده یکی از معتمدان
خود را بخدمت عدالت پناه فرستاده معروض داشت که اسباب و اموال باخته با اسپ و تنهایی آمده ام
خیمه و خوابگاه ندارم که در سایه اش بنشینم اگر چیزی نقد از خزانه مرحمت فرمایند سامان خود کرده در ملازمت
خواهم بود عدالت پناه چون از او ناخوش شده بود جواب داد که ما را مثل تو نوکر سخن ناشنو در کار نیست
هر جا که خواهی برو سیف عین الملک که باعتقاد خود تقصیری نکرده بود از این جواب بدریای حیرت غوطه خورده
باز پیغام نمود که من از روی صدق و اخلاص کمر جان نثاری بر میان بسته ام و پانصد ششصد خویش و
قرابت خود را در معرکه که فدای پادشاه گردانیده ام روی آن ندارم که با چنین پریشانی جای دیگر بروم اگر
عدالت پناه خواهند یا نخواهند ما جاگرد غلامیم و بجای دیگر نمیرویم چون از این سخن خلوص او بوی از سرکشی بمشام
خرد رسید عدالت پناه بعز نمود که گذارنده پیغام را بعصا پیچیده تادیب نمودند سیف عین الملک مایوس گشته
با اصحاب حسن عقیده خود مشورت نموده باتفاق مرتضی خان انجو و مرزا ایلچیخان سیستانی و میان فتح الله و علیخان
از ظاهر بیجاپور کوچ کرده بولایت مان رفته بقدر امکان دست اندازی نموده مال فراوان گرد آورد و بر مردم خود
تقسیم کرده ایشان را صاحب سامان گردانید عدالت پناه بعد اطلاع بر این حال یکی از امرای خود را با پنجهزار سوار بدفع
و اخراج او مامور کرد و یکبار دیگر میان جدال و قتال بمیان آمد و لشکر عادلشاهی منهزم گردید عین الملک دندان
طمع تیز کرده محصول ربیع آن ولایت و خارج آن از سایر پرگنات دیگر مثل مرج و غیره نیز متصرف گشت عدالت پناه

۱۷۲ بار دیگر جهت قلع و قمع او دلاور خان حبشی را که در اواخر وکیل السلطنه شده بود با جمعیت ده هزار کس نامزد
فرمود دررسید دفعه نیز سیف عین الملک باتفاق صلابتخان بمقابله شتافته دلاور خان را شکست داد و افواج
عین الملک تعاقب نمودند و هر که را یافتند کشتند و اموال و اسپ و فیل بدست آورده جبر شکستگی خود نمودند
و پنج هزار سوار خوب دو اسپه سه اسپه نزد عین الملک فراهم شد عدالت پناه کرت سیوم با بیست و پنج هزار سوار
و فیل و توپخانه بسیار متوجه ولایت مان شد و سیف عین الملک سپاه خود را فراهم آورده در قصبهٔ مان مقام نمود
عدالت پناه بنابر توقف او در مان چند روز در کنار ندی مان رحل اقامت انداخت و سیف عین الملک
که لشکر خود فراهم آورده مستعد گریختن شده بود از اقامت عدالت پناه خود را صاحب وجود دانسته فسخ عزیمت نمود
و قرار داد که بدون جنگ دست از آن ولایت باز ندارد پس سه روز پی در پی فوجها ترتیب داده آوازه می انداخت
که امروز صف جنگ خواهم کرد و سه کرت بجانب لشکرگاه عدالت پناه آمده باز می گشت بنابر آن تمام لشکر
عادلشاهی درین سه روز از صبح و شام مسلح بر پشت اسپان می ایستادند و چون خبر مراجعت او می شنیدند
مانده و کوفته وقت شب بخیمه و خوابگاه خود می رفتند روز چهارم سیف عین الملک چون صفها آراسته متوجه
اردوی عدالت پناه شد امرای عادل آن روز را مثل روزهای دیگر دانسته هر چند می گفتند که اینک
سیف عین الملک آمد ایشان باور ناکرده متوجه کارزار نمی شدند و از خیمه و خرگاه بیرون نمی آمدند تا آنکه آثار
و علامات لشکر سیف عین الملک مشاهده گشت عدالت پناه ناچار خود سوار شده بی آنکه به تهیه اسباب
حرب کما ینبغی پردازد بجانب اهل بغی متوجه گردید سیف عین الملک اندیشیده با اعیان و اشراف مردم خود
مشورت نمود همگی گفتند با فوجی که چتر پادشاه در آن باشد جنگ نمی توان کرد اما مرتضی خان که سید مغرور
بود و عین الملک مریدانه با وی سلوک می نمود گفت چتر جنگ نمی کند ملاحظه بجای چیست عین الملک

نقل

بفالِ نیکو گرفته بعزمِ قتال اسپ را جلو داده چهار هزار سوار که همراه او بودند بیکدفعه اسپهای خود دوانید
متوجه افواجِ خاصهٔ عادلشاهی شدند و مردم قول تابِ آن حمله نیاورده بی اختیار عنان گردانیده به بیجاپور
رسیده به قلعه درآمدند و در آن روز چتر و فیل و توپخانه و اکثر اثاثهٔ سلطنت نصیبِ عین الملک گردیده خللِ فاحش
درآمد و فتنه پدید آمد سیف عین الملک اکثر ممالکِ محروسه را متصرف شده در موضع توروا که دو کروهی بیجاپور
است نزول کرد و عادلشاه صلاح در جنگ ندیده متحصن گردید و اهلِ بغی کافرنعمت هر روز تاخت بر شهر
آورده انواعِ مزاحمت میرسانیدند و نمیگذاشتند که غله و آذوقه بفراغت برسد بنابرین عادلشاه
برای دفعِ شرِ آن جماعت استمداد از رام راج نموده هفت لک هون نقد مرسول داشت رام راج برادر خود
وینکتادری را با بیست هزار سوار و پنجاه هزار پیاده جهتِ دفعِ عین الملک روانه گردانید عین الملک خواست
که بر لشکرِ بیجانگر شبیخون زند وینکتادری اینمعنی را دریافته حکم کرد که صغیر و کبیر بلوازمِ هوشیاری پرداخته
هریک پارچه چوبی که بطولِ دو گز و نیم و سه گز باشد بهم رسانیده بر سرِ آن پارچها روغن چرب کرده ببندند
و وقتِ شب چون غوغا بلند شود همه را برافروخته شب را همچو روز روشن سازند سیف عین الملک غافل
از اینمعنی دو هزار کس از لشکرِ خود انتخاب کرده باتفاقِ صلابتخان در سه کروهی بیجاپور بر ایشان شبیخون زد
و چون زده زده بمیانِ اردوی ایشان درآمد خاص و عام بر نهجِ مذکور چراغان افروخته شب را مانندِ روز
گردانیدند و پیادهای بیجانگری بضربِ سنگ و چوب و تفنگ بیک طرفة العین پانصد کسِ معتبرِ او را هلاک
ساختند عین الملک و صلابتخان راهِ فرار پیش گرفته و از کمالِ اضطراب راهِ لشکرِ خود غلط کرده بجانبِ دیگر
افتادند و چون خیلی از وقت گذشت و عین الملک پیدا نشد آوازهٔ کشته شدنِ او منتشر گشت
لشکرِ او متفرق شده هریک بجائی رفت عین الملک و صلابتخان با دویست کس قریبِ دمیدنِ صبح نزدیکِ توروا

آمده چون آثار نکبت مشاهده کردند و از لشکر خود اثری ندیدند پای در بادیه گریز نهاده از آنجا بجانب
ولایت نظام شاه گریختند حسین نظام شاه که از دل پرخون داشت بحسب ظاهر قولنامه در رومال خاصه بسته
مصحوب قاسم بیگ حکیم فرستاد و بعد ملاقات آنچه شرط گفت و شنفت بود حکمت پناه بجا آورد عین الملک
بدو شرط قبول این معنی نمود یکی آنکه نظام شاه باستقبال او از قلعه احمدنگر بیرون آید دوم آنکه در وزارت
قاسم بیگ در اردوی او بطریق رهن باشد قاسم بیگ هر دو امر را متعهد شد و عین الملک با دو سه هزار سوار
متوجه احمدنگر گشت و در دو کروهی احمدنگر فرود آمد و قاسم بیگ جهت تقرر وضع ملاقات رخصت گرفته باحمدنگر
رفت و چون در آنجا رنگ مجلس حضور دگرگون دید بمنزل خود رفته و روغن بلادر بر سر و رو مالیده ببهانه
اماس بر بالین بیماری تکیه نمود حسین نظام شاه جمعی از اعیان را با اطعمه و اشربه فراوان نزد عین الملک فرستاده
اعلام نمود که فلان ساعت جهت ملاقات برگزیده ایم و چون قاسم بیگ بیمار است لهذا از روانگی او بعمل نیامد
باید که زود روانه شوند که اینک ما نیز باستقبال شما سوار می شویم عین الملک کسان معتبر و معتمد نزد قاسم بیگ برای
دریافت حال فرستاد ایشان حال او را چنانکه بحسب ظاهر دیده بودند بمعرض بیان آوردند عین الملک لاعلاج گشته
همراه صلابتخان با شرذمه قلیل روانه شد و قبولخان که غلام او بود هر چند از رفتن منع نمود و گفت بیماری
قاسم بیگ جعلی می نماید اصلا موثر و مفید نیفتاد قبولخان اندوهگین گشته از او جدا شده به لشکر عین الملک
رفته گفت که خداوند من چنان فرموده که تمام لشکر کومکی در شهر بیاید پس اسپان را زین کرده ستوران را لباس
مردانه پوشانیده با خیل و حشم مستعد سواری گشت و چون عین الملک نزدیک قصبه بنگار رسید دید که نظام شاه
در صحرای مسطح بر موضع ایستاده است که بر اسپ سوار و در جلو خود فیلان را ایستاده نموده کوچه کوچه ساخته اند
حسین نظام شاه جمعی از مجلسیان خود را پیش فرستاده فرمود تا او را و صلابتخان را سواره بدرون آورند و از عقب

جمعی دیگر رسیده تکلیف نمودند که پیاده باید شد لاچار پیاده گشته پیشتر شدند و در اثنای سلام کردن هر دو را
گرفته بالای فیل سوار ساختند نظام شاه صید را بدام آورده برگشت و چون درون قصبه بکار رسید فیلبانان چنانکه
کسی واقف نشود هر دو را بموجب اشاره خفه کرده کشتند و اجساد ایشان بزیر انداختند حسین نظام شاه گفت
که بیچارها از ترس مردند پس جمعی را نامزد فرمود تا عمارات و اموال ایشانرا بحضور آورند قبولخان که گوش بر آواز
بود اهل و عیال عین الملک و صلابتخان را سوار ساخته و قریب پانصد سوار که من المهد الی العهد در ملازمت
عین الملک بودند همراه گرفته و با اسپ و فیل متوجه ولایت شهریار گشته و چند جا با مردم نظام شاه که دنبال
کرده بودند جنگ گریزانه کرده در قلعه دار السلطنت گولکنده بسلامت رسانید و بقول تاریخ قطبشاهی
بجلدوی آن نیکو خدمتی بمنصب وزارت رسید **ذکر موافقت شهریار با عادل شاه و تفال خان**
و ملک برید بجهت دفع مرتضی نظام شاه و بظهور رسیدن خلاف از جانب عادلشاه
و اتفاق کردن با نظام شاه و آمدن بر شهر بیدر و بیان وقایعی که بعد از آن روداد
صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که چون مرتضی نظام شاه نقض عهد و پیمان نموده و طریق بیمروتی سلوک داشته
کرد انچنانکه پیش ازین بقید قلم آمد از آنروز شهریار بتدارک و تلافی آن مرکوز خاطر انور میداشت و چون تفال خان
استظهار او بود بنابرین تفالخان را به ارسال رسل و رسایل بموافقت خود خواند تفالخان شمشیر الملک پسر خود را
با دو سه هزار سوار جهت تاسیس مبانی دوستی و اتحاد نزد شهریار فرستاد و شهریار بنابر مصلحت وقت
بهانه شکار با جمعی از مقربان از دار السلطنت بیرون آمده تا بین کولاس و بیدر ملاقات شمشیر الملک نموده
خاطر از جهت موافقت تفالخان جمع فرمود و ملک برید نیز از استماع این خبر بملاقات شتافت و بعد تشیید مبانی
عهد و پیمان در باب دفع مخالفان با یمان موکد باتفاق کس پیش عادلشاه فرستاده استدعای ملاقات

نمودند عادل شاه این معنی را فوز عظیم دانسته قبول نمود و امر باحضار افواج متفرقه فرمود مرتضی نظام شاه از
استماع این خبر اندیشه ناک گشته بصوابدید چنگیز خان بقصد آنکه در میان حائل شود بر سبیل استعجال با لشکر
بسیار بجانب بیجاپور نهضت فرمود و چنگیز خانرا برای مصالحت با تحف و هدایای خسروانه روانه خدمت عادل شاه
نمود چنگیز خان در ظاهر قلعه بلدرک بملازمت فایز گردیده و بمعاذیر دلپذیر زنگ کدورت از آینه ضمیر عادل شاه زدوده
و این معنی بقربان بارگاه را خورسند ساخته مایل بصلح گردانید تا آنکه همگنان ملاقات آن دو پادشاه باهم مقرر نمودند
چون این خبر بمسامع اقبال رسید صلاح در مراجعت دانسته ملک بریدرا در محافظت و تعمیر قلعه بیدر تاکید نموده
و شمشیر الملک را بخلعتهای پادشاهانه نواخته خود بجانب دار السلطنت توجه فرمود و بتهیه اسباب جنگ پرداخته
در ظاهر دار السلطنت رایات ظفر آیات برافراخت و از آنجانب مرتضی نظام شاه و علی عادلشاه بعد ملاقات
باتفاق همدیگر متوجه ولایت تلنگانه و بیدر گشتند بعد از قطع منازل علی عادلشاه در کنار حوض کمتهانه و مرتضی نظام شاه
قریب بحصار بیدر نزول کردند و دقیقه از دقایق تخریب مملکت فرو گذاشت نکردند شهریار از استماع اینخبر
قلعه دار السلطنت را به آلات آتش بازی و اسباب قلعداری استحکام داده صلابتخان و حبشی خان را
که دو سردار بهادر نامدار بودند با ده هزار پیاده و چهار هزار سوار بر سر مخالفان نامزد فرمود که قزاقی نموده
لشکر مخالفان را بتنگ آورند پیادهای بیدار در هر شب تار کمین نموده موازی دویست سیصد نفر را از لشکر
مخالف گوش و بینی بریده بالشکر ظفر اثر معاودت می نمودند هر که بینی می آورد یک هون و هر که گوش می آورد
یک پرتاب انعام می یافت و در روز صلابتخان و حبشی خان دور لشکر بطور قزاقی هنگامه آرامی گشته و راه
آمد و شد بر مخالفان مسدود می کردند از جهت آن هر دو پادشاه بتنگ آمده دست از مخاصمه شهریار
باز داشته مرتضی نظام شاه بصوب مملکت برار و علی عادلشاه بجانب بیجاپور جهت تسخیر آنممالک

عنان

عنان کران عزیمت معطوف گردانیدند و بنابر حزم و احتیاط که مبادا شهریار هنگام غیبت لشکر تسخیر
احمدنگر یا بیجاپور توجه فرماید هر یک از آن دو پادشاه پانزده هزار سوار را علیحده از جانب عادلشاه کامل خان
و بابا قلی بیگ و از جانب نظام شاه مرزا یادگار و حیدر سلطان را بسپه سالاری نصب کرده بصوب کولاس
نامزد فرمودند بعد از آن بجانب مملکت بیدر و بیجاپور نهضت نمودند ذکر نامزد فرمودن شهریار
امرا و خوانین را جهت تنبیه جوت راو و دیو نایک و سوجل نایک و غیره سرداران
برگی و نصرت یافتن سپاه منصور بر ایشان صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که علی عادلشاه
هنگام توجه بعزم تسخیر ممالک بیدر و تلنگانه قولنامه و تشریفات فرستاده جوت راو و دیو نایک و
سوجل نایک را بمعاونت خویش طلب نمود و آنها با ده هزار سوار جهت امداد متوجه اردوی عادلشاه گردیدند
و چون پیش از وصول آنها منازعت بمصالحت مبدل شد و عادلشاه روانه بیجاپور گشت سرداران برگی بی تامل
بولایت شهریار در آمده خرابی بسیار بظهور رسانیدند شهریار پنجهزار سوار از عسکر منصور انتخاب نموده بسرداری
صلابتخان و حمید خان و حبشی خان بجهت مدافعه آنقوم نامزد فرمود و چون جمعیت لشکر منصور قریب به لشکر برگی
رسید سرداران لشکر برگی بعزم محاربه پیشتر آمدند کار بجدال و قتال انجامید و بهادران جانبین داد مردی
و شجاعت دادند و در اثنای گرمی بازار محاربه صلابتخان بر قلب لشکر کفار زد و با جوت راو حربی در غایت
شدت بوقوع آمد متعاقب آن اتصال سرداران دیگر حمله آورده تزلزل در ارکان ثبات کفار نابکار انداختند و
جوت راو و سوجل نایک که حرم عادلشاه همراه آورده بودند بقصد محافظت حرم را بر اسپی سوار نموده بسلامت
بیرون رفتند و غازیان اسلام تعاقب کرده فیل فتح لشکر و فیل فتح جنگ و نشان ماهی مراتب که
علی عادلشاه از نهایت توجه بجوت راو ارزانی داشته بود بدست آورده و چندکس از روسای آنقوم را

اسیر گردانیده بفتح و فیروزی مراجعت نمودند و غنایم را با اسیران بنظر همایون در آوردند و امرا و بهادرانیکه
در آن معرکه آثار شجاعت بظهور رسانیده بودند بمناصب بلند و انعام و اکرام ارجمند ممتاز گردیدند

ذکر نامزد فرمودن شهریار امیر شاه محمد انجو را بمحاربه لشکر نظام شاه و عادل شاه و بیان فتوحاتیکه سپاه منصور را دست داد

صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که سرداران مرتضی نظام شاه
و علی عادلشاه که با جمعیت سی هزار سوار بسرحد کولاس جهت حراست ولایات آن دو پادشاه چنانکه
سابقاً مذکور شد نامزد شده بودند چون بحوالی کولاس رسیدند دست بتخریب ممالک بیدر و سرحد کولاس گشوده
دقیقه از دقایق بیداد فرو نگذاشتند شهریار از استماع این خبر هشت هزار سوار انتخابی به سپه سالاری سیادت
پناه امیر شاه محمد انجو جهت مدافعه آنها نامزد فرمود و شجاعت و امارت پناه مرزا حسین بیک ترکمان را که از
بنی اعمام شهریار بود با چهار صد جوان غریب و ترکمان همراه امیر شاه محمد انجو روانه نمود بعد از قطع مراحل
چون سپاه منصور مابین کولاس و دیگلور رسید سید حیدر نامی از سرداران نظام شاهی که با ده هزار سوار
و سه چهار هزار پیاده در قلعه دیگلور بود از استماع خبر رسیدن سپاه منصور از آن قلعه بیرون آمده
در مقابل لشکر منصور صف آرا گشت مرزا حسین بیک با جوانان ترکمان و غریب حمله بر سپاه مخالف آورده
جمعی کثیر را بقتل رسانیده تزلزل در بنای ثبات سید حیدر و اتباعش انداخت و آنها را هزیمت داده
روی همت به تسخیر قلعه دیگلور آورده جبراً و قهراً آن قلعه را مفتوح ساخت روز دیگر سپاه منصور از مقام
کوچ نموده مابین دیگلور و قندهار قریب لشکر مخالف لشکرگاه ساختند و چون مخالفان باین حال اطلاع یافتند
بیونت راو و بسوسه راو و کولی راو را با شش هزار جوان مادیان سوار پیش فرستادند و از ینجانب امیرزاده
حسن بیک و علی قلیخان و شاه قلی بیک و عزیز بیک و دیگر دلاوران غریب و ترکمان متوجه محاربه مخالفان

گردیدند

گردیدند مخالفان ایشان را بنابر قلت جمعیت در حساب نیاورده پیش دستی در جنگ نمودند و چهارصد جوان
دلاور نامدار با شش هزار سوار تا غروب آفتاب کارزار نموده جمعی کثیر را بر خاک هلاک انداختند و بعد غروب
آفتاب بفرخی به لشکر منصور پیوستند روز دیگر سپه سالاران نظام شاه و عادلشاه موازی هشت هزار سوار از
تمام لشکر خود انتخاب نموده بمعرکه جدال فرستادند و امیر شاه محمد انجو امیرزاده حسین بیک و علی قلیخان را
با چهارصد جوان غریب و ترکمان در مقابل فرستاده صلابت خان افشار را با دو هزار سوار بر سبیل مدد متعاقب
ارسال نموده و خود با بقیه سپاه در قلب لشکر قرار گرفته مستعد کارزار گردید در آن روز دلیران هر دو لشکر داد
مردی و مردانگی داده به نیروی بازوی شجاعت تیغ در یکدیگر نهادند و بهادران لشکر منصور تیغ آتش بار را
خرمن سوزی حیات دشمنان درخشان نموده فوج مقابل را متزلزل و پس پای ساختند و مخالفان از هراس
بیقیاس شباشب کوچ نموده یک منزل عقب نشستند و سپه سالاران شهریار تعاقب کرده در برابر آنها خیمه و خرگاه
برافراشتند روز دیگر مرزا یادگار سپه سالار مرتضی نظام شاه بتدارک مافات موازی ده هزار سوار از غریب
و حبشی و دکنی از لشکر نظام شاهی و عادلشاهی انتخاب نموده صف آرای قتال گردید و از اینجانب امیرزاده
حسین بیک و علی قلیخان و باقی بهادران غریب و ترکمان بی رخصت سپه سالار لشکر منصور از روی جلادت
رو بمعرکه جدال آوردند و سپه سالار بعد اطلاع بر توجه ایشان برزمگاه صلابت خان افشار را با دو هزار سوار
از عقب بمدد فرستاد و دلاوران جانبین بجنگ در پیوستند و پای ثبات بر مقر مجادله استوار داشتند
تا هنگامیکه شهسوار سپهر از هول آن واقعه بحصار مغرب شتافت فیمابین آتش قتال ملتهب و بازار جدال گرم بود
دست قابض ارواح از کار نمی آسود و در آن روز از امرا و سرداران نظام شاهی امام قلی بیک و یاقوت خان
حبشی و یوسف آقای ترکمان با دیگر جوانان نامی و از لشکر منصور شاه قلی بیک افشار و امام قلی بیک ترکمان

با چند جوان دیگر جان بملک الموت سپردند و علی قلیخان زخمی گردید آخر الامر سپاه منصور بغلبه و سپاه
مخالف به مغلوبیت رو از معرکه به لشکرگاه خود آوردند و تا مدت یکماه بدین آیین هر روز فیما بین جنگ بود
و دست حادثه ابواب غبار بر روی دلاوران می‌گشود و اکثر اوقات لشکر شهریار بغالبیت اختصاص می‌یافت
و لشکر مخالف از بخت نمای مغلوبیت می‌گشت و وقایع نگاران اخبار هر روزه بحضور می‌فرستادند و چون
اکثر فتوحات بسعی و کوشش امیرزاده حسین بیگ و بهادران ترکمان و خراسانیان بظهور پیوسته بود
و سرداران و دلیران دکن در آن حروب پا در معرکه قتال ننهاده بودند فرمان همایون باسم امیر شاه محمد انجو
و سایر سرداران دکنی شرف اصدار یافت که بهادران غریب تا این زمان چنان بشمول عواطف شاهانه
نگردیده اند که سرداران و سلحداران دکنی معهذا در اکثر معارک دلاوری بظهور رسانیده مخالفان را در هم شکسته اند
و امرا و خوانین دکنی که از عهد مهد پرورده نعیم این درگاه اند پای در معرکه قتال ننهاده اند و مراتب جانسپاری
بتقدیم نرسانیده اند در برابر این تقصیر هر آینه غضب سلطانی شامل حال ایشان خواهد شد چون مضمون فرمان معلوم
امرا و سرداران دکنی گردید از غضب شهریار اندیشیده مجموع بخدمت شاه محمد انجو رفته خاطرنشان نمودند
که در جمیع معارک طایفه غریب و ترکمان پیشدستی نموده با مخالفان در مقام محاربه درمی‌آیند و بیچاگی گوی ظفر
از میدان نبرد می‌ربایند ملتمس آنکه ما بندگان نیز بجانب دیگر نامزد شویم تا مجادله پیش آید بکمال سعی کوشش
دشمنان را منکسر می‌سازیم تا در حضور پادشاه آبروی پیدا کنیم امیر شاه محمد انجو امیرزاده حسین بیگ و علی قلیخان
و سایر جوانان غریب و ترکمان را طلبیده گفت که فرمان همایون بتاکید تمام شرف صدور یافته که طایفه ترکمان و
غریب روانه سرحد ولایت عادل شاه گشته آتش تاراج در آن ولایت افروزند چون ایشان حسب الحکم متوجه ولایت
دشمنان گردیده دست بقتل و تاراج برگشادند که ناگاه خبر بدیشان رسید که سبب فرستادن جهت تاخت

آنست که امرا و سرداران دکنی دست بردی نمایان نموده مزید آبرو و مدد درگاه پادشاهی پیدا کنند امیرزاده حسن بیک و سایر بهادران غریب از استماع این معنی سر در پیچ و تاب شده فی الفور بر بادپایان برق رفتار سوار گشته بصوب معرکه حرب و قتال توجه نمودند و از ینجانب امرا و سرداران دکنی از رفتن بهادران غریب خاطر جمع نموده مسلح و مکمل قدم در میدان مبارزت نهادند و مخالفان فوج را اندک دیده از اطراف حمله آورده بجنگ در پیوستند و امرا و بهادران لشکر منصور دست به تیغ و تیر برده آتش پیکار را مشتعل ساختند و در عین گرمی هنگامه نبرد سپاه هر دو پادشاه جهت تدارک شکست ها که سابق برین از لشکر منصور بایشان رسیده بود دل بر مرگ نهاده با سواری سی هزار سوار و فیلهای کوه پیکر را پیش انداخته از اطراف سپاه منصور را هاله کردار در میان گرفتند و جنگ عظیم روداد و چون خصمان اضعاف مضاعف بودند نزدیک بآن رسیده بود که چشم زخمی به لشکر ظفر اثر رسد که درین اثنا امیرزاده حسین بیک و علی قلیخان با بهادران دیگر در رسیدند و بمشاهده خیرگی لشکر دشمن مانند شیر ژیان میان آن دو لشکر کینه گستر در آمده در حملهٔ اول بسیاری از دلاوران و بهادران لشکر مخالف را از پا در آوردند و یک فیل نامی جنگی را پیش انداخته صفوف مخالفان را از هم شکافته خود را بعلم مخالف رسانیده آن علم را قلم ساختند سرداران و بهادران لشکر ظفر اثر از اطراف بر سپاه خصم حمله آورده لشکر مخالفان را منهزم گردانیدند القصه درین واقعه بسیاری از معارف و سران مخالف اسیر و دستگیر گشتند و قریب سه هزار اسب عربی و عراقی و غیره با چند سلسله فیل مست و غنایم و اموال بسیار بدست سپاه نصرت شعار در آمد و بعد ازین فتح سپاه عادلشاهی و نظام شاهی را دیگر تاب مقابله نماند و اکثر زخمی و پریشان حال گردیده متوجه ولایت خود گشتند و امیر شاه محمد انجو حقیقت فتح و فیروزی لشکر منصور مفصلاً منظم سلک تحریر نموده روانهٔ حضور گردانیدند

ذکر توجه شهریار بسرحد بیجانگر و مشرف گشتن سرنگراج بملازمت شهریار صاحب تاریخ

۱۸۳ قطبشاهی آورده که چون مرتضی نظام شاه و علی عادلشاه چنانکه قبل ازین مذکور شد در منازعت نمودن
با شهریار کاری از پیش نبرده مراجعت نمودند علی عادلشاه بی استرضای شهریار بقصد تسخیر مملکت
بیجانگر و قلعهٔ آن با سپاه بیحد و عد توجه فرموده بمحاصرهٔ آن قلعه پرداخت سرنگراج والی بیجانگر چون قوت
مقاومت با عادلشاه نداشت از روی اضطرار عرضداشت با تحف لایق بخدمت شهریار فرستاده
استدعای امداد نمود شهریار با سپاه کینه‌خواه بسرحد بیجانگر نهضت فرموده فرمان همایون بامیر شاه محمد انجو
فرستاد که با لشکر خویش از ولایت عادلشاه که متصل بسرحد ممالک محروسه است مرور نموده و آتش غارت
در آن ولایت افروخته بزودی خود را به لشکر ظفر اثر ملحق گرداند و چون فرمان واجب الاذعان بدو رسید حسب الحکم
عمل نموده در مابین سرحد بیجانگر شرف پابوس مستسعد گردید و از آنجانب سرنگراج با لشکر منصور ملحق شده
بعز ملازمت فایز گشته پیشکش لایق از نظر انور گذرانیده بنوازش شاهی سرفرازی یافت علی عادلشاه
از استماع اینخبر از محاصرهٔ قلعهٔ بیجانگر درگذشته و ولایاتیکه بدست آورده بود باز گذاشته متوجه بیجاپور گردید
چون منهیان اینخبر بمسامع اجلال رسانیدند شهریار سرنگراج را مشمول عواطف خسروانه ساخته رخصت
انصراف ارزانی داشته بمستقر جاه و جلال معاودت فرمود ذکر نامزد فرمودن شهریار اولا
سپاه نصرت شعار را بجهت تسخیر ولایت کوندبیر بسپه سالاری ملک حیدر الملک
شیرازی و بیان فتوحاتیکه در آن آوان رو نمود و بعد از آن نامزد فرمودن امیر شاه میر را
برای تسخیر القلعه و مفتوح شدن آن بسعی امیر صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که وینکتادری دیوکوری
تمراج و نرسنگ را و در عهد سلطنت ملک غفران پناه سال بسال مبلغ دو لک هون برسم باج و خراج از ولا
کوندبیر بخزانهٔ عامره ارسال میداشتند و در اوایل سلطنت شهریار نیز جاده پیمای طریق متابعت بودند و چون شهریار را

ابواب

ابواب منازعت با نظام شاه و عادلشاه مفتوح شد کفار فرصت مغتنم دانسته باب متابعت مسدود ساختند بل تقدیم
جرات از کنار ندی کشنا بجانب کوندپلی عبور کرده دست تسلط بولایات کوندپلی و آنحدود دراز نموده مزاحمت بحال رعایا
و مساکین آن سرزمین میرسانیدند لاجرم شهریار بعد اطمینان خاطر از اندیشه منازعت آن دو پادشاه عالیجاه همگی
همت بر محو کردن آثار کفر و ظلام مقصور گردانیده بعد چند سال که سپاه آسوده حال گشت پرتو التفات بر اجتماع
سپاه ظفر پناه انداخت و در اندک فرصت سپاه بسیار از پیاده و سوار فراهم آورده سیادت پناه میر عماد الدین
شیرازی را بخطاب حیدر الملکی سرفراز گردانیده و سپاه و امرای دیگر را همراه داده بسپاه سالاری تمام اختیار بخشیده
به تسخیر قلعه کوندپیر مامور فرمود و او و سرداران دیگر با عساکر منصور بولایت کوندپیر درآمده اول قلعه رونیاکنده را
محاصره نموده باقبال خداوندی مسخر نمودند و بعد از آن بصوب حصار کجرکوته که کستوری رنکپا و بدمانی جنیا که
به جمعیت بیست هزار پیاده در آنجا اقامت داشتند متوجه شدند و بمجرد وصول آنرا مفتوح ساختند و بعد ضبط اراضی
و لواحق انحصار عنان یکران عزیمت بصوب تسخیر قلعه کهم معطوف داشته انحصار را مرکز وار در میان گرفته در تمام نه روز
بحیز تسخیر درآوردند و بعد جمعیت خاطر از تسخیر قلاع که در حدود کوندپیر بود متوجه تسخیر قلعه فلک نظیر کوندپیر گردیدند
چون بحوالی آن قلعه رسیده شروع بمحاصره نمودند در خلال اینحال از جانب شهریار فرمانی بنام حیدر الملک
و سایر امرا و خوانین رسید که بعضی اشقیای باغی و راجه های طاغی مثل کندی تیمنا و بده بانیجنیا و کستوری رنکپا
با یکدیگر متفق شده موازی سی هزار پیاده فراهم آورده اراده شبیخون بر لشکر ظفر اثر دارند باید که بمجرد وصول
فرمان همایون دست از محاصره قلعه کوندپیر باز داشته متوجه آنها گردند و بعد اطفای نایره شر آن جماعه باب شمشیر
به تسخیر قلعه کوندپیر پردازند حیدر الملک و سایر سرداران چون بر مضمون اطلاع یافتند ترک محاصره نموده بجانب
مخالفان شتافتند کفار بعد از اطلاع بر توجه سپاه نصرت پناه بمقام جدال و قتال درآمدند بعد وقوع محاربه کفار

پشت بمعرکه داده راه هزیمت پیش گرفتند غازیان تعاقب نموده اکثری را مقتول و مجروح ساختند نقود و غیره
معاودت نمودند ازینجا هوشیاری و خبرداری شهریار را که لازمهٔ کشورستانیست قیاس باید کرد که در چه پایه بود
که سی هزار پیاده در جنگلی بفاصله هشت کروهی از لشکر منصور مجتمع شده انتظار فرصت می کشیدند و سپه سالار
و کسی دیگر از لشکریان را اطلاعی بر آن حاصل نشد و آنحضرت از ده روزه راه فاصله بر ارادهٔ فاسد مشرکان واقف
گردیده امر فرمودند تا سپاه نصرت پناه پیدستی نموده دمار از روزگار آن مدبران برآوردند بالجمله بعد از فتح
عظیم حیدر الملک و سایر سرداران قلعه کتورهم را محاصره نموده بیک یورش مفتوح نمودند مردم قلاع و بقاعیکه در سرحد
واقع بود از صلابت دلاوری سپاه نصرت پناه مطیع و منقاد گشته حصارها را تسلیم اولیای دولت نمودند بخلاف
مردم قلعه پلم کنده که باستظهار حصانت حصار و وفور اعوان و انصار مغرور گشته پا از گذار نکشیدند بنابرین حیدر الملک
و غیره سرداران همت به تسخیر آن گماشته در اندک زمانی مفتوح ساختند و بعد ازین حیدر الملک آن قلعه را تعمیر نموده
و بجمعی از دلیران کاردان سپرده با سایر امرا اسباب قلعه کشائی همراه گرفته متوجه قلعه کوندپیر گردیدند پس از وصول
بدان قلعه بمحاصره پرداخته و سیبها پیش برده بجنگ در پیوستند و چون مدتی مدید تسخیر قلعه کوندپیر بنابر آنکه
بر قله کوهی در غایت ارتفاع واقع شده بود صورت نبست شهریار زبدهٔ آل طه و یسین میرشاه تقی معروف
بمیرشاه میر را جهت تسخیر آن قلعه روانه فرمود بعد وصول آن قدوة السادات نیز تسخیر آن قلعه چند روز
در حیز تاخیر افتاد امیر شاه میر امرا و خوانین و بهادران طرفین را از غضب پادشاهی ترسانیده تیز نمود تا توپچیان
توپها در مقابل حصار نصب کرده از ضربات توپ حیدری و حسینی اساس آن حصار در هم شکست و امیر شاه میر با جمعی
از بهادران مثل علی قلیخان و عنبرخان و نور بیک بجانب دروازهٔ شرقی حصار شتافته مجاهدان را بر جنگ
و جدال تحریص نموده مقارن اینحال هزار سوار دلاور از قلعه بیرون آمده بقصد ممانعت متوجه سپاه منصور گشتند غازیان

فیل بهره نام را پیش انداخته بیک حمله کوه شکوه آن در را از هم منهدم ساخته تا دروازه قلعه تعاقب نمودند
و فیل بهره بقوت تمام مصراع دروازه را از جا برداشت و متعاقب علی قلیخان و عزیز بیگ و نورخان و دیگر غازیان
قدم در اندرون دروازه نهاده بضرب شمشیر دروازه قلعه را از قبضهٔ تصرف کفار برآوردند و مجاهدان از اطراف
متوجه گشته بر بروج خروج نموده و قلعه را بعون ایزدی در شهر صفر سنه سبع و ثمانین و تسعمایه مفتوح ساختند
سردار کفار تمراج داماد رامراج را اسیر گردانیدند و اولیای دولت قاهره در اندک زمان جمیع قلاع و بلاد کوندبیر
تا سرحد بیجانگر بحیز تدبیر تصرف درآوردند و بعد از فتح امیر شاه میر بعضی امرا و سرداران را بمحافظت قلعه و ولایات
مقرر نموده خود با غنایم بسیار تمراج را همراه گرفته بصوب دار السلطنت متوجه گشته بعز بساط بوسی سرفراز و بعواطف
خسروی ممتاز گردید **ذکر آمدن میر ابوالقاسم از جانب مرتضی نظام شاه بجهت تمهید موافقت
و فرستادن لشکر بر بیدر و مقتول شدن علی عادلشاه بخنجر بیداد خواجه سرای بدنهاد**
آورده اند که مرتضی نظام شاه بعد از فتح برار بواسطهٔ خبط دماغ یا از علو همت قریب شانزده سال گوشهٔ عزلت
اختیار فرموده غیر از یک یا دو خدمتکار نزدیک خود نگذاشته مهمات پادشاهی را بارکان دولت مثل اسدخان
و صلابتخان مفوض نموده ایشان را هرگاه کار عمده پیش می‌آمد عریضه نوشته بحضور می‌فرستادند و آن والی گوشه
نشین جوابی در کمال معقولیت بقلم می‌آورد و هرگاه مهمی بخاطر همایونش می‌رسید رقعه بدستخط خاص نوشته
و مزین بصاد کرده نزد ایشان می‌فرستاد و مهمات بر حسب دلخواه سرانجام می‌یافت و بقول صاحب تاریخ قطبشاهی
در ایام عزلت تسخیر ممالک بیدر پیش نهاد همت ساخته در رقعه بطرز موصوف قلمی نموده باجتماع سپاه فرمان داد
و چون بر همگنان ظاهر بود که بدون موافقت با شهریار تسخیر بیدر متعسر است قدوة السادات میر ابوالقاسم را
بخدمت شهریار فرستادند تا غبار ملال بزلال معذرت شسته مهم مصادقت را بر وجه دلخواه بسازد آن شد

آن رسول عالی‌نسبت بعد فایز شدن بشرف ملازمت بحسن تقریر گرد کدورت از خاطر همایون رفته نوعی نمود که شهریار امیر شاه میرزا امیر لشکر ساخته با ده هزار سوار بمدد مرتضی نظام شاه والی احمدنگر و میرزا یادگار و محمد خان و شاه وردی خان با ده هزار سوار پیش از رسیدن لشکر منصور بحوالی بیدر رسیده تزلزل در اساس استقامت ملک برید انداختند ملک برید سراسیمه شده استمداد از خدمت علی عادلشاه نمود عادلشاه ده هزار سوار بکمک او فرستاده او را از تضییق محاصره دشمنان رهانید گویند عادلشاه با وجود اتصاف بجمیع صفات حمیده و خصال پسندیده کثیر المباشرت بود و بپسران صبیح الوجه ملیح العذار میل تمام داشت چنانچه دو خواجه سرای صاحب جمال را که در سرکار علی برید بودند طلب فرمود علی برید بناچاری آن هر دو خواجه سرا را روانه بیجاپور گردانید و چون آن هر دو خواجه سرا بحضور رسیدند و بر سبب طلب واقف گشتند یکی از آن دو خواجه سرا که بزرگتر بود و بهتر کاردی در شلوار پنهان کرد و بعد از ملاقات پادشاه را بوصال خود امیدوار ساخته بملایمت و چاپلوسی تمام وعده کار بشب انداخت و پس از انتظار بسیار چون روز عمر پادشاه بپایان رسید باتفاق خواجه سرای دیگر بحجره خالی از اغیار درآمد و چون طالب وصال گشت بآن کارد زخمی کاری بعلی عادلشاه رسانیده بعالم عقبی فرستاد و این حادثه عظمی و واقعه کبری در تاریخ شب پنجشنبه بیست و سوم ماه صفر سنه ۹۸۸ ثمان و ثمانین و تسعمائه روی نمود و مولانا محمد شهیدی المتخلص برضائی مرثیه و تاریخ شهادت آن شاه عدالت پناه بدین نهج در سلک نظم کشیده است

قطعه

آه که دست اجل در چمن عدل و داد نخل فتوت فکند شاخ مروت برید

بر فلک خسروی گشت ازین ماجرا مهر کرم مختفی ماه سخا ناپدید

خسرو عادل لقب شاه علی نام آنکه ظلم بدوران او کس نشنید و ندید

وقت وداع جهان تا نرود تلخکام از کف ساقی دور شهد شهادت چشید

منشی دوران غیب از پی تاریخ آن بر سر دفتر نوشت شاه جهان شهید

ذکر جلوس ابراهیم عادلشاه ابن طهماسپ ابن ابراهیم عادلشاه بر سریر سلطنت چون علی عادلشاه لاولد از این سپنجی سرای فانی بجوار رحمت یزدانی انتقال نمود ارکان دولت برادرزاده آنحضرت و دریادل ابراهیم بن طهماسپ

بن ابراهیم عادلشاه که بسن ده سالگی نرسیده بود بر سریر سلطنت نشانیدند و آن بهرام رزم و پرویز بزم با وجود ۱۰۸۰
صغر سن صید دلهای خاص و عام بحسن کلام و وفور انعام فرمود و چون بمقتضای سن بمهام ملکی و مالی نمیتوانست
پرداخت در ابتدای جلوس چند کس از امرای درگاه نوبت به نوبت بضعف و تعدی یکی بر دیگر غالب آمده زمام
حل و عقد سلطنت بقبضهٔ اختیار خود در آوردند من بعد کاملخان دکنی از امرای علی عادلشاهی که سابقاً نسبت به علی عادلشاه
غایت اخلاص ظاهر ساخته از محرمان امور سلطنت گردیده بود درین وقت بر مهمات ملکی و مالی مستولی گشته متعلقان
معتمد خود را در حوالی و حواشی پادشاه جهت خدمت و محافظت بازداشت و تهانه دار قلعه نیز از جانب خویش
نصب نموده سلوک مستحسن پیش گرفت و پرورش و تربیت پادشاه بچاندبی بی سلطان زوجهٔ علی عادلشاه
باز گذاشته و فرامین استمالت سپاه و اشراف مملکت مرسول داشته در تسلی خاطر کوشید و هر روز غیر از چهارشنبه
و جمعه وقت چاشت پادشاه را از حرم سرا بیرون طلبیده بر تخت کامرانی مانند پادشاهان عظام و خسروان
والامقام متمکن میگردانید و بار عام داده خاص و عام را بزمین بوس و سلام مشرف می ساخت و حضور پادشاه هر کس را
فراخور حال بمناصب و نوازشها می نواخت و چون دو ماه برین منوال گذشت کامل خان بمقتضای این مصرع
بوی ز نسیم باده پس مستانرا از استشمام شراب استقلال دو روزه بیخود و مغرور گشته نسبت بچاندبی بی
در مقام بی ادبی شد و آن عفیفهٔ دوران آتش غضب و انتقام برافروخته در صدد تضییع وی گشت و بحاجی
کشور خان که از امرای معتبر آن درگاه بود بخفیه پیغام داد که کاملخان لایق منصب وکالت نیست صلاح در آن
می بینم که دفع تسلط وی نموده آن امر بتو تفویض نمایم باید که بهر نوع او را از میان برداری و اهمال و تاخیر که موجب
ازدیاد قوت اوست روا نداری حاجی کشور خان بدان نوید مستظهر گشته برخی از مردم اشراف را با خود متفق
ساخته با چهارصد سوار خاصه تمام یراق وقتیکه کامل خان در سر محل نشسته بود و دیوان داری می کرد یکبارگی

به قلعه درآمد و دروازه را از اندرون مضبوط گردانیده تهانه دار را مقید ساخته متوجه سر محل شد کاملخان که از بازی روزگار
غافل بود درآنوقت آگاه گشته سراسیمه بجانب عمارات حرم سرا روان گردید بدان امید که چاند بی بی سلطان حمایت
او نماید خواجه سرایان که درآنجا حاضر بودند و با وی دم مصادقت میزدند پیش آمده درکوشش کشند که این امر بتحریک چاند بی بی
سلطان واقع شده پناه باو جستن خلاف عقلست کاملخان غریق بحر تفکر گشته چون میدانست که دروازه قلعه بدست خصم است
از پس عمارات پادشاهی خویش را بدیوار قلعه رسانیده بگمان اطفای آتش فتنه جانسوز مضطرب وحیران خود را در خندقی
که مملو از آب بود انداخته و شنا کرده بکنار رسانید و چون اندک مهلت در زندگی او بود هیچکس از مردم شهر او را نشناخت
و کامل خان بباغ دوازده امام که درکنار خندق قلعه ارک واقعست درآمده در پناه درختان بسرعت تمام بحصار شهر که ارتفاع
آن قریب دوازده گز شرعیست رسانیده بی امداد احدی عازم فرود آمدن شده دستار و کمربند و شال دوش
انداز خود را بیکدیگر بسته بطریق کمند بر کنگره دیوار مضبوط کرده بدستیاری آن پائین آمده درآنوقت نیز هیچکس بسر وقت
او نرسیده پیاده و مضطرب بمنزل خویش که دربیرون شهر داشت رفته در تهیه و استعداد گریز شد حاجی کشور خان
و غیره چون اینچنین جلدی نسبت به او گمان نکرده بودند قریب یکساعت بنحوی درون عمارات قلعه و جاهای تاریک
شرایط تفحص بجا آوردند و بالآخره چون معلوم شد که کاملخان از بیم جان خود را از حصار قلعه و شهر بزیر انداخته و بسلامت
بطرف منزل خود رفته است همگی اتفاق کرده جمعی کثیر بر سر وی نامزد کردند کامل خان بر آن مطلع شده پاره از جواهر
نقود برداشته با هفت هشت کس بجانب احمدنگر راه فرار پیش گرفت لیکن هنوز دو کروه راه نرفته بود که بدست مردم
کشور خان اسیر و دستگیر گردید و ایشان توهم آنکه مبادا لشکریان و هواداران او از عقب رسیده خلاص کنند در ساعت
سرش از تن جدا کردند و اموال و جواهر بتاراج برده اثری نگذاشتند حاجی کشور خان بعد از این معامله روش کاملخان
پیش گرفته بمعاونت و اتفاقات چاند بی بی سلطان زمام حل و عقد امور سلطنت بقبضه اختیار در آورد و رایات استقلال

افراشته

افراشته در غایت استیلا و تسلط بمهمات دولتخانه پرداخت و در آن اثنا بهزاد الملک ترک سر نوبت مرتضی

نظام شاه باتفاق سرداران دیگر مثل عادلخان بنگی و تهانی خان با پانزده هزار سوار بقصد تسخیر بعضی از پرگنات

سرحد عادل شاه از احمدنگر کوچ بر کوچ روانه شد و حاجی کشورخان کیفیت اراده مرتضی نظام شاه که به سبب

کمک کردن علی عادل شاه ملک برید را اغبار خاطر داشت بعرض پادشاه رسانید و بموجب حکم عین الملک کنعانی

و خونده میرو انکس خان و دیگر امرای حبشی را مانند اخلاص خان و حمید خان و دلاور خان با لشکر مستعد قتال و جدال

بمدافعه سپاه نظام شاه روانه سرحد گردانید و بعد از آنکه امرای عادلشاهی بحوالی شاه درک رسیدند جهت آسایش چند روز مقام کرده

بر لشکر نظام شاه که بفاصله پنج کروهی فرود آمده بود بتعجیل تمام باراده جنگ روانه شدند و بقول محمد قاسم فرشته

بهزاد الملک از رسیدن سپاه کینه خواه عادلشاهی آگاهی یافته صف آرای جدال و قتال گردید و جنگی بغایت

صعب میان آمد و آثار قیامت هویدا گشت عاقبت الامر پرچم دولت عادلشاهی به نسیم فتح و فیروزی اختصاص

یافت و بهزاد الملک خسته و مجروح رو در وادی انهزام نهاد و این اولین فتحیست که در عهد سلطنت ابراهیم عادلشاه ابن طهماسب

در نظر همگنان جلوه نمود و صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که بهزاد الملک از غرور جوانی و عدم تجربه در امر محاربه صبر نکرده

که سید مرتضی و دیگر امرای برار بدو ملحق شوند تعجیل را کار فرموده بولایت عادلشاه در آمده آتش بیداد در آن مرز و بوم

برافروخت و امرای عادلشاهی از استماع این خبر با جمعیت هشت هزار سوار بقصد دفع او از بیجاپور روانه شدند بهزاد الملک

حزم و احتیاط مرعی نداشته اکثر اوقات بتجرع باده غفلت افزا مشغول می بود و چون متابعت بهزاد الملک سید مرتضی

را ثقیل می نمود در آمدن آنقدر درنگ کرد که سپاه عادلشاهی که نامزد بیدر بودند به لشکر بیجاپور ملحق گردیدند سرداران لشکر

مخالف از عدم لحوق سید مرتضی آگهی یافته و فرصت غنیمت دانسته در موضع دار اسن مابین ملدرک و سولاپور بر سر آن

غافل تاخت آوردند و بهزاد الملک فرصت سلاح پوشیدن در نیافته ناچار رو بوادی فرار آورده خود را به لشکر سید مرتضی

رسانید و لشکریان عادلشاه تعاقب آن لشکر نموده جمیع اسباب و اموال و فیل و اسپ را بدست آورده
متوجه بیدر گردیدند که ملک برید را از قید محاصره نجات دهند امرای نظامشاهی از استماع خبر فرار بهزاد الملک و توجه
امرای عادلشاهی بجانب بیدر دست از محاصره باز داشته به لشکر سید مرتضی پیوستند و چون خبر شکست بهزاد الملک
بصلابتخان رسید فرمان سپه سالاری لشکر بنام سید مرتضی از حضور نظامشاه حاصل کرده فرستاد و بهزاد الملک و
جمیع امرا را بمتابعت آن سید عالی نژاد مامور ساخت و سیادت پناه امیرشاه میر با امرا و سپاه قطبشاهی
بدیشان ملحق گردید امرای نظامشاه باستظهار ایشان متوجه بلدرک گشتند و چون سپاه عادلشاه بعزم محاربه باستقبال
شتافت دلاوران نظامشاهی و قطبشاهی باستظهار یکدیگر بر آن سپاه حمله آورده منهزم ساخته بقلعه بلدرک رسانیدند
و چند روز فیما بین آتش جدال و قتال فروزان بود و چون امیرشاه میر و سید مرتضی دیدند که عادلشاهیان در پناه قلعه
جنگ می کنند و اکثر سپاه عادلشاه اینجا عت اند و در بیجاپور چندان لشکری نیست صلاح وقت در محاصره بیجاپور دانسته
در نصف شب بجانب بیجاپور کوچ نمودند سرداران عادلشاه از همین آگاهی یافته در آن شب از راه دیگر بسرعت
تمام خود را بحوالی بیجاپور رسانیده در کنار خندق نزول نمودند و سید مرتضی و میرشاه میر کمر کین امرای حبش بسته بسیار
تمام متوجه آوردگاه گردیدند و از آنجانب اخلاص خان و دلاور خان با لشکرهای بیجاپور فوج فوج از دروازه بیرون آمده
بجنگ در پیوستند و از تواتر حملهای رزم آزمایان عادلشاهی نزدیک بآن رسیده بود که لشکر نظامشاهی انهزام
یابد درین اثنا جمعی از دلاوران لشکر شهریار یعنی قطبشاه علم مردانگی برافراخته بضرب شمشیر آبدار میان افغانان را از جا برداشتند
و دو فیل مست که استظهار لشکر عادلشاه بود بغارت برده دشمنان را تا دروازه قلعه دوانیدند و مردم نظامشاهی
را قوتی و ستنت داده بفتح و فیروزی بیاوردی خود مراجعت نمودند روز دیگر [illegible]
گردیده صف آرا گشتند امرای حبش [illegible] فوج فوج از دروازه بیرون آمده از اندیشه جلاد [illegible] ظفر پناه که در

روز گذشته معاینه کرده بودند از حوالی حصار قدم پیش نهادند درین اثنا جاسوسان نخوانین حبش خبر رسانیدند که سیادت پناه
میر زنبیل که از جانب شاه بتسخیر ولایت کاکن وغیره نامزد شده بود آن ولایت را مسخر ساخته با خزانه و آذوقه بسیار
بجانب سپاه نصرت شعار متوجه است امرای حبش میرزا نور الدین نیشاپوری را با پنجهزار سوار جهت آنکه شبیخون زنند
بر سر جمعیت امیر زنبیل فرستادند و محمد قاسم فرشته ترقیم نموده که بهزاد الملک بعد از شکست یافتن چند منزل بجانب
سرحد نظام شاه رفته بود و چون خبر وقوع هرج و مرج در بیجاپور بسمعش رسید باتفاق سید مرتضی امیر الامرای مملکت
برار معاودت نمود **ذکر نامزد گردیدن امیر زنبیل بتسخیر ولایت ناکاوی و کاکن و کلکور و فتح
آن محال و رفتن بلشکر منصور و محاربانیکه در آن بین روی نمود** و تبدل انتقال بموجب نوشته صاحب
تاریخ قطب شاهی آنکه در ایامیکه غبار اختلاف میان سرداران عادلشاهی مرتفع شد شهریار بتسخیر برکه کاکن و
ناکاوی و قلعه کلکور با چند محال دیگر که ملک غفران پناه بضرب شمشیر از کفار گرفته بود و عادلشاه در عهد سلطنت
شاهزاده سبحانقلی متصرف آن ولایت گشته پیش نهاد همت ساخت و عالمخان و کشورخان و حیدرخان سر نوبت
را با جمعی از بهادران بسپه سالاری امیر زنبیل بانتزاع آن مملکت موروثی نامزد فرمود ضیاء دولتخان و میان بدوکه
در آن حین از جانب کشورخان عادلشاهی آن ولایت را متصرف بودند از استماع خبر توجه سپاه منصور بعزم جدال
باستقبال شتافتند و بعد مقابله رو بوادی هزیمت نهادند و تمام ولایت مذکور بتصرف اولیای دولت
درآمد و امیر زنبیل در هر قصبه تهانه داری معتبر مقرر نموده متوجه قلعه کلکور گردید و بمجرد رسیدن آن حصار را مسخر
ساخت و بعد از آن چون خبر یافت که یکصد و پنجاه زنجیر فیل عادلشاهی که در ساغر بود بجانب بیجاپور میبرند
امیر زنبیل باتفاق امرای دیگر بقصد گرفتن فیلان بجانب ساغر یلغار نمود و امرای عادلشاهی چون بر توجه او
اطلاع یافتند فیلان را برگردانیده به قلعه ساغر بردند و سید اشرف با دو سردار بر کی و سه چهار هزار سوار بعزم

 محاربه از قلعه بیرون آمده صف آرای قتال شد وجمعی کثیر از برکیان را به قتل داده گرفتار بند اسیری گردید و

سرداران لشکر منصور حسب الحکم سوختن قصبهٔ ساغر نموده متوجه قلعه کیر گردیده آن را نیز مفتوح نمودند وبعد از آن بر سر قلعه

اینگیر رفته با سرداران عادلشاهی بجنگ در پیوسته بفتح اختصاص یافتند وجمیع ولایات سوروشی وشهریار را

انتزاع نموده حقیقت فتوحات بحضور عرضداشت نمودند شهریار هر یک از امرا مشمول عواطف خسروانه ساخت

وفرمان همایون باسم میر زنبیل شرف صدور یافت که مبلغ یک لکهون وده هزار کهندی غله از ولایات

مفتوحه بهم رسانیده باامرا وسرداران خود را باسپاه نامزد بیجاپور ملحق گرداند امیر زنبیل حسب الامر با خزانه وغله بجانب

لشکر منصور توجه نمود مردم عادلشاهی ازین خبر آگاه گردیده سواری پنجاه هزار پیاده از کلبرکه وساغر ونیل کنده گرد آورده

در موضع الملهرا راه بر سپاه منصور گرفتند از سرداران لشکر منصور علیخان وکشورخان وطاهر محمدخان ورحیم داد پتهان

وحیدرخان سرنوبت متوجه رزم کفار گردیده سواری دو هزار پیاده بقتل آورده بفتح ونصرت از آن مقام کوچ نمودند

مرتبهٔ دیگر سی هزار پیاده بعزم شبیخون ودست برد از اطراف هجوم آورده کار بر لشکر منصور دشوار ساختند امرا

بترغیب ودلداری امیر زنبیل بدفع آن تیره بختان متوجه شده جمعی کثیر را از پا درآوردند وچون این اخبار در بیجاپور

باامرای حبش رسید مرزا نورالدین محمد مسند را با پنجهزار سوار نامزد کردند که بر لشکر میر زنبیل شبیخون زده نگذارد که زر وغله

بسپاه منصور رسانند ومیر شاه میر وسید مرتضی بعد از اطلاع برین کیفیت فی الفور پنجهزار سوار از هر دو سپاه انتخاب نموده

بر عقب مرزا نورالدین محمد روانه نمودند ودر شب دویم آن دو سپاه برخورده بجنگ در پیوستند وبسیاری از دلیران

جانبین خسته ومجروح گردیدند وسپاه عادلشاهی هراسان شده به بیجاپور معاودت نمود ومیر زنبیل بفیروزی به لشکر

منصور ملحق گردید همدران ایام کشورخان وعین الملک که از امرای معتبر عادلشاه بودند از خوانین حبش آزرده خاطر شده

از شاه میر وسید مرتضی قول گرفته داخل لشکر منصور گردیدند وبدین سبب فتور عظیم بشوکت امرای حبش راه یافت بضرورت

صلح

حلقه بر در مکر و حیله زده بخفیه کس پیش سید مرتضی فرستاده تعهد نمودند که شاه ابوالحسن ولد شاه طاهر را که
در یکی از قلاع محبوس بود به بیجاپور طلبداشته بدستور قدیم منصب پیشوائی را بدو رجوع فرمایند مشروط بانکه سید مرتضی
در مقام قید میر شاه میر و خرابی سپاه منصور در آید سید مرتضی را چون بشاه ابوالحسن محبت و خویشی بود و برای رهائی
و پیشوائی او سعی و جد بسیاری می نمود بفریب مردم بیجاپور از راه رفته مقصود ایشان را بسمع رضا اصغا نمود
یکی از اهل وفاق که بر تدبیر ارباب نفاق اطلاع داشت مضمون معاهده را با میر شاه میر تقریر نمود و سید مشار الیه چون
بر تدبیر مردم بیجاپور وقوف یافت کتابتی متضمن صد گونه امید و بیم بخوانین حبش نوشته ارسال داشت و از موافقت
با سید مرتضی تخویف و تحذیر نموده اختلاف در میان ایشان ظاهر گردانید و چون خاطر از ممر نفاق و اتفاق امیران
بیجاپور جمع گردانید با سید مرتضی ملاقات نموده حقیقت اتفاق را بمبالغه تمام استفسار نمود سید مرتضی چون دانست
که امیر شاه میر بر آن فکر باطل اطلاع یافت لاعلاج سخنان فریب آمیز مردم بیجاپور را بخدمت میر شاه میر بیان
نمود میر مذکور سودای فاسد دشمنان را بعبارت دلپذیر خاطر نشین سید مرتضی نموده ندامت و پشیمانی عاقبت
آن را بدلایل و براهین باثبات رسانید چنانچه سید مرتضی از معاهده با خوانین حبش پشیمان گشته تجدید مبانی
محبت را با میر شاه میر بایمان غلاظ موکد و مشید ساخت و چون امرای حبش از مقدمات خبردار گردیدند طایفه
برگیان را که موازی ده هزار سوار بودند نامزد نمودند و برگیان راه آمد و شد و آذوقه بر سپاه منصور بستند بدین سبب
تنگی و قحطی در لشکر ظفر اثر پیدا شده کار بغایت دشوار شد لاجرم سپاه سالاران مصلحت در ترک محاصره دیده
متوجه تخریب ولایت گشتند و اکثر شهرها و پرگنات را مثل کلبرگه و مرج و رای باغ و هوکری و پناله و ستاره و
اکثر قصبات معتبر و مواضعی که بر گذر لشکر فیروزی اثر بود زیر و زبر گردانیدند و عزیمت تسخیر قلعه بلدرک را مصمم ساخته
اعلام ظفر انجام بدان صوب بر افراختند سید مرتضی و امرای نظام شاهی صلاح در آن دیدند که میر شاه میر متوجه

 دار السلطنه گردیده از حضرت شهریار التماس نماید که چون فتح قلاع بتغیر سایهٔ اقبال پادشاهی که ظل الله است
رو نمیدهد پای جهان کشای بدرکاب آورده بجانب نلدرک رایت نصرت آیت برافرازد و چون بموضع
سندکانون نزول سپاه واقع شد فرمان همایون پادشاه سکندرنشان واسطهٔ امن و امان ابو المظفر محمد قلی قطبشاه
مبنی بر خبر کدورت اثر حضرت فردوس مکانی و نشستن بر اورنگ سلطنت و جهانبانی باسم امیر شاه میر و امرا و خوانین
رسید امیر شاه میر مضمون آن خبر را از جمیع امرا و سرداران مخفی داشته سید مرتضی و جمشید خان و خداوند خان
و بحریخان و بهزاد الملک را طلب نموده در مجلس خاص بر زبان آورد که اگر مدعا و مقصد شما اینست که متوجه خدمت
حضرت شهریار گشته التماس توجه رایات مدبنصوب نمایم باید که خاطر مرا از مکر کید مخالفان جمع فرموده قسم یاد نمایید
که اصلا سخنان اهل فساد در مقام دشمنی با لشکر منصور در نیامده سر رشتهٔ محبت را از هم نگسلند تا مطمئن خاطر گردیده
متوجه دار السلطنت شوم سید مرتضی و باقی امرا از روی صدق و اخلاص بنحوی که مرضی امیر شاه میر بود سوگند مغلظه
یاد نمودند بعد از آن امیر شاه میر خبر انتقال شهریار جنت مکانی و بر تخت نشستن مهر سپهر سلطنت و اقبال را
اظهار نمود امرا و خوانین در رسوخ بر عهود پیش و حال کمال مبالغه بجا آورده بتجدید بیعت با شهریار زمان تازه گردانیدند
و میرک معین سبزواری از جانب سید مرتضی جهت مراسم تعزیت و لوازم تهنیت متوجه درگاه والا جاه گردید
و محمد قاسم فرشته زبان زد قلم وقایع رقم گردانیده که سید مرتضی با عادلشاه در مقام دولتخواهی آمده بانواع
تدبیر خلل در ارادهٔ امرای قطبشاهی انداخت و امیر سید زنبیل در عهد سلطنت محمد قلی قطبشاه حسب الحکم بعضی از
ولایات عادلشاه را بحوزهٔ تصرف در آورده دو سه ماه روزگار بکام دل گذرانید و چون سپاه عادلشاه
بروی تاخت بعد محاربه بهزیمت یافته اثاثهٔ سلطنت قطبشاهی را باخت و تفصیل این بموجب نوشتهٔ
صاحب تاریخ مذکور در باب چهارم رقم پذیر خامه بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی فصل سیوم از باب سیوم در

ذکر اشتغال شهریار برحمت پروردگار و سنین عمر شریف و مجملی از احوال اولاد امجاد
و شمهٔ از خصایص ذات قدسی صفات صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که شهریار بعد روانه فرمودن
سیادت پناه میرشاه میر جهت امداد افواج نظام شاه رای راو نام برهمنی را که بکمال صورت معروف بود و بکمال معنی
موصوف در امور مملکت مطلق العنان گردانیده عزیز الملک و شریف الملک و بر الاسخان و افضل خان و جمعی از مردم معتبر را
باده هزار پیاده و هزار نفر مشعلچی و نوبت و نقاره متعین او فرموده و هر روز پاو سیر مشک و عنبر و عود و ده من صندل
و انواع خوشبوئی و چند هزار برگ تنبول برای او مکرمت می شد و قرب او باقصی الغایت رسیده و در اواخر ایام
حیات آن برهمن با سپاه و لشکر در سرحد مرتضی نگر بر سر بتخانه که بتهای بسیار از نقره و طلا گوناگون صور مزین
و مرصع بلآلی و جواهر در آن بتخانه بود رفته و با وصف غلو در پرستش اوثان جهت اظهار دولتخواهی و مجرای خدمت
وثنیان را باتش قهر سوخته و موازی یک لکهون و تمام بتهای طلا و نقره بقبضهٔ تصرف در آورده و سه لکهون
دیگر از ولایات تحصیل نموده با تحف و هدایای بسیار بخدمت شهریار آمده مجموع را از نظر انور گذرانیده و مشمول الطاف
خسروانه گردید قضا را در همان روز مزاج مبارک از جادهٔ اعتدال انحراف یافت و عارضهٔ تپ محرق پیدا شده
سر ببالین ناتوانی نهاد و روز بروز مرض در تزاید بود و معالجهٔ اطبای مسیحادم سودمند نمی افتاد تا آنکه در روز پنجشنبه
بیست و یکم شهر ربیع الثانی بقول صاحب تاریخ قطبشاهی مطابق آنچه که بر لوح حجر مزارش منقور است در سنهٔ ۹۸۸ ثمان
و ثمانین و تسعمایه بعد از نماز ظهر ندای ارجعی الی ربک را لبیک اجابت گفته از جهان بروضهٔ رضوان
خرامید و تمام شاهزادها و امرا و خوانین با دیدهای گریان و دلهای بریان بتغسیل و تکفین پرداختند و بباغ لنگر که مدفن
در روضه منوره این دودمان خلافت نشان است مدفون ساختند و عمر شریفش به پنجاه و یکسال رسیده بود و مدت
سلطنت بقول صاحب تاریخ قطبشاهی سی سال و نه ماه و بقول محمد قاسم فرشته سی و دو سال و چند ماه بود ذکر

اولاد امجاد آن سلطان جنت مکان از ذکور و اناث بقول صاحب تاریخ قطبشاهی آن
پادشاه مغفرت پناه را حق سبحانه سی فرزند کرامت فرموده بود اما شش پسر و سیزده دختر از آن اولاد بسر حد
بلوغ رسیدند از ذکور اول عبدالقادر المعروف بشاه صاحب و آن شهریار دختری از مشایخ را در سلک
ازدواج کشیده جشن عظیم ترتیب داد و جمیع امرا و خوانین بل سایر لشکر را بخلعت خسروانه نواخت و بنابر
مصلحت ملکی آن شاهزاده را در قلعهٔ دولت کنده نظربند ساخت و چون آن شاهزاده بسن بیست سالگی
رسید باجل طبیعی بعارضه مرضی مبتلا گشته از جهان درگذشت و در روضهٔ منورهٔ این دودمان عالیشان مدفون
گشت دوم میرزا حسین قلی که بزیور علم و فضل آراسته بود و از علم حکمت و منطق بهرهٔ تمام داشت و در وقت
وفات شهریار بیست ساله بود و بعد از آن شش سال دیگر بهره از زندگی یافت روزی در شهر محرم ۹۹۴ سنه اربع و تسعین
و تسعمائه پادشاه گیتی پناه سلطان محمد قلی قطبشاه با جمعی مخصوص باراده سیر از شهر بیرون آمد و آن شاهزاده را
هوس شنا دست داد و قضا دامنگیر شد در حوض نامم پلی مشغول شنا شده غریق بحر فنا گشته در لنگر فیض اثر
مدفون گردید سیوم پادشاه گیتی پناه ابوالمظفر سلطان محمد قلی قطبشاه که باب چهارم متکفل ذکر احوال همایون
اوست چهارم میرزا عبدالفتاح که در وقت انتقال شهریار سیزده ساله بود و بعد از آن در علم تجوید بتحصیل زمان گذرانید
و چون سن شریفش به بیست و هشت رسید در سنه ثلث و الف بعلت صرع درگذشت و تولد آن شاهزاده
در سنه ۹۷۵ خمس و سبعین و تسعمائه بوده و یکی از شعرا در تاریخ تولدش گفته رباعی ایزد به شه زمانه فرزندی داد
شد خاطر شه از آن بسی خرم و شاد از نخل مراد چون گل تازه شکفت تاریخ طلب کن از گل نخل مراد پنجم میرزا محمد
خدابنده که از بطن والدهٔ ماجدهٔ شاه گیتی پناه محمد قلی قطبشاه متولد شد و هنگام رحلت پدر بزرگوار خود بسن دوازده
سالگی رسیده بود و در زمان سلطنت برادر خود مدت سی سال بعیش و سرور گذرانید و فراغتیکه او را دست داد هیچ
کس

یک از شاهزاده‌های عظام را عشر آن میسر نشد آخر باغوای بعضی مفسدان از جادهٔ مستقیم یکجهتی و خلوص منحرف ۱۹۰
گشته کمر کین برادر بر میان بست و چون مستعد اثارت فتنه شده بود در شهور سنه ثمان عشر والف در قلعهٔ گلکنده
محبوس گشت و بفحوای مَنْ حَفَرَ بِئراً لِاَخیهِ وَقَعَ فیهِ در شهر محرم سنه عشرین والف در چاه هلاک افتاد ششم
میرزا محمد امین که آخرین پسر شهریار بود و نهایت تعلق و محبت بوی داشت چنانچه در شادی ختنهٔ او که رسم هند
است جشن عظیم ترتیب داده قریب بیک لک هون صرف نمود و آن شاهزاده بحسب عقل و فراست و دیگر اوصاف
ستوده که لازمهٔ سلطنت است در میان اخوان ممتاز بود و شاه گیتی پناه سلطان محمد قلی قطبشاه بنابر فرط توجه
والفت اکثر اوقات بمنزل او تشریف فرمایند و آن شاهزاده در وقت رحلت والد بزرگوار نه ساله بود
و چون سن شریفش به بیست و پنج رسید در شهر شعبان سنه اربع والف باجل طبیعی بساط حیات نوردید

ذکر شمه از خصایص ذات قدسی صفات آن شاه مغفرت پناه آورده اند که آن شاه
خلایق پناه پادشاهی بود شیعه مذهب ضابطه و هشیار و سخی و مدبر و دانا و جهت ضبط سیاست
بیش از حد می نمود چنانکه باندک جریمه سیاست غریب کردی و فرمودی که ناخنهای پای مجرمان را بضرب
تازیانه جدا کرده در ظرفی نهاده بیاورند و بعلم تاریخ و نقل و حکایات پادشاهان پیشین رغبت وافر داشت
و چون تخت سلطنت از وجود همایونش زیب و زینت یافت با وجود حداثت سن بنفس اقدس بکلیات
و جزئیات امور خلایق پرداخته در ترفیه احوال سپاه و رعیت بنوعی میکوشید که مزیدی بر آن متصور نمیشد
و نحوی در تفتیش احوال ولایت سعی میفرمود که اگر شخصی در بستر خود با زن خویش سخنی گفتی همان لحظه بسمع شریف
او رسانیدندی و در عهد او نوکران بزرگ بهم رسیدند و در سفر و حضر همواره اهل فضل و هنر در خدمتش می بودند
و در مجلس همایون بمباحثهٔ علوم دینی پرداخته در تحقیق مسایل یقینی شرایط اهتمام بجای آوردند و از دیار بعیده که غربا

و تجار تحف و نفایس آورده از نظر انور میگذرانیدند همان وقت به تشریفات شاهانه سرفراز شده مع الاکرام
مراجعت می‌نمودند و اگر تاجری را حیوانی در راه تلف می‌گشت قیمتش از سرکار فیض آثار مرحمت می‌شد
و عدالتش بمرتبه بود که اگر ضعیفه طشتی پر از زر نهاده از دار السلطنت گولکنده تا اقصای احمدنگر و بیجاپور و بنگاله
رفتی احدی را زهره آن نبود که سر راه بر او بگیرد با وجود آنکه مردم تلکانه در فن دزدی از راه زنان ممالک دیگر
ممتاز اند و سیاستش آنچنان بود که نام دزد بر زبان کسی از بیم سیاست نمیگذشت و در تمام ولایتش
بهیچ طریق از کسی چیزی فوت نمی‌گشت و از فرط سخاوتش طعام بسیار در غایت تکلف در شیلان میکشیدند
و بر خوان الوان نعمتش تمام روز خاص و عام طعام میخوردند و از جمله فتوحاتیکه آن خلایق پناه را دست داده فتح
قلاع و حصون قاسم کوته و راجمندری و کوندپیر است و بهمین اهتمام آنحضرت تعمیر عمارات رفیع قلعهٔ دار السلطنه
گولکنده و مساجد و مدارس و لنگر دوازده امام و ریاض و حیاض مثل باغ ابراهیم شاهی و باغ گلشن و حوض
حسین ساغر و کتوره گنگور و کتوره بدویل صورت اتمام یافت کذا فی تاریخ فرشته و تاریخ قطبشاهی باب
چهارم در بیان احوال سلطان معدلت نشان سایهٔ لطف الله ابو المظفر سلطان محمد قلی قطبشاه
مشتمل بر سه فصل فصل اول در جلوس آن پادشاه صاحب شوکت و تمکنت بر سریر سلطنت و
ذکر توجه رایات نصرت آیات بجانب قلعهٔ نلدرک و در ذیل این بیان بعضی وقایع دیگر چون
شهریار معدلت شعار بجوار رحمت پروردگار انتقال نمود ارشد اولاد او سلطان محمد قلی قطبشاه که در حق خلایق
آیهٔ رحمت اله بود باجماع ارکان دولت و اعیان حضرت در اسعد اوقات بر تخت جهانبانی و مسند حکمرانی
جلوس فرمود و امرا و خوانین و سادات و علمای دین را بانواع عنایات پادشاهانه و اصناف عواطف خسروانه
سرفرازی بخشید و بتمهید عدل و جود کافهٔ رعایا و عامهٔ برایا را فارغ البال و مرفه الحال گردانید و جمهور

انام از خواص و عوام زبان بتهنیت گشودند و باداء مراسم دعا و ثنا قیام نمودند و بعد چند روز از خلافت توجه
رایات عالیات جهت امداد لشکر نظام شاه بجانب قلعه نلدرک اتفاق افتاد و انجام کار مراجعت
مدار ارکان سلطنت کولکنده صورت ظهور گرفت و اختلاف کرده اند ارباب تواریخ در اینکه توجه مدار الصواب
بصوابدید کدام فدوی دولتخواه بود صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که بعد جلوس بر سریر فرمان روائی
فرمان همایون مشتمل عنایات شاهانه با تشریفات خسروانه بنام امیر شاه میر و امرا و خوانین که برای امداد
لشکر نظام شاه محاصره قلعه نلدرک نموده بودند شرف صدور یافت و چون میر موصوف بر فرمان و مضمون
آن مطلع گردید هر یک از امرا و خوانین را تشریف شاهانه پوشانیده نوید مرحمت از جانب سلطان نوجوان
امیدوار ساخت و بحسن تدبیر سپه سالار و امرا و خوانین نظام شاهی را بمتابعت و انقیاد راغب نموده
مبانی وفاق را تجدید عهد و پیمان تشدید گردانید و از جانب نظام شاه میرک معین سبزواری که باخلاق
حمیده و اوصاف پسندیده اتصاف داشت جهت مراسم تعزیت و لوازم تهنیت مقرر گشته بعد از طی
منازل بسعادت ملازمت سعادت اندوز شد و متعاقب میر شاه میر بنابر صلاح دولت لشکر منصور را در حوالی
نلدرک گذاشته متوجه آستان بوسی گشت سلطان معدلت نشان بعد رعایت جانب تعظیم و توقیر
میر موصوف حل و عقد امور سلطنت را برای صوابنمای او مفوض ساخته از کیفیت محاربات و فتوحات
لشکر پرسید میر موصوف بعرض رسانید که از روز عزیمت تا این زمان چند ولایت و قلاع مستحکم که بسرحد
ممالک محروسه نزدیک است بتصرف اولیای دولت در آمده است و ولایت کاکن و ناکوهی مفتوح
گشته و این فدوی بنابر صلاح وقت بصوابدید امرا و خوانین نظام شاهی لشکر ظفر اثر را در حوالی نلدرک گذاشته
متوجه درگاه گردیده تا آنچه در تاسیس مبانی دولت و استیصال ارباب مخالفت صلاح داند بعرض رساند.

انگاه معروض داشت درینوقت که ابتدای اوان جلوس اعدا را مقهور گردانیدن و در توسیع ولایت کوشیدن
موجب استحکام مبانی سلطنت است و بافضال الهی و اقبال خداوندی خلایق بدل و جان مطیع و منقاد اند
و امرا و خوانین و سپاه دولتخواه و فدوی این درگاه اند و امرای نظام شاه شرایط بندگی بجا آورده دیده امید براه
رایات نصرت آیات دارند که در رکاب ظفر انتساب خدمات شایسته تقدیم رسانند و چون همت قضا قدرت
باستیصال مخالفان گماشته گردد عروس فتح چهره گشوده اولیای دولت بنصرت و ظفر اختصاص خواهند یافت
و چون این معروضات محض از راه دولتخواهی بود خسرو زمان نظر بر صلاح وقت بسمع رضا اصغا فرموده باحضار
امرا و سپاه فرمان داده در اندک فرصت لشکر فراوان فراهم آورده عنان یکران عزیمت بصوب قلعه بلدرگ
معطوف گردانید و سید مرتضی و جمشید خان و غیره امرای نظام شاهی از توجه رایات عالیات حیات
تازه یافته دو سه منزل باستقبال شتافته بسعادت پابوس فایز گردیدند خسرو زمان سید مرتضی و غیره امرای
نظام شاهی را بعنایات شاهانه نواخته بخلعتها و کمر مرصع و اسپ با زین زرین فراخور حال اختصاص بخشیده
با سپاه دو کشور بعزم تسخیر قلعه بلدرگ توجه فرموده و بعد محاصره و نصب نمودن توپهای بزرگ مثل توپ
محمدی و حیدری و نه گزی نظام شاهی و توپ لیلی و مجنون آتش جدال و قتال از جانبین مشتعل گردید
آخر الامر توپچیان حسب فرمان واجب الاذعان بضرب توپ قیامت آشوب تزلزل در بنای آنحصار انداختند
و برجی که مانند سد یاجوج بود همچو خانه عنکبوت مشبک و مفروج گردانیدند بمشاهده اینحال سید مرتضی سپه سالار
نظام شاهی ترحم بر زن و فرزند مسلمانان که در آن قلعه متوطن بودند نموده مکتوبی مشتمل بر مواعید و مواعظ بوزیر الملک
سردار آنحصار فرستاده او را از وخامت مخالفت تخویف فرمود وزیر الملک سخن آن ناصح مشفق را نشنیده باب
موافقت مسدود نموده در مخالفت زیاده بر سابق بر روی خود گشود خسروان بعد اطلاع برین کیفیت بیشتر از پیشتر
[illegible]

ساعی تسخیر آن قلعه گشته امر فرمود تا توپچیان باقی حصار را بضرب توپ براندازند و تمام چشم به انباشتن
خندق اشتغال نموده کار بر اهل حصار تنگ سازند حسب الحکم توپچیان دیوار حصار را متزلزل گردانیدند و دلیران
نامدار هجوم آورده خود را برخنهای حصار رسانیدند و نزدیک بآن رسیده بود که قلعه مفتوح گردد درین اثنا
جاسوسان خبر رسانیدند که چند سردار عادلشاهی موازی بیست هزار سوار سوای سواران برگی اراده آن دارند
که بر سر لشکرگاه رسیده دست بردی نمایند بنابرین در آن روز امرای نظام شاهی و باقی سپاه تسخیر قلعه را در حیز
تاخیر انداخته در رکاب ظفر انتساب متوجه اردوی همایون گردیدند چون وزیر الملک و اهل حصار برج و باره
قلعه را در هم شکسته دیدند و تاب مقاومت و قلعداری در خود ندیدند بمقام حیله و تزویر درآمده اکثر امرای
نظام شاهی را بسیم و زر بفریفتند تا در وقت گرمی کارزار و یورش بهانه پیش آورده محاربه را در تعویق انداخته
سعی در تسخیر ننمایند بعد ازین تدبیر وزیر الملک عرضداشتی مشتمل بر کیفیت حال و استدعای مدد مصحوب قاصدی
بسبیل استعجال بجانب بیجاپور روانه کرد چون بر مضمون عریضه ارکان دولت عادلشاهی را اطلاع دست داد
باتفاق شاه فتح الله شیرازی که سرآمد دانشوران زمان بود حقیقت حال بمسامع اجلال ابراهیم عادلشاه رسانیدند
و معروض داشتند که چون خسرو زمان اکثر ولایات سرحد را مسخر ساخته باهتمام تمام متوجه تسخیر قلعه بلدرک است
و عنقریب است که آن قلعه نیز مفتوح گردد و صلاح دولت در آنست که باظهار موافقت از صوب خصومت بجانب
مصالحت گرائید ابراهیم عادلشاه رای صواب نمای دولتخواهان پسندیده مکتوبی بخدمت خسرو زمان ارسال داشت
حاصل مضمون مکتوب آنکه حق سبحانه تعالی جل شانه سلاطین را که اشرف انواع مخلوقات اند واسطه نظام عالم
و رفاهیت بنی آدم ساخته است و موافقت شان هم موجب مزید انتظام و مخالفت باعث خرابیها و در محاربات
که هزارها مردم تلف می شوند جواب این در روز جزا پیش خدا بعهده ایشان است پس دست از محاربه باز داشتن

موجب حیات عباد و باعث استرضای خالق العباد است و مرجو از شیم مرضیه آنکه مخالفت را بوفاق
که موجب نظام آفاق است مبدل ساخته بنوعی نظر لطف و مرحمت بر حال ساکنان قلعه اندازند که موجب توثیق
رابطه وداد و سبب رسوخ نسبت اتحاد گردد چون رسولان عادلشاه این مضمون مکتوب بوسیله مقربان درگاه
بمسامع اقبال رسانیدند و ارکان دولت و اعیان حضرت نیز صلاح در مصالحت دانسته آنچه که در این باب
عرض کردنی بود بمبالغه عرض نمودند خسرو زمان سید مرتضی و امرا و خوانین نظام شاه را طلب فرموده به
تشریفات شاهانه سرفراز ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت و بر جان و مال و اهل و عیال ساکنان قلعه
ترحم نموده و ترک محاصره فرموده عنان یکران عزیمت بصوب مستقر سریر سلطنت منعطف ساخت و صاحب تاریخ
فرشته بقید قلم آورده که چون سلطان محمد قلی قطبشاه جانشین پدر بزرگوار خود گشت دختر شاه میرزای اصفهانی
را که سادات صحیح النسب طباطبا بود و سالهای فراوان منصب میر جملگی ابراهیم قطبشاه باو تعلق داشت در سلک
ازدواج خود کشید و به تکلیف و ترغیب او جهت اظهار یکجهتی و یکرنگی با نظام شاه خود بمدد سید مرتضی سبزواری
سرلشکر احمدنگر بجانب ولایت عادلشاه روان شد که تخت قلعه شاه درگ را تسخیر فرموده بعد از آن بسوی تسخیر
بیجاپور شود و چون بظاهر آن قلعه رسید باتفاق فوج نظام شاهی بمحاصره پرداخت و تهانه دار آنجا محمد آقا ترکمان
با وجود خلل در تختگاه بیجاپور و عدم وصول کمک اعلام مدافعت برافراشته جمعی کثیر از مردم نظام شاهی و
قطبشاهی را بتوپ و تفنگ ضایع ساخت هر چند قطبشاه و نظام شاه مکاتیب فریب اسالیب مشتمل بر مواعید پادشاهانه
و نوید خسروانه پیش او میفرستادند اصلا از جای در نیامده جواب میداد که صاحب و ولی نعمت من اعتماد کرده
چنین قلعه سرحدی بمن سپرده است و از دولت او مجاری احوالم مستوجب حمد و شکر است اگر من خیانت
ورزم و در چنین وقت این قلعه را بشما سپارم نزد خالق و خلق منفعل و مؤاخذ خواهم بود و توقع از مکارم اخلاق پادشاهانه
بودن

خیانتست که این خیرخواه را درین امر معذور داشته بارتکاب چنین عمل ناشایسته مامور سازند قطبشاه
چون اصرار محمد آقا بر شکست قلعه بیش از بیش دید و امتداد محاصره و جنگ قریب چهار ماه کشید و مردم عزیز بسیار
کشته شدند تنگ آمده شاه میرزای اصفهانی را که باعث نهضت او بود سرزنش فرمود و بهزاد الملک و سید مرتضی
بران کیفیت مطلع گشته چون ایشان نیز در باطن از آن محاصره و جنگ هر روزه متاذی بودند با قطبشاه همداستان
شده عرض نمودند بهتر آنست که دست ازین قلعه باز داریم و بنا برآنکه استقامت در احوال مردم تختگاه نیست
بآنجانب شتافته مشقتی که در بیجا می‌کشیم در تسخیر دار السلطنت بیجاپور بخود قرار دهیم قطبشاه که بجهت کوچ بهانه
بود قبول این معنی کرده روز دیگر باتفاق سرداران نظام شاهی از شاه درک برخاسته و در ممالک عادلشاه شرط
غارت و رسم بیداد بجا آورده با چهل هزار سوار تمام یراق بظاهر قلعهٔ بیجاپور رسیده خیمه و خرگاه در اطراف
آن مرتفع ساخته طرح جنگ انداخت و چون در آنوقت زیاده از دو سه هزار سوار خاصه خیل در شهر بیجاپور
جمعیتی نمانده بود حبشیان متحصن گشته بحفظ برج و باره پرداختند و بموجب فرمان پادشاهی عین الملک و
انکس خان و دیگر امرا با هشت هزار سوار باستعداد تمام بتعجیل هر چه تمامتر بحوالی بیجاپور رسیده بجانب دروازهٔ
الله پور فرود آمدند و اکثر اوقات میان مردم عادلشاهی و سپاه نظام شاهی و قطبشاهی جنگ واقع شده از طرفین
مردم بسیار کشته میشدند و غلبه از جانب مردم عادلشاهی بظهور میرسید و درچنان وقت از کثرت باران و ضرب
توپها بیست گز دیوار قلعه بیفتاد و در همان شب عین الملک و انکس خان که از حبشیان امین بودند با قطبشاه
و سید مرتضی و بهزاد الملک ساخته خواستند که صبح آن روز طرح جنگ سلطانی انداخته بر قلعه یورش کنند
سید مرتضی که از سپه سالاری بهزاد الملک بغایت آزرده بود بانواع حیل در آن روز خلل در ارادهٔ ایشان انداخت
و بیجاپوریان فرصت یافته فی الحال دیوار قلعه درست کردند و بنا برآنکه ارکان دولت و اعیان مملکت از حکومت

غلامان حبشی راضی نبودند و اعتماد بر قول و فعل ایشان نداشته به بیجاپور نمی آمدند حبشیان صاحب دخل بقرابت
اینمعنی را دریافته بنابر مصلحت وقت بعرض چاند بی بی سلطان رسانیدند که ما غلامانیم و اشراف و اعیان
مملکت از حکومت و ریاست ما آزرده اند صلاح دولت عدالت پناه در آن می بینیم که مهمات ملکی و مالی بیکی
از مردم اصیل نجیب حواله نمایند تا امور سلطنت نظام و رونق پذیرد چاند بی بی سلطان تصدیق کلام نموده
بصلاح ایشان شاه ابو الحسن ولد شاه طاهر را بخلعت منصب امیر جملگی اختصاص بخشید و سید مشار الیه همگی همت
بر دفع مخالفان مصروف داشته فرامین با تشریفات نامحصور مصحوب مسرعان جهت طلب امرای برگی بولایت
کرناتک روانه ساخت و به سید مرتضی که اخلاص و ارادت تمام بخاندان شاه طاهر داشت پیغام داد که کاخ
اقبال شاه فریدون منزلت از آن رفیع تر است که کمند تسخیر وهم و خیال به شرفات حضیضش توان رسید باید که
اینمضمون را بعبارت دلپذیر خاطر نشان قطبشاه و بهزاد الملک نموده نوعی نماید که لوازم صلح در میان آورده
بمساکن خود مراجعت نمایند و الا عنقریب که از ممالک محروسه جهان جهان لشکر متوجه درگاه خواهد شد و امرای
برگی نیز که در عهد علی عادلشاه بواسطه بعضی مقدمات خایف و هراسان جلاوطن کرده پناه به رای بیجانگر برده
بودند بمجرد وصول فرمان طلب سلطان عدالت نشان بسرعت هر چه تمامتر متوجه آستان بوسی خواهند گشت
در آنوقت کار بر شما بنهایت دشوار شده راه مراجعت مسدود خواهد شد سید مرتضی که از تابع بودن خود دلگیری
تمام داشت و منتهز است که قطبشاه و بهزاد الملک را کاری از پیش نرود و در مقام دولتخواهی عدالت پناه شده
شروع در مقصود نمود و اول بعین الملک و انکس خان که از حبشیان رنجیده بقطبشاه و سرداران نظامشاه
ملحق شده بودند پنهانی کس نزد ایشان فرستاده سرزنش بسیار کرده پیغام داد که قاعده مردم اصیل نه آنست
که بواسطه خشونت و منازعت بعضی انفار با صاحب خود حرام خواری نمایند و در چنین وقت ترک ملازمت صاحب

خود کرده خواهند که نوکری دیگران اختیار کنند شرط نیکو بندگی آنست که چون حبشیان بدخل گشته شاه ابو الحسن
جمله الملک شده است اعتماد براو کرده خدمت صاحب قدیم را موجب حصول سعادت دارین دانند عین الملک
دانکس چاکر را این سخن پسند خاطر افتاد وقت شب کوچ کرده باز نزدیک دروازهٔ ایندپور فرود آمده بپادشاه خویش
اطاعت نمودند و همچنین اکثر امرای ممالک و امرای برگی از شنیدن این خبر به بیجاپور رسیده تافتند و بمیامن حسن تدبیر
شاه ابو الحسن در مدت یکماه قریب بیست هزار سوار مجتمع گشته رواج و رونق دیگر در مهمات سلطنت پدید آمد
و بخت امرای برگی حسب الحکم بتاخت و تاراج لشکر خصم پرداختند و در اندک زمان نوعی نمودند که قحط
در اردوی ایشان پدید آمده از محاصرهٔ بیجاپور نیز مانند محاصرهٔ شاه درک پشیمان شدند و شروع بمشاوره نمودند
ارکان دولت قطبشاه که از تحریک شاه مرزا ناخوش بودند فرصت یافته بعرض رسانیدند که قاعده و داب از
سلاطین دکن آنست که هرگاه یکی از ایشان بنفس نفیس خود بجانب مملکتی توجه نماید و او را احتیاج بکمک شده
پادشاه دیگر را مدد طلبد در مذهب مروت و آشنائی بر او واجب که خود مرکب سواری شده بمدد او شتابد
چنانکه همیشه میان نظام شاه و ابراهیم قطبشاه همین شیوه مرعی بود اصلا مناسب دولت نبود که خسرو زمان
بگفته شاه مرزا خود بنفس اقدس بمدد امرای نظام شاه تشریف آورد این سخن بسیار موثر افتاد خسرو زمان
بجانب گولکنده عازم و جازم گردید سید مرتضی این معنی را فهمیده پیش دستی نموده پیش از آنکه پادشاه
اظهار کند عرض نمود که صلاح وقت در آنست که ما بجانب ولایت خود رفته بسیاری از پرگنات سرحد
عادلشاه را بحوزهٔ تصرف اولیای دولت نظام شاه درآوریم و خسرو زمان بجانب مملکت خود توجه فرموده
حسن آباد گلبرگه را مسخر گرداند قطبشاه این را عین مدعا دیده قبول کرد قطبشاه و سرداران نظام شاه از ظاهر قلعه
بیجاپور کوچ کرده بجانب ممالک خود روان شدند نظام شاهیه از راه گلهر و مرج تاراج کنان بکبیر باحمدنگر شتافتند

اما قطب شاه چون بحوالی حسن آباد رسید امیر سید زنبیل استرآبادی را بخطاب مصطفی خان سرفرازی بخشیده
با هفت هزار سوار و فیل بسیار تسخیر بعضی از ولایت عادلشاه باز داشته و خود با مقربان و مخصوصان بر جناح
استعجال بدار السلطنت گولکنده تشریف برده شاه میرزا را که باعث نهضت بود مقید گردانید و بعد از چندگاه
از سر گناه او درگذشته حکم فرمود که او را در کشتی سوار کرده با اموال و اسباب ضروری باصفهان که وطن
مالوفش بود روانه سازند و شاه میرزا در کشتی بیمار شده پیش از آنکه بمنزل مقصود رسد فوت شد و مصطفی خان
در حوالی حسن آباد اقامت نموده بسیاری از مضافات آنرا متصرف گشت و چون این خبر به بیجاپور رسید دلاور خان
حبشی سر لشکر شده با سپاه بسیار بمقابله و مقاتله او شتافت و بین الفریقین جنگ سخت واقع شد مصطفی خان
منکسر و منهزم و خسته و بدحال جلو ریز خود را به مشقت فراوان بسرحد تلنگ رسانید و قریب یکصد و بیست فیل
قطبشاهی و دیگر چیزها که مالیت داشت بتصرف عادلشاهیان درآمد و نیز صاحب تاریخ فرشته می گوید که از آن
تاریخ تا حال که قریب بیست و هشت سال است میان عادلشاه و قطب شاه ابواب کدورت و مخالفت
مسدود گشته طریق مصادقت و موافقت مسلوک است و خسرو گیتی پناه سلطان محمد قلی قطبشاه بعد مراجعت
ازین سفر بدار السلطنت گولکنده بعیش و عشرت مایل گردیده به سیر و شکار اشتغال ورزید ذکر محاربه
امیر زنبیل باتفاق بعضی سرداران نظام شاهی با سرداران عادلشاهی بموجب نوشته
صاحب تاریخ قطبشاهی چون امیر زنبیل استرآبادی در اواخر ایام سلطنت شاه مغفرت پناه ابراهیم قطبشاه
حسب الحکم ولایت کاکن وغیره بقبضه تصرف درآورده امداد لشکر فیروزی اثر که متوجه بلاد بیجاپور بعزم محاربه
بود بارسال نقد و غله می نموده و در عهد سلطنت خسرو زمان بخطاب مصطفی خان اختصاص یافته بعضی از پرگنات
و قصبات سرحد را تسخیر نموده علم اقتدار برافراشت دلاور خان حبشی که از امرای عادلشاهی بتجرد و هوشمندی
ممتاز

عمال زمان بود ورکن دولت عادل شاه رانی الجمله استحکامی داده و همت بر استخلاص آن ولایت گماشته و
بیست هزار سوار از شجاعی و عین الملک و انکس خان که موازی ده هزار سوار داشتند و امرای ایشان سرداران کرد را
همراه گرفته بمحاربه آن سید ذوالاقتدار متوجه گردید و چون از قدیم الایام میان دودمان نظام شاه و خسروزمان رابطه
اتحاد و وداد مستحکم بود منهیان اخبار پیش از توجه دلاورخان حبشی حقیقت حال را بمسامع اجلال مرتضی نظام شاه
رسانیدند مرتضی نظام شاه میرزا یادگار و رستم خان و شمشیر خان را با دو سه هزار سوار بامداد سپاه منصور فرستاد
و پیش از رسیدن دلاورخان بلشکر منصور پیوستند و از آنجانب دلاورخان از روی غرور طی مراحل نموده
در دو کروهی لشکر منصور مقام ساخت و مدت مدید دلیران جانبین هر روز در معرکه ستیز داد دلاوری میدادند
اما لشکر عادل شاه با وجود کثرت از بیم حسام خون آشام بهادران لشکر منصور صف آرای قتال نمی گردیدند
تا اینکه جماعه برگیان از امتداد ایام جنگ تنگ آمده بی اطلاع دلاورخان با موازی ده هزار مادیان سوار باطراف
لشکر منصور آمده آتش قتال برافروختند و رحیم داد تهان و طاهر محمد خان با بعضی از دلیران تعرض نموده سپه بالای
رایت محاربه برافراختند و جمعی از برگیان را بضرب تیغ ابدار از پا در آورده منهزم ساختند و تا کنار لشکر
دلاورخان تعاقب نموده جمعی را دستگیر کرده مراجعت نمودند دلاورخان چون بر هزیمت برگیان اطلاع یافت
لاعلاج صف آرا گردیده بمعرکه کارزار شتافت و از وقت طلوع آفتاب نایره قتال ملتهب شده هر لحظه مشتعلتر
گشته تا قریب زوال فرونشست و از حملهای علیخان و طاهر محمد خان تهان میمنه لشکر اعدا که بوجود انکس خان
قایم بود متزلزل گشت و از صدمات گروه شکوه صلابت نشان میسره مخالفان متفرق شده مجموع سپاه عادل شاه
هزیمت یافت و از سپاه منصور بعضی تعاقب نمودند و برخی باخذ غنایم مشغول گشتند و بعد از ساعتی صورت
عجیب و حالتی غریب رونمود و بیانش آنکه دلاورخان که با دو سه هزار سوار در یکجانب منتظر وقت ایستاده بود

چون مشاهده نمود که تمام لشکر متفرق شده اکثر باخذ غنایم مشغول اند و بعضی راه تعاقب پیش گرفته و میر زنبیل و
مرزا یادگار و شیرخان با معدودی در معرکه که رایت نصرت برافراشته اند فرصت غنیمت دانسته رو به سپه سالار
لشکر منصور آوردند میر زنبیل و مرزا یادگار با جمعیت قلیل پای ثبات استوار داشته بمقام مدافعه درآمدند
اما چون سیلاب حادثه بنوعی طغیان نموده بود که بدستیاری کوشش نجات توان یافت لاعلاج دست و پا زده
خود را بیکسو کشیدند دلاورخان چند زنجیر فیل بدست آوردند و لشکریانش تاخت و تاراج بنگاه رو آوردند و صلابتخان
و بعضی دیگر از امرا که تعاقب لشکر عادلشاه نموده بودند چون مراجعت کردند از سپه سالار و لشکر خود اثری ندیدند
صلابتخان فرار را عار دانسته با وجود قلت انصار و کثرت اعدا رو بدشمنان آورده جنگ در پیوست و تا رمقی
از جان داشت دست از جنگ باز نداشت اعدا بمشاهده جرات و دلاوری او دست از تاخت و تاراج
بنگاه باز داشته سر خویش گرفتند و چون این خبر به خسرو زمان رسید امیر زنبیل را با سپاه بدرگاه طلب داشته هر که را
در آن معرکه رایت نیکنامی برافراخته بود بنوازش شاهانه سرفراز فرمود و هر که به بددلی موسوم گشته بود
او را به غضب سلطانی گرفتار نمود **فصل دوم** از باب چهارم در بیان وقایع دیگر که در عهد سلطنت آنحضرت گیتی پناه
بوقوع پیوست **ذکر مخالفت علیخان لر و نامزد گردیدن امرا و خوانین بدفع او و نصرت یافتن**
برا و صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که چون علیخان لر از اشتهار مغرور برابطه شجاعت و جلادت که از وی در معرکه
کارزار بظهور رسیده بود از مرتبه سلحداری بپایه سرداری رسانیده بطبل و علم و خطاب ملک نائبی سرفراز
فرموده بمحافظت ولایت مرتضی نگر فرستاد و در آنجا او بر همین حواله دار آنجا که صاحب اختیار بود در دادن جاگیر مرغوب
اهمال ورزیده استغنا بحال او حسب دلخواه ننمود علیخان غبار خاطر بهم رسانیده با جمعی از اشرار کفار مارای نگر
ملاقات نموده تسخیر ولایت مرتضی نگر را در نظرش سهل و آسان وانمود و مواهب سی هزار پیاده و سوار بسرداری

۱۰ میکر تیما دا اما درای مذکور و پنجاه زنجیر فیل همراه گرفته بطرف گوندیر توجه نمود درای را او از استماع این خبر سرداران
آنطرف را فراهم آورده بعزم محاربه باستقبال شتافت و در وقتیکه کفار قلعه کهم را محاصره نموده کار
بر اهل قلعه تنگ ساخته بودند مجاهدان اسلام بر سر ایشان رسیده بجنگ در پیوستند و کفار را هزیمت داده
و تعاقب نموده هزار پیاده بقتل رسانیده چهار زنجیر فیل و نقاره بدست در آوردند و علیخان و میکر تیما وار
نموده خود را به بیجانگر رسانیدند و بعد ازین رای بیجانگر گوش بسخنان آنکافر نعمت نکرد و چون او از امداد کفره
مایوس شد قومی از اهل شرک و فساد را گرد آورده بعد از مدتی در وقتیکه خسرو زمان بمحاصره قلعه نلدرک
مشغول بود عازم ولایت مرتضی نگر گشته آتش بیداد در آن بلاد برافروخت و بعد از آن چون خسرو زمان از این حال
آگهی یافت همت شاهانه بدفع او گماشته جمعی از دلیران کار آزموده را بسرداری رحیم داد و طاهر محمد خان
پتهان بطرف مرتضی نگر نامزد فرمود و سپاه منصور یکماهه راه را بهشت روز طی نموده چون بموضع نندکانون رسیدند
و شنیدند که آنکافر نعمت بولایت گوندیلی در آمده بندگان خدا را تشویش بسیار میرسانند بهر دفع او بدان صوب
متوجه شدند او از استماع خبر توجه ایشان با جمعی از شیاطین رو بوادی فرار آورد و ایشان تعاقب نمودند
او قلعه ادنکی را بمردان کاردان سپرده کوه و بیشه را پناه خود ساخت دلیران اسلام آن قلعه را بتایید
ایزدی مفتوح ساخته و اثری از صغیر و کبیر در آن قلعه نگذاشته بقصد گرفتن او بکوه و بیشه در آمدند کفار که
در کمینگاه نشسته بودند از اطراف هجوم آورده بهادران اسلام را در میان گرفتند و چون دلیران نامدار مجتمع نبودند
و جلوریز از پی یکدیگر بشتاب میرفتند چنانچه رحیم داد با اکثر دلاوران از آن ورطه گذشته بود و طاهر محمد خان
با معدودی در عقب مانده ارباب ضلال که در کمین بودند آثار شجاعت بظهور رسانیده نهایت سعی و کوشش
نمودند اما بنا بر نامساعدت تقدیر هزیمت یافتند و هزار نفر اسیر گردیدند و هزار قتیل و درین اثنا افضل خان حواله دار

در موضع سنتراول با هزار سوار به لشکر ظفر اثر پیوست و علیخان از استماع خبر تسخیر قلعه و قتیل و اسیر گشتن سپاه ها بجانب بندر نظام پتن فرار نمود و جمعی از سوداگران را که ساکن و متوطن آنجا بودند گرفته از نقد و جنس انچه در تصرف آن بیچارگان بود بزجر بستد در آنحال جاسوسان خبر بدو رسانیدند که رحیم داد و طاهر محمّد خان در جستجوی تو پایان اند و کشور خان متصل بدروازهٔ قلعهٔ مرتضی نگر فرود آمده بخواب غفلت و مستی افتاده است علیخان فرصت غنیمت دانسته به ایلغار بر سر کشور خان تاخت و تمام بنه و لشکر را غارت نمود چون افضل خان تمام مردم خود را بهمراهی رحیم داد در تعاقب مخالفان روانه نموده خود با اندک مردم غافل از مکر دشمن نشسته بود علیخان بعد از تاراج لشکر کشور خان بر سر افضل خان تاخته تمام بنگاه لشکر او را نیز غارت نموده بجانب سرحد متوجه شد رحیم داد و طاهر محمّد خان از استماع این خبر سر راه بر آن مخذول گرفتند و چون آن سر اجل گرفته و اتباعش گرداب بلا را بر خود محیط یافتند بگمان آنکه شاید بدستیاری تهور خود را بساحل مراد رسانند قدم ثبات بر مقر مجادله استوار داشتند و فدای وار بجنگ و جدال در پیوستند آخر الامر شامت کفران نعمت علیخان و مقربان او کشته شدند و بعضی از سپاهش قتیل و برخی اسیر گردیدند و سر پر سودای علیخان را عبرتاً للناظرین بهر دیار گردانیدند و بعد ازین فتح سرداران با دلاوران که بپایهٔ سریر رسیدند رحیم داد بخطاب علیخانی و هر یک از سرداران و بهادران دیگر باضافهٔ منصب و زیادتی مشاهره عزّ امتیاز یافتند ذکر

منتظم گشتن در شاهوار درج سیادت و عصمت بنت امیر شاه میر در سلک ازدواج ملک کشورگیر

صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که چون خسرو زمان از سفر بلدرک مراجعت نموده بدار السلطنت رسید خاطر مبارک بمنطوق تناکحوا تناسلوا راغب بازدواج گردید و همای التفات بر فرق مخدره از مخدّرات عفت بنت امیر شاه میر سیادت مرتبت پرتو انداز شد بنا برین فرمان

واجب الاذعان تهیهٔ اسباب میزبانی و ترتیب مجلس طوی و شادمانی شرف صدور یافت نظم غلامان شایسته
کاردان به بستند بر رسم خدمت میان کمی جشن شاهانه آراستند که بود اندران هرچه میخواستند و تا یکماه
علی الاتصال لوازم شادمانی و مراسم میزبانی بجا آوردند و درین هنگام فرح انجام منجمان دقایق شناس ساعتی که
شایستهٔ عقد فرخنده اساس بود اختیار نموده اصحاب علم و فضل در درج عصمت و سیادت را در سلک ازدواج
گوهر معدن سلطنت کشیدند و بعد از اتمام آن جشن سعادت فرجام خسرو زمان دست دریا نوال به بذل اموال گشاده اکابر
و اعیان و سایر خدم و حشم را بانعام موفور سرفراز و سرور گردانید و مقربان را به تشریفات شاهانه و مناصب
ارجمند بپایهٔ بلند رسانید ذکر آمدن خواجه علی شیرازی المخاطب بملک التجار با جمعی از مردم اعیان و
اخیار از جانب سلطان عالیجاه ابراهیم عادلشاه بجهت تمهید مواصلت چون دلاورخان امور سلطنت
ابراهیم عادلشاه را فی الجمله رونقی داده و تمام ملک و مال در قبضهٔ اقتدار خود در آورده خواست که از دغدغهٔ مخالفت
نظام شاه مطمئن خاطر بوده بفراغ بال روزگار گذراند صلاح در آن دید که رکن دولت عادلشاهی را بخویشی و مواصلت
شاه گیتی پناه سلطان محمد قلی قطبشاه استوار سازد بنابرین در سنه ۹۹۵ خمس و تسعین و تسعمایه خواجه علی ملک تجار را
با جمعی از مردم اعیان بیجاپور مع تحف و هدایای موفور جهت تمهید مواصلت بجانب دار السلطنت گولکنده روانه
نمود چون ملک التجار بشرف ملازمت خسرو زمان مشرف گردید بعد تصفیهٔ شاهراه محبت از خس و خاشاک
کدورت بمعاذیر دلپذیر مکنون ضمیر ابراهیم عادلشاه را بعرض رسانید خسرو زمان بسمع رضا اصغا فرمود
و چنان مقرر شد که اعلیحضرت ابراهیم عادلشاه با شوکت و حشمت تا نلدرگ توجه نماید و از ینجانب امرای
ارکان دولت پالکی مهد علیا ملکهٔ جهان خواهر اعیانی خسرو زمان را با تجمل و استعداد طوی و میزبانی بجانب نلدرگ
برده رسوم مواصلت بجا آورند ملک التجار بعد از حصول مقصود متوجه بیجاپور گردید و در ینجانب وکلای درگاه

بسامان و سرانجام میسر نبایی پرداختند و بعد از اندک مدتی جمعی از اعیان بیجاپور معروض داشتند که ابراهیم عادلشاه
تا نلدرگ رسیده صلای عیش و شادمانی در داده است خسرو زمان سیادت پناه امیر زنبیل المخاطب
به مصطفی خان و ملک امین الملک و اعتبار خان و ملک فخر الملک و امین خان دبیر را همراه پالکی عفیفه زمان ملکه جهان
بجانب نلدرگ روانه گردانید و بقول صاحب تاریخ فرشته ابراهیم عادلشاه تا نلدرگ متوجه نشده بود بل اعیان
بیجاپور لوازم جشن و طوی بجا آورده پالکی ملکه جهان را در ساعت مسعود بجانب بیجاپور بردند بهر صورت چون
بشارت مقدم ملکه جهان با ابراهیم عادلشاه رسید مقربان خود را به استقبال روانه ساخت و به تهیه اسباب
سرور و انبساط پرداخت و تا مدت یکماه لوازم جشن و شادمانی و مراسم ضیافت و میزبانی هر روز در تضاعف
و ازدیاد بود بالجمله چون اسباب عیش و طرب ساخته و پرداخته شد دانایان اسطرلاب فلکی و دقیقه شناسان
تقویم آسمانی ساعتی اسعد جهت عقد مواصلت اختیار نمودند و علمای شریعت در آن ساعت عقد مواصلت بستند
و بعد اتمام ایام جشن و طوی امرا و اعیان جانبین به تشریفات فاخره سرفراز گشته بحضور خداوند خویش شتافتند

ذکر بنای دار السلطنت حیدرآباد آورده اند تا سال دهم از جلوس میمنت مانوس خسرو زمان حصار
قلعه گولکنده که در آن چهل هزار سوار سکنه پایه تخت بود و چون در آن سال بسبب کثرت آبادی و ازدحام
مردم هوای آنجا تغیر یافته بفساد گرائید و موجب ابتلای مردم بالام و اسقام گردید و نیز شهر گولکنده فراخور
جاه و منزلت آن خسرو زمان نبود خاطر قدسی مآثر مایل بآن شد که شهر دیگر احداث فرماید که در لطافت و
وسعت ثانی اثنین جنت الماوی باشد اتفاقاً در اثنای این فکر و خیال برای شکار سوار شد و بجهت
صید در هر چمنی صبا کردار طوف می کرد که ناگاه در اثنای سیر گذر میمنت اثر بصحرائی افتاد که در وسعت و حصانت
و صفا و لطافت رشک فلک خضرا و فردوس برین بود و باعتبار خوبی آب و هوا که با مسافر و مقیم سازگار باشد

و نظم

خوشتر و پاکیزه زمین و در میان آن مرغزار جنت آثار نهر آب چون چشمهٔ آب حیات روان و مانند سلسبیل بهشت
روح افزا و دلستان الغرض آن زمین که قریب سه چهار کروهی ارکولکنده واقع حضرت و زمان را خوش آمده بخاطر
انور گذرانید که برای بنای شهر مکانی بهتر و خوشتر ازین نخواهد بود پس منجمان دقایق شناس را طلب نموده فرمود
ساعتی که شایستهٔ بنای شهر باشد اختیار نمایند منجمان و مهندسان حسب الحکم ساعتی بغایت نیک استخراج
نمودند و طراحان و معماران در آن ساعت مسعود صورت شهری مشتمله چهار بازار مربع و چهار طاق نهایت
رفیع در هر بازاری چند چهارسوگه بهندی چوراهه گویند متساوی الاضلاع و سوای آن بازارهای دیگر و در اکثر بازارها
دو طرف جداول آب روان و برکنار جداول درختان سایه دار و دکاکین چهار ده هزار گفته اند و در پیش هر دکان
ایوانی و ماورای این از محله ها و حمام ها و خانقاه و مدرسه و مسجد و لنگر و مهمانخانه ها دوازده هزار مکان بر لوح مهارت
کشیدند و جانب شمالی را مرکز دولت و مستقر سلطنت قرار داده ایوانهای عالی و قصرهای رفیع نمودار گردانیدند
و در احسن ساعات و امین اوقات بنای این شهر فرخنده اثر نهاده مجموع عمارات کوچه و بازار وغیره را
از سنگ و آهک بتکلف هر چه تمامتر برآوردند و منازل پادشاهی بنوعی ساختند که مسافران اقالیم سبعه
نظیر آن در هیچ ملک نشان نمیدهند بالجمله چون حضرت و زمان خیابان شهر را که در تمام مملکت هندوستان
شرقاً و غرباً و جنوباً و شمالاً باعتبار مطبوعیت عدیلی ندارد طرح افگندند و از آنکه پادشاه در آن ایام زنی
بهاگ متی نام تعلق خاطر داشت چنانچه هزار سوار ملازم او گردانید تا همچو امرای کبار بدربار آمد و شد مینموده باشد
لهذا نخست آنرا به بهاگ نگر موسوم ساخت و مستقر سریر سلطنت خود گردانید و بعد چندی که بهاگ متی از نظرها پنهان
درگذشت متنبه شده تبدیل آن نام بحیدرآباد نمود لیکن در تمام السنه خلایق نام نخستین جاری ماند شرقی این شهر
سرکار بهونگیر است و شمالی میدک و غربی سه کار مظفرنگر محمدآباد بیدر جنوبی سرکار کولکنده که قلعه کوهی است

وار کوهیچه که شهر قرویه قلعه مذکور واقع شده رودی برآمده شمالی میرود و بار دیگر دالیبی که منبع کوههای پاکال است
پیوسته از غربی بلده حیدرآباد شمالی آن شده شرقی میرود و شمال رویه قلعه گولکنده کوهی است که از آن
رود موسی شرقی برآمده قریب بلده حیدرآباد نزدیک قلعه گولکنده بر رود ایسی پیوسته شمالی شهر حیدرآباد
شده شرقی میرود و در سرکار الیوریه کشنا و بهیرا وغیره می پیوند و شهر حیدرآباد بیمن اقبال خداوندگار آن
در اندک مدت مجمع ارباب کمال جهان و کعبه مسافران و حاجتمندان و مسکن و مامن اکابر و اعیان گشت و ارکان
دولت و اعیان حضرت منازل و بساتین بهشت آئین بنا نموده در اندک زمان باتمام رسانیدند و معموری آن
بدرجه رسید که ساحت کوه و دشت سمت تضایق پذیرفت و از دارالسلطنت حیدرآباد تا قصبه نرکهوره
ابراهیم پتن و بهونگیر و پتنچرو و چهار جهت بقدر چهار فرسنگ مسافت مجموع فضای دشت و صحرا باغ و بستان شد
و از کثرت معموری سوادش هر ساله مبلغ چهار لک هون که قریب چهل هزار تومان باشد از حاصل قریه ها
و قصبات حوالی آن بخزانه عامره واصل می گشت و مجموع این مبلغ در وجه اخراجات مطبخ سرکار و انعام
غربا و سادات و علمای ذوی الاعتبار مقرر شد و در عهد سلطنت پادشاه دین پناه سلطان محمد قطب شاه
معموری آن شهر روز بروز در تزاید و تضاعف بود و مصداق این شعر نظم شهری چو بهشت در نکوئی
یابی تو در آن هر آنچه جوئی گر پیر بدیدنش شتابد ز و عمر گذشته باز یابد ز هر چه نکوست کم نیابی یابی همه چیز
و نعم بنای رونق پذیرفت مخفی نماند که حیدرآباد در احصاری که پناه شهر باشد در عهد سلاطین قطب شاهیه نبود
از جهت مکرر دست خوش تاراجیان گشت چنانچه بعد ازین بوضوح خواهد پیوست و چون مبارزخان صوبدار
حیدرآباد گردید جهت صیانت از دست انداز غنیم در شهر حیدرآباد که تخمیناً پنج کروه است طرح شهر پناه انداخت
و ثلثی تیار نشده بود که اجلش فرصت نداد و در مصاف نواب مغفرت مآب آصفجاه مقتول شد بعد از آن

تمه‌ان حصار بحکم نواب آصفجاه مرتب گشت **ذکر تعمیر مسجد و حمام و چهار مینار و دار الشفا**
و دیگر اماکن خیر آثار بموجب نوشته صاحب تاریخ قطبشاهی چون خسرو زمان را همیشه نظر بر ترویج اسلام
و رفاهیت خاص و عام بود بفرمود تا در جمیع قری و قصبات ممالک محروسه مساجد بنا نموده فرش و روشنی و
خادم و موذن متعین گردانیدند و در بلده طیبه حیدرآباد بموجب فرمان مسجد جامع بسیار رفیع که در اکثر بلاد اسلام
اینچنین مسجد بنظر در نیامده و در جنب آن حمام مرتب نمودند و دران حمام از سرکار فیض آثار لنگهای لطیف و
کیسه های نظیف جهت صادر و وارد و دلاکان چرب دست برای خدمت مقرر شدند و قریب بوسط شهر
چهار طاق در نهایت ارتفاع از سنگهای تراشیده در غایت تکلف پرداخته سقف آنرا گنبد آسا به سنگ و گچ
بستند و بر چهار گوشه آن چهار منار بنهایت مستحکم و مرتفع و در آن چهار منار حجره ها جهت سکونت طلبه علم
و در وسط آن حوضی با فواره بزرگ و در برابر هر طاقی راسته بازاری طویل و عریض ساختند و ماورای آن بتعمیر
دار الشفای و حمامی قریب بآن پرداختند و در مدرسه علما و طلبا جهت افاده و استفاده و در دار الشفا
اطبا با جمیع مایحتاج ایشان برای معالجه بیماران مقرر شدند و هر کدام را وظیفه از سرکار فیض مدار معین شد تا
فارغ البال و مرفه الحال بکار خود مشغول باشند صفت درگاه کیوان رفعت خاقان زمان و بیان
محلهای دیگر که جای خدمت ملازمان درگاه است چون همین خسرو زمان تعمیر شهر فرخنده بنیاد
حیدرآباد با تمام رسید بنایان و معماران ندرت کار حسب الحکم شهریار درگاه والا در فضای وسیع که طول و عرض
آن موازی هزار ذرع بود قرار دادند و در اطراف آن فضا صفها و ایوانهای عالی و در هر ضلعی طاقی در نهایت
ارتفاع و استحکام و در طاق شرقی دروازه دولتخانه و بالای آن عمارتی رفیع و هر دو بازوی آن دروازه دو سنگ
خارا هر یک در طول هشت ذرع و در عرض و ضخامت دو ذرع و بر بالای آن تخته سنگی بطول دوازده ذرع نصب کرده ترتیب

نموده‌اند و بالای طاقی که در مقابل دروازهٔ دولتخانه واقعست عمارتی منیع جهت نقارخانه ساختند و حسب الحکم چنین
مقرر شد که هر بامداد امرا و خوانین و سرداران و نایکواریان با پیاده و حشام جوق جوق با فیلان آراسته
بشوکت تمام جهت مجرا و سلام رو ببارگاه فلک اشتباه آورند و چون بدر دولتسرا رسند حشم و خدم را
جابجا گذاشته فرداً و وحیداً باریاب حضور گردند و دایم الاوقات چند فیل کوه پیکر در دو طرف درگاه نگاه دارند
و موازی هزار پیاده از دو جانب صف کشیده و از بندگان خاص دو نفر بخشی با هزار نفر از دلیران دایم الاوقات
در صفه و ایوان متصل بدر دولتسرا جهت پاسداری حاضر باشند و در اندرون درگاه فضای وسیع واقع
که در جانب جنوبش دفترخانهٔ پادشاهی و در جانب غربی جامدارخانه و بعضی کارخانهای عامره و بجانب
شمال دروازهٔ دویم دولتسرا واقع که در فضای آن چهار صفهٔ وسیع جهت مقام جمعی از لشکریان و حوالداران
و فیل سواران و اسب نویسان ساخته شد و بقول صاحب تاریخ قطبشاهی در درگاه پادشاهی محلهای رفیع
متعدد واقع یکی از آن لعل محل که صفه و ایوان عالی مرتفع پادشاه نشین است دیگر چندن محل که عمارت رفیع
دلکشا است دیگر گلگن محل که ایوانهای با رفعت و کوشکهای فرح افزا در آن ترتیب یافته و این هر سه محل
نشستگاه سلحداران است از ترک و عرب و دکنی و دیگر صدر صفه که منازل با صفا و ایوانهای دلکشا است
مقام جمعی از سلحداران مقرب و مردم معتبر و نوکران قدیم دیگر سجن محل که عمارت عالی با صفاست مسکن جمعی
از اعیان و اکابر و فضلا و در جانب شرقی این محل صفهٔ طولانی تخمیناً صد ذرع که برای نعمت خانه ترتیب شده
و خوان الوان نعمت در آنجا کشیده می‌شد و هر روزه موازی ده هزار کس از مجلسیان و سادات و علما و سرداران
و سلحداران و غیرهم از آن خوان نعمت بهره یاب می‌شدند تعریف داد محل و سبب بنا و وجه
تسمیهٔ آن چون مشهور است که انوشیروان ابن قباد که اعدل اکاسره بود بخیال اینکه شاید مظلوم دل
فگار

نگار یا سائلی پریشان روزگار خواهد که احوال خود معروض گرداند و بواسطهٔ ممانعت حجاب نتواند که بمسامع اقبال ۲۱۸

رساند زنجیری تعبیه نموده یکسر آنرا در بیرون بارگاه مستحکم کرده سر دیگر را نزدیک بسریر خود بسته بود تا هر که

داوری میخواست زنجیر را حرکت میداد و از تحرک آن انوشیروان بر وصول دادخواه آگاه گشته بدادرسی میفرمود

خسرو زمان از غایت ترحمی که نسبت بعامهٔ خلایق داشت معماران را فرمود عمارتی عالی که مکعب متصل بمیدان و بازار

باشد مشتمل بر چند طبقه و در هر طبقه کوشکهای عالی که از هر خانه و ایوان آن دروازها بجانب میدان و بازار گشوده

بود با تمام رسانند تا اگر مظلومی و حاجتمندی را احتیاجی رو نماید بپای قصر همایون رسیده بی واسطهٔ ارکان و اعیان

و بی زحمت پرده دار و دربان حال خویش معروض دارد پس حسب فرمان واجب الاذعان محلی موصوف در غایت

ارتفاع و اعتلا و در پیش این قصر جنت سرشت ایوانی عالی و در پیش ایوان حوضی عمیق و وسیع شصت ذرع در

چهل ذرع صورت تعمیر یافت و چون علت غائی از تعمیرش دادرسی بود بموسوم بداد محل نمودند و خسرو زمان

اکثر اوقات در آن قصرها بر مسند معدلت تکیه فرموده ابواب عدل و جود بر روی عامهٔ خلایق می گشود ذکر توجه

رایات نصرت آیات بعزم جهاد با کفار بیجانگر و تسخیر قلعهٔ موسلمورک و حصار سندیال و کلکور

صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که خسرو زمان بعد از فراغ از ضبط امور سلطنت و استرضای خاطر سپاه و رعیت

جهاد با کفار بیجانگر پیش نهاد همت عالی ساخت و بعد فراهم آوردن لشکر ظفر اثر بصوب کشور بیجانگر متوجه شد

و بعد از طی مسافت بر ظاهر قلعهٔ موسلمورک موکب اقبال نزول اجلال نمود جماعت کفره بحصانت قلعه مغرور گشته

راه تمرد پیش گرفتند و جمعی از قلعه بیرون آمده آتش جدال برافروختند مجاهدان اسلام حسب الحکم رایت نصرت

برافراخته و دست بتیغ و تیر و سنان برده ارباب کفر را منهزم ساخته خود را بپای حصار رسانیدند و بنابر

خالی شدن باره و پای حصار را بمردان جنگی دلیران دین از اطراف کمندها بر کنگره ها انداخته بالای حصار بر آمدند

قلعه را مفتوح کرده دست بقتل کفره گشودند و چون فریاد و فغان زن و مرد بمسامع اجلال رسید دریای مرحمت شاهانه بتموج درآمده بر بقیة السیف بخشایش فرمود لاجرم بقیة السیف باستان بوسی رسیده در ربقهٔ اطاعت و فرمانبرداری درآمدند خسرو زمان قلعه را بیکی از معتمدان تفویض نموده جمعی از سرداران را به سپه سالاری ملک امین الملک جهت تنبیه بسم راج داماد امراج و نرسم راج خواهرزادهٔ او که از سرکشان کفار بتهور ممتاز بودند و قلعهٔ بندیال و کلکور که بنهایت مرتفع واقعست در قبضهٔ تصرف خود داشتند نامزد فرمود عساکر منصور آتش بیداد در آن دیار و بلاد افروخته بسیاری از آن بیدینان را بقتل آورده آثار اقتدار بظهور رسانیدند و متعاقب خسرو زمان رایت کشورگشائی افراخته عنان عزیمت بصوب تسخیر آن دو قلعه معطوف گردانید سرداران کفار از سطوت و صولت سپاه لشکر فیروزی خائف و هراسان گشته زبان باعتذار گشوده طالب امان گشتند و فرمان برداری و مالگذاری را وسیلهٔ نجات ساخته مفاتیح قلعه را تسلیم بندگان درگاه نموده امان یافتند بعد از آن جمعی از امرا و خوانین حسب الحکم باطراف روان گشته و آتش نهب و غارت در دیار کفار زده بسیاری از مشرکین را قتیل و زن و فرزند آن جماعت را اسیر کردند و چون رایان و سرداران و مقدمان و مانکواریان آن ولایت از توجه لشکر ظفر اثر آگاهی یافتند آنکه بهره از خرد داشت روی التجا بدرگاه شاه گیتی پناه آورد و هر که از حلیهٔ خرد عاری بود راه تمرد پیش گرفته سر بباد فنا داد و رای جنگل موری و چودهری جرول و نندنات کوتی و دول جیون و گندی کوتی با مفاتیح قلعه و پیشکش بسیار بخدمت شتافته بشرف آستان بوسی مشرف شدند و باطراف و نواحی جهت ضبط کارکنان روانه گشتند و رسوم کفر و ضلالت را منعدم ساخته آئین دین مبین آشکارا گردانیدند

ذکر نامزد گردیدن امین الملک با امرا و سپاه بجانب گندی کوته و توجه رایات عالیات به تسخیر آن قلعه

چون چندی از قلاع معظم و ولایات بهانگر مفتوح شد خسرو زمان همت شاهانه بر استیصال

بقیهٔ سرکشان آن مملکت مصروف داشته ملک امین الملک را که بمیر جمله و صاحب اختیار بود با جمعی از خوانین
و سرداران به تنبیه راجای کنده‌ی گونه نامزد فرمود امین الملک وغیره سرداران بعد از قطع مراحل اطراف آن قلعه را
مضرب خیام ساخته روی توجه بتسخیر آن و تادیب برسم راج خواهرزادهٔ رام راج آوردند و مجاهدان ظفر حسب
حکم سرداران آتش جدال و قتال ملتهب ساخته جمعی از دلیران کفار اطراف آن ولایت را بقتل رسانیده
زن و فرزند آنها را باسیری گرفته مراجعت نمودند و متعاقب رایات نصرت آیات بصوب قلعهٔ مذکور
بحرکت آمد و چون حوالی آن قلعه محل نزول موکب اجلال گردید توپچیان حسب الحکم در برابر حصار توپها
نصب کرده بضرب توپ قیامت آشوب برج و بارهٔ حصار را درهم شکستند و بتخانه که بربالای قلعه در
نهایت ارتفاع بود و از سالهای دراز ارباب ضلال در تعمیر آن کوشیده و پیکر بتی از طلا ساخته و بانواع
جواهر تزئین داده در آن بتخانه نهاده بودند و هر سال از اطراف و جوانب صد هزار کافر راه دور و دراز طی
نموده جهت طواف آن جا آمده نذورات بسیار از زر و جواهر می‌آوردند از یمن اقبال خسرو زمان بضرب
توپ حیدری بخاک راه یکسان گردید و مجاهدان دین همچو موج دریا در حرکت آمده رو بتسخیر قلعه آوردند برسم راج
بمشاهدهٔ این حال و استماع خبر تسخیر دیگر قلاع آن سرزمین دست اعتذار در دامن استغاثه زده بپای عجز و
انکسار از حصار بیرون آمده بوسیلهٔ تحف و هدایای بسیار طالب امان جان و فرزندان خود گردید خسرو زمان
از راه مرحمت بر عجز و زاری او بخشید و حسب فرمان واجب الاذعان اهل اسلام معابد اصنام را
خراب ساخته بجای آن مساجد بنا نمودند آنگاه خسرو زمان آن قلعه را بملازمان معتمد سپرده متوجه تسخیر قلاع
دیگر گردید ذکر متوجه شدن خسرو زمان بتسخیر قلعهٔ بنکنده و بیان بعضی وقایع دیگر چون دینکت راج
فرمانروای کشور بیجانگر و جانشین رام راج ستمگر در مقام نقض عهد و میثاق که رایان پیشین را با سلاطین

قطب‌شاهیه بود درآمده از شهر بیجانگر پای جرأت بیرون نهاده در قلعه پنکنده که نزدیک ولایت خسرو زمان
بود مقر و موطن خود ساخته آثار فتنه می‌نمود و بعضی از دیار سرحد را آسیبی می‌رسانید خسرو زمان بعزم استیصال او
بصوب قلعه مذکور متوجه گردید و وینکت پتی با وجود عسر و لشکر موفور در آن قلعه متحصن گشت و چون سپاه منصور
بدانجا رسید و در آن قلعه اسباب قلعه‌داری قلیل بود وینکت پتی بمکر و حیله پیش آمده گوبراج تیما و پاوو تیمی را که
پیشوا و رکن السلطنت و مقرب و معتمد او بودند با تحف و هدایای بسیار روانه خدمت شهریار گردانید و آن مخذولان
رو ببارگاه معلی آورده سر بر سم سمند بادپای نهاده بمکر و تزویر قبول فرمانبرداری و بندگی از جانب وینکت پتی عرض نمودند ضمن
و جهت تسلیم قلعه مهلت سه روز درخواستند خسرو زمان بحکم مرحمت جبلی ملتمس وینکت پتی را مقرون باجابت
گردانیده فرمود تا مجاهدان دست از محاصره بازداشتند کفار فرصت غنیمت دانسته آذوقه و غیره ما یحتاج ضروری
را بقلعه کشیده اسباب قلعه‌داری را در مدت سه روز حسب دلخواه سامان دادند و جگدیو راو و دیگر سرداران
کفار با سی هزار پیاده و سوار و چهار هزار تفنگچی بامداد وینکت پتی آمده داخل قلعه شدند و در چهارم آثار تمرد
ظاهر ساخته تخلف از قول خود نمود خسرو زمان چون بر حیله او آگاهی یافت سرداران را بافروختن آتش جنگ
و تسخیر حصار مامور گردانید مقربان و دولتخواهان زمین عبودیت بوسیده بعرض رسانیدند که چنین حصار متین را
برزم و پیکار گرفتن دشوار است بل متعذر و بر تقدیر امکان تسخیر آن به امتداد زمان توان نمود و موسم برشکال
نزدیک رسیده و بالفعل در لشکر منصور آذوقه رو بکمی آورده و در موسم برشکال رودها خاصه رود کشنا طغیان
خواهد کرد و راه آمد و شد مسدود گشته از هیچ جانب آذوقه به لشکر منصور نخواهد رسید و بفضل الهی چندین قلاع
و بقاع مسخر اولیای دولت گردیده است و رای بیجانگر با آنچنان عظمت و شوکت از بیم حسام خون آشام
مجاهدان اسلام کشف وار سر در حصار کشیده و در کمینگاه مکر و فریب نشسته منتظر فرصت است صلاح دولت
دران

دران است که قلاع و ولایاتیکه بحیز تسخیر درآمده بمردان کار و سرداران نامدار سپرده بمستقر سریر سلطنت مراجعت
صورت ظهور گیرد خسرو زمان معروضات مقربان را که عین صلاح و محض صواب بود بگوش قبول اصغا نمود
قلعه گندی کوته را به سنجر خان سرنوبت و موسلمورک را به اسیر راو و نندیال را بگکتیراو و نایکواریان معتمد تفویض
نموده حیدر خان و خانخانان و سابا جی و جمعی از سرداران معتبر را به سپه سالاری مرتضی خان درآن ولایت گذاشته
بصوب دار السلطنت حیدرآباد نهضت فرمود ذکر فرستادن ویکتپتی رای بیجانگر لشکر بجانب
مرتضی نگر و متوجه شدن افضل خان حواله دار آنجا بدفع مشرکان و نصرت یافتن بر ایشان
دروقتیکه خسرو زمان بتسخیر ولایت مشرکان متوجه شده بعضی از ولایت سرحد آنها را تا بیدر دانی مفتوح گردانیدند
ویکتپتی رای بیجانگر مستغرق بحر تفکر گشته بصوابدید دولتخواهان جمعی از دلیران را با پیاده و تفنگچی بسیار بامداد
کملنید راجه او دکیر فرستاد که باتفاق بولایت مرتضی نگر درآمده هنگامه آرا شوند راجه مذکور او ریاس رای
داماد خود را با بیست هزار پیاده و سوار بسرحد مملکت شهریار روانه نمود مشرکان تا بولایت مرتضی نگر درآمده
دقیقه از قتل و غارت فروگذاشت نکردند افضل خان که درآنوقت حواله دار و صاحب اختیار بود چون برین حادثه
اطلاع یافت جمعی از جاگیرداران آنحدود را فراهم آورده و بولایت او دکیر درآمده تمام مواضع و پرگنات را
از صدمه قهر زیر و زبر گردانید او ریاس رای از توجه افضل خان آگهی یافته رو بمحاربه آورد و وقت عصر اتفاق
مقابله افتاد و جنگ صعب بمیان آمد و بنا بر کثرت جمعیت کفار نزدیک بآن رسیده بود که چشم زخم عظیم
به لشکر اسلام رسد درین اثنا آثر دهاخان با پانصد سوار کماندار رسید مجاهدان باتفاق حمله بر کفار آورده
به نیش ناوک رگ جان مشرکان گشودند و دو سردار نامی را با سه هزار کافر شرارت شعار بقتل رسانیدند
و بقیة السیف ره نورد بادیه فرار گشتند و غازیان غنیمت بسیار بدست آوردند ذکر آمدن ویکتپتی

بعزم محاربهٔ امرا و خوانین خسرو زمان و نامزد گردیدن رستم خان بمعاونت امرا و
رسیدن چشم زخم باسلامیان بسبب بددلی رستم خان چون خسرو زمان چندی از قلاع
و ولایات بیجانگر مفتوح نموده و بدلیران نامی سپرده چنانکه پیش ازین مذکور شد مستقر سریر سلطنت معاودت
فرمود و ایام برشکال رسیده بسبب طغیان رود کشنا راه آمد و شد مسدود گردید وینکت پتی فرصت غنیمت
دانسته یلیمراج و کارنک پتی و منوپراج را با خود متفق ساخته با یک لک پیاده و سوار بقصد محاربهٔ اسلامیان
متوجه گشته قلعه کندی کوته را که بحوالهٔ سنجر خان سرنوبت بود محاصره نمود تا آنکه کار بر محصوران تنگ
گردید درین اثنا مرتضی خان با مجاهدان دین کمر انتقام میان بسته و بولایت بیجانگر در آمده آتش قهر در
اماکن و مساکن کفار انداخت و اکثر قصبات و پرگنات را خراب و ویران ساخت اتفاقاً گذر لشکر
اسلام بشهر لرنا که نهایت معمور بود افتاد و غازیان آتش قهر در آن کفرآباد زده و اموال بدست آورده بتخانهٔ
عظیم را که در آنشهر بود زیر و زبر ساخته بسیاری از مشرکین را به قتل رسانیدند چون وینکت پتی ازینحال
آگاه گردید عرق حمیت جاهلیت او بحرکت آمده یلیمراج و منوپراج را با ده هزار سوار بمحاربهٔ مرتضی خان فرستاد
بعد رسیدن کفار مقابل لشکر منصور محاربه در غایت صعوبت دست داد آخر الامر ارباب ضلال روی بوادی
فرار آوردند و اسلامیان بتائید ایزد متعال مظفر و منصور گشته حقیقت حال مفصلاً معروض درگاه گردانیدند
نظم چو از دشمنان آگهی یافت شاه گرائید آرایش و ضبط سپاه بیاراست لشکر بآئین و ساز همه جنگ
جویان و دشمن گداز در آنحال رستم خان که خود را رستم زمان میدانست و از جانب احمدنگر بعقول آمده بود
بموقف عرض رسانید که اگر رضای اشرف باشد بنده بدین خدمت قیام نماید چون در اداء این خدمت مبالغه
بسیار کرد در همان مجلس بتشریفات شاهانه و کمر مرصع سرفراز گردیده با غضنفر خان سرنوبت و پنجهزار سوار بجهت

دلن

دفع کفار و امداد امرای نامدار نامزد شد و بعد ملحق گشتن مرتضی خان با هم در باب جنگ مشاورت نمودند
مرتضی خان که از طریق جنگ با سرکان واقف بود و بهر طوریکه مناسب میدانست جدال و قتال با کفار نموده
محافظت قلعه و ولایات می نمود گفت که جنگ مصاف با کفار که جمعیت فراوان دارند بهیچ وجه صلاح وقت
نیست بل صلاح درآنست که شما جانبی و من با سرداران از جانب دیگر بولایت بیجانگر درآمده و آتش نهب و
غارت درآن بلاد افروخته نگذاریم که غله بلشکر ارباب ضلالت برسد و شبیخونها بپای لشکر ایشان
زده طرق تردد مسدود گردانیم محتمل که اعدا بتنگ آمده عنان یکران عزیمت بصوب مراجعت معطوف
گردانند رستم خان بغرور دلاوری خود جواب داد که حالا سپه سالاری لشکر بمن تعلق دارد تو بحال خود
باش و بدانچه میفرمایم عمل کن مرتضی خان ازین جواب آزرده خاطر گشته دفع کفار برای او بازگذاشت و رستم خان
شرایط حزم از دست داده بعزم محاربه از رودی که فیما بین عسکرین حایل بود عبور نموده در میدانیکه گل ولای
بسیار داشت آتش قتال برافروخت کفار سحر نموده گاو زرد را بگوناگون رنگها آراسته و طلسمها بر بدن و
شاخش نقش کرده در اثنای محاربه بجانب لشکر اسلام رها نمودند بمجرد دیدن آن گاو رستم خان را حال دگرگون شد
و گریز بر ستیز برگزیده مسلمانان را بدست کفار بگذاشت سواران در میان گل ولای گرفتار گردیدند و پیاده های کفار
از اطراف احاطه نموده سواران را از پشت زین بر زمین می انداختند مرتضی خان از عار فرار پای ثبات استوار
نموده خود را با جمعی از دلیران بر قلب لشکر دشمن زده جمعیت اعدا متفرق ساخت و سپاه اسلام را از گرداب
بلا رهائی داده بنابر ضرورت از معرکه ستیز بیرون آمد و تمام خیمه و خرگاه و اسباب بدست کفار رفت چون
این خبر بمسامع اجلال رسید فرمان همایون بنام مرتضی خان وغیره سرداران شرف نفاذ یافت که رستم خان را
بواسطه تقصیری که از و بظهور رسیده بنهایت بیحرمتی از سرحد اخراج نماید حسب الحکم محل دار پادشاهی نزد رستم خان

رفته وعارض اورا بسرخی و بغیداب آرایش داده و لباس زنانه پوشانیده از سرحد ممالک محروسه اخراج نمود و مرتضی خان و دلیران دیگر را که آثار مردانگی بظهور رسانیده بودند به تشریفات شاهانه سرفراز گردانید ذکر نامزد

گردیدن اعتبار خان و علیخان و خانخانان و بهالیراو بغزا و تخریب بلاد کفار بیجانگر و بیان فتوحاتیکه مجاهدان منصور را رو نمود

و چون منهیان اخبار کیفیت خدعه و محاربه و شکست پتی با سلامیان چنانکه مذکور شد بمسامع اجلال رسانیدند احراز فضیلت جهاد دامنگیر همت عالی خسرو زمان گشته فرمان همایون بنام اعتبار خان بردی که در آن هنگام حواله داری مرتضی نگر در عهده اهتمامش بود شرف نفاذ یافت که باتفاق علیخان و خانخانان و ساباجی و بهالیراو و جمعی از سلاحداران غریب و ترکمان که جاگیر ایشان در آنولایت است متوجه تسخیر ولایات کفار گردند اعتبار خان حسب الحکم با امرا و خوانین تسخیر ولایات دار الحرب بیجانگر روآورد و غازیان بهر ده و قصبه که میرسیدند آتش نهب و غارت در آن میزدند و کفار جهنم انجام از بیم حسام خون آشام مجاهدان با اهل و عیال و اموال پناه بقلل جبال و بیشهها بردند و از استماع خبر اقتدار اسلامیان راجه قلعه اودگیر که از معظمات قلعه بیجانگر است و نهایت مرتفع و شش فرسخ دور است موازی پنجاه هزار پیاده و دو سه هزار سوار و چند هزار تفنگچی و بانگاری گرد آورده و ده هزار پیاده بانگاری از آن جمعیت جدا کرده باراده شبخون در نصف شب بر سر لشکر منصور فرستاد چون بانگاریان آنجا رسیده و گرداگرد لشکر بانها چیده خواستند که سر دهند که ناگاه عنایت ایزدی شامل حال اسلامیان شد و قطرات باران ریزان گردید انچنانکه آتش بیداد اصلا افروخته نگردید و دلاوران اسلام که همچو بخت خسرو زمان بیدار بودند همت بر دفع کفار گماشته اکثر آن ملاعین را بضرب تیغ و تبر به اسفل السافلین فرستادند و چون معلوم سپهسالار لشکر منصور شد که پنجاه هزار کفار بعزم محاربه مستعد گشته اند فی الفور علیخان و خانخانان و ساباجی را با پنجهزار سوار و جمعی از سلاحداران مثل ابوالخیر بیگ

دابوا

مهدی قلی بیگ و اسکندر آقا و حسن خان فردوسی و کلب علی بیگ بجهة تنبیه سپاه کفره نامزد گردد و بعد تلاقی فئتین آتش جدال و قتال ملتهب گردید و بسیاری از کفار بقتل رسیدند سردار کفار بمشاهده مردانگی غازیان اسلام دلاوران خود را دلداری نمود و فرمود که از اطراف فدای وار بکوشند کفار چون از چهار سو محیط لشکر اسلام گشته بضرب نیزه و تفنگ بسیاری از دلیران را مجروح و مبتلا ساختند و بهادران پای ثبات ورزیده داد مردانگی میدادند سپهسالار لشکر اسلام از استماع این خبر با بقیه سپاه بسرعت هر چه تمامتر بامداد لشکر ظفر اثر توجه نمود و بمجرد رسیدن تیغ در عبده اوثان نهاده جمعی کثیر را از پا در آورد کفار هراسان گشته راه فرار پیش گرفتند و موازی سه چهار هزار کافر واصل جهنم شدند و غنایم بسیار بدست اولیای دولت قاهره در آمد و سرداران اسلام یکماهه راه از سرحد ممالک محروسه تا شهر کالیسر که از بلاد معظم بیجانگر بکثرت معموری امتیاز تمام داشت رفته تمام ولایات را بآتش قهر سوخته و چند هزار کافر را از پا در آورده و آن شهر و بتخانهای قدیم را با زمین یکسان ساخته [illegible] معاودت نمودند و علم اقتدار اسلامیان آنچنان برافراخته شد که احدی را یارای آن نبود که سر راه بر سپاه اسلام گیرد و اراده ستیز نماید و بعد از آن چند سال علی الاتصال بهمین منوال اسلامیان بولایت دارالحرب بیجانگر در آمده دقیقه از قتل و غارت نامرعی نگذاشته کامیاب مراجعت مینمودند ذکر مخالفت علیخان و خانخانان و بهالیراو و بعضی سرداران در جانب مرتضی نگر و نامزد گردیدن ملک امین الملک بجهة دفع ارباب فتنه و شر و نصرت یافتن بر ایشان بعد چندی که اعتبار خان کفار بیجانگر را گوشمال بسزا داده مرتضی نگر را از دست کفار مأمون گردانید عریضه بدرگاه والا فرستاد که علیخان پتهان و خانخانان و ساباجی و بهالیراو قدم از جادهٔ اطاعت بیرون نهاده متوسل برای بیجانگر گشته اند و حقوق

نعمت و ایادی منت خسرو زمان را بر طاق نسیان نهاده فتنه و آشوب در بلاد مرتضی نگر برپا کرده اند و بموجب
سلوک در بادیه غوایت اینکه ملک امین الملک میرحمله جمعی از محلداران را بجهت تحصیل بعضی مال دیوانی
که در ولایت و جاگیر امرا و سرداران باقی بود تعین نمود محلدار الطلب زر آمده تشدد بسیار کرد علیخان و
بهالیراو باعث فتنه و فساد شده باقی سرداران را با خود متفق ساختند و هوای سروری در دماغ همعصرشان
راه یافته باتفاق دست تخریب بلاد گشوده در صدد قتل و قید بنده گردیدند کمترین درگاه لاعلاج بمقام
دفع در آمده صف آرای قتال گشت و در عین گرمی هنگامه کارزار جمعی از سلاحداران و لشکریان از
قوم پتهان و غیره ره نورد بیوفائی و نافرمانی گشته بمخالفان در پیوستند و چون اکثر سپاه رو بفرار آورد
از ستیزه آوری عاجز گشته لاعلاج از آن مهلکه جان بستان خود را بکران کشیده حقیقت حال معروض پایه سریر
گردانید خسرو زمان بعد اطلاع بر مضمون همت بر دفع شر مفسدان گماشته باحضار سپاه فرمان داد
و بعد تهیه اسباب محاربه ارکان دولت را بحضور طلب نموده کیفیت بیوفائی سرداران تقریر فرمود
ملک امین الملک که در آن آوان مهمات سلطنت برای او مفوض بود و خلاف امر العلت فرستادن
او محلداران را جهت طلب زر بظهور رسیده زمین ادب را بوسه داد و عرض نمود که اگر فرمان همایون باشد
بنده درگاه بدین خدمت کمر بسته حرام خواران را گوشمال بسزا دهد خسرو زمان او را به تشریفات شاهانه
سرفراز گردانیده با ده هزار سوار بجانب مرتضی نگر روانه فرمود و چون امین الملک راهی گشت بهر قصبه و دیهه
که رسید دزدان و فتنه انگیزان را بعقوبت گوناگون بقتل رسانید و چون وارد مرتضی نگر شد چودهریان
و مقدمان خائف و هراسان گشته بخدمتش حاضر شدند آنهائیکه باعث فتنه و فساد بودند مثل گملیند چودهری
مرتضی نگر بمجرد رسیدن ایشان را بر دار سیاست کشید و سرداران حرام خوار مثل علیخان و فتحخان و باجی
و بهالیراو

بهالیراو از استماع خبر توجه و غضب امین الملک غریق بحر ندامت گشتند با آنکه هفت هزار سوار و ده هزار
پیاده همراه داشتند و قلعه اودکی را باسباب قلعه‌داری استحکام تمام داده بودند پای ثبات شان متزلزل
گردیده تمام اسباب و اموال را گذاشته رو بولایت بیجانگر آوردند و بشامت کفران نعمت رای بیجانگر
نیز متوجه احوال ایشان گشته بخواری و هلاکت گرفتار گردیدند و امین الملک در تعاقب متمردان بولایت بیجانگر
درآمده و اماکن کفار را باتش قهر سوخته و بسیاری از مشرکین را قتیل و اسیر ساخته بفتح و فیروزی مراجعت نمود
و در سرحد مرتضی نگر جمعی را که با مخالفین عقد موافقت بسته بودند جزا و سزا داده سوای دو دویست نفر از سرداران
و نایکواریان را بقتل رسانید و معاملات مرتضی نگر مفصل نموده متوجه درگاه والا گردید و تحف و هدایای بسیار
که از مال کفار بدست آورده بود از نظر انور گذرانیده بیشتر از پیشتر مشمول عواطف خسروانه گشت ذکر خروج
نمودن شخصی که خود را بغریب مشهور بشاه صاحب کرده بود در سرحد بیجانگر و
و محاربه نمودن اعتبار خان با او و نصرت یافتن آورده اند که پادشاه مغفرت پناه
ابراهیم قطبشاه را فرزندی بود شاه صاحب نام که عفیفه را از خاندان شاه خلیل الله پیرزاده بیدر از نسل
شاه نعمت الله ولی خواستگاری نموده در سلک ازدواج خود کشید و بعد یکدو سال باجل طبیعی از جهان
درگذشت و بعد از رحلت آن شاهزاده حرم محترمش را حسب التماس پدر او بجانب بیدر فرستادند و چون
مدت بیست سال برین بگذشت شخصی که در خورد سالی بخدمت شاهزاده مغفور بود و بر جمیع خصوصیات
و حالات آن شاهزاده اطلاع داشت در شهر بیدر ظاهر شده دعوا نمود که من شاه صاحب ام و بعنوان و فسانه
آن حیل شاه محب الله از راه رفته بکمال اعزاز و احترام او بجا آورد و پیرزادها سخنان فریب آمیز او را باور
نموده شهرت دادند که این شاه صاحب است از این سبب در هر سری سودای راه یافته فتنه و غوغا

بلند گردید و چون خسرو زمان برین حادثهٔ عجیب اطلاع یافت جمعی از مردم معتبر را که در روز وفات شاهزادهٔ
مغفور بجهت تغسیل و تکفین حاضر بودند بحضور طلبیده استکشاف حال فرمود مجموع شهادت دادند که
در حضور ماندگان شاهزاده رحلت نمود خسرو زمان بسبب مکر و حیلهٔ آن مفسد در تاب شده مکتوبی بتاکید
تمام در حبس آن محیل بملک برید نوشت ملک برید پاس خاطر خسرو زمان در مقام قید و حبس آن محیل درآمد
پیرزادهای بیدر چون برین مقدمه آگهی یافتند فی الفور آن محیل را روانهٔ سرحد بیجانگر گردانیدند و در آنجا جمعی از کار
و اوباش مثل خدابنده خان حبشی که صاحب شجاعت بود و خیرات خان ولد دلاور خان با جمعی از دلاوران
بدو پیوستند و بعد اجتماع دو سه هزار سوار و پیاده متوجه سرحد ممالک محروسه گردیده در کنار کشنا چتر سلطنت
و لوای حشمت برافراخت و در خفیه کس بدار السلطنت فرستاده امرا و سرداران را بخود دعوت نمود و تمام
نایکواران قلاع و بقاع را مهار رسا لداشته فتنه و آشوب در بلاد تلنگانه ظاهر ساخت و جمعی از امرای نامدار بخواهش
بخفیه عرایض فرستاده اظهار اطاعت نمودند چون منهیان اخبار کیفیت حال بمسامع اجلال رسانیدند
خسرو زمان جزا و سزای او را از واجبات دانسته ابتدا اعتبار خان را با جمعی از دلیران بجهت محافظت سرحد
ولایت بجانب پانگل نامزد فرمود و از آن طرف آن مخذول باستظهار جمعی از اوباش از رود کشنا عبور نموده
بولایت محروسه درآمد و چتر پادشاهی برافراخته رسولی بخدمت خسرو زمان فرستاده استدعای چند نمود که
غیرت سلطنت تن در دل اجابت آن ندهد و سمع عظمت از استماع آن استنکاف نماید خسرو زمان ازین
حرکات ناپسندیده غضبناک گردیده فی الفور جمعی از امرا و حواله داران مثل حسین معمور خان و عبد الکریم و غا ریحان
و علی قلیخان و تهمتن خان و الله قلی بیک و بعضی از سلحداران از آن جانب پانگل روانه فرمود و پیش از رسیدن
ایشان اعتبار خان چون مشاهده نمود که مخالفان دست تطاول دراز کرده اند همت بر دفع آنها گماشته
از آن

از کثرت لشکر دشمن و قلت سپاه خود بمنطوق کریمهٔ کم من فئة اصلا اندیشه را بخود راه نداده
در برابر سپاه خصم صف آرا گردید و از آنجانب آنخیل با شش هزار سوار آراسته در مقابل سپاه اعتبار خان
که زیاده از ده و نه هزار سوار بود صف کشیده نزدیک بغروب نائرهٔ قتال را مشتعل ساخت و دلیران جانبین
در میدان نبرد داد مردمی و مردانگی دادند اما آخر الامر باقبال خسرو زمان خدابنده خان حبشی اسیر سرپنجهٔ تقدیر گردید
و بدین سبب جهان فراخ در چشم آن معاند تنگتر از حلقهٔ میم گشته با جمعی قلیل رو بوادی فرار آورده خود را
بقلعهٔ سنمبل رسانید و از بیم سپاه منصور از آن قلعه با چند نفر بجانب بیجاپور گریخته التجا بابراهیم عادلشاه برد
و من بعد خیال سلطنت را بخود راه نداد ذکر آمدن مکند راج ولد بهائی بلندر بدرگاه والا
و بمنصب موروثی سرفراز گشته مراجعت نمودن و راه مخالفت پیش گرفتن چون بهائی بلندر رای
گستکونه که پیوسته مطیع و منقاد و باج گذار و مشمول عواطف شاهی بود بقضای الهی از جهان درگذشت
مرحمت شاهانه شامل حال فرزند او مکند راج نام که دوازده ساله بود گشته فرمان همایون بنام امرای بهائی
گستکونه شرف نفاذ یافت که حکومت آن بلاد بمکند راج مرحمت فرمودیم باید که از اطاعت او تخلف
نورزند چون امرا و سرداران اطاعت او نمودند در امر حکومت استقلال یافت با تحف و هدایای لایق
رو بدرگاه والا آورده بشرف آستان بوسی مشرف گشت و به تشریفات شاهانه و اسپان با زین زر
و کلاه و کمر دآفتاب گیر سرفراز گردیده بشوکت تمام مراجعت نمود و چون بگستکونه رسید بنابر اغوای بدنهادی
که از اقوام آن گمراه بود دره نورد طریق شقاوت گشته دیوراج را که خویش او و مطیع و منقاد خسرو زمان بود بقتل
رسانیده و در ادای مال مقرری که از مدت سی سال پدر او بخزانهٔ عامره میفرستاد عذر و تعلل نموده و با استظهار
کوه و جنگل و جمعیت بسیار طریق عصیان پیش گرفته در صدد قید برلاسخان شد ذکر رسیدن عرضداشت

برلاس خان درباب مخالفت مکند راج و رفتن امین الملک با سپاه بجهة
گوشمال او و به سزا رسیدن آن کافر نعمت چون عرضداشت برلاس خان مشتمل بر کیفیت تمرد
و مخالفت مکند راج شرف گذار نظر انور گذشت خسرو زمان میرزین العابدین را سر لشکر ساخته با عبد الکریم
حواله دار و جمعی از امرا و سرداران بصوب کستکونه نامزد فرمود که آتش فتنه و شر او را بزلال مواعظ
دلپذیر اطفا نمایند امرا چون بحوالی کستکونه رسیدند حسب الحکم کس نزد آن متمرد فرستاده از غضب و
عنایات پادشاهی ترهیب و ترغیب نموده مراتب پند و موعظت بتقدیم رسانیدند چون او با رهنمونی نفس
بود نصایح سودمند نشد و در مقام تمرد و مخالفت ثابت قدم گشته مستعد جدال و قتال گردید خسرو زمان را
چون کیفیت حال از عرایض امرا کماهی معلوم شد و بیقین پیوست که علاج سودای تمرد و کفران نعمت منحصر
در گشودن رگ جان است عزیمت توجه بدان صوب فرمود ارکان دولت معروض داشتند که این مهم مختصر
لیاقت آن ندارد که عزیمت همایون بآن تعلق گیرد بهر یک از بندگان درگاه که اشاره شود سزای
آن کافر نعمت خواهد داد مقارن آن حال ملک امین الملک زمین عبودیت بوسیده بعرض رسانید که اگر
فرمان باشد بنده درگاه باین خدمت اقدام نموده متمرد را بزای واجبی گوشمال دهد خسرو زمان معروض او را
بعز قبول رسانیده مسکراج برادرزاده بهای ملبندر و علم خان و مجاهد خان و بعضی سرداران دیگر را
در مرافقت امین الملک نامزد فرمود مکند راج از استماع خبر توجه لشکر منصور از جمیع رایان و راجها مدد و
کمک طلبید و کس نزد وینکت پتی رای بیجانگر فرستاده پیغام داد که اگر لشکر رای معظم بجانب مرتضی نگر مرخص
شود که فتنه و فساد ظاهر سازد اغلب که سپاه اسلام را تردد پیرامون حال گشته ضعفی حاصل آید و خود با سی هزار
پیاده و سه هزار سوار بعزم محاربه باستقبال لشکر منصور شتافته در حدود دهرم بندری با سپاه اسلام مقابل

شد ملک امین الملک نخست بمقام نصیحت الکافه نعمت درآمد و بعد پند و موعظت چون دانست
که آن شقی در بادیهٔ جهالت و ضلالت نوعی سرگردان نشده که از موعظت کسی هدایت یابد لاعلاج همت
بر دفع او گماشته صف آرای قتال گردید بعد از آنکه دلیران جانبین بجنگ درپیوستند علیخان و سنگراج
در عین گرمی هنگامهٔ کارزار حمله بر سپاه دشمن آورده جمعی کثیر را بضرب شمشیر خون ریز بر خاک هلاک انداختند
کفار بمشاهدهٔ این حال دل از هستی برداشته و کمر مردانگی بر میان بسته آن دو شهسوار معرکهٔ دلاوری را
بضرب سنان از پا درآوردند و نزدیک بود که چشم زخم عظیم به لشکر اسلام رسد که امین الملک با فوجی
از دلیران بر قلب مشرکان تاخته بضرب حسام خون آشام بسیاری از اشرار را بقتل رسانید و از حملهای
سپاه اسلام تزلزل در بنای ثبات لشکر کفار افتاد و اکثر پیاده و سوار رو بوادی فرار آوردند و گندراج
لاعلاج فرار نموده امثال و خبر آن بکستکوته رسیده غضنفرخان و پیرالله خان و چندی از مسلمانان را
که بمکر و حیله بدام قید درآورده بود شهید گردانید متعاقب این حال جاسوسان خبر بآن ملعون رسانیدند
که امین الملک با سپاه منصور اینک رسید آن لعین هراسان گشته دل از ملک و مال برداشته با اهل
و عیال بجانب مدواره و سیکاکول بدر رفت و امین الملک تعاقب نموده در هر منزل جمعی از کفره را
بقتل درآورده نهایت اقتدار در آن بلاد و دیار ظاهر ساخت گندراج از استماع خبر توجه سپاه منصور خایف
و هراسان بجانب تیاپور شتافت و چون تاب مقاومت نداشت هر روز در بیشه و هر شب در کوهی
بسر می برد امین الملک در پیدا نمودن او نهایت سعی و تجسس بجا آورده چون دانست که او جنگل تیاپور را که از کثرت
اشجار گذرگاه در آنجا دشوار است پناه خود ساخته فرمود تا سپاه جنگل را بریده و سوخته تعاقب آن لعین نمایند
گندراج از اندیشه آنکه اسیر سپاه اسلام گردد پناه براجه رامچندر که از راجایان معظم آن بلاد بود برده باتفاق

حقیقت حال را بباد و سنکه که از امرای معتبر جلال الدین محمد اکبر پادشاه که در سرحد با سپاه بود
مقام داشت نوشته استمداد نمودند باد و سنک با سپاه بسیار بامداد کفار رو آورد و نزد ارباب ضلال باد او
او جمعیتی موفور فراهم گردید این ملک بعد از استماع این خبر باتفاق میرزین العابدین و امرای دیگر بولایت رامچند در
درآمده اکثر دیهه و قصبه را بآتش نهب و غارت سوخته اعلام تسلط برافراشت از استماع این خبر باد و سنکه
و راجه رامچند رخایف و هراسان گشتند باد و سنکه اسپ فرار را تنک برکشیده بجانب بنگاله مراجعت
نمود و راجه رامچند را از روی عجز اظهار اطاعت نموده متقبل باج و خراج که سال بسال میفرستاده باشد
گردید و مکند راج رو بطرف بنگاله آورد و چون خاطر این ملک از اطاعت راجه رامچند مطمئن گشت مراجعت نمود
و برای محافظت سرحد ملک نایب و اسیر او را باد و سردار در دیوار کده اشته متوجه گتکوته شد و بیمن اقبال
خسروزمان اکثر ولایات گتکوته بقبضه اولیای دولت درآمد و تمام سپاه و رعیت در مهاد امن و امان
آسایش یافت دگر آمدن و شکست تپی رای بیجانگر بسرحد مرتضی نگر و نامزد گردیدن عادل خان
بدفع او چون مکند راج از توجه سپاه منصور خایف گشته استدعای کمک از رای بیجانگر نمود و شکست تپی را
حمیت جاهلیت دامنگیر گشته بخاطرش رسید که چون شاهزاده شاه مراد فرزند ارجمند جلال الدین محمد اکبر
پادشاه و خانخانان بجهت تسخیر ولایت احمدنگر با لشکر بیحد و عد توجه نموده فتنه و شور در آن بلاد انداخته اند
و خسروزمان مهدی قلی سلطان را با امرا و خوانین و لشکر فراوان بجهت امداد سلسله نظام شاهیه نامزد فرموده
و درگاه خسرو گیتی پناه از لشکر و سپاه خالیست فرصت غنیمت دانسته در تخریب بلاد اسلام اهمال نباید ورزید
بنابرین با موازی دو لک سوار و پیاده و هزار زنجیر فیل کوه شکوه علم عناد برافراشته بجانب مرتضی نگر رو
آورد عمال مرتضی نگر حقیقت حال بمسامع اجلال رسانیده استدعای امداد نمودند خسروزمان بامداد استماع

اینخبر باحضار امرا و سپاه فرمان داد و بعد از اجتماع عساکر عادل خان بنکلی را بسپه سالاری امتیاز بخشیده
با سپاه فراوان و دو دویست سلسله فیل و توبهای صاعقه آشوب بدفع ارباب فساد نامزد فرمود
غازیان بعد از قطع منازل بحوالی مرتضی نگر رسیده چند روز جهت رسیدن بعضی امرا در آنجا مقام کردند و نکت سیتی
از استماع خبر وصول سپاه ظفر پناه اندیشناک گردیده صلاح در آن دانست که تحف و هدایای لایق بحضور فرستاده
اظهار اطاعت و موافقت نماید بنابرین رسولی با امتعه و اقمشه نفیس و فیلان کوه پیکر و اسپان تازی
بدرگاه والا ارسال داشته معروض گردانید که سبب آمدن بجانب مرتضی نگر محض دیدن حوض کهیم بود که دریای
بیکران در جنب عمق آن چشمه ایست و الا بدل و جان مخلص و هواخواه ام چون مضمون عریضه رای بیجانگر بمسامع
اجلال رسید فرمانی باسم عادلخان شرف نفاذ یافت که چون رای بیجانگر شیوه اخلاص و هواخواهی خود
بدرگاه والا معروض داشته باید که مجاهدان در مرتضی نگر بمقام ننموده متعرض ولایت او نگردند

ذکر فتنه و مخالفت رددیوار و رسیدن عرایض عمال راجمندری و نامزد گردیدن امرا و خوانین و استیصال آن قوم بیدین

چون امین الملک و میرزین العابدین سرلشکر بقصد قلع و قمع گنذراج از راجمندری متوجه ولایت کسکونه گردیدند کفار رددیوار آن ولایت را از سپاه منصور خالی یافته سر بفتنه و فساد
برآوردند و در ولایت ایلور و نزدول و بهار جلی هنگامه آراسته طریق آمد و شد خلایق مسدود ساختند
عمال راجمندری چون دیدند که بسبب فساد آنها رعایا خایف و هراسان گشته بیشه و جنگل پناه خود ساختند
اند حقیقت حال را مشروحاً قلمی نموده بپایه سریر ارسال گردانیدند خسرو زمان فرمان همایون باسم عادل خان
سپه سالار مرتضی نگر و چنگیز خان سر نوبت ارسال فرمود که با سپاه منصور بولایت راجمندری در
کاموره در آمده متوجه دفع اشرار رددیوار گردند سرداران مذکور چون حسب الحکم متوجه دفع آن مدبران گردیدند بعد مقابله

در حملهٔ اول آن کفار را چون بنات النعش متفرق ساختند بعد از آن چون کفار تاب جنگ صف در خود
ندیدند از رود عبور کرده و بیست هزار کس برای سد معابر مقرر نموده و از آن طرف رود صف آرا گردیده مانع
مرور لشکر منصور گشتند و چون هر روز در کنار آب هنگامهٔ جدال گرم میشد و اسلامیان را بنابر مسدود بودن
معابر عبور میسر نمی شد عادل خان عریضه مشتمل بر کیفیت حال و متضمن اینکه علاج کفار منحصر در توپ و ضرب زن
و بان است اگر ارسال یابد بیمن اقبال خسرو زمان گوشمال کفار بواجبی صورت ظهور خواهد گرفت
ببارگاه والا فرستاد چون مضمون عریضه معلوم خسرو زمان شد فرمان عالی باسم سیادت پناه میر زین العابدین
شرف صدور یافت که باتفاق حواله‌دار عبد الکریم و جماعتی تفنگچیان متوجه لشکر منصور گردیده کمک عادل خان
نمایند و آنقدر توپ و ضرب زن که در کار باشد از قلعهٔ راجمندری همراه برده در دفع کفار نهایت
سعی بظهور رسانند میر موصوف حسب فرمان واجب الاذعان عمل نموده چند شبانه روز اسلامیان
کوشش بدفع کفار نمودند اما عبور از آب میسر نشد پس جمعی را باطراف و جوانب جهت پیدا کردن معبر دیگر
فرستادند باباجی سرنوبت و دهرمارا وده دوازده کروه راه رفته گذرگاهی پیدا کردند و چنگیز خان و جمعی
از سلحداران اسپان در آب انداخته بگذشتند و دلیران لشکر نیز از عقب ایشان عبور نمودند و مشرکان
که بقدم ممانعت پیش آمده بودند پای ثبات شان از حمله های غازیان از جا رفته بعضی بدار البوار رفتند
و برخی راه فرار پیش گرفتند و بعد از آن پناه بدیواری که میان دو کوه الوند از سنگ و آهک بر آورده
و توپ و ضرب زن و آتشبازی بسیار در آنجا آماده ساخته بودند برده مستعد جدال و قتال گشتند چنگیز خان
با جمعی از مجاهدان متوجه دفع آنها گشته بعد محاربه و کوشش بسیار آن دیوار را از آن مخذولان گرفته بسیاری را
بقتل رسانید کفار چون من جمیع الوجوه مغلوب گشتند کس بدرگاه عالی فرستاده بصد عجز و زاری اظهار اطاعت

و مالگذاری

وامالگذاری نمودند خسرو زمان درباره آن زنهاریان ترحم کرده عادل خان را در حضور طلب نمود و میرزین العابدین
و چنگیز خان را بجانب گسکوته جهت دفع سرکشان آن ولایت نامزد فرمود ذکر تعریف و توصیف
مندی محل و میدان دلگشا چون خسرو زمان بعد اطمینان خاطر از مهمات ممالک بلده حیدرآباد را
مستقر سریر سلطنت گردانید و معمور و آباد ساخته مایل بساختن عمارت عالی جهت مجلس و دیوان داری گردید
پس معماران را باتمام قصر رفیع در کنار رود موسی که فضای وسیع متصل بآن باشد مامور گردانیدند و بنایان
چابکدست باندک مدت قصری تعمیر نمودند که در توصیفش صاحب تاریخ قطبشاهی گفته قصیده انتظام نوشته که
مستغنیست از نقش و نگار هست با جنات تجری تحتها الانهار یار فرخ آن منزل که شاهی را بود در وی نشست روشن
آن محفل که ماهی را بود بروی گذار سپهر ارا قرار دل فزاید چون دران جای آن دارد که باشد نام او دار القرار چون
دل دانا درو پیداست صورتهای غیب بلکه مصقول است دیوار و درش آیینه وار مامن عیش است چون
فردوس تا در وی کشد نو عروس ملک در بر شاه جمشید اقتدار خسرو عالی گهر سلطان محمد قطبشاه شهریار کامیاب
و کام بخش و کامکار آسمان عز و رفعت آفتاب عز و جاه بحر جود و مکرمت کان سخا کوه وقار پایدار عدلش
درخت میوه امید بر میدار جودش نهال دولت جاوید بار دولتش پیوسته قرین در مسند شاهی گران پایه ادنی
نماید تخت ملک پایدار ذکر ساختن عمارت کیوان رفعت بنات کهات و اتمام باغ محمدی
که مابین مستقر سلطنت و عمارت بنات کهات واقعست روزی خسرو زمان با جمعی از مقربان
متوجه شکار شده از هر گونه جانور مثل آهو و گوزن و بط و دراج شکار می نمود تا اینکه آفتاب بسمت الراس رسید
و هوا از اعتدال بگرمی گرائید آنگاه دست از شکار باز داشته جمعی را باطراف فرستاد تا جائیکه لایق استراحت
و آسایش باشد بنظر در آورند پس از ساعتی یکی از فرستادگان بسرعت باز آمده بعرض رسانید که در نزدیک این

سرزمین کوهیست و در یکجانب آن جائی بس خوش است و مرغزاری دلکش و چشمه‌های آب زلال
بهر طرف آن میجوشد و انفاس باد شمالش دل پژمرده را حیات تازه می‌بخشد خسرو زمان مرکب صبا
جولان را بجانب آنکوه گرم عنان ساخته چون بدان سرزمین رسید کوهی دید بفاصله دو کروه از مستقر سریر
سلطنت و در اطراف آن فضای در نهایت وسعت بخاطر اقدس خطور نمود که این سرزمین قابل استراحت
است و لایق عیش و عشرت فرمود تا معماران در ساعت شایسته بر بالای آن کوه بتعمیر قصرهای رفیع و
ایوانهای منیع پرداختند و در دامن کوه تا دار السلطنه بساتین جنت آئین که در طول چهار کروه و در عرض
دو کروه باشد ساختند و بعد اتمامش در احسن ساعات طرح باغ دیگر موسوم بباغ دلکشا انداخته در هر ضلعی
دروازهٔ عالی نصب نموده بر بالای آن کوشکی مرتب نموده در اندک فرصتی باتمام رسانیدند و چمنهای
عریض و طویل ترتیب داده اطراف آنرا بانواع اشجار و درختان میوه دار و گلهای خوشبو و ریاحین دلجو
آراسته جداول آب صاف و شیرین در هر طرف آن روان گردانیدند ذکر فرار راوت راو
و هرچند از لشکر منصور و فتنه انگیختن و کشتن راوت راو و شرح این قصه آنکه راوت راو
که از گردنکشان کفار بمزید جلادت و دلاوری و کثرت جمعیت سپاه ممتاز بود و چندی با لشکر ظفر اثر بسر برده طریق
اخلاص و دولتخواهی سلوک میداشت به سبب بعض تحکمات امین الملک آزرده خاطر شده هنگام شب
از اردوی همایون فرار نموده بمقام عناد و بدخواهی درآمده بخبیه کس نزد هرچند برادرزاده بهائی بلند فرستاد
به پیغام لاف و گزاف او را از راه برده بپادشاهی و فرمان روائی نویدش داد هرچند که باتفاق سنگراج
هنگام هنگامه آرائی اتمند راج همراه لشکر منصور متوجه دفع شر آن شقی گردیده و بعد کشته شدن سنگراج
درین محاربه بخدمت خسرو زمان بود حقوق سوابق نعمت و ایادی منت را بر طاق نسیان نهاده ره نورد طریق فرار

گشت

گشته پراوت راو پیوست و چون هردو آن کافر نعمت باتفاق هم جمعیت ده هزار کافر فراهم آورده
باستظهار کوه و بیشه و راههای دشوار شبیخونهای پیاپی بر لشکر منصور می آوردند عین الملک دفع آن تیره دلان
کافر نعمت را اهم دانسته باتفاق جمعی از سرداران و دلیران بدرهٔ کوه درآمد غازیان دامن همت بر کمر
شجاعت استوار ساخته و از اسپان پایین آمده بالای کوه آسمان شکوه که پناه کفار بود برآمده بمدافعه
پرداختند که ناگاه از شست یکی از بندگان درگاه تیری گشاد یافته بر سینهٔ راوت راو نشست و او را
واصل دارالبوار گردانید مخالفان بمشاهدهٔ این حال رو بوادی فرار آوردند و اکثری از آن مخذولان اسیر گردیدند و
چون منهیان خبر فتح بمسامع اقبال رسانیدند غازیان فراخور حال مشمول عواطف خسروانه گشتند دیگر

مخالفت وسناد دیو و هرچندر و آمدن بمحاربهٔ سپاه منصور و نصرت یافتن

لشکر اسلام چون راوت راو بردست سپاه منصور بقتل رسید هرچندر از آن معرکه گریخته بوسناد دیو
که از همراهان معظم آن بلاد بود ملتجی گردید و بسخنان فریب آمیز نوعی نمود که وسناد دیو بهائی ملبذر راجهٔ جلپور
و دیگر راجهای و منیواران اطراف را با خود متفق ساخته بر سر قلعهٔ جرجره که در تصرف ملک نائب بود
جهت تسخیر فرستاد و خود با هرچندر مغوی و سرداران دیگر از قوم کفار بعزم محاربه متوجه سپاه اسلام شد
و چون از تضیق محاصره کار بر ملک نائب تنگ گردید و این خبر بمیرزین العابدین و امین الملک رسید چنگیزخان را با لشکر گران
بمدد ملک نائب فرستادند و در وقتی که کفار نردبان بر حصار قلعهٔ مذکور نهاده خواستند که مفتوح سازند ناگاه
چنگیزخان بمدد رسیده بحملهٔ کوه شکوه کفار را متفرق ساخته ملک نائب را از ورطهٔ هلاک مستخلص گردانید
و از آنجانب میرزین العابدین متوجه دفع وسناد دیو گردید وسناد دیو از استماع این خبر با پنج هزار سوار و سی هزار پیاده
بعزم محاربه باستقبال شتافت بعد تقابل فئتین دلاوران جانبین بجنگ در پیوستند و در حملهٔ اول مجاهدان بفتح و ظفر اختصاص یافتند

و مخالفان رو از معرکه به سوی ویره‌کوتم که قلعهٔ حصین بود باشتند و بهائی بلبندر راجهٔ جلمور که قلعهٔ قطب‌آباد
را محاصره کرده بود از استماع این خبر بصوب جلمور که اطراف آن تمام بیشه و کوه است و آن قلعه نهایت
مرتفع شتافت سپه‌سالار لشکر منصور چون بر کیفیت فرار او آگهی یافت چنگیز خان سرنوبت و عبدالکریم
حواله‌دار و بهالیرا و مردم دهرمارا و رابرسرا و نامزد کرد دلیران دین متوجه انتقام گردیده اطراف و جوانب را
بآتش قهر سوخته شروع بجنگ کردند تا دو ماه هر روز آتش جنگ فیما بین مشتعل بود آخر الامر بهائی بلبندر
تنگ آمده کس نزد وسناد دیو فرستاده استمداد نمود وسناد دیو از راجها و گردن‌کشان استدعای
مدد نموده لشکری فراهم آورده هرچند را سر لشکر گردانیده بول باترسوندی برادرزاده‌اش را با دو هزار سوار
و سی هزار پیاده و صد زنجیر فیل بعزم محاربه لشکر منصور روانه نمود غازیان باستماع این خبر با جمعیت چهار هزار سوار
و ده هزار پیاده کمر جهاد بر میان بسته باستقبال شتافتند کفار از صولت و سطوت اسلامیان در مقامی که از
تراکم اشجار گذار باد در آن دشوار می‌نمود و از سه طرف کوه‌های بلند سر بفلک کشیده و عمق دره‌هایش بتحت الثری
رسیده بود قرار گرفتند مجاهدان پیرامون جنگل محیط گشته کفار را درون بیشه محصور نمودند و چون محاربه بطول
انجامید و بسبب انبوهی جنگل عبدهٔ اصنام یکبار مستأصل نگشتند و آذوقه تنگی پذیرفت و راه‌ها مسدود شد
سپه‌سالار لشکر اسلام امرا و سرداران را طلبیده درخواست کنگاش نمود شاه رضا ولد ملک نایب که
چند سال در آن بلاد صاحب اختیار بود گفت من سپاه منصور را از راهی که کسی دیگر واقف بر آن نیست بر سر کفار
می‌برم سپه‌سالار و امرای دیگر با لشکر منصور از آن راه برهنمونی شاه رضا بر سر مخالفان رسیدند بعد وقوع
محاربه بجبلهٔ کوه شکوه غازیان تزلزل در بنای ثبات کفره افتاد و هرچند رو سر دلداران دیگر راه فرار پیش
گرفتند و اکثری از کفار در بند اسیری گرفتار گشتند وسناد دیو هرم را و راشفیع خود ساخته و فی الحال

موازی

موازی پنجاه هزار هون و چهار زنجیر فیل نزد سپه سالار لشکر منصور فرستاده و همین وقت رباج و خراج سال
بسال قبول نموده و بول بائر راکه مادهٔ فساد بود مقید ساخته پیش سپه سالار فرستاده خویشان خود را مستخلص گردانید
**ذکر توجه نمودن سپه سالار لشکر منصور بعزم محاربهٔ بهائی بلندر و نصرت یافتن بر آن
باغی شور و شر** چون سپاه بعد از محاربهٔ دسناد و یود و غیره کفار چندی آسایش و استراحت یافت
میرزین العابدین دفع بهائی بلندر راکه در قلعهٔ جلمور با جمعی از مفسدان متمکن گشته دست بجور و بیداد
برآورده بود پیش نهاد همت ساخته چنگیز خان را با جمعی از امرا و بهادران بجهت اطفای نایرهٔ شر آن
ستمگر روانه نمود مخالفان از استماع این خبر در درهٔ کوه که شعر و هم از دریافتن و خیران رفتی از رفتی برون
عقل از ورتبسان ولرزان وادی آن ناپاک آمد ایشان قرار گرفتند و دلیران اسلام تعاقب نموده در برابر آن جماعت
کفره صف آراسته بجنگ در پیوستند و در آن روز چنگیز خان بر سپاه مخالفان حمله آورده جمعی کثیر را بدار البوار
فرستاد و چون شب درآمد دلیران هر دو جانب دست از جنگ باز داشته هر یک بحراست لشکر
خود مشغول گشتند روز دیگر سپه سالار لشکر منصور با جمعی از غازیان نصرت شعار بر سپاه کفار تاخت آورده
بسیاری از مشرکین را بقتل رسانید بهائی بلندر و تمام لشکر کفار پشت بمعرکه داده رو بهزیمت آوردند
و غازیان بالای بروج جلمور که بر قلهٔ کوهی در نهایت ارتفاع بود صعود نموده قلعه را فتح کردند و بسیاری
از مشرکان را بقتل درآوردند بهائی بلندر حیات را غنیمت دانسته دل از ملک و مال برداشته
خود را بسرحد بنگاله رسانید و صیت این فتح باطراف و اکناف عالم منتشر گردید **ذکر مخالفت کیتمراج
ولد راوت را و و نصرت یافتن لشکر منصور بر او و سرفراز گشتن سید حسن به سپه سالاری
تلنکوته و بیان بعضی وقایع دیگر که در آن آوان رو نمود** چون بعد فرار بهائی بلندر

۲۴۱ بصوب بنگاله و مستخر گشتن مملکت کستکوته چند روز لشکر منصور را آسودگی دست داد از سر نو فتنه دیگر
پیدا شد که کستمراج ولد راوت راوکس نزد بهائی بلبندر فرستاده او را از ولایت بنگاله طلب نمود بعد
وصول او هردو باتفاق خیال استخلاص کستکوته بخود راه داده اکثر گردن کشان کستکوته را با خود متفق ساخته
قلعه مدوارزه و پوتنور را بتصرف خود در آورده دست بتخریب قصبات و پرگنات گشادند و چون فتنه و فساد
شان از حد گذشت و لطف و عنف و وعده و وعید بکستمراج مفید نیامد سپه سالار لشکر منصور و امرای دیگر
مثل چنگیز خان و سید تاج و رضا خان و مجاهد خان و دهرمارا و دا اسیراو باتفاق هم متوجه دفع مفسدان
گشتند بعد تقابل فریقین جنگ صعب از وقت طلوع آفتاب تا قریب غروب بمیان آمد آخر الامر به نیروی
بازوی شجاعت چنگیز خان و باقی دلیران نائره جدال که از زبان تیغ آتشبار مشتعل گشته بود بآب خون
دشمنان خاکسار منطفی گشت و بسیاری از سرکشان راه وادی عدم پیش گرفتند و بقیة السیف رو بوادی
فرار آوردند و بهائی بلبندر با اتباع خویش در حصار مدواره متحصن شد و دلاوران در اطراف آنکوه نزول
نموده همت بتسخیر آن قلعه گماشتند و چون بنابر کثرت اشجار که پیرامون آن حصار را احاطت کرده بود تسخیر
آن قلعه در حیز تاخیر افتاد و تمامی آن بلاد پر شور و فساد گردید دهرمارا و صلاح در آن دید که بعضی از ولایت
کستکوته را بهائی بلبندر واگذارد و بدستور قدیم بحلقه انقیاد در آورد و چون میر زین العابدین سپه سالار
با او درین امر همداستان نگشته خواست که تمام آن ولایت را مسخر سازد دهرمارا حقیقت حال معروض
درگاه گردانید و چون صلاح او پسند خاطر همایون آمد سید حسن ابن مصطفی خان سپه سالار گشته
بدانصوب روانه گردید و میر زین العابدین را بدرگاه والا طلب شد و چون سید حسن به کستکوته رسید هر چند
برادر زاده بهائی بلبندر که از لشکر منصور فرار نموده مدتی مدید با سپاه اسلام محاربات نموده بود از کردار

خود

خود نادم گشته قول از سپه سالار گرفته با جمعی از سرداران آن بلاد بسید حسن و دو هزار او پیوست و در تلافی
مافات بمقام دولتخواهی درآمده بخدمت سپه سالار گفت که علاج بهائی بلندر آنست که در سرحد و بعضی
سرهای راه که گذرگاه آن گمراه است قلاع مستحکم بسته بمردمان کار سپرده شود تا خاطر از فتنه مخالفان
فراغی یابد چون صلاح هر چند مشعر بدولتخواهی بود در اندک فرصت قلاع متین باتمام رسانیده یکی را
مصطفی آباد و دیگری را قطب شاه آباد و سیومی را محمد آباد نام نهادند و بملک نائب سپرده از اطراف
راه آمد و شد بر سپاه مخالفان مسدود گردانیدند چون کار بر کفره بغایت دشوار گردید بهائی بلندر گستمراج را
که باعث فتنه و فساد بود سپه سالار نموده با دو سه هزار پیاده جرار و جمعی از تفنگچیان بر سر قلعه محمد آباد
فرستاد و در اثنای دار و گیر بتقدیر حی قدیر گستمراج بزخم تیر یکی از مجاهدان از پا درآمد بهائی بلندر
از استماع این خبر بغایت اندوهگین گشته رشد انبر را که کافر مشهور بود سردار نموده بجای او فرستاد بمجرد
رسیدن از جانب قلعه گلوله تفنگی بر پیشانیش رسیده او را بر خاک هلاک انداخت بقیه سپاه نزد
بهائی بلندر آمدند آنگاه اکین راجه را با ده هزار پیاده بر سر قلعه مصطفی آباد فرستاد بعد از وقوع محاربه
او نیز بضرب حسام خون آشام مجاهدان بقتل رسید و در آن آوان بحیله راج شرکی قوی هیکل دلاور با پنجهزار
نفر بر سر قلعه که در تصرف ملک نائب بود رفت او نیز بضرب تیر یکی از بهادران از پا درآمده اکثر اتباعش
بقتل رسیدند و چون خبر این فتوحات به سید حسن رسید همت بر دفع بهائی بلندر گماشته و از چهار جانب
تمام آن جنگل را بریده با دلاوران متوجه دفع مشرکان گردید بعد وقوع جدال و قتال کفار هزیمت یافته سردار
ایشان فرار نموده بجانب ولایت بنگاله رفت و سید حسن حقیقت محاربه و کیفیت فرار سردار کفار بمسامع
اجلال معروض گردانید و سریرا جهت نظم و نسق آن ولایت از حضور نامزد شد و جمیع آن ولایت ضمیمه ولایت

اسلام گردیده قصبات و برکنات آن بجاگیر امرا مقرر گشت ذکر تفویض وزارت و جمله الملکی
بسیادت پناه میرزا محمد امین چون بمقتضای عادت مرضیهٔ جناب باری جل جلاله و عم نواله رونق
سلطنت منوط بوجود وزیر نیک محضر با تدبیرست که انتظام امور جهانداری بنوعی نماید که موجب رضای خداوند حقیقی
و مجازی و باعث بهبودی خلایق باشد و اینچنین شخص همچو اکسیر عزیز الوجود بنابرین مدتی خسرو زمان زمام
وزارت و جمله الملکی را در کف کفایت جمعی از مسلمانان و هنود نهاده و این دولتخواهان مدتی مدید در فصل معاملات
جد و جهد نموده در سرانجام مهام مملکت سعیهای موفور بظهور رسانیدند اما چنانکه باید و شاید از عهده تمشیت
آن مهمات بیرون نیامدند و چون همت خسرو زمان مصروف برفاهیت حال خلایق از سپاه و رعیت بود با امرا
و ارکان دولت فرمود شخصی صائب تدبیر که شایستهٔ منصب وزارت باشد پیدا نمایید دولتخواهان زمین
عبودیت بوسیده بعضی از سادات عالیدرجات را که از اکابر ایران بعقل و کیاست معروف بودند و بمزید
فهم و فراست موصوف جهت کفایت منصب وزارت بنظر کیمیا اثر خسرو زمان درآوردند و چون زبدهٔ آل
طه و یسین میرزا محمد امین از آن برگزیدگان بمزید فضایل و کمالات بنی نوع انسان امتیاز تمام داشت و بالای
سرش ز عقل و هوشمندی ستاره بلندی میتافت در نظر اشرف مقبول آمده قامت قابلیتش بخلعت
وزارت و جمله الملکی آرایش یافت و چون باین منصب عالی فایز گردید در تمهید قواعد عدل و انصاف
و استیصال اصول جور و اعتساف بغایت کوشید و هرکه بآن اختر برج سیادت و عدالت در افتاد
مثل سوریا و انشاهیر بهامنه که بفرط کاردانی از ارباب قلم گذشتنی بود در افتاد چنانکه هرگز برنخواست و بیمن خلق
خوش و حسن تدبیر نجم عزتش در ترقی بود تا باوج دولت رسید و هر سال دو لک هون باو عاید شده
بانواع تشریفات فاخره و اسپان بازین زر و فیلان کوه پیکر معزز و ممتاز می گردید و قلمدان مرصع در هیچ

اوان

آوان از پادشاهان عظیم الشان بوزرای بلند مکان مرحمت نشده از خزانهٔ الطاف خسرو زمان
بآن عالی مرتبت مرحمت شد غرض خسرو زمان انجمع صفات حمیده و اخلاق پسندیده را آنچنان مشمول
عواطف گردانید که حشمت و دولت او باقصی المدارج رسید ذکر آمدن اغرلو سلطان از جانب

شاه عالم پناه مفخر عالمیان ابو المظفر شاه عباس پادشاه ایران برسم رسالت

صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که در سنه اثنی عشر و الف پادشاه جمجاه مظفر لوا زبدهٔ دودمان آل عبا
مفخر ناس ابو المظفر شاه عباس امارت پناه اغرلو سلطان را که از معتبران آن درگاه بود بجهت
ازدیاد اظهار وداد و استحکام مبانی اتحاد بخدمت خسرو گیتی پناه سلطان محمد قلی قطبشاه روانه فرمود
و منهیان اخبار چون خبر رسیدن او به بندر گوه بمسامع اقبال رسانیدند خسرو زمان سیادت پناه
امیر ضیاء الدین محمد نیشاپوری را که مرد صاحب تمیز و خردمند بود با تشریفات شاهانه و مدد خرج
لایق جهت آوردن امارت پناه مشار الیه به بندر گوه روانه نمود و سیادت پناه موصوف بعد از ملاقات
مراسم تعظیم و لوازم تکریم بجا آورده باتفاق متوجه درگاه عالی گردیده در هر منزل و مقام وظایف خدمت
و رسوم ضیافت تقدیم رسانید و بعد از وصول بسرحد ممالک محروسه خسرو زمان امرا و خوانین را باستقبال
فرستاد و چون نزدیک بدار السلطنت رسیدند پادشاه تا کالاچبوتره محمد نگر استقبال نموده امارت پناه را
بشرف ملاقات مفتخر و ارجمند گردانید اغرلو سلطان بعد اظهار مراتب موافقت و مصادقت از جانب
اعلی حضرت مکتوبی مشعر باظهار صدق و صفا و نهایت مهر و وفا با تحف و هدایای بسیار بنظر اشرف گذرانید
منجمله هدایای مرسله تاج عزت و اقبال مشحون بلالی آبدار و کمر خنجر مرصع مکلل بجواهر نفیس و چهل راس اسپ عربی
نژاد با زین و لجام مرصع و عباهای زربفت بود و بعد گذرانیدن تحایف اغرلو سلطان با رفقای دیگر که صد کس

بودند بخلعتهای فاخره و تعیین منازل دلگشا جهت سکونت سرفرازی یافت و مدت شش سال تا اواسط
فتنه و آشوب سپاه مغول که در ممالک دکن حادث شده بود رخصت انصراف اغرلو سلطان در توقف
افتاد و هر سال دو هزار تومان ماورای انعامات بمشار الیه میرسید و پیش از رخصت او حاجی قنبر علی که معتمد آن
درگاه بود با تحف و هدایای شاهانه از جواهر آبدار و امتعهٔ نفیسهٔ هند بجهت تجدید مراسم اخلاص روانه
شده بعرش فرسا گردید بعد از آن مهدی قلی سلطان را که از مقربان درگاه بود در مرافقت امارت پناه
اغرلو سلطان با تحف لایق از انواع مرصع آلات مشحون بجواهر گران قیمت و اقمشهٔ نفیسهٔ چین که مدت
پنجسال کارفرمایان درگاه بسرانجام آن اشتغال داشتند بخدمت پادشاه ایران روانه فرمود و صاحب
تاریخ فرشته میگوید از جملهٔ عنایات یزدانی که شامل حال آن شهریار محب اهل بیت اطهار یعنی شاه
گیتی پناه سلطان محمد قلی قطبشاه شده اینست که از آن زمان که خورشید اسلام از افق هندوستان طالع گشته
هیچیک از سلاطین سابق و لاحق اندیار را نسبت وصلت با پادشاهان عظیم الشان صورت نه بسته
و در بعضی میمنت اثر شهنشاه قباد بخت جمشید تخت شاه عباس پادشاه ایران یکی از معتمدان درگاه عرش
اشتباه خود را بدکن فرستاده پیغام خواستگاری مخدرهٔ از مخدرات عصمت یعنی دختر سلطان محمد قلی قطبشاه
جهت یکی از اولاد امجاد خود داد و چون آنحضرت زمان اخلاص و اعتقاد موروثی نسبت بدودمان عالیشان
صفوی داشت قبول نموده در صدد آن شد که آن عفیفه سعادتمند را بروش سلاطین کامکار روانه
ایران سازد دگر منتظم گشتن درّ دریای عظمت و شهریاری با گوهر معدن سلطنت و کامکاری
چون برادرزادهٔ خسرو زمان شاهزاده سلطان محمد ولد محمد امین مغفور از بدو طفولیت که پدر بزرگوارش ازین جهان
فانی رحلت نموده در کنف لطف و مرحمت خسرو زمان نشو و نما یافته بود و از جبین همایونش آثار جهانبانی

گیتی

کشایی واطوار فرمانروائی جلوه ظهور می‌نمود بخاطر الطاف مآثر خسرو زمان خطور کرد که دُر دریای عصمت
یعنی دختر نیک اختر خود حیات بخش بیگم را در سلک ازدواج آن گوهر معدن سلطنت منتظم گرداند پس
در سنه ست عشر والف بترتیب مقدمات جشن و سور و اسباب عیش و سرور فرمان داد تا مجلس
نشاط و خرمی و محفل انبساط و بیغمی لبان بهشت برین و نگارخانه چین پیراسته شد و دار السلطنه حیدرآباد را
آئین بسته مدت یکماه بزم مسرت و عشرت گرم ساختند و خسرو زمان دست دریا نوال ببذل اموال گشوده
خاص و عام را سرفراز فرمود گویند که در این جشن سی هزار خلعت بامرا و خوانین و اکابر و اشراف و سلحداران
مرحمت نمود بالجمله چون اسباب عیش و طرب ساخته شد منجمان دقایق شناس ساعت اسعد اختیار نمودند
و علمای دین عقد مواصلت ببستند و میرک معین سبزواری در تاریخ این عقد مبارک که در ایام مولود مسعود
حضرت خاتم انبیا علیه وآله التحیة والثنا جلوه ظهور یافت گفته قطعه دوش سر کرده خیالم ره بزمی چو بهشت
اهل آن بزم چو حوران همه نورانی چهر بزم عیشی که ملایک بتماشا شده چشم سر برون کرده چو انجم همه از جیب سپهر
گفتم این بزم که و عیش چه تاریخش چیست که ز افلاک بر ایام همی بارد مهر عقل کو بود چو من مست می حیرت گفت
عید مولودی و بزم شه و عقد مه و مهر چار بیتی بکن این قطعه معین میشاید در چنین نظم ترا برگذر و قافیه سحر
دماه فلک عفت را قرین مهر سپهر عظمت گردانیده در قصری که تزئین و آرایش آن نموده بودند باعزاز و اکرام
تمام در آوردند نظم دو اختر براوج سعادت نشان نمودند بر تخت شاهی قران یکی مهر برج سپهر جلال
دگر گوهر درج حسن و کمال ذکر تعمیر خداداد محل چون بعنایات ربانی خاطر اشرف از مهمات ملکی اطمینانی
حاصل گردید خسرو زمان همگی همت شاهانه بتعمیر عمارات رفیع و قصرهای بدیع مصروف گردانید و بفرمود تا
مهندسان و معماران متصل بعمارت داد محل در ساعت خجسته اثر طرح عمارت عالی مشتمل بر هفت طبقه در وسعت

۲۴۷ همچو هفت کشور و در رفعت مانند هفت طبقهٔ آسمان افکنده و بیمن توجه و اهتمام خسرو زمان در اندک
مدتی باتمام رسانیده مجموع آن هفت طبقه را بخدا داد محل موسوم کردند و چون دل آن خسرو زمان بنور ایمان
منور گشته بود آن طبقات را منسوب بخدا و رسول و حضرت ائمهٔ دین نموده باسمی متبرک ممتاز و مخصوص
گردانید چنانکه طبقهٔ هفتم را که نهایت مرتفع بود بالهی محل و طبقهٔ ششم را بمحمدی محل و طبقهٔ پنجم را که زراندود
نموده بجواهر گوناگون مزین کرده بودند بحیدری محل و طبقهٔ چهارم و سیوم و دویم و اول را بحسنی و حسینی و
وجعفری و موسوی محل مشرف و ممتاز ساخت و چون از ائمهٔ اثنا عشر سه امام مسمی بخیر البشر اند و سه امام
مسمی بفاتح خیبر بلحاظ این معنی اسمای متبرکهٔ دوازده امام پرتو شرف بر سر این قصرهای مبارک انداخته باشد
و بعد اتمام این هفت قصر خسرو زمان جشن خسروانه ترتیب داده ارکان دولت و اعیان حضرت و امرا
و مقربان و فضلا و شعرا را بحضور موفور السرور طلب فرموده بانواع احسان و انعام و خلعتهای فاخره
و اسپان بازین زر و کمرهای مرصع ممتاز و سرفراز گردانید و در آن مجلس میرک معین سبزواری از تلامذهٔ
نظام شاهی که در سخنوری نظیر خود نداشت این تاریخ را بداهتهً در سلک نظم کشیده بعرض اشرف رسانید
رباعی این قصر که هست رشک افزای بهشت ایام بآب زندگانیش نوشت تاریخ مرتب شدنش کلک قضا
بر لوح بقا بنای جان بخش نوشت ۱۰۰۱ ذکر توصیف عمارات دلگشای باغ محمد شاهی چون خاطر
همایون بساختن عمارات فردوس قرین مایل بود طراحان مانی آثار و معماران ندرت کار را فرمود تا قصری
که سزاوار عیش و عشرت و شایستهٔ سرور و بهجت باشد باندک فرصت باتمام رسانیدند و باغ و بستان
در اطراف آن ترتیب دادند و الحق آن قصر عمارتیست که تا مهندس روزگار بر مسند هنرمندی جا گرفته مثل
این قصر در ربع مسکون نساخته صفهایش از فیض باطن انبیا صفا یافته و انوار عنایت ایزدی از روزنهایش

ماثر

تا قلعه و هر یک از باغ و بستان که بر اطراف آن قصر واقعست چه گوید کسی که مثبت بهشت روی زمین است
و خسرو زمان اکثر اوقات درین باغ فردوس نشان با پری چهرگان دلربا و دلبران ماه لقا اوقات زندگی
بشادکامی بسر می برد و فرصت عیش غنیمت می شمرد ذکر توصیف عمارت کوه طور جای عیش و سرور
چون عمارت کیوان رفعت نبات کهات در جانب شمال دولتخانهٔ عالی واقع شده بود در جانب جنوب
هم کوهی بود چون کوه طور جای فیض و سرور و دامن آن بدرختان بسیار و سبزه و ریاحین آراسته و اطراف
و جوانب آن کوه بحوضهای آب لطیف و باغات دلکشا زینت یافته خسرو زمان معماران را امر فرمود تا
بر فراز آن کوه آسمان شکوه عمارتی عالی باتمام رسانند هنرمندان بر حسب الحکم عمارتیکه مشتمل بر چهار ایوان
و شاه نشینی سی ذرعه در بیست ذرع و حوضی چهل و پنج گز طول و سی گز عرض بر فراز آن کوه طرح انداخته
در اندک روزی بهمین اهتمام شهریار جهان باتمام رسانیدند قطعه از آن ایوان چه گویم که از لطافت بهار را
نسخهٔ خلد برین است خم طاق بلندش چون مه نو ز رفعت با فلک پهلونشین است و بعد از اتمام آن قصر
عالی مقام خسرو زمان جشن عظیم نموده جمیع امرا و خوانین و مقربان را بخلعتهای فاخره سرفراز فرمود و اکثر آوان در آن قصر
عالیشان با سروقدان گلعذار و سیمبران ماه رخسار بتجرع شراب عشرت اشتغال می نمود ذکر فتنه و فساد
ارباب شر و عناد و تاراج نمودن بازار دار السلطنه حیدرآباد شرح این قصه آنکه جمعی از هرزه
کاران مغول که از ولایت آگره و لاهور بدار السلطنت حیدرآباد آمده بودند اراده دیدن محل و عمارت پادشاهی
که بالای نبات کهات بود و بیرضای اشرف یگانه و اشنا را در آن عمارت عالی با صفا بار نبود نمودند قضا را
در شبی از شبهای مهتاب در وقت سرخوشی نشهٔ شراب با طایفهٔ از رامشگران و مغنیان بالای آن
کهات برآمده قفل دروازه شکسته داخل عمارت پادشاهی شدند و بزم شرب آراسته بعیش و عشرت

مشغول گشتند هرچند نگهبانان بممانعت پیش آمدند نشنیدند و باذیت برخاستند چون کار بشدت و خشونت
انجامید بعضی از محافظان کیفیتِ حال بسامعِ اجلال رسانیدند خسروِ زمان بهم برآمده علی آقا کوتوال را بتادیبِ
آنجماعت امر فرمود علی آقا از غرور جوانی و نشئهٔ شرابِ کامرانی بی اندیشه مآل کار بسر نوبتان و پیادهای کوتوال خانه
گفت که امرِ اشرف چنان شرف صدور یافته که مردم غریب و مغول را از شهر اخراج نمایند سر نوبتان و پیادهای
کوتوال خانه متوجه کوچه و بازار شده هرکس از سوداگران و غریبان از جاگیر و غیر جاگیر را که دیدند گرفتند و محبوس کردند
بدین سبب غوغای عام از کوچه و بازار برخاست و چنان شهرت یافت که بقتل غریبان حکم خسرو زمان صادر
شده اربابِ فساد و بیباکانِ دکن که همیشه آرزومند چنین مقدمه بودند دستِ ظلم و بیداد کشاده تمام مال و
منالِ جمعی از سوداگران که در دار السلطنت بود در اندک زمان بتاراج بردند و کار از یغما بقتل رسید و در نیم ساعت
نجومی قریب صد غریب کشته شده خانهای ایشان بتاراج رفت و شور و غوغای عجیب پدید آمد و هیچکس نمیدانست
که سببِ قهرِ پادشاه و موجب غریب کشی چیست غریبان بهر طرف که رومی آوردند جاها را پر از شمشیر و خنجر میدیدند
و چندانکه عجز و زاری مینمودند رهائی از دستِ بیباکان نمی یافتند در آنوقت سیادت پناه میرزا محمد امین
که سر جملهٔ پادشاهی بود در جامدار خانهٔ عامره بسر انجام کاری اشتغال داشت چون اینخبر بشنید فی الفور
متوجه خدمتِ خسرو زمان گردید چون شهریار در آنزمان به بسترِ آسایش تکیه فرموده بود و خدمتکاران بپاسِ ادب
یارای آن نداشتند که بیدار کنند بتحاشی دروازه را چنان برهم زد که خسرو زمان بیدار شده از کیفیت
حال استفسار فرمود میرزا محمد امین کیفیتِ فتنه و آشوب که در شهر حادث شده بود بعرض رسانیده استدعا
نمود که پادشاه خود از دریچه های قصر صورتِ حال مشاهده فرماید پادشاه را بمجردِ دیدن شعلهٔ قهر شاهانه
بکرهٔ اثیر رسید و فرمود که هرکس را که دستِ تعدی بمال غریبان دراز کرده باشد پایمالِ فیلِ قهر گردانند

دعلی آقا

و علی آقا را که بسبب عدم حزم او این قضیه رو نموده بود در معرض خطاب و عتاب در آورده فرمود
که اگر حالا دفع این فتنه نمائی و جمعی را که باعث این فتنه گشته اند بقتل نرسانی بسخط شاهی گرفتار
خواهی گردید علی آقا باندیشهٔ غضب سلطانی فی الفور متوجه کوچه و بازار گردیده هر کس از اهل فساد را که دید بقتل
رسانید و از سر نوبتان و پیادگان کوتوال خانه که باعث این فتنه بودند چندی را سر از پیکر تن جدا ساخته و
بعضی را پوست کنده و برخی را بپای فیل بسته و بسیاری را دست و پا بریده بغرض جهت عبرت سیاست
آنچنانکه بایست بعمل آورده و در همان روز جماعت بیدادگر بحکم پادشاه معدلت گستر بمکافات اعمال خود رسیدند
و آنچه از غرض بیان بغارت رفته بود با آنها مسترد گردید و این واقعهٔ غریب غریب کشی بقول صاحب تاریخ
نوشته در سنهٔ الف و سبع عشر بظهور پیوست ذکر طغیان خدابنده باغوای جمعی از مفسدان
و گرفتار گردیدن بعضی از نادولتخواهان آورده اند که خسرو زمان ابواب عطوفت خسروانه
بر روی جمیع برادران و اقوام مفتوح داشته بجهت هر یک پرگنات و قصبات تعین نمود و بیشتر از همه
اشفاق شاهانه نسبت بحال خدابنده که برادرش بود مبذول فرمود چنانکه مدت سی سال اوقات
بعیش و شادکامی بسر برد آخر الامر مفسدان چندان حیله ها برانگیختند که خدابنده از شاه راه وفا انحراف
نموده و حقوق پرورش و نعمت آنچنان برادر شفیق را از دست داده وادی خلاف و نفاق پیش گرفت
و با وجود اینحال خسرو زمان نظر بر فرط شفقت که نسبت بحال او داشت بدسلوکی او را کان لم یکن انگاشته
طریقهٔ الطاف سلوک می نمود تا اینکه فتح الملک حواله دار و حسنعلی عم عبد الکریم و چندی از سلاحداران
معتبر دکنی از مریدان و معتقدان شاه راجو پیرزاده که از فرزندزادهای مخدوم سید محمد بود و از جانب
پادشاه زمان جاگیر و تنخواه مرغوب داشت باغوا و دلالت پیر خود باهم عقد موافقت بسته و راه خلاف

پیش گرفته قرار دادند که وقت فرصت قصد خسروزمان نموده وجماعت غریبان را از پا درآورده
خداوندزاده را بر سریر سلطنت بنشانند و مملکت را بقبضهٔ تصرف خود درآورند چنانکه حسب القرار در وقتی
که اکثر امرا و خوانین در اطراف و جوانب بمدافعهٔ اعدا مشغول بودند فرصت را غنیمت دانسته در منزل
شاه راجو اجتماع نمودند چون تائید الهی شامل حال خسروزمان بود آوازهٔ این خروج بمسامع اجلال رسید
و فرمان جهان مطاع بتقید آنها شرف صدور یافت و حسب الامر مجموع ارباب فساد را گرفته در قلعهٔ محمدنگر
محبوس گردانیدند و در اندک مدت هر یکرا بسزای کردارش رسانیدند و خداوندزاده با فرزندان در قلعهٔ
مذکور مقید گشته نقد عیش و فراغت را از دست خود باخت ذکر مخالفت وسناد دیو و محاربهٔ
او با لشکر منصور و نامزد گردیدن چنگیزخان و دهر بار او و تسخیر ولایت کفار و مردن
وسناد دیو و نشستن کشنا راجه بر مسند حکومت و بعضی وقایع دیگر چون سپاه منصور
ولایات کشکوته را از دست تصرف کشنا راج فرزند بهائی بلند را انتزاع نمود وسناد دیو که عمدهٔ
گردن کشان آن ولایت بود و همه وقت یکهزار فیل و پنجاه هزار پیاده با خود و چند قلاع مستحکم در تصرف
داشت از سطوت لشکر منصور خائف و هراسان گشته مطیع و منقاد گردید و مدت هشت سال مجاری
امور و احوال ولایت کشکوته که در قبضهٔ اختیار سید حسن سپه سالار بود منتظم بخیر و صلاح گذشت
تا آنکه در سنهٔ ۱۰۱۸ ثمان عشر والف که جهانگیر پادشاه فرزند ارجمند خود شاهزاده پرویز را با امرای نامدار
بجهت تسخیر دکن فرستاده و در هر سری سودای سروری پیدا شده در هر ولایتی جمعی از اشرار راه تمرد
و خلاف پیش گرفتند از آنجمله وسناد دیو که ره نورد طریق تمرد گشته جمعیت فراوان بعزم شبیخون
و دست بردی بجانب لشکر منصور فرستاد و در وقتیکه سید حسن از مکر کفار غافل بود ارباب ضلالت

تاخت

تاخت آورده براطراف مسلمانان محیط گشتند غازیان بمقام مدافعت درآمده بدستیاری جلادت آن باب
شرک رامقهور ساخته رایت استیلا برافراشتند کفار رودار محاربه بسوی ولایت کسکوته تافته دست یغما
وتاراج کشادند سپه‌سالار لشکر منصور حقیقت حال رامعروض پایهٔ سریر خلافت گردانید خسرو زمان چنگیزخان
دهرمارا اورا بالشکر گران بجهت دفع وسناد دیو نامزد فرمود آن دیو لعین از استماع اینخبر خوف واندیشه
بخود راه داده بقلاع خود متحصن گردید وسپاه منصور بولایت وسناد دیو درآمده دست نهب وغارت
دراز کردند وعمارت وبتخانه‌ها راخراب ساختند کشناراجه برادرزادهٔ وسناد دیو که از جانب عم خود دغدغه
بخاطر داشت واکثر مشرکان درباطن بدو گرویده بودند به لشکر ملحق گردید چنگیزخان دهرمارا اواعزاز واکرامش
بجاآوردند واکثر مقربان ودلیران وسناد دیو که مایل بدو بودند از استماع اینخبر به کشناراجه پیوستند ازین
سبب فتور عظیم بارکان دولت آن ملک یافت وسناد دیو از نهایت حزن واندوه بامراض مختلف مبتلا گردیده خرمن
هستی خود رابباد فنا داد چنگیزخان دهرمارا چون بر ینحال مطلع گشتند عزیمت تسخیر ولایت او نمودند
ومکتوبی باعیان دولت وسناد دیو نوشتند که خسرو زمان خان اعظم چنگیزخان را بالشکر عظیم بعزم تسخیر آن
بلاد روانه فرموده است باید که بدستور جمیع راجه‌های این بلاد مطیع ومنقاد گردیده باجگذار شوید والا
خان اعظم مملکت موروثی را از دست تصرف شما انتزاع خواهد کرد چون ارکان دولت وسناد دیو از مضمون
مکتوب آگهی یافتند از روی مآل اندیشی فی الحال کس پیش دهرمارا فرستاده پیغام دادند که چون وسناد دیو
را فرزندی که شایستهٔ مسند مهتری باشد نیست وبحسب ارث واستحقاق منصب حکومت این بلاد
تعلق به کشناراجه دارد اگر درمقام نوازش درآمده مشارالیه را روانه اینصوب گردانند همگنان مطیع ومنقاد
گشته باجگذار خواهند شد دهرمارا وبیاس هم مذهبی بمقام امداد کشناراجه ومتعلقان وسناد دیو درآمده

کشنا راجه را نوید ولی عهدی وسناد دیو خوشنود گردانید کشنا راجه اظهار جان سپاری و اطاعت
خسرو زمان نموده متعهد گردید که چون مرا بر مسند حکومت موروثی متمکن گردانند بدستور بهای بلند سال
بسال باج و خراج و فیلان کوه پیکر بدرگاه گیتی پناه خواهم فرستاد و بالفعل مبلغ سه لک هون و سیصد
زنجیر فیل با دیگر تحف و هدایا و جواهر نفیسه بطریق پیشکش حضور ارسال میگردانم و این عهود را با یمان غلاظ موکد
گردانیده چندان سخنان فریب آمیز بمعرض بیان آورد که دهسه مارا او فریب خورده بتشریفات شاهانه
و اسپ با زین زر و کلاه و کمر که از جامدارخانه پادشاهی همراه خود داشت سرفرازش گردانیده با شوکت
تمام بجانب مستقر وسناد دیو روانه کرد اعیان کعنه باستقبال شتافته و بجای وسناد دیو او را بر آن بند
مطیع و منقاد گردیدند کشنا راجه در اوایل حال صد و پنجاه هزار هون و صد و پنجاه زنجیر فیل بلشکر منصور
فرستاد و بعد از آن که مهمات آن دیار بقبضه اختیارش در آمد باغوای مفسدان رقم بدعهدی بر جبین اعمال خود
کشیده قدم در وادی خلاف نهاد و چون تمرد او معلوم سپه سالار گردید بعزم تخریب بلادش متوجه
گشته اکثر ولایاتش را با آتش قهر سوخت و کیفیت حیله کفار را بحضور معروض داشته صد و پنجاه هزار هون و صد و پنجاه
زنجیر فیل روانه درگاه گردانید چون مضمون عرضداشت بمسامع اجلال رسید فرمان همایون باسم چنگیز خان و دهسه مارا
شرف صدور یافت که در تنبیه کفار و تخریب آن بلاد سعی بلیغ بظهور رسانیده و در نزدیکی مستقر وسناد دیو قلعه
در نهایت استحکام ساخته کار بر مشرکان دشوار گردانند امرا و سرداران حسب الامر رو بجانب مشرکان آوردند
و کفار چون تاب مقابله در خود ندیدند بقلاع متحصن گردیدند سپه سالار اکثر ولایات را بقبضه تصرف در آورده
در اندک روزی قلعه در نهایت استحکام ساخته کار بر کشنا راجه تنگ گردانید آن بدگهر لاعلاج از در عجز و زاری
فرود آمده مطیع و منقاد گردید و مجموع اعیان کعنه شرط و عهد نمودند که من بعد ره نورد طریق خلاف نگردند

و باج و خراج بدرگاه اعلی میفرستاده باشند و بعد انقیاد او جمیع رایان و سرکشان بلاد گسکوته نیز بحلقه اطاعت ۲۵۴

درآمدند و بیمن اقبال خسرو زمان فتنه و فساد بصلاح مبدل گشته بجای اکثر بتخانها مساجد تعمیر یافت ذکر

تعمیر قصر فردوس مثال جهان محل چون خاطر انور بیشتر بتعمیر عمارات عالی راغب بود معماران

ندرت کار چابکدست را بفرمود تا در باغ تلک این الملک که محاذی قصر سلطنت است منزلی عالی در مدت

یکماه باتمام رسانیدند و باعتبار رفعت و خوبی غیرت سپهر برین و رشک نگارخانه چین گردانیدند قطعه زان رفیع

آمد چو قصر چرخ این عالی مقام کز علو قدر بانی بار میگوید بنا از هوای او صبا بوئی گرفت و میدهد خاک را بتر

سر بپیرایه مهد صبا اهل دولت را فضای دلکشای او بود در لطافت همچو جنت دل فروز و جان فزا ذکر بزم

آرائی میرزا محمد امین آصف دوران و استدعای قدوم خسرو زمان چون اسباب

حشمت و شوکت سلاله دودمان مصطفوی میرزا محمد امین میر جمله شاهی در مدت هفت سال از اسباب دولت

بر جمیع امرای عظیم الشان درگذشت از غایت خلوص بندگی خواست که آنچه دست مکنتش بدان رسد بنظر اشرف

درآورد بنابرین لباسان و سرانجام اسباب عیش و عشرت پرداخته و تمامی منزل خود را بدیبای هفت رنگ

زیب و زینت داده و گذرها را عنبرآلود و گلاب افشان و مشک اندود گردانیده از خدمت خسرو زمان استدعای

قدوم میمنت لزوم نمود خسرو زمان استدعای او را باجابت مقرون ساخته در روز بعثتین در وقت صبح او را

و منزلش را از یمن مقدم بکرم عزت و زینت بخشید سیادت پناه بپای انداز زربفت و اطلس و مخمل و مشجر

تمام فضای منزل را رشک افزای گلستان ارم ساخت و امرا و اعیان دولت و سلاحداران و نوکران

قدیم الخدمت مراتب بمراتب کمر خدمت بر میان جان بسته بجای خود قرار گرفتند و منشیان بلاغت نشان

و شعرای فصاحت بیان جواهر ابدار نظم و نثر نثار مجلس همایون نمودند و مطربان و رامشگران بنغمات خوش

۲۵۵ و دلکش حاضران مجلس را مسرور ساختند و محظوظ الوقت گردانیدند و سیادت پناه در آن مجلس اقسام پیشکشهای
لایق که از آنجمله سی راس اسپ عربی نژاد بود با زین و لجام مرصع و بیست زنجیر فیل و یک کمر زرین
مزین بچهارده قرص جواهر و یک آئینه مدور از بلور صاف اطرافش مرصع بجواهر و لآلی آبدار و دو منبش از طلای مکلل
بجواهر نفیس و چهارده جلد مصحف و کتاب خوشخط مذهب و دویست عدد لنگی غوری نهایت تحفه و دویست عدد
شال کشمیری نفیس باریک و از جنس زربفت و مخمل و کمخاب و مشجر و اطلس هر یک چهارده چهارده عدد
و سی جفت قالین جوشقانی و سی عدد نمد کرمانی خوش رنگ و خوش قماش عریض و طویل و چند طبق
زرین پر از اقسام جواهر و شمامه های عنبر مکلل بجواهر آبدار و دیگر تحف و هدایای بری و بحری از نظر
انور گذرانید و بعد از آن خوانسالاران از الوان اشربه و اطعمه و فواکه چندان بر سر خوان حاضر
ساختند که بمتخیله در نگنجد و بشمار در نیاید و بعد فراغ از تناول طعام سیادت پناه محمد امین میر جمله
ندیمان و قصه خوانان و شعرا و اهل نغمه را که در آن مجلس حاضر بودند بتشریفات فاخره نواخته مواهبی
پنجاه هزار هون انعام فرمود و پیشکشهای مشار الیه که تخمیناً در قیمت یکصد و پنجاه هزار هون بود مقبول
و پسند خاطر اشرف افتاد و چار در زرین خاص از کتف مبارک برداشته با خلعتهای فاخره
زرنگار و پنج زنجیر فیل و پنجاه راس اسپ عربی با زین زرین و لجام مرصع بمشار الیه مرحمت شد و
خسرو زمان از فرط عنایت در وقت مراجعت بر اسپ قمر سیر هلال نعل که از جمله اسپان پیشکش بود
سوار شده بدولتخانه معاودت فرمود ذکر نامزد گردیدن امیر را و ناگواری بجهت دفع شر
پرتاب شاه راجه و ستیز و توجه نمودن سیادت پناه میرزا محمد امین میر جمله
بدان صوب آورده اند که در سنه تسع عشر و الف بهمنیان بمسامع اقبال رسانیدند که پرتاب شاه

راجه وستر ره نورد وادی تمرد و عصیان گشته شیوه قطع طریق اختیار کرده است خسرو زمان برگزین السلطنة
البهیه و اعتماد الدولة العلیه میرزا محمد امین میر جمله فرمود که دفع آن بعد از اهم مهمات است و اهمال در تنبیه
آنها موجب فسادات سید مشار الیه معتمد علیه بخت اسیر او ناگواری را که حشم بسیار داشت به تشریفات
شاهی امتیاز بخشیده و بعضی از حواله داران معتبر مثل سید حیدر و امجد الملک را همراه او تعین نموده بجهت
تسخیر وستر نامزد کرد راو مذکور بولایت کفار در آمده بعد محاربات با پرتاب شاه در اندک مدت اکثر ولایات
را از تصرفش بیرون آورد و چون تسخیر قلعه وستر که مستقر آن متمرد بود و نهایت مستحکم و بعضی بلاد دیگر بنابر کثرت
اشجار در حوالی آن که گذر باد در آنجا دشوار می نمود در تعویق افتاد آن امیر را حقیقت حال بدرگاه عالی معروض
گردانید خسرو زمان سیادت مرتبت میرزا محمد امین را بتشریفات خسروانه سرفراز فرموده با لشکر فراوان بصوب
وستر روانه فرمود سیادت پناه مشار الیه بعد وصول بسرحد وستر چند روز در آنجا توقف نمود تا سرداران دیگر
مثل نکن خان و زبردست خان و خیر اندیش خان و اعتبار خان بدو ملحق گردیدند و بعد اجتماع سپاه منصور بصوب
وستر متوجه شد پرتاب شاه چون تاب مقاومت در خود ندید اهل و عیال و اموال خود را در بطون جبال پنهان
ساخته خود هر روز در منزلی و هر شب در جنگلی بسر می برد و از این جانب چون میرزا محمد امین بولایت وستر رسید
در پرگنه ملنکور و منذیر که در وسط ولایت کفار بود قلعه در نهایت متانت ساخته تکیه گاه را از سرحد ممالک
محروسه بولایت کفار در آمده تمام ولایت عبده اصنام را تاراج نموده و بلادی را که هرگز سم ستور لشکر اسلام
در آنجا نرسیده بود بمساعی جمیله بحوزه تسخیر در آورد و پرتاب شاه چون نهایت اقتدار سپاه منصور مشاهده
نمود از رایان اطراف استمداد نموده حصار وستر را که بر وجش نهایت مستحکم و مرتفع و اطراف و جوانبش
کوه و جنگل پر از اشجار متراکم بود بدلیران مشهور مستحکم گردانیده رایت تکبر برافراشت سیادت پناه از استماع

اینجر با سپاه منصور بعزم تسخیر آن قلعه رو آورد غازیان اسلام حسب الحکم از اطراف متوجه حصار گردیده
نائره پیکار بر افروختند اتفاقاً در آن اثنا باران آنچنان بارید که توپ و تفنگ و بان را هرچند سر میدادند آتش
نمی گرفت و از اطراف راه آمد و شد بر سپاه منصور مسدود گشت و غله و آذوقه رو بکمی آورد بنابراین میرزا محمد امین
تسخیر قلعه را در گرو وقت دیگر داشته مراجعت نمود و در کنار رود دسه مند و ستر مقام ساخته حقیقت حال را
معروض پایه سریر گردانید خسرو زمان خلعتهای فاخره بمصحوب مقربان حضور ارسال نموده ممالک پرستخار را
با پنجهار تفنگچی بو با نکاری بعد آن سید عالیقدر نامزد فرمود **ذکر تسخیر بسیاری از ممالک ونگ**
وگریختن راجه آنولایت محمد قاسم فرشته آورده که در کتب اهل هند مسطور است که سه تلک محاذی یکدیگر واقع شده
و هوای آن ممالک در تأثیر و خواص نزدیک بهم است تلنگ و بنگ و ونگ و ولایت تلنگ همین است که
در تصرف سلاطین قطبشاهیه و در جنوبی هندوستان واقع است و بنگ ولایت بنگاله است و ونگ مملکتی است
مابین آن دو ولایت که هیچیک از پادشاهان اسلام را تسخیر آن میسر نشده بود و خسرو زمان در صدد فتح آن
گشته بسیاری از ممالک ونگ را بحوزه تصرف اولیای دولت خود در آورد و حاکم آنجا موسوم ببابا تلید بغایت
عاجز و زبون گشته باقصای ولایت گریخت **ذکر احوال میر محمد مومن استرابادی علیه الرحمه**
بموجب نوشته صاحب تاریخ فرشته میر محمد مومن استرابادی که ابا و اجداد او نزد سلاطین ایران معزز
و مکرم بودند و خود نیز در عهد شاه طهماسب حسینی معلم شاهزاده سلطان حیدر میرزا بود و قریب بیست و پنج سال وکیل
السلطنت خسرو زمان و در جمیع علوم سیما اوله از معقول و منقول متبحر و اعلم علمای عصر بوده در تقوی و زهد
و نیک نفسی و تواضع عدیل و نظیر خود نداشت شعر را نیکو می گفت و کمال اهلیت با علو مراتب دینوی مجتمع داشت
و این اشعار از وست غزل شاد ما نیست بنده غم با عالم دیگر است عالم ما حبذا عشق در ستخیز بلا

ای خوش آن روزگار در هم ما شکر درد تو چون کنیم که هست داغ بالای داغ مرهم ما شاه اقلیم درد و غم ماییم ملک
هجران سواد اعظم ما سایهٔ عشق کم مباد از و سوز شد داغدار ماتم ما نمک آب دیده خوش نمک است کم
ز کوثر نگیر زمزم ما ید بیضا و وصل گو که فراق کشته ثعبان آتشین دم ما حرفی ای همنشین بگو با او ز روز وصل از زبان لبکم ما
غمگساری از و مجو مومن غم ما از کجا و همچو ما ولَه خدایا وا رهان از شوربختی دلفگاری را گلستان کن بیک باران
رحمت شورزاری را شدم پیر از غمت غافل مشو از روزگار من که من بر یاد شوقت داده ام خوش روزگاری را
دلا پیوسته با ناسازگاران سازگاری کن که باشد سازگار خود کننده ناسازگاری را خماری بر خمارم میدهد گردون ز بی مستی
چه خوش بودی که دادی مستی هم هر خماری را مرا بس اینکه دارم حکم بر اقلیم ناکامی مسلم باد ملک کامکاری بخت یاری را
ز شهد ناگوار چرخ کام عافیت سوزد بحمد الله نصیبم کرده زهر خوشگواری را بتلخی جان ده و کم کن حدیث در گلوی من
چه غم از تلخی ناکامی ما کامکاری را ولَه بجد دارد دلم بر شکوه لاف صبر و طاقت را نیارم با کمال عجز این اظهار قدرت را
ز بیم آنکه هر سو سر کشد صد شعله از شکوه بصد خون جگر پنهان کند دل آه حسرت را ز خونین داغهای من فلک را داد و فغانها دادا
که خوش آبی و رنگی داده ام گلزار محنت را نسیم لطف جانان کم شد ای آه سحرگاهی مدد کن تا بجوش آریم دریاهای رحمت را
کرم کن ای مروت ره اگر یابی به بزم او نیاز نامرادی عرضه کن آن بی مروت را چه عهدی بود عهد وصل جانان بهر جانبازی
دریغا ما ندانستیم ای دل قدر فرصت را فدای رسم عادت سوز خود گردم که در عهدش عجب ویرانه دیدم سرای رسم و عادت را
مکن نسبت بغیرم در وفا آزار دیگر کن سراپا غیرتم مپسند بر من این مذلت را بشرمت گر ز من بیتابیی سر زد از آن بگذر
پریشان داشت طرح وضع صحبت نعره طاقت را اگر این است سوز صحبت هجران که من دیدم ببرش خون خور و بیرون میاید اخراجات را
ولَه خوشم که در دل من عشق مدعا نگذاشت مرا به پهلوی شبهای تار وانگذاشت چه آفتی تو که در عشق تو همه عالم محبت تو
دو کس با هم آشنا نگذاشت و خسرو زمان محمد قلی قطبشاه بواجبی قدر و مرتبهٔ آن سید بزرگوار شناخته مریدانه

 با او سلوک مینمود و دقیقه از لوازم تعظیم و مراسم تکریم فروگذاشت نمینمود و بنا بر وثوق و اعتماد بر اصابت رای
آن دانای روشن ضمیر جمیع مهمات سلطنت خاصه کارهای بزرگ بوی تفویض فرموده خود با برادران و ندیمان
صاحب کمال اوقات زندگانی بعیش و خرمی بسر برد

فصل سیوم از باب چهارم در بیان رحلت خسرو زمان و سنین عمر شریف و مدت سلطنت و ذکر شمه از فضایل خصایل آن پادشاه فردوس مکان

چون ایام اجل موعود خسرو زمان در رسید عارضه بیماری موجب سفر آخرت گردید و در عرصه دو روز مرض آن جهانبان
قوی گشت که مزاج مبارک بضعف کلی گرایید تا اینکه سحر شنبه هفدهم ذی القعده سنه ۱۰۲۰ عشرین و الف بروضه
رضوان خرامید کافه انام از خاص و عام بوقوع چنین واقعه هایله در گرداب غم و اندوه افتاده بزبان حال و قال
می گفتند نظم دریغ آن شهنشاه هندوستان جم تاج بخش و ممالک ستان دریغ آنکه دیگر نه بیند سپهر
نظیرش در آیینه ماه و مهر گراوباشان ستمکار جفا کیش واقعه طلب که هوای قتل و غارت غریبان در سر داشتند
خواستند که دریای فتنه را بتلاطم در آورند در بین اثنا آوازه جلوس پادشاه دین سلطان محمد قطبشاه که شرح احوال
آن پادشاه در باب پنجم مرقوم قلم وقایع رقم خواهد گردید بلند گشت و مصیبت زدگان که سراسیمه شده بودند
از شر و شور اوباشان محفوظ مانده مطمئن خاطر گردیدند و بعد از آن علما و فضلا و اکابر و امرا به تغسیل و تکفین پادشاه
فردوس مکان پرداخته بدن مطهرش را در لنگر فیض اثر که مدفن این دودمان عالیشان است مدفون نمودند
و سنین عمر شریف آن خسرو زمان فردوس مکان چهل و نه سال بوده و ایام سلطنتش بقول صاحب تاریخ قطبشاهی
سی و سه سال و هشت ماه اما بر لوح مرقد معطرش سی و یکسال منقور ذکر شمه از فضایل و خصایل آن فردوس مکان
آورده اند که آن پادشاه مغفرت پناه رحیم و کریم و سخی و عادل بود و پاس قرابت و صله رحم بسیار مرعی میداشت
چنانکه در عهد سلطنت خود برادران را بر مسند عزت متمکن ساخته و انیس و جلیس خود گردانیده به بیدغدغه خاطر با ایشان

دل

سلوک مصاحبانه می‌نمود و برادران نیز این را فوز عظیم دانسته طریق اخلاص و یکجهتی و عقیدت با برادر عالیقدر
سلوک میداشتند و در عهد او اکثر عمارات و بقاع خیرات و بساتین جنت آئین مثل باغ و عمارت الهی
محل و باغ محمدی و عمارات نبات کهات و کوه طور و ندی محل و لنگر دوازده امام و مسجد جامع و مدرسه
و خانقاه و دار الشفا و حمامها و دیگر مساجد و مدارس متعدد بصورت تعمیر یافت و آنچه خرج عمارات عالی
شده و سیادت پناه میر ابوطالب ناظر الممالک بقلم آورده مبلغ هشتاد لک هون است که قریب ششصد هزار
تومان باشد و نیز هر ساله در لنگر ائمه اثنا عشر سلام الله علیهم الی یوم المحشر مبلغ شصت هزار هون بوظایف مجاوران
و خدام و اخراجات مطبخ لنگر صرف میگردید و همچنین هر ساله مبلغ دوازده هزار هون بعد از ماه محرم متعذر بود
که بمستحقان میرسید و این وجه را زر عاشوری می‌نامیدند و از کمال اعتقادی که بخاندان نبوت داشتن چون
هلال محرم میدید سیاه پوشی میگردید و جمیع عسکر با کسوت سیاه که از سرکار مرحمت میشد می‌پوشیدند و در تمام
ممالک محروسه مسلمانان بماتم جناب سید الشهدا علیه السلام اشتغال مینمودند و عمارت عالی و وسیع [illegible]
و دیگر در بازار دار السلطنت ساخته مسمی بالاوه گردانیده بودند و در هر الاوه ده هزار طاقچه مرتب نموده هر شب
در آن چراغها روشن می‌نمودند و علما و فضلا و ارکان دولت و مقربان حضرت ایام عاشوره را در الاوه
حضور بگریه و مصیبت می‌گذرانیدند و رسوم ماتم شهدا را بتقدیم میرسانیدند و نیز هر سال در شهر ربیع الاول
مجلس جشن مولود النبی تا دوازده روز بنهایت تکلف ترتیب می‌نمود و از انواع خوشبوئی و اقسام اطعمه و
اشربه خلایق را بهره اندوز می‌فرمود و در آن ایام خجسته فرجام یک لکهون صرف طعام نذر و خوشبوئی و
تشریفات و انعامات میگشت و ماورای اخراجات مذکور هر ساله مبلغ یک لکهون بعنوان خیرات و تصدقات
از سرکار فیض آثار بساکین و مستحقین میرسید و از قماش نفیس و نقد مبلغ کلی بمکه معظمه و مدینه مشرفه و نجف اشرف

 وکربلای معلی ومشهد مقدس ودیگر اماکن متبرکه بجهت صلحا وزهاد ومجاوران از حضور ارسال می‌گردید وهرجا خردمندی
که از دیار بعید بامید سخا ومرحمت رو بدرگاه اد آوردی بتشریفات وانعامات سرفرازی یافته مقضی المرام
بوطن خود مراجعت نمودی وهرکه را شادی ختنه که رسم هند است وشادی تزویج در پیش میشد وبامید
مرحمت بر آستان فیض نشان حاضر شده بوساطت مقربان بعرض میرسانید تشریف وانعام یافته و
بکامیابی سرفراز گشته به تمشیت امور شادی می‌پرداخت اگر در شبانروزی هزار طایفه باین روش
می آمدند همه فیضیاب میگشتند ونیز مبلغ دو لک هون که در عهد سلاطین ماضی بعنوان محصول احتساب
می‌گرفتند وچند سال در اوایل سلطنت آن فردوس مکان نیز بهمانه آن وجه را تحصیل نموده بخزانهٔ عامره میرسانیدند
در اواخر حال آن مبلغ را معاف فرموده خلایق را از جور بهانه ستم پیشه نجات داد واز اوصاف حمیدهٔ
آن فردوس مکان اینست که در مدت سلطنت خود هرگز حکم قتل احدی نفرموده وباوصف این هیچکس را یارای مبادرت
بر قتل کسی نبود اگر احیانا کسی مرتکب قتل میشد امر همایون شرف نفاذ می‌یافت که بدار القضا رفته آنچه که بموجب
حکم شرع شریف باشد بعمل آورند الحاصل اوصاف حمیده واخلاق پسندیدهٔ آن فردوس مکان زیاده برینست
که در تقریر وتحریر گنجد بیت نه تعریف وی اندر حرف گنجد نه بحر لامکان در ظرف گنجد اختتام کلام نوشتن چند اشعار
از طبع زاد آنخسرو فردوس مکان بموجب نوشتهٔ صاحب تاریخ قطبشاهی نموده میشود غزل باشمع بگو گرمی
دیوانهٔ خود را کاتش زند از رشک تو پروانهٔ خود را هوش وخرد از پای در افتند چو مستان چون سرمه کشی نرگس
مستانهٔ خود را مستان محبت بدو عالم نفروشند کیفیت یک جرعه پیمانهٔ خود را با یاد تو عاشق نه کشد منت خورشید
بستیم در روزنهٔ خانهٔ خود را گر جمله جهان پر شود از گوهر یکتا خواهیم همان گوهر یکدانهٔ خود را دل در غم او یافته صد جنت
جاوید چون عذر نخواهم غم جانانهٔ خود را ای قطبشه آخر ره مردان ره عشق است مردانه همین روز ره مردانهٔ خود را

ولهُ ملک محبت که دادخواه ندارد ملکی چنین هیچ پادشاه ندارد گر همه عمرم نظر بر روی تو باشد دیده بجز
حسرت نگاه ندارد گوشه اگیر دردو غم بسر با مرد محبت غم از سپاه ندارد بین که چه طوفان آتش است ز عشقش آینه
دل که تاب آه ندارد تکیه که قطب شاه چون دگران نیست جز کرم دوست تکیه گاه ندارد ولهُ حرفی ز لب یار شنیدیم
شنیدیم صد شکر که این باده چشیدیم چشیدیم مردم همه صد درد سر بیهوده دارند گرد در سر از باده کشیدیم کشیدیم
اعجاز محبت نگر کم که درین راه بی بال و پر از شوق پریدیم پریدیم این بس که تماشای گلستان تو کردیم گر میوه وصل تو
نچیدیم نچیدیم هر چند که وحشیست دل آن نیست که گوید از یار ستمگر چو رمیدیم رمیدیم ای قطب شه از درد دل
خویش چه گوییم مشتاق تر از خویش ندیدیم ندیدیم وله در ره دوست دلا نیست ضرر دانستم سخن اهل غرض بود خطر
دانستم خوش بحد داشت دلم گر تو وفا می آید شکر باری که ترا بار دگر دانستم تا بر خسار جهان سوز تو کارم افتاد
روش سوختن آتش تر دانستم فتنه می بارد از آن چشم تو هم میدانی از چه کم میکنی ای شوخ نظر دانستم قطب شه
دوش که در گلشن کوی تو بودم ذوق کیفیت مرغان سحر دانستم وله بدور خط زچشمت کم نشد شوخی و صیادی
که این دام دگر شد بهر دل نی خط آزادی در آن وادی که آتش میشود گلشن در آزاد هزاران جنت است اینجا چرا
دوری ازین وادی اگرچه نیست زیبی به ز عدل و داد شاهان را از آن زیبنده تر ماند بعاشق از تو بیدادی بملک
عشق از سد سکندر کس نمیگوید در ممالک مبارک رو ندارد دست بنیادی خرابیها که دل از ترکتازی غمزه
دارد فدای آن خرابیها بادمعموری و آبادی دلی کز دوست نالان شد پریشان گشت و حیران شد مسلمانان مبادا
هیچکس از دوست فریادی غم یاری که در دل قطب شه دارد عجب نبود گر از خاک درش سر بر ندارد یک نفس شادی

باب پنجم در احوال حضرت ظلّ الهی زینت بخش سریر شاهی پادشاه دین پناه سلطان
محمّد قطب شاه مشتمل بر سه فصل فصل اول در بیان احوال آنحضرت از نسب شریف

 مادری و ولادت با سعادت و جلوس بر سریر سلطنت و آنچه که در اوایل ایام جلوس
بوقوع پیوست صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که والده ماجده آنحضرت سیده موسوی نسب است از اولاد
سیادت و منقبت پناه میر مقصود علی ابن سید علاء الدین طباطبائی که سلسلهٔ علیه او به بیست و چهار واسطه
بحضرت امام موسی کاظم علی جده و علیه الصلواة و السلام می پیوندد و میان او و سید کمال الدین اردستانی
مشهور بمصطفی خان که در دکن از مشاهیر سادات و امرای عالی منزلت بوده و در ولایت نیز آباء و اجدادش از سادات
صحیح النسب صاحب مکنت و اهل عزت بودند قرابت نزدیک است و ولادت و امن سعادت آن عالیجناب
در اول روز چهارشنبه بیست و سیوم شهر ربیع الثانی است در سنه احدی و الف هجری و در آن روز جناب سیادت
و نقابت پناه علامی فهامی میر محمد مومن استرابادی در تاریخ تولد این قطعه را برشته بیان کشیده بعرض
اشرف خاقان زمان سلطان محمد قلی قطبشاه رسانید قطعه باز عالم ابتدای کامرانی کرده است صد بشیر
کامرانی می برد هر سو خبر دودمان ترکمان از خوش چراغی برفروخت پرتو شهزاده زو چرخ می یابد دگر رونق
عز و شرف سلطان محمد آنکه هست هر دو عالم یکصدف از بهر آن عالی گهر خواستم تاریخ آن فرخنده گوهر عقل گفت
اول کام است و فیروزی و اقبال و ظفر چون دعا به زین بنیدانم از آن میگویمش سرور عالم شوی در ظل اقبال پدر
چون عم بزرگوارش خاقان زمان را از تولد مبارکش اعلام نمودند ابواب سرور بر روی روزگار گشوده کافهٔ
انام را بوفور انعام سرافراز و سرور نمود و منجمان و ستخرجان را امر فرمود که بعد از ملاحظه زایچه طالع احکام وقت
ولادت با سعادت استخراج نموده بعرض اشرف رسانند منجمان بحصول غایت آمال و وصول باعلی معارج
اقبال بشارت دادند از استماع این بشارت خاطر اقدس مالامال شادمانی گردید منجمان را انعامات و تشریفات
فاخره بخشید و بترتیب لوازم جشن و شادمانی و تهیه اسباب ضیافت و میزبانی فرمان داد و بعد اتمام ایام جشن

در روز عقیقهٔ آن نوباوهٔ بوستان خلافت را محمّد نام نهاده و بپاس ادب نام آن والاشکوه را هر زمان صراحةً
بر زبان نمی آوردند بل بلقب ظلّ الهی ملقب می نمودند و خسرو زمان عنان بگران همت عالی بتربیت آن
ظلّ الهی معطوف نموده به برادر کهتر خود فرمود شمارا که ریعان شبابت از فضل الهی توقع اولاد کثیر است
باید که این فرزند ارجمند را در فرزندی من دهید تا متوجه تربیت او شوم آن برادر قبول نموده تفویض را
موقوف باقتضای ایام رضاع گردانید و بعد از آن نیز بامروز و فردا می گذرانید چون تعلق خاطر برادر بآن
دُرّ یکتای کامکاری زیاده از حد معلوم خسرو زمان گردید چند روز در میان منزل برادر رفته تفحص احوال
ظلّ الهی می فرمود و چون سنّ شریفش بچهار سالگی رسید و والد بزرگوارش شربت وفات از ساغر کلّ نفس
ذائقة الموت چشید خسرو زمان خود تشریف برده ظلّ الهی را بمحلّ خاص آورده بمزید شفقت و تربیت اختصاص
بخشید و قاضی محمد سمنانی را که بحلیهٔ صلاح آراسته بود جهت تعلیم قرآن معتبر فرمود و بعد از چندی جاندیمان
یوسف را که سرآمد سپاهیان هند بود بآموختن فنونی که ملوک را بکار آید مثل شمشیربازی و تیراندازی مأمور
گردانید و چون ظلّ الهی بحدّ بلوغ رسید گوهر درج عفت یعنی صبیهٔ خود را در سلک ازدواجش کشید چنانکه
پیش ازین مذکور شد و چون از سنین عمر شریفش قریب بیست و یکسال منقضی گشت بعنایت سبحانی بر سریر جهانبانی
نشست ذکر جلوس همایون حضرت ظلّ الهی بر سریر فرمانروائی بر اصحاب عقل و هوش و ارباب
فهم و دانش ظاهر و باهر است که آفریننده جهان تعالی شانه انتظام مصالح جهانیان منوط بوجود صلاح آمود
سلاطین عالی مقدار گردانیده و ظلمت فتنه و فساد بضیای جهان آرای ایشان از ساحت گیتی زدوده
و چون یکی از ایشان باقتضای عالم کون و فساد ازین سپنجی سرا کوس رحلت می نوازد دیگری بجایش نشسته
رایت دارائی می افرازد بیت یکی میرود دیگر آید بجای جهان را ندارند بی کدخدای بنابرین چون خبر

 انتقال خاقان فردوس مکان بجناب سیادت منزلت مهر سپهر فضل و عزت مقتدای عالمیان المؤید
بتائید المهیمن میر محمد مومن علیه الرحمه که رکن السلطنت و مقتدای این دولتخانه بود درسید فی الفور متوجه بارگاه
سلطانی گردیده حسب الوصیت خاقان جنت آشیان که هم در میان صحت و هم در وقت اشتداد مرض
فرموده بود خورشید گیتی افروز سپهر جهانداری اختر مسعود برج شهریاری المؤید من السماء المظفر علی الاعدا
پادشاه ظل الله دین پناه سلطان محمد قطبشاه را که قریب بیست و یکمرحله از مراحل عمر شریف طی نموده بود
قایم مقام عم بزرگوار ساخته در اول روز دوشنبه هفدهم ماه ذی القعده سنه ۱۰۲۰ عشرین و الف هجری بر سریر
دارائی نشانید و بعد مبایعت و متابعت آن شاه دین پناه عزت اندوز گردید و این قصیده از طبعزاد خود
در تاریخ جلوس همایون از نظر انور گذرانید قصیده با محبت یار بستم عهد و پیمان نوی کهنه جانی میفشانم پیش جانان نوی
خسته جانم کهنه لیکن جانفشانی تازه است عهد سلطان نوست و عید قربان نوی بهر دفع چشم بد در پیش جیحان خنبش امید رعنا کاش بودی هر دمم جان نوی
کهنه عالم بار پیرانشانی سر کرده است چون زلیخا از وصال ماه کنعان نوی قصه نوشیروان شد همچو ایوانش کهن مسند و ایوان نو میبیند و سلطان نوی
عرصه میدان هفت اقلیم تنگی میکند کو فضا امکن کی پی شطرح ایوان نوی نو دکان کهنه برچین عقل از فرزانگی دوستداری بهر ما بکشود دکان نوی
دل براه دوست هردم وادی طی میکند کعبه رو هردم کند قطع بیابان نوی مصر شاهی را رواج افزون ز عهد نو بیافت یوسفی گر رفت آمد یوسفستان نوی
چرخ اگرچه آتشی در زد بعالم ناگهان باز جنت شد جهان از فیض باران نوی گرچه از حکم قضا جان جهان با در رفت یافت عالم از مسیح تازه جان نوی
یادگار جد و عم سلطان محمد قطبشاه انکه هندستان ز فیضش گشته ایران نوی وه چه ایران آنچنان ایران که آید در نظر مه و بهر جانب که آری باغ رضوان نوی
فردوشان الازم شاهی کجا و شان او پادشاهی یافت در دوران او شان نوی آسمان را مسند خورشید تابان کهنه بود کهنه مسند تازه شد از زیب ایوان نوی
صد کهن قانون ز هر دیوان که دیده شسته است انکه اگر شسته از قانون و دیوان نوی ای منجم طالع منحوس اعدائش ببین تا مقرر گردد تاریخ طوفان نوی
ای قضا را از کرم ذات تو صد انتعاش تا روان کرده است از حکم تو فرمان نوی وی جهان جسم و جان را از تقدس ذات تو جان جانان نوی و شاه شاهان نوی

برما

بسکه می‌تابد ز تو نور سعادت بر جهان مسلم و کافر بتو آورده ایمان تویی چرخ آیین بسته عالم رای گیهان نیت میزبان کهنه دار دنیا مهمان تویی

دهر در عهد تو ابدریای مواج کرم نیست یکدم خالی از اکرام و احسان تویی کو خضر تا بنگرد از لطف سرشارت بخلق جوی شاهی را لب آب حیوان تویی

چرخ را تا آمده قانون وزرات بکف بر همه قانون کشیده خط بطلان تویی ای ز میدان وسیع عالم اوصاف تو مرکب اندیشه را هر لحظه جولان تویی

لطف تو از بهر دوران نو بهار خرمی جود تو ایام باران نیسان تویی از لطافتهای ذاتت لطف حق گویا که کرد از وجودت ابتدای خلق انسان تویی

چار ارکان گر بود اصل مقدس ذات تو میتوان گفتن که هست آن چار ارکان تویی بر گرد دنیا هزاران دیده روشن ندید همچو تو روشن چراغی در شبستان تویی

ای زمانه از کمین بیجای تو در مصاف بسته بر هم داستان تو در دستان تویی یافت چون اندیشه‌ات در خاطر بدخواه راه از طبیب دهر شد محبوب بحران تویی

سرمه شد خاک ملکانه فرخ پای تو ای فدای خاک پایت هر زمان جان تویی گر صفاهان نو شد از شاه جهان عباس شاه حیدرآباد از تو شد تا اصفاهان تویی

دولت تو نعمت کامل بود از حق بخلق هر که قدر این نداند کرده کفران تویی خواستم تاریخ فرخنده جلوست عقل گفت جمله عالم نوبهاری شد ز سلطان تویی

مختصر کردم شها مدحت که خواهد مدح تو چون فصیح خاوران مداح و احسان تویی از دعاگویی چو مومن هم دعا بهتر که هست او کهن داعی و تو شاه جهانبان تویی

باد یارب جاودان این شاهی و اقبال و بخت هر دست فتح نوی هر لحظه فرمان تویی بدسگالت را بجان صد زخم کاری هر زمان که ز زوبین که ز خنجر که ز پیکان تویی

لغیره ایضاً فی التاریخ جلوس خلعت شاهی چو در بر کرده شاه دین پناه دهر بر گردون رسانده از خورمی طرف کلاه

نور میتابد شب و روز از زمین و آسمان از فروغ شمع رخسارش نه انجم سپاه آفتاب اوج شاهی ماه برج خسروی آنکه باشد بر فراز نه سپهرش بارگاه

خسرو روی زمین شاهنشه گیتی‌ستان شاه با فتح و ظفر سلطان محمد قطبشاه آنکه باشد لطف عام او پناه خاص و عام وانکه باشد نور عدل او فروغ مهر و ماه

از سجود خسروان روی زمین پنهان شود چون برون از بارگه آید بصد اقبال و جاه آنکه باشد در عدالت صد چو کسری بنده‌اش وانکه باشد در سخا صد حاتمش دریوزه خواه

هر کجا بارد سحاب همتش باران فیض در برون آید بجای دانه از شاخ گیاه هست در اقلیم حکم او بسی کبک و باز هست در میزان عدل او برابر کوه و کاه

اوست شاه عالم دارا که هر طرف می‌آورند خسروان بحر و بر در سایه لطفش پناه سایه چتر بلند اقبال او بر فرق مهر پایه قصر رفیع ایوان او بر دوش ماه

آنکه گر حفظش شود حامی بگردد تا ابد تخم مرغ بیوه‌زن از شدت گرما تباه موج ساکن میشود در بحر چون جوهر بتیغ گر کند بر روی دریا شحنه ضبطش نگاه

چون باقبال و ظفر بر مسند شاهنشهی خسرو مشرق شکوه مغرب بتوفیق آله بهر تاریخ جلوس او بسیع عقل گفت پادشاه بی بدل سلطان محمد قطبشاه

تا بود در صدر جنت مأمن اهل ثواب تا بود در قعر دوزخ مسکن اهل گناه باد مأوا احباب و اعدایش جهان خلد و جحیم باد از شمع رخش روشن چراغ مهر و ماه

شکر ایزد را که گر شاه جهانبانی گذشت شد جهاندار جوان ملک جهان را پادشاه گر قباد از سر کلاه خسروانی برگرفت کسری اینک بسر بنهاد بر فلک طرف کلاه

خیمهٔ اقبال دارا گر بهم پیچیده شد زد سکندر بر سر ایوان دولت بارگاه شهریاری پای بر تخت جهانداری نهاد کآستانش میبرد خیل ملک را سجده‌گاه

خاک کویش سرمهٔ چشم امید جن و انس گرد راهش صیقل آیینهٔ خورشید و ماه گر شود دارای ملک جهان را مدعی بخت بیدار و دل آگاه باشندش گواه

گر نسیم خلق او بر قبر مجنون بگذرد از زمین او بروید جز گل سوری گیاه ابر رحمت بار گردد شعلهٔ برق غضب گر شود لطفش گناه عاصیان را عذرخواه

عالمی او را دعاگویند از دشمن چه باک شهسواری را که از فوج دعا باشد سپاه نام و وصفش دانی و سال جلوسش گر کنی جمع با صاحب کرم سلطان محمد قطبشاه

یارب آسان کن بر او رسم جهانبانی چنان کآسمان را دارد از آیین بیراهی نگاه باشدش تدبیر هر کاری موافق با قضا حکم او را مانعی هرگز نگیرد پیش راه

دوستانش را مبادا کام جز بر راه راست دشمنانش را مبادا جای جز در قعر چاه روزگار حشمتش را خالق عالم ضمان آفتاب دولتش را خلق عالم در پناه

و چون بشارت جلوس همایون بمسامع جهانیان رسید غنچهٔ دل همگنان همچو دل غنچه در حدیقهٔ رفاهیت شکفته گردید و ارکان دولت و اعیان حضرت از روی اخلاص کمر خدمت بر میان جان بسته آداب تهنیت بجا آورده بعواطف شاهانه اختصاص یافتند و صنوف خلایق زبان بدعا و ثنا گشاده بانعامات فراخور حال سرفراز گشتند و سلاطین نزدیک و دور جهت ادای مراسم پرسش و تهنیت ایلچیان سخندان فرستادند و مکاتیب محبت اسالیب با تحف و هدایای لایق برای تأسیس مبانی اتحاد و وداد ارسال نمودند ذکر آمدن رسولان از جانب سلاطین دکن برسم پرسش و تهنیت چون صیت جلوس همایون در اطراف و اکناف عالم منتشر گردید از جانب عالیحضرت سلطنت و معدلت دستگاه ابراهیم عادلشاه سیادت مرتبت میر محمد تقی و از جانب عالیحضرت شوکت و خلافت پناه مرتضی نظامشاه سیادت منزلت میر ابوالفتح بجهت ادای مراسم پرسش و تهنیت مقرر گشته

بالمک

با تحف و هدایای لایق و مکاتیب محبت اسالیب در ماه ذیحجه سال مذکور بدرگاه والا رسیدند و بعد
از ادراک شرف بساط بوسی رسوم پرستش و مبارکباد از جانب آن دو پادشاه با عدل و داد بجا آورده
مکاتیب محبت آیین با هدایای بی شبه و قرین از نظر اشرف گذرانیدند حضرت ظل الهی حجاب را بخلعتهای
فاخره سرفراز نموده و بعد از چندی هر یک را اسپ و فیل و نقود نامعدود مرحمت نموده رخصت انصراف
ارزانی فرموده ذکر آمدن حسین بیگ قپچی باشی از جانب اعلی حضرت سلیمان رتبت
پادشاه عالم پناه ابوالنصر شاه عباس برسم پرسش و تهنیت چون خبر ارتحال خسرو فردوس
مکان بسمع اشرف اعلیحضرت سلیمان رتبت سکندر حشمت سلاله دودمان نبوت پادشاه عالم پناه
ابوالفتح شاه عباس صفوی رسید بنا بر فرط محبتی که آن زیب ده اورنگ پادشاهی را بدودمان قطب شاهیه
بود ایالت پناه حسین بیگ قپچاقی را که در سلک مقربان آن آستان انتظام داشت بجهت ادای
رسوم پرسش و تهنیت با تحف و هدایای نفیس روانه درگاه والا گردانید و ایالت پناه مشار الیه چون
از راه هرموز به بندر دابل رسید و منهیان این خبر را بمسامع اجلال رسانیدند حضرت ظل الهی سیادت پناه
میرزا زین العابدین مازندرانی را که مرد خردمند و بوفور فضل و کمال ممتاز زمان بود مراتب تعظیم و تکریم
مرعی داشته جهت طلب او با تشریفات خسروانه و خرج لایق به بندر دابل روانه نمود سیادت پناه
موصوف بعد از وصول بآنجا مراسم اعزاز و اکرام بجا آورده باتفاق ایالت پناه حسین بیگ روانه
درگاه معلی گردیده و در هر منزل و مقام لوازم خدمت و مراسم ضیافت تقدیم رسانید و چون خبر وصول ایالت پناه
بسرحد ممالک محروسه بمسامع اجلال رسانیدند عمدة الخوانین انبیا قلیخان نیز با جمعی از اعیان باستقبال
مقرر گشته بجانب سرحد روانه شد و بر طبق حکم اشرف در هر منزل خوان نعم و احسان زیاده از شرح و بیان

کشیده حسین بیک و رفقای او را رهین نعمت و منت حضرت ظل الهی ساخت و چون نزدیک بدار السلطنه

رسید در کالاچبوتره قلعه محمدنگر بتاریخ دهم شهر رجب سنه ۱۰۲۳ ثلاث و عشرین و الف بشرف بساط بوسی

مشرف شده مفتخر و مباهی گشت و از جانب اعلی حضرت اشرف السلاطین اظهار مراتب محبت و موافقت

بیش از حد نموده مکتوب مودت اسلوب را که در ذیل این داستان بجنس منقول است با تاج مرصع و کمر شمشیر

و کمر خنجر مکلل بجواهر آبدار و پنجاه سر اسپ با دو سر بیک تک با زین و لجام مرصع و عنانهای زرکش و دیگر تحف

و نفایس شاهانه از نظر اشرف گذرانید با هشتاد تن معتبر که رفیق او بودند تشریفات فاخره و عنایات خسروانه

عز امتیاز یافت و منازل عالی و وسیع بجهت او و اتباعش مقرر گشت و مدت دو سال و چهار ماه مشار الیه را

اتفاق توقف افتاد و هر سال بموازی بیست هزار هون ماورای تشریفات و اسپ و فیل و غیره بآن ایالت پناه

از سرکار مرحمت می شد و در اواسط ذی القعده سنه ۱۰۲۵ خمس و عشرین و الف فضیلت مآب و کمالات اکتساب

مجمع فضایل گوناگون شیخ محمد خاتون را که از عمده مجلسیان و مقربان این درگاه بود با تحف فراوان و مرصع

آلات مشحون بجواهر قیمتی و قشقه نفیسه که مدتها عاملان درگاه در اتمام آن سعی موفور بظهور رسانیده بودند باتفاق

حسین بیک که چهار هزار هون بجهت خرج راه باو مرحمت شده بود از راه برهانپور روانه جانب ایران فرمودند

نقل مکتوب پادشاه جهان پناه شاه عباس پادشاه ایران که بصحابت ایالت

پناه حسین بیک ببارگاه ظل الهی رسیده عالیحضرت سلطنت و معدلت پناه شوکت و عظمت

دستگاه ابهت و جلادت انتباه ممهد مبانی الدوله والاقبال مشید ارکان النصفه والاجلال جالس سریر

سلطنت و کامکاری شایسته مسند سروری و جهانداری المخصوص بعنایت الملک الاله نظام السلطنه والایالت

والشوکت والعظمت والابهت والنصفت والعز والاجلال سلطان محمد قطبشاه را تسلیمات عطوفت

نشان

نشان محبت انجام و دعوت ملاطفت بنیان مودت فرجام ابلاغ و ارسال داشته همگی توجه خاطر مهر آئین
و تعلق ضمیر منیر مودت آئین همایون ما با انتظام اسباب سلطنت و دوستکامی و اعتلای لوای نصفت
و بلندنامی آن عالیحضرت باقصی مراتب کمال و اسنی مدارج عزت و اجلال متعلق و مصروف است
مطالب و مآرب دوجهانی بتوفیق آسمانی معقود و مربوط باد بعد هذا بر آئینهٔ رای صداقت آرای میگرداند که در حینیکه خبر
ملالت اثر واقعهٔ هایلهٔ مرحمت پناه عم عالیجاه غفران دستگاه آن سلطنت و اقبال پناه بدین دیار رسید که
که از نشئهٔ فانیهٔ دنیای غدار بی اعتبار جدائی اختیار نموده بآرامگاه بقا پیوسته بمقتضای عطوفت و اشفاق
جبلی و علاقهٔ اتحاد و یکدلی که فیما بین مسلوک بود غبار کلفت و ملال بر آئینهٔ ضمیر محبت تاثیر نشسته کمال اندوه و ملالت
دست داد و متعاقب آن خبر بهجت اثر قایم مقامی و دارائی جالس سریر سروری و جهان آرائی بمسامع اجلال رسید
زنگ ملال از آئینهٔ خاطر زدوده و چون دنیای ناپایدار محل حوادث و مکاره است و بحکم قاطع کل نفس ذائقة الموت
بقای نوع انسانی از مقولهٔ ممتنعات و راه عدم سپار قرار یافته کافهٔ مخلوقاتست و نفوس قدسیهٔ انبیای عظام
و اولیای کرام که محرمان سرایر غیبی و معتبران درگاه ایزدی اند بمدلول کریمهٔ ارجعی الی ربک راضیة مرضیة
از دل و جان این بشارت قدسی شعار را پذیرفته وداع عمر ناپایدار و حیات دو روزه مستعار نموده اند پس
انسب آنست که آن پادشاه عالیجاه در حدوث این قضیهٔ هایله بمضمون فی گوهر شب تاب عقل بعروة الوثقی صبر و شکیبائی
تمسک جسته بدین عطیهٔ عظمی شاکر و مسرور باشند که بحمد الله والمنه بعون عنایت الهی سریر پادشاهی آنخانوادهٔ
علیه بوجود شریف آن سلطنت نشان آرایش یافته چراغ آن سلسله افروختگی دارد و در جا واثق است که تا عم
غفران پناه مذکور مستغرق رحمت حی لایموت بوده باشد بقای عمر آن سلطنت و شوکت دستگاه
بوده از عمر و دولت تمتع و برخورداری یابند چون حسن اعتقاد ایشان بر خاندان طیبین و طاهرین بر عالمیان

۲۰۱ بر عالمیان اظهر من الشمس است و مصادقت فیمابین از قدیم الایام سمت ظهور دارد لازم نمود که یکی از مخصوصان
حریم عزت را بجهت پرسش و تعزیت و مبارکبادی سلطنت و دارائی آن عالیحضرت فرستاده شود لهذا رفعت پناه
مقرب الحضرت العالیه حسین بیک قبچاقی که از خدمتکاران بساط قرب منزلت و محل اعتماد شاهانه است روانه
حضور نمودیم و این نامه دوستی آیین از روی کمال شوق مصحوب او ارسال یافت الحمد لله و المنه مجاری حالات اینجانب
بیمن عاطفت ربانی بر حسب دلخواه احباب بخیر و خوبی گذرانست و درین اوقات فیمابین نواب همایون ما و اعلیحضرت
پادشاه دیجاه فرمانفرمای ممالک روم بوساطت مصلحان خیراندیش مصالحت واقع شده و ما نیز جهت ترفیه احوال
خلایق و عباد الله رضا بآن دادیم و از جانبین معاهده و پیمان تاکید یافته ایلچیان معتبر آمد و شد نموده و
از هیچ طرف امری که مکروه خاطر انور بوده باشد واقع نشده وظیفه محبت آنکه آن سلطنت و معدلت دستگاه
بیشتر از پیشتر شیوه فرخنده اتحاد و حسن مؤالفت و وداد مرعی و مسلوک داشته پیوسته ریاض اخلاص را بزلال
مکاتیب صداقت عنوان و صحایف مودت نشان شاداب گردانند و چون داعیه ضمیر انور همایون آنست
که همیشه از احوال ایشان خبردار باشیم و ایلچیان که میفرستیم دیرتر روانه مینمایند و باعث این میشود که از طرف
نیز دیرتر روانه می شوند بعد ازین برخلاف گذشته عمل نموده رفعت پناه مشار الیه را زود روانه گردانند و بجهت آنکه
مردم ما و ایشان از راه خشکی بفراغت بیکدیگر تردد توانند کرد پیوسته از چگونگی حالات یکدیگر خبردار توانیم بود جمعی
از عساکر منصوره را به فتح و تسخیر ولایت کیچ و مکران مامور فرموده ایم و بتوفیقات آسمانی باندک توجهی مفتوح گشت و من بعد
تردد بآسانی میسر است بعضی حکایات غفران پناه آن عالیحضرت زبانی سعادت و عزت آثار حاجی قنبر علی کعبه بود
که بعرض اشرف رسانند مشار الیه معروض داشت بعد الیوم هر گونه مطلبی که مرکوز خاطر انور بوده باشد بی شائبه
تکلف و تحاشی بلاحجاب از روی یگانگی اعلام نمایند که توجه بحصول آن موصول کرده و چون غرض تجدید مراسم الفت

و داد

بود زیاده اطناب رفت ایام سلطنت و اقبال باباد فصل دویم از باب پنجم در بیان وقایعی که در عهد
سلطنت ظل الهی تا زمان رحلت آن تعالی منزلت بعالم جاودانی بمعرض ظهور رسیده و ذکر نامزد کردن سید
جمال الدین مازندرانی به تسخیر رستمدار چون خاطر قدسی مآثر را از ضبط امور مملکت و سلطنت فراغ حاصل
گشت و چمن جلوس همایون ریاض آمال سپاه و رعیت که از صرصر خزان رحلت خسرو زمان فردوس مکان
پژمرده گشته بود نضارت تازه یافت اراده تسخیر ولایت رستمدار که بعد مراجعت محمد امین مهمل مانده بود از
مشرق ضمیر حضرت ظل الهی سر بر زده سیادت پناه سید کمال الدین را که از پادشاهزادهای مازندران
بود و ملازم این درگاه سرلشکر نموده با سید جمیر حواله دار و عرب خان و چیتا خان و بعضی سرداران دیگر
در شهر جمادی الاولی سنه احدی و عشرین و الف بدان صوب نامزد فرمود و چون سپاه منصور بسرحد رستمدار
رسید پرتاب شاه از استماع این خبر خایف و هراسان گشته باطاعت و انقیاد گرائید و جمعی از مقربان خود را
با تحف فراوان بخدمت سید کمال الدین فرستاده استدعای عفو جرایم بصیغه عجز و زاری و اظهار ندامت
پشیمانی نموده پیغام داد که اگر ملک سوروشی برین بنده درگاه مسلم شود ما دام الحیات سر از حلقه بندگی و فرمانبرداری
نخواهم پیچید سید موصوف بر تضرع و زاری او ترحم نموده کیفیت حال معروض درگاه والا گردانید حضرت
ظل الهی بعد اطلاع بر مضمون عرضی چون صورت اطاعت و بندگی را که مقصود از تسخیر است در مرآت ظهور
مشاهده نمود ملتمس پرتاب شاه را بعز اجابت مقرون گردانیده فرمان همایون بنام سپه سالار لشکر منصور فرستاد
که دست تعرض از آن ولایت کوتاه داشته ملک سوروشی راجه مذکور را که بحلقه اطاعت و بندگی ما در آمده بدو مسلم
دارند سید کمال الدین بعد از وصول این فرمان واجب الاذعان چند سلسله فیل کوه پیکر که پرتاب شاه
جهت پیشکش حضرت ظل الهی آورده بود گرفته و آن ولایت را باو گذاشته با سپاه منصور متوجه درگاه والا شد

۲۷۳ ذکر ولادت با سعادت شاهزاده جهان آرا عبدالله میرزا چون حضرت ظل الهی را خواهش فرزند
اقبال پیوند زاید الوصف بود ایزد متعال بعنایات بالغه خود در این عطیه بر روی ظل الهی بگشود یعنی اختر دولت
و سعادت بروز دوشنبه بعد گذشتن هفت ساعت و پنجاه و چهار دقیقه بتاریخ بیست و ششم شوال ۱۰۲۳ سنه ثلاث
و عشرین والف از مطلع اجلال طلوع نمود و چون مبشران فرخ فال این بشارت خرمی بمسامع اشرف حضرت
ظل الهی رسانیدند از غایت فرح و سرور حکم فرمود که طبل بشارت و نقاره عیش و عشرت بنوازند و ابواب
جشن و میزبانی بر روی عالمیان بگشایند و منجمان را طلب نموده از کیفیت طالع وقت ولادت و چگونگی نظرات کواکب
استفسار فرمود بعرض اشرف رسانیدند که این شاهزاده بلند اقبال سریر سلطنت را زیب و زینت خواهد داد از
فرط معدلت و وفور جود و سخاوت او عالمیان در مهاد امن و رفاهیت آسایش خواهند نمود ظل الهی از استماع
این مقالات فرحت آیات بغایت مسرور و شادمان شده تا یک هفته صلای عیش و عشرت در داد و ارکان دولت
و اعیان ملک و ملت و امرا و مقربان سریر سلطنت را به تشریفات و انعامات علی قدر مراتبهم بنواخت
و سخنوران وقت در تهنیت و مبارکباد قصاید غرا و تواریخ اعلی گفته بمسامع اجلال رسانیدند و بیافتن
صلات و جایزات بکام دل رسیدند از جمله آن تواریخ تاریخیست که نواب علامی فهامی پیشوای اهل ایمان
میر محمد مومن طاب ثراه در قطعه درج فرموده و ماده اش اینست کام بخش جهانها ۱۰۲۳ و یکی از فضلای آن زمان در قصیده
که مشتمل بر تهنیت است این مصرع تاریخ را آورده موجب فیروزی سلطان محمد قطبشاه و جناب میر مجدالدین محمد
ولد میر محمد مومن رحمهما الله این دو تاریخ در دو قطعه عربی و فارسی بیان فرموده قرة العین الانسان و
اول فتح و ظفر آخر رنج و الم و بزرگی دیگر این تاریخ گفته خلد الله عمره ابداً و نظام الدین احمد ابن عبدالله شیرازی
در کتاب تاریخ خود که در احوال آن شاهزاده نوشته این تاریخ را رقم پذیر کلک بیان نموده قطعه از اسمان

قطعه

قطب جهان نیری طلوع کرده که سعد گشته از و مهر و مشتری مهری طلوع کرد ز برج شهنشهی کز نور آن چو آینه شد
سطح اغبری درّی ز درج غیب عیان شد که پرتوش شد بر فراز قبّهٔ این سقف اخضری آن گوهر یکانه چو از بطن
نه صدف آمد برون به شعشعهٔ مهر خاوری در داد این ندای تاریخ عقل گفت با حسن یوسف آمد و شان سکندری
و نیز مشار الیه تاریخ دیگر گفته بهر تاریخ عقل دور اندیش گفت سلطان صورت و معنی و بعد از فراغ از جشن عقیقه
آن گوهر شاهوار محیط سلطنت را بعبد الله میرزا موسوم ساخته زر و جواهر بسیار نثار فرق فرقدان سای آن
نور دیدهٔ عالمیان و آن خلف ارجمند خسرو زمین و زمان نمودند و چون عموم خلایق دیار تلنگ را رسمی است قدیم
که هرگاه واهب العطایا بعد از تمادی ایام انتظار چنین گوهر یکتا از بحر اقبال کرامت فرماید او را دیر تر بنظر گرامی
پدر بزرگوار در آورند و نیز منجمان از تاثیر نظرات کواکب استخراج نموده بودند که چون دوازده مرحله از مراحل عمر شاهزادهٔ
عالمیان طی شود باید که آنوقت پادشاه زمان دیدهٔ خود را بدیدار جمال آن شاهزاده روشنی بخشد حضرت
ظل الهی قرارداد عامه و معروضات منجمان را منظور داشته آن شاهزادهٔ بلند اقبال را بسیادت پناه و فضیلت
دستگاه میر قطب الدین نعمت الله که از اقربای نزدیک آنحضرت بود سپرده بخدمت تربیت مامور فرمود
و منزل سید مشار الیه دولتخانهٔ شاهزاده تقرر یافت و منصب جلیل القدر میر جملگی و عهدهٔ اتالیقی بآن سید بزرگوار
تفویض گشت و سید مشار الیه در تقدیم لوازم بندگی و خدمتگذاری کما ینبغی بدل جهد بظهور میرسانید و هر روز آثار
عظمت و آثار سلطنت شاهزادهٔ سکندر اقبال بمسامع اجلال معروض داشته باعث انشراح و انبساط خاطر
فیوضات مظاهر میگردید تا اینکه دست صنع ایزدی بر رشتهٔ عمر ابد پیوند شاهزاده پنج عقد بست و آناً فآناً
انوار معدلت و کشورگشائی و آثار سلطنت و فرمان روائی از ناصیهٔ مبارک لامع و لایح میشد و درین سال
سید مشار الیه داعی حق را لبیک اجابت گفت و سیادت پناه میرزا شریف داماد مشار الیه که در سلک

مجلسیانِ حضورِ پرنور منسلک بود از راهِ مراحمِ شاهانه بعنایتِ منصبِ میر جملکی و اتالیقی مفتخر و کامیاب گردید
و دو نفر خواجه سرای حضورِ پرنور ملک مبارک قدم و ملک یوسف که از جملهٔ معتمدان و مقربانِ درگاهِ والا بودند
هر صبح و شام بخدمتِ سراسر سعادتِ شاهزادهٔ عالی قدر حاضر گشته احوالِ خیر مالِ آن شاهزاده را بعرضِ
اشرف میرسانیدند و چون سنِ شریفِ شاهزاده بهشت سال رسید میرزا شریف نیز بمقتضای تقدیر
بدار القرار شتافت و بصلاح و صوابدیدِ نوابِ علامی و فهامی میر محمد مومن وکیل السلطنت خواجه مظفر علی
دبیر باین سعادتِ عظمی سربلندی یافت و بموجبِ حکم اشرف جهتِ سکونتِ شاهزاده در منزلِ مشار الیه
قصرِ رفیع بنا کردند و خواجه مظفر علی بمراسم خدمتِ عبودیت و لوازمِ اتالیقی و بندگی قیام می نمود بعد از ان
نوابِ علامی و فهامی جهتِ تعلیمِ قرانِ مبین و آموختن مسایلِ شرع و احکامِ دینِ متین مولانا حسین شیرازی
را که ابیر السن و در سلکِ کتاب اند و لعنایهٔ عالیه منتظم بود و بصلاحِ جبلی و سلامتِ نفس اتصاف
داشت و بشرفِ طوافِ بیت الله الحرام و سعادتِ زیارتِ مرقدِ مطهرِ حضرتِ خیر الانام و سایر عتباتِ
عالیاتِ ائمهٔ کرام علیهم صلواة الله الملک العلام مشرف و مستسعد گردیده بود و پسندیده از حضورِ پرنور متعین گردانیدند
و چون شاهزاده بسنِ ده سالگی رسید و مزاجِ مبارک بآموختن فنونی که سلاطین را لابد باشد مایل گردید ملک یوسف
خواجه سرا و دیگر را مقرر نمودند که هر صبح و شام بخدمتِ شاهزاده حاضر شده بخدماتِ مرجوعه قیام مینموده
باشند و چند راس اسپِ راهوار و چند زنجیر فیلِ خوش صورتِ کوه آثار و چند قید چرغ و باز برای شاهزادهٔ
عالمیان جهتِ مشقِ سواری و شکار فرستادند تا در فضای قصرِ عالی و باغ دلگشا سیر و شکار اشتغال فرماید
و درین سال خواجه مظفر علی دبیر نیز بعالمِ جاودانی شتافت و مولانا حسین معلم بعد ازین واقعه شب و روز بخدمتِ
شاهزاده حضور باشی می کرد از بهجت شاهزاده را کمالِ لطف و شفقت بحالِ مولوی بهم رسیده که لحظه مفارقت

اورا روا نمیداشت و چون مدت دوازده سال که مانع ملاقات بود قریب بانقضا رسید آتش شوق از جانب
والده بزرگوار و شاهزادهٔ عالیمقدار تیزتر گردید وعدهٔ وصل چون شود نزدیک آتش شوق تیزتر گردد
از جهت پادشاه و پادشاهزاده احوال همدیگر از خواجه سرایان که آمد و شد مینمودند بشوق تمام استفسار میفرمودند

دیگر رویای صالحه شاهزادهٔ بلند اقبال شبی که شاهزادهٔ عالیان باستراحت مشغول بود
در عالم رویا مشاهده نمود که در مرغزاری مانند باغ ارم در آمده خرامان شده و در گلزاری چون بهشت خرم سیار گردید
و از آن مقام دلگشا و از آن سیر فرح افزا طبع اشرف شگفتگی تمام یافت و درین اثنا چنان معاینه فرمود که یکبار شجری سبز
از اشجار آن گلزار مایل بآنجانب شده در سجده آمد و چون از آن خواب فرح انگیز و از آن سنهٔ مسرت آمیز
بیداری دست داد حالتی عجیب و صورتی غریب بخاطر اقدس راه یافت و وقت صبح که مولانا حسین معلم بعد
ادای مراسم عبادت معبود بی شریک و انبار و گذاردن فرایض و نوافل نماز بخدمت شاهزاده حاضر شد
کیفیت رویا نزد او بیان فرمود مولانا از استماع این رویا بعجب تامل برده بعرض رسانید که تعبیر این خواب
جلوس بر اورنگ جهانداری و عروج بر معارج عظمت و شهریاری است توقع و استدعا آنست که تا احدی
از ملازمان این خواب را اظهار نفرمایند تا جمال حقیقت این معنی در مرآت شهود و عیان در نظر همگنان جلوه گر شود
بنابرین شاهزادهٔ عالیان دیگر زبان گوهرفشان به بیان آن نگشود و مولانا مشارالیه که هشتاد مرحله از مراحل
زندگانی طی نموده بود رخت اقامت ازین سرای فانی بربست و بعد ازین قضیه شاهزادهٔ یوسف طلعت را
تاب تنهائی نماند و مترصد بود که جمال باکمال والده ماجده را بزودی مشاهده فرماید که کلفت بعد و هجرت بالفت
قرب و وصل مبدل گردد القصه بعد انقضای سنوات موعود و مرور شهور و ایام معهود پادشاه در آن
روز مبارک و ساعت مسعود اختیار فرموده خواجه سرایان عالیشان و امنای رفیع المکان را نزد شاهزاده

دوران فرستاده باکرام و اعزاز تمام بیارگاه معلی طلب فرمود و انواع جواهر و زر و سیم وافر نثار فرق مبارکش
نموده فیل و اسب بسیار تصدق نموده پا انداز زربفت و مخمل گسترده شاهزاده را نزدیک خود براورنگ
نشانید شاه و شاهزاده بملاحظه جمال با کمال همدیگر کامیاب و مسرور شدند و مقربان بارگاه زبان بتهنیت
و مبارکباد گشوده زر و جواهر بسیار تصدق و نثار نمودند روز دیگر بار عام دادند و جمیع بندگان و ملازمان بحضور پرنور
آمده فراخور حال نذور گذرانیدند و در آن هفته که مبلغ کلی از نقد و تحف جمع گردیده بود بسادات و طلبه علوم
و اهل مدارس و ارباب استحقاق و شعرا که قصاید غرا در تهنیت و مبارکباد گفته بودند مرحمت گردید و هر یکرا
مبلغی زیاده از توقع و قیاس رسید و هر هفته طرح جشنی افگنده ابواب عیش و نشاط بر روی اهل عالم می گشودند
و شاهزاده عالمیان را بانواع کامرانی و انبساط محظوظ و مسرور میداشتند نظم در جهان خوشدلی فراوان
شد جنس نایاب بین چه ارزان شد گشت مفتوح باب عیش و نشاط در بهر طرب گشود بساط شاه
شهزاده کامران گشتند جمله خلق شادمان گشتند ذکر بشارت فرحت افزا یعنی ولادت با سعادت
شاهزاده سلطان علی میرزا چون عنایت یزدانی درباره حضرت ظل الهی افزون از فهم بشری بود هر
صبح تازه گلی از حدایق امید او می شگفت و هر شام درخشنده اختری از مشارق آرزوی او طالع میگردید
چنانکه در دار السلطنت حیدرآباد در روز دوشنبه تاریخ بست و هشتم شهر شوال سنه خمس و عشرین و الف
نوید فرح افزا بسمع اشرف رسانیدند که حق سبحانه از خزانه غیب گوهر شب تاب دیگر کرامت فرمود
ظل الهی از استماع این بشارت جهان جهان شادمان گشته در ادای شکر و سپاس الهی قیام نموده به ترتیب
جشن عظیم فرمان داده آواز کوس شادی در شش جهت عالم افتاد و آن نونهال گلشن مراد را سلطان علی میرزا
نام نهادند و بشکرانه این موهبت دامن آرزوی خلایق را از ریزش کف دریا نوال مالامال گردانیدند و شعرای

بلاغت آثار در تهنیت و تاریخ ولادت سخنان ابدار در رشته نظم کشیده از نظر انور گذرانیدند و بصلات
و جایزات کامیاب و بهره اندوز گردیدند و نواب علامی و فهامی پیشوای عالمیان میر محمد مومن علیه الرحمه
در تاریخ تولد هر دو شاهزاده عالیقدر فرموده قطعه خدای داد بقطب شهان محمد شاه دو شاهزاده که شد
رشک شمس و قمر دو نور بخش بعالم که چون پدر رسند ز رحمت ازلی نیکبخت و نیک اختر میان هر دو چو آمد
تفاوتی در سال چو خواهی از پی تاریخ شان شوی رهبر حساب سال یک از کامبخش جاه جو رکامبخش
بجاه جاه حساب آن دیگر دعای هر دو مراخوش رسیده است از غیب عجب خجسته دعائی ز هر دعا خوشتر
که باد دولت و اقبال شان بعمر خضر بظل چتر همایون جانفزای پدر کدام شاه بود آنکه در کمال آید بفهم و فضل
ارسطو بدولت اسکندر چو ذات اقدس او را ز مدح استغناست مرا دعای دگر به پی سخن زیور زهی دعا و ثبات
زمانه پناه ذاتش باد خدای جل جلاله بحق پیغمبر و یکی از سخنوران نصر من الله و فتح له را تاریخ ولادت
یافته و دیگری از شعرا این قطعه را برشته بیان کشیده قطعه داد چو ایزد بشه کامران گوهری از معدن
چتر الهی حبت خرد مژده تاریخ او از شرف دوده قطب شهی و امارت دستگاه حسین بیک حاجب شاه
گیتی پناه دیده بخت را تاریخ یافته اینچنین منظوم ساخت قطعه شکر ایزد که از مکارم غیب شد جهان را حیات
نو در تن از قدوم منیر پادشاهی شد ملک را نه تازه رشک ختن گوهری اینچنین چو روی نمود خواستم زینتی
هم سخن پی تاریخ مولدش رقم تا برم خوشه ازین خرمن بخم آمد بنزد عقل بگفت کین سخن را بگوش دار
زمن سال تاریخ اوست دیده بخت باد ازو روشن فصل سیوم از باب پنجم در بیان
واقعه هایله رحلت حضرت ظل الهی و سنین عمر شریف و مدت سلطنت و ذکر اولاد
امجاد و شمه از فضایل و خصایل آنحضرت مخفی نماند که همگنان را مشهود برای العین است که

هرکس را که درین عالم کون و فساد شربت حیات نوشانیده اند آخر کار مرارت فنا باو چشانیده اند
و بقای ابدی بمنطوق کلام معجز نظام و یبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام مخصوص جناب کبریائیست
و هر ذی حیات را ازین واقعه ناگزیر گریزی نیست قطعه هر بهار را خزانی در پی است هر طلوعی را غروبی
در قفا هر حیاتی را مماتی در عقب هر بقائی را بود آخر فنا هست هر راحت قرین صد الم خندهٔ هرگز نباشد
بی بکا غرق می گردد بدریا کوه و ریگ موت چون آید چه سلطان چه گدا آنکه بر تخت شهی وارد مقر آنکه باشد
خوابگاهش بوریا جمله را در زیر خاک آید مقام اندرینجا زین مقام پر فنا القصه چون خاقان زمان از دیدار
فرخنده آثار شهزادهٔ عالمیان عبدالله میرزا مسرور و محظوظ گردید ایام و لیالی را بعیش و عشرت متوالی میگذرانید
و همگی اوقات بتربیت شاهزادهٔ هوشمند دانا دل پرداخته تعلیم قواعد جهانداری و ضوابط معدلت و شهریاری
و اهتمام عساکر و رعایت رعایا و مرحمت سایر خلق و کافهٔ برایا مصروف می نمود و همیشه گوش شاهزادهٔ
عالمیان را بدرر نصایح و لآلی مواعظ که مشتمل بر آداب سلطنت و رسوم خلافت بود مزین میساخت و خزانهٔ
حافظه اش از جواهر نفایس سیر و اخبار و وقایع سلاطین روزگار که هر یک بوقت خود در کار است مملو
و مشحون میداشت و چند ماه برین نوع میگذرانید که چرخ جفاکار ستم پیشه غدار چنانکه شیوهٔ آنست کوکب
وجود فایض الجود سلطان زمان را از مدارج اوج صحت بحضیض ملالت و از معارج شرف توانائی بهبوط ناتوانی
رسانید و زلال زندگانی را بدرد درد بیماری مکدر ساخت و مزاج وهاج از طریق اعتدال انحراف نموده
حرارت تب بر بدن مبارکش مستولی گردید و گلشن طبیعت از سموم حدت تب فسرده شد و روز دوم
و سیوم تب بنوعی اشتداد یافت که نوبت به بیهوشی رسید و سیدهٔ ماجده والدهٔ اش و دیگر متعلقان
بمشاهدهٔ اینحال متردد و متفکر گردیده حکمای یونان و اطبای هند را حاضر گردانیدند و چون ایشان را

در تشخیص بیماری و تجویز دوا مختلف یافتند چه حکمای یونان می‌گفتند که سبب این مرض حرارت است
حدت آتش این تپ را بزلال برودات اطفا باید کرد و اطبای هند قایل بودند که مادهٔ تپ از برودت است
علاجش بادویهٔ حاره باید نمود بغایت حیران و سراسیمه شدند والدهٔ ماجدهٔ اعلی حضرت مایل بمعالجهٔ اطبای هند گشته
فرمود که علاج هندیان با مزاج مبارک که در بلاد هند نشو و نما یافته موافق‌تر می‌نماید اولی آنست که طبیبان هند معالجه
نمایند حکمای یونان از استماع این سخن بیتاب شده گفتند این محض غلط و خطاست و سراپا جور و جفا مبادا که از تسخین
آتش حرارت اشتعال یابد و جان جهانی بسوزد و بعضی مقربان درگاه اگرچه درین سخن با حکمای یونان متفق بودند اما
چون والدهٔ ماجدهٔ اعلی حضرت و جمیع اهل حرم و منصور خان عین الملک حبشی با طبیبان هند همداستان گشتند
ممانعت یونانیان پیشرفت نشد و قرار دادند که اطبای هند شروع در علاج و تداوی نمایند و چون پیمانهٔ حیات
پادشاه زمان از زلال زندگانی لبریز شده بود و آفتاب زندگانی سلطانی رو بافول و غروب داشت آنچه مرقوم
تقدیر بود تغییر نپذیرفت پس ادویهٔ حار بشهریار دادند و مدت تپ و حرارت آتش بر آتش فزودند و در روز هشتم پادشاه
بغایت بیتاب شده و بکمال اضطراب بهم رسانیده و امید از حیات منقطع ساخته فرمود که اکنون وقت وصیت
و وداع و زمان افتراق و انقطاع است باید که شاهزاده را بحضور بیاورند و بعد حضور شاهزاده فرمود ای فرزند
دلبند وای جگرگوشهٔ ارجمند دعائی در حق پدر ناتوان افتاده بر بستر یاس و حرمان کن که دعای تو که محفوظ از گناهی
در درگاه حضرت بیچون بعز اجابت مقرون است شاهزاده روی توجه بقبلهٔ دعا آورده مسئلت شفای شهریار
از حضرت پروردگار نمود و پیشانی خود را بسجدهٔ نیاز سود پادشاه گیتی پناه فرمود که شاهزاده بجهت حصول
مرتبهٔ سلطنت و خلود حشمت و شوکت خود دعا کرد و الحمد لله والمنة که در درگاه قاضی الحاجات و واهب العطیات
مستجاب گردید و بعد از آن بجانب والدهٔ ماجدهٔ خود متوجه شده گفت که مبلغ چهارده هزار هون ابراهیم شاهی

موافق عدد اسامی متبرکه حضرات چهارده معصوم علیهم سلام الله الملک القیوم که در بازار منار مربع و شهرا
حاصل شده و غایت صلیت دارد بطریق امانت در فلان صندوق معین گذاشته شده است بنماز و روزه و حج
و زیارت و رد مظالم و سایر تصدقات و خیرات صرف باید کرد و شاهزاده عبدالله میرزا را بر تخت سلطنت
باید نشانند و حضرت حق سبحانه تعالی که خالق الاشیا است حافظ بلاد و ناصر عباد است و جمیع امور وابسته
بمشیت اوست و از والده ماجده خود درخواست عفو جرایم و استدعای دعای خیر نموده متوجه خاصان و محرمان
و نزدیکان گردیده وداع خود خواست خروش گریه و نوحه از محل سرای سلطانی به فلک نیلگون رسید پس آنها را
از گریه و نوحه باز داشته بخدمت والده ماجده خود گفت که زمانی آرام گیرند و لحظه خاموش باشند و در اطراف
و جوانب بستر و بالین شهریار حفاظ با آواز حزین شروع تلاوت قرآن مبین نمودند چون آیه کریمه ارجعی الی
ربك راضیة مرضیة بسمع همایون رسید جان بحق تسلیم نمود و این واقعه هایله اول پاس در روز
چهارشنبه بتاریخ سیزدهم ماه جمادی الاولی ۱۰۳۵ سنه یکهزار و سی و پنج هجری صورت وقوع یافت منصور خان
حبشی و ملک الماس و ملک یوسف و ملک عنبر در مقام رفع خلل و دفع فساد اهل بازار و اوباش شده
قاسم بیک کوتوال را گفتند که در چاوری بمهابت تمام قرار گیرد و حسن بیک نایب او در چهار منار قرار گرفته
مردم اسواق را تاکید بلیغ نماید که هر کس بکار و شغل خود مشغول باشد و اگر خلاف امر از کسی واقع شود فوراً
او را بسیاست رسانند و دروازه عالیه شیر علی را مفتوح داشته امر کردند که خاصه خیل نزدیک محلها و جمیع
چاکران جابجا حاضر باشند پس بموجب وصیت پادشاه مبرور مغفور شاهزاده عالیقدر والاگهر را با فر و کمر
و لباس و کسوت خسروی آراسته در شه نشین قصر محمدی محل بر اورنگ سلطنت نشانیدند و بار عام دادند
تا خلایق از درون و بیرون بلوازم زمین بوس قیام نمودند جمیع چاکران محل بمحل بتوره و توزک به ترتیب فوج

فی

فوج بر طبقات قصر فلک رفعت برآمده بشرف بساط بوسی فایز گردیدند بعد از آن جارچیان و منادیان
در اسواق بالای فیلان منادی بنام نامی خدیو جهان نمودند و بعد از فراغ ازین امور نعش پادشاه
مبرور مغفور را تغسیل و تکفین نموده در لشکر فیض اثر که مرقد فیض مورد این دودمان رفیع الشان است
در گنبدی که ظل الهی در حیات خود تعمیر آن نموده بود وقت عصر مدفون ساختند و بفاتحه و دعای آمرزش
اشتغال ورزیدند و تاریخ وفاتش شیخ علامی فهامی شیخ محمد خاتون یافته اینست ع حشرش بعلی ابن
ابی طالب باد و سنین عمر شریفش سی و چهار سال و پنج ماه و بیست و شش روز بود ذکر اولاد آن پادشاه
مبرور مغفور آنحضرت را پنج فرزند سعادتمند بود فرزند اول که از همه بکبر سن و وفور عقل و دانش اختصاص
داشت و باستحقاق ذاتی و استعداد صفاتی بجای والد بزرگوار بر سریر سلطنت جلوس فرمود سلطان عدالت پناه
سلطان عبدالله قطب شاه است دوم مهد علیا همشیره مکرمه آن شاه عدالت پناه که در سال هشتم جلوس میمنت
مانوس در حباله نکاح حضرت سلطان محمد عادلشاه درآمده ملکه آن دولت عظمی شد سیوم شاهزاده ابراهیم مرزا
که از بطن صبیه عالیحضرت ابراهیم عادلشاه بوجود آمده در سال دوم جلوس همایون برحمت حق پیوست و دو
پسر دیگر از یک مادر مسماة بخورشید بی بی که پادشاه مغفرت پناه را نهایت تعلق خاطر بآن مسماة بود و پیش
از رحلت پادشاه مغفور برحمت ایزدی پیوست بوجود آمدند و در ظل رافت شاه عدالت پناه پرورش یافتند ذکر شمه
از فضایل و خصایل پادشاه جنت آرامگاه آورده اند که آن پادشاه مغفرت پناه عادل بود و سخی
و شجاع با تدبیر صواب با تدبیرش چون عرض با جوهر ملازم و خطا از کمانش بسان تاریکی از جرم خور مباین اصابت
تدبیرش رونق ایام سلطنت گشته و فروغ آتش شمشیرش ناصیه افراز ملک و دولت گردیده و دیندار و صاحب
صلاح و تقوی و با وجود اشتغال بمهمات سلطنت هیچ زمانی از رعایت احکام شرع غافل نبوده و با صداثت

 پس مرتکب هیچگونه از لذات نفسانی که متضمن شتمه از مناهی باشد نگشته و اعمال دینی را بر اشغال
دنیوی مقدم داشته و گاهی از تلاوت قرآن باز نمانده هر صبح یکجزو قران مجید تلاوت مینمود و
بطریق التزام هر ماه یکجلد مصحف مینوشت و بیشتر همت به آبادانی ملک و تعمیر عمارات عالی مصروف میداشت
از جمله محدثات و مخترعات آن جنت مکان مسجد جامع است که در دار السلطنت حیدرآباد بحکم عالی او بنا نموده اند
و الحال مشهور است بمکه مسجد گویند در وقت بنای آن مسجد پادشاه زمان جمیع علما و صلحا را مجتمع ساخته
فرمود باید که درین بنا اول از دست کسی که در مدت عمرش نماز تهجد از و فوت نشده باشد سنگی نهاده شود
علما و صلحای صادق الاقوال بعرض رسانیدند که در میان ما احدی بچنین صفت یافته نمیشود آنگاه خاقان زمان
گفت که خدا شاهد حال منست که در مدت العمر من نماز تهجد از من قضا نشده پس پادشاه بدست مبارک خود
اولاً سنگی در آن بنیاد نهاد و در عهد آن پادشاه قریب بستون الکهون خرج آن مسجد شده و با تمام نرسیده و
در عهد شاه معدلت پناه سلطان عبد الله و سلطان ابو الحسن تاناشاه بعد تمادی ایام باتمام رسید مگر کار جزئی از آهک کاری
وغیره که باقی مانده بود در عهد پادشاه غازی عالمگیر پادشاه صورت اختتام پذیرفت و آن مسجد شریف
مسجدیست بکمال شکوه و رفعت و رزانت و وسعت مطبوع و مقبول قلوب اهل اسلام بل کافه انام نهایت مصفا
و روح افزا مهبط انوار الهی است و مورد فیوض نامتناهی از در و دیوارش فیض می بارد و بر روی نیازمندان ابواب
برکات می گشاید و رود در آنجا غفلت زدا و مورث شوق عبادت خدا و چنانکه مکه معظمه را گاهی کسی خالی از طواف
کنندگان ندیده همچنین این مسجد شریف را نیز کسی خالی از عبادت کنندگان نیافته بدینجهت تسمیه آن بمکه مسجد
منجانب الله بر زبان خلق جاری شده و بسبب معموریت و نورانیتش میتوان گفت که در سرزمین حیدرآباد
ثانی بیت المعمور تعمیر یافته و نیز حسب الحکم آن پادشاه جنت مکان در دو فرسخی شرقی دار السلطنت حیدرآباد

صاحبا

صانها الله عن الآفات والفساد در سنه [illegible] هجری طرح شهری انداخته بسلطان نگر موسوم ساختند و دو اساس
عریض متین بجهت دو قلعه وسیع که یکی حصار شهر باشد و یکی حصار دولتخانهٔ عالیه بنا گذاشتند و بعرض
پنجاه ذرع خندقی بر دور حصار شهر حفر نموده و بمنبع آب رسانیده از آنجا بنیاد دیوار حصار بر داشتند بهشت
پنج گز عریض و مقرر کردند که به سنگ و گچ بر آورده چون بزمین برابر شود هشت گز مرتفع ساخته کنگره و سنگ انداز
بسازند و جمیع عمارات و صحنهای چار طبقه دیوانی را باتمام رسانیده عمارات میدان دربار و دکاکین چهار بازار و
چهار منار بنا ساختند و قریب است که هنوز خرج آن شده بود آن نیز پیش از آنکه باتمام رسد عمر پادشاه باخر رسید
و دیگر قصبهٔ سلطان پور که در حوالی لنگر حوض از قلعه گولکنده متصل به گنبدی که بجهت خود ساخته بود احداث نمود
و عمارت الهی محل و محمدی محل و توابع و لواحق آن که بعد از سوختن قصر الهی محل که خاقان جنت مکان سلطان محمد قلی
قطب شاه چون طبقات افلاک بهفت طبقه بنا نموده بود و بعلت فرط ارتفاع چون از برق سوخت پادشاه مغفرت پناه
آنرا چهار طبقه ساخته و بجای داد محل قدیم داد محل جدید بنا نمود و مبلغهای کلی صرف آن قصرهای آسمان رفعت
شد لیکن با وجود آنکه سه طبقه در رفعت بکاست معهذا بعد مسخر شدن بلدهٔ حیدرآباد بدست سلاطین تیموریه مرة
بعد اخری عمارات مذکوره بعلت افتادن برق بسوخت و دیگر تعمیر نپذیرفت بلکه سنگهای آنرا مردمان صرف
عمارات نموده اثری از آثار آن باقی نگذاشتند و یبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام و نیز آن پادشاه مغفرت پناه
در باغ نبی که جانب شمال دار السلطنت واقع است عمارت رفیع وسیع بطرز عمارت عراق بدو طبقه ساخته
معماران ماهر و بنایان نادر تکلف بسیار در آن نمودند و نقاشان مانی قلم بطلا و لاجورد بطرح دلفریب نقاشی
کردند چندین عمارت دیگر در هر جا از آن پادشاه مغفرت پناه صورت تعمیر یافته از آنجمله باغ محمد شاهی که در سطر
آن عمارت عالی دلکشا باتمام رسانیدند و در عقب این کاخ دل افروز خیابانی طرح انداخته از دو جانب

 آن دو جدولِ آبِ صاف و شیرین جاری گردانیدند و در دو سرِ خیابان قصرهای رفیع ترتیب دادند و بعد
ترتیبِ این باغ پادشاهِ دریادل اکثرِ اوقات در آن باغ جلوس فرموده بزربخشی اشتغال میورزید و
حاجتمندان از وفورِ انعام و اکرام بی‌نیاز میگردانید و جمعی از شعرا در مبارکباد و تاریخِ آن منزلِ عالی سخنانِ آبدار برشتهٔ
نظم کشیده و از نظرِ انور گذرانیده بصلاتِ نمایان و تشریفاتِ فراوان اختصاص یافتند و این قطعه از جملهٔ اشعاریست
که در تاریخِ عمارت یکی از سخنوران گفته بعرضِ اشرف رسانید قطعه سرورِ ملکِ دکن سلطان محمد قطبشاه آنکه
دارند آرزوی خدمتِ هفت آسمان تا نهادی پا بتختِ سلطنت از عزّ و ناز سر بفرمانِ تو دارد خسرو و جام مکان
ای سریر و تاج را شاهی بدهِ درشانِ تو چون خلافت گر محمد یافت شاه انس و جان چونکه قصر و باغِ دولت را نمود فیض
آنکه ساقی در وی صد و سی سال باشی کامران وه چه قصری کز رهِ رفعت فلک بوسد درش وه چه باغی
کز لطافت هست چون باغِ جنان بلبلِ بزمِ نشاطش چون درآید در نوا در بهشتِ جاودان خرّم جعد نهد آشیان
حبّذا باغی که فیضش روح بخشی میکند مرحبا قصری که پیشش گوش گیرد آسمان هر سحر آید پی خدمت در حرمِ بهشت
جبرئیلِ حضرتِ عزت فرود از آسمان سال تاریخِ بنایش دل ز پیرِ عقل جست گفت فردوسِ جهان و گلشنِ قطبِ زمان
و ذاتِ مقدسِ آن خاقانِ جنت مکان جامعِ علومِ عقلی و نقلی و بغایت ذکی طبع بود چنانکه آورده اند که روزی
در مجلسِ همایون جمعی از علما و فضلا حاضر بودند یکی از فضلا تعریفِ یکی از حضارِ مجلس کرد که با آنکه اجتماعِ فهم و حفظ
نادر میباشد این عزیز جامعِ مرتبهٔ اعلی هر دو صفت است پادشاه از وجهِ ندرتِ اجتماعِ فهم و حفظ استفسار فرمود
فاضلِ معروف گفت که چون فهم عبارتست از سرعتِ انتقاشِ صورِ علمیه در مدرکه و ادراکِ علوم موقوفست
برینکه مزاجِ دماغ که محلِ قوای مدرکه است رطب باشد و حفظ عبارتست از بطوءِ زوالِ صورِ مرتسمه باید که در دماغ
یبوستی باشد که علوم محفوظه زود زایل نشود و بواسطهٔ آنکه یبوست کیفیتی است که بسبب آن قبولِ شکل و ترکِ آن
دشوار

دشوار باشد و رطوبت کیفیتی است که به سبب آن قبول و ترک اشکال آسان باشد پادشاه فرمود درین
تقدیر بایستی که اجتماع فهم و ضبط محال باشد نه نادر فاضل مشار الیه بعرض رسانید که چون محل فهم جزویست از دماغ
و محل حفظ جزو دیگر و باختلاف محلین اجتماع ضدین یعنی رطوبت و یبوست در یک محل که ممتنع است لازم نیاید لیکن
اکثر چنان است که استیلای رطوبت یا یبوست احد الجزئین سرایت در جزو دیگر می کند بنا برین فهم و حفظ
مجتمع نمیشود و بندرت بنا بر قوت هر واحد از جزئین مذکورین یعنی محل فهم و محل حفظ کیفیت احدهما ساری در دیگری
نمیشود و مضعف آن نمی گردد پس پادشاه فرمود سبب چیست اطفال را قوت حافظه زیاده از بزرگان می باشد
و حالانکه رطوبت دماغ اطفال بنسبت بزرگان بیشتر است فاضل دیگر گفت که شیخ ابو علی در حیوان شفا گفته جمعیت
خاطر و عدم توزع بال و قلت مشاغل دنیوی مدخلیت تمام در ضبط دارد و تصریح کرده که سبب قوت حفظ اطفال
آنست که خاطر ایشان برای اشغال دنیوی پریشان نیست باز پادشاه سخنی دیگر پرسید که سبب استحباب نوم
بجانب یمین چه باشد فاضل مذکور عرض نمود که قاضی عیاض در شفا ذکر کرده که چون دل در جانب چپ است
اگر بر جانب چپ بخوابند تکیه بر دل خواهد شد و خواب باستغراق خواهد بود و اگر بر جانب راست بخوابند دل
آویزان خواهد ماند و این سبب سرعت انتباه است دیگر مذکور شد که در جلد سابع میرخوند مذکور است که اهل ختا
عزیزانرا در جانب راست نمی نشانند بل در جانب چپ جا میدهند و سببش اینست که دل در جانب چپ است
پس هر که در آنجانب نشیند بدل نزدیکتر خواهد بود و نظیر این آنکه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته که سبب
فطانت کوته قدان اینست که دل ایشان بدماغ اقربست اگر گویند که بایستی که اینمعنی عموما باشد و حال آنکه
نه چنین است چه بعضی بلند قدان در غایت فطانت و کوتاه قدان در نهایت حماقت می باشند گوییم بعضی بلند
قدانرا اسافل بدن بلند می باشد و اعالی بدن کوتاه پس به سبب قرب دل بدماغ متفطن و زیرک می شوند

وکوتاه‌قدان که بالعکس ایشانند بنابر بُعد قلب از دماغ قوت متخیله ندارند بعد از اتمام مذاکرات پادشاه
هر یک از علمای مجلس را بانواع اکرام و انعام بنواخت و نظیر حکایت مذکور است آنچه که صاحب نفایس الفنون
از پادشاه زمان خود الجایتو سلطان نقل کرده که روزی در مسجد جامع یکی از علمای واعظ وعظ می‌گفت و
فضلاء بسیار مثل قاضی القضات نظام الدین عبدالملک وغیره حاضر بودند واعظ در اثنای سخن گفت کاد الفقر
ان یکون کفراً و اگر چنین نبودی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نفرمودی که اللهم انی اعوذ
بك من الفقر سلطان چون بشنید فرمود اگر چنین بودی پس چرا فرمودی اللهم احیینی مسکیناً
و امتنی مسکیناً واحشرنی فی زمرة المساکین و توفیق میان دو حدیث چگونه تواند
بود واعظ چون از عهدهٔ جواب بیرون نتوانست آمد سلطان فرمود فقر نایافتن است و محتاج بودن و مسکنت شکستگی
و تواضع مراد آنست که پیوسته شکسته و متواضع باشد و از عجب و خودبینی احتراز کند و هم در آن روز واعظ از فضیلت
صلوات کلمات میراند سلطان فرمود چه راست که با هیچیک از انبیا آل او را در صلوات ذکر نکنند و در صلوات
بر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم آل او را ذکر کنند واعظ فرو ماند سلطان فرمود مرا در جواب این سخن
دو وجه بخاطر میرسد اگر پسندیده باشد از شما انصاف و تحسین بستانم والا غرامت بکشم وجه اول آنکه چون دشمنان
حضرت رسالت او را ابتر خواندند ایزد تعالی ابتریت با ایشان نسبت کرد یعنی ایشان از نسل منقطع شود و اگر باز ماند
هیچیک انبیا از آن باید بخلاف نسل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که روز بروز زیادت شود و هرگز ذکر اسم
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بی ذکر ایشان نباشد دویم آنکه ادیان انبیای سلف در معرض نسخ و زوال و
تبدل و انتقال بود و امضای احکام آن بر وارث و غیر وارث لازم بخلاف دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم
که تا آخر زمان بتغیر دول و تقلب دوران تغیر در آن صورت نمی بست و بر متابعان او لازم که اخذ آن از خاندان

از خاندان او کنند چنانچه فرموده انّی تارکم فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی
ما ان تمسکتم بهما لن تضلّوا ابداً لاجرم در صلوات ذکر ایشان بذکر او مقرون باشد
سلطان چون آن تقریر فرمود جمیع فضلا زبان بتحسین و ثنا گشودند و از حسن تقریر و ذکای سلطان تعجب نمودند
و آن پادشاه مغفرت پناه یعنی سلطان محمد قطبشاه قوت حافظه بمرتبه داشت که کتب سیر و تواریخ را که ملاحظه
مینمود همه را از بر بطلاقت لسان و فصاحت بیان نقل میفرمود و بر ظهر کتابهای نظم و نثر که بنظر فیض اثرش
در می آوردند و مطالعه آن از اول تا آخر مینمود احوال مولف آن کتاب از کتب معتبرهٔ تواریخ و تذکره تحقیق نموده
بعبارت دلپذیر تحریر میفرمود اگر منشی صاحب طبیعت آن مرقومات را از پشت آن کتاب جمع نماید تذکره
می شود بغایت بی نظیر و مجموعهٔ دلپذیر برنا و پیر و گاهی جواهر واردات طبع اقدس را بسلک نظم و نثر
می کشید و بیشتر ظل الله تخلص اشرف خود می گردانید و چند غزل و رباعی و ترکیب بند در مرثیهٔ حضرت سید الشهدا
علی جده و علیه الصلوٰة و السلام از آن خاقان جنّت مکان بیادگار مانده و آنچه که در تاریخ قطبشاهی از آن اشعار
مسطور است بعینه در بنجا مرقوم میگردد **در توحید حضرت باریتعالی** یارب چه برتری تو ز وصف لسان ما

پنهان شده ز شرم زبان در دهان ما   در حضرت تو یقین و گمان را چو راه نیست   حیران وصف تست یقین و گمان ما
بر هر چگونه عرض دهد طول و عرض بحر   دریای وصف تو ز کجا و بیان ما   جای بود مقام خداوندیت که هست
صد خنده عقل را ز چنین و چنان ما   مالب بشهد ذکر تو کردیم آشنا   تلخست شهدهای جهان در دهان ما
جز بی نشانی از تو نشانی نیافتیم   بر درگه تو نیست بجز این نشان ما   بر عجز ما ببخش ایا قادر رحیم
معلوم تست غایت تاب و توان ما   بخشای بر عیان و نهانم که آگهی   ای پیشت آشکار نهان و عیان ما
ظل الله از شرور بدان در پناه تست   ای درگه جلال تو دار الامان ما   **در نعت حضرت محمد مصطفی**

 ومنقبت حضرت علی مرتضی علیهما الصلوة والسلام مصطفی و مرتضی چون نیستند از هم جدا
نعت و مدح هر دو شه را می‌کنم با هم ادا آن یکی فرمان روای هر نبی و هر ولی وان دگر مسندنشین بارگاه کبریا
کمترین نعت یکی معراج مدح هر نبی سهلتر مدح دگر یک فوق مدح اولیا آن یکی را قاب و قوسین آمده فرخ مقام
وان دگر را شمه‌ای از لوکشف کشف غطا آن یکی کان مروت وین دگر بحر کرم نعت آن از حق لعمرک مدح این یک لافتا
هر یکی را گر بسنجی با دگر خاصان حق هست جای آنکه گویند این کجا و آن کجا گر نیاوردی بعرصه لطف حق این هر دو شاه
کس ندیدی در خور درگاه حق فرد بها مدعی نبود عجب گر راه حق گم کرده است چون ندانسته است مسکین هادی این راه را
همچو ظل الله یابی پیشواه راهی از بهشت گر بدانی بعد پیغمبر علی را مقتدا **در منقبت حضرات چهارده معصوم علیهم السلام**
بعد ذکر مصطفی و ذکر شاه اولیا خوش بود ذکر ده و دو حجبه خاصان خدا حضرت خیر النسا با هر دو عالی گوهرش
مجتبی بکر القلب دیگر شهید کربلا بعد ازین هر دو سرو سرور امام چارمین حضرت زین العباد آن هر دو عالم را ضیا
از پی زین العباد آن سرور باقر لقب از پی او صادق دین منبع صدق و صفا از پی صادق امام عالم کاظم لقب
آنکه بوده صد چنین القاب خوش بر وی روا از پی آن سرور هفتم امام هشتمین کز رضای حق طلب کردن لقب گشتش رضا
از پی آن هشتمین سرور نهم سرور که بود هم تقی و هم جواد او را لقب‌های بجا از پی ذکر نهم سرور دهم را یاد کن
آن نقی کز وی شرف گشته سر من رای را از پی او عسکری را ذکر کن جنت طلب کز پی عقبی باو گشته معسکر التجا
رهنمای آخرین جز مهدی هادی مدان کز مبارک ذکر او گشته مقرر فیضها پیشوایان اینچنین باید اندر راه دین
باد بر هر یک درود بی‌حد و بی‌انتها شکر این نعمت چسان گویم که از لطف اله همچو ظل الله ندانم غیر ایشان مقتدا
وله از التفات دلبر عالی مقام ما گردون زده است سکه شاهی بنام ما شام و صباح ماست چو شام و صباح عید
بر یاد دوست چون گذرد صبح و شام ما شد پایمال شادی وصلت غم فراق دوران چه خوش کشید ز هجر انتقام ما

دل ما

در شرع عشق نیست روا غیر یاد دوست　زاهد تو غافلی ز حلال و حرام ما　... تازه خورم نشتری اگر

قاصد بگوش یار چو گوئی پیام ما　آنخوش سخن که وصف قد یار خویش کرد　مسکین ندیده سرو صنوبر خرام ما

ظل الله احترام جواز دوست یافتیم　زان خلق عالمند پی احترام ما　وله یاری جان پرور ای جانانه میباید ترا

شاه حسنی مرحمت شاهانه می باید ترا　شمعها خواهند اگر پروانها در حوزه نور　بی تکلف صد جهان پروانه می باید ترا

هست در ویرانه دل گنجها از حسن تو　گوشه چشمی باین ویرانه میباید ترا　شمه درد دلی از درد مندی گوش کن

اینقدر در و سرار افسانه می باید ترا　نسبت همخانگی دل را بجان افزود است　زین سبب گویم که دل همخانه می باید ترا

خانه دل رنگ صد خورشید تابان شد ز مهر　پرتوی زین خانه در کاشانه می باید ترا　سکه شاهی طلب سلطان بازار عشق

سروری چون مردم فرزانه میباید ترا　وله بایت وصل تو دلم صدق و صفا ارد بیا　از مهر نگر فیض و وفا را دریاب

میرود جانب گلزار ببوی تو صبا　خیز و گم کرده رهی بیسر و پا را دریاب　تا بفریاد رسی غرقه طوفانی را

در شب هجر دل خسته ما را دریاب　رهنمایان همه در عشق تو ره گم کردند　زین ره دل بی راه نما را دریاب

سخن از دشمنی مهر فزا می گذرد　حرف سربسته ارباب وفا را دریاب　تا نهی در ره جانانه قدم سر دانه

نور کیفیت مردان خدا را دریاب　چون نهادی بره عشق قدم ظل الله　اندرین ره روش شاه و گدا را دریاب

وله قرب یارم ز عشق و دولت اوست　اینهمه حشمتم بهمت اوست　نعمت عشق کم مبین دانم ما

سرفرازی ز حق نعمت اوست　پادشاهی کجا و شوکت عشق　شوکت جم غلام شوکت اوست

نوبت عشق تا قیامت هست　ای خوش آن دل که تحت رایت اوست　غافل از عشق غالب گفته

هر کسی همچو ذره نوبت اوست　عشق محمود کرده صید ایاز　نه ز لطفش بجنبش قدرت اوست

گرچه شاه جهان بود محمود　سر بسار ایاز و خدمت اوست　من کجا صبر در غم جانان

لاف صبرم ز عشق و جرات اوست زخمی رشک جمله زحمتها زحمت عشق و رنج و محنت اوست
کوسه گیراست هر شبی خورشید بسکه در آرزوی خلوت اوست اهل بدعت شدند جمله بتان
زان روشهای خوش که بدعت اوست مست از باده نیست ظل الله سرخوش از بادهای سرخوش اوست
وله در محبت خسروان را از اطاعت عار نیست ملک عشق است این اینجا حاکمی جز کار نیست بسکه از حد بیش میخواهم بدل مهر ترا
صد جهان مهر تو در دل دارم و بسیار نیست در گلستان محبت گردائی چون خلیل روشنت گردد که از آتش ترا آزار نیست
تا تو در دل آمدی غیری ندارد ره دراو در حریم خاص شه نامحرمان را بار نیست شب به سر دوستی دان قصه موسی و خضر
غافل از سر محبت واقف اسرار نیست لذت خواب سحر در پیش چشمی لذتی نیست کز خیال یار شبها تا سحر بیدار نیست
مدعی گر دعوی دارد مسلم داشتیم روشنش بادا که ظل الله دعوی دار نیست وله کار من و دل همه با یار است
ما را به کسی دگر چه کار است هر دوست بدامنی است درخود دست من و دامن نگار است
خوش آنکه رسید قاصد و گفت خوش باش که یار با تو یار است ما دل خوش و وصل یار سرخوش
هنگام خوشی روزگار است ای دوست باعتماد لطفت بی وعده مرا صد انتظار است
هر چند بچاره چند کردن هر سو نگریم کارزار است رخصم مظفریم سلطان
با منظری رحمت و چار است وله خوش شوای دل خوش که کار ز انکو خواهیم ساخت یار اگر با ما نسازد ما با او خواهیم ساخت
صلح جوییهای ما چون از سر صدق و صفاست کار صلح خویش با آن جنگجو خواهیم ساخت ما امید از خود مکن دل را پس از خذلان امید
گر نسازی کار او باری نکو خواهیم ساخت از خلاف مدعی گر صدق ما ظاهر نشد صدق خود را با خلافش روبرو خواهیم ساخت
آبروی ما اگر بر خاک راه دوست ریخت خاک پایش دستگاه آبرو خواهیم ساخت از نیاز خویش زاهد را اگر آگه کنم
سر مبارکش از نماز و از وضو خواهیم ساخت گفتگوی زلف او داریم سلطان در میان زین نسیم چین جهان را مشکبو خواهیم ساخت

وله دلم نالان ز دست دوری تست   هنوزم حسرت مهجوری تست   تو خورشیدی و من چون ذره از دور ۲۹۲

دلم لرزان ز تاب دوری تست   نه بیداری نه بینم لیک در خواب   دلم فرخنده از مستوری تست

نخواهد از سرم این نشه رفتن   که این شور از می انگوری تست   بچشمم نیست در ظاهر ولیکن

بدل حسن رخ چون حوری تست   درآورده ام چون مردم چشم   که چشمم پرده زنبوری تست

چو طفل ابجد ز ستانم ولیکن   همه حیرانم از مستوری تست   وله لاله رویان ز غم دهر نجاتم دادند

در سراب لب خود آب حیاتم دادند   نشه باده مدهوش بلبم افشاندند   در طرب خانه دل نقل صفاتم دادند

ظلمت سینه شده محو بتأثیر صفا   گل رکزار فروغ حسناتم دادند   راه دادند مرا بر سر کوی جانانه

پا بپای خلد برین تازه براتم دادند   تا بدل گشت بعلوی صفت سفلی من   قدسیان مژده فیض درجاتم دادند

تلخ کامیم شده دور که شیرین دهنان   از شکرریزی لب طرفه نباتم دادند   تازه تر از ارم سبزتر از گلشن حسن

رنگ و بوئی ز بهارت برکاتم دادند   هر نفس عشق تو نیرنگ دگر با من باخت   چون ملک قطب منش بین چه ثباتم دادند

کان لعل و گهر و زر بتصرف دارم   تا بگنج ازلی تقدیر براتم دادند   بریاض سخن آن طفل الهی که ز غیب

عندلیب آسا رنگین نغماتم دادند   وله لعبتان فلک از شش جهاتم دادند   بر گلستان ارم تازه براتم دادند

چون برون آمدم از هستی خود سیم و شان   حله نور ز انوار صفاتم دادند   نور امین چو برآورد ز هر موئم سر

قطره چند ز میخانه ذاتم دادند   طوطیم از شکرستان غزلم زان رو   گلرخان از لب خود تازه نباتم دادند

شعله از هر سر موئیم زده جوش عجبی   تشنه لب بودم از آن سر نغزاتم دادند   مرغ آن تازه بهشتم که ز منقارم ریخت

نم کوثر لب آب حیاتم دادند   عاشق و مستم و سر حلقه مجنون منشان   بخت بین لیلی شیرین حرکاتم دادند

کرد آن باغچه چمن که بر هم که در دا   نخل سبزی چو تو شیرین ثمراتم دادند   عندلیبم که چکد نغمه ز هر بال و پرم

۲۹۳. بهواداری گل خوش نعامم دادند خوبرویان که شه ملک لطافت بودند شکر این بوسه ازان لب بکامم دادند

شکر ایزد زبان دارم چون ظل الله شاهی و دانش و دین را بکامم دادند وله تهی دارم که از لعلش شراب زندگی بارد

زگلبرگ رخ رنگینش آب زندگی بارد بهر آهسر وزد چو حنا از شراب ناب مجنونی بهرات نگاهم آب و تاب زندگی بارد

زبس سیراب باشد از عرق گلبرگ رخسارش بروی تر دماغانش گلاب زندگی بارد سحاب چرخ اگر بارد بگلشن قطره بارانها

کف ساقی کلهرم سحاب زندگی بارد جبینش زهره آسا بر دلم نور لقا باشد رخش هر گوشه عکس ماهتاب زندگی بارد

تو آن شاخ گلی کو در بهارستان رنگینی گل از رخسار در عین سحاب زندگی بارد چو بر خیزی زروی ناز از بالین محبوبی

زچشمانت همه مستی خواب زندگی بارد چو ظل الله خیال عارضش در دیده چون بندم بجای عکس رویش آفتاب زندگی بارد

وله خواهم بیار درد دلم مختصر رسد ناگفته به سخن که ازان درد سر رسد غافل مشو ز ناله و آه ضعیف دل

شبها که وقت ناله مرغ سحر رسد هرچند با تو کار ندارد شرار دل لرزد دلم چو ناله او بر شرر رسد

از نیک و بد هر آنچه رسد خوش بود ولی خوشتر بود که نیک ز بد بیشتر رسد آغاز حسن فتنه آخر زمان شدی

تا بعد ازین چها ز تو ای فتنه گر رسد مانده است بیخبر دلم از انتظار دوست خرم دمی که بر سر من بیخبر رسد

چون آتش خلیل دلا کش چو شمع نیست پروانه را چو شعله در آغوش در رسد از میوه بهشت کجا یاد میکنم

زان نخل نورسیده بما گر ثمر رسد سلطان اگر چه سوخت ز شوق نگاه تو سویش نظر مکن که عتاب و نظر رسد

وله عجب رعنا و زیبائی چه گویم بخوبی عالم آرائی چه گویم منور از تو گردیده است چشمم

تو نور چشم بینائی چه گویم بفکر هیچ دانا در نیائی عجب نازک معمائی چه گویم

ز تعریفت زبان از کار مانده چو از تعریف بالائی چه گویم ز سر تا پا چو یوسف رنگ و بوئی

دل و جان از لطیفی ... چه گویم بکام خود ترا کس در نیابد فزون از حد تنهائی چه گویم

بگرا

عجب ترا ایکه وصلت عین بحر است   نه از مائی و با مائی چگوییم   کل نشهٔ بفرق باده از تست

نور کمین تو صهبائی چه گوییم   بظل الله اگر سر در نیازیست   چو حسن خویش خود رائی چگویم

دلم گاه در صومعه که دیر مغان گردیدیم   هر کجا در طلب دوست توان گردیدیم   از همه راه و روش هست خبرها ما را

عمرها همه همین گرد جهان گردیدیم   پیش ما سود و زیان همه عالم بجو نیست   گرد عالم نه پی سود و زیان گردیدیم

بسکه دل را هوس شرح غم تو و درد تست   همچو سوسن ز سراپای زبان گردیدیم   گر جوان گشت زلیخا بدعای یوسف

بیدعا ما ز وصال تو جوان گردیدیم   پرتو روست چو تابید بما ظل الله   بر همه خلق جهان نور فشان گردیدیم

وله چاره تلخ نگاهت لب خندان کرده   زهر را نوش لبت چشمهٔ حیوان کرده   ترک چشمت که شکست همه شاهان داده

من چه گویم که چه با جان عزیزان کرده   آشکارا انچه ز چشمان تو دیدم سهل است   هرچه کرده به من آن عشوهٔ پنهان کرده

غرق موج است بدریای تو صد کشتی نوح   بحر حسن تو چه گویم که چه طوفان کرده   سیر گلگشت چمن نیست بعهدت کس را

جلوه‌های تو جهان جمله گلستان کرده   گر تو پروا نکنی درد دلم را حسم است   بر دل خسته که ترک همه درمان کرده

دلم از وعدهٔ لطفت نپذیرد آرام   بسکه دیدم که ترا غیر پشیمان کرده   عشق را سهل نگیرید که بخیل و سپاه

ای بسا کشور آباد که ویران کرده   غم ز دشوار فلک نیست مرا ظل الله   لطف حق مشکل ما سر بسر آسان کرده

وله نوروز اگر با تو آسوده می   همه سال و وه وه چه خوش بوده می   بچوگان سر گوی زرین مهر

بیک حمله از چرخ بربوده می   گر از لطف امداد می یافتم   دو صد عقدهٔ چرخ بگشوده می

حیا چند منعم ز وصفت کند   بکام دلم کاشکی بستوده می   غمت گر نبودی به از زندگی

چرا در غمت عمر فرسوده می   بصد لطف حرف رقیبان تو   شنیدم که ای کاش نشنوده می

نبودی ره عشق اگر شاه را   چو ظل الله این ره نپیموده می   وله حصنی چو حجر برابکاشتی ورمی

این بود رسم یاری بگذاشتی و رفتی   چندان وفا که کردم چندان جفا که دیدم   ناکرده و ندیده انگاشتی و رفتی

یارب ز بخت و دولت امروز بر سر کیست   آن سایه کز سر ما برداشتی و رفتی   من دامن حمایت کی میگذارم از دست

گر تو وفا و یاری بگذاشتی و رفتی   چشمی که دیده رویت خود کور رو به بینی   گر خاک و خون ز هجرش انباشتی و رفتی

کفی که از فراقت سلطان چه باک دارد   بیدرد هیچ خویشت پنداشتی و رفتی   رباعیات

ای در که تو سجده گه شاه و گدا   در خورد تو توحید که دارد یارا   از امر مطاع قل هو الله احد

شد جرات این بیان دلکش ما را

هر چند که حق داد عطا خواهد داد   روزی که ز نیک و بد سزا خواهد داد   در عرصه میار آنچه لئیمانه بود

کز لطف کریمانه خدا خواهد داد

نیشی که ز مار عشق خوردم به جگر   دردی ز فسون کرد طبیبان چه اثر   جایی که از آنجا به من این نیش رسید

آنجاست مراد داد و افسون دیگر

محمود چو از ایاز شد گرم نیاز   خوش روشنی یافت از این سوز و گداز   بین فیض محبت که پس از چندین وقت

گرم است همان قصه محمود و ایاز

گر نور تجلی نرسید از طورم   در فیض دم مسیح هم مهجورم   دارم ز دم عیسی حیات ابدی

در نور محمدی سراپا نورم

از دوست اگرچه دلنوازی داریم   در مرحمتش عذر و گدازی داریم   با این همه از مرتبت عالی عشق

زین بیش امید سرفرازی داریم

... پر شور رفتن   احوال دلم راست نیاید به سخن   خورشید مرا چو به ز خورشیدش دید

الیه

ترکیب بند در مرثیه سید الشهدا امام حسین علیه السلام

خورشید مرا ز رشک گذشت بمن خورشید مرا چو به ز خورشیدیش دید

آمد محرم و غم دل بر بلاست باز درد و هر شور و ولوله کربلاست باز
اکنون ز حال عالم بالا نیم ولیک دور فلک چو حلقه ماتم سراست باز شادی و خرمی همه بر یک کنار شد
دوران درد و غصه و رنج و بلاست باز تاج مرصع از سر شاهان شده است دور پیراهن تجمل این غم قباست باز
اورنگ خسروی ز میان بر کنار شد بر جای تخت پادشهی بوریاست باز بر جان مصطفی است اگر صد هزار غم
صد گونه هم نصیب دل مرتضی است باز دشوار شد نفس زدن از درد این عزا ایام رنج و محنت خیر النساست باز
خیر البشر بصد غم و درد است زین عزا بر دل فضای جمله جهان تنگناست باز آنکس که هیچگه خبرش از غمی نبود
در چنگ صد هزار الم مبتلاست باز این ماتم و الم نه همین شد نصیب ما هنگام ماتم همه ارض و سماست باز

ز اهل سما و ارض مصیبت عجب مدان
در ماتم حسین غم و محنت عجب مدان

دوران غم ز ماه محرم رسیده است هنگام آه و ناله و ماتم رسیده است نزدیک شد که دود برآید ز نه فلک
بر چرخ بسکه آه دمادم رسیده است آه و فغان دل ز پی هم عجب مدار صد درد و غم بدل ز پی هم رسیده است
گردون کار زیر و زبر گشته دور نیست کم نیست ماتمی که بعالم رسیده است آل رسول را عظمتها که داده حق
درخورد آن مصیبت اعظم رسیده است روز جزا عجب که برآرد ز خاک سر سنگی که از یزید بآدم رسیده است
از بحر اگرچه روی زمین جمله نم نیافت زین واقعه زمین همه جا نم رسیده است گویا که از بلیه ساکن حرم
آثار آب دیده بزمزم رسیده است داریم صد جهان غم ازین ماتم و هنوز نسبت بحال حصه ما کم رسیده است
ظل الله از مصیبت سلطان کربلا تاب سخن نماند ز بس غم رسیده است

ای چرخ از تو رنج و بلای عجب رسید
شرمی که فتنهٔ تو بجای عجب رسید

واحسرتا که فتنهٔ دوران ز حد گذشت　رنج و بلای شاه شهیدان ز حد گذشت　واحسرتا که بر شه دنیا و دین چنین
بیداد اهل فتنه و طغیان ز حد گذشت　کشتی شکستگان ز جان دست شسته را　در بحر غم شکنجهٔ طوفان ز حد گذشت
لب تشنگان بادیهٔ پر سموم را　تفسیدگی سینهٔ سوزان ز حد گذشت　طوفان نوح خاسته دوران عجب مدار
کز موج خیز دیدهٔ گریان ز حد گذشت　افغان از این عزا که غم و رنج و محنتش　چون زخم درد خوردهٔ کنعان ز حد گذشت
از بهر انتقام شهیدان کربلا　آه و فغان که مهلت یزدان ز حد گذشت　ما را ز ماتم شه دین را ز دشمنان
آشفتگی حال پریشان ز حد گذشت　ظل اللها ظهور ز مهدی امیدوار　از کفر چون مصائب ایمان ز حد گذشت

ما گر فلک بدیدهٔ گریان نشسته ایم
عمریست در مصیبت ایمان نشسته ایم

آن دور ماتم است که از غم امان نماند　آن عهد غم که طاقت تاب و توان نماند　آن روزگار تلخ که هر چند بنگری
از شهدهای عیش بعالم نشان نماند　آشفتگی دهر ز ماتم عجب مدار　در عهد ماتمی که سر سروران نماند
عهد مصیبت است که شاه پیمبران　بی سوز و گریه یک نفس و یک زمان نماند　دوران محنت است که سلطان اولیا
یک لحظه خالی از الم بیکران نماند　آن صبح ماتمیست که خیر النسا از آن　فارغ دمی ز نوحه و آه و فغان نماند
ایام ماتمیست که شبهاش تا بروز　بی دیده های غرقه بخون آسمان نماند　پیر و جوان دهر چو طفلان بگریه اند
لذت ز زندگی بی پیر و جوان نماند　از زندگی خلق جهان در تعجبم　بعد از چنین قضیه که جان جهان نماند
فائق الله نسخهٔ کشف ازین قصه شمه ایست　کز سوز و درد قدرت شرح و بیان نماند

ماذر

تا دهر هست دست و گریبان این غم است

این غم نه هیچ باقی غمهای عالم است

در کربلا هجوم بلا را نظر کنید ؛؛ جمعیت بلا همه یکجا نظر کنید در پرده چرخ هرچه دل خصم خواست کرد

خس پوش ظلم کنبد مینا نظر کنید بر حلق تشنه از دم تیغ آب داده اند احوال دوستان خدا را نظر کنید

آل رسول را باسیری همی برند ؛ شرم و حیا و فتنه کبری نظر کنید احوال اهلبیت پس از حضرت امام

چون باشد از شماتت اعدا نظر کنید ننگی که از یزید بر اسلام آمده است صد طعنه از یهود و نصاری نظر کنید

قتل امام را سبب کام کرده اند بر آرزوی شوم و تمنا نظر کنید ظلم یزیدیان جفا کیش بیحیا ؛

با صد هزار لعن مهیا نظر کنید ظل الله آنچه گفت یکی از هزار نیست باقی برین قیاس سراپا نظر کنید

از شومی یزید سگ آن نحس بد فعال

ماتم نگر که کهنه نشد در هزار سال

ناکام شد امام و شد آن خصم کامکار آه و فغان ز بوالعجبیهای روزگار آل نبی بصد الم و رنج مبتلا ؛

آل یزید خورم و خوش با صد افتخار عالم چنان بر آل نبی تیره شد که نیست امید روشنی مگر از آه پر شرار ؛.

آه و فغان که تشنه لبان را نمیرسد آبی ز روزگار بجز تیغ آبدار آه از دمی که خویش و عزیزان خویش را

مغلوب خصم دیده شه دین خوار و زار آه از دمیکه چون شه دین خصم دوست دید نسبت بخصم دوست یکی بود و آن هزار

گویا اگر کسی که نبایست حرب کرد هست این مثل جواب که نارست به ز عار می گفت عذر واقعه کربلا یزید ؛؛

خاک سیاه بر سر او باد و اعتذار کفر صریح قوم لعین یزیدیان در دشت کربلا بنگر چون شد آشکار

از لعن آن گروه تسلی کنید دل ای دوستان هشت و چهار و ده و چهار ارکان دین شکسته شد از نکبت یزید

محکم کشید دین خود از لعنت یزید

یارب بجان فانی سلطان کربلا
یارب بنای بی سر و سامان کربلا
یارب بسوز سینهٔ تفسیدهٔ رسول
از سوز و داغ بیحد و پایان کربلا
یارب باضطراب دل شاه اولیا
از درد و اضطراب عزیزان کربلا
یارب باشک دیدهٔ خونبار فاطمه
در ماتم شهید بیابان کربلا
یارب بزهر کشته شهید بلا حسن
کو را رسید زهر نوا از خوان کربلا
یارب بحق زین عباد آن شه اسیر
صاحب عزا و واله و حیران کربلا
یارب بآن شهان دگر هست عزشان
وان قوم غرق گشته طوفان کربلا
کز لطف جرم جمله محبان شان ببخش
روزیکه هست پرسش طوفان کربلا
ظل الله آنکه نسبت خاصش بکربلاست
حشرش نما بجمع خاصان کربلا
زانقوم بیحساب بجنت روندگان
او را جدا مساز به سلطان کربلا

یارب به کشته کشته تیغ بلا حسین
بر ما نظر نمای که داریم واحسین

شد محرم باز و ما را داغ ماتم تازه شد
داغ ماتم در دل و در دیدها نم تازه شد
غلغل بعثت آسمان در گوش عالم میرسد
تا محرم آمد و آشوب ماتم تازه شد
بهر جان ما غم جانسوز عالم عالم است
از محرم تا غم و اندوه عالم تازه شد
حضرت خیر النسا را دمبدم سوز نویست
مصطفی و مرتضی را محنت و غم تازه شد
از غم شاه رسل در محنت خیر النسا
درد و اندوه دل عیسی و مریم تازه شد
چون نصیب کربلا غمها دمادم بوده است
اندرین سه بهر ما هم غم دمادم تازه شد
از پی هم چون رسید اندوه و غم در کربلا
محنت و غم در دل ما از پی هم تازه شد
غرق خون بینم سراسر داغ دلهای عزا
لاله زار دلهای و بها ایچنین کم تازه شد
همچو ظل الله شادیهاست در حشرم امید

زین غم ... که در دل هر محرم تازه شد

باب ششم در بیان احوال پادشاه ذی شوکت و حشمت زینت بخش اورنگ شاهی قایم مقام حضرت
ظل الهی پادشاه معدلت پناه سلطان عبدالله قطبشاه مشتمل بر سه فصل فصل اول در جلوس میمنت مانوس
و جشن آن و فرستادن مکاتیب مودت اسالیب بسلاطین زمان بخدمت آن پادشاه عالیشان و بعضی وقایع
دیگر ذکر جلوس میمنت مانوس نظام الدین احمد ابن عبدالله شیرازی در تاریخیکه در احوال آن خسرو
بلند اقبال نوشته آورده که چون عطیات نامحدود و مواهب نامعدود از جناب باری جل شانه واصل ذات
قدسی آیات و شامل احوال عالی درجات آن زیبنده سریر جهانداری بود بعد از آن که سن اشرفش بیازده
سال و چهار ماه و یازده روز رسید بر اورنگ سلطنت و سریر خلافت جلوس فرمود و در روز رحلت حضرت ظل الهی
منصور خان حبشی و غیره جهت رفع خلل و دفع فساد اهل بازار و اوباش چنانکه قبل ازین بقلم آمد آن خاقان
بلند مکان را بر تخت فرمانروائی نشانیدند و صبح روز دویم بتاریخ چهاردهم ماه جمادی الاولی سنه ١٠٣٥ خمس و ثلاثین و الف
هجری از کریاس گردون اساس نقارخانه پادشاهی صدای رعد ادای نوازش دمامه و کوس کورکه بشارت
و نوای کرنا و نفیر بکره اثیر رسید صلای عیش و عشرت بعالمیان در دادند و بارگاه معدلت پناه را از ازدحام عساکر
نصرت نشان و امرای عظیم الشان و عمال کاردان و سایر طوایف چاکران مشابه فضای بهجت افزای عیدگاه
گردانیدند خسرو یوسف جمال سکندر اقبال مانند آفتاب از مطلع عز و اجلال طلوع نموده بر تخت سلطنت جلوس فرمود
و همگنان در آداب گاه ایستاده آداب عقیدت و نیازمندی بجا آوردند و زبان بدعای ازدیاد عمر و دولت و ثنا
و تهنیت گشودند و بامر جهان مطاع ابواب خزانه و جامدارخانه مفتوح ساخته زر نقد و مرصع آلات متکاثره و تشریفات فاخره
بر آوردند و جمیع ملازمان دولت را از اکابر و اصاغر علی قدر مراتبهم بعنایت و مکرمت آن نواختند و بحکام بلاد و عمال محال
فرامین بشارت جلوس همایون نوشتند و خلعت ها و تشریفات بآنها ارسال داشتند و سادات عالی درجات و اهل ار

وطلبهٔ علوم وسایر ارباب استحقاق فراخور حال مشمول احسان و اکرام شاهی گشتند و بر فیلها و عرابها زر و شکر بار کرده
در اسواق و کوچها گردانیده بر تمام عوام الناس قسمت نمودند و از حبس و زندان جمیع بندیان و مجرمان را آزاد کردند و شعرا
که اشعار آبدار و قصاید غرا در تهنیت و تاریخ جلوس گفته بودند بصلات زیاده از آنچه که در تخیلهٔ ایشان گنجد اختصاص
یافتند و مولانا رونقی مادّهٔ تاریخ جلوس مبارک را در قطعه درج کرده است فرزین شد جهانی از جلوس شاه عبد الله
١٠٣٥
و شاعری دیگر این مادهٔ تاریخ در قطعه بسته است شد شاه دکن قطب زمان عبد الله و طبقات انام از میمنت جلوس
١٠٣٥
خسرو عالیمقام در مهاد امنیت و آسایش مقام و آرام گرفتند و خارستان غم و الم را به بهارستان شادمانی و نعم
مبدل ساختند

ذکر رسیدن رسولان سلاطین با رسایل مودت آیین مشتمل بر پرسش و تهنیت

چون خبر وحشت اثر رحلت پادشاه رضوان مرتبت و بشارت خرمی جلوس سلطان سکندر حشمت بمسامع اجلال
سلاطین آفاق رسید عالیحضرت سلطنت دستگاه ابراهیم عادلشاه شاه ابو الحسن را و عالیحضرت جمجاه برهان نظامشاه
ثانی میر جعفر را که آن هر دو از معتبران و معتمدان آن دو پادشاه عالیجاه بودند با مکاتیب پرسش و تهنیت و تحف و
هدایا از اسب و فیل و مرصع آلات بخدمت خاقان زمان فرستادند و چون رسولان بحوالی دار السلطنه حیدر آباد
صانها الله عن الخلل والفساد رسیدند از پایهٔ سریر سلطنت معتمدان امین باستقبال ایشان مأمور گردیدند که برسوم ضیافت
و لوازم مهمانداری قیام نموده هر دو مشار الیه را ببارگاه عالی بیاورند مأموران مذکور باستقبال شتافته بلوازم ضیافت
و مهمانداری پرداخته باکرام تمام بحضور آوردند رسولان مذکور بشرف بساط بوسی فایز گشته بمراسم پرسش و تعزیت
و لوازم مبارک باد و تهنیت اقدام نمودند و خاقان زمان ایشان را به تشریفات خاص نواخته منازل رفیع و عمارات
وسیع بجهت نزول شان تعیین فرمودند و نیز در سال جلوس میمنت مانوس اخلاص خان قزوینی از جانب شاهزادهٔ
اعظم شاهزاده خورم ولد خسرو ممالک هندوستان نور الدین جهانگیر پادشاه ابن جلال الدین محمد اکبر پادشاه بجهت

تهنیت

تهنیت و مبارکباد و با تبرکات شاهانه و مکتوب تهنیت اسلوب بحضور خاقان زمان رسیده مراتب رسالت او انجح
و بانعام و اکرام و افسر امتیاز یافته در منزل عالی که بجهت او مقرر کرده بودند فرود آمد و بعد چندی بعضی معتمدان درگاه
والا با تحف و هدایای لایق و مکاتیب محبت اسالیب بموافقت رسولان سلاطین دکن روانه بیجاپور و دولت آباد
شدند و رسول شاهزاده عالمیان بعد از آنکه مستدعیات او بنور اجابت مقرون گردید مسرور و مقضی المرام رخصت
انصراف حاصل کرده مراجعت نمود

ذکر سرفرازی یافتن بعضی از ملازمان ببعضی تعلقات و معزول گشتن برخی دیگر از آن خدمات و بحال ماندن سایر عمال و اکثری از اهل خدمات

نظام الدین احمد در تاریخ خود آورده که در اواخر عهد سلطنت سلطان جنت مکان چون نواب علامی فهامی میر محمد
مومن علیه الرحمه برحمت ایزدی پیوست سلطان مبرور مغفور منصب جلیل القدر پیشوائی را بهیچیک از مقربان سریر
خلافت تفویض نفرموده خود بنفس اقدس تمشیت امور سلطنت می نمود و سیادت پناه میر محمد رضای استرابادی
که بعد از خواجه مظفر علی بسعی و توجه نواب علامی فهامی باین منصب سرفرازی یافته بود نیز حسب الحکم بعضی مهمات را
سرانجام میداد و وقتیکه پادشاه معدلت پناه بجای والد ماجد خود براورنگ خلافت جلوس فرمود رای
عالم آرای خورشید ضیا اقتضای آن نمود که پیشوای خردمند تا بتدبیر صایب ضبط قواعد سلطنت و ربط معاقد مهام
سپاه و رعیت تعین فرماید و والده سلطان جنت مکان متوجه داماد خود شاه محمد ولد شاه علی عرب شاهزاده
شده باتفاق خواجه سرایان عمده قرارداد که مشار الیه باین منصب عز اختصاص یابد و منصور خان حبشی که سابقا
بحواله داری لشکر رکاب ممتاز بود بتشریفات میر جملگی سرفراز گردد و میرزا نور بهان اصفهانی را که پادشاه نصفت
پناه بعد از عزل خواجه افضل ترک بمنصب ارجمند سرخیلی اختصاص بخشیده بود و مدت دو ماه باین خدمت جلیل القدر
اشتغال داشت معزول گردانید پس حسب القرار در اول سال جلوس همایون شاه محمد موصوف را تشریف پیشوائی

رسانید و چون مشارالیه از کاردانی و پیش‌بینی بهره نداشت عالیجناب علامة العلماء شیخ محمد المشهور بابن خاتون
را که از مملکت ایران بعد از ادای امر رسم رسالت مراجعت نموده بود و خاقان جنت مکان میخواست که خدمت
بزرگ بمشارالیه تفویض فرماید خلعت نیابت پیشوایی مرحمت شد و رخصت جلوس نزدیک تخت نسبت
شاه محمد پیشوا ارزانی گشت و منصب دبیری نیز بآن عالیجناب مفوض گردید و چون مشارالیه بامور جزوی و کلی این
دو خدمت کما ینبغی می‌پرداخت از جهت شاه محمد پیشوا همواره بآن دولتخواه طریق نفاق مسلوک میداشت
و منصور خان که بمنصب رفیع القدر میرجملگی سربلندی یافته بود چون از فن نویسندگی و عملداری بی‌بهره بود بامداد
و اعانت بهامنه خدمت میرجملگی را سرانجام میداد و اکثر متوجه حال سپاه گشته در مقام غرور و پرداخت این فرقه درآمد
و بعضی خواجه‌سرایان معتبر قدیم الخدمت را که در عهد خاقان جنت مکان نهایت تقرب و بخدمات عمده سرافرازی
داشتند مثل ملک یوسف و ملک عنبر بنابر غمز و سعایت بعضی از ایشان عزل و نصب نمودند و سیصد غلام
گرجی و حبشی را که ملک عنبر فراهم آورده ضمیمهٔ لشکر ظفراثر گردانیده خدمت حواله‌داری ایشان داشت از او جدا
نموده هر یک را بقدر مراتب از هزار تنکه تا سه هزار تنکه ماهیانه مقرر کرده در بیرون دولتخانه منازل دادند و
از جماعه چهار نفر را که آثار رشد و تمیز بر ناصیهٔ ایشان هویدا بود خطاب خانی یکی را که غلام ترکی نژاد بود بخطاب فیروز خان
و سه نفر دیگر را که حبشی بودند یکی را بخطاب آدم خان و یکی دیگر را بخطاب یاقوت خان و دیگری را بخطاب حمید خان
سرفراز ساخته هر یک را سردار فوجی از عساکر گردانیدند و قاسم بیک ولد مرشد قلی بیک ترکمان را که خدمت کوتوالی
دارالسلطنت داشت و حسن بیک شیرازی را که نایب او بود و میرزا قاسم بیک اردستانی که بخدمت ناظر الملکی
سرفراز بودند بدستور سابق بحال داشتند و خواجه افضل ترک که قبل از رحلت خاقان جنت مکان مدتی زمان از منصب
سرخیلی و سرداری معزول گشته و جاگیر چهار لک هون سرو طلی ازو تغییر شده بود بسعی منصور خان بهمان خدمت و

عالم

جاگیر با و معوض گشت و مجدداً از جملهٔ امرای عظام گردید و اعتماد دراو و نارایین راو و سوری راو از قوم برامهه که بخدمت
دبیری فرامین هندی و مجموعداری که عبارت از استیفای ممالک است و سبب نویسی سرفراز بودند خدمات
مذکور بر آنها برقرار ماند و اعتماد دراو را تقرب درگاه نیز دست داد و امرای عالیشان و نامگواران معتبر مثل دهرما راو
و اسیراو و عمال دیگر که بمناصب بلند و خدمات ارجمند سرفرازی داشتند بطریق سابق بحال و برقرار ماندند

ذکر توجه فرمودن خاقان زمان بسیر حدایق حوالی دار السلطنت و اشتغال نمودن بعیش
و عشرت و بیان ذکر سالگرهٔ آن خسرو زمان چون خاطر اشرف را بعد جلوس همایون بر سریر
خلافت فراغی از انتظام مهام سپاه و رعیت دست داد طبع اقدس مایل بسیر و تماشای ریاض و بساتین
شد و در فصل برشکال که در هندوستان برنگ فصل بهار ایران فرحت انگیز و مسرت آمیز است بسیر باغ لنگم پلی
که قطعه ایست از بهشت برین و پادشاه مغفرت پناه سلطان محمد قلی قطبشاه نور الله مضجعه احداث آن نموده
و عمارات عالی در آن بنا فرموده و محل عیش و عشرت آن خسرو رضوان مرتبت بوده متوجه گردید و با شاهدان بزم ساز
و پری زادان دلنواز در آن گلشن مینو آئین مدتها همیشه طرح بزم و نشاط و عیش و انبساط انداخت و ابواب مسرت
و کامرانی در آن فصل فرحت وصل بر روی خلایق مفتوح ساخت پس از آن بکوه بنات کهات که از جانب
شمال متصل به بساتین دار السلطنت واقعست روی توجه آورد و در اطراف کوه مذکور مقدار دو فرسنخ در دو
فرسنخ بساتین پر اشجار و ریاض پر اثمار و عمارات رفیع و ابنیه وسیع است و در جانب شمال آن حوض
حسین ساگر که دریاچه ایست بغایت عریض و طویل و عمیق سدی بطول یک فرسنخ و بارتفاع صد ذرع
و بعرض پنجاه ذرع محکم از گچ و سنگ برکنار آن دریاچه بسته اند و مشهور است که پادشاه غفران پناه ابراهیم
قطبشاه طاب ثراه دولک هون خرج حفر و سد آن حوض نموده از آب باران مملو ساخته و بر فراز آن کوه

مذکور واقع است و پادشاه مغفرت پناه محمد قلی قطب شاه نور الله مرقده عمارت رفیع مشتمل بر سه طبقه
و چند عمارات دیگر که اثاثهٔ سلطنت و تجمل حشمت و شوکت و اسباب کارخانهای پادشاهی در آن گنجد
از بالا تا پایین جا بجا ترتیب داده و یکدولتخانهٔ عالیشان و بیست اماکن دیگر جهت ملازمان نیز مرتب ساخته
و سیاحان روی زمین سیرگاهی بدین آیین در اقالیم سبعه ندیده اند و مورخین صدق شعار از هیچ شهریار
این نوع آثار در زیر این گنبد زرنگار نشان نداده اند القصه درین مقام دلکشا و منزل نزهت افزا چندی
بعیش و طرب بسر برده بسیر باغی که شبیه گلشن فردوس است و عمارت عالی در آن باغ در زمان
پادشاه فردوس آرامگاه سلطان محمد قطب شاه بطرز عمارات عراق تعمیر یافته و تکلفات بسیار از طلا و لاجورد
و نقاشی دران عمارت دلپذیر بکار رفته تشریف فرمایند و اکثر فصل برشکال در گلگشت گلشن و گلزار و سیر
شکار گذرانیده داد عیش و عشرت داده درین اوقات در ولایت دکن چنان اشتهار یافت که خاقان زمان
بعزم تسخیر ممالک بهانهٔ سیر از دار السلطنت بیرون آمده است ازین جهت همگنان در مقام خوف و هراس بودند
و چون رونق افزای دولتخانهٔ همایون شد تفرقهٔ خاطر اندیشه ناکان بجمعیت مبدل گشت و بعد از آن جشن
سالگره همایون بآیینی ترتیب یافت که اگر سخنوران فصاحت بیان در توصیفش دفاتر برنگارند از عهدهٔ شمهٔ
وصفش برون نیایند و جمیع طوایف انام از خاص و عام بتشریفات و انعامات که بقیاس در نگنجد سرافرازی
یافتند و زبان بدعا و ثنای شهریار کامکار گشودند **ذکر جشن مولود النبی صلی الله علیه و آله و سلم**
نظام الدین احمد در تاریخ خود آورده که در زمان پادشاه مغفرت پناه سلطان محمد قطب شاه طریق جشن مولود
النبی مسدود شده بود و وجه اخراجات این جشن بعلما و فضلا و صلحا و فقرا مرحمت می گشت و چند نوبت
شمیلان کثیر الالوان که خرج آن یکهزار هون معتبر بود کشیده میشد و چون خاقان زمان براورنگ
فرما

خلافت نشست فرمان واجب الاتباع شرف نفاذ یافت که بسامان و استعداد لوازم این جشن پردازند
واضعاف مضاعف آنچه که در سنوات سابق خرج میشد بمصرف رسانند پس جهان کهن را باین نو مزین
ساخته در میدان قصر داد محل خیمه مشمّر چهل ستون برپا کردند و در هفدهم ربیع الاول که بقول اصح روز ولادت
حضرت خیر البشر است صلای عیش و عشرت در دادند و مدت دوازده روز و شب این سور پر سرور که قلم
دو زبان از شرح و بیان وصفش اعتراف بعجز و قصور دارد امتداد می یافت و در شب آخر این جشن خوان
الوان نعم در میدان داد محل کشیدند و خواص و عوام طبقات اسلام از آن خوان کرم تناول می نمودند و
تمام اطراف میدان را در آن شب چراغان میکردند و آلات آتش بازی بسیار اندرون و بیرون دولتخانه
سر میدادند و آنشب تا صباح بعیش و عشرت می پرداختند و بهنگامه رقص و ساز را تا طلوع آفتاب جهانتاب
گرم میداشتند و نیز در آخر این شب خاقان زمان از دولتخانه خاص بر فیل کوه شکوه سوار شده با جمیع ارکان
دولت و سلاحداران با احتشام تمام متوجه تفرج و تماشای آئین بندی شهر میشد و تا چبوتره کوتوالی تشریف
برده فیل کوه شکوه را انجک مرصع لمحه نگاه میداشت و عهده داران عمده طبق های زر و جواهر نثار می نمودند
و سوداگران و تاجران که دکاکین میدان را بانواع تکلفات و مرصع آلات آئین می بستند تحایف مرغوب گذرانیده
بتشریفات و انعامات سرفراز میشدند و بعد فراغ از تماشا بهمان شوکت و حشمت مراجعت میفرمود و اخراجات
این جشن هر سال مبلغ سی هزار هون در عهد خاقان زمان تقرر یافت و ذکر بجا آوردن مراسم تعزیت
جناب سید الشهدا علیه السلام در ماه محرم الحرام مخفی نماند که از ابتدای سلطنت سلسله
رفیعه قطبشاهیه رسمیت قدیم و قانونیت مستدیم که در شهر محرم تعزیه حضرت امام جگرگوشه سید انام
پردازند خاصه از زمان پادشاه جنت آرامگاه محمد قلی قطبشاه این رسم تعزیت روز افزون شد تا اینکه در عهد

سلطنت خاقان زمان امر جهان مطاع بجمیع ممالک محروسه شرف صدور یافت که در نقارخانه‌ها دست از نوازش
کوس و نقاره باز دارند و جمیع خوان‌سالاران و چاشنی‌گیران در مطبخ خاص و عام لحوم داخل اغذیه و اطعمه ننمایند
و قصابان دکاکین خود بر دارند چه از این مرادش این بود که در عشره ذی روحی ذبح نشود و تنبولیان برگ نفروشند
که موجب زینت زنان است و جمیع لذات و تکلفات مباح ممنوع و متروک باشد و احکام مذکور بر کل طبقات
انام از مسلم و کافر در ممالک محروسه درین ایام عشر انجام جاری بود و از جامدارخانه عامره چند هزار دست رخت
سیاه و کبود با عصاهای سبز و سیاه باکثر ملازمان و بندگان بارگاه و ذاکران و مداحان تقسیم می‌یافت و در
هر دو الاوه پادشاهی که یکی درون دولتخانه بود و دیگری در بازار دار السلطنت فرش سقرلاط سبز و سیاه می‌گسترانیدند
و سقف آن را بکمخاب و اطلس کبود و سیاه می‌پوشیدند و در هر الاوه چهارده علم باسم چهارده معصوم علیهم السلام الله الملک القیوم
ایستاده می‌کردند و در نصب تیغهای چهارده ذرعی که قرآن و ادعیه ماثوره در آن منقوش باشد بآن علمها می‌آویزانیدند
و چراغدانها و شمعدانهای بزرگ برنجی که در هر یک صد چراغ و دویست چراغ روشن می‌شد بصورت
اشجار پرشاخ ساخته برابر ایوانها گذاشته و شمعهای کافوری بالای ایوان و اطراف حوض چیده هر شب می‌افروختند
و ذاکران خوشخوان و تعزیه‌داران جناب حضرت سید الشهدا در آنجا حاضر شده بخواندن روضه و خطبه و مرثیه
و مناقب اشتغال می‌ورزیدند و بجای اشک قطرات خون دل از دیده می‌ریختند و بعد فراغ از مراسم تعزیه
انواع اطعمه و اغذیه بی گوشت حاضر آورده بآنها می‌خورانیدند و در قصبات و محلات حوالی شهر بل خانه بخانه
همچنین بمراسم تعزیه و سوگواری قیام می‌نمودند و شب ششم ماه محرم علمهای الاوه که بیرون دولتخانه در
تحویل کوتوال بود بمیدان وسیع الفضای دار محل می‌آوردند و آراسته و بازارها و اطراف میدان را چراغان
می‌کردند و جمعی کثیر از محبان ائمه اطهار شمعها بدست گرفته و ذاکران و مداحان بمرثیه‌خوانی و مداحی مشغول گشته

بالا

بتانی در میدان دادمحل می‌آمدند و درآن حسب خاقان زمان بالای دادمحل تشریف آورده بجهت سیاه‌پوشان
دل‌فگاران تا تعزیه از حضور ارسال منبر نموده کوتوال و سایر خلایق فاتحه دوام دولت خوانده با هیئتی که آمده
بودند مراجعت می‌نمودند و همچنین تا آخر ایام عاشوره هرشب از الاوه‌های محلات شهر و اطراف علمها در
میدان دادمحل می‌آوردند و صبح دهم محرم الحرام پادشاه کسوت سیاه پوشیده با پای برهنه با علمها که مرثیه
خوانان پس آن علمها مرثیه میخواندند با جمعی از غلامان خاص و امرا و اعیان و مقربان زاری و شیون کنان
قریب سه هزار قدم راه بتانی طی نموده بمسجدی که متصل ایوان الاوه حضور بود می‌آمد و قصه شهادت شهدای
کربلا و گرفتاری سراپرده‌نشینان حرم محترم آن زبده آل عبا که از شنیدن آن مصائب دلها همه خوناب و
اشک چشمها بمثابه سیلاب می‌گردد استماع می‌نمود و غریو و غلغله نوحه و گریه از خلایق برمیخواست بعد از آن فاتحه
خوانده بدولتخانه مراجعت میفرمود و بزیارت حضرت سید الشهدا و نمازی که درین روز مروی باخبار صحیح است
اشتغال می‌ورزید و بعد صرف طعام نذر حضرت امام علیه الصلوة والسلام [illegible]د از خانه عامره پادشاهی
دودیست دست رخت با کیسه‌های زر بدودیست سیدزاده نیم عنایت و مرحمت می‌شد و هرسال در ماه
محرم مبلغ دوازده هزار هون ماورای اخراجات روشنی و طعام وغیره بسادات و علما و صلحا و فقرا میرسید
و در جمیع ممالک محروسه تلنگانه مقرر بود که در ایام عاشوره در دیوانخانها علمها برپا می‌کردند و عمال محال وجه
اخراجات آن میرسانیدند و دیوان دفترخانه پادشاهی آنرا در حساب سرکار محسوب میداشت ذکر
توجه خاقان زمان بجانب کوه طور بقصد سیر و تماشا در جانب جنوب دار السلطنت کوهی است
با صفا قابل سیر و تماشا و سلطان جنت مکان محمد قلی قطبشاه طاب ثراه بربالای آن کوه عمارت و قصر رفیع
مشتمل بر سه طبقه و ایوانهای وسیع و شه‌نشینان و غرفها به تکلفات گوناگون و تصرفات موزون ساخته و پیش

از بنای این قصر طاقهای بلند و فضای دلگشا محاذی نشیمن از آهک و سنگ ترتیب داده و بر بالای آن حوضی بطول پنجاه گز و در دامنهٔ آن کوه عمارت دیگر مشابه بروج که تحمل سلطنت و اثاثهٔ پادشاهی در آن گنجد جابجا بنا نموده و آن جبل پرصفا و نور را مسمی بکوه طور گردانیده در اطراف آن فرسنخ در فرسنخ بساتین پر اشجار و باغهای پر اثمار احداث فرموده و امرای عالیشان و وزرای رفیع مکان نیز در حوالی آن کوه عمارات و حدایق ساخته بودند و در مابین این کوه و کوه بنات کهات که مسافت آن تخمیناً چهار فرسنخ گفته اند تمام بساتین واقع العرض در صبحی که هوا از غایت لطافت منور نسیم سحری داشت و لمعات صبح صادق در کار پرده دری بود و موسم ربیع بغربال ابر رطوبت بیزی میکرد و گاه گاهی سحاب باران ریزی مینمود خاقان زمان کلیم آسا بآن کوه طور روان شده و بر بالای عمارت فلک شکوه آن کوه بر آمده جهان سبز و خورم و سواد آبادی و خضرت بساتین چندانکه حس بصر مشاهده نماید از اطراف نظر در آورد و از غایت فرح و نشاط در آنجا بساط عیش و انبساط بگسترد نظم

زیکسو مجالس اعیان دولت زیکسو بزم خاص اهل عشرت
سران و سروران یکسو ستاده زیکسو فوج محبوبان ساده
زیکجانب صفی از نامداران همه با فر و شان شهریاران
زیکجانب بهشتی شد پدیدار ز غلمان و پری و حور بسیار

و تا مدت یکماه در آن عشرت سرا بعیش و عشرت اشتغال نمود من بعد از کوه طور فرود آمده بریاض و بساتین حوالی و حواشی آن که هر کدام چون بهشت خرم و در خضرت و نضارت مثل گلزار ارم بود نزول اجلال فرمود و هر روز بگشت گلزاری و سیر شگوفه زاری متوجه شد و طبع اقدس را در آن آب و هوا و فصل فرح افزا شگفتگی افزود تا ایام برشگال منقضی شد آنگاه متوجه دار السلطنت گردید و شهر را بورود مسعود خود رونق بخشید ذکر طلبداشتن منصور خان حبشی میر سید محمد اسفراینی و ملا محمد تقی تفرشی را و آنچه که بعد از آن صورت ظهور گرفت چون منصور خان حبشی که سابقاً سرداری عین الملکی که پایه از وزارت است و حوالی داری لشکر

رکاب داشت و در سنهٔ جلوس همایون چنانکه پیش ازین مذکور شد بمنصب رفیع جلیلهٔ الملکی سرفرازی یافت
و قرب و منزلتش روز افزون شده تا آن پایه رسید که در میزان اعتبار کفهٔ تربیهٔ خود را از کفهٔ مرتبهٔ مقربان
عالیمقدار ثقیل تر میسنجید در اواخر سنهٔ دویم جلوس همایون از جهت آزردگی خاطر از شاه محمد پیشوا و قاسم بیگ
کوتوال که رجوع باو نمی آوردند میرزا سید محمد اسفراینی را که در زمان پادشاه مغفرت پناه چند مدت از مجلسیان حضور
والا نور بود و بعد از آن رخصت رفتن بحرمین شریفین حاصل نموده بجانب هندوستان بلدهٔ لاهور رسیده
در خدمت پادشاه تیموری نژاد نورالدین پادشاه اقامت نموده بود بمکتوبی مشتمل بر ترغیب و تحریص بآمدن اینجا
و تفویض بعضی خدمات بدو فرستاده طلبید و مرکوز خاطرش آن بود که قاسم بیگ را از خدمت کوتوالی معزول
ساخته او را از حضور بدان خدمت منصوب گرداند تا اینکه در تاریخ نهم شهر محرم الحرام سنهٔ سبعه و ثلاثین و الف هجری
در شب چراغان میدان دربار که قاسم بیگ کوتوال در مقام اهتمام چراغان و صفای میدان بود یکی از غلامان
حبشی دیوانی نسبت باو سخن بی ادبی گفت و چون تادیب آن غلام بواسطهٔ حمایت آقای او منصور خان
صورت نه بست ازین خفت ملالی بهم رسانیده ترک منصب کوتوالی نموده و چشم کوتوالی را بکوتوال خانه فرستاده
بخانهٔ خود رفت منصور خان درین وقت فرصت غنیمت دانسته ملا محمد تقی تفرشی را که حواله دار چهل تن بود
بسرعت تمام طلب نمود ملای مذکور بکمال دلخوشی یکزنجیر فیل بزرگ و پنجهزار هون نقد و تحف و هدایای
نفیس همراه گرفته بدارالسلطنه آمد منصور خان از ورود او مسرور گردیده قرار داد که بحضور والا نور برده به تشریف
کوتوالی سرفراز گرداند چون تقدیر ایزدی مساعد تدبیر آن حبشی نبود در مدت سه ماه مولوی مذکور را چند نوبت
بدولتخانهٔ عالیه برد و در فیل و هدایا از نظر انور گذرانید اما سعادت بساط بوسی میسر نشد و حسن بیگ نائب کوتوال
از عاشر محرم الحرام روز و شب در سرانجام مهام کوتوالی اشتغال مینمود و غایت جد و جهد مبذول میداشت تا در تقدیم

۱۱۳ ربیع الاول سنه مذکور که آیین بندی چبوتره کوتوالی بجهت جشن مولود النبی نموده بود خاقان زمان بواسطه حسن خدمت
که درین سه ماه از حسن سلوک بظهور رسیده بود از الحضور موفور السرور طلب فرموده به تشریف کوتوالی کل سرفرازی
بخشید و مشار الیه بیشتر از بیشتر مساعی جمیله بتقدیم رسانیده منظور نظر عنایت حضور گردید و کمال عز و اعتبار یافت
بنابرین منصور خان ملا محمد تقی را امین خود نگاه داشته جمیع مهمات میر جملگی را بنیابت خود بقبضه اختیارش داد
مشار الیه مدت یکسال بسرانجام مهام ملکی بر سبیل نیابت اشتغال نمود و سیادت پناه میر فصیح الدین محمد تفرشی
را حواله دار محلی تین گردانیده آنجا فرستاد ذکر آمدن شیخ محی الدین برسم رسالت از جانب شاهجهان
پادشاه هندوستان و بعضی مقدمات دیگر در هنگامیکه پادشاه ممالک هندوستان شاهجهان
پادشاه در سال دویم از جلوس همایون خود سنه ۱۰۳ هزار و سی و هفت هجری بقصد دفع خان جهان افغان
که از آن پادشاه عالم پناه متوهم گشته بنظام شاه پیوسته بود از دار السلطنه آگره بصوب دار السرور برهانپور
نهضت فرمود بعد نزول موکب اجلال در سرحد بلده مسطور نظر بر آنکه از زمان سلطان مغفرت پناه سلطان محمد
قطبشاه باب ارسال رسل و رسایل از جانبین مفتوح بود شیخ محی الدین پیرزاده اوجین را با چند راس اسب
و تحف و هدایای دیگر و نامه عطوفت شمامه پیش خدیو زمان روانه فرمود چون شیخ محی الدین داخل ممالک
محروسه گردید از مجلسیان حضور سید عبد الله مازندرانی حسب حکم خدیو زمان تا سرحد باستقبال شتافته منزل
بمنزل مراسم ضیافت بتقدیم رسانید و شیخ مشار الیه چون چند منزل پیش آمد سیادت پناه میر قاسم ناظر الممالک
بموجب امر اشرف با جمعی از حواله داران و لشکر خاصه خیل باستقبال رفته در منزل تین چرو ایلچی مذکور را
با رفقا ضیافت ملوکانه نموده و تشریفات فاخره و تواضعات متکاثره مسرور ساخته روز دیگر بکنار حوض درک
فرود آورده و در آنجا نیز شرایط مهمانی قیام نمود و خدیو زمان بکمال عظمت و شوکت از دار السلطنه بر آمده بکنار حوض

دل

درک تشریف ارزانی فرموده ایلچی را بعد از به شرف ملازمت مباهی گردانید ایلچی تحف و هدایا پادشاه
شاهانه بنظر اشرف در آورده خدیو زمان او را نوازش بسیار فرموده و تشریف خسروانه با چند راس اسپ و دو زنجیر
فیل مرحمت نموده بعضی از ملازمان خاص فرمان داد که ایلچی را بشهر در آورده در باغ میرزا محمد امین میر جمله که از قطعه های خاصه است
ازبهشت برین فرود آورند و مرتبه دیگر در دولتخانه عالیه موی الیه را طلبداشته بتشریفات شاهانه نواخت و دیگر زنجیر
فیل و دو راس اسپ عراقی بشار الیه و خلعتهای فاخره بکسی دیگر از مخصوصان او مرحمت فرمود و بعد
دو سه روز جمیع توابع و منسوبانش را که صد نفر بودند علی قدر مراتب بانعامات مفتخر و مسرت اندوز ساخت
و پنجهزار هون نقد و تخمیناً چهار هزار من غله از هر جنس برسم ضیافت از سرکار فیض آثار نزد ایلچی فرستادند و در هر
سه هزار هون برای خرج او از خزانه عامره میرسانیدند و هر مرتبه که در حضور می آمد یک زنجیر فیل و دو راس اسپ
و تشریف فاخره باو عنایت می شد چنانچه در مدت اقامت یک لک و پنجاه هزار هون نقد و ده زنجیر فیل و پنجاه
راس اسپ با تشریفات فاخره بشار الیه رسیده بود و چون در وقت ورود ایلچی مذکور شاه محمد منصب
پیشوائی سرفرازی داشت و بنابر نارسائی مقدمات مرجوعه را چنانکه لازمه دولتخواهیست فیصل نمیکرد و بهر چند گاه
احدی از جانب پادشاه عالمیان شاه جهان می آمد و ایلچی در انجاح مرام تقاضا و ابرام مینمود خدیو زمان از شاه
محمد پیشوا ملال بهم رسانیده متوجه علامی شیخ محمد خاتون شد تا مقدمات ایلچی را از راه دولتخواهی فیصل نماید و ما بقی
احوال نواب علامی عنقریب بتفصیل مرقوم خواهد شد ان شاء الله تعالی ذکر سرفرازی یافتن ملا محمد تقی
تفرشی بتشریف سرخیلی و بیان بعضی مقدمات دیگر چون منصور خان حبشی در غره محرم
شهور سنه ثمان و ثلاثین و الف هجری بعارضه بیماری از جهان فانی در گذشت جمعی از اعیان دولت
مبلغ کلی برسم پیشکش قبول کرده استدعای منصب رفیع القدر سرخیلی نمودند و ملا محمد تقی که در زمان منصور خان

مهمات دیوانی را بر سبیل نیابت سرانجام میداد و خان مذکور مکرر مراتب رشد و کاردانی او را در حضور معروض داشته
بود درینوقت آنچه که دیگران پیشکش مینمودند و تقریبات دیگر منظور نظر عاطفت خاقان زمان شده بتاریخ بیست
و سیوم شهر صفر بتشریف سرخیلی عزّ اختصاص یافت نظام الدین احمد در تهنیت و تاریخ آن این قطعه گفته

قطعه خسرو یوسف رخ جمشید شاه   شاه عبد الله شاه کامیاب   از قدومش تخت را شان سپهر   تاج
از فرقش شده چون آفتاب   گیتی اندر ظل چترش همچو خلد   درگهش چون مجمع یوم الحساب
دشمنش افسرده و پژمرده باد   گر بود چندم برین سطح تراب   مولوی را بهر سرخیلی نمود   از میان جمله
اعیان انتخاب   تربیت نمود او را همچو مهر   تا که شد یاقوت شان تاب آفتاب   عقل بهر منصبش تاریخ
گفت   دایما سرخیل بادا کامیاب   و چون جناب مولوی بتشریف خاص سرخیلی مکرم شد در اندک مدت
محرمیت حضور وافر النور پیدا کرده بضبط مقدمات دیوانی آنچنان پرداخت که عمال محال و بهانه محیل را دخلی
نماند و دست خیانت شان مقطوع گردید و مبلغهای کلی خارج از حاصل ولایت بهمرسانید از انجمله صد و
سی هزار هون از نارایین راو مجموعدار بذمه او باثبات رسانیده بگرفت و داخل خزانه عامره گردید چند
جوهری معتبر تمردپیشه را بحسن تدبیر گرفته سرهای ایشانرا از تن جدا نمود و اموال آنها را بضبط
درآورده از نظر انور گذرانیده بخطاب مستطاب شریف الملکی معزز و محترم گردید و قلمدان مرصع که بعد از
میرزا محمد امین میرجمله بکسی مرحمت نشده بود باو مرحمت گردید و چون درآنوقت خبر توجه لشکر مغل بصوب
دکن شایع شده بود خاقان زمان پنجاه هزار هون بوی عنایت فرمود که لشکری فراهم آورده بمنصب سرداری
و استقلال سرخیلی نماید و چند زنجیر فیل مست از فیلخانهٔ خاصه بمشار الیه محول گشت مشار الیه لشکری از سپاه
غریب و دکهنی و عرب و افغان فراهم آورده بآراستگی تمام در میدان دلکشای داد محل از نظر ملازمان

پیام

پایهٔ سریر اعلی گذرانیده مشمول عواطف پادشاهی گردید و یوماً فیوماً درجات قرب او افزون شده
بمنتهای مدارج قرب و منزلت رسید و در همین ایام خدمت سرداری عین الملکی که متعلق بمنصورخان بود
بآدم خان حبشی مرحمت شد و حواله داری فوج رکاب که منصورخان را بود به پسر او مفوض گشت ذکر سرفراز

گشتن نواب علامی شیخ محمد خاتون علیه الرحمه بمنصب پیشوائی و بیان بعضی مقدمات

دیگر چون از شاه محمد پیشوا حرکاتیکه مشعر بعدم خیرخواهی بل دلیل بر خیانت و بی راهی بود بظهور پیوست و مقدمات
پیشوائی کماهو حقه متمشی نشد و خواجه افضل ترک نیز عرایض او را که بحضرت عادلشاه نوشته بود در راه گرفته
از نظر انور گذرانید و نواب علامی شیخ محمد خاتون علیه الرحمه عریضه بخط شاه قاضی حواله دار لشکر فیض اثر
که شاه محمد بجهت عادلشاه نویسانیده بود و بعد از فوت شاه قاضی از قلمدانش برآورده بنظر اشرف در آورد
خاقان زمان او را از منصب پیشوائی معزول نمود و در نهم ماه رمضان سنه ثمان و ثلاثین والف هجری تشریف
منصب پیشوائی کل بنواب علامی مرحمت فرمود و سخنوران فصاحت بیان قصاید و قطعها در تهنیت و تاریخ
گفته گذرانیدند از آنجمله این قطعه است که نظام الدین احمد در رشته بیان کشیده گذرانید قطعه شه یوسف رخ
جمشید حشمت که حاتم میکند از وی گدائی ز فرط مرحمت کرده ممکن محمد را بصدر پیشوائی بسامان شد
مهام ملک و ملت که بود ابتر ز آفات سمائی متاع فضل و دانش بود کاسد کنون بگرفت در عهدش روائی
جهان معمور گردیده بدانسان که شد محو از خلایق بینوائی بالهام آمد این مصراع تاریخ محمد یافت از حق پیشوائی
و مولانا عرب خوشنویس شیرازی این ماده تاریخ یافته محمد ابن علی پیشوای سلطان شد و چون نواب علامی
فهامی بر مسند پیشوائی متمکن گردید ابتداً بفیصل مقدمات شیخ محی الدین که از جانب پادشاه عالمیان شاهجهان
آمده توقعات بیجا ازین دولتخانه داشته در انجاح مقاصد ابرام مینمود پرداخت و مکاتیب بمصلحت اسالیب

بخدمت اصفهان و امرای عالیشان عالیحضرت شاه جهان فرستاده حکم جهان مطاع حاصل نمود که بعد [illegible] شیخ محی الدین
تخلف از رضای خاطر اشرف قطب فلک سلطنت ننماید و در جمیع امور رضای ایشان رضای ما داند بنابرین
شیخ محی الدین و رفقای او ترک ارادت و دعوای نموده بخانهٔ نواب علامی تردد می کردند و رسولان سلاطین
دیگر نیز طریق اطاعت و انقیاد پیمودند و بجهت اینچنین حسن خدمت و کمال خیرخواهی که از آن صرفه مبلغهای کلی رسید
بنهایت قرب و منزلت بهم رسانیده بعنایت مشمول عواطف پادشاهی شد چنانکه برخصت حضور از دروازهٔ
دوازده امام علیهم السلام تا نزدیک محل سوار پالکی شده آمد و شد می نمود و بوساطت آن پیشوای زمان علما و فضلا و
شعرا و غربا از نجبا بسعادت آستان بوسی پادشاه زمان رسیده بانعام و اکرام موفور کامیاب شدند
و بعضی از ایشان در سلک ملازمان منتظم گشته بمناصب ارجمند و پایهٔ بلند رسیدند و منصب رفیع دبیری
که پیش ازین بنواب علامی تعلق داشت بملا اویس خوشنویس مفوض گشت و مشار الیه در اندک زمان بر مدارج
و معارج محرمیت و قرب و منزلت صعود و عروج فرموده در جمیع امور دبیری بل در اکثر معاملات پادشاهی
متصرف و دخیل گردیده و میر سید محمد اسفراینی که منصور خان حبشی چنانکه پیش ازین مذکور شد آن سیادت پناه را
طلبیده بود درین زمان که شریف الملک بمنصب سرخیلی و نواب علامی بمرتبهٔ اعلای پیشوائی و مولانا اویس
بمنصب منشی الممالکی سرفراز شده بودند بدار السلطنت رسید و بنابر نسبت بندگی قدیم از مجلسیان حضور پر نور گشت
و مبلغ چهار هزار تومان خرج سالیانهٔ آن سیادت پناه از حضور مقرر شد و بطفیل میر مذکور دو پسر بزرگ و چندی کس دیگر
از اقوام او در سلک مجلسیان پادشاهی انتظام یافته و هر یک را مشاهرهٔ لایق مقرر گردیده و دهات در عوض
تنخواه مرحمت گشت **ذکر روانه نمودن خیرات خان باتفاق محمد قلی بیک ولد قاسم بیک**
ایلچی پادشاه ایران و بیان بعضی مقدمات دیگر چون نسبت موافقت و رابطهٔ مصادقت

میان دودمان علیهٔ صفویهٔ موسویه و خاندان رفیعهٔ قطبشاهیه از زمان شاه علیین مکان شاه اسمعیل صفوی
پادشاه ایران انار الله برهانه و آوان خلافت پادشاه غفران پناه ملک سلطان قلی قطبشاه نور الله مرقده
که آن سلطنت و این خلافت در عشر اول از مایهٔ عاشر سنهٔ هجری است بنا بر اتحاد مذهب از جانبین مرعی
ملحوظ بود خاقان زمان خیر التحان سر نوبت را برسم رسالت همراه محمد قلی بیک بن قاسم بیک ایلچی بصوب ایران روانه فرمود
تفصیل آنکه شاه عباس صفوی ایالت پناه حسین بیک قبچاقی را که بجهت پرسش و تهنیت بدار السلطنه حیدرآباد در عهد شاه
مغفرت پناه فرستاده بود در سال هزار و بیست و چهار هجری نواب علامی فهامی شیخ محمد خاتون بتشریف شاهانه مشرف
گشته برفاقت حسین بیک مذکور روانهٔ عراق گردید و چند سال در آن مملکت جنت نشان اقامت ورزیده
مورد توجهات پادشاهی گشت و هنگام مراجعت او پادشاه ممالک ایران ایالت و حکومت دستگاه
قاسم بیک سپاه سالار ملک مازندران را همراه نواب علامی روانه فرمود و آن هردو از راه کچ و مکران
که در آن زمان بتصرف پادشاه ایران در آمده بود بصوب دکن راهی شدند و چون ایلچیان بخدمت پادشاه
مغفرت پناه رسیدند بمواهب خسروی اختصاص یافتند و در تاریخ ورود مسعود نواب علامی نظام الدین احمد
این قطعه گفت قطعه چو آمد شیخ علامی ز ایران صفا آمد ز روی او بهر چشم براهش بود چشم جمله مردم رود
اکنون براه او بهر چشم خرد بهر ورودش گفت تاریخ چو جان آمد بجسم و نور در چشم و قاسم بیک مشار الیه
مدت دو سال در دار السلطنت حیدرآباد بود و بعد از آن بجوار رحمت یزدان شتافت نظام الدین احمد
این مصرع را ماده تاریخ یافت رفت قاسم بیک ایلچی از جهان و پسرش محمد قلی بیک که در آن آوان بحلیهٔ شباب
آراسته بود مشمول الطاف پادشاه مغفرت پناه گشته قائم مقام پدر خود شد و در عهد سلطنت خاقان زمان
عازم رفتن بجانب مملکت ایران گشته رخصت انصراف حاصل نمود خاقان زمان جهت رفاقت مشار الیه

 خیرالخان سرنوبت را برسم رسالت مقرر نموده و نیز دو راس تشریفات فاخره داده با تحف و هدایا از قماش و
امتعهٔ نفیسه و مکتوب محبت اسلوب بصوب ایران روانه فرمود و چون ایلچیان به بندر مبارک سورت رسیدند
پادشاه عالم پناه شاه جهان پادشاه که در آن آوان بجای پدر بزرگوار خود بر تخت سلطنت جلوس فرموده بود
مشارالیهما را باگره طلب نمود و بعد رسیدن ایشان بدارالسلطنت اگره پادشاه عالم پناه مکتوبی که بجهة خاقان
کشورستان خسرو ممالک ایران قلمی نموده بود بایشان سپرده و پیغام زبانی نیز داده به بندر سورت روانه فرمود
مشارالیهما سوار کشتی گردیده و چون به بندر عباسی رسیدند خبر وحشت اثر انتقال خاقان کشورستان شاه عباس
بجوار رحمت یزدان و بشارت فرح افزای غم زدای جلوس پادشاه جوان بخت شاه صفی بهادرخان از ایشان استماع
نمودند و اینواقعهٔ هایله بتاریخ بیست و دویم ماه جمادی الاولی سنه ۱۰۳۸ هزار و سی و هشت هجری صورت وقوع یافت
و در سلخ شعبان سنه ۱۰۳۸ ثمان و ثلاثین والف عریضهٔ خیرالخان مشعر مضمون مذکور بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسید
وحسن بیک ترک قاجار که در سلک سلحداران این دولتخانهٔ عالیه منتظم بود قطعه در تاریخش گفته قطعه شاه
عرش آشیان خلدمکان آنکه شد منزلش بهشت برین تا برخش مراد بود سوار نامرادی ندید روی زمین در جهان
داد عدل زان سان داد کز سپهرش رسید صد تحسین رایت فتح را بجنت زد شد میسر باو همان و همین بهر
تاریخ رحلتش زخرد با دل پر ز داغ و جان حزین استعانت طلب نمودم گفت بصفی داد شاه تاج و نگین
و دیگری تاریخ همایون جلوس یعنی اعلیحضرت شاه صفی کلمهٔ ظل حق یافته و خیرالخان و محمد قلی بیک از بندر عباسی
بدارالسلطنت اصفهان روان شدند و در آن شهر دلگشای مسرت افزا که شاعری در وصف و منقبتش گفته
بیت اصفهان نیمهٔ جهان گفتم نیمهٔ وصف اصفهان گفتم بسعادت بساط بوسی مستعد گشته تحف و هدایای مرسوله را
با مکتوب مرغوب مشعر خلوص اعتقاد و رموز یگانگی و اتحاد از نظر انور گذرانیدند پادشاه جوان بخت شاه صفی از آن تحف

اوبز

مرغوب و از آن مکتوب صداقت اسلوب مسرور و مبتهج گشته خلعتهای فاخر و اسپان با لجام و زین زرین با ایلچیان
مرحمت نمود و اکرام و احسان وافر نسبت بخیر اتخان مبذول داشته قریه را که اقوام او در آنجا سکونت داشتند
بطریق انعام بدو بخشید و مشار الیه صورت وقایع را در عرایض مندرج نموده با چند سر اسپ منتخب بپایه سریر سلطنت
مصیر ارسال داشت **ذکر سرفرازی یافتن نصیر الملک دکهنی و پسر او بمنصب حواله داری خاصه خیل
و سر نوبتی و منصوب گشتن ملک عنبر بر خدمات خود و قصه کشته شدن دیانت خان
و قایم شدن خواجه محمد افضل بجای او و تعمیر قصر رفیع الشان** چون ملک یوسف بنابر تقرب حضور
فرصت آن نداشت که بسر انجام مهام حواله داری خاصه خیل که پادشاه مغفرت پناه باو حواله نموده بود بپردازد
در سنه ۱۰۳۹ یکهزار و سی و نهم هجری خاقان زمان تشریف حواله داری خاصه خیل بنصیر الملک دکنی سر نوبت و خلعت
سر نوبتی به پسر او مرحمت فرمود و نصیر الملک بسر انجام آن خدمت پرداخته هر روز لشکریان را و ورزش سواری که
ناچار کرده بروند و بیایند میفرمود و در این سال ملک عنبر که از جمیع مناصب معزول گشته در کنج انزوا و بیکاری نشسته
بود بعنایت شاهی باز در جمله ملکان یعنی غلامان رفیع مکان منسلک گردیده بر خدمات معزوله منصوب شد
و جاگیر خود را که قریب یک لک هون حاصل آن بود معمور و آبادان نموده لشکر جدید از غریب و افغان و دکهنی و راجپوت
نگاه داشت و میر ابو المعالی المخاطب بدیانت خان که از اعاظم عمال بود و چند سال بحکومت مصطفی نگر و چهلی پتن
و بنادر دیگر اشتغال داشت و در زمان میر جملگی منصور خان ولایت مرتضی نگر و محال بچاه هزار هون جهت نگاه داشت
جمعیت برای تنبیه رعایای سرکش باو مفوض شده بود و بکمال استقلال در آنحال حکومت می نمود درینوقت او را
با طایفه از رعایای سرحد مرتضی نگر برای تحصیل زر واجبی نزاع واقع شد خان مذکور با وجود جمعیت موفور جریده با معدودی
از غریبان فدوی و غلامان تفنگچی بر سر آن متمردان تاخت آورد و اراده داشت که رؤسای آنها را قتیل و اسیر سازد

متمردان چون اورا با معدودی چند دیدند فرصت غنیمت شمرده از هر چهار طرف دار گشتند و چون پیمانهٔ حیات دیانت خان پر شده بود گلولهٔ تفنگ جان شکار بر سینه اش رسید و از اسپ در افتاد و سر [حسب الله] مار بدر انی سلحدار و غربیان دیگر چون حال بدین منوال معاینه نمودند بکمانداری استاده بدست مخالفان از پا در آمدند و بعد ازین طایفهٔ متمردان عرایض بحضور فرستادند که ما بندگان رسم رعیتی مرعی داشته ره نورد طریق تمرد نگشته ایم و زر واجبی ادا نموده ایم و دیانتخان از روی ظلم میخواست که رعایای پادشاهی را بقتل رساند بحسب تقدیر او خود مقتول شد و ما همان بندگان رعایای پادشاهیم چون مضمون عرایض بمسامع اجلال رسید جهت تادیب و سیاست آنجماعت و حراست مملکت شجاعت دستگاه خواجه محمد افضل ترک را بتشریف حکومت آنمملکت نواخته بدان صوب روانه فرمود خواجه افضل متوجه مرتضی نگر گشته در راه هر جا دزد و حرامی آمد بر دار میکشید چنانچه چهار صد دزد طرار عیار را که اکثر روسای آنجماعه بودند یکبار گرفته بر دار عبرت آویخت و ساحت آن مملکت را از خس و خاشاک طاغیان پاک ساخت و در سال غلا و قحط مساعی جمیله بظهور رسانیده بحفظ و حراست خلایق و مملکت پرداخت و چون در اوایل این سال بخاطر همایون رسید که قصر بلند پایه قریب بعمارات عالیه سابقه بنا فرمایند بنایان ماهر و هنرمندان نادر را فرمود تا قصر رفیع مشتمل بر چهار طبقه و ایوانهای وسیع و شاه نشینها و غرفها در هر طبقه بتکلفات گوناگون و تصرفات موزون ترتیب دادند و مصوران مانی قلم و نقاشان ارژنگ رقم بتصویرهای دلفریب و نقشهای عجیب آن کاخ عالی را چون نگارخانهٔ چین آراسته شد نظام الدین احمد فقراتی چند در ماده تاریخ آن یافته

بیت — الشرف آباد و باد خانه باعیش — قصر فلک سای شاه عبدالله

ذکر توجه خاقان زمان بسیر باغهای اطراف دار السلطنت و مراجعت نمودن بدولتخانهٔ همایون و بیان تصفیهٔ قصبهٔ گلکنده از لوث وجود المیاچو دهری پسر پدارتدی

در سنه ١٠٤٠ اربعین و الف در فصل برشکال خاقان زمان

با امرا و خوانین بسیر باغهای که بعضی غلامان خاصه خسروی تعمیر نموده بودند متوجه شده مدتی یکماه بعیش و کامرانی
بسر برده پس از آن بسیر قلعه گولکنده و عمارات رفیعه آن که از آنجمله قصر جهان نما است بر قله کوه منیع خاطر اشرف
مایل گردید و بعد چندی جهت زیارت قبور اجداد امجاد خاصه جهت زیارت والد ماجد خود بلنگر فیض اثر
که مرقد این دودمان عالیشان است روی توجه آورده مبلغ کلی از نقود و اجناس بمتولیان و خدام
و حفاظ و صلحا و اتقیا و سایر مستحقین انعام فرموده بدار السلطنت مراجعت نموده و در هنگامیکه
خسرو زمان متوجه سیر باغها و قلعه محمد نگر و زیارت روضه پدر بزرگوار عالیقدر بود شریف الملک
بعرض اشرف رسانید که شجاعت دستگاه بولچی نایک را جهت تنبیه المیا چودهری قصبه کلبکور
نامزد نمودن صلاح دولت است چه چودهری مذکور که در اقران و امثال خود بوفور مال و منال و حشمت
و ثروت امتیاز تمام دارد همیشه دو دویست سیصد سوار و پیاده به بهانه حراست سرحد عادلشاه نگاهداشته
علم تمرد می افرازد و هر سال تحف و پیشکش فرستاده متوسل به بهانه ها و عذرهای نامسموع شده
بحضور نمی آید و جبین عبودیت بر آستان بارگاه گیتی پناه نمی ساید بنابرین امر عالی شرف نفاذ
یافت که شجاعت دستگاه بر سر آن طاغی تاخت برد شار الیه از جمیع لشکر و حشم خود دوازده
هزار سوار کارامد انتخاب نموده اول شب از قلعه محمد نگر بجانب کلبکور روان گردید و آن شب و روز
و شب دیگر مسافت بعید را بسرعت تمام طی کرده وقت صبح که هنوز آن کافر تمرد شعار از خواب غفلت
بیدار نشده بود که همچو اجل ناگهان بر در خانه اش رسیده دربانش را به قتل درآورده بخوابگاه او درآمد
و آن اجل گرفته سراسیمه از خواب بیدار شده دست بشمشیر برده بود که فی الفور آن شجاعت دستگاه
با چند جوان او را دستگیر کرده سر پر غرورش را بی توقف از پیکر بدن جدا ساخته هماندم بجانب قلعه گولکنده

راهی شده و وقتی که خاقان زمان از دروازهٔ قلعهٔ محمدنگر برآمده بدار السلطنت حیدرآباد توجه فرموده
بود سر آن کافر وخیم العاقبت را بر سر نیزه کرده بنظر بلازمان در آورد خاقان زمان بجلدوی این
خدمت نمایان مشار الیه را بانعام اسپ تازی با یراق زرین و تشریف ملوکانه نواخته اثاث البیت
آن کافر را که مبلغهای کلی بود مرحمت فرمود و رعایای آن طرف از شر و فساد آن کافر و اقوام مطمئن
خاطر گشتند ذکر روانه شدن یوسف شاه مخاطب بوفا خان همراه شیخ محی الدین
ایلچی پادشاه عالمیان شاه جهان و چون شیخ محی الدین از جانب پادشاه جهانیان شاه جهان
در سنه سبع و ثلاثین و الف هجری برسم رسالت بدار السلطنت حیدرآباد آمد و بنا بر عدم فصل مقدمات
رخصتش در حیز تعویق افتاد و در هر ماه از جانب شاه جهان احدی بحیدرآباد میرسید در ضمن اظهار مطالب
تاکید در باب روانگی او می نمود خدیو زمان یوسف شاه را که از مجلسیان حضور و وافر النور و بکبر سن
و کاردانی موصوف بود بجهت رسالت مقرر نموده و بتشریف خاص و خطاب خانی عز اختصاص بخشیده
و تحف و هدایا و فیل و اسپ و مرصع آلات در تحویل او کرده همراه شیخ محی الدین ایلچی که تشریف رخصت
یافته بود بتاریخ هفتم شهر رجب بمعلی بارگاه پادشاه جهانیان روان فرمود و در حین رخصت شیخ محی الدین را
چند راس اسپ و چند زنجیر فیل ورای آنچه که سابقاً باو عنایت شده بود مکرمت نمود چون مشار الیه
و وفا خان بعز آستان بوسی پادشاه ممالک هندوستان فایز گردیدند تحف و هدایای مرسوله گذرانیدند
بتشریف خاص مشرف شدند و بجهت سبقت ارسال هدایا و پیشکش و اظهار اخلاص و صداقت پادشاه
عالمیان ایلچی خدیو زمان را مورد اشفاق و عنایات پادشاهانه نمود و شیخ محی الدین ایلچی را بعلت انحراف او
از جادهٔ ادب و سلوک داشتن او طریق اعوجاج را نسبت باین دودمان عالیشان معاتب گردانید

و ایلچی

وانچه ازین دولتخانه علیه بهم رسانیده بود موکلان بر او گماشته بزجر و عنف باز یافت فرمود و مشار الیه
و پسر و اقربای او از مرتبه عزت بپایه مذلت افتادند و فاخان توجهات پادشاه هندوستان را با حالات دیگر
در عریضه درج نموده ببارگاه خدیو زمان فرستاد ذکر فرستادن خدیو زمان آدمخان حبشی وغیره
سرداران را بصوب قلعه کولاس و سید عبدالله خان وغیره امرای عظیم الشان را بجانب
کسکوته جهت حراست سرحد و بیان انچه که در آن اخبار رو داد چون پادشاه ممالک هندوستان
شاه جهان چندی در برهان پور اقامت ورزیده اراده تسخیر با جمعی از امرای عالیشان جهت دستگیر نمودن خانجهان
افغان که بنظام شاه توسل جسته بود بولایت نظام شاه روان فرمود و امرا در آن ولایت در آمدند و صاحب بیک نام
از آن امرای عالیشان که بخطاب نصیر خانی در آن چین سرفراز شده بود قریب بسرحد ممالک محروسه با فوجی
از لشکر مغل رسیده در آنجا اقامت نمود خدیو زمان بنا بر حزم و احتیاط آدم خان حبشی و الله قلی ترک و بعضی سرداران
دیگر را جهت حراست سرحد بصوب قلعه کولاس فرستاد و بسرداران که در آن سرحد جاگیر داشتند و بنواران
و زمینداران تشریفات و حلقها و طوقهای مرصع ارسال نموده در محافظت سرحد و حراست ولایت تاکید بلیغ فرمود
و در این وقت عریضه از جانب سید محمد ولد میرزا نیل مصطفی خان که در ولایت کسکوته و کلنگ سپه سالار بود بپایه
سریر خدیو زمان رسید که باقرخان صوبدار بنگاله بجانب ولایت مذکور آمده با لشکر جرار و مردان کارزار در میدان
حرب و قتال و جنگ و جدال است و اکثر اوقات لشکر او بحوالی آن مملکت در آمده بی اعتدالی مینماید و لشکری که
در آن مملکت است نظر بر قوت دشمن جهت محاربه احتیاج بمدد و کمک دارد خدیو زمان سید عبدالله را که از اقارب
شجاع الملک امیرزاده مازندران بود بسرداری و خطاب خانی نواخته تشریف خاص مرحمت فرمود و شاه علی ولد
سبحان قلی را که جوان نمایان و در اول عهد شباب بود سردار فوجی از لشکر ظفر اثر نموده و یاقوت خان حبشی

۳۲۳ که از امرای عظام بود و چند کس از ناگوارْیان معتبر و حواله داران خاصه خیل را بتشریفات فراخور حال نقره و
مباهی گردانیده همراه سید عبدالله خان به کسکوته روانه نمود و اینجماعت بولایت مذکور رسیده با سید محمد مصطفی خان
در وقتی ملاقی شدند که باقرخان بعد تاخت کالاپهاڑ و تخریب بعضی مملکت مراجعت کرده بود و امرای عالیشان
با لشکر منصور در کالاپهاڑ اقامت نمودند زیرا که اشتهار بود که باز باقرخان باستعداد تمام بقصد محاربه معاودت
خواهد نمود و سید مصطفی خان و سید عبدالله خان با امرای همراهی و شیرخان احمد نگری و دهرماراو و اسیراو
رای اعظم گشادیو و منواریان و زمینداران باتفاق هم درصدد سد طرق مرور لشکر مغل شدند و در حراست
ولایت سعی بلیغ مبذول داشتند درین اثنا سید مصطفی خان بعلت ازدیاد بیماری که سابقا داشت بر بستر
ناتوانی افتاده بدار البقا شتافت سید عبدالله خان عریضه مشتمل بر کیفیت حالات و استدعای سرلشکری
بحضور فرستاد خدیو زمان تشریف سرلشکری و شمشیر بجهت سید عبدالله خان ارسال داشته او را تاکید بلیغ
در حفظ و حراست آن مملکت فرمود و سید مشار الیه با کمال استقلال باتفاق امرا و وزرا و ناگوارْیان و منواران و
زمینداران در حفظ و حراست آن مملکت سعی موفور بظهور رسانید و شیرخان احمد نگری که از جمله امرای معتبر آن ولایت
و صاحب تجمل و ثروت و مدت بیست سال در آن مملکت اقامت نموده بود انتقال کرد و درینوقت باز باقرخان از جانب
بنگاله باستعداد تمام متوجه آن مملکت شد سید عبدالله خان بصوابدید صلاح اندیشان شاه علی و یاقوت خان
و سرداران دیگر را باستقبال باقرخان فرستاد و خود در کالاپهاڑ توقف نمود مستقبلان بسرحد شتافته در جائیکه
نهرهای آب روان و گل و لای بسیار بود جنگ در پیوستند و دلاوران جانبین داد مردی و مردانگی دادند و جمعی
از هر دو جانب کشته گشتند و بعضی زخمی گردیدند قضارا درین اثنا اسپ شاه علی بنهر آب بر گل فرو رفت
مخالفان هجوم نموده او را از پا در آوردند و یاقوت خان و امرای دیگر عنان معاودت بر تافته مراجعت کردند و چشم زخمی

بزان

به لشکر رسید و سید عبدالله خان سر لشکر عریضه مشتمل بر کیفیت حال و کثرت لشکر مخالف بحضور فرستاده
استدعای کمک نمود خدیو زمان از امرای عالیشان خواجه افضل ترک را که بحکومت مرتضی نگر اشتغال
داشت طلب نموده در بیست و هشتم رجب سنه اربعین والف هجری بتشریف خاص و اسپ با زین و لجام زر
بدین عز امتیاز بخشیده بجانب کشکوته روانه فرمود و شجاع الملک ثانی ولد مغفرت پناه شجاع الملک
و شیر محمد خان و چند سردار دکنی و چند کس از حواله داران را با هزار سوار خاصه خیل همراه او کرد و فرمان جهان مطاع
بنام زمینداران و منواران آن ولایت صادر شد که مطیع و منقاد مشار الیه باشند و مصحوب رای تیوجی راو برهمن
حواله دار دید بابان تشریفات شاهانه و اسپهای تازی و عنبر چها و یک حلقه مرصع که هنود در دست میدارند
و در بندی آن راهیت کره گویند بجهت رای کشنا دیو و منواران و زمینداران آنجا ارسال داشته تاکید بلیغ
فرمود که راه ها را محافظت نموده باتفاق امرای عظیم الشان در حراست مملکت ساعی باشند و میان حسینی حواله دار
دروازه عالیه شیر علی را بقلعه راجبندری جهت تعمیر برج و باره و استحکام نمودن قلعه باسباب قلعداری روانه
فرمود بالجمله خواجه افضل ترک بجمعیت هر چه تمامتر بمملکت راجبندری که اول ولایت کشکوته است وقتی رسید
که باقرخان آنجا رسیده بود اما تهیه پیش آمدن بخاطر داشت و چون منهیان اینخبر را بسمع اجلال پادشاه
عالمیان شاه جهان رسانیدند نظر بر آنکه طریق الطاف با خدیو جهان مرعی میداشت و ظاهرا در مقام تلافی و تدارک
حقوق سابق بود فرامین بنام باقرخان ارسال فرمود که ترک جرات نموده ولایات مفتوحه را بوکلای قطبشاه
سپرده به بنگاله مراجعت نماید و فرمانی مصحوب احدی نیز بدار السلطنت حیدرآباد فرستاد که از آنجا پیش باقرخان
رود و پیشوای زمان علامی فهامی احدی شاه جهان را با فرمان جهان مطاع نزد باقرخان فرستاد و صادق بیک
ترک را که از زمره بندگان این دولتخانه عالیه بود متعاقب روانه نمود که از دواعی فاسد دست برداشته

برگردد و چون شاه جهان از برهان پور روشنگر آن پادشاه از ولایت دکن مراجعت نمودند با فرمان از
منصور گر بجانب بنگاله معاودت کرد و سید عبدالله خان وغیره امرای عالیشان عرایض مشتمل کیفیت حالات
بحضور فرستادند و خواجه افضل را حکم شد که تا طلب همانجا اقامت نماید ذکر وقوع حادثهٔ قحط در سنه
اربعین والف هجری چون در سال اربعین والف هجری باران مطلق نبارید و پیش از آن نیز دو سه
سال کم باریده بود قحط عظیم روداد و دوازده من برنج که بیک هون می ارزید بهفت من رسید و رفته رفته
بسه من و چون نصف فصل برشکال منقضی شد و باران مطلق نبارید خاقان زمان فرمود که فضلا و علما و مومنین
وصلحا و اهل کافه انام سه روز روز [illegible] گرفته روز جمعه بنماز استسقا روند و اهل کفار نیز بصحرا و کنار رودی رفته سوا[illegible]
[illegible] دم خود ار[illegible] تسیم و جان و رزاق اهل کفر و ایمان مسئلت باران نمایند نواب علامی فهامی حسب الحکم
با خلایق جهت استسقا بیرون شهر رفت و از رود خانه کنار شهر گذشته در میدانیکه برابر بندی محل واقع بود
قاضی حسن مشهور بقاضی تکه را خطیب و پیشنماز ساخته نماز استسقا بخضوع و خشوع تمام با دعیه ماثوره ادا نمود و جمیع
خلایق بآواز حزین و دل اندوهگین از بارگاه پروردگار عالمیان مسئلت باران نمودند و پیشوای انام نواب
علامی فهامی در صدر مجلس قرار گرفته کیسهای زر سرخ و سفید را که خاقان زمان بجهت فقرا مرحمت نموده بود
بر جمیع مستحقین و سایر صالحین و فقرا و مساکین و اطفال مسلمین علی قدر مراتب قسمت نمود و پول که بر فیل و شتر
بار کرده از سرکار آورده بود بتمام درویشان و محتاجان لنگر فیض اثر تقسیم کرد و وقت عصر با جمیع خلایق فاتحه خوانده
مراجعت نمود و در آن روز بیمن اعتقاد خاقان زمان و دعای صالحان قدری باران بارید چنانکه زمین نمناک شد
من بعد از سحاب سراب آسا مقدار اشک چشمی آب بر روی زمین نرسید و در عین فصل برشکال حوضهای
بزرگ [illegible] مثل حوض پایکل و حسین ساگر و حوض ابراهیم پتن و حوض دار السلطنت حیدرآباد و چاههای عمیق که در قرون

ما صبیه کاهی خشک نشده بود همه خشک گردید و اگر بطون اودیه صد گز میکندیدند آب نمودار نمیشد و درباغها
اشجار نو و کهن خشک و در صحرا حیوانات تلف گردید و در ولایات و دیهات خانها انبارها از اموات شده
و در محلات و اسواق شهر چندان مرده می افتاد که فرصت برداشتن نمیشد و خلایق در آرزوی نان جان میدادند
در آنوقت خاقان زمان امر فرمود که در هر جا ذخیره از غله باشد همه را به شهر آورده بفروشند و نگاه ندارند از ینجهت
در دار السلطنت قدری از اجناس ماکول بهم میرسید اما در ولایت دیگر مطلق بهم نمیرسید و مشت برنج بنبت
زر میدادند و خاقان زمان با وجود چند لنگر امر فرمود که در هر محله لنگری ساخته بهر که خواهد بدهند و در بیرون شهر نیز
لنگرهای بزرگ مقرر کنند که فقرای بیرون شهر محتاج به لنگر شهر نباشند و دیگهای آش پخته در محلات و بازار
بگردانند که هر که را قوت حرکت نباشد آش در گلویش بریزند و تمام امرا حسب الحکم صبح و شام آش پخته بفقرا میدادند
و حکم شد که در هر محله چاه ها را چندان بکنند که اگر از ظرف زمین آب رفته باشد برآورند غرض آنقدر اهتمام در ابقای
خلایق فرمود که ما فوق آن متصور نبود و این قحط در اکثر ممالک هندوستان واقع شده بود و در مملکت برهانپور زیاده
برین بود و در ولایت احمدآباد گجرات گوشت آدم را آدم میخورد با وجود این حادثه عظمی حضرت شاه جهان زر بحد نهایت
که خزانها از آن مملو بود در ایام قحط خرج نموده از برهانپور نقل مکان نموده رحل اقامت انداخت و در دار السلطنه
حیدرآباد از سرکار قریب یک لک آدم را کفن داده بودند و ورای این آنها که بی کفن مدفون گشتند شمار آنرا خالق
العباد داند و تاریخ این حادثه عظمی هر یک ازین سه کلمه است غم و مرض و مرگ خلق آمده

ذکر وفات سیف الملک سر خیل و سرفراز گشتن میرزا احمد استرآبادی بمنصب سرخیلی

چون ملا تقی تفرشی المخاطب بسیف الملک
که بعد سرفرازی یافتن بمنصب رفیع القدر سرخیلی برتبه سرداری چنانکه پیش ازین مذکور شد نیز اختصاص یافت
آخر روزها بمیدان ولگای کنار رود موسی بکمانداری و چوگان بازی میرفت و با جوانان چابک سوار چوگان باز سواری

می کرد نوبتی در چوگان بازی از اسب جدا شد و کوفتی باعضایش رسید و بعد از چندی تخفیفی در الم کوفت رو نمود
و در سلخ شعبان بعلت تخمه اسهال بهم رسانید و الم کوفت که از سقطه بهم رسیده بود رو بتزاید آورد و معهذا در تمام
ماه رمضان المبارک هر روز موافق معمول بدربار حاضر شده بخدمت قیام مینمود و در روز عید فطر تا وقت عصر بحضور ایستاده
نوکری حضور بجا آورد و از جهت بعد عید فطر کوفت آنجناب اشتداد کرد که دیگر او را طاقت آمدن بدربار معلی نماند و حکیم
اسمعیل گیلانی و اطبای هندی هرچند که معالجه نمودند سودمند نشد و در صبح نوزدهم شوال سنه ۱۰۴۰ اربعین و الف
هجری بعالم بقا شتافت و لفظ ختم و مرض تاریخ وفات اوست و مدت قیامش بخدمت سرخیلی دو سال و
هشت ماه و سنین عمرش سی و نه سال بود خاقان زمان از این واقعه تاسفی رو داد زیرا که از وقتیکه احراز
شرف خدمت حضور نموده بود نوعی در دقایق خدمت گذاری و آداب عبودیت و شیوه خیرخواهی بکوشید
که مزیدی بر آن متصور نباشد بعد از این واقعه لواحق و توابع آن مرحوم مشمول عواطف شاهی گشته با سامان کلی
بصوب عراق راهی شدند و نواب علامی فهامی پیشوای زمان بعد از شریف الملک متوجه مهمات دیوانی
شده از دست میر قاسم ناظر الملک و میر معزالدین محمد شرف و ناراین را و مجموعه دار و عمال دیگر تمشیت مهمات
مذکور می نمود چنانکه عمال راتب مطبخ و فیلخانه و طویله میرسانیدند اما بنابر گرانی غله و قلت مداخل و کثرت اخراجات
قواعد و ضوابط دخل و خرج دیوانی برهم خورده کار بر عمال تنگ شد و اکثر مهمات معطل ماند و از هر محال فریاد برخاست
بنابرین بعد انقضای دو سه ماه خسرو زمان میرزا حمزه استرآبادی را که بدیانت موصوف بود و بامانت معروف
و محالی بمبلغ شصت هزار هون در قبضه تصرف خود داشت بجهت منصب سرخیلی پسندیده در تاریخ بیست و چهارم
ذیحجه از سال مذکور بتشریف این منصب ارجمند سرفراز نمود میرزای مشار الیه شروع در عمل نموده براستی و دیانت
بتمشیت مهام پرداخت اما چون مهارتی در علم حساب و عملداری نداشت از مکر و حیله بهامنه در بعضی امور معطل

میماند و چون فرمایدار کارخانها و محلات بر مهمات پادشاهی بنفس اقدس متوجه حل و عقد مهمات کارخانها
می‌شد بنابرین رای صواب نمای جهان آرا اقتضای آن نمود که منصب سرخیلی را بمرد کاردانی که از عهدهٔ
آن کما ینبغی برآید تفویض فرماید درینوقت نواب علامی فهامی مرزا روزبهان اصفهانی را که در اواخر عهد
سلطنت پادشاه مغفرت پناه سرخیل بود و منصور خان حبشی که میر جمله شد او را معزول ساخته در سلک
مجلسیان حضور منسلک گردانید بجهت این منصب جلیل القدر تجویز نموده کاردانی او را بمسامع اجلال رسانید
چون اکثر مهمات معطل بود خاقان زمان بنابر ضرورت وقت بتاریخ سیوم ماه ربیع الثانی سال مذکور تشریف سرخیلی بامرحمت
فرموده میرزا حمزه بعد معزولی ازآنخدمت که مدت ۳ ماه و ده روز بآن خدمت اشتغال ورزیده بود بخدمت
دیگر و جاگیر چهار لک هون سرفرازی یافته در سلک مجلسیان حضور منسلک گشت و مرزا روزبهان اگرچه بضبط و ربط
مهمات این خدمت می‌پرداخت و بدیانت و امانت کار میکرد اما حسن خدمت و دیانت او در خاطر همایون جهانگیر
همیشه منظور نظر اشرف آن بود که امینی دیگر بجهت اینخدمت تعین نماید چون مشار الیه بظاهر قصوری واقع نشده بود
لهذا معزولی او را محول بوقت دیگر می‌گذاشت تا اینکه در سنه ۱۰۴۲ اثنی واربعین والف هجری میر فصیح الدین محمد
را که بعد وفات شریف الملک مشمول عواطف خسروی گشته بود از ولایت مرتضی نگر طلب فرموده در شب
هجدهم شهر صفر از سال مذکور که مدت ده ماه و چهار روز از حکومت مرزا روزبهان منقضی شده بود به تشریف
سرخیلی سرفرازی بخشیده مطلق العنان گردانید میر فصیح الدین محمد مستعد صبح و شام بموقف سلام حاضر میشد و
تمام روز بمعاملات مملکت می‌پرداخت از جهت عنایات خسروی اقتضای آن نمود که قلمدان مرصع با و مرحمت نمایند
پس چنانکه شریف الملک باین عنایت اختصاص یافته بود میر مشار الیه نیز باین عنایت خاص معزز و ممتاز
گردید و بعضی شعرا بجهت سرخیلی او این دو مادهٔ تاریخ یافته اند ع جملة الملک شاه عبدالله ع میر دانش

فصیح کارآگاه و چون جناب میر ولایت مرتضی نگر را به بعضی عمال کاردان که از دسته خود متوجه بارگاه والا شده
بخدمت سرخیلی سرفرازی یافته بود و بنابر نبودن حاکم صاحب شوکت در آن ولایت و متمرد شدن رعیت کار آنجا
رو به ابتری داشت حقیقت حال بحضور معروض داشته استدعای سردار صاحب شوکتی نمود خاقان زمان از جمله امرا
خداوردی سلطان را بجهت این خدمت پسندیده در هشتم ماه ربیع الثانی از سال مذکور تشریف آن خدمت باو مرحمت
نموده بصوب ولایت مرتضی نگر روانه فرمود ذکر اسیر شدن فتح خان بدست نظام شاه و
متحصن گشتن نظام شاه در قلعه دولت آباد و بیان بعضی وقایع دیگر چون ملک عنبر حبشی نظام شاهیه
که سی سال مملکت نظام شاه را ضبط نموده و همیشه بر لشکر مغل غالب آمده آن مملکت را حراست می نمود و از
سلسله نظام شاهی طفلی را بر سریر سلطنت نشانیده خود به تمشیت امور سلطنت می پرداخت در سنه ۱۰۳۳ یکهزار
و سی و سه هجری از این جهان درگذشت نظام شاه که بسن رشد رسیده بود مطلق العنان گردیده زمام مهام
سلطنت بقبضه اختیار خود درآورده بمعدلت و حفظ مملکت بلند آوازه گشت و صیت شجاعتش باطراف ممالک
منتشر شد فتح خان پسر ملک عنبر حبشی بنابر خوف و هراس بظاهر اطاعت می کرد اما در باطن نفاق و دواعی
فاسد داشت تا اینکه قابوی وقت یافته ملتجی بپادشاه ممالک هندوستان گردید و لشکری فراوان با چند سردار
و امرای مغل همراه آورده در حوالی دولت آباد در برابر نظام شاه صفوف لشکر بعزم قتال برآراست و بشآمت
کفران نعمت در معرکه محاربه زخم منکر از دست نظام شاه خورده دستگیر شد و شکست بر لشکر مغل افتاد و بعضی
از اعیان ایشان بذلت اسیری گرفتار گشتند و نظام شاه فتح خان و معتمدان او را مقید ساخته امرای مغل را
که اسیر شده بودند تشریفات و اخراجات داده روانه دار السلطنت هندوستان نمود و بعد از این فتح قدرت
و حشمت نظام شاه ازدیاد پذیرفته بکمال استقلال بهم رسانید و بعد از آن در سال هزار و سی و شش هجری که

نظام

شاه جهان پادشاه بعد از والد ماجد خود بر سریر سلطنت نشست و در سال دوم جلوس بتهیهٔ دستگیر ساختن
خانجهان افغان متوجه برهانپور شد و خانجهان از آن پادشاه روگردان شده با نظام شاه پیوست
و نظام شاه با او کمال مروت می کرد و سخنش می شنید درین وقت خانجهان استدعای مخلصی فتح خان از نظام شاه
نموده و او را از حبس برآورده از مقربان و محرمان خود ساخت و شاه جهان چون در برهانپور نزول اجلال فرمود
اراد تخان و نصیر خان و بعضی از امرای عظیم الشان را با لشکری فراوان بر سر گتل و ولایت نظام شاه جهت
گرفتن خانجهان فرستاد امرای مذکور بولایت نظام شاه در آمده طلب خانجهان نمودند نظام شاه جواب داد
که خانجهان را من نطلبیده ام او خود آمده است اگر از خود خواهد رفت من ممانعت نخواهم کرد والا انچه مشیت ایزدیست
خواهد شد چون از آمدن لشکر مغل و وقوع قحط کار بر نظام شاه دشوار شده بود خانجهان باتفاق لشکر نظام شاهی
چند نوبت با امرای مغل محاربه نمود انجام کار چون طاقت مقاومت و مصلحت اقامت در آن مملکت ندید با اقوام
و اقربای خود که قریب هزار نفر بودند از نظام شاه رخصت گرفته بجانب آگره راهی شد که شاید خود را با افغانان بنگاله
رساند و در راه هر جا افغانی بود با او می پیوست چون شاه جهان ازین خبر آگهی یافت عبدالله خان و مظفر خان و چند امرای
دیگر را بتعاقب او فرستاد و ایشان در راه آگره بخانجهان برخورده بجنگ در پیوستند و از صبح تا وقت ظهر آتش
قتال ملتهب بود آخر الامر باقبال پادشاهی در اثنای جنگ تیری یا تفنگی بخانجهان رسید و از پا در آمد و اقوام همراهی
او کشته شدند و عبدالله خان سر آن مدبر و اقوام او را بریده به برهانپور آورده در زیر سم سمند شاه جهان انداخت
و بعد ازین فتح شاه جهان در مقام تسخیر ولایت نظام شاه شد و امرای او اکثر قلاع و بقاع ولایت نظام شاهی
گرفتند و نظام شاه در قلعهٔ دولت آباد متحصن گشت و از غایت کلفت و ملالت تغیری در مزاج و خبطی در دماغ پیدا
کرده بر دولت خواهی فتح خان پسر ملک عنبر حبشی اعتماد نموده عنان حل و عقد مهمات سلطنت بقبضهٔ اختیار او سپرد

او خود کینه دیرینه در خزینه سینه داشت و همیشه منتظر چنین وقت بود تا نظام شاه را از میان برداشته
بطریق پدر صاحب اختیار گردد و از آن روز که از حبس نجات یافته بود در فکر معدوم ساختن نظام شاه بود
و درین وقت که تمنای او روی بظهور آورد در شبی هنگام خواب نظام شاه را گرفته مقید و محبوس ساخت و پسر
صغیر السن او را بپادشاهی برداشت نظم مده فرصت بدست دشمن خویش که انچه تو نکردی او کند پیش
تو در خوابی و دشمن سخت بیدار ز مرده تا بزنده فرق بسیار و قریب پنجاه کس از مقربان و معتمدان نظام شاه را
بقتل در آورد و بعد از چندی از شقاوت جبلی نظام شاه را بملک عدم فرستاد و این امر قبیح را ذریعه تقرب
خود بخدمت شاهجهان دانسته متابعت و مبایعت آن پادشاه اختیار نمود و در ملک خود خطبه شاهجهان در
مساجد و منابر بخواند و فی الحال بحسب ظاهر مورد نوازش پادشاهی گشت و آخر الامر خود نیز بدست مهابتخان گرفتار
شده مقید گردید چنانچه بعد ازین قلمی خواهد شد و جمعی از سرداران مرتبه نظام شاهی که با خیل و حشم بسیار بودند
و فوجهای آراسته داشتند چون صلاحی برای خود ندیدند و متابعت فتح خان حرام خوار بر خود حرام می انگاشتند
و اکثر جاگیرهای ایشان از فوج مغل متصرف شده بود بناچار جلای وطن اختیار نموده بعضی با امرای مغل پیوستند
و برخی بخدمت عادلشاه رفتند و جمعی اراده نمودند که التجا بآستان سلطنت خداوند زمان بیاورند و درین وقت
ارادتخان سرلشکر فوج پادشاه هندوستان که بواسطه گرفتن خانجهان بالای گهات آمده بود و قلعه دهارور را
از دست نظام شاهیان انتزاع نموده بمحاصره قلعه پرینده که سرحد ولایت عادلشاه بود اشتغال داشت عادلشاه
اندیشناک گردیده بصلاح دید مصطفی خان و خواص خان که دو رکن اعظم آن دولتخانه بودند مرهری پندت را سرلشکر کرده
با دوازده هزار سوار بمدد قلعه پرینده فرستاد مرهری با لشکر موفور نظام شاهی و عادلشاهی بنواحی
لشکر مغول آن چنان جلادت و دست بردی نمود که لشکر مغل از محاصره پرینده باز آمده از آنجا کوچ کرده مرهری
مالی

نامزد و تعاقب ایشان نمود و بعد اطمینان خاطر از لشکر مغل بجانب سرحد کولاس که از جملهٔ ممالک محروسه
است آمده با امرای نظام شاهی که التجا بدرگاه والا می آوردند بر جوزده بخلاع شاهانه و نوید جاگیرها و نقدینه ایشان را
ضمیمهٔ لشکر خود ساخت و اینخبر نزد شاه ابوالحسن ایلچی عادلشاه که در دار السلطنت مقیم بود فرستاده استدعای
مدد خرج ازین دولتخانهٔ عالیه نمود چه در زمانیکه شاه محمد پیرزاده پیشوا بود رعایا و مردم سرحد ممالک محروسه
با سرداران سرحد عادلشاه منازعت نموده چند دیهه و پرگنهٔ سرحد عادلشاه را غارت و تاراج کرده بودند و شاه محمد
بجهت تدارک آن خرابی قرار داده بود که مدد خرجی بفرستند تا آن ولایت ویران شده را معمور سازند مربی سپه سالار
درینوقت جهت سامان لشکر که بمحاربهٔ فوج مغل قیام نماید طلب آن وجه نمود و شاه ابوالحسن ایلچی نیز از روی دو لتخواهی
درخواست امداد و اعانت می کرد اما مربی را چون تاکید بلیغ از جانب عادلشاه شده بود که بزودی کارسازی
نموده باستعداد لشکر پردازد تقاضا و ابرام بسیار مینمود و قلعهٔ کولاس را محاصره نموده مدت یکماه نایرهٔ جدال و
قتال ملتهب ساخت و چون حاصلی بجز خسران ندید دست از محاصره باز داشته با جمعیت عظیم که قریب بیست هزار
سوار و پیاده و ورای فوج مرتبه که نهب و غارت شیوهٔ ایشانست چند منزل پیش آمده شروع بنهب و غارت نمود
خاقان زمان با استماع اینخبر با جتماع امرا و سپاه فرمان داد و بعد از آن میخواست که خود متوجه دفع او شود که نواب
علامی فهامی معروض داشت که توجه باین مهم لایق شان خاقان زمان نیست اگر یکی از ملازمان امرا سر قصد و رابد
گوشمال او براهی خواهد داد پس بصوابدید نواب علامی فهامی اشجع الامرا ابو الحی بیک و خداوردی سلطان و قزلباشخان
و چند سردار دیگر از مسلمانان و چند کس دیگر از حواله داران لشکر خاصه خیل مثل اژدها خان و استقلال خان و از قوم
هنود جگدیو راو و بهالیراو و اسیراو و بعضی سرداران سوار را که هر یک ده هزار پیاده داشتند بمقابلهٔ لشکر عادلشاه
نامزد فرمود و چون منهیان بمسامع اجلال رسانیدند که مربی سرداران نظام شاهی را با خود متفق ساخته

قریب سی هزار سوار و پیاده و جمعی کثیر از غارتگران فراهم نموده قصد پیش قدمی دارد خاقان زمان امر نمود
که خیمهٔ بارگاه نه گز برابر سمت لشکر عادلشاه و نظام شاه برافرازند و جمعی از سرداران عالیشان را مثل خواجه
افضل ترک و شیر محمد خان و حواله داران لشکر خاصه خیل را با استعداد حرب و ضرب بدار السلطنت طلب
فرمود و امر شد که شجاع الملک در ولایت کشکوته با امرای آنجا اقامت نماید و چند کس از غریب و دکنی را
درین وقت سردار جمعی گردانید چنانکه علی بیگ خان افشار ترک را جاگیر چهل هزار هون مکرمت نموده فرمود
که صد جوان بهادر ترک نگاهدارد و بدستور میرم بیگ را جاگیر چهل هزار هون عطا نموده حکم فرمود که صد سوار تفنگچی
قدرانداز نگهدارد و همچنین محمد سعید بیگ بدخشی و سید بابو و مخدوم ملک دکنی و چند کس دیگر از اهل دکن را که
بشجاعت و دلاوری موصوف بودند بجاگیرها نواخته امر نگاهداشت سپاه نمود و امرای جدید با لشکر مکمل و مسلح
جوق جوق در میدان دادمحل از نظر ملازمان بارگاه گذشته بتشریفات سرفراز گشتند و خاقان زمان قولنامه با
تشریفات فاخر بجهت سردارانی که ارادهٔ التجا باین دولتخانه داشتند و مرهری بفریب ایشان از پیش خود نگاهداشته
بود فرستاده تفرقه در جمعیت مرهری انداخت از آنجا بابا جی کاتیا مرهته که دو سه هزار سوار جرار داشت چون
قول و تشریف باو رسید با لشکر خود و چند سردار دیگر از لشکر مرهری جدا شد و نیز خاقان زمان جمعی از پیادهای
بنوار طرار عیار را بصوب لشکر مرهری نامزد فرمود که در شبهای تار بلشکر مرهری در آمده گوش و بینی لشکریانش
را بریده بیاورند و جایزهٔ بینی بریدن و گوش بریدن یکهون مقرر شد و سرداران عالیشان که بمقابلهٔ مرهری
نامزد شده بودند بقدر دوازده کروه مسافت بسمت لشکر عادلشاهی رفتند چون قوت مرهری بضعف
گرائید و شوکت لشکر فیروزی بسمع او رسید باعتذار پیش آمده خواهرزادهٔ خود را در حضور فرستاده بوساطت
شاه ابوالحسن ایلچی عرض نمود که غرض از آمدن این بندهٔ دولتخواه محض اعانت و استمداد است چون

درین

دشمن قوی بکمال بی مروتی رو بمملکت دکن آورده اگر اتفاق باهم صورت وقوع نیابد محتمل که اهل نفاق بتصرف

در ممالک بهم رسد و مدافعه دشمن بر ذمت همت سلاطین دکن که همیشه اباعن جد باهم اتفاق دارند از جمله

واجبات است خاقان زمان که باطناً با عادلشاه متفق بود وظاهراً رعایت جانب پادشاه عالمیان

شاه جهان مینمود بنابر صلاح وقت سپاه سالار عادلشاه را مدد خرج مرحمت فرمود تا بر سر لشکر

مغل رفته محاربه نماید و در تاریخ پانزدهم شهر صفر سنه ۱۰۴۱ احدی واربعین والف هجری بوساطت

مصلحان خیر اندیش فیما بین صلح واقع شد و تفرقه خواطر مردم بجمعیت مبدل گشت ذکر آمدن وتیوجی

کاتیا بدار السلطنه و منتظم گشتن پسر وا قرباییش در سلک ملازمان بارگاه چون مربری برگشت

از سرداران همراه ایشان را خاقان زمان تشریفات و قول فرستاده بود و تیوجی کاتیا که شجاع و دلاور

و نامور بود با دو سه هزار مرتبه ما دیان سوار خود را بحوالی دار السلطنت رسانید خسرو زمان محمد داشریف خاصه

و اسپان باد پیما برای مشار الیه فرستاده او را مشمول عنایات خود گردانید و بعد یکهفته مشار الیه به بیماری

ضعف مبتلا گشته ازینجهان درگذشت و در وقت نزع تیوجی هرکاره نظام شاهی را که در دار السلطنت بود

وصی خود ساخته پسر و برادر زاده و لشکر خود را با و سپرد خاقان زمان بعد ازین واقعه نوبت دیگر تشریفات

فاخره و چند راس اسپ و سه زنجیر فیل و حلقه مرصع مصحوب نار این راو برهمن فرستاده و تا تشفی خاطر آنها

نماید و بعواطف خسروی امیدوار گرداند نار این راو در لشکر آنها رفته و تشریفات پادشاهی رسانیده و بعنایات

خسروی متوقع ساخته مراجعت نمود و کمیت و کیفیت آن لشکر و فدویت آنجماعت معروض حضور داشت

پس امر عالی بشرف نفاذ یافت که شجاعت دستگاه نصیر الملک حواله دار خاصه خیل با دو هزار سوار رفته ایشانرا

از دروازه گوه طور برای سلام بمیدان داد محل بیاورد نصیر الملک حسب الامر آنجماعت را که قریب شش هزار سوار

 و پیاده بودند از دروازهٔ مذکور در میدان داد محل آوردند ایشان جوق جوق با سرداران پیش آمده شرف
کورنش و زمین بوس دریافتند پسر و برادرزادهٔ و تیوجی باسی کس از اقربای او که هریک سردار فوجی از افواج
مرتبه بود بحضور طلب شدند پسر و برادرزادهٔ او بتشریف فاخر و کمر خنجر مرصع و حلقه های مرصع و بست و هفت
راس اسپ و پنج زنجیر فیل و باقی اقربای او بتشریفات لایق سرفرازی یافتند و جاگیر مبلغ سه لک هون
بانجماعت مرحمت شده در سلک امرای این دولتخانه منتظم گردیدند ذکر تولد دختر بلند اختر در
دولتخانهٔ عالی آورده اند که آخر روز چهارشنبه ششم شهر رمضان المبارک سنه ۱۰۴۰ اربعین و الف هجری
خاقان زمان را از بطن خاتونی از خواتین عصمت دختر نیک اختر متولد شد خاقان زمان در بارگاه حرم محترم بساط
عیش و نشاط گسترده بجمیع پرده نشینان تتق عصمت و بزم آرایان انجمن عشرت تشریفات فاخر عنایت فرمود
و شریف الملک سرخیل که در آنوقت در قید حیات بود حسب الحکم صد گردون شکر در محلات و اسواق
دار السلطنت گردانیده بتمام خلایق تقسیم نمود و منجمان که جهت استخراج احکام وقت ولادت باسعادت مامور
شده بودند بتشریفات فاخر و انعامات متکاثر بهره اندوز گشتند نظام الدین احمد در تاریخ آن گفته ه
نمایان شد مهی از برج شاهی ذکر وقوع طوفان آبی در سنه ۱۰۴۱ احدی و اربعین و الف هجری
چون در سنتین ماضیه باران کم باریده بود و در سنه ۱۰۴۰ اربعین و الف مطلق نباریده موجب قحط عظیم شد
چنانکه پیش ازین بقید قلم آمد درین سال در فصل برشکال مدت چهار ماه علی الاتصال باران انچنان
بارید که فضای دشت و صحرا از سیلاب درگرفت و آب رودخانها بطغیان آمد چنانکه رود موسی که
متصل بدار السلطنت حیدرآباد است در وقت صبح چهارشنبه بیست و هشتم شهر صفر بدانسان طغیان
نمود که آب از بالای پل گذشته سیلاب بدرون شهر آمده اکثر عمارات عالی و منازل فقرا را منهدم ساخت

و پاره از اشجار باغ محمد شاهی را که در دولتخانه بود بر بوده و مردم معمر آن وقت می گفتند که ما نشنیده‌ایم که در هیچ
قرنی سیلاب با این تندی و شدت آمده باشد و جوش آن از صبح تا دو پهر و سه گهری روز بود و بعد از آن
رو بکمی آورد ذکر سرفراز گشتن نصیر الملک بخدمت عین الملکی از تغییر آدم خان حبشی و
مفوض شدن منصب حواله داری خاصه خیل بقاسم بیگ و وفات یافتن خواجه افضل
ترک و مرحمت شدن خدمات او بامرای دیگر و آمدن ایلچی از جانب فتح خان پسر ملک عنبر
نظام شاهی چون قاسم بیگ ولد مرشد قلی بیگ ترکمان منصب کوتوالی را گذاشته خواهش منصب دیگر
کرده و وقته برای آستان بوسی حاضر میشد خاقان زمان متوجه حال او گشته میخواست که منصب دیگر
لایق باو تفویض نماید و چون آدم خان حبشی که منصب عین الملکی باو مفوض بود در قلعه کولاس در هنگام
هنگامه آرائی مرهری آنچنانکه باید در حفظ و حراست آن سرحد نکوشیده و در محاربه قصور نموده بود او را
از آن قلعه طلبداشته و از خدمت عین الملکی معزول ساخته نصیر الملک را بخدمت او سرافراز فرمود و منصب
حواله داری خاصه خیل را که از مناصب بزرگ است از نصیر الملک تغییر نموده بقاسم بیگ عنایت فرمود و خواجه
افضل ترک که از قلعه راجبندری در وقت آمدن مرهری طلب حضور شده بود مشار الیه بحالت بیماری از آن
ولایت بدار السلطنت رسیده سعادت بساط بوسی دریافت و مرضش روز بروز ازدیاد پذیرفت تا اینکه بتاریخ
هجدهم ماه جمادی الآخر سنه احدی واربعین و الف هجری متوجه دار عقبی شد و بعد وفاتش بعضی از خدمات
او بقزلباش خان و سرداری یکهزار سوار شجاعت دستگاه یولچی بیگ و حکومت ولایت مرتضی نگر
بمیر فصیح الدین محمد مرحمت گردید و در سال مذکور شاه ابو الحسن از جانب فتح خان پسر ملک عنبر نظام شاهی
برسم رسالت در حضور آمده تحف و هدایا گذرانید و میر جعفر و سبوجی هرکاره را که از جانب مغفرت پناه نظام شاه

بر عهدهٔ ایلچی‌گری بودند معزول گردانید خاقان زمان شاه ابوالحسن را مشمول عنایات شاهی نموده منزلی
جهت اقامت او تعین فرمود و سبوجی هرکاره چون قبل ازین وصی و ثنوجی کاتیا مرتبه شده بود در سلک
انجاعه منسلک گشته نوکری بر نسبت سرداران و حواله‌داران مرتبه که مواجب سالیانه برای ایشان مقرر شد
اختیار نمود و بعد چندگاه میر جعفر نیز نوکری اختیار نموده از مجلسیان حضور گردید فصل دویم از باب ششم

در ذکر وقایع متفرق که در عهد سلطنت آن خاقان زمان صورت وقوع یافت

آورده‌اند که چون پادشاه عالمیان شاه جهان بعد ورود بدار السرور برهانپور چنانکه شیخ محی الدین را بدار السلطنه
حیدرآباد فرستاد همچنین برادر او شیخ معین الدین را بجانب بیجاپور روانه فرمود بعد رسیدن مشار الیه
به بیجاپور عادلشاه قرار داد که نه لک هون و صد زنجیر فیل و تحف دیگر بطریق پیشکش ارسال دارد چون امرای
شاهجهان بولایت نظام شاه متفرق شده بسرحد ولایت عادلشاه رسیده دست بردها نمودند و نهبری‌ها بحر دادن
بممانعت ایشان اقدام کرده بود بنابرین و بجهت امور دیگر که در آنوقت روداده فسخ عزیمت ارسال پیشکش نمود
و شیخ معین الدین از بیجاپور برآمده میخواست که بلشکر شاهجهان ملحق شود اما چون بشهر بیدر رسید مرجان نام حبشی
که از جانب عادلشاه کوتوال و حارس القلعه بود او را نگذاشت که پیشتر رود و اکثر اوقات بوساطت شیخ محی الدین
از بند دولتخانه عالی مشار الیه مدد خرچ مرحمت می‌شد و چون عادلشاه پیشکشی که مقرر نموده بود ببارگاه معلی
شاه جهان نرسانید در اول سنه ١٠٤١ احدی و اربعین و الف هجری اصفخان با اکثر امرای پنجهزاری و پنجاه یا شصت
هزار سوار مغول از حضور بصوب بیجاپور نامزد گردید و اصفخان با حشمت و شوکت هرچه تمامتر به بالاگهات روان
شده و فاخان ایلچی خدیو زمان که همراه شیخ محی الدین احراز شرف آستان بوسی شاه جهان نموده و تحف و
هدایا گذرانیده مورد الطاف گردیده بود درینوقت او را رخصت انصراف مرحمت شد و شاه علی بیگ که از امرای

هزاری بود نیز همراه او بدار السلطنت حیدرآباد روانه گشت و آصفخان از بالای کتل پایین آمده نخست ورود [illegible]

نظام شاه رایات حشمت برافراخت و فتح خان پسر ملک عنبر که در دولت آباد بود اظهار اطاعت و انقیاد

نموده در سلک امرای پنجهزاری خود را منسلک ساخت و اکثر قلاع و ولایت نظام شاه در قبضه تصرف اولیای

دولت درآمد آنگاه آصفخان با عظمت تمام از راه کلبرگه متوجه بیجاپور گردیده و هر شهر و ولایت که بر آن مرور لشکر

پادشاهی شد بغارت و تاراج رفت و بنیاد خاندانهای نام و نشان گردید القصه بعد رسیدن به بیجاپور بمحاصره پرداخت

و چند نوبت فیما بین محاربه واقع شد و بعضی از دلیران لشکر آصفخان تا کنار خندق آمده از ضرب توپ و تفنگ

و بان تلف می شدند و هر روز فرامین تاکید پادشاه عالمیان بآصفخان جهت تسخیر بیجاپور میرسید و مصطفی خان بهواخواهی

عادلشاه صلح را صلاح وقت دانسته بخدمت آصفخان رفته جهت قرارداد صلح پیشکش سابق را قبول نمود و هر روز

جاسوسان متعاقب یکدیگر اخبار آنجا را بموقف عرض میرسانیدند و خداوند زمان از جهت برهم خوردگی ولایت بیجاپور

و استیلای لشکر آصفخان و اقامت نصیرخان که از امرای سه هزاری بود با فوجی از مغل در قلعه قندهار نظام شاهی که

متصل سرحد ممالک محروسه است اندیشه ناک گردیده بنابر حزم و احتیاط نصیرالملک را که بمنصب معین الملکی سرفراز

داشت تشریف اسپ و شمشیر سپاه سالاری نواخته و شجاعت دستگاه پولچی بیگ و خداوردی سلطان و

قزلباش خان و پسر دیوچی کاتیا و عالم خان و شیر محمد خان و مظفر خان و جمعی از سرداران جنوار مثل دهرمارا و ناکواری

هزاره جکدیو راو و بهالیراو را همراه داده بجانب سرحد روانه فرمودند و امرای مذکور حسب الامر بمحافظت سرحد و محافظت

طرق قیام نمودند و [illegible] عنبر که چهار لک هون جاگیر داشت حکم شد که بقلعه محمدنگر عرف گولکنده رفته باهتمام تمام مرمت

قلعه و توپها و تهیه یراق و اسلحه و ساختن آتشبازی پردازد و ملک مذکور بقلعه گولکنده رفته حسب الحکم بکار مامور مشغول

گشت و امر عالی شرف نفاذ یافت که از سرکار جوشن و زره و خود و چار آئینه به لشکریان قسمت نمایند و از جانب شاهجهان

 پادشاه و فاخان و شاه علی بیگ که مرخص شده بودند چون از ولایت نظام شاه گذشته در سرحد ممالک محروسه
بقلعه رانگیر رسیدند و فاخان که هشتاد ساله عمر داشت بعارضه بیماری ازینعالم درگذشت و شاه علی بیگ با پسران
مرحوم متوجه دار السلطنت حیدرآباد گشت و چون بحسین ساگر رسید میر فصیح الدین محمد حسب الحکم باستقبال شتافته
بلوازم ضیافت و شرایط مهمانی چنانکه قانون ایندولتخانه عالیست پرداخته و در دهم شهر جمادی الاولی از سال مذکور
خدیو زمان بجانب حسین ساگر توجه فرموده شاه علی بیگ را بملازمت خود فایض گردانیده تشریف خاص و
یک سلسله فیل بزرگ و دو راس اسپ سر و برساخته بدار السلطنت مراجعت فرموده و در دوازدهم ماه مذکور اورا
بدار السلطنت طلبیده در باغ میر جمله ماضی حکم فرود آمدن فرموده و در هفدهم ماه مذکور مجلس شاهانه آراسته و
میر فصیح الدین و کریم خان سر نوبت را فرستاده باعزاز و اکرام تمام مشار الیه را بحضور والا نور طلب فرموده و زبان مبارک
به پرسش احوال پادشاه عالمیان گشوده و بار مشار الیه را بخلعت ملوکانه و دو راس اسپ و یک زنجیر فیل و پسر اورا
با دو سه کس دیگر که همراه او بودند بخلعتهای شاهانه بهره اندوز گردانید و تا آخر رمضان المبارک شاه علی بیگ
در دار السلطنت بود و درینمدت اقامت در هر ماه احدی از جانب پادشاه جهانیان شاه جهان می آمد و پیغام
چند که استماع آن موجب گرانی خاطر همایون میشد می آورد و چند لک هون و چند زنجیر فیل منتخب و جواهر نفیس درخواست
می کرد نواب علامی بسخنان ملاطفت ایلچی و احدی را فهمایش می نمود و چند یوزمان بمدارا پیش آمده بلطایف
الحیل می پرداخت تا اینکه در آخر ماه رمضان جاسوسان از برهانپور خبر آوردند که حضرت شاه جهان بسرعت تمام
از برهانپور کوچ نموده بجانب آگره و لاهور متوجه شد و احدی نیز بطلب ایلچی آمده خبر روانگی آورد و جمعی از جاسوسان
از بیجاپور خبر آوردند که در اردوی آصف خان قحط افتاده و آذوقه از هیچ جا بهم نمیرسد و هرگاه محاربه واقع میشود بهر
عادلشاه استیلا می یابند جمعی کثیر از لشکر آصفخان بضرب توپ و تفنگ هلاک گشتند و درینحالت احدی

نموده

حضرت شاه جهان بقدغن تمام بطلب آصفخان آمد و خان معز بسرعت هرچه تمامتر متوجه حضور شد و لشکرش با تفرقهٔ فاحش
از آن ولایت مراجعت نمود پس شاه علی بیک نیز ازینجا بی نیل مقصود بسرعت تمام در غرّهٔ ذیقعده از سال مذکور
بصوب هندوستان روانه گردید و هرچند سعی و تملق نمود که دست خالی نرود اما فایده بر تملق و ابرام او ظهور
نرسید و مدت اقامت حضرت شاهجهان پادشاه در برهانپور مدت سه سال و کسری بود و در این مدت به سبب
قلت آذوقه و شدت قحط خزانه‌ها که در سنه‌ها و اعصار از حاصل هندوستان فراهم شده بود بمصرف رسید
و خلق نامعدود از عدم قوت و شدت جوع تلف شدند دیگر توجه خدیو زمان بجانب قصبهٔ فرح‌بخش
حیات آباد و ترتیب جشن بعضی امور که در آن زمان رسم اهل دکن بود چون خاقان زمان را عنفوان
شباب رسید و سبزهٔ گلستان عذارش نو دمید خواست که آن خط نو را از صفحهٔ عارض تراشد تا مرتبه
دیگر خطی بهتر از آن رو نماید و در آن زمان در ممالک محروسهٔ دکن رسم بود که در ابتدای اینکار بلوازم عیش
و سور و بهجت و سرور می‌پرداختند بنابرین حیات بخش بیگم والدهٔ ماجدهٔ خسرو زمان متکفل اخراجات این
جشن طرب افزای خسروانه و متحمل سامان این میزبانی شاهانه گردیده قرار داد که این بزم عالم آرا و این سور
عشرت افزا در خطهٔ حیات آباد که مشهور بحیات نگر است و در جانب شرقی دار السلطنت حیدرآباد بدو فرسخ
واقع و در ابتدای جلوس میمنت مانوس خاقان زمان الحیات بخش سراپرده نشینان تتق عصمت و بزم آرایان
انجمن عفت [illegible] بطرح دلنشین و طرز نو و بس برین احداث آن فرموده ترتیب یافته بود پس امر جهان مطاع صادر شد
که حیات آباد را آیین ببندند و وکلای حضرت مهد علیا باستعداد اسباب عیش و سرور و لوازم جشن و سور
قیام نمایند و در تاریخ بیست و چهارم رجب المرجب سنه ۱۰۴۱ احدی و اربعین و الف هجری خسرو زمان با حشمت
و شوکت هرچه تمامتر از دار السلطنت بجانب سعیدآباد روان شده آنجا نزول اجلال فرمود و روز دیگر بقصبهٔ منصورآباد

۲۴۱ تشریف برده وصبح روز سیوم بجانب قصبهٔ فرح بخش حیات آباد که دیده را از سواد وی‌ش نور و سینه را از هوای‌ش سرور
حاصل میشد تشریف ورود اجلال ارزانی داشت و هنگامهٔ عیش وطرب گرم ساخت و درین ایام فرح انجام
جمیع خلایق از صغیر و کبیر و برنا و پیر بعیش وطرب مشغول گردیدند و داد نشاط و انبساط انچنانکه باید دادند و این جشن تا
دوازده روز امتداد یافت و روز دوازدهم خاقان زمان مقربان و محرمان با اختصاص را بخلعتهای ملوکانه نواخته
بست راس اسپ عراقی بازین ولجام زرین وسیمین وعباهای زربفت وابریشمی وجمیع امرا وسرداران ومجلسیان
حضور وملکان وخواجه سرایان رفیع مکان را تشریفات لایق بعضی را اسپ وبرخی را جیقه وپدک مرصع مرحمت فرمود
وجمیع طوایف انام را از خوانندگان وارباب طرب وشعرا وصلحا وعلما را فراخور حال بخلعتهای پادشاهی مفتخر ومباهی
گردانید وشاه علی بیک ایلچی حضرت شاه جهان پادشاه را که در ایام این جشن در دار السلطنت بود طلبیده اشته
خلعت خاصه با دو راس اسپ ویک سلسلهٔ فیل وپسرش را خلعت فاخر ویک راس اسپ وایلچی سلطنت پناه عادلشاه را
خلعت شاهانه ویک راس اسپ وهمچنین ایلچیان سلاطین دیگر را وبعضی ایلچیان این دولتخانهٔ عالیه را که ببارگاه
شاهجهان پادشاه وپادشاه ایران ودیگر سلاطین عظیم الشان رفته بودند علی قدر مراتبهم تشریفات فاخره
عنایت فرمود وبجهت سرداران وامرای بزرگ که در اطراف بودند نیز اسپان وتشریفات فرستاد وبعلیا جناب
والدهٔ ماجده اقمشه وامتعهٔ بسیار وزیور وجواهر بیشمار واسپان عراقی وفیلان کوه پیکر با ساز مرصع وپالکی
طلا گذرانید وچند قطعه دیهه وپرگنه برسبیل انعام مقرر نمود ووکلای مهد علیا خرج این جشن از جانب مهد علیا
دوملکهون بقلم آورده اند وبعد فراغ ازین عشرت متوجه دار السلطنت شد ذکر طلب گشتن امرا که بجانب
سرحدها روانه شده بودند بحضور وافر السرور وبیان ولادت باسعادت شاهزاده نیک اختر
بلند قدر چون خاقان زمان از حیات آباد بدار السلطنت حیدرآباد معاودت فرمود مهیان اخبار مراجعت

لازم

حضرت شاه جهان پادشاه از برهانپور و اصفخان و دیگر امرای عالیشان از بیجاپور و باقر خان از ولایت
گستکونته بمسامع اجلال رسانیدند و اینمعنی موجب انشراح و انبساط خاطر همایون گردیده و دولتخواهان زبان
بدعا و ثنا گشوده مراتب تهنیت بجا آوردند و امرا که بحراست سرحدها مامور بودند بحضور طلب شدند و در شهر ذیقعده
سنه ۱۰۴۱ احدی و اربعین والف هجری نصیر الملک سپه سالار و شجاعت دستگاه بولچی بیک و غیرشان
از امرا و سرداران که اسامی آنها پیش ازین بضبط قلم در آمد داخل دار السلطنت شده در میدان داد محل
از نظر ملازمان پایه سریر پادشاه گیتی پناه گذشتند و خاقان زمان هر یک را بتشریفات خسروانه نواخته
رخصت رفتن بمنازل ارزانی داشت و در اواخر این سال اختر تابنده از مشرق جاه و جلال خاقان صاحب
اقبال طالع گردید یعنی روز دوشنبه یازدهم ذیقعده سنه مذکور حضرت واهب العطایا جلت عطیاته
خاقان زمان را فرزندی کرامت فرمود و بشکرانه این موهبت عظمی مبلغ کلی بعلما و فضلا و صلحا و فقرا
مرحمت گشت و ملا وجهی شاعر دکنی در تاریخ آن گفته سه آفتاب از آفتاب آمد پدید و ملا غواصی که در
شعرای دکنی ممتاز بود این کلمه را ماده تاریخ ساخته محفوظ باد و نظام الدین احمد این ماده تاریخ یافته سه
آفتاب فلک قطب شهی دیگر از ازدواج پادشاه عدالت پناه سلطان محمد عادلشاه
بهمشیره مکرمه خاقان زمان چون از قدیم الایام مابین دودمان عالیشان قطبشاهیه و خاندان رفیع المکان
عادلشاهیه سلسله قرابت و مواصلت بود چنانکه پادشاه غفران پناه سلطان محمد قلی قطبشاه همشیره
معظمه خود ملکه جهان را در سلک ازدواج ابراهیم عادلشاه در آورده و بعد تمادی سنوات متعدد خاقان
جنت مکان سلطان محمد قطبشاه با صبیه جلیله عادلشاه عقد مناکحت بسته درینوقت سلطان محمد عادلشاه
که بعد والد ماجد خود بر تخت سلطنت جلوس فرموده بود خواست که بموجب سررشته قدیم که فیمابین بود عمل نماید

۳۴۳ بنابرین شاه ابوالحسن و شیخ محمد رحیم را جهت خواستگاری پرده نشین سرادقات عز و علا زاویه گزین حجلهٔ مجد
و اعتلا اعنی صبیهٔ محترمهٔ خاقان جنت مکان بدار السلطنت حیدرآباد فرستاد رسولان رموزدان بوساطت محرمان
بارگاه و معتبران درگاه بآئین پسندیده پیغام خواستگاری بمسامع اقبال رسانیدند خاقان زمان وقوع این امر را
محول باراده الهی کرده بزبان خاموشی که دلیل رضاست اجابت آن استدعا نمود رسولان عریضهٔ مشتمل بر
کیفیت افتتاح ابواب مواصلت و لوازم تهنیت بحضور عادلشاه ارسال داشتند شاه عدالت پناه عادلشاه
چند سردار و امرای نامدار مثل مرهری پندت سپه سالار و عنبرخان حبشی را جهت سرانجام مهام مواصلت بپایهٔ
سریر سلطنت روان فرمود و بعد رسیدن ایشان بممالک محروسه بموجب امر جهان مطاع جاشنی گیران
و خوان سالاران باستقبال شتافته در هر منزل بلوازم ضیافت و مراسم مهمانی قیام نمودند بعد از آن سرداران
و امرا و معتبران نوبت بنوبت و پایه بپایه متعاقب یکدیگر جهت استقبال روان شدند اول کریم خان
سرنوبت با چهار حواله دار خاصه خیل بعد از آن سیادت پناه میرزا حمزه بجمعیت خویش و روز دیگر نصیر الملک
با لشکر خود بعد از آن از ملکان بلند مکان مثل ملک عنبر و ملک آدم و ملک الماس و من بعد میر فصیح الدین محمد
با چند سردار نامدار باستقبال شتافته بتعظیم و تکریم هرچه تمامتر در دامن کوه طور آنها را فرود آوردند و خاقان زمان
بفرمود تا دولتخانه و بلده را آئین بستند و ابواب عیش و عشرت بر روی عالمیان مفتوح ساختند و خیمه و سراپرده
بارگاه سپهر اشتباه در دامن کوه طور برپا کردند و آن دشت و صحرا را مانند شهری ساختند و روز دیگر خاقان زمان
بکمال تجمل و حشمت متوجه آن بارگاه گشته و بر تخت شاهی بعظمت و شوکت نشسته سپه سالار عادلشاه را
بار رفقا طلب فرمود چون حاضر شدند بموقف سلام ایستاده مراسم کورنش و تسلیم بجا آوردند در آن روز شش
اسپ مع یراق زرین و سیمین و دو فیل بآن سپه سالار و برفقای او نیز تشریفات شاهانه داد و سیار

با امرای عادلشاهی تشریف و صد و بیست زنجیر فیل و پنج راس اسپ و چهل روز در آن گویند که مرحمت گردید
عنایت شد بعد از آن خاقان زمان امرای مذکور را رخصت انصراف ارزانی داشته تا وقت همه در آن جا
بعیش و عشرت پرداخته بتجمل هر چه تمامتر متوجه دولتخانهٔ عالی گردید و در شب نوزدهم ماه شعبان همشیرهٔ عادلشاه
با خواتین خاص و اهل حرم اسباب لوازم عروسی بر فیلان و شتران بار کرده و دو هزار خوان ترتیب داده
همراه گرفته از دروازهٔ دوازده امام علیهم السلام در قصر بندی محل که بانواع تجملات پادشاهی چون نگارخانهٔ
چین آراسته بودند درآمد و در آن شب قاضی بلده در حضور علما و فضلا بلقیس عصر را با سلیمان دهر مهر
مسمی الکهون عقد مناکحت بست و مهد علیا یعنی والدهٔ ماجدهٔ خاقان زمان مدت یکهفته در حرم سرا
بساط نشاط گسترده انواع تکلفات درین جشن طوی بکار برد و همشیرهٔ مکرمهٔ عادلشاه و دیگر خواتین محترم تشریفات
شاهانه و زر این و مرصع آلات قیمتی عنایت فرمود خاقان زمان جهت همراهی پالکی عروس از میان اکابر
و اعیان میر فصیح الدین محمد را برگزیده بتشریف اینخدمت و دو راس اسپ تازی با زین و لجام زرین
و جاگیر هشتاد هزار هون عز اختصاص بخشید و جناب علامی فهامی شیخ محمد خاتون و فضیلت پناه قاضی حسن
مشهور بقاضی بکه و جمعی از مجلسیان حضور و شیخ دادن و ملک دولتخان عهده دار دولتخانهٔ عالی با چند سردار
معتبر و کریم خان سر نوبت و سید بابو و مخدوم ملک را با چهار حواله دار خاصه خیل که چهارصد سوار لشکری
تابع ایشان بودند تشریفات لایق بقدر مراتب مرحمت نموده همراه پالکی ملکه زمانیان تعین نمود و در
بیست و ششم ماه شعبان سنه یکهزار و چهل و دو هجری پالکی زرنگار مکلل بجواهر آبدار ملکه عالمیان را با بیست
پالکی خاصه و پنجاه پالکی دیگر از خدمه مع اثاثهٔ پادشاهی و فیلان کوه پیکر و اسپان ترکی و تازی نژاد
و شتران قوی هیکل پربار و عماریها و سربارها زیاده از حد و شمار از دار السلطنت روان فرمود و در سراپرده

و بارگاه که در دامن کوه طور برافراخته بودند فرود آوردند و در سلخ شهر شعبان پادشاه زمان جهت زینت ملکهٔ عالمیان بعظمت و حشمت متوجه کوه طور شد و مرهری سپه سالار عادلشاه از استماع این خبر تا دروازهٔ شهر آمده آداب تسلیم و کورنش بجا آورده معروض داشت که همشیره مکرمه حضرت عادلشاه درین اردوی معظم آمده که از قدوم میمنت لزوم شاهنشاهی بارگاه عادلشاهی را مزید رونق بخشند خدیو زمان اقبال نموده اولاً در آن بارگاه نزول اجلال فرمود و مرهری بعد از تقدیم لوازم خدمت و شرایط عبودیت سه طبق زر سرخ و سفید نثار نمود و از دربند بارگاه تا محل جلوس پای انداز زربفت و مخمل گسترانیده و دو راس اسپ عربی و عراقی با یراق زرین و سه زنجیر فیل و نه خوان اقمشهٔ نفیس از نظر انور گذرانید خاقان زمان مرهری را تشریف فاخره و شش راس اسپ و دو زنجیر فیل و امرای دیگر را تشریفها و اسپان مرحمت فرمود و بمطربان بیجاپور پنجهزار هون و ده هزار روپیه و اسپ و فیل بخشید بعد از آن از بارگاه عادلشاهی متوجه بارگاه ملکهٔ عالمیان گردید و همشیرهٔ گرامی را جواهر نامعدود و هدایای نامحصور و خاصان حرم را نیز خلاع و جواهر عنایت فرموده مرخص ساخت و بعد از یکپهر شب بدولتخانهٔ عالی معاودت نمود و محاسبان دفترخانهٔ پادشاهی قیمت اسباب جهیز را یکلک هون نوشتند و آنچه در ایام جشن و سور از تشریفات وغیره بمصرف رسیده پنجاه هزار هون و مدت ایام جشن یکماه و پانزده روز بود و در اواسط شهر رمضان اردوی معلی ملکهٔ عالمیان روانهٔ بیجاپور شد و امرای نامدار بمشایعت تا سرحد رفته و از آنجا مرخص گردیده بتشریفات سرفرازی یافته مراجعت نمودند و چون اردوی معلی بکلبرگه رسید حضرت عادلشاه پسر اخلاص خان میرجمله را با چهار هزار سوار باستقبال فرستاد مشارالیه احراز شرف آستان بوسی نموده بتشریف خاص سرفرازی یافت و فرمان عادلشاهی بمرهری پندت رسید که از آنجا بجناح استعجال جهت اعانت فتح خان نظام شاهی که مهابتخان وغیره سرداران حضرت شاهجهان او را در قلعهٔ دولت آباد

محصور ساخته کار بر او دشوار گردانیده اندر راهی شود پس مرحمتی تشریف و پان رخصت از ملکهٔ عالمیان کسب فرموده
به انصوب روان شد و چون اردوی معلی بیکمنزلی بیجاپور رسید مصطفی خان و خواص خان که رکن دولت
عادلشاهی بودند باستقبال آمده بشرف تسلیم و کورنش فایز گشتند و میر فصیح الدین محمد و نواب علامی
معظم و مکرم پیشتر آمده مراسم ضیافت و لوازم مهمانی بجا آوردند و آن هر دو رکن سلطنت عادلشاهی را تشریفات
فاخره و بهر یک چهار راس اسپ و یک زنجیر فیل و تمام رفقای مشار الیهما را خلعتها علی قدر مراتب دادند
چنانچه در آن روز صد دست تشریف بامرای عادلشاهی رسید و روز دیگر پادشاه عدالت پناه عادلشاه
با عظمت و شوکت باستقبال شتافته خیمه و بارگاه برابر اردوی ملکهٔ عالمیان برافراخته و بساط انبساط گسترده
بعیش و عشرت پرداخت بعد از آن ببارگاه ملکهٔ عالمیان تشریف آورده جواهر و اقمشه و زر پیشکش نثار نموده
رسوم و قاعدهٔ جلوه که در دکن متعارفست مراعات فرموده و آخر همان شب پالکی زرنگار ملکهٔ عالمیان را همراه
گرفته داخل دولتخانهٔ عالی گردید و روز دیگر بر اورنگ سلطنت نشسته امرا و معتبران درگاه قطبشاهی را طلب
فرموده هر یک را بخلاع خسروانه فراخور حال مباهی و مفتخر گردانید و مدت یکماه در بیجاپور اقامت آن امرا
صورت وقوع یافت بعد از آن پادشاه عدالت پناه و ملکهٔ عالمیان امرای مذکور را طلب فرموده بتشریفات
فاخره و اسپان با یراق زرین و سیمین عز اختصاص بخشیده رخصت انصراف ارزانی داشتند و آن امرا
با جمعیت خود در غرهٔ محرم سنه ۴۳ ثلاث و اربعین و الف بدار السلطنت حیدرآباد رسیده و بعد عشرهٔ
محرم احراز شرف بساط بوسی نموده بتشریفات شاهی سربلند گردیدند و جناب علامی نواب [illegible] حسن خدمات
مشمول عنایات سلطانی گشته نوید بحالی مناصب عالی مسرور و مباهی گردید و اوضاع و اطوار بیجاپور را
بنوعی که مشاهده نمود بمسامع اجلال رسانید و تفصیل قصهٔ نوید بحالی آنکه پیش از ایام جشن مذکور نواب

علامی فهامی شیخ محمد خاتون را بنا بر سعایت مفتریان حکم عالی شد که چند روز در منزل خود نشینند
و بعد از آن چون برائت و طهارت ذیل او از لوث امور که بدو منسوب کرده بودند بظهور رسید خسرو زمان مجدداً
در مقام عنایت و مرحمت آمده در نهم شهر شوال سنه ۱۰۴۳ ثلاث و اربعین و الف هجری که آفتاب در برج
حمل بدرجهٔ شرف رسیده بود در محفل جشن خسروی تشریف خاص حلهٔ ملکی بنواب علامی مرحمت نمود
و زمام جمیع مهام سلطنت و عنان کل امور مملکت بقبضهٔ اقتدار و اختیارش سپرد و پالکی نقره جهت سواری
با دو راس اسپ بنواب موصوف عنایت شد و خواهرزادهٔ نواب علامی که بقابلیت ذاتی و استعداد
کسبی اتصاف داشت نیابت وزارت مرحمت گردید و سار الیها بخلعت مناصب عالی مکرم و محترم گردیده
با جمیع عمال و اهل مناصب بدفترخانهٔ عامرهٔ پادشاهی آمده تیمناً چند افراد کاغذ را مزین بدستخط خود نمودند
و روز دیگر ببارگاه پادشاهی آمده بسرانجام مهام سلطنت پرداختند و بعضی عمال و اهل دخل را که در امور دیوانی
دخل شده بودند بیدخل نمودند و میر فصیح الدین محمد را که جهت تحصیل زر و سرانجام مهام بولایت مرتضی نگر
رفته از منصب سرخیلی معزول شده بود تشریف پادشاهی فرستاده بحضور طلبیدند و خاقان زمان برای
مزید توقیر و احترام دو سردار بزرگ یکی مخدوم ملک و دیگر سید بابو نام را که هر کدام صد سوار و هزار پیاده
داشتند با چهارده سلحدار متعین نواب علامی نمود و مقرر شد که هر پنجشنبه بزیارت روضات
و مراقد سلاطین خاصه سلطان مغفور ظل آلهی میرفته باشد و جمیع مقربان و سرداران و عساکر خاصه خیل
در سواری لشکر فیض اثر همراه نواب علامی باشند و در ایام میرجملگی نواب علامی جمعی کثیر از مجلسیان
و سلحداران و علمداران و صنوف ملازمان بافزونی مشاهره سرفراز گشتند و بسیاری از اهل استعداد
و علما و تجار و کافهٔ انام مشمول احسان خسروی گردیدند و نواب علامی باعث این امور خیر که موجب

جارت

حیات جاوید یعنی بقای نام نیک است گشت و خاقان زمان در ایام سیر عملکی دو بار با علیا حضرت یعنی
والده ماجده مکرمه معظمه و سایر اهل حرم محترم بمنزل نواب علامی تشریف آورده هر بار مدت یکهفته
بعیش و عشرت اشتغال فرموده و نواب علامی کل مایحتاج و سایر اخراجات هر روزه پادشاهی از سرکار
خود ترتیب میداده و در نوبت اول جواهر و مرصع آلات و اسپان و فیلان و اقمشه و تحف و هدایای
بسیار از نظر انور گذرانیده و خاقان زمان بفرط عنایت و بواسطه رعایت خاطر دو راس اسپ عربی
از آنجمله قبول نموده باقی را باو مرحمت نمود و سوای این تشریف کوت خاصه با ده راس اسپ مع یراق
سیمین نیز عنایت فرمود و نواب علامی با وجود کثرت مشاغل مهام سلطنت و ملازمت دو وقته
باخداوند نعمت اوقات برای اشتغال بحسنات نیز استثنا کرده بود چنانچه هر صبح در سر فیض محیط
ایشان از وجوه ارباب دانش و اکابر و اشراف و ارباب سلطنت از قضاة و علما و صلحا و شعرا و اهل
استعداد و امرا و وزرا انجمن میگردیده و بافاده و افاضه علوم منقول از کتب تفاسیر و احادیث و فقه
و معقول از حکمت و ریاضی و منطق و غیره اشتغال میورزیده و بعد فراغ از آن متوجه امور دنیوی می‌شد
و هر سه‌شنبه که روز تعطیل است با ارباب کمال از عرب و عجم صحبت میداشته و مذاکره دواوین معتبر
از عربی و فارسی مثل دیوان متنبی و دیوان خاقانی و انوری و کتب مثنویات متقدمین مثل مثنوی
مولوی روم و حدیقه حکیم سنائی و غیره در میان می‌آمده و هر هفته غزلی طرح می‌فرمود و از کار تصنیف
و تالیف نیز بیکار نبود و بالجمله ذات ستوده صفات او منبع و جامع کمالات صوری و معنوی بود ذکر آمدن
سید محمد خان بحضور و سرفرازی یافتن میر محمد رضای استرابادی بتشریف سوائی
و بعضی وقایع متفرقه دیگر آورده اند که قبل ازین شجاعت دستگاه سید محمد خان که از پایه

سلحداري برتبهٔ سه هزاري رسيده باتفاق شجاع الملک اميرزاده مازندران بسمت کشمکوته
ملک روانه شده بود و در ششم ماه جمادي الاولي سنه ۱۰۴۲ هجري بشرف بساط بوسي بارگاه
گيتي پناه فايز شده در سلک مجلسيان حضور منتظم گرديد و بعد چندي بمنصب عمده ديگر سرفرازي
يافت و در شب سيزدهم ماه جمادي الاخري از سال مذکور سيادت پناه مير محمد رضاي استرابادي
بتشريف پيشوائي عز اختصاص يافت و نواب ملاحي چنانکه پيش ازين مذکور شد خانه نشين گشت
و در هفدهم ماه جمادي الاخري ملک آدم بر خدمت حواله داري خاصه خيل منصوب و قاسم بيگ ازين منصب
معزول شد و در شب بيست و نهم ماه مذکور نوبادهٔ بوستان عظمت و سلطنت که هشت ماه از مراحل عمر طي
نموده بود بهشت جاودان خراميد و در جوار جد بزرگوار خود مدفون گرديد و در اواخر سنه مذکور سيادت
پناه فضيلت دستگاه ميرزا جلال الدين محمد حسيني قزويني بجوار رحمت ايزدي پيوست و هم در اواخر سنه
مذکور شجاع الملک را از ولايت کشمکوته طلب فرموده خدمت او را بنا بر التماس شير محمد خان سپه سالار
بمير رستم مازندراني که داماد خان مذکور بود تفويض فرمود و چون زمينداران آنولايت در بعضي احيان تمرد
و سرکشي مي نمودند شير محمد خان و مير رستم حکم اشرف شد که باتفاق يکديگر بضبط آنمملکت پردازند و سرکشان
آنجا را تنبيه نمايند و شجاع الملک در اواسط ذي الحجه بدار السلطنت رسيده سعادت بساط بوسي دريافت
و در زمرهٔ ملازمان حضور منسلک گشته مجدداً مشمول عواطف خسروي گرديد و در هجدهم ماه صفر سنه ۱۰۴۳ هجري
مشار اليه را جاگير يک لکهون مرحمت شد و در سلک امراي عظام منسلک گشته قريب يکهزار سوار و چند هزار
پياده و نجهه آراسته با ساز و يراق در ميدان مقابل بندي محل نظر ملازمان حضور در آورد و چون خبر آمدن مهابت خان
بجانب ممالک دکن و تسخير قلعهٔ دولت آباد اشتهار داشت حجاز خان دکني و ياقوت خان بجانب سرحد کولاس

جهت حفظ و حراست قلعه و سرحد نامزد گردیدند و رای عالم آرای سلطانی اقتضای آن نمود که قلاع متین
سرحدها بتعمیر حصار و برج و باره و اسباب قلعه‌داری استحکام پذیرد بنابرین مقرر نمود تا حسن بیگ شیرازی
را که درینوقت منصب کوتوالی او بمیرزا ابراهیم اصفهانی مرحمت شده بود بجانب قلعه راکیر که در سرحد ولایت
نظام شاهیه است فرستادند و پانزده هزار هون برای خرج ما یحتاج تحویل او نمودند مشارالیه در اندک
فرصت بتعمیر قلعه و تهیهٔ اسباب قلعه‌داری پرداخته مراجعت نمود و در جلدوی این خدمت بار منصب
کوتوالی باو مرحمت شد و میان حسینی عهده‌دار دروازه میر علی را بجانب قلعه پانگل و دیتوجی راو و ملک نور محمد
را بقلعه مصطفی نگر و چند کس معتبر دیگر را بقلاع دیگر روانه نمودند و همگنان حسب الحکم بتعمیر و فراهم آوردن
آذوقه و درست نمودن آلات حرب پرداختند **ذکر آمدن شیخ دبیر حاجب عادلشاه و
بعضی مقدمات دیگر** چون مهابتخان المخاطب بخانخانان از جانب حضرت شاه جهان به برهانپور
آمده و بعد چندی با جمعی از امرا و لشکر پادشاهی بعزم تسخیر ولایت نظام شاه بحوالی قلعه دولت آباد
رسیده قلعه مذکور را محاصره نمود درینوقت پادشاه عدالت پناه عادلشاه شیخ دبیر را به حجابت
پایه سریر سلطنت مصیر روانه فرمود و مشارالیه در بیست و هشتم ماه صفر سنه ۱۰۴۲ هجری بدار السلطنت رسیده و باتفاق
شاه ابوالحسن ایلچی عادلشاه که درینجا اقامت داشت احراز شرف بساطبوسی نموده و تحف و هدایا
گذرانیده بعرض رسانید که چون لشکر مغل بجانب دکن آمده و مهابتخان متوجه تسخیر قلعه دولت آباد است باید
شیوهٔ موافقت از طرفین مراعات شود و موافقت بامرای حضرت شاهجهان پادشاه باتفاق عادلشاه
بعمل نیاید بل در مدافعهٔ ایشان همداستان باید بود و تا مدت یکماه اقامت نمود و بعد از آن رخصت
انصراف یافت و در اوایل شهور سنهٔ مذکور میر فصیح الدین محمد بعد کارسازی ولایت مرتضی نگر

۳۵۱ بپایه سریر سلطنت رسید و میرزا حمزه را بدانجانب نامزد کرد دیگر فرستادن شاه عدالت

پناه عادلشاه مرهری و غیره سردار از از کمک فتح خان که در قلعه دولتاباد

محصور شده بود و فتح نمودن مهابتخان قلعه مذکور را و بیان بعضی مقدمات دیگر

چون مهابتخان قلعه دولت آباد را محاصره نموده کار بر فتح خان دشوار گردانید و این خبر بسمع اشرف
عادلشاه رسید عادلشاه مرهری را با چند سردار دیگر بکمک فتح خان فرستاد چون ایشان نزدیک
لشکر مغل رسیدند کار بجدال و قتال انجامید و هزیمت بلشکر عادلشاه راه یافت و یاقوت خان نظامشاهی
که توسل بحضرت شاه جهان نموده و در سلک امرا منتظم گشته همراه مهابتخان بجانب دکن آمده و از
سلوک مهابتخان رنجیده باز به لشکر نظامشاه پیوسته مهیج فتنه و جدال گردیده بود کشته شد و لشکر
عادلشاهی را بعد ازین شکست تاب مقابله با مهابتخان نماند مهابتخان بعد از قتل یاقوت خان و هزیمت
دادن لشکر عادلشاه مدت پنجاه بمحاصره قلعه مذکور پرداخته کار بر اهل قلعه نهایت تنگ ساخت آخر الامر
بجهت فتح خان و پسر نظامشاه قول فرستاده عهد با ایمان مغلظ بمیان آورد که ولایت خارج دولت آباد
بایشان بازگذارد فتح خان اعتماد بر قول او نموده ناچار از غایت اضطرار با پسر نظامشاه از قلعه برآمد
مهابتخان آنچنان قلعه متین را که چند سال مقر سلطنت نظامشاه بود بتصرف درآورده ضمیمه ممالک
پادشاهی گردانید و نصیر خان را بمحافظت قلعه تعین نموده خود نظامشاه و فتح خان را گرفته روانه برهانپور شد
و برخلاف عهد و پیمان عمل نموده نظامشاه و فتح خان را با سایر اهل حرم و متعلقان مقید ساخته با اسباب
و اثاثه سلطنت مصحوب اسلام خان بجهاری بخدمت حضرت پادشاه هندوستان روانه کرد و خود
دران در برهانپور توقف ورزیده بعد چندی از خدمت حضرت شاه جهان استدعای فرستادن یکی از شاهزادها

عظام نمود که در صوبهٔ برهانپور بوده در تسخیر ملک دکن ممد و معاون او باشد شاهجهان شاهزاده شجاع را با استعداد
تمام به برهانپور روانه فرمود و سید مظفرخان جهان را باتالیقی مقرر کرده همراه نمود چون شاهزاده حوالی
برهانپور را مضرب خیام ساخت مهابتخان با جمیع امرا باستقبال شتافته سعادت کورنش و بساط بوسی دریافت
و از همانجا مهابتخان با جمیع امرا و لشکر در خدمت شاهزاده بعزم تسخیر ولایت بیجاپور بر بالاگهات آمده به تسخیر
قلعهٔ پرینده نظام شاهی که درین زمان در تصرف امرای عادلشاهی بود متوجه شد و مدت چهار ماه بمحاصره
و امور قلعه گیری پرداخت و چندانکه سعی و جهد نمود اثری بظهور نرسید و بی نیل مقصود باز به برهانپور معاودت
کرد و بعد رسیدن به برهانپور شاهزاده حسب الطلب با بعضی امرا روانهٔ حضور شده مهابتخان در آنجا توقف
نموده به بیماری صعب مبتلا گشته بعالم عقبی شتافت و در اواسط جمادی الاولی از سنهٔ مذکور در وقتیکه
خسرو زمان بسیر و شکار مشغول بود منهیان این خبر بمسامع اجلال رسانیدند و نظام الدین احمد داماد
تاریخ وفات او بطریق تعمیه در سلک نظم کشیده ‌ خان عالی مکان مهابت خان   آنکه بودش رواج
در فرمان   داشت امید تا دکن گیرد   رفت امید از مهابتخان   چرخ گردان انچه داد از عز و جاه
جمله یکدم از مهابتخان گرفت   تا چه قصدی داشت جانش را ان سبب   هادم اللذات از وی آن گرفت
مبین که چون تاریخ فوت او شده   از مهابتخان زمانه جان گرفت   و خیراتخان سر نوبت که در سال دوم جلوس
همایون مطابق سنهٔ ۱۰۳۶ یکهزار و سی و شش هجری برفاقت محمد قلی پسر قاسم بیک ایلچی برسم رسالت
بصوب ایران رفته بود در سال یکهزار و چهل و چهار هجری رخصت انصراف یافته باتفاق امام قلی بیک صحبت
بیاول عازم دار السلطنت حیدرآباد گردیده و چون در وقت رفتن از جانب حضرت شاهجهان صحیفهٔ الوداد
مصحوب خان مذکور بخدمت حضرت پادشاه صفوی نژاد مرسل گردیده بود بمرافقت امام قلی بیک از راه

قندهار بصوب هندوستان رفته بعد گذرانیدن جواب صحیفه آلوداد بحضرت پادشاه هندوستان توجه
دارالسلطنت حیدرآباد شد و چون در غرهٔ ذیقعدهٔ مذکور خبر وصول امام قلی بیک صحبت یساول باتفاق
خان مذکور بمسامع اجلال رسید بجهت قیام بوظایف مهمانداری میر معزالدین محمد بشرف تقرر گشت
و بعد رسیدن بنزدیکی دارالسلطنت شیخ محمد طاهر سرخیل و بولچی بیک که یکی از امرای عظیم الشان بود
متعاقب یکدیگر حسب الحکم باستقبال شتافته بلوازم ضیافت و مهمانداری پرداخته ایلچی مشارالیه را بخیرآباد
که دو فرسخی دارالسلطنت است فرود آوردند و بتاریخ هفدهم ماه ذی قعده سنه مذکور خاقان زمان در
عمارت خیرت آباد نزول اجلال فرموده ایلچی مذکور را بملازمت اشرف عزّ امتیاز بخشید ایلچی
مشارالیه مکتوب محبت اسلوب مشتمل بر تهنیت جلوس با پنجاه راس اسپ عراقی و تاج و شمشیر و خنجر مرصّع
و بسیاری از تحایف که از جانب پادشاه ایران آورده بود از نظر انور گذرانید خسرو زمان خلعت خاص و
یکزنجیر فیل و دو راس اسپ عربی با زین و یراق طلا بمشارالیه مرحمت نمود و باغ میرزا محمد امین میر جمله
جهت نزول او مقرر فرمود و در بیست و دویم ماه مذکور مشارالیه حسب الطلب بدولتخانه عالی حاضر شده در مرتبه
دیگر سعادت ملازمت دریافته از جانب خود چهارده اسپ عراقی و دوازده مهار شتر و پنج جفت قالی با نمد تکیه
نفیس و چهارده طبق زربفت و تحایف دیگر گذرانید و بخلعت خاص و جیغهٔ مرصّع و یکزنجیر فیل و دو راس اسپ مرصّع
مباهی گردید و بجهت اخراجات مشارالیه چهار هزار من غله و پنجهزار هون نقد مرحمت شد و ماورای این پرگنه
مجاهدپور که دو هزار هون حاصل داشت و در هر ماهی هزار هون نقد از خزانهٔ عامره مقرر یافت و روز دیگر خیرات خان
دوازده راس اسپ عراقی و چهارده طبق زربفت و چند نفر غلام و کنیز گرجی و یک قطار شتر و پنج جفت قالی با نمد تکیه‌ها و بسیاری
از تحایف دیگر گذرانیده بخلعت خاص و اسپ سرافراز گشت و در سلک مجلسیان و مقربان حضور پرنور منسلک گردید

اهل

فصل سیوم ارباب ششم در بیان مدت سلطنت و سنه رحلت و سنین عمر شریف ۳۵۴
و ذکر اولاد و مجملی از فضایل و محامد آن پادشاه معدلت پناه بر جویندگان اخبار و آثار
سلاطین نامدار پوشیده نماند که بر لوح مزار آن پادشاه مغفور تاریخ وفات و ولادت و جلوس و مدت سلطنت
و سن شریفش چنین منقور و مکتوب است تاریخ وفات پادشاه جنت بارگاه سلطان عبد الله قطبشاه
یوم الاحد سیوم ماه محرم سنه ۱۰۸۳ یکهزار و هشتاد و سه هجری و ولادت با سعادتش بیست و هشتم شهر شوال
سنه ۱۰۲۳ یکهزار و بیست و سه هجری و جلوس همایونش یوم الاربعا چهاردهم ماه جمادی الاول سنه ۱۰۳۵
یکهزار و سی و پنج هجری و مدت سلطنتش چهل و هشت سال و سن شریفش شصت سال و والدهٔ
ماجدهٔ آن پادشاه غفران پناه حیات بخش بیگم بنت سلطان محمد قلی قطبشاه پیش از بد و سال و چهار
ماه و کسری برحمت الهی پیوست چنانکه بر لوح مرقد آن مرحومه این عبارت منقور است وفات جنت مکانی
حیات بخش بیگم بتاریخ بیست و هشتم شب سه شنبه ماه شعبان سنه ۱۰۸۰ یکهزار و هشتاد هجری و صاحب
مراة الصفا در بیان احوال آن پادشاه جنت مکان نوشته که پادشاهی بود عادل و باذل و سخی
و مشهور و دانشمند و قدر شناس ارباب هنر و در عهد آنشهریار علما و فضلا از هر دیار رو بدار السلطنة
حیدرآباد آوردند و هنرمندان عالم در آن بلده مجتمع گشتند و چندین کتاب و رساله مثل برهان قاطع که در
تحقیق لغت فارسی بی شبه و نظیر است بنام نامی او تصنیف و تالیف نمودند و بمقاصد و مآرب خود
فایز گردیدند و شیخ محمد خاتون علیه الرحمه که اعلم علمای زمان بود در زمان آن پادشاه اعتبار بخش قیصر نشان
اعتبارش از ایوان کیوان در گذشت چنانچه مدارس عالی بنا نمود و مدرسین در آن مدارس مقرر فرمود
و میر محمد سعید میر جمله المخاطب بمعظم خان خانخانان سپه سالار از نوکران و تربیت یافتگان آن پادشاه

عالیجاه بود بنظر عنایتش بر مدارج دولت وحشمت متصاعد گردیده وطرفدار کرناتک گشته آخر الامر از حد ولی نعمت
خود انحراف ورزیده ملازمت اعلی حضرت شاه جهان پادشاه هندوستان برگزید وآنچه که از وی بوقوع
آمد بر صفحه روزگار ثبت گردید بتفصیل این اجمال چنانکه در ماثر الامرا بزبان قلم آمده اینست میر معظم از سادات
اردستان صفاهان است چون بولایت گولکنده وارد گردید بنظر تربیت وعطوفت آن پادشاه عالیجاه
بر معارج اقبال صعود نموده مدتها رتق وفتق مهمات آن مملکت در قبضه اختیار خود داشت تا آنکه به نیروی
شهامت وکاردانی ولایتی از مضافات کرناتک که یکصد وپنجاه کروه طول وتخمینا تا سی کروه عرض
چهل لک روپیه حاصل داشت ومشتمل بمعدن الماس وچندین قلاع استوار آهنین اساس مثل گنجی کوته
وسدهوت که عبارت از بالاگهات کرناتک وفرخنده بنیاد باشد ودرینولا حاکم نشین آن کرپه است بود
از حاکمان آنجا انتزاع نموده بتصرف درآورد وثروت ومکنتش بجایی رسید که پنجهزار سوار از خود نوکر گردانید
رهگذر مخالفانش در پرده دولتخواهی حرفهای دوراز کار ذهن نشین پادشاه ساخته از جانب او متوهم
گردانیدند وحرکات پسرش میر محمد امین که در حضور بود وبنشه جوانی ودولت رعونتی در سر داشت واز فزونی
اقتدار پدر به بدمستی نخوت افتاده پا از حد خود فراتر گذاشت چنانچه روزی سیه مست بدربار آمده بر مسند
پادشاهی بخواب رفت واستفراغ نمود موجب افزونی سوء مزاجی پادشاه گردیده آثار بی التفاتی
پیدائی گرفت میر جمله که در جلدوی فتوحات نمایان که از وی بوقوع آمده بود توقعها داشت از شاهد
نتایج برخلاف دل برداشته رفاقت شده در سال بیست ونهم جلوس شاه جهانی بشاهزاده محمد اورنگ زیب
که بصاحب صوبگی انتظام بخش دکن بود توسل جسته التماس طلب خود نمود اعلیحضرت بر طبق استدعای
شاهزاده منشور عنایت متضمن مرحمت منصب پنجهزاری ذات وسوار ودو هزاری هزار سوار بمیر محمد امین پسرش

فوزار

و فرمانِ عدمِ تعرّض بدو و متعلقانِ او بسلطان عبدالله قطب شاه مصحوبِ قاضی محمّد عارف کشمیری روانه نمود
قطب شاه بموجب اصغای این خبر میر محمد امین را با متعلقانش قید نموده آنچه از صامت و ناطق داشت بضبط درآورد
و با وصفِ ورودِ فرمان هم برکردهٔ خود اصرار ورزید شاهزاده محمّد اورنگ زیب اولاً منشور پادشاهی متضمن آنکه
سلطان محمّد میخواهد که از راه اودیسه بخدمتِ عمّ خود شاهزاده محمّد شجاع به بنگاله شتابد باید که از ولایت خود
بآئین نیک بگذرانند فرستاد آن پادشاه صاف طینت غافل از نیرنگی روزگار به تهیّهٔ اسبابِ ضیافت
پرداخت شاهزاده محمد اورنگ زیب هشتم ربیع الاوّل سنه هزار و شصت و شش هجری نخستین خلفِ
خود سلطان محمّد را بطریقِ منقلا بحیدرآباد راهی ساخته خود نیز سیوم ربیع الآخر نهضت فرمود درین هنگام
قطب شاه متنبه شده محمد امین را با والدهٔ او روانه ساخت مشارالیه دوازده کروهی حیدرآباد ملازمتِ سلطان محمد
دریافت چون اموالش مسترد نشده بود سلطان محمد عازم حیدرآباد گشت قطب شاه از شنیدن این خبر پنجم ربیع الآخر
با نقد و جواهر و طلا و نقره بقلعه گولکنده که سه کروهی شهر است درآمد چون کنار تالاب حسین ساگر مخیم
سلطانی گردید افواج قطب شاهی نمودار گشته خیرگی نمودند سلطان محمد دلیرانه تاخته تا دیوار شهر بند تعاقب
ایشان نمود و روز دیگر حیدرآباد را بتصرف درآورده و بسیاری از کارخانجاتِ پادشاهی تاراج گشت و کتب
نفیسه و چینی خانه و اجناسِ بسیار بحیز ضبط درآمد و افزونی اشیا بمرتبه بود که با وجود غارت و تفرقه چند روز
وقت کوچ جاها مالامال بود هرچند سلطان عبدالله در ظاهر ابواب مدارا و مواسا مفتوح داشته مکرر جواهر و فیل
پیشکش فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمود لیکن در باطن به تهیّه جنگ و استحکام قلعه و سرانجام مصالح قلعه‌داری
پرداخته در بابِ طلبِ کمک مکرر بعادلشاه نوشت چون شاهزاده در عرصهٔ هجده روز بیک کروهی قلعه
رسیده معسکر آراست و دورِ قلعه که سه کروه جریبی است تعین مورچال نمود با آنکه از قلعه توپ و تفنگ چون

زاله دربارش بوده مکرر کارزارهای عظیم و آویزشهای سترگ در میان هم اتفاق افتاد آخر الامر قطبشاه بملاحظه
اینکه خونریزی مسلمانان از جانبین بناحق میشود میراحمد داماد خود را فرستاده و بقایای پیشکش سنوات ماضیه را
با اسباب و اشیای میرمحمد امین ارسال داشت و بعد از آن والدهٔ خود را نیز فرستاده و آن عفیفه بتقریر دلپذیر
و تقریر ازدواج صبیهٔ قطبشاه بسلطان محمد مصالحت فیما بین قرار داد و آن دختر را با سواری ده لک روپیه
بعنوان جهیز باعزاز و احترام از قلعه بدولتخانهٔ سلطان محمد آوردند و میرجمله دوازدهم جمادی الاخری سنه سی از جلوس
شاهجهانی بر کنار حسین ساگر از ولایت مفتوحه رسیده احراز شرف ملازمت شاهزاده نمود و باجازت نشستن
عز امتیاز یافت و شاهزاده نیز بمنزل او تشریف فرما شد و هشتم رجب شاهزاده عنان سعادت بصوب
خجسته بنیاد اورنگ آباد منعطف ساخت گویند که سلطان عبدالله قطب شاه بدلالت شاهزاده بعد مراجعت
او جهت مزید استحکام قلعه گولکنده گرد کوهچه که متصل آن قلعه بود دیوار سنگین کشیده داخل حصار نمود و شاهزاده
از منزل اندور میرجمله را باپسرش بدرگاه پادشاهی مرخص گردانید و در همین منزل از پیشگاه خلافت فرمانی
متضمن خطاب معظم خان و نوازش علم و نقاره بمیرجمله شرف صدور یافت و بیست و پنجم ماه رمضان
المبارک در دار الخلافت شاهجهان آباد خانمذکور بتقبیل عتبهٔ سلطنت چهرهٔ کامیابی برافروخت و بمنصب ششهزاری
ششهزار سوار و خدمت والای دیوانی اعلی و مرحمت قلمدان مرصع و انعام پنجلک روپیه نقد و دیگر مراحم
سلطانی مباهی گردید و یک قطعه الماس بزرگ در وزن دو صد و شانزده سرخ و در قیمت دو لک و شانزده هزار
روپیه و شصت زنجیر فیل و دیگر جواهر گران قیمت از نظر انور گذرانید که بهای مجموع آن پانزده لک روپیه قرار یافت
و چون نشو و نمای فتنه دیار دکن بود و پیوسته در ترتیب مقدمات که موصل مطلوب تواند شد همت مقصور داشته
فالو بهجت که اتفاقاً در همین سال ابراهیم عادل شاه والی بیجاپور بجوار رحمت الهی پیوست و امرای او که اکثر غلام

بودند علی نام مجهول النسبی را بفرزندی او برداشته جانشین او ساختند معظم خان سرکلاوه مدعا واکرده
تسخیر آن ولایت را در کمال تهیه باز نموده متعهد آن مهم سترگ گردید و محمد امین خان خلف خود را بنیابت
وزارت در حضور گذاشته با امرای عمده مثل مهابت خان و راو ستر سال و نجابت خان در اورنگ آباد
بشاهزاده محمد اورنگ زیب پیوست شاهزاده بصوابدید او در اسرع اوقات قلعه بیدر را مفتوح ساخت
و در غره ذی قعده سنه ۱۰۶۷ هزار و شصت و هفت هجری قلعه کلیان را نیز بتصرف در آورد و پس از آنکه متوجه
تسخیر کلبرکه گردید عادلشاه اندیشه ناک گشته بقبول پیشکش کرور روپیه و انضمام ولایت کوکن و قلعه پرینده
بالواحق آن بقلم رو پادشاهی ره نورد طریق التجا گشت و منشور حضور بنام پادشاه زاده شرف
نفاذ یافت که خود باورنگ آباد برگردد و معظم خان در قلاع کوکن تهانه نشانده احرام ملازمت بربندد
و هنوز تعین اقساط پیشکش و ضبط ملک مفتوح خاطرخواه شاهزاده صورت نگرفته بود بل بقول بعضی هنوز
محاصره کلبرکه و زد و خورد با عادلشاهیه در میان بود که خبر عارضه اعلی حضرت و در آمد مهمات سلطنت بقبضه
اختیار دارا شکوه شایع شد و از اشتهار این خبر مخالفان خیره گشتند و دارا شکوه از روی عناد و کارشکنی
کومکیان این مهم را بحضور طلب نمود مهابت خان و ستر سال بی رخصت شاهزاده برخاسته روانه شدند و
شاهزاده بحسن تدبیر خود را بسلامت در آغاز سنه ۱۰۶۸ هزار و شصت و هشت هجری باورنگ آباد رسانید در
همین ایام ببعضی وجوه معظم خان از وزارت معزول گشته عازم حضور گردید شاهزاده بلطایف الحیل او را
پیش خود طلبیده و بقولی باشاره آن نخبه کار که رفتن حضور دلخواه او نبود او را نزد خود طلبید بهر صورت
همین که مشار الیه بخلوتگاه شاهی رسید محبوس و مقید شد و چون خبر امتداد کسل اعلی حضرت و استیلای
دارا شکوه بچهار دانگ هندوستان پیچید در هر سری سودائی راه یافت شاهزاده خزاین و اموال معظم خان

سرمایهٔ سرانجام ضروریات نموده و نوکرانش را در سلک ملازمان انسلاک داده و او را در دولت آباد
نگهداشته خود بعزیمت هندوستان عازم گردید و بعد از آنکه بدستیاری اقبال کامیاب سلطنت فرمانروایی
گشت معظم خان را باسترداد نقود و اجناس او مشمول عنایات ساخته بصوبه داری خاندیس مفتخر و مباهی گردانید
و در همین سال که از دار الخلافه دهلی جهت اطفای نایرهٔ شورش شاهزاده محمد شجاع نهضت فرمود معظم خان
طلب حضور گشته بطریق ایلغار در قصبه کره باستان بوسی خلافت حسن اخلاص را فروغ دیگر داد و در روز جنگ
در کوکب او در جنب فیل سواری خاصه قرار یافت و پس از برافراختن رایت نصرت و فیروزی معظم خان
بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و انعام ده لک روپیه مورد نوازش گشته بهمراهی شاهزاده محمد سلطان
در تعاقب محمد شجاع که قرار بر فرار داده بود رخصت یافت و درین مهم تدابیر صائبه و پردلیهای شایسته
که شایان سرداران والا شکوه باشد از معظم خان بر لوح روزگار مرتسم گشت و جمعیت شجاع رفته رفته منتشر
گردید و قریب چهل کس همراه او ماند و معظم خان در جلدوی این مساعی جمیله که در مدت شانزده ماه بمتاعب
و مصائب بسیار چنین کار سترگ را بانجام رسانید در سال سیوم از سنه جلوس عالمگیری بخطاب والای
خانخانان سپه سالار بلند نام گردید و بعد از آن ولایتی را که ما بین مغرب و شمال بنگاله مایل بشمال واقعست
مفتوح ساخت و ولایت دیگر متصل بآن که گاهی گذر عساکر سلاطین هندوستان در انجا نشده بود و به بدی آب و هوا
مشهور بود بحیز تسخیر درآورد و انجام کار مرض ذات الصدر عارض حالش گردید و بعد از آن بمرض ضیق النفس
و خفقان و آخر الامر بمرض استسقا مبتلا گشته بتاریخ دویم شهر رمضان سنه یکهزار و هفتاد و سه هجری ازین مرحله
فنا بسر منزل بقا پیوست و ازو در شهر حیدرآباد تالاب و باغ و حویلی یادگار مانده و در عصر یک تالاب باقیست
و از اولاد آن پادشاه جنت مکان کسی نماند الا سه دختر که یکی را در سلک ازدواج سلطان محمد خلف حضرت

بهادر

دو صبیه بوده و در احوال تاریخ فرشته قلم رقم زده [illegible] خان در احوال عظمت چنانکه رسانید بمرتبهٔ [illegible] پادشاه
دیگر خافی خان چنان نوشته که یکی را به سید احمد که از سادات و فضلای عرب بود منسوب ساخت و او را
بپایهٔ امارت رسانیده در اکثر امور ملکی صاحب اختیار نمود و بعد چند گاه سید سلطان نام که از نبیرگان
پدر سید احمد بوده و در حسب و نسب برتر از و و عالی خاندان بود چون بخدمت سلطان جنت مکان رسید مقرب
و معزز گردید و دویمی را بدو نامزد فرمود و روز بروز در مراتب و اعزاز او می افزود تا اینکه میان آن هر دو
سید رشک همچشمی بمیان آمد روزی پادشاه از سید سلطان پرسید که شما بر حقیقت احوال بزرگان سید احمد
اطلاع دارید او در جواب گفت آری فضیلت موروثی دارند استاد زادهٔ من هستند از این کلمه زیاده بر سابق
تخم عداوت در مزرع دل سید احمد کاشته شد و روز بروز بیاری نمامان و غمازان شیطان سیرت نخل مخالفت
میان آن هر دو سید نشو و نما می یافت و هر روز مادهٔ عناد و فساد افزایش میگرفت تا اینکه جشن کار خیر
در میان آمد و هنگامهٔ عیش و نشاط گرم شد اتفاقاً در ایام شادی بسببی میان آن هر دو همچشم تا کشاکشی
بجائی رسید که در شب عقد سید احمد سوگند شدید یاد کرده بعرض پادشاه رسانید که اگر حضرت دختر
با و میدهند مرا مرخص سازند و تهیهٔ اسباب برآمدن از شهر حیدرآباد درپرداخت هر چند مردم عمده بمیان آمده
فهمانیدند و در اصلاح کوشیدند مفید نیفتاد و از خواص پادشاه سرو ما که مدار علیه محل بود و دیگر محرمان حرم
همدم و معاون سید احمد گشتند و چون پادشاه را پاس خاطر سید احمد و دختر بزرگ زیاده تر منظور بود
ناچار گشته در فکر چاره کار افتاد و بعد درخواست کنکاش از همدمان و محرمان اندرون و بیرون چنان قرار
یافت که آن دختر را به ابو الحسن که از طرف مادر با پادشاه قرابت قریبه دارد منسوب نمایند و چون تقدیر
الهی چنین بود در همان شب که ساعت عقد مقرر گشته بود ابو الحسن را طلبداشته و بحمام فرستاده خلعت حشم

و سهره مروارید و جواهر بسته و بر اسپ عراقی با ساز مرصع سوار نموده با ساز و سرانجام که برای سید سلطان
مهیا ساخته بودند با شان و شکوه بمجلس دار الامارت حاضر آوردند و عقد نکاح بسته دختر را باو حواله نمودند
و آنچه که علامی فهامی میر غلام علی آزاد بلگرامی در سبحة المرجان و سرو آزاد از احوال سید نظام الدین احمد در ضمن
احوال خلف او سید علی معصوم بمعرض بیان آورده اینست که سید نظام الدین احمد ابن سید معصوم دشتکی شیرازی
ابن میر غیاث الدین منصور بنا بر کثرت اشتهار مستغنی از بیان چنانچه در علمای زمان مشهور و ملقب باستاد
البشر است و او را مدرسه ایست در شیراز مشهور بمدرسهٔ منصوریه و چون همشیرهٔ شاه عباس ثانی صفوی
ارادهٔ زیارت حرمین شریفین نمود شاه عباس سید معصوم را جهت تعلیم مناسک حج همراه آن بیگم متعین
فرمود هرگاه تعلیم و تعلم مناسک حج از پس پرده کما ینبغی بوقوع نمی آمد بنا بر وجود کفویت بخاطر بیگم رسید
که عقد شرعی بمیان آید تا حجاب مرتفع گردد پس عقد نکاح بسته شد و بعد سعادت اندوزی بزیارت حرمین
شریفین چون رجوع بسوی اوطان از خوف شاه عباس متعذر شد اقامت در مکهٔ معظمه بر گزیدند و سید معصوم را
از بطن بیگم سید احمد متولد شد و در مکه نشو و نما یافت و اکتساب علوم نموده بر اقران خود فایق گردید و آوازهٔ
کمالش در آفاق پیچید میر محمد سعید میر جمله که احوالش پیش قلمی شد مال فراوان برای سید احمد و سید سلطان
که از سادات نجف اشرف بود فرستاده آن هر دو سید بزرگ را بحیدرآباد طلبید و بعد ورود ایشان حاجت
که هر دو دختر خود را در سلک ازدواج آن دو سید در آورد سلطان عبد الله قطبشاه برین معنی آگهی یافته گفت
سزاوار این است که من دو دختر خود را باین هر دو سید جلیل القدر بدهم پس میر جمله ناخوش شده برخاسته
نزد عالمگیر پادشاه رفت و قطبشاه نخست یک دختر خود بسید احمد داد و بتهیهٔ اسباب تزویج دختر دیگر
پرداخت و چون سید احمد از سید سلطان غبار خاطر داشت او و زوجهٔ او نمیخواستند که تزویج دختر پادشاه

بسید سلطان

به سید سلطان صورت وقوع گیرد پس در شب نکاح سید احمد کس بخدمت قطبشاه فرستاده پیغام داد که
اگر تزویج سید سلطان صورت وقوع خواهد گرفت من کمر مخالفت بر میان همت بسته نزد عالمگیر پادشاه
رفته سعی در هدم مبانی دولت شما خواهم کرد پس احمال و اثقال بار کرده بعزم کوچ نشست و پادشاه
ازین پیام متحیر گشته اعیان حضرت و ارکان دولت را مجتمع ساخته درخواست کنکاش نمود همه همداستان
گشته بعرض رسانیدند که از رفتن سید احمد نزد عالمگیر پادشاه اندیشه فتنه عظیم است و از ترک تزویج سید سلطان
مضرتی متصور نمیشود مگر اینکه اسباب تزویج که مهیا گشته ضایع گردد درینصورت صلاح درآنست که ابوالحسن را
نظر بر قرابتی که با پادشاه دارد برای تزویج اختیار فرمایند آورده اند که ابوالحسن را که از مدت چهارده سال
در تکیه مرشد خود سید شاه راجو قدس سره که از احفاد امجاد قطب الاقطاب سید محمد گیسو دراز و از اکمل اولیا
و در تکمیل و ارشاد قایم مقام جد بزرگوار خود بود سکونت داشت طلب نموده بحمام برده خلعت شادی پوشانیده
عقد آن دختر دیگر با و بستند گویند چون رسوم شادی سید سلطان شروع گردید و نوبت بحنابندی رسید
آن روز که شبش رسم حنابندی مقرر بود سید شاه راجو قدس الله سره وقت عصر بصحن تکیه مبارکه خود
تشریف آورده نزدیک باغچه که اشجار آنرا همه روزه آب داده و زمین آن گل بود بر روی زمین آرام گرفت درین
اثنا ابوالحسن بشرف ملازمت مرشد خود سعادت اندوز گشت شاه عرفان پناه بمصداق مصرع آنانکه خاک را
بنظر کیمیا کنند نگاهی بجانب او انداخته پیش طلبید و فرمود که امروز رسم حنابندی سید سلطان است
ما نیز شما را حنابندی کنیم و قدری از گل باغچه برداشته بانگشت خنصر او بطور حنا مالید حضار ازین معنی متعجب گشتند
تا آنکه روز دویم فلک نیرنگ ساز شعبده عجیب انگیخت و میرزا احمد چنانکه گذشت مانع ازدواج سید سلطان گردید
و پادشاه و ارکان دولت چاره ناچار ابوالحسن را برای تزویج اختیار نمودند القصه چون رسم عقد ابوالحسن

بوقوع آمد توپها سر دادند و سید سلطان که در آن زمان در حمام نشسته بود از حاضران مجلس خود پرسید که سبب
شلک توپها چه باشد گفتند ظاهر است که امشب شب ازدواج است و این شلک سلک خوشی است
سید سلطان گفت ضابطه اینست که شلک خوشی بعد نکاح میشود نه پیش از آن و بعد از آن مردم را برای دریافت
حقیقت حال فرستاد رفتگان آمده ماجرای آنجا اظهار نمودند از استماع این خبر آتش غضب سید سلطان مشتعل شد
و اسباب طوی را سوخت و اسپ را پی کرد و بخدمت عالمگیر پادشاه روانه شد و سید احمد را از بطن دختر
قطب شاه فرزندی متولد نشد مگر او را پسری بود سید علی نام از بطن زن دیگر که پیش از برآمدن از مکه بسوی دکن
تزویج بآن زن کرده بود و چون عازم دکن شد او را در مکه گذاشت و تولد سید علی شب شنبه وقت غروب
آفتاب بتاریخ پانزدهم جمادی الاول سنه اثنین و خمسین و الف در مدینه منوره است لهذا او را مدنی گویند و تکسب
کمال پرداخته سرآمد علما و ادبای عصر گردید و او را اضافت بجد قریب او کرده سید علی معصوم میگفتند و او
شب شنبه ششم شعبان سنه ست و ستین و الف بقصد حیدرآباد از مکه معظمه برآمد و روز جمعه بیست و دویم
ربیع الاول سنه ثمان و ستین و الف بحیدرآباد رسید و سعادت اندوز ملاقات والد ماجد خود گردید و چون سلطان عبدالله
ودیعت حیات بقابض ارواح سپرد و ابوالحسن بر تخت فرمانروائی جلوس فرمود و میر نظام الدین احمد بعد یک سال
رخت حیات خود بربست سلطان ابوالحسن کمر کین بسته متعلقان میر نظام الدین احمد را مقید ساخت و موکلان
برایشان گماشت سید علی روزی فرصت وقت یافته از آنجا برآمده و راه فرار پیش گرفت ابوالحسن در طلب او
مردم را فرستاد هر چند جد و جهد نمودند او را نیافتند و او خود را در برهانپور رسانیده احراز شرف ملازمت
عالمگیر پادشاه نمود پادشاه او را مشمول عواطف خسروانه گردیده بمنصب یکهزار و پانصدی و سه صد سوار
دو اسپه و خطاب سید علیخان سرفراز فرمودند و در رکاب خلد مکان تا اورنگ آباد آمد و چون خلد مکان بسوی

احمدنگر

احمد نگر نهضت نمود سید علی را بحراست اورنگ آباد مامور ساخت سید علی بترقی بر خدمت قیام داشت
پس از آن حکومت قلعه ماهور وغیره از توابع صوبه برار باو مفوض گشت مشار الیه بحسن تدبیر و کاردانی سعی موفور بکار
برده بسرانجام آن پرداخت بعد از آن از حکومت ماهور استعفا نموده التماس دیوانی برهانپور کرد و التماس او بحضور عز پذیرائی یافت
و در برهانپور رفته بمهمات دیوانی پرداخت و بعد مرور ایام از خلد مکان رخصت حرمین شریفین گرفته با اهل و عیال بآن اماکن
فیض مواطن رفت و از آنجا بزیارت عتبات عالیات شتافت و بمشهد مقدس رسید و باصفاهان آمد و ملازمت
شاه سلطان حسین صفوی حاصل نمود و چون التفاتی که مطمح نظر داشت نیافت رغبت بوطن اصلی یعنی شیراز کشید و در مدرسهٔ
منصوریه پای اقامت افشرده باقی عمر خود در افادهٔ طلبهٔ علم بسر برد و در سنه سبع عشر و مایه و الف بجوار رحمت حق تعالی
پیوست و او را مصنفات است مثل انوار الربیع فی انواع البدیع و ریاض السالکین و شرح صحیفهٔ کامله و حاشیه [illegible]
و سلافة العصر و تذکرهٔ شعرای عرب و دیوان شعر و سلوة الغریب که در آن احوال سفر خود را از مکه تا حیدرآباد بعبارت
شیرین و مضامین دلنشین بقید قلم آورده سواد اوراق روزی از بعضی اخلاف سید احمد ابن سید علی معصوم شنیده
در اثنای ذکر احوال و اوصاف بزرگان خود می گفت والد من حکایت می کرد که بعد مرور چند مدت که ریاض السالکین
شرح صحیفهٔ کامله میان مردم رواج یافت شخصی شرح صحیفهٔ کامله بزبان فارسی مطابق ریاض السالکین که بزبان عربی است
نزد سید علی معصوم آورده ادعا کرد که این شرح از من است و مدتی است که من آنرا تألیف کرده ام و شما از روی
این شرح ریاض السالکین نوشته اید و ترجمهٔ آن بزبان عربی نموده اید سید علی معصوم در جواب گفت این قضیه
بالعکس است و قیل و قال بسیار میان آمد بعضی جانب داری سید علی معصوم کردند و برخی جانب داری آن شخص نمودند
آخر الامر بنا برین قرار یافت که احضار علما نموده با همدیگر مباحثه کنند تا معلوم شود که حق بکدام جانب است پس سید علی
معصوم در مجلس فضلا و ادبا از آنشخص مدعی پرسید که تقیه بسکون قاف که در کلام الهی و بخش امده و تقیه وارد

چه صیغه است و وجه سکون قاف چیست آنشخص در جواب آن فرو ماند پس سید خود بیان آن کرده فرمود
شخصی که اینقدر نداند که صبیان او با آنرا میدانند چگونه دعوی او در تنقید فقره این صدق باشد پس علما اعتراف
کردند که حق بجانب سید است و آنشخص شرح عربی را دیده بزبان فارسی ترجمه کرده بخود منسوب نموده است
و بر مطالعه کنندگان این نسخه مخفی نماند که چون در وقت تسوید این اوراق بجز چند اجزا از تاریخ نظام الدین احمد
که در احوال پادشاه معدلت پناه سلطان عبد الله نوشته و تاریخ مرآت الصفا که احوال آن پادشاه عالیجاه
بنهایت اختصار در آن مندرج و تاریخ خافی خان که چند فقره در احوال آن پادشاه ضمناً در آن مذکور کتابی
دیگر حاضر نبود بر همین اقتصار نموده شد و ظاهر است که ابداع یعنی ایجاد اشیا بدون مواد از خواص خالق العباد است
وانسان که سرمایه فطرتش امکان و احتیاج از لوازم آن بهمه حال در هر امر محتاج بوجود مواد و سامان والله علی کل
شیء قدیر والعبد بالتقصیر جدیر باب ششم در بیان احوال پادشاه مشمول رحمت اله سلطان
ابو الحسن قطبشاه المشتهر بتاناشاه چون سید احمد مانع از دواج سید سلطان گردیده دختر پادشاه را
بعقد تزویج ابو الحسن در آورد چنانچه بتفصیل رقم پذیر خامه بیان گردید و غرض سید احمد از نیحرکت آن بود که
در حین حیات سلطان مقرب تر از من کسی دیگر نباشد و پادشاه که پسر نداشت بعد از و سلطنت نصیب من گردد
و سید سلطان با دل پرغم و دیده پرنم دست حسرت و افسوس برهم زنان بمایوسی و حرمان از شهر برآمده خود را
نزد محمد امین خان رسانید و دختر محمد امین خان بدو منسوب گردید بعده که ایام رحلت سلطان عبد الله و مکافات
محروم ساختن سید سلطان که درباره آن سید از میر نظام الدین احمد مکی بظهور آمده بود در رسید اسبابش
مهیا گردید که میر نظام الدین احمد بنخوت و تکبر با امرا خصوصاً با سید مرتضی که از سلسله سلاطین زادهای مازندران
و امرای عمده و صاحب فوج حیدرآباد بود پیش آمد و هیچیک از ارکان دولت قطبشاهی را در میزان اعتبار

امجد

نمی سنجید و بعضی خدمهٔ محل را نیز از خود رنجانید بر خلاف ابو الحسن که با همه برفق و مدارا سلوک برادرانه
مینمود از این رهگذر دلهای مردم بدو گرائید چنانکه گفته اند ع خلق خوش خلق را شکار کند بیش از این کیفیت
حکایت کند پس از آنکه سلطان عبد الله از دار دنیا رحلت نمود در تعیین جانشین او فیمابین ارکان دولت
اختلاف تمام بهم رسید و قیل و قال قریب بجدال و قتال انجامید چنانکه از بیرون میر احمد با اعوان خود مستعد
بجنگ گردید و از اندرون زن میر احمد که با صاحب کلان گفته میشد شمشیری برهنه در دست گرفته با کنیزان حبشی
و ترکی آماده فتنه و فساد گشت و از هر گوشه و کنار آوازهٔ جنگ و جدل بلند شد عاقبت الامر از اعانت
سید مرتضی و سعی و تدبیر مادنا و نیکنا که هر دو برادر نوکر و پیشکار سید موصوف بودند اکثر نوکران عمده رفیق
ابو الحسن گردیدند و رفیق و معاون میر احمد سوای موسی خان نام حواله دار و چندی از مردم بی نام و نشان
کسی دیگر نشد و بعضی دیگر در ظاهر همراه او بودند و در خفیه معاون ابو الحسن القصه همه متفق گشته میرزا احمد را
منزوی و بی اختیار ساختند و ابو الحسن را به سلطنت برداشتند و وزارت بنام سید مظفر که از ابتدا خطاب
قبول نکرده بود مقرر کردند و میر احمد بپاداش آنچه که بسید سلطان کرده بود رسید و دستگیر شده مقید گردید
من حفر بئرا لاخیه وقع فیه و همچنین آنچه که سید مظفر در برانداختن بنای دولت میرزا احمد بظهور رسانید آخر
نخل حدیقه مراد او ثمر ندامت بار آورد ع هر آنکه تخم بدی کشت و چشم نیکی داشت دماغ بیهوده بخت و خیال
باطل بست و تفصیل این اجمال آنکه چون سید مظفر زمام اختیار مملکت در قبضهٔ اختیار خود آورد خلل در دماغ
از راه یافت و خواست که در مقدمات جزوی و کلی ابو الحسن را مطیع و منقاد خود سازد و این تخم فساد بود که
در دل او کاشته شد بنابرین سوء مزاجی میان آمد و هر یک در صدد استیصال دیگری گشت و ابو الحسن در
فکر آن افتاد که دست اقتدار سید مظفر از امور ملکی کوتاه سازد و هرچند تدبیر بکار می برد پی آنکه کار بجون بری انجا

او را از وزارت معزول سازد اما صورت نمی‌بست تا اینکه مادنا پندت که پیشکار مستقل و صاحب مدار
خانهٔ سید مظفر گشته بود با سلطان ابوالحسن دمساز و همراز شده بمرور ایام جمعداران سید مظفر را بجانب خود
گردانیده و قلمدان وزارت از او گرفته و منصب اصلی او را بحال داشته منزوی ساخت و قلمدان و خلعت
وزارت بمادنا تعلق گرفت و تعلقهٔ سابق مادنا به اکنا برادر او تقرر یافت و مادنا که از براهمه کرناتک بود
چون مدار علیه گشته استقلال گرفت سلسلهٔ نیکنامی آن خاندان عالیشان را گسیخت و رواج دین اسلام بضعف
مبدل ساخت و کیش خود را تقویت داد و چون ابوالحسن پادشاهی بود عیاش و روز و شب در عیش و
عشرت بسر می‌برد و پروای امور مملکت نداشت مادنا تا آنجا صاحب اختیار گشت که بتخانه در بیرون شهر
بنا کرده در روزی که عید هنود بود با برادر خود اکنا سوار شده و سادات و شرفا را همراه برده شماتت نمود که شما جد
بتان را شکسته بودید و من شما را باین قسم همراه خود می‌برم گویند در آن روز اشک از چشم سادات مانند رود
جیحون روان گردید و در مآثر الامرا مذکور است که چون بعد عزل سید مظفر که مدتها وکیل سلطنت بود و رتق و
فتق امور ملکی و مالی باقتدار آن هردو برادر برهمن شوم ملوم که خمیرمایهٔ مفاسد و فتن و موروث وبال و زوال
آن دودمان کهن گشتند تفویض یافت هرچند آنها مردم همدیار خود دکنیان را نواخته مغل و غریب زادها را
برانداختند اما محمد ابراهیم ولایت‌زا المخاطب بخلیل الله خان بزمانه‌سازی و مزاج‌شناسی جاده لابه و
چاپلوسی می‌پیمود و آن هردو برهمن رضاجوئی او منظور میداشتند لهذا مرتقی مدارج عالی گشته بمنصب
سرلشکر و خطاب خلیل الله خان پلنگ حمله رایت بلندنامی افراشت و سجع نگین خود این نموده ز التفات
پادشاه و پندت روشن روان گشت ابراهیم سرلشکر خلیل الله خان و هنگامی که رایات عالمگیری
پرتو افگن مرز و بوم دکن گردید نخستین تسخیر بیجاپور نصب العین همت خسروانی گشته شاهزاده محمد اعظم شاه

با عساکر گران جهت گشایش آن تعین یافت و چون آن مهم بامتداد کشید پادشاه کشورکشا باقتضای رای
صواب نمای جهان آرای خود دار اورنگ آباد باحمدنگر و از آنجا بشولاپور نهضت فرموده آن سرزمین را بنصب
خیام ظفر فرجام ساخت که در آنجا نوشته سلطان ابوالحسن بنام حاجب او که در لشکر فیروزی بود بمجلس از نظر
پادشاه گذشت بدین مضمون که تا حال پاس مراسم بزرگی نموده ایم حالا که ایشان سکندر را یتیم و ناتوان دانسته
بیجاپور را محاصره نموده کار بر او تنگ ساخته اند واجب آمد که سوای جمعیت موفور بیجاپور راجه سنبها با فوجش
از شمار افزون جهت کمک آن بیکس کمر سعی بر بندد و ما بسرداری خلیل الله خان یک حمله چهل هزار سوار
مستعد بکار تعین نمائیم و به بینیم که ایشان کدام کدام طرف مقابله و مقاومت خواهند کرد از بیم غضب
سلطانی شوران آمد و بر زبان گذشت که ما گوشمال این یک چینی فروش میمون باز پلنک نواز را موقوف
داشته بودیم حالا که ماده خروس ببانگ آمد جای توقف نماند با وجود تعویق و تعقید مهمات بیجاپور پادشاهزاده
شاه عالم بهادر را با خانجهان کوکلتاش بمالش ابوالحسن مامور گردانید خلیل الله خان باتفاق شیخ منهاج
با رستم راو عمزاده مادنا باستقبال شاهزاده شتافت و چند نوبت آتش محاربه فیما بین مشتعل گردید دلاوران
جانبین داد مردی و شجاعت دادند و آخر الامر نسیم فتح و ظفر بر پرچم لوای عالمگیری وزید و تفصیل این عنقریب
مرقوم قلم وقایع رقم خواهد گردید **ذکر محاربات سرداران سلطان ابوالحسن با شاهزاده شاه عالم
و خانجهان بهادر و غیره سرداران پادشاه کشورستان عالمگیر پادشاه** در هنگامی که افواج
پادشاه کشورستان عالمگیر پادشاه بمحاصره بیجاپور اشتغال داشتند جان نثار خان پسر قلعه دار گلبرگه
که بنیابت پدر سرانجام فوجداری نواح قلعه می نمود و برادر زن یک برادر قلعه دار ملکهیر چون معلوم نمودند که
مرضی پادشاه کشورکشا بر تسخیر ولایت بیجاپور و حیدرآباد است بعضی معمورهای سرحد ولایت سلطان ابوالحسن را

تاخت و تاراج نموده گڈھی قصبه سیرم که از معمورهای ولایت حیدرآباد است به تردد تمام در تصرف
آوردند سلطان ابوالحسن اطلاع یافته چندی از نوکران عمده مثل شیخ منهاج و رستم راو و ترکمان‌های بهر
را که از مبارزان نامی بودند برای دفع مضرت فوج پادشاهی و باز بتصرف درآوردن گڈھی سیرم مامور
نمود و بعد رسیدن فوج حیدرآباد جان نثارخان و پرویزخان با وجود قلت جمعیت به پناه حصار سیرم درآمده
با فوج مذکور بمقابله و محاربه رستمانه کردند و عرضداشت طلب کمک بحضور ارسال داشتند خانجهان بهادر
با هر دو پسرش همت خان و سپهدارخان و صفدرخان پسر فدائی خان برادرزاده خانجهان بهادر و راجه جگن
وغیره که سابقا برای تسخیر بعضی معمورهای حیدرآباد مرخص شده و بعد از عدم سرانجام کوتاهی نموده بودند در موقف
تعین سزاولان و گرزبرداران شدید مامور بدان مهم گشتند سلطان ابوالحسن باستماع این خبر محمد ابراهیم مخاطب
بخلیل الله خان سپه سالار را با چند سردار دیگر بمقابل خانجهان بهادر روانه نمود خانجهان بهادر همینکه نزدیک
ملکهیر رسید جان نثارخان و پرویزخان که از دست گرفتهای او بودند بدو پیوستند و خلیل الله خان و سرداران
دیگر با سی هزار سوار بمقابل آمده عرصه دار و گیر گرم ساختند متواتر که از حیدرآباد بکمک خلیل الله خان میرسید
فوج او می افزود تا اینکه قریب پنجاه هزار سوار فراهم آمده اطراف خانجهان بهادر را فرا گرفتند و یورشهای
بهادرانه آورده شوخی بجای رسانیدند که فوج خانجهان بهادر مغلوب گردید و خانجهان بهادر بنظر بر غلبه
فوج خصم حکم فرمود که چهار طرف فوج پادشاهی خندق کنده مورچال بسته شبها هوشیار باشند و دکنیان
برروز شوخی پیش آمده بر مورچال میریختند و رستخیز عظیم برپا میکردند و بهادران لشکر خانجهانی ترددهای مردانه
کارمی آوردند بدین منوال تا مدت یکماه غالبانه و مغلوبانه جنگ درمیان بود تا آنکه دکنیان یکروز در میان
داده ستم بهری جلوریز در حالتی که خانجهان مشغول چوپربازی بود و فوج پادشاهی غافل تاخت آوردند

خانجهان

خانجهان بهمت خان و سپهدار خان و ایرج خان گفت که از طرف راست راجپوت و افاغنه را فرمود
که از جانب چپ بمدافعه پردازند و خود نیز بتهیهٔ سوار شدن پرداخت سرداران فوج پادشاهی تا بمقابله پردازند
که شیخ منهاج و بری خان نات پهر و سرداران دیگر با سی چهل هزار سوار از دو سه طرف مورچال ریخته
و مردم مقابل را کشته و زخمی ساخته با سیوف مسلول از مقابل توپخانه زنجیرهای توپخانه بریده برق کردار
گذشته بشوخی تمام داخل لشکر شدند و رستخیز حشر و نشر برپا کردند خانجهان بهادر مع سرداران دیگر بر فیل سوار شده
متوجه دفع شر آنها شد شیخ منهاج مقابل سپهدار خان و جگت سنگه هاڑه و شرزه خان بود و رستم را او برابر
همت خان و خلیل الله خان و برنجان نات پهر با فوج جهان آشوب رو بروی خانجهان بهادر و ایرج خان
رسیده زد و خورد عجیب و دار و گیر غریب بمیان آوردند و جوقی بمقابل راجپوتان رسیده و حملهای بهادرانه
آورده آنها را بیدست و پا ساختند و شیخ منهاج از مقابلهٔ سپهدار خان رو تافته با هفت هشت هزار سوار
به سرنگاه ریخته هنگامهٔ دار و گیر بنهایت گرم ساخت و بهادران طرفین داد تهوری دادند بعد از آنکه جمعی کثیر
از جانبین کشته و زخمی گردیدند همت خان و صفدر خان و جسونت سنگه بزخمهای کاری برداشتند و عماری
همت خان و سرداران دیگر از بسیاری تیرباران شکل غربال بهم رسانیده اگرچه در همتخان طاقتی نمانده بود
اما همت را نباخته حملهای مردم ربا می کرد و از پدر خود کمک می طلبید از آنکه خانجهان بهادر را نیز چنان محاصره
نموده بودند که جان بسلامت بردن او را دشوار شده بود تا بکمک چه رسد در جواب طلب کمک می گفت
که خدا مدد کند درین اثنا برنجان نات پهر با جمعی از بهادران نامی اسپ تاخته سردار پرسان بمقابل خانجهان
آمده نیزه از دور حوالهٔ آن سپه سالار نمود خانجهان تیر بحلقهٔ کمان در آورده برا و زد که دست از کار تردد
باز ماند اما عرصهٔ کارزار بمرتبهٔ بر فوج پادشاهی تنگ گردید که احدی را امید نجات نماند درین اثنا فیلبانان

زنجیر از پای فیل مست از فیلان راجه رام سنگه که یکطرف مورچال بزنجیر و ریسمان بسته بودند برداشته
و زنجیر سه چار منی بخرطوم او درداده مقابل فوج حیدرآباد روان ساختند اتفاقاً آن فیل مقابل برنجان رسید
برنجان از غرور شجاعت حمله بر فیل آورد و بیک صدمهٔ زنجیر فیل اسپ برنجان و چند اسپ دیگر چراغپا گشته
سواران بر زمین افتادند و کار برنجان تمام شد و چندی از دلاوران دیگر نیز در زیر پا و خرطوم فیل تلف شدند
بهادران فوج خانجهان بهادر فرصت غنیمت دانسته حملهای رستمانه آوردند ازین رهگذر شکست بر فوج
حیدرآباد افتاد و فوج پادشاهی یکدو کروه تعاقب نموده بفتح و نصرت مراجعت نمود خانجهان بهادر حقیقت
فتح خداداد را با غلبهٔ خصم بحضور معروض داشته استدعای مرخص ساختن شاهزاده محمد معظم نمود پادشاه کشورستان
شاهزاده محمد معظم المخاطب شاه عالم را با فوج شایسته و سرداران عمده مثل اعتقادخان خلف الصدق جملة الملک
اسدخان و مرحمت خان پسر نامدارخان نبرا ولی لطف الله خان برای تنبیه فوج حیدرآباد مرخص فرمود
و خانجهان بهادر را نیز با سرداران و فوج همراهی او تعیین شاهزاده نمود بعد ازانکه شاهزاده کلبرگه را مضرب
خیام ساخت برای سرانجام بعضی ضروریات چند روز درانجا استقامت کرد و خانجهان بهادر عرایض مشتمل بر
غلبهٔ فوج حیدرآباد و التماس رسیدن بسرعت پی‌هم فرستاد شاهزاده کوچ بکوچ طی مسافت نموده
چون نزدیک ملکهیر رسید خانجهان بهادر باستقبال شتافته بعد احراز شرف ملازمت قرار داد که قبل ازانکه
سرداران حیدرآباد جرأت مقابله نمایند بر آنها باید تاخت و پیش از طلوع آفتاب باتفاق سوار شده دو سه
کروه نرفته بودند که از روبرو و اطراف افواج حیدرآباد با شکوه و سطوت هرچه تمامتر جلوریز نمودار گشتند
و بانان آتشبار و تیر و گوله صدای دار و گیر بلند ساخته بر سر شاهزاده معزالدین پسر بزرگ شاهزاده
و خانجهان بهادر که هراول بودند تاخت آورده بمرتبه شوخی آغاز نمودند که نزدیک بود تزلزل در تمام فوج هراول

راه یابد و در حملهٔ اول سه فیل مع چهارصد یا پانصد سوار و پیاده از پا درآوردند و از توپخانه شرربار برق کردار گشته
آشوب غریب در لشکر پادشاهی انداختند سید عبدالله خان بارهه و خواجه ابوالمکارم که از تهور پیشگان لشکر
پادشاهزاده بودند باتفاق راجه مانسنگه خود را بمدد هراول رسانیده تردد نمایان نموده بمقابله پرداختند
تا سه روز آتش کارزار شعله ور بود از طرفین سوار و پیاده بسیار کشته و زخمی گردیدند آخر الامر دکنیان شکست
خورده از مقابله تافتند و قریب یک و نیم کروه بهادران فوج شاهزاده تعاقب نمودند اگرچه سید عبدالله خان
و دیگر سرداران میخواستند که تا بنگاه دکنیان تعاقب نمایند اما خانجهان بسبب قریب رسیدن شب صلاح کار
ندانسته به بنگاه خود مراجعت نمود و یک پاس از شب گذشته همگنان بخیمه های خود داخل شدند و شاهزاده
و خانجهان کیفیت فتح بحضور معروض داشته متوقع تحسین و آفرین گشتند اما به سبب اهمال در تعاقب فرمان
از روی غضب بنام شاهزاده و خانجهان بهادر شرف صدور یافت و اینمعنی باعث ملال خاطر شاهزاده و
خانجهان بهادر گشت و هرچند که از آن زور سرداران فوج حیدرآباد بقصد محاربه در مقابل شاهزاده نیامدند الا آنکه
گاه گاه وقت شب بطریق قزاقان اطراف لشکر اثر سیاهی نموده بزدن بان مبادرت مینمودند و بعضی
اوقات روزانه نیز از دور نمودار گشته بدستور طلایه گشت نموده به لشکر خود مراجعت میکردند اما شاهزاده و خانجهان بهادر
که آزرده خاطر بودند متوجه تنبیه آنها نشدند و تا چهار ماه در آنجا توقف نمودند و گاهی سوار نشدند و اینمعنی باعث
مزید اعراض پادشاه عالم ستان گردیده فرمان بدستخط خاص بکمال سرزنش پرتو ورود افگند و نکته دان
قلمی فرموده بودند مصرع ای باد صبا این همه آوردهٔ تست شاهزاده بعد مطالعهٔ فرمان با دیدهٔ گریان و دل بریان
بامداد آن خانجهان را با دیگر امرای صاحب مدار فراهم نموده در باب تنبیه مخالفان کنکاش بمیان آورد مرضی
شاهزاده بنا بر پیغامهای دلفریب سرداران حیدرآباد مایل بصلح بود و خانجهان بهادر نیز بنا بر افسردگی خاطر از جانب

پادشاه و وفور سپاه خصم مصلحت در محاربه نمیدید و بعضی امرای دیگر نیز درینباب باو همداستان بودند
اما سید عبدالله خان و دو سه راجه دیگر ترغیب بمقابله می نمودند بنابر اختلاف آرا آنروز مصلحت ناتمام
ماند روز دیگر سید عبدالله خان در خلوت عرض نمود که اگرچه خانجهان بهادر از سرداران دیرینه و کارآزموده
و هواخواه جهان پناه است اما صلاح دولت درینست که بقصبه گوشمال اینطایفه محیل که بالتماس صلح دفع
الوقتی مینمایند متوجه باید شد اگر خانجهان بهادر هراولی قبول نماید فدویرا چنداول مقرر باید کرد و الا بنده در هراولی
شرط جانثاری بتقدیم خواهد رسانید و در رکاب یکی از شاهزادها که سرداری هراول بنام نامی او قرار خواهد یافت
جوهر فدویت و ترددی بظهور خواهد آورد بنابرین شاه عالم بخلیل الله خان سرلشکر مخالف پیغام داد که بسبب
اغماض و رعایتی که نسبت بشما بعمل آمده معاتب پادشاه گشته ام معهذا نظر بر اصلاح کار و ابقای دولت
و آبروی شما صلاح در آن می بینم که شما از قصبه و کدهی سیرم و دیگر محال سرحدی پشل کوهیر که بتصرف
بندهای پادشاهی در آمده دست برداشته مراجعت نمایند تا ایمعنی را وسیله شفاعت ساخته بحضور
درباب صلح معروض دارم چون این پیغام مصحوب زمرد نام ناظر محلی شاهزاده بخلیل الله خان رسید
خلیل الله خان گوش شنوا داشت بقبول اصغا نمود و شیخ منهاج و رستم راو و دیگر جهالت منشان
گفتند که این پرگنات بر سر شمشیر و نوک نیزهای ما وابسته است و جنگ را آماده ایم بار کارزار و صف آرائی
مکرر بمیان آمد و در روز اول بمرتبه در انداختن و زدن بان شوخی نمودند که یک بان وقت آوردن خوان
خاصه اندرون سراچه محل رسید و از صدمه آن خوان از سر خوان بردار افتاد و در آنروز توپهای بسیار
را که با فوج تازه از نزد ابوالحسن رسیده بود سر دادند و صدای شلک توپهای پی در پی بمسامع اجلال شاهزاده
رسانیده دست اندازی بر فوج کهی پادشاهی نمودند ازین نوع حرکات غیرت شاهزاده بحرکت آمد

و بفوج بندی پرداخته شاهزاده معزالدین را با خانجهان بهادر بدستور سابق هراول نمود و صفدر خان
و همت خان و دیگر دلاوران را برفاقت او جهای صلاوت پیشه بجانب برنغار و جرنغار و بعضی را جهت کمک
مقرر کرد و سید عبدالله خان را با چندی از بهادران چنداول ساخت و ملتفت خان خافی و راجه مانسنگه
و سمندر بیک و خواجه ابوالمکارم را در قول با خود گرفته بعزم مقابله رو بمعرکه کارزار آورد و از انطرف سرداران
سلطان ابوالحسن با هم کنکاش نموده بنگاه را از مکانی که بود دسته چهار گروه جانب راست روانه ساخته و توپها را
زیر خاک کرده دو دسته فوج ساخته یکفوج مقابل فوج هراول و یکفوج مقابل فوج کمک قرار داده
و یکفوج سنگین با دو سردار سپهکار برای مقابله سید عبدالله خان بعقب گروه جوشان و خروشان جلوریز
رو بفوج پادشاهی آوردند و از ینطرف دلیران بمدافعه پرداختند غرض از هر دو جانب مردان کارزار
داد دلاوری و مردانگی دادند و سرداران دکن هر ساعت قدم جرات پیش گذاشته یکبار از اطراف لشکر
هراول و چنداول فرا گرفتند در آن روز از شاهزاده معزالدین و همت خان پسر خانجهان بهادر و اعتقاد خان پسر
جمدة الملک ترددهای بهادرانه بظهور آمد و سید عبدالله خان بعد تردد نمایان فوج مقابل را برداشته بمدد سرداران
یمین و یسار پرداخت از اول روز تا یک پاس روز بر آمده معرکه کارزار شعله ور بود بعد از آن دکنیان رو بوادی
فرار نهادند و فوج پادشاهی تعاقب کنان تا بنگاه خصم رسید و غلغله عظیم در لشکر دکن افتاد و شیخ منهاج دو سوار
سخندان نزد شاهزاده و هراول فوج پادشاهی فرستاده پیغام داد که محاربه و دعوای قتال و جدال میان ما و شماست
و ضابطه پادشاهان سلف اسلام چنانست که دست تاخت و تاراج بناموس دراز نمی کنند اگر ما را سه چهار
گهری فرصت دهند که از جانب قبایل پاره خاطر جمع نموده باز بمقابله پردازیم از طریق مروت و فتوت بعید
نخواهد بود شاهزاده معزالدین باستصواب رضای پدر عنان کشیده سزاولان برای منع دست اندازی بمال و عیال

ایشان تعین فرمود دکنیان قبایل را بر فیلان و اسپان سوار نموده طرف گڈہی که نزدیک بود روانه شدند
و سه پهری بازار هر طرف شکوه تمام جلوریز مقابل فوج پادشاه آمدند و معرکه کارزار را گرم تر از اول روز ساختند
و ترددات رستمانه از هر دو جانب بظهور آمد و جمعی کثیر از طرفین با دو فیل فوج پادشاهی از پا درآمدند و از جانب
خصم شیخ منهاج و رستم راو زخمی گشتند و بندرابن دیوان شاهزاده را دکنیان زخمی ساخته با فیل سواری او
پیش رو انداخته روان شدند سید عبدالله خان با وجودیکه در همان وقت صدمهٔ چهری بان بدستش رسیده بود
باتفاق یکی از راجهاجو در آبا نهار سانیده بندرابن را خلاص گردانیده و زن عنبرخان میربخشی شاه در عرضهٔ فیل پایک
سهیلی گشته گردید و چهار پنج سردار دیگر از جانبین زخمهای کاری برداشتند و بسیاری از مردم بی نام و نشان
کشته گشتند و دکنیان تا شام ثبات قدم ورزیده برگشتند و شب بپادشاهزاده پیغام نمودند که در جنگ
صف جمعی از مسلمانان جانبین کشته می گردند بهتر آنست که سرداران طرفین بی آنکه پای فوج بمیان آید
باهم جنگ نمایند ببینیم که خدا کرا یاوری میکند شاه عالم در جواب فرمود هر چند که درین امر صرفهٔ ماست
که نیزه بازی و تیک انگ یعنی شمشیربازی را استعمال کرده اید ما قبول کردیم بشرطیکه شما مثل ما زنجیر در پای فیل
انداخته جنگ نمائید تا وقت تنگی کارزار راه فرار که نزد ما عار و پیش شما شعار است پیش نگیرید آنها گفتند ما زنجیر
بپای فیل نمی کنیم شاهزاده گفت ما هم جنگ گریز نمی کنیم آخر الامر بسبب نفاقی که از قدیم میان عرب
غرب زاده و دکنیان بود سلسلهٔ اتفاق شان از هم گسیخت و بادیه آوارگی پیموده رو بحیدرآباد گذاشتند

چون منهیان وقت صبح خبر آوارگی شان بمسامع اجلال شاهزاده رسانیدند حکم نواختن شادیانه
و تعاقب نمودن آنها فرمود ذکر ملحق شدن خلیل الله خان بشاهزاده و رسیدن او بمنصب
ارجمند و پایهٔ بلند چون دکنیان نزد سلطان ابوالحسن خلیل الله خان را بنارسانی متهم ساخته بر مت

را از جانب او وا نمودند تا آنکه قاطبهٔ با معل دوست نبود خاطر نشان سلطان ابوالحسن ساخت که او رجوع شاهزاده
آورده ارادهٔ نوکری آنطرف دارد و بدان آن پادشاه را بدظن نمود که فکر مقید کردن بل بقتل رسانیدن او قرار یافت
خانمذکور بعد آگهی برینخبر بناچاری بخدمت شاهزاده شتافته در سال یکهزار و نود و شش هجری احراز شرف ملازمت نموده
بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و خطاب مهابتخان ممتاز گردیده و درهمین سال در شولاپور بآستان بوس خلافت
فرق اعتبار برافراشته بانعام پنجهزار روپیه و دیگر عطایا اختصاص گرفته و در سال یکهزار و نود و هفت هجری از انتقال
حسن علیخان بهادر عالمگیرشاهی بصاحب صوبگی برار مورد نوازش گشت و پس از فتح حیدرآباد در سال یکهزار و نود و
هشت هجری باضافه هزاری هزار سوار بلند نام گردید و درهمین ایام بنظم صوبهٔ پنجاب جبههٔ دولت برافروخت
و در آنجا رسیده در سال یکهزار و نود و نه جان بقابض ارواح سپرد کلمهٔ مهابتخان مشعر تاریخ فوت اوست ذکر رفتن
سلطان ابوالحسن از شهر حیدرآباد بقلعهٔ گولکنده و وقوع حشر آنها از حرکت چون خبر
نزدیک رسیدن شاهزاده شاه عالم بحیدرآباد و ملحق شدن خلیل الله خان بآنشاهزاده در حیدرآباد انتشار یافت
سلطان ابوالحسن عنان استقامت از دست داده بدون آنکه با ارکان دولت کنگاش نماید و یا در فکر بردن
مال و عیال و ناموس خود و مردم دیگر پردازد دفعةً اول شب با جمعی از خدمهٔ محل و صندوقچهای جواهر و همین قدر که توانست
با خود گرفته در قلعهٔ گولکنده آورد و باقی همه کارخانجات پادشاهی و مال تجار زیاده از چهار کرور روپیه مع ناموس
سپاه و رعایا در شهر ماند و از شهرت اینخبر در آن شب قیامت عجیب در شهر غریب برپا گردید و چندین هزار
شرفا که فرصت سواری و برداشتن مال نیافتند سراسیمه گشته دست زن و فرزند گرفته جانب قلعه روان شدند
و اکثر زنها را فرصت برقع و چادر پوشیدن دست نداد و پیش از آنکه خبر بپادشاهزاده رسد اوباشان
و غارتگران شهر اطلاع یافته دست غارت و تاراج دراز نمودند و تمام شب مردم شهر بقدر استطاعت

مال و عیال بقلعه رسانیدند و صبح ناشده مردم لشکر شاه عالم بر شهر تاخت آوردند و در شهر
چه در دولتخانه و چه در محلها و رسته و بازار آنچه موجود بود از اموال پادشاهی و امرا و تجار لکوک
از زر نقد و اقسام جواهر بیشمار و زیورهای گران بها و اقمشه نفیسه از روپا و زربفت و خز و حریر
و ظروف چینی و طلا و نقره و قالیهای سنگین که برداشتن آن دشوار بود بخنجر و شمشیر بریده
پارچه پارچه نموده از دست همدیگر می ربودند و آنقدر زن و فرزند مسلمانان و هنود باسیری درآمدند و
آنچنان هتک حرمت نجبا و شرفا شد که زبان قلم از تقریر آن قاصر است هرچند شاه عالم سزاولان
تعین نموده در منع آن کوشید فایده نبخشید آخر الامر کوتوال لشکر را مامور نمود که باتفاق دیوان پادشاهی
چارصد پانصد سوار با خود گرفته در گرد آوری و ضبط بقیه التاراج کارخانجات ابوالحسن پردازد و بعد
از آن که فرستادهای ابوالحسن بهزار عجز و نیاز پیغام التماس عفو جرایم کرده و نگرده نزد شاهزاده
آوردند شاه عالم عجالة سزاولان شدید برای زجر و منع تاراجیان و گوشمالی جمعی که آتش میزدند تعین نمود
ازین تقید اگرچه اندکی اطفای نایره فتنه و فساد شد اما تاراجیان ممنوع نگشتند و بعد از آن که التجای ابوالحسن
بتقبل هر تکلیفی که ببیان آید از حد گذشت و قریب هشتاد هزار هون نقد و جنس ابوالحسن بضبط سرکار
درآمد پادشاهزاده را بر حال او و سکنه بلده رحم آمد و التماس او بشروط چند قبول نموده فرمود که حقیقت
پادشاه معروض داشته شفیع جرایم میشوم و از جمله آن شروط که ببیان آمد قبول پیشکش یک کرور
بست لک روپیه بود سوای وجه مقرری هر سال و مقید و بیدخل ساختن مادنا و اکنا که مایه فساد و باعث
خرابی سکنه حیدرآباد بودند و دست برداشتن از گڈهی سیرم و کوهیر و دیگر محالات مفتوحه که بتصرف
پادشاهی درآمده و چون ابوالحسن در مقید ساختن آن هر دو کافر صاحب مدار تامل داشت بعضی سرداران

عمده و خدیشه صاحب اختیار محل مثل سرو ما و جانی صاحب که از دست آن هر دو کار به تنگ آمده
بودند پی آنکه با بوالحسن اطلاع نمایند بزبانی بعضی محرمان راز نوکران همدم که بظاهر طریق رفاقت
آنکافران می پیمودند بعوام اشاره قتل کردند در حالتی که آن هر دو جفاکار را اجل رسیده نزدیک بتخانه
متصل دیوار قلعه جهت شورت تازه نشسته بودند بر سر آنها رسیده و سر هر دو را از تن جدا کرده
مصحوب مردم فهمیده نزد پادشاهزاده فرستادند **ذکر رسیدن عرضی شاهزاده**
شاه عالم در باب تقرر صلح با ابوالحسن بحضور پادشاه عالمگیر و آنچه که بعد از آن
بوقوع پیوست چون عرضداشت شاه عالم مشتمل بر قرار صلح با سلطان ابوالحسن از نظر انور گذشت
بحسب ظاهر منظور گردید چنانچه سعادت خان که دیوان فوج خانجهان بهادر و از تربیت یافتگان حضور بود
بحجابت مقرر و برای تحصیل زر پیشکش باقی سال سابق و حال بتاکید بلیغ روانه شد و در خفیه شاه عالم
و خانجهان بهادر معاتب گردیدند و خانجهان بهادر طلب حضور گشت خان موصوف اگرچه شجاع با تدبیر
کار آزموده و جهان دیده و ترددات نمایان از و بظهور پیوسته بود اما از آنکه بنابر وجوه چند خاطر [illegible]
پادشاه از و منحرف گشته بدان گرائید که بعضی امرازاده که جوهر تهوری و جان فشانی ایشان در آفاق
بهم رسیده بود مثل اعتقاد خان خلف الصدق اسد خان و تهور خان پسر صلابت خان وغیره را برروی کار آورده
واکثر فرامین مشتمل بر تعریف اعتقاد خان و تهور خان و سرزنش خانجهان بهادر بدین عبارت خانه زادانی
که هنوز بوی شیر از دهان ایشان می آید نسبت بآن پیر سال خورده زیاده بشرط فدویت و جانفشانی
بجا می آرند عرصه دریافت از ینجهت خانجهان بهادر رنجیده خاطر شده اعانت بیجاپوریان و حیدرآبادیان
مطمح نظر داشته خطی در خفیه به سنبها نوشت بدین مضمون که بتقریب عسرت و گرانی غله اعتقاد خان و

 خواجه ابوالمکارم وغیره را از حضور پادشاه اجازت گرفته برای آوردن غله و رسد روانه خواهم نمود باید که
شما با فوج افزون از شمار بر سر آنها چپاول تاخت آورید که اسیر یا قتیل گردند اتفاقاً آن خط بدست سعادتخان
مذکور افتاد و سعادتخان بپاس حق نمک پادشاه و خاطر خانجهان بهادر مکتوب را که اخفای بسیاری آن لازم نماید
آخر الامر بکفیه نزد اعتقادخان رفته بعد گرفتن سوگندها در اخفای راز او را از حقیقت حال اطلاع داد اعتقادخان نهایت
متوهم گردیده درخواست نگاهداشت نمود و بصوابدید سعادتخان چنان قرار یافت که در خلوت بخدمت شاهزاده
اظهار این امر نماید و چون شاهزاده بر تفصیل آگهی یافت در جواب فرمود که این مکتوب خانجهان گشتن خلاف
صلاح است و بندپا گردن عرض او در باب فرستادن اعتقادخان از ما نمی‌شود صلاح در آنست که اعتقادخان را
از طرف ما باید گفت که رفتن برای آوردن رسد و غله قبول نکند القصه چون در لشکر شاهزاده گرانی غله و کمیابی
کاه زیاده از حد رو داد خواستند که تا رسیدن جواب عرایض دیگر بکوهیر رفته انتظار حکم ثانی کشند درین ایام
میرهاشم پسر سید مرتضی حیدرآبادی که بعد نزول رایات عالیات در خجسته بنیاد خود را مع پسر بسعادت
ملازمت رسانیده مورد عنایات گردیده بود مع پسر عبدالکریم و چندی از بندهای نامی با فوج پادشاهی
و قدری جواهر و خلعت که برای ابوالحسن بموجب التماس شاهزاده مرسل گشته بود نزدیک حیدرآباد
رسید و چون زبان زد خاص و عام شده بود که فرستادن جواهر و خلعت محض فریب است تا ابوالحسن
تسلی یافته راه نورد مسلک غفلت گردد و پسر سید مرتضی بمدد فوج پادشاهی برای تسخیر قلعه گولکنده آمده است
سرداران ابوالحسن مثل شرزه خان و عبدالرزاق خان لاری وغیره بر فوج تازه پادشاهی تاختند و از آنکه
آنها غافل بودند و از جانب شاهزاده کمک نرسید میرهاشم کشته شد و بعضی سرداران زخمی شده دستگیر
گردیدند شاه عالم بسبب شدت گرانی غله از حیدرآباد کوچ نموده بکوهیر رفته اقامت ورزید و درین اوان

قمر

قلیچ خان بهادر عرف عابد خان بموجب حکم عالی بشهرت تحصیل زر پیشکش با فوج شایسته نزد شاهزاده
رسید و شاهزاده طلب حضور شد و پادشاه بنابر امتداد مهم بیجاپور رایت ظفر آیت بتاریخ
چهارم ماه شعبان سال یکهزار و نود و هفت هجری بجانب بیجاپور برافراشت و از آنکه در آن ایام خبر
فسادانگیزی جاٹ در حوالی اکبرآباد مکرر بعرض اشرف رسیده بود بعد رسیدن خانجهان بهادر بحضور
میان مردم معظم خان خبر پادشاهزاده کام بخش و مردم خانجهان بهادر در جلوخانه گفتگو و هنگامه عظیم برپا
گردید و خانجهان بهادر را حکم حضور شد که بیرون رفته فهمایش مردم خود کند و اطفای نایره فساد نماید خانجهان بهادر
برخلاف مرضی حضور عمل نمود یعنی بعد برآمدن از دربار گفت که بازار معظم خان را غارت نمایند و این حرکت
علاوه بیدماغی های سابق پادشاه گشت لهذا خانجهان بهادر را برای تنبیه و استیصال جاٹ و منهدم
ساختن گڈهی سنسنی احداث کردهٔ آنکافر که به پناه آن گڈهی دست نهب و غارت تا نواح اکبرآباد
دراز میکرد مرخص فرمود و بعد از آن که بتاریخ بیست و یکم ماه مذکور سواد بیجاپور مضرب خیام ظفر فرجام گردید
شاه عالم و روح الله خان و غازی الدین خان فیروز جنگ و دیگر امرای نامدار آزموده کار برای مدد محمد اعظم شاه
و محاصره و تسخیر بیجاپور مامور شدند و هر یک برای اظهار فدویت و حسن عقیدت خود کمر همت بقصد تسخیر
قلعه بسته در پیش بردن ملچار و حفر نقب و پر کردن خندق و یورش سعی بلیغ می نمود و جوهر شجاعت و تهور
بروی کار می آورد شاه عالم بهادر میخواست که بتدبیری بر محمد اعظم شاه سبقت نماید و کلید تسخیر قلعه
بدست آرد لهذا شاه قلیچ خان را بخفیه جهت جواب و سوال نزد سکندر والی بیجاپور میفرستاد و از طرف
سید عالم نام گاه گاه پیام السلام آمیز نیز نزد آن مهین پور خلافت می آورد و چون شاه قلیچ خان جوانی
بود بیباک و اوباش مشرب هرگاه برای تغییر و تبدیل مردم خود میرفت بآنها می گفت که شما فهمیده ایطرف

توپ و تفنگ و سنگ بیندازید و مردم شاه عالم را آواز بلند تسلی می داد که به شما از مردم قلعه
آسیبی نخواهد رسید مطمئن خاطر باشید از این گفتگو راز افشا یافته بگوش محمد اعظم شاه رسید و زبانی
واقعه طلبان فتنه جو گوشزد پادشاه نیز گردید و منهیان هم خبر رسانیدند که روز سکانه نوکرش شاه قلی
اندرون قلعه نزد سکندر بود و ظاهر ساخت که سید عالم نام وقت شب از قلعه بر آمده با شاه عالم در خلوت
همکلام میگردد و بعد از آن که زبانی روح الله خان و سردارخان کوتوال این خبر به ثبوت پیوست بکوتوال حکم شد
که جاسوسان گذاشته سید عالم را که گاه گاه وقت شب نزد شاهزاده می آید و شاه قلی بیک را که به قلعه میرود
دستگیر سازند و چون شاه قلی را دستگیر ساخته نزد پادشاه حاضر آوردند ابتداء پادشاه بزبان خوش در لا
استفسار احوال آمد و شد و سوال و جواب قلعه نمود و بعد از آنکه او انکار بلیغ نموده اوباشانه جواب داد
حکم به بستن و زدن و در شکنجه کشیدن او فرمود چون چند چوب بر او زدند اقرار نموده بفریاد پرده از روی کار
برداشته نام چند عمده دیگر را مثل محمد صادق و بندرابن دیوان شاهزاده و سید عبدالله خان بارهه و غیره
ظاهر کرد و آنها را شریک بدنامی خود ساخت خلد مکان شاه عالم را طلبیده گله و شکوه این مذکورات
بمیان آورد شاه عالم هر چند انکار کرد که شاه قلی نوکر من نیست سودمند نشد و بفرمود تا سید عبدالله خان را
مقید و دیگران را اخراج نمودند هر چند که خلد مکان ظاهرا در مراتب منصب و لوازم ولی عهدی شاه عالم
کمی نکرد اما در آثار کم توجهی و بی التفاتی روز بروز می افزود و روح الله خان را که مکرر شفیع جرایم سید عبدالله خان
گردیده نظربند فرمود القصه چون از مساعی جمیله غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ و دیگر بهادران با نام و ننگ
عرصه بر محصوران و سرداران بیجاپور تنگ گردید و از نرسیدن رسد غله و کمیابی کاه مردم بسیار و دواب بیشمار
تلف شدند شرزه خان از زبانی سکندر امان خواسته در اوایل شهر ذی قعده سال هزار و نود و هفت هجری

لیر

کلید قلعه بخدمت پادشاه کشورستان حاضر ساخت و سکندر مقید گردید و صدای شادیانه بلند آوازه گشت و بعضی
مورخین تاریخ فتح مذکور سد سکندر گرفته بعرض همایون رسانیدند اگرچه در بنیاد تاریخ یکعدد زیاده میشود لیکن
نظر بر وجود تناسب لطیف درین عبارت و ملاحظهٔ اینمعنی که در مادهٔ تاریخ امر شگون مثل فتح و ولادت افزونی
انسب است زیادتی مذکور روا و جایز و بشیخ هدایت الله وقایع نگار کل جهت داخل نمودن در وقایع این
عبارت بدستخط خاص مزین گشته مرحمت شد که بدستیاری فرزند ارجمندی ریو و رنگ غازالدین بهادر
فیروزجنگ مفتوح گردید و همین مضمون در فرمان امیرخان صوبه دار کابل نیز مندرج گشت و بعد مقید نمودن
سکندر حکم عالی شرف نفاذ یافته که او را به قلعهٔ دولت آباد برده باعزاز نگاه دارند و به قلعه دار تاکید شد که
فراخور کفاف او یومیه میرسانیده باشد و بند و بست مملکت بیجاپور بروح الله خان بخشی باتفاق سید عبدالله خان
مفوض گشت ذکر توجه پادشاه عالمگیر به تسخیر قلعهٔ گولکنده و وقوع محاربات و بیان
کیفیت محاصره و غیره چون پادشاه کشورستان بیجاپور را مفتوح ساخته در اواخر محرم الحرام بشهر
زیارت حضرت بنده نواز سید محمد گیسو دراز از آنجا کوچ فرمود و بنام ابوالحسن و سعادتخان حاجب
حیدرآباد فرامین مشتمل خوف و رجا و رسانیدن پیشکش بتاکید تمام ابلاغ نمود و در خفیه بسعادتخان سرفراز
رقیم یافت که ما بدولت عزم تسخیر حیدرآباد داریم و درین زودی رایات جهانکشا بآنطرف متوجه
خواهد شد تا مقدور در تحصیل زر نقد هرچه تمامتر بکار برده حسن مجرای خود در تقدیم اینخدمت شناسد سعادتخان
سلطان ابوالحسن را امیدوار توجهات و عنایات پادشاه ساخته برای وصول زر پیشکش سراولی و تقید
زاید الوصف بجا آورد و چون ابوالحسن درآنوقت آنقدر زر نقد نداشت که ادای تمام پیشکش نماید در اطاعت
امر را موجب نجات خود می انگاشت بسعادتخان پیغام داد که زر نقد درینوقت واصل ساختن متعذر است

میخواهم که جواهر و زیور مرصع و مرصع آلات و دیگر نفایس رستم خواجه سرای خود را روانه نماید که بحضور او زیور
هر جنس مرصع که در خانه موجود باشد جدا نموده حواله او نمایم سعادتخان در فرستادن خواجه سرا اباء نمود
و چند روز گفتگو فیما بین بود تا اینکه خبر نهضت موکب اجلال از کلبرگه بصوب حیدرآباد انتشار یافت الوقت
ابوالحسن کسان صاحب را طلبیده عدد خوانچه‌ها پر از جواهر و زیور مرصع معه افراد تعداد و بلا تعین قیمت در سینی‌ها
بسته و بر آن مهر خود کرده مصحوب آنها نزد سعادتخان فرستاد که بطریق امانت نگاهدارد و در دو سه روز
هر قدر زر نقد که بهم میرسد واصل می‌گردد و آنچه که از زر پیشکش باقی خواهد ماند در عوض آن بعضی از آن جواهر
مرسله قیمت نموده حواله کرده خواهد شد باید که سعادتخان قبض الوصول پیشکش بمهر خود مع عرضداشت
مشتمل بر اظهار اطاعت والتماس عفو جرایم اینجانب بدهد تا روانه حضور نموده شود اتفاقاً روز دیگر ابوالحسن چند
بهنگی میوه برای پادشاه روانه ساخت و همراه آن سعادتخان نیز از جانب خود بهنگی‌ها بحضور ارسال داشت
یکدو روز بر آن نگذشته بود که خبر رسید که پادشاه کوچ بکوچ بحیدرآباد می‌آید ابوالحسن از استماع این خبر
هوش ربا بسعادتخان پیغام داد که مطلب ما از فرستادن جواهر و زیور نگاهداشتن ناموس خود و توقع
ترحم بوده الحال که ازین خبر کوچ یاس کلی بهم رسید و توقع پذیرفتن التماس عفو جرایم نماند خوانچه‌های امانت
ما را واپس باید فرستاد سعادتخان در جواب گفت که چون بر من بموجب نوشته پادشاه توجه رایت
ظفر آیت بدینصوب یقینی بود بنظر پاس حق نمک و خانه زادی آنقدر گاه خوانچه‌های جواهر را همچنان بمهر
همراه بهنگی‌ها ارسال حضور نموده ام الحال عوض خوانچه‌های جواهر سر و جانم حاضر و فدای نام پادشاه است
بر سر اینمقدمه شورش و هنگامه بمیان آمد ابوالحسن فوج بر خانه صاحب تعین نمود سعادتخان پیغام داد
که در نهاده اگرچه حق بجانب شماست اما چون من نظر بر مرضی پادشاه و پاس حق نمک خوانچه‌ها را روانه

نمودم

نمودم الحال مرا چاره بجز کشته شدن نیست لیکن از کشتن من پادشاه را حجت بر شما خواهد شد
و بهیچ وجه احتمال عفو جرایم متصور نخواهد بود و اگر من زنده خواهم ماند احتمال عفو جرایم شما باقیست و بشرط
حیات من هم کمر خدمت برای رستگاری شما بقدر استطاعت خواهم بست سلطان ابوالحسن نظر
بر عواقب امور عذر رسش مسموع داشته دست از مراحمتش برداشت بل بنابر مصلحت وقت سعادتگار را
طلبیده نسبت بسابق زیاده تر اعزاز نموده و آفرین گفته خلعت و جیغهٔ مرصع باو مرحمت نمود و در همان ایام
روزی در مجلس ابوالحسن فضلای حیدرآباد عمداً ذکر خوبی های پادشاه دین پرور بمیان آورده سر رشته
سخن باینجا رسانیدند که طرفه حالتست که با وصف ادعای صلاح و تقوی و دانائی عالمگیر پادشاه که زبان زد
خاص و عام است پادشاه دین پناه در ایامی که تربیت خان را بحجابت نزد شاه ایران فرستاده بودند
و او از بیخردی و کج خلقی خود خفت کشیده مراجعت نمود و بسبب او میان هر دو پادشاه مخالفت تمام
بهم رسید و از جانبین کار بلشکرکشی انجامید و درین اثنا که اسپان فرستادهٔ شاه عباس بنظر انور در آورده آمدند
پادشاه از روی تعصب فرمود که اسپان را ذبح ساخته بفقرا قسمت نمایند با وصف ادعای تقوی و اتباع
شریعت غرا مرتکب چنین اسراف که خلاف شرع است کشتن محمول بر چه توان کرد بجز اطاعت نفس سرکش
بایستی که آن اسپان را بصلحا و مستحقان قسمت می نمودند تا جمع کثیر از آن بهره مند میگشتند سعادتخان
سخن ساز در جواب گفت اینکه مشهور شده که پادشاه بسبب ناخوشی از شاه ایران اسپان را ذبح
ساخته بفقرا تقسیم نمود غلط محض است اصل حقیقت اینست وقتیکه آخته بیکی اسپان را بحضور آورد پادشاه
در تلاوت کلام الله مشغول بود بخاطر اشرف گذشت که چون دیدن اسپان فرصت طلب است تا ساعتی
معتاد تلاوت را موقوف روز دیگر داشته متوجه دیدن اسپان باید گردید در آنحالت آیهٔ کریمه که در شان

سلیمان پیغمبر علیه السلام در باب شغل دیدن اسپان و قضا گشتن نماز فرض از او و در کفاره آن مذبوح
ساختن اسپان بتلاوت درآمد پادشاه آبدیده گردیده و آن آیه را حسب الحال خود دانسته برای تنبیه
نفس خویش بسنت سنیه حضرت سلیمان عمل نموده سواری آن اسپان بر خود حرام ساخته حکم ذبح
آن فرمود و علمای حیدرآباد بعد شنیدن این جواب گفتند در صورت فرستادن اسپان برای ذبح کردن
بر در خانهای امرای ایران چه لازم بود اگر تنبیه نفس منظور بود همانجا ذبح کرده بفقرا تقسیم می نمودند
سعادتخان جواب داد که این شهرت نیز اصلی ندارد چه در آن ایام شهر شاهجهان آباد تازه آباد گشته
بود و هر محله بنام امیری از امرای ایران شهرت داشت و هیچ محله نبود که امیری از امرای نامدار ایران
در آنمحله حویلی ساخته باشد در صورتیکه یکجا اسپان را ذبح مینمود ازدحام بسیار میشد و ضعفای فقرا محروم
میماندند بنابر آن حکم شد در هر محله یکدو اسپ برده مذبوح سازند و بمستحقان قسمت نمایند تا کسی محروم نماند
و تقسیم بسهولت شود چون این سوال و جواب سعادتخان با فضلای حیدرآباد از روی نوشته وقایع نگار بعرض
خلدمکان رسید سعادتخان مورد تحسین و آفرین گردید القصه بعد از آنکه پادشاه بمزار فایض الانوار قدوة الواصلین
سید محمد گیسو دراز رفته و بست هزار روپیه بخدمه آن درگاه رسانیده و فاتحه خوانده و استمداد نموده عنان
یکران توجه بصوب حیدرآباد معطوف داشت ابوالحسن از استماع این خبر وحشت اثر عریضه مشتمل التماس
اطاعت و عفو جرایم و باز آمدن از طریق سابق معه تحف و هدایا مصحوب نوکران سخندان روانه نمود
جواب عریضه او محول بزبان شمشیر آبدار مبارزان تیغ گذار گردید و در فرمانیکه بنام سعادتخان شرف صدور یافت
مندرج شد که اگرچه افعال قبیح آن ناعاقبت اندیش یعنی ابوالحسن از احاطه تقریر بیرون است اما از صدی یکی
و از بسیار اندکی بشمار می آید زمام اختیار ملک و سلطنت بکف اقتدار کافر ظالم فاجر دادن و سادات و مشایخ و فضلا را

بآزار

مغلوب او ساختن و در ترویج فسق و فجور علانیه بنهایت مرتبه کوشیدن و خود مرتکب کبائر گشتن و مستغرق ۳۸۶
باده پرستی بودن و کفر را از اسلام و ظلم را از عدل و فسق را از عبادت فرق نمودن و در اعانت کفار
حربی سینها بی جهتی دقیقه فرو نگذاشتن و خود را در بیناده نزد خلق و خالق که در منع معاونت کفار حربی
نص کلام الهی واقع شده مطعون ساختن و با وصف رسیدن فرامین نصیحت امیز مصحوب مردم فهمیده
اداب دان پنبه غفلت از گوش ناکشیدن و درین ایام تازگی یک لکهون برای سنبها فرستادن و بنظر
غرور و مستی باده ناکامی نمودن و امید رستگاری در هر دو جهان داشتن سه زهی تصور باطل زهی خیال
محال و بعد از آنکه ابوالحسن یاس مطلق حاصل کرد بفکر تعین افواج جهت مدافعه افتاده شیخ منهاج و
شرزه خان و مصطفی خان عرف عبدالرزاق لاری و دیگر سرداران مبارز پیشه را مقرر و مرخص نمود
و وقت رخصت گفت که هرگاه بر پادشاه ظفر یابید تا مقدور سعی نمائید که زنده دستگیر شود و باعزاز
و اکرام بیارید امرا در جواب گفتند که سینه ما از دست اذیت عالمگیر پر از آبله گشته و جگر ما از آتش نهب و
غارتش کباب شده بعد از دستگیر نمودن حرمت او نگاه نخواهیم داشت بالجمله بدو منزلی حیدرآباد سرداران
مذکور مقابل فوج پادشاهی رسیده معرکه آرا گشتند و چون درینوقت عریضه غازالدینخان بهادر فیروز جنگ
که بعد فتح بیجاپور برای تسخیر قلعه ابراهیم گده مامور گردیده بود مشتمل مژده فتح آن قلعه و روانه شدن خود بطریق
ایلغار بحضور رسید از انتشار این خبر قدم ثبات سرداران ابوالحسن از جای خود لغزید تا آنکه بیست و چهارم
ربیع الاول بیک کروه حیدرآباد که از قلعه تفاوت گوله رس بود نزول موکب اجلال شد و حکم قضا توام به تقسیم
مورچال و افگندن تزلزل در اساس حیات محصوران و بر انداختن برج و باره بضرب توپها و فراهم آوردن
اسباب قلعه گیری شرف نفاذ یافت درین اثنا افواج ابوالحسن اطراف لشکر آمده بجنگ در پیوستند

و مردم قلعه نیز بجانب لشکر پادشاهی شروع به سر دادن توپ و بان نمودند و در آن روز بازار جدال و قتال گرم گشت
و دلاوران هر دو جانب داد مردانگی و تهوری دادند و کشته و زخمی گردیدند و خواجه ابوالمکارم با چندی از
مغلان و سادات بارهه منجمله ملازمان شاه عالم زخمی شدند بعد از آن دکنیان رو از مقابله تافتند بالجمله
بعد تعین مورچال و رسیدن فیروزجنگ حکم بکندن نقب و بستن دمدمه و تقسیم افواج بحر امواج بصدور
پیوست و هر روز جدال و قتال بوقوع می آمد و در همان ایام محاصره روزی بمردم حکم شد که توابع محصورین
را که بیرون دیوار قلعه فرود آمده اند بردارند و قلیچ خان بهادر پدر غازالدینخان بهادر فیروزجنگ که از امرای
ذی اقتدار بود از غایت کارطلبی دران دار و گیر یورش نموده قریب قلعه رسید درین حین گوله زنبورک
قضا بر شانه اش خورده دست را جدا ساخت او از آنجا اسپ سواره باستقلال تمام بدایره خود آمد و عمدة الملک
اسدخان برای دلجوئی بعیادت او مامور شده رفت در آنوقت جراحان از شانه او ریزه های استخوان
میچیدند و او باستقامت زانو زده بجبین چین با حاضران سرگرم سخن بود و از دست دوم قهوه میخورد و
میگفت که بخیه دوز خوبی بدست آمده هرچند در معالجه سعی بکار رفت اما در روز دوم یا سیوم بسرپنجه اجل
دست از کارگاه دنیا برداشت و هر هفته بل هر روز سعی بهادران مورچال پیش میرفت روزی از آن ایام
که غازالدینخان بهادر فیروزجنگ مورچال را پیش می برد شیخ نظام و مصطفی خان لاری عرف عبدالرزاق
و غیره بمقابله فوج پادشاهی آمده زد و خورد عجیب بمیان آوردند و کشور سنگه هاره زخم کاری برداشته
از اسپ افتاد و خواستند که او را بردارند مشکل شد تا اینکه جمعی کثیر از راجپوتان بکار آمدند آنگاه او را از دست
دکنیان برآوردند و چندی از دکنیان نیز کشته و زخمی گردیدند اما غلبه دکنیان آنچنان بود که دلاوران فوج
پادشاهی هرچند جلادت را کار فرمودند اما میسر نشد که لاشه ها را بدست آرند و دکنیان لاشهای خود را

بالاش چند نفر پادشاهی برداشته بردند آخر الامر سعی بهادران ایران و توران و جلادت افغانان و رجپوتان
دکنیان برگشته شد و از آن روز کمتر تردد بظهور می آوردند بل شیخ منهاج و شیخ نظام و اکثری از نوکران ابوالحسن
باستمالت پادشاه حقوق ولی نعمت خود بر طاق نسیان نهاده رو بدرگاه پادشاه آورده بمناصب عمده
و خطابها سرفرازی یافتند چنانچه محمد ابراهیم بمنصب هفت هزاری شش هزار سوار سرفرازی یافته مخاطب
بمهابتخان گردید و پیش از همه سعی در تسخیر قلعه می نمود و شیخ نظام بعد ملازمت بمنصب شش هزاری
پنجهزار سوار و خطاب تقربخان عز اختصاص یافت و از جمله نوکران عمده ابوالحسن کسی که تا روز تسخیر قلعه از
ابوالحسن رو نتافت بل در روز مفتوح گشتن قلعه نیز ترددی برتر از قیاس بظهور آورد مصطفی خان لاری
عرف عبدالرزاق بود بالجمله مدت محاصره بامتداد کشید و از کثرت ذخیره و باروت و اسباب توپخانه
که در قلعه بود متصل بلا منفصل از در و دیوار و برج و باره قلعه گوله توپ و گلوله تفنگ و بان و حقه آتشبازی
بجانب لشکر پادشاهی میرسید و از بسیاری آتشکاری و برخاستن دود و تاریکی انچنان شده بود که
روز از شب ممتاز نمیشد و هر روز بندهای کارطلب پادشاهی تلف می شدند و زخمی می گردیدند و بهادران
فوج پادشاهی ترددات نمایان بر روی کار می آوردند خصوصاً فیروز جنگ و صف شکن خان پسر قوام الدینخان
داروغه توپخانه و مهابتخان با چندی از بهادران بیشتر از دیگران در طریق جانفشانی ثابت قدم و رزیده کار جانگسل
در یکماه و کار یکماه در یک روز می نمودند تا اینکه در فرصت یکماه و چند روز مورچال را بکنار خندق رسانیدند
و حکم شد که خندق را پر نمایند اول خلد مکان وضو ساخته کیسه کرباس برای پر نمودن خاک و انداختن در خندق
بدست مبارک خود دوخته فرمودند که کیسه ها زود تیار کنند و دمدمه ها بنا نموده توپهای بزرگ بالای آن گذارند
اگرچه از صدمات آن توپهای قلعه کشا تزلزل در ارکان آنحصار افتاد اما از گرانی غله و کمیابی کاه نیز تزلزل

 عظیم بسر زمین لشکر پادشاهی راه یافت و اکثر صاحبان استطاعت حوصله باختند و آنچه که بسر بی استطاعتان
گذشت خارج از تقریر و تحریر است وجه گرانی غله یکی کمی باران بود در آن سال که بر وقت خوشه جوار و باجره
که عمده جنس خریف و مدار قوت غربای اینملک است بدون آنکه دانه بر آرد خشک گردید دوم آنکه دکنیان آن زمین
و فوج سنبها که بمدد ابوالحسن آمده بود اطراف لشکر پادشاه را تاخته مانع رسیدن رسد غله گشته بودند
علاوه اینکه اثر وبا نیز در لشکر پادشاهی شیوع یافت و از این حوادث عالمی تلف گشت و بسیاری تاب
گرسنگی و بی برگی نیاورده برخاسته نزد ابوالحسن رفتند و بعضی بخفیه نفاق ورزیده بمعاونت محصوران پرداختند
چون ایام محاصره امتداد کشید پادشاهزاده محمد اعظم که به سبب نفاق شاه عالم برای بندوبست اطراف
اوجین و اکبرآباد مرخص گشته به برهانپور رسیده بود باز طلب حضور شد و روح الله خان که از عمده های کار طلب
و پیشتر سلطنت و بندوبست بیجاپور با و معوض گشته بود نیز طلب حضور گشت بعد رسیدن محمد اعظم شاه گرانی
غله از حد گذشت میرزا یار علی را که امین و رسا در کارها بود و بکمال توجهات و عنایات پادشاهی خطاب و اضافه
منصب قبول نمی نمود باو حکم شد که خدمت داروغگی رسد غله به لشکر رساند میرزا یار علی چون دانسته
سرانجام این خدمت از و نخواهد شد و محض بدنامی عاید حال او خواهد گردید و از ذروه اعتبار بحضیض مذلت خواهد
افتاد سر از اطاعت پیچیده قبول آن خدمت نکرد محمد اعظم شاه که با او نقاری داشت چرا که بشارالیه نظر بر
تقرب خود نزدیک پادشاه رجوع بآن شاهزاده نمی آورد بحضور پادشاه زبان بشکوه او گشوده گفت
با اینهمه تفضلات و عنایات حضرت آن پاجی را چه یارا که از اطاعت خداوند نعمت سر پیچد بر خاطر پادشاه
اینمعنی گران آمد و او را گرفتار غضب سلطانی ساخت و بتجویز روح الله خان خلعت خدمت مذکور که باعث
شنیدن هزاران دشنام از زبان خلایق بود بشفیعخان که دل عالمی خاصه متصدیان حضور از درشت خوئی

به پرخون بود مرحمت گردید احاصل تر دو ابنکه از عمده های عقیدت کیش بادشاهی و دست برد تا که ۰ بسه

از محصوران بید و باران وطغیان آب که علاوه صعوبت گرانی و دیگر صعوبات گشته بود بمعرض وقوع آمد

اگر تفصیل آن پرداخته شود دفاتر می باید و میرزا محمد المخاطب نعمت خان والمتخلص بعالی بیان مصائب

و متاعب که درین سفر و انگیز سکنه اردوی معلی چه صغیر و کبیر و چه برنا و پیر کو دیده در وقایع کو لکنده بزبان

قلم داده و ائحق وقایع مذکور مشتمل مضامین ظرافت تضمین و خان مشار الیه در آن داد تلاش و سخنوری داده

بین الجمهور مشهور و نقل مجلس ظرفا و ارباب سخن است و درینجا از خوف تطویل بر خلاصه مضمون اخبار

و بعضی اشعار آن خان ظرافت شعار اکتفا می شود و در وقایع مذکور در بیان احوال و اصناف ملازمان فوج بادشاهی

مینگوید سر گروه مهیان اخبار و آثار و پیش آهنگ مخبران اوضاع و اطوار که بمجاسوسی محله و بازار مامور و

محکوم است چون مهره شطرنج خانه بخانه گردیده و مانند ورق گنجفه صنف بصنف وا رسیده و از همه جا

خبر گرفته حاکی باین نقل منظوم است ع در مملک دکن امروز کس را نیست سامانی چو گنج افتاده اند اهل هنر در کنج

ویرانی بسر حدی رسیده خلق را افراط نا داری که معنی هم ندارد این زمان حرف سخندانی سپاهی هم بمیدان قناعت میکند جولان

ز شمشیر و سپر دارد و آب و لب نانی طبیب از علم طب در یاد میدارد همین معنی نباشد خوبتر از شربت دینار درمانی

منجم را نشد غیر از فلاکت از فلک حاصل ز ضعف جوع بیند قرص مه را گرده نانی ز بس عطار مشتاق است قوت لایموتی را

بچشمش آش و نان آید چو بنویسند اشنانی ز فکر مفلسی رمال از بس ریش خود کند نموده باد و دستی لحیه اش را شکل لحیانی

نباشد آنقدر سرمایه هم جراح مسکین را که بر زخم دل خود سر نگون از دستگردانی چو طفل فی سوار از بهر روزی میدود کاتب

ز کلک خود کمیتی دارد و از صفحه میدانی محاسب سال را بنوشت ماه روزه در دفتر برای اینکه معلومش نشد شوال و شعبانی

ز حیرت گفت قاری من کلام الله میخوانم ام آن نخواندم مصحفه لا تاکلوا در هیچ نسخه رانی شده خیاط هم چون سوزنی از تنگ چشمیها

۳۹۱ همیشه چشم دوزد و دامنش بر جیب جسمانی شود صباغ از رنگی برنگی هر دم از خجلت که نعمتهای الوان رفت و محتاجم بمکانی

ندارد باغبان مشت زری چون غنچه دلتنگست برنگ گل ز نیم خاک زد هر دم گریبانی رسد تا جان سپاری کار تنبولی زنی برگی

برای سرخ روی چون ندارد بهره پانی شود استا نجا گستر نشسته نان بازین غم که از افتادن نان بر سرش افتاده تاوانی

درین لشکر بنام یار روم با خویش میسنجد نماند در دکان بقال را جز سنگ و میزانی نه نقدی هست و نه جنسی ولی دلال بازاری

برای خود فروشی وا کند هر روز دکانی مدو گراره را از خانه خود رانده از خشت مگر بر ریزه خوارانش نموده تیشه دندانی

چه گوید آهن سرد از تلاش رزق آهنگر که غیر از سخت جانی خود ندارد پتک و سندانی بروی درهم کوله چنین زد سکه ضرابی

که این نقد روان را نیست جز جان جنس ارزانی نه بیند روی زر حجام اگر آیینه نفروشد که یک مو در بساطش نیست غیر از چشم حیرانی

ولی برداشت حمامی ز دست کیسه خالی بسنگ پا زد و گفت از کجا آرم چنین جانی غم روزی و حلاج آتش و پنبه است میگوید

باین نسبت بود بردار رفتن کار آسانی زخامی میپزد سودا چو باورچی نمی یابد برنج و روغن و سیر و پیاز و مرغ و حلوانی

بگفتا کاغذی گو کاغذ رنگین و پرکاری که پندارم کلاج سرخ از صحافش افشانی کدام کشتی کشکول آبی هم نمی یابد

ولی در ریختن ها آبرویش کرد طوفانی ز گهربالی یکی پرسید از روزت چه ماند آیا بگفت احوال اگر اینست پهری ساعتی سهمانی

صدای ماتمی از خانه برخاست رسیدم چه شد گفتند در این خانه دارد کشته مهمانی ز جای غلغل شادی شنیدم گفت همسایه

که شخصی دید شب در واقعه پر آرد انبانی یکی گفتا خداوندا بحق نوح پیغمبر برای قلتبه کلکنده کن انبا د طوفانی

یکی گفت ای سبب ساز کریم از عزت یوسف بمن بنمای خود در خواب امشب گنج پنهانی یکی میگفت ای رحمن بحق موسی عمران

ببار از آسمان ترانگبین با مرغ بریانی یکی گفت ای خداوند کریم از حرمت عیسی برای من فرست امروز همچو مائده خوانی

یکی میگفت در گریه بحق ارجعی یارب کرم فرما و بفرست آن ملک را پیش انسانی یکی میگفت بهر قرض دادن خلق کن باز آب

یهودی هندوی نصرانی گبری مسلمانی باهل حرف باید گفت اهل حرفه بسیار است بجا موشی ادا گر دم سخن را نیست پایانی

و هم در وقایع سیکو ندیو پوشیده نماند که احوال هر یک از سکنه ارض دو نوعی عقلی چه شیخ و شاب و چه اعلی و ادانی

گاهی مقرون بخوف است و گاهی مشوب برجا ثم لا یموت فیها و لا یحیی مگر طفلان بی پروا

و کودکان از امید و بیم مبرا که دامن خنده و بازی بر زده و آستین استغنا و بی نیازی گرد ملال از چهره حال

می افشانند و قطعه نصاب را فرا گرفته بخاطر خورسند و آواز بلند در مکتب نشاط و دبستان انبساط

میخوانند آنچه بگوش رسیده بهوشش هم برسد سه اله است و الله و رحمان خدا مگر او کند رحم بر فوج شباب

رحیم است و غفار آمرزگار ندانم چه شد حصه این سیاه تعلم بیاموز و اسلم بدان که سرور مگر تحیت از نگاه

تکلم سخن گوی و قل حرف زن ولی گاه با اشک و گاهی با آه امین و متین محکم و استوار چو دیوار این قلعه کی استاده

سما و فلک چیست هفت آسمان که از دود باروت گشته سیاه بود عرض و غبرا زمین آنکه شد پر از مرده زیر و زبر در سپاه

محل و مکان و مقام است جای کثیف و غلیظ از هجوم سپاه سقر دوزخ و نار آتش و لیک بفعل آمد اینجا وعید اله

چو جنت بهشت عاقبت آن سرا نصیب کسی کو جدا شد ز شاه فخذ ران عقب پاشنه رجل پای همه زخم خورده است در جنگگاه

رئه شش قفا چیره و وجه روی همه شد ز آسیب گوله تباه ید و جارحه دست و حلقوم نای خدا ز آفت آن دارد نگاه

شفت لب لسان چه زبان فم دهان همه گشته بر فقر و فاقه گواه غنی مالدار است و مسکین گدا مساوی شده هر دو از عدل شاه

بعیر اشتر است و جرس چه درای غنیمش ز دو بر دار همه راه فرس اسب و زین سرج آماده نه این پشت او را نه او روی گاه

رجل مرد و مرأة زن و زوج جفت جدا گشته از همدگر سال و ماه کران عود و بربط ترنم سرود شکست این همه محتسب بیگناه

ولی صنج چنگ است و مزمار نای که در خواب بیند کسی گاه گاه و هم در وقایع مذکور مذکور است چیست غفار و چه کبریت احمر اشرفی

کیمیا نوکر شدن کهنه پیش بو الحسن فقر و فاقه عیله و عسرت صبوری آشکار آنچه باشد نوکران با دشته را در کن خیمه آنچیزی که منع تابش و تابش نگرد

فرش آن سطح زمین ملبوس چه جلد بدن مشبع معدوم این هر دو طرف نشر دانه و کاه دماب نفقه فرزند و زن الثقیل و الغلیظ آنی که بدین ایشان گرفته است

الاجل حکیم طبیبان المرض احوال تن نفع صدور وصیحه او زنقیب چوکی است طعم و ماکول انچه هرگز در نیاید در دهن
لم یقع حین فتح قلعه لم یکن یعنی یورش سهو سیبه لهوز نیه لغو توپ انداختن صدق آنحرفی که هرکس گفت باشد گشتنی
کذب گفتاری که سازد مایه دار موتمن فلسفی آنکس که میگوید خلا باشد محال در خزانه گرزر و هرگز نگوید این سخن
مانیا قطرب جنون و خبط مالیخولیا تاج و دیهیم افسر واکلیل باشد ای سخن هارب و ملع و بدراع و خایف دیگر جبان
دکله پوشش و شمله ساز و مرکب هیچ و حیچه زن افترا و زور و بهتان فال و خواب خوابگان شیه و خدعه دعوت شیخان بمرسند وطن
ما و لا و ان و لن چون لم حروف نافی اند می کنند اینها عمل در دفتر بخشی تن سی و عن با و الی حتی و فی جرمی کنند
لیک آن وقتی که کار افته بدیوان دکن لام امر و لا و ان لما و لم شد حرف جزم سادسش صاد درست ار کلک هیچ بخوان
کان و صار و اصبح و امسی فعال ناقص اند هیچو تدبیرات تسخیرات در ملک دکن و هم خان مشارالیه در وقایع مرقوم میساز
که بتاریخ دوازدهم شهر رجب از ایام محاصره قلعه سپه سالار مدبر با فرهنگ غازالدینخان بهادر فیروز جنگ
جهت تسخیر قلعه بخود تدبیری اندیشید که حارسان حصار اکثر تا نیم شب بیدار بوده آخر شب بخواب غفلت میروند
در آنوقت بیاوری نردبان و کمند بالای حصار آمده بتسخیر حصار باید پرداخت چنانچه در همان شب بوقتی که
پاسی از شب مانده بود با جمعی از دلاوران بجانب حصار متوجه شد چون نزدیک بپای حصار رسید خود در پناه
سنگی جا گرفته دلاوران را فرمود که نردبان نهاده و کمند انداخته بر فراز حصار بر آیند چنانچه دو تن از دلیران پا بر نردبان
گذاشته بالای دیوار حصار صعود نمودند و بهادران دیگر بنابر کوتاه شدن نردبانها قلاب کمندها بر دروازه
حصار استوار نموده شروع بصعود کردند قضارا سگی که از فراز فصیل جهت خوردن لاشها که در خندق افتاده بود
راه میجست بآن دو تن که بالا رفته بودند دوچار شده آغاز فریاد کرد چندانکه حارسان قلعه بیدار شده مشعلها
افروختند و آن دو تن را از پا در آوردند و رشتهای کمند را قطع نموده کار آنها را که در نیمه راه بودند نیز باتمام رسانیدند

[illegible]

وجمعی را بحقه آتشبازی سوختند خان فیروزجنگ بمشاهده اینحال بفحوای العود احمد معاودت به لشکر فیروزی نمود و بعضی مستعجلان بمجرد دیدن صعود آن دو دلاور بالای حصار بدون دریافت مال حال مثل
حاجی محراب بکمال بشاشت بخدمت پادشاه شتافته وقتیکه پادشاه بر سجاده برای نماز صبح نشسته
بود بشارت فتح قلعه بمسامع اقبال رسانیدند و حکم نواختن شادیانه شد و خلایق بر دولتخانه جهت تهنیت
حاضر گشتند و بعد از آن که سپاهیان خبر از مآل کار آوردند سرور و بهجت بحزن و مصیبت مبدل گشت سه نوید
فتح و ظفر چون بپادشاه رسید نوای عیش و طرب تا بمهر و ماه رسید ز صدمه گوش ملایک بر آسمان کر شد ز بسکه نعره شاباش و واه واه رسید
شگفتگی ز تبسم بخنده منجر شد گذشت باز از آن هم بقاه قاه رسید بصحبتی شده مشغول هر یکی طرزی که کیف شادی شان زود چون نگاه رسید
یکی به بحث که فال من است آمده راست تمام شد غم دل حالت رفاه رسید یکی بجنگ که خواب من است کشته درست گذشت نکبت ایام عز و جاه رسید
یکی بشرط که فرداست کوچ تا دهلی توان بعرض چهل روز یا دو ماه رسید یکی دواندی پی ساربان خود قاصد که خلعتی ز همت گرشتر بگاه رسید
یکی نوشت که پالان مر ورای ظالم چه پرشکافتم امنیت چوب وکاه رسید یکی سوار شد و رفت گفت با نوکر بیا و ببین که خواهی به بهیمه راه رسید
ز قلعه گوله رها شد در همین اثنا کشید ناله اجل کشته که آه رسید یکی بسان شرر جست و زیر سنگ خزید یکی چو شعله دوان شد که تا بناه رسید
چو غنچه جمع شده زیر لب بهم گفتند چه بود این ز کجا از کدام راه رسید چو گل بخنده یکی گفت شکر فتح آ چه خوب شد که بر بنده عاقبت گواه رسید
هنوز بر لب او بود این سخن که ز دور کلوله وکر آمد به بارگاه رسید یکی به پشته برآمد که من ببینم چیست از آن وقوف کلوله بقتلگاه رسید
نجات دیگری از جا که هیچ پا ندید بلند شد دو سه گامی بقعر چاه رسید مدبری بعقب رفت و در زمین طلبید ندید و گفت شکستی بابن سپاه رسید
درینمعامله بودند تا خبر آمد که چشم زخم عظیمی بفوج شاه رسید و بتاریخ چهاردهم شهر مذکور خبر بپادشاه رسانیدند که مردم
قلعه از حصار بیرون آمده بر دمدمه ریختند و عزت خان میر آتش باتفاق سمندر بیک میر تورک بدفع آنها متوجه
شده و هفتاد تن از جانب خان مذکور کشته گردیده و از مردم قلعه معلوم نشد که چقدر کشته گردیدند و مردم قلعه توپی

۳۹۰ بر برج مقابل مخیم جاه و جلال آورده چند گلوله ها زدند بعضی گلوله بخوابگاه خاص رسیدند و بعضی بر گرد کلس بارگاه گردید
ازین جهت پادشاه بهم برآمده فرمود که دمدمه دیگر در مقابل آن برج ببندند و توپی چند جهت انهدامش بر آن
دمدمه نصب نمایند لیکن بنابر پست بودن زمین مقابل آن برج این معنی صورت نه بست و هم درین روز حکم شد
که دو صد جامه و مغفر چرمی جهت دلیران جلادت آثار بدوزند و نیز حکم شد که نردبانی محکم آورده بر ستون
بارگاه نصب کنند و چون حسب الحکم نردبان قایم کردند پادشاه خود بنفس نفیس بالای نردبان صعود نموده
بزودی یک زینه درمیان گذاشته ورود و صعود فرمود و این حرکت جهت اظهار تصمیم عزم قلعه گیری و قلعه کشایی
بود تا ازین حرکت تزلزل در ارکان ثبات مخالفان افتد و قاضی القضاة قاضی عبدالله چون پادشاه را در تسخیر
قلعه راسخ قدم یافت و جنگ به ابوالحسن که مسلمان بود و اظهار اطاعت می نمود مخالف شرع متین دید در عفو
جرایم ابوالحسن شفاعت نمود و از آنکه این شفاعت خلاف مرضی پادشاه بود فرمود تا او را از لشکر اخراج نموده
به بنگاه فرستادند آورده اند که پیش ازین در ایامی که پادشاه عزم تسخیر بیجاپور و حیدرآباد مصمم نمود از قاضی
شیخ الاسلام مسئله جواز مهم این دو ولایت که والیان آن هر دو مملکت مسلمان اند استفسار فرمود چون
قاضی مذکور برخلاف مرضی مبارک جواب داد حالش بدان انجامید که استعفا از تعلقه قضا نموده برای
حج بیت الله مرخص گردید و در شب چهاردهم شهر شعبان آفت عظیم از شدت باد و کثرت باران بسکان
اردوی معلی رسید تمام خیام لشکر از صدمات باد و باران پاره گشته بر زمین افتاده به آب و گل فرو رفت
و اسباب کارخانجات پادشاهی بسیلاب برباد شد و از افواج پادشاهی که در نقبها و سلامت کوچها خزیده
بودند از طوفان آب مستغرق بحر فنا گشتند و جمعی که محابا از باد و آب نکرده هرچه بادا باد گویان از سر آب
گذشتند آب از سر ایشان گذشت مگر گروهی که فراز پشته ها و قله های جبال اختیار کرده بودند محفوظ ماندند

و دمدمه‌ها از طغیان آب منهدم گردید و چون روز روشن شد مردم قلعه قابوی وقت غنیمت دانسته
از حصار بیرون آمده دست بردها نمودند و بسیاری از مردم پادشاهی بقتل رسیدند و جمعی گرفتار بند اسیری
گشتند و گروهی راه فرار پیش گرفتند چنانچه سالم خان حبشی صرفه در مقابله ندیده و خود را در مغاک انداخته
سالم ماند و صف‌شکن خان که لاف شجاعت میزد و در تسخیر قلعه پیشتر از دیگران سعی میکرد چون عبدالرزاق
لاری بر سر مورچال او رسید خود را در نقبی انداخته و بآب و گل آغشته جان بر گردید و جمشید خان که دایم دم
از بهادری میزد قدری دست و پا زده و تاب مقابله نیاورده از معرکه کناره گرفت و بعد از آن در سیلاب
بلا یعنی اهل قلعه با صد غوغا بر سر عزت خان میر آتش رسیدند خانه گور عار فرار را بر ثبات و قرار ترجیح
داده بسلامت کوچه خرید و بر سر وی مخالفان هجوم آورده چون او خود را بشکل مرده وانموده بود در حیات
او اختلاف نمودند کسی گفت که این سکته حیله و مکر است بر او زخمی باید زد تا خون بر آید دیگری گفت این صرع
خوف است داغ بر جبینش باید نهاد و باشد که برخیزد درین بین شخصی فتیله تفنگ بر جبینش رسانید بمجرد رسیدن
گرمی آن فتیله بهوش آمد پس او را بدستارش دست و گردن بسته از آنجا بیرون آوردند چون گل آلود
بود او را نشناخته منجمله غامیان باسیری در آورده خواستند که سرش از تن جدا کنند که افغانی که سابق در جرگه
نوکران شاه عالم و بعد از آن منتظم در سلک نوکران ابوالحسن گشته بود او را شناخته گفت که این عزت خان
میر آتش سرکار خاصه است پس او را دست بدست کشان کشان زنده به قلعه بردند و همچنان سربراه خان عرف
جلال چیله را که از محرمان قدیم الخدمت پادشاه بود و با دوازده منصبدار دیگر بکمند اسیری در آوردند مکر
لطف الله خان پسر بزرگ سعدالله خان که استقامت ورزیده و عرابهای توپ را کشیده ترددات نمایان
بظهور آورد و پادشاه در جلدوی این حسن تردد شمشیری باو عنایت فرمود و چون خبر طغیان آب و سوختن

 طاغیان بعرض اشرف رسید پادشاه از کیفیت حال غازی الدین خان فیروز جنگ بهادر استفسار فرمود معروض
داشتند که خانهٔ خدا را پناه ساخته یعنی در مسجدی که مابین اردوی معلی و قلعه است با بهادران دیگر نشسته است
و بسبب طغیان سیل نمیتوانند که بر آن طاغیان تاخت آورد و کشتی که بکار عبور غازیان آید مفقود پس حکم شد که
حیات خان داروغه فیلخانه هفتاد هشتاد فیل کوه پیکر با مردم دلاور خود را بکنار آب رسانیده لشکر اسلام را
حسب الحکم چنان کرد اما بسبب طغیان آب کارسازی نشد و تا ثلث شب حیات خان با لشکریان در گرداب حیرت
معطل و سرگردان ماند و قریب به نصف شب معاودت با کامی صورت بست بالجمله جمعیکه اسیر شده بودند جمیع آنها
را به قلعه برده نزد ابوالحسن حاضر ساختند ابوالحسن دو سه روز آنها را نگاه داشته و مهمانی نموده و تسلی دل آن
دل باختها پرداخته و عزت خان و سربراه خان را اسپ و خلعت داده و دیگران را نیز به خلعت خوشدل نموده
با عزاز مرخص ساخت و سربراه خان را به انبار خانهٔ غله و باروتخانه فرستاده کنجهای غله و باروت نمود و بعده
عرضداشت نوشته و حاصل مضمونش ذهن نشین سربراه خان نموده برای رسانیدن عریضه مع پیغام بحضرت
خلد مکان قسم بجاه و جلال رب العباد و سر مبارک پادشاه داده روانه فرمود چون خبر رسیدن آنها بعرض اقدس
رسید عزت خان و سربراه خان معاتب شدند و حکم شد که از منصب هزاری عزت خان پانصدی بحال داشته
و خطاب موقوف نموده متعین بنگاله کنند و سربراه خان را از خطاب معزول ساخته منصب ذات آن غلام کمذات
که چهارصدی بود بحال دارند و خطاب موقوف که او غلام است و گریختن کار غلامان است و عرضداشت ابوالحسن
را نزد فیروز جنگ بهادر برند که انتخاب آنرا اگر قابل عرض باشد بعرض رساند بعده که جلال برای پیام زبانی عرض کرد
حکم شد که ثلثی از شب گذشته پس پردهٔ خلوت آمده عرض نماید حاصل مضمون عرضداشت و پیغام که بعرض
اشرف رسید آنکه من خود را از جملهٔ بندهای جان نثار آن درگاه میدانم اگر تقصیری ازین عاجز عمداً یا سهواً

بظهور

بظهور آمد بسزای خود رسیدم الحال امید فضل و عفو دارم و التماس مینمایم در صورتیکه قلعه بتصرف بندگان آنحضرت
در آید و بخیریت صورت مراجعت بدار الخلافت تقریبا بد البته این مملکت برهم خورده پایمال گشته بیکی از بندگان
مفوض خواهد گشت امیدوارم که آن بنده من باشم چراکه هر امیریکه در اینجا مقرر خواهد شد آنچه که در وجه اخراجات
او و همراهیان او و دیگر اخراجات لابدی زیاده از محصول این سرزمین صرف خواهد شد از سرکار خواهد گرفت
تا از عهده آباد نمودن این ملک ویران گشته بر آید و بنظم و نسق اینجا پردازد و بر همگنان ظاهر است که بهفت
هشت سال باید تا این مرز و بوم که از ورود عساکر مسکن جغد و بوم گردیده صورت آبادی بهم رساند و بنده آنچه که
بوکلای درگاه میرساند وصول آن از دیگری متعذر اگر التماس این عاجز قبول افتد بعد معاودت هر منزلی
که در سرحد این مملکت مضرب خیام گردد در آن منزل کرور روپیه نقد تسلیم دیوانیان خواهم نمود و بعد از مرور شی
که قدم مبارک بپای حصار قلعه رسیده مبلغ کلی بطریق نثار قدم مبارک میگذرانم این خدمات برای آن بجا می آرم
نه زیاده ازین خونریزی مسلمانان نشود و سپاه لشکر ظفر اثر بیشتر ازین مشقت نه بینند معهذا اگر التماس بنده
بدرجه پذیرائی نرسد و مرضی مبارک آن باشد که مدت دیگر تضییع اوقات بندها نمائی گردد نظر بر رفاه
سپاه پانصد ششصد هزار من غله که حلال چیله سرکار در انبار ذخیره دیده رقعه بحضور ارسال دارم چون این مقدمات
زبانی جلال بعرض رسید در جواب آن ارشاد شد که اگر ابوالحسن از فرموده ما بیرون نیست باید که او را دست بسته
حاضر آرند الکاه آنچه مروت ما اقتضا خواهد کرد بعمل خواهد آمد و همانروز برعنم درخواست ابوالحسن احکام بنام حکام
و متصدیان براء مع گرز برداران شرف صدور یافت که پنجاه هزار خریطه کرباس بطول دو ذرعه و عرض یکذرعه دوخته
با دیگر مصالح قلعه گیری روانه حضور نمایند و نوزدهم شعبان بعرض رسید که نقابان نقبها را تا برج قلعه رسانیدند
و مردم توپخانه باروت را دران پر کرده منتظر حکم اند حکم شد که اول آنجماعه که در مورچال اقامت دارند بشهرت

 یورش و اظهار تهوری نعره های بیباکانه بلند سازند تا محصوران دل باخته بیخبر یافته کنار برج و حصار مجتمع
شوند بعده در نقبها آتش زنند چون عبدالرزاق لاری و دیگر محصوران ازین ماجرا اطلاع یافته و سعی بلیغ
در پیدا نمودن نقبها بکار برده بمکان مقابل نقبها را پیدا نموده بدستیاری سنگتراشان و بیلداران جانب
سنگ مقابل آنرا برآورده باروت یک نقب را مع فتیله آن و قدری باروت از نقب دیگر خالی کرده آنقدر
آب در هر دو نقب انداخته بودند که خاطر آنها از پریدن بروج و دیوار مطمئن گشته بود در آنحالت که صدای غوغای
مبارزان قلعه گیر بلند گشت و جمعی از مردم قلعه بالای حصار برآمدند کاربرداران توپخانه که انتظار این امر میکشیدند
آتش بیک نقب زدند چون باروت جانب برج در آب ضایع گشته بود و پاره از آن مردم قلعه برآورده بودند
وقت پریدن برج باروت جانب مردم پادشاهی زیاده از اهالی قلعه کار بازار پادشاهی ساخت و در
طرفة العین توپ اندازان و تفنگچیان و تماشائیان و دلاوران که مستعد یورش بودند سوختند و بیرون از پریدن
برج بجانب مردم پادشاهی بسیاری از مردم لشکر پادشاه زیر سنگها نخوابیده عدم رفتند و معدودی چند
از مردم قلعه نیز نقد حیات درباختند و عدد کشتگان لشکر پادشاهی مطابق عدد سنین هجرت آنسال شد
شماره و از انعکاس قضیه یعنی از افتادن برج بطرف مردم پادشاهی و تلف شدن مردم بسیار از هیجان و
ارتفاع گرد و غبار و دود باروت جهان در چشم مردمان اینطرف تاریک شد و کمر همت شان شکست و چون بر
قلعگیان سراسیمگی ایشان روشن شد فرصت وقت غنیمت دانسته بجلادت هرچه تمامتر با جرئتهای جانستانی
چون بلای آسمان بر سر آن سراسیمگان ریختند و مورچال را متصرف گشتند بعد ازانکه این خبر بمسامع جلال
رسید حکم شد که تنبیه آن گروه بدنبال نموده مورچال را قایم کنند بعد سعی موفور و کشته گشتن و زخمی شدن
جمعی از جانبین مورچالها قایم گردید هنوز جا گرم ننموده بودند و تحقیق تعداد جانبازان درمیان بود که

افتد

که نقب دویم را آتش دادند و چند هزار سنگ چون طایران هوا باوج آسمان رسیده بیشتر از بیشتر بر سر
مردم پادشاهی فرود آمد و فریاد و غوغای مردم پادشاهی بفلک رسید و درین نوبت عدد کشتگان
مطابق عدد حروف غوغا افتاد محصوران بار دیگر از حصار بیرون آمده خواستند که بار مورچال را بدست
آورند درین اثنا غازالدین خان بهادر فیروز جنگ با بهادران با نام و ننگ جهت تنبیه آن جماعه متوجه شد
زد و خورد بمیان آمد و طرفه حشرگاهی برپا گشت و عدد کشتگان مردم پادشاهی درین نوبت با عدد حشرگاه موافق گشت
باوجود یکه فیروز جنگ بهادر درین نوبت تردد رستمانه بظهور آورد علاج شوخی آنها نتوانست نمود بعد از آنکه این خبر بعرض
پادشاه رسید آتش غضب سلطانی شعله ور گردیده حکم تیاری سواری شرف صدور یافت و بعد سوار شدن بر تخت همایون
ارشاد شد که سواری خاص تا مکان گوله رس برده بهادران رزم جو و دلاوران شعله خو قدم بمعرکه کارزار افشرده
یورش پردازند با وجود رسیدن گوله و پریدن دست یکی از خواصی تخت روان هیچ وسواس و هراس بخاطر
مبارک راه نیافت و از فیروز جنگ بهادر و دیگر مبارزان ترددات رستمانه پیش نظر پادشاه کشورستان
بظهور آمد درین اثنا هنگامه باد و باران برپا گردید و نهرهای عمیق حایل فوج دریا موج گشت و از شدت
بارش و صدمه های سیلاب دمدمه از پا درآمد و محصوران از قلعه برآمده بر مورچال ریخته توپها را کشیده بردند
و توپهای بزرگ را که بردنش متعذر بود میخهای آهنی زده ضایع کردند و جوالهای پر از خاک را که در خندق انداخته
بودند دست بدست برآورده در مصالح سد و ساختن رخنه حصار که از پریدن برجها بهم رسیده بود بکار
بردند و فیلی از فیلان خاصه که قیمت چهل هزار روپیه داشت و در آن روز همراه سواری مبارک بود بگوله
توپ از پا درآمد الغرض در آن روز فتح قلعه صورت نگرفت و چون شام شد اتفاق مراجعت افتاد روز دوم
پادشاه کشورستان با همه اعیان و دلاوران بقصد آنکه نقب سیوم را بحضور خود آتش دهانیده یورش

فرمان و هدسواری فرمود و در همین مقدمه نعمت خان عالی در دو قلع این بیت گوید نظم درافتاد دریای لشکر بموج
چو ماهی زره پوش گردان فوج زمین جمله گردید صرف غبار ز خود ویلان شد حباب آشکار به پوشش نشسته
شه پرشکوه چو خورشید رخشنده با آلای امیران همه جابجا دور شاه بنوعی که انجم بود گرد ماه ز گل در بهاران سپه بود بیش
ولی همچو غنچه همه سر به پیش یکی نیزه در دست در تاختن ولی چون بصور بر وساختن یکی بر میان بسته خنجر رسید
ولی بود در لرزه مانند بید یکی در کمان کرده زه تیر بخش ولی همچو مد الف محض نقش یکی غنچه سان گرز او را جثه
ولی همچو گل رنگ را باخته یکی غرق فولاد اما چنان که در آینه عکس نی دل نهان بخفتان شکین یکی تند و تیز
چو چشم غزالان نظر بر گریز یکی سرخ پوشیده اما ز بیم رخش زرد چهره شده با غنیم ز برق سنان سبز خفتان گریخت
چو سبزی ز خورشید تابان گریخت کشد هر که تیغی ز خود پیش ها کشد تیغ بر خود ز خود پیش بر اسپان پی کوشش سوار گیلان
کشیدند چون پوست بر استخوان کجک در کف فیلبانان نمود چو ماه نو از آسمان کبود چون بدانجا رسیدند و بحکم
پادشاه آتش به نقب سیوم زدند در نگرفت بعد تحقیق معلوم شد که محصوران باروت را پاک رفته قلعه
آنرا بریده برده اند لهذا یورش در آنروز نیز موقوف گشته مراجعت صورت بست و چون فیروز جنگ بهادر را
دو زخم تیر رسیده بود و بسیاری از مردم زخمی گشته بودند بجای فیروز جنگ سرداری فوج و تدبیر و تردد تسخیر
قلعه بپادشاهزاده محمد اعظم شاه مفوض گشت و چند روز وجود و عدم ابوالحسن یکسان دانسته چندان جد و جهد
در تسخیر نمودند و ارکان سلطنت بعرض رسانیدند که هرگاه شهر حیدرآباد و معمورهای مشهور این مملکت بتصرف
پادشاه کشورستان درآمده باشد ابوالحسن تا چند در پناه حصار دست و پای لاحاصل خواهد زد پس جابجا حکام
منصوب شدند و بدیوانیان حکم اشرف شرف نفاذ یافت که در دفاتر و نامه های احکام دارالجهاد حیدرآباد
می نوشته باشند و بعبدالرحیم خان خدمت احتساب مفوض گشت تا بعضی رسوم کفار و بدعتهای دیگر که در حیدرآباد

رواج یافته برطرف سازد و بتخانه‌ها منهدم ساخته بجای آن مساجد بنا نماید چون نوکران ابوالحسن رجوع بحضرت
خلد مکان آورده بعطای مناصب عالی و خطاب عمده و نقاره و اسپ و فیل و جواهر از جانب پادشاه
سرفرازی یافته بلند آوازه گشتند ابوالحسن شیخ منهاج را بتهمت آنکه او نیز اراده رجوع بلشکر پادشاهی دارد
مقید ساخته خانه او را ضبط نمود و از اعیان سوای عبدالرزاق لاری که مخاطب بمصطفی خان بود و عبدالله خان
پنی کسی دیگر از رفیقان ابوالحسن نماند و این هردو شرط جانفشانی بتقدیم میرسانیدند آخر کار عبدالله خان نیز بخفیه
با ارکان سلطنت حضرت خلد مکان به پیغام و ساز و همراز گشته وعده افتتاح دروازه بر روی لشکر پادشاهی
بمیان آورد و مکرر برای عبدالرزاق لاری فرمان و قول شش هزار سوار با عنایات دیگر پادشاهی بقصد دریافت
از قبول ابا نمود بل آن وفاکیش اندیشه از آبرو و جان خویش ننموده فرمان پادشاهی را بر سر برج بمردم لشکر
پادشاهی نموده از روی بی‌ادبی هرچه تمامتر که تفصیلش ناگفته به پاره پاره کرده انداخت و بزبانی جاسوسی که فرمان
آورده بود گفت که اگر این جنگ بلا تشبیه بجنگ کربلا می‌ماند عبدالرزاق لاری امیدوار است که تا نفس باقیست در
زمره کسانیکه اول با حضرت امام حسین علیه الصلواة والسلام بیعت نموده آخر تیغ بر روی آن شهید کربلا کشیدند
در نیاید بل منجمله هفتاد و دو تن سرخرویی دنیا و آخرت حاصل نماید هرچند که پادشاه بعد استماع این جواب از روی
اعتراض ظاهری فرمودند زهی بدبخت لاری بازاری اما در باطن نظر بر وفاداری او آفرین کرد چنانچه بعد ازین آنچه
از حسن سلوک که در حق او فرمود بزبان قلم داده خواهد شد القصه هشت ماه و ده روز که مدت محاصره است
سرداران و بهادران در تردد و جانفشانی قصوری نکردند انجام کار بتدبیر روح الله خان بمفتاح فتح الباب گردید
یعنی اواخر ماه ذیقعده سنه ۱۰۹۸ هزار و نود و هشت هجری روح الله خان بوساطت رمست خان افغان پنی با عبدالله خان
افغان پنی که نوکر معتمد ابوالحسن و صاحب اختیار دروازه مشهور بکهرکی بود موافقت نموده او را پیغام داد که

نوعی نماید که قلعه زود بدست آید او راهها اطراف که از ضرب توپها شکسته و ریخته شده بود بایشان
نشان داد و وعده باز نمودن دروازه که در قبضه اختیارش بود بمیان آورد و پس پاسی از شب مانده روح الله خان
و مختار خان و رحمت خان و صف شکن خان و خواجه مکارم خان که بخطاب جان نثار خان در جلدوی ترددات
و یورشها سرفرازی یافته بود با دلیران کارزار از آن راهها که عبدالله خان نشان داده بود داخل حصار شدند
و پادشاهزاده محمد اعظم شاه با فوج خود در اطراف دروازه مذکور رسانید عبدالله خان حسب الوعده دروازه را
بکشاد شاهزاده به بند و بست و نشاندن مردم پرداخت و چون صدای مفتوح گشتن قلعه بلند گردید عبدالرزاق خان
لاری اطلاع یافته و فرصت بستن کمر و زین نمودن اسپ نیافته از راه جوهر شجاعت ذاتی و حق نمک بیک دست
شمشیر و بدست دیگر سپر گرفته برپشت اسپ چارجامه سوار گشته خود را با ده دوازده کس مقابل فوج پادشاهی
که داخل قلعه شده بودند رسانید با وجودیکه در آن آشوب رفقای او نیز متفرق گشتند خود را بر فوج پادشاهی
زده از راه جلادت و دلاوری که بعقل راست نیاید پروانه وار دست و پا زده فریاد میزد که تا جان دارم
نثار ابوالحسن خواهم نمود و هر دم قدم پیش نهاده مقابل هزارها که شمشیر بر او میزدند شمشیر می زد و زخم شمشیر و سنان
از کاسه سر تا ناخن پا بیرون از شمار بدو رسید اما چون اجلش نرسیده بود تا دروازه قلعه ارک از پا در نیامده
جنگ کنان میرفت و سوای زخمهای بیشمار که بدو رسیده بود دوازده زخم دیگر بر چهره او رسید بعده
که پوست پیشانی او آویخته پیش چشمها حجاب گردید بلکه بر چشم هم از زخم کاری رسید و اسپ هم زخمها
برداشته میلرزید عنان اسپ را باختیار اسپ گذاشته خود را بخود داری تمام بالای اسپ نگاه داشت تا آنکه
اسپ او را متصل ارک زیر درختی رسانید کسی او را شناخته مردمی کرده بخانه اش برد این شمه از جوهر شجاعت
ذاتی او بود و انتهای نمک حلالی آن شیر بیشه نبرد بعد ازین عنقریب بزبان قلم داده خواهد شد بالجمله

هم

چون صدای دار و گیر بسمع ابوالحسن رسید و آواز جزع و فزع اندرون و بیرون بلند گردید ابوالحسن بتسلی
خدمهٔ محل پرداخته و از مردم محل وداع خواسته بدیوانخانه برآمده بر مسند تمکین خویش نشست و چشم
براه مهمانان ناخوانده داشت چون وقت طعام خوردن او رسیده بود برای طعام کشیدن تاکید نمود
بعد از آن که روح الله خان و مختار خان با نامبردهای دیگر رسیده سلام علیک گفتند جواب سلام
باظهار خودداری و تعظیم داده بهر کدام از راه گرمجوشی بفصاحت کلام متکلم گردید و چون بکاول خبر طعام
کشیدن آورد از امرا اذن چیز خوردن خواسته تکلیف هم‌نمک شدن بمیان آورد بعضی همرهان صلاح
در ماذون ساختن ندانسته رخصت ندادند و مغلیه مضایقه نموده مرخص ساختند مختار خان با یکدو کس
شریک چیز خوردن گردید روح الله خان از روی استعجاب پرسید که اینکدام وقت تناول طعام است
ابوالحسن بمطلب سوال او در یافته عمداً در جواب گفت وقت چیز خوردن من همینست روح الله خان گفت میدانم
اما استعجاب از آن میکنم که درین وقت پر آشوب چگونه رغبت بطعام می شود ابوالحسن گفت موافق طریقهٔ
جمهور همچنین است اما اعتقاد من بخدای عز و جل که آفرینندهٔ جهان و روزی رسان شاه و گداست
چنانست که او سبحانه در هیچ وقتی و حالتی نظر لطف و عنایت از بندهٔ خود باز نمیدارد و رزق مقسوم
او میرساند اگرچه اجداد پدری و مادری من مدام بجاه و آبرو گذرانیده اند اما چندگاه مشیت ایزدی درین بود
که مدتی در لباس فقیری گذرانم باز که نظر فضل او بر من عاجز افتاد بی آنکه بتصور من یا دیگری آمده باشد
در فرصت یکساعت اسباب سلطنت برای من آماده ساخت الحمد لله هوسی و آرزوی در دلم نگذاشت
لکها بخشیدم و کرورها صرف کردم الحال هم که در مکافات بعضی اعمال ناشایسته زمام سلطنت از دست
اختیار من گرفته است باز شکر می نمایم که زمام اختیار من در وقتیکه امید زیست چند سال معدود مانده بدست

مثل عالمگیر پادشاه دیندار داده سر ارادت ما و آستان حضرت اوست که هرچه بر سر ما میرود
ارادت اوست القصه بعد فراغ از خوردن طعام اسپ سواری طلبیده با مالهای مروارید که در
گردن داشت باتفاق امرا که هاله وار اطراف او فرا گرفته بودند سوار گردیده و چون روبروی پادشاهزاده محمد اعظم شاه
که بر دروازهٔ قلعه خیمه مختصر زده فرود آمده منتظر قدومش نشسته بود رسید مالهٔ مروارید از گردن خود بر آورده
ببشاشت وجه نذر گذرد شاهزاده قبول نموده دست تلطف بر پشت او نهاده تسلی و دلاسا نمود بحضرت
پادشاه جهان ستان آورد حضرت خلد مکان نیز با او سلوکی که در خور سلاطین خطا بخش پوزش پذیر
باشد نموده بی آنکه روبرو طلب فرمایند باعزاز و اکرام نگهداشت بعده روح الله خان و دیگر متصدیان بضبط
و تفحص اموال ابوالحسن و دیگر نوکران عمدهٔ او پرداختند و حقیقت حال عبدالرزاق که مقابل فوج پادشاهی
آمده زخمی گردیده بود اطلاع یافته او را در حالتی که از خود خبر نداشت و رمقی باقی بود برداشته نزد روح الله خان
آوردند همینکه نظر صف شکن خان بر او افتاد فریاد بر آورد که همان لاری ناپاک بی ادب است سر او را
بریده نزد پادشاه باید برد و بر دروازه باید آویخت روح الله خان گفت سر کسیکه اصلا امید حیات او
نباشد بحکم پادشاه بریدن از مروت بغایت دور است پس حقیقت او را بحضور معروض داشتند همین که
خلد مکان از جرأت و جلادت و اشتهای شرط نمک حلالی او آگهی داشت از راه انصاف و قدردانی
فرمود که دو جراح یکی فرنگی و دیگر هندی از حضور برای علاج او تعین کنند و کیفیت زخمها و امید بقای او
روز بروز بعرض رسانند و روح الله خان را بحضور طلبیده بر زبان مبارک راندند که اگر ابوالحسن مثل عبدالرزاق
یک نوکر دیگر نمک حلال میداشت در تسخیر قلعه زیاده برین صرف اوقات میشد بعده جراحان زخمها را
دیده بعرض رسانیدند که قریب هفتاد زخم او بشمار می آید سوای آن زخم بالای زخم بسیار دارد که نمیتوان
شمرد

شمرد اگرچه یک چشم او زخم رسیده اما چشم دیگرش از چشم زخم محفوظ مانده و امید حیات بفضل ایزدی ۴۰۲
وابسته است باز برای علاج و تیمارداری او تاکید بلیغ شد بعد انقضای سیزده روز بعرض رسید
که عبد الرزاق چشم واکرده بلکنت زبان حرف می زند و امید روزبهی است پادشاه پیغام کرد که ما تقصیرات
ترا بخشیدیم پسر بزرگ خود عبد القادر نام را با دیگر پسران که لیاقت ملازمت داشته باشند بفرستند
که بمناصب سرفرازی یابند و از جانب پدر نیز تسلیمات عفو تقصیرات و عطای منصب بجا آورند چون
این پیغام سراپا لطف و نوازش بآن بهادر بکمال رسید بلکنت زبان بعد تقدیم آداب شکر قدردانی
جواب داد که هرچند اینجان سخت تا حال بر نیامده اما باز هم بدینحال توقع حیات داشتن خیال باطل
معهذا اگر حق سبحانه تعالی بکمال فضل و قدرت خود مرا حیات دوباره بخشد از من دست و پا شکسته
بتقدیم امر رسم نوکری پرداختن متعذر و اگر نوکری هم تواند شد کسی که گوشت و پوست او بنمک ابو الحسن پرورش یافته
باشد بتحقیق بدانند که ازو نوکری عالمگیر پادشاه نخواهد شد وقتیکه اینجواب بعرض حضور رسید قدری آثار
ملال بر چهرهٔ مبارک هویدا گردید اما از راه انصاف بعد تحسین و آفرین حکم شد که بعد صحت کامل احوالش
بعرض رسانند و از اموال او آنچه که بعد تفرقه باقی مانده بود باو مفوض گشت و پس از استماع خبر صحت او
بصوبه دار حیدرآباد حکم رفت که باستمالت او پرداخته بحضور روانه سازد چون باز زبان بابا گشود فرمان شد
که مقید نموده بفرستد خان فیروز جنگ شفیع گشته پیش خود طلبید و چندگاه باخود داشته هموار کرد و در سال سی و
ششم از جلوس مطابق سنه یکهزار و یکصد و سه هجری بمنصب چهار هزاری و سه هزار سوار در زمرهٔ ملازمان
انسلاک یافت و بخطاب خانی بر نام و عطای اسپ و فیل و تفویض خدمت فوجداری نواحی راهیری سربلندی
اندوخت و سال چهلم جلوس موافق سنه یکهزار و یکصد و هفت هجری بتعلقه فوجداری کوکن عادل شاهیه

که کنار دریای شور متصل کوه بندر واقعست بعد اداره گشت و پسترها برام رخصت بیت الله گرفته روانه گردید
و بعد رسیدن بوطن خود لار در آنجا منزوی شد پادشاه باستماع احوال او عبدالکریم نام پسرش را
معه فرمان طلب بنام او با هزار جوان لاری روانه ساخت درین بین خبر رسید که او حسب الطلب پادشاه
ایران از وطن راهی شده در اثنای راه مقیم ملک جاودانی گردید و دو پسرش یکی رزاق قلیخان دوم محمد خلیل
در اورنگ آباد بودند و بجاگیر سکندرانیدند امنیت الحکیه از احوال عبدالرزاق لاری در تاریخ خافی خان
و مآثر الامرا بقید قلم آمده و از اموال ابوالحسن الحکیه بعد تفرقه بضبط درآمده شصت و هشت لک و پنجاه و
یکهزار هون و دو کرور و پنجاه و سه هزار روپیه بود سوای جواهر و مرصع آلات و ظروف طلا و نقره و جمع دامی
یک ارب و پانزده کرور و سیزده لک و کسری دام در دفتر ثبت گردیده و میر عبدالکریم که در ایام این
ترددات مخاطب به ملتفت خان و آخر به خطاب میرخان سرفرازی یافته بود تاریخ فتح فتح گولکنده
مبارک باد گفته گذرانید و پسند خاطر همایون آمد و نعمت خان عالی تاریخی شمشیر صنعت مدخله تخرجه در سلک
نظم کشیده قطعه بوالحسن داشت جا بجا رحل کرد بیرون از آن مکان تقدیر چون برون رفت از بجانش
نشست شاه اورنگ زیب عالمگیر و بعد فتح حیدرآباد نامش که پادشاه در ایام محاصره دارالجهاد نهاده بود
همچنان باقی بود و در دفاتر ثبت می گردید تا اینکه نوبت سلطنت بشاهزاده شاه عالم رسید پس آن پادشاه
که از موالیان اهل بیت علیهم السلام بود تبدیل آن نام بفرخنده بنیاد نموده در دفاتر ثبت گردانید
• و بعد این فتح چون پیریا نایک از قوم بیدر که بدترین کفار و مردارخوار اند در ایام تسخیر بیجاپور و حیدرآباد
با دوازده هزار سوار و پیاده بی شمار جهت معاونت سکندر و ابوالحسن و بستن راه رسد و غله رسیده
مقابل لشکر پادشاهی شوخیها نموده بود خانه زاد خان پسر روح الله خان جهت تنبیه او و تسخیر ملکش مأمور گردید

گردید و بعجز ملتجی بخانه ذوالفقارخان گردیده کلید قلعه که در تصرف او بود همراه آورده بخان موصوف ملاقات کرد بعد
از آن بوساطت خانزادخان بدولت ملازمت اندوخته بمنصب پنجهزاری چهار هزار سوار بلند آوازه گشت و برای
تسخیر قلعهٔ ادونی که در تصرف مسعود حبشی بیجاپوری بود غازی الدینخان بهادر فیروزجنگ با جمعیت بیست و پنجهزار سوار
بهراولی پادشاهزاده محمد اعظم شاه مقرر گشته روانه شد و نظر بر عدم پایباقی و پیدا نشدن جاگیرها تمام
مغلیه را که همراه فیروزجنگ بودند عوض جاگیر بدخرج نقد تقرر یافت و از عقب فیروزجنگ پادشاهزاده
محمد اعظم با چهل هزار سوار و توپخانه بیشمار برای پشت گرمی فیروزجنگ مرخص گردیده و خود بدولت با فر و شکوه
عالمستانی بعد بند و بست نواح حیدرآباد اوایل ربیع الثانی ۱۰۹۹ سنه هزار و نود و نه هجری رایت ظفرآیت بجانب
ظفرآباد بیدر برافراشت و بعد رسیدن بظفرآباد ابوالحسن را که در رکاب بود همراه جانسپارخان بقلعه دولت آباد
روانه ساخت و مکرر برای سرانجام نمودن مایحتاج و آنچه که مرغوب طبع ابوالحسن باشد از خوراک و پوشاک
و خوشبوئی که بفراغ بال تواند گذراند تاکید شد **ذکر معاتب گشتن شاهزاده شاه عالم و نورالنساء بیگم
بتهمت موافقت نمودن با سلطان ابوالحسن** چون پادشاه عالمگیر از ایام محاصره بیجاپور نسبت
بشاهزاده شاه عالم بدگمان بود و در ایام محاصره قلعه گولکنده که مورچال طرف راست تعلق باو داشت
و پیغامهای محبت آمیز ابوالحسن مع تحف و هدایا مشتمل بر اظهار رجوع والتماس سعی در باب عفو تقصیرات او
بخدمت پادشاه بوساطت محرمان همدم نزد او میرسید و اراده شاه عالم برغم محمد اعظم شاه و فیروزجنگ آن بود
که بواسطه او این مقدمه خواه بصلح یا به تسخیر انفصال یابد از جهت متوجه احوال ابوالحسن بود و سعی در بنیان مینمود
فتنه انگیزان واقعه طلب برین پیغامها اطلاع یافته از راه نمامی کلمات چند بخدمت پادشاه عرض نمودند
و پادشاه را بدگمان تر گردانیدند و از نورالنساء بیگم دختر میرزا سنجر از خاندان نجم ثانی که محل خاص شاه عالم

وزن بسیار جمیله و فاضله و خوشنویس و در فن شعر هندی و موسیقی و حاضر جوابی و لطیفه گویی و بذله سنجی در
فیض رسانی و اطاعت و دلجویی شوهر بلند آوازه بود بتهمت هیچ صحبتی و همراز بودن او با شوهر در باب تقویت
ابوالحسن نیز بدظن تر ساخته شد تا اینکه مختار خان و سردار خان و دیگر همراهان محمد اعظم شاه و فیروز جنگ بپادشاه
عرض نمودند که شاه عالم در فکر رفتن بقلعه است باستماع این سخن آتش غضب پادشاه شعله ور گردیده حیات خان
داروغه غسل خانه شاه عالم را که در خدمت پادشاه نیز ارادت و فدویت تام داشت در خلوت طلبیده بانواع تمهید
بلطف و تهدید از اراده شاه عالم استفسار نمود و همچنین از خواجه مکارم خان که براست گویی مشهور بود و هر دو
معروض داشتند که اراده و مدعای شاه عالم آنست که بالتماس او قلم عفو جرایم بر جریده اعمال ابوالحسن کشیده گردد
یا بسعی و تردد او قلعه به تسخیر درآید و سوای این اراده فاسد دیگر ندارد و ما بندگان چگونه خلاف واقع عرض نماییم
و زبان بتهمت ساختن شاهزاده کشاییم هر چند حیات خان بدلایل موجه بی تقصیری پادشاهزاده ظاهر ساخت
اما نقش سوء ظن از لوح دل پادشاه شسته نگردید و چون آن روز حکم خفیه بنام بخشیان و مقربان صادر شده بود
که مردم کار طلب رزم آزما مستعد گشته در چوکی خانه حاضر باشند و اراده پادشاه آن بود که فوج همراه حیات خان
داده شاه عالم را طلب فرماید حیات خان عرض نمود که حاجت بفرستادن فوج نیست پادشاهزاده
که بغیر از اطاعت خیال دیگر ندارد بمجرد رفتن چیله از حضور برای طلب سر اقدام ساخته حاضر خواهد شد
پس بتاریخ هجدهم شهر ربیع الثانی سنه یکهزار و نود و هشت هجری بموجب التماس حیات خان یکی از چیله ها حسب الحکم
جهت آوردن شاه عالم مع خلف او محمد عظیم رفت شاه عالم بمجرد ورود حکم بلا توقف خود را بخدمت
پدر بزرگوار رسانید چون لمحه نشست عمدة الملک اسد خان که از سابق مامور برای منزوی ساختن شاهزاده گشته
بود آمده آهسته بگوش شاه عالم گفت که بموجب حکم بعضی مذکورات در خلوت گفتنی است پس شاه عالم را

[illegible]

با محمد عظیم همراه خود گرفته بمکانی که مقرر نموده بودند برده تکلیف نمود که کمر واکرده یراق از خود جدا نموده چند روز
بلا تشویش کار و بار روزگار بعبادت پروردگار مشغول باشند شاه عالم بجز اطاعت حکم چاره کار ندید درهمان
حالت معزالدین و رفیع القدر مع دیگر برادران رسیدند یراق آنها نیز گرفته نزد پدر جا دادند گویند که در وقت
گرفتن یراق یکی از پسران شاه عالم خواست که باراده باطل پیش آید شاه عالم بچشم پرآلود برادر نگاه کرده
باطاعت امر اشاره نمود و حکم شد که کارخانجات پادشاهزاده محمد معظم را در سرکار ضبط نمایند و از منصب جلیل آن سی
چهل هزار سوار که از آنجمله هفت هزار دو اسپه و سه اسپه بودند و ده کرور دام انعام آنها بود معزول ساخته
محالات جاگیر را بارباب طلب تنخواه دهند و همان روز حکم شد که نور النسا محل شاهزاده را بدون ضبط اموال
مقید سازند در روز سیوم و چهارم آن یاقوت نام خواجه سرا را که ترش رو و زشت خو و درشت گو بود حکم شد
که نور النسا را با رختی که در بدن دارد به تبدیل مکانی که خیمه و فرش آن قابل زندانیان معضوب باشد
برده بذلت مقید ساخته کارخانجات او را با زیور که در گوش و گردن و بدن او باشد بضبط سرکار در آورد
خواجه سرا نزد نور النسا آمده بدرشتی تمام متکلم گشته در پی تفتیش و تجسس نقد و مرصع آلات گشت
و سخنان نامناسب بر زبان آورده درشتی بجای رسانید که نور النسا نیز زبان بدشنام کشاده گفت
پادشاه که بجای پدر من است عزت و آبرو و زر و زیور و دولتی که دارم عطا کرده اوست حالا که میگیرد اختیار دارد
و من عذری ندارم اما ترا نمیرسد که با من چنین سلوک و سختی نمائی بعده که شکوه و دشنام نور النسا که بخواجه سرا
مذکور داده بود بزبانی آن خواجه سرا بعرض رسید باعث مزید غضب پادشاهی گردید و مادر شاه عالم نیز
سعایت نور النسا نمود بنابرین حکم شد که غذا و جمیع ما یحتاج ضروری بخدمت او را نگاهدارند و همچنان در ماه
شاه عالم نیز روز بروز سختی افزون میشد گویند پادشاه بعد چند روز بشاه عالم پیغام داد که از تقصیر خود استغفار

نمایه ما از سر تقصیراتش بگذریم شاه عالم از قبول و اعتراف تقصیر ابا نموده در جواب گفت هرچند در باطن
بدرگاه الهی و خدمت پدر بزرگوار سرا پا تقصیر شدم اما در ظاهر تقصیری که قابل استغفار باشد نخود گمان
نمی برم تا زبان باستغفار آشنا سازم از جواب آتش غضب سلطانی بیشتر از بیشتر شعله ور گردیده حکم منع تراشیدن
و ناخن گرفتن و باز داشتن از غذای خوب و آب سرد و رخت مرغوب شرف نفاذ یافت و در باب خواجه سرایی
محلی که محرم راز نور النسا گفته می شد امر عالی شرف نفاذ یافت که او را مقید ساخته خانه اش ضبط نمایند
و برای تحقیق اراده ناصواب شاه عالم و همداستان بودن نور النسا بیگم با او و آمد و رفت او در قلعه آن خواجه سرا را
در شکنجه کشیده بسیاست تمام استفسار کنند هرچند که او را بانواع زجر و توبیخ و اقسام عقوبات سیاست نموده
رسیدند او سوای اظهار عقیدت شاه عالم و فدویت نور النسا سخنی دیگر بر زبان نیاورده و بعد از آنکه کار او
نزدیک بهلاک رسید دست از او باز داشتند و مرزا شکر الله المخاطب بشاکر خان عموی نور النسا را
که بعضی بدگویان در حق او گفته بودند که بیانجی سوال و جواب میان شاه عالم و ابو الحسن او بود نیز بدولت مقید
ساختند و دو خواجه سرای دیگر شاه عالم را بقید در آورده در شکنجه کشیده بانواع عقوبات استفسار آنچه
که بگفته مفتریان خاطرنشین پادشاه شده بود نمودند و چون بجز اظهار عقیدت و فدویت شاه عالم و نور النسا
سخنی دیگر از زبان ایشان ظاهر نشد رهائی دادند **ذکر شمه از احوال سعادت خان عرف**
محمد مراد سعادت خان عرف محمد مراد از خانه زادان عقیدت نشان و فدویان جان نثار پادشاه عالمگیر
بود و به نیکی طینتی مشهور و به امانت داری معروف بنابر نیک سرشتی ترحم بر احوال ابو الحسن نموده
در باب عفو تقصیرات او سعی می نمود و منظور است که بسبب او مزید آتش افروزی بمیان آید و از جهت اصلاح
ذات البین بعضی مقدمات را مخفی داشت و تشدد و درشتی با ابو الحسن چنانکه ایما شده بود از آئین مروت

دور دانسته نموده و صاحب ماثرالامرا نوشته که پادشاه مشارالیه را رخصت بحجابت نزد ابوالحسن فرمود
هر قدر که توانی با او درشتی نمائی تا او نیز با تو خشونت کند و ما را دستاویزی برای استیصال او بهم رسد
و چون اخبار اخفای بعضی مقدمات و تهاون او در درشتی با ابوالحسن از خارج بسمع مبارک رسید موجب
ملال خاطر همایون گردید بنابرین بعد فتح گولکنده که بحضور رسیده ملازمت نمود بپای عتاب آمده و صدی
صد سوار از منصب او کم گردیده از خطاب معزول شد و هشتاد هزار روپیه که در ایام حجابت یافته بود و بعد
ملازمت بعرض رسانید حکم شد که بازیافت نمایند اما نه عدد جواهر که قریب چهل پنجاه لک روپیه قیمت آن
میشد و ابوالحسن در عوض پیشکش بطریق امانت سربمهر باو سپرده و او بجان بازی تمام سربمهر نزد خود نگاه داشته
بود چنانکه پیش ازین بزبان قلم داده شد در ایام کم توجهی پادشاه هرچند خواست تحویل متصدیان جواهرخانه نماید
آنها در گرفتن جواهر بسی عذرها در پیش آوردند و مدتی گفتگو در میان بود و او بنابر موافقت ایام جرأت عرض
نداشت و بعد یکسال که متصدیان جواهرخانه بعرض رسانیدند پادشاه از راه عنایت و خانه زاد پروری فرمود
که خاطر ما از عدم خیانت او جمع است خانچها بگیرند در رسید بدهند و چون از خانه زادان واقعی ماست و پرورش
در کنار ما در ایام طفولیت بازی کرده و در ایام حجابت که در بعضی مقدمات خلاف مرضی ما از او بظهور آمد
چشم نمائی ضرور بود پس بهمان روز کمی منصب او را بحال نموده خطاب پدر او مرشد قلیخان بجهت او تجویز شد
او عرض نمود که چون از ما خانه زادان اکثر تقصیر بوقوع می آید و بعزل خطاب معاتب می گردیم و باز مدتی باید
که اصل نام در السنه زبان زد گردد بیخطاب بودن بهتر است و معهذا اگر مرضی مبارک بر عطای خطاب
باشد بر اسم خانه زاد خطاب مرحمت شود چرا که خود را قابل خطاب پدر نمیدانم پادشاه تبسم نموده قبول
فرمود خافی خان در تاریخ خود مینگوید که من مدتی همراه محمد مراد خان بوده بر اوضاع و اطوار او مطلع بودم

هرچند بعضی همدمان اندرون و بیرون با او گفتند که جواهر مرصع آلات خوانچها را عدد و شمار نگاهداشته با جواهر
کم قیمت تبدیل باید نمود آن بزرگ امانت منش اصلا بجنایت راضی نشد و مکرر می گفت که حق سبحانه
از برکت پاس امانت در چنان ایام که اندیشهٔ آبرو و مال بود مرا محفوظ داشت الحق که خصلتی بهتر از امانت
داری در حق انسان نیست چه امانت داری خاصه که برای رضای خدا باشد موجب برکت و عزت
و آبرو و ترقی و پایداری دولت است و باعث نیکنامی و رستگاری از بازخواست دارین و حضرت خلد مکان
بغایت قدردان و جویای مردم متدین بودند و اگر شخصی موصوف بچنین وصف بهم میرسید او را از مقربان حضور
می گردانید و روز بروز در قدر و مرتبه اش می افزود چنانچه مرزا یار علی را که به صفت امانت معروف شده بود داروغه
گهری ساخت و تا نشانی عین او بر اسناد پادشاهی نمیشد هیچ سند جاری نمی گردید هرچند پادشاه احسانات
که او را التماس خطاب و اضافه منصب مزید امتیاز بخشد مشار الیه نظر بر منصب تقرب خود که بالاترین مناصب است
از قبول ابا نمود گویند در عرض نهایت گستاخ بود روزی جوان امرد را برای منصب در حضور پادشاه ایستاده کرد
پادشاه فرمود که خورد سال است در جواب به گستاخی عرض کرد که تا جاگیر یافتن داخل ریش سفیدها خواهد گردید

ذکر رحلت سلطان ابوالحسن ازین سپنجی سرای فانی بملک جاودانی پیش ازین بقلم آمد که پادشاه عالمگیر
سلطان ابوالحسن را در شهر ربیع الثانی سنه هزار و نود و نه هجری همراه جان سپار خان بقلعهٔ دولت آباد فرستاد
بعد چهارده سال در همان حبس ایام زندگانی آن پادشاه بپایان رسیده بعارضهٔ اسهال کبدی طایر روحش
از قفس جسمانی بروضهٔ رضوان بال پرواز گشاد آورده اند در شبی که صبح آن رحلت سلطان ابوالحسن مغفور بود
در عالم رویا بقلعه دار نمودند که نعش ابوالحسن را از قلعه برآورده نزدیک مرقد سید راجو قتال والد ماجد سید محمد گیسو دراز
قدس سرهما مدفون سازد قلعه دار بعد مشاهدهٔ این رویا حاضر آمده بوساطت خواجه سرا در خدمت ابوالحسن

معروض داشت که سخن ضروری عرضه داشتنی است ابوالحسن در جواب گفت که آنچه شما را در خواب فرموده‌اند
بمن در بیداری نموده‌اند بدانچه مامور شده معمول دارد بالجمله روز دیگر بعد وفات آن سلطان مغفور قلعه‌دار
بدون اندیشه آنکه مقید از استحکم حضور بعد وفات هم از قلعه بیرون نمی‌برند جنازه‌اش بیرون قلعه
متصل روضه برده نزدیک مرقد سید راجو قتال مدفون ساخت هرچند تاریخ وفات آن پادشاه مغفرت‌پناه
در کتب تواریخ و سیر بنظر نرسیده لیکن چون مشهور است که پادشاه مذکور چهارده سال بایام طفلی گذرانید
و چهارده سال مشغول تحصیل علوم بوده بعد از آن چهارده سال در حلقه ارادت مرشد خود سید شاه راجو
قدس الله سره بسر برده پس از آن چهارده سال بر سریر سلطنت متمکن بود و چهارده سال در
حبس عالمگیر پادشاه ایام زندگانی بسر بری ساخته برین تقدیر چون تاریخ خلع آن مغفور سریر
از سلطنت سنه یکهزار و نود و هشت هجری نبوی علیه السلام است از ینجا میتوان یافت که رحلت آن پادشاه
غفران پناه در سال یکهزار و یکصد و یازده یا دوازده هجری بوده والله اعلم بحقایق الامور گویند که در ایام حبس
آن پادشاه مغفور را فرزندی متولد شد که بندی سلطان نامیدند چون بسن رشد و تمیز رسید حسب الحکم
عالمگیر پادشاه بدربار رفت و آمد می‌کرد وقتیکه بدربار می‌آمد نوکران سلطان ابوالحسن بپاس سوابق حقوق
استقبال نموده سلام و مجرا بجا می‌آوردند و این معنی معلوم پادشاه گردیده از رفت و آمد دربار ممانعت
نموده نظربند ساخت و مآل حالش معلوم نیست که بکجا کشید از ابنیه سلطان ابوالحسن مغفور یکی چار محل است
که بر کنار رود موسی مشتمل چهار عمارت عالی و در وسط آن حوضی در نهایت وسعت بنا نموده باتمام رسانید
دیگر گوشه محل است که سمت شمالی بلده آن طرف رود موسی باندک فاصله واقع شده و این عمارات
در رفعت و عظمت و وسعت بی‌نظیر بوده اکنون همه دو خراب گردیده چار محل را که بار و تخانه ساخته بودند در سنه

باشتعال باروت برباد رفت و قدری بسبب طغیان آب موسی با خاک یکسان گردید سه اشک و
آه هم صبر و طاقت از دل بیتاب برد پاره را سوخت آتش پاره را آب برد و گوشه محل را حوادث ایام منهدم
ساخت والبقاء للملک المعبود بر واقفان اخبار و آثار ممالک فسیح المسالک هند و دکن مخفی نماند که هرچند
عالمگیر پادشاه بمقتضای حرص و لجاج در قلع و قمع سلاطین دکن طرفه سماجتی و لجاجتی بظهور آورد و علاوه
متاعب و مشاق دنیوی که درین امر عاید حال آن پادشاه گردید بسبب خونریزی مسلمین و هتک حرمت اهل
اسلام احوال آخرت خدا داند و اینهمه محض برای آن بود که شاهد رعنای دنیای دنی را فرداً و حیداً بلا شرکت
غیر در آغوش آرزو آرد سه چهار انگشت بکار است در وقت عسل خوردن ز شیرینی شراکت بر نتابد نعمت دنیا
اما چون شجره خبیثه لجاج جز ندامت باری نمی آرد و بغیر تلخکامی ثمری ندارد با وجود دریافتن دنیا و دین
وداع آرام و تسکین و صرف عمر عزیز در ملک دکن همیشه در دست قوم مرهته که عمده آنها سیوا ادنی
چاکر سلاطین بیجاپور بود ذلیل و خوار و در تدابیر دفع فتنها گرفتار پیوسته مضطر و بیقرار بود و زندگانی را بدین
اسلوب گذرانیده در تدابیر همین کار رخت از جهان بربست و بند و بست قوم مرهته صورت نه بست با قلع و
قمع یا دفع و رفع آنها چه رسد و بعد آن پادشاه کار بجائی رسید که قوم مرهته بالعکس سلف از دکن قصد هندوستان
نموده دار الخلافه شاهجهان آباد را تا سرحد اتک متصرف گردیدند و چه خبرا نها که نکردند و از سلطنت تیموریه
جز نامی باقی نماند و در نظر عقلا اینمعنی ثمره لجاج همان پادشاه است سه چو بد کردی مباش ایمن ز آفات
که واجب شد طبیعت را مکافات تمت الکتاب بعون الملک الوهاب یعنی مقاله اول از تاریخ حدیقة العالم مشتمل بر احوال
عظمت اشتمال سلاطین قطبشاهیه رضوان الله علیهم تالیف خلاصه خاندان مصطفوی و سلاله دودمان مرتضوی میر ابوالقاسم بن
رضی الدین الموسوی المخاطب بمیر عالم مرحوم مغفور مبرور بتاریخ بست و هشتم ماه جمادی الاول سنه ۱۲۶۶ هجری در بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد
در مطبع سنگی سرکار نواب سراج الملک بهادر دام اقباله بخط اضعف بندگان ازل مسمی فضل علی
و مقاله دویم نیز که متضمن است در ذکر اخبار جلالت آثار سلسله علیه عالیه آصفیه ادام الله ایام دولتهم
ان شاء الله حسن انطباع می پذیرد

مقالۂ ثانی از کتاب حدیقة العالم

بسم الله الرحمن الرحیم

مقاله دویم در ذکر اخبار جلالت آثار سلسلهٔ علیّهٔ عالیهٔ آصفیه ادام الله ایام دولتهم و این مقاله مرتب است
بر یک مقدمه و پنج باب و یک خاتمه مقدمه در بیان احوال امرای عالیشان که از جانب سلاطین
تیموریهٔ هندوستان بنظم و نسق ایملک پرداخته اند باب اول در ذکر احوال عظمت اشتمال نواب مغفرت
مآب نظام الملک آصفجاه طاب ثراه باب دویم در ذکر احوال سعادت اشتمال نواب سعید شهید نظام الدوله
ناصر جنگ نور الله مرقده و مثواه باب سیوم در بیان احوال مغفرت مآل غریق رحمت رب غفور امیر الممالک
آصف الدوله صلابت جنگ مغفور مبرور باب چهارم در بیان احوال غفران مآب مشمول رحمت سبحانی
نواب نظام الدوله نظام الملک آصفجاه ثانی تغمده الله بلطفه الرحمانی باب پنجم در احوال عهد سعادت
مهد سکندر زمان آصف دوران نظام الملک جهان بسایهٔ لطف حضرت یزدان خلد الله ملکه و سلطانه
و افاض علی العالمین بره و احسانه مقدمه در بیان احوال امرای عالیشان که از جانب سلاطین تیموریه

بهندوستان

هندوستان بنظم و نسق این ملک پرداخته اند مخفی نماند که هر چند مقصود دلی و غرض اصلی از جمع و تالیف
این کتاب مناعت انتساب ذکر اخبار جلالت مدار و بیان مکارم احوال و مآثر سلسلهٔ علیهٔ عالیهٔ آصفیه
است لیکن چون از ابتدای افول کوکب فرمانروائی سلطان ابوالحسن که در سنهٔ ۱۰۹۸ یکهزار و نود و هشت هجری
بوقوع آمد تا طلوع نیر دولت آصفی که مبدا آن سال یکهزار و یکصد و سی و هفت هجری است در عرصه
سی و نه سال چند کس از امرای نامدار و حکام عالی مقدار از پیشگاه سلاطین تیموریه بصاحب صوبگی حیدرآباد
چهرهٔ آرزو افروخته ذخیرهٔ نیکنامی اندوخته اند و بیان احوال این امرای ذیشان مدار ارتباط السابق باللاحق
بمنزلت حد اوسط بود و تقدیم تحریر احوال این دور برای تسلسل کلام مناسب نمود و ذکر حکومت خان
والادودمان جان سپار خان علیه الرحمه والرضوان آورده اند که پادشاه عالمگیر بعد تسخیر
قلعهٔ گولکنده و نظم مملکت بیجاپور بنفس نفیس متنهای همت عالی نمود و جان سپار خان سبزواری را برای
رسانیدن سلطان ابوالحسن به قلعهٔ دولت آباد مامور و تا معاودت او روح الله خان میر بخشی را به بندوبست
مملکت حیدرآباد نامزد فرمود و خان مشار الیه را بعد معاودت از قلعهٔ دولت آباد بصاحب صوبگی حیدرآباد
که در آنوقت ببذل مساعی جمیلهٔ سلاطین قطبشاهیه بغایت آباد بود سرفراز نمود خان موصوف میر بهادر دل
نام پسر سیوم مختار خان سبزواری است هنگامی که شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بعزم انتزاع امور سلطنت
از دست داراشکوه قرین فتح و اقبال از دکن نهضت فرمود و لوای عزیمت بجانب مستقر الخلافت
افراشت مشار الیه با برادر بزرگ خود شمس الدین مختار خان ملتزم رکاب ظفر انتساب شاهی بوده در جمیع
معارک هیجا که آنشاه نصرت نصیب را با دشمنان گران سپاه اتفاق افتاد مراسم فدویت و جانسپاری
بتقدیم رسانید و بعد جنگ داراشکوه بخطاب جان سپار خان مامور گردید و از آن بعد کارهای بیرونجات

چهرهٔ اعتبار افروخته ساحت نیکوخدمتی را با قدام همواری و حسن سلوک نموده نقش روزبهی
خود برنشاند و من بعد به قلعداری بیدر بغر اختصاص یافت و بعد از تسخیر قلعهٔ گولکنده که بصوبه داری حیدرآباد
بلندپایه گردید مدتی بحسن عمل و نیک معاملگی در آن ولایت گذرانید و در سنه ۱۱۱۳ هزار و صد و سیزده هجری
به نیکنامی از جهان درگذشت والد ماجد خان مشار الیه سید محمد سبزواری المخاطب بمختار خان است
از سادات بنی مختار که از اخیار ذریت رسول مختار اند سلسلهٔ نسب این سادات عالی درجات به ابو المختار
النقیب امیر الحاج می پیوندد و نقابت مشهد منور مرتضوی علیه السلام و امارت حج اسلام مدتی باکابر
آن خاندان عالیشان تعلق داشت امیر شمس الدین علی ثانی نقیب النقبای ممالک عراق و خراسان
در زمان سلطنت شاه رخ میرزا از نجف اشرف بخراسان آمده در بلدهٔ سبزوار متوطن گردید و چون نوبت
به میر شمس الدین ثالث رسید در علو قدر و رفعت شان از جمیع اعیان خراسان قصب السبق ربوده
لوای امتیاز افراخت هنگامیکه در عهد فرمانروائی سلطان حسین میرزا آستانهٔ بلخ که بحضرت علی امیر المؤمنین
منسوب است ظاهر شد میر شمس الدین ازین سلسلهٔ علیه بتکلیف آن پادشاه مرحوم از سبزوار به بلخ
رفته به نقیب النقبای آن دیار نامزد گردید و پس از رحلت آن پادشاه مغفور و ظهور حوادث و فتن از آنجا
برآمده بهند رسید و اولادش درینملک اقامت ورزیدند و اوقات را بعزت بسر بردند القصه سید محمد
سبزواری در زمان سلطنت جنت آرامگاه اعنی نورالدین محمد جهانگیر پادشاه بعطای منصب و خطاب
مختار خان لوای افتخار برافراخت و در آخر عهد آن پادشاه بنظم صوبهٔ دهلی بکمال اعتبار می پرداخت
و در عهد صاحب قران ثانی شاهجهان پادشاه باظهار جوهر جانفشانی مصدر ترددات گردیده به ترقی
روزافزون کام دل اندوخت و هم در عهد آن پادشاه دین پناه در سنه هزار و چهل و هفت هجری

رخت از جهان فانی بسرای جاودانی بربست و او را سه پسر بودند اول آنها شمس الدین مختار خان دوم داراب خان
سیوم جان سپار خان که احوالش قلمی شد دیگر ایالت خان سیادت نشان مظلوم رستم دلخان
خلف جان سپار خان مرحوم چون جان سپار خان سبزواری منزل بوادی خاموشان گزید بادشاه
عالمگیر خلف ارشد او رستم دلخان را که در حضور پدر بمعاملات جزوی و کلی آن ولایت می پرداخت بعطای ایالت
صوبهٔ حیدرآباد بعنوان نیابت از جانب شاهزاده محمد کام بخش بلند پایه گردانید و در سال یکهزار و صد و شانزده
هجری از تغیر صلابتخان بفوجداری کرناتک بیجاپور عز اختصاص بخشید و در آن اوان داود خان پنی خضر خان
پنی از پیشگاه خلافت برسم نیابت شاهزاده بصوبه داری حیدرآباد مفتخر گردید دیگر باره رستم دلخان در سنهٔ
یکهزار و صد و هفده هجری بصوبه داری حیدرآباد بر سبیل نیابت شاهزاده به بلند پایگی رسیده رایت ناموری
افراخت و بعد رحلت حضرت خلدمکان بروضهٔ رضوان از کار طلبی و مآل اندیشی سپاه بسیار نوکر کرده
در تنبیه و تادیب مفسدان کوشیده یکسال و چند ماه بخودرائی و خودسری بحکومت آن ولایت پرداخت
تا اینکه پادشاهزاده محمد کام بخش به تسخیر قلعهٔ گولکنده و مملکت حیدرآباد توجه فرمود و خان مشار الیه را
بوساطت احسن خان عرف میر ملنگ فرامین مشتمل عهود و مواثیق موکد بسوگند قرآن مبین فرستاده مستمال
نمود و مملکت حیدرآباد را برهنمونی او متصرف گشت و آخر الامر بگفتهٔ سخن سازان حسد طینت آن سید
خالص العقیدت را پای اثبات تقصیر گشت تفصیل این اجمال آنکه پادشاه عالمگیر با فکر و تدبیر پیشش روز
پیش از رحلت خود شاهزاده محمد کامبخش را بصوبه داری بیجاپور کامیاب نموده بدانصوب روانه فرمود و شقه
بدستخط خاص ترقیم فرمود که بزودی برود و در رسیدن بمنزل مقصود بهبود و سود خود داند شاهزاده بمنازل
طولانی بسواد بلدهٔ بیجاپور رسید و بندوبست صوبهٔ مذکور بصوابدید و حسن تردد احسن خان میر ملنگ بتقدیم رسانید

۵ بعد از آن بعزم ملک گیری نهضت نموده خان مذکور را که میر بخشی و سپه سالار بود تا کرناتک فرستاده هر چه در آن وقت
بدست افتاد مغتنم دانسته عنان عزیمت بتسخیر قلعهٔ گولکنده و مملکت حیدرآباد معطوف گردانید و بوساطت
احسن خان فرامین عنایت تضمین مشتمل بر مواعید دلفریب برستم دلخان صوبه دار حیدرآباد و قلعه دار گولکنده
فرستاده و انواع عهود و مواثیق مؤکد بسوگند قرآن بمیان آورده بساط استمالت گسترد رستم دلخان بپاس
سوگند قرآن اسیر دام تزویر گشته باطمینان خاطر با چهار پنج هزار سوار جرار باستقبال شاهزاده شتافته
در سواد بلدهٔ حیدرآباد بملازمت نموده و در آن وقت که شاهزاده در کمال بی سامانی و پریشانی بود هر چه میخواست
میتوانست کرد اما بپاس عهد جز اطاعت و انقیاد حرکتی ننمود و قلعه دار گولکنده بعد از فرمان بهادر شاه
به تسلیم کلید قلعه راضی نگشته سر بحلقهٔ اطاعت در نیاورد و رستم دلخان از راه فدویت شاهزاده را به شهر
در آورده و باتفاق احسن خان از روی خیرسگالی و کاردانی عرض کرد صلاح وقت در آنست که بالفعل بمحاصرهٔ قلعهٔ
گولکنده نباید پرداخت بل به بند و بست ملک و تعین عمال و ضبط محال و گردآوری محصول و تشدید طرق مداخل
جاگیر و رسد غله بر قلعه دار باید پرداخت تا قلعه دار خود بخود روی عجز بر زمین انقیاد مالد و کلید قلعه بدون درخواست
حاضر آرد بخوبی تدبیر رستم دلخان و حسن تردد احسن خان اگرچه تمام مملکت حیدرآباد بقبضهٔ تصرف کام بخش در آمد
و همه تدبیر صائبه ایشان در بند و بست مملکت پیشرفت لیکن حکیم محسن تقرب خان که نامزد وزارت
شده بود و اهتدا خان و میر احمد که از پیش آوردهای احسن خان بودند با دیگر عناد طینتان که باتفاق خواجه
سرایان از احسن خان غبار حسد و نفاق در دل داشتند و احسن خان بنا بر نشاء جوانی و تردد و جان فشانی
که در کار خداوند نعمت کرده بود التفاتی باصلاح مزاج ایشان نمیکرد و گاه گاه احسن خان و سیف خان
که او ستا و تیراندازی کام بخش بود و ارشد خان و احمد خان و رستم دلخان همداستان گشته برای مشورت

کار بر کار خلوت می‌نمودند و اکثر همدیگر را بضیافت طلبیده انواع تحف و هدایا تواضع میکردند از جهت منافقان
بدخواه با آتش حسد سوخته و باتفاق که عداوت بر میان بسته باقسام تمهیدات در خلوت دهن سخن کامبخش
ساختند که احسن خان و رستم دلخان و سیفخان و احمد خان باهم عهد موافقت بسته اراده فاسد دارند و قریب است
که پادشاه را دستگیر سازند شاهزاده را که بدیدن افسونهای بدخواهان ماده سودا بحرکت آمده بود بمجرد استماع این
سخن بی آنکه بتحقیق پردازد فوراً وقت شب برستم دلخان شقه بدستخط خاص خود نوشت که جواب نامه بهادر شاه
می‌نویسیم باستصواب شما هم مطلوب بامداد پیش از طلوع آفتاب مع قلمدان خود را باید رسانید چون خان
مشار الیه بر وقت حسب الطلب حاضر گردید باو فرمود که تنها در تسبیح خانه رفته بنشیند که من حاضری خورده
می‌آیم و برای شما الوش عنایت می‌کنم بعد فراغ از چیز خوردن باتفاق مسوده جواب بهادر شاه بکار بینش
خواهد آمد رستم دلخان خالی الذهن موافق ضابطه هر روز کمر وا نموده بی آنکه وسواسی را بخود راه دهد به تسبیح خانه
رفته بنشست و همان ساعت ملازمان کامبخش بر سر آن سید بی تقصیر هجوم آورده مع پسرانش دستگیر ساختند
و چون گوش زد کامبخش نموده بودند که احسن خان و سیفخان و رستم دلخان سوال و جواب بر سبیل رسایل
در باب گرفتن پادشاه دارند البته خطوط ایشان در قلمدان رستم دلخان خواهد بود پادشاه بفرمود تا جستجو
کنند بعد جستجو در قلمدان خطی از طرف سیفخان بنام رستم دلخان بدین مضمون برآمد که آنچه از طریقه سلوک
با مقربان صاحب مدار دین پناه استفسار نموده‌اند باید که در استرضای احسن خان که سر فوج و میر بخشی و صاحب
اختیار حضرت دین پناه است بکوشند بعده از احمد خان و دیگران رویه سلوک مرعی دارند بمطالعه این رقعه
از غلط فهمی بدخواهی اشخاص مذکوره بیقین پیوست و سه روز رستم دلخان را در قید داشته دست و پا بسته
زیر پای فیل سواریش انداخته هر چند خواسته شد که پایمالش نماید اما آن حیوان دیو صورت آدم سیرت که حق شناس

بود هرگز اقدام بر آن ننمود تا آنکه فیل دیگر آوردند و بدان عذاب کشته و در شهر تشهیر داده در حوالی املی محل مشهور
که یکی از عمارات سلاطین قطبشاهیه بود و اکنون نام و نشانی از آن پیدا نیست در مقبره که خانمذکور در ایام حیات
تعمیر نموده بود مدفون ساختند زنش که از خاندان بانام و نشان مختارخان ابن مختارخان بود به بند و بست اطراف
خانه پرداخته با مستوراتیکه در محل همراه خود داشت آمادهٔ پیکار گردید و بعد کشته گشتن و زخمی شدن چندکس از حسن خان
بخانهٔ آن ماتم زده رفته او را فهمایش نمود و از دست و پا زدن بیحاصل باز داشت پس آن سیدهٔ عفیفهٔ مستورهٔ
معصومه را با یک پسر و برادر رستم دلخان میر حسین نام گرفته به بیحرمتی تمام مقید کردند و خانه را ضبط نمودند
و بروایتی بعد دستگیر کردن زن و فرزند و برادر رستم دلخان خان مشار الیه را در روی اهل و عیالش زیر پای
فیل پایمال ساختند پس از آن شاهزاده اکتفا بقتل آن سید بیگناه ننموده سیفخان را که علم تیراندازی از او
آموخته بود بدست آورده در رقعهٔ مذکور که اصلا دلالت بر تقصیر نمک حرامی و فکر فاسد نمی نمود برغم خود دلیل نمک حرامی
نموده فرمود تا دستش ببریدند هرچند سیفخان بعجز زاری کرد و عرض کرد که مضمون رقعه دلالت بر هواخواهی دین پناه نمیکند
سود نبخشید سیفخان بعد بریده شدن دست شروع بسقط گفتن کرد و گفت که این نشان کم اصلی جناب
ما در است دستی را که با آن تعلیم تیراندازی تو نموده بودم بی تقصیر حکم بریدن آن کردی باز گفت که زبانش
ببرند در بیحالت اهلیه او را کشیده آوردند تا سیاست بنمایند اهلیه بملاحظهٔ اینچنین سیاست زبان خود کشیده
جان بحق تسلیم نمود و بقولی دست دیگر سیفخان را نیز بریدند و او از زخمهای منکر از جهان درگذشت
و نیز فرمود تا احمدخان را دست و پا بسته دراز خوابانیدند و اسپ دندان گیر بالایش دوانیدند و بعقوبت تمام
کشتند و زبان ارشدخان که نبیرهٔ ارشدخان دیوان دکن بود نیز بریدند بعد از آن حکم کرد که مقتولان را بالای
خر بسته در شهر تشهیر داده در همان املی محل نزدیک رستم دلخان مدفون سازند که با هم مصلحت مفسد بسیار حسن

ز

من نموده باشند وبعضی همدمان احسن خان از جماعت داران عمده وغیره با احسن خان گفتند که پادشاه
در فکر مقید نمودن شماست مصرع علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد مناسب این جزم و هوشیاری
آنکه با عیال واطفال خود از اینجا بیرون روید که ما با شما چهار هزار سوار جرار از یکجان رفیقیم احسن خان نظر بر حسن
عقیدت ونیک طینتی خود از خواب غفلت بیدار نگشته وگفته آنها را بگوش قبول جا نداده گفت که حضرت
دین پناه در حق من بکنا هرگز چنین خیال نخواهد کرد چرا که من از عقیدت کیشان موروثی ام واز من بجز
خیرخواهی چیزی دیگر بوقوع نیامده مگر گفته دشمنان در حق من موثر نخواهد شد بالجمله احسن خان از این بحیله و تدبیر
گرفته مقید کردند آنگاه او بهوش آمده از گران خواب غفلت جسته بفکر و تدبیر کار از دست رفته افتاد و بلوازم بستگان
خانه خود گفته فرستاد که زر نقد و نقد آنچه توانید جای پنهان نمائید چنانچه وابستگان او پیش از آنکه خانه را
ضبط نمایند آنچه از زیور و اشرفی و هون توانستند در صندوق گذاشته بخانه افغانی که از دوستان صمیم و یاران
قدیم احسن خان بود فرستادند بعد ضبط خانه به تجسس مدعیان و دلالت باطن آن افغان صندوق مذکور بدست
آمد نزد کامبخش برده وانمودند بمشاهده خریطه‌های هون و اشرفی گفت که این همان خریطه‌هاست که
رستم دل خان برای دستگیر کردن من بدو داده بود و آتش غضب او شعله ور گردید و هر روز در تعذیب می‌افزود
پا و انامل او کهپری با نمک زیاد برای خوردن او عطا نموده با طوق و زنجیر عریان زیر باران و آفتاب نگاه
میداشتند و دو بار سم دادند کارگر نشد غرض تا دو سه ماه او را در شکنجه انواع عقوبت کشیده کشتند
القصه کامبخش از امثال اینچنین حرکات که شایان شان شاهان و شهزادگان نبود باز نیامده بگفته سفهای
عناد پیشه بی اندیشه دولت خود برباد و خود را به کشتن داد ذکر سبب ورود پادشاه غازی
شاه عالم بهادر شاه در مملکت حیدرآباد و مصاف آراگشتن کامبخش با آن پادشاه

ظل الله و کشته شدن او بفرط غرور و تهور چون اخبار ستم آثار کامبخش بسمع اجلال پادشاه
ظل الله بهادر شاه رسید بعد تنبیه اجیت سنگه و جی سنگه در اثنای که مقامات مابین اجمیر و جودهپور
اتفاق افتاده بود پادشاه حافظ احمد مفتی المخاطب بمعتبر خان را مع خلعتهای خاصه و جواهر گران بها و فیلان
کوه شکوه و اسپان باد پا با فرمان تسلی عنوان و نامه محبت نشان بمضمون آنکه از حضور حضرت والد ماجد خلد مکان
صوبه بیجاپور بآن برادر عزیز القدر مرحمت شده بود و ما صوبه حیدرآباد را در آن افزودیم و پیشکشی که در سابق از ایشان
دکن بخزانه پادشاهی میرسید نیز معاف فرمودیم بشرطیکه روس منابر بنام نامی ما نامور باشد باید که آن
برادر قدر این عنایت دانسته و شکر این نعمت بمنطوق کریمه لئن شکرتم لازیدنکم و
کریمه ومن شکر فانما یشکر لنفسه ومن کفر فان ربی غنی کریم
بجا آورده زنهار زنهار در پی تصدیع خود و کافه مسلمین نشوند و طریق سلوک و عدالت پروری و داد
گستری موافق رویه اجداد و آبا در باره رعایا و برایا و ضعفا مرعی دارند و تنبیه سرکشان و اخراج طالبان
وراه زنان و فساد پیشگان پیشنهاد همت خود گردانند و دیگر کلمات شفقت آمیز مشحون بر نصایح معتبر خان را بخدمت
برسم حجابت فرستاد چون ایلچی پادشاه مع نامه و پیام شفقت التیام نزد کامبخش رسید از احتیاط
عقل بی اشتفاتی ها در حق ایلچی بحد افراط رسانید و هرزه درایان ناعاقبت اندیش معروض داشتند که ایلچی جوقی
از بیباکان همراه آورده اراده فاسد دارد بمجرد استماع این سخن بلا تامل فرمود که اسم نویسی همراهان ایلچی
بیارند که مراعات کرده شود و بو بهانه نفقه و خوراکی برای هر یک از سرکار ما تقرر یابد از اشتهار این خبر بعضی از مردم
بی بضاعت آن شهر که بوسیله حفظ قرآن و استعداد علمی و استحقاق بخدمت ایلچی مذکور رابطه آمد و شد
بهم رسانیده بودند اسامی خود ها در زمره همراهان ایلچی نویسانیدند و قریب هشتاد کس بشمار آمد بعد از آن گفت

که برای طعام یکجا حاضر سازند خون گرفتگان حاضر شدند بحکم آن سفاک بیباک ده ده کس در هر محله ۱۰
و بازار قتیل تیغ بیدریغ ستم گشتند از انجمله دو جوان نوکتخدا بودند که مادر آنها آمده هرچند وا ویلا و فریاد
نمود که اینها از رفقای ایلچی نیستند نشنید و کسی بفریادش نرسید گویند از ملا سعد الدین مفتی حیدرآباد که
که از فاضلان متدین و صاحب تقوی بود در باب کشتن آن خون گرفتگان استفتا نمود آن مفتی خدا ترس است
حق گو بیباکانه در جواب گفت که موافق شرع شریف بمجرد سوء ظن و گفته مدعیان سخن ساز جرات و اقدام
بر خونریزی مسلمانان نمودن باعث ندامت و موجب بازخواست روز قیامت است و ازین ظلم و خونریزی بیسببها
اکثر فضلا و شرفا از حیدرآباد با اهل و عیال راه غربت پیش گرفتند و هر طرف که توانستند بدر رفتند و چون
خبر فرار مردم بسمع آن ستمکار رسید اطراف شهر چوکیها نشانید و ایلچی را به بیحرمتی محبوس نموده جواب نامه
التفات شامه باقتباس آیه کریمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله
بدرشتی نوشت پادشاه بعد رسیدن چنین جواب ناصواب و دیگر اخبار توحش آثار بکوچهای طولانی متوجه
مهم آن برگشته بخت گشت و جمعیت سپه و اجمعیت سکنه از نزدیکی او چنین بهیبت ... راه ...
اختیار کردند پادشاه هوشمند سراپا حلم بمقتضای صلاح وقت انخبر را کان لم یسمع نموده از برهانپور
با وصف شدت بارش بیک کوچ و یکمقام از راه ملکاپور و ناندیر دو سه منزلی حیدرآباد با جمعیت قریب
هشتاد هزار سوار و سرداران نامی صاحب تمن نزول اجلال فرمود و مردم لشکر بهادرشاه
باندیشه شبخون شبها نمی خوابیدند با وصفی که تمام فوج کام بخش از فرط سفاکی و استیلای سودا متفرق شده
زیاده از چهارصد پانصد کس همراه نمانده بود و آنها نیز از خوف خواری و گرسنگی و بی تنخواهی یکساله در سرکار
داشتند بجان آمده بودند اصلا قصوری و فتوری در ارکان استقامت آن شیر بیشه شجاعت و دلاوری

11 و نهنگ بحر جلادت و بهادری راه نیافته بخاطر جمع و دلقوی بانتظار مقابله فوج دریا موج بهادرشاه
نشست و چون دهم ذی القعده سنه یکهزار و یکصد و نوزده هجری لشکر پادشاه بسه کروهی بلده رسید
بعزم کارزار برخاست و شاهزاده رفیع الشان با خانخانان و غیره سرداران نامی با جمعیت قریب
دوازده هزار سوار و جهانشاه مع امیر الامرا ذوالفقار خان و نیما سندهیه و داود خان پنی و غیره سرداران
عمده با پانزده هزار سوار جهت محاصره مرخص گشتند و تاکید شد که تا مقدور سبقت در جنگ نکنند و بآهستگی
محاصره کنند که زنده دستگیر گردد و هر دو شاهزاده با فوج همراهی سوار شده تا دو پهر انتظار حکم یورش
کشیده لمحه بلمحه برای یورش و سبقت در جنگ مردم جلدرو را فرستاده التماس اجازت میکردند
و جواب میرسید که پادشاه در استراحت است و ظاهر است که اینچنین جواب عمداً می شد و الا
چه وقت خواب بود ذوالفقار خان که با کام بخش عنادی از مهم جنگی داشت بخانخانان بعدم مبادرت
مبارزت می کرد و کام بخش با جمعیت سه صد چهار صد کس سوار شده رستمانه پای ثبات افشرده
انتظار یورش خصم می نمود و در وقت سواری داروغه نقارخانه بکام بخش عرض کرد که نقاره ناهنگام
زنید یا نزنید نوازند یا نه دستور طبل فرمود که اگر مخالف سوار شده باشد بقانون اول و الا بطریق طبل
چون در اصدار حکم یورش درنگ شد ذوالفقار خان کوس جنگ نواخته یورش نمود و خانخانان نیز
ناچار شده حمله آور گردید ذوالفقار خان و نیما سندهیه و داود خان پنی پیش قدمی نموده چون بفاصله
تیر رسیدند کام بخش سراپا دل تمام جگر چندبان و زنبورک سر داده فیل شجاعت بسیل آتش ایشان
راند عجب تزلزل بچنین فوج دریا موج که زیاده از سی هزار سوار بود افتاد نزدیک شد که هزیمتی به پیش آهنگان
رو دهد و بدستیاری جلادت دو ترکش خالی نموده ملک بهادری آباد ساخت هر کس که به تیرش رسید

ملک

بملک عدم میرسانید تا آنکه از زخمهای بیشمار ضعفی پیرامون حالش گشت و افواج خصم از چهار طرف
دایره گشته فیلش و دستگیر نمودند و محی السنه پسر خورد که در خواصی بود نیز هدف تیر و تفنگ تقدیر گردید
و محی السلطنه پسر بزرگش طرفه داد دلاوری داد و بعد کشته شدن فیلبان خود فیل رانده از کشتها خالی
نمود و از زخمهای کاری بیهوش در حوضه افتاد شادیانه شادی و طبل فتح و مبارکبادی در لشکر
ظفر اثر بهادر شاه بلند آوازه گشت و آن سرخروی معرکه غیرت را با دو پسر دلاور که از زخمهای کاری
بیهوش بودند نزدیک بهادر شاه حاضر ساختند حسب الحکم در خیمه دیوان عام یا در خیمه متصل محل فرود آوردند
و جراحان برای معالجه تعیین شدند و شوربا حاضر کردند کامبخش اجازت معالجه نداد و شوربا نخورد اول جهاندار
پادشاهزاده برای عیادت آمده عذرخواهیها نمودند رفیع الشان گفت که مگر حضرت ظل سبحانی بصاحب
نوشتند که حکومت حیدرآباد و بیجاپور مع توابع مسلم و بحال داشته میشود اگر بعمل می‌آوردند چرا چنین روز
می دیدند شهنشاه ملک شجاعت با جهالت در حالت نزع گفت آنچه ما مناسب دانستیم کردیم شما را
هم همین روز در پیش است همچنین خواهند کرد درین اثنا پادشاه برای عیادت آمده نزدیک نشست و ردائی
که بر دوش داشت بر آن مدهوش باده نخوت انداخته بکمال عنایت ادای مراسم عیادت و احوال
پرسی نموده فرمود که نمیخواستیم که شما را باین حالت ببینیم در جواب گفت من هم نمیخواستم که اولاد
تیمور به بعار فرار و ننگ بیغیرتی مشهور گردند و بابرام تمام دو سه قاشق شوربا خورانیده با دیده پرنم
وداع آن مسافر ملک عدم نمود گویند که در آنوقت بر زبان آورد که دل بی اختیار آب سرد میخواهد
پادشاه گفت درینحالت آب سرد مضر است آهسته لب جنبانید که چه وقت ترحم است رمقی بیش نمانده
اگر رسانند بهتر و الا مختار اند پادشاه رحیم دل آب دیده روان ساخته برخاست و آب خاصه فرستاد

همین که قدری آب خورد شربت مرگ چشید و یک پسر خورد هم رفیق راه فنا گردید نعشها را از آنجا
جهان آباد نمودند که در مقبرهٔ همایون پادشاه مدفون سازند و سه روز مراسم تعزیت از موقوفی نوبت
بعمل آمد ذکر سرفرازی یافتن یوسف خان روزبهانی در عهد خلدمنزل بصوبه داری
حیدرآباد و بیان احوال نافرجام سروای شقی و پاپرای بدنهاد و سبب جلت
یوسفخان روزبهانی از نیکخواهان قانی چون بند و بست قوم مرهته تمرد پیشه از دست خلدمکان با وجود صرف
کشش و کوشش بسیار صورت نه بست رعب و مهابت آن پادشاه از دلهای مردم بدر شده رفته
رفته در اواخر عهد وهن در امور سلطنت بجای رسید که در نواحی هر مملکت مفسدان از زمینداران و غیرهم
سر بفساد برداشتند و رهزن طریق امن و عافیت گشتند چنانچه در جوار حیدرآباد پاپرای بدنهاد
خانمان سوز جمعیت دلها گشت و آن شقی بموجب نوشتهٔ خافیخان از قوم سیندی فروشان است از خواهر
خود که بیوه صاحب مایه بود بانواع سیاست جملگی بضاعت او انتزاع نموده قلعه کوهی ملجا و ماوای خود ساخته
بنگهداشت پیادگان پرداخته شروع به رهزنی و دست اندازی باموال مردم نمود و جمعیتی فراهم آورد بعد از آنکه
فوجداران و زمینداران اطراف ازین معنی آگهی یافته در صدد استیصال آن شقی گردیدند راه فرار پیش گرفته
نزد ونکت راو زمیندار پرگنه کولاس رفته بصیغهٔ جمعداری نوکر شد بعد چندی در آنجا نیز با مفسدان آن تحصیل
بر بساط همسازی نشست و بفساد و فتنه انگیزی برخاست و ونکت راو خبردار گشته او را مقید ساخت
بعد دو ماه در سلک محبوسان دیگر که ونکت راو رهائی آنها جهت شفای فرزند خود نذر کرده بود مخلصی
یافته در موضع شاهپور آمده با سروانام که او نیز در آن ایام بفساد پیشگی سر برآورده بود عقد مرافقت بسته
و جمعیت مزید بهم رسانیده بالای کریوهٔ سنگلاخ حصاری خام بدستور گڑهی جهت پناه تعمیر نمود

علاوه

علانیه تاخت و تاراج اطراف پرداخت و تا مقدور در دست درازی باموال و عرض ناموس مردم ۱۴
خاصه مسلمین کوتاهی نمیکرد آخر الامر ستم دیدگان از دست تعدی او بحضور خلد مکان استغاثه نمودند
پادشاه رستم دلخان را برای تنبیه او مامور فرموده بود خان مشار الیه قاسمخان افغان را که مرد کار طلب و
شجاع بود بفوجداری پرگنه کلپاک که هفت هشت کروهی شاه پور است مقرر نموده جهت استیصال آن
شقی روانه کرد قاسمخان به بند و بست پرگنه مذکور پرداخته در پی استیصال او گردید تا آنکه روزی آن ناپاک
بر یکی از مواضع کلپاک تاخت آورد قاسم خان اطلاع یافته به تنبیه او متوجه شد بعد وقوع کارزار و کشته
شدن مردم بسیار آن شقاوت کردار فرار نموده بالای کوه قلب روان گشت قاسم خان تنها تعاقب
قدم بر قدم او میرفت که ناگاه تیر تفنگ به پیشانیش رسید او بدرجه شهادت فایز و جمعیتش دستخوش
تاراجیان گردید بعد ازین رستم دلخان برای تنبیه او سردار دیگر نامزد کرد و چون مهم بطول انجامید خود به تنبیه او
روی توجه آورد و باپراو سرواو هر دو در شاهپور متحصن گشته تا دو ماه جنگیده فرار بر قرار برگزیدند رستم دلخان
پس از منهدم ساختن گدهی شاهپور مراجعت نموده بمهمات دیگر اشتغال ورزید آن هر دو بعد
فرصت وقت مغتنم انگاشته مجددا گدهی مذکور را بسنگ و آهک تعمیر نموده و اسباب جنگ
فراهم آورده باز بنای فساد مشتعل ساختند و کار بجائی رسید که اهالی ده بیست کروهی اطراف بد غدغه
تاخت آنها شب بخواب نمیرفتند القصه روزی میان سرواو باپراو و بردلخان جمعدار که نوکر او بود
گفت و گوئی بمیان آمد هر دو باهم بجنگ برخاستند بردلخان بهمانوقت کشته شد و سرواو زخم کاری
که بمایش رسیده بود بعد چندی واصل جهنم گشت قوت و استعداد باپراو بعد فوتش مزید گردید و باز
با رستم دلخان بجنگ پیش آمد آخر کار رستم دلخان دار و مدار صلاح وقت دانسته مبلغی ازو گرفته

۱۵ مراجعت نمود بعد از آن چه فسادها که ذکر و تفصیل آن موجب تطویل است تا اینکه بعد کشته شدن
کام‌بخش مملکت حیدرآباد در قبضهٔ اولیای دولت شاه عالم بهادر شاه درآمد و ستم رسیدگان بدربار
پادشاهی روزانه مشعلها افروخته آمده دادخواه شدند برای استیصال آن کافر شقاوت شعار
ظل الله را به نفس نفیس تکلیف نهضت نمودند بنابرین پادشاه فریادرس یوسفخان روزبهانی را به صوبه‌داری
حیدرآباد و اضافه منصب سرفراز ساخته برای تنبیه و استیصال پاپرای تمرد کردار بتاکید هر چه تمامتر مامور فرمود
یوسفخان بعد رسیدن بحیدرآباد از همراهان خود دلاورخان را که از جمعداران کار طلب و شجاعان مشهور بود
با فوج شایسته و افغانان تهورپیشه برای تنبیه آن کافر لعین تعیین نمود و پیش از توجه قوم افغانان
آن شقی ناپاک قصبهٔ کلپاک را محاصره نموده کار بر زمینداران قصبه تنگ کرده بود و مکرر عرایض آن زمینداران
درباب طلب فوج و کمک به یوسفخان میرسید بعد رسیدن فوج مذکور آن تبه کار شوخی پیش از پیش آمده
دست و پای بیحاصل زده و اکثر همراهیان خود از دست مجاهدان واصل جهنم گردانیده دست از محاصره
برداشته با توپرام لچهمن نام که از شاه پور آورده بود خود را بشاه پور رسانید و دلاورخان کلپاک را بدست
آورده در کمین بوده انتظار وقت می‌کشید تا آنکه خبر یورهٔ آن مردود که با جمعی کثیر در قلعه بانواع شکنجهٔ عذاب
مقید بود تدبیری بخود اندیشید روزی بزن خود که هر روز طعام برای او می‌آورد گفت که چهار سوهان
بهم رسانیده همراه طعام بیار زنش سوهان چند پیدا نموده زیر طعام گذاشته آورده بشوهر خود داد او از آن
سوهان شروع به بریدن زنجیرهای پای خود و محبوسان دیگر که رفیق و محرم راز او گشته بودند نمود
ترقب رهائی خود داشت تا آنکه روزی آن متمرد و مفسد برای شکار ماهی دو کروه از شاه پور رفته بود
اتفاقاً در آن روز بجز چند کس از نگهبانان محبوسان و مستحفظان دروازه کسی دیگر در قلعه نبود متمردان

چون

غلوی وقت از رقیبان معتمم انگاشته بر سر آن نگاهبانان خند ریختند و بطرفة العین کار آنها ساخته دروازه
را بدست آوردند و جمعی کثیر از مردم دیگر که سوخته دل از بیداد آن شقی بودند نیز رفیق ایشان گشتند و پیش
از آنکه آن شقی بنگارزرود بمردم کلپاک ایما کرده بودند که هشیار باشید چون صدای توپ بگوش شما
رسد بلا توقف خود را با جمعیتی که توانید برسانید و هنگامیکه جاسوس این خبر بآن شقی رسانید خندیده زبانش
ببرید پس از آنکه صدق خبر مذکور بتواتر کشید سراسیمه سوار شد و وقتیکه مقابل دروازه شاهپور رسید مردم
قلعه توپ را سر دادند و دلاورخان با فوج خود سوار شده همان ساعت راهی گردید و پیش از رسیدن
[illegible] خان دست و پا بسیار زد و کاری پیش نبرد آخر الامر گفت که دروازه را آتش زنند بعد سوختن تخته‌های دروازه
[illegible] از بالا حصار که آنجا بنا بر احتیاط تعبیه نموده بود بپائین آمده سد راه گردید درین اثنا
فوج کلپاک [illegible] رسیده و در پائین زد و خورد عجیب واقع شد مردم پاپرا دست و پای لاحاصل زده بهزیمت
یافتند و مردم دلاورخان با فتح و ظفر داخل قلعه شده خبر بوره پاپرا را مورد تحسین و آفرین ساختند و پاپرا
فرار نموده نزدیک شام خود را به قلعه نارکینده رسانید مردم قلعه بنا بر احتیاط وقت شب اندرون
قلعه بار ندادند بعد روشن شدن صبح داخل قلعه شده به بندوبست آن پرداخت و فوج پراکنده را باز
فراهم ساخت مردم یوسفخان سه چهار روز در قلعه شاهپور جهت گردآوری مال و بندوبست قلعه
واستظهار حکم یوسفخان توقف ورزیدند یوسفخان بمجرد استماع این خبر میرزا علی نام را که در شجاعت
و کاردانی رستم وقت بود با پنج ششهزار سوار جرار که حاضر الوقت بودند روانه ساخت میرزا علی بشاهپور
رسیده بعد فراغ از مقدمات مالی با فوجی که فراهم شده بود داعیه محاصره نارکینده روانه گردید و سه چهار ماه
آنچه لازمه سعی بود از دوانیدن مورچال و کندن نقب و یورش بتقدیم رسانید اما فائده بر آن مترتب نشد

بعده یوسفخان خود با پنجشش هزار سوار دیگر رسیده بمحاصرهٔ قلعه پرداخت با وجود محاصرهٔ دوازده هزار سوار
و هشت هزار پیاده سوای جمعیت قلعداران و زمینداران آن نواح که در رکاب یوسفخان حاضر بودند تا بردوانی
نقبها و دمدمه‌ها بظهور نرسید تسخیر قلعه دست نداد و امتداد محاصره بنه ماه کشید و از جانبین مردم بسیار
تلف گشتند آخر کار یوسفخان لوای قول را کرده خفیه مبلغها بمردم قلعه و نوکران آن شقی فرستاده و باضافه
علوفه و انعامات دیگر امیدوار ساخته تفرقه در جمعیت او انداخت تا آنکه مردم بتدریج متفرق گشتند و بیوسفخان
پیوستند و روز بروز قوت بتدریج بضعف می‌گرائید و ذخیرهٔ باروت قلعه نیز قریب باتمام رسید آنوقت
یوسفخان سورچه‌های رستمانه پیشتر برده و یازده برج اطراف قلعه را متصرف گشت بتدریج مشاهده آثار
ادبار خود از راهی که برای چنین روز سیاه گذاشته بود تبدیل وضع نموده بدر رفت و تا دو روز احدی
بر فرار او آگهی نیافت و مردم قلعه جنگ می‌نمودند بعد فرار از تلنگانه بنواح حسن آباد که آباد کرده آن نابکار
فساد بمسافت دو منزل از تلنگانه بود با تاری فروشی دو چار شده درخواست تاری خوب نمود هر چند
لنگ و لوک برآمده بود اما تاری فروش بفرس از اطوار گفتگویش بشناخت و به بهانه مطلوب آن اجل گرفته
را متوقف ساخته خود را بجناح استعجال نزد جنس پورهٔ آن مردود که حاکم و فوجدار آنجا و تشنهٔ خون آنخون گرفته بود
رسانیده کیفیت حال باز گفت او همان ساعت دو صد سوار و ششصد پیاده بگرفتن او روانه کرد آن شقی وخیم العاقبت
در آنوقت هم از دست و پا زدن تقصیر نکرد و درین اثنا که تیر بندوق بپای او رسید دم روبرزمین افتاد
او را گرفته نزد یوسفخان آوردند آنجا هم از راه شقاوت بسقط گفتن آغاز کرد چند روز برای تحقیق دفاین نگهداشته
آخر الامر بند بند او جدا کرده سر او روانهٔ حضور ساختند و دیگر اعضایش باطراف سور عبرة للناظرین آویختند
سبب رحلت یوسفخان روز بهانی از جهان فانی چنانچه زبانی بعضی ثقات مسموع شده آنست که چون

خان مشار الیه از لذات حکمرانی و جاه که از مستلذات روحانی است حظ مستوفی اندوخته خواست
از لذت باه که بهترین لذات جسمانی است نیز بهرهٔ وافی اندوزد و برای ازدیاد قوت باه رجوع با طبای زمان
آورد طبیبی خوردن فاد زهر حیوانی با پرهیز خاصه از مقاربت زنان تجویز کرد و او شروع بخوردن نمود چون در اثنای
استعمال اثر دوا ظاهر شد قوت بهیمیه بر قوت عاقله بنوعی غالب آمد که سررشتهٔ احتیاط بالمره از دست
رفت در حین مقاربت خون جاری شد هر چند بمداوا پرداختند نفع نه بخشید و رخت زندگانی ازین جهان فانی
بسرای جاودانی کشید و از لذات روحانی و جسمانی یکبارگی محروم گردید **ذکر احوال مبارز خان
عماد الملک که بصوبه داری حیدرآباد اختصاص یافته بود** صاحب مآثر الامرا بزبان قلم
داده که نام اصلی مشار الیه خواجه محمد است ؛ در اوان صبا و طفلی بهمراهی والدهٔ ماجده از موطن و مولد
خویش بلخ رهگرای هندوستان گردید و چون بگجرات پنجاب منزل گزید او را بخدمت شاه دوله مشهور
که درویش صاحب تصرف بود و سکنهٔ آنجا عموماً بخدمت او اعتقاد داشتند بردند آن بزرگوار مژدهٔ
دولت و اقبال باو داده پارچه ملبوس درویشانهٔ خود باو بخشید پس از آنکه بسن رشد و تمیز رسید در پی
تلاش روزگار شد در آغاز شباب برفاقت میرزا یار علی که با کم منصبی جای بسیار در مزاج پادشاهی داشت پیوست
میرزا کاغذهای دستخطی خود را حوالهٔ او می کرد و کارها از و می گرفت تا آنکه شیرازه بدل التفات میرزا نسخهٔ احوالش
بجمعیت گرائید و بمنصب پادشاهی سرفرازی یافته چندی به پیشدستی بخشیگری سیوم مامور گردید و پس از آن
بنیابت سردارخان کوتوال نامی و شهرتی پیدا کرد و در همان هنگام صبیهٔ عنایت الله خان که از اکابر
کشمیر است در عقد ازدواج خویش در آورد و چارچمن حالش طراوت دیگر گرفت و نخل دولتش شادابی
تازه یافت و بافزونی منصب عز و اعتبارش افزود و بتفویض بخشیگری سرکار شاهزاده

محمد کام‌بخش فرق اعتبار بفلک سود و در ایام محاصرهٔ قلعهٔ پرناله با فوج شاهزاده میر مورچال بود پس
از آن بفوجداری سکهنه که محال خالصهٔ مقرری خجسته بنیاد است نامزد شده در ازای حسن تردد و کاردانی
بخطاب امانت خان تخصیص یافته بماموری نمود و در سال هزار و یکصد و پانزده هجری فوجداری بیضاپور که
و چار کروهی اورنگ آباد است ضمیمه شده بعطای منصب و خدمت کامیابی افراخت و در عهد خلد منزل بمتصدی
گری و فوجداری بندر مبارک سورت عنان عزیمت بجانب مقصود منعطف ساخت و چون خان فیروز جنگ
ناظم گجرات سفر آخرت برگزید بطریق ایلغار خود را باحمدآباد رسانیده بضبط خزاین و کارخانجات او پرداخته
در حفاظت و حراست آن اولکه وسیع کوشیده از پیشگاه خلافت و جهانبانی بافزایش منصب و صاحب صوبگی
گجرات چهرهٔ اعتبار افروخت و چون نوبت فرمانروائی بجهاندار شاه رسید و صوبداری آنجا به بلند خان
قرار یافت بوسیلهٔ کوکلتاش خان بنظم ولایت مالوا دولت افتخار اندوخت پیش از وصول به اجین
که حاکم نشین آن صوبه است زمیندار رام پوره رتن سنگه چندراوت نام که در عهد عالمگیری بر سر وطن
مسلمان شده باسلام خان مخاطب گشته در نیولا بنابر وهن و سستی سلطنت خیال سری و سرداری
بسر بی مغز خود راه داده انبوهی فراهم آورده بتصرف محالات پادشاهی دست تجبر برافراشته بود اگرچه مشهور
است که ذوالفقار خان بنابر عنادی که با کوکلتاش خان داشت براجهٔ مذکور اشاره نمود که خلل انداز عمل
خان مذکور شود تا بدنامی این بدنفسی بحال مربی او عاید گردد نخست پیام مصالحت داد چون بدالاسلام
شدید العناد از فرط نخوت و استکبار سر از قبول آن باز زده بنیاد مخالفت نهاد دلیر خان روهیله را
که از مشاهیر جماعه داران آن صوبه بود با فوج بسیار بر سر قصبهٔ سارنگ پور فرستاده عبدالرحیم بیگ تهانه دار
آنجا را برداشت و جمع کثیر را اسیر و مقتول کرده لوای بغی افراشت خان شهامت نشان از حمیت

۲۰ رسا و غیرت بجاز یاده برین تاب ستم شرکی آن جهالت کیش نیاورده با جمعی که همگی بسه هزار سوار

نمیرسید بعزم رزم و پیکار بسرعت هرچه تمامتر برسر او رسید و با بیست هزار سوار که اکثر در آن افغانان

نامی بودند مثل دوست محمد خان روهیله صف آرا گشته بهمعنانی تائید یزدانی مظفر و منصور گردید و بعد از فتح خواست

که بنهب و غارت رام پوره وطن اصلی زمیدار مقتول توجه کار وزرنش بعجز و زاری وارسال پیشکش از آن

عزیمت باز گردانید جهاندار شاه به ارسال فرمان تحسین و عطای خطاب شهامتخان نواخت و در آغاز

فرمانروائی خود محمد فرخ سیر بار دیگر او را صوبه دار گجرات ساخت و بعضی از حکمرانی او منقضی نگشته بود

که پادشاه ایالت آنجا به داود خان پنی مفوض نمود و خان مذکور بخطاب مبارزخان و تقرر صوبه داری حیدرآباد درجه

امتیاز پیمود و این التفات شهرتی دارد که خان مبارزت نشان در همان ایام شبی در رویا بر رویت جمال

جهان آرای جناب مرتضوی علیه الصلوة والسلام دیده جان منور ساخت و آنحضرت او را بنگاه التفات

نواخت و اشاره بخوابه نمود و امر به آبادی آن فرمود چون این دولت بیدار نصیب او گردیده دانست

که اینخواب نه از قبیل اضغاث احلام است که بمضمون وما نحن بتاویلها بعالمین تسکین خاطر

توان نمود لاجرم مترقب ظهور اثر آن میبود و در همان روزها بی تمهید مقدمات بصاحب صوبگی حیدرآباد نامزد

گردید و بیقین پیوست که تعبیر خواب تعمیر همین ولایت است که نسبت اسمی بشاه ولایت دارد القصه

چون رخش عزیمت بجانب مقصود راند شبی که باختیار منجمین بعد مغرب از دروازه پل داخل بلده شد

تا خانه رستم دلخان که در آنوقت دارالاماره بود با وجود طول مسافت راسته بازار غیر از سه دوکان همه

بیچراغ و ویران بود اما خان مشار الیه بر طبق امر جلیل القدر جناب مرتضوی علیه السلام بکمال بذل جهد در آبادی

بلده حیدرآباد و محالات آن بتقدیم رسانید دوازده سال کم و بیش در آن مملکت وسیع نقش تسلط درست

۲۱ نشانید مطیعان را بنواخت و متمردان را برانداخت و رعایای مالگذار را باستمالت و دلاسا پرورش
مینمود و دایما در ترفیه احوال خلایق بوده دمی نمی آسود و هنگامیکه امیر الامرا نظامت دکن مامور گردید بخجسته بنیاد
آمد خان مذکور بآهنگ ملاقات او رفت امیر الامرا پس از آنکه شخصیت او دریافت باندازه قدر نیکش
سلوک پسندیده نموده مقتضی المرام رخصت انصراف بصوبه اش ارزانی داشت و چون امیر الامرا سید حسین علیخان
ناظم دکن از حرکات ناپسندیده فرخ سیر پادشاه بتنگ آمده از دشمن خانه اندیشیده بدشمن بیگانه ساخت
و بموافقت نمودن با مرهته ها پرداخت و مصالحه با راجه ساهو بشروط قرار داده اسناد چوتهه و سردیسمکهی
شش صوبه دکن بمهر خود حواله نمود و گماشتگان او را همه جا شریک و دخیل ساخت چنانچه بعد ازین بشرح جا بجا
نگاشته کلک بیان خواهد گردید خان مبارز نشان بقوت بازوی جلادت و نیروی پنجه حمیت در
صوبه حیدر آباد غنیم را عمل نداده و با وجود آنکه زیاده از ۳ هزار سوار ملازم نمیداشت اما فوجهای گران مرهته را
بدست بردهای نمایان آواره دشت فرار میداشت هرکه از اشقیا بسرحد او قدم گذاشت سزای جنگ مستوفی
خورد و هر سردار مرهته که اراده دست اندازی در آن دیار مینمود ضرب دست او دیده بتگ پا جان بسلامت میبرد
و چون نواب مستطاب نظام الملک آصفجاه بمدد و نیکخواهی خسرو زمان محمد شاه پادشاه بر میان عقیدت بسته
از مالوا بدکن انتهاض نمود از آنجا که خان مشار الیه بمراسلات زبان موافقت داده بود از حیدر آباد روانه شد
و در ایام اقامت نواب مغفرت مآب آصفجاه ببلده خجسته بنیاد اورنگ آباد رسیده طرح مزید اخلاص انداخت
و از طرفین تجدید مواثیق یکجهتی بمیان آمد و تجویز منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب عماد الملک
لوای شادکامی افراخت و خان مشار الیه بتهیه شادی پسرها پرداخت و جشن طوی و سور برآراست در آن ایام
نواب مستطاب آصفجاه برخلاف رای خان نیک اندیش عزیمت رفتن حضور بجزم تصمیم نمود اتفاقا تکمیل فردا نور
الیه.

رسیده بنابر بعضی وجوه مراجعت فرموده در تصویب رای خان مبارزت نشان نامهٔ مضمون بدین بیت
ع انچه در آینه جوان بیند پیر در خشت کهنه آن بیند بقلم آورد و پس از آن بمشورت و کنکاش یکدیگر نواب آصفجاه
بجانب ادهونی رایت توجه افراخت از سران و افغانان خیلی پیشکش معتد به درخواست آن خان مزاج شناس
چون صرفهٔ خویش در آن نمیدید که سرداران آنطرف محکوم نواب مستطاب شوند عذر بند و بست تعلقهٔ
خود و وعدهٔ مراجعت بمیان آورده از آنجا برخاست و بعد از آن بایستی که با جمعیت شایسته خود را میرسانید
اما با جمعیت قلیل رسید از جهت آنچه مطمح نظر انور نواب مستطاب بود عشر عشیر آن بظهور نرسید و باطنها
غبارآلود گردید از آن هنگام او از دیگر حکام جنوبی مطلقا باز پرس نمیکرد و از محال سیکاکول که خالصه بود چیزی
دست بر داشته گاهی از آن داخل خزانه میکرد و در دیگر محالات آنصوبه حسب دلخواه تصرف مینمود و چون
نواب مستطاب بحضور شتافته مسندآرای وزارت گردید هنگام پذیرایی مناصب او و پسران و همراهانش
کمی و نقصان بعمل آورده بازخواست زر خالصه نیز از وکلیش فرمود و هرگاه سخن تجویز نظامت کابل برای
شخصی بمیان آمد بطل سبحانی عرض کرد که برای اینکار به از مبارزخان دیگری نیست و پس از آنکه عوض دکن مالوا
و گجرات ضمیمهٔ وزارت آصفجاه مقرر شد از ینکه بیگانه صوبه دار شود بهتر است که مبارزخان باشد و فیما بین
حقوق اخلاص و رعایت متحقق است بپادشاه در ینباب عرض نمود و مشارالیه هم بتکرار قلمی فرمود
اما در ضمن عنایت الله خان خسرش که در حضور خان سامان و نایب وزارت بود باشارهٔ خاقان زمان
از دور باغ سبز نموده تطمیع زیاده کرد و در روغن قاز مالیده امیدوار نهاد خان مشارالیه پی استصواب
نواب مستطاب از جا در آمده از روی فدویت و نمکخوارگی انقیاد اوامر پادشاهی را بخود مصمم گردانید
و در محاصرهٔ گدهی لونجر که نزدیک مچهلی بندر است و آپاراو زمیندار مفسد پیشه آنجا متحصن گشته در جنگ

و پیکار داد دلیری و دلاوری میداد شش هفت ماهی گذرانیده بود که فرمان صوبه داری دکن برسید
خان مبارزت نشان چندروز دیگر صرف اوقات بر آن قلعچه نموده بمصالحت آنرا گرفته علم معاودت
بحیدرآباد افراخت چون افغانان جنوبی نیز درین امر سلسله جنبان بودند بهادرخان پنی فوجدار کرنول و ابو الفتح خان
پسر عبد النبی خان فوجدار کرپه و عبد المجید خان نبیرهٔ دلیرخان و منتسبان او علیخان و از جانب سعادت الله خان
فوجدار کرناتک پسر میر ابو طالب بدخشی با فوج شایسته رفیق گشته در عین برشکال از متصل باندیر عبور آب
گنگ کوداوری نموده در سواد اوندهیه که پرگنه ایست از سرکار باسم بالاگهات برارخواست که موسم باران
بگذراند درین ایام نواب آصفجاه که بنابر ناسازی مردم حضور بتقریب شکار برآمده و باستماع انتشار فتنه
در مالوا از منزل سورون کنار گنگ بهاکرتی روانهٔ آنصوب گردید و پس از اخراج اشقیا از پرگنه اجین گذشته
بر پرگنه بهورکه متصل سرونج است ورود مسعود فرمود که خط محمد غیاث خان بهادر از خجسته بنیاد رسید
بدین مضمون که باغوای مردم و راندار حضور و افغانان جنوبی مبارزخان صوبه داری دکن قبول کرده بوصول
فرمان عازم اینطرف است و از فحوای شورت اینها چنان مستفاد میشود که بعد از دخل صوبه داری باعساکر
دکن متوجه مالوا شود و جمعی از حضور هم متعین کردند و تکالیف مالایطاق درمیان آرند که بهم رسیدن
متعذر باشد و هم کردن نهادن متعسر بعد رسیدن این خط نواب آصفجاه اندیشه مند بود که خط وکیل
مبارزخان متوی بمضمون خط محمد غیاث خان بدست افتاد و اندیشه موهوم متیقن شد لاجار بنابر مصلحت
وقت عطف عنان بکران عزیمت بجانب دکن نمود و بپای استعجال ره نورد مسافت گشته در شهر
ذی قعده سال هزار صد و سی و شش هجری رونق افزای خجسته بنیاد گشت و بر سبیل اتمام حجت
نخست بمواعظ دلپسند از اقدام بر جدال و قتال که موجب سفک دماء مسلمین است تحذیر فرمود

اما ممتنع به گشته اصرار بر کارزار نمود و بتاریخ بیست و دویم محرم سنه هزار و یکصد و سی و هفت هجری نزدیک قصبه سکرکهیره مضاف صوبه برار که از خجسته بنیاد چهل کروه واقع شده مصاف آراسته متهورانه مقتول گشت چنانکه بعد ازین بتفصیل در احوال نواب مغفرتمآب نظام الملک آصفجاه رقم پذیر قلم وقایع رقم خواهد گردید حصار حیدرآباد بنای خان مشار الیه است لیکن کار حصار را باتمام نارسیده بنای عمرش باتمام رسید بعد از آن در عهد نواب مغفرت مآب حصار بلده مذکور صورت انصرام یافت

باب اول در بیان احوال سعادت اشتمال نواب مغفرت مآب نظام الملک آصفجاه طاب ثراه مشتمل بر سه فصل

فصل اول در ذکر نسب همایون آصف سلیمان نشان و

مجملی از احوال این خاندان عالیشان بر دانش پژوهان سلسله حقایق آگاهی و بینش نهادان دودمان باریک بینی و دقت نگاهی مخفی نخواهد بود که چون ستایش نژاد پر و بال گذاف پروازان هوای اعتبار و تعداد اجداد سلم لاف پیمایان اوج افتخار است نامه نژادی را که بتوشیح خاتم رسالت منشور فرمانروایی اقلیم والاگوهری باشد زینت تذهیب مدح و ثنا چه کار و صحیفه نسبی را که بتوقیع دیوان ولایت فرمان سروری و سالاری ملک عالی تباری باشد به نقش و نگار تحسین و اطراء کدام افتخار پس همان بهتر که خامه سخن گذار پای اندیشه را از خار خار اظهار ظاهر دست فرسوده آبله تحصیل حاصل ننماید و عنان بیان نژادی ترتیب مقدماتی چند منعطف گرداند که منبع انشعاب این بحر ذخار جلالت از محیط اعظم خاندان رسالت و انسحاب این ابر مطیر کرامت از چشمه سار دودمان ولایت باشد مفصل این مجمل آنکه آبای کرام و اجداد عظام آن عالی مقام از قدیم الایام در ولایت توران مرجع کافه انام و ملجای خواص و عوام و پیوسته بر اریکه جاه و اجلال بوده اند اما این گل بوستان الطاف حضرت اله اعنی میر قمر الدین نظام الملک آصفجاه

۲۵ طالب ثراه از گلبن هویت خدیو فلک بارگاه طرازندهٔ اورایک عظمت و شوکت فرازندهٔ الویهٔ ابهت

و حشمت گلشن فتح و ظفر راآب و رنگ جناب غفران مآب میر شهاب الدین غازی الدین خان بهادر

فیروز جنگ جلوه آرای گلشن ظهور گردیده و چون والدهٔ ماجده اش از سادات صحیح النسب میر حیدری

بوده سلسلهٔ انبعاث این امواج سیادت ببحر زاخر خاندان رسالت منتهی می گردد و آن گلبن اصایل

قادر لایزال از حدیقهٔ ذات کرامت اشتمال رونق پیرای ریاض دولت و اقبال طراوت افزای

حدایق مکرمت و اجلال نضارت بخش گلستان شوکت و شان خواجه عابد قلیچ خان اسکنه الله

فرادیس الجنان دمیده و آن حدیقهٔ فردوس شمیم که رشک افزای روح و ریحان و جنة النعیم است

از فیض سحاب مطیر ذات عدیم النظیر صدر آرای مسند فضل و کمال زیب افزای چار بالش جاه و جلال

رکن رکین دین متین حصن حصین شرع مبین قدوهٔ جهان و جهانیان جناب عالم شیخ نور الله مرقده

بانوار الغفران پیرایهٔ شگفتگی پوشیده و آن سحاب رحمت حضرت وهاب از دریای فطرت عزیز الافاضت

سرچشمهٔ انهار فواضل سرو جویبار فضایل رافع رایات عالیات کمالات صاحب آیات بینات مکارم

صفات مفتاح کنوز رموز و اسرار جناب الهداد شیخ رفع الله درجته فی مقامات الابرار اوج پیمای

ظهور گردیده و آن دریای فیوض الهی منشعب از لجهٔ هستی محیط اعظم حق پرستی و آگاهی سرخیل سالکان

طریقت قافله سالار کاروان معرفت محرم خلوتکدهٔ لاهوت باریاب محفل ملکوت آئینهٔ انوار تجلیات گنجینهٔ اسرار

تعینات پروانهٔ شمع جلال عندلیب گلشن جمال یوسف مصر شهود و عرفان جناب عبد الرحمن شیخ الملقب

بعزیزان روح الله روحه بروایح الرحمة والرضوان است و آنحضرت از اکابر و امجاد سمرقند و احفاد شیخ ارجمند

اعنی سلطان الموحدین العارف الکامل المؤید بالفیض السرمدی شیخ الشیوخ شهاب الدین عمر السهروردی

ونی

قدس الله سره العزیز است و نسب شیخ بزرگوار بصدیق اکبر رضی الله عنه منتهی میگردد و جدی مادری
نواب بحضرت مآب علامی فهامی سعدالله خان وزیر اعظم شاهجهان پادشاه صاحب قران ثانی است
انشاء الله تعالی احوالش عنقریب بضبط قلم وقایع رقم خواهد آمد اللهم اجعل هذه السلسلة
العالیه برهاناً ساطعاً علی التسلسل و نوراً لامعاً لا یقبل ظلمة
التناهی و التبطل ذکر مجملی از احوال میمنت اشتمال رونق بخش هند شوکت و شان
خواجه عابد قلیچ خان علیه الرحمة و الرضوان مولد آنجناب مقام علی آباد سه کروهی
سمرقند است که والد ماجدش در آنجا توطن داشت و چون جناب عالم شیخ علامه زمان و صاحب
تصانیف غرا از پیشگاه پادشاه توران بخطاب اعلم العلماء امتیاز داشت آنحضرت در خدمت
پدر بزرگوار و دیگر علمای سمرقند تحصیل علوم نموده به بخارا شتافت و ابتدا بمنصب قضای آنجا و پس
از آن بشیخ الاسلامی سرفرازی یافت در اواخر عهد شاه جهانی وارد هند شده بنابر جوهر ذاتی و شرافت
نسبی احراز شرف ملازمت نموده بعنایت خلعت و شش هزار روپیه نقد غرا اختصاص یافته در
رکاب شاهزاده اورنگ زیب بدکن آمده سرمایه اعتبار اندوخت و هنگام توجه شاهزاده در سنه
یکهزار و شصت و هفت هجری بحضور بسبب استماع اخبار اختلال آثار در امور سلطنت که عمده آن ولیعهدی
دارا شکوه است و بیماری شاهجهان و متوجه شدن آن پادشاه جهت معالجه و تبدیل هوا بصوب اکبرآباد
و مقید گردیدن عیسی بیک وکیل اورنگ زیب و ضبط شدن خانه او و طلب گشتن افواج پادشاهی
که برکاب عالمگیر در محاصره بیجاپور بود و فرستادن دارا شکوه راجه جیسنگه را برسر شجاع و فرار نمودن
شجاع از مقابله راجه جیسنگه بجانب بنگاله از راه دریا و بقتل رسانیدن دارا شکوه اسیران شجاع را

که دستگیر راجه جی سنگه شده بودند و فرستادن دارا شکوه مهاراجه جسونت سنگه و قاسم خان را جهت
تنبیه طریق بر مراد بخش که در احمد آباد سکه و خطبه بنام خود کرده بود و بر عالمگیر که از دکن سبقت نمود در باغ
فرمان باری برهانپور باضافه منصب و خطاب خانی چهره افتخار افروخت و در سنه هزار و هفتاد و یکهجری
بخدمت صدارت کل از تغیر شیخ میرک که بنابر کبر سن بکارها نمیرسید سرمایه اعتبار اندوخت و در
سال هزار و هفتاد و هفت هجری بعنایت خلعت و فیل و صوبه داری اجمیر لوای نام آوری افراخت و در سال
هزار و هشتاد و یکهجری از تغیر مبارز خان بصوبه داری ملتان پرداخت و در ایامیکه خلد مکان از شولاپور
باراده تسخیر بیجاپور عنان عزیمت بدانصوب تافت خان موصوف بسعادت ملازمت رسیده و پس از
وصول بنواحی بیجاپور بعنایت ترکش کمان ممتاز گشته تعین مورچال گردید و در سال هزار و هشتاد و پنجهجری
از صوبه داری ملتان معزول گشته بحضور پادشاه رسید و در همین سال رخصت حج یافته امیر حاج
گردید و در سنه هزار و نود عنایت بخطاب قلیچ خان علم مباهات افراخت و پادشاه او را بفرستادن
اسپ با ساز طلا بوساطت خلفش میر شهاب الدین خان به بندر سورت بنواخت و بعد چندی بسعادت
ملازمت فایز گشته همراه پادشاهزاده عالم بتعاقب محمد اکبر مرخص گشت و بنابر ملال شاهزاده بمذهب
تشیع ملال خاطر بهم رسانیده بی رخصت شاهزاده بحضور بازگشت و چهار ماه بپاس خاطر شاهزاده بمهم سرک
مامور بود باز بملازمت شتافت و شانزدهم جمادی الاولی سنه یکهزار و نود و دو بار دیگر از انتقال رضویخان
بخلعت صدارت کل عز اختصاص یافت و در سال یکهزار و نود و سه همراه شاهزاده به بیساق دکن
مامور شده بمکرمت خلعت خاصه و اسپ و نقاره معزز و مفتخر گردید و در سال هزار و نود و شش هجری
سیزدهم ذی قعده بصوبه داری ظفرآباد و عطای ماده فیل معزز و به بلند پایگی رسید و در سال یکهزار و نود و

هشت در محاصرهٔ قلعه گولکنده چنانچه در مقالهٔ اولی بقید قلم آمد از دست بردِ سه بخیه تقدیر گلولهٔ زنبورک
بشانهٔ جانبِ راستش رسیده دستش بر دو او بپای مردی همت و نیروی بازوی حمیت سواره بخیمه آمد
وجدة الملک اسد خان بحکم خدیو زمان بعیادت رفت و در آنوقت جراحان چابک دست استخوانشان
ریزهارا از شانهٔ آن یگانه میچیدند بدستیاری همت بجا ربالش استقلال نشسته بی چین جبین گرم سخن بود
و بدستِ دیگر قهوه میخورد و می‌گفت بخیه دوز دوست کار بدست آمده هرچند جراحان دستکاریها نمودند
چون دستِ زور قضا بالا بود بعد سه روز از دست اجل شربت ممات چشیده بسیر روضهٔ رضوان
خرامید و در مرقدیکه سه کروهی حیدرآباد جانبِ غرب واقعست آسود عجب سرداری بادل و دست
صاحبِ دستگاه با وقار سراپا همت و شجاعت و شهامت بود و در مکهٔ معظمه زادالله شرفاً
خیرات و مبرات بسیار نمود ذکرِ احوال محامد اشتمال زیب افزای وسادهٔ شوکت و
اقبال شیرازه بند مجموعهٔ دانش و فرهنگ میر شهاب الدین غازی الدینخان بهادر
فیروزجنگ آنجناب خلفِ ارشد خواجه عابد قلیچ خان مغفور که والدهٔ ماجدهٔ اش از سادات
میر حیدری مشهور چنانچه گذشت مولدش ولایتِ توران است بعد بلوغ بسن رشد در سال یکهزار و هشتاد
و نه هجری از سمرقند وارد هند گردیده بملازمتِ عالمگیر پادشاه فایز شده سیر تحفهٔ باکلهای میناکار
گذرانید گویند روزی سبحان قلیخان والی آنجا بسیر فالیز رفته بود میر موصوف بوساطت خواجه یعقوب
جویباری و رستم بی اتالیق استدعای رخصت هندوستان نمود خان او را طلبیده فاتحه خوانده رخصت نمود
تو بهندوستان میروی مرد عمده خواهی شد چنانچه دولت و حشمتش بپایه رسید که ثروت و مکنت سلاطین
بلخ و بخارا در جنبِ آن نمودی نداشت و در سال یکهزار و نود هجری هنگام توجه موکب اجلال به تنبیه

۲۹ رانای اودیپور که در آن حین از حسن علیخان بهادر عالمگیرشاهی که بتعاقب رانا بکوهستان شمالی
اودیپور رفته بود خبر واقعی مسموع خاقان زمان نمیشد میر موصوف نصف شب که با میرکنگ
قیام داشت حسب الحکم حضور برای خبرگیری خان مشارالیه بصوب کوهستان مذکور روانه شد و برهنمونی
اقبال با وصف عدم اطلاع بر کیفیت ملک بیگانه و نشیب و فراز راه و تعدد طرق و بعد مسافت
و خوف راه گیران بی امداد رفیق بلا توقف بپای استعجال رفت و بعد دو روز باعرضه داشت خان
مشارالیه در حضور آمد و این حسن خدمت موجب ترقی او گشته همان وقت از فرط عنایت پادشاه
بی استصواب بخشی بواسطهٔ مراد خان سرچوکی خواصان باضافه منصب و خطاب خانی و عنایت
فیل و ترکش کمان به بلند پایگی رسید و پس از آن به تنبیه درگ داس و سونگ و دیگر مفسدان
راتهور با فوج شایسته بطرف سروهی متعین گردید چون آن شورش گرایان بشاهزاده محمد اکبر پیوسته
آوارهٔ دشت ادبار گشتند شاهزاده میرک خان را که از نوکران روشناس پادشاهی بود نزد معزی الیه
فرستاد و بوساطت او تطمیع بوعده های مکرمت و رعایت نموده پیغام رفاقت خود داد خان فدویت
نشان از نیک اندیشی و عقیدت کیشی سر از رفاقت شاهزاده تافت و با میرک خان شصت کروه
مسافت در دو روز پیموده و بحضور رسیده و ذخیره نیکنامی اندوخته و مورد فراوان تحسین گشته
به ارونگی عرض مکرر عز اختصاص یافت و خافیخان در وقایع سال بیست و دوم عالمگیری نوشته
که چون به سبب بندوبست راجپوتان خبر واقعی لشکر پادشاهزاده محمد اکبر بمسامع اجلال نمیرسید پادشاه
مشارالیه را برای آوردن خبر تحقیق از آن لشکر تعین فرمود و همین که مشارالیه رو بفوج شاهزاده آورد
راد را و مجاهد خان که همراه اکبر محصور و باقتضای صلاح وقت رفیق و جویای قابو بود از استماع خبر رسیدن

برادر خود بخدمت شاهزاده عرض کرد که اگر اجازت باشد خود را به برادر رسانیده استمالت نموده
با خود بیاورد و بعد حصول رخصت آنچه از نقد و جنس توانست با خود برداشته به برادر خود پیوست
و هردو برادر بالاتفاق بخدمت پادشاه در حالتی که مزاج همایون از استماع اخبار مختلف نهایت
ملول بود رسیدند خلدمکان از فرط مسرت محمد مراد را که از خانه زادان معتبر در آنوقت حاضر بود
فرمود که سید شهاب الدین را وقت ملازمت مخاطب به سید شهاب الدینخان نموده تسلیم
کنانند و بعد ملازمت مجاهد خان نیز مورد عنایت گشت و حقیقت لشکر و تعداد فوج مجبور و غیر مجبور
بعرض رسانید و در ضمن مردم روشناس دیگر نیز شروع بآمدن حضور نمودند و بعرض رسانیدند که بعد
برآمدن مجاهد خان از لشکر محمد اکبر خلل عظیم در آن فوج راه یافت و در سنه یکهزار و نود و سه پس از
قدوم موکب پادشاهی بدیار دکن پادشاه او را به تنبیه متمردان نواح جنیر و عطای داروغگی گرز
برداران خاص پایه از تغیر مکرم خان عز امتیاز بخشید و سید اوغلان در حضور نیابةً در سرانجام آن خدمت
می کوشید و بقول خافیخان در سال مذکور خلدمکان مشار الیه را برای تسخیر قلعه رامسیج
تعین فرمود و چون قلعه دار آنجا از قوم مرهته مرد کار آزموده و جهاندیده بود و در خبرداری و هشیاری
دقیقه نامرعی نمیداشت و ترددات خارج از قیاس بعرص ظهور می آورد و چنانچه بسبب فقدان
توپ آهنی در آن قلعه توپ از چوب ساخته و بچرم آنرا گرفته بروقت قابو سر میداد که کار ده
توپ آهنی از آن بظهور میرسید سعی و تردد خان موصوف در آنجا بجایی نرسید از اینجهت پادشاه
او را بحضور طلبیده خانجهان بهادر را برای تسخیر آن قلعه نامزد فرمود و چون مکرر بایورشهای
بهت و تاختهای مردانه غنیم را منکوب و مغلوب ساخت در سنه یکهزار و نود و چهار هجری به خطاب

غازی الدین خان بهادر لوای بلند رتبگی افراخت و در سنهٔ یکهزار و نود و پنج هجری به تسخیر قلعه راهیری
که مامن و مسکن سیهابود مرخص گشته و بارتی آن قلعه را آتش زده و اکثری از سرگروهای کفار
را به قتل آورده مصدر فتح نمایان گردید و در جلدوی آن بخطاب فیروز جنگ و عطای نقاره به بلند پایگی
رسید و چون در محاصرهٔ بیجاپور در فوج شاهزاده محمد اعظم شاه گرانی غله بآن درجه شده بود که اقامت
در آنجا دشوار گشته بود پادشاه آن مشمول الطاف رالعنایت ماهی مزید اعتبار بخشیده برای رسانیدن
رسد متعین گردانید مشار الیه بموافقت بنجارها رسد فراوان بهم آورده و متوجه لشکر شاهزاده شده
در اثنای راه رسدی را که پیرا نایک زمیندار شش هزار پیادهٔ جنگی همراه داده برای اهل بیجاپور فرستاده
بود بقهر و غلبه متصرف گشته و پیادگان را کشته مظفر و منصور با رسد موفور خود را به لشکر شاهزاده رسانید و بموجب
نوشته خافیخان چون غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ با مجاهد خان و تیرانداز خان و دیگر امرای کارزار دیده
با رسد پانزده بیست هزار گاو نزدیک پرگنه اندی پانزده شانزده کروهی بیجاپور رسید سرداران
بیجاپور که بموافقت غنیم اطراف شاهزاده محاصره نموده عرصه بر لشکریان نهایت تنگ کرده بودند
چند هزار سوار و پیاده برای محافظت فوج شاهزاده که در اسپان فوج پادشاهی بجز پوست و استخوان
نمانده بود تا بجائیکه جانی سگم محل خاص پادشاهزاده از بالای فیل هنگام حملهٔ مخالفان بدست خود تیر میزد
و در تسلی و دلاسای امرا میکوشید گذاشته با چهل و پنجاه هزار سوار و قریب دو لک پیادهٔ جنگی کرناتکی
باستقبال غازی الدین خان بهادر شتافتند بعد تقابل فئتین هر دو برادر یعنی غازی الدین خان بهادر و مجاهد خان بهادر
از کثرت فوج مخالفان نااندیشیده خدای العظمت یاد نموده اسپها بر دواشتند و جنگ صعب جهان آشوب
بمیان آمد تا بجائیکه لشکریانرا از بیم هلاک هوش و حواس رفت آخر الامر از چپقلشهای پیاپی بهادران

تفوق

خصوصاً از تردد مجاهد خان بهادر هزیمت مخالفان راه یافت و رسد را بلاآفت به لشکر شاهزاده رسانید ۱۰۲
و مورد تحسین خلایق گردید ند شاهزاده بی اختیار آفرین گویان غازی‌الدین خان بهادر را در کنار گرفته
بانواع نوازش و مکرمت مفتخر ساخت و حضرت خلدمکان از استماع این خبر نصرت اثر باضافه‌های نمایان
نواخت و از فرط عنایت بزبان مبارک فرمود که چنانچه حق سبحانه تعالی از طرف فیروز جنگ شرم آل
تیموریه نگهداشت آبروی او و اولاد او تا دور قیامت نگهدارد و از راه عنایت و نوازش موفور فتح بیجاپور
بنامش تقرر کرده چنانچه در مقالهٔ اولی مرقوم گردیده بدستخط خاص بواقعه نگار کل ترقیم نمود که داخل وقایع نماید
که بدستیاری فرزند بی ریو و رنگ غازی‌الدین خان بهادر فیروز جنگ مفتوح شد بعد از آن قلعهٔ ابراهیم گده
عرف ادونی را که بفیروزگده موسوم شده جبراً و قهراً مفتوح ساخت و در محاصرهٔ قلعهٔ گولکنده ترددات
بهادرانه برروی کار آورده زخمها برداشته بعد تسخیر آن قلعه بمنصب والای هفت هزاری هفت هزار
سوار لوای افتخار برافراخت پس از آن قلعهٔ حصین ادهونی را که موسوم بامتیازگده گردید
بمساعی جمیله از دست سیدی مسعود بیجاپوری عادلشاهی انتزاع نموده در سال هزار و نود و نهم با مضافات
آن ضمیمهٔ ملک پادشاهی گردانید و باعلی مرتبهٔ اختصاص رسید و بقول خافیخان پادشاه بهادر موصوف را
در سنهٔ هزار و نود و هشت هجری همراه شاهزاده محمد اعظم شاه نموده با جمعیت بست و پنج هزار سوار و همراه اکثر
مغلیه همراهی را بنابر عدم پای باقی تعدی مقرر کرده مرخص فرمود و از عقب جهت پشت گرمی پادشاهزاده را
با چهل هزار سوار و توپخانهٔ بیشمار و خود بدولت با فر و شکوه عالم ستانی بعد بند و بست نواح حیدرآباد (۱)
اوایل ربیع الثانی رایت ظفر آیت بصوب ظفرآباد بیدر برافراشت و بهادر موصوف در سال هزار و نود
و نه هجری بعد فتح قلعهٔ ادهونی از بیجاپور باستیصال سنتا مامور گردید و بنابر شیوع فساد هوا که کم کسی از

 آفتش سالم میماند اکثری گرفتار دست اجل میشدند و آنها یکه جان بسلامت می بردند عوض جان حاستین

شریفتین یعنی سمع و بصر را می باختند آفت تعطل بصارت بچشم آن بهادر رسید و انچه که زبان زد

مردم شده که پادشاه بر بعضی اسرار او اطلاع یافته در آشوب چشم که عارض شده بود اظهار اشاره اعدام

بصرش نمود فروغی از راستی ندارد و قاضی عقل بکذب اینخبر حکم می کند چه پادشاه عالمگیر شدید العظم

وکینه ور بود اگر چیزی ازین قبیل در می یافت باین شوکت و عظمت نمی گذاشت خیر سگالی و نیک

اندیشی او نقش خاطر پادشاه بود شخصی از راه عناد عرضداشت مشتمل بر مداهنه و مساهله بهادر موصوف

در تنبیه اشقیای دکن نمود در جواب دستخط شد حاشا که برخان فیروز جنگ که از کجا بکجا باینحال رسید

گمان کفران نعمت که دو کفر است کرده شود چنانکه در مقاله اولی مذکور شد القصه بعد نابینا شدن اگرچه

از حرج حاضر شدن بدربار موافق ضابطه پادشاهی بمنطوق لیس علی الاعمی حرج استراحت یافت

اما نظر بر بصیرت باطنی که در تمشیت کارهای عمده رسائی کمال داشت برتبه سرداری و فوج کشی او

تغیری راه نیافت و باصابت رای و حسن تدبیر نظم و نسق و در سواری تیورک و ضابطه مستمر خود میپرداخت

و کوس سرداری و ناموری مینواخت و در سال یکهزار و یکصد و نه جمعه سرسنتای شقی را بحضور فرستاده

مورد فراوان تحسین و آفرین گشت تفصیل این اجمال آنکه سنتای شقی که فوجهای عمده اسلام را دست

خوش تاراج و امرای نامی پادشاهی را اسیر و قتیل نموده و پادشاه در حق او سنتای شیطان همیتا

میفرمود پس از تسخیر قلعه جنجی راه فرار پیش گرفته و باراده مخاصمت دیرینه دهناجادو سمت ستاره رفته

شکست فاحش خورده و بحال تباه آواره دشت ادبار گشته میرفت اتفاقا ناگو باهیان نامی مرتبه سیحدعه سرش

جدا کرده میخواست که نزد دهناجادو ببرد و در اثنای راه بدست لشکریان بهادر موصوف در آمد بهادر موصوف خواجه بابا

از اتفاق

تورانی که در جایزهٔ این مژده بخوش خبر خان مخاطب گردید بحضور رسالداشت و رایت بلندنامی افراشت
و در سال یکهزار و یکصد و ده بمهم اسلام کده عرف دیوکده نامزد شده بود و بتصرف در آورد و پس از آن
بمحافظت بنگاه اسلام پوری مامور شد و هنگام مراجعت رایات ظفرآیات پادشاهی از تسخیر کهلینا
به بهادرگده سون قشون یعنی محله فوج او که از بنگاه ترتیب داده بود تماچار کرده جبرپی بملاحظهٔ شاهزاده
رسانید گویند باین شان و تورک بسامان و سرانجام هیچ امیری در هیچ وقت مجلا نداده و از
هر جنس پیشکش فراوان گذرانید پادشاه بعد از ملاحظه اکثر توپخانه در سرکار ضبط فرمود و شاهزاده
بیداربخت را بارسال سرزنش نامه بدین مضمون که شما با وصف مداخل کثیر مضاعف مخارج این سرانجام
ندارید که خان فیروزجنگ از خانه خود توپ و گجنال و شترنال و گهره نال و همه چیز آنقدر که باید بل نباید
دارد معاتب نمود و در سال یکهزار و یکصد و پانزده هجری بتعاقب نیما سندهیه که او اخر حال نوکری
پادشاهی اختیار کرده باستقبال شاه عالم بهادر شاه آنطرف نربدا شتافته در زمرهٔ منصبداران
منسلک شد پاشنه کوب تا مالوا عنان وا نه کشیده سرجنگ بستوفی باو رسانید و بخطاب سپه سالار
نامور گردید و در وقت رحلت خلدمکان بصوبه داری برار در ایلچپور اقامت داشت و خبر فوت خلدمکان در
عرصهٔ چهار روز از احمدنگر باو رسید هرچند با محمد اعظم شاه نهایت مربوط بود و اظهار کمال عقیدت می‌نمود
اما شاهزاده بغرور فطری بمراعات بایستهٔ وقت کمتر پرداخت و به گرفتن چنین سرداری همراه رکاب
خود نپرداخت گویند وقتیکه اعظم شاه بعد از جلوس از احمدنگر روانه شد و ذوالفقارخان در نواح خجسته بنیاد
ملازمت نمود در آنوقت بذوالفقارخان فرمود که شما هم اصلح وقت عرض کنید حسب الاشاره
بعرض رسانید که مناسب اینست که بدستور عالمگیر پادشاه قبایل بدولت آباد باید گذاشت و مردم

 پادشاهی بهایت بی سرانجام اند دو ماهه از خزانه اندرون محل بخواه باید داد که اسباب لیساق درست
نمایند و نهضت مبارک از کوتل فرداپور نشود بل از دیول گهات بشود تا خان فیروز جنگ ملحق گردد پادشاهزاده
که مدهوش باده نخوت و غرور بود جواب داد که گذاشتن قبایل در صورتیست که مثل دارا شکوه حریف
باشد محمد معظم معلوم و فی الواقع کار از مردم خود است مردم پادشاهی بغیر از مبارک سلامت کاری ندارند برای
کوتاه راه راست گذاشتن چرا و از وجه بیچیده نظر بر اسباب ظاهر اینحرکت از شاهزاده خلاف صواب آمد
که مثل خان فیروز جنگ سردار باتدبیر صاحب جمعیت را رفیق خود ننمود دوالاطرفه شیرازه فراهم آوردن مردم
بود که اکثر جماعه داران اعتماد بر قول او می نمودند خاصه مغلیه توران که همه مطیع و منقاد او بودند بعد عبور محمد اعظم
شاه از نربدا بهادر ممدوح حسب الحکم آن شاه از برار به برهانپور آمده اقامت گزید و پس از سریر آرائی خلد منزل
یعنی بهادر شاه هجدهم ذیحجه سنه یکهزار و یکصد و هجده هجری در اکبرآباد بصوبه داری گجرات مامور گردید
خافیخان مینویسد چون چندروز در روانه شدن بتعلقه ماموره توقف افتاد اراده رفاقت او با محمد کام بخش
زبان زد واقعه طلبان گشت و تزلزل در لشکر شاه عالم راه یافت و بتواتر بعرض رسید که معزی الیه از برهانپور
بصوب تعلقه ماموره خود راهی شد و در سال یکهزار و یکصد و بیست و دو هجری در احمدآباد گجرات باجل طبیعی بروضه
رضوان خرامید نعش او را بدهلی برده بیرون شهر متصل اجمیری دروازه در خانقاهی که ساخته او است مدفون
نمودند بهادر مغفور امیری خوش خلق باوقار فتح نصیب صاحب نسق بود و دولتش رونق تمام داشت و در امرای
توران امیری مثل او با جاه و جلال و علو مراتب کمتر بعرصه روزگار آمده گویند قریب دو لک روپیه متصدیان
سرکار از خزانه جامره اش برآورده عوض روپیه پول سیاه در خریطه پر کرده در خزانه گذاشته شد باوجود استماع
اینخبر خان تدبیر و تحمل بکار برد که بی آنکه پای تحقیق و تفتیش بمیان آید متغلبان اندیشه ناک گشته باز روپیه ها را

آورده

آورده در خزانه گذاشته از بازپرس بی اندیشه گشتند و شقه بدستخط خاص عالمگیر پادشاه که برهان
قاطع بر علو مرتبه اوست و در کلمات طیبات عالمگیری مرقوم در بخارا بزبان قلم داده میشود شقهٔ خاص
من میخواستم که برای عیادت آن دولتخواه خود بیایم اما بجهة امر و کدام نظر مشاهده نمایم لهذا اسباب و تحائف زیاده
فرستادیم تا بچشم ما ببینند و اظهار ما فی الضمیر ما کنند و از میوه های نورس آنچه بهم رسیده انگور است
اما اطبای یونان برای آن عمده مخلصان مزاج و آن مضر میگویند لهذا ما هم بر خود ما گوارا کردیم انشاء الله تعالی بعد صحت
کامل و شفای عاجل بکجا میخورم بیت یارب این آرزوی من چه خوش است تو بدین آرزو مرا برسان گویند
که بهادر مغفور طبع موزون داشت و گاه گاه شعر بطرز اهل ایران میگفت و او نخست حسب الامر جلیل القدر
پادشاهی صبیهٔ علامی فهامی سعدالله خان در سلک عقد خود منتظم گردانید و بعد فوت آن عفیفه دوران دو
دختر حفظ الله خان عرف میا خان را که برادر آن مرحومه بودند یکی را بعد فوت دیگری در سلک ازدواج خود کشید
وازین هر دو اولاد نماند و اولاد آن مغفور از بطن دختر سعدالله خان است ذکر احوال سعادت اشتمال
مشمول رحمت سبحانی علامی فهامی سعدالله خان وزیر اعظم شاهجهان صاحبقران ثانی
آن وزیر عدیم النظیر جد مادری نواب عالیجناب است چنانچه گذشت نام اصلی او شیخ سعدالله نسبش به بنی
تمیم که شعبه ایست از قریش می پیوندد موطنش مملکت لاهور است صاحب ذهن ثاقب و رای صائب بود
در اوایل حال بتحصیل علوم عقلیه و نقلیه پرداخته بحفظ قرآن مجید و حسن تقریر و لطف تحریر متحلی گردید چون در سنه
هزار و چهل و هشت هجری بفضایل کمال و جلایل خصال او از علم و فضل و رسائی عقل و راستی و درستی و امانت
و دیانت بعرض شاهجهان پادشاه رسید حکم باستحضارش فرمود و بوساطت موسی خان صدر الصدور
احراز سعادت ملازمت حضور کرده روز ملازمت در دل پادشاه جا نمود و در سلک ملازمان پادشاهی منسلک

گشته بعنایت خلعت خاصه و خدمت عرض مکرر که در آنوقت مخصوص معتمدان بود و بپایه قربت رسیده و در عرصه
یکسال بمنصب یکهزاری و خطاب خانی و خدمت داروغگی غسلخانه که بر فدویان راسخ الاعتقاد اختصاص
من الاقران ممتاز گردید و در سال هزار و پنجاه یکهجری بخدمت خانسامانی و اضافه هزاری ذخیره
افتخار اندوخت و در سال هزار و پنجاه و چهار هجری بوالا مراتب وزارت کل و منصب عمده چهار هزاری
سه هزار سوار و عنایت خلعت خاص و قلمدان مرصع چهره اعتبار افروخت و در سال هزار و پنجاه و پنج
هجری باضافه منصب و عنایت فیل با یراق نقره لوای بلندرتبگی افراخت و چون پادشاهزاده
مرادبخش به تسخیر بلخ و بدخشان تعین شده بکابل رسیده بانتظار برطرف شدن برف از راهی که
معبر فوج فیروزی مقرر گردیده بود و هم به سبب آنکه نظر بامتداد سیاق و بعد آن سرزمین حکم پادشاه
شده بود که نقدی سه ماهه بمنصبداران و جاگیرداران و احدیان و تیراندازان و برق اندازان سوار و تفنگچیان
پیاده برسم مساعده از خزانه بدهند و بعضی مردم وجه مذکور در لاهور نیافته بودند توقف داشت و علاوه
آن طفل مزاجی پادشاهزاده و تاثیر گفتار خوش آمدگویان که آخر بعد فتح بلخ صریح گل کرد لهذا در همین سال
هنگامی که خود اعلی حضرت از لاهور متوجه کابل گشته بباغ صفا رسیده بود او را بگذارش بعضی مقدمات
بپادشاهزاده و دادن وجه مذکور بکسانیکه نرسیده باشد و روانه ساختن افواج بمنزل مقصود پیش
از وصول رایات پادشاهی بنواح کابل دستوری داد او در دو روز بکابل رسیده فراوان ترددی
بکار برده در عرصه پنجروز که از رسیدنش بدان بلده تا وصول موکب خسروانی فاصله بود همه کارها سرانجام کرد
و شاهزاده را با افواج روانه به سمت مقصود نموده در ظاهر بلده بملازمت پیوست و چون بعد فتح بلخ شاهزاده
دل نهاد اقامت آن نواحی نشده به پدر بزرگوار نگاشت که دیگری بدان حدود تعین شود اعلیحضرت او را باوجود

دانا

رازدانی وکثرت کارها که جدائی او صورت نداشت بدآنصوب روانه فرمود و او از راه قریب که دشوار
گذار بود در عرصهٔ پانزده روز به بلخ رسید و چون شاهزاده را مصر استعفا دید خود بانجاح امور جزوی
و کلی موافق ارشاد پادشاه پرداخته در عرصهٔ چهار روز بعد طی پست و بلند بسیار از کابل به بلخ آمد
از آنجا که کارهای آنجا موافق مزاج سلطانی سرانجام داده بند و بست آنصوبه قرار واقعی نموده بود باضافه
منصب درجهٔ اعتلا پیموده و باندک فاصله در وزن جشن قمری از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاری
هفت هزار سوار و عطای اسپ عربی با زین طلا باعلی مراتب سرفرازی تصاعد نموده و در سال یکهزار و
پنجاه و هفت هجری در جشن جلوس که در اماکن نوتیار دار الخلافت شاهجهان آباد بعمل آمد از عنایت
خلعت عمده و تقرر یکهزار سوار دو اسپه سه اسپه چهرهٔ عزت برافروخت و در سال یکهزار و پنجاه و
هشت هجری که پادشاه متوجه شکار بود هنگام معاودت از آنجا نوشتجات خواص خان قلعه‌دار قندهار
و پردل خان قلعه‌دار بست متضمن اخبار عزیمت شاه عباس خلف شاه صفی بجانب قندهار رسید
او که بنابر سرانجام کارهای دیوانی در دار الخلافت مانده بود حسب الطلب بحضور آمد دو هزار سوار دیگر
از سواران او دو اسپه و سه اسپه قرار یافته همراه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بجانب قندهار
دستوری یافت و پس از رسیدن آنجا از لوازم محاصره و تعین ملچارها و دوانیدن نقبها و تیاری کوچهٔ
سلامت دقیقهٔ فرونگذاشته دمی نیاسود و از آنجا که ایام سرما قریب رسید و فتح قلعهٔ مذکور مقدر
نبود حسب الحکم پادشاه همراه شاهزاده معاودت نمود پادشاه او را در سال یکهزار و پنجاه و نه
دو هزار سوار دیگر از سوارانش دو اسپه سه اسپه مقرر کرده بانعام یک کرور دام سرفراز فرمود و در سال یکهزار و
شصت و یک هجری هنگامیکه پادشاه از لاهور عزیمت کشمیر نمود او را در وزیرآباد بنابر دریافت احوال

صوبهٔ پنجاب که در ابتدا به سبب کمی باران و در آخر به سبب افراط آن مزارع ضایع شده بود
گذاشت و بعد چندی آمده ملحق شده در همین سال با فوج کثیر و سامان بسیار نوبت دوم همراه
پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر به تسخیر قندهار متعین شده پادشاهزاده از ملتان براه راست که
نزدیکتر بود متوجه گردیدند و او از راه کابل و غزنین که دورتر بود روانه شد و پس از وصول در آن سرحد انواع
سعی و ترددها از دوانیدن نقب وغیره بظهور آورد و چون تسخیر آن مکان صورت نبست در سال یکهزار
و شصت و پنج هجری حسب الحکم برگردید و اعلیحضرت خود عزیمت زیارت درگاه خواجه معین الدین چشتی
نموده متوجه اجمیر شده او را با فوج شایسته بتخریب قلعه چتور روانه فرمود او در آنجا رسیده
تخریب زراعات متعلقه را نا و منهدم ساختن بروج و دیوار قدیم و جدید قلعه مذکور پرداخته بحضور
مراجعت نمود و در سال یکهزار و شصت و نه هجری تا چهار ماه بعارضه درد شکم مبتلا گشت اما
تا دو ماه بمداوی سهل پرداخته بدربار میرفت و بعد از آن که از غلبهٔ مرض صاحب فراش گشت پادشاه
از استماع این کیفیت از راه عنایت بتقریب عیادت بخانه اش ظل مکرمت گسترده اطبای حاذق
را جهت معالجه متعین کرد چون اجل موعودش رسیده بود سود نه بخشید تا اینکه در سال مذکور مسافر
ملک عدم گردید پادشاه عیال و اطفال او را مشمول عواطف خسروانه گردانید سعد الله خان با حلیهٔ علم
و بحسن خلق و تواضع اتصاف داشت و در انفصال معاملات براستی و درستی میکوشید و در اخذ
وجوه سرکار پادشاهی روا دار آن نبود که بر عمال و رعایا حیف و میلی رود هندوستان در وقت
وزارت او رونق گرفت با آنکه مثل دارا شکوه حریفی داشت اما شکایت او پیش نرفت از ابتدای
ملازمت همواره در ترقی گذرانید و القاب او علامی فهامی جمدة الملک مقرر گشت و به منتهای مراتب ترقی
فائز

فایز گردید و نام نیکو یادگار گذاشت نکته دیانت امریست محمود و پاس نمک شیوه ایست مستحسن
اما در معاملات آقا که با غربا باشد پاس اینها داشتن اهم دولتخواهی است چه اگر درینصورت بکل نقصانی
رو دهد نسبت با وجزوی خواهد بود و بحسب نظر بحال او کلی و نقصان جزو منجر نقصان کل است فافهم سعدی
علیه الرحمه میفرماید ؎ بد اندیش تست آنکه خونخوار خلق که نفع تو جوید با زار خلق درینجا فقره چند مناسب
انتقام از کلمات طیبات خلد مکان که بدستخط خاص خود با عظم شاه نوشته بجنس نقل می آید تا بینندگان را
انتباه افزاید سواد شقه خلد مکان بنام شاهزاده محمد اعظم شاه اعلیحضرت از سعد الله خان
پرسیدند که از اسباب خوشنودی خدا و ذخیره عاقبت بگوید عرض نمود که عدالت بهشت است
که در ذات اقدس حضرت است ایضاً شخصی بسعد الله خان گفت که مردم متدین و وفا کار دیانت دار
سلیقه شعار در عرصه روزگار کمتر اند جواب داد که زمانه از آدم خوب پر جوهر هیچگاه خالی نمی باشد صاحب
خرد باید تا دریابد و با ایشان بسازد و گوش بر حرف غمازان نگذارد سعد الله خان سحرگاهی بعد وظائف
وا اوراد تا دیر دست بر داشته بود پرسیده شد کدام حاجت باقیست گفت آدم خوب ایضاً روزی
سعد الله خان در غسلخانه بدیر آمد اعلیحضرت از سبب درنگ پرسیدند عرض کرد بیاضی میخواندم نقل
چند فقره بر داشتم افزایش مال از خیر و احسان و پیرایش اقبال از سعی نمودن محتاجان سیر کردن
گرسنه موجب مزید نعمت و نفقه و کسوت دادن گرسنه و برهنه باعث افزونی دولت پروردن غربا
آئین ریاست ساختن با اتقیا خاصه کیاست طراوت گلستان سلطنت بسحاب عدل استقامت ایمان
بتقرب اهل فضل ویرانی خانمان از قطع رحم کاهش دل و جان بظلم رونق ممالک بحسن تدبیر قلع ظلمه
بهمت عالمگیر نیکنامی حاصل زندگانی فیض رسانی واسطه ثبات و کامرانی آشنا پروری رسم نجابت گستری

بخطاب حی قلیجخان بهادر و عطای ماده فیل سربلندی یافت و در سال یکهزار و یکصد و هشت
هجری بنابر مداخلت بعضی خواجه سرایان در مزاج خان فیروز جنگ و ناگوار شدن این معنی بر طبیعت
آن بلند رتبه عالی فطرت و مرتفع شدن غبار ملال فیمابین والد و ولد اقامت نزد پدر والا که بر موافق
مزاج غیورش نیامد و بدون اجازت پدر خود را بحضور رسانید اگرچه پادشاه در باطن خوشنود گردید
اما در ظاهر بپاس خاطر خان فیروز جنگ تا یکماه بار ملازمت نداد آخر الامر بذریعه شفاعت اسد خان
رخصت ملازمت داد و فرمود که ملاقات پدر کرده زود خود را بحضور رساند و شقه بدستخط خاص بدین عبارت
که فدوی زاده اخلاص پرور چین قلیج خان بهادر می گوید و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین
بخان فیروز جنگ رقم نمود حسب فرمان واجب الاذعان بخدمت پدر رفته در همان سال بعد چند ماه
خود را بحضور رسانیده مورد عنایات مالامال و بمرحمت گوش بند خاصه شال چهره اختصاص افروخت
و در سنه یکهزار و یکصد و نهم به تنبیه مفسدان ناگوری پرداخته در همین نزدیکی به تنبیه غنیم در نواحی باگرکوته مامور
شده بعنایت کمر خنجر خاص طبل بلند نامی نواخت و بعد تنبیه غنیم لئیم در سنه ۱۱۱۰ یکهزار و یکصد و ده که بحضور رسید
بخشی الملک مخلص خان حسب الحکم حضور تا دروازه برم پوری و اسلام پوری باستقبال شتافت و باضافه
منصب و سوار سرفرازی یافت و در سال یکهزار و یکصد و یازده هجری باضافه منصب و سوار و متعین شدن
بمورچال برقی و بعد یکسال بفوجداری کرناتک بیجاپور از تغیر معمور خان و بار دیگر در همین سال که از پدر آزرده
شده بحضور رسیده بود باضافه سواران و در سال یکهزار و یکصد و چهارده هجری بصوبه داری بیجاپور و عطای سرپیچ
و اسپ و فیل و در همین سال بفوجداری تل کوکن عادل خانی که ملحق بصوبه بیجاپور است و اعظم نگر بیل گانون
و تهانه داری ساتهه گانون از تغیر سیفخان و باضافه سوار و بعنایت کرودام بپایه اعتلا رسید و سند نیابت خان

بایند

را به نیابت خود مقرر گردانید و در سنه یکهزار و یکصد و پانزده هجری طلب حضور شد و سیف خان ولد فقیر الله خان
نائب او گشت و در سال یکهزار و یکصد و شانزده هجری به فوجداری کرناتک از تغیر رستم دل خان و اضافه
سواران و انعام پالکی دام سربلند گردید و در همین سال بحکومت نصرت آباد و سکر و مدکل وغیره از تغیر امان الله خان
ولد سرفراز خان و کامل خان عز اختصاص یافت و برای تسخیر قلعهٔ واکنکره بطریق منقلبه مرخص گشته باتفاق
محمد امین خان و تربیت خان با پاو کروهی قلعه اقامت ورزید و در آن وقت دایره لشکر ظفر اثر عالمگیری
بفاصلهٔ یک کروهی از قلعه بود و سحرگاه آن عالیجناب و محمد امین خان بهادر و عزیز خان روهیله و اخلاص خان
میان پشتهٔ لال تکری که سرکوب کوه نشینان بود بتصرف آوردند مخالفان بعد خبردار شدن هجوم آورده
از سنگ باران مجال اقامت بر پشته گیران تنگ کردند اگرچه پادشاه پادشاهزاده کام بخش را به کمک فرستاد
اما کاری پیش نرفت و فرمان واجب الاذعان شرف صدور یافت که بقدر امکان در ترددات تهاون نورزند
در آن روز بجز نواب عالیجناب و محمد امین خان بفاصله دو جریب کسی دیگر اقامت نکرد و چون بامداد آن دیدند
که کسی در آنجا نیست بنابر صلاح وقت بر اسپان سوار شده راه تردد بسمت دیگر پیش گرفتند و در آن روز جهت
تعین مورچال بدون جمعیت هردو سواره میرفتند که گوله بهردو پای اسپ محمد امین خان و یک پای اسپ
نواب عالی رسید و هردو بهادر بر زمین آمدند پادشاه از استماع این خبر کدورت اثر اسپ عربی با ساز طلا
بآن هردو بهادر و یک شمامهٔ عنبر گران سنگ جهت نواب عالی مصحوب امیر خان ارسال نمود و دلنوازیهای
بسیار فرمود و هردو بهادر با پای لال تکری و دهیرواره مکان مورچال قایم کردند و بعد چندی حکم شد که به گشت
اطراف قلعه با محمد امین خان بهادر و مغلیه دیگر برود و بعد مفتوح شدن قلعه بحسن سعی و جلادت ذوالفقار خان
نصرت جنگ که در آن اوان از فرط جلادت او زبان زد خاص و عام گشته لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار

و فرار نمودن پیم نایک بیدر و در تعاقب او و تلاش فراریان سعی موفور بکار برده بحصول اضافه به منصب پنجهزاری پنجهزار سوار و عنایت شمشیر میناکار و فیل خاصه مفتخر و مباهی گشت و باتبعیت شایسته جهت استمالت رعایا که از هراس باماکن بعید رفته بودند و تحصیل پیشکشها از مالگزاران تمرد پیشه که به پناه قلعچهای مستحکم بکثرت جمعیت طریق تمرد می پیمودند متعین شد بعد گرفتن پیشکشهای نمایان مورد هزاران آفرین گشته قرین فتح و ظفر بدار الظفر بیجاپور که صوبه داری آنجا تعلق باو داشت سعادت رخصت یافت و مدت ده دوازده روز که مزاج مبارک پادشاه از جادهٔ اعتدال انحراف ورزید و طرفه آشوبی پیرامون مردم دور و نزدیک گردید باستعجال تمام خود را بحضور رسانید پادشاه بعد از افاقه از نهضت مسرور گشته فی الفور بتعلقه مرخص گردانید و در سال هزار و یکصد و هجده هجری فوجداری فیروزنگر از تغیر یوسفخان و فوجداری تالیکوته از تغیر قدرت الله خان ضمیمهٔ صوبه داری بیجاپور گشته پایهٔ اعتبارش افزود پادشاه انگشتری نگین زمرد منقر باسم چین قلیچ خان بهادر بدست مبارک خود مرحمت فرمود و در سال یکهزار و یکصد و هجده هجری که در همین سال سراپا ملال ارتحال خلد مکان که از عمر شریفش نود و یک سال و سیزده یوم منقضی شده بود و کریمهٔ فروح و ریحان وجنة نعیم از تاریخ آن ارتحال آگاهی میدهد رو داد حسب الطلب بحضور رسید و بعد چندی که سانحهٔ دلخراش پادشاه عالمگیر باعث آشوب عالم و عالمیان گردید پادشاهزادهٔ عالیجاه محمد اعظم شاه که بست و پنجکروهی اردوی معلا حسب فرمان واجب الاذعان که خلد مکان پنج شش روز پیش از رحلت نشقه بدستخط خاص بآن شهزاده ترقیم فرموده که آهسته خرام بلکه مخرام زیر قدمت هزار جان است اقامت نموده بود بسرعت سریعه در عرض سه پهر و چند گهری رسیده و طرفه بیقراریها و مراتب سوگواریها بظهور رسانیده روز دوشنبه نعش آن پادشاه را حسب الوصیت جهت تدفین در جوار مزار فایض الانوار قدوة السالکین شیخ زین الدین قدس سره بروضهٔ منوره موسوم بخلدآباد که در آنجا مکانی است

مکانی در همین حیات با برکات آن پادشاه احداث یافته بود روانه فرموده آن پادشاهزاده عالیجاه که
نسب شریفش از جانب مادر به سلسلهٔ صفویه می پیوندد و در غیرت و شجاعت کمتر از پدر والاقدر نبود بل
بیشتر بود در روز سه شنبه سیزدهم ذیحجه بتجویز اختر شناسان در احمدنگر جلوس نموده توجه بدار الخلافت فرموده
با نواب عالیجناب حسن سلوک پیش از پیش کرده هنگام اضافه یکهزاری یکهزار سوار از اصل و اضافه
شش هزاری شش هزار سوار و خطاب خان دورانی و صوبه داری برهانپور داده و تکلیف بودن همراه رکاب کرد
و آن عقیدت منزل آگاه دل تا منزل پاندهار ره نورد طریق مرافقت گشت من بعد نظر بر حرکات و سکنات
آن پادشاه که منافی ریاست و مشحون از نخوت و کبر بود و مراتب حزم و دور بینی مرعی داشته ترک رفاقت کرده
از منزل مذکور و از ده کروهی برهانپور با محمد امین خان بهادر نقاره کوچ نواخته بصوب اورنگ آباد باز گشت
و در آن منزل اگرچه همراهیان دست درازیها به بنگاه اردوی پادشاهی نمودند و مقربان جهت تعین فوج
تعاقب بحضور عرض کردند اما اعظم شاه عمداً اغماض نموده بمعتبران فرموده که ما را کار با اصل است بفرع
توجه نداریم هرگاه اصل مستاصل گردد فرع کجا میرود الحاصل بمنزلی که پیش نهاد همت عالی داشت
رایت توجه افراشت و چون در سواد جاجو با برادر خود شاه عالم که بسرعت هرچه تمام تر در آنجا نزول اجلال
نموده بود در ستانه مصاف آراسته جان بحق تسلیم نمود و نعمت خان عالی در تاریخ وفات آن شاهزاده که به رباعی
شهزاده دیوانه وشی از دردم جا که نبود هیچ از رستم کم دیدند سر و تنش جدا گشته زهم گفتند همه های محمد اعظم
ذکر احوال آن عالیجناب در عهد سلطنت ظل الله شاه عالم ابو النصر قطب الدین محمد پادشاه غازی
المشهور بهادر شاه و چون ظل الله بعد کشته شدن اعظم شاه سریر آرای چهار دانگ هندوستان گشت نواب مغفرت مآب
از دکن متوجه دار الخلافت شده ادراک سعادت ملازمت نمود و پادشاه خلیق کریم سلوک شاهانه پیش نهاده به حضور تجویز

محمد اعظم شاه بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و خطاب خان دوران سرفراز فرموده بعطای صوبه‌داری
اوده با فوجداری لکهنو که در آن ایام فوجدار علحده از حضور مقرر میشد پایه عزتش افزود و میر عبدالجلیل بلگرامی
ماده تاریخ در لفظ خان دوران بهادر یافت و چون بنابر ترحم و فراخ حوصلگی و کشاده دستی و وسعت
خلق پادشاه منصب و خطاب را وقعی نماند و در اکثر امور سلطنت رویه عهد عالمگیری متبدل شد و این معنی ناگوار
مزاج آنعالیجناب که تربیت یافته خلد مکان بود گردید ترک منصب و نوکری پادشاهی نموده در جهان آباد
در زاویه عزلت انزوا گزید هرچند پادشاه باستمالت پرداخت اما به ثبات قدمی از جا نرفته نوکری پادشاهی
اقبال ننمود و خود میفرمود که در ایام انزوا بجدی خاطر از امور دنیا و مذکور دنیاداران کشیدگی داشت که احیاناً
اگر کسی ذکر اهل دنیا میکرد صفائی وقت مبدل بکدورت میشد و لذتی که در صحبت فقرا و علما دست میداد
دل را می‌ربود و نوپوشش چهتری پالکی که برای ادراک سعادت زیارت بزرگان نگهداشتن آن ضرور بود
از جهت پندار ساخته بودم آورده اند که روزی بسواری پالکی گدائی بزیارت سلطان المشایخ حضرت نظام الدین
اولیا قدس سره تشریف می‌برد در اثنای راه سواری مهابتخان بسامان و تجمل نمایان نمودار شد برگشتن
یا کناره گرفتن شایان خود ندانسته بخدمتگاران اینکه در جلو بودند فرمود بطریقیکه میروند بروند چون اسباب ظاهری
در رکاب نبود مهابتخان را معلوم نشد که سواری آنعالیجناب است همینکه پالکی نزدیک آمد دانست باضطراب
تمام پالکی بر زمین گذاشته خواست که پیاده پا پیش رفته سلام نماید جلد از برابرش مرور نموده بسوگندها او را فرمود
که پالکی را بردارند و روانه شوند روزی پالکی سوار با چند خدمتگار باراده ملاقات درویشی از کوچه مرور نمود چند طفلی
که مشغول بازی بودند کناره نگرفتند فرمود که چند کس دیگر که برای اهتمام در سواری بکار آیند نگاهدارند و چون پادشاه
بعد فراغ از مهم کام بخش از دکن به اجمیر و از آنجا بمهم گرورایت توجه برافراخت دوازده کروهی دارالخلافه

مقام نمود نواب مغفرت مآب را بوساطت عظیم الشان بمبالغه طلبید بعد حصول شرف ملازمت
از پادشاه رخصت گرفته باز بدهلی آمده در کاشانه عزلت اقامت ورزید تا اینکه پادشاه بروضه
رضوان خرامید و نایره نزاع در بین چهار خلف پادشاه مشتعل گردید و کار بجدال و قتال انجامید چنانچه
بتفصیل در کتب تواریخ مرقوم است **ذکر احوال آن عالیجناب در عهد سلطنت معز الدین
الملقب بجهاندار شاه** چون جهاندار شاه سریرآرای سلطنت چند روزه گشت مکرر فرامین استمالت
آئین بنواب مغفرت مآب فرستاده ترغیب بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب فیروز جنگ نمود
با نوازشهای دیگر نمود و آن عالیجناب والا همت مآل اندیش قبول ننمود و بعد از آنکه جهاندار شاه سواد دار الخلافه
را مخیم اجلال ساخت عمدة الملک اسد خان آهنگ استقبال نموده نظر بر یکه رابطه اتحاد با آن عالیجناب
داشت با برام تمام برای استقبال پادشاه همراه خود برده باهتمام تمام بسعادت ملازمت فایز گردانید
و بفرزند خود ذوالفقار خان که با آن عالیجناب از وقت عالمگیر پادشاه گونه غبار کدورت در دل داشت برای
تصفیه مبالغه نمود ذوالفقار خان حسب الایمای پدر والا قدر زنگ کدورت از آئینه دل زدوده بتسلیمات
ششهزاری ششهزار سوار و ماهی مراتب کنانیده و پادشاه هم نزدیک طلبیده بسیار کلمات نوازش
بر زبان آورده وعده جاگیر چند سیر حاصل نمود و باهتمام تمام مجرا و سلام می گرفت بعد ورود دار الخلافه
شاهزاده اعز الدین را بجمعیت قریب پنجاه هزار سوار با تالیقی خواجه حسین برینه کوکلتاش خان برادر رضاعی
پادشاه که بخطاب خان دوران و بخشیگری دوم عز امتیاز یافته بود برخلاف صوابدید ذوالفقار خان
بمهم فرخ سیر روانه فرمود و از جهت نادانی و بی اختیاری اعز الدین و ناتجربه کاری و بی وقاری خواجه حسین خان
و عدم دلدهی سرداران فوج درین مهم پادشاه بمشورت ذوالفقار خان آن عالیجناب را بکمک اعز الدین

و اتالیق سرداران فوج نامزد فرمود و سه لک روپیه مساعده یک لک از حضور و دو لک از خزانه اکبراباد
مکرمت نمود و اعزالدین و خواجه حسین خان وغیره بی حزم و احتیاط قطع منازل نموده متصل کجوه رسیدند
و از سولت آمد آمد محمد فرخ سیر نابرنا تجربه کاری سه کلاوه تدبیر و همت را گم کرده دور لشکر خندق
نموده تقسیم مورچال کردند فرخ سیر از استماع این خبر قوی دل شده با سید عبدالله خان و حسین علیخان بپای
استعجال بر سر هوش باختگان رسیده به سر دادن گوله و بان تزلزل در ارکان ثبات آنها انداخت اخر شب
باضطرار تمام شاهزاده و اتالیق مذکور بمشورت یکدیگر از راه جبن و دلباختگی راه فرار پیش گرفته سوای جواهر خانه
و چند صندوق اشرفی که بدشواری برداشته بودند همه اسباب و اموال را که خارج از شمار بود نصیب افواج
محمد فرخ سیر و لشکریانش دادند و چون اعزالدین بسرعت هرچه تمام تر باکبرآباد رسید و نواب عالیجناب
که جهت اجتماع مردم چندی در دار الخلافت توقف ورزیده روانه شده بود و بست و پنج کروهی اکبرآباد از
استماع خبر این سانحه در یکروز قطع مسافت مذکور نموده خود را به اکبرآباد رسانید و همان وقت با اعزالدین
که از آنجا هم میخواست بدر رود ملاقات نموده بعرض رسانید که زود به پادشاه باید نوشت پادشاه باده نوش
مدهوش بمجرد استماع این خبر وحشت اثر فی الجمله هوشی که داشت باخت و باستعجال بر سبیل اضطرار
کوس عزیمت بصوب اکبرآباد نواخت و قریب سکندره که محله افواج دیدند همراهیان اعزالدین قریب
هفتاد هزار سوار بیچاره رسید از آنجا که خانه نفاق خراب میشود از بی اتفاقی بخشی و وزیر که تشنه خون
همدیگر بودند و در منصوبه استیصال هم می کوشیدند خصوصا کوکلتاش خان که مجبول بحسد بود و رای سلیم نداشت
و پادشاه مدهوش رای او را قرین صواب دانسته بر رای دیگران ترجیح میداد و هیچکار حسب مدعا صورت
نبست یکی می گفت که لشکر خصم را مهلت نباید داد که از آب بگذرد و خود دریای جمنا را پل بسته عبور باید کرد و دیگری

بیان می‌کرد که فرخ سیر را اینطرف باید کشید چراکه اگر از آب گذشته جنگ اندازیم اغلب که خصم بعد
هزیمت راه فرار نپاید و مهم بطول کشیده فساد دیگر رو نماید و دیگری صلاح میداد که فرخ سیر از بی‌سروسامانی
و بی‌زری نه یارای عبور و نه طاقت اقامت آنروی دریا دارد و فوج خود بخود رو بانتشار می‌آرد که
یکایک فرخ سیر بهمعنانی اقبال مسافت بیست کروهی در یکروز طی کرده آنروی جمنا مقابل اکبرآباد رسیده
درصدد پیدا کردن معبر گردید و لشکریان او که گرفتار انواع تعب به سبب بی‌سروسامانی بودند نظر به عظمت
و کثرت طرف ثانی و اندیشهٔ شب‌خون لجام اسپان در دست گرفته تمام شب بهوشیاری و حیرانی
بسر بردند سید عبدالله خان هراول فوج برهنمونی زمینداری که فی الحقیقه خضر اقبال بود جای عبور پایابی متصل سرای
روز بهانی چار کروهی اکبرآباد سراغ یافته آخر شب یازدهم ذیحجه سنه یکهزار و یکصد و بیست و سه هجری عبور نمود
و بامداد آن فرخ سیر با تمام فوج ظفر موج از آن معبر گذشته و دهلی را پس پشت گذاشته عقب لشکر
مخالف نمودار گشت وقتی که سیل بلا بطغیان آمد و آب از سر احتیاط و خبرداری گذشت پادشاه و مدار
که بیخبر بودند خبردار شدند و نظم و نسق افواج و توپخانه بنابر انحراف سمت برهم خورد عجالتاً و اضطراراً هراولی
و توپخانه به رضا قلیخان وغیره و میمنه به ذوالفقار خان و عبدالصمد خان وغیره و میسره به نواب عالیجناب
محمد امین خان بهادر و کوکلتاش خان و قول براجه محمد خان و اسلام خان و مرتضی خان وغیره و التمش
به سرداران دیگر مقرر کردند و روز چهارشنبه سیزدهم ذیحجه سنه یکهزار و یکصد و بیست و سه هجری قریب
سه پهر سید عبدالله خان هراول فوج فرخ سیر با سادات شجاعت آیات باره باستعجال هرچه تمامتر
مابین هراول و طرف چپ که سرداران توران بودند آتش کارزار مشتعل گردانید و از سفله مزاجی ناهنجاری
پادشاه و وزیر صغیر و کبیر را نفرتی ازین سلطنت شده بود خاصه تورانیان که سخت متنفر بودند بنابراین چندی

۵۱ از دو در انداخته چنانکه باید تن بجنگ در نداد گویند که بمقتضای صلاح وقت و مآل اندیشی نواب عالیجناب و
محمد امین خان بهادر بوساطت علی اصغر خان میواتی بخفیه نوشت و خواند بسادات فرخ سیر داشت القصه
سید عبدالله خان سران توران را طرح داده بهادرانه و بیباکانه بسمت دیگر ریخت و رایت بهادری افراخت
دار توپخانه گذشته فوج ملتمس را متزلزل ساخت و از جانب دیگر حسین علیخان و صف شکن خان و فتحعلیخان
و میراشرف وغیره تهورپیشگان بمقابله ذوالفقار خان معرکه کارزار گرم ساختند و از اینجانب خان زمان خان
عرف علی اصغر خان و چهیلی رام در برابر کوکلتاش خان رزم آرا گشتند الغرض جنگ صعب بمیان آمد
و بهادران جانبین داد دلاوری داده و پای شجاعت افشرده رایات جلادت برافراختند و صف شکن خان
که ردیف حسین علیخان بود و فتح علیخان داروغه توپخانه و زین الدین خان و میراشرف برادر میر مشرف
و اکثر جمعداران نامی و سادات باره سرخروی معرکه نبرد گشته بعالم بقا شتافتند و حسین علیخان چون دید
که قافیه تردد تنگ گشت و کار کارزار از دست رفت با آئین بهادران هند از بالای فیل پائین آمد و بیاری
همت با جمعی از سادات باره رستمانه جنگ نموده از زخمهای تیر و گولی در رزمگاه بیخبر افتاد و واجالیخان
جهانشاهی و مختار خان از فوج جهاندارشاه شربت جانفشانی چشیدند و رفقای عبدالله خان از صدمات تیر و
تفنگ متفرق گردیدند زیاده از صد و پنجاه سوار همراهش نماند و او در مقام حیرت ماند که چکند و کجا رود و
از حال برادر هم خبری نداشت که ناگهان جمعی که متفرق شده بودند بدو پیوستند فی الجمله تقویت یافته
لوای استقامت افراشت خواست که به بنگاه جهاندارشاه تاخت آرد درین اثنا فیل سواری جهاندارشاه
با کوکبه حشمت و نشان سلطنت بفاصله یک تیر بنظر درآمد حالانکه جهاندارشاه بیخبر از نیرنگی تقدیر شادیانه
فتح مینواخت که خصم جانگیر و که سید عبدالله خان با جوقی از سادات باره که باج جلادت از رستم میگرفتند

با دلِ قوی و همتِ درست بسر وقتش تاخت و از سهام قضا پیام تزلزل عظیم در جمعیت جهاندارشاه
انداخت جهاندارشاه با وصفِ آسودگی مزاج در آنوقت بدستِ خود به تیراندازی پرداخت و طرفه آشوبی
در فیلانِ سواری مردم محل و خواجه سرایان راه یافت که دفعةً بنابر برگشتگی بخت فیلِ سواری خاصه
به سبب تزلزل فیلانِ دیگر باخته بار فیلبان نماند و اکثر مردم راهِ فرار پیش گرفتند کوکلتاشخان خواست
که درینوقت خود را به کمک رساند علی اصغرخان و چهبیلی رام که در کمین بودند بسرش ریخته او را ربودند
و بروایتی کشته گشت و رضا قلیخان داروغه توپخانه و اعظم خان برادر کوکلتاشخان نیز هدفِ تیر
اجل گردیدند جهاندارشاه بمعاینه چنین حالِ سراپا اختلال قریبِ شام پردهٔ ننگ و ناموس دریده
بر فیلِ سواری لال کنور که محبوبهٔ او بود سوار شده بصوبِ شاهجهان آباد راهی گشت ذوالفقارخان با وصف
استماع اخبار موحش و تنگ گردیدنِ عرصه نبرد بر او از جای خود نجنبید و بمدافعهٔ مخالفان میکوشید و
مردم را تطمیع داده متواتر فرستاد که کاش شهزاده اعزالدین را بیارند که این قصباتیانرا از میان بر میدارم
تا یک و نیم پاس بتلاشِ پادشاه برگشته بخت بود چون اثر سواری او باز ندید لا علاج راهِ دار الخلافت
پیمود گویند بخت کنکاش از رفقای خود نمود که حالا چه باید کرد اکثری گفتند که بدکن باید رفت که صوبه داری
آنجا بنام نامی تعلق دارد و مثل داود خان در آنجا نائب و اکثر سردارانِ مرهته و زمینداران دست گرفته نواب
اند فوج و سامانی بهم رسانیده بتدارک باید پرداخت سبها چند دیوان گفت که رحمی بر حالِ پیری
نواب صاحب بزرگ یعنی والدِ ماجد خود کرده متوجه جهان آباد باید شد اسد وردی خان بخشی گفت همین
دلیلِ ادبار است که درینوقت از نویسنده مصلحت میپرسند و برهنمونی او راه میروند عبد الصمد خان گفت
که بالفعل با محمد فرخ سیر زیاده از چهارصد پانصد سوار نمانده او را از میان باید برداشت اگر خود پادشاه شوند

اول من بیعت کنم ذوالفقار خان گفت از نمکخواران پادشاهی نمکحرامی نخواهد شد القصه او نیز عقب جهاندارشاه
بدار الخلافت راهی شد و جهاندارشاه و ذوالفقار خان بخانهٔ آصف الدوله اسدخان فرود آمدند و گفتند
که مدد کن یا بکابل میرویم اسدخان بدوربینی و عاقبت اندیشی و نظر بر اوضاع جهاندارشاه و عدم اسباب
به ذوالفقار خان گفت که مصلحتی سوای اطاعت فرخ سیر نیست هر که از اولاد تیموریه زیب آرای اورنگ
سلطنت گردد ما را متابعت او لازم و پادشاه برگشته بخت یعنی جهاندارشاه را بدار الخلافت محبوس
گردانید و نتیجه دوربینی بنا بر حکمت تقدیر بر تدبیر معکوس دید ظاهرا اگر ایشانرا به مصلحت ایشان میگذاشت نمیدید
آنچه که دید الحاصل فرخ سیر بدلالت میرجمله که خانه برانداز امیران موروثی بود تسلی نامهای موکد بقسم قرآن مجید
فرستاده ایشانرا غافل ساخت و بعد فرو نشستن نائرهٔ جنگ و جدال حسین علیخانرا که در رزمگاه زخمی
افتاده بود برداشته در پالکی سوار کرده داخل خیمه نمودند و چون فیلی را که شاهزاده اعزالدین بر آن سوار بود
گرفته آوردند و از نظر محمد فرخ سیر گذرانیدند اعزالدین زبان بعجز و زاری گشاد محمد فرخ سیر او را در آغوش
کشیده بطریق نظربند همراه گرفته بجان امان داد و صبح روز پنجشنبه چهاردهم ذیحجه برای عیادت بخانهٔ حسین علیخان
ظل رافت گستر و چهاردهم محرم سنه یکهزار و یکصد و بیست و پنج هجری در سنه ۲ کوچ برباره ملیه دهلی نزول اجلال
فرمود اسدخان و ذوالفقار خان غافل از بازی تقدیر بفریب فرخ سیر عازم ملازمت شدند گویند سادات
باره پیغامها و عهدنامها که فرخ سیر به پدر و پسر بوساطت میرجمله نوشته فرستاده بود اطلاع نداشتند
بعد از آنکه بمشورت و ارادهٔ پادشاه و میرجمله اطلاع یافتند پیغام دادند که بوساطت ما ملازمت نمایند
تا سر مو مضرتی عاید بحال شما نگردد و مدارکاران دیگر که برین معنی مطلع گشتند تقرب خانرا که از مردم ایران بود
جهت تسلی خاطر نزد ذوالفقار خان فرستاده و قسم کلام مجید بمیان آورده خاطرنشان نمودند که ملازمت

بمعرفت امیر الامرا بنجر نداست وآفت جان ومال منجر نخواهد شد چون تقدیر رنگی دیگر ریخته بود ذوالفقار خان ٥٤
نظر بر آنکه در ایام حکمرانی پیش آوردهای او مثل داود خان پنی وسبهاچند بشوم طمعی برای اخذ رشوت بر
مردم با نام ونشان ظلمها واهانت نسبت بسادات کرده بودند از جانب سادات اندیشه‌مند بود قول او
باور نموده پدر وپسر بر قول وعهد دلفریب فرخ سیر اعتماد نموده رجوع بسادات نکرده باستصواب میر جمله
فسادانديش ملازمت کردند پادشاه بکلمات عنایت ومرحمت جواهر وخلعت مطمئن ساخته اسد خان را
مرخص نموده ذوالفقار خان را فرمود که برای بعضی امور ضرور باشد اسد خان بفراست آثار ادبار دریافته
با چشم گریان ودل بریان بخانه آمد وپادشاه ذوالفقار خان را در خیمه نشانیده به تلقین میر جمله که قتل امرای موروثی
مطمح نظر داشت پیغامهای غضب آمیز داد که باعث اینهمه فسادها وخونریزیها وکشتن شاهزاده کریم الدین
بعد پنهان شدن او بخانه یکی از اهل حرفه پس از مقتولیت پدر بجبر تو کسی دیگر نبود از چنین پیغامهای غضب نشان
دست از جان خود شسته بفحوای اذا یئس الانسان طال لسانه جوابهای درشت بی ادبانه
گفت تا اینکه دستگیر گشت ولاچین بیگ قلماق که از پیشگاه محمد فرخ سیر بخطاب بهادر دل خان مخاطب
گشته بود بسر وقتش رسیده تسمه بگلویش کشید وچیله‌ها از اطراف هجوم آورده بزدن مشت ولگد وکارد وخنجر
فرصت دست وپا زدن نداده کارش را بتمام رسانیدند چون نام اصلی اسد خان ابراهیم ونام اصلی ذوالفقار خان
اسمعیل بود ودلالت پدر مر پسر را بر اطاعت وملازمت فرخ سیر بمقتضای تقدیر سبب قتل او شد شخصی
تاریخ قتلش مصرع گفت ابراهیم اسمعیل را قربان نمود یافته وهمان روز جهاندار شاه را که در قلعه دار الخلافت
محبوس بود در پالکی کهٹا توپ آورده روانه دار البقا ساختند ودر روز دویم آن بتاریخ هفدهم محرم سنه یکهزار و
یکصد وبیست وچهار فرخ سیر با دبدبه وترک تمام داخل دار الخلافه جهان آباد شد وسر جهاندار شاه بر نیزه سوار کرده

ولاشش بالای فیل انداخته ولاش ذوالفقارخان بدم فیل بسته بشهر درآوردند مدت سلطنت جهاندارشاه
که موجب عبرت اولوالابصار است ده ماه وچند روز بود واسدخان راحسب الحکم پادشاه با مردم محلش
در حویلی علی مردانخان نظربند داشته مبلغ پنجهزار روپیه وبقولی سه هزار روپیه درماهه برای اخراجات لابد
تقرر نموده تمام اثاث البیت وکارخانجات اورا بضبط درآوردند وچون نواب مغفرت مآب نظر باخلاص
با اسدخان وترحم برحال او بخانه قطب الملک عبدالله خان که با آنعالیجناب بسیار گرم جوشیها می نمود
ومی گفت که ما سه برادریم بزرگ ما نواب صاحب وما هردو خوردیم تشریف برده خوبی وبزرگی اسدخانرا
بمعرض بیان آورده فرمود درینوقت بهرقسم سلوک ومراعات با اسدخان مرعی داشته ذخیره نیکنامی
اندوزند قطب الملک جمیع کارخانه داران باورچیخانه وغیره راطلبیده نخست طعام وغیره بدستور سابق
از سرکار خود مقرر فرمود وامیر الامرا حسین علیخان خرج پوشاک بدستور مستمر از پیش خود معین نمود وبعد
ازین حادثه اسدخان پنجسال دیگر در شکنجه زندگی ماند در جشن جلوس خلعت وجواهر از جانب پادشاه بمیر الامرا
خود برده بدستور قدیم دقیقه از اداب فروگذاشت نکرد واسدخان بهمان وتیره بوقت آمد ورفت دست
بسینه گذاشته وپان از دست داده رخصت کرد خوش حوصله حسین علیخان که نشاء تسلط ودولت اورا
از جا نبرد وبر رویه قدیم خود استقامت ورزید وزهی تمکین ومتانت اسدخان که از صدمات حوادث
متزلزل نگشته از جای خود نجنبید طرفه امیر با وقار سراپا تمکین فیض رسان بود که مثل اونشان نداده اند

ذکر سبب وقوع مخالفت میان فرخ سیر وسادات باره وسرفرازی یافتن نواب مغفرت مآب بمنصب بلند وخطاب ارجمند وصوبداری دکن وفوجداری کرناتک

چون فرخ سیر عروس بیوفای سلطنت در آغوش خود دید چه بامان عشرت دنیا که بطاق غفلت

بکند

سنجید مردم را باضافهٔ مناصب و خطابات و خدمات نواخت و هر روز رهنمونی میرجمله که فکر صائب نداشت انتظام

کارها برهم میساخت چنانچه سادات باره را هر روز میرنجانید و خود هم میرنجید و رفته رفته دید آنچه دید

مکافات عمل را در لباس سرمه دید آخر سیه گرگرد چشمش روز ما خود هم کشید آخر مفصل این مجمل آنکه سید

حسین علیخان عرف سید عبدالله خان را مخاطب بقطب الملک ظفر جنگ و یار وفادار نموده بمنصب عمده

هفت هزاری هفت هزار سوار دو اسپه و سه اسپه و خدمت والای وزارت سرفراز گردانید نخست علیحسین بود

که بسادات باره که سوای جوهر شجاعت و سخاوت وصف دیگر ندارند چنین کار سترگ فرمود از عهد فردوس مکان

یعنی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه تا این زمان هیچ پادشاهی بسادات باره کار دیوانی صوبه نداده تا بوزارت

چه رسد و سید حسین علیخان را مخاطب بخطاب امیر الامرا بهادر فیروز جنگ و منصب هفت هزاری هفت هزار سوار

دو اسپه و سه اسپه و خدمت اعلای میر بخشیگری عز امتیاز بخشید و نواب مغفرت مآب را بمنصب هفت هزاری

هفت هزار سوار دو اسپه و سه اسپه و خطاب نظام الملک فتح جنگ که در رویا از جناب قطب الاقطاب

مبشر باین خطاب شده بود و صوبه داری دکن معه فوجداری کرناتک که سابق برین تعلق بذوالفقار خان داشت و

داود خان را که به نیابت ذوالفقار خان در خجسته بنیاد اورنگ آباد بود بصوبه داری گجرات و محمد امین خان را

بخطاب اعتماد الدوله از اصل و اضافه شش هزاری ذات و شش هزار سوار و خدمت بخشیگری دوم

و خواجه محمد عاصم را اول بخطاب اشرف خان و بعد از آن در همان نزدیکی بخطاب صمصام الدوله بهادر خان دوران

و منصب هفت هزاری هفت هزار سوار بلند پایه ساخت و قاضی عبدالله متعلق تورانی را که قاضی جهانگیر نگر

بود و پیش از توجه رایات سلطانی برای اصلاح بعضی مهام بدار الخلافت آمده بود بخطاب خانخانان بهادر

میر جمله و منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و ظاهر الخدمت داروغگی دیوان خاص و خواصان و ڈاک و [illegible]

۵۰۷ بهزاری و سه سواری و صاحب دستخطی و احمد بیگ را که کوکه معزالدین بود بخطاب تقرب خان و خدمت
خانسامانی و غلام علی بیگ پسر حبیب الله بیگ اعظم شاهی را به منصب پنجهزاری و خطاب ذوالفقار خان
و خدمت میرآتشی و سیف الدین خان و نجم الدین خان برادران قطب الملک و دیگر سادات باره و مردم
والاشاهی وغیره را که حسن خدمت و ترددشان بمحک امتحان رسیده بود بمناصب بلند و خدمات
ارجمند نواخت و بعضی عمده ها مثل سعدالله خان عرف هدایت الله خان پسر عنایت الله خان مبتلا بلای تسمیم
کشتند و سید قاسم کوتوال دارالخلافه را کشتند و زبان سپاهیان چند که بمردم بدزبانی می کردند بریدند و ازین قبیل مردم
دیگر بسیار ستمها رسیدند از تحرکات هراس عظیم بدلهای مردم راه یافت که شب و روز الحفیظ گویان و الحذر
ورد زبان شان بود و نخستین سبب مخالفت که میان پادشاه و وزیر آمد تجویز دیوانی تن بنام چهبیلی رام
ناگر و صدارت کل بنام افضل خان استاد پادشاه که غایبانه قطب الملک تجویز فرموده و چون قطب الملک بدهلی
رسید بعرض رسانید امر وزارت را که باین فدوی تفویض نموده اند اعتبار دادن آن بدست خداوند نعمت
است هنوز که امر وزارت استقلال نگرفته مقرر کردهای من معزول شوند اعتبار وزارت معلوم میر جمله و دیگر
مقربان حدپیشه خاطرنشان پادشاه کردند که پادشاهان هرچند نوکران را مختار سازند باید که حد خود را دانند
و نوکران را چه یارا که بی حکم پادشاه تعیین خدمات عمده مثل دیوانی و صدارت نماید پادشاه ناتجربه کار که تلون و
جبن برخلاف جوهر خاندان تیموریه در مزاج داشت بگفته غرض گویان نائره مخالفت مشتعل ساخت و بموجب
نوشته خافیخان آخرالامر صدارت بمنظوری پادشاه بنام افضل خان و دیوانی خالصه بتجویز وزیر بنام لطف الله خان
صادق مقرر گشت و فی الجمله اصلاح بعمل آمد و چهبیلی رام بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار و صوبهداری اکبرآباد
سرفرازی یافته مرخص شد و تخم عداوت در مزرع دلهای جانبین کاشته گردید دیگر رخصت نواب

مهوزبر

منعوتاب بصوب دکن و آنچه که بعد آن بظهور پیوست چون اخبار تسلط مرهته مکرر به عرض پادشاه ۸۸
رسید قطب الملک سرانجام و انصرام این مهم بنام نواب عالیجناب تجویز نموده از پادشاه رخصت
دهانید و خلعت خاصه با چارقب طلادوز و سرپیچ و جیغه مرصع و مالای مروارید و شمشیر و جمدهر و اسپ عربی
با ساز طلا وقت رخصت از حضور مرحمت گردید و بعد رخصت قطب الملک برای تهنیت بخانه نواب عالیجناب
آمده به پنج خوان پارچه و دو رقم جواهر و شمشیر و خنجر بقبضه مرصع و دو اسپ و تکمیل رسوم اتحاد بظهور رسید
قطب الملک سوای فیل از قسم پارچه وغیره گرفته در خلوت اساس اتحاد بعهود و مواثیق مستحکم نمودند نواب عالیجناب
که بخانه قطب الملک برای رخصت تشریف فرما شد چهار خوان پارچه و دو رقم جواهر و یک اسپ عربی
با ساز طلا و شمشیر و جمدهر مرصع با قبضه لشمی تواضع کرد و میر جمله که برای رخصت آمده چار سپر تحفه سلهت جواهردار
با گلهای مینا کار پیشکش آورد و چون به بدرقه افضال الهی رایت توجه بصوب دکن افراشت در اکثر منازل
جمعیت سوار و پیاده نگاه میداشت و متصل سرونج گرزبرداران فرمان و الوش میوه ولایتی از حضور پادشاه
آوردند هفتصد روپیه بگرزبرداران و دوصد روپیه بکهاران وغیره انعام شد و قریب اجین بسیر و شکار اشتغال
ورزیده نیله گاوی عظیم الجثه شکار نمود یازده من و چند آثار بوزن آمد بقراول بیگی خلعت و بقراولان همراه نیز
مرحمت گردید عرض نبیره وزیرخان مع ڈالیهای میوه وغیره از نظر فیض اثر گذشت و چندی بمزاج وهاج آب و هوای
آنجا ناسازی نمود که بزودی شفا گرائید و بر معبر اکبرپور دو مقام نموده بشکار ماهی توجه فرمود وکیل زمیندار
گرائی با دو ضرب بندوق و چند ڈالی میوه ملازمت حاصل نمود و چهار مقام بهم متصل برهانپور اتفاق افتاد
و بعد کوچ از برهانپور اکثر مردم اهل خدمات و متعینه منزل بمنزل بسعادت ملازمت فایز می گردیدند [illegible] از کتیل
فرداپور خجسته بنیاد که در آن وقت دارالاماره شش صوبه دکن بود نزول اجلال فرمود و از آنجا که سرداران مرهته

از نواب مغفرت‌مآب و اباً عن جد آنعالیجناب بارها گوشمالی و تنبیه یافته بودند و هراس در دلها داشتند
بدبدبهٔ آمدآمد موکب ظفرکوکب اکثر سران مرهته هوش و حواس باخته بخرابه‌ها خزیدند و دست از نهب و
غارت کشیدند خاصه قوم مرهته نواح خجسته بنیاد و خافیخان گوید که از بیم شمشیر موروثی و رای صائب آنعالیجناب
بی آنکه پای جدال و قتال بمیان آید نسبت بایام سابق تخفیف تمام در تاخت و تاراج ملک و نهب و
غارت قوافل دست داد و فی الجمله مردم از دست تعدی آنها مطمئن گشتند تا بدستور عمل نصرت جنگ و
داود خان هرجا که دست آنها میرسید چوتهه میگرفتند بالجمله جناب عالی بعد ورود خجسته بنیاد رسایل مشتمل بر
مضامین محبت و دهشت و مشعر بدست کشیدنها از خودسریها براجه ساهو و سرداران دیگر فرستاده فوجداران
و عاملان و ضلعداران جمیع محالات و پرگنات صوبه باستصواب محمد غیاث خان و شیخ محمد اعظم که بدیوانی
سرکار مباهی گشته بود تعین فرمود و برای منع تعدیها که نائبان داود خان بآمیزش اشقیا از مسافرین و مترددین
مبلغها بظلم میگرفتند پروانهای تاکید مع سزاولان شدید بجمیع محالات عز اصدار نمود و در روز سواری بنماز جمعه غربا
نالش گرانی غله که از مدتی بسبب آن در شکنجهٔ عذاب بودند نمودند بداروغهٔ دیوانخانه تاکید شد که از گروه
مچلکه بگیرد و الا معزول خواهد شد ضلعداری که داود خان بمحالات و تهانجات مقرر کرده بود آنها فوج مرهته را ازرد کش
کرده قریب بیست لک روپیه از جمیع محالات جاگیرداران وغیره بصیغهٔ ضلعداری وصول می‌نمودند و کشما بجز دو ثلث
و نصف لنا و نصف لکم گفته متعرض احوال آنها نمیشدند متصدیان کفایت شعار سرکار جناب عالی خصوص
کهیمکرن که از تغیر شیخ محمد اعظم بوالا پایهٔ دیوانی رسیده موافق مرضی خداوندنعمت تمشیت کارها می‌نمود این مقدمه
را دریافته بعرض رسانید نهایت بدماغ شده برای هدم بنیان این بدعتها و بندوبست محالات و تهانجات
محمد غیاث خان داروغهٔ توپخانه و کهیمکرن دیوان سرکار خود را با فوج شایسته بسمت شاه گده و انبر وغیره

محالات روانه فرمود و چون منهیان اخبار بعرض رسانیدند که بعضی مرهته که در نواح نیوسا جاگیر داشتند
سامانی و جمعیتی فراهم آورده طریق شوخی و تمردی بفوجداری مونگی پتن نموده و چند سردار آنها از
جانب احمدنگر باراده فاسد متوجه این صوب شده اند بهمعنانی اقبال بتاریخ پنجم شهر شوال سنه یکهزار
و یکصد و بیست و شش هجری با جمعیت شش هزار سوار و پنج هزار پیاده و دو پانصد جزایر و بیست ضرب رهکله بطرف
مونگی پتن رایت ظفرآیت برافراخت و ده مقام برکنار رود گنگ متصل پتن نمودند و بیست آنجا خاطر
خاطر جمع ساخته از طرف شاه گده و انبر مرور فرموده و بدبدبه نام نامی و صولت اسم سامی سرداران مرهته
خیرگی پیشه که اراده فاسد داشتند فرار را سرمایه نجات خود دانسته بدون آنکه مقابل شوند ره نورد بادیه گریز
شدند و بعد ورود مسعود بتاریخ دوم ذی الحجه در سال مذکور در بلده خجسته بنیاد و آمدن غیاث خان و کهیم کرن
در آن بلده قوم مرهته قفا و پیشه گاه گاه بمسافرین و مترددین و قافله های و ورود دست شروع بدست اندازی
نموده بودند چنانچه چند اشخاص از سوداگران سورت و گجرات که با عرابهای اجناس باورنگ آباد می آمدند و در میان
محمد ابراهیم تبریزی بخشی و واقعه نگار بنگلانه بودند از دست آن گروه شقاوت پیشه همه شربت شهادت
چشیدند و چند پرده نشینان که در برهانپور بر بهل سواره بسمت اورنگ آباد راهی بودند متصل کوله کاون پرگنه
اورنگ کاون دست خوش تاراجیان گردیدند و دو سه سوداگر مغل ایرانی که جنس چهیت بندر و غیره از حیدرآباد
می آوردند چند گروهی شاه گده پایمال نهب اشقیا شدند نمیدارو بوگده سلسله جنبان رسوخ قدیم گشته
یک ورا آهو که نسبت با هوان دیگر رنگ سفید داشت با چهار قلاده یوز و تحایف دیگر ارسال نموده و فوجدار
پتن ماهی عظیم الجثه که یکمن و بیست آثار بوزن آمد هدیه فرستاد و جشن خجسته هر دو صاحبزاده بلند اقبال یعنی
میر محمد پناه فیروز جنگ بهادر و میر احمد ناصر جنگ بهادر چنانچه رسم اقلیم هند است بآئین بهین ترتیب یافت

و قریب صد خلعت بملازمان رکاب مثل محمد غیاث خان داروغه توپخانه و میر مرزا خان بخشی سایر و کهیکرن

دیوان و سعد الله خان خانسامان و غیاث الدینخان داروغه جزایر اندازان و خوشخبر خان و غیره امرای حضور

داخل خدمات بلده مثل قاضی سعود خان و غیره مرحمت شد و شادیانه شادی بالای ٹهرکل بزرگ بلند آوازه

گشت و در اواخر سال مذکور دیوانی دکن صوبه دیوانی بر بانپور از تغیر دیانت خان ابن امانت خان که از عصر عالمگیر

پادشاه و بهادر شاه دیوانی متعلق بخاندان او بود بحید رقلیخان اسفرائینی که میرزا محمد رضا نام داشت و سابق

منشی لشکر خان ابن اسلامخان بوده و بعد آن منشی علی مردانخان ماندرانی گشته از حضور پادشاه مقرر شد

و اختیار عزل و نصب خدمات جزو کل باو تعلق گرفت و مشار الیه که مرد ضابط و کاردان بود در دیوانی

دکن ضبط واقعی بمعرض ظهور آورد و از انجاکه مزاج نصفت و سلامت امتزاج مصروف بعدالت و قدر شناسی

و حفظ مراتب وضیع و شریف بود و حیدر قلیخان بعلاقه دیوانی پادشاهی و غرور توسل و اتحاد با میر جمله که دخل

در مزاج پادشاه داشت بازار سختگیری و زجر و توبیخ متصدیان و کروریان و غیره اهل خدمات گرم نمود

از ینجهت مزاج مبارک نهایت برهم شد و اورا در دیوانخانه طلب نموده بزبانی محمد غیاث خان و سعد الدینخان

خانسامان حکم فرمود که ازین کردار ناصواب و خودسریهای بیحساب باز آید و الا نتیجه نیک نخواهد دید

خبر شرط است مشار الیه باریاب حضور نشده از بیرون مرخص گردید و از نیحکم مثل باربر خود پیچیده وارید و ضبطها

دست نکشید در همان ایام خبر انتشار اشقیا در نواح جالنه بعرض رسید نخست بهادر خان عرف ابراهیمخان

نعه فوج نمایان جهت تنبیه آنها نامزد شد و بعد از آن رایات ظفر آیات باهتزاز آمد و حیدر قلیخان هم بعد

دو سه روز به تجمل هر چه تمامتر به لشکر ظفر اثر پیوست و در روز کوچ با جمعیت همراهی خود برای مجرا ایستاد

بجانفشان خان میر ترک حکم شد که بار مجرا نداده تا آنکه دولت ملازمت حاصل نماید خفت یافته به بلده مراجعت نمود

و بعد چندی لشکر فیروزی اثر مظفر و منصور داخل بلده شد یوسف نیکنامی را مبارزخان صوبه‌دار حیدرآباد
با تحائف آنده یار مثل چهیت های قلمکار و ظروف شیشه و چینی و غیره فرستاد و چون چند طبقهٔ اعلای
عمارت نو کهنه شده دارالامارت بلدهٔ خجسته بنیاد که ملک عنبر حبشی آنرا بنا کرده و دروازهٔ کلان که الحال به نهر کل
خورد و کلان شهرت دارد و تالاب و مسجد جامع و عمارت طویله که به ترپولیه زبان زد مردم است احداث
نموده گاه گاهی برای سیر و شکار از قلعه دولت آباد در آنجا می‌آمد بمرور ایام از صدمهٔ برق ضایع شده
و سه طبقه باقی بود جناب عالی دو طبقه دیگر را که اسلوبی نداشت منهدم ساخته فرمودند تا بر یک طبقه که الحال
بجای ته خانه موجود است طرح عمارتی اندازند تا باتمام نرسیده بود که نهضت بصوب دارالخلافت رو نمود
حسین علیخان بعد رسیدن بدان بلده عمارت مذکور را باتمام رسانید و بعد جنگ عالم علیخان که مرتبه بعد
اخری بلدهٔ فاخره بقدوم میمنت لزوم زینتی و آرایشی تازه یافت عمارت ساختهٔ حسین علیخان ناپسند
خاطر عالی گشته حسب الحکم منهدم گردید و نفرمودند تا عمارت دیگر عالیشان دو رویه مشتمل بر دو نشیمنگاه وسیع
تعمیر نموده مسمی بخلوت کلان کردند و در محل سرا هم بعضی عمارات دیگر تعمیر نمودند ذکر رخصت نمودن

نونهال گلشن اقبال محمد غازالدینخان بهادر برای تنبیه اشقیای خذلان
مآل و مظفر و منصور گشتن او بتائید ایزد متعال و در ذیل این واقعه فتح و فیروزی اثر

بیان بعضی وقایع دیگر بر مستبصران اخبار و متتبعان صحایف لیل و نهار پوشیده نخواهد بود که ریاض
مملکت دکن با بیاری مساعی جمیلهٔ نواب عالیجناب رنگ نضارت و طراوت پذیرفت و از جد و جهد
شبانه روزی و مشاق و محن همساله صورت امن و آسایش بجلوه شهود درآمد اگرچه امیرالامرا پیش
ازین بدادن چوتهه ممالک محروسه با مرهته قرار مدار بعمل آورده تصفیه نموده بود و معهذا از دست اندازی

اشقیا با اهالی مملکت و رعایا و متردّدین هیچگونه آرام و اطمینان دست نمیداد چنانچه در فوجداری آرواد دخان
پنی توم مرهته در موضعی از پرگنهٔ اشور قلعچه کلی باستحکام بنا نهاده و به توپ و توپچه مرتب ساخته
ملجا و ماوای خود کرده و اکثر اوقات تاخت و تاراج اطراف دورودست نموده پناه بدان جای می بردند
چون نواب عالیجناب بار دیگر داخل خجسته بنیاد گردیدند از نوادر روزگار اینکه در آنحین از اعجوبه کاری فلک
شعبده باز بظهور رسید آنست که کنکاجی و سنتاجی سرکردهای آنقوم نواح نصرت پور و راجه هر را تاخته در قلعچه
مذکور آمدند و رانوجی از سرداران مرهته که با نامبردها موافقت نکرده بلکه مناقشه داشت نیز با جمعیت خود آمده بساط
منازعت گستر و از محمد انور خان ضلعدار اتنور و پهولمری و مضافات بوساطت کالو نام که سابق کماشته او بود و بعد معزولی بتوقع نوکری حضور همراه خان موصوف تقدیم خدمت می نمود استدعای اعانت و کمک کرد
انور خان باراده کمک از پهولمری روانه شد در اثنای راه خبر مصالحت و موافقت آن مخالفان که بحسب ظاهر
باهم منازعت برپا کرده بودند رسید خان مشار الیه که بجمعیت قلیل یارای مقابلهٔ آن گروه کثیر نداشت
مراجعت نموده از نا مآل اندیشی کالو مذکور را غافل ساخته دستگیر گردانید اشقیا از استماع خبر دستگیر شدن
او باهم اتفاق نموده قریب سه هزار سوار ناگهان بر سر انور خان تاختند انور خان هوش و حواس باخته کالو را
از قید برآورد و اشقیا اینحرکت را محمول بر ضعف خان مشار الیه نموده بجرأت پیش آمده او را دستگیر ساخته
بقلعچهٔ مذکور بردند نواب عالیجناب از استماع اینخبر وحشت اثر که هر طرف فتنه خوابیده از آن رهگذر بیدار شد
بلا توقف بهادر خان عرف ابراهیم خان برادر مراد خان پنی را با قریب چهار هزار سوار و دو هزار پیادهٔ برق انداز
برای تنبیه آنها تعین فرمود ابراهیم خان بایلغار بر سر کفار متصل گهات پلاسی رسید چون جمعیت او
نسبت بجمعیت مخالفان بنهایت کم و علاوهٔ آن شدت باد و باران اسلحهٔ کارزار را بیکار ساخته بود عرصه

نبرد برا و تنگ گشته محصور گردیده پای استقامت افشرده از حضور درخواستِ کمک نمود نواب مستطاب تمام
فوجِ سرکار و جمعیت متعینهٔ پادشاهی بسرداری نونهالِ حدیقهٔ اقبال محمد عازالدین خان بهادر همین پور راست
که در آن وقت نه ساله عمر داشت جهتِ کمکِ ابراهیم خان و تنبیه متمردکیشان باتالیقی محمد غیاث خان داروغهٔ
توپخانه نامزد فرمود و زمام تمشیتِ کارها باتفاقِ میرمرزا خان بخشی بدستش داد چون سرداران اسلام بجناحِ استعجال
بر سرِ اشقیای وخیم انجام رسیدند هراسِ عظیم بدلِ مخالفان راه یافت و برهنمونی الوجی سر دیسمکهه قصبهٔ
سنیر که در ظاهر خود را از مطیعانِ اسلام میشمرد و در باطن از رفقا و مددکارانِ اشقیا بود دیگر روز بهزار صعوبت و
دلتاجت کلی بمقابله فوج ظفر موج پرداخته دادِ جنگ گریز داده روز دوم راهِ هزیمت پیمودند بهادرانِ اسلام
تا دیهای بسیار غنیمت نموده قلعچهٔ مذکور را بغارت آورده فصیلِ قلعچه با خاک برابر کرده تا قریب هشتاد کروه
تعاقب آن مدبران نمودند و اشقیا متفرق شده راهِ کوههای دشوارگذار پیمودند و غنیمتِ فراوان از فیل و شتر
و اسپ و آفتابیها بدستِ اسلامیان افتاد و مظفر و منصور مراجعت کردند و هر جا که مسکن و ملجای اشقیا
میدیدند و میشنیدند بغارت و نهب آن پرداخته قلعچهها مسمار می نمودند محمد غیاث خان و میرمرزا خان بکامِ
ملازمت تقریباً بعالیجناب نواب مستطاب معروض داشته شد که اول وهله همین سرداری صاحبزادهٔ بلند
اقبال چنین فتح نمایان بجلوهٔ ظهور رسیده امید که صاحبزاده بخطابِ فیروزجنگی که ضمیمهٔ عازالدینخان است
سرفرازی یابد در جواب بزبان مبارک جاری شد که انشاءالله تعالی بعمل خواهد آمد گویند در همان ایام آبلهٔ متصلِ سینه
که متورم و متقرح شده مزاجِ مبارک را متألم ساخته بود و بمعالجه اطبای یونانی و هندی رو باصلاح نمی آورد
بمعالجهٔ شخصی از قوم بهره که تازه وارد از گجرات شده بود در عرضِ بیست روز اصلاح پذیرفت که گویا آن نبود
بهره را بمیزانِ عنایت سنجیدند و مبلغ پنجهزار و پانصد روپیه که همسنگش بوزن آمد معه خلعت مرحمت کردند نهم زر

جشن عالی بانواع روشنی و تقسیم الوان طعام بتقدیم رسید و هرکس از صغیر و کبیر فراخور حال بخطاب و جاگیر
و خلعت و جواهر و اسپ و فیل سرفراز گردید ظاهرا بهگوانداس نایب بهاسکر راو هرکاره پادشاهی صوبهٔ خجسته بنیاد
در حضور کیفیت جنگ مذکور بر خلاف واقع بدینگونه نوشت که قریب یکهزار افغان زره پوش همراهی ابراهیم علیخان
عجب تردد نمایان نمودند و ناموس کارهای پادشاهی نگاهداشتند و الا کار از دست رفته بود حالانکه
ابراهیم خان بکمک فوج سرکار نواب عالیجناب از محاصرهٔ اشقیا رهائی یافت وکیل سرکار نواب مستطاب
بجنس افراد اخبار مرسلهٔ بهگوانداس از آنجا بخجسته بنیاد فرستاده بملاحظهٔ افراد و تادیب دروغگویان و مفتریان
که آئین ریاست است بر ذمهٔ همت لازم دانسته بمحمد غیاث خان فرمود که هرکاره ناکاره تمام محنت و تردد
ما و فوج ما بر باد داد و سزاوار شدید فرستاده از خانه کشیده بیارند و در جلوخانه تازیانه‌های سیاست زده
و بتدارک اخبار تراشیده ریش و بروت او بشاش تراشیده برخر نشانیده تشهیر سازند و بدانگونه عمل نمودند
هنگامیکه غنایم مرسله از فیلان و اسپان مصحوب میرمرزا خان از نظر مبارک گذشت خلعت خاصه و سرپیچ
مرصع گران بها و اضافهٔ پانصدی ذات و پانصد سوار بنام غازالدینخان بهادر مرحمت گشت و گرزبرداران که
خلعت مذکور را با فرمان عنایت توامان نزد نواب مستطاب آوردند بدستور معمول بفرمان باری رفته و خلعت
و فرمان گرفته بگرزبرداران هزار و پانصد روپیه نقد و دو خلعت مکرمت فرمودند و چون آلوجی سنر و سیکهه قصبه
سیر از کهنڈوجی و بهاریه کوشمال پایه باجمعیت قریب هزار سوار بوساطت محمد غیاث خان بشرف ملازمت رسیده
بمبالغه معروض نمود که کهنڈوجی مذکور در تعلقهٔ بکلانه قلعچه بنا نموده و مسکن متعلقان خود قرار داده و دست تعدی
دراز کرده قوافل بندر سورت و احمدآباد و قرای آن ضلع تاخت و تاراج میسازد اگر فوج قلیل بسرگروگی سرداری
تعین شود و قدری جمعیت خاطرخواه در آن نواح در اندک مدت بهم رسانیده به تنبیه و استیصال او می‌پردازد و معروضه

او بمعرض پذیرائی رسیده نابرده با عمر خان که بجمعیت قریب هزار سوار متعین گشته بود بسرعت هرچه تمامتر شتافته
قلعچه احداث کرده کهنه‌وجی را منهدم و متعلقانش را اسیر ساخته خود را بحضور رسانید نواب عالیجناب اورا
مورد تحسین و آفرین نموده بمنصب و جاگیر سرفراز گردانید و چندر سین پسر دهناجی جادو که از عمدهای
قوم مرهته بود و از عهد عالمگیر بادشاه چه حرکتها که با سرداران آنوقت نکرده درینوقت بیاوری طالع ملازمت
حاصل کرده بعطای منصب شش‌هزاری هفت هزار سوار و علم و نقاره لوای اعتبار افراخت و نواب مستطاب
همراهیانش را بقدر مراتب تجویز مناصب فرموده او را با رفقایش به تنخواه جاگیر مبلغ بیست و دو لک روپیه در نواح
بهالکی نواخت عزت بیگخان که بنیابت فوجداری کرناتک سرفرازی یافته با هزار سوار روانه تعلقه گشته بود
با عبد النبی خان فوجدار معزول به پرخاش زد و خورد نموده شکست فاحش خورد نواب عالیجناب جهت تدارک
بصوب کرناتک نهضت فرموده در آن آوان که قصبه انبر مضرب خیام فلک احتشام گردید خبر تقرر صوبه‌داری
دکن از حضور بنام حسین علیخان از کثرت اشتهار و از نوشته وکیل معلوم آن عالیجناب شد فسخ عزیمت صلاح
وقت دانسته به خجسته بنیاد معاودت نمود چندی نگذشته بود که فرمان طلب حضور و تقرر صوبه‌داری دکن بنام
حسین علیخان ضمیمه میر بخشیگری و سند نیابت حراست خجسته بنیاد بنام نجابت خان تیموری که از عزل بیگ الله خان
صوبه‌دار برهانپور رسیده بود و متصدیگری محالات بنام حیدر قلیخان دیوان دکن مصحوب شیخ نظام الدین نگاهداشت
یکهزار و دو صد سوار بسراسری سی و پنج روپیه و تنخواه آن بر حیدر قلیخان دیوان دکن چهره وصول نمود نواب مستطاب
حسب الحکم حضور در سنه هزار و صد و بیست و شش هجری با تمام جمعیت عازم دار الخلافت شده در برهانپور گذار
تیتی چند مقام فرموده و شریف بیگخان را که از جانب نجابتخان صوبه‌دار برهانپور گشته بود بیدخل ساخته مظفر محمد خان
را بجایش مقرر کرده روانه حضور شد مخفی نماند که اگرچه مقصود از وضع اینمقاله ذکر مآثر اقبال نواب مغفرت‌مآب و اخلاف

امجاد و آنعالی جناب است و تعرض احوال امیر الامرا مرحوم در بادی النظر به جملهٔ معترضه می‌نماید لیکن چون احوال
سادات را از تأملی مقصود است بلکه موقوف علیه بعضی سوانح لهذا مجملی از نیرنگیهای احوال سادات زبان خامهٔ
حقیقت نگار میگردد ذکر سبب تقرر صوبه‌داری دکن بنام امیر الامرا حسین علیخان و دیگر وقایع
آن ایام اختلال انجام گویند چون غبار کدورت میان پادشاه و وزیر و میر بخشی ارتفاع پذیرفت
و انواع ناخوشیها از جانبین بظهور پیوست در ضمن اخبار خودسریهای راجه اجیت سنگه که پا از جادهٔ اطاعت
بیرون نهاده طریق تمردی پیمود و باحداث بتخانهای کلان و تخریب اکثر مساجد و منع گاوکشی و گفتن اذان
مبادرت مینمود بعرض رسید امیر الامرا حسین علیخان که میر بخشی و سپه سالار بود و عهدهٔ تنبیه او بذمهٔ خود
گرفته از حضور مرخص گشت راجه مذکور از صولت و سطوت او که فوج و سامان شایسته همراه داشت هوش و
حواس باخته اهل و عیال خود را با اموال بشعاب جبال دشوار گذار روانه ساخت و وکلا فرستاده بانواع عذرخواهی
پیش آمده اجرای احکام پادشاهی و تعمیر مساجد و تخریب بتخانها و ارسال هدایا و تحف قبول نمود امیر الامرا
استدعای ملازمت حضور و صبیه‌اش برای پادشاه درخواست فرمود بعد رد و بدل بسیار دادن صبیه و
فرستادن پسر خود برای ملازمت قبول کرد امیر الامرا شایسته خان خالوی پادشاه را برای آوردن صبیه
تعین ساخته خود را بحضور رسانید با وصف چنین حسن خدمت باغوای میر جمله رنگ کدورت از خاطر پادشاه
زدوده نگردید قطب الملک و امیر الامرا بمعاینهٔ اقتدار میر جمله که روز افزون بود و پادشاه او را نائب دستخط
خود کرده میفرمود که زبان و دستخط میر جمله بجای زبان و دستخط ماست و او عالمی را از منصب و جاگیر بوساطت
وزیر که موجب اختلال در امر وزارت است کامیاب مینمود رنجیده خاطر شدند و قطب الملک رتنچند نام بقال
را بدیوانی خود و خطاب راجه و منصب دوهزاری سرفراز ساخته در تمام امور سلطنت و وزارت مختار گردانید

داد بهردو

واد بدون گرفتن پیشکش معتدبه برای وزیر و خود تمشیت کارها نمی‌کرد و میرجمله شکایت سادات و ارادهٔ
فساد بعرض پادشاه رسانید پادشاه ناتجربه کار را غریق بحر وساوس و افکار گردانید اگرچه روز و شب در تدبیر دستگیر
ساختن سادات می‌باشد اما بنابر کثرت جمعیت و صولت سادات حواس خود میباختند و نادر پادشاه سادات را
بنابر عهد و پیمانیکه با ایشان داشت اطلاع از کیفیت حال میداد و بنابرین امیرالامرا از جهت مزید تسلط صوبه‌داری دکن ضمیمهٔ
بخشیگری بدستور ذوالفقارخان برای خود درخواست نمود پادشاه عطا فرمود و امیرالامرا خواست که خود در حضور باشد
و داود خان پنی را نائب خود کرده اند مرضی پادشاه به تلقین میرجمله آنکه خود بدکن برود و تا هیئت اجتماعی سادات
از هم پاشد الحاصل از جهت برهمزدگی میرجمله معظم خان خانخانان و خاندوران صمصام الدوله فیمابین رد و بدل طول
کشید و صحبتهای بیمزه بنهایت تلخی و شوری گرائید تا حدیکه هر دو برادر ترک آمد و رفت دربار نمودند و نگاهداشت
پیاده و سوار راه خودسری پیمودند بعد از آن والده پادشاه خود بخانهٔ قطب الملک آمده او را مطمئن ساخت
و قرار چنان یافت که اول در قلعه بند و بست سادات شود من بعد هر دو برادر بحضور بیایند حسب الاقرار
بند و بست سادات شد و جابجا مردم هر دو برادر نشستند و هر دو برادر بخدمت پادشاه رفته عذر تقصیرات از
خود خواستند و شکوهٔ سوء ظن پادشاه بمیان آورده و شمشیر از کمر وا کرده پیش پادشاه گذاشته عرض کردند
که اگر در خاطر مبارک از طرف ما فدویان بگفتهٔ غمازان وسواس راه یافته ما اینجا حاضریم بفرمایند که ما را بقتل رسانند
یا بی منصب ساخته روانهٔ کعبه نمایند اما بگفتهٔ درهم اندازان صاحب غرض باعث خفت و ضرر جان و مال
بنده‌های جانفشان خود گردیدن از طریق پادشاهان حق شناس بعید است آخر برای دفع فتنه و فساد بنای
مصالحت بر آن قرار یافت که میرجمله و امیرالامرا هر دو در حضور نباشند از نیابت صوبه‌داری دکن از عزل نواب مستطاب
با امیرالامرا حسین علیخان مشروط بآنکه عزل و نصب کل خدمات دکن حتی قلعه‌دارها بدست اختیار او باشد و

٦٩ صوبه داری عظیم آباد بمیر جمله باده فساد متقرر شد و هر دو حسب الاقرار متعلقه خود ها روانه شدند و قول شهرها دستخط

مهر خاص طوعاً و کرهاً بدست خود با میر الامرا سپرد تا برای مهر کردن بر فرامین بنام قلعه داران وغیره بکار آید و محتاج فرمان

حضور نگردد و امیر الامرا وقت رخصت بالمواجهه عرض نمود که اگر در غیبت من میر جمله بحضور رسد یا قطب الملک نوعی دیگر

سلوک بعمل آید در عرض بیست روز بنده را رسیده دانند چون بمالوا رسید راجه جیسنگه صوبه دار آنجا از سر راه کناره

گزید تا ملاقات واقع نشود امیر الامرا بحضور نوشت که این حرکت او اگر بر طبق اشارهٔ حضور است حکم شود که بنده

از همین جا برگردد و الا فردا داود خان نیز همین مسلک پیش خواهد گرفت در جواب فرمان رسید که از رای قباحت

نافهمی جیسنگه عزل و نصب او را باختیار شما گذاشتیم و از داود خان وقوع چنین حرکت چه احتمال دارد

احیاناً اگر با داعی نامناسب پیش آید روانهٔ حضور نمایند اما از بددلی و ناعاقبت اندیشی بوساطت خاندوران

مخفی به داود خان تحریص مخالفت نمود اگرچه در ابتدای سلطنت محمد فرخ سیر بواسطه جان بخشی داود خان سادات

شدند بنابر کلی امیر الامرا صوبه داری برهانپور از حضور بنامش مقرر کرد و او هنگام روانگی امیر الامرا بسوی دکن از گجرات

به برهانپور رسیده تمکن گزید و پیش از رسیدن او کناجی مرهته شهر برهانپور را محاصره کرده با ظفر محمد خان

مصاف آرامی گردید و از ظفر محمد خان مکرر ترددات نمایان بظهور رسید و بعد ازین که داود خان از گجرات

حسب فرمان حضور وارد نواح برهانپور شد مرهته مذکور طریق فرار پیش گرفت و چون امیر الامرا از نربدا عبور کرد

داود خان که پیش از آن شقه های دستخط خاص پادشاه بتلقین میر جمله معظم خان و صمصام الدوله در باب تحریص

و ترغیب بر مخالفت امیر الامرا باو رسیده بود سلسلهٔ موافقت گسیخته خیال دیگر بخاطر خود راه داد و با وصف

رسیدن امیر الامرا به پیشکش گذرهی بلده به بی اعتنائی تمام اندرون شهر نشسته کوس جلادت میزد

و نیماجی سندهیه از سرداران عمده مرهته که در عهد بهادر شاه پادشاه بمنصب ششهزاری هفت هزار سوار و جاگیر

بر اصل

۵۰

سپر حاصل سرفرازی یافته در سلک بندهای پادشاهی منسلک گشته بود با داود خان ساخته با چند مرتبه‌های
نامی دیگر از منصبداران متعینهٔ دکن ظاهراً بقصد ملازمت امیرالامرا و باطناً برای کمک داود خان قریب بلده
اقامت ورزیده منتظر قابو بود و تماشای غالب مغلوب می‌نمود و مردم شهر بمشاهدهٔ اینحال در فکر افتاده
به شیخ نجم الدین که از اکابر شهر و از اعاظم علما بود و داود خان اعتقادی باو داشت رجوع آوردند شیخ مذکور
با چند مشایخ و ساکنان معتبر شهر نزد داود خان رفت اعیان مذکور بحسن تقریر و تدبیر او را از شهر برآوردند
داود در بهادرپوره فرود آمد و منصبداران برهانپور مثل میر اعظم نائب دیوان و قاسم علیخان سوتات و علی یار خان
بخشی و محمد انور الله خان کروڑه باستقبال امیرالامرا شتافتند و امیرالامرا بتاریخ چهاردهم شعبان بحشمت و شوکت
هرچه تمامتر داخل شهر شد و در فکر اصلاح داود خان افتاده پیغامهای مصالحت باو داد محض پیغامها آنکه در صورت
توافق ملاقات لازم و در شق تخالف روانهٔ حضور باید شد که پای مزاحمت در میان نیست و آخر کار زبانی لسان خان
اعظم شاهی پیامهای موالات التیام و اقسام وعده‌های جاگیر و خدمات بمبالغهٔ تمام فرستاد داود خان
نشنید و پای جهالت افشرده کار به پرخاش رسانید امیرالامرا ناچار نهم رمضان المبارک سنه یکهزار
و یکصد و هفت هجری در عین شدت بارش بقصد حرب داود خان از شهر برآمد و یازدهم رمضان در ظاهر آن شهر
آتش جدال و قتال ملتهب گشت و جنگ صعب بمیان آمد و بسیاری از نامواران جانبین مثل رستمخان کرجی
و بسالتخان که سلطان نظر نام داشت از جانب امیرالامرا و از طرف داود خان هیرامن بکسریه که نائب مناب بود
مدارالمهام او بود بقتل رسیدند عاقبت کار داود خان از گولی بندوق و ضرب چند تیر بپاداش حق ناشناسی
ولی احسان خود مقتول گردید و گویند او لاولد از جهان رفت بعده امیرالامرا سه روز بیرون شهر دایره نموده پانزدهم
رمضان داخل شهر شده دیوانی برهانپور بطالب علیخان مختاری معتبر فرموده نجابتخان را نزد خود طلبیده سید اسدالله خان

راجه فیروز علیخان به خجسته بنیاد روانه نمود و صوبه داری برهانپور به برادر خود سیف الدین علیخان ارزانی داشت ۴۱
و خود در اوایل ماه ذیحجه رایت عزیمت بصوب خجسته بنیاد برافراشت و راجه محکم سنگه را مدار المهام امور خود ساخت
و مبارزخان عماد الملک را که برای ملاقات از حیدرآباد آمده بود بحسن سلوک پیش آمده رخصت انصراف
بتعلقه او ارزانی داشت چنانچه سابق در احوال مبارزخان مرقوم قلم وقایع رقم گردیده و خافیخان نوشته
که چون خبر جنگ و کشته شدن داود خان بعرض پادشاه محمد فرخ سیر رسید اثر ملال بر چهرهٔ حال او ظاهر گردید
و بقطب الملک فرمود که چنان سردار نامی با وقار را بیجا کشتند قطب الملک عرض نمود که اگر برادرم در دست
آن افغان کشته میشد باعث خوشنودی مرضی مبارک و بجا بود و صاحب مآثر الامرا تقیید قلم آورده که بعد این
فتح رعب افزا امیر الامرا در خجسته بنیاد اقامت ورزیده فوجی بسرکردگی ذو الفقار بیگ بخشی به تنبیه کهنه و دمار رسانی
راجه ساهو که در خاندیس قلعچه‌ها احداث کرده تهانه‌ها قایم مینمود و باخذ چوتهه شورش آرای آن ضلع بود
و قافله‌ها بتاراج میسپرد نامزد فرمود دو در پرگنه تهانیر کارزار بمیان آمد مرهته‌ها باندک زد و خورد موافق ضابطه
خود هزیمت برگزیدند ذو الفقار بیگ غافل از مکر آن گروه بتعاقب آنها شتافت یک ناگاه آن تباه کاران
بهیئت مجموعی برگشتند ذو الفقار بیگ از فرط تهور کشته گشت و باقی فوج یغمایی شد بعد از آن هرچند سیف الدین علیخان
و راجه محکم سنگه بمالش آنگروه شقاوت پژوه تعین شدند و تا بندر سورت شتافتند و محکم سنگه تا ستاره که
مسکن ساهو بود دقیقهٔ از نهب و غارت فرو نگذاشت اما جبران این کسر و تلافی شکست موافق صولت و شکوه امیر الامرا
صورت نبست و بجهت آنکه پادشاه بتحریک و اغوای دولت براندازان خود غرض بدستور داود خان در باب
مخالفت امیر الامرا بسرداران جنوبی دکن حتی راجه ساهو بهونسله که بزور و تحکم راجهٔ دکن گشته با پیام و صراحت کوتاهی
نمی کرد و قطب الملک بعد رفتن امیر الامرا بدکن بعیش و عشرت مشغول گشته عنان وزارت بدست راجه رتن چند

سپرده و پادشاه بکنکایش اعتقاد خان کشمیری که همراز و دمساز گشته بود در فکر قلع و قمع سادات افتاد و درپی
با قطب الملک هر روز صحبت تازه و نزاع بر می انگیخت و هر ساعت صدائی بگیر و بکش بگوش ها میرسید
علاوه اینکه میرجمله که بعلاقه صوبداری به پتنه رفته بود به سبب فساد بعضی متمردان آنجا عمل و دخل او در حالیکه
سیر حاصل آن صوبه نشد و با وجود نگاه داشتن سپاه بسیار و صرف نمودن مبلغ کلی از سرکار پادشاه وجود تسلط آنها
نیافت و بر رعایا و سکنهٔ پتنه از دست مغلیه اذیت میرسید تنگ آمده بآرزوی تقرب حضور صوبهٔ عظیم آباد
به سربلند خان مقرر کرده جریده و روپوش از سپاه خود شده بطریق یلغار مسافت یک و نیم ماه را در چهارده پانزده
روز نوردیده در دو سه منزلی اکبرآباد رسید و از آنجا بر کشتی سوار شده وقت شب بغتةً خود را بر در قلعهٔ دار الخلافه
رسانید هرچند که پادشاه او را وقت ملازمت رو نداد و تشنیع از جهت خرابی ملک پتنه و بی حکم آمدن بحضور نمود
و میرجمله نیز منفعل گشته نزد قطب الملک آمده باظهار عجز و انکسار خواست که عفو جرایم خود نماید اما زبان زد
خاص و عام گردید که پادشاه میرجمله را جهت دستگیر نمودن قطب الملک فرموده است در همان ایام باشارهٔ پادشاه
یا بحسب اتفاق هشت هزار منصبدار که برطرف شده بودند فراهم آمده بخانهٔ محمد امین خان بخشی و خاندوران نایب امیر الامرا
و میرجمله رفته درخواست تنخواه خود نمودند و گفتگوی این فساد و هجوم مغلیه که زره و بکتر پوش شده محاصرهٔ خانهای امرای
مذکور کرده بودند بطول انجامید و چنان مشتهر گردید که مغلیه باشارهٔ بخشیان فتنه جو که وقت قابو میخواهند رفیق پادشاه
شده بهیئت مجموعی بخانهٔ قطب الملک بدستاویز طلب خود آمده یورش و شورش نمایند قطب الملک از استماع
چنین اخبار در فکر فراهم آوردن فوج متفرق خود و نگاه داشتن جمعیت تازه گشت و سید غیرتخان خویش سید عبدالله خان
که در آن روزها بفوجداری نارنول متقرر گشته برآمده بود با مردم دیگر که تازه از بارهه رسیده بودند خود را برسانید و هر روز
تا پنج روز فوج مغلیه سوار شده در راسته های بازار مستعد کارزار میشدند و از جانب دیگر سرداران قطب الملک نیز

با جمعیت شایسته کمر بسته تا شام بر فیلان و اسپان برای مدافعه آماده می‌گشتند و میرجمله بمعاینه این حال سراسیمه
گشته سر کلاوه تدبیر از دست داده بخانه محمد امین خان آمده پناه گرفت و از هر طرف نشانه تیر ملامت گردید
آخر کار چاره کار درین دانست که پادشاه او را برای دفع فتنه و فساد و تسلی خاطر قطب الملک معزول و
کم منصب و از صوبه داری عظیم آباد تغیر ساخته تعینات صوبه پنجاب نماید و همچنین کردند و سربلند خان را صوبه داری
عظیم آباد عطا نمودند و واقعه طلبان فتنه جو شهرت دادند که پادشاه میرجمله را مصلحة بصوب پنجاب فرستاده
در فکر طلبیدن و دستگیر کردن قطب الملک است گویند در ایامیکه بیماری مرض سفر آخرت اسد خان بطول
کشید روزی فرخ سیر پادشاه بزبانی یکی از محرمان خاص که او را برای عیادت فرستاده بود خفیه پیغام داد
که ما قدر شما ندانستیم و نسبت بخاندان آن دستور العمل سلطنت آنچه نبایست بعمل آوردیم و ندامت آن
کشیدیم لیکن چه سود الحال از شما مصلحت سلوک با سادات میخواهیم در جواب گفت این غلطی که از شما بر
خلاف رویه جد و آبای شما بظهور آمده بمقتضای تقدیر الهی بود میدانم که چنانکه وزارت از خاندان ما رفت
سلطنت تیموریه هم خلل پذیر گشت شد آنچه شد الحال که زمام اختیار سلطنت خود بدست سادات باره داده
اند صلاح دولت درین است که تا مقدور با آنها به سلوک پیش آیند و کار بآنجا نرسانند که روز بروز ماده فساد
وعناد زیاده آماده گردد و سر رشته اختیار از دست رود ع چو در طاس رخشنده افتاد مور * رهاننده را چاره
باید نه زور و شهرت دستگیر ساختن قطب الملک چنان زبان زد خاص و عام شده بود که هر گاه پادشاه برای شکار
بیرون می‌آمد خانه بخانه و خیمه بخیمه همین ذکر میشد که پادشاه بمنصوبه دستگیر ساختن قطب الملک این حرکت
کرده است ازین جهت قطب الملک متوهم شده نگهداشت سپاه نمود و سوای سادات و متوطنان وطن خود دیگران را
کمتر نگاه میداشت الحاصل قطب الملک بتنگ آمده بامیر الامرا نوشت که کار از دست رفته است پیش از آنکه چشم زخمی

به آبرو و جان برسد خود را باید رسانید امیر الامرا لاعلاج گشته از دشمن خانه اندیشیده بدشمن بیگانه ساخته ۴۷
با مرهته ها موافقت نمود و در سنهٔ یکهزار و یکصد و سی هجری بمعرفت شنکراجی ملهار و محمد انور خان برهانپوری
مصالحه با راجه ساهو بشرط عدم تاخت و تاراج ملک و ترک تعرض شوارع و طرق و نگهداشتن پانزده هزار سوار
در رکاب ناظم دکن قرار داده اسناد چوتهه و سردیسمکهی شش صوبهٔ دکن بمهر خود باشحواه کوکن و غیره که راج قدیمش
می نامید حواله نمود و گماشتداران او را همه جا شریک و دخیل ساخت از آن روز ضبط پادشاهی از میان
برخاست و غنیم لئیم خیره‌تر شد و روز بروز قوت آنها افزون‌تر گردید و شوکت اسلامیان بضعف گرائید
اگرچه عامیان ظاهربین داغ این بدنامی بر ناصیهٔ حال امیر الامرا می‌نهند اما محققان انصاف گزین درمی‌یابند
که شآمت و وبال این کار عاید بروزگار کیست و چون مصالحه و ایفای عهد و پیمان با مرهته و ناخوشیهای پادشاه
با قطب الملک که داعی بر مصالحت مذکور و انتهاض امیر الامرا بصوب هندوستان بود شیوع یافت زبانزد
خاص و عام گشت پادشاه بخیال محال برای سد راه امیر الامرا محمد امین خان بهادر را به بهانهٔ بند و بست مالوا که سرراه
دکن است مرخص ساخت و پس از آن بوساطت اعتقاد خان تبارکی میان شاه و وزیر صورت موافقت
بمیان آمد و پادشاه اخلاص خان را که با هر دو برادر اخلاص‌مند گفته میشد باخلاص مزاج حسین علیخان و باز داشتن
از عزیمت حضور مرخص فرمود و امیر الامرا که تصمیم عزیمت کرده بود باستماع خبر موافقت توقف ورزیده انتظار
خبر ثانی میکشید که باز خبر مخالفت مسموع گردید و در هر هفته و ماه چنانکه از جانبین بوقوع می‌آمد مجدداً باعث
مخالفت میشد مفصل در تاریخ خافیخان مرقوم است و ذکر آن درینمقام موجب اطناب القصه بنابر تلون مزاج
پادشاه که بر قول و موافقت او اعتماد نمانده بود امیر الامرا غره محرم سنه هزار و صد و سی و یک با فوج دکن و جمعیت
مرهته فی سوار هشت آنه یومیه مقرر کرده بشوکت و صولت تمام از خجسته بنیاد نهضت نمود و معین الدین نام مجهول الاحوال

۷۵ را به پسری شاهزاده اکبر برداشته از راه اظهار فدویت و دولتخواهی بحضور عرضداشت فرستاد که در تعلقهٔ راجه
سر نقسا و برداشته بود دستگیر کرده نزد خود داشته‌ام و در امثال این امور احتیاط صلاح دولت دانسته
خود او را بحضور می‌آرم اواخر ماه ربیع الاول در حوالی دارالخلافه جانب لاث فیروز شاه دایره نموده خلاف ضابطه
حضور نوبت نواخته داخل خیمه شده مکرر به بانگ بلند گفت که من از نوکری پادشاه خود را بیرون کرده‌ام
و بپادشاه پیغام داد تا که بند و بست قلعه باختیار ما نباشد وسواس و اندیشه مانع رسیدن بملازمت است پادشاه
خدمات قلعه را بتوسلان امیرالامرا سپرد و بعد بند و بست قلعه امیرالامرا پنجم ربیع الاخری بملازمت پادشاه
رسید و بعد گذارش گله‌ها مشمول نوازش و مرحمتها گردید و بار هشتم ماه مذکور بشهرت سپردن شاهزاده جعلی و اراده
ملاقات ثانی سوار شده بشهر درآمد و در مکان مشهور به باره دری که نزدیک قلعه ارک بود ورود نمود و قطب الملک
و مهاراجه اجیت سنگه بدستور روز اول به بند و بست قلعه شتافتند و کلید قلعه بدست آورده احدی را در آنجا
نگذاشتند سید عبدالله خان نزد پادشاه هوش باخته باتفاق اجیت سنگه رفته زبان شکوه کشاد و تکلیف شاقه
نمود چنانچه گفت بارای تردد و جانفشانیها که در رکاب جد شما و در خدمت شما از ما فدویان بعرض ظهور آمد سوای سوء ظن
و فکر فاسد که در حق ما جان نثاران بخاطر اقدس راه می‌یابد مشاهده نموده‌ایم و فرامین حضرت که مشعر بعدم عزل و
قتل ما بندگان بی تقصیر بنام داود خان افغان و دیگر سرکشان و صاحب مداران دکن صدور یافته در دست داریم
و در ینعهد که بدعهدی بغایت رسیده و وسواس و هراس بینهایت پیرامون حال ما گشته وقتی خاطر ما مطمئن خواهد شد
که اختیار کل خدمات حضور بلا قید بما تعلق گیرد پادشاه چند دشمن برای دفع الوقت وعدهٔ جشن پیش آورد و
گفتگوی درشت بهمزه بطول انجامید پادشاه برآشفته و تحمل را کار نفرموده اول اعتقاد خان را که مادهٔ آخر فساد او بود
و بعد قطب الملک را مخاطب ساخته دو سه کلمهٔ عتاب آمیز بر زبان آورد اعتقاد خان خواست که با بله فریبی در

اصلاح زنند سید عبدالله خان او را دشنام داده از قلعه بدر رانده پادشاه از مشاهدهٔ برگشتگی ایام خود را
بمحل رسانید و درین حین ظلمت شب آفاق را درگرفت و ابواب تردد بر روی مردم بیرون و اندرون قلعه بسته
گردید و سید عبدالله خان و راجه اجیت سنگه با اعیان خویش در اندیشه آنکه شب حامله است فردا چه زاید
جابجا باحتیاطیکه بایست بسر بردند و سرداران مرهته بفکر آنکه صبح چون هنگامهٔ دار و گیر بلند گردد دست غارت
بمال و عیال مردم دراز کنند مستعد شده تمام شب ایستادند و مردم شهر را آگهی نشد که شب در قلعه چه واقعه
داد چون صبح دمید و قتل قطب الملک شهرت یافت افواج پادشاهی از هر جانب خواستند که بر سر امیرالامرا
هجوم آرند و اعتقاد خان و بعضی امرا اطراف بازار سعدالله خان خواستند که بقصد مقابله با امیرالامرا سوار شوند از شهرت
سواری آنها و پیدا شدن نشانهای محمد امین خان حسن بیاور که از راه زمانه سازی و پخته کاری بقصد رفاقت
امیرالامرا از خانه برآمده بود و فوج مرهته بی آنکه مقابله رو دهد بجبه و آنکه چهارده پانزده هزار نوکران خاندوران شهید
بمحل پوش چند تیر طرف آنها انداختند مغلوب هراس گشته ره نورد طریق فرار گشتند و لچهای بازار و تماشائیان
بیکار و مغلان بی روزگار خبردار گشته تنها آنچه از هر طرف دست و بازو نه بکشتن و تاراج نمودن آنجماعت
بر فرجام گشادند قریب هزار و پانصد سوار و پیاده را باده و سه سردار علف تیغ بیدریغ نموده بسیاری را زخمی
کرده غنیمت فراوان از شتره و آفتاب گیری و مادیانها و همیانهای زر سرخ و سفید که در کمر آنها بود بدست آوردند
و از بسکه خبر کشته شدن سید عبدالله خان در هر محله و کوچه و بازار زبان زد عام شده بود و غازالدین خان غالب جنگ
و سادات خان خسر پادشاه معه پسر و اعتقاد خان باتفاق سید صلابتخان و میر مشرف و منوهر سرای باده دوازده هزار مردم
احشام طرف بازار سعدالله خان معسکر آرا گشتند ازین هنگامه و انتشار خبر قتل قطب الملک خلل در استقلال
اکثر نوکران عمدهٔ سادات راه یافت و چهار پنجهزار سوار که اطراف باره دری بودند در فکر انتشار و فرار افتادند

۷۷ که اعتماد الدوله با جمعیت خود با امیر الامرا پیوست استقامت تجدید یافتند و نواب عالیجناب خانِ دوران
نظر بر بی‌فایده در حرکت ندانسته از خانهای خود بر نیامدند از استماع اینچنین اخبار وحشت آثار امیر الامرا
نظر بر اینکه تاخیر درین وقت موجب آفت است و فوت وقت را از دست دادن باعثِ ندامت به قطب الملک
گفته فرستاد که چه جای توقف است زود از میان باید برداشت لاچار که چاره وقت بجز مقید کردنِ پادشاه
نبود قطب الملک نهم ربیع الآخر سنه ۱۱۳۱ احدی و ثلاثین و مایه و الف بقصد مقید کردنِ پادشاه بدربار آمده
هرچند خواست که پادشاه را با فسون و افسانه از محل برآورد بر نیامد و کنیزانِ حبشی و ترکی مستعد پیکار شدند آخر الامر
افغانان و حیله‌ها به پشت گرمی نجم الدین علیخان و غیره بمحل درآمدند و پادشاه را جستند نیافتند لاچار شده چند
زنانِ محل را تعذیب نمودند تا آنکه نشان دادند که در فلان گوشهٔ محل پنهان شده است به بیحرمتی تمام کشیده
برآوردند و در محبسی که بالای ترپولیه اندرونِ قلعه که تاریکتر از گور بود و در آنجا جز آفتابه و صراحی آب چیزی
دیگر نبود مقید گردانیدند و درین وقت آنچه از بیحرمتی زنان و تاراجی زیورشان بمعرضِ وقوع آمد ناگفتن اولی و بعد
مقید کردن میل در چشم او کشیده رفیع الدرجات ابن رفیع الشان ابن شاه عالم را از قید برآورده و به سبب
شورشِ عام و غلبهٔ ازدحام فرصتِ فرستادنِ حمام و تبدیلِ رختِ شایان جلوسِ تخت نیافته بهمان لباس
که در بدن داشت مالهٔ مروارید درگردن انداخته بر تخت نشانیدند و از صدای نقاره جلوس آن آشوبی که در شهر
برپا شده بود فرونشست و تاریخ حبسِ فرخ سیر و جلوسِ رفیع الدرجات بعضی مورخان **فاعتبروا یا
اولی الابصار** یافته اند پس نواب عالیجناب را که از نیرنگی اوضاعِ زمانه ترکِ آمد و رفتِ دربار داشت
از فوجداری سنبهل مرادآباد معزول و مبارز الملک سربلند خان را که پیش از حبس فرخ سیر کابل رخصت شد
پانزده کروهی شهر انتظار انجام مخالفتِ شاه و وزیر میکشید باز در حضور طلب داشته و خلعتِ استقلال داد

امر

مرخص ساختند و فوجداری سنبل مرادآباد بنام زین الدینخان برادر خود و نواب عالیجناب را بصوبهٔ مالوا مقرر
فرمودند و سنکراجی ملهار را که در عهد عالمگیر پادشاه بشرف ملازمت رسیده بود و بلند پایه ساخته زمام رتق
و فتق مهمات دکن بدست او داده روانه کردند اگرچه عالم علیخان برادرزادهٔ حقیقی حسین علیخان رئیس دکن
بر سبیل نیابت بود اما مدار المهام دکن سنکراجی ملهار شد و محمد انورخان از صوبه‌داری برهانپور سرفراز ساخته همراه
سنکراجی ملهار باتفاق بالاجی بسوناتهه مرخص فرمود و سنکراجی ملهار بدکن آمده بضبط و نسق پرداخته وکش را در
نزد سید عالم علیخان گذاشته خود نزد راجه ساهو رفته شروط چند بمیان آورده بخجسته بنیاد معاودت نمود
و محمد انورخان اول برای ملازمت عالم علیخان بخجسته بنیاد رفت من بعد مرخص گشته به برهانپور آمد الغرض سادات
بعد اجلاس رفیع الدرجات بعزل و نصب خدمات و پیش آوردن متوسلان خود و برانداختن مخالفان بقدر
امکان تقصیر نکردند و فرخ سیر را که نضارت چشمش از کشیدن میل بالکل زایل نشده بود بعد چند روز که حب ریاست
دامنگیر حالش بود بر آن آورد که گاهی بسادات عذر حرکات گذشته گفته فرستاده پیغام بر تخت نشانیدن
و امور سلطنت بآن برادر مفوض ساختن میداد و گاه عبدالله خان افغان که به نگاهبانی مقرر بود و تملق پیش آمده
تطمیع منصب هفتهزاری و جاگیر سیر حاصل نموده کنکاش برآوردن خود و رسانیدن نزد راجه دهیراج جیسنگه سوائی
میکرد و او بسادات از همین اطلاع میداد ناچار برهنمونی بعضی همدمان رهائی از قید حیات داده اول دوبار
مسموم ساختند چون اثری نبخشید آخر کار بعد زهر دادن تسمه کشیده فارغ البال از افکار این سپنجی سرا ساختند
و بعد دوازده پهر به تغسیل و تکفین پرداخته تابوت او بمقبرهٔ همایون پادشاه روانه کردند و ولاورخان بخشی
امیر الامرا و سید علیخان برادر بخشی قطب الملک را همراه تابوت تعین نمودند و سه هزار مرد و زن خصوصاً
لچه‌های شهر و فقرا که از فیض یافته بودند گریه و نفرین کنان پابرهنه باگریبانهای چاک خاک بر سر کرده

پیش پیش تابوت می‌رفتند و بر پالکی و اسپان سواری همراهیان تابوت سنگ باران می‌نمودند و
نان و زر و سیم که بفقرا میدادند نمی‌گرفتند روز سیوم از لحیه های کدا اهیشه جمعی بر سر چبوتره که پادشاه
مقتول را غسل داده بودند فراهم آمده طعام بسیار پخته بفقرا تقسیم کرده شب را بخواندن مولود احیا نمودند اگرچه
سادات می‌توانستند روزیکه دستگیر کردند بقتل رسانند اما چون آن پادشاه برهنمونی بعضی مردم خبث طینت
چند اشخاص مظلوم را تسمه کشیده و برادران را کحول واکثر بیکناهان را مقتول گردانید باقتضای عدالت منعم حقیقی بپاداش
آن رسید و این بدنامی عاید حال سادات گردید و رفیع الدرجات که در سلطنت بجز نام نداشت و در ایام قید
بمرض دق مبتلا شده بود بعد رسیدن به سلطنت لوازم احتیاط مزاج را از دست و فراوان غم و الم از جهت
بیدخل بودن در امور سلطنت که ممد مرض مذکور است بمزاج خود دخل داد و بعد سه ماه و چند روز برحمت حق
پیوست بعد از آن مطابق وصیتش برادر بزرگ او رفیع الدوله را روز سه شنبه بستم ماه رجب سنه یکهزار و
یکصد و سی و یک هجری بر سریر سلطنت جا دادند و به شاهجهان ثانی ملقب کردند و هنوز دو ماهی نگذشته بود
که نیکوسیر پسر پادشاهزاده محمد اکبر که در قلعه اکبرآباد مقید بود بدلالت عبد السلام المخاطب بمصطفی خان و
اتفاق احشام آن قلعه علم خروج برافراشت امیر الامرا بجناح استعجال رسیده در محاصره سه ماه و چند روز
بسازش هزاریهای احشام آن قلعه مفتوح ساخت و نیکوسیر را معه برادرزاده اش هشتم رمضان سنه الیه
دستگیر کرده برای حبس به قلعه سلیم گده فرستاد ناگاه فتنه دیگر گل کرد و جیسنگه سوائی طبل مخالفت کوفت
و قطب الملک در رکاب شاهجهان ثانی برای دفع فساد جی سنگه بفتحپور سیکری رسید و امیر الامرا
نیز باو ملحق گردید و مصالحه با جیسنگه صورت وقوع یافت و شاهجهان ثانی نیز بعد سه ماه و چند روز بمرض اسهال
درگذشت ناگزیر روشن اختر بن جهان شاه بن شاه عالم را از دار الخلافه طلبیده پانزدهم ذی قعده سنه ۱۱۳۱

احدی و ثلاثین و مایه والف براورنگ فرمانروائی اجلاس دادند و بمحمد شاه ملقب ساختند بنابرنگاهبانی جهیله رام
امیرالامرا باپادشاه و قطب الملک از فتحپور باکره معاودت نمود تا انفصال قضیه اقامت آنجا ناگزیر افتاد و چون برادرزاده
چهیله رام المخاطب بگردهر بهادر صوبه دارالهآباد بعد فوت خال خود طریق استکبار و سرکشی پیمود حیدرقلیخان با محمدخان
بنگش بتنبیه او متعین گشت و بوساطت راجه رتنچند صورت آشتی و مصالحت رو نمود و ذکر رسیدن نواب
مغفرت مآب بدارالخلافه شاهجهان آباد و دیگر سوانح آن ایام پیش ازین رقمزدهٔ کلک بیان
شد هنگامیکه صوبه داری دکن ضمیمهٔ میربخشیگری بنام امیرالامرا قرار گرفت و فرمان طلب بنام نواب عالیجناب
شرف صدور یافت آنجناب ظفرمحمد خان را بحکومت برهانپور مامور نموده روانه دارالخلافه گردیدند و چون امیرالامرا
که آخر جمادی الاولی سنه هزار و صد و بیست و هفت هجری بصوب دکن راهی شده بود بفاصله دو کروهی تفاوت
مرور افتاد امیرالامرا تکلیف ملاقات نمود آنعالیجناب بپاس مرضی پادشاه و عار عزل و نصب قبول ننمود و کوچ
بکوچ بدارالخلافت رسیده احراز سعادت ملازمت پادشاه کرد و بعنایت خلعت خاصه با چارقب و کلمات
عنایت تکیه بر چار بالش عزت زده و قطب الملک برادر امیرالامرا بدولتخانه نواب عالیجناب آمده کلمات
عذرخواهی بمبالغه بر زبان آورد که وزارت فی الحقیقه از شماست بصوبه داری بهاچه رسد برای رفع بعضی مفاسد
روانگی امیرالامرا بدکن ضرور افتاده حالا هر صوبه که خواهند حاضر است چون نواب عالیجناب صحبت نفاق پادشاه
و وزیر معاینه نمود و روز بروز فیمابین فتنه و فساد می افزود باقتضای صلاح وقت فوجداری سنبل مرادآباد با بعضی
محالات دیگر برگزیده و بتقریب سیر و شکار از حضور مرخص گشت و در سنه یکهزار و یکصد و سی و یکهجری هرگاه امیرالامرا
سید حسین علیخان که مفصل احوال خاندکور علیحده نگاشتهٔ کلک بیان گردیده برطبق ارقام و ابرام قطب الملک
و حرکات ناپسندیدهٔ فرخ سیر از دشمن خانه اندیشیده با دشمن بیگانه درساخت و براجه ساهو بشرط چند اسناد

۱۸ چو تهیه شش صوبه دکن بمهر خود حواله نمود و گماشتهداران او را همه جا دخیل کرده خود را از دکن بدار الخلافه رسانید
و به حبس پادشاه پرداخته رفیع الدرجات را بر تخت نشانید سادات آنعالیجناب را که در آنوقت در حضور
بود نظر باوضاع زمانه سراسر نیرنگ ترک آمد و رفت دربار داشتند از فوجداری سنبل مراد آباد معزول نمود
بصوبهداری مالوا منصوب ساختند چون نواب عالیجناب رنگ مجلس حضور نوعدیگر دیدند بتقریب صوبهداری
مالوا خود را کناره کشیده در مالوا به بندوبست واقعی پرداخت و در سنه یکهزار و یکصد و سی و دو هجری بنگاهداشت
سوار و پیاده همت عالی گماشت هنوز هفت هشت ماه نگذشته بود که دغدغه از جانب آنعالیجناب بخاطر
حسین علیخان جا نمود و در فکر آن شد که خود را ازین دغدغه فارغ البال سازد و در تمشیت امور سلطنت
بی اندیشه پردازد لهذا [illegible] تعلقداران نموده [illegible]
قدیم [illegible] چنانچه مرحمت خان [illegible] تا خواجم قلیخان
که بیگلربیگی خان شده بود مامور فرمود چون خواجم قلیخان نزدیک آن قلعه رسید مرحمت خان بخیال انقلاب و گردش
سلطنت در تسلیم قلعه تعلل ورزید سادات ازین خبر بهم برآمدند و وکیل مرحمت خان را چشم نمائی نموده بنواب عالیجناب توقیع
نمودند که منصوب را دخیل باید کرد نواب عالیجناب بپاس خاطر سادات بدآنموجب عمل آورده مرحمت خان را که
رابطه اخلاص با آنعالیجناب داشت و روی رفتن حضور او را نمانده بود نزد خود طلبیده باعزاز تمام نگاهداشت و بساط
ملاطفت گستر و چون ستر سال زمیندار مفسد پیشه صوبه مالوا سر بفساد برداشته متصرف قلعه دانگ شده بود احکام
برای تسخیر آن قلعه بنام آنعالیجناب از حضور شرف نفاذ یافت نواب مستطاب مرحمت خان را با فوج شایسته
به تسخیر آنقلعه نامزد فرمود خان مشار الیه بجناح استعجال روانه شده و به تردد نمایان آن قلعه را مسخر ساخت
و کوس حسن خدمت نواخت چون این حسن خدمت نیز شفیع جرایمش نزد سادات نگردید نواب عالیجناب

۱۰۱۸۱

درباره او مراعات بزرگانه مرعی داشته بندوبست صوبه‌داری مالوا باو مفوض گردانید او بنظم و نسق و تنبیه ۸۲
مفسدان قرار واقعی پرداخته چند موضع پرگنه چندیری را که مقر مفسدان بود بتاخت آورد فتنه‌جویان کیفیت
فراهم آوردن جمعیت زیاده و تاخت بعضی دیهات بمسامع سادات رسانیدند حسین علیخان با نواب عالیجناب نوشت
که ما میخواهیم جهت بندوبست صوبجات دکن و اطراف آنصوبه مالوا را مقر خود گردانیم از چهار صوبه اکبرآباد و الله‌آباد
و برهانپور و ملتان هرجا که خواهند بنام آن امارت پناه مقرر نمائیم غافل ازینکه چون کارکنان کارگاه تقدیر
جهت اعانت و پایداری برگزیده خویش اسباب ریاست و کامکاری سامان دهند سنگ اندازی
بدستیاری پایان عالم بیخبری ضرری نرساند و در سرانجام امری که بشیر غیب دست حمایت برآورده در پیش بردن
آن [illegible] از قیاس [illegible] نمایدار کمند [illegible] و هرچه آید بنای دولتی که بدستیاری حکمت بالغه اساس گرفته
است [illegible] از تندباد حوادث دوران مصئون و نهال آرزوئی که بآبیاری قدرت کامله سر کشیده از خزان حرمان مأمون
میباشد الحاصل نواب عالیجناب زیر بار خرج سپاه بود و محصول فصل ربیع که عظیم ترین محاصل آن ملک است
از دست میرفت و سعید [illegible] که بعد تسخیر بوندی با فوج خود در رفاقت راجه بهیم سنگه و راجه گجسنگه در کوته
سکونت داشت و باشاره حسین علیخان از جای خود حرکت نموده بود مخاطرات عظیم بخاطر اقدس نواب عالی
راه یافت گاهی چنان بخیال میگذشت که متعلقان را در قلعه مستحکم گذاشته با راجه جیسنگه بسازد و علانیه علم
مخالفت سادات برافرازد چنانچه مغل علیخان را نزد راجه جیسنگه فرستاد و از ما فی الضمیر خود آگهی داد راجه مذکور
جوابیکه اطمینان بحسن خاطر باشد نداد و گاهی چنین که بدکن باید شتافت بجهت اینکه مبارزخان ناظم حیدرآباد
از معتمدان خود محمد علی نام را فرستاده پیغام داده بود که اگر بدکن تشریف فرما شوند بانتقام خون بادشاه
کمر رفاقت بسته حاضر میشوم و چندرسین پسر دهناجادو نیز عرضی بمضمون طلب نوشته بود و مرضی محمد غیاث‌خان

که از خیر سگالان نواب بود بدین امر میلان داشت آخر الامر شق ثانی ترجیح یافت و شیخ ابوالخیر خان را
نزد مرحمت خان که در بوپاله بود فرستاده طلب فرمود و بعد ملحق گشتن او در منزل کاتیا با چهار هزار سوار
جرار و سرداران نامدار مثل دلیر خان وغیره نواب عالیجناب وسط جمادی الثانی سنه یکهزار و یکصد و سی و
دو هجری از نواح سرونج بشهرت قصد حضور و بند و بست آن ضلع برآمده تا منزل شهور سرای بهتر متوجه
شده باز مراجعت بموضع کاتیا کرده از آنجا کوچ بکوچ بصوب دکن یلغار نمود و چون خبر بیخبری و بخل انورالله خان
در دادن تنخواه احشام و هزاریان و سدیوالان قلعهٔ اسیر از سابق بسمع شریف رسیده بود خسرو نام چیله را
نزد اسلام الله هزاری و چهل سدیوال و میارام وغیره روانه گردانید خسرو بحسن تدبیر هزاریان و مردم
احشام را تطمیع نموده بحلقهٔ انقیاد درآورده مژدهٔ فتح قلعه بعرض رسانید و بعد عبور آنعالیجناب از نربده رستم بیگ خان
فوجدار سرکار بیجاگر یعنی کهرگون و فتح سنگه زمیندار کمرائی احراز شرف ملازمت نمودند و بار دیگر میرزا مع
چیله مذکور و میر حفیظ الله خان نزد مستحفظان قلعه بعمل آمد آنها تجدید عهود و مواثیق درست کرده آمدند و چون بمیدان
پاندهار فرودگاه لشکر فیروزی اثر شد هزاریان و سدیوالان و معتمدان احشام باستقبال شتافته جمعی
از دولتخواهان را برای تفویض قلعه همراه بردند طالبخان قلعدار اسیر راضی به تسلیم نشده بممانعت پیش آمد
مرحمت خان با چهار کس صاحب فهم چرب زبان از نواب عالیجناب رخصت گرفته نزد طالبخان رفته
پیغام داد که من آمده ام تا کلمات خیرخواهی پیش شما اظهار کنم طالبخان گفت مضایقه ندارد با یک کس بیاید
و آنچه گفتنی باشد بگوید مرحمت خان از رفقای خود سید حبیب را همراه گرفته نزد قلعدار رفت و بکلمات ترغیب و
ترهیب طوعاً و کرهاً او را به تسلیم قلعه راضی ساخت و به تسلی و دلاسای او پرداخت الحاصل غره رجب سال مذکور
قلعهٔ اسیر بتصرف اولیای دولت درآمد روز دیگر نواب عالیجناب از پاندهار کوچ کرده بر ظاهر منوله نزول اجلال

از

فرمود و طالب خان معه متعلقان از قلعه بیرون آمد محمد انور الله خان دیوان برهانپور که بنیابت محمد انور خان
ناظم آنجا نیز داشت از استماع این خبر سراسیمه گشته شروع به بند و بست برج و باره نمود و ابواب شهر مسدود ازان
و نوکران خود سپرد و محمد انور خان ناظم برهانپور که در خجسته بنیاد نزد عالم علیخان بود رخصت گرفته یلغار مع راو رنبها
نبالکر جهت بند و بست در عرصه دو روز و یکشب به برهانپور رسید و سیزدهم رجب سال مذکور داخل بلده شده
بمحافظت شهر کوشید از یاوری طالع نواب عالیجناب اکثر اعیان شهر و راو رنبها نبالکر نیز بوساطت محمد عباسخان
با نواب مستطاب بخفیه در موافقت زدند و از صرافان و تاجران و اهل حرفه شهر مجتمع گشته محمد انور خان را سراسیمه
کردند لاچار بمصالحت پیش آمده شب چاردهم ماه مذکور تسلیم شهر با اولیای دولت نمود و سید زین الدین خان
کوتوال شهر حسب الحکم نواب در شهر ندای امن بلند گردانید و بامدادان محمد انور خان همراه انور الله خان از شهر برآمده
با دل پر بیم و امید بسعادت ملازمت رسید نواب مستطاب لعل باغ را مضرب خیام ساخته بدلاسا و تسلی سکنه
شهر پرداخت بزبان مبارک علی رؤس الاشهاد فرمود که بدل جهد ما محض تخلیص خداوندنعمت است که بدست
صاحب مداران انچنان گرفتار که بی اذن نمی تواند برای ادای نماز جمعه رود تا بدیگر امور چه رسد از حسن شیم و
بلند همتی نواب عالیجناب حکایت می کنند که در آن آوان والده سیف الدین علیخان با جواهر و اموال فراوان
وارد برهانپور شده بود نواب عالیجناب با وصف نبودن خزانه و در پیش بودن مهم عظیم چشم طمع نگشوده
متعرض حال او اصلا نگردید بلکه بسلوک بزرگانه پیش آمده محمد علی پسر آقا علیخان رومی را که داروغه توپخانه سیف الدین علیخان
بود بعطای خلعت نواخته و انواع فواکه برای اطفال سیف الدین علیخان فرستاده دو صد سوار بدرقه راه داده
تا کنار نربدا رسانید و بعد تسخیر برهانپور عزل و نصب خدمات و تعلقات بعمل آورد چنانچه صوبه داری برهانپور را
از عزل انور الله خان بمیر علی اکبر خان و بخشیگری آن بلده از تغیر ولی محمد واسع خان بمحتشم خان مقرر نمود

درین اثنا عوض خان بہادر صوبہ‌دار برار کہ عمّہ نواب عالیجاب با و منسوب بود بجمعیت یکہزار و سیصد سوار
باتفاق حکیم محمد تقی اصفہانی با جمعیت پانصد سوار ملحق گردید و منہیان اخبار بعرض رسانیدند کہ سید عالم علیخان
باتفاق شنکراجی ملہار و فوج نو نگہداشت از پیادہ و سوار و این خان صوبہ‌دار نازدیر از خجستہ بنیاد با رادہ کارزار
عزیمت این صوب نمودہ است نواب مستطاب بعضی از قبایل بہ قلعہ ارک برہانپور و برخی در حویلی فدویخان
گذاشتہ جمعی دیگر را مع اموال و اثقال بقلعہ آسیر روانہ فرمود و از سواد لعل باغ کوچ نمودہ و از آب تپتی گذشتہ
شرقی زین آباد منزل نمود درین اثنا خبر رسید کہ سید دلاور علیخان برفاقت سید شمشیر خان عمزادہ
حسین علیخان و بابر خان سرِ دو دست محمد خان روہیلہ و راجہ بہیم سنگہ و مرکیج سنگہ با جمعیت ہفدہ ہزار سوار جرار
حسب ایمای حسین علیخان بطریق تعاقب رسیدہ عبور نربدا می کند نواب عالیجاب بعروہ توکل و استقامت
اعتصام نمودہ مہم سید دلاور علیخان را بر مہم عالم علیخان مقدم داشتہ توپخانہ را ہمراہ محمد غیاث خان و شیخ محمد شاہ
فاروقی و دیگر مبارزان پیشتر روانہ گردانید و خود نیز از عقب کوچ بکوچ راہی گردید چون در تعلقہ راج گرائی رسیدند
و فیما بین ہر دو لشکر فاصلہ دو کروہ ماند فرود آمدہ پیغام موالات التیام مشعر بعدم ارتکاب جدال و قتال بسید دلاور علیخان
فرستاد اما سودی نداد ناچار و ناچار سیزدہم ماہ شعبان از سال مذکور بعزم پیکار تسویہ صفوف پرداخت چون
معلوم آن عالیجاب شد کہ سید دلاور علیخان توپخانہ ترتیب دادہ پشت بہ قبلہ استادہ است از فیل سواری
فرود آمدہ وضو کردہ دوگانہ استمداد گذاردہ من بعد سوار شدہ مسافت دو کروہ بسرعت طی کردہ از عقب
فوج مخالف قبلہ را پس پشت خود نمودہ نمودار شد سید دلاور علیخان بتصور آنکہ جمعیت نواب مستطاب
تاب مقابلہ نیاوردہ منتشر گردید در آنجا ایستادہ ماند کہ ناگاہ از نمودار شدن نواب عالیجاب مترددگشتہ
و نقل تحویل توپخانہ دشوار دیدہ بغرور جمعیت خود توپخانہ ہمانجا گذاشتہ متوجہ جنگ شد ازینطرف عوض خان

وازفو

واز طرف دیگر محمد غیاث خان هراول بازار کارزار گرم ساخته شد در حملهٔ اول که عوض خان بهادر پای جلادت
افشرده دلاوران بارهٔ و افغانان داد دلاوری دادند و راجپوتان از اسپان فرود آمده نبرد رستمانه کردند
درین زد و خورد زخم فیل عوض خان برگشت و اکثر لشکریان او فرار نموده خود را به بنگاه رسانیدند عوض خان بهادر
با وصف برگشتن فیل عنان تدبیر و استقامت از دست نداده به مدافعه میکوشید تا ورخان روستانی
با وصف مجروح شدن و برگشتن فیل او و فرار همراهانش بسیاری را به تیراندازی هدف سهام خون آشام خود
می‌گردانید دلاورعلیخان اجل رسیده بگمان آنکه با نواب عالیجناب زیاده از ششصد و هشتصد سوار و دو هزار
پیاده نمانده با چهار پنج هزار سوار جرار فیل خود رانده مقابل فیل نواب عالیجناب رسید که ناگاه گولی بندوق
بالای ابروی دلاورعلیخان پوست مال گذشت و او را بیهوش ساخت فیلبان رخ فیل گردانیده نفر از نشسته
رسانید تا او را افاقتی از غشی رو داد بار دیگر چون نواب را نزدیک دید فیل بجانب نواب رانده که دفعتهً
گولی بندوق جزایر به پیشگاه دلاورعلیخان رسید و کارش را باتمام رسانید مرحمتخان فیل دلاورعلیخان را گرفته
روبروی نواب عالیجناب آورد حکم نواختن شادیانه شد فصد دریافت طرفه بهادری بهادران دلاورعلیخان
که با وصف کشته شدن سردار دست از جنگ بر نمیداشتند و پانصد سوار راجپوت از اسپها فرود آمده
بگونه براق عرصهٔ نبرد گرم ساخته و داد مردانگی دادند القصه چهار هزار سوار پیاده از لشکر سید دلاورعلیخان بکار
آمدند و از لشکر نواب عالیجناب سوای بدخشی خان و تبریز خان از مردم نامی شربت مرگ نچشیدند
عوض خان بهادر و محمد غیاث خان و عزیز بیگ خان و قادرداد خان زخمها برداشته سلامت ماندند و نواب عالیجناب
در آنجا اقامت ورزیده تعاقب منهزمان نپرداخت و برای مجروحان لشکر تا مخالف جراح و سواری فراخور
حال هرکس فرستاده تا دست داد به تندرستی به تیمار آنها نظر توجه گماشت و با وجود تکلیف نوکری چون هیچکس

قبول نکرد ناچار هر یکی را زاد و راحله داده رخصت نمود و اهل اسلام را بتجهیز و تکفین کشتگان لشکر مخالف و راجه اندر سنگه را برای سوختن نعشهای راجپوتان مامور ساخت و از نبردگاه بست و دوم شعبان کوچ کرده قریب باغ حسونت فرود آمده بعطای اسپ و فیل و اضافه و منصب و درماهه رفقای خود را نواخت و از غنایم سوای توپخانه و فیلان در سرکار ضبط نفرموده و اجناس دیگر که بیش قیمت بود از غارتگران خرید کرده بامرای خود عطا فرمود و اسپ هر سپاهی که در جنگ بعرض تلف رسید قیمتش بصاحب او موافق ضابطه سرکار خود یعنی فی راس کلان صد و پنجاه روپیه و کوچک صد روپیه مرحمت کردید و بموجب نوشته خانخانان دو سه هزار سوار از لشکر دلاور علیخان که بعد کشته شدن او جان بسلامت بردن را مغتنم انگاشته بصوب خجسته بنیاد نزد سید عالم علیخان راهی شده بودند بعضی از آن در آن اثنا راه وقتی بعالم علیخان پیوستند که با جمعیت سی هزار سوار از خجسته بنیاد برآمده و بکتل فردا پور رسیده و فوج مرهته با متهور خان هراول قدری توپخانه از آن کتل فرود آورده در فکر فرود آوردن بقیه توپخانه و جمعیت لشکر بود عالم علیخان کیفیت کشته شدن دلاور علیخان و متفرق گشتن لشکریان زبانی آنها شنیده غریق بحر غم و الم گردید اولیای دولت و اکثر سرداران مرهته باتفاق معروض داشتند که مراجعت ازینجا صلاح وقت است و تا رسیدن امیر الامرا حسین علیخان در خجسته بنیاد یا احمد نگر اقامت ورزیده فوج مرهته تاخت و تاراج فوج نواب عالیجناب بدستور قزاقان تعیین باید نمود و جنگ از روی تدبیر باید فرمود عالم علیخان که نشه جوانی و تهور در سر و ذره غیرت در دل داشت مراجعت عار دانسته قدم جرات پیشتر نهاد و تمام فوج از کتل مذکور فرود آورد و نواب مستطاب که فتح بر[illegible] نمود بعد رسیده دایره نموده بود خبر برآمدن سید عالم علیخان از خجسته بنیاد استماع نموده تابوت دلاور علیخان و شیر علیخان بتوقیر تمام نزد عالم علیخان روانه ساخت و مکتوب تسلی اسلوب مشتمل بر اینکه کار بخونریزی مسلمانان

انانه

زرسانند و مع قبایل نزد هیرو و عموی خود برود که از ینطرف مزاحمت نخواهد شد ارسال نمود و چون مفسدین نهاد
نواب عالیجناب از سواد برهانپور کوچ فرموده رعایتخان را در برهانپور گذاشت و محمد انورخان و انورالله خان و
ملک مصطفی و محمود خان گجراتی را به قلعه ارک فرستاده بند و بست قلعه و شهر واقعی نموده بعبور دریای تپتی
نزدیک دریای پورنا بمسافت شانزده هفده کروه غربی از برهانپور رسیده نزول اجلال فرمود و از آنطرف
عالم علیخان نزدیک تالاب بهت ناله که از پورنا مسافت قریب داشت دایره نمود و بنابر شدت بارش شبانروزی
و کثرت کل ولای و طغیان آب دریا که فیمابین حایل بود چند روز نواب مستطاب و عالم علیخان هر دو در فرودگاه خود
مقام نمودند من بعد نواب عالیجناب برای تبدیل مکان و تحقیق معبر که پایاب باشد هر روز یکدو کروه بصوب برار کنار
دریا کوچ میفرمود تا که برهبری زمینداران و تردد عوض خان بهادر در چهارده پانزده کروه مایل بسمت بالاپور صوبه برار
خبر پایاب شنیده اواسط ماه رمضان با تمام فوج از آب عبور فرمود و چون پیدا شدن چنان معبر درین اوقات
شگون فتح بود باعث خوشنودی دلها شد سید عالم علیخان از شنیدن اینخبر از مقام خود کوچ کرده برای کارزار
به قصبه پیپل گانون رسید نواب عالیجناب یکروز برای ملحق گشتن باقی مردم بهیر در مقام خود اقامت ورزیده روز
دیگر کوچ نموده نزدیک سیوگانون که تعلق بصوبه مذکور دارد برای مصاف تعین فرموده فرود آمد و بنابر شدت
باران و کثرت کل ولای چند مقام در انجا لازم افتاد و درین مقامات بنابر گرانی غله و نارسیدن رسد و کمیابی کاه
از جهت شوخی افواج مرهته که اطراف لشکر تاخت و تاراج نموده نمیگذاشتند که پر کاهی از کهی برسد تا برسیدن
رسد چه رسد چه تصدیعات که بران لشکر فیروزی اثر نگذشت تا اینکه عرصه بر سپاه بنهایت تنگ گشت و بعضی
مردم کم مایه کم حوصله با چشم برخاسته رفتند و اکثر جماعه داران از شدت انواع تصدیع عاجز آمده نالش و فریاد آغاز نهادند
درین اثنا باران فی الجمله فرصت داد از آنجا کوچ کرده سه کروهی بالاپور نزدیک دیهی ویران اتفاق مقام افتاد

۸۹ و از جهت شوخی مرهته بدکردار عوض خان بهادر و محمد غیاث خان مع بهادران دیگر وراو رنهها نالکر حسب الحکم از لشکر

برآمده بتادیب آنها پرداختند بعد وقوع اندک جدال و قتال مرهته موافق رویهٔ خود راه فرار پیش گرفت بهادران

اسلام مادیانهای بسیار غنیمت کرفتند و دو سه کروه بتعاقب تیره بختان رفته بازگشت نمودند و دو عید درانجا

توام شد یکی عید فطر دوم عید میسر آمدن کاه و دانه بقدر ضرور و هنگام کوچ ازانمکان چند توپ بزرگ که بسیاری

بسبب کل ولا و لاغری کاوان همراه بردن آن متعذر بود در آن سرزمین مدفون ساخته نزدیک بالاپور نزول

فرمودند و آنجا کاه و دانه بوفور میسر آمد دو سه مقام برای استراحت لشکر نموده پنجم شوال بهیرو بنگاه متصل قصبهٔ

بالاپور گذاشته بفاصلهٔ دو سه کروه مکان مقرر نموده بتسویهٔ صفوف و ترتیب افواج و تعین سرداران نامدار

و دلیران شجاعت آثار در فوج هراول و التمش و جرنغار و برنغار پرداختند و از جانب مقابل سید عالم علیخان

با جمعیت سی چهل هزار سوار از مرهته و فوجداران و جمعداران عمده که هر کدام از آنها خود را رستم وقت میشمرد

صف آراگشت اما بعضی سرداران مثل امین خان و برادر خان عالم و ترکتاز خان و عمر خان برادرزادهٔ داود خان پنی

که خون عموی او وا اینها در دلش جوش میزد منافقانه همراه عالم علیخان و خفیه با نواب عالیجناب عهد موافقت

بسته القصه ششم ماه شوال سنه هزار و صد و سی و دو هجری تقابل فئتین رو داد و بقول مشهور پیش از انکه

عالم علیخان از جای خود حرکت نماید نواب عالیجناب با لشکر ظفر اثر خود را مقابل فوج خصم رسانید و از جانبین

معرکه رزم گرم گردید و اول وهله دو سه گوله از لشکر عالم علیخان بلشکر نواب عالیجناب آمد لیک مضرت

جانی به احدی نرسانید گولهٔ نخستین که از توپخانهٔ نواب نصرت نصیب بفوج مقابل رسید حوضهٔ فیل سواری

لطیف خان پوار را سرنگون و حوضه نشین را پیاده ساخته لشکر مخالف را متزلزل گردانید متهور خان هراول

لشکر عالم علیخان بمشاهدهٔ این حال با تهورپیشگان رزم جو و رزم آزمایان شعله خو که هفده هجده فیل سوار جان باز

دمادم

و چهارده پانزده هزار سوار جرار همراه داشت پیش از آنکه حجاب دود توپخانه شرربار از میان برخیزد بر فوج
هراول نواب عالیجناب حمله آورد چنانکه پای استقامت اکثر منعلیه از جا رفت و کارزار بر محمد شاه داروغه
توپخانه تنگ گردید و جمعی از دلاوران رستم دل پیاده پا شده پا استقامت ورزیده تردد نمایان بر روی کار آوردند
درینحال اختلال کلی در فوج نواب عالیجناب راه یافت و محمد شاه داروغه توپخانه زخم شمشیر کاری برداشته
از کار تردد باز ماند و برادر او شیخ نور الله کشته شد و جمعی کثیر از دلاوران زخمی شدند و زخم تیر بچشم سالم محمد غیاثخان
یکچشمی که سردار هراول فوج نواب عالیجناب بود رسیده جهان در چشم او تاریک گردانید و باقی فوج رو بهزیمت آورد
درین اثنا شیران نبرد آزما از فوج یمین و یسار بحرکت آمده در مقابل فوج خصم آتش جدال و قتال مشتعل ساختند و قدم
جلادت افشرده به تیراندازی پرداختند غرض زد و خورد غریب و جنگ عجیب بمیان آمد درین حین عالم علیخان مردانگی
را کار فرموده مانند شیری که از بیشه برآید برآمد و همراهیان سوار شدند در رکاب رسید فیل سواره جلوریز بمیدان معرکه خود را
رسانیده حمله رستمانه و کارزار مردانه بر روی کار آورد و بهادران فوج نواب عالیجناب خصوصاً عضد الدوله عوض خان بهادر
و مرحمتخان و قادر داد خان در مقابل سادات قدم جلادت افشرده آنچه لازمه شجاعت است بظهور رسانیدند
در آن دار و گیر که عالم علیخان با وجود برداشتن زخمهای گران چون شیر غران حمله می نمود و داد مردانه و تهوری
میداد متوسلخان که با جناب عالی قرابت قریبه داشت و با عالم علیخان هم سن بود و در شجاعت گوی سبقت
از اقران خود می ربود فیل خود را راند و بجوهر خان و دیگر مبارزان که در مقابل او آمدند مقابله نموده و در همان تردد و
زد و خورد از زخم تیر و گولی مجروح گشته خود را بر فیل سواران عالم علیخان رسانیده داد مردی و دلاوری داد و زخمهای سنانی
کاری برداشت و قادر خان که بکمک متوسلخان رسیده بود نیز سعی بهادرانه بظهور آورد و از جانب عالم علیخان خسرو ره
تهور خان المخاطب به تهور خان که فیلبانی عالم علیخان مینمود و غیاث الدینخان داروغه توپخانه دکن که در حوضه فیل

عقب عالم علیخان نشسته بود و غالب خان و آقا پاچی دیوان و شمشیر خان و سید ولی و سید عالم بارهه
وغیره هشت نه کس بعد تردد نمایان از تیره کوله بسیار بادیه عدم شتافتند و درین هنگامه داروگیر مرتبه خود را
به بهیر زده به دست اندازی قدری خزانه اشرفی نواب عالیجناب بغارت برد و فیل سواری عالم علیخان
از صدمات تیر و سنان تاب نیاورده رخ گردانید و عالم علیخان بار خمهای خون چکان رو بصوب فوج نواب
عالیجناب گردانیده به آواز بلند می گفت که رخ فیل برگشته است من برنگشته ام و از جلادت و بهادری او
نقل می کنند که چون تیر ترکشهای آن شیر بیشه نبرد تمام شد تیرها که بجوشن و رخسار و بدن او رسیده بود
از روی جلادت برآورده بچله کمان در آورده بر فوج نواب عالیجناب می انداخت و داد شجاعت و دلاوری
میداد تا آنکه از رسیدن زخمهای پیاپی جان بحق تسلیم نمود و درین کارزار چنان ترددات نمایان بظهور رسید
که دلاوری و بهادری دلاوران بارهه بر او ختم گردید گویند زیاده بر بیست و دو سال از سنین عمرش نگذشته بود و هفده
هجده از فیل سواران نامدار و جمعی از دلاوران تهور شعار درین جنگ همراه او کشته شدند و بسیاری زخمی گردیدند
و امین خان و عمر خان و ترکتاز خان و فدوی خان دیوان دکن و چند کس دیگر از مردم نامی بعد اتمام جنگ بفوج
جناب نواب عالی پیوستند و شادیانه فتح و نصرت بلند آوازه گشت و سنگراجی مرتبه زخمی گشته اسیر شد و
فیلان و توپخانه بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد و باقی کارخانجات بتاراج رفت و درین جنگ نیز مردم
نواب مستطاب جز سید سلیمان از اولاد حضرت غوث الاعظم قدس سره و شیخ نور الله و دو سه کس دیگر
آفت جانی نرسید و متوسلخان و محمد حیات خان و محمد شاه و کامیابخان و چند کس دیگر از مردم نامی فوج ظفر
موج ببرداشتن زخمها لوای سرخروئی برافراشتند و چون این خبر به خجسته بنیاد رسید قابل حسین علیخان
عالم علیخان سراسیمه گشته رجوع بقلعه ارک دولت آباد آوردند که در قلعه پناه دهد قلعه دار آنجا که از خاندان سید مبارکخان

ارادت

از سادات سید جلال بخاری بود با وصف خسارت یافتن از کمی منصب وغیره در عمل حسین علیخان رعایت احوال
ملحوظ داشته قبایل آنها را معه اجمال واثقال اندرون قلعه گرفت و در همان ایام مبارزخان صوبه حیدرآباد و همراه او
دلاورخان با شش هفت هزار سوار بشهرت کمک سادات از حیدرآباد قدم شمرده می آمدند و منتظر شنیدن خبر غالب
مغلوب بودند از شنیدن این خبر بجناح استعجال بنواب عالیجناب پیوسته عقد رفاقت بستند

ذکر توجه امیر الامرا حسین علیخان بقصد گرفتن انتقام از نواب عالیجناب بصوب دکن و کیفیت کشته شدن او بفریب دشمن

گویند که چون اخبار وحشت آثار یعنی کشته شدن سید دلاورعلیخان و عالم علیخان
و دیگر سرداران باره و سالم ماندن تمام سرداران نواب مستطاب غیر از چند کس معدود و قطب الملک و امیر الامرا رسید
دست تحیر بدندان تفکر گزیدند گفتند که مگر همراهان نواب عالیجناب آبحیات خورده اند یا رویین تن اند که از آفت
توپ و سنان سالم میمانند غرض نهایت غم والم پیرامون حال ایشان شد و علاوه این غم آنکه خاطر ایشان
از جهت قبایل و وابستگان که در خجسته بنیاد بودند نهایت تشویش وتردد گشت بعد دو هفته خبر رسید که قلعه دار
دولت آباد آنها را اندرون قلعه گرفت و جان و مال محفوظ ماند از استماع این خبر فی الجمله مطمئن گشته در صدد کشیدن
انتقام شده بعد کنکاش چنان قرار دادند که قطب الملک بدار الخلافت رفته استقامت ورزد و امیر الامرا در رکاب
پادشاه با امرای نامدار صاحب فوج بدکن متوجه گردد چنانچه امیر الامرا پادشاه را همراه گرفته نهم ذیقعده بعزم دکن
با پنجاه هزار سوار موجودی سوای آن که نگاهداشت علی العموم شروع کرده و باطراف وجوانب زرها برای سپاه
فرستاده بود از اکبرآباد کوچ نمود سبحان الله این هر دو برادر خصوصاً امیر الامرا که سخا و کرم و حلم و مواسات
فطری داشتند و هرگز مجوز بیداد و ستم بر نفسی نمیشدند از حرکات ناشایست و نابایست که با فرخ سیر بعمل آوردند
و بعد از آن هر پادشاه را که بر تخت نشانیدند بجز نام سلطنت هیچ امری برای او نگذاشتند ورنجید بقتال راکه

در نظر مردم وقعی نداشت پیش آورده مدار المهام امور سلطنت کردند قلوب خلایق از ایشان برگشت تا بحدیکه دست
گرفتهای ایشان هرچند میدانستند که زوال دولت سادات موجب خانه خرابی ماست باهم میکشند که الهی این کشتی
غرق شود پس از بیگانگان چه توان گفت چون اعتماد الدوله محمد امین خان چین بهادر از جهت قرابت قریبه که بنواب
مستطاب داشت با وجود عهد و پیمان با امیر الامرا از سادات متوهم گشته در پی غدر افتاد و میر حیدر بیگ کاشغری را
که از بزرگان دوغلات و جد کلانش میر حیدر صاحب تاریخ رشیدی همواره ملتزم رکاب بابری و همایونی بود و چندی
بحکومت کشمیر سرفرازی داشت و از جهت میر شمشیری اینها را میر گویند بر آن داشت که منتهز قابو گشته بکید و حیله
بقطع رشته حیات امیر الامرا اقدام نماید گویند سوای والده پادشاه صدر النسا محل و سعادتخان نیشاپوری
که از فوجداری هنددول و بیانه بحضور رسیده با محمد امین خان دمساز گشته بود دیگری ازین سرّ سربا دو داده
آگهی نداشت اگرچه به ثبوت رسیده شبی که حامل این سانحه بود میر جمله باظهار هواخواهی با امیر الامرا ازین مقوله
اطلاع داد او در جواب گفت مگر من خربزه ام که کسی بکارد زند و اصلا التفات بسخن او نکرد و بالجمله ششم ذیحجه
سنه هزار و یکصد و سی و دو هجری منزل توره که از فتح پور سیکری و سه کروه غربی است مخیم عساکر ظفر مآثر پادشاه
گردید اعتماد الدوله به بهانه تهوع و برهم زدگی دل به پیشخانه حیدر قلیخان میر آتش فرود آمده و امیر الامرا بعد داخل شدن
پادشاه بمحل سرا برگشته پالکی سوار راه خانه گرفت همینکه متصل دروازه کلال بار رسید میر حیدر که روشناس بود در راه
حرف و حکایت داشت احوال خود نوشته بدست امیر الامرا داد و در بیانی شروع بتضعیف نالی نمود چون دید که او مشغول
خواندن است آنچنان چستی و چالاکی خنجر ابدار به پهلوی آن بهادر نامدار رسانید که کارش باتمام انجامید نور الله خان
پسر اسد الله خان مشهور بنواب اولیا که پیاده همراه میرفت میر حیدر را بضرب شمشیر از پا در آورد و مغلان از هر طرف
هجوم آورده نور الله خان را کشتند و سر امیر الامرا از تن جدا کرده نزد پادشاه بردند و مرحوم حسین علیخان که بعد
رسیدن

رسیدن منزل جا بجا قرار گرفته غافل از بازی فلک شعبده باز بودند در آنوقت نتوانستند رسید مگر خواجه مقبولخان ناظر
سادات دست و پانزده و دو سه زخم کاری برداشت که از همان زخمها بعد سه چهار روز از جهان درگذشت
و سقه و خاکروب حسین علیخان شروط فدویت بجا آورده با شمشیر و سنان بر آن انبوه زده و صف هجوم را
از هم دریده تا نزدیک تسبیح خانه رسیدند و از ضرب گولی و تیر مغلیه بخاک هلاک افتادند و مصطفی خان بخشی
محکم سنگه و جمعی دیگر از همراهان محکم سنگه از استماع خبر خانه جنگی بی تحقیق و بدون اطلاع محکم سنگه خود را
بدروازه گلال بار رسانیده و از کثرت ازدحام راه نیافته از طرف دیگر سراچه دیوان خاص شکافته با شمشیرهای
برهنه هرزه گویان درون دیوان خاص آمدند هرچند پای دلاوری افشرده کارزار نمودند جز ندامت سودی
ندیده بعد برداشتن زخمها جان بسلامت بدر بردند و بعضی مردم توپخانه حسین علیخان از اطراف گلال بار بسر دادن
توپ و تفنگ پرداختند و سید غیرتخان همشیره زاده حسین علیخان که بخانه آمده کمر وا نموده در فکر چیز خوردن
بود بمجرد شنیدن این خبر وحشت اثر بی آنکه بجمع مردم پردازد جلادت و تهور را کار فرموده با جمعیت قریب چهار صد
پانصد سوار بر فیل سوار گشته متوجه دولتخانه پادشاه گردید حیدر قلیخان بهادر کمر اعانت پادشاه با سرداران دیگر
و مغلان ایران و توران بر میان جان بسته بمدافعه برخاست و سعادتخان بجوهر ذاتی خود در رهنمونی حیدر قلیخان بهادر
کار فرموده اعتماد الدوله گستاخانه از راه فدویت و عقیدت نزدیک سراچه محل پادشاه وقتیکه هواخواهان
سادات اراده فاسد در حق پادشاه کرده بودند رسید و نواب قدسیه از راه مهر مادری مانع بر آمدن
پادشاه از محل بود آنخان سعادت کیش نیک اندیش قدم پیش گذاشته شال بر روی خود انداخته اندرون
محل آمده باظهار فدویت و رسوخ نیت دست خدیو زمان را گرفته از محل بر آورد و اعتماد الدوله بر فیل خود سوار نموده
بجای خواص نشست و در آنوقت جمعیت اعتماد الدوله و قمر الدینخان بهادر که زیاده از چهل پنجاه مغل جانباز نبود

و جمعی از مردم توپخانه که مجموع صد و دو صد سوار نیز رسیده در رکاب ظفر انتساب فراهم شد و حیدر قلیخان بهادر
بتاکید طلب فیلان و اسپان سواری و گردآوری مردم توپخانه پرداخته با همان جمعیت قلیل باتفاق قمرالدین بهادر
و سعادتخان سعادت نشان در مقابل غیرت خان قدم استقامت افشرده متوجه کارزار شد و بعد بلند گشتن
صدای دار و گیر دلاوران پاره کمک سید غیرت خان رسیدند و بعضی خانزادان جان نثار پادشاهی فراهم
آمده بمقابله پرداختند و قمرالدینخان بهادر و حیدر قلیخان بهادر و سعادتخان و دیگر بهادران عقیدت کیش قدم جرات
پیش نهاده دست بقبضه کمان برده برفاقت برق اندازان و تیراندازان قدر انداز معرکه رزم گرم ساختند و پادشاه
بدست مبارک خود تیری می انداخت درین اثنا تاراجیان دست بغارت بازار و کارخانجات سادات گشادند
و خیمه های حسین علیخان را آتش زدند و نسیم فتح و فیروزی بر پرچم پادشاه صاحب اقبال وزیدن گرفت صمصام الدوله
خان دوران بهادر منصور جنگ با فوج خود در رسیده شریک تردد جان نثاران پادشاه گشت درین حین گولی بندوق
قضا به سید غیرت خان که دو زخم تیر نیز برداشته بود در رسیده کار او را باتمام رسانید و فوج پاره متفرق گشته
شادیانه فتح و نصرت پادشاه ابوالمظفر محمد شاه پادشاه بلند آوازه گردید و اکثر کارخانجات و اموال حسین علیخان
که زیاده از کرور روپیه بمنزل رسیده بود همه بتاراج رفت و جواهرخانه و خزانه که عقب مانده بود از آفت تاراج
محفوظ مانده بضبط پادشاهی درآمد و بعد اطفای نائرهٔ جدال و قتال حیدر قلیخان بهادر محکم سنگه را به پیغام
امان جان و آبرو بعنایت ظل سبحانی استمال نموده نزد خود طلبیده تسلیم عفو جرایم و عطای اضافه منصب که
از اصل و اضافه هفت هزاری شد در حضور کنانیده و رتن چند را هر چند اعتماد الدوله به پیغامهای استمالت مستمال
ساخت اما آن برگشته بخت اصغا ننموده آخر بدست مغلان و لچه های بازار و تماشائیان گرفتار گردید و چون
او را عریان ساخته بزجر و خواری نزد اعتماد الدوله آوردند بعجز و زاری التماس امان جان نموده اعتماد الدوله بکدست

ازن

رخت پوشیدن داده او را مسلسل و مطوق گردانید و رای سرومند است که از نوکران قدیم و وکیل سید عبدالله خان
بود تبدیل وضع و لباس کرده و قدری نقد و جنس کارآمدنی با خود برداشته چند روز در خیمهٔ آشنایان پنهان شد
و وقت فرصت خود را از دست سید عبدالله خان رسانید و میر علیخان چند مکار به ضرب حسین علیخان که صاحب فیل
و مکنت شده داروغهٔ داغ و تصحیحه و فیلخانه گردیده بود و بعد دو سه روز مال و آبرو بر باد داده گرفتار بند اسیری شده
پانزده روز مقید گردید و بمیر مشرف که پیغام استمالت و عطای اضافه و نقد داده بود ابا بپاس نمکخواری ابا نموده بعد
چند روز در ظل عطوفت سبحانی در آمد پس ازین هنگامه لاش امیرالامرا که به بی‌حرمتی افتاده بود بالاش سید غیرتخان
و نور الله خان بحکم حضور نماز جنازه خوانده و تابوتها را از رفعت گرفته خواستند روانهٔ اجمیر نمایند اما بنابر کوچ کهاران
میسر نیامدند و از رفعت تابوت هم لحیه‌ها کشیده بردند بعد از آن باجمیر نقل کرده در جوار پدرش سید عبدالله خان
مرحوم مدفون ساختند از بعضی ثقات مسموع شده که پیش ازین واقعه مردی صالح در رؤیا دید که جناب سید الشهدا
ثالث ائمهٔ اثنا عشر کرام علیه و علی آبائه السلام خطاب بامیرالامرا کرده فرمود **بلّغ وعدک و غلّب عدوّک**
پس از آن سانحه چون حساب کردند هر فقره تاریخ بود باصنعت تقلیب میر عبدالجلیل حسینی واسطی بلگرامی رحمه الله
قصیدهٔ غرائی در مرثیهٔ حسین علیخان گفته با تاریخ درینجا ثبت گردید مرثیه آثار کربلاست عیان از چمن هند زد
جوش خون آل نبی از زمین هند   شد ماتم حسین علی تازه در جهان   سادات کشته اند مصیبت نشین هند
از داغ دل زدند چراغان اشک جوش   این است نوبهار گل آتشین هند   گیتی چرا سیاه نکرده در درد و غم
خاموش شد چراغ نشاط آفرین هند   نیلی است زین معامله پیراهن عرب   وز خون گریه سرخ شده است آستین هند
رستم نشان حسین علیخان شهید شد   از خنجری که بود نهان در کمین هند   آن صفدری که از قلم تیغ بارها
تحریر کرد نسخهٔ فتح مبین هند   منقاد او شدند از آن سرکشان دهر   کز داغ ضبط کرد نشان بر سرین هند

تیغش بروز معرکه که خصم تیره بخت چون برق میشکافت صف آهنین هند فرزند مصطفی خلف الصدق مرتضی

کز وی فخر بود بدانش همین هند هند از شهادتش تن بیروح گشته است یعنی که بود او نفس واپسین هند

عالم چو قبر در نظر خلق شد سیاه افتاد تا ز خاتم وی مهر آن نگین هند از دوست ابن ملجم ثانی شهید شد

کوئی زکوفه است کل ماتمین هند هند اینچنین مصیبت عظمی ندیده است دیدیم داستان شهور و سنین هند

کاهیده است صبر و تنا ور شده است غم اینها نصیب ماست ز غیب شسین هند ای دوستان آل و محبان اهل بیت

غمگین شوید بهر حسین حزین هند تا حق اهل بیت رسالت ادا شود بر رغم ایجماعه منصوبه بین هند ها

سال شهادتش قلم واسطی نوشت قتل حسین کرد یزید لعین هند **ذکر سبب رحلت قطب الملک**

از جهان فانی بملک جاودانی گویند وقتیکه امیر الامرا با پادشاه قصد دکن کرد قطب الملک با چندی امرا

از چار کروهی اکبرآباد مرخص گشته متوجه دار الخلافت دهلی شد هنوز در راه بود که هشتم ذیحجه خبر کشته شدن امیر الامرا

طاقت ربا گشت قطب الملک چاره انغم جانکاه بجز صبر و استقامت ندیده وصلاح در توقف ندانسته متوجه شاهجهان آباد

گردید اگرچه همدمان و خیر طلبان کنکاش نمودند که پیش از رسیدن فوج اطراف و گرویدن لشکر حسین علیخان بپادشاه

جهت تدارک زود معاودت فرمایند اما نشنید و فرمود چون پادشاه مستقل گشته و فوج ما دل شکسته است بدون

توره مقابله خلاف مصلحت و بعد رسیدن بدار الخلافه بگرد آوری سپاه و جذب قلوب امرا پرداختن اهم پس کوچ

بکوچ بصوب دار الخلافه مرحله پیما گردید اما از انتشار اینخبر میواتیان و زمینداران مفسد از هر طرف سر بشورش برداشتند

در اثنای راه عقب بهیر و پیش پیشخانه قطب الملک و جمیع سادات باره و متصدیان و متوسلان ایشان چه تاخت

و تاراج و خرابیها که نکردند تفصیل آن موجب اطناب است القصه قطب الملک برای آوردن یکی از پادشاهزادها

که نظر بند بودند جهت اجلاس بر سریر سلطنت شجاعت الله خان را با مرتضی خان روانه دار الخلافت نمود و در پناه

دار الخلافه

و در مقدمه نوکر نگهداشت سپاه به برادر صغیر اعیانی خود سید نجم الدین علیخان که بحراست شهر دهلی قیام داشت
نوشت و آخر روز بتاریخ هشتم ذیحجه که خبر مذکور بنجم الدینخان رسید پیش ازانکه بر زبانها انتشار یابد برخلاف آن شهرت
داده جمعی از سوار و پیاده همراه کوتوال بر خانهٔ اعتماد الدوله تعین نمود و تا یک و نیم پاس شب اطراف حویلی او هنگامه
آرا گشتند و مردم اعتماد الدوله که از اصل مقدمه خبردار نشدند جا بجا گرد حویلی خود مورچال بسته بمدافعه پرداختند تا اینکه در
هر کوچه و محله زبان زد خاص و عام گردید و نجم الدینعلیخان خود با موجب نوشته سید عبد الله خان که در آنوقت باور سید
از خیال محاصرهٔ حویلی محمد امین خان باز آمده جمعیت را که فرستاده بود نزد خود طلبید و در همان شب کیورای نام برزنه تنخواه
پیشکار از شنیدن اینخبر قالب از جان تهی نمود و شهرت یافت که خود را مسموم ساخت و نجم الدینعلیخان بعد ادای
نماز عید قربان با دل زار و چشم اشکبار فرستادهای قطب الملک را نزد فرزندان جهاندارشاه فرستاده پیغام
اختیار سریر آرائی داد و چون هیچکدام از آنها قبول ننمود دیگری را تکلیف نموده هم ابا فرمود آخر الامر شاهزاده سلطان ابراهیم
ابن رفیع الشان ابن شاه عالم را راضی ساخته بتاریخ یازدهم ذیحجه سنه اثنا و ثلاثین و مایه و الف بر تخت دهلی
اجلاس دادند و ملقب بابو الفتح ظهیر الدین محمد ابراهیم کردند و متعاقب آن بفاصلهٔ دو روز قطب الملک نیز بدار الخلافه
رسید و بملازمت سلطان ابراهیم فایز گردیده باستمالت امرای قدیم و جدید از عطای منصب و خدمات و دادن
زر نقد و اضافهٔ مواجب پرداخت و علی العموم نگاهداشت فوج بعمل آمد و آنچه در ایام وزارت اندوخته بود از نقد و جنس
که احصای آن در فهم و قیاس نگنجد همه را صرف سپاه و یاران و دوستان کرد و گفت اگر زنده ام باز بهم میرسانم
و اگر خواهش حق نوعی دیگر است چرا در دست دیگری افتد و از یاوری اقبال محمد شاه پادشاه این نوع حسن سلوک او بکار نیامد
با مردم که امتیاز در آن نمانده بود و بسبب بیدماغی نوکران قدیم و جدید سید عبد الله خان و باعث ملال خاطر جماعه دلداران
و دلاوران که جوانان با نام و نشان و خوش اسپ و یراق بودند گردید چرا که آنها یکه اسپان بیش قیمت داشتند بازار نهایا

که یابوی ده پانزده روپیه خریده بداغ میرسانیدند همه را علی التسویه هشتاد روپیه مقرر شد و اکثر مردم بی‌سر و پا و
پواج زر گرفته روپوش میشدند و بمرتبه گرم بازاری نوکری سایر در ساله بود که یک یابو و سه جا نوکر میشد و با
این بذل عام بنا بر بی انتظامی و استه های خاص و پیشکاران و ناظران و محرران و دیگر تعلقه داران که همراه سواری
محل سلطان ابراهیم مقرر بودند بر اسپان بیرین سوار میشدند بالجمله قطب الملک هفدهم ماه مذکور همراه سلطان ابراهیم
بعزم مقابله از دار الخلافه برآمده جانب عیدگاه فرود آمد و درینولا عالم علیخان از لشکر ظفر اثر پادشاه و تهور علیخان از اکبرآباد
بدان فرودگاه رسیدند غلام علیخان را بالنجابت علیخان که برادرزاده و متبنای سید عبدالله خان میشد و در سن چهارده
سالگی بود برای بند و بست شهر و قلعه شاهجهان آباد با جمعیت معدودی گذاشته شد و از استماع خبر توجه پادشاه از راه
ملک راجپوتان بدار الخلافت سید عبدالله خان کوچ دوم و سیوم طرف درگاه شاه قطب الدین قدس سره
نمود بعد از آن که خبر توجه خاقان زمان از راه اکبرآباد انتشار یافت قطب الملک راه فریدآباد اختیار نموده در انتظار
سیف الدینعلیخان و شهامتخان و سید محمد خان و ذوالفقار علیخان و دیگر فوج باره توقف کنان مراحل می‌نمود و
در هر منزل جوق جوق از فوج باره و افغانان بتشدار و زمینداران فیل سوار به لشکر سلطان محمد ابراهیم می پیوستند
و نیز از نوکران حسین علیخان که در رساله پادشاهی نوکر بودند قابو یافته بر می آمدند و هر روز سیصد و چهارصد سوار ملحق
میشدند و چون بمنزل پلول که از شاهجهان آباد سی و پنج کروه است رسیدند سیف الدینعلیخان برادر سید عبدالله خان
و شهامت خان معه پسر و برادران سید محمد خان از پسران سید اسد الله خان مشهور بنواب اولیا که از طرف
حسین علیخان بآوردن سپاه باره رفته بودند و ذوالفقار علیخان که او نیز برای گردآوری سپاه اطراف مامور شده بود
با جمعیت قریب ده دوازده هزار سوار رسیدند و زیاده از صد و پنجاه عرابه پر از سادات باره که هر یک خود را
رستم وقت میدانست تطمیع زاید از قیاس شهامت خان با خود آورد القصه لغایت دهم محرم زیاده از نود هزار

سوار

تجدید وضو کرده مستقبل قبله نشست و گفت الهی تو میدانی که این شی حرام را باختیار خود نمیخورم همینکه از حلق فرو رفت
احوالش متغیر شد و جان بجهان آفرین سپرد و این واقعه سلخ ذیحجه سنه خمس و ثلاثین و مائه و الف بوقوع پیوست
مرقدش در شاهجهان آباد زیارتگاه خلایق است چون زبان قلم بذکر بعضی مقدمات سادات که موجب بدنامی
ایشان شد بتقریب بیان وقایع ملوث گشت در کفارهٔ آن ذکر محامد و محاسن سادات لازم آمد مخفی نماند که هر آن
دو سید بزرگوار از جهت کشتن فرخ سیر و اخذ رشوت و دیگر سلوکها که باعث شکایت خلق گشته بود فی الحقیقه همه
شامت رتنچند دیوان بود که استقلال زیاده از قدر خود یافته مصدر اینچنین حرکات که موجب بدنامی خداوندان
نعمت است می شد و گرنه آن سادات پاک طینت بصفات پسندیده اتصاف داشتند و در رعیت پروری
و کم آزاری و رحم کافهٔ انام و سپاه نوازی و همت و مروت و شجاعت و سخاوت متفرد و ممتاز زمان بودند
و تمام سکنهٔ بلاد از عمل ایشان شاکی نبودند و در فیض رسانی و رعایت مردم صاحب کمال و ارباب حاجت و
تیمارداری مستحقان بمصداق این قول ان الزمان بمثلهم لا یجود و ان وقتاً قد مضی
لا یعود خصوصاً حسین علیخان امیر الامرا که کثرت طعام سرکار او مشهور بود و عالمی از مطبخ احسان بفیض میرسید
و در ایام گرانی خجسته بنیاد مبلغ خطیر از نقد و غله هر روز بفقیران و بیوه زنان میرسانید و اجرای لنگرخانه از غلهٔ خام
و پخته و احداث مجلس یازدهم و دوازدهم در هر ماه در بلاد عظیمهٔ دکن فرموده و در همین مجلس با مشایخ و فقرا بخضوع و انکسار
بذات خود خدمت مینمود و حوض آب و مسجد در خجسته بنیاد بنا کردهٔ اوست اگرچه عضد الدوله بهادر در وسعت و ارتفاع
عمارت مسجد افزود اما اصل بانی بنای خیر او بود و در وطن بارهه کاروان سراها بنا نمود و پیش از آمدن بدکن از مهم سازی
نگرفت پس از آن محکم سنگه و دیگر متصدیان باظهار کمی مداخل و افزونی خرج مزاجش برین آوردند معهذا
و بند اموال ملا عبد الغفور ملک التجار بندر سورت که زیاده بر یک کرور روپیه بود حیدر قلیخان متصدی بندر مذکور باوصف

آنکه وارث موجود نبود ضبط نمود و این مقدمه در همان ایام انقلاب سلطنت روداد و عبدالحی پسر متوفی باستغاثه
بحضور رسیده جهت معافی اموال پانزده لک روپیه نذر بامیرالامرا نوشته داد روزی علی الصباح او را طلبیده نذر
معه اموال باو بخشید و خلعت داده رخصت وطن نمود و گفت مرا امشب بر سر مال این مرد مباحثه افتاد آخر نفس
طامع غالب آمد و آورده اند که روزی فیل بان فیل سواری خاصه از دست تعدی جمعی که فیل از محله آنها می گذشت
فریاد آورد که مردم محله فراهم آمده سر مرا شکسته فیل را زخمی ساختند و برای بی تقصیری خود و تعدی مردم محله
شواهد گذرانید اهل مجلس موافق روید زمانه زبان بشکوه مردم محله کشادند امیرالامرا همه را ناشنیده انگاشته
جهت قطع گفتگو جواب آن بر فردا گذاشت و وقت شب بعضی از معتمدان خود را که اعتماد بر صدق مقال او داشت
بدان محله فرستاد که در آنجا رفته بیغرضانه تحقیق ماجرا پردازد چون معلوم شد که نالش فیلبان از شرارت ذاتی
اوست او را معضوب ساخته و تنبیه نموده برطرف کرد و در احتیاط اوامر و نواهی الهی نهایت تقید میفرمود و سید عبدالله خان
در تحمل و بردباری و وسعت خلق نظیر خود نداشت گویند نواب عالیجناب در خلا و ملا هرگاه ذکر قطب الملک بمیان می آید
بزبان مبارک قطب الملک را بخوبی و بی تقصیری در باده فرخ سیر یاد می نمود و میفرمود که کشتن فرخ سیر از دست
مدعیان دیگر شد و از آثار اوست نهری که در سنه ۱۱۲۷ سبع و عشرین و مایه والف از اصل نهر شاهجهانی بریده در شاهجهان آباد
آورد و آن خطه را بنور آب احیا نمود و علامه مرحوم میر عبدالجلیل بلگرامی در تاریخ آن گفته قطعه بحر جود و فیض قطب الملک
عبدالله خان نهر خیری کرد جاری آن وزیر محتشم بهر آن عبدالجلیل واسطی تاریخ گفت نهر قطب الملک
بحر احسان و کرم و نیز علامی مرحوم در مثنوی بمدح او میپرداز و ارسطو فطرتی کآصف نشان است یمین الدوله
عبدالله خان است بدیوان چون نشیند نوبهار است بمیدان چون در آید ذوالفقار است و قاضی شهاب الدین
دولت آبادی مولف تفسیر بحر مواج که از افضل فضلای وقت خود و صاحب کشف و حال بود در تاریخ خود نوشته

ایلچ

که سید صحیح النسب باید که از نشان خلق محمدی و سخاوت هاشمی و شجاعت حیدری بهره تمام داشته
باشد و دیگر نشان عاقبت بخیری سید عالی نسب آنست که اگر با قتضای طبیعت بشری مصدر معصیت گردد باید که
وقت رحلت امری رو دهد مثل ابتلا بمرض صعب و کشته شدن بظلم که ماحی سیئات و باعث نجات
از عقوبت آخرت باشد و علامات مذکوره در آن هر دو برادر یافته شد حشرهما الله فی یوم القیام

**مع اجدادهما الکرام ذکر وقایعیکه بعد کشته شدن سادات در ایام
اقامت نواب مستطاب در ملک دکن رو داد و بیان توجه آن عالیجناب از خجسته بنیاد
اورنگ آباد حسب الطلب حضور بدار الخلافت شاهجهان آباد** چون خبر قتل حسین علیخان
در نصف شب به نوندرای دیوان سرکار عالیجناب رسید و او بحضور عرض نمود بنواختن شادیانه و نوبت
تهنیت حکم فرمود و بامدادان شیلان کثیر الالوان کشیده بمردم بسیار طعام خورانید و بعد از آن بتفاوت یکماه
خبر دستگیر شدن عبد الله خان و نجم الدین علیخان بسمع اشرف رسید باعث ادای شکرانه ببارگاه
صمدیت گردید و در اوایل سنه یکهزار و یکصد و سی و سه نواب مستطاب بعزیمت شاهجهان آباد از خجسته
بنیاد برآمده بر بهرسول خیمه زد و مبارز خان ناظم صوبه حیدرآباد که بعد کشته شدن عالم علیخان در خجسته بنیاد برای ملاقات
نواب عالیجناب آمده بود شادی کتخدائی پسران خود به تکلف تمام در بلده مذکور نموده و از پیشگاه نواب مستطاب
بالطاف و عنایت مستمال گشته پان رخصت گرفته بحیدرآباد رفت و نواب عالیجناب تا کتل فرداپور رسیده بود
که از استماع خبر تقرر وزارت باعتماد الدوله محمد امین خان از بالای کتل مذکور مراجعت نمود و مرحمت خان بهادر در عین
موسم باران به تردد ات نمایان اگرچه بندوبست خاندیس قرار واقعی نمود اما چون در شهر برهانپور کار پردازان او
میرزا عبد الله و شیخ هدایت الله فی الجمله دست تعدی دراز کرده بودند نواب عالیجناب خان بشار الیه را از صوبه داری

برهانپور معزول کرده جاگیرجاراکردید بحاله داشته بفوجداری بگلانه سرفراز و مومی الیه نظر بر اشتیاق رفتن
شاهجهان آباد قبول نکرده بدار الخلافت راهی شد و نواب عالیجناب از نظام آباد بعرف اجنته کوچ فرموده
بخجسته بنیاد رسیده عنان عزیمت بصوب بیجاپور که افغانان انجا اراده فساد و شورش نموده بودند معطوف
گردانیده و تفاخرخان ازبنی اعمام امیرخان و روح الله خان که قلعداری بیجاپور سرفرازی داشت بر قصبه اسندی
نزدیک دریای بهیمرا بوساطت شاه نظام الدین که از اکابر مشایخ اورنک آباد بود و نواب عالیجناب حسن عقیدت
بخاندان او داشت سعادت ملازمت دریافت و فوجداران و باج گیران آن نواح مثل ابراهیم خان بنی از کرنول
و عبدالنبی خان از کربه و عبدالغفار خان پسر دلیرخان و غیرهم احراز شرف ملازمت نمودند و مبلغ معتدبه پیشکش گذرانیدند
چنانچه بخواه بیجا به سپاه منجمله آن مبلغ تقسیم شده و در عشره ثانی ربیع الآخر اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر نصرت جنگ
وزیرالممالک هند بآزار جسمانی که زیاده از چهار پنج روز نکشید از سه پنجی سرای فانی رحلت کرد پادشاه برای تقرر
وزارت بارکان دولت کنکاش نمود و چون نواب عالیجناب درانجا حاضر نبود معزالدوله حیدر قلیخان و برهان الملک
و صمصام الدوله و مبارزالملک سربلندخان بهادر هر یک متمنی این منصب جلیل القدر گشت ظل سبحانی امر وزارت
ملتوی داشته برای اجرای امور سلطنت عنایت الله خان کشمیری را به نیابت وزارت مقرر کرده فرمان عنایت
عنوان مشتمل طلب نواب عالیجناب فرستاد چنانچه فرمان در اواخر شوال ورود یافت نواب عالیجناب بندوبست
ضلع بیجاپور بهر نوع که مناسب دانست بسرعت هرچه تمامتر بعمل آورده آخر ماه رجب داخل بلده خجسته بنیاد گردیده
و دیانت خان را از تغیر فدوی خان که برای رفتن مکه معظمه دستوری یافته بود بخدمت دیوانی دکن نواخته و عضدالدوله
را طلبیده داشته به نیابت خود در دکن مقرر کرده عنان بکران عزیمت بدارالخلافه معطوف گردانیده و در آخر ذی الحجه وارد
برهانپور شده در عشره محرم سنه یکهزار و یکصد و سی و چهار از برهانپور کوچ کرده در عشره ثانی ربیع الاخر نزدیک

شاهجهان آباد خود را رسانید پادشاه بخشی الملک صمصام الدوله منصور جنگ بهادر را باستقبال فرستاده بیست
ودویم شهر مذکور احراز شرف ملازمت ظل سبحانی نموده داخل حویلی دار الخلافت گردید و نظر برینکه بعضی حاسدان
در هم اندازی می‌خواستند که امر وزارت بآن عالیجناب مفوض گردد و سخنان دور از وهم و خیال بحضور عرض مینمودند
پادشاه چند روز در تأمل و کنکاش بسر برد آخر الامر پنجم جمادی الاولی از سال مذکور خلعت وزارت معه خنجر و قلمدان
مرصع و انگشتری الماس گران بها عطا فرمود و نواب عالیجناب هر چند سعی نمود که بندوبست وزارت بنوعی نماید که
خزانه با نیکنامی پادشاه گرد آید و سپاه و رعیت آسوده حال شوند اما از خلل اندازی بدکاران خاصه کوکی پادشاه
که زن مزوره پرفن بود و با مقربان و خواجه سرایان و خدمتکاران حضور دمساز و همراز گشته اظهار کفایت و فراهم
آوردن خزانه مینمود و از مردم مبلغهای خطیر بنام پیشکشهای پادشاه و حق سعی خود می‌گرفت صورت نه بست
و ورای او بعضی مقربان دیگر نیز کلمات دور از خیال و گمان ذهن نشین پادشاه مینمودند و دخل در کار وزارت میکردند
چنانچه معز الدوله حیدر قلیخان که در خدمت میرآتشی کمال استقلال بهم رسانیده از جهت تقرب و چرب زبانی دخل
در مقدمات ملکی و مالی مینمود و چون پادشاه حسب اشارهٔ نواب عالیجناب از دخل نمودن در کار وزارت منع نمود
گرفته خاطر شده و از حضور برای روانگی تعلقهٔ خود رخصت گرفته و نائب خود در حضور گذاشته باحمدآباد که صوبه‌داری آنجا بنام
او بود راهی شد و بعد رسیدن باحمدآباد جاگیر اکثر بندگان و مقربان پادشاهی بضبط خود درآورد و چون فریاد
مردم بحضور رسید فرامین پادشاه مشتمل بر منع ضبط جاگیرهای مردم بنام او شرف صدور یافت هرگاه از ضبط جاگیر
مردم خود را باز نداشت در عوض ضبط جاگیر مردم جاگیر او که در اطراف دار السلطنت بود بضبط درآوردند باستماع
این خبر بوساطت بعضی مقربان حضور معروض داشت که هرگاه جاگیر مرا ضبط نمودند شاید از من توقع نوکری ندارند بعده
نیز فرمان استمالت نشان بنام او ارسال یافت فایده بر آن مترتب نگردید آخر الامر پادشاه آن عالیجناب را

بصوبه‌داری احمدآباد مقرر نموده بعد فراغ مهم جات برای بندوبست احمدآباد و تادیب حیدرقلیخان در صورت
عدم اطاعت مرخص فرمود و خلعت و جواهر و فیل و هفت لک روپیه نقد برای سامان این مهم مکرمت نمود آن
عالیجناب اوایل شهر صفر سنه یکهزار و یکصد و سی و پنج متوجه آن صوب شده تا قریب جهابوه عنان بازکشید
و سرداران دکن مثل عضدالدوله نایب خجسته بنیاد و نصیرالدوله نایب برهانپور و دیانت خان دیوان دکن و محتشم خان
بخشی دکن حسب الطلب در رکاب ظفر انتساب حاضر گشتند و جوانمرد خان و صلابتخان افغان از عمده‌های احمدآباد
که از حیدرقلیخان گرفته‌خاطر بودند بوساطت ابوالخیرخان با نواب عالیجناب ساختند بعد رسیدن باکبرآباد مکاتیب
معذرت اسالیب حیدرقلیخان که از راه سالوسی ترقیم نموده بود در رسید و بعد ورود بسرحد مالوا از خطوط اعیان احمدآباد.
معلوم آنجناب گردید که از هیبت آمد آمد آنعالیجناب بیمار گشته بیماری او بجنون انجامید و اشتهار خبر جنون بنابر
مصلحت وقت جعلی بود الغرض نجابت پسر خود را مع عرضداشت مشتمل بر معذرت و عزیمت رسیدن خود بدارالخلافه
بحضور فرستاد و متعاقب آن خود نیز بدلالت راجه رگهناته داس که دیوان او بود از راه اجمیر بدارالخلافه راهی شد
چون این خبر از نوشته وقایع نگاران به ثبوت پیوست نواب مستطاب که نزدیک آب نربدا هفت هشت منزلی
احمدآباد رسیده بود متعاقب او متوجه گشته عموی خود حامدخان بهادر را به نیابت صوبه‌داری احمدآباد مقرر نمود
اوایل جمادی الاخری علم معاودت بدارالخلافت افراخت و از اثنای راه سرداران دکن را مرخص ساخت
و خود از راه بهوپال روانه دارالخلافت شده و اسلام‌گده را از دست محمدخان گرفته به نیابت صوبه‌داری مالوا به عمده
خود عظیم الله خان پسر رعایت خان مقرر نمود بعد رسیدن بحضور باز هم بسیار سعی و بدل جهد نمود که نظم امور ملکی
و مالی چنانکه باید پردازد لیکن بنابر بی‌هنری کوکی و غیره برهم زنان بندوبست قرار واقعی صورت نگرفت گویند در همان
ایام خبر برپا شدن فساد عظیم در ایران از غلبهٔ محمودخان افغان و تصرف نمودن او از اصفهان تا سرحد شیراز

دکهن

و محصور گردیدن شاه سلطان حسین در اصفهان و بیرون رفتن شاهزاده طهماسپ معه برادر و پسران سلطان حسین ۱۱۰
از قلعهٔ اصفهان بقصد فراهم آوردن لشکر بهم بعرض محمد شاه پادشاه میرسید روزی نواب مقدمات چند از راه
دولتخواهی بعرض رسانید که اولاً اجارهٔ محال خالصه که باعث ویرانی ملک است موقوف باید کرد دوم رشوت که
موسوم به پیشکش شده دور از آداب پادشاهان است سوم جزیه بر کفار بدستور عهد حضرت خلدمکان اجرا باید نمود
چهارم کمک شاه سلطان حسین فرمانفرمای ایران از لوازم وقت است چرا که در ایام هنگامهٔ شیرشاه افغان همایون
پادشاه بملک ایران متوجه شده بود و آنچه در آن وقت از شاه ایران کمک و خدمتگذاری و مراسم مهمان پرستی
بعرض وقوع آمد بر صفحهٔ روزگار یادگار مانده درینوقت بمقتضای هل جزاء الاحسان الا الاحسان
اگر کمک شاه سلطان حسین بوقوع پیوندد در تواریخ نیکنامی تیموریه ثبت خواهد گردید پادشاه در جواب فرمود
کیست که تا او را بآنچنان مهم دور دست با چنین قلت خزانه مامور سازیم نواب عالیجناب معروض داشت که بنده
از بندهای کار طلب حضور امر عالی خواهد شد بجا خواهد آورد و اگر کسی تامل کند خانزاد بدین مهم مامور گردد که بدل و
جان خواهد کوشید بعده محمد شاه کنگاش این امر از امرای دیگر فرمود امرا که از روز افزونی تقرب و مرتبهٔ آن عالی
جناب حسد می بردند و از آنکه آن عالیجناب میخواست که آداب پادشاهی موافق رویهٔ سلطنت پادشاهان سابق زمان
که برهم خورده بود از سر نو انتظام گیرد رنجیده خاطر بودند کلمات غرض آمیز بعرض پادشاه رسانیدند و حسن ظن پادشاه
در حق چنان وزیر بی نظیر سرا پا تدبیر مبدل بسوء ظن ساختند و در فکرهای فاسد انداختند مصلحت اندیشیدند چنانچه
مهمی صوبه داری دکن به پیشکش مبلغی بنام عماد الملک مبارز خان ناظم حیدرآباد قرار دادند آن عالیجناب از راه آگهی
و نظر بر عواقب امور پاس آبرو و حفظ دولت خود صلاح در کناره کشی دانسته در اواخر سنهٔ یکهزار و یکصد و سی و شش
هجری ببهانهٔ کسل مزاج بسبب ناسازی هوای آنجا برای تبدیل آب و هوا رخصت شکار درخواسته از دار الخلافت برآمده

۱۱۱ تا سی چهل کروه از دار الخلافت بر لب دریای گنگ رسیده تفرج به سیر و شکار می نمود امرای حضور ملال خاطر
نواب عالیجناب را در مایه بمکر و خدعه حسب الاشاره امیر الامرا صمصام الدوله خاندوران و اعتماد الدوله و روشن الدوله
مکاتیب تالیف مشعر باین معنی که اگر ملالی بخاطر اشرف راه یافته باشد پادشاه جناب والده ماجده خود را فرستاده
طلب فرمایند بنواب عالیجناب نوشتند تا بفریب طلبیده در حضور نگهدارند نواب با امراء نورد مدارا گشته قدم
قدم بهانه سیر و شکار از کنار گنگ پیشتر میرفت و خدمه محل و کارخانجات که در شهر مانده بود بحکمت عملی طلب فرمود
و درین اثنا اخبار انتشار مرهته بدکردار و دیگر مفسدان تبه روزگار در ضلع صوبه احمدآباد که بنام نامی آن سپه سالار
و در صوبه مالوا که بعز الدین خان بهادر فیروز جنگ مهین خلف آن عالیجناب تعلق داشت زبان زد خاص و عام
گردید بنابرین رخصت رفتن بآن صوبه ها برای بندوبست از حضور حاصل نموده از منزل سورون که شکارگاه مشهور
بر کنار دریای گنگ است بعزم تنبیه مفسدان روی توجه آورد و پس از تنبیه اشقیا از پرگنه اجین به پرگنه نهور
که متصل سرونج است نزول اجلال فرمود و درین اثنا منهیان اخبار بسمع نواب مستطاب رسانیدند که
مبارز خان ناظم صوبه حیدرآباد که پیش ازین بدو سه سال بعد از جنگ عالم علیخان خود را پیش آنعالیجناب رسانیده
اظهار اخلاص و عقیدت و عهد مواثیق واثق نموده بود که تا میان شما و پادشاه صورت موافقت و اطاعت
است منهم نوکر پادشاه ام والا از جمله رفیقان خود دانند و آنعالیجناب بحضور در باب او عرضداشت نموده منصب
هفتهزاری هفت هزار سوار و خطاب عماد الملک برای او طلب فرموده ماهی و مراتب و پالکی جهالردار از پیش خود
تواضع نموده و از جانب خود رعایتها بعمل آورده بر جاگیر و خدمت سابق افزوده بودند درینولا باظهار اینکه صوبه داری
کل دکن بموجب سند حضور بنام من مقرر شده از صوبه حیدرآباد برآمده با سرداران صاحب فوج از افغانان و غیره
عازم خجسته بنیاد گشته است و نصیر الدوله عوض خان بهادر قسوره جنگ که بنیابت صوبه داری دکن از طرف آنعالیجناب

مامور

مامور بود و نیز بدستور دیگر متصدیان خجسته بنیاد مکاتیب مشعر برسیدن خود و خالی نمودن دار الامارت
فرستاده و محمد غیاث خان بهادر هم خطی مشعر بخروج مبارز خان که قبل ازین در مقدمهٔ این مقاله در احوال او
قلمی شده نزد آنعالیجناب ارسال داشت و وقایع نگاران که از جانب آنعالیجناب در حضور بودند نوشتند
که پادشاه غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ خلف آن سپه سالار با فرهنگ را از نیابت وزارت تغیر نمود
وزارت مدار بنام اعتماد الدوله قمر الدین خان بهادر مقرر فرموده و استقلال و رتبهٔ کوکی مرتشبه بیش از پیش افزود
از امثال این وجوه که موجب اختلال کلی بود بصوب دکن که بجهد بلیغ و یاوری اقبال از دست سادات
که بند و بست امور سلطنت و نظم و نسق دکن در قبضهٔ اختیار خود داشته و جاگیر التمغای خود میدانستند انتزاع
نموده بود عنان عزیمت منعطف گردانید و در عشرهٔ ثانی شعبان بببانهار رسیده و اندرون قلعهٔ دهار بهادر
سیه تشریف برده خواجم قلیخان قلعهدار آنجا را همراه خود گرفته و ابو الخیر خان را بقلعهداری آنجا مقرر فرمود و بعد
دلجمعی از آن قلعه از دریای نربدا عبور کرده اوایل رمضان داخل برهانپور گشته و بکشتی ها از تپتی و پورنا گذشته
اواخر رمضان المبارک خود را به خجسته بنیاد رسانید و مکرر خطوط نصایح بیاد دهی عهود و مواثیق سابقه بعماد الملک
قلمی فرموده تا دو ماه بخجسته بنیاد بدفع الوقت بسر برد مبارز خان اجل رسیده ازین خطوط از عزیمت و داعیه
خود باز نیامده روز بروز در فراهم آوردن جمعیت از سوار و پیاده می کوشید و اینمعنی باعث خلل امور مملکت
و موجب افزونی فتنه و فساد مرتبه بدنهاد میشد بنابرین اواخر ماه ذیقعده نواب مستطاب بهمعنانی تائید سبحانی
از خجسته بنیاد کوچ فرموده بر لب تالاب جسونت که نزدیک بلده است مضرب خیام نمود و از آنجا نیز بار دیگر تا پیش
که مصاف واقع شود متواتر نامههای نصیحت آمیز مشعر بآنکه مصالحت خوب است و خونریزی مسلمانان خوب نیست
برای اتمام حجت بعماد الملک ترقیم مینمود اما هوای ریاست تمام مملکت دکن که در سرش پیچیده بود هر زمان بیشتر

۱۱۴۳ تازه بخاطرش راه می یافت گاه اراده میکرد که خود را به یلغار مقابل فوج ظفر موج رساند و گاه مصلحت

می نمود که لشکر نواب عالی را اینجانب گذاشته وطی مسافت بطریق یلغار نموده خجسته بنیاد را در تصرف

خود آورد چنانچه بهمین اراده از مقابل فوج ظفر موج منحرف گشته از دریای پورنا عبور نموده و جمعی از سوار و پیاده را

به سرداری یکی از دلاوران خود برای سد راه لشکر ظفر اثر بر کنار نالهٔ صعب العبور متعین کرد و بر سر همان ناله

میان فوج متعینه مبارزخان و فوج نواب عالیجناب زد و خورد میان آمد و اکثری از فوج متعینه و سرداران

آنگروه قتیل و اسیر گردیدند و فوج نواب عالیجناب مظفر و منصور شد القصّه نواب عالیجناب نیز برای پایاب

شدن او از آب دریای پورنا گذشت و بیست و دویم محرم سنه یکهزار و یکصد و سی و هفت هجری نزدیک قصبهٔ

شکر کهیره مضاف صوبهٔ برار که از خجسته بنیاد چهل کروه فاصله دارد رزمگاه قرار داده و به ترتیب صفوف

پرداخت قادر داد خان پسر قادر داد خان عالمگیری را که از طرف جدّ مادری رشتهٔ قرابت بآنعالیجناب

داشت و از بهادران و شجاعان کار طلب بود بهراولی و طالب محی الدینخان نبیره سعد الله خان مرحوم را

که پسر خال آنعالیجناب بود به سرداری جرنغار و اسمعیل خان خویشگی را بسرکردگی برنغار و کنور خان چند بهادر

پسر ستر سال بندیله را با جوقی از بندیله ها همراه برق انداز خان میر آتش و عطا یار خان داروغهٔ احشام و توپخانه

جنسی معه توپخانه به ثبت کرمی هراول و عضد الدوله عوض خان بهادر قسوره جنگ را با سید جمال خان پسران بهادر

و منور خان و عالم خان دکنی و متهور خان خویشگی و عزیز بیگخان حارسی را با توپخانه بکمک جرنغار و ظهیر الدوله

هدایت خان و محمد غیاث خانرا با بین فوج میمنه و قول و نصیر الدوله چین قلیچ خانرا به تقویت برنغار و سید غضنفر خان

بخشی عماد الدینخان بهادر فیروز جنگ را با منصبداران متعینه برهانپور معه رکله ها و جزایر ها باعانت همدیگر و حرز الله خان را

با جمعیت شایسته که در آنسیان بهادر دل خان لاچین بیگ بود میان قول و برنغار و حفیظ الدینخان بهادر

۱۱۴ محمد سعید خان بهادر نبیره های سعد الله خان مرحوم را که از اقربای آنعالیجناب بودند بفاصله دو جریب از قول و
هوشدار خان المخاطب به ارادت خان را بسرداری یلتمش و محتشم خان بهادر نبیره شیخ میر خافی را با جمعی
از سرداران دیگر بطریق کمک که هر جا مطلوب شود اعانت کنند و خواجم قلیخان بهادر تورانی و گوپال سنگه گور
و تسلیم خان بائین افغان را که از جماعه داران عمده پیش قرار و بخدمت نیابت قراولی بیکی مامور بود با جماعت
برادری قراولان و عمله سرکار و رسول یار خان افغان را در پیش فوج یلتمش مقرر فرمود و ترکتاز خان را که همیشه
به سرداری و کارفرمائی فوج مرهته میپرداخت با جمعی از ملازمان سرکار خود بسرکردگی فوج مرهته که در آنوقت
باجیراو وغیره با هفت هشت هزار سوار در رکاب ظفر انتساب بودند متعین نمود و خود بنفس نفیس بکمال شکوه و تمکین
معتصم بحبل المتین تائید سبحانی گشته با جمعی از عمده های عقیدت کیش مثل خواجه عبد الله خان و اسد الله خان دیوان
و رستم بیگخان و نیک نظر خان بخشی سرکار نواب ناصر جنگ جوقی از اهل خدمات در قلب قول جا کرده
معرکه آرا گردید و از جانب مقابل مبارز خان عماد الملک نیز به ترتیب فوج پرداخته غالب خان را که از طرف سعادت الله خان
متصدی کرناتک حیدرآباد و با جمعیت شایسته رسیده خود را از زمره عقیدت کیشان مبارز خان میدانست با
حسین منور خان پسر خان زمان المعروف بشیخ نظام دکنی بهراولی و در عقب او محمد خان خال خود را که شجاع
و صاحب تجربه بود بجای یلتمش و ابراهیم خان پنی مخاطب به بهادر خان برادر داود خان مشهور بجانب میمنه و عبد الفتح خان
پسر عبد النبی خان میانه را که از شجاعان مشهور بیجاپور بود بطرف میسره علیخان نامی تبنای دلیر خان را با فرزندان
خود و خواجه محمود خان و خواجه اسعد خان و خواجه مسعود خان و حامد الله خان نزدیک قول متعین کرده و خود با خانه زادان
پسر خانخانان بهادر شاهی و منور خان و قزلباش خان و فایق خان دیوان سرکار خود و عزت بیگخان و میر صفی خان
و جمعی دیگر از دلاوران رزم آزما در قول قدم افشرده روبکارزار آورد و بعد تقابل فئتین نواب عالیجناب موافق ضابطه

پسندیدهٔ خود سبقت در جنگ نفرموده و مبارز خان که استعجال در پیکار داشت بنگاه خود را بتفاوت دو سه
کروه گذاشته با وجود حایل بودن نالهٔ صعب العبور خود را بر سر لشکر نواب عالیجناب رسانید و آتش جدال
و قتال مشتعل گردانید و جنگی بغایت صعب رو داد که تفصیل آن موجب اطناب و محمول بر اغراق است
غرض از جانبین سرداران نامدار و دلاوران کامگار داد دلاوری و تهوری دادند و قریب سی چهل فیل سوار
از جانبین هدف تیر و تفنگ گردیدند گویند مقرب خان پسر امین خان دکنی که با پدر نقاری داشت و امین خان
پیش از جنگ از فوج نواب عالیجناب برخاسته نزد مبارز خان رفته بود در روز جنگ با پدر مقابل شده
بجنگ شمشیر پیش آمد اگرچه امین خان از دست دیگر کشته گردید لیکن زبان زد مردم چنان است که پسر پدر را
قتل رسانید الحاصل از حمله های پیاپی فوج مبارز خان قریب سیزده چهارده فیل با کهر و نشان وغیره
از فوج نواب عالیجناب رخ گردانید و اکثر دکنیان و لباحشه از جای خود متزلزل گشتند و عجب زلزلهٔ عظیم
رو داد هنگامه که عقب فوج نواب مستطاب ایستاده بود نزدیک بآن شد که پای استقامتش بلغزد در این
بین و بانشخان دیوان دکن که در آن روزها بپای اعتراضی آمده و از عارضهٔ بیماری بجای چنداول فوج با پنجاه شصت
سوار و همراهان دیگر عقب بهیر مانده بود از مشاهدهٔ تزلزل مردم بهیر مانع متفرق شدن آنها گردیده در این حال
مبارز خان بعد مقتولیت هر دو پسر او مسعود خان و اسد خان با جمع دیگر از فیل سواران با نام و نشان و دو سه دیگر
کشتن دو پسر دیگر یعنی محمود خان و حامد الله خان بعد برداشتن زخمهای نمایان و افتادن فیلبان سواری از
رسیدن زخمهای کاری لباس مرقع عنایتی شاه دولا که در احوال مبارز خان مذکور شد در بر کرده فیلبانی
مینمود از رسیدن زخمهای کاری راه عدم پیموده و صدای شادیانهٔ فتح از فوج نواب مستطاب بلند
آوازه گشت روز دیگر که بتعداد مقتولان مبارز خان پرداختند زیاده از سه هزار کس تخمیناً بشمار در آمد و اسپان

افتادند

از صدمات گوله و بان بالای هم آنقدر افتاده بود که تعداد آنها میسر نشد و از سرداران افاغنه وغیره که از
حکام و کارفرمایان و صاحبان تمن بودند مثل عالیجاه خان و حسین منورخان و کمال خان دکنی و بهادرخان نبیرهٔ
عبدالفتح خان پسر ارشد عبدالنبی خان که فی الحقیقه تمام صوبهٔ بیجاپور در تصرف خود داشت زیاده از ده دوازده نامور
بقتل رسیدند و سوای آن جمعی کثیر از خوانین مثل خان زمان خان پسر خانخانان و احسن خان پسر علیمردان خان
و میر یوسف خان پسر میر امام و فایق خان وغیره هم از رفاقت مبارزخان ره نورد طریق آخرت گشتند و فوج از زخم
نواب عالیجناب سوای رعایت خان که زخم تیر بحلقش رسیده بود و سلیمان خان خویشگی و سید غضنفر خان
و چند کس دیگر غیر مشهور آفت جانی بمردم نامی نرسید و نواب مستطاب برای تکفین و تدفین مقتولان
و تیمارداری مجروحان که باسیری درآمده بودند خصوص هر دو پسر مبارزخان و همراه او دلاورخان و خالوی
او محمد بیگخان امر فرمود و جمعی دیگر را که سوای تلف شدن مال زخم ظاهر بآنها نرسیده بود و مثل حکیم عزت طلبخان
و قزلباش خان و میر ابوالفضل خان و رضا خان دیوان قمرنگر و آقا ابوالحسن سوانح نگار مچهلی بندر وغیره هم
نیز بغور و پرداخت و عنایات خود اختصاص بخشید اگرچه بیشتری از مردم اعیان را غذا و دوا از سرکار فیض آثار میرسید
اما جمعی کثیر را هدایت خان دیوان و خانسامان آنعالیجناب که مرد موافق بخیر بود بتیمارداری و مداوی مینمود و سوای
او دیانت خان دیوان دکن جمعی از مردم تاراج گشته را برسانیدن زر نقد و خوراک اعانت کرد و مبلغ کلی
از جنس جواهر و اقمشه بابت پسران مبارزخان و دلاورخان و کاظم علیخان پسر حاجی محمد منصور وغیره مردم
که بضبط سرکار درآمده بود برای مسترد ساختن آنها نواب عالیجناب حکم فرمود بعد از فراغ از جنگ سه چهار روز
در آنجا توقف ورزیده بعد از آن بهمعنانی فتح و نصرت متوجه خجسته بنیاد گردید چون خبر کشته شدن مبارزخان
بعرض پادشاه فردوس آرامگاه رسید صوبه‌داریهای ممالک دیگر و قلعه‌داریهای بعضی قلاع از تغیری نواب

عالیجناب با مرای دیگر عطا فرمود چنانچه صوبداری مالوه به گردهر بهادر المشهور به دیا بهادر برادرزاده چهبیلارام
ناگر و قلعداری دهار و ماندو به قطب الدینخان پنکوری و صوبداری گجرات بنام مبارز الملک سربلند خان بهادر
دلاور جنگ مقرر نمود و سند نیابت صوبداری گجرات بنام شجاعتخان عرف معصوم علیبیگ پسر کاظم بیگخان
شجاعتخانی که از پیش آوردهای حیدرقلیخان و از شجاعان مشهور بود و از سابق نقش تسلط در آن مملکت داشت
و همیشه زمینداران آن سرحد را تنبیه قرار واقعی مینمود ارسال فرمود چون گردهر بهادر و قطب الدینخان از حضور
رخصت گرفته عازم تعلقه خود گشتند عظیم الله خان بهادر که از جانب نواب عالیجناب در اوجین بجمعیت چهار هزار
سوار رایت نیابت می افراخت و ابوالخیرخان در ماندو و دهار با یکهزار سوار و دو هزار پیاده به قلعداری میپرداخت
خواستند بممانعت پیش آیند که نوشته صمصام الدوله بعظیم الله خان رسید که عوض صوبداری مالوه صوبداری اجمیر
اصالة از حضور پادشاه بآنخان سمو المکان مرحمت خواهد شد بنابرین خان مذکور دست از ممانعت کشیده
روانه حضور گردید و ابوالخیرخان حسب الارشاد نواب عالیجناب قلعه مذکور را به قطب الدینخان تسلیم نموده
خود را بملازمت نواب عالیجناب رسانید و چون سند نیابت صوبداری گجرات به شجاعتخان رسید حامدخان بهادر
که بنیابت نواب مستطاب در آنجا اقامت داشت بنابر عدم فوج و سامان جنگ صرفه در جنگ ندیده از احمدآباد
برخاسته بموضع دیگر رفته اقامت ورزیده بگردآوری افواج غنیم پرداخت و جواهر و اجناس نزد هزاریها
رهن داشته سه لک روپیه قرض سودی گرفت و برای کنتا باندکه او را بکمک طلبیده بود فرستاد مومی الیه از راه
ماندو و دهار رسیده رفیق شد و جمعیتی فراهم آمد حامدخان بهادر بعزم رزم بصوب گجرات متوجه شد و شجاعتخان
از گجرات برآمده مقابل گردید بعد اشتعال نائره جنگ و جدال کار بجایی رسید که فیلان سواری هر دو سردار
نزدیک هم رسیده بهم درآویختند فیل حامدخان بهادر بر فیل شجاعتخان غالب آمد درین اثنا حامدخان بهادر

برای

تیری بسینهٔ شجاعتخان زد و شیخ هدایت الله خواص حامد خان نیزه بشجاعت خان زده کار او بآخر
رسانید خواص شجاعتخان که مرد ضعیف البنیه بود شمشیری به نیروی دلاوری بحامد خان انداخت که کمان
او را برید و زخم بر خنصر رسید حامد خان دست تهور دراز کرده گردنش گرفته بر زمین افکند و جهت محافظت او
بمردمان بتاکید نمود و شادیانهٔ فتح بلند آوازه گشت حامد خان بفتح و فیروزی داخل احمدآباد شد ابراهیم علیخان بهادر
برادر شجاعت خان که در گجرات بود و جمعیتی همراه نداشت اندیشه ناک گشته خانه نشین شد حامد خان
محمد علیخان را جهت استمالت او فرستاد و برای آمدن بجا ابا ورزید کس پروانچه داد چون خبر قتل شجاعتخان
به برادر که رضا علیخان نام داشت و متصدیگری بندر سورت باو متعلق بود رسید جهان در چشمش تاریک گردید
و بمقتضای غیرت و تهور تصمیم عزم محاربه نموده بگردآوری سپاه و ازامداد زمینداران هر راه و رسم با نهاد آن داشت
پرداخت و از پیلاجی کایکوار که سردار مرهته بود استمداد نموده فوج فراوان فراهم ساخت و به برادر خود
ابراهیم علیخان که در گجرات بجا و سلام حامد خان بسر رفت نوشت که حمیت خاندان گذاشته زندگی را بر نام و
ننگ ترجیح دادی ابراهیم علیخان بملاحظه مکتوب پیچ و تاب خورده و عرق غیرت او بحرکت آمده محمد علیخان را
که شفیع او نزد حامد خان شده بود طلبیده معذرت خواست و با بود کس از رفقای خود لباس زعفرانی علامت
جانفشانی است پوشیده در اول روز بدار الامارت رسید و از صولت او جمعیت مستحفظان دروازه حامد خان
پراکنده گردیده و بدیوانخانه درآمده تهاراول برادرزادهٔ نوندرای را که متصدی سرکار نواب عالیجناب بود زخمی
ساخت بمشاهدهٔ اینحالت مردمان حاضر وقت رو بگریز نهادند آن بهادر از جان گذشته بمحل درآمد و حامد خان دست
پسر خود مرحمت خان را گرفته از راه دروازه دیگر که در محل بود برآمده ملحق بفوج خود گردید ابراهیم علیخان در تفتیش او
او بود که از هر چهار طرف برق اندازان و تیر اندازان بر دیوار های حویلی محلسرا برآمده از گولی و تیر کار او و همراهانش

را باتمام رسانید بعد از آن برادر آن مقتول رستم علیخان از استماع این خبر ملالت اثر ترتیب بیست هزار سوار
از قدیم و جدید فراهم آورده باتفاق پیلاجی گایکوار از سورت برآمده بکوچهای متوالی هر روز سه چهار کروه طی
مسافت نموده تا کنار دریای مهی رسید و حامد خان بهادر نیز باتفاق کنتا پاند بهمان قدر جمعیت از گجرات
بر کنار دریای مذکور مضرب خیام گردانید فوج رستم علیخان بنابر پشت گرمی کولیها که در فن دزدی و غارتگری
ید طولی دارند خیرگی داشت و لشکر حامد خان هراسان بود القصه روزی در موضع اراس کنار دریای مهی تقابل
فریقین روداد و زد و خورد عظیم بمیان آمد و فوج مرهته دست تاراج بهر دو سو گشاد اگرچه پیلاجی گایکوار بظاهر رفیق
رستم علیخان بود اما بباطن بنابر موافقت با کنتا باند که نوکر حامد خان بود سازش با حامد خان داشت آخر روز جنگ
بانجام نرسید هر دو لشکر شب بمحافظت بسر بردند روز دیگر که جنگ بمیان آمد نسیم فتح بر پرچم لوای حامد خان
وزید مرهته از دست درازی بهر دو جانب غنیمت اندوز گردید و حامد خان بهادر با فتح و ظفر متوجه گجرات شد
وجهت هنگامه سپاه که طلب ایشان زیاده از حد شده بود حامد خان روا دار ظلم بحال رعا گردید و اکثر ساکنان
آن بلده جلا وطن شدند و احمد آباد آنچنان رو بویرانی آورد که تا حال روی آبادی ندید ظل سبحانی باستماع این خبر
پیچ و تاب خورده سربلند خان از صوبه گجرات مرخص فرمود و مبلغ پنجاه لک روپیه نقد برای سامان جنگ مبارز الملک
مرحمت نمود و سید نجم الدین علیخان برادر سید عبد الله خان را از قید رها نموده با جمعی از امرا تعینات سربلند خان
گردانید سربلند خان دو سه ماه در آنجا بگرد آوری سپاه پرداخته در سنه یکهزار و یکصد و سی و هشت هجری با فوج
فراوان عازم گجرات گشت حامد خان برفاقت غنیم بقصد محاربه برخاست هر چند سربلند خان به پتن رسیده
پیغام مصالحت داد و نواب عالیجناب هم برای دخل دادن سربلند خان قلمی فرمود اما نشنید تا آنکه بعد محاربه
بخشی حامد خان که هراول فوج بود کشته گردید اگرچه مردم بسیار از فوج سربلند خان بقتل رسیدند لیکن

از زد

از ترددِ شیخ الله یار که سرفوجِ مبارز الملک بود و در عینِ گرمیِ کارزار از راهِ دیگر بملجارات رسیده داخلِ قلعه شد
سربلند خان غالب گشت و حامد خان بصلاحِ میرتهو و صلابت خان و غیره جماعه‌دارانِ مالوا از جنگ کناره گرفته
راهِ خجسته بنیاد گرفت و در آنجا فیما بینِ حامد خان و عضدالدوله ناخوشی رو نمود و اگرچه حامد خان غایبانه عضدالدوله را
بنامِ اصلیِ او که خواجه کمال بود یاد می‌نمود و نوکرانِ حامد خان از اندیشهٔ ناخوشیِ عضدالدوله رفاقتِ حامد خان
گذاشته بدر رفتند **فصلِ سیوم در احوالِ حشمت اشتمالِ آن عالیجناب از بعدِ کشته شدنِ
مبارز خان که فرمانفرمای کلِ ممالکِ دکن گردید تا آنکه بروضهٔ رضوانِ جنت آرامید و ذکر
شمّه از محامد و مناقبِ آن جنابِ مستطاب برگزیدهٔ حضرتِ وهاب** چون نوابِ عالیجناب
بعدِ کشته شدنِ مبارز خان خجسته بنیاد را بورودِ مسعودِ خود رونقِ تازه و زیب و زینتِ بی اندازه بخشید و از
نوشتهٔ منهیانِ اخبار و سوانح نگارِ حیدرآبادِ میمنت آثار بظهور رسید که خواجه احمد خان المشهور بشهامت خان
پسرِ مبارز خان که بنیابتِ پدر در حیدرآباد بود قلعه محمدنگر عرفِ گولکنده را بساختِ هزاریها از دستِ
خواجه اصندل خان نام که به نیابتِ پسرِ دیگرِ مبارز خان قلعه‌دارِ آنجا بود انتزاع نموده و مال و متاعِ خود را
داخلِ آن قلعه کرده به بندوبستِ قلعهٔ مذکور پرداخته است نوابِ عالیجناب بعدِ بندوبستِ شهرِ خجسته بنیاد و
اطرافِ آن عنانِ عزیمت بصوبِ حیدرآباد معطوف نمود در آخرِ ربیع الثانی سنهٔ یکهزار و یکصد و سی و هفت هجری
بفرخی و فیروزی بحوالیِ حیدرآباد رسیده باغِ گوشه محل را مضربِ خیام ساخت و بتعینِ عمال و بندوبستِ
آن ضلع پرداخت خواجه احمد خان بوسواس دور از خیال نسبت بخود و وابسته‌های مبارز خانِ مرحوم به پشت گرمیِ
قلعه و موجودیتِ خزانه و ذخیره تا مدتِ یکسال بشهرتِ آنکه فرمانِ صوبه‌داری و قلعه‌داری از حضور بنامِ او می‌رسد
در تسلیمِ قلعه تعلل ورزید و جابجا به قلعه‌داران و زمینداران اطراف نامها نوشته و افواج برای کمک فرستا

در عمل دخل عمال نواب عالیجناب خلل انداز گردیده و بعضی مفسدان را که از مدتها در قلعه مذکور مقید و محبوس بودند
برای مزید فساد انگیزی از قلعه برآورده مطلق العنان گردانید چنانچه ازین فساد انگیزی کاظم علیخان
ولد حاجی منصور فوجدار بهونگیر که جوان رشید و سپاهی کارطلب بود با جمعی بقتل رسید و آخر کار چون دید
که انواع الطاف و احسانهای نواب عالیجناب نسبت بحال وابستگان مبارزخان مرحوم از عطای اضافهای
نمایان و جاگیرهای سیرحاصل و خطابات موروثی چنانچه خواجه احمد خان را مخاطب بشهامتخان و خواجه محمود خان را
مخاطب بمبارزخان نموده بجاگیرهای سیرحاصل کامیاب گردانیده بمعرض ظهور رسید و تدابیر او بجائی نرسید
در سنه یکهزار و یکصد و سی هشت کلید قلعه تسلیم اولیای دولت نموده در ظل رافت آن عالیجناب درآمد
من بعد آنعالیجناب بند و بست ملک به تنبیه مفسدان و تادیب سرکشان و تفقد حال زیردستان پرداخت
و فساد دیگه در عمل سابق از جانب مرهته بود تخفیف یافت اگرچه بحسب ظاهر مبارزخان مرحوم چوتهه مرهته
موافق قرارداد و ساوادات نمیداد و در تنبیه و تادیب سرکشان مرهته ترددهای نمایان بظهور می آورد اما هرگاه
هرجا که منصوبان غنیم قابو می یافتند زیاده از چوتهه میگرفتند و اکثر طرق و شوارع از اندیشه دست درازی
غنیم مخوف بود و نواب عالیجناب هرجا که مفسدپیشه دید به تنبیه و تادیب او بقرار واقعی رسید چنانچه
زمیندار والکنیره که در عهد خلدمکان چه مفسدها که نکرده بود و دیگر مفسدان نواح کوهیر و پرگنات قوال و سرکار
ایلکندل و غیره که از سرکشی ایشان و تمردی کوه نشینان عمل واقعی در آن اماکن نمیشد در اندک مدت
مطیع و منقاد نمود و ظلمت ظلم و تعدی آنها از آن اماکن زدوده و طرق که در عهد صوبه داران سابق پرخطر بود
بنظم و نسق آنعالیجناب مامون گردید و غنیم که از جاگیرداران بانواع ظلم چوتهه میگرفت و سوای آن فیصدی دو روپیه
بنام سردیسمکهی از زمینداران و رعایا تحصیل می آورد و گماشتگان او که در هر هفته و ماه تغییر و تبدیل می یافتند

دوازده لک

و فرمایشهای زیاده از وسع رعایا مینمودند و این معنی باعث تصدیع و تکلیف رعایا و جاگیرداران
و خفت عمال میشد برای برداشتن این بدعتها آن عالیجناب چنان مقرر نمود که عوض زر حویلی صوبهٔ
حیدرآباد زر نقد از خزانهٔ عامره آنقدر که دست برداشته دهند بگیرد و ده روپیه سر صد بابت سردیسمکهی
و نیز راهداری که مسافرین و متردین را اذیت کمال عاید حال میشد همه را موقوف فرمود و چون خبر
تسخیر مملکت حیدرآباد و تسلط آن عالیجناب بر جمیع صوبجات دکن بعرض فردوس آرامگاه رسید نظر
بر اینکه پیش از جنگ مبارز خان اعتماد الدوله قمر الدین خان بهادر را به خلعت و قلمدان وزارت از تغیر
آن عالیجناب سرفراز ساخته بود و بعد کشته شدن مبارز خان صوبهٔ مالوا و گجرات که بنام آن عالیجناب بود
بامرای دیگر مقرر فرموده از مآل کار اندیشیده استمالت مصلحت وقت دانسته نواب مستطاب را بارسال
فرمان عنایت عنوان مشعر به تقرر صوبه داری دکن و وکالت معه خلعت و فیل و جواهر و خطاب آصفجاهی نواخت
و آن عالیجناب به بند و بست ملک و تنبیه مفسدان و تادیب سرکشان و تفقد حال ضعفا و غربا پرداخت
و درین سال یعنی یکهزار یکصد و سی و هشت هجری میر علی اکبر خان دیوان برهان پور را بحضور خود طلبیده
به نیابت ارادت خان دیوان دکن و محمد عاقل خان کنبو را بدیوانی برهانپور مامور فرمود و حامد خان را که از گجرات
بدکن آمده بود بصوبه داری ناندیر نامزد نمود و در سنهٔ یکهزار و یکصد و سی و نه از حرکات ناشایست باجیراو کوتمال
او پیش نهاد همت عالی ساخته خواست که ساهو راجه را که باجیراو به نیابت او میپرداخت از سرداری قوم مرهٹه
معزول نموده بجای او سنبها ابن رام راج ابن سیوا را منصوب سازد و بوساطت چندر سین که
سابق سیناپتی بود و من بعد بملازمت نواب عالیجناب رسیده نوکر پادشاهی شد سنبها را
طلبیده سرداری مرهٹه و سردیسمکهی بنام او مقرر ساخت و او کماشتگان خود جابجا بطریق مکاسه داران

فرستاده عملدخل کرد و مکاسه‌داران که از طرف باجیراو جابجا نشسته بودند برخاسته شد و چون ایام
برشکال بود حرکتی از باجیراو بوقوع نیامد و بعد انقضای موسم برشکال در سنه یکهزار و یکصد و چهل گرد آوری
افواج نموده بر جالنه بعزم مقابله رسید نواب ظفر رکاب راجه سنبها را همراه گرفته با افواج سرکار خود
و همراهی عضدالدوله عوض خان بهادر متوجه تنبیه باجیراو گردید دوم ربیع الآخر سال مذکور مقابله بمیان
آمد باجیراو تاب جنگ نیاورده راه گریز پیش گرفت و نواب عالیجناب عضدالدوله را بتعاقب او
مامور ساخته خود هم به پشت گرمی از عقب روان شد باجیراو تا برهانپور عنان باز نکشید و جنگی تمام
به لشکر او راه یافت نواب عالیجناب خند کرده جانب شمال برهانپور تعاقب نمود و بعد استماع خبر
رفتن باجیراو بجانب گجرات معاودت به برهانپور فرمود و دو مقام جهت استراحت مردم و سامان
سپاه در لعل باغ برهانپور نموده عاقل خان را از دیوانی برهانپور معزول کرده بار دیگر علی اکبر خان را منصوب
ساخت و نیابت دیوانی دکن که بعلی اکبر خان بود بعاقل خان و بیوتاتی شهر از عزل حاجی نقد علیخان
به شرف الدین خان داده بعزم تعاقب باجیراو قریب سورت بکوچهای طولانی رسیده مضرب خیام نمود
و از تحرک مبارز الملک سربلند خان ناظم گجرات بگمان آنکه آنعالیجناب با باجیراو موافقت نموده اراده تسخیر
آنمملکت دارد مضطرب و متردد گشت تا آنکه باجیراو قریب بگجرات رسیده رجعت قهقری نمود و نواب
عالیجناب عنان عزیمت از تعاقب منعطف گردانیده روی توجه برای تخریب مکان سکونت او بسوی
پونا آورد تا احمدنگر رسیده بود که مهیان اخبار بعرض رسانیدند که باجیراو اراده رفتن خجسته بنیاد دارد
بنابرین متوجه خجسته بنیاد شد و باجیراو از کتل کساری بکاندا پور و بضاپور رسیده هنگامه آرا گردید اطراف
لشکر تاخت و تاراج می‌کرد و از رسیدن رسد غله ممانعت می‌نمود و هرگاه ناله آبی در اثنای راه می‌آمد

ازو

مزاحمت بمردم لشکر میرسانید وهنگام مقابلهٔ جنگ گریز می‌کرد غرض بجنگ قزاقی که شیوهٔ مرهٹه است
پیش می‌آمد و بهادران لشکر فیروزی وقت جنگ بدلاوری و شمشیرزنی پیش می‌بردند آخر کار راجه جیرا و صرفه
در جنگ ندیده بوساطت عضدالدوله بهادر پیغام صلح داد و نواب عالیجناب نظر بر یکه از قزاقی آن
بدکردار فرار شعار تصدیع و تکلیف بمردم لشکر میرسید مایل مصالحت شد اما بدو شرط یکی آنکه مار از جهه آن سنها
ره نورد طریق عداوت نگردد دویم آنکه از چهارم حصه خود زیاده طلبی نکند بعد انعقاد صلح مکاسه داران با جبر از
جابجا قایم شدند و نواب عالیجناب بصوب حیدرآباد لوای عزیمت افراخت و در سنه یکهزار و یکصد و چهل و یک
هجری امر عالی شرف نفاذ یافت که شهرپناه بر بانو پور ریخته تعمیر سازند و اول بعهدهٔ اینکار علیم الله خان داروغه
کچهری مقرر گشت و تعمیر حصار از سمت تا کچهری که شرقی شهر و کنار تپتی است شروع شد من بعد از محمد عظیم پسر
خواجه عبدالرشید کشمیری داروغه نصف تعمیر گردید و بعد دو سال تغیری آن هر دو احمد میرخان خلف علی اکبرخان
را بداروغگی تعمیر حصار شهرپناه سرفراز گردانیده در همین سال طرح آبادی نظام آباد بالای کتل فردا پور که ویرانه
محض بود ریختند و مسجد و کاروانسرا و دولتخانه و پل باهتمام خاندان قلیخان صورت تعمیر یافت و بنات
اجعل هذا بلداً امناً تاریخ احداث این معموره است و در سنه یکهزار و یکصد و چهل و دو حامد خان
بهادر در صوبداری نا مذبر بدار البقا شتافت و در اوایل سنه یکهزار و یکصد و چهل و سه عضدالدوله عوض خان بهادر
که نایب نواب عالیجناب در خجسته بنیاد بود مسافر راه عدم گردید نواب عالیجناب از استماع این خبر مغموم
و متاسف گشته از حیدرآباد عازم خجسته بنیاد شد آورده اند که عضدالدوله مرحوم نظر قرابت و خصوصیات دیگر
که با نواب عالیجناب داشت تمشیت اکثر امور آن مملکت بدون اطلاع آنعالیجناب از پیش خود می‌نمود
بنابرین نواب بعد فوت او بر زبان مبارک آورد که حالا صوبدار کل دکن شدم الغرض بعد وصول باورنگاباد

سید جمال خان بهادر پسر عضد الدوله مرحوم را که نایب صوبه برار از جانب پدر بود معزول کرده شجاعت نژاد
منصوب ساخت و نصیر الدوله بهادر را از برهانپور طلب فرمود چون بکتل فرداپور رسید بجای او حفیظ الدینخان بهادر
را که قرابتی با نواب عالیجناب داشت بصوبداری برهانپور نواخت و چون نصیر الدوله وارد لشکر فیروزی شد
بحفیظ الدینخان بهادر حکم عالی شرف صدور یافت که نوبت نواخته از نزدیک خیمه نصیر الدوله روانه برهانپور
شود حفیظ الدینخان بهادر داخل شهر مذکور شد و بعد چندی جهت تسخیر ملک مومن سنگه زمیندار بیراولی روانه
گردید و درآن اوان محمد خان بنگش از حضور پادشاه بصوبداری مالوا باعزاز اختصاص یافته باجین رسید نواب
عالیجناب نیز اواسط شعبان بدار السرور برهانپور رونق افزا شده برای تنبیه مومن سنگه متوجه شد بعد رسیدن
بکتل اکبرپور مومن سنگه تاب مقاومت در خود ندیده در پناه جبل دشوار گذار فرار ورفت و بقبول پیشکش
مصالحت نمود و محمد خان بنگش بکنار نربدا آمده بملاقات نواب عالیجناب فایز گردید و دو سه روز بطریق
مهمان در لشکر فیروزی بود بعد رخصت او نواب عالیجناب نیز از نربدا عبور کرده بطریق بازدید ظل مکرمت بمکان
او گسترد و در شهر رمضان المبارک درباب یومیه داران برهانپور حکم فرمود که هرکه از روی فرمان خلد مکان
یومیه داشته باشد یکحصه از آن موقوف نمایند و دو حصه بحال دارند و هرکه بدستاویز اسناد دیگران میگیرد
باید که یکحصه بگیرد و دو حصه در سرکار ضبط شود و روز عید فطر از اکبرپور کوچ لشکر فیروزی شد و حفیظ الدین خان بهادر
تا راجپور همراه رکاب بوده مرخص گشت و ابوالخیر خان بهادر و میر علی اکبر خان دیوان و صارم علیخان موتات
را با منصبداران دیگر رخصت انصراف بسوی برهانپور ارزانی داشت و خود از راه کوهستان برای تادیب
باجیراو که درآنجا سر شورش و فساد برداشته بود بدنبال اندیس درآمده تعاقب او تا ملک بگلانه عنان باز کشید او
همچو غلام گریزپا که فرار جبلت دارد بجانب گجرات فرار نمود و نواب عنان عزیمت از تعاقب او کشیده بخجسته بنیاد

الجز

مراجعت فرمود و حفیظ الدینخان بهادر و ابوالخیرخان بهادر همراه قبایل نواب عالیجناب از برهانپور تا قریب ۱۲۶
کتل کساری رسیده مرخص گشتند و در سنه یکهزار و یکصد و چهل و پنج فاطمه بیگم عمه نواب عالیجناب اهلیه ظهیر الدوله
و رعایت خان حسب الایمای نواب مستطاب صبیه روشن الدوله ظفرخان بهادر بخشی سوم حضور پادشاه را
که با میر احمد خان بهادر ناصر جنگ منسوب شده بود همراه گرفته بقصد شادی مواصلت از دار الخلافت برآمدند
روشن الدوله عطا علیخان کشمیری را که داروغه قورخانه پادشاهی بود با ساز و سامان امیرانه و جهاز و لیمه آنها
همراه داد و از پیشگاه نواب مستطاب محتشم خان بخشی و اکثر رساله داران مثل بدیع الزمان برای استقبال
روانه شدند و حفیظ الدینخان بهادر و ابوالخیرخان بهادر از برهانپور و خواجم قلیخان از کهرگون نیز پیشوا رفتند
محتشم خان و حفیظ الدین خان تا خجسته بنیاد همراه آمدند و ابوالخیرخان بهادر تا برهانپور همراه بوده در آنجا توقف
ورزیده و درین ایام ولایت تهوکیه غنیم دست تعدی بر رعایای آسیر و غیره دراز کرد ابوالخیرخان بهادر حسب استدعای
اندروپ عامل آنجا با سه صد سوار معه نورالدین خان کوتوال بلده پانزده کروه راه در چهار پاس طی کرده بر سر آن غنیم
تاخت آورده و قریب صد نفر او را به قتل رسانید او را فراری و ابوالخیرخان بهادر سالماً و غانماً راه معاودت
پیش گرفتند در سنه یکهزار یکصد و چهل و هفت هجری نواب عالیجناب از برهانپور که در آنجا باستماع آمد آمد مظفرخان
برادر صمصام الدوله که از حضور پادشاه به تنبیه غنیم مامور شده بود و نواب مستطاب گمان رسیدن او تا
برهانپور داشت و او بدون حرب از نرمج شاهجهان آباد برگشت توقف ورزیده بود متوجه خجسته بنیاد
شد و در همین سال غره شوال فیروزی فال تولد نونهال گلشن دولت و اقبال اعنی نواب غفران مآب نظام علیخان
آصفجاه ثانی بظهور آمد و این مصرعه تاریخ آنست مصرعه طلوع آفتاب از صبح دولت و در سنه یکهزار و یکصد و
چهل و هشت صوبه داری مالوا از حضور پادشاه بنام باجیراو مقرر شد و نواب عالیجناب صوبه داری برهانپور از تغیر

حفیظ الدینخان بهادر به نصیر الدوله مکرمت فرمود و حفیظ الدین خان بهادر در اصوب بگلانه روانه نمود و در سنه
یکهزار و یکصد و چهل و نه باجیراو با فوج بسیار از مقر خود حرکت نموده بمالوا رسید و چندی در آنجا توقف ورزید
و بانتظام قرار واقعی آنجا پرداخته بسمت بندیلکهند شتافت و با راجه آنجا آویخته موضع اتیر را که دار المقر آن راجه
و مکان مستحکم بود و بعد محاصره و مشقت تمام تسخیر نمود و راجه آنجا در شعاب جبال صعب المسالک خزیده
و بعد از آن باجیراو پیلاجادو را هراول خود ساخته بمقابله برهان الملک فرستاد و او بعد عبور جمنا بحکروهی اکبرآباد
بکارزار پیش آمد و مردم بسیار از طرفین بکار آمدند آخر الامر پیلاجادو هزیمت یافته تا تال کثوره عنان باز کشید
و هیچکس از امرای پادشاهی بمزاحمت او نپرداخت مگر احسن خان کوکه که مزاحم شده بود و مجروح گردید و بعد
نهب و غارت ممالک اعتماد الدوله و صمصام الدوله بجهت دفع فساد او از شاهجهان آباد بر آمدند او صرفه در جنگ
ندیده راه فرار پیمود و امرا بتعاقب نپرداختند از امثال این امور خلل کلی در سلطنت راه یافت و بی اعتدالی
آن ستمرو و تغافل امرا بسمع نادرشاه که در قندهار بود رسید و باعث ورود او در ممالکت گردید و درین ایام نواب
عالیجناب از سفر سوندا و مدنور معاودت نموده آخر شعبان وارد برهانپور شده سه و نیم ماه در دولتخانه باستراحت
بسر برد و حفیظ الدینخان رخصت گرفته در ماه شوال بدار الخلافت روانه شد و فوجداری بگلانه از تغییر حفیظ الدینخان بهادر
بمنور سلطان بهادر که خویش نواب عالیجناب و عم نسبتی حفیظ الدینخان بهادر بود تقرر یافت و ذکر توجه نواب
مستطاب از دکن حسب الطلب حضور بصوب دار الخلافت شاه جهان آباد و گذاشتن
خلف الصدق خود نواب نظام الدوله بهادر ناصر جنگ را به نیابت صوبداری
دکن در خجسته بنیاد آورده اند که در اواخر سنه یکهزار و یکصد و چهل و نه هجری مکرر فرامین این پادشاه فردوس
آرامگاه بنام نواب عالیجناب در باب رسیدن بحضور عز صدور یافت بنابرین نواب مستطاب بعد سیوم ذی الحجه

ازبر

از سال مذکور در خیام که بر نهر اوتالی نصب شده بود داخل گردیده نوزدهم شهر مذکور کوچ فرمود و میر علی اکبر خان
دیوان برهانپور را بر سبیل نیابت نصیر الدوله بصوبداری آنجا سرفراز و از منزل راجوره خواجه عبدالله خان
و حرز الله خان بهادر را مرخص نمود و سند استقلال نیابت صوبداری دکن که بخلف ارجمند نظام الدوله
میر احمد خان بهادر ناصر جنگ وقت برآمدن از خجسته بنیاد مفوض کرده بود ارسال فرمود و احکام متابعت
صاحبزاده بنام امرا شرف صدور یافت بعد از آن کوچ بکوچ بسرونج رسیده و چند مقام در انجا کرده با باجیراو
عهد و پیمان درست نموده نصیر الدوله و سید جمال خان و وزارت خان دیوان و محتشم خان بخشی و
متهور خان و جانوجی و سلطانجی نبالکر وغیره سرداران را با افواج دکن که همراه رکاب بودند رخصت
انصراف ارزانی داشته و در اواخر ماه ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و پنجاه وارد شاه جهان آباد شده
بملازمت پادشاه فایز گردید فضل علیخان نامی در تاریخ قدوم این رباعی گذرانیده بصله یکهزار روپیه نقد
و اسپ با ساز نقره بکام دل رسید رباعی صد شکر که ذات دین پناهی آمد رونق ده ملک پادشاهی آمد
تاریخ رسیدنش بگوشم هاتف گفت آیت رحمت الهی آمد پادشاه بدلداری و ارکان دولت بصفیه
و متابعت قرار واقعی پرداختند و نواب عالیجناب را صوبداری اکبرآباد از تغیری راجه جیسنگه و صوبداری
مالوا از عزل باجیراو برای رفع شر او مذکور نواختند نواب مستطاب برای بندوبست تعلقات متوجه
گردید و از راه سرلهره بالبرآباد رسیده چند روز در آنجا توقف ورزیدند و بعد از آن محی الدین قلیخان پسر
محمد خلیل المخاطب بعنایت خان پسر لطف الله خان ابن سعد الله خان را که برادر علاتی حفیظ الدین خان بهادر
بود بنیابت صوبداری اکبرآباد مقرر کرده عبور چنبا نمود و سیر کنان تا اتاوه رسیده بندوبست آن ملک که
ضمیمه صوبداری اکبرآباد بود چنانچه باید فرمود و پس از آن بکالپی رسیده بار دیگر از چنبا عبور نموده بمالوه

آمده چند روز در آنجا متوقف گشت و افواج سندهیه را همراه گرفته به بهوپال مسکن یار محمد خان پسر دوست محمد خان
رسید باجیراو هم با جمعیت فراوان بصوب مالوا روان شد و ملهار جی هولکر که در مالوا بود پیش از آنکه لشکر
فیروزی و باجیراو رسد مصدر فتنه و فساد گردید و با میر منغانی خان که بر جاگیرات سرکار در آنصوبه عامل بود
و جمعیتی زیاده از سه صد چهار صد سوار همراه خود نداشت پیکار نموده او را شهید ساخت باجیراو دو سه کروهی
بهوپال رسیده راه رسد غله مسدود کرده اطراف لشکر شروع بتاخت و تاراج نمود از ینجهت تکلیف کمال بمردم
لشکر فیروزی عاید حال گردید و تا یکماه جنگ به توپ و تفنگ بود آخر کار نواب عالیجناب تسویه صفوف
پرداخته هراولی و چنداولی و میمنه و میسره را برای خود مفوض نموده معظم بهوپال که ده کروه از لشکر ظفر اثر بود
کوچ فرمود و باجیراو افواج خود را دو حصه کرده یکی را بر هراول و دیگر را بر چنداول فوج منصور فرستاد و آتش
کارزار مشتعل گردیده جنگ صعب بمیان آمد و بسیاری از مردم کشته گشتند آخر الامر فوج ظفر موج به بهادری
و دلاوری نزدیک قلعه بهوپال رسید و فوج مرهته بر سر چنداول که اسیر سنگه راجه بوندی بود بوقت
فرود آمدن در خیمه ریخت و جنگ عظیم شد نواب عالیجناب بمدد چنداول پرداخته محافظت همه جانب
می نمود و بوقت شام داخل خیمه شده بحراست لشکر از فرستادن طلایه امر فرمود و در آنجا هم فیما بین یکماه
کامل جنگ و جدال بود و از سبب کمی غله و فقدان ذخیره که یک آثار گندم بل یک آثار جوار بیکروپیه
میسر نمیشد نهایت تکلیف و تصدیع بمردم لشکر رو نمود و آخر الامر نواب عالیجناب باقتضای صلاح وقت
که خبر آمد آمد نادرشاه گرم شده بود بمصالحت پرداخت و لوای عزیمت بصوب شاهجهان آباد افراخت رگهوجی
بهونسله که از بنی اعمام راجه ساهو و سکاسه دار صوبه برار بود فرصت وقت غنیمت دانسته با شجاعتخان ناظم
برار در ماه رمضان مصاف آراسته او را شهید ساخت و مبلغی بطریق نعل بندی از قصبه ایلچپور گرفت
بجاي

و جماجمی در نواح برهانپور بر موضع جانگدپی هنگامه آرا گشت و نصیر الدوله ناظم برهانپور باستحکام برج و
باره شهر پرداخت نواب نظام الدوله بهادر ناصر جنگ از استماع خبر مناقشهٔ نواب عالیجناب با باجیراو
افواج دکن فراهم نموده به قصد کمک از خجسته بنیاد برآمده به یلغار بر کتل فردا پور رسید که خبر مصالحت
باجیراو اشتهار گردید و درین اثنا عنایت نامهٔ نواب عالیجناب هم مشعر بوقوع مصالحت شرف ورود نمود
از آنجا مراجعت به خجسته بنیاد فرمود **ذکر رسیدن ایلچی نادرشاه قبل از رسیدن نادرشاه
بشاهجهان آباد و ظهور تزلزل عظیم در آن بلاد و محاربهٔ بعضی سرداران محمدشاهی با
فوج نادرشاه و آنچه بعد از آن بوقوع پیوست** صاحب تاریخ نادری آورده که نادرشاه
در سنهٔ یکهزار و یکصد و پنجاه علی مراد خان شاملو را بحجابت روانهٔ هندوستان نمود و بحضرت شاه والاجاه
محمدشاه پادشاه پیغام داد که چون شیوهٔ افاغنهٔ قندهار مطمح نظر است ناظم صوبهٔ کابل و سرداران آن نواحی
حکم شود که سد راه افاغنه نمایند پادشاه والاجاه در جواب آن نوشت که خزانه و فوج فرستاده بصوبداران
فرامین تاکید ارسال گردید که سر راه بر مفسدان قندهار گیرند و بعد از مراجعت ایلچی مذکور برای تجدید یادآوری
محمد علیخان تولرا قاسی ولد اصلانخان را که از عمدهای ایران بود بسفارت فرستاد پادشاه والاجاه همان جواب
سابق داد و در اوایل کار قندهار که افاغنهٔ آن دیار بسمت کابل آغاز فرار کرده بودند و کسی از جانب پادشاه
هندوستان مانع مرور آن فراریان نگشت بنابرین نادرشاه محمدخان ترکمان را برسم سفارت برای استفسار
خلف وعده فرستاده خود بتاریخ یازدهم محرم از راه سند متوجه دیار هند شد و سفیر مذکور را تاکید بلیغ نمود
که زیاده بر چهل روز در آن ولایت مکث نکرده زود خود را بحضور رساند محمدخان وارد هند شده ابلاغ نامهٔ نادرشاه
کرد پادشاه والاجاه که شب و روز بعیش و عشرت مشتغل بود از جواب تجاهل و از رخصت ساختن ایلچی تغافل نموده

۱۳۱ اورا رخصت انصراف نداد چون یکسال کابل از رفتن محمد خان منقضی شد در اوایل محرم سنه هزار و پنجاه و یک
بعد فتح قندهار فرمان مؤکد بمحمد خان عشرت صدور یافت که بوصول حکم اشرف مرخص گشته هر نوع جوابیکه از دولت
علیه گورکانیه صادر شده باشد بعرض رساند و آن فرمان را مصحوب سه نفر جلودار بچاپاری از راه سند ارسال
ساخت پس بغزنین متوجه شده در قراباغ شش فرسخی غزنین نزول اجلال نموده از آنجا شاهزاده نصرالله میرزا
را به تنبیه افاغنه غوربند و بامیان مامور فرمود حاکم غزنین از طنطنهٔ آمدآمد نادرشاه مغلوب هراس گشته فرار نمود
و قضاة و علما و روسای غزنین بعجز و نیاز و پیشکشهای لایق پیش آمده مشمول عنایت گشتند و از آنجا رایت
توجه بجانب غزنین آورد و درین حین فوجی از افواج ظفر قرین به تنبیه هزاره جات مامور گشت و تمام مساکن
و اوطان آنها را پایمال سم ستور و بسیاری از رجال را مقتول و نسوان را ماسور ساخت و بعد از آن اسرا
را مطلق العنان ساخته و فوجی از افاغنه و هزاره جات کوهستان غزنین را در رکاب گرفته و از تقصیر هرکه بحلقهٔ انقیاد
آمد درگذشته از آنجا لوای توجه بدارالملک کابل افراخت اعزه و اهالی کابل دو منزل طریق استقبال پیموده
ملازمت نمودند تشریف ملوکانه بایشان داده مرخص ساخت بعد از مراجعت ایشان جمعی از افاغنه و سپاهیان
کابل سر از انقیاد پیچیده در پناه حصار نادانی درآمده به قلعه‌داری پرداختند سیوم شهر ربیع الاول که پیشخانهٔ نادرشاه
در حوالی قلعه رسید جمعی از قلعگیان آغاز ستیز و معارضه کردند حاملان پیشخانه چون مامور بجنگ نبودند بحال ایشان
نپرداخته نصب خیام بفاصلهٔ نیم فرسخی بسمت شرقی شهر نمودند و کوکبهٔ کشورگشا بعد یکروز وارد آن مکان
شد و نادرشاه بتاریخ پنجم ماه مذکور بقصد سیر سواد شهر بجانب کوه سیاه‌سنگ عنان توجه معطوف ساخت
قلعگیان باز بهوای روز پیشین بازدحام تمام از قلعه برآمده معاودت بجنگ و شروع بانداختن توپ و
تفنگ کردند و اینمعنی منتج مادهٔ غضب سلطانی گشت جمعی را که در آنوقت در رکاب حاضر بودند به تنبیه آنجماعه اشاره

لمه

نمود مامورین بجانب آنها اسپها را بکجیه و شمشیرها آخته با جماعه درآویخته تا پای قلعه سرافشانی کردند و
همان روز حسب الحکم اطراف قلعه را محاصره کردند و نایره جنگ مشتعل ساختند بعد چند روز که اهل قلعه تاب و
توان را از خود مسلوب دیدند و از دهم ماه مذکور بهمراهی کاروان عجز و ناتوانی بحضور آمدند و اعتراف
بتقصیر و نادانی کرده بمضمون اتهلکنا بما فعل السفهاء منا زبان عجز بیان نموده قلعه را
سپردند و پیشکش های لایق از پیشگاه نظر گذرانیدند جمیع اسباب پادشاهی آن قلعه از خزانه و فیلخانه
وغیره بضبط نادرشاه درآمد نصیرالله میرزا که سابقا از منزل قره اباغ به تنبیه سرکشان افاغنه مامور گشته بود
متمردان را تنبیه واقعی نموده قلعجات ایشان را بتصرف و جماعه را بحوزه اطاعت درآورده بیست و چهارم ماه
مذکور بشرف ملازمت رسید مقارن اینحال عرایض محمد خان ترکمان بوساطت قاصد ملحوظ نظر نادرشاه
گشت مضمونش آنکه از دولت گورکانیه نه جواب میدهند و نه رخصت ایاب بنابرین چندی از پیادلان دیوان
بجابجاری تعین شدند و نامه نادرشاه به پادشاه والاجاه نگارش یافت مشعر بدینمضمون که قبل ازین علیمردانخان
و بعد از و محمد علیخان قولر آقاسی بسفارت روانه دربار سپهر اقتدار شاهی شدند در خصوص سد راه فرار اشرار
بآن شاه والاتبار اشعار رود از جانب آنحضرت نیز تعهد آن مطلب بعمل آمده بود و بنابر وعده آن پادشاه دیجاه گردون
عزوجاه وارد قندهار گشته و بعد از آن که خلف وعده ظاهر شد ایلچی دیگر برای تجدید مذاکره روانه ساختیم یکسال
متجاوز شد که او را نگهداشته بجواب نامه نپرداخته اند اولا درآن باب وعده کردن و ثانیا خلف وعده بعمل
آوردن و بعلاوه آن ایلچی را برخلاف قانون سلف نگهداشتن و جواب مکتوب همایون را در عقده تعویق
نگذاشتن همانا ناشی از مخالفت و بیگانگی و منافی آثار دوستی و یگانگی خواهد بود و بعد از فتح و تسخیر قندهار
چون وهن و قصوری که از افاغنه بایران صدور یافته بود زیاده بر آن بر ممالک هندوستان واقع شده

مضمون آن بود که البته تنبیه آن طایفه مرضی اقدس شاهی باشد و اعیان هر دو دولت را هواخواه یکدیگر
میدانستیم بنابرین متوجه تنبیه آن جماعه گشتیم مردم غزنین ارباب ادب درآمده مشمول نوازشات گشتند
اما اهالی کابل قطع نظر از آنکه بایست ورود رایات نصرت آیات را مغتنم انگاشته در عالم اتحاد بین الدولتین
بلوازم خدمتگذاری و اعانت پردازند در سعادت بر روی خویش بسته با افاغنه اتفاق و اظهار مراسم
نفاق و شقاق کردند چون این حرکت منافی طریقه ادب و پاسداری حرمت موکب ظفر کوکب بود
از راه یگانگی که بین الحضرتین تحقق داشت در مقام تادیب آن طایفه درآمدیم ثانی الحال که برهنمائی
قاید نیاز روی امید بدرگاه معدلت طراز آوردند ایشان را بنابر پاس آن پادشاه ذیجاه مورد عفو
و مشمول احسان ساخته مقرر فرمودیم که احدی متعرض حال و مال ایشان نگردد و ما را از مبادی حال الی الآن
سوای تنبیه افاغنه منظوری نبود و باز همان دوستی ها منظور نظر می باشد بعد نوشتن این نامه چاپار
مزبور را با چند نفر از اعیان دارالملک کابل بیست و ششم ماه مذکور روانه شاهجهان آباد ساخت
که ایلچیان اول بوساطت نامه همایون فال و کابلیان بزبان مقال حقیقت حال را مفهوم پادشاه سلیمان
خصال سازند و بعد از ورود کابلیان بجلال آباد حاکم الملک بممانعت پیش آمده راجع ساخت و ایلچیان را
که بچاپاری میرفت افغانی در اثنای راه کشت بعد از آن دوازدهم ربیع الثانی بنابر قلت کاه و غله از کابل
برخاسته فوجی بمراجعت قلعه ارک مامور ساخته بکوهستان چاریک نزول اجلال نموده سرکشان
آن ناحیه را گوشمال داده متمردان آنجا را باطاعت درآورده و در بیستم جمادی الاولی لوای توجه بجانب
گندمک که مکان خوش آب و هوا بود افراخت افاغنه آن سرزمین نیز جمعیت کرده در قلعه کوه باستحکام
اساس خودداری پرداختند و چون تاب مقاومت در خود ندیدند طالب امان گشته مشمول عواطف گشتند

دره

و فوج بحر موج که مامور بتسخیر هزاره جات بود خدمات مرجوعه بانجام رسانیدند و جمعی از اولاد الطایفه
را در سلک غلامان انتظام داده در بیست و ششم ماه مذکور بحضور رسیدند و از آنجا جمعی بتسخیر قلعهٔ
جلال آباد و تادیب افغانی که مرتکب قتل بیاول شده بود مامور شدند حاکم جلال آباد که مانع رفتن
کابلیان شده بود و قاتل بیاول بود فرار نمودند و باقی اهالی آنجا بطریق اطاعت نموده روز پنجشنبه
سیوم جمادی الاخری باقدام استقبال پیش آمده قلعه را بتصرف اولیای دولت آوردند و
بعد از آن قاتل بیاول که در پناه کوه متحصن شده بود بکمند اسیری درآمد و چون مملکت کابل از حوزهٔ تصرف
کورکانیه بدر رفت ناصرخان در حدود پیشاور جمعیت فراهم آورده مشغول خودداری شده در حینیکه اعیان کابل
با فرمان نادرشاه عازم شاهجهان آباد شدند منشور نادرشاه درباب روانه کردن ایشان باسم ناصرخان
عز صدور یافت ناصرخان بپاس حقوق خداوند خود امتثال امر نادرشاه ننموده بمشتعل ساختن آتش جدال
پرداخت و علاوه جمعی هشت هزار نفر افاغنهٔ خیبر و پیشاور را در ناحیهٔ جمرود اجتماع داده بمحافظت دربند خیبر
اشتغال ورزید و روز دوازدهم شهر مذکور بنه را در موکب نصیر الله میرزا گذاشته خود طرف عصر از راهی که کوه
بسیار بلند و بس صعب و دشوار بود با فوجی از دلیران بیره گذار جریده بعزم تنبیه ناصرخان یلغار کرده صبح
روز دیگر دو ساعت از روز گذشته سی و نه فرسخ راه طی کرده از پی راهه بسر وقت انجماعه رسید ناصرخان
از آمدن شاه خبردار گشته بتهیهٔ جنگ برخاست و صفوف لشکر آراست پیش تازان سپاه جلو ریز قلب ایشان
ریخته در طرفة العین جمعیت ایشان را پراکنده ساخته و جمع کثیر را بقتل رسانیده ناصرخان را با جمعی روسای بندیه
زنده دستگیر ساختند و بقیه راه فرار پیش گرفتند و بعد از سه روز که بنه به لشکر ظفر اثر پیوست متوجه پیشاور شدند
آن ملک دلکشا را بتصرف خود آورد و هر که از کوهستانیان سر بشورش برداشت سر جنگ خورد و در یازدهم

رمضان برجسم اعلام نصرت انجام بجانب شاهجهان آباد اهتزاز یافت و امر همایون بعز صدور
مقرون شد که رود اتک را جسر متین بسته افواج قاهره از آن بمرور عبور نمایند اگرچه تا حال معلوم نزدیک و
دور نگشته که در هیچ موسم از رودخانهای پنجاب بدون سفینه و کشتی عبور میسر باشد اما بر همای اقبال
نادری در هر یک از این رودخانه ها که نمونه بحر ذخار و شعبه دریای خونخوار بود معبر و گذر پیدا شده سواران و
دواب با بار و اسباب از آب گذشتند و پنجشش هزار کس از سپاه لاهور که رایت تمردی افراخته بودند
قراولان فوج پادشاهی بمدافعه ایشان پرداخته غارت کردند متعاقب نادرشاه نیز عبور نمود و مقارن اینحال
فوج کثیر از جنود هندیه بسرکردگی زمیندار دینه بیگخان سلسله جمعیت را انعقاد داده بامداد ذکریا خان ناظم لاهور
می آمد در شش کروهی لاهور مقابل قراولان فوج نادرشاه گشته بغارت آمدند بعد از ورود موکب نادرشاه در
بحوالی لاهور در باغ شالامار ذکریا خان که تاب مقاومت در خود ندید کفایت خان وکیل مهمات خود را به طلب امان
بحضور فرستاده خود نیز روز دیگر بملازمت فایز گشته بیست لک روپیه نقد و زنجیر فیل کوه پیکر با نفایس و هدایای
دیگر برسم پیشکش گذرانیده لوازم خدمت و انقیاد بتقدیم رسانید نادرشاه بخلاع فاخره خسروانی و اسب تازی نژاد
با زین زرین و کمر خنجر و شمشیر مرصع و نوازشات دیگر او را مشمول عواطف خود گردانید و فخرالدوله ناظم صوبه کشمیر را
که مردم کشمیر او را از حکومت کناره کرده بودند و بی سر و سامان در لاهور توقف داشت باز بایالت آن ملک
سرفراز ساخته روانه آنولایت نمود و ناصرخان صوبه دار را که از جمله گرفتاران در رکاب نصرت قران بود
مجددا بصوبه داری پیشاور و کابل سرفراز کرده فوجی را تعین نمود که بمحافظت معبر و ضبط کشتی های پنجاب پرداخته
مترددین را روانه اردوی ظفر قرین نماید القصه پادشاه هندوستان آنوقت از خواب غفلت بیدار شد
که نادرشاه به پیشاور رسید پس سی لک روپیه نقد نواب عالیجناب و بیست لک روپیه باعتماد الدوله وزیر و بیست لک روپیه

بصمصام الدوله

بصمصام الدوله بخشی عطا فرمود و سرداری لشکر نواب عالیجناب مفوض کرده نواب ناصر جنگ را که
در دکن به نیابت پدر می پرداخت بخطاب نظام الدوله سرفراز فرمود نواب عالیجناب غره رمضان
خیمه بیرون کرد که خبر رسید که نادرشاه از آب اتک عبور نموده و ذکریا خان صوبه دار لاهور و پنجاب و ملتان
چون نیروی مقاومت در خود نیافت چاره جز تسلیم ملک و متابعت ندید و نادرشاه سفاک بعزم رزم
و خونریزی متوجه شاهجهان آباد گردید درینوقت لاعلاج محمد شاه هفدهم شوال بعزم جنگ بر آمده
بجناح استعجال در سواد پانی پت ورود نمود در هراولی نواب عالیجناب را و در میمنه صمصام الدوله
میربخشی را و در میسره اعتماد الدوله وزیر را و در طلیعه مبارز الملک سربلند خان و مظفر خان و محمد خان بنگش را
مقرر فرمود و منهیان بعرض نادرشاه که بیست و ششم شوال از لاهور نهضت نموده از رود خانه سی
زرف عبور کرده هفتم ذی قعده وارد سرهند شده بود رسانیدند که محمد شاه پادشاه با سیصد هزار مرد نامی
و دو هزار فیل جنگی و سه هزار عراده توپ اژدر دهان برق آهنگ و اسباب و اثاثه رزم و آلات جنگ بکرنال که
پنج منزلی شاهجهان آباد نزول اجلال نموده و چون رود خانه فیض که علی مردانخان از آن بشاهجهان آباد جاری کرده
از یکجانب کرنال روان و جانب دیگرش بجنگل پیوسته است آنمکان را حصن حصین دانسته و افواج را ترتیب داده
و توپخانه را محیط اردوی خود ساخته بعزم مقابله در آنجا توقف ورزیده است نادرشاه باستماع این خبر
شش هزار سوار از قراولان پیشتر فرستاد تا حوالی اردوی محمد شاه رفته دست بردی نموده و تحقیق احوال
کرده چگونگی بعرض رسانند و بعد روانه ساختن ایشان روز هشتم خود نیز از سرهند حرکت نموده بمنزل راجه سرای
دوازده کروهی از سرهند آمد و نهم ماه مذکور وارد قصبه انباله هشت کروهی که تا کرنال سی کروه مسافت داشت
گشته قبایل و بنه خود را بسرکردگی فتحعلیخان افشار در آنجا گذاشته دهم آنماه از انباله کوچ کرده پانزده کروه راه

١٣٧ طی کرده در محل شاه آباد فرود آمد و قراولان همان شب بحوالی اردوی محمد شاه رسیده و جنگ
قزاقی کرده و جمعی قتیل و چند کس را زنده دستگیر ساخته بسرای عظیم آباد مراجعت کرده برگشته توقف
نمودند و شب یازدهم دو ساعت از شب گذشته چند کس از قراولان اسارا بحضور نادرشاه آوردند که تحقیقات
زبانی از ایشان بعمل آمد پس معتمدان از روانه سرای عظیم آباد نموده بقراولان تاکید فرمود که در همان سرا توقف
ورزند و جمعی از یکه تازان جلادت نشان در آنحوالی از روی حزم و ثبات بقراولی بپردازند چون از سرا مذکور
تا کرنال شش فرسخ مسافت و چهار کروه آن تمام جنگل مشتمل بر یک راه باریک و دو کروه دیگر فی الجمله خالی از بیشه
و راهش هموار بود سرکردگان قراولان را دو دسته کرده از جانب شرقی و غربی اردوی محمد شاه فرستاد تا مکان
نزول و همواری زمین و کیفیت جنگل و میدان جنگ را تشخیص نموده در سرای عظیم آباد مراجعت کرده حقیقت
حال بعرض رسانند و بتاریخ دوازدهم آن ماه کوچ دوازده کروهی نمود و بتاریخ سیزدهم در قول شاهزاده نصرالله میرزا
با جمعی از خوانین جا داده و خود فوجی از دلاوران را همراه گرفته هنگام صبح از آنجا کوچ کرده یکساعت و نیم از روز
گذشته وارد عظیم آباد شد و در آنجا سرکردگان قراول بر وفق فرمان حاضر گشتند و اسارا که از اردوی محمد شاه
دستگیر کرده بودند بحضور آوردند و بعد استخبار از آنها بوضوح پیوست که محمد شاه از دست برد قراولان [illegible]
حصن کرنال کشیده و همان مکان را که جای محکم است مأمن عافیت ساخته و سرکردگان قراول که ملاحظه
سمت شرقی و غربی اردوی محمد شاه کرده بودند بعرض رسانیدند که هر دو طرف بیشه است و زمین مسطح
که شایسته نزول لشکر فیروزی و قابل میدان جنگ باشد نیست و راهی که باردوی محمد شاه میرود منتهی
بجنگل صعب است نادرشاه باستماع این کیفیت چنان قرار داد که سمت شرقی اردوی محمد شاه متوجه گشته
در طرف پانی پت که مابین کرنال و شاهجهان آباد واقع است و میدان وسیع و هموار دارد دو سه روز نصب

ایلمار

رایات باید نمود اگر محمد شاه بمقابله آید بجنگ باید پرداخت والا بهمان راه رایت بسمت شاهجهان آباد
باید افراخت چنانچه چهاردهم آن ماه پیش از طلوع آفتاب از منزل مزبور حرکت کرده از رودخانهٔ فیض گذشته
در دو فرسنگی اردوی محمد شاه در مکان هموار سطح خیام ملک احتشام زده خود با چند کس از دلاوران ظفر انجام
تا نزدیکی معسکر محمد شاه جائیکه علمها و بیرقها و توپخانهٔ ایشان نمودار بود باد پای جهان نورد را صبا رفتار
ساخته بلشکرگاه ایشان نظر تحقیق انداخته بخیمهٔ خود بازگشت و هنگام شب بعرض رسید که برهان الملک سعادتخان
صوبه‌دار اوده و پورب با جمعیت سی هزار یا بیست هزار و توپخانه و استعداد تمام بعزم امداد محمد شاه وارد
پانی پت شده فی الفور جمعی از سپاه بمقابلهٔ او نامزد نمود اگرچه همه جا بفاصلهٔ نیم فرسخ کم و بیش اطراف
اردوی محمد شاه جولانگاه سپاه نادرشاه بود اما باز فوجی را بهمان شب بر سر معسکر برهان الملک فرستاد و خود هم
اثناء از آن منزل حرکت کرد و قشون خود را سه قول قرار داده شهزاده نصرالله میرزا را مأمور نمود که از جانب شمالی
دریای جمنا تا حوالی کرنال آمده رایت قرار افرازد و خود ما بین رودخانهٔ فیض و جمنا را مسیر گردون نظیر
ساخته با جمعی برای ملاحظهٔ فرودگاه و موضع جنگ عازم اردوی محمد شاه شد در عرض راه قراولان که شب بر سر
برهان الملک حسب الحکم رفته بودند خبر آوردند که سعادتخان که بفاصلهٔ یک منزل طولانی از لشکر محمد شاه رسیده بود
از آنجا جریده گشته و خزانه و بنگاه را عقب گذاشته در نیم شب از بیراهه خود را باردوی محمد شاه رسانید
و قراولان شاهی تعقب او رسیده بسیاری از کسان و اسباب او را قتیل و اسیر و غارت نمودند پس نادرشاه
نیز از محاذات معسکر محمد شاه گذشته شرقی اردوی او را بفاصلهٔ یک فرسخ که میدان مسطح بود برای نزول اختیار
نمود و نصیرالله میرزا حسب الامر با قول نادرشاه ملحق گشت و در آن موضع نصب الویه قرار یافت و چون سپاهیان
خبر تلف گشتن عقب ماندگان و تاراجی خزانه و اسباب از دست برد پیشتازان جنود نادرشاهی به برهان الملک

رسانیدند عرق غیرت و شجاعت او بحرکت آمد و از راه غرور آماده جنگ گشته همانوقت جهت انعام
دستهای رخصت از محمد شاه نمود و پادشاه بجانب امیر الامرا خان دوران توجه فرمود و امیر الامرا بعرض رسانید
که در مهمات عمده خصوصاً در امر محاربه حضرت جهان پناه بصوابدید نظام الملک آصفجاه عمل میفرمایند و ماندکار را
لازم که برهنمونی رای صواب نمای آن نواب سراپا تدبیر اقتضا نمایند عین صواب است پادشاه نیز زبان
آورد که الحق چنان است انگاه اشاره بجانب نواب عالیجناب نمودند که درین باب چه میفرمایند نواب مستطاب
مخاطب با برهان الملک شده فرمود که با وجود قرب چنان دشمن قوی از بی پروائی بنگاه را عقب گذاشته تعجیل تمام
خود را بحضور رسانیدن مناسب نبود بهر حال آنچه شدنی بود شد فی الحال در شغل خود فرستد فرود باید آمد تا سپاه
از تعب راه آسوده شوند فردا بعون عنایت ایزدی باتفاق همدیگر بتدارک باید پرداخت برهان الملک تهور را
کار فرموده جواب داد که توقف در تدارک محمول بر جبن میشود و فدوی پادشاه بالفعل یازده هزار سوار جرار جنگ آزموده
با توپخانه بسیار موجود دارد و بقدر امکان در محاربه سعی و کوشش بجا می آرد که از احدی الحسنیین خالی نیست یا بتأیید
ایزدی مظفر و منصور گشته بدرگاه والا سرخروئی حاصل مینماید و یا از طعن مردم و نسبت جبن رهائی می یابد غرض
برهان الملک قول آنعالیجناب نشنید و همان لحظه رخصت گرفته بی توقف در مقابل فوج نادرشاهی نبرد آزما
گردید که قضارا تیر تفنگ باو رسید و بیهوش شده از فیل افتاد و معاینه این حال تفرقه بسپاهش رو داد و میر غلام علی آزاد
در خزانه عامره آورده که برهان الملک با آنکه در پای او زخمی گل کرده منجر بشقاقلوس یعنی معطل حس آن موضع و مفسد
گوشت اطراف آن شده بود بالای فیل برآمده سپاه او در یلغار اکثر منزل بمنزل عقب ماندند و جمعی که
همراه رسیده بودند از کوچهای طولانی متواتر طاقت حرکت نداشتند و بسبب آنکه نیم شب داخل معسکر
شده اند اکثری در خواب بودند و چون برهان الملک بملازمت پادشاه رفت همراهیان او که تازه آمده بودند

خبر جنگ و قرب سپاه قزلباش اصلا نداشتند نقیبان هر چند فریاد میبردند که نواب بجنگ رفت سوار شوید
کسی باور نمیکرد بهر کیف برهان الملک با چهار صد یا پانصد سوار و همین قدر پیاده متوجه جنگ قزلباش شد و تا کنار
لشکرگاه قریب سه چهار هزار سوار و یکهزار پیاده ملحق گردیده و با این جمعیت قلیل با قهرمان ایران که با چهل هزار سوار معرکه
آرا بود مقابل شده بذات خود آنقدر پایداری و کوشش بتقدیم رسانید که مزیدی بر آن در عالم شجاعت متصور نباشد
و نادرشاه نیز بر پایداری او تحسین و آفرین میکرد و قضا را فیل سواری شیر جنگ برادرزاده او که مست بود جانب
فیل سواری برهان الملک دویده او را در پیش انداخته بلشکر قزلباش رسانید هر چند پیش براو گجک زدند براه
نیامد باین روش برهان الملک با دو سه کس از اقوام خود و چند کس از رفقا زنده دستگیر شد و دو زخم برداشت یکی از
تیر تفنگ و دیگری از نیزه و مرض شقاقلوس علاوه نادرشاه او را به مصطفی خان شاملو سپرد و روز بروز مورد عنایات
ساخت و بخلاع فاخره و باریابی محفل خاص و عرض مطالب بالمشافه عز اختصاص بخشید و باستصواب او مصالحت
با فردوس آرامگاه قرار گرفت و ملاقات هر دو پادشاه بوقوع آمد و صاحب تاریخ جهان کشا معروف بتاریخ نادری
مینویسد که از ابتدای ظهر تا انقضای چهار پنج ساعت نائره جدال و قتال مشتعل بود که ناگاه لشکریان هندو
برتافته یکباره بجانب انهزام شتافتند برهان الملک و نثار محمد خان برادرزاده او که در هودج فیل قرار داشتند
بهمان نوع با اقربا و اتباع خود زنده گرفتار شدند بالجمله محمد شاه پادشاه از استماع این خبر امیر الامرا خاندوران بهادر
را با پانزده هزار سوار خونخوار جهت تدارک فرستاد چون امیر الامرا روانه شد نواب عالیجناب رقعه بدو نوشت
بدین مضمون که از آب نهر قدم پیشتر نباید گذاشت امیر الامرا بعد دریافت مضمون رقعه جواب داد که وقت
نوشتن جواب نیست زبانی ظاهر کنند که فیل نشان و هراول فوج از نهر گذشته الحال نمیتوانم که از این عزیمت
خود را باز دارم و مظفر خان برادر صمصام الدوله خاندوران که در تیمن بود از استماع این خبر عقب صمصام الدوله

روان شد و نواب عالیجاب به ترتیب سپاه خود پرداخته صارم علیخان داروغه فیلخانه را در خواصی خود
نشانده و در جلوخانه خود ایستاده درین اثنا منهیان خبر آوردند که صمصام الدوله بعد عبور از نهر با فوج نادرشاه
در آویخت دلاوران هندوستان شمشیر کارزار نموده بسیاری از فوج نادرشاه را بقتل رسانیدند و تا اردوی
نادرشاه رسیدند نواب عالیجاب از شنیدن این خبر بپادشاه و وزیر گفته فرستاد که الحال جلد سوار باید شد
که آماده جنگ ایم پادشاه و وزیر سوار شده آهسته آهسته فیل را میراندند و نواب عالیجاب از کناره نهر
روان شده نزدیک توپخانه برهان الملک رسیده بود که آفتاب غروب کرد و درین وقت محقق شد که نادرشاه
باستماع خبر دلاوری و پیشقدمی بهادران هند بیست هزار سوار منتخب جرار بکمک فوج خود فرستاده جنگ
صعب رو داد و تا اینکه امیر الامرا چند زخم کاری برداشت فیلبان امیر الامرا را تا خیمه گاه او رسانید و او روز دیگر
آن رخت هستی بربست و بقول صاحب تاریخ جهان کشا در جنگ نادرشاه خود با مبارزان جرار و بهادران
خونخوار و توپخانه جلو متوجه میدان نبرد و عازم معرکه رزم و ناورد گشته و مظفرخان و سپهدارخان وغیره بهادران
در معرکه قتال کشته شدند و غنایم بیحد و فیلان کوه پیکر و توپخانه پادشاهی و اسباب بسیار بحیطه تصرف نادرشاه
در آمد و تا عصر عرصه میدان از وجود سپاه هند خالی و باجساد کشتگان مشحون گردید محمد شاه پادشاه با نظام الملک
و قمر الدینخان وزیر اعظم چون قریب باردوی خود و تسویه صفوف و اعلای اعلام صولت نموده بود بمعسکر خود برگشته
دست بذیل تحصین زد و نواب عالیجاب از وقوع اینچنین شکست و رسیدن شب عرضی بحضور فرستاد متضمن
اینکه الحال وقت جنگ نمانده امشب بجای خود استقامت ورزیده فردا ترتیب فوج داده تدارک باید کوشید
و این رای صواب نماپند شاه و وزیر و جمیع اعیان گردید و بعد از آن پادشاه اعتماد الدوله قمر الدینخان وزیر
و دیگر اعیان و ارکان را طلب فرموده کنکاش نموده هرکس صلاح جنگ بعرض رسانید و الا نواب عالیجاب
که صلاح

که صلاح در جنگ نمی دید و عرض نمود که صلاح در مصالحت است برهان الملک و امیر الامرا اگرچه بغیرت و حمیت
و شجاعت جان نثار شدند لیکن از سخن ناشنوی کار کلی حضرت ولی نعمت را ضایع کردند الحال استعداد جنگ
آنچنانکه هست بر حضرت مخفی نیست بالفعل صلاح منحصر درین است که دست از جنگ باز داشته بارسال
پیغام صلح اطفای نائره فتنه باید نمود اگر بحسن کردار و لطف گفتار صورت مصالحه رو نمود فهو المقصود و الا
متوکل علی الله آماده جنگ باید شد پادشاه فرمود همین صلاح سخن و محض صواب است صاحب
تاریخ جهان گشا بزبان قلم داده که بعد از وقوع اینچنین فتح نمایان چون محمد شاه اطراف خود سور حایل
و خندق و توپخانه استحکام داده بود نادر شاه سپاه خود را اذن یورش نداده از چهار طرف بمحاصره
اردوی محمد شاه مامور ساخته به سد راه فرار هندیان پرداخت چون کار محمد شاه بفرار انجامید روز
سیوم خلع سلطنت از خود کرده و افسر سروری از سر برگرفته با خوانین و امرا باستظهار تمام پیش نادر شاه آمد
بهر صورت چون محمد شاه برای ملاقات نزد نادر شاه رفت نادر شاه شاهزاده نصیر الله میرزا را تا خارج اردوی
خود باستقبال آن پادشاه فرخنده خصال فرستاد و هنگام ورود خود نیز تا بیرون خیمه استقبال نموده بتعظیم و
تکریم پیش آمده و دست آنحضرت را از روی تلطف گرفته بر مسند همنشین خویشتن ساخت و محمد شاه چاشت
آن روز در خیمه نادر شاه تناول نموده بعد ظهر بمعسکر خود مراجعت کرد اما افواج نادر شاه بهمان نهج دست
از محاصره باز نداشتند محمد شاه روز ثانی با امرای حضور و مردم محل از اردوی خود کوچ کرده عازم اردوی نادر شاه
شده در حوالی معسکر او قرار گرفت عبد الباقیخان زنگنه که از اعظم امرای نادر شاهی بود با جمعی مامور گردید
که همه جا همراهی رکاب آن پادشاه بوده بلوازم مهمانداری و شرایط خدمت گذاری پردازد و نادر شاه
برهان الملک را وکیل مطلق دولتین و صاحب اختیار فرموده مقرر کرد که طهماسب خان جلایر با چهار هزار

سوار باتفاق برهان الملک قبل از ورود موکب شاهی بشاهجهان آباد رفته به بند و بست شهر پرداخته و در قلعهٔ
پادشاهی محل نزول بشاه مقرر نماید برهان الملک بشاهجهان آباد شتافته احکام شاهی بعمل آورد و بعد
از آن نادرشاه غره ذیحجه از انجا کوچ نموده متوجه شاهجهان آباد شد و هشتم ماه بباغ شعله ماه مقر کوکبهٔ نادری
گردید روز دیگر در انجا توقف ورزید و شاه والاجاه محمدشاه برای تیاری لوازم مهمانی مرخص شده پیشتر
روانهٔ شهر گردید و نهم آن ماه از باغ مذکور سوار شد و غازیان از ابتدای باغ تا در دولتسرای پادشاهی
صفها بستند و پاانداز های قیمتی از زربفتهای گران بها و اقمشهٔ نفیسه از سرکار پادشاهی انداختند و قلعه را
که از مستحدثات پادشاه معدلت نشان شاهجهان و دارالخلافت سلاطین والا آئین هندوستان بود مقر کوکبهٔ
دولت ساخته محمدشاه را نیز در آن قلعه جا داد و چون جناب محمدشاه سفرهٔ ضیافت گسترد و نادرشاه بعد انقضای
مجلس بدلجوئی آنحضرت پرداخته فرمود که موافق عهدیکه از روز اول قرار یافته سلطنت هندوستان بانجناب
پادشاه تعلق دارد و آنچه امداد و رسم وداد است بمقتضای ربط ترکمانی درباره دولت ابد پیوند گورکانی بعمل خواهد آمد
محمدشاه بشکرانهٔ این عاطفت که تاج بخشی را علاوهٔ جان بخشی یافت افراد جواهر و خزاین و اثاثهٔ پادشاهی
بنظر نادرشاه درآورد و هرچند که نادرشاه بنابر علو همت از قبول ابا نمود اما بنابر مبالغه و پاس خاطر پادشاه
والاجاه قبول نموده معتمدان امین بضبط خزاین و بیوتات تعین فرمود و روز عید که نادرشاه طرف عصر بمنزل محمدشاه
درآمد شام آنروز دهر دورنگ فتنهٔ عجیب ریخت و نقش طرفه برانگیخت تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه
شب یازدهم بدون اینکه از جانب محمدشاه اشاره یا از طرف معارف تحریکی واقع شود شخصی از اوباش شاهجهان آباد
از پایان قلعه باواز بلند گفت که نادرشاه در قلعه از دست خواجه سرای پادشاهی کشته گردید اوباشان
شهر بمجرد شنیدن اینخبر با مردم فوج نادرشاه که در شهر فرود آمده بودند در آویخته در مراسم دست درازی

کرد

کوتاهی نکرده و قریب دو سه هزار کس از لشکریانش را به تیغ نافرمانی و خنجر نادانی ذبیحهٔ قربانی ساخته
خون ایشان را حنای شب عید و خضاب دست امید نموده سر پنجهٔ دلیری را بهمان کشی رنگین کردند و از آنجا
بپای تهور بر سر فیلخانهٔ نادرشاه رفته فیلبان باشی را کشته فیلان را متصرف گشتند چون پردهٔ شب حایل بود نادرشاه
در آنوقت حکم نمود که دلیران سپاه از مقام خود حرکت نکنند و دیده از خواب بسته در اماکن خود ثابت قدم باشند
تا فردا بدانچه مقرر گردد عمل نمایند و علی الصباح که خورشید جهانتاب تیغ از نیام مشرق کشید با هیئت خشمگین و صولت
سهمگین از قلعه برآمده در مسجد روشن الدوله نشست و بعد از تحقیق اینکه حرکات دوشینه از کدام محله و چه جماعه
صادر شده امر به تنبیه آن گروه و قتل عام آن محلات فرمود و سپاه نادرشاه از جمیع اصناف چه قزلباش و چه ترکمان
و چه ازبک و چه بلوچ و چه افاغنه دست قتل کشادند و هر ذیحیات را که دیدند کشتند از کشته‌ها پشته‌ها شد و تا یکپاس
بازار قتل عام گرم بود و صدای بزن و بکش بلند و از امرا سید نیاز خان داماد اعتماد الدوله خسر پورهٔ نواب
عالیجناب و محی الدین قلیخان و غیره به قتل رسیدند بعد یکپاس نواب عالیجناب بنا بر ترحم بر حال خلق نادرشاه
که در وقت قهر او کسی را یارای عرض نبود بتقدم جرات پیش آمده بعجز و انکسار و تقریر مصادره طلب امان نمود
نادرشاه گفت بپاس خاطرت امان دادم همینکه صدای الامان از زبان نسقچی برآمد در طرفة العین آتش قتل فرو
نشست و دست هرکس بهر جا که رسیده بود همانجا خشک گشت لله العظمت و القدرة که بندهٔ
از بندگان خود را بچه پایه میرساند که نفاذ حکمش بدین درجه رسد و صاحب تاریخ جهان کشا مینویسد الحاصل
قتل عام از دروازه اجمیری تا در مسجد جامع شد و چند مردم محلهٔ دیگر نیز از صغیر و کبیر ته تیغ شدند و از هنگام
طلوع نیر اعظم تا زمان غروب در قتل و نهب و اسر تقصیری واقع نشد و قریب سی هزار کس از خورد و
بزرگ کشته گردید و هنگام شام اهالی آنجا در مقام استیمان و پادشاه دینپناه بوساطت نواب نظام الملک

 قمرالدین‌خان درصدد شفاعت درآمد پس التهاب آتش قهر نادرشاهی بزلال عفو و بخشش فرونشست
و حکم باسترداد اسیران نفاذ یافت و چون در شب شورش سید نیاز خان داماد قمرالدین‌خان و شهسوارخان
که از اعاظم هند بودند بر سر فیلخانه رفته مرتکب قتل فیلبان باشی و بردن فیلان شده بیرون حصار شهر
رفته در جای متحصن گشته بودند عظیم الله خان [illegible] خان که از اعیان دولت گورکانیه بودند بحکم والا مامور گرفتن
ایشان گشته مومی الیهما را با چهارصد و هفتاد نفر گرفته بحضور آوردند بحکم [illegible] بتیغ انتقام کشته شدند و صاحب خزانهٔ عامره
بزبان قلم داده که چون هر دو پادشاه روز عرفه نهم ذیحجه سنه هزار و یکصد و پنجاه و [illegible] شاه جهان آباد
را مرکز نزول ساختند برهان الملک آن روز تا شام در خانهٔ خود امور نموده شاه را [illegible] ولاکن از استیلای
وجع شقاقلوس بطاقتی داشت گاهی غشی می‌کرد و گاهی [illegible] افاقه می‌آمد شب [illegible] برآوردن
صبح نفس او از پیکر عنصری برآمد شب یکه انتقال کرد نواب نظام الملک آصفجاه برای عیادت رفت و شیخی را
پیش فرستاد که بتعظیم قیام ننمایند قبول نکرد و چون نواب آصفجاه آمد باعانت خدام قیام نمود و این معنی برهان کمال
استقلال برهان الملک است و چون نادرشاه از سر خون سپاهیان بتقریر مصادره درگذشت مبارز الملک سربلندخان بهادر
دلاور جنگ را برای اخذ زر مصادره مامور ساخت مبارز الملک چار و ناچار بامتثال امر پرداخت و این آفت
مصادره بر سر اهل شهر تا مراجعت نادرشاه از شاهجهان آباد امتداد کشید و صاحب تاریخ جهانگشا زبان
قلم سپرده که نادرشاه مخدرهٔ سراپردهٔ گورکانیه را یعنی قطبی بیگم دختر محمد کام‌بخش را بجهت شاهزاده نصرالله میرزا خطبه کرد
و تا یکهفته بتهیهٔ اسباب سور و آرایش بزم سرور پرداخت و بیست و پنجم ماه مذکور شاهزاده نصرالله میرزا بدیدن شاه والاجاه
رفت و بعد انقضای مجلس بعطای جواهر گران‌بها و سه زنجیر فیل و پنجاه اسپ با ساز مرصع و خلاع شاهانه
مراسم خلعت و اتحاد بعمل آمد و چون معتمدان که برای ضبط خزاین و بیوتات مامور شده بودند آنقدر از ظروف زرین

و لجین

ثمین واوانی واسباب مرصع بجواهر ثمین واجناس نفیسه بضبط درآوردند که محاسبان دفترنویسان از حد
واحصای آن عاجز آمدند واز آنجمله تخت طاوسی بود که کنوز کیکاوسی وخزانه دقیانوسی رونمایی جواهر شاهوار
ازرا می شایست درایام سلاطین سابقه هندوستان دوکرور روپیه صرف ترصیع آن شده بود وهمچنین لآلی غلطان
والماسهای رخشان که نظیر آن درخزانه هیچیک از ملوک وسلاطین سلف وعهد وجود نداشت بخزن دولت
نادریه منتقل شده وامرا وخوانین دولت واعیان دارالخلافت ورایان خودرای وصوبداران ممالک آرای نیز کرورها
ولکها از نقود وجواهر ومرصع آلات ونفایس اسباب برسم پیشکش بنادرشاه رسانیدند وبعد از فوت سعادتخان
محصل بصوبه اوده ولکهنو فرستاده یک کرور زر که باصطلاح ایران پانصد هزار تومان باشد با فیلان کوه توان واسباب
بیکران از خزانه مزبوره که متعلق بسعادتخان بود تحصیل نمود عوض درایام توقف از خزاین سلطنت وپیشکش امرا وصوبداران
دورونزدیک مساوی پانزده کرور بسرکار نادرشاه انتقال یافت واز جواهر وخزاین واسباب وکارخانجات واثاثه
سلطنت که شایسته سلطنت تیموریه باشد بسرکار پادشاه والاجاه گذاشته باین وسیله ابواب بسته بر روی بیوتات
عامره گورگانیه گشوده وبعظما ورؤسای لشکر که مصدر خدمات شده بودند وغازیان وملازمان ظفر قرین وخدمتکاران
اردوی همایون علی العموم فراخور رتبه انعامات شایان عنایت نمود وفرامین عنایت تضمین بهمگی ولایات ایران
عز صدور یافت که مال وجهات سه ساله ایران عموماً بتخفیف مقرر گشت ودر ۲ شنبه سیوم ماه بهمگی امرا وخوانین
دولت گورگانیه خلاع فاخره وشمشیر وکارد مرصع واسبان تازی نژاد مرحمت شد ومجلس خسروانی آراسته و
استدعای قدوم محمدشاه نموده بدست خود تارک شاه جمجاه را بافسر سلطنت وکمر آن صاحب افسر را بجواهر وشمشیر
مرصع ودوش آن زیبنده تاج ونگین را بجواهر گران بها چنانچه معتاد سلاطین هند است زیب وزینت تازه
داد ونگین پادشاهی هندوستان را کماکان بحضرتش تفویض کرد ومحمدشاه ممالک آنطرف آب اتک ودریای

سند از حد تبت و کشمیر تا جائیکه آب دریای مزبور بدریای محیط اتصال می‌یابد بعلاوه ولایات تهته و بندر
و قلعجات تابعه را برسم ضیافت بنادرشاه مفوض فرمود و چون اکثر ممالک سمت شمالی و غربی اتک از
قبیل غزنین و کابل همیشه داخل ممالک خراسان شمرده میشد نادرشاه نیز قبول نمود و در همان مجلس همگی امرا
و اعیان دولت گورکانیه را بخدمت گذاری و رضاجوئی خاطر اقدس پادشاه والاجاه ترغیب و لالی شاهوار
از نصایح مشفقانه که بکار دولت و ملک آید و رسم و راه سلطنت را شاید آویزه گوش هوش پادشاه و اعیان
آن دولت ساخته فرمان داد که سکه و خطبه را که تا این زمان در ممالک هندوستان بنام ما رواج یافته بود باز بنام
نامی محمدشاه بتازگی رواج یابد و احکام مطاعه مشعر به خدمت و انقیاد آنحضرت بصوبه داران اطراف و راجهای
اکناف فرستاد و محمدشاه را بر اورنگ دارائی تمکین داده و جمعی از هنروران و ارباب صنعت هندوستان را بملازمت
رکاب خود گرفته روز سه شنبه هفتم ماه صفر با فتح و ظفر از شاهجهان آباد رایت مراجعت افراخته باغ شعله ماه را
مقر نزول ساخت و بهمه جهت پنجاه و هفت روز توقف نادرشاه در شاهجهان آباد اتفاق افتاد نقل روزی
نادرشاه و محمدشاه یکجا نشسته بودند که وقت میل قهوه رسید و میرخان که باین عهده مامور بود قهوه دان
برداشت و فنجان پر کرده متامل شد که اول بکدام پادشاه بدهم اگر بخداوند خود بدهم تحمل که نادرشاه را بد گذرد
و عرق قهر او بحرکت آید و اگر بآن قهار بدهم چون نوکر او نیستم سوء ادب می‌شود چه آقای خود را گذاشتن و خدمت
دیگری بجا آوردن داب نوکران و ملازمان نیست و نادرشاه که خیلی تیزهوش بود در آنوقت از گوشه چشم نگاهی بوی
او کرد امیرخان قهوه بدست محمدشاه داده عرض نمود که حضرت این فنجان را بشاهنشاه از دست خود بتواضع
کنند که شاهنشاه مهمان حضرت اند و خاطر مهمان عزیز نادرشاه حرکت او را پسندید و بمحمدشاه گفت که
باوصف بودن اینچنین مردم ذی فراست زوال به سلطنت شما چرا رسید محمدشاه گفت از ناتفاقی ارکان

دولت

دولت نادرشاه گفت آری این منجانب الله است که هرگاه ارادهٔ الهی متعلق بزوال دولت کسی میشود
نفاق در ارکان دولت او پیدا میکرده نقل میکنند که صولت نادرشاه آنچنان بود که زهرهٔ شیران
بیشهٔ دلاوری در محفل او آب میشد و کسی را یارای عرض معروض در حضور او نبود مگر نواب عالیجناب
بی باکانه کلمه و کلام مینمود و نادرشاه هم بجز محمد شاه یا نواب بکسی دیگر مخاطب نمیشد و در محفلی که محمد شاه
و نادرشاه یکجا می نشستند زیاده از سی چهل کس از مردم جانبین در آن محفل باریاب نمیشدند و نواب را
پروانگی بود که با دو کس یکی خدمتگار و دیگری نعلین بردار در حضور بیاید و نواب عالیجناب یکدو امیر صاحب
فراست و جلادت را بجای این دو عهده بردار قرار داده همراه خود میبرد و عرض هر که در انجلس باریاب میگشت
دور استاده میشد و از نزدیکان تخت هر دو پادشاه دو سه کس میبودند درگاه قلیخان بهادر سالار جنگ
که امیری بود ذیشان صاحب عقل و فراست و لطیفه گو و بذله سنج حکایت می کرد شخصیکه هرکاره آمده خفیه
بمن گفت که فردا کوچ نادرشاه است و چون ضبط او بدرجهٔ بود که کسی را یارای آن نبود که افشای اخبار کند
من بگوش نواب عالیجناب گفتم که النادر کالمعدوم نواب ازین لطیفه بسیار محظوظ شده لفظ
کل بکاف عربی مفتوح در هندی بمعنی فردا است پس لطیفه معنیش چنان شد که نادرشاه فردا ازین جهان
معدوم میشود آمدیم برسر وقایع دکن که در ایام هرج و مرج نادرشاه در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک
بوقوع آمده آورده اند که گوپال راو زمیندار برار قلعه ماهور را که قلعدار آنجا عزالله خان بهادر بود بمکر و فریب در
قبض و تصرف خود آورده و در محرم سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و دو بالاجی راو در نواح برهانپور جاگیرهای حاکم دارات
ضبط نموده رایت فتنه و فساد برافراخت نصیرالدوله حسن قلیچ بهادر باستحکام برج و باره شهر پرداخت
و آخر کار از استماع خبر مراجعت نادرشاه و پیغام نواب نظام الدوله بهادر ناصر جنگ که بوساطت علامات نقشبند

کرده بود دست از ضبطی جاگیرها برداشته چهارم ربیع الاول از نواح برهانپور جانب پونا روان شد بعد
چندی با نواب ناصر جنگ بهادر بمناقشه برخاسته جنگ کرده صلح نمود چنانچه در باب دوم در احوال
نواب ناصر جنگ مفصلاً بزبان قلم داده خواهد شد و بتاریخ دوازدهم محرم سنه یکهزار یکصد و پنجاه و سه
باجیراو در نواح برهانپور بنابر سرچگی که از دست نواب ناصر جنگ خورده بود بغصه مرگ شد و نواب عالیجناب
باستماع خبر مخالفت میان ناصر جنگ و باجیراو اندیشه مند شده بقصد دکن از شاهجهان آباد برآمده
داخل خیمه گردیده و چون خبر مصالحت رسید باز بدار الخلافت مراجعت فرمود و ذکر سبب توجه
نواب مغفرت مآب بصوب دکن از شاهجهان آباد و آنچه که بعد ورود در
دکن فیمابین آنعالیجناب و نواب ناصر جنگ رو داد آورده اند که نواب ناصر جنگ بعد
فوت باجیراو ملک دکن را خالی از هم‌مردان دانسته پا از اندازه دراز کرده از شاهد حکمرانی و جوانی از جای
خود در رفته سر از اطاعت پدر بزرگوار پیچید و عزل و نصب خدمات و جاگیرها بحکم والد ماجد بعمل آورده ارادهٔ تسخیر بنیاد
بصوب حیدرآباد عازم گردید انوارالله خان دیوان چاره بجز انقیاد ندیده تمشیت امور موافق مرضی صاحبزاده
مینمود و رفته رفته کار بجائی رسید که باغوای بعضی جلیسان مثل عبدالعزیز خان و فتحیاب خان و سید جمال‌الدین خان
وغیرهم جاگیرهای خالصه هر که میخواست عنایت می‌فرمود و طالب محی‌الدین خان نبیرهٔ سعدالله خان را که
پسر خال نواب عالیجناب و برادر متوسلخان و خیرالله خان بود و بظاهر فوجداری ادهونی و در حقیقت صوبه‌داری
بیجاپور داشت زیر محاسبه کشید و پاس خویشی مرعی نداشته بی‌مروتی بدرجه رسانید که او از جهت حفظ آبروی
خود را مسموم گردانید و نواب ناصر جنگ پروای این امر نکرده خدمات او را بهمت یار خان خال خود مرحمت
نمود نصیرالدوله جمیع مقدمات بی کم و کاست بطور اخبار بنواب عالیجناب می نوشت بنابرین نواب ناصر جنگ

و سید جمال خان در فکر استیصال او شدند نواب عالیجناب نیز بسر کشیهای پسر آگهی یافته از پادشاه
مرخص گشته عزیمت دکن فرمود و از راه اکبرآباد و سمت ملک راجپوتان گذشته در عین موسم برشکال مسافت
راه پیموده عبور نربدا کرده سلخ شعبان وارد برهانپور شده قریب دو ماه در دار السرور توقف فرمود نواب
ناصر جنگ باغوای مغویان و گمان آنکه هرج مرج نادرشاهی و متاعب سفر دور و دراز نواب مغفرتماب را
ضعیف الحال گردانیده سر باطاعت نیاورده بوساطت عبد الحسین خان که سابق خانسامان نواب عالیجناب بود
و میر علی اکبر میرزاده پیغام ببعضی تکالیف شاقه به پدر والاگهر نمود نواب آگاه دل بر مکنون ضمیر فرزند خود
اطلاع یافته روز عید فطر بکمال تجمل و شوکت برای نماز عید سوار شد سلیم خان بائین و تهور خان
بملازمت نواب مستطاب شتافتند و همت یار خان که ذوالوجهین بود بوساطت نصیر الدوله نیز ملازمت
نمود و اکثر سرداران دیگر که تحت عقد اتفاق با نواب ناصر جنگ بسته بودند درینوقت از استماع شوکت
و صولت نواب مستطاب حواس گم کرده بنواب ناصر جنگ جواب صاف دادند که ما را یارای مقابله با خداوند
نعمت خود نیست و محال است که رو بروی کسی که سالها نمک او خورده باشیم شمشیر کشیم و بعضی مردم کم عقل طرف
ناصر جنگ اختیار کردند و نواب عالیجناب نگهداشت جاری نموده باجمعیت دلخواه و ثروت تمام بمدافعه تأدیب
پسر و تنبیه مغویان از برهانپور برآمد نواب ناصر جنگ از استماع اینخبر و مشاهده رنگ فوج خود از عزمیکه داشت
باز آمده ترک لباس دنیوی نموده با رفقای چند در روضه شاه برهان الدین غریب آمده بکمال غربت عزلت
گرفت و نواب عالیجناب عرضداشت متضمن کیفیت حال بحضور نوشت که بجنس درینجا ترقیم می یابد نقل عرضی
نواب عالیجناب بحضور محمد شاه پادشاه در مدت چهار سال که عقیدت سرشت شرف اندوز
عتبه اقبال بود طرفه انقلابی و عجب اختلالی در قلمرو صوبجات دکن راه یافت جمعی را که همراه ناصر جنگ گذاشته بود

از خبث باطن باعث اغوا شده و آن ناتجربه کار که نیک و بد زمانه نیازموده ساحت امتیاز دوست و
دشمن بقدم امتحان نه پیموده خود را کارفرمای مستقل دانسته بعد رسیدن بالوا اراده پرخاش نمود
و از حیدرآباد خطوط طلب مردم نوشت چنانچه سید جمال خان پسر عضد الدوله مرحوم که با وجود نیابت صوبه برای
برار و تنخواه محالات مشروطه ده لک روپیه نقد و یازده لک روپیه را محالات دیگر از جاگیر فدوی به بهانه نگاهداشت
سپاه و عبدالعزیز خان را محالات بیست و دو لک روپیه بتقریب صوبه‌داری خجسته بنیاد و سوای آن مناصب و
جاگیرات برای پسران و خویشان و متوسلان خود و خان عالم و جانوجی وغیره بانواع تدبیر و تلبیس جاگیرهای
خاطرخواه گرفته بودند و خیالات چند در چیده داشتند و با جمعیت بجمعیت خود دها را از اماکن متعلقه حرکت نموده
رفیق عریق بحر بیخردی شده نه همگی اراده فتنه کیشان آنکه با فدوی درگاه آسمان جاه بمقابله و مجادله
پیش آیند و ابواب ناکامی بر روی خود کشایند و آن ناتجربه کار بیخبر از نیرنگ سازی روزگار این خدیعت
پرستان شقاوت شعار را رفیق صمیم و معتقد مستقیم دانسته با وصف رعایت اضافه جاگیر و زرهای که
سابق کرده بود بتجدید درین ایام بقطع مناصب نامناسب و خطابهای بیجا و جاگیرات خارج از عد حساب
مهیای شورش ساخت غافل از آنکه بهر طرف چشم زخم رسد قباحت کلی دارد و بالغرض اگر داعیه فاسد او پیش رود
از دست حرامخواران حق ناشناس کی امان می یابد که سلامت بماند و تقسیم مملکت در اندک فرصت قلت
مداخلت و علت تقاضای سپاه جایگاه میشود هر چند فدوی به تحریر کلمات نصایح و تهدید از اطراف قبایح
پرداخت چون نگار را دیار چشم عقل او را کور ساخته بود نظر درین بر آن صفایح صواب قرین نینداخته از راه جهالت
بادیه پیمای ضلالت گردید و با سی هزار سوار جرار و توپخانه بسیار بعزم رزم بالای کتل فرداپور بفاصله سی کروه از بلده
برهانپور توقف کرده اول متهور خان را برسم رسالت فرستاده پیغام نمود که رتق و فتق مهمات دکن بکف اقتدار

فدوی

و قبضهٔ اقتدار او باشد و فدوی رجعت القهقری نموده عازم حضور ساطع النور شد و جواب های شافی در باب
صلاح و فلاح او بود گفته شد و خان مذکور هم نوشت از وفور غرور نشنید و مرتبهٔ ثانی عبدالحسین خان میرسامان
خود را فرستاده اعادهٔ همان سخنها نمود فدوی چون دید که مزاج فاسدش به هیچ داروی تدبیر اصلاح پذیر نیست
بقانون آخر الدواء الکی بفراهم آوردن اسباب مدافعه پرداخت و در فرصت قلیل جمعیت کثیر فراهم آورده تقرر
نمود که از برهانپور روانه پیش شده بتادیب مایهٔ فساد آن کوته اندیش پردازد باستماع این معنی رعب تمام در باطن
خود کامان شقاوت فرجام راه یافت و از خیال حرب و قتال باز آمده موافق رای خسران انضمام خود ها مشورت
و مصلحت زدند نظام الدوله چون دید که ورق عزم باطل سیران برگشت و کار از فکر و تدبیر رفت بباطن
آیهٔ یأس خوانده و بظاهر لباس درویشان در بر کرده بروضهٔ منورهٔ قدوة الواصلین حضرت شاه برهان الدین
رحمة الله علیه رفته خود را در پناه آنحضرت کشید محتشم خان بخشی منصبداران دکن با خان عالم و سپاهیان و غیره منصبداران
افواج متعینهٔ نظام الدوله و توپخانه و غیره نیز بفدوی درگاه رسید الحمد لله و المنة که غبار فساد عظیم که موجب تفرقه
و تشویش عالم بود بآبیاری فضل الهی فرو نشست اما هنوز قلاع حصینه مثل ورنکده و قلعه جنیره و دیگر حصون در دست
فتحیاب خان و دیگر مخالفان است و در حیدرآباد معاهیر صوبه را خالی دیده سر بفساد بر داشته اند و رگهو معهود که
بتاراج ملک کرناتک در تصرف خود آورده جمعیت سنگین بهم رسانیده انتشار بجانب حیدرآباد دارد از ینجهت
ارادهٔ فدوی نیز برای رفتن بصوبهٔ مذکور و انتظام و اتساق کارهای آنجا است بعد ازین هرچه بعمل خواهد آمد بعرض
خواهد داشت انتهی و بعد از آن نواب عالیجاب بیست و هشتم شوال عبور دریای تپتی نموده تا دوازده روز بر ساحل
آب پورنا بوده و در حین زمستان که باران بی هنگام بارید محتشم خان و غیره امرای دکن احراز شرف ملازمت
نمودند نواب عالیجاب حکم فرمود که لشکر دکن آنطرف آب پورنا بر عادل آباد فرود آید حسب الحکم فرود آمد

و انور اسعد خان دیوان از جانب حیدرآباد بشرف ملازمت فایز گردید و در ضمن بالاجی راو پسر باجی راو متوفی
که بقصد مالوا برآمده بود درخواست ملازمت نمود نواب مستطاب عم خود نصیر الدوله را باستقبال او فرستاد
و راو مشار الیه با جمیع سرداران خود مثل پلاجی جادو و هولکر و گورپا وغیره بملازمت رسیده و دو سه روز
بر کنار پورنا مقام کرده روانه مالوا شد و نواب عالیجناب از آنجا ابو الخیر خان را با دو هزار و سه صد سوار رخصت تعلقه
فرمود و بتاریخ یازدهم ذی قعده سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و سه نصیر الدوله را نیز به برهانپور مرخص نمود و خود بدولت
از پورنا عبور نموده و بسمت خاندیس متوجه شده قریب گتل کساری رسیده قلعه تینکه را که متصل گلشن آباد بود
مفتوح ساخته بفتح مبین موسوم کرده بازبجانب گتل فردا پور مراجعت نموده روانه خجسته بنیاد شد و در سنه یکهزار و
یکصد و پنجاه و چهار رونق افزای خجسته بنیاد گشت نواب ناصر جنگ باندیشه دور از خیال از روضه به قلعه ملهر که
فتحیاب خان بمکر و حیله آن قلعه را از متوسلخان گرفته بود روانه شد نواب عالیجناب موافق قاعده مستمر
خود در موسم برشکال افواج را بچراگاه و اماکن رخصت فرموده خود جریده باورنگ آباد اقامت ورزید نواب ناصر جنگ
بتحریک واقعه طلبان و قابو جویان جمعیت قریب هفت هزار سوار در ظهیر فراهم آورده به بلغار از گتل کساری فرود آمده
نوزدهم جمادی الاولی روز چهارشنبه متصل روضه حضرت برهان الدین اولیا رسیده مستعد جنگ شد و نواب عالیجناب
بتاریخ مذکور از استماع این خبر با مردم حاضر الوقت و توپخانه سواد شهر جانب عیدگاه را بمضرب خیام نموده از بلده
نهضت فرمود و در آن روز بنا بر قلت جمعیت و بی سامانی بدلهای مردم لشکر و شهر خوف و هراس راه یافت
و نواب عالیجناب متوسلخان و خواجم قلیخان را هراول و جمیل بیگخان و رحیم الله خان را دست راست و ابو الخیر خان را
دست چپ و متهور خان را و سلیم خان را کمک مقرر فرمود و چون گاوان توپ کشی نبود گاوان الجرده شهر را
گرفته توپها را کشیده به لشکر آوردند و در آن روز ناصر جنگ در روضه منوره برای طواف مزارات بزرگان رفت

باز

نواب عالیجناب بجای خود استقامت ورزیده و روز دوم آن بیستم جمادی الاولی ناصرجنگ بعزم رزم سوار شده
بصوب مخجسته بنیاد راهی گردیده و منهیان خبر رسانیدند که ناصرجنگ سوار شده از راه گتی گهاتی فرود می آید چون
این لفظ از زبان هرکاره بگوش آن عالیجناب رسید از لفظ گتی گهاتی تفأل جسته دو مرتبه همین لفظ بر زبان مبارک
خود راندند و شروع بخواندن ادعیهٔ حرز نموده و هنگام سه پهر چون اعلام فوج ناصرجنگ نمودار گردید از جانب
نواب توپهای برق دم بغرش درآمده و با نفخهای رعدآواز پیام جان ستانی رسانیدند و تا وقت شام جنگ
در میان بود و بعد از آن از ظلمت شام و گرد و غبار سواران و دود توپها هراس بدلهای لشکر ناصرجنگ راه یافت
و جهان در چشم ایشان تاریک گشت تا اینکه همگی راه فرار پیش گرفتند و فیلبان ناصرجنگ از ضرب تیر بندوق
بر زمین آمد و نواب ناصرجنگ فیل را رانده با معدودی چند خود را قریب فیل نواب عالیجناب رسانید در معرکه
دو زخم تیر پیوست مال بنواب ناصرجنگ رسید و توسلخان بخانهٔ کمان درآمده خواست که از یک تیر کار ناصرجنگ
با تمام رساند پسر او هدایت محی الدین خان مانع آمد غرض از چهار طرف دلاوران فوج نواب فیل ناصرجنگ را
مرکزوار در میان گرفتند که سید لشکرخان بهادر تیزروی را کار فرموده فیل خود را نزدیک فیل ناصرجنگ رسانیدند
و تکلیف کرد که برین فیل سوار باشید ناصرجنگ از فیل خود بر فیل سید لشکرخان آمد و شادیانهٔ فتح از لشکر نواب
عالیجناب بلندآوازه گشت گویند در آنوقت حرز الله خان نبیرهٔ سعدالله خان وزیر با صمصام الدوله شاهنوازخان مرحوم
بنابر پاس آشنائی گفت پسر خود را بخانهٔ پدر میبرید و شما کجا میروید آنچه شرط رفاقت بود بجا آورید خود را از مهلکه
کناره باید کرد مشار الیه بمنطوق کریمهٔ لا تلقوا از فیل فرود آمده خود را کناره کشیده عزلت گزید و تا پنج سال
معاتب نواب عالیجناب گردیده و در ایام عزلت تحریر و تسوید مآثر الامرا و غیره اشتغال ورزید من بعد در سنه
یکهزار و یکصد و شصت نواب مستطاب عفو جرایم نموده بدستور سابق او را بخدمت دیوانی برار سرفراز گردانید

۱۵۵ چون کیفیت دستگیر گردیدن نواب ناصرجنگ بعرض آنعالیجناب رسید بفرمود تا ناصرجنگ را شب در خیمهٔ
علیحده بحفاظت نگاه داشتند و بامداد آن روز جمعه بیست و یکم شهر مذکور شهر رونق افزا شده ناصرجنگ را
در حویلی عبدالعزیزخان المشهور بمقبول عالم بطریق نظربند نگاه داشتند و چوکی بر حویلی عبدالحسین خان نشانیدند
و سید جمال خان را خانه نشین ساختند و ابراهیم علیخان پسر حاجی محمد علیخان و میرزا احسن علی المخاطب
بناصر قلیخان که به قلعهٔ دولت آباد در رفته پناه گرفته بودند و مردم دیگر که جاهای دیگر مختفی شده بودند متعرض حال
ایشان نگشتند و سید لشکرخان را در جلدوی خدمت شایسته که از و بظهور رسید بخطاب نصیرجنگ نواختند
و حکم شد که کسی ناصرجنگ را در حضور بخطاب یاد نکند و اگر ضرورةً نامش ذکر کند باید که نام اصلی او میر احمدخان بزبان
آرد و خدمات و خطابات اشخاصی که ساخته و پرداختهٔ او بود موقوف گویند که نواب عالیجناب بعد این فتح از ملازمان
خود دو نذر گرفت یکی نذر فتح و دوم نذر سلامتی نواب ناصرجنگ حکایت چون قلمدان خاص نواب ناصرجنگ
بحضور نواب عالیجناب آوردند بموسویخان که منشی معتمد و رازدار بود حواله کردند او قلمدان را کشاده سی و هشت قطعهٔ عرضی
بمهر و خط ارکان دولت نواب عالیجناب که از انجمله چند کس در آنوقت بحضور حاضر بودند برآورده بعرض رسانید که
عرایض ملازمان سرکار اینقدر برآمده آنعالیجناب بحث تغافل را کار فرموده هیچ نفرمود و چون نوبت دوم موسویخان
یک عرضی را وا کرده خواست که بخواند نواب عالیجناب فرمود تصدیع نباید کشید و فرمود که تا علی رئوس الاشهاد آن همه
عرایض را در آب شستند و بعد از آن فرمود که اینمردم چه بد کردند بحث بنا بر مصلحت وقت با فرزند من ساختند نه با غیر و چون
ما بدولت متوجه تادیب او شدیم با اظهار صولت و سطوت ما هراسی در دل او انداختند و جمعیت او را پراکنده
ساختند تا اینکه فرزند ما زنده بدست ما آمد بالفرض اگر میان پادشاه و یکی از شاهزادها اینچنین معاملت روبکار میشد ما هم
البته نظر بدنیاسازی با آن شاهزاده میساختیم ارتکاب اینچنین امور بنا بر مصلحت وقت مضایقه ندارد آمدیم بر سر مطلب

نامها

ناصرجنگ بعد دستگیر گشتن مدتی باریاب سلام و مجری نشد و هرچند در دل نواب عالیجناب مهرپدری ١٥٦
جوش میزد اما استقلال و تمکن را کار فرموده ضبط خود مینمود و اکثر اوقات در دربار بزبان خود میفرمود
که چون میر احمد را چیچک برآمده و نهایت بیتابی داشت ما بعضی مردم محل آنچه که شایان ما نبود کردیم
یعنی دانه بجبر خورانیدیم و جهت شفای او تضرع و زاری بسیار ببارگاه مفضل حقیقی نمودیم اینهمان میر احمد است
که با من چنین سلوک پیش آمد نعم ما قال اولادنا اکبادنا صغارهم امراءنا کبارهم اعداءنا
الغرض نواب عالیجناب موسم برشکال در خجسته بنیاد بسر برده بقصد تسخیر ملهیر ناصرجنگ را همراه گرفته نهضت
فرمودوا و اواخر شعبان کوچ نمود و بعد رسیدن بملهیر جلال الدین حسین خان صوبه دار بنگاله را که نسبت دامادی با
شجاع الدوله داشت برای تسخیر قلعه مامور ساخت و او در اندک زمانی تزلزل در قلعه انداخت تا آنکه قلعگیان آن
قلعه را تسلیم اولیای دولت نمودند نواب عالیجناب میر بزرگ نامی را که پیش ازین بفوجداری نندربار و
سلطانپور نامزد بود قلعهٔ مذکور تفویض نموده فوجداری بگلانه بخواجم قلیخان مقرر کرده مراجعت نمود از پایان گهات
ناندابور رسیده عازم حیدرآباد شد و چون بنانده بر رسید عنان توجه بجانب قندهار حاجی ستاج منعطف
گردانید و راجه گوپال سنگه قلعه دار آن قلعه را معزول ساخت و برق انداز خان را بقلعه داری آنجا نواخت و ناصرجنگ
را در قلعه قندهار گذاشته متوجه بلدرک شد و چون مردم محل شفیع ناصرجنگ شدند و مهرپدری بجوش آمد
عفو تقصیرات نموده بازطلب فرمود ناصرجنگ بعجز و الحاح تمام آمده بر قدم مبارک افتاد و نواب عالیجناب
او را در آغوش مهربانی جا داد و جوهای اشک از چشمان پدر و پسر روان گشت و غبار ناخوشی فرونشست
و درهمین ایام انوار الله خان دیوان سرکار آنعالیجناب که بیمار شده بود رخصت گرفته به برهانپور رفت و بعد
رسیدن آنجا هرچند بمعالجه پرداخت لیکن سودمند نیامد و در ماه صفر از جهان رخت سفر آخرت بربست

و در روضهٔ حضرت شاه برهان راز الهی قدس سره مدفون گشت نواب عالیجناب بعد انتقال او خدمت
دیوانی نجد ابنده خان ابن امیر الامرا شایسته خان که خال حضرت خلد مکان بود تفویض نمود الحاصل آن
عالیجناب بعد انتقال او در سنهٔ ۱۱۵۵ یکهزار و یکصد پنجاه و پنج داخل حیدرآباد شده بعزل و نصب تعلقداران آنجا
موافق ضابطهٔ خود که زیاده بر یک سال دو سال یک شخص را بر یک تعلقه بحال نمیداشت تا حصهٔ دولت بدیگری
رسد و هیچکس از فیض آن عالیجناب محروم نماند پرداخت و خواجه مومن خان پسر عضد الدوله را الصوبداری
حیدرآباد و حرز الله خان پسر خال خود را الصوبداری ناندیر ممتاز ساخت و همت یارخان را الفوجداری ادونی
و رایچور وغیره مضافات بیجاپور بدستور عمل ناصر جنگ بحال و برقرار داشت و بعد از آن بخجسته بنیاد علم جمعیت برا
افراشت درین آوان مرزا باقرعلیخان داماد مرشد قلیخان که او داماد شجاع الدوله ناظم بنگاله بود احراز
سعادت ملازمت نمود و پس از چند روز مرشد قلیخان نیز رسید و معزز و مکرم گردید و دختر شجاع الدوله مشهور به بنگالی بیگم
زوجه مرشد قلیخان نیز وارد شده بخطاب مهمان بیگم عز اختصاص یافت و نواب عالیجناب بعد چهار ونیم در خجسته بنیاد
عنان عزیمت بملک کرناتک تافت و برای نیابت نظامت اورنگ آباد نصیر الدوله عموی خود را از برهانپور
طلبیده بدستور عوضخان مرحوم مامور ساخت و مجاهد خان پسر نصیر الدوله را به نیابت نظامت برهانپور نواخت
و پورنچند دیوان سرکار نصیر الدوله بهادر برای انتظام جاگیرهای بهادر مذکور در برهانپور توقف ورزید
و نواب عالیجناب بعد دلجمعی از اورنگ آباد نواب ناصر جنگ را همراه گرفته عازم ملک کرناتک و ارکات
گردید درین اثنا منهیان بعرض اشرف رسانیدند که همت یارخان صوبه دار اولکه بیجاپور بر دست افاغنه کشته شد
و کیفیتش آنکه همت خان ابن الفخان ابن ابراهیم خان پنی قلعدار و فوجدار کرنول پنجاه هزار روپیه سالیانه
بطریق پیشکش بذمهٔ خود قبول کرده بود و چند سال در ادای آن تعلل نمود و چون نواب عالیجناب بنابر آمدنه

بنا

نادرشاه بشاهجهان آباد تشریف برد همت خان در رسانیدن زر پیشکش نهایت تهاون نمود نواب عالیجناب ۱۱۵۸
هنگام نهضت بشاهجهان آباد همت یارخان را فرموده بود که زر پیشکش چند ساله بر ذمهٔ همتخان است استحصال خواهند
کرد همت یارخان بهمین اراده فوج بسیار نگاه داشت و بهمت خان پیغام فرستاد که زر سرکار زود ادا سازند
والا عنقریب زنان افاغنه به اسیری گرفته بلشکریان خود را خواهیم داد همت خان در ظاهر بلیت و لعل پرداخته
یکهزار سوار و دو هزار پیاده فراهم آورده از کرنول برآمده باستقبال همت یارخان بعزم مقابله شتافت اگرچه
همت یارخان جمعیت ده دوازده هزار سوار و پیاده با خود داشت اما همگنان از ترش رویی و تندخویی و
درشت گوئی او که وضیع و شریف را بدشنام یاد میکرد رنجیده خاطر بودند وقت جنگ قصور کردند تا اینکه
همت یارخان بر دست افاغنه کشته شد نواب عالیجناب بعد استماع این خبر نواب ناصرجنگ را در خلوت
طلبداشته شریک کنکاش نموده روانه آنسمت گردید و در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و شش بعزم بندوبست
کرناتک بنواح ادهونی رسید همتخان که بنابر قتل همت یارخان خایف و هراسان بود عرایض مشعر بعفو تقصیرات
خود بحضور نواب خطابخش و پوزش پذیر فرستاد نواب سراپا حلم و کرم بی اعتنایی او را بذیل عفو پوشیده
نواب ناصرجنگ را هم همراه نموده از سر خطابخشی درگذشت و چون عزیمت کرناتک و تنبیه رگهو مرهته پیشنهاد
همت عالی داشت کرنول را بفاصلهٔ سی کروه گذاشته بصوب کرناتک روان گشت همت خان آمده
احراز شرف ملازمت نمود و تقصیرات او را معاف نموده بکرنول رخصت فرمود و چون بنواح ارکات رسید
متوجه تسخیر قلعهٔ ترچناپلی که در دست مرهته بود گردید و در ایام محاصره خبر وفات نصیرالدوله بتاریخ بیست و نهم
ربیع الآخر که بنیابت نظامت اورنگ آباد تعلق داشت بسمع شریف نواب عالیجناب رسید مجاهد خان
پسر نصیرالدوله که بر سبیل نیابت ناظم برهانپور بود به نیابت خود عبدالوهاب خان و خواجه محمد اشرفخان را

در آنجا که داشته و با اورنگ آباد خود را رسانیده به تمشیت امور آنجا پرداخت نواب عالیجناب از استماع این خبر
علی اکبر خان را بصوبه داری سه صد یکری جاگیرهای سه کار سرفراز ساخت و عنایت نامه در باب عمل دخل او بنام
نائبان صوبه برهانپور عز صدور یافت بخت مجاهد خان و عبدالوهاب خان در عمل دادن صوبه دار منصوب
ایستادگی کردند و آخر کار را امتثال امر نموده عمل دادند و نواب عالیجناب بعد تسخیر قلعه ترچناپلی ملک
ارکات را از دست قوم نوایت که از مدتی متصرف آن اولکه بودند انتزاع نموده بخواجه عبدالله خان
که او را پنجهزاری و صاحب نوبت نموده بود عطا فرمود و بعد پوشیدن خلعت فوجداری شادی مرگ شد
لهذا برای تجویز حکومت آنجا خدابنده خان دیوان و انورالدینخان بهادر و دیگر مقربان حضور را امر فرمود
انورالدینخان بهادر شهامت جنگ که خیلی شجاع و رسا و تیز فهم و صاحب عزم بود بجرات عرض کرد
که بخاطر من شخصی رسیده که برای حکومت اینجا بهتر از کسی دیگر نیست نواب عالیجناب فرمودان
کیست گفت فدوی این درگاه انورالدینخان دولتخواه نواب قدردان تبسم فرموده بعطای خلعت خاصه الیه را
سرفراز ساخت و در سنه یکهزار یکصد و پنجاه و هفت جهت بند و بست امور خجسته بنیاد و برهانپور مراجعت
از ترچناپلی بصوب خجسته بنیاد افراشت و درین آوان منهیان اخبار بعرض رسانیدند که عبدالعزیز خان
عرف مقبول عالم از حضور پادشاه بصوبه داری گجرات مباهی گشته در جنیر بنگاه داشت فوج و تهیه سامان
صوبه داری میپردازد و فتحیاب خان پسر نجابت خان و دیگر رفقای نواب ناصر جنگ مثل ابراهیم علیخان
و ناصر قلیخان و محمد تقی خان کمر رفاقت او بر میان بسته اند و متعاقب آن خبر رسید که مقبول عالم قریب
قصبه اکلیسه ورود نمود آباجی کانکوار مرهته که از معتمدان آن اولکه بود بمنازعت برخاست و در ماه ذی القعده
فیمابین جنگ صعب شد و عبدالعزیز خان شکست خورد آنچنانکه مفقود الخبر گردید و فتحیاب خان بقتل رسید و بقیة السیف

ناهموار

بهزار خرابی فرار نموده نجات یافتند و در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و هفت نواب عالیجناب وارد
خجسته بنیاد شد و ابوالخیر خان را با جمعیت فراوان برای تنبیه بابو نایک سردار مرهته که سر شوخی برداشته
بود فرستاد خان مذکور گوشمال او پرداخته سالماً و غانماً معاودت نمود و نواب عالیجناب اورا رخصت
برهانپور داد و در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و هشت اندک عارضهٔ جسمانی بنواب عالیجناب رو نمود و در همین
سال مبارز الملک سربلند خان بهادر دلاور جنگ که نام اصلی او میرزا محمد رفیع بود ودیعت حیات
بقابض ارواح سپرد و در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و نه قلعهٔ بالکنده از توابع حیدرآباد که در دست
بعضی امرای دکنی بود بعد محاصره در اندک مدت تسخیر فرمود و درین سال اکثری از امرای نامدار مثل
محتشم خان بهادر و متهور خان و سید جمال خان و چندر سین جادو وغیرهم که احوال آنها در مآثر الامرا
در نسخهٔ قدیم و جدید مفصلاً مرقوم است رخت هستی بر بستند و در سنه یکهزار و یکصد و شصت نواب
عالیجناب نظامت برهانپور که ابوالخیر خان به نیابت مجاهد خان سرانجام میداد بخواجه مومن خان پسر
عضد الدوله مکرمت فرمود و فوجداری بگلانه به ابوالخیر خان که پیش ازین از تغیر خواجم قلیخان باو عطا
فرموده بود بحال داشت گویند درین سال از کمی باران قحط غله در خجسته بنیاد و بندر سورت و احمداباد گجرات
واکثر ممالک جنوبی باندرجه رسید که قیمت یک پله غله بهشتاد روپیه کشید و در سال مذکور نواب عالیجناب
بنابر خبر آمد آمد احمد خان ابدالی جانب شاهجهان آباد با وصف تکسل مزاج مبارک بقصد کمک پادشاه
از خجسته بنیاد کوچ نموده تا برهانپور رسید و درینجا از روی اخبار معلوم آنجناب شد که احمد خان ابدالی
از دست احمد شاه خلف محمد شاه هزیمت یافته معاودت بدربار خود نمود ذکر آمدن احمد خان ابدالی

در قلمرو هندوستان و شکست یافتن او از لشکر پادشاه نصرت نشان و رحلت

پادشاه فردوس آرامگاه بجوار رحمت اله و انچه که بعد از آن بوقوع پیوست

آورده اند که چون احمد شاه ابدالی از زمرهٔ یساولان نادرشاه که در حضور نادرشاه منک باشی شده
بعد فوت او بر قندهار و کابل مسلط گشته سکه و خطبه بنام خود کرده بود در سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک
از قندهار لشکر بصوب هند کشید میر پهلوری المخاطب بشاهنواز خان پسر ذکریا خان ناظم لاهور تاب
مقاومت در خود ندیده از لاهور برآمده ره نورد وادی فرار گردید احمد خان ابدالی لاهور را تاخت و تاراج
نموده رایت توجه بصوب شاهجهان آباد افراخت فردوس آرامگاه بنابر مرض استسقا بنفس نفیس خود
از دار الخلافت نهضت ننموده فرزند خود احمد شاه را با اعتماد الدوله قمر الدین خان وزیر و ابو المنصور خان صفدر جنگ
و راجهای اجمیر و دیگر ارکان با فرهنگ بمدافعهٔ ابدالی روانه ساخت شاهزاده از سرهند گذشته کنار دریای ستلج
بگذر ماچیواره نزول اجلال فرمود ابدالی باستماع این خبر صولت اثر منحرف از مقابله گشته با سی هزار سوار از راه
لودهانه بسرهند ورود نمود و سیزدهم ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و شصت دست بتاراج شهر گشاد
و هر که شمشیر کشید او را بباد فنا داد شاهزاده احمد شاه از شنیدن این خبر عنان عزیمت بجانب سرهند معطوف
گردانید و بعد وصول لشکر فیروزی بتاریخ پانزدهم ربیع الاول آتش جدال و قتال ملتهب گردید قضارا بیست و دوم
ماه مذکور روز جمعه قمر الدین خان وزیر در خیمه نماز چاشت میخواند که گولهٔ توپ از لشکر مخالف رسید و کارش باتمام
رسانید و وقت واپسین همیقدر گفت چنان نشود که در تعزیهٔ من از دشمن غافل شوند هشیار بوده بمدافعه آن
پردازند راجه ایسر سنگه پسر جیسنگه سوائی و دیگر راجهای صوبهٔ اجمیر از کشته شدن وزیر هراسان گشته
با جمعیت قریب دوازده هزار سوار راه گریز بملک خود پیش گرفتند شاهزاده و معین الملک و دیگر پسران وزیر
و صفدر جنگ پای ثبات افشرده بجنگ رستمانه پرداختند و تا بیست و هشتم شهر مذکور بازار کارزار گرم بود

احمد خان توپخانه را که پر از آلات آتشبازی بود بدست آورد اتفاقاً آتش گرفت و بسیار از لشکریان ۱۶۲
درانی را بسوخت و شاه درانی هزیمت یافته راه کابل پیش گرفت و آفت رفت ماده تاریخ است شاه نیز
و امرا مساعی تعاقب پرداختند درین اثنا فرمان پادشاه بدین مضمون که مزاج ما بسیار ناساز است هر گاه فتح روی داده
زودتر مراجعت نمایند عرصه دریافت نوشتهای وکلا مضمون فرمان تحقیق انجامید بنابرین پادشاه‌زاده
معین الملک را برای بندوبست صوبهٔ پنجاب در لاهور گذاشته متوجه دار الخلافت گردید و پیش از رسیدن
شاهزاده منهیان بسمع اجلال شاهزاده رسانیدند که بست و پنجم شهر مذکور محمد شاه پادشاه بفردوس برین
آرامگاه ساخت آورده اند که ملکهٔ زمانی دختر محمد فرخ سیر زوجهٔ پادشاه فردوس آرامگاه این امرا
اخفا نموده نامهٔ تسریع السیر بجانب احمد شاه فرستاده و تا سه روز اینخبر مخفی ماند بعد از آن بر ملا شد
آنگاه امرا به تکفین و تدفین پرداختند و در لشکر پادشاهزاده اینخبر اول با ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ
قریب منزل کرنال و پانی پت رسید ابو المنصور خان سامان جلوس ترتیب داده همانجا احمد شاه را
بر سریر سلطنت نشانید و جمیع ارکان دولت آداب تهنیت بجا آوردند روز دوم از آنجا کوچ نموده متوجه دار الخلافه
شدند گویند بلند اختر پسر جهانشاه المعروف بابجی صاحب برادر فردوس آرامگاه سپر و شمشیر در دست گرفته
از محل شهزادگان بیرون آمده مترصد آن شد که امرا او را بر تخت نشانند ملکهٔ زمانی اطلاع یافته روز افزون خان
خواجه سرا را فرمود تا او را گرفته و در محبس در آورده زیاده از سابق بر او تقید نمود مجاهد الدین ابو النصر
احمد شاه پادشاه نزول اجلال بدار الخلافت فرمود و ابو المنصور خان را مختار امور سلطنت گردانید و چون
خبر کشته شدن اعتماد الدوله و انتقال پادشاه بفردوس برین بتقدیم و تاخیر نواب عالیجناب که در آن وقت
بقصد شاه جهان آباد بظاهر برهانپور رسیده بود رسید بنهایت غم و الم پیرامون حال گشته داخل برهانپور

گردید و در تعزیه هر یک از پادشاه و وزیر سه روز نواختن نوبت منع فرمود و بعد از آن از استماع خبر جلوس احمد شاه
پادشاه بر سریر سلطنت حکم نواختن نوبت جشن جلوس شاهی فرمود و در آن ایام که مزاج مبارک از جادهٔ
اعتدال انحراف ورزیده بود اطبا بمعالجه پرداختند و اکثر آن عالیجناب بر پالکی سوار شده بسیر کراره که
بکل آنرا تعمیر کرده بودند برای تفریح طبع التفات می فرمود و چند روز همانجا توقف می نمود و چون اخبار
اختلال آثار صوبهٔ حیدرآباد و ناندیر بسمع اشرف رسید جهت بندوبست آن هر دو صوبه با وصف بیماری
مهلک و شدت ضعف از برهانپور برآمده در خیمه که جانب جنوبی زین آباد بسمت خجسته بنیاد ایستاده
کرده بودند داخل شد و ناصر جنگ را موافق معمول همراه گرفت و در آنجا باران بموسم بشدت بارید از
کثرت گل و لای از آنجا کوچ کرده بر کنار دریای تپتی قریب بموهن ماله فرود آمد روز بروز قوت ضعیف و
ضعف قوی شد تا اینکه سر رشتهٔ اعتدال مزاج از دست رفت و آثار سفر آخرت هویدا گشت پس بتاریخ
چهارم ماه جمادی الآخر سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک هجری نواب ناصر جنگ را طلبداشته کلمات مواعظ
ارشاد نمود ارشاد اول آنکه رئیس دکن را لازم که تا مرتبه که رسید از اینملک است آشتی ورزد
دویم اینکه در هدم بنیاد بنی آدم که بنیاد رب العالمین است تامل کند و مجرم واجب القتل را بقاضی
که حاکم شرع است تفویض نماید سیوم آنکه استراحت دوست نباشد و ترک سفر نکند که انتظام
منوط بآنست و چهاونی جهت استراحت خلایق ضرور داند و تعیناتی مردم سپاه بتقاریب با وطان آنها
تا قطع نسل نشود لابد شناسد چهارم آنکه اوقات شبانروزی را برای بندگی خدا و انجاح کار خلق الله
و استراحت خود توزیع نماید و هیچگاه معطل ننشیند پنجم آنکه در مهمات استمداد از انفاس همت
بزرگان و درویشان مینموده باشد ششم آنکه اتلاف حق کسی نکند و ملازمان خدمتگذار را نوبت

بنوبت

بنوبت بخدمات میواجبه باشد و بعد یکسال دو سال بعزل یکی دیگری را مامور سازد اما ادنی را بکار اعلی
و اعلی را بکار ادنی مقرر نسازد هفتم آنکه حد هر کس نگاهدارد و برادران صغیر را مثل فرزندان داند و ایشان
را در محفل خود باریاب نگرداند و آداب ظل سبحانی که خداوند نعمت اند از دست ندهد تا نادر شاه والی
ایران از غلبه بدهلی رسید و بفرط عنایت ما را العطای سلطنت هندوستان اشعار کرد فی الفور عرض کردم
که ما مردم نوکر پیشه مشهور بنمک حرامی خواهیم شد و حضرت را به بدعهدی شهرت خواهند داد محظوظ شده
آفرین گفت هشتم آنکه تا ممکن و مقدور در جنگ از خود اقدام نکند گو جمعیت طرف ثانی کم باشد
و چون طرف مقابل مبادرت نماید استمداد از خدا نموده بمدافعه پردازد و با آنکه در صلح زند جنگ نجوید
نهم آنکه قید مور و بندت ورا مداس را که برهمزن دولت و محبوس در قلعه محمد نگر اند رها نکند که قید اینها
موجب انتظام امور ریاست است بعد این ارشادات فرمود که بروید و به بند و بست کارخانجات پردازید
که مهلت زیاده یافته نمیشود بخدا سپردم که هدایت بدهد و خدا معین شماست نواب ناصر جنگ پس از
استماع اینکلمات گریه و زاری آغاز نهاد نواب فرمود که اینوقت گریه نیست بیرون رفته به تنظیم امور
باید پرداخت نواب ناصر جنگ حسب الامر با چشم گریان و دل بریان بیرون آمده شروع به تنظیم و تنسیق
امور نمود که نواب عالیجناب متوجه بهشت شد و همین فقره یعنی متوجه بهشت تاریخ رحلت آنعالیجناب است
لاش را شب همچنان گذاشتند و بامداد آن در جائی که قبض ارواح شده بود بتغسیل و تکفین پرداختند
و جسد شریف را در تابوت گذاشته و نماز گذارده روانه خجسته بنیاد نمودند و بعد رسیدن تابوت در آنجا
در روضه حضرت برهان الدین غریب قدس سره بخاک سپردند و در همین سال فردوس آرامگاه محمد شاه
و وزیر او اعتماد الدوله قمر الدینخان از جهان فانی بعالم جاودانی شتافتند میر آزاد بیت گشت تاریخ چون کشیدم آه

موتِ شاه و وزیر و آصفجاه و هم از وست قطعه سه رکنِ مملکت هند از جهان رفتند فآه و حیف
سه دُرِّ یگانه از کفِ دهر برای رحلتِ این هر سه یافتم تاریخ نماند شاه زمان با وزیر و آصفجاه

مخفی نماند که اول قمر الدینخان وزیر تاریخِ بیست و دویم ماه ربیع الاول و بعد از آن فردوس آرامگاه بفاصله یکماه و چند روز در اواخر ماه ربیع الثانی و بعد سی و هفت روز نواب مغفرتمآب بروضهٔ رضوان خرامیدند و سنین عمر شریف نواب مغفرتمآب هشتاد و نه سال بود از آنجمله بیست سال در خدمت حضرت بزرگوار خود و بیست و نه سال بامارت و کامرانی گذرانید و قریب سی سال بریاستِ شش صوبه دکن سپری گردانید و میر غلام علی آزاد بلگرامی در خزانهٔ عامره بزبان قلم داده که نواب مغفرتمآب وقت رحلت شش پسر والاگهر گذاشت یکی میر محمد پناه امیر الامرا فیروز جنگ دوم میر احمد نظام الدوله ناصر جنگ و این هر دو برادر از بطن یکمادر سیوم میر سید محمد امیر الممالک صلابت جنگ چهارم آصفجاه ثانی میر نظام علیخان بهادر اسد جنگ پنجم میر محمد شریف بسالت جنگ برهان الملک که من بعد بخطاب شجاع الملک مخاطب گشت ششم میر مغل علی ناصر الملک و امهاتِ اینچهار فرزند جداگانه اند ذکر محامد آن عالیجناب نظر کرده حضرت و مآب انجناب مستطاب از اعاظم امرای دولتِ تیموریه بود تربیت یافته حضرتِ خلدمکان بود و جمیع امرای فردوس آرامگاه عیالِ او بودند و اداب فرزندانه بمقام میرسانیدند و در امور معاش و معاد صاحبِ رای و صائب و فکرِ ثاقب بود عدالت گستر و انصاف گزین ذو صولت صاحب تمکین تمشیتِ امور بر طبقِ فرموده خدا و رسول که سراپا عدالت می نمود و از تبذیر و تقصیر که ممنوع و منهی عنه است نهایت بری بود حکایت میکنند که دیوانی سه کارِ فیض مدارِ خود با پانصد روپیه درماهه بحال نموده خان انبیره امیر الامرا شایسته خان که خالِ حضرتِ خلدمکان بود تقرر فرموده خان

مزبور

معزی الیه که امیر کبیر بود و مخارج کثیر داشت بوساطت بعضی امرا بعرض رسانید که ادنی متصدی دیوانی حضرت آنقدر مداخل دارد که هفت هشت شتر جهت باربرداری نگاه میدارد و فدوی که دیوان سرکار عالی بود و اقلاً چهل پنجاه شتر باربردار در کارخانه خود داشته باشد در ماهه پانصد روپیه بخیان اخراجات کجا کفاف می کند نواب عدل گستر خلق پرور فرمود که متصدیان از سرکار زیاده از هفت هشت روپیه در ماهه نمی یابند مگر از اهل مطالب بحسن سلوک برای کارروائی خود باسترضا پنسیره یا نیم پنسیره برسم حق تحریر میگیرند خداوند و خان میخواهد که از سرکار رما وجه اخراجات کارخانه خود گیرد این امر چگونه موافقت خواهد کرد باز واسطه بجرات عرض نمود که خداوندا خان بنده مرد متدین است انچه از سرکار مقرر خواهد شد در آن کارروائی خود نموده کار سرکار ربدیانت سرانجام خواهد داد بمجرد استماع این سخن از تکیه که پشت زده نشسته بودند بدر زانو شده بعنف فرمود که انچه توصیف است که میگویند جوهر دیانت این ستون چشمه هم دارد مرد کاردان باید که بسلیقه کاردانی زر پیدا کند و بخورد و بخوراند نه انکه روا دار نقصان مال سرکار گردد معلوم شد که سلیقه کار ندارد و بعد از ان فرمود که میر محمد حسین خان وقت مغرب برد لوذی محل حاضر شود و چنانچه خان مشار الیه حسب الحکم در آنوقت حاضر شد و ناظر ذیوذی نظر بر ینکه خود بدولت در بیجا رونق افزا میشوند چراغی زیاده از معمول در آنجا افروخت بعد استماع خبر حاضر شدن خان مذکور بر آمد نمود ناگاه نگاه بر آن چراغ افتاد فرمود که این چراغ زاید که افروخته است عرض کردند که ناظر ذیوذی نظر به بر آمد فرمودن جناب عالی فرمود که ما هر گاه بر آمد میکنیم روشنی همراه می باشد این چراغ زاید چرا و در کدام حساب مجرا خان مشار الیه عرض کرد که در سرکار لکها خرچ میشود و اینهم دام هم بتصدق حضرت هزار ها پیدا می کنند اگر برای روغن چراغ یک پنسیر خرچ شد مضایقه ندارد حضرت عفو تقصیرات او فرمایند بعد شنیدن این عرض فرمود خرچ لکهای بجا مضایقه ندارد و پنسیره بیجا

بمنطوق کریمه انّ الله لا یحبّ المسرفین ممنوع و منهی عنه است و این مردم که هزارها بکدِّ یمین
و عرق جبین بهم میرسانند حق زن و فرزندان اینهاست ما روادار این نیستیم که از حق اهل و عیال
بشیری در سرکار ما خرج شود و بعد این گفتگو بمحل تشریف فرما شد غرض از ایشان این سخن تعلیم
مراتب دیوانی بود و خالی از حکمت نبود چنانچه خدابنده خان بعد اطلاع برین ماجرا بامدادان
بدرمایهٔ مذکور راضی گردید و استدعای خدمت دیوانی کرده خلعت پوشید و گرنه نزد آن دریادل گنج‌بخش
سیرچشم لک لک برابر پشیزه نبود چنانچه خافیخان نوشته در ایامیکه آن ابر مطیر فیض ترک نوکری و منصب
پادشاهی نموده عزلت گزیده بود مشرف و بعضی عملهٔ جواهرخانه جواهر گران بها را از زیور جواهر و
مرصع آلات برآورده بجای آن جواهر دیگر بهمان رنگ و چهره درست کرده نصب نمودند بعد از آنکه
منصب پادشاهی برگزیده صاحب اقتدار گردید هرچند متصدیان سرکار خواستند که از آن متعلقان
بچشم نمائی مواخذه و بازخواست کنند آن آیهٔ رحمت آله بپاس آبرو و حرمت مردم هرگز تجویز
بازخواست نشد و نیز خافیخان بزبان قلم داده که متصدیان بعرض رسانیدند که داودخان پنی در عمل
خود قریب بیست لک روپیه بابت ضلعداری و فوجداری و راهداری از زمینداران و رعایای پرگنات
صوبهٔ خاندیس و بالاگهات باتفاق غنیم که باهم هیچ شیر و شکر آمیز بودند در سرکار خویش میگرفت
الحال هرچه ارشاد در جواب فرمود که ما معاف کردیم و همیشه بدیوانیان تاکید بلیغ مینمود که در پرگنات
و محالات بعمال و جاگیرداران برنگارند که از ابواب ضلعداری و فوجداری و راهداری و دیگر بدعات که حکام
ظلم خصال بدمآل بنای آن گذاشته اند دامی و درمی نگیرند که ما این بدعات موقوف کرده ایم و رعایا را
معاف نموده ایم و ترحم در مزاج عالی بآن درجه بود که هرگز حکم بقطع ید سارق و قصاص نمی نمود و بحکام شرع

امر بو

شریف میفرمود که بموجب حکم شرع عمل نمایند علما و صلحا و زهاد و فقرا دوست بود و همیشه بدرگاه
والای او از دور و نزدیک بوساطت صدر می آمدند و فراخور قسمت فیضیاب گشته میرفتند و اعتقاد
بفقرای صاحب کمال و مشایخ صاحب حال داشت اکثر بزیارت ایشان میرفت و استمداد مینمود
پیوسته همچو خلد مکان جویا و طلبکار مردم نیک سیرت کارطلب و اهل کمال بود و مردم لایق را بیکار
نمیداشت **حکایت** روزی آنعالیجناب قدرشناس مردم در موسم گرما وقت سه پهر بالای بام
دولتخانه نشسته بود که جوقی از کبوتران تیز پرواز از نزدیکی گذشت انچنانکه هوای پرهای آن کبوتران
ببدن مبارک رسید فرمود این جوق کبوتران کیست و کدام بیکار با بیکار تضییع اوقات گرانمایهٔ خود میکند
حاضران مجلس عرض نمودند که صف شکنخان بقرب جوار میمانند و اکثر اوقات بلهو لعب میگذرانند و چون
درآن ایام خانمذکور بنابر مرافقت نواب ناصرجنگ معاتب گشته خانه نشین شده بود فرمودند قصور ما است
که اینچنین آدم کارطلب را معطل و بیکار میداریم اگر در ایام بیکاری بموجب قول حکما که فرموده اند النفس
ان لم تشغلها تشغلك باینچنین اشتغال اشتغال نورزد چکند روز دوم خانمذکور را طلبداشته بخدمت خانسامانی
برار سرفراز نمودند آنعالیجناب نهایت متحمل و رستم دل و سراپا کوه حلم و وقار با عظمت و شوکت و اقتدار بود و
مغلوب کشتن شیران بیشه نبرد مثل سادات باره و مبارزخان در مقابلهٔ او برهان کمال شجاعت آن
عالیجناب است و از شواهد حلم و تمکین انچه که نقل میکنند که روزی متهورخان نام سید عالم علیخان را بلفظ
شهید بر زبان آورد نواب عالیجناب فرمود که مسلمانی اگر بدست مسلمان کشته شود آنرا شهید نمیگویند
متهورخان بیباکانه گفت درینصورت حضرت امام حسین علیه السلام نیز شهید نیست نواب سراپا
حلم و تمکین سکوت ورزیده و گاه گاهی با بعضی امرا باریافتگان محفل خاص بطریق مباسطت اتباعاً بسنة الرسول

الکرام لطیفه می گفت گویند سید شریف خان تنباکو بسیار می کشید چون در حضور موافقت نمی کرد از
مجلس برخاسته بیرون میرفت و تنباکو کشیده باز در مجلس می آمد نواب عالیجناب انیسی را دریافته
روزی بطریق لطیفه فرمود که مردم ملت محمدی اگرچه بلاشک بهشتی اند لیکن چون خوی تنباکو
کشیدن دارند البته در آنجا محتاج آتش خواهند شد و آتش در بهشت نیست پس اینها را بدین روی
بدوزخ برای آتش ضرور خواهد افتاد سید شریف در جواب گفت که ما مردم حضور جناب عالی فکر
این امر نداریم چرا که منقله برای قهوه در آنجا خواهد آمد یکدو اخگر از آن گرفته بر چلم خود خواهیم گذاشت
و در روز جشن بهترین لباس و آرایش اساس دولت از تکلف در فرش و مسند و پوشیدن جواهر
میپرداخت و در مابقی ایام بلباس بی تکلفانه مثل پوشاک خلد مکان میساخت و تقسیم اوقات بابرکات
باین قسم نموده بود که بعد ادای نماز صبح و فراغ اوراد تا دو پهر بکار و بار امور ریاست اشتغال می ورزید
و در امور جزوی و کلی خود بنفس نفیس متوجه میگردید و سه پهر بعد ادای نماز فریضه تلاوت کلام الله
و استماع حدیث شریف و همکلامی با اهل کمال و صلحا و فقرا مشغول میبود و گاه گاه بصاحب طبعان
سخن سنج اختلاط مینمود و اگر شاعری در مدح او قصیده و شعری گفته میگذرانید خوشنود بان نمی گردید
و اگر شعری قابل صله بودی صله آن بقدر قدر و منزلت عطا فرمودی و تعصب در مزاج نداشت و بجناب
حضرات ائمه معصومین علیهم السلام اعتقاد خاص داشت غرض محامد آن عالیجناب زیاده برین است
که در تقریر و تحریر گنجد ملخص همه مناقب آنکه مجبول بخیر بود السعید سعید فی بطن امه از آثار یادگار آن عالیجناب
است حصار شهر پناه برهانپور که در سنه احدی واربعین و مایه والف بنای آن گذاشت و بمرور باتمام رسید
و نیز در سنه مذکور احداث و آبادی نظام آباد بالای گتل فردانور است که در ویرانه محض طرح آبادی

انداخت و مسجد و کاروان سرا و دولتخانه و پل تعمیر ساخت و از جملهٔ آن آثار اتمام حصار شهرپناه
حیدرآباد است چنانچه پیش ازین بزبان قلم داده شد و از آنجمله نهر میر سول است که در شهر اورنگ آباد
آورده و چون بنابر امتداد اعصار و مرور دهور روی پر روانی احکام مرمت آن رو بخرابی و شکست آورده
بود درین زمان که سنه یکهزار و دوصد و بست و دو هجری است مؤلف این کتاب نیازمند بارگاه الهی
نظر برینکه ابقای آن موجب یادگاری و باعث استراحت خلایق است بتجدید مرمت آن مینماید چنانچه
شیخ الاسلام خان قاضی بلدهٔ خجسته بنیاد را بر عهدهٔ آنخدمت بابرکت مامور ساخته است و نیز
از یادگار نواب مغفرت مآب دیوانی است مشحون باشعار آبدار اول شاکر تخلص میفرمود و بعد از آن صفی
تقرر نمود و اختتام کلام بترقیم چند اشعار از طبع زاد آن والا تبار نموده میشود شعر چون گل بوی یار گریبان
دریدنی است آهی ز سوز سینه بریان کشیدنی است ز نظاره دل بنقش و نگار جهان مبند رنگی که دیده
برخ گل پریدنی است شاکر برنگ برق در عرصهٔ خیال دامن ز خویش برزده یکره دویدنی است وله تا مقابل کرد
با خود حسن یار آئینه را آمد آب تازه بر روی کار آئینه را وله به که تصویر کشی هیئت انسانی را تا تماشا
کنی این انجمن فانی را ای بسا کار که غفلت بسر انجام آرد خواب بیدار کند یوسف کنعانی را وله ز شور بحر
فهمیده بخت حبابش را بسامان فنای خود حبابش چو آتش را سوخت تا داغ محبت دل دیوانهٔ ما شمع گردید
بگرد سر پروانهٔ ما طرح کاشانهٔ ما ریخته رنگ فناست عرق آلوده رود سیل ز ویرانهٔ ما وله میکنم روی
طلب هر جا که میخوانی مرا مایلم همچون ورق هر سو که گردانی مرا در طلب بیدست و پایم همتی امداد دل تا برد
سیلاب اشک آنجا بآسانی مرا سیر گلزار ندامت هم بهاری داشته است میبرد در عالم دیگر پشیمانی مرا
وله به تبسم نشود همت عاشق قانع نیم ساغر نبرد تشنگی استاز او وله آصف ز حدیث نبوی می کشد انجام

سپهر علی آب زکوثر توان خورد باب دویم در بیان احوال مشمول رحمت رب مجید
نواب نظام الدوله میر احمد خان بهادر ناصر جنگ شهید و بعضی وقایع دیگر که
بعد شهادت آن مغفور مبرور بظهور پیوست مشتمل بر سه فصل فصل اول در ذکر احوال
آن نیر سپهر عظمت و شوکت من ابتدای طلوع از افق ولادت باسعادت
تا رسیدن باوج ریاست و در ذیل آن بیان احوال مرتبه فنا داندیشه تمرد پیشه

بزبانی ثقات مسموع شده که نواب مغفرت مآب صبیه بعضی مشایخ کلبرکه را که از بطن سیده عفیفه بود و بجمال
صورت و کمال معنی که عبارت از حسن سیرت است اتصاف داشت بعد فوت پدرش نظر بعلو نسب او
جهت سیادت بوساطت بعضی محرمان خاص خواستگاری نموده بعقد ازدواج خود در آورد و از بطن آن
سیده عفیفه صحیح النسب دو فرزند ارجمند متولد شد یکی میر محمد پناه المخاطب بامیر الامرا فیروز جنگ که در حضور
پادشاه به نیابت پدر بزرگوار خود بود دوم میر احمد المخاطب بنظام الدوله ناصر جنگ گویند چون این آفتاب
سپهر دولت یعنی میر احمد از افق ولادت طلوع کرد نواب عالیجناب جشن دولتمندانه ترتیب داده بساط انبساط
و نشاط گسترد و ارکان دولت را بانعام و اکرام فراخور حال نواخت و عنان عطوفت به پرورش آن مولود مسعود
معطوف ساخت و چون بسن چهار سال و چهار ماه و چهار روز رسید شادی بسم الله چنانچه رسم این مملکت است
بتکلف هرچه تمامتر ترتیب داده و آن قرة العین خود را پیش استاد ادیب دانشمند فرستاد تا مراتب علم و
آداب اکتساب نماید و بعد از آنکه بسن رشد و تمیز رسید و از علوم و فنونیکه دانستن آن روسا را لازم بهره اندوز
گردید نواب مغفرت مآب نهایت مسرور گشته در دل خود آن قرة العین را جا داد تا اینکه هنگام توجه بشاهجهان آباد
در سنه خمسین و مایه والف رتق و فتق صوبجات دکن بنیابت آن فرزند ارجمند تفویض فرمود و آن والاگهر

[illegible]

در تنظیم و تنسیق امور مملکت و امنیت بلاد و امصار و رفاه و فلاح عامهٔ خلایق تدابیر صائبه و مساعی جمیله
مبذول نمود و صمصام الدوله شاهنوازخان را پیش آورده بدیوانی سرکار خود و دیوانی پادشاهی سرفراز
ساخت و وضیع و شریف منتسبان دولت عظمی را ببذل انعامات و عطای مناصب و خطابات و جاگیرات
بنواخت و غنیم مرهته را که در دکن تسلط بهم رسانیده و صوبه مالوا را بتصرف درآورده تا حوالی دارالخلافت دست
تاراج میگشاد گوشمال واقعی داد مفصل این مجمل آنکه چون وهنی در سلطنت هندوستان از ورود نادرشاه راه یافت باجیراو
بضبط جاگیرات منصبداران دکن که از جانب پادشاه و نواب مغفرت‌مآب آصفجاه مقرر بود پرداخت و بعد مراجعت
نادرشاه از هند بولایت خود نواب نظام الدوله ناصرجنگ سفیری نزد باجیراو فرستاده بساط پیغامهای وعید گسترد
باجیراو در آنوقت دست از ضبط جاگیرات کشید و بعد دو سال در سنه اثنین و خمسین و مایه و الف اعلام مخالفت
با نواب نظام الدوله ناصرجنگ برافراشته درصدد انتزاع مملکت دکن از دست آن رئیس الاسلام برآمد
و فوجی فراهم آورده در جنوبی سواد اورنگ آباد نزول نمود نواب نظام الدوله با جمعیتی که در شهر داشت
بعزم جهاد و تخریب دارالحرب بونا از خجسته بنیاد نهضت فرمود و بعد مقابله غالب آمده و غنیم را زده از طرف
دریای گنگ اعلام نصرت افراشت و از بیست و هشتم شوال تا قریب عید قربان یکماه و چند روز قربانی
مردم بود و نایرهٔ جدال و قتال اشتعال داشت با آنکه فوج غنیم پنجاه هزار سوار بود و فوج اسلام بده هزار
نمیکشید هر روز غازیان اسلام چیره دستی نموده کفار را پس پا می‌کردند باجیراو صرفهٔ خود در جنگ ندیده
بصلح گرائید و آمده با نظام الدوله احراز شرف ملازمت کرد نواب نظام الدوله جهت تاسیس بنای الفت
سرکار کهرگون و سرکار هندیه بجاگیر او عطا فرمود باجیراو بعد مصالحه مغلوبانه متوجه مالوا شد تا کنار نربدا رسید
و دوازدهم شهر صفر سنه ثلاث و خمسین و مایه و الف بعلت غصه مرگی چنانچه پیش ازین در ذکر احوال

نواب مغفرت مآب بزبان قلم داده شد اسیر سرپنجه اجل گردید الغرض نواب نظام الدوله بهادر عرصه دکن را در ایام نیابت از ترکتاز حوادث محفوظ و مصئون داشت و چون در سال مذکور نواب مغفرتمآب از دار الخلافت دهلی الویه معاودت بدکن افراشت منویان نظام الدوله را برسر تا پی آوردند تا آنکه مصدر حرکاتی شد که پیش ازین در احوال نواب مغفرتمآب بزبان قلم گذشت و در سال یکهزار و یکصد و پنجاه و هشت در حیدرآباد او را امور و عنایت ساخته و بعطای صوبه داری خجسته بنیاد و نواحیه آن صوب مرخص فرموده و در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و نهه چون نواب عالیجناب از حیدرآباد به بهار رسید آن والاگهر را از اورنگ آباد نزد خود طلب نمود نواب نظام الدوله بعد رسیدن بحضور همراه پدر بزرگوار جانب والکنده روی توجه آورد و از آنجا بوالا حکم والد ماجد خود بصوب سریرنگ پتن که دار الاقامت راجه میسور بود جهت گرفتن پیشکش متوجه شد و بعد رسیدن آنجا پیشکش معتد به از راجه مذکور گرفته خود را پیش نواب مغفرتمآب رسانید و مورد تحسین و آفرین گردید و بعد از آن نواب عالیجناب نواب ناصرجنگ بهادر را همراه گرفته بصوب دار السرور برهانپور نهضت فرمود و چندی در برهانپور اقامت ورزیده نواب مغفرتمآب از دار السرور فانی متوجه دار السرور جاودانی شد

فصل دویم در احوال نواب ناصرجنگ شهید از زمان جلوس بر مسند فرمانروائی دکن تا رحلت ازین سرای پرکلفت و محن

آورده اند که بعد توجه نواب مغفرت مآب به بهشت برین نواب نظام الدوله ناصرجنگ مسند ایالت دکن را بالاستبداد زیب و زینت بخشید و تا سه روز تعزیه بموقوفی نوبت بعمل آورده روز سیوم موافق ضابطه ختم کلام الهی و فاتحه پرداخته روز چهارم که نهم جمادی الاخری بود نوبت نواخته از برهانپور نهضت نموده متوجه خجسته بنیاد گردید و میر احمد خان دیوان را از تغیر خواجه مومن خان بصوبه داری برهانپور سرفرازی بخشید

۴۷ وا دیگر منزل همراه رکاب بوده از منزل دویم رخصت انصراف یافته داخل برهانپور شد و خانه‌معزول
از هنگامهٔ تنخواه‌داران تنگ آمده لاعلاج اثاث البیت را فروخته در تنخواه آنها داده رهائی یافت
و نواب ناصر جنگ از راه شکرکهیره روان گشته رونق افزای بلدهٔ خجسته بنیاد گردید و ایام برشکال
در آنجا گذرانید و پورنچند را از دیوانی معزول نموده میر عبدالرزاق خان ابن کاظم خان را مخاطب شاهنواز خان
کرده بخدمت دیوانی نواخت و موروپنڈت را مخاطب به رای رشنداس نموده به پیشکاری خان موصوف
بلند پایه ساخت و عبدالحسین خان ابن حکیم نقیخان را از تغیر دلدلیرخان بخدمت میرآتشی عز اختصاص بخشید
و قاضی محمد دایم را که سابق از رفقای خواجم قلیخان بود و بهره از علم و ذوقی از سخن داشت و صوفی
تخلص میکرد بمنصب هزاری امتیاز داده صدر دکن گردانید و عوض بیگ خانسامان سرکار خود را
مخاطب بشاه بیگخان کرده از تغیر ابوتراب خان ابن بهرام جنگ خانسامان کل ساخت شاه بیگخان
استقلال تمام یافته با اکثر متصدیان سرکار مناقشه پرداخت و اکثر را معرض خطاب و عتاب آورد
و سعدالله خان بهادر مظفر جنگ را که سابق مخاطب بهدایت محی الدینخان بود و پسر متوسلخان و نبیرهٔ
نواب مغفرتمآب میشد بحضور طلب فرمود و او درین امر متابعت ننموده گفت که حکومت این اولکه جدّ من
بمن ارزانی فرموده مرا معاف دارند و اینمعنی باعث آزردگی و ناخوشی نواب ناصر جنگ شد لیکن چون
در آن آوان عزیمت هندوستان حسب الطلب پادشاه نموده بود و تحمل را کار فرموده تدارک را بوقت
دیگر انداخت و سبب طلب پادشاه آن بود که چون خبر واقعهٔ هایلهٔ نواب مغفرتمآب بعرض پادشاه
رسید متاسف و غمگین گردیده عماد الملک غازی الدینخان بهادر فیروز جنگ خلف الصدق نواب
مغفرتمآب را که در دار الخلافت بود بحضور طلبداشته خلعت ماتمی عطا نمود و بعد چهار پهر از خدمت

۱۷۵ وزارت که تا این زمان بانتظار رسیدن نواب مغفرت مآب ملتوی داشته بود بابو المنصور خان
مرحمت فرموده و اورا بخطاب برهان الملک و منصب نه هزاری نه هزار سوار سر بلند ساخت و
سید صلابتخان را مخاطب بامیر الامرا سید سادات خان بهادر ذو الفقار جنگ نموده بمنصب هشت هزاری
هشت هزار سوار و خدمت میر بخشیگری نواخت و جاوید خان خواجه سرا را مخاطب نواب بهادر
گردانیده و مدار و عملی دیوان خاص و صاحب اختیاری عز امتیاز بخشید و بعد چندی بنابر رعونت مزاج
برهان الملک وزیر مزاج ظل سبحانی از و منحرف گردیده و بوساطت جاوید خان خواجه سرا که نفاق باوزیر
داشت شقهٔ پادشاه بخط خاص مشعر بطلب بنام نواب ناصر جنگ بخفیه شرف صدور یافت و خواجه سرای
مذکور نیز نوشت که بهر نوع بشاهجهان آباد باید شتافت که انتظام امور سلطنت منوط برسیدن آنجناب است
بنابرین نواب ناصر جنگ در سنه یکهزار و یکصد و شصت و دو باوصف موانع از وجود مفاسد دکن
و وسواس بغی هدایت محی الدین خان بمحض امتثال حکم ظل سبحانی و اصلاح کارهای پادشاهی با فوج گران
و توپخانهٔ فراوان عازم هندوستان شد و قاضی محمد دایم را از عزل ابو الخیر خان بفوجداری بگلانه و ابو الخیر خان را
باوصف معزول نمودن بافزونی خطاب شمشیر بهادر و سید شریف خان صوبه دار برار را بخطاب شجاعت جنگ
نواخته و سید لشکر خان را مخاطب به نصیر جنگ کرده و بنیابت خود در خجسته بنیاد گذاشته بصوب شاهجهان آباد
کوچ فرموده و از راه ظفر آباد که التمغای داود خان پنی و الیسکان او بود روانه شد و در اثنای راه از ظفر آباد
صف شکنخان بتهمت آنکه کنیز بعضی افاغنه باشارهٔ او گریخته است از دست افاغنه بقتل رسید و نواب
ناصر جنگ بالکوکبه تمام در ماه جمادی الاولی وارد برهانپور شد و از آنجا شاهنواز خان را با دو سه هزار سوار
جانب اورنگ آباد روانه نمود و بروایتی هنگام برآمدن از خجسته بنیاد شاهنواز خان را که خدمت دیوانی

دکن

داشت برای بند و بست امور دکن گذاشته وقت وداع انگشتری خود با و عنایت کرده فرمود این مهر سلیمانیست
قدر این باید دانست و خود برنالهٔ پانڈهار برای عرس نواب مغفرت‌مآب چهار روز مقام کرده بصوب
شاه‌جهان‌آباد کوچ فرموده و بعضی از خدمهٔ محل را بهمراهی منصبداران برهانپور باورنگ آباد روانه ساخته
تا کنار نربدا جلوریز خود را رسانید درین اثنا شقهٔ دستخط پادشاه ناسخ عزیمت حضور و خبر تردد از سرکشی
و بی اعتدالی هدایت محی الدینخان نیز بتواتر رسید بنابرین نواب ناصرجنگ مراجعت باورنگ آباد مصمم نموده
عرضی بحضور فرستاده اعلام معاودت افراخت و خواجم قلیخان بهادر را بنظامت دارالسرور نواخت

نقل عرضی نواب ناصرجنگ پیش ازین بعز عرض اقدس اشرف رسانیده که بمجرد ورود
شقهٔ قدسی بمحض ارادت و صرف اعتقاد و نظر بعواقب و موانع نکرده از خجسته بنیاد روانه شد و بنابر ترتیب
افواج و تعین مردم بصوبجات و تهیهٔ سفر و استعداد ادوات دفع اعدای دین و دولت وقفه در نواحی اورنگ آباد
نموده بعد طمانیت از مهام مذکور بدارالسرور رسید و بعد ترخیص دیگر اقطاع‌داران و تتمیم ساز و سامان کما حقه
بعساکر یکه امضای احکام والا باقصی کابل و بنگاله توانند بعزم آستانبوس روانه شد و از کثرت مصارف
که در سفر عزیمت لاحق شد و بلکوک انجامید اندیشه نموده و سپاه را قاطبةً اضافها و رفقا را مساعده داده
طی مراحل متوالی کرده بر دریای نربدا رسید و متهیهٔ عبور بود و از فرط فرح قرب قدمبوس در هر منزل از خود
میبالید و بخیال این مسرت سر باوج فلک میرسانید و محن گل و لای مالوا و شدت باد و باران بر سبات مسافت
سعید کرده بخاطر نمی آورد و یکمنزل می انگاشت که هجدهم جمادی الاخری کنار نربدا که فردای آن عبور مقرر بود
شقهٔ قدسی موشح بخط خاص کرامت اختصاص بورود مسعود سر بلند ساخت ازانجا که محتوی بر بشارت
صدور فرمان والاشان مرحمت عنوان متضمن تفویض صوبجات دکن و دیگر عطیات سراپا برکات بود موجب

ادای آداب شکر و سپاس کرده و بدستور حضور تقدیم رسید و مضمون معاودت که بیام دوری و حکم هجوری
بعاشق شیفته که مشعوف آستان بوسی و مشتاق تقبیل عتبه عالیه است رسانیده دل را بیتاب و دیده را
بجواب ساخت نظر برانکه برلیغ قضا تبلیغ مفروض الامتثال و واجب الاتباع است و بمذهب فدوی صادق
و مشرب فدائی عاشق تجاوز از مامور منهی و محذور است بر سنت سنیه حضرت یعقوب فصبر جمیل و الله
المستعان گویان مراجعت نمود اما امید بفضل الهی و تفضلات مقدس معلی قویست که دعای فدوی مستجاب
خواهد شد و دیده بسعادت دیدار مستسعد خواهد گردید ان الله علی کل شئ قدیر الحاصل اواخر
جمادی الاخری از کنار دریای نربدا معاودت کرده از دریای تپتی بنا بر شدت باران بجد و جهد بسیار عبور نمود
و بعد از آن بهزار صعوبت به سبب کثرت باران بخجسته بنیاد رسید و موسم برشکال در انجا توقف گزید

ذکر توجه مظفر جنگ بصوب ارکات بعزم تسخیر و کشته شدن انور الدین خان بهادر بحکم تقدیر و متوجه شدن نواب ناصر جنگ شهید بصوب ارکات برای تنبیه باغیان و شهادت یافتن بر دست طاغیان

چون سعد الله خان بهادر مظفر جنگ بر عزیمت
نواب ناصر جنگ جانب شاه جهان آباد و رسیدن تا برهانپور اطلاع یافت و حسین دوست خان عرف
چندا صاحب از روسای نوایت که نبیره سعادت الله خان و داماد علی دوست خان فوجدار و دیوان ارکات
بوده و پیوسته تحریص تسخیر ملک کرناتک و شهر ارکات مینمود هرچند شاهنواز خان و سید لشکر خان بر عزیمت
مظفر جنگ آگهی یافته خطوط مواعظت و اندرز نوشتند و نواب ناصر جنگ را رفقا که از جهت رعونتی که در
مزاج داشت و فراخور رتبه هر کس سلوک نمی نمود ناخوش بودند از حقیقت حال کماهی اطلاع نمی دادند بالجمله
مظفر جنگ باتفاق چندا صاحب بصوب ارکات بعزم تسخیر روانه شد و انور الدین خان بهادر در کوپاموی

الجا

المخاطب بشهامت جنگ که ایالت آن اولکه از عهد نواب مغفرت مآب بکمال استقلال بازنشت علاوه
داشت بعزم مقابله مظفرجنگ از ارکات برآمده چند مراحل طی کرده اعلام استقامت افراشت مظفرجنگ
بدلالت چندا صاحب از راه دیگر خود را بارکات رسانیده شهر را بدست آورد و بعد حصول دلجمعی از بندوبست
شهر با جمعی غفیر از فرنگیان فرانسیس ساکن بندر پهلچری که بوساطت چندا صاحب با مظفرجنگ ملحق شده
بودند بر سر انورالدینخان رسیده شانزدهم شعبان سنه یکهزار و یکصد و شصت و دو مصاف آرا گردید
و حسب تقدیر انورالدینخان بقتل رسید و نواب ناصرجنگ باستماع اینخبر درصدد گرد آوری افواج و اجتماع
سرداران نامی دکن و تهیه اسباب جنگ گشته و نظامت خجسته بنیاد با بوالخیرخان شمشیر بهادر مفوض
ساخته در ماه شوال از اورنگ آباد برآمده با هشتاد هزار سوار جرار و توپخانه بیشمار و یک لک پیاده بعزم تنبیه
باغیان متوجه شد و بکوچهای متواتر در فرصت قلیل قریب ادهونی و رایچور رسید درین اثنا معذرتنامجات
مظفرجنگ متضمن اینکه آنچه زر واجبی از دیگران بسرکار واصل می گردد از اینجانب گرفته همچو مردم دیگر عامل
تصور فرمایند و دست از منازعت بردارند نواب ناصرجنگ در جواب آن زبان خود را بانجز الفاظ تهدید
و حرفهای خشونت آشنا ساخت لاعلاج مظفرجنگ آماده پیکار گشته و بقلعداران متعلقه خود که در تصرف
او بود مثل قلعداران ادهونی و رایچور برای محافظت تاکید نوشت قلعداران سعی بلیغ در حراست قلعه نمودند و نواب
ناصرجنگ ملتفت به تسخیر قلاع نگشته مهم مظفرجنگ را مقدم دانسته در سنه یکهزار و یکصد و شصت و سه هجری
باشنه کوب بکرناتک رسید مظفرجنگ با فوج فرانسیس که بمعرفت چندا صاحب ملازم گشته بود از
ارکات برآمد و چون فوج نواب ناصرجنگ اضعاف مضاعف جمعیت او بود اندیشه مند گشته قبایل خود را
به قلعه پهلچری که بنهایت استحکام داشت برده و در انجا گذاشته بتاریخ بست و ششم ربیع الآخر از قلعه بیرون

آمده با نواب ناصر جنگ که بفاصله دو سه کروه از آن قلعه نزول اجلال فرموده بود مصاف آرا گشت و تمام
آن روز جنگ توپخانه بود و چون آفتاب غروب کرد آتش جدال و قتال فرو نشست و تمام شب مانند شب
شبخون فرنگ از بیدار باش و هشیار باش گذشت روز دویم آن نواب ناصر جنگ شاهنواز خان و محمد انورخان
را که در سحر بیانی و تزویر عدیل و نظیر نداشتند نزد مظفر جنگ فرستاد و اینها با فسونگری مظفر جنگ را در لشکر نواب
ناصر جنگ آوردند و چندا صاحب و مظفر خان کار دیگر اندیشه ناک گشته بقلعه پهولچری رفته بیند و بست آن پرداختند
نواب ناصر جنگ نهایت مسرور شده از نظر ترحم و رعایت صله رحم هدایت محی الدینخان را زنده نظر بند
ساخت و مصاحبان و لشکریان او را از جان و مال امان بخشید و دولتخواهان هر چند بعرض رسانیدند که بقای
هدایت محی الدینخان موجب فتنه و فساد است او را از میان باید برداشت اما نواب بنابر ترحم هرگز بقتل
راضی نشد و مردم برای تقدیم لوازم خدمت معین ساخته و شاهنوازخان را برای حفاظت نامزد کرده او را
محفوظ نگهداشت و حکم نواختن شادیانه فتح نموده نامها باطراف و جوانب مشعر بفتح و سرور و نواختن شادیانه
فرستاد چنانچه در جمیع بلاد دکن حسب الحکم شادیانه نواختند غرض نهایت مسرور گشته در بنیاد غزلی از طبع زاد
خود گفت غزل دمید کوکب سعد از اوج دولت ما نواختند برین نه رواق نوبت ما عدو بحضرت ما
دست بسته حاضر شد چو رفت طاقت بازوی از هیبت ما گریخت فوج نصارا ز صولت احمد نمود
شاه فرنگ التجا بحضرت ما ز آتش غضب ما بسوخت فوج عدو برای آنکه نتابد سر از ارادت ما سپاه
فتح و ظفر پیش پیش می آید بهر طرف که خرامد خجسته رایت ما ازین ظفر که بتائید غیب جلوه نمود رسیده
است بآفاق صیت شوکت ما همیشه هست ظفر در رکاب ما ناصر که هست فضل الهی معین همت ما
القصه فرنگیان که در پهولچری رفته بودند مقصد را انواع شورش و خیره سری کردیدند و بضرورت قلع آن فساد

توقف در آن سرزمین واجب دانسته متوجه ارکات شد و فوجی بمدافعهٔ آن گروه باطل پژوه تعین نمود
از نیرنگی قضا و قدر چشم زخمی بفوج اسلام رسید و قلعه نصرت گڈه چنجی که پای تخت اولکهٔ کرناتک
است بتصرف فراسیس رفت نواب از کمال غیرت و حمیت دین مبین و مراعات رسم و آئین
ملک داری که تدارک هر امری باید فوراً بظهور رسیده عبرت افزای متمردان گردد با وصف شدت
برشکال و مشاهده طوفان نوح و صعوبت عبور و مرور و انقطاع رسد غله خود بدولت متوجه تنبیه کفرهٔ فجره
گشت و سید شریف خان را بصوبه‌داری برار و سید لشکر خان را به نیابت صوبه‌داری خجسته بنیاد از عزل
ابو الخیر خان سرفراز نمود و آنها کوچ کرده ازین تهلکه بدر شدند و ابو الخیر خان برای قبایل خود که در برهانپور
بودند از خجسته بنیاد در برهانپور آمده نشست و یازدهم شوال سنهٔ ثلاث و ستین و مائه و الف از ارکات
کوچ فرمود و بعد از آن در ماه مذکور پیش از شهادت باشارهٔ درویشی از جمیع منهیات توبه کرد و تا نفس واپسین
بر حالت توبه ماند از آنجا که فلک شعبده باز در هر چند زمان نقشی تازه بر روی کار می آرد سرداران افاغنه
کرناتک که ملازم رکاب بودند با وصف شمول عنایات و انواع رعایات و حقوق پرورش مطلقا پاس
نمکحرامی ولی نعمت نداشته و از قهر و غضب منتقم حقیقی نه اندیشیده بطمع ملک و مال باطناً با فرنگیان
بدین متفق و یکدل شدند و جمعی از کافر نعمتان دیگر را هم ضمیمه ادبار خود ساختند و جواسیس خود فرستاده
فرنگیان را که زیر قلعه چنجی اجتماعی داشتند بقصد شبخون طلبیدند هرکاره‌های سرکار خبر رسانیدند که امشب فوج
فرنگ ارادهٔ شبخون دارد نواب ناصر جنگ حکم کرد که امرا و سرداران امشب هوشیار بوده همه آماده
و مهیای جنگ باشند چون هر روز همین مقاله بود و از مشقت شبانروزی عاجز و تنگ آمده بودند
این شب را هم همچو شبهای دیگر تصور نموده و بآرام نشسته تن دهی در تردد نکردند تا آنکه آخر شب هفدهم

۱۸۱ محرم بحساب تنجیم سنه اربعه و ستین و مائه و الف فوج فرنگ با کاروان بر لشکر ریختند و از توپخانه
گذشته نزدیک دولتخانه رسیدند اگر افاغنه تقویت نصارا نمی پرداختند آنها یارای آن نداشتند
که تا اینجا برسند هرچند بعضی دولتخواهان پیش از این بنواب رسانیدند که افاغنه با نصارا ساخته بر سر غدر اند
از کمال صفای طینت اعتبار نکرد و فرمود که من با ایشان چه بد کرده ام تا بحدیکه در آنوقت بر فیل سوار شده
فیل را تنها جانب افاغنه راند که باتفاق اینها دفع شر فرنگیان نماید همینکه فیل نواب قریب فیل همتخان
سردار افاغنه رسید نواب تواضعاً و استمالةً پیش از مجرای او دست بسر گذاشت و چون از اطرف
آداب مجرا بفعل نیامد و صبح هنوز خوب ندمیده بود نواب این حرکت او را محمول بر آن کرد که بی حواسی
یا بنابر تاریکی شب مرا نشناخته است پس خود را از عماری قدری بلند کرده بآواز بلند گفت ای برادر وقت
کوشش و مردانگی است مهیای دفع دشمن باید شد آن بدنهاد و شخص دیگر که در خواصی او نشسته بود
و آن هر دو تفنگهای پربار در دست داشتند و منتظر همچنین وقت بودند نواب را هدف تفنگها ساختند
معاً سر دادند هر دو تیر تفنگ بسینهٔ نواب رسید و بروضهٔ رضوان خرامید همت بهادر تعجیل هرچه
تمامتر فیل خود را نزدیک فیل نواب رسانیده سر نواب برید و افاغنه آن سر را بر نوک نیزه کردند
انا لله و انا الیه راجعون مردم لشکر آخر روز سر را با تن ملحق کردند و تابوت را روانه خجسته بنیاد نمودند
و بعد رسیدن آنجا پایین مرقد شاه برهان الدین غریب قدس سره نزدیک مرقد نواب مغفرتمآب
زیر خاک سپردند شهادت نواب قریب قلعهٔ چنجی بفاصله بیست کروه از پهلچری واقع شد و مدت ریاست
نواب شهید دو سال و ششماه و چند روز است میر غلام علی آزاد بلگرامی در تاریخ شهادت نواب شهید
گفته است نواب عدل گستر عالیجناب رفت فرصت نداد تیغ حوادث شتاب رفت در هفدهم ز ماه محرم
ما بهید

شهید شد تاریخ گفت نوحه گری آفتاب رفت و نیز میر مذکور در سرو آزاد بزبان قلم داده در آن شب
که آبستن صبح قیامت بود فقیر تمام شب نزد نواب حاضر بود وقت دستار بستن آئینه را طلبید و بدستار
بستن مشغول شد در آن حال بعکس خود مکرر خطاب کرد که ای میر احمد خدا حافظ تست وقت سوار شدن شان
با وصف آنکه وضو داشت تجدید وضو نمود و تسبیح گردان و ادعیه خوان بر فیل سوار شد معمول نواب
بود که در محاربات از سر تا پا آهن میپوشید در آن شب جز جامه یکتهی هیچ نه پوشیده سوار شد و بهمین حالت
بمرتبه علیای شهادت فایز گردید حافظ محمد اسعد مکی که عالم و مرد مقدس بود خصوص در علم حدیث
و فقه و استقامت دین و سلوک جاده شریعت مستقیم نظیر خود نداشت فرمود که بخاطر من گذشت که
شهادت نواب نظام الدوله عند الله چه نوع باشد روز هفتم از شهادت بعد فراغ از نماز صبح بمستقبل
قبله نشسته بودم که بیخودی دست داد و بین النوم والیقظه مشاهده میکنم که دو شخص بلباس عرب
یکی در یمین من و دیگری در یسار شخص یمین بشخص یسار گفت کیف شهادة نظام الدوله
او جواب داد انه الشهید والله لعن قاتلاه چون بافاقه آمدم شبهه که بخاطر راه یافته بود
رفع شد و صحت شهادت به یقین پیوست باز بخاطر گذشت که تاریخی برای شهادت این امیر فکر
باید کرد با خود گفتم این عبارت را حساب باید نمود شاید بتغییر و تبدیلی تاریخ شود چون حساب کردم عبارت
مذکور بزیادت و نقصان تاریخ برآمد و نیز میر موصوف حسن خاتمه ماده تاریخ یافته در رشته نظم منسلک گردانید
قطعه نواب آفتاب جهانتاب معدلت محشور با جناب حسین ابن فاطمه تاریخ خواستم ز برای شهادتش
ارشاد کرد پیر خرد حسن خاتمه ذکر محامد نواب شهید مغفور مبرور میر غلام علی آزاد بلگرامی رحمه الله
در سرو آزاد بزبان قلم داده که نواب نظام الدوله بهادر ناصر جنگ شهید طاب ثراه امیری بود

 دین پرور عدالت گستر صاحب عزم صف آرای بزم و رزم در اجرای احکام شریعت غرا جهد وافی
می نمود و در فریادرسی عاجزنالان یدست و با توجه دلی میفرمود و در فصاحت تقریر و ادراک
لطایف سخن کوس یکتائی مینواخت و بذکر سوانح سابقه سلاطین اولوالعزم گوش مستمعان را لبریز
دُرِ غرر میساخت و مشق سخن به تتبع میرزا صائب بپایه رسانیده بود که موشکافان دقایق معانی و رموز
پایان لطایف سخندانی نمی توانستند راهی باستیار تحقیق از تقلید گشود و از بدو شعور بمقتضای علو همت
و فرط شجاعت هوای کشورکشائی در سر داشت و رایات عزم و بلندی می افراشت و بسیار
رحیم دل بود روزی در سفر ارکاث بشکار آهوی که قراولان موافق ضابطه رام کرده بودند متوجه شد
چون قراولان آهو را از زیر خیمه قریب مسند آورده نشانیدند از حضار مجلس استفسار فرمود که این را صید باید کرد
یا آزاد حاضران مجلس بگمان آنکه مزاج مبارک مایل بشکار است بعرض رسانیدند که شکار باید کرد بعد از آن
از میر غلام علی آزاد پرسید که چه باید کرد میر مذکور گفت نقلی بیاد آمده اگر حکم شود التماس نماید بعد حصول
اجازت شروع بحکایت نمود و گفت پادشاهی بقتل اسیری حکم کرد چون اراده قتلش کردند موافق ضابطه از وی پرسیدند
که دلت چه میخواهد و چه آرزو داری گفت همین آرزو دارم که یکمرتبه در مجلس سلطانی باریاب شوم ملازمان بارگاه
بعرض پادشاه رسانیدند درجه پذیرائی یافت چنانچه ببارگاه حاضر ساختند و پرسیدند که عرضی داری گفت
بجز وقتیکه پادشاه از مجلس برخاست اسیر بعرض رسانید که این گنه کار اگرچه واجب القتل است اما حق
صحبت بر پادشاه ثابت کرده است پادشاه را این حسن ادای او خوش آمد و از سر خونش درگذشت حالا این آهو
هم حق صحبتی بر پادشاه ثابت کرده است بیشتر هرچه مرضی مبارک نواب لب به تبسم شیرین کرده آن آهو را
آزاد ساخت میرزا جلال اسیر حرف با مزه میگوید بیت مزه کباب آهو نمک خلاصی اوست اگر از می

ادد

مروت قدحی کشیده باشی گویند علم موسیقی و فن تصویرکشی نیکو میدانست غرض جامع کمالات بود
شعر خاصه هندی خوب می فهمید و اشعار هندی و فارسی ابدار می گفت از فرط ذکا و سرعت اندیشه
در لمحه غزل طولانی ابدار بنظم می آورد روزی از علو مزاج خود با میر موصوف حرف زد که هرگاه غزلی در
زمین استادی از اساتذهٔ پیشین فکر کرده میشود دل میخواهد که قوافی تازه بهم رسد میر موصوف گفت قافیه اگر
مشترکست اشتراک قوافی هیچ مضایقه ندارد بسیار مسرور شد آورده اند که نواب شهید توسط وسایط بحضور
نواب مغفرت مآب در باب افزونی مدارج خود عرضداشت نمود و بمعرض پذیرائی نرسید بعد دو سه روز شعری
از طبعزاد خود که اشعار بما فی الضمیر میکند بحضور نواب عالیجناب خواند و آن شعر اینست ؎ مرنجان خاطرم
جانان مزاجی نازکی دارم تو گر از حسن مغروری من از عشق تو مغرورم نواب عالیجناب فرمود که نسبت
غرور بعاشق خوب نیست فی البدیهه در جواب گفت بخیر ما عاشق معشوق مزاجیم نواب عالیجناب تبسم فرموده
سکوت ورزید و چون نواب نظام الدوله ناصر جنگ شهادت نصیب بود هرگاه مضمون شهادت
در دلش القا میشد و آنرا در رشتهٔ نظم میکشید وجدی بر آن مینمود از جمله اشعار منبی بشهادت این
شعر است ؎ گر ترا خواهش قتل است بیا بسم الله دم شمشیر تو و گردن ما بسم الله روزی این شعر که
از پنجهٔ اجل نه هراسیم هیچگاه ما نافِ خود بتیغ شهادت بریده ایم بخاطر شهادت طلب او القا شد
بسیار ذوق و وجد کرد روزی در محفل معلای نواب شهید امرا و شعرای صاحب کمال مثل شاهنواز خان
و سوسیخان جرات و مرزا جان رسا تخلص و نقد علیخان ایجاد تخلص که هر یکی از ایشان در آنعصر یکتای روزگار
بود حاضر بودند نواب شروع بخواندن غزلی کرد و در شعری از آن غزل سرو خرامان بمعنی درخت سرو اراده
آورده بود جرات بجرات عرض کرد که مصداق سرو خرامان قامت معشوق است نه درخت سرو

۱۸۵. که خرامان نیست نواب بسوی میر غلام علی آزاد بلگرامی نگاه کرد میر مذکور گفت که میرزا صائب از سرو خرامان
درخت سرو اراده میکند و می‌گوید سه یکره برآر از آستین دست نگارین در چمن تا دستها پنهان
کند سرو خرامان در بغل نواب عجب بشاشتی کرد و بیت را یاد گرفت جرأت گفت عجب از
میرزا که درخت زمین گیر را خرامان گفت میر آزاد گفت بنای شعر بر تخیل است حرکتی که از تحریک
نسیم میکند گویا میخرامد چنانچه سلمان ساوجی تصریح باین معنی کرده میگوید سه سرو از صبا کرد چمان
تا چون قدت باشد روان هرچند بخرامد بآن سرو خرامان کی رسد و در عربی غصن میاس و شجر میاد
بسیار است میاس و میاد هر دو بمعنی خرامان باشد الحال از اشعار آن شهادت مرتبت که میر غلام علی
آزاد بلگرامی در خزانهٔ عامره و سرو آزاد بقید قلم آورده درینجا رقم پذیر خامه تحریر می‌گردد سه
دور از محفل مروت نیست سوزاندن مرا شمع من ظلمت کده سر گرداندن مرا ای یوسف عزیز در آغوش
من در آ بوی خوشت رسید تو هم در وطن در آ وله گر خضر کرد صرفه ز اسکندر آب خویش خضر خط تو آب
بقا میدهد مرا وله نسیم شکوفه شاخ چو افشاند میوه یافت دست کرم نوید ثمر میدهد مرا وله رنگ زرد و مگر
از حالت دل گوید حرف پیش آن آئینه رو تاب نفس نیست مرا وله نگاه انتخابی میکنی بر من بسر
کردم تو ایجان از کجا آموختی این قدردانی را نه امروز است ما را زین قفس آهنگ آزادی درون بیضه میکردم
مشق پرفشانی را وله در نفس چو صبح بتاراج رفته‌ایم دریافتیم چاشنی نوشخند را وله با همه یکسان بود
آمیزش روشندلان برخورد آئینه بر یک وجه زشت و خوب را چشم عاشق را نباشد احتیاج توتیا
بوی پیراهن جواهر سرمه شد یعقوب را وله تلخ روئی را مذاق حنظل دو رخ بود رنگ ایمان است
پیدا چهرهٔ تابش را وله دید تا آن جانجان آئینه را داد عمر جاودان آئینه را وله نمیدانم چه باشد از گلستان

واقع

نفع گلچین را که میسازد روان از چشم بلبل اشک خونین را وله ما سبکروحان اسیر جسم خاکی نیستیم
همچو بوی می برآید خم افلاطون ما وله ناصر از ممنونی بال کبوتر فارغم می برد تا یار رنگ رفته مکتوب مرا
وله اگر تن را نباشد دل منور زیر خاکش کن نباشد در شبستان غرقی فانوس خیالی را وله آنکه در آید آن
خویش حجاب پی داری گر شب ماه بیائی شب تار بیا وله شیر را در بیشه باید دید نی در پنجره امتحان
مرد باشد عرصه پیکارها وله چه قدر رها نمود دلسوزی داغ عشق توقف رد آن منت وله آمدی دیوانه
از صحرا بشهر زخم سنگ کودکان جلدوی تست وله از گریبان تا کشیدم دست روشن شد جهان تن
داغ سودا بر کف من شمع اعجاز من است وله اینچنین صهبا و بالا دست در عالم کجاست بستن خورشید
بر فتراک کار زلف کیست وله نکرده آهن خود را جدا از خاک سیاه امید جذب ز آهن ربا نباید داشت
وله ناصر از بس بود مخمور نگاه مست او جای صندل لای می بر جبهه مالیدن گرفت وله سحرگه پرتو
حسن تو از نقاب گذشت عرق ز جامه زرین آفتاب گذشت سیل هیچ میسر نشد بجز خجلت هزار بار از این
خانه خراب گذشت وله دور باید کرد از خاطر غبار شکوه را صفحه آئینه دل در خور زنگار نیست وله میکند
سحر در علاج دلم نرگس یار گرچه بیمار است وله موسم پیریست می باید عصا دست ما کردن مینا
خوشست وله ابرها امسال بر بستانه رفتار آمده است از شکوفه شاخها آشفته دستار آمده است وله
فرمان بوسه گرچه ز خطش گرفته ایم حکم جدید از لب خندانم آرزوست وله دامن شب نتوان داد ز غفلت از دست
شانه زلف امل دست دعای سحر است وله بوستان پیرا چرا آزرده خاطر می شوید عندلیب از فکر
آشیان برخاسته است وله خانقاه و مسجد و بتخانه را گردیدم سیر هیچ جا کیفیتی چون خانه خمار نیست
وله کی بود در بار هر تاجر متاع خوش قماش ای که یوسف میفروشد کاروان دیگر است وله خانه شان را

١٨٧ نیست ناصر احتیاج عرض حال گریهٔ طفل نیز بازار جهان دیگر است وله نیست در هیچ سری خواهش
سودا ورنه این زمان هم بجهان یوسف بازاری هست وله ضعفا را بحقارت نتوان کرد نظر دفتر حسن
به شیرازه زموی کمر است وله تنگی جا نکند تنگ دل روشن را سنگ خلوتکدهٔ خاص برای
شرر است وله در محل سپهر ندیدیم امتیاز بر آفتاب و ماه زحل را تقدم است وله نتوان نگاه
زبیداد نگاهش کردن چشم بادامی او مهر دهن ساخته اند وله آهی نخست از دل مجروح ما بلند
از چینی شکسته نگردد صدا بلند وله مرا شوق نظر بازیست از معشوق محجوبی که گر از دور چشمی وا کنم ابرو بگرداند
وله بر دل شکنی صرف بود همت خوبان این سنگدلان در صدد شیشه گران اند وله مکن بدختر رز میل
موسم پیری که وقت کار همان موسم جوانی بود وله رشتهٔ عمر ابد شاید بدست آورده است هر کسی بر
مرگ دشمن شادمانی می کند اینهمه تعجیلها در کشتن عاشق چرا عاقبت پیش تو روزی جان فشانی
می کند وله ناصر کسی که معترف از سهو خود نشد فرزند خاص حضرت آدم نمی شود وله اگر بوی آن گل
صبا میرساند بزخم دل ما دوا میرساند فلک گرچه دارد تلاش جدائی بهم دوستان را خدا میرساند
دل از من رباید بکاکل سپارد بجامی ستاند بجا میرساند وله جانب شعلهٔ آتش نظری باید کرد سفر
گرم روان جانب بالا باشد وله دیده ام تیز زبانان چون شمع کشتهٔ تیغ زبانها باشند وله
مرا اگر رخ زردی لبان زر بخشند از آن خوش است که زر را سپر نبخشند وله هر کجا شمشیر آن
مغرور میگردد بلند گردن نخچیرها از دور میگردد بلند وله ابر دریا دل بدست گوهر افشان میرسد
ای صدف دامن کشا کارت بسامان میرسد وله کدام گل بچمن گوشهٔ نقاب شکست که شبنم آئینه
بر روی آفتاب شکست وله ای دل ز زلف یار مدد میتوان گرفت سر رشتهٔ ز عمر ابد میتوان گرفت

گر بنجودی بتکده فال سفر زند از چشم مست یار بلد میتوان گرفت وله ای شوخ هوای مفکن تیر
نگهدار این ناوک بیداد بکار جگری کن وله از گل گوشۂ دستار تو میلرزد قد او تازه نهالیست
که من بید انم **فصل سیوم در ذکر وقایعیکه بعد شهادت نواب شهید معزز**
مبرور بمعرض وقوع رسید و موجب عبرت اولی الابصار گردید آورده اند
که بعد شهادت نواب نظام الدوله با وجود فرزندان نواب مغفرتمآب امیر الممالک صلابت جنگ
و اصفجاه ثانی یعنی نظام علیخان بهادر اسد جنگ و شجاع الملک بسالت جنگ و ناصر الملک
میر مغلعلی خان بهادر در آنوقت در لشکر حاضر بودند افاغنه و نصارا هدایت محی الدینخان را نظر
بکبر سن و لیاقت از جهت علم و فضل و شجاعت برداشته بریاست او راضی گشتند و شادی
امن بنام او زدند و همه مردم چه اهل اسلام و چه از نصارا اطاعت نمودند و افاغنه در جلدوی
این حرکت که ناصر جنگ را کشتند و او را بجایش نشانیدند قلاع بسیار ازو نوشته گرفتند هدایت محی الدینخان
مظفر جنگ بعد جلوس بر مسند ریاست رام داس را براجه رگهناتهه داس مخاطب ساخته بدیوانی خود
بلند پایه گردانید اگرچه رامداس که برهمن سیاه فام ساکن سیکاکول در ذیل متصدیان سرکار نواب نظام الدوله
نوکر بود و چندان رتبه نداشت لیکن چون در قتل نواب نظام الدوله جد و جهد بسیار نمود و زنار محبت مظفر جنگ
بگردن خود انداخت مظفر جنگ او را باین رتبه رسانید و بعد چند روز افاغنه را همراه گرفته به پهلچری رفته
بکپتان یعنی حاکم آنجا ملاقات کرد و برای مصلحت ملکی چند روز در آنجا توقف نموده جمعی از سپاه نصارا همراه
گرفته عازم حیدرآباد شد و از ارکات گذشته بملک افاغنه در آمد قضا و قدر اسباب انتقام نواب نظام الدوله
آماده ساخت افاغنۂ جهالت پیشه که از قتل نواب نظام الدوله و نشانیدن او بر ریاست از جای خود

رفته شروع تمرد نمودند خصوص همت بهادر المخاطب به بهادرخان قاتل نواب ناصرجنگ که
بنواب هدایت محی الدینخان پیغام داد که اموال نواب ناصرجنگ بهادر علی السویه قسمت نمایند
هدایت محی الدینخان که مرد غیور و شجاع بود ازین پیغام بهم برآمده تادیب او بر ذمت همت لازم
دانست و هفدهم ربیع الاول در سرزمین لکریت پلی از یکطرف مظفرجنگ و نصارا و از طرف دیگر همتخان
و سایر سرداران افاغنه صف آرای قتال گردیدند از جانب مظفرجنگ یعقوب محمد خان رساله دار و میر مظفرخان
که از مردم بنگاله بود بقتل رسیدند و نعمتخان و جلال الدین حسین خان زخمی گشتند و زخم تیر بر چهره مبارک
آصفجاه ثانی میر نظام علیخان بهادر اسد جنگ رسید اما مال بخیر شد و از زخم تیر که در حدقه چشم مظفرجنگ
رسید کارش تا آخر انجامید میر محمد حسین خان دیوان دکن بندوقیکه در دست داشت بجانب بهادرخان
سرداد گولی بندوق بر سینه بهادرخان رسیده کارش تمام ساخت و دیگر سرداران افاغنه نیز مقتول
شدند گویند وقتیکه تیر بچشم مظفرجنگ رسیده کارش با تمام رسانید راجه رگهناتهه داس که در خواصی بود
طرفه تدبیری بعمل آورد که جسد مظفرجنگ بعد از پرواز روح در میان هودج دست گرفته چنان وانمود که
مظفرجنگ زنده است و از سرگوشی لحظه بلحظه و طلب آب خاصه و بیره پان و اشارت بقتل مخالفان
حیات مظفرجنگ خاطرنشین مردم ساخت و تا انفصال جنگ کسی را خبر نشد که قالب مظفرجنگ تهی از روح
است تا آنکه افاغنه رو بوادی فرار آوردند و اعیان لشکر سر همتخان و سر دیگر سرداران افاغنه بریده بر نوک
نیزه ها کرده شادیانه نواخته داخل خیام گردیدند آنوقت معلوم شد که مظفرجنگ از شربت مرگ سیراب گشته
است القصه کسانیکه با نواب شهید بدخواهی پیش آمدند و شریک قتل او شدند بعد شصت روز همه بسزا رسیدند
و مقتول گردیدند سه دیدی که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند آورده اند

که روز جنگ یعنی هفدهم ربیع الاول فرصت دفن مقتولان نشد و روز دوم آن هجدهم شهر مذکور
از معرکه برداشتند و در صحرای لق و دق مکمن وحوش و سباع مدفون ساختند و تابوت نظام الدوله
در همین تاریخ بروضهٔ مقدسه رسید و بعد مغرب در جوار شاه برهان الدین غریب قدس سره مدفون
گردید لله العظمة والقدرة که قاتلان نواب را پیش از انکه جسدش مدفون گردد بقتل رسانیده
در زمین مدفون گردانید و بعد از آن نواب را از زیر زمین بجوار رحمت خود کشید فاعتبروا یا اولی
الابصار و هرجا در اثنای راه تابوت نواب شهید را گذاشتند مردم مکانی در آنجا ترتیب داده
زیارتگاه ساختند از جملهٔ سرداران افاغنه که با نواب شهید طریق دغا پیمودند عبد المجید خانست که جدش
عبد الکریم میانه از عمدهٔ امرای سلاطین بیجاپور بود و اولاد او مدتی بحکومت بنکاپور وغیره از توابع کرناتک
میپرداختند تا آنکه در وقت تسلط حیدر علیخان مشهور بحیدر نایک بتاراج رفتند عبد المجید خان پسر خود
بهلول خان را با تالیقی نصیب یاور خان ظاهراً در رکاب نواب فرستاد اما باطناً پسر خود و دیگر سرداران
افاغنه را براه غدر دلالت میکرد و منصوبهٔ شطرنج دغا غائبانه میباخت و همت خان که نواب را بشهادت
رسانید پسر الفخان بن ابراهیم خان بن خضر خان پنی است خضر خان مدار کار عبد الکریم میانه مذکور بود و داود خان
پنی که با امیر الامرا حسین علیخان بیوفائی کرد و جنگیده کشته شد پسر خضر خان است چون صوبه داری دکن در عهد
شاه عالم بذو الفقار خان پسر اسد خان وزیر تفویض یافت و نیابت بداود خان مرحمت شد داود خان برادرزادهٔ خود
ابراهیم خانرا به نیابت حیدرآباد مقرر کرد چون حیدر قلیخان در اوایل عصر محمد فرخ سیر دیوان دکن شد ابراهیم خان برادرزاده
بفوجداری کرنول مامور ساخت از آنوقت کرنول در دست اولاد ابراهیم خان است در جنگ مظفر جنگ
همت خان و دیوان او امانت الله خان که تخم اینهمه فساد کشتهٔ او بود و بهلول خان و نصیب یاور خان

و دیگر بدخواهان بانتقام رسیدند و چون لشکر امیر الممالک صلابت جنگ بر سر کرنول آمد شهر را غارت
کردند و اهل و عیال همت خان باسیری درآمدند و از شامت عملی که از آن بهمت صادر شده جان و آبرو همه
بر باد رفت حالت دنیا خود این است مآل عقبی چه خواهد بود و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب
ینقلبون و حسین دوست خان عرف چندا صاحب هم بعد چندی به تیغ انتقام مذبوح گردید و سرش بنوک
نیزه رسید تبیین این مقال آنکه محمد علیخان پسر انور الدینخان که بامور بعد شهادت پدر قلعه ترچناپلی را قایم
کرد چون نواب نظام الدوله در نواح ارکاٹ نزول اجلال فرمود محمد علیخان آمده دولت ملازمت دریافته
بخطاب پدر سرفرازی حاصل نمود و بعد شهادت نواب نظام الدوله پناه به قلعه ترچناپلی برد درینوقت
ریاست ارکاٹ بچندا که در پهلچری نشسته بود عاید شد و همان جماعه نصارا فرانسیس را که بر نواب نظام الدوله
شبخون آورده بودند همراه گرفته با فوجی دیگر بر سر ترچناپلی رفت انور الدینخان فوج خود و فرنگان انگریز ساکن
دیوناپٹن را با خود متفق ساخته بمقابله برآمد چندی آتش حرب شعله خیز بود آخر انور الدینخان غالب آمد و چندا زنده
دستگیر شد غره شعبان سنه خمس و ستین و مایه و الف چندا را مذبوح ساختند و سرش را بنوک نیزه تشهیر نمودند
و همچنین سرداران فرانسیس با قوم خود هزار کصد فرنگی سفید پوست ولایت سوای فرقه کاڑوی زنده دستگیر شدند
و بعد شهادت نواب نظام الدوله جماعتیکه شبخون آورده بودند اصلا روی آسایش ندیدند و در ایام حکومت
مظفر جنگ که دو ماه پیش نبود بالاجیراو پسر باجیراو سرکرده راجه ساهو فرصت وقت غنیمت دانسته
بضبط جاگیرات امرا و منصبداران دکن دست تطاول دراز کرد و با ورنگ آباد رسیده هنگامه آراسته
سید لشکر خان تاب مقاومت در خود ندیده بر مبلغ پانزده لک روپیه مصالحت کرده ملک را از ضبطی او
باز داشت و برهانپور را اعیان آنجا بنگاهداشت افواج محفوظ داشتند گویند که بهدایت محی الدینخان

بهادر

نهایت شجاع و ذکی طبع و دقت پسند و از حدت ذهن بیشتر راغب بعلوم معقول بود و تهذیب
منطق از بر داشت و بشعر راغب نبود از جهت با میر غلام علی آزاد بالگرامی که بنابر سهل پسندی تمام عمر
گرانمایهٔ خود را در فن شعر و عروض و قافیه صرف نمود صحبت کوک نشد و مظفر جنگ اول کسیست که
بعد شهادت نواب نظام الدوله نصارای فرانسیس را نوکر کرده جهت اعتضاد خود بطرف دیار
اسلام آورده و پیش ازین نصارا در بنادر خود بودند و پا از حد خود بیرون نگذاشته و بعد کشته شدن مظفر جنگ
نصارای مذکور بصیغهٔ نوکری در رکاب امیر الممالک شده چه اقتدار که بهم نرسانیدند و آخر بچه خرابی
بدر شدند که بعد ازین رقم پذیر قلم وقایع رقم خواهد گردید انّ فی ذلک لذکری
لمن کان له قلب او القی السمع وهو شهید چون اختتام عمر نواب بشهادت شد
اختتام این باب بر لفظ شهید مناسب افتاد **ذکر احوال مرهته** از آنجا که فن تاریخ برای معرفت
احوال پیشینیان موضوع گشته و اطلاع سوانح گذشته سرمایهٔ بینش آیندگان است در مطاوی تحریر
جلایل آثار نواب عالیجناب و ناصر جنگ شهید و غفرانمآب که مولف در صدد آنست بنابر قرب
جوار و معاملات شبانه روزی ذکر مرهته بر زبان قلم می آید لهذا بیان مبادی نشو نمای سرداری
این طایفه در دکن و ریشه کردن اینها درین سرزمین بنام وطن ضرور نمود اول بواران برگی مشهور بودند
و ثانیاً بغنیم لئیم ملقب گشتند و از آن پس چون دولت از آن دودمان روگردانید و با بهامنه کوکنست و
گریبان شد درین سرکار بار او پندت پردهان عز امتیاز یافتند و جاهای دیگر خود را سرپیست راو پندت
پردهان نامیدند ابتدا ساهوجی نام ملازم برهان نظام شاه والی احمد نگر و طبقهٔ ثانی بعادل شاهیه پیوستند
و بمرور قلاع پادشاهی بل کوکن بتمرد و تغلب بدست آورده به قزاقی و راهزنی میگذرانیدند چون مایهٔ

جمعیت اینها پریشانی و دستگاه کامرانی منحصر در سرگردانی است یعنی دهقانی که دست کاوی از مزرعه
زندگانی بدست آورده گروه مادیانی ترتیب نموده نیزه چوبی بهم رسانید بر سپاهی سپاه اینها افزوده مدار
اوقات اسپ و سوار بر خوشه جوار است خواه پخته باشد یا خام و بیشتر در فصل جوار بر می آیند سازو برگی
مهیا دارند چنانچه بهتی چور نیز یکی از القاب ایشان است چون رفته رفته کار بالا گرفت بر دار الخلافه شاهجهان آباد
مستولی شدند به سبب امتداد دولت سلسله ریاست آصفیه که قریب صد سال میشود امید که ان شاء الله تعالی
مدارج شوکت و کامرانی این دولت خداداد چون مراتب اعداد باد و از نا متناهی محدود و بفیض فضل الهی مشمول باد
مساهمت بلکه دلیل سیاست قایم دارند از چندی در نوشتن عرضداشت و گذرانیدن نذر اغماض نموده
پا از اندازه خودشناسی بیرون نهاده اند اما در سایر امور شیوه بزرگداری مسلوک میدارند تنبیه و
تادیب و گوشمال نواب مغفرت مآب ولت کردن ناصرجنگ شهید برین گروه انبوه بکطرف غفران مآب
بعد کشش و کوشش بسیار و سوختن پوپا و برافروختن نائره جدال و قتال صرفه در مخالفت ندیده بتالیف
و تدبیر صحبت مشارکت چوتهه قایم نموده پیوسته ملازم رکاب میداشتند و اگر مهمی روبکار میشد و تعین
سرداری قرار می یافت پنجاه و شصت هزار سوار از اینها تعین سردار مذکور می فرمود بهر حال از ضوابط
پسندیده اینها یکی آنکه در تمامی قلمرو که از کنار دریای چنبل تا اقصای هندوستان در حیطه تصرف
اینها بود دزد و رهزن و خانه جنگ در امصار و بلدان نبود و کسی زهره آن نداشت که کارد و خنجر و شمشیر در آبادیها
از نیام برآرد و مسکرات از ممنوعات بود و با اینهمه تسلط و حکمرانی ادنی بهمنی مغلوک کدا پیشه را عرضی
مینوشتند و خود را مسیوک که عبارت از بنده پرستار است مرقوم مینمودند پس تا زمان سیندهیه بالاجی راو
مساعدت ایام ترقی بانجام رسید و بعد فوت مادهو راو پسرش اهتمام پذیرفت الملک واحد

القهاد و میر غلام علی آزاد بلگرامی در خزانهٔ عامره در ذیل احوال نواب مغفرت مآب زبان قلم ۱۹۴
داده که باستانی نامه‌ها خبر میدهد که از قدیم الایام فرمانروایان هند پیش از عهد اسلام و بعد آن بر اهل دکن
چیره دست بودند و همیشه افواج قاهره فرستاده تمام قلمرو دکن تا لنکا و سراندیب زیر و زبر نمودند
رفته رفته نوبت بجائی رسید که قصه منعکس گردید یعنی قوم مرهته مجموع کشور دکن و مالوه و گجرات و اکثر
صوبجات هندوستان تصرف آوردند و بیشتر ممالک فسیح المسالک هندوستان را زیر و زبر کردند
مگر صوبهٔ اوده که به سبب حایل بودن دریای گنگ و مدافعهٔ برهان الملک و اخلاف او از شر آنها محفوظ
ماند و صوبهٔ ملتان و صوبهٔ تهته به سبب دور دست بودن از دکن بحیطهٔ تصرف آنها نیامد اگرچه تاخت
غنیم در ملتان هم رفته بود اما از ورود موکب شاه درانی دخل نیافت و در صوبهٔ پتنه و بنگاله اگرچه دخل
کردند اما عمل چنانکه باید نیافتند ناظم بنگاله بعد محاربات مصالحت برین قرار داد که هرسال پیشکش مقرری
میفرستاده باشد چنانچه میفرستاد مرهته عبارت از دیوگیر یعنی قلعهٔ دولت آباد و اطراف آنست
ساکنان این سرزمین را مرهته می گویند و زبان مرهتی مخصوص این الکه است و در ابتدای ریاست غنیم
در قوم بهونسله بود و بعد از آن بدست زنار داران در آمد و نسب بهونسله براجهای اودیپور میرسید و
راجهای مذکور سرآمد راجهای سرزمین راجپوتانه اند از راجهای دیگر هر راجه که بر مسند راج یعنی حکومت
می نشست راجه اودیپور قشقه برای او میفرستاد و او قشقه را بر پیشانی خود کشیده تکیه بر مسند راج میزد
و لقب راجه اودیپور رانا است گویند نسبش بنوشیروان عادل میرسد چون سعد وقاص تسخیر ایران کرد
و اولاد نوشیروان آوارهٔ دشت ادبار شدند یکی از اجداد رانا بهند آمده بمرتبهٔ راجگی رسید و بعد از آن
یکی از اولاد رانا که از بطن دختر نجار متولد شده بود بنابر ناموافقت برادران از اودیپور بصوب دکن برآمد

در نواح کرناتک ساکن گردید و از جهت عمدگی خاندان خود با عمده های دکن خویشی بهم رسانید و اولاد
او دو شعبه شدند یکی انتولیه دوم بهونسله از قوم بهونسله ساهوجی اولا نوکری برهان نظام شاه کرد
و ثانیا با ابراهیم عادلشاه پیوسته نوکری او کرد و بعد ابراهیم عادلشاه ورا در اواخر عهد خود پرگنه پونا وغیره
در جاگیر ساهوجی مقرر ساخت ساهوجی آنجا برسم زمینداران طرح توطن انداخت و چندی غاشیه
نوکری صاحبقران ثانی شاهجهان پادشاه نیز بر دوش خدمت گرفته خود در حضور می بود و پسرش
سیوا در جاگیر قیام می نمود و چون ابراهیم عادلشاه را عارضه موت تا دو سال امتداد کشید اختلالات
بسیار در مملکت او رو داده گردید و اکثر سپاه دکن برخاسته به بیجاپور آمد و آن ولایت و قلاع آنجا از لشکر
عادلشاهی خالی ماند درین هنگام سیوا که رب النوع غنیم بود و از هوشیاری و حیله سازی و سپاه گری
بهره وافر داشت و اکثر قلاع را که بوجود حارسان و اسباب قلعداری تهی بود بتصرف خود درآورده
درین اثنا ابراهیم عادلشاه رخت هستی بربست و پسرش علی عادلشاه بر سریر فرمانروائی نشست و بنابر
ابتدای سلطنت و صغر سن استقلال بهم نرسانیده بود که خلل عظیم در سلطنت او رو داد و سیوا روز بروز
قوت گرفته بر تمامی قلاع کوکن استیلا یافت و حصون تازه بنفس خود احداث نموده با استظهار این
حصون و چهل قلعه پادشاهی که متصرف آن گشته بود دو کوه و جنگل بفراغ خاطر سر از اطاعت
عادلشاه پیچید و علانیه جاده خلاف نوردید و افضل خان را که رکن رکین سلطنت عادلشاه بود بدغا
کشت و فوج او را یغما نمود و رستم خان را که او هم از عمده های آن دولت بود شکست فاحش داده و خاطر
از دغدغه عادلشاهیه بالکل فارغ ساخته شروع در قزاقی و تاراج اطراف و نواحی کوکن کرد و چون
مملکت کوکن متصل بدریای شور است بعضی بنادر را در تصرف آورده راه زنی بحر را ضمیمه راهزنی بر ساخت

و در بعضی احیان که قابو می یافت بر برخی مواضع پادشاهِ هند یعنی خلدمکان نیز میتاخت چون این خبر بسمع ۱۹۶
اجلال خلدمکان رسید برلیغ والا به امیر الامرا شایسته خان صوبه دارِ دکن در بابِ تنبیه سیوا شرف صدور
یافت و مهاراجه جسونت نیز باتفاقِ امیر الامرا برین مهم مامور شد اگرچه امیر الامرا جد و جهد بلیغ
در تنبیه سیوا و تخریب ولایتِ او بتقدیم رسانید لیکن چون سیوا در سنه یکهزار و هفتاد و سه در اردوی
امیر الامرا شبخون آورده پسر ابو الفتح را شهید گردانید پادشاه امیر الامرا را معزول نمود و صوبه داریِ
دکن بشاهزاده محمد معظم تفویض فرمود و راجه جسونت را که از وتردد نمایان بظهور نرسیده بود بحضور طلبید
و بجای او راجه جیسنگه نامزد گردید راجه جیسنگه سیوا را گوشمالهای واقعی آنچنان داد که سیوا جز اطاعت چاره
ندیده بی سلاح آمده با راجه ملاقی شده و استدعای عفو جرایم نموده بیست و سه قلعه و ملکِ ده لکهون
در سرکارِ پادشاهی داد و بموجبِ التماسِ راجه جیسنگه فرمانِ پادشاهی مشتمل بر عفو جرایم سیوا و تقرر منصب
پنجهزاری بنام پسرش سنبا صادر شد پسر و پدر با ارادهٔ تقبیل عتبهٔ خلافت هجدهم ذی قعده سنه یکهزار و
هفتاد و شش باکبرآباد رسیده دولتِ زمین بوس اندوختند و موردِ عنایاتِ خسروانه گشتند اما سیوا
بنابر جهالت و عدم ادراکِ صحبت سلاطین که عنایت پادشاهی زیاده بر مرتبهٔ خود توقع داشت بگوشه
رفته با رام سنگه پسر راجه جیسنگه اظهارِ رنجش کرد حکم شد که من بعد از دولتِ باریابی محروم باشد و محافظان
بپاسداری او تعین شدند اما پسرش سنبا که بی تقصیر بود از باریابی ممنوع نشد و مرکوزِ خاطرِ پادشاه بود
که بعد چندی سیوا را از تعلیم خانهٔ ادب برآورده و مشمولِ عواطف ساخته رخصتِ انصراف ارزانی فرماید
آن کم حوصله که حوصلهٔ دریافتِ این معنی نداشت بعد سه ماه و نه روز بیست و هشتم صفر وضع خود تغییر
داده با سنبا ره نوردِ طریقِ فرار گشت و بدکن رفته همیشه هنگامه آرای فساد بود و صوبه دارانِ دکن به تنبیه او

۱۹۷ می پرداختند تا آنکه بیست و چهارم ربیع الآخر سنه یکهزار و نود و یک از جهان درگذشت پسر او سنبا
بجای او نشست و با آیین پدر بخیره سری برخاست اعلی حضرت خلد مکان بنفس نفیس متوجه تنبیه او شده
بیست و سیوم ربیع الاول سنه یکهزار و نود و سه در خجسته بنیاد نزول اجلال فرمود و تا آخر عمر مدت
بیست و پنج سال در گوشمال مرهته صرف اوقات نمود اما از تهاون بعضی امرا که برای اغراض نفسانی خود
انفصال این مهم نمیخواستند استیصال مرهته صورت نه بست و در اواخر عهد خلد مکان مصالحت مشروط
بآنکه سر صد از محصول ملکی نه روپیه بعنوان سردیسمکهی حصه غنیم مقرر شود تقرر یافت پادشاه احسن خان عرف
میر ملک را با اسناد سردیسمکهی نزد غنیم فرستاد که عهد و پیمان موثق نموده سرداران غنیم را بملازمت
پادشاهی بیاورد و بعد روانگی مشار الیه غیرت پیرامون حال پادشاه گشته ازین امر باز داشت و میر ملک را
که هنوز اسناد را تفویض غنیم نکرده بود بحضور طلب داشت و در عهد شاه عالم سر صد ده روپیه سردیسمکهی از حصه
رعایا به غنیم مقرر شده سند پادشاهی مفوض گشت شاه عالم بعد فراغ از مهم کام بخش در سنه هزار و
یکصد و بیست و یک رایات معاودت بهندوستان افراخت و صوبداری دکن با میر الامرا ذو الفقار خان
مفوض ساخت ذو الفقار خان داود خان پنی را به نیابت خود در دکن گذاشت داود خان با غنیم در موافقت
و مصالحت زده مقرر کرد که آنچه از ملک وصول شود سه حصه از سرکار پادشاهی باشد و چهارم از غنیم سوای
دهم حصه سردیسمکهی از حصه رعایا که سابق تقرر یافته بود اگرچه این تقسیم جاری و ساری شد اما سند چوتهه از
پیشگاه خلافت به غنیم مفوض نشد و در عهد فرخ سیر امیر الامرا حسین علیخان باندیشه مخالفت پادشاه در سنه
تسع و عشرین و مایه و الف با راجه ساهو بوساطت محمد انور خان برهانپوری و سنکراجی ملهار ره نورد طریق
مصالحت گشت و شروط چند از عدم تاخت و تاراج ملک و عدم قطع طریق و نگاهداشتن پانزده هزار سوار

درکار

و در کتاب ناظم دکن بمیان آورده اسناد چوتهه و سردیسمکهی شش صوبه دکن بمهر خود با تنخواه گوکن وغیره
ملکی که راج قدیمش نامند حواله نمود و بالاجی بن بشوناتهه از برابهه گوکن بوکالت راجه ساهو مقرر گشته چنانچه
پیش ازین در احوال سادات مفصلا گذشت و بعد اجلاس رفیع الدرجات در سنه یکهزار و یکصد و سی گرانجی
ملهار صاحب اختیار دکن گردیده باتفاق بالاجی بشوناتهه بدکن نزد عالم علیخان آمده آنچنان تسلط بهم رسانید
که از عالم علیخان نامی پیش نبود و در سنه یکهزار و یکصد و سی و هفت که فردوس آرامگاه صوبداری مالوا گردهر بهادر
از قوم ناگر مقرر نمود و بعد یک سال و کسری در سنه تسع و ثلاثین و مائه و الف هولکر از قوم شبان از رفقای
باجیراو پسر بالاجی بشوناتهه که بعد فوت پدر بجای او قایم شده بود از دکن بمالوا رفته و گردهر بهادر در مصاف آرا
کشته گردهر بهادر در گذشت و تا آمدن صوبدار دیگر از حضور اولاد گردهر بهادر محافظت شهر اوجین مینمودند و
در سنه یکهزار و یکصد و چهل و سه محمد خان بنگش بصوبداری مالوا سرفرازی یافته به اوجین رسید اما از غلبه
غنیم که همیشه بتاخت و تاراج میپرداخت نقش او درست نه نشست و در سنه یکهزار و یکصد و چهل و پنج
بصوبداری مالوا از تغییر خان مشار الیه براجه جیسنگه مقرر گشت و او بنابر جنسیت کفر در تقویت باجیراو
پیش از پیش کوشید و در سنه یکهزار و یکصد و چهل و شش باجیراو از دکن بتاخت هندوستان عازم
گردید و از دار الخلافه مظفر خان برادر صمصام الدوله خان دوران بدفع او نامزد شد مظفر خان بملک مالوا
در آمده تا سرونج رسید باجیراو صرفه در جنگ ندیده بدکن باز گردید باز در سال یکهزار و یکصد و چهل و هفت
اراده هندوستان کرد و اعتماد الدوله قمر الدینخان وزیر الممالک و امیر الامرا صمصام الدوله از حضور بتنبیه او
تعین شدند و با کوکبه هرچه تمامتر هر کدام بتفاوت بیست و یا سی کروه بملک مالوا در آمدند بالاجی فوج خود را
دو جوق کرده جوقی بسرداری پیلاجادو در مقابل وزیر الممالک فرستاد و سه چهار بار که فیمابین جنگ شد و

هر بار وزیر الممالک او را هزیمت داد و جوقی دیگر بسرداری هولکر در مقابله امیر الامرا روانه ساخت
امیر الامرا برغم اعتماد الدوله طرح صلح انداخت راجه چونکه برای تقویت کفر میخواست که صوبداری
مالوا از تغییر خود نشست بباجیراو مقرر شود بتواتر عرایض بدرگاه فردوس آرامگاه بوساطت امیر الامرا فرستاد
امیر الامرا در سنه یکهزار و چهل و هشت مرضی مبارک بادشاه برین آورد که صوبداری مالوا بباجیراو بدهند
و از آن تاریخ زور اسلامیان بنهایت ضعیف شدند و در سنه یکهزار و یکصد و چهل و نه باجیراو با فوج فراوان از
دکن عازم مالوا شده و نظم و نسق آنجا بر واجبی برسر راجه بدآور رفت و بعد از آن آنچه که رو داد پیش ازین بزبان
قلم داده شد الغرض در عهد نواب نظام الدوله ناصر جنگ شهید با ساهو راجه قواعد صلح تاسیس یافت
و تا آخر عهد نواب شهید که دو و نیم سال و کسری بود صلح بحال و برقرار ماند و بعد شهادت نظام الدوله
و فوت راجه ساهو در سنه یکهزار و یکصد و شصت و سه کار بالاجی بالا گرفت و سدا سیوراو عرف بهاو
عم زاده بالاجی مدار المهام گشته بعد فوت ساهو راجه مهام مالی و ملکی بدست زنارداران آمد و سرداران قدیم
مرتبه معطل شده منقاد گشتند و بجای ساهو راجه کسی را بر مسند راج نشانیدند بلکه بنام نشانیده در قید
نگاه میداشتند تسلطی که برهمه کوکن را بعد شهادت نواب نظام الدوله و فوت ساهو راجه در دکن و
هندوستان دست داد بعد ازین در ضمن احوال اولاد امجاد نواب مغفرتماب رقم پذیر قلم تحریر خواهد شد
و از آن وقتی که حامد خان فوج غنیم را بکمک طلبیده همراه امان بیگ بخشی خود بحرب مبارز الملک فرستاد
سرایت در ملک گجرات نمودند و رفته رفته عمل پادشاهی بالکل برخاست و ظلمت کفر تمام صوبه را فرو
گرفت و میر حبیب اردستانی بخشی مرشد قلیخان در مملکت بنگاله دخل داد تفصیل این اجمال آنکه چون شجاع الدوله
ناظم بنگاله سیزدهم ذیحجه سنه احدی و خمسین و مایه و الف رخت زندگانی از جهان فانی بر بست پسرش

او ازان

سرفراز خان بجای او نشست اما به سبب بخل طبیعت که منافی ریاست است اکثر سپاه را ۲۰۰
برطرف کرد الله وردی خان مهابت جنگ که از نوکران شجاع الدوله بود و از جانب او به نیابت
صوبه پتنه می پرداخت بقصد تسخیر بنگاله با فوج سنگین بتقریب حصول ملازمت سرفراز خان عازم
مرشدآباد شد و چون قریب رسید سرفراز خان از خواب غفلت بیدار شده بر اراده مهابت جنگ
اطلاع یافت و با مردم قلیل از مرشدآباد برآمده بمقابله شتافت و حرکت مذبوحی کرده بقتل رسید
مرشد قلیخان مخمور تخلص داماد شجاع الدوله که در آنوقت ناظم اودیسه بود فوجی فراهم آورده
بمحاربه مهابت جنگ متوجه شده و شکست یافته خود را بدکن پیش نواب مغفرت مآب رسانید میر حبیب
از دستانی که بخشی مرشد قلیخان بود نزد رگهو بهوسله مکاسه دار صوبه برار رفته او را بتحریک
تسخیر بنگاله نمود رگهو بفوج سنگین بسرداری باسکر پندت دیوان خود و علی قراول که سردار عمده
از رفقای او بود همراه میر حبیب کرده بر سر مهابت جنگ به بنگاله فرستاد و قریب یکماه جدال و
قتال طول کشید آخر الامر مهابت جنگ سلسله صلح جنبانیده باسکر پندت و علی قراول را با بیست و
دو سردار بتقریب ضیافت در خیمه خود طلبیده همه را علف تیغ بیدریغ گردانید اگرچه مرهته و میر حبیب
خائب و خاسر از تسخیر بنگاله گشتند اما صوبه کتک را بتصرف خود در آوردند و هر سال فوج مرهته
بتاخت و تاراج بنگاله میرفت تا آنکه مهابت جنگ هر سال پیشکش برای رگهو مقرر کرد و ملک را
از خرابی مصئون داشت خافیخان در تاریخ خود نوشته که آنچه از ثقات دکن و قوم مرهته در نسب سیوا
مسموع شده اینست که رشته اصل اجداد او بسلسله رانای چتور میرسد چون میان قوم
راجپوت و همه هنود مقرر است که فرزندی که از بطن زن غیر قوم اگرچه در قوم خود اصیل و نجیب باشد

متولد شود او را محقر و شوم دانسته داخل خانه‌زادان از کنیز و غلام میکنند و به او ترکهٔ پدر نمیرسد هنود نسبت
کدخدائی او در قوم خود نمیکنند و اولاد از نا انگاشته با هم شل او نسبت و وصلت کدخدائی
میکنند گویند در زمان پیشین یکی از اجداد سیوا ملقب بکهوسله در اطراف ملک رانا سکونت
داشت و با یکی از زنان غیر قوم بد اصل عشق سرشار بهم رسانیده بدون عقدی که میان آن قوم
معمول است آن زن را مدخولهٔ خود ساخت و از وی پسری متولد شد از اندیشهٔ طعن خویش و تبار آن مولود را
در گوشه در کنار مرضعه که برای او مقرر کرده بود نگاهداشته پنهان از مردم پرورش او میکرد هر چند
مادر و پدر او خواستند که کدخدائی او میان قوم خود نمایند اما بنابر دلبستگی که بآن زن مرغوبه داشت
قبول ننمود بعد از آنکه طشت محبت او از بام افتاد و پرورش یافتن پسر معلوم همگنان گردید آن مولود را
از مکانی که پنهان نموده بود بخفیه برآورده با والدهٔ او برداشته روانهٔ دکن شد چون بملک بیگانه رسید
بشهرت آنکه فرزند مذکور از بطن زن قوم اوست با زنی از قوم مرهته که آنها خود را نیز از راجپوتان غیر مشهور
میشمارند کدخدائی او نمود و بسبب اینکه نسب کهوسله به هفت یا هشت پشت بآن حلال‌زاده
میرسد وجه تسمیه کهوسله بروایتی آنکه بزبان هندی چونکه کهوسله مکانی را گویند که بسیار کوچک و
تنگ باشد و چون آن حلال‌زاده را مخفی از مردم در چنان مکان پدرش نگاهداشته پرورش نمود
ملقب بکهوسله گردید و بعضی میگویند که لقب ساهو کهوسله نیست بل بهوسله است و وجه این
تلقیب بعد ازین بوضوح خواهد انجامید و بعضی مترجمان کتب هندی که ترجمهٔ آن بفارسی کرده‌اند
شرح کیفیت حال مرهته از نسب وغیره بدین آئین زبان قلم داده‌اند که راناها هم کارفرمای خطهٔ اودیپور
که بمزید شوکت و رعایاپروری اعلام مباهات می‌افراشت زنان بسیار داشت از آنجمله با زنی که در حسن صورت

دلر

وسیرت ممتاز اقران بود و دلبستگی تام بهم رسانید و از بطن او دو پسر متولد شد یکی را رام سنگه و
دوم را بهاک سنگه موسوم گردانید و چون بسن تمیز رسیدند راجهٔ مذکور بساط هستی در نوردید و رام سنگه
که پسر بزرگ بود بر مسند راج تمکن گزید و برادر کوچک او بهاک سنگه متابعت برادر ناگوار مزاج خود دیده
روزی بتقریب شکار بر آمده متصل دریای نربدا نزدیک راجه الی موهن آمده و مشمول الطاف او گشته
اقامت ورزید بعد چندی که راجه الی موهن زمام نظم و نسق امور مملکت خود نظر بر آنکه پسرش صغیر السن
بود بدست بهاک سنگه داده ره نورد وادی عدم گردید نظم و نسق راج او چنانکه باید پرداخت
چون پسر مومی الیه بسن شعور و تمیز رسید بهاک سنگه حسب الوصیت پدر او راج باو مفوض ساخت
و بسوی دکن راهی شد و چون در ایام حکمرانی خود بعد فوت راجه الی موهن به تنبیه و تادیب متمردان
قرار واقعی کوشیده بود و اینمعنی خار دل معاندان و رهزنان که این فریق از گروه زمینداران باشند
گشته مشهور به بهاک بهوسله شد چه بزبان هندی بهو بمعنی زمین است و سله بمعنی خار یعنی خار سینهٔ زمین و بعد
ورود بملک دکن نزدیک پونا بموضع دیول کانون مقیم گردید و برای قوت بسری که ناگزیر است کشتکار
زراعت برگزید و از او دو پسر متولد شد یکی بالوجی و دیگر بنوجی و از صلب بالوجی نیز دو پسر بوجود آمد ساهوجی و شرفاجی
و از صلب بنوجی هشت پسر کهلوجی و مناجی و غیرهما متولد گشتند و آنها بعد رسیدن بسن تمیز پیش کهل کرن
راجهٔ بیجاپور رفته نوکر شدند تا آنکه خلد مکان آنقضا را بپاداش جرمی که از آنها بمعرض ظهور آمده بود در تخته کشید
و بالوجی بهوسله و بنوجی بهوسله به سبب مناقشهٔ زمینداری دیول کانون آنموضع را گذاشته با اهل و عیال
متصل دولت آباد در موضع دلو نذا آمده به کشتکاری اشتغال ورزیده طرح توطن ریختند و بعد چندی برای تلاش
معاش در قصبهٔ سندکهیر پیش لکهوجی جادو رای دیسمکهه سرکار دولت آباد که از پیشگاه نظام شاه منصب و سرگردگی

دوازده هزار سوار داشت رفته بصیغهٔ بارگیری نوکر شد و چون بنابر افراط فربهی نمیتوانستند که سوار
اسپ شوند بنگاهبانی دیوڑهی تعین شدند از آنجا که سنبهاجی پسر مالوجی طفل صاحب جمال بود
و جادو رای نیز دختر نیکو رو داشت روزی از روزهای جشن هولی در حالت مستی شراب هر دو را بر زانو نشانده
بکمال شفقت بر زبان آورد چه باشد که میان این هر دو عقد مناکحت بسته شود تا فرزندان صاحب جمال
بوجود آیند بمجرد برآمدن این سخن از زبانش مالوجی روبحضار مجلس آورده گفت که شما گواه باشید که از امروز
این صبیه به پسر من منسوب شد و جادو رای بعد استماع این سخن مهر خاموشی بر زبان خود نهاد و
از همین خموشی که دلیل رضا است مدعای مالوجی باثبات رسید و چون جادو رای بعد اتمام مجلس نشاط
اندرون خانه رفت و سنبهاجی را که هر روز با خود میبرد و همانجا گذاشته دختر خود را همراه برد مستورات
او که برین ماجرا اطلاع یافته بودند بشورش درآمده گفتند که این سرگردان وادی افلاس که برای شکم پروری
وطن خود گذاشته دربدر برای تلاش معاش خوار و خراب میگردد با ما چه مناسبت دارد که همسری
و قرابت نماید و از شما تعجب که چنین حرف بر زبان آوردید و از جسارت و شوخی او اغماض نمودید جادو راو
گفت که سرسری این سخن از زبان من برآمد و هیچک از رسمیات شادی موافق ضابطهٔ قوم خود در میان
نیاورده ام حالا اینها را برطرف میکنم از امثال این کلمات تسلی خاطر مستورات نمود روز دوم برعادت معهود
اینها را شریک طعام خود نکرده خوانهای طعام نزد ایشان فرستاد آنها خوانها را واپس داده گفته فرستادند
انشاء الله تعالی بوقت شادی ما و شما یکجا طعام خواهیم خورد و جادو راو بعد فراغ از اکل طعام بدیوانخانه برآمده
محاسب را طلبداشته حساب تنخواه نموده هر دو را برطرف ساخت و هنگام رخصت گفت که شما را با من هیچ
قرابت نیست و از زبان من سرسری اینکلمه برآمد و هیچ رسم شادی بعمل نیامده باید که شما معه قبائل رخت
خود

خود از اینجا بردارید و هرجا که خواهید بروید آنها همان وقت احمال و اثقال بار کرده بدیول کانون رفته قیام ورزیدند
و باره و سای آنجا ساخته بدستور اول بصیغهٔ زراعت و کشتکاری بسر بردند از انجا که از بیمقدوری و بی زری سخن آنها
بابت تقرر نسبت بصبیهٔ جادورا و سرسبز نشد پژمرده خاطر شده بعبادت معبود حقیقی بآئین خود از ته دل پرداختند
تا آنکه بمنطوق ان الله لا یضیع عمل عامل جزای عمل خود درین جهان یافتند و شبی بر دفینه که بیرون
آبادی بود در خواب مطلع شدند و مبشر گشت که شما را راج ثابت و هفت پشت نصیب گشته و هزار اده را
خواهند کرد و بعرصهٔ ظهور خواهد رسید ازین مژده خوشحال گردیده و بر گنج شایگان دست یافته شباشب از انجا
برآورده بر عرابهها بار کرده در مسکن خود میان مغاکی که انبار غله میداشتند پر کرده محفوظ نگاه داشتند و آهسته آهسته
علایق زراعت از خود برطرف ساخته بعد چندی در قصبهٔ چمارگونده آمده با سیوانایک مهاجن که صاحب سرمایه
بود نظر بمعرفت سابق راز دفینه بیان کردند او از اصغای سخن برخود بالیده بسرانجام ضروریات آنها پرداخت
و از ایشان نوشته گرفت بدین مضمون هر ملکی که بتصرف شما درآید فوطه داری آن بنام من باشد القصه بوساطت
او هزار اسپ خریده بارگیران برآن نوکر داشتند و زین و سلاح و زره و بکتر و پالکی و خیمه و غیره سامان حکومت
درست کرده نزد نبالکر ساکن پهلتن که دوازده هزار سوار قزاقی داشت وکیل فرستاده درخواست قولنامه کردند
و بعد حصول قولنامه نزد او رفته بر ما فی الضمیر خود مطلع ساخته دو هزار سوار بطریق کمک ازو خواستند او دو هزار
سوار همراه داد و پس بهیئت مجموعی با سه هزار سوار اسباب زیادتی را گذاشته جریده از گذر گهات سادات
باره گذشته و دریای گنگ را عبور کرده شبی در مسجد روضهٔ متبرکه که نزدیک دولت آباد واقع است خوکها را
ذبح کرده انداختند و در گلوی خوکها فرد کیفیت بدین مضمون نوشته بستند که مایان خواهان دختر لکهوجی جادورای
دیسمکهه ایم که او روز هولی در مجمع مردم اقرار نسبت صبیهٔ خود بفرزند ما کرده باز نگفته زبان خود برگشته است و

 افواجی از بنالکر همراه خود داریم امیدواریم که پادشاه تحقیقات این امر نموده ما را کامیاب فرماید و نیز
در تخریب ملک از مایان که از سر گذشته ایم قصوری نخواهد شد چون مجاوران روضه برین ماجرا اطلاع یافته
بعرض نظام شاه والی دولت آباد رسانیدند پادشاه جادورای را طلبداشته فرد کیفیت مرقوم بدستش داد
جادورای نظر بر مرضی پادشاه که بر انصاف بود برضا و رغبت قبول نمود و برای عنایت منصب و جاگیرها
عرض کرد نظام شاه او را تحسین و آفرین کرده و عرض او را پذیرا ساخته برای طلب بالوجی و انوجی و پسرش
سنبهاجی فرمان داد و قولنامه با عهد و پیمان فرستاد چون نزدیک دولت آباد رسیدند جادورای
باستقبال آنها شتافته و آنها را همراه آورده بملازمت پادشاه رسانید پادشاه بدیدن سنبهاجی که خیلی خوبرو
بود بسیار محظوظ و خوشنود گشته بخلعت فاخره و شمشیر و فیل و اسپ و جاگیر دوازده هزار سوار سرفراز فرمود و
حکم کرد که جادورای قبایل خود را بدولت آباد آورده بحضور پادشاه کتخدائی دختر خود کند جادورای حسب الحکم
بعمل آورده بقدر مقدور جهیز داده دختر را رخصت کرد و کوباجی نایک بانسمل نامی کارپرداز را برای خبرگیری
دختر همراه داد و بعد چندی بالوجی نیز معه قبایل بدولت آباد آمده در ظل عاطفت پادشاه سکونت ورزید چون
زمانه مساعد کردید راوجی گوبند نامی را مدار کار خود ساخته و خزانهٔ غیب را از آنجا برآورده به بذل و ایثار و تعمیر
اماکن و معابد و باغها و تالابها پرداخت و چون عمر سنبهاجی به بیست سالگی رسید بالوجی و انوجی متعاقب
یکدیگر بفاصلهٔ اندک از جهان درگذشتند و امارت بر سنبهاجی تقرر یافت و از صلب او از بطن دختر جادورای
که جیجابائی نام داشت پسری متولد شد و او را موسوم به سنبهاجی کردند و در آن اوان نظام شاه نیز بملک جاودانی
شتافت و از آن پادشاه دو پسر یادگار ماند و چون آنها محتاج کارپرداز بودند والده آن دو طفل بصلاح ساباجی
انت سنبهاجی را که بحسن صورت و سیرت اتصاف داشت مخاطب بشاهجی نموده بخلعت دیوانی سرفراز ساخت او بسرانجام
الحال

آنخدمت چنانکه باید پرداخت و همه با حلقهٔ اطاعت او درگوش کشیدند و شاه جی را الحکم رانی پذیرفتند
اما جادورای جُسر او از اقتدارش بر خود می‌پیچید و اطاعتش ناگوار مزاج خود میدید از انجا که زمام
اختیار حکومت نظر بغایت والدهٔ شاهزاده‌ها در قبضهٔ شاه جی مستحکم بود و سرتا پای او بجای نمیرسید
و مثمر مدعای او نمی‌گردید لاعلاج جادورای عرضی بحضور پادشاه دهلی فرستاد و استدعای اخراج
او نمود پادشاه دهلی میرجمله را با جمعیت شصت هزار سوار بمهم دکن نامزد فرمود جادورای بعضی سرداران
دولت نظام شاهیه را با خود متفق کرده برکنار نربدا رفته بملازمت میرجمله رسید و هراول فوج او گردید
شاه جی برین ماجرا آگهی یافته هر دو شاهزاده را بقلعهٔ ماهولی که در آنوقت استحکام تمام داشت رسانیده خود
بدفع جادورای آورد جادورای با جمعیت سنگین پادشاهی بمحاصرهٔ قلعهٔ ماهولی پرداخت و تا ششماه نایرهٔ جدال
و قتال مشتعل ساخت و چون جنگ بطول کشید و ذخیرهٔ قلعه کم گردید شاه جی نزد والی بیجاپور وکیل فرستاده
پیغام داد که آتش از خانه بلند شده و حالا ما را یارای استقامت نمانده اگر دست ما درماندگان میگیرند
و قول میفرستند نطاق بندگی والا بنیان جان می‌بندیم والی بیجاپور بذریعهٔ مرارجگدیو کارپرداز خود قولنامه
بشاهجی فرستاد و شاه جی با جمعیت پنجهزار سوار معه قبایل و پسر خود سنبهاجی از قلعهٔ ماهولی برآمده مورچال جادورا و
راشکسته راه بیجاپور گرفت و در آنوقت زن او که حمل هفت ماه داشت تاب سواری مادیان بعد طی کردن
سه چهار کروه از مسافت راه نیاورد شاهجی که در فرار بود برین حال اطلاع یافته صد سوار متعین او کرده گفت
که جادورای پدر تو از عقب می‌آید توقف من درینجا صلاح نیست و ترا که دختر او هستی ضرر جانی نخواهد رسانید
بلکه بحفاظت نزد ما خواهد فرستاد این بگفت و روان شد جادورای بر فرار او آگهی یافته و میرجمله را بر محاصرهٔ قلعه مستعد
داشته بتعاقب شاهجی شتافت و بجائی رسید که دخترش در آنجا مانده بود جادورای با پانصد سوار همراه

٢٠٧ اوداده در قلعهٔ سیری نظام شاهی که در قبضهٔ شاه جی بود فرستاد و او به پرستش بهوانی که سیوائی
نام دارد و معبد او در آنجاست پرداخت و نذر کرد که اگر مرا پسر متولد شود بنامش موسوم خواهم ساخت
حسب الاتفاق بعد چندی در سنه یکهزار و سی و چهار هجری روز دوشنبه پسر متولد گشت و موافق نذر بسیواجی
موسوم شد القصه جادو رای تا احمدنگر بتعاقب شاه جی عنان باز نه کشید اما چون او را نیافت مایوس برگردید
و شاه جی بمعرفت مرار جگدیو بملازمت والی بیجاپور رسیده بعنایت خلعت و اسپ و شمشیر و فیل و تعلقداری
کرناٹک و سرداری ده هزار سوار سربلندی یافت و بمرحلهٔ بازگشتن جادو رای بی نیل مقصود عنان معاودت
بجانب دهلی تافت جادو رای تا نربدا متابعت کرده به قصبهٔ سندکهیر آمده قیام نمود و چون از رفتن شاه جی
نزد والی بیجاپور حل و عقد مهمات ملکی نظام شاه ملتوی بود بصوابدید ساباجی اننت ملک عنبر را مدار المهام
ساخته انتظام و نسق شایسته نموده مکرر آویزشها با فوج هندوستان کرد و بتاخت و تاراج نواح بیجاپور هم پرداخت
و چنگیه بر موضع مهاسور از توابع بیجاپور با شصت هزار سوار عزیمت نمود و حاکم بیجاپور بدفع او مرار جگدیو و شاه جی
و شرزه خان وغیره سرداران را با هشتاد هزار سوار تعین فرمود و ملک عنبر اکثر محالات متعلقهٔ بیجاپور را تاخت
و تاراج نموده بملک خود مراجعت کرد و بر کنار دریای بهیمرا نزدیک موضع پوریکانون و بلی کانون وقتی رسید که
در آن وقت دریای بهیمرا بکمال طغیانی بود و عبور از آن متعذر می نمود چون افواج بیجاپور در تعاقب او جلو ریز رسید
ملک عنبر بخشوع و خضوع تمام مناجات به بارگاه کارساز حقیقی کرد و بفضل او سبحانه معبری پدید آمد و لشکرش سالم و
غانم از معبر در گذشت و بعد چهار پنج گهڑی که لشکر بیجاپور بآنجا رسید آب بهیمرا بیشتر از سابق بطغیان آمد سرداران
بیجاپور متعجب گشته پیغام مصالحت دادند ملک عنبر باقتضای وقت بمدارا پرداخته جانب دولت آباد روان شد
سرداران بیجاپور متصل احمدنگر رسیدند مرار جگدیو و شاه جی از آنجا طریق مراجعت به بیجاپور پیمودند و شرزه خان و چند

سردار

سردار دیگر در نواح احمدنگر توقف ورزیدند ملک عنبر برین ماجرا مطلع گشته شبگیر زده تاخت آورد و تالاب عظیم
الشان را بند شکست و در وقت شب سیل بلا بر لشکر غافل شرزه خان رسید و هنگامهٔ عظیم رو داد و قریب
دوازده سردار از لشکر شرزه خان بدست مردم ملک عنبر دستگیر شدند ملک عنبر هر یک را خلعت و اسب داده
رخصت کرد گویند در آن هنگام شاهجی در کرناتک بود و مرارجگدیو باز با جمعیت فراوان متوجه شد و چون بنا گرگون
که در انجا بهیمرا و رود دیگر با هم ملحق گشته جنوب رویه روان شده بروزی رسید که آن روز آفتاب را کسوف
گرفته بود و در آنجا مقام نموده خود را بست و چهار مرتبه در زر و نقره و فلزات دیگر و اقسام غله سنجید و چون مرارجگدیو را
با فیل بچه الفتی بود خواست که او را هم موزون نماید حاضران مجلس در وزن آن در ماندند شاهجی متکفل این امر شده
فرمود تا فیل بچه را در کشتی کشیدند و کشتی را در جائیکه عمق آب بود آوردند کشتی در آب بقدر سنگینی آن فیل بچه
فرو رفت بر آن موضع خطی کشیده نشان کردند بعد از آن فیل بچه را از کشتی بر آورده کشتی را از سنگریزها پر کردند آنقدر
که بهمان نشان در آب فرو رفت پس از آن طلا و نقره را بآن سنگریزها وزن کرده بزنارداران و محتاجان دادند
و از آنروز آن موضع که بنا گرگاون شهرت داشت بتلاپور مشهور گشت و بدین طریق وزن فیل پیش ازین دیگران هم
کرده اند چنانچه میر غلام علی آزاد بلگرامی در خزانهٔ عامره تحت ترجمهٔ امیر خسرو دهلوی نگارش نموده الحاصل
مرارجگدیو از خیرات فراغ یافته به نظم و نسق ملک متوجه شد و پیش ازین در سنهٔ شش صد و نود و یک هجری
دوازده نفر حبشی باتفاق یکدیگر در چاکن قلعه احداث نموده شیوهٔ غارت و رهزنی اختیار کرده بودند و مدتی آن قلعه را
در تصرف خود داشتند و نظام شاه را بعد وفات آنها تسلط بر آن قلعه دست داده بود و بعد از آن مورو بان دیو
نامی دسپانده پونه جوزده که از گرد نواح دریای بهیمرا وقفیت داشت مصدر فتنه و فساد گشته اکثر حوالی آن قلعه را
متصرف گردیده و از احمدنگر تا سرحد وای و سه وای تمام ملک را ویران کرده بود درینولا مرارجگدیو برای تنبیه او

رای راو دیوان را نامزد کرد و مشار الیه در آن ضلع رفته و متمردان را بسزا رسانیده و قلعهٔ پونه خورد را مسمار کرده
دیسپانڈیه مذکور را دستگیر ساخته محبوس نمود و در انجا قلعهٔ دیگر بنا کرده بدولت منگل موسوم ساخت
وجهت آبادی آن ملک را بشاهجی تفویض کرد و چون شاهجی همه ملک را تا سرحد پونا و قلعهٔ چاکن تا سرحد
وای و سروای و سوپی و اندا پور آباد نمود مرار جگدیو بجاگیرش مقرر نمود شاهجی داداجی کوندیو نامی را که کلکرنی
پرگنهٔ هیلی و مرد تندی و کار آزموده بود در زمام نظم آن ضلع بدست اختیار او داده و یکهزار اسپ از طویلهٔ خاص
خود با بیدی هلال حبشی متعین او ساخته خود بطرف بیجاپور رفته اقامت ورزید و وقت روانگی داداجی را
برای طلب جیجا بائی زوجهٔ خود از قلعهٔ سیری و تربیت سیواجی طفل او تاکید بلیغ نمود چنانچه داداجی سیواجی را
معه مادرش طلبیده در پونه خورد که از سر نو آباد ساخته بود باعزاز و اکرام تمام نگاهداشت و از جواهر پارچه مواضع
گشته به تربیت او صرف اوقات می نمود و چون مرار جگدیو از نظم و نسق آن ضلع پرداخته جانب بیجاپور راهی
شد در اثنای راه موره مان دیو چاو یافته از قید گریخت و در موضع کلکره از توابع چاکن آمده بخانهٔ زناردار مخفی گشت
مرار جگدیو بعد رسیدن به بیجاپور شاهجی را برای ملک گیری فرستاد او با مقدمان کنک گیری او تجهیز محاربات
نمود و در یکی از محاربات سنبهاجی پسر شاهجی بزخم تیر و تفنگ کشته گردید شاهجی این را محمول بر شامت
بنت جادو رای کرده زن خود دختر جادو رای را طلاق داد و از پسرش که سیواجی نام داشت بیزار شده
دختر دیگر از قوم مرهته مسماة به توکا بائی تلاش کرده در نکاح خود آورد و از شکم او فرزندی متولد شد موسوم بانکاجی
گشت شاهجی را با او الفتی مفرط پیدا شد و داداجی به تربیت سیواجی جهد بلیغ نموده در اندک ایام
از سواری اسپ و تفنگ اندازی و دیگر هنرهای سپاه گری ماهر ساخت و موره مان دیو را که بخانهٔ زناردار
مخفی شده بود بعهد و پیمان طلبیده پرگنات چاکن وغیره را که ویران محض بود بسپرد او نمود و او بحسن تدبیر

داد بحسن

در فرصت قلیل همه ها را معمور و آبادان گردانید و جایکه از بسیاری گرگان ناامن بود و قوم کوهستانیان
یعنی ماهوریا را قول داده آنجا فرستاده آبادان ساخت الحاصل تا مدتی برهمنوال گذشت و چون روزگار
والی بیجاپور بسپری شد زوجه پادشاه بیجاپور از مرار جگدیو اندیشناک گشته او را بعلت بقتل رسانید و از
کشتن او مقدمات ملک شاهی اکثر برهم خورد شاهجی در آنوقت با جمعیت دوازده هزار سوار در نواح کرناتک
بود و راجه مدهل که با راجه جنجاور مناقشه داشت شاهجی را بکمک خود طلبیده به ترود شاهجی آنقلعه را
مفتوح ساخت و راجه جنجاور را مقتول و بر اسباب و اموال او شاهجی متصرف گردید راجه مدهل از ینمعنی رنجیده
خاطر شده بمقابله او برخاست تا اینکه بقتل رسید و ملک جنجاور و مدهل و دولت هر دو راج بتصرف شاهجی
در آمد بعد از آن شاهجی در مهاراج گذه متصل بالاپور کولار آمده اقامت ورزید و سیواجی پسر شاهجی که
نزدیک داداجی بود بهوشی بهم رسانیده شیوهٔ تاخت و تاراج پیش نهاد همت خود ساخت و چون
اینمعنی خلاف مرضی داداجی بود و پند و موعظت سود نمی بخشید لاعلاج داداجی خود را مسموم گردانید و
سیواجی استقلال تمام بهم رسانیده بر تمام خزانه و اموال و اسباب پدر خود شاهجی که نزد داداجی بود
متصرف گشت شاهجی افواج خود را که تعین داداجی کرده بود نزد خود طلبداشت سیواجی پسر شاهجی نو نگهداشت
کرده استقلال واقعی گزید و ستارام راج را مختار مهمات خود گردانید و رگهوبلال را بخطوط نویسی و رگهناته
بلال را بجوکی نویسی افواج مقرر کرده بند و بست درست کرد شاهجی از استماع این احوال مسرور شده
سند املاک بنامش فرستاد و از نظم و نسق دلخواه بظهور آورد گویند در آن اوقات که شاهزاده اورنگزیب
از دکن بقصد مقابلهٔ داراشکوه عازم هندوستان بود و اکثر سرداران دکن را از آن خود کرده همراه گرفت
و فرمان عظیم الشان طلب بنام سیواجی بدینمضمون فرستاد که سبیل رفاقت پیماید تا مورد عنایات گردد

۲۱۱ واگر خود شوانند ستام راج دیوان خود را بجمعیت شایسته همراه دهد سیواجی از مضمون آن اطلاع یافته مصدر حرکات
ناشایسته گشته مردم شاهی را که پیغام آورده بودند به بیعزتی رخصت کرد شاهزاده مهم عظیم پیش نهاد همت
عالی داشت تدارک اینحرکت موقوف بر وقت دیگر گذاشت و سیواجی بعد تسلط شاه عالمگیر از
نیلکنٹهه را و نظام شاهی ساکن پورن دهیر در قلعه گرگوته نامی طلبیده چندی در انجا بسر برد که فیمابین
برادران نیلکنٹهه را و مذکور نزاع برخاست آنها نیلکنٹهه را و را باتفاق سیواجی مقید کردند سیواجی قابو یافته مفسدان را یک قلم
مقید ساخته بر قلعه و اموال قابض گشت و احشام قلعه را نیز بدر کرده بجای آنها کوه نشینان را معین کرد
و بعد چند روز برادر علاتی خود را که از شکم توکا بائی متولد شده بود و در قصبه سوپا اقامت داشت بدغا
دستگیرش کرده محبوس گردانید و بر سه صد اسپ پایگاه و دیگر اموال و اجناس و تعلقه او متصرف گردید
و از آن بعد قلعه چاکن را در قبضه خود آورده هرکوجی نرسال را به تهانه داری آنجا مقرر کرد و محالات گرد و نواح
رانجاسی را و دیسایندهه ساکن ساهور تفویض نمود و تبمیر راجکده و غیره قلاع نیز در آخت و در قلعجات نظام شاهی
مثل تورنا و غیره دست تصرف یافته خزانهای پادشاهی را بغارت آورد و در عرضه نوشته والی بیجاپور
بنام سیواجی مشعر بر معنی که قلاع پادشاهی را بی اجازت مفتوح کردن و خزانه را متصرف شدن
و رعایا را رنجانیدن خوب نیست بهر حال گذشت آنچه گذشت حالا هم ازین معامله نادم شده بحضور باید رسید
تا بعنایات پادشاهی سرفرازی یابد سیواجی بدریافت این مضمون متامل شده مشورت از زن خود
کاسی بائی نام که بسیار فهمیده و رسا بود پرسید او نظر بر بیکه شاهجی پدر او در انجاست صلاح عزیمت
بیجاپور نداد و درین اثنا خط شاهجی با تحایف آنجا که منجمله آن یک قبضه شمشیر بقیمت چهار صد هون و زره
و خود مرجان مشعر بخاطر جمعی سیواجی رسید سیواجی قبضه شمشیر را برهان قاطع شگون فتح دانسته

بابز

نهب و غارت ملک نظام شاهی پیش گرفت و شروع بنگاهداشت سپاه نمود و جمعیت او روز بروز افزونتر
شد تا اینکه حسب الطلب سرداران مملکت کوکن بکوکن رفت و قلاع و اماکن مستحکم آن مملکت را متصرف گشت
و به بند و بست آنجا پرداخته معتمدان خود را گذاشت و تفصیل این تطویل بلاطائل است و چون بر دهان گده را مسخر نمود
برای سیر اندرون قلعه رفت ناگاه خاری از درخت کنار در اثنای راه به پالکی او خلید با همراهیان گفت که خلیدن این خار
خالی از بشارت نیست پس بغور بود تا آنکه زر اکند یعنی خزانه اشرفیها به سکه اکبری زاید از اندازه قیاس از آنجا برآمد
والی بیجاپور با استماع این اخبار به پدر او شاهجی تاکید گفت پسر خود را که سر شورش برداشته تسخیر و تخریب قلاع
و مملکت پادشاهی بی اذن میکند او را از این حرکت باز دارد شاهجی عرض نمود که از پسر ناخلف سخن ناشنو بیزارم
و مادرش را طلاق داده ام تنبیه او از پیشگاه خلافت بعمل آید والی بیجاپور عبدالله خان بهاری را با جمعیت دوازده
هزار سوار برای دفع شر سیواجی تعین فرمود و چون خان مشارالیه نزدیک موضع وائی رسید سیواجی بدریافت
کیفیت حال عیال و اطفال خود را در پرتاب گده گذاشته با جمعیت حاضر الوقت که قریب شصت هزار از سوار و پیاده
بود آماده پیکار گردید خان مشارالیه کشناجی بهاسکر دیوان خود را به پیام موافقت نزد او فرستاد که بدلجمعی ملاقات نموده باتفاق
عازم ملازمت والی بیجاپور شود سیواجی جواب داد که بیرون قلعه پرتاب گده خیمه ایستاده میکنم اول در اینجا تشریف
آورده بعهد و پیمان مطمئن سازند من بعد هرچه مرضی شریف خواهد بود بجا خواهم آورد سیواجی با کشناجی در خلوت
ملاقات کرده بر مکنون ضمیر عبدالله خان اطلاع یافته و کشناجی را بزر پاشی و عطای تحائف از آن خود کرده پنتاجی
گوپی ناته را همراهش بوکالت خود نزد خان موصوف فرستاد مشارالیهما عبدالله خان را بفریب آمدن نزدیک پرتاب گده
برای تقرر عهد و پیمان راضی ساخته بسیواجی اطلاع دادند سیواجی بیرون قلعه محاذی دروازه خیمه عظیم الشان نصب کرده
و فرش و سایبان و پردها از مخمل و سقرلاط و زربفت در آن ترتیب داده دوازده هزار ماوران را تعین کرد که بهانه

۲۱۳ بریدن اشجار جهت توسیع صحرا جابجا متواری بوده بمجرد استماع صدای توپ قلعه بر لشکر خانمکور تاخت
آورده بتاراج پرداختند وعبدالله خان بنگاه خود در وای گذاشته کهندوجی را و هندکر را که هراول لشکر بود همراه
گرفته بطرف جاولی روانه شده بیلداران را بقطع اشجار راه مامور کرده طی مسافت مینمود چون قدری راه رفتند
فیل نشان بایستاد هرچند فیلبانان جهد بکار بردند قدم پیشتر نگذاشت دولتخواهان این معنی را تطیر یعنی علامت ادبار
دانسته ممانعت ازین عزیمت نمودند عبدالله خان بهم برآمده فرمود تا چشم فیل برآوردند و بر فیل دیگر نشان گرفته راهی شدند
عبدالله خان بعد فرود آمدن از کتل انبور در موضع کوهی ناتری که در نشیب جبل واقعست توقف ورزیده کشناجی
دیوان و گوپی ناتهه وکیل را پیش سیواجی فرستاده پیغام داد که تا اینجا رسیده ام بدلجمعی آمده ملاقات نماید
سیواجی جواب داد که اینجا خیمه نصب کرده منتظر نشسته ام اگر چند قدم پیشتر تشریف آرند عنایت کرم است
روز دیگر عبدالله خان پسر خود فاضل خان را بمحافظت لشکر گذاشته خود جریده بر پالکی سوار شده متصل پرتاب گده
رسید سیواجی چهل و دو دلاور شمشیرزن در غاری متصل کمین نشانیده خود خود و زره و بکتر پوشیده شمشیر و خنجر
و تپه و بچهوه و بانک وغیره راست کرده همین که عبدالله خان قدم در خیمه گذاشت از مقابل پیدا شده سلام کرد
عبدالله خان که او را نمی شناخت از دیوان خود پرسید که همین کس سیواجی است بعد تحقیق بر زبان راند که
ملک را پامال کردن و قلاع پادشاهی را متصرف گشتن از چه راه خواهد بود سیواجی گفت سابق ازین ملک
و قلاع مشحون مفسدان و قطاع الطریق بود و اینکس خار و خاشاک فتنه رفته بحسن خدمت و تردد آبادان ساخت
بازای این حسن ترددات مورد تحسین و آفرینم نه سزاوار غضب و نفرین خانمکور گفت خوب آنچه شد شد
حالا همه قلاع را بمن تفویض کرده همراه من ملازمت حضور حاصل سازند سیواجی گفت اگر در میان فرمانی
بنام اینجانب باشد عنایت شود که بر سر گذاشته فرمان برداری کنم درین اثنا کشناجی دیوان گفت

که حالا در پناه خانصاحب آمده ابتدا اول تقصیرات خود عفو کنانیده بعد از آن توقع فرمان بنام خود دارید سیواجی
گفت من و خان هر دو ملازم حضرت پادشاه ایم خانصاحب عفو تقصیرات من چه خواهند کرد چون از گفته شما
انحراف ندارم سر خود در کنار خان میگذارم این بگفت و با خان بغل گیری کرد و خان که جوان قوی هیکل بود
و نشان بهادری در سر داشت سیوا را هنگام بغل گیری تنگ گرفته خنجری زد از آنجا که زره و چلته در بر داشت
کارگر نشد سیوا پیچ خورده از حربهٔ بچهوه شکم عبدالله خان درید و خود را از دست او رهانید خان محمد کور شکم خود
بشال مضبوط بسته شمشیر بر سر سیواجی زد که خود از آن ضرب دو پاره شده زخمی سبک بر سر او رسید
سیواجی بضرب حربهٔ پته خان مشار الیه را از میان دو نیم ساخت بملاحظه این حالت کشناجی دیوان شمشیری
بر سر سیواجی زد که ایساجی از رفقای سیواجی او را از پا در آورده درین زد و خورد دو سه زخم بگوپی ناتهه رسید
اما کارگر نشد و سالم ماند و مردم سیواجی سر خان محمد کور بریده مع توره که بر سر داشت بدروازه قلعه آویختند
ماوران بر آنحال اطلاع یافته بر لشکر عبدالله خان ریخته غارت کردند و کهندوجی هراول لشکر او کشته شد و
فاضل خان پسر او مع قبایل راه فرار پیش گرفت و دوازده هزار اسپ و فیل و نقاره و نشان بضبط سیواجی
در آمد و ما بقی غنایم بغارتگران بخشید و گوپی ناتهه وکیل را دو لک هون مرهم بها داده هین در تعلقه گری بهال
مضاف پونا متصل شاهپور بجاگیرش مقرر نمود بعد این فتح قوت و شوکت سیواجی بمراتب افزون تر
گشت تا اینکه اکثر سرداران دکن امن در متابعت دیده بنای موافقت با او گذاشتند و ما بقی قلاع که
که از دست رس او محروس مانده بود همه بتصرفش در آمد درینوقت دار المقر خود بتالاکده قرار داد و والی بیجاپور
بر گشته شدن عبدالله خان و افزون گشتن تسلط او اطلاع یافت افضل خان و سیدی بلال را با جمعیت
هشتاد هزار سوار جهت استیصال او مرخص ساخت مشار الیهما به یلغار رسیده بتالا را که سیواجی در آن بود

محاصره کردند سیواجی قابو یافته شبخون بر لشکر محاصران زده لشکر را متفرق ساخت و کرنوجی کوجر را
که درین شبخون مصدر ترددات نمایان گشته بود مخاطب به پرتاب راو کرده صاحب نوبت گردانید
افواج بیجاپور بعد پراکندگی باز مجتمع شده بپادن گده چسپیدند و کوهچه که سرکوب آن قلعه بود در دست
کرده توپها در انجا گذاشته شروع به سر دادن توپها نمودند سیواجی جمعیت هشت هزار ماوران
در انجا گذاشته خود با چهل هزار سوار وقت شب بر مورچال لشکر افتاده زد و خورد کرده جانب وسالگده
که از پادن گده چهار کروه است گریخت چون وسالگده بفاصله دو کروه ماند سپیدهٔ صبح دمید و در اثنای راه
تنگنای که آنرا بزبان هندی گندی گویند در پیش آمد و افواج بیجاپور که مهتابها روشن کرده در تعاقب
بودند بنابرین سیواجی باجی پربهو را با جمعیت هشت هزار سوار جهت سد راه در آن تنگنا گذاشته و خود با اطمینان
تمام داخل وسالگده گردیده توپ را سر داد باجی پربهو که تا یک و نیم پاس مقابل افواج بیجاپور پای ثبات
افشرده بود بر داخل شدن او مطلع گشته مسرور گردید افضل خان و سیدی هلال و شرزه خان وغیره سرداران
بیجاپور داد دلاوری داده نوبت جنگ بکوته پراقی رسانیدند تا اینکه هشتصد کس از طرفین بکار آمدند و باجی پربهو را
که زخمها برداشته در جنگاه افتاده بود رفقایش در کوهستان برده سواری گردیدند افواج بیجاپور از آن تنگنا
بدلاوری و بهادری گذشته متصل وسالگده رسیدند چون در انجا آب بقدر یکه کفاف لشکر نماید نبود و یارای
قیام ندیده باز گردیده به پنالا آمدند و محاصرهٔ پنالا را عبث دانسته مراجعت بجانب بیجاپور نمودند سیواجی مطمئن
شده به تیمار زخمیان خاصه به تیمار باجی پربهو پرداخته در آبادی ملک که از مدت ویران بود کوشید و راکهوری را
جهت نظم و نسق آن فوج نامزد گردانید و چون این اخبار بمسامع اجلال عالمگیر پادشاه رسید شایسته خان را با جمعیت
هشتاد هزار سوار برین مهم نامزد فرموده و آنچه که بعد ازین در سلطنت خلدمکان و سلاطین دیگر بظهور پیوست در کتب

بدولتها

تواریخ مثل خافیخان وغیره بتفصیل مرقوم و آنچه که بعد شهادت نواب نظام الدوله ناصر جنگ شهید مغفور سرور تا اواخر
عهد نواب غفران پناه نظام الدوله آصفجاه ثانی بمعرض وقوع آمد ان شاء الله تعالی بعد ازین در محل خود زبان قلم داده خواهد شد

باب سوم در احوال نواب آصف الدوله امیر الممالک صلابتجنگ غفر الله و جعل الجنة مثواه مشتمل بر سه فصل

فصل اول در احوال آن مشمول رحمت اله از ابتدای ارتفاع بعلو مدارج جاه تا تمکن بر مسند ریاست و آنچه که بعد از آن تا رحلت نواب امیر الامرا فیروز جنگ در

بوقوع پیوست امیر الممالک خلف سیوم نواب مغفرت مآب نظام الملک آصفجاه است نام اصلی او
سید محمد در حین حیات والد ماجد خود بخطاب سید محمد خان بهادر صلابت جنگ مخاطب گردیده بصوبه داری
حیدر آباد عز اختصاص یافت پس از رحلت نواب مغفرت مآب چون نواب نظام الدوله ناصر جنگ شهید برای دفع فساد
هدایت محی الدینخان مظفر جنگ متصل بندر پهولچری شتافت آن مشمول رحمت اله نیز همراه رفت و پس از شهادت
نواب ناصر جنگ باتفاق مظفر جنگ بصوب حیدر آباد عطف عنان نمود چون در اثنای راه مظفر جنگ چنانچه قبل ازین
زبان قلم داده شد بر دست افاغنه کشته گردید نظر بر یکه نسبت به برادر دیگر که همراه مظفر جنگ بودند یعنی آصفجاه
ثانی میر نظام علیخان بهادر اسد جنگ و شجاع الملک بسالتجنگ و ناصر الملک میر مغلعلیخان بهادر کبیر السن بود
بر مسند ریاست تمکن ورزید و از حضور احمد شاه پادشاه باضافه منصب و خطاب آصف الدوله ظفر جنگ لوای
اعتلا افراخت و بعد از آن عالمگیر ثانی در عهد خود او را بخطاب امیر الممالک سرفراز ساخت و بعد جلوس بر مسند ریاست
راجه رگهناتهه داس را بخطاب بهادری سرفراز کرده و بدستور عهد مظفر جنگ وکیل مطلق و صاحب اختیار امور
ریاست گردانید و راجه مذکور جمعی از نصارای فرانسیس را که همراه مظفر جنگ از پهولچری بصیغه نوکری آمده بودند شامل
ساخته در سلک نوکران امیر الممالک کشید و اکثر اهل خدمات عهد مظفر جنگ که بتجویز راجه مذکور بود و مذور بیوقت هم

۲۱۷ بحال ماندند و امیر الممالک با فوج فیروزی و جمعیت نصاری رایت عزیمت بصوب حیدرآباد افراخت و در چند کوچ
بکڈپه رسیده به بندوبست آنجا پرداخت و چون بظاهر کرنول نزول اجلال فرمود و محاصره کرده به یورش مفتوح نمود
افاغنه کرنول باستماع خبر یورش میر محب علیخان و میر نظر علیخان و میر حسین علیخان برادران میر نجف علیخان را
که برای استمالت از جانب رگهناتهه داس بکرنول رفته بودند به قتل رسانیدند و متوهم شدند که کرنول را نگهدارند
بتاراج دادند بعد از آن بفتح و نصرت از حیدرآباد مرور نموده بر خزانه قلعه محمد نگر و شهر متصرف گشته بعد طی منازل بنواحی
اورنگ آباد رسیده موسم برشکال در آنجا بسر برده آورده اند که چون نواب نظام الدوله ناصر جنگ شهید گشت و مظفر جنگ
بجای او بر مسند حکمرانی نشست و این خبر به شاهجهان آباد رسید امیر الامرا عماد الملک غازی الدینخان بهادر فیروز جنگ
که برادر اعیانی نواب شهید بود بسیار حزین و غمگین گردید پادشاه بدلاسا و دلبری او پرداخت و ایالت دکن و خطاب
نظام الملک بنام او مقرر ساخت امیر الامرا اسناد بحالی بنام اهل خدمات و خطوط تعزیت مشعر بحکومت خود بنواب
مظفر جنگ و بر چهار برادر و فرمان صوبداری برهانپور با نامه خود بنام خواجم قلیخان فرستاد خانمذکور بیرون شهر برآمد
فرمان را گرفت و نقلش نزد ابو الخیر خان فرستاده دخیل کار گشت ابو الخیر خان بهادر کیفیت سرگذشت با امیر الامرا
و راجه رگهناتهه داس نوشت امیر الممالک باستصواب راجه مذکور خطاب امام جنگ بابو الخیر خان عطا نمود
و سند بحالی و استقلال در صوبداری برهانپور بدین مضمون که بالفعل صلاح در آنست که شما در امر صوبداری مستقل باشید
و دیگری را دخل ندهید ارسال فرمود ابو الخیر خان ازین کیفیت بخواجم قلیخان اطلاع داد او به پرخاش برخاست
ابو الخیر خان باتفاق اهل شهر برای عملدخل خود کوشید تا اینکه اندرون شهر مورچال قایم گردید بعضی اهل بازار
که تماشایی بودند به تیرهای بندوق مجروح شدند آخر الامر بوساطت میر نعمان خان پسر عبد المنان و میر حیدر علی
وغیره مصالحت بمیان آمد و امام جنگ دوازده هزار روپیه بابت طلب سپاه بخواجم قلیخان داده زمام صوبداری

ابالور

برهانپور بدست خود آورد و حسب الحکم نواب صلابتجنگ بنگهداشت سپاه پرداخت و منصبداران را که جاگیرات
ایشان بضبط بالاجی ولد باجیراو درآمده بود بدستخرج از خانهٔ خود مقرر کرده جمعیتی فراهم ساخت و چون بالاجیراو
سر شوخی برداشت نواب صلابتجنگ تنبیه او بر خود واجب دانسته ابوالخیرخان و خواجم قلیخان بهادر و نظر بیگخان را
طلب داشت و در همین سال سید شریفخان بهادر شجاعت جنگ روز جمعه بیست و نهم شعبان جادهٔ سفر آخرت پیمود
و بعد انتقال او صوبه‌داری برار بسید لشکرخان بهادر نصیر جنگ تقرر یافت و سید صدرالدینخان پسر سید شریفخان
بخطاب پدر خود سربلند شد و در ماه شوال خزانهٔ پنجلک روپیه و کسری که از جانب جهانبانی از اموال رانوجی سندهیه مرتبه
قریب شهر برهانپور رسیده بود امام جنگ بهادر اطلاع یافته فوج را فرستاده بتصرف خود درآورده بخرج سپاه داد
و قدریکه باقیمانده بود بعد انعقاد صلح مسترد گردانید و بعد از آن باوصف بیماری حسب الطلب در عین شدت باران
باورنگ آباد رسیده شرف اندوز ملازمت گردید و نواب صلابتجنگ یازدهم ذالحجه سنه یکهزار یکصد و شصت و چهار
هجری بقصد تنبیه بالاجی از شهر برآمده امام جنگ بهادر را بهراولی مقرر کرده و فوج مرهته را پس پا کرده تا احمدنگر رسید
و از آنجا جریده شده و اسباب زاید را در احمدنگر گذاشته متوجه دارالحرب پونا گردید بالاجی با پنجاه هزار سوار جرار بمقابله
پیش آمده و دوازدهم محرم سنه یکهزار و یکصد و شصت و پنج هجری جنگ شروع شد بالاجی و پسر عمش سدهوجی با لشکر
هراول جنگها نمودند و شمشیر بهادر امام جنگ با وجود آزار فالج ترددهای نمایان بظهور آورد و فرنگیان و گاردیان بکمک
هراول رسیده مرهته را پس پا ساختند و هر روز آتش جنگ و جدال مشتعل میشد و غازیان اسلام کفار را از پیش برده
خود میراندند غرض جنگ کنان غنیم را قریب پونا رسانیدند و آبادیهای غنیم را که سر راه بود سوخته با خاک سیاه برابر
کردند اگرچه درینجا رات هر روز فرنگیان باتشخانهٔ خود دود از نهاد غنیم برمی‌آوردند اما شب چهاردهم محرم که خسوف ماه بود
و بالاجی برای پرستش کنار دریای گنگا رفته اشتغال بعبادت اصنام داشت خبر یافته شبخون زدند و جمع کثیر را

٢١٩ بقتل رسانیده خیمه و خرگاه و اکثر اسباب لشکر را بغارت بردند بالاجی مضطرب گشته برهنه سر برهنه پا بر پشت
سوار شده فرار را وسیلهٔ نجات خود ساخت و ادوات و آلات پرستش و اصنام طلا به غنیمت اسلامیان
درآمد بعد از آن نوزدهم محرم از سال مذکور افواج متفرق خود را فراهم نموده بهیئت مجموعی بر لشکر اسلام
در عین تفرقه هنگام کوچ ریخت و زد و خورد عظیم بمیان آمد نظر بیگخان بخشی سایر دو زخم گولی و یک زخم شمشیر برداشت
و میر مقتدا خان نیز مجروح گشت و میر نعمان خان زخمی شده بخیمه رسیده جان بحق داد و فتح الله خان و
و واسع خان وغیره رساله داران کشته شدند و از جانب بالاجی ده جمعدار عمده بقتل رسیدند بالاجی بدلالت
بعضی منافقان لشکر اسلام که مخفی با او سازش داشتند صلح را شهرت داده چندی بدفع الوقت گذرانیدند
درین اثنا قحط غله و علف در لشکر اسلام رو داد و با وصف این مخمصه بهادران اسلام داد مردانگی داده تا شش کروه
پونا رسیده قصبهٔ تلیگاون را که از عمده اماکن مرهته بود غارت کردند بالاجی بمشاهدهٔ غلبهٔ اسلامیان پیام مصالحت
فرستاد چنانچه سدهوجی بیرون لشکر اسلام آمده با راجه رگهناتهه داس ملاقات نموده صلح قرار داد و بار ثانی
بعضی مفسدان صلح را بر هم ساخت لشکر اسلام بار دیگر با جمعیت متوجه شد و بهیر و بنگاه در آنجا گذاشته جانب
سنیر روآورد و کوههای بلند و گریوهای دشوارگذار را که در اثنای راه بود بصعوبت قطع نموده به سنیر رسید و در آنجا
جنگ عظیم با ابوالخیرخان هراول لشکر فیروزی درپیش آمد و در جنگ میر امجد همشیره زادهٔ او با اکثر مردم مجروح شد
روز دوم این جنگ با اینهمه تردد و تلاش بسبب نفاق خانه براندازان صلح ساوات انعقاد یافت و نواب صلابت جنگ
سید لشکر خان را رخصت خجسته بنیاد و ابوالخیرخان را اجازت رفتن به برهانپور داده و رایت توجه بصوب حیدرآباد
افراخت و بیست و سیوم ربیع الآخر خواجم قلیخان را بخطاب ذوالفقارالدوله قایم جنگ عز اختصاص بخشیده بصوبه‌داری
برهانپور از تغییر ابوالخیرخان نواخت و فوجداری بگلانه بر ابوالخیرخان بحال داشت و قطب الدوله محمد انورخان نیز هم

سنه ۱۱۵۹

ربیع الآخر از لشکر فیروزی مرخص گشته داخل برهانپور شده مورد پندت را که از ماه محرم مطوق و مسلسل در خانهٔ دلاور خان بود بموجب حکم صلابت جنگ بدلالت راجه رگهناته داس سیزدهم جمادی الاول خفا کرده کشت و سیزدهم جمادی الآخر در میدان بهالکی راجه رگهناته داس نیز با همشیره زادهٔ خود ستیارام نام که مخاطب به رای رایان شده بود با چخفر فرنگی وکاردی بر دست عبد الغفور رساله دار کشته گردید بپاداش عمل خود رسید بیت زمانه تیغ بکف بر سر مکافات است چه حاجت کسی فکر انتقام کند و نواب امیرالممالک صلابتجنگ داخل حیدرآباد شده رکن الدوله و صمصام الدوله را طلب فرمود چون هر دو بحیدرآباد رسیده احراز شرف ملازمت نمودند خلعت وکالت مطلق برکن الدوله مرحمت نمود ناگاه خبر رسید که امیرالامرا فیروزجنگ از پیشگاه احمدشاه بخلعت صوبداری دکن عز اختصاص یافته عازم دکن است رکن الدوله از وکالت پهلوتهی کرده بکرمله نزد جانوجی نبالکر آمد و غرض ازین حرکت آنکه امیرالامرا باتفاق هولکر مرهته بدکن می آید بوساطت جانوجی نبالکر و نیز بتوسط بالاجی که از عهد نواب مغفرتمآب با او مربوط بود سر رشتهٔ موافقت با امیرالامرا بدست آرد وقتیکه رکن الدوله از حیدرآباد روانه شد صمصام الدوله همانجا مانده بصوبداری حیدرآباد سرفرازی یافت

ذکر توجه نواب امیرالامرا **فیروزجنگ از دارالخلافت شاهجهان آباد بصوب دکن و سبب تعویق و پایان رحلت او ازین دارالمحن**

آورده اند که میر محمد پناه خلف اول نواب مغفرتمآب از پیشگاه خلافت بخطاب جد خود غازی الدینخان بهادر فیروزجنگ سرفرازی داشت نواب آصفجاه در دکن و او در دهلی بحضور پادشاه میماند و چون نواب آصفجاه در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و سه از فردوس آرامگاه رخصت دکن گرفت خطاب امیرالامرائی بعد کشته شدن خواجه عاصم مخاطب بصمصام الدوله خاندوران

در جنگ نادرشاهی مقرر شده بود و خدمت وزارت بر سبیل نیابت بخلف خود فیروز جنگ مرحمت
کنانید و بعد رحلت نواب آصفجاه در عصر احمدشاه منصب امیر الامرائی بسادات خان قرار گرفت
و بعد چند روز خلعت امیر الامرائی از تغیر سادات خان بفیروز جنگ عنایت شد و بعد شهادت نواب
نظام الدوله ناصر جنگ نظامت دکن بنام امیر الامرا مقرر گشت و نخست اعیان حضور بنا بر بعضی وجوه راضی
بروانگی او بصوب دکن نشدند از جهت تاخیر در روانگی رو داد و بعد از آنکه راضی شدند روانگی او
صورت وقوع یافت مفصل این مجمل آنکه وزیر الممالک ابوالمنصور خان صفدر جنگ خواهرزاده و داماد
برهان الملک را با احمد خان پسر محمد خان بنگش بنا بر وجوهیکه در خزانهٔ عامره وغیره کتب تواریخ مرقوم است
منازعت افتاد و احمد خان افاغنه بسیار فراهم آورده بر نول رای که پیش آورده وزیر الممالک و در صوبه
اوده بطریق نیابت بود ریخت و او را از پا در آورد و بعد از آن با صفدر جنگ که بتدارک برخاسته بود
جنگ کرده او را شکست داد و بنا برین احمد خان عزیمت تسخیر صوبه اوده و اله آباد بخاطر خود راه داده و در آن
هر دو صوبه هنگامه آرا گشت هنوز عمل احمد خان در هر دو صوبه قیام نگرفته بود که نواب وزیر بقصد تدارک
هولکر و جی آپا پدر جنکو را که هر دو از سرداران عمده مرهته بودند با خود متفق ساخته در اوایل جمادی الاولی
سنه یکهزار و یکصد و شصت و چهار از دهلی بر آمده باکبرآباد رسید و با فوج جاث هم ساخته فوجی
از او همراه گرفته متوجه تنبیه افغانان گردید بعد جنگهای متعدد و کشته و مجروح و اسیر گشتن هزارها افاغنه
افغانان تاب مقاومت نیاورده در دامن کوه مداریه که شعبه ایست از کوه کمایون پناه گرفته و فوجهای
نواب وزیر و مرهته تمام ملک افغانان را پی سپر ساخته دقیقه از دقایق نهب و غارت فرو نگذاشتند
و چون این جنگ امتداد کشید غنیم جابجا در ملک افاغنه گرد و نواب وزیر در جلدوی این کمک غنیم را

از قو

از سرحد کول و جالیسر و میو و فرخ آباد و قنوج تا اکره جهان آباد حواله نمود و در رفته رفته غنیم تا سواد اله آباد که منتهای انتر بید است متصرف گشت آخر الامر افاغنه نهایت عاجز گشته بوسایط بنای صلح انداختند و هر چه نواب وزیر خواست پذیرفته نفوس خود را محفوظ داشتند نواب وزیر بعد فراغ ازینمهم رونق افزای صوبه اوده گردید و درهمین ایام آمد آمد شاه درانی اشتهار یافت و قلندر خان ایلچی شاه مذکور پیش احمد شاه بدار الخلافت رسید احمد شاه و امرای حضور نواب وزیر را بالحاح و ابرام تمام متواتر نوشتند که هولکر را با خود متفق ساخته بنجاح استعجال خود را بحضور رسانیده بدفع شاه درانی باید پرداخت نواب وزیر حسب الطلب هولکر را بوعده مبلغ خطیر همراه گرفته در ماه رجب سنه یکهزار و یکصد و شصت و پنج هجری خود را بشاهجهان آباد رسانیده جاوید خان خواجه سرا مخاطب بنواب بهادر که مدار علیه سلطنت بود و دیگر امرای حضور پیش از رسیدن نواب وزیر با شاه درانی صلح کردند و هر چه خواست پذیرفته عهد و پیمان درمیان آورده قلندر خان ایلچی را رخصت نمودند نواب وزیر ازین حرکت بهم برآمد که من هولکر را بحکم پادشاه و ایمای ارکان حضور بوعده زر بسیار همراه آوردم حالا تقاضای هولکر را چه علاج کنم از فرط بدماغی داخل شهر نشد و بیرون شهر لب دریای جمن خیمه زد دران ایام نواب نظام الدوله ناصر جنگ تازه بشهادت رسیده بود و امیر الامرا فیروز جنگ مهین خلف نواب مغفرت مآب آصفجاه خواهش داشت که صوبداری دکن باو مقرر شود و امرای حضور پیشکشی مطلبیدند و او سودای مفت میخواست ازینجهت کار در تعویق افتاد درینوقت که امیر الامرا قابو یافت بارکان حضور گفت اگر صوبداری دکن بی پیشکش بمن مقرر شود هولکر را بقسمیکه میدانم میفهمانم و تقاضای زر موعود از شما نخواهد کرد امرای حضور بجان راضی شده صوبداری دکن باو تفویض کردند و پادشاه خلعت صوبداری دکن با اسپ و فیل

۲۲۳ و شمشیر عطا فرمود و امیر الامرا غازی الدین خان چهارم رجب سنه یکهزار یکصد و شصت و پنج بقصد تسخیر دکن
داخل خیمه شد و ملهارجی هولکر و جی آپا را باندیشه امیر الممالک صلابت جنگ که بر مسند ریاست
نشسته بود پیغام رفاقت خود داد و آنها با و پیوستند بشرطیکه صوبه خاندیس را بتمام در تنخواه هولکر و جی آپا
و بالاجی را و مرحمت کند و منصبداران جنسر و کل وایه داران را که از عهد خلد مکان تا این زمان التمغا
دران ملک دارند بیدخل سازد امیر الامرا که واقف کار نبود و اطلاعی از مکر و فریب این قوم نداشت
هولکر را رفیق خود ساخت و در عین شدت بارش طی مراحل و منازل نموده با فوج غنیم و لشکر هندوستان
اواخر شوال در سواد برهانپور رسید و چون افواج غنیم همراه بود و اشتهار داشت که نواب فیروز جنگ را
اختیار نیست صاحب اختیار هولکر است ذو الفقار الدوله خواست که در شهر برهانپور عمل و دخل ندهد
اما قطب الدوله محمد انور خان و میر علی اکبر خان صلاح در سرپیچی ندیده با فیروز جنگ پیوستند اول
میر منصور قلعه دار آسیر غاشیه اطاعت بر دوش کشید فیروز جنگ قلعه داری برو بحال داشته و داخل شهر
گشته باستمالت اعزه آنجا پرداخت ابو الخیر خان بهادر با وصف بیماری بملازمت فایز گردید و میر علی اکبر خان
را با اصل و اضافه سه هزاری نموده بعطای علم و نقاره و صوبداری برهانپور نواخت و ذو الفقار الدوله
قطب الدوله را همراه خود گرفته کوچ بکوچ طی منازل نموده در ماه ذی القعده داخل خجسته بنیاد گردید
و چون دران ایام سید لشکر خان در کرمله که چهل کروه از بلده است سکونت داشت فیروز جنگ
قطب الدوله را برای استمالت خان مشار الیه بکرمله فرستاد و خود تا هشتم ذی الحجه دران بلده توقف
ورزیده در فکر آن شد که نواب صلابت جنگ طبع شود که در حیدر آباد بود و از آنجا نهضت نموده بقصد مقابله مسافتی
پیمود غنیم از استماع این خبر تا بی وقت یافته استدعای سند ملک موعود نمود امیر الامرا که نو

وارد

وارد و نا واقف بود و مهم عمده یعنی مقابله با امیر الممالک در پیش داشت سند ملک خاندیس و بعضی ۲۲۴

محالات صوبه خجسته بنیاد و تعیم حسب درخواست او بمهر خود حواله نمود و اینچنین ملک عظیم مفت بدست

غنیم رفت و اهل اسلام را در انجا شرکت نماند اما چون قلم قضا بر آن رفته بود که ریاست دکن بر امیر الممالک

صلابت جنگ بحال و برقرار ماند امیر الامرا فیروز جنگ بعد هفده روز از داخل شدن خجسته بنیاد هشتم ذی الحجه

آخر روز سنه مذکور بعلت هیضه از جهان درگذشت و برخی میگویند که باشاره بعضی مردم محل صلابت جنگ

زهر در طعامش کردند والله اعلم بحقیقة الحال کارپردازان او سید حشمت خان و تیرانداز خان بخشی بتغسیل و تکفین

پرداخته مع خزاین و دواب و ضروریات کارخانجات عازم دار الخلافت شدند و بنا بر موافقت هولکر کسی را

یارای آن نشد که مزاحمت ازین عزیمت نماید تا اینکه بدهلی رسیدند و لاشش را بزمین سپردند

فصل دوم

در بیان وقایعیکه بعد فوت امیر الامرا فیروز جنگ در عهد ریاست امیر الممالک آصف الدوله صلابت جنگ با کیفیت کشته شدن صمصام الدوله شاه نواز خان و حیدر جنگ و رسیدن نواب آصفجاه ثانی بملک برار بمعرض وقوع آمد

آورده اند که خواجم قلیخان بمجرد استماع خبر

رحلت فیروز جنگ خطی به پسر خود نظر محمد خان نوشت بدین مضمون که درینجا چنین واقعه رو داد و من از حضور

امیر الممالک صلابت جنگ صوبه دار برهانپورم میر علی اکبر خان را معطل کرده عمل و دخل خود باید کرد و مصحوب قاصد

سریع السیر به برهانپور فرستاد محمد خان بمیر علی اکبر خان پیغام اینمعنی داد و درین بدل بمیان آمد اخر الامر از سرکار

نواب صلابت جنگ سند صوبه داری بنام میر علی اکبر خان رسید و موجب رفع مناقشه گردید و نواب صلابت جنگ

از وقوع این سانحه در ریاست خود مستقل گشت و بنام سید لشکر خان رکن الدوله که در گرکله بود عنایت نامه فرستاد

واجب الحکم از گرکله برآمده عازم حضور شد غنیم مرهته خواست که پیش از وقت یافتن صلابت جنگ ملحق شدن

سید لشکر خان سند ملک چنانچه از فیروز جنگ گرفته بود از امیر الممالک رسید وقت بگیرد بنابرین سید راه
شد و نگذاشت که سید لشکر خان با جمعیت خود بنواب امیر الممالک صلابتجنگ که از حیدرآباد بقصد مقابله
برآمده بود ملحق گردد تا آنکه سند تمام صوبه خاندیس مع چند پرگنه سیر حاصل صوبه خجسته بنیاد و سوای شهر برهانپور
گرفت و بعد از آن رکن الدوله با امیر الممالک پیوست و خدمت وکالت مطلق برای او مقرر گشت و صمصام الدوله
که بصوبهداری حیدرآباد عز اختصاص داشت معزول گشته باورنگ آباد آمد و در سنه یکهزار و یکصد و شصت و شش
نواب صلابتجنگ فرمان پادشاه بخطاب آصف الدوله سید محمد خان بهادر ظفر جنگ سپه سردار و سند صوبهداری
دکن رسید نواب صلابتجنگ با سید لشکر خان که وکیل مطلق شده بود رونق افزای خجسته بنیاد گردید و صف شکن خان بهادر و درا
که سابق بخطاب عبدالحسین خان ناموری داشت بدیوانی سرکار خود و قطب الدوله محمد انور خان را از عزل میر اکبر علیخان
بصوبهداری برهانپور نواخت و متبنای او عبدالقادر خان را به نیابت مقرر ساخت و میر غیاث الدینخان که کارگزاران
ابوالخیر خان بود پیش از رسیدن نواب صلابتجنگ بخجسته بنیاد برای بندوبست لون کهیر که فوجداری آن بابوالخیر خان
تعلق داشت برآمده و با مفسدان آن نواح محاربه نموده شهادت یافت و ابوالخیر خان شانزدهم ربیع الآخر
سال مذکور بمرض فالج و لقوه در برهانپور بعالم بقا شتافت و در اوایل سنه یکهزار و یکصد و شصت و هفت هجری
بنابر رسیدن موسم برشکال اتفاق چهاونی در خجسته بنیاد افتاد در میان فرنگیان که سردار آنها موسی بهوسی
مخاطب بعمدة الملک آورده راجه رگهناتهه داس متقول بود و میان سید لشکر خان رکن الدوله از جهت طلب و تنخواه
کدورتی بمیان آمد رکن الدوله از قلت خزانه و مجبوری آقاوی اتفاقی سپاه و در اندازی حاسدان دست از وکالت
مطلق کشید و این خدمت عمده بصمصام الدوله شاه نوازخان بهادر صمصام جنگ و دیوانی سرکار از عزل صف شکن خان بهادر
به نواب حیدر یار خان بهادر شیر جنگ و صوبهداری حیدرآباد به صف شکن خان بهادر مفوض گردید و مورخان زبان

قلم

قلم داده اند که صمصام الدوله مدت چهار سال بخدمت وکالت مطلق پرداخت وبحسن رای وتدبیر مهمات جزوی
وکلی را طرفه رونقی داد وبا وصف بی اسبابی طلسمی بربست که عقل عقلا را حیران ساخت چه وقتیکه وکالت
مطلق باو مقرر شد سرکار نواب امیر الممالک عجب حالتی داشت که از بی زری نوبت بفروخت اثاث البیت
رسیده بود نواب صمصام الدوله نوعی حسن تردد نمود که آب رفته بجو آمد ونسق برهم خورده باز انتظام پذیرفت
سرکشان حلقه اطاعت درگوش وکج مزاجان غاشیه راستی بر دوش کشیدند ورعایا وبرایا در ظل حمایت آسوده
حال شدند ودر عرصه چهار سال مدت وکالت خود جمع وخرج ملک را برابر کرده می گفت سال آینده انشاء الله تعالی
جمع بر خرج می افزاییم بالجمله بعد تقرر وکالت باندک مدت نواب امیر الممالک را بارادهٔ تنبیه رگهو بهونسله جانب
برار متوجه ساخت ورگهو را مالش داده بحلک روپیه پیشکش گرفته بصوب نرمل عنان توجه معطوف گردانید
وسر یارا و زمیدار نرمل را که از عهد نواب آصفجاه پای تمرد افشرده مکرر فوج سرکار را غارت کرده بود
بحکمت عملی دستگیر ساخته ملک او را بضبط سرکار عالی در آورد ودر سال اول از وکالت این دو کار عمده
برکرسی نشانده وبحیدرآباد آمده موسم برشکال در آنجا بسر برد ودر آخر این سال رگهوجی بهونسله درگذشت
وابو الفتح خان بهادر از تغیری حیدر یار خان بهادر شیر جنگ بخدمت دیوانی سرفرازی یافت ودر همین سال
سید لشکر خان بصوب برار که از سابق صوبداری آنجا باو تعلق داشت روانه شد وقطب الدوله محمد انور خان
که همراه رکاب بود رخصت یافته به برهانپور رفته بر تعلقه صوبداری آنجا قابض گشت ودر سال مذکور احمد شاه بادشاه
باشارهٔ عماد الملک ابن غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ از دست عاقبت محمود خان مکحول گشت وسلطان عزیز الدین
ابن معز الدین ابن جهاندار شاه ابن شاه عالم بهادر شاه روز یکشنبه دهم شعبان بر سریر سلطنت نشست وبخطاب
عالم گیر ثانی مشتهر گشت ووزارت بنواب عماد الملک تعلق گرفت وبعد چندی عاقبت محمود خان نیز باشاره

عماد الملک از بلوای مردم سپاه بهانه طلب تنقل رسید و اواخر ماه ذی القعده سنه مذکور ابو المنصور خان بهادر
باجل طبیعی درگذشت و قلعداری قلعه آسیر با کرورگری و داروغگی و امینی سایر برهانپور بمیر نجف علیخان پسر میر دوستعلیخان
از پیشگاه نواب صلابتجنگ مقرر شد و در هفدهم شعبان سال مذکور بحکمت عملی قلعه را متصرف گردیده مورد تحسین
و آفرین گشته بعنایت خلعت و شمشیر و سرپیچ و اسپ به بلند پایگی رسید و در سال دوم از وکالت سنه ثمان
و ستین و مایه و الف نواب امیر الممالک را ملک میسور برده پنجاه لک روپیه پیشکش گرفت و اوایل موسم
برشکال بحیدرآباد معاودت نمود و درین ایام عالمگیر ثانی برای نواب صمصام الدوله ماهی و هم مراتب فرستاد
شخصی این مصرع مادهٔ تاریخ یافته مصرعه از شاه هند آمد ماهی و هم مراتب و درهمین سال محمد معین خان بهادر
شوکت جنگ از عزل ابو الفتح خان بدیوانی سرکار نواب صلابتجنگ سرمایهٔ مباهات اندوخت و کرورگری
برهانپور از تغیر میر نجف علیخان بعبد القادر متبنای قطب الدوله تقرر یافت و هفدهم ذی الحجه دخیل شد
و در سال سیوم از وکالت که سنه یکهزار یکصد و شصت و نه باشد سرداران مرهته از نوکران پسر رگهو متوفی
بدستور هر سال در صوبه بیدر و حوالی ناندیر هنگامه آرا گشتند شوکت جنگ بهادر و مبارز الملک اعانت خان بهادر
که باین مهم نامزد شدند بتردادت نمایان آن شورش گرایان را تنبیه کرده متفرق ساختند و دیوان او را دستگیر
نمودند و چون مظفر خان گاردی که بخشی بود بنا بر کم التفاتی نواب صلابت جنگ ترک روزگار نموده بعبد الحکیم خان
پسر دلیر خان میانه حاکم سانور پیوست عبد الحکیم خان او را رفیق خود کرده و با مرار راو نبیره سنتاجی گهورپره که
جمعیت شایسته داشت ساخته شروع بتاخت و تاراج جاگیرات بالاجی نموده بالاجی راو در سنه مذکور از پونا
متوجه سانور کانون و بنکاپور شد و از آنجا راه برادر علاتی خود را که مسلمان و مخاطب به شمشیر بهادر بود بجای
ملهار راو هولکر مقرر نموده بجانب هندوستان روانه ساخت او بکوچهای متواتر بیست و دوم ربیع الآخر متصل

بالاپور

برهانپور رسیده بقطب الدوله پیغام فرستاد که چون فیمابین جدا ایجانب و آنمهربان اخلاص و صیغهٔ اخوت است
مهمانی معقول مهیا باید کرد قطب الدوله برای حفاظت شهر دوازده هزار روپیه ضیافتانه قبول نمود و چون از
ساهوکاران بلده مبلغ مذکور طلب کرد تمام ساهوکاران و تاجران اتفاق کرده هڑتال کردند یعنی دست از بیع و شرا
کشیده در دکاکین بستند قطب الدوله عاجز آمده اثقال خود به رهن گذاشته از میر علی اکبر خان دیوان صوبه مبلغ مذکور
گرفت و چون این خبر بحضور نواب صلابتجنگ رسید قطب الدوله را بگمان آنکه بایمای او شمشیر بهادر ضیافت
طلبیده است از نظامت برهانپور معزول ساخته محمد اسلم خان را بخطاب بهادری و حشمت جنگی سرفراز کرده
خلعت نظامت برهانپور داد و او سند نیابت خود بنام میر علی اکبر خان فرستاد چنانچه روز چهارشنبه بیست و هفتم رجب
دخیل کار گردید و چون بالاجی راو با تمامی فوج خود به بنکاپور رسیده بعبد الحکیم خان پیچید و مورچال بست افاغنه
آنجا حصار شهر را مستحکم نموده پای جلادت افشردند و بارها از حصار برآمده مردم مورچال را زدند تا آنکه بالاجی راو از
گرانی غله و عسرت کاه و جلادت افغانان بتنگ آمده استمداد باستصواب صمصام الدوله از نواب صلابتجنگ
نمود و بعجز و الحاح تمام نوشت که در این وقت کمک بنده پیشنهاد همت والانهمت باشد زیرا که افاغنه قومی اند که
از خدا و ولی نعمت خود بدغا پیش می آیند و همه وقت در قابوی خود میباشند چنانچه با نواب شهید و با مظفر جنگ
چه کردند و از ما مردم با وصف تخالف دین و منازعت دوام گاهی سر رشتهٔ ادب و پاس ناموس و خیرخواهی
جان گسسته نگردید در این صورت عاجز نوازی از لوازم همت عالی دانند صمصام الدوله شاه نوازخان که مدبر زمان بود
نواب امیر الممالک را بکمک راو بالاجی راضی ساخته و اعتنای بالاجی و انتقام از افاغنه مناسب دانسته
لشکر فیروزی اثر از ملک برار بسمت سانور و بنکاپور حرکت آورد و چون رایات عالیات قریب لشکر مرهته رسید بالاجی
چند کروه استقبال نموده فایز بملازمت گردید و بعد گذاشتن بهادران اسلام مورچال پیش بردند و از توپخانه

فرنگ دود از دماغ افاغنه برآوردند و افاغنه تنگ آمده پیشکش معتد به نواب و مرهته دادند و بعد ازین راو بالاجی ۲۲۹
باستصواب صمصام الدوله میر نظام علیخان بهادر اسد جنگ را بخطاب نظام الدوله و صوبه‌داری برار از تغیر سید لشکر خان
و میر محمد شریفخان بهادر بسالت جنگ را بخطاب برهان الملک و صوبه‌داری بیجاپور از پیشگاه امیر الممالک کامیاب گردانیده
مرخص گردانید مخفی نماند که نواب بسالت جنگ بهادر درین بعد بخطاب شجاع الملک بلند نام گردیدند و نواب غفران مآب
آصفجاه ثانی با افواج تعینات و اکثر امرای نامی مثل شیخ علیخان جنیدی و همت خان افغان و لچهمن راو کهنداکله
رایت عزیمت بصوب برار افراشت و سید واجد علیخان بهادر از حضور باتالیقی مقرر گشت و بعد ورود مسعود در ایلچپور
گراندیا نایب بهوسله بموضع پور کانون آمده سر شورش برداشت شیر او پیش نهاد همت ساخته صف آرای قتال
گردید و پس از وقوع جنگ صعب کار بمصالحت انجامید و بند و بست ملک بموجب قرارداد صلح بعمل آمد مقارن
اینحال ابراهیم خان گاردی که از جانب موسی بهونسی به بند و بست سیکاکول و غیره ملک اودیسه رفته بود بعد
گوشمال سرکشان آن ناحیه ترک رفاقت فرنگی نموده عرایض مشتمل تمنای عتبه بوسی بحضور نواب آصفجاه ثانی فرستاد
ملتمسات او بمعرض پذیرائی رسید و عنایت نامه طلب بنامش صادر گردید ابراهیم خان با سرانجام توپخانه معه اهل و
عیال سالماً و غانماً از راه کوهستان شمالی هر راه دشوار گذار است طی مسافت نموده بشرف آستان بوسی رسید
ملازم رکاب گردید و نصارای فرانسیس که سیکاکول و راجبندری و دیگر مواضع را در عوض تنخواه از نواب امیر الممالک
بجاگیر خود گرفته طرفه اقتداری بهم رسانیده بودند که حکم حاکم ایشان بود و پا از حد خود دراز کرده درخواست قلعه بیدر را
از نواب امیر الممالک نمودند هر چند صمصام الدوله فهمانید براه نیامدند بنابرین صمصام الدوله در فکر آن شد که اینها را
از میان بردارد پس نواب امیر الممالک را دلالت بر طرف ساختن ایشان نمود چنانچه نواب آنها را برطرف کرد نصارا
به بهانه بند و بست تعلقه خود سیکاکول و راجبندری که در تنخواه اینها مرحمت شده بود رخصت گرفته بظاهر حیدرآباد رسیدند

دیوچی لمر

ومیخواستند که قلعه محمدنگر را بدست آرند قلعدار بدریافت اراده ناصواب ایشان لوازم حزم واحتیاط بعمل آورد
ونگذاشت که احدی گرد قلعه گردد وابراهیم علیخان بهادر برادرزاده وداماد شوکت جنگ بهادر که بنیابت صوبه‌داری
حیدرآباد تعلق داشت بمحافظت شهر پرداخت حیدرجنگ پسر خواجه قلندرخان که مدار کار فرنگی بود تدبیری
بخود اندیشیده رومیخان را که ترجمان موسی بهونسی بود استیصال او را نیز مدنظر داشت بیست وششم رمضان
المبارک به بهانه سرانجام غله سفر با چهار جوان دلاور نزد ابراهیم علیخان بهادر فرستاد وقتیکه بهادر مذکور با رومیخان
سرگرم جواب وسوال شد جوانان همراهی رومیخان بزخم کتار وشمشیر او را بقتل آوردند ورفقای ابراهیم علیخان رومیخان را
کشتند بعد ازین فرنگی بی منازعت غیر شهر را بتصرف خود آورد وچهار محل را که محل قطبشاهی بود مسکن خود ساخته
وبرای دادمحل وچهار مینار توپها نصب کرده بکمال حزم واحتیاط نشست وتزلزل عظیم بسکان بلده راه یافت
نواب صلابتجنگ وشاهنوازخان از استماع این خبر بطریق یلغار رسیدند وشهر را محاصره کردند وقریب دوماه
محاصره ماند موسی بهونسی تنگ آمده درخواست کمک از حاکم پهلچری نمود وموسی لیس فرنگی را با سه صد کلاه پوش
ودو هزار کاردی بکمک فرستاد نابرده با وصف سدراه بودن افواج سوار وپیاده جنگ کنان بحیدرآباد خود را
رسانید وجنگها باهم واقع شد آخر بنا بر نفاق اعیان بصلح انجامید وموسی بهونسی سردار نصاری المخاطب به سیف الدوله
عمدة الملک وحیدرجنگ صاحب اختیار سرکار او آمده ملاقات نمودند باید دانست که حیدرجنگ نام اصلی او عبدالرحمن
است پدرش خواجه قلندر بلخی در عهد نواب مغفرتمآب از بلخ آمده اعتباری پیدا کرد وفوجدار مچهلی بندر شده در ایام
فوجداری با بعضی از نصارا آشنا شده بود وچون محاسبه دار سرکار گشت بعلاقه معرفتی که با نصارا پیدا کرده بود به بندر
پهلچری رفته در پناه آنها نشست وحیدرجنگ در آنوقت خردسال بود وگورنر یعنی حاکم پهلچری او را بسیار دوست
میداشت وچون مظفرجنگ رئیس شد گورنر جمعی از نصاری را بسرداری موسی بهونسی همراه مظفرجنگ کرده عبدالرحمن را

که برزخ در میان مسلمین و نصارا بود همراه موسی بهونسی داد عبدالرحمن بجوهر قابلیت ترقی کرده حل و عقد سرکار دکنی
بدست آورده بخطاب اسد الدوله حیدر جنگ مخاطب گشت بالجمله چون در ایام محاصره انتظام جاگیرات نصارا برهم خورده
بود عمدة الملک و حیدر جنگ رخصت گرفته بطرف راجهندری و سیکاکول محالات جاگیر خود راهی شدند اخراج راجه
که همواره یک لک پیاده و دو هزار سوار و توپخانهٔ آتش بار و صد زنجیر فیل کوه آثار میداشت و فیما بین او و رنگارا و
زمیندار از قوم بلمه که جمعیت هفتصد پیاده همقوم خود همراه او بود جنگها بمیان آمده و لاوران قوم بلمه در جنگ گوی غلبه
می ربودند ازین جهت به تنگ آمده و رسیدن موسی بهونسی را مغتنم انگاشته بتوسط حیدر جنگ موسی بهونسی را
همراه گرفته بر سر رنگارا و تاخت رنگارا و چون دید که جان ازین مهلکه بدر بردن ممکن نیست ترتیب نهصد زن
قبایل خود را جوهر نموده یعنی کشته با رفقا قدم در معرکه گذاشت و لاوران بلمه که قریب هفتصد کس بودند فوج رنگی
و راجه را زیر و زبر کرده عالمی را بقتل رسانیدند و خود هم مقتول گشتند و هیچکس از قوم آنها غیر از یک پسر رنگارا و
زنی او را از آن معرکه کناره کرده بود زنده نماند اتفاقا در پاداش آن اجل اجرام رسید و در عرصه سه روز در وقت
شب با وصف آنخیل و حشم سه جوان بلمه جرات کرده اندرون خیمهٔ اجرام راج شتافته بزخم کتار او را مقتول
ساختند و بعد رفتن عمدة الملک و حیدر جنگ بمحالات مذکوره صمصام الدوله موسم برشکال در حیدرآباد بسر برد
و در سال چهارم از وکالت سنه یکهزار یکصد و هفتاد هجری از حیدرآباد برآمده و بادونی و رایچور رفته و شجاع الملک
بسالت جنگ را بمقتضای صلاح وقت همراه گرفته متوجه خجسته بنیاد شد و در اثنای راه خواست که جاگیرات را محمد مرتضی
که از عهد نواب آصفجاه محالات للکوک مثل بهالکی وغیره توابع صوبهٔ بیدر در تصرف داشته از بیسلیقگی و عیاشی
بتقدیم لوازم نوکری نمیپرداخت از دست او انتزاع نماید را محمد مستعد جنگ گشته و حرکت مذبوحی نموده حلقهٔ
اطاعت در گوش کشید و جاگیرات او سوای بهالکی بضبط سرکار عالی درآمد صمصام الدوله اوایل برشکال

در رکاب امیر الممالک با ورنگ آباد رسید و درین ایام فوجی بمحاصرهٔ قلعهٔ دولت آباد فرستاد و بعد محاصره
و کشته شدن دو سه رفقا سادات بخاری را که از عهد خلد مکان قلعه داری استوارث بودند منصب دلخواه
و جاگیر در تنخواه فریفته قلعهٔ مذکور را گرفت و بعد ازین فلک شعبده باز ورق گردانی آغاز کرد و در شکست صمصام الدوله
که کین ربست و عقل و هوش او را ربود مجملا شرح این واقعه آنکه زر مشاهرهٔ دو سالهٔ سپاه بر ذمهٔ سرکار بود
مغویان سپاه را ورغلانیدند مردم سپاه هنگامهٔ تقاضا برپا نمودند چنانچه روز عید الفطر در عیدگاه بعضی هنگامه آرا
شده هجوم آوردند که صمصام الدوله برای ادای نماز از فیل فرود نیاید و بهزار حیله از دست ایشان رهائی یافت
اما مفسدان از فتنه انگیزی دست بردار نشدند و هر روز برای عزل صمصام الدوله فکر تازه می کردند تا اینکه بتاریخ
ششم ذیقعده سال مذکور مردم سپاه را اغوا نموده بر سر آن آوردند که صمصام الدوله را تغییر کنانند پس مردم
سپاه اتفاق نموده بتاریخ مذکور هنگامه آرا گشتند و برای رفع هنگامهٔ سپاه منصب وکالت مطلق نواب
شجاع الملک بسالت جنگ که از صوبهٔ بیجاپور با ورنگ آباد آمده بود از پیشگاه امیر الممالک تقرر یافت و در آن روز
طرفه بلوای عام شد و اوباش و بازاریان شهر هجوم کرده خواستند که بر خانهٔ صمصام الدوله تاخت آرند اما تا شام
اتفاق نشد و شب اهل بلوه متفرق شدند صمصام الدوله دروازهٔ کوتله را که مسکن او بود بسته متحصن گشت
شاه محمود و میر غلام علی آزاد و دیگر خیر اندیشان هرچند در اطفای نائره کوشیدند و گفتند که در یک لک روپیه
این غبار فتنه فرو می نشیند اما چون او بار رسیده بود سخن مصلحان نشنید و این آتش را بآب زر باشی
فرو ننشانید و بخود اندیشید که فردا مردم سپاه اگر آقا را همراه گرفته هنگامه آرا شوند تاب مقابل نمیتوان شد
بهتر آنکه خود را کناره باید کشید پس شب هشتم ذی القعده از سال مذکور وقت نیم شب احمال و اثقال ضروری
بر افیال بار نموده خانه را با امتعهٔ لکوک و اقسام نفایس واگذاشت و با جمیع اهل بیت از ذکور و اناث قصد

دولت آباد کرد و از رفقای او قریب پانصد کس حق رفاقت بجا آوردند و مشعلها روشن کرده با رفقای مسلح
رو بظفر دروازه حصار شهر پناه آورد و چند نفر از مستحفظان دروازه کشته گردیده و باقی حارسان تاب
مقاومت در خود ندیده رو بفرار نهادند قفل دروازه شکسته از دروازه شهر پناه برآمد و قریب بصبح هشتم
ذیقعده از سال مذکور بدولت آباد رسید و بعد رفتن او بقلعه اثاث البیت او قدری بتاراج غارتگران رفت
و اکثر بضبط سرکار عالی درآمد و شجاع الملک بسالتجنگ اگرچه همان شب خبر یافته با فوج خود بتعاقب پرداخت
اما پی بمقصود نبرده برگردید و پس از چندی فوجی از سرکار تعین شد و قلعه دولت آباد را محاصره کرد و جنگها در میان
آمد گویند صمصام الدوله باطناً مرهته را تحریک کرده برسر آن آورد که سلسله منازعت بحرکت آرد چنانچه
فوج او رسیده دست بتاخت و تاراج دیهات اطراف خجسته بنیاد کشاد شجاع الملک و امیر الممالک
چاره کار بجز استمداد از نواب آصفجاه ثانی ندیده باستعجال تمام طلب نمودند بالاجی راو برین کیفیت آگهی
یافته از راه اخلاص و اظهار دوستی پیغام منع اعانت نمود نواب آصفجاه بپاس خاطر رامدان و اندیشه آنکه
مبادا چشم زخم بریاست برسد پیغام او را بگوش قبول نشنیده قدم بعزم اعانت پیشتر گذاشت اعیان و ارکان
صلابتجنگ آمدن نواب آصفجاه ثانی موجب اختلال امور خود دانسته صرفه خود در آن دیدند که عنایت نامه
ممانعت بمهر صلابتجنگ ارسال دارند چنانچه کردند نواب آصفجاه چون دانست که مغویان باعث فرستادن
اینچنین عنایت نامه گشته اند مراجعت را خلاف مصلحت دانسته عازم خجسته بنیاد شد و تا رسیدن نواب
آصفجاه نواب شجاع الملک که مدار المهام بود میر غلام علی آزاد بلگرامی چنانچه در دیباچه مآثر الامرا بزبان قلم داده
بحضور نواب شجاع الملک رفته بنای مصالحت با صمصام الدوله گذاشت و برای تمهید قواعد اصلاح و تشیید
مبانی آشتی مکرر بقلعه رفت و بحسن تدبیر محاصره قلعه را موقوف گردانید هنوز شرایط مصالحت باتمام نرسیده بود

که باز

که نواب نظام الدوله از برار رونق افزای اورنگ آباد گردید و فسخ میدان از مضرب خیام گردانید و بعد
کنکاش چنان قرار یافت که اول به تنبیه غنیم باید پرداخت بنابرین صمصام الدوله را از قلعهٔ دولت آباد
طلبیدن صلاح وقت دانسته میر غلام علی آزاد را باستمالت صمصام الدوله مأمور ساخت و طومار مطالب
او را موافق استدعای او دستخط فرموده حواله نمود و میر موصوف طومار را گرفته به قلعه رفته صمصام الدوله را
سرگرم ارادهٔ حضور کرد نواب آصفجاه ثانی سرداران عمده را باستقبال فرستاد صمصام الدوله غرهٔ ربیع الاول
سنه احدی و سبعین و مائه والف از قلعه برآمده در ظاهر قلعه با سرداران استقبال ملاقات نمود و
همان روز بملازمت نواب آصفجاه ثانی و امیر الممالک رسید و مورد انواع مراحم گردید بعد ازان او را بحفاظت
بهیر و بنگاه و بربست قلب لشکر مقرر نمود و شجاع الملک و ابراهیم خان بیرجنگ را بهراولی و سرداران دیگر را بمیمنه
و میسره و کمک نامزد فرمود درین اثنا بارقتنه سگالان صلابتجنگ را بر سر آن آوردند که این مهم را بذات خود
بانصرام باید رسانید و باختیار برادر خود دادن صلاح نیست چرا که در صورت فتح و شکست و صلح نام
اختیار از دست حضرت خواهد رفت نواب آصفجاه برین معنی آگهی یافته اولاً سید واجد علیخان را و ثانیاً
بعضی مردم دیگر را بجهت تصفیه بحضور امیر الممالک فرستاده معروضداشت که بگفتهٔ حاسدان سخن ساز گمان دیگر
بخاطر اشرف راه نباید داد دولتخواه را بجز بند و بست ریاست حضرت امری دیگر منظور نیست غرض از
امثال این سخنان امیر الممالک را خاطر جمع گردانید امیر الممالک ازین پیامهای اخلاص و اظهار خلوص مسرور گشته
نواب نظام الدوله را بمنصب والای ولیعهدی خود مخصوص و بخطاب نظام الملک آصفجاه مزید اعتبار بخشید و زمام
اختیار ریاست بدست او داده شجاع الملک را معطل ساخت درین ایام بالاجی راو بعزم پیکار قریب
اورنگ آباد خود را رسانید و سواس راو پسر خود را مقدمة الجیش گردانید و راجه رامچندر که از موطن خود بعزم حضور

نواب امیر الممالک بسندکهیر مسی گروهی از اورنگ آباد رسیده بود محاصره نمود و نواب آصفجاه ثانی امیر الممالک را
بحراست اورنگ آباد گذاشته و شجاع الملک و صمصام الدوله را همراه گرفته تا سندکهیر جنگ کنان خود را
رسانید و راجهٔ مذکور را از ورطهٔ هلاک وارهانید و رفع مناقشه با مرهته به تسلیم ملک بست و هفت لک روپیه از صوبجات
دکن با آن گروه شقاوت پیشه قرار داده بصوب خجسته بنیاد رایات معاودت افراشت درین اثنا خبر رسید
که عمدة الملک موسی بهونسی و حیدر جنگ از بندوبست جاگیرات فراغ حاصل نموده و بحیدر آباد رسیده قصد
حضور نواب امیر الممالک دارند و حیدر جنگ خطوط مشعر باظهار مراتب خلت و وداد بصمصام الدوله نوشت
مشار الیه را اعتماد بر خلوص او حاصل شده غفلت کلی از فریب و مکر او دست داد الحاصل لشکر فیروزی اثر از سندکهیر
معاودت نموده در حوالی شاهگده رسیده بود که حیدر جنگ بحضور امیر الممالک رسید و بعد حصول ملازمت تا از بین
محمدی باغ و حصار شهر مخیم ساخت و متعاقب آن نواب آصفجاه ثانی به خجسته بنیاد رسیده و ملازمت امیر الممالک
حاصل کرده فسخ پیدا از مضرب خیام اقبال گردانید و حیدر جنگ بمکر و نیرنگ نواب صلابت جنگ و افریقه مهر وکالت
مطلق از نواب آصفجاه ثانی بار دیگر حواله بسالت جنگ کنانیده اختیار امور ریاست بقبضهٔ تصرف خود درآورد و صمصام الدوله
را ظاهراً فریب و حیل کار ساخت هر چند آشنایان بکید و خدع او آگاه شده بودند صراحتاً و کنایتاً نواب صمصام الدوله
آگهی دادند اما تکیه بر اخلاص دشمن نموده سخن خیرخواهان را در میزان اعتبار نسنجید و چون حیدر جنگ مدار المهام موسی بهونسی
دید که جمعیت شایسته همراه نواب آصفجاه است بدون آنکه آن جمعیت متفرق گردد تسلط من صورت نخواهد بست
مبلغ هشت لک روپیه بابت تنخواه از پیش خود تسلیم نموده و سپاه را در سلک نوکران موسی بهونسی کشیده نواب آصفجاه را
تنها ساخته و بتاریخ چهارم رجب سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک باغوای بعضی مفسدان واجد علیخان بردست حبشی
سرکار بقتل رسید و حیدر جنگ بعد تنها ساختن نواب آصفجاه در فکر مقید کردن صمصام الدوله افتاد و هر روز تازه

و بازی نو بکار می آورد و صمصام الدوله با وصف اصابت رای و درستی فکر بنا بر صفای طینت تملق و چاپلوسی
حیدرجنگ و فرنگی فریب خورده سررشتهٔ آمد و رفت و ملاقات آنها می اندیشه داشت و بتقریب جشن تولد
نبیره ضیافت امیرانه ترتیب داده فرنگی و حیدرجنگ را دعوت کرد و بخلعت و جواهر گران بها خوشنود ساخت
و پنداشت که اینها باین حسن سلوک بدل مطیع و منقاد شدند و از خبث باطن آنها مطمئن گشت فرنگی بایمای
حیدرجنگ باظهار مزید خلوص استدعای سیر قلعهٔ دولت آباد از صمصام الدوله نمود و بعد برخاست از محفل شادی
شجاع الملک بسالتجنگ را گفته فرستاد که شما صمصام الدوله و میر محمد حسین خان را بتقریب سیر باغ بیگم که
بیرون شهر است طلبدارند و هرگاه آواز توپ قلعه بگوش رسد بلا اهمال آن هر دو را مقید سازند چنانچه
بیست و ششم رجب بسالتجنگ حسب الایمای فرنگی نواب صلابتجنگ را بسیر مقبرهٔ بیگم برد و اکثر امرای عظام را
مع صمصام الدوله و میر محمد حسین خان المخاطب بیمین الدوله منصور جنگ طلب فرمود و خود بالای بام رفته منتظر
آواز توپ شد همینکه صدای توپ بعد بند و بست ابواب قلعه بگوش رسید منتظران میر محمد حسین خان و صمصام الدوله را
مقید کردند و هر دو را به لشکر برده هر کدام را در خیمهٔ علیحده جا دادند و میر عبد الحی خان و میر عبد السلام خان و میر عبد النبی خان
پسران نواب صمصام الدوله را نیز طلبیده با پدر در یک خیمه مقید ساختند و در خیمه محافظان نصاری نشستند و خانهٔ
صمصام الدوله را بار دیگر بغارت بردند و مستورات سادات را به بیحرمتی از خانه اخراج کردند و اقربای صمصام الدوله
و متوسلانیکه فی الجمله استطاعت داشتند آنها را در قید شدید کشیدند و زرها گرفتند و ستم بر سادات گذشت که
واقعهٔ کربلا تازگی صورت وقوع یافت شامت این افعال حیدرجنگ را درگرفت و نواب آصفجاه ثانی در فکر
آن شد که نقش هستی او را از صفحهٔ روزگار بشوید وجهش اینکه حیدرجنگ با صمصام الدوله نقض عهد کرد و اطمینان
از و برخاست وجه دیگر آنکه حیدرجنگ اول نواب آصفجاه را بیپر و بال ساخته و بعد از آن مقید کردن صمصام الدوله

۲۳۷ پرداخت و پس از دلجمعی از هر طرف خواست که نواب آصفجاه را به بهانهٔ صوبه‌داری حیدرآباد بحیدرآباد فرستد
و در قلعهٔ گولکنده نگهدارد و میدان برای جولانی خود خالی سازد و ندانست که تقدیر بر تدبیر او میخندد والغرض نواب
امیرالممالک صلابتجنگ باشارهٔ او بخانهٔ نواب آصفجاه ثانی آمده آصفجاه را بر فیل سواری خود در ردیف ساخته بدولتخانهٔ
خود آورد و پیغام صوبه‌داری حیدرآباد در عوض ایلچپور و تقرر بیست هزار روپیه در ماهه داد و نواب آصفجاه ثانی باقتضای صلاح
وقت قبول نموده و مخلع گشته رخصت انصراف یافت و بخیمهٔ خود در رونق افزا شده با دولتخواهان کنکاش نمود در
برداشتن حیدرجنگ از میان تقرر یافت پس بحیدرجنگ گفته فرستاد که فردا ارادهٔ کوچ مصمم است و بعضی مقدمات
بالمشافهه گفتنی است آمدن شما ضرور حیدرجنگ اجل گرفته سیوم رمضان المبارک قریب باستوا سنه یکهزار و
یکصد و هفتاد و یک جریده با دو نشان جوانان بار و بعضی خدمتگاران عهده‌دار و حبیب الله خان پسر خواجه عبدالله خان
بی محابا در خیمهٔ نواب آصفجاه آمد نواب از رفقای خود یکدیگر را طلب داشته دست هر یک بدستش داد و فرمود که
حلا بعد ویارا بشما سپردیم که مراعات و پرداخت ایشان ملحوظ باشد و چون پیشتر با شیران خود مخفی قتل او قرار
داده بود به بهانهٔ تجدید وضو برخاست جان نثاران که در محل خاص حاضر بودند حسب الایما کارش بانصرام رسانیدند
گویند مقام جنگ با او پیچیده هر دو دستش گرفت و زبردست خان و شهسوار جنگ و جمعی متعاقب یکدیگر بر او زخمکاری
زدند و راجه پرتاب ونت شمشیری بر سرش زد و بعد از آن او را مذبوح ساختند و تعجیل جسد او را در چاندنی پیچیده
در گوشهٔ خیمه انداختند و نواب آصفجاه سراپرده را آتش کرده بر اسپی سوار شده از لشکر تنها برآمد و درین هنگامه جوانان
بار حیدرجنگ سلک کردند اما حافظ حقیقی محفوظ داشت تا آنکه قدری مسافت طی کرده بالای پشته رسید و رفقا
و دولتخواهان بنواب پیوستند و دوبان بطرف لشکر حیدرجنگ و فرنگی سر دادند آن وقت تزلزلی در ارکان اینها راه یافت
و اینهمه توپخانهٔ فرنگ در مقام حیرت معطل ماند غرض نواب جراتی نمود که کارنامهٔ رستم و افراسیاب را منسوخ ساخت

دو بالا

،وعمده الملک موسی بهوشی از کشته شدن حیدر جنگ هوش و حواس باخت و شجاع الملک با لتحنک بالکمال
خواجه رحمت الله خان ورینجا دنه تزد نکند ... اسمعی فی الجمله مورث اطمینان خواطر گشت نواب صفجاه
از آنجا جانب لشکر اگرچه رمتوجه شد ولمحه توقف نمود چه وفادارخان را نزد او فرستاده از کیفیت حال آگهی بخشید
راجه در آنوقت آمدن خود صلاح ندیده دو سه صد سوار همراه رکاب داد و از آنجا به بهادری و دلاوری قدم پیشتر
گذاشت ابراهیم خان کاردی که بنا بر تسلط حیدر جنگ بطوع و رغبت از نواب آصفجاه جدا گشته و نوکر فرنگی
شده با جمعیت سنگین و توپخانه آتش بار در اثنای راه فرود آمده بود فرنگی او را گفته فرستاد که بهر طریق سد راه باید
او مال اندیشی را کار فرموده و سوابق حقوق ولی نعمت مرعی داشته ملتزم رکاب نواب گردید و گاوان توپخانه فرنگی را
که در چراگاه بود فراهم نموده همراه خود کشید و ازین سبب شورشی در لشکر فرنگی افتاد و اعیان لشکر او سراسیمه شدند
درین رستخیز واقعه طلبان صمصام الدوله و یمین الدوله و میر عبد النبی خان پسر خورد صمصام الدوله را شربت شهادت چشانیدند
و طرفه اینکه حیدر جنگ که در حقیقت قاتل این سادات است چهار گهڑی پیشتر از سادات بقتل رسید و قتل او را آواز
صمصام الدوله بگوش خود شنید و گفت که حالا سلامتی ما هم بنظر نمی آید و باستقلال تمام مستقبل قبله نشست تا اینکه بهما
نام هندوی از رفقای نصارا آمد و بضرب تفنگ اینهمگان را شهید ساخت پدر و پسر را در مقبره آبای او که جانب
جنوبی شهر قریب بدرگاه شاه نور صاحب قدس سره است زیر خاک سپردند و یمین الدوله میر محمد حسن خان را
در قبرستان آبای او که پایین گنبد شاه نور صاحب قدس سره است دفن ساختند میر غلام علی آزاد در ماده تاریخ
شهادت کریمه وجوه یومئذ مسفرة یافت و نیز این رباعی مستزاد در تاریخ آن نظم کرد رباعی صمصام الدوله
آن امیر والا دانش آگاه ناحق شده کشته در کمین گاه دغا و امظلوماه آزاد بعرض میرساند تاریخ یاران شنوید
کردند شهید پاکان سید را انا لله و میر عبد الحی خان و میر عبد السلام خان روز شهادت والد خود محفوظ

ماندند سببش اینکه میر عبدالحی خان را تقریبی پیشتر از پدر جدا ساختند و میر عبدالسلام خان را به سبب عارضهٔ
بیماری از خیمه در عمارت فرستاده ند از آنجا که حیات هر دو برادر مقدر بود حافظ مطلق تعالی شانه در دل اعدا
انداخت که هر دو پسر را از پدر جدا نمودند و اسم حی و سلام که از اسماء الله است کار خود کرد و هر یک عبد
خود را محفوظ داشت القصه نواب آصفجاه در آن روز بموضع چکل تهانه رونق افزا شده و شب را در آنجا بسر برده
بامدادان از راه برهانپور بجانب خاندیس متوجه شد و سیزدهم رمضان بدار السرور رسیده در باغ موسوم
بعالم آرا نزول اجلال فرمود و تیغ جنگ بهادر خلف امام جنگ مرحوم احراز شرف ملازمت نموده مورد عنایات
گشت و بنابر قلت خزانه از سکنهٔ شهر مثل قطب الدوله محمد انور خان و شیخ شمس الدین و شیخ عبدالله و حافظ محمد حفیظ الله
و غیرهم که صاحبان استطاعت بودند مبلغ معتدبه گرفت و روز عید الفطر بعد ادای دوگانهٔ عید از عیدگاه مراجعت نموده
میر علی اکبر خان را بمنصب چهار هزاری و خطاب بهادری با طبل و علم و پسر خانش را الیه صدر الدین خان و حشمت جنگ
و محمد بهادر خان و غیره اعیان آنجا را بمناصب و خدمات سرفراز ساخته بقصد چهاونی بقصبهٔ باسم رایت توجه
افراشت و شیخ امین احمد را در برهانپور برای تیاری توپخانه گذاشت و محمد انور خان از غم مصادره و شدت محصلان
هفدهم ذی القعده سال مذکور زندگانی را وداع کرد و در درگاه شاه عیسی جند الله مدفون گردید نواب آصفجاه
از برهانپور متوجه برار شد و درین آوان منهیان بعرض رسانیدند که نواب صلابت جنگ بدلالت بعضی
حاسدان و فتنه جویان به بالاجی راو و جانوجی بهوسله قلمی فرمود تا توانند میر نظام علیخان بهادر آصفجاه را در ملک برار
دخل ندهند بنابرین نواب آصفجاه غلام سید خان را جهت تصفیه نزد راو بالاجی فرستاد و خود بدولت بسواد قصبه
باسم رسیده چهاونی فرمود ذکر اوصاف حمیدهٔ صمصام الدوله شاه نواز خان مظلوم
مرحوم که میر غلام علی آزاد بلگرامی در دیباچهٔ مآثر الامرا بزبان قلم داده نواب موصوف

جامعِ کمالات بود و باکثر علوم آشنا و در شعرفهمی و عدالت دم یکتائی میزد و در هفته دو روز برای عدالت
مقرر کرده بود جمعه و سه شنبه و مدعی و مدعی علیه را در حضور خود طلبیده بنفسِ نفیسِ خود متوجه تنقیح میشد و بدقایق
قضایا چنانچه باید میرسید و در انشا و تاریخ دانی بی نظیرِ وقت و ثنا به امرا و سلاطین تیموریه هند بود در بیانِ صدق
اینمقال کتاب مآثر الامرا که از مولفات اوست و بعلوِ مزاج و متانتِ رای و وقار و تمکین و کوچک دلی و غمخواری
خلایق و حیای چشم و وفا و صدق و صفا اتصاف داشت از دروغگو نهایتِ متنفر بود و زریکه او را حاصل میشد
همانوقت ده یکی برای مستحقان بر می آورد و خزانه ده یکی علیحده جمع میشد و بر ارباب استحقاق صرف می یافت
رایت نظم و نسق ملک بر دست داشت و اصلا در روز و شب خلوتی برای مشورت ملکی نمی کرد و هیچ مشیری نداشت
و انصافِ مردم و اربابِ مطالب سوال و جواب خود را خود بالمواجه میکردند و واسطه دخل نداشت و در دیوان
بعظمت و شوکت می نشست و در خلوت بکوچک دلی و انبساط تمام با مجلسیان اختلاط میکرد فصل سوم

در ذکرِ وقایعیکه بعد مقتولیتِ صمصام الدوله و حیدر جنگ و رسیدن نواب آصفجاهِ ثانی در ملکِ برار تا رحلت نواب امیر الممالک صلابتجنگ از عالم بی ثبات بدار القرار بوقوع پیوست

آورده اند که نواب آصفجاهِ ثانی بعد وصول بقصبه باسم
بتقریب چهاونی در انجا توقف نمود و چون بعد انقضای موسم چهاونی گراندیا بابای جانوجی بهوسله سر بشورش
نهاده دستِ غارت بر اطراف و جوانب دراز کرد نواب آصفجاه بعزم تنبیه آن شقاوت پژوه نهضت
فرمود مقارن اینحال منهیان بسمعِ اجلال رسانیدند که همه آلات و ادوات توپخانه در برهانپور تیار شده است
و گراندیا در کمین که هرگاه توپخانه از بلده دار السرور بر آید دست برد نماید باستماع اینخبر عنایت نامه مشعر تاکید
بمیر بداروغه توپخانه عز صدور یافت که منظور موکبِ منصور بود همانجا انجم و احتیاط توپخانه را نگهدارد خود

به دولت متعاقب آن پاشنه کوب از راه انکوله متوجه برهانپور شد و هر روز آتش جدال و قتال ملتهب میشد
و کفره هزیمت می یافت غرض جنگ کنان در عرصهٔ دو ماه غره ربیع الآخر سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هجری بظاهر
برهانپور رسید و ساحل دریای تپتی مضرب خیام گردید پنج روز در آنجا توقف ورزیده آلات و ادوات
آتشبازی را از توپ و بان وغیره همراه رکاب گرفته لوای عزیمت بسمت ناکپور افراشت و جانوجی بهونسله
چون دید که گرداندیا تاب معاومت با لشکر فیروزی ندارد و خود بجمعیت فراوان جهت اعانت گرداندیا بعزم مقابله
شتافت و بازار کارزار گرم ساخت و هر روز هنگام کوچ لشکر ظفر اثر کفره از چهار طرف شورش می نمودند
و از ضرب توپ و بان منتشر می شدند تا آنکه برکنار دریای پورنا رسیدند شبی سیدی عنبر خان و قادر صاحب
حسب الحکم شبیخون بر لشکر کفره که غافل بودند زدند بهونسله و گرداندیا بیهوش و حواس با جثه بر اسپان بی زین
سوار شده راه فرار پیش گرفتند و جان بسلامت بردند بعد ازین سر جنگ باز جانوجی جمعیت متفرق را فراهم
آورده دست و پا زد اما هزیمت یافته و صرفه در جنگ ندیده بوساطت راجه بهادر پرتاب ونت وغیره اعیان
پیغام مصالحت نمود نواب آصفجاه بپاس خاطر اعیان دولت خود قبول فرمود و بنای این صلح مشروط باعانت
جانوجی و محاصره دیوکده چاندا بعهود و مواثیق استحکام پذیرفت و بعد از آن حسب القرار بصوب قلعهٔ دیوکده
چاندا عطف عنان عزیمت نمود و تقارن انحال غلام سید خان که برای تصفیه را و بالاجی رفته بود از آنجا
مراجعت کرده بشرف ملازمت رسید و بر کیفیت حال مطلع گشته بعرض رسانید که صلاح دولت در انست
که فسخ این عزیمت نموده بفرخنده بنیاد تشریف فرما شده بحضور نواب صلابتجنگ بهادر اقامت نمایند راجه بهادر
اگرچه در معنی همداستان نشد لیکن بپاس مرضی خداوند نعمت سکوت ورزید الغرض نواب عزیمت حیدرآباد
از راه ماهور و نرمل مصمم نمود و چون بسرحد این دو قلعه رسید مجاهد جنگ بهادر که از پیشگاه نواب صلابتجنگ بحراست

بقلعه

آن ضلع مامور بود بااستحکام اماکن بفراهم آوردن اسباب قلعداری پرداخته خواست که بمانعت پیش آید چون دید
که پیش رفت نخواهد شد بانقیاد پیش آمد نواب حراست آنجا بخواجه شهید خان پسر عضد الدوله مفوض ساخته
و نظم و نسق آن نواح پرداخته رهگرای حیدرآباد شد گویند مجاهد جنگ همین سال رخت هستی بربست **ذکر مامور
شدن موسی بهونسی و ذوالفقار جنگ برادر حیدر جنگ** آورده اند که بعد کشته شدن
حیدر جنگ نواب امیر الممالک صلابتجنگ بهادر بصوابدید شجاع الملک بسالتجنگ از فرخنده بنیاد اورنگ آباد بصوب
فرخنده بنیاد حیدرآباد بارادهٔ جهانداری توجه فرموده و از آنجا براه موسی بهونسی و ذوالفقار جنگ برادر حیدر جنگ را که قایم مقام
او شده بود بسیکاکول و راجبندری رخصت نموده داخل حیدرآباد شد چون موسی بهونسی بتعلقهٔ خود رفت ناگاه غلبهٔ سرداران
انگریز که انگریز بنادر دریای شور محیطه بتصرف خود درآورده بودند شنیده بجانب بهپلچری راهی گشت و ذوالفقار جنگ را
بمقابلهٔ انتراج که جمعیت لک پیاده و هزار سوار با خود داشت و باعانت سرداران انگریز مسلک خودسری پیموده گمان شده
بفاصلهٔ شصت کروه از راه راجمندری بمیدان قلعهٔ بهبت پور بعد تلاقی فئتین جنگ صعب رو داد تا اینکه ذوالفقار جنگ
هزیمت یافته تمام کارخانجات و جواهرخانه و توشه خانه و افیال و توپخانه بغارت داده با معدودی چند براجمندری
رفت و درین جنگ لچهنا قاتل صمصام الدوله شاهنواز خان و محمد حسین جمعدار فرقهٔ کاردیان با جماعهٔ خود بر صمصام الدوله
و اقربا و رفقای او متعین شده انواع بدسلوکیها بعمل آورده بود بقتل رسیدند و عمدة الملک موسی بهونسی که
بطرف بهپلچری رفته بود و از آنجا بجهاپتن که بندر سرداران انگریز است آمده محاصره کرد و مکرر آتش کارزار اشتعال
گرفت آخر انگریز غالب آمده و فراسیس بکمال خستگی به بهپلچری گریخت و این آغاز ادبار فراسیس و اقبال انگریزان
که الی یومنا هذا روز افزون **ذکر وقایعیکه بعد ورود نواب صلابتجنگ بحیدرآباد بوقوع آمد**
چون امیرالممالک صلابتجنگ بحیدرآباد و رونق افزا شده اقامت ورزید و دیوانی خانگی بشوکت جنگ بهادر

۳۴۴ و دیوانی دکن به نواب شیرجنگ بهادر تفویض گردید و مهمات ریاست بصوابدید شجاع الملک بهادر تمشیت پذیرفت
و بعد انقضای موسم برشکال نواب صلابت جنگ بصوب قلعه محمدآباد بیدر که میر مقتدا خان قلعه‌دار آنجا ره نورد طریق
بغی شده بود کوچ فرمود و بعد رسیدن نزدیک قلعه بمحاصرهٔ یکماه قلعه را مفتوح ساخته باز قلعه‌دار مذکور را به قلعه‌داری آنجا
سرفراز نمودند و از آنجا نواب صلابتجنگ حسب استدعای خواجه رحمت الله خان جهت تنبیه زمیندار سیکاکل
که ذوالفقار جنگ را شکست فاحش داده بود دردی توجه آورد و چون لشکر فیروزی نزدیک قلعه بهونگیر رسید
نقشبند خان که از جانب فرنگی و حیدر جنگ قلعه‌دار آنجا بود بی تامل توپها را از بالای حصار بجانب لشکر سر داد لشکریان
یکبار تاخت آورده جمیع توپ‌خانه و برجات سپردن را با خاک سیاه برابر کردند و بمحاصره پرداختند و بعد یکماه قلعه را بصلح کرفتند
بعد تسخیر قلعه نواب صلابتجنگ قلعه‌داری آنجا بصولت جنگ پسر سید محمد خان مرحمت نموده از آنجا راه جنگل اختیار
کرده بکوچهای طولانی جلوریز تا حوالی مچهلی بندر رسید ذوالفقار جنگ با حالت تباه آمده بملازمت فایز گردید
درین اثنا خبر آمد آمد نواب آصفجاه ثانی بحیدرآباد اشتهار یافت از جهت ذوالفقار جنگ را فورا رخصت کرده
بصوب حیدرآباد معاودت نموده سواد حیدرآباد را مرکز نزول ساخت نواب آصفجاه ثانی هم پیش از رسیدن
امیرالممالک داخل حیدرآباد شده بود و بیست و سیوم شوال باراده استقبال از بلده برآمده ملازمت نمود
و بعد ملاقات فیمابین هر سه برادر بوجوه چند صورت نزاع بوقوع آمد انجام کار نواب شجاع الملک
بسالتجنگ با جمعیت خود و رحمت الله خان و کریمخان کاردی بصوب ادهونی که از سابق در تصرف خود
داشت شتافت و نواب امیرالممالک و نواب آصفجاه ثانی متفق و متحد شدند و زمام امور ریاست بدست
آصفجاه ثانی درآمد و شروع به تنظیم و تنسیق مقدمات ملکی و مالی نمود و میر عبدالحی خان مخاطب به شمس الدوله
دلاور جنگ را که در قلعه گولکنده محبوس بود برآورده بخطاب پدر یعنی صمصام الدوله صمصام جنگ و منصب
بخشیگری

شش هزاری پنجهزار سوار سرفراز ساخت و میر عبد السلام خان نیز حسب الحکم از قلعهٔ دولت آباد برآمده با اهلبیت
خود برخورد و بعد چندی ابراهیم خان از راجه اتهل داس پرتاب ونت ناخوش شده سر از حلقهٔ بندگی پیچیده نزد
راو بالاجی رفت

ذکر وقوع محاربه راو بالاجی و شهادت شوکت جنگ بهادر و رفتن اکثر قلعجات و پرگنات سرکار بدست کفار

چون نواب آصفجاه ثانی بر مسند مدار المهامی
استقرار گرفت غنیم بتحریک بعضی مفسدان سر بشورش برداشت و در سنه یکهزار یکصد و پنجاه و سه هجری
بهادرگده یعنی قلعهٔ بیره کانون وغیره محالات را از قبضهٔ مردم سرکار انتزاع نمود و سداسیو باو و پسر عم بالاجی راو
با قلعدار محمد نگر سازش کرده قلعهٔ مذکور را بتاریخ هجدهم ربیع الاول سال مذکور گرفت و از جهت ملحق شدن
ابراهیم خان شورش مرهته افزونتر گشت درین اثنا سریارا و زمیدار زنل که صمصام الدوله او را بحسن تدبیر محبوس ساخته
بود از حبس برآمده بار دیگر طریق بغی و تمرد پیمود و جمعیتی از سوار و پیاده فراهم آورده قلعهٔ زنل و جمیع قصبات اطراف را
بتصرف خود درآورده قلعدار زنل را مقید نمود غلام سید خان به تنبیه او نامزد شده آن وحشی از دام رفته را بحسن تألیف
رام نمود مقارن اینحال نواب آصفجاه باتفاق امیر الممالک صلابت جنگ بعزم مقابله بالاجی راو که با دو لک سوار
برآمده بود نهضت نموده بحوالی قلعه بالکنده که از زنل ده کروهی مسافت دارد نزول اجلال فرمود غلام سید خان و
سریارا و از زنل آمده احراز شرف ملازمت نمودند و از آنجا نواب صلابت جنگ و نواب مدار المهام بسمت قلعهٔ اودگیر
که آب و علف فراوان داشت متوجه شدند بعد رسیدن در سواد قلعه بیست و دوم جمادی الاولی از هر چهار سو
سیاهی افواج کفار نمودار گشت و جنگ شروع شد منظور نواب امیر الممالک و نواب آصفجاه ثانی آنکه بهر طور
خود را از اودگیر بدهارور باید رسانید که در آنجا منصبداران سرکار که با جمعیت های خود مجتمع شده از جهت سدراه
بودن مرهته توقف ورزیده اند ملحق گردند و از آنجا باتفاق افواج بر سر دار الحرب پونا باید رفت چنانچه بهمین عزم از

او دیگر برخاسته متوجه منزل مقصود گشتند و افواج مرهته اطراف لشکر محاصره کرده آتش پیکار مشتعل ساختند
درین وقت فوج غنیم شصت هزار سوار بود و فوج اسلام هفتهزار سوار و پیشتر غنیم جنگ قزاقی میکرد و رسد غله
و کاهی لشکر اسلام مسدود میساخت و قابو دیده بگونه یراقی می جنگید مدار جنگ فوج اسلام بر توپخانه بود که گرد لشکر
حصاری از توپخانه کشیده بدفع میپرداختند و انیمرتبه بعلت رفاقت ابراهیم خان با غنیم جنگ قزاقی و جنگ
یعنی آتشکاری توپخانه جمع شد چون فوج اسلام در زنجیر توپخانه بهیئت اجتماعی راه می پیمود تیر توپخانه جانب غنیم
کم خالی میرفت و فوج غنیم که پراکنده راه می نوردید تیر توپخانه فوج اسلام باینها اتفاقی میرسید ابراهیم خان با آنکه خود را
مسلمان میدانست طرفه کمر بر شکست اسلام بربست و در حالت کوچ و مقام شب و روز توپخانه را مقابل آورده
درکار داشت در حرکت و سکون در خواب و بیداری توپها سر داده آنی فرصت نمیداد ازین جهت در لشکر اسلام
خستگی بسیار رو داد و عالمی ره نورد کوچه شهادت گردید با وصف این بهادران اسلام پای جلادت
افشرده داد دلاوری داده جنگ کنان قدم پیشتر میگذاشتند و مسافتی از راه می نوردیدند تا آنکه بیست و ششم
جمادی الاخری سال مذکور از زنجیره توپخانه بهادران اسلام برآمده بر ابراهیم خان و دیگر فوج غنیم ریختند و شمشیر جلادت
بسیاری از مخالفان را مقتول و مجروح ساختند و یازده نشان از جماعه ابراهیم خان غنیمت آوردند در پیکار زرار برادرزاده
ابراهیم خان و اکثر عمده های کفار بر خاک هلاک افتادند و از لشکر اسلام سیدا و علی خان و بیکو پندت و همشیره زاده
سریارا و بر کار سرکار جان نثار شدند غرض هر روز جنگ کنان بقلعه اوسه ده کروهی دهارور رسیدند غنیم
دید که اگر عساکر اسلام به دهارور رسیده فوج آنجا را با خود ملحق سازند عهده برائی متعذر خواهد شد یازدهم جمادی الاخری
سال مذکور قریب چهل هزار سوار بهیئت مجموعی بر سر دار المیمش فوج اسلام اعنی شوکت جنگ بهادر که از جهت
توقف او در اثنای قطع مسافت برای برداشتن اسباب افتاده فاصله میان او و میان فوج قول آمده بود ریختند

دوان

و چون جمعیت اعدا بسیار و فوج اسلام دو سه هزار کس بیش نبود بعد از کشش و کوشش بسیار بر فوج
بلیمش چشم زخم عظیم رسید شوکت بهادر و قادر صاحب جلال الدوله و حسین منور خان و غلام نقشبند خان شربت
شهادت چشیدند و بسنت رای و برادر بهالیراو و کاور بخش نام و بالکشن بیذت و بلونت راو در معرکه جان نثار
گردیدند و از فوج مرهته هزار سوار بر زخم تیغ و تیر و نیزه بدار البوار رسیدند و بعد برداشتن فوج چند اول افواج مرهته
بهیئت اجتماعی بر قلب لشکر ریختند نواب آصفجاه شیر صولت تهمتن جرات بمدافعه آن گروه شقاوت پژوه
متوجه شد و بدست ظفر دستگاه خود چند ترکش تیر خالی کرد و هر تیری که از کمان میگذاشت حکم تیر قضا داشت غرض
فاصله قلیل فیمابین فوج مرهته و فیل خاصه باقی مانده بود که حافظ حقیقی جلت قدرته سببی برانگیخت که گاوان بنجاره
که پر از غله در رکاب بود فیمابین حایل شد و موجب عافیت و حفاظت گشت دلاوران اسلام داد دلاوری و مردانگی
دادند و تا قرب شام آتش کارزار مشتعل بود و بعد غروب آفتاب انقضا پذیرفت روز دیگر بنا بر خستگی لشکریان
منازعت برچیده شد و ناگزیر صلحی که آبستن هزاران فساد بود انعقاد یافت گویند غلام سید خان میانجی این صلح شده
بود و غنیم جاگیر شصت لک روپیه محالات صوبه خجسته بنیاد تمام و کمال سوای شهر و پرگنه حویلی و هرسول و ستارا و تتمه
از صوبه بیدر و بیجاپور و قلعه دولت آباد و قلعه آسیر و شهر برهانپور و قلعه بیجاپور که هرکدام پای تخت سلاطین اسلام
بود گرفت و جاگیرات خاصه سرکار و جاگیرات امرا و منصبداران بسیاری بحکم تقدیر در تنخواه غنیم رفت جز صوبه حیدرآباد
و بعضی از صوبه برار و بعضی از صوبه بیجاپور و قلیلی از صوبه بیدر در سرکار نماند آنهم بشرکت غالبانه چهارم حصه که چون
خون فاسد در عروق ملک سرایت وارد هرچند وهن عظیم در بنیاد اسلام راه یافت لیکن آنهم نشد که حب
خواهش بهادر ریاست اسلام بالکلیه از قلمرو دکن برخیزد چون آغاز این وهن رفتن قلعه احمدنگر است شخصی تاریخ
رفتن ملک شصت لک روپیه چنین یافت قطعه کافر دشمن اسلام گرفت حصن بسیار حصینی از فن سال تاریخ رقم کرد

 خود رفت احمدنگر و ملک دکن بعد انقضای صلح غنیم فوجی برای قبض قلعهٔ دولت‌آباد فرستاد قلعه‌دار از آنجا شجاعت جنگ
ازاره و سید محمد قنوجی فی الجمله استادگی کرد غنیم احکام امیرالممالک بنام شجاعت جنگ بهم طلبید که قلعه را
مو[illegible] دادی که با ما درمیان آمده تسلیم باید کرد ناچار نوزدهم شعبان سنه ثلاث و سبعین و مائه و الف
قلعه به مردم غنیم حواله نمود شخصی تاریخ این نظم آورد **قطعه** گرفتند کفار احمدنگر را دگر دولت‌آباد حصن علم رفت
خرد سال تاریخ بر لوح گیتی چنین زد رقم دولت‌آباد هم رفت اما قلعه‌دار بیجاپور بنابر بی‌سامانی استادگی نکرد
بمیله غنیم حکم امیرالممالک حاصل کرده فرستاد و قلعه را تسلیم کسان غنیم نمود اما میر نجف علیخان قلعه‌دار آسیر بنابر حمیت
اسلام از دادن قلعه بمردم غنیم سر باز زد غنیم در لوازم محاصره کوشید خانه‌کور قریب یکسال جنگیده قلعه را نگهداشت
آخر الامر چون فقدان ذخیره بحالت اضطرار رساند دوازدهم ربیع الآخر روز جمعه سنه اربع و سبعین و مائه و الف
قلعه بعنف تسلیم مردم غنیم نمود میر غلام علی آزاد بلگرامی در تاریخش گوید **قطعه** در شاه اسلام کار گرفت زین مشکل
زمان تقدیر رفت دبیر خرد و سال تاریخ او رقم زد عجب حصن آسیر رفت عوض غنیم ملک شصت لک روپیه گرفته
مراجعت بدار الظفر خود نمود و نواب امیرالممالک و نواب آصفجاه روی توجه جانب حیدرآباد آوردند **ذکر رفتن**

وسواس راو پسر بالاجی راو با فوج بیشمار و اسباب بسیار بصوب هندوستان و تلف گشتن بجنگ درانیان

آورده اند که چون بالاجی راو ملک شصت لک روپیه گرفته معاودت نمود
خبر قتل و غارت شدن فوج او و فوج هولکر از دست درانیان بدکن رسید بالاجی راو پسر خود وسواس راو را با برادری
و ابن عم خود سداسیو عرف بائو را بمدار المهامی مقرر کرده با جمیع سرداران نامی و سپاهیان کارآزموده و فوج
سلطنت و توپخانه فرنگ بعزم تدارک از دکن بهندوستان فرستاد وجه وقوع مخالفت میان شاه درانی
و سیان وتا و هولکر توقف شدن وتا با فوج خود و غارت شدن فوج هولکر چنانکه مورخان بزبان قلم داده اند که چون

شاه درانی

شاه درانی پسر خود تیمور شاه و جهان خان را در لاهور گذاشت جهان خان آدینه بیگخان را که بسابق در عمل عماد الملک
نبیرهٔ نواب مغفرت‌مآب صوبه‌دار لاهور شده و بعد از آمدن شاه درانی بلاهور تاب مقاومت نیاورده در لکی جنگل
خزیده بود بنابر آنکه وقفیت عملداری آن ملک داشت بایمال سند و خلعت حکومت دوآبه او را استمالت نمود آدینه بیگخان
این را فوز عظیم دانسته بنظم و نسق دوآبه پرداخت و بعد چندی جهان خان او را پیش خود طلب داشت و چون آدینه بیگخان
از جهان خان اطمینان نداشت پهلوتهی کرده خود را بکوهستان کشید جهان خان مراد خان نامی را بحکومت دوآبه نصب
کرده بلند خان و سرفراز خان را بکمک او متعین گردانید آدینه بیگخان قوم سکهه را اغوا نموده بر سر مراد خان فرستاد
و فوجی از خود هم همراه کرد بعد صف آرائی بلند خان کشته شد و مراد خان و سرفراز خان تاب نیاورده خود را نزد جهان خان
رسانیدند قوم سکهه تمام پرگنات دوآبه خصوصاً جالندر را باشارهٔ آدینه بیگخان دست خوش تاراج ساختند درین
اثنا برادران بالاجی راو رگهناتهه راو و شمشیر بهادر با هولکر و دیگر سرداران با فوج جرار از دکن بهندوستان و حوالی
شاه‌جهان‌آباد رسیدند آدینه بیگخان متواتر نوشتجات فرستاده اینها را طلبید سرداران غنیم که مترقب این چنین
تقریبات میباشند رو بلاهور آوردند اول عبدالصمد خان که از طرف شاه درانی بفوجداری سرهند مامور بود جنگیده او را
دستگیر ساختند و از آنجا جلوریز بلاهور شتافتند و قراولان غنیم پیشتر رفته با فوج جهان خان مقابل شدند جهان خان بنابر
قلت جمعیت ستیز و آویز صلاح ندیده با تیمور شاه باضطرار هر چه تمام‌تر در شعبان سنه احدی و سبعین و مائه و الف
راه کابل گرفت تا حدیکه سامان فراهم آورده چند ساله را واگذاشت و بدست غنیم افتاد تیمور شاه تا دریای اتک
عنان بازکشیده رود اتک را عبور نموده خود را بامن رسانید و قراولان غنیم تا آب جهیلم تعاقب کرده برگشتند
و بعد ازین تا ملتان و دیرهٔ غازی خان و طرف دیگر تا آب جمنا عمل غنیم شد بنابر قریب رسیدن موسم برشکال
صوبه لاهور را با آدینه بیگخان بقرار پیشکش هفتاد و پنج لک روپیه سالیانه سپرده زود بشاه‌جهان‌آباد برگشت و بعد توقف

چند روزه عازم دکن شد و جنکو نامی یکی از سرداران خود را که برای تسخیر ملک راجهای صوبهٔ اجمیر نامزد بود باطراف
دهلی متعین ساخت اتفاقاً در محرم سنه اثنین و سبعین و مائه و الف آدینه بیکخان فوت شد جنکو فوجداری سرهند
بصدیق بیکخان و دوآبه را بزن آدینه بیکخان تفویض نمود و سابا نام مرهته را صوبداری لاهور داده بلاهور رخصت کرد
سابا پتیل بلاهور رفته قرار گرفت و افواج او تا قریب اتک رسید شاه درانی باستماع این اخبار و نیز باستدعای
سرداران هندوستان از راجهای قدیم و دیگر سرداران اسلام مثل نجیب الدوله وغیره که از تسلط غنیم بجان آمده عرایض
فرستاده التماس آمدن هندوستان کرده بودند اعلام ظفر انجام به یلغار از کابل بجانب هند افراخت و جنگ اهل
با فوج سابا پتیل که آنطرف لاهور بود بمیان آمد آخر افواج هراس امتزاج تاب نیاورده داخل لاهور شدند
و سابا معه افواج از لاهور گریخته رخت جانب دهلی کشید و صدیق بیکخان و زن آدینه بیکخان هم مسلک فرار پیمودند
در ماه صفر سنه ثلاث و سبعین و مائه و الف بجمو از توابع لاهور رفت و پیشکشی از راجهٔ آنجا گرفته روی توجه بدهلی
آورد و در آن ایام فیمابین دتا و شجاع الدوله وغیره پیغام صلح درمیان بود و هنوز شکل آشتی ترتیب نیافته بود که خبر
رسید که الویهٔ شاه درانی از لاهور اینطرف خرامید دتا صلح را ناتمام گذاشته با فوج خود که در آنوقت هشتاد هزار سوار
جرار بود باراده مقابله با شاه درانی روان شد شاه چون از لاهور اینطرف آمده دید که بسبب آمد و رفت افواج مرهته
دانه و علف دواب درین راه کم است دریای جمن را عبور کرده و بانتربید که عبارت از ملک مابین دریای گنگ
و جمن است درآمد و این هر دو دریا از کوه کمایون که شمالی هند است برآمده مبدا انتربید دامن کوه کمایون است و
منتهای آن الهآباد که در آنجا گنگ و جمن باهم پیوسته اند بعد رسیدن شاه به انتربید سعدالله خان و نجیب الدوله و احمد خان
بنکش و حافظ رحمت خان و دوندیخان که ملک اینها در مبدا انتربید واقع شده خود را بشاه رسانیده بشرف
ملازمت اندوختند شاه خود از راه انتربید خرامش نموده فوج قوا دلی را فرمود که براه متعارف مقابل دتا راهی شوند

دتا مسافتی طی کرده چون بحوالی سرهند رسید با قشون قراولی شاه مقابله واقع شد درانیان بزور ترکتازی
غنیم را از جا برداشته روانه عقب کردند دتا جنگ کنان بجانب شاه جهان آباد رجع القهقری نموده بمیدان بادلی
که در سواد شاه جهان آباد است رسید اگرچه فوج غنیم طور قزاقی دارد لیکن درانیان از غنیم قزاق ترانند در میدان
بادلی درانیان اطراف فوج دتا را فرو گرفتند دتا برادرزاده خود جنکو را با جمع قلیل گریزانید و خود با سایر فوج از اسپان
فرود آمده پا در ستیز قایم کرد درانیان بضرب شمشیر و بندوق دمار از روزگار غنیم برآوردند دتا با جمع همراهیان بقتل
رسید و فتحیکه بسلسله فتوح روزگار روان گفت نصیب شاه درانی گردید و این واقعه در جمادی الاخری سنه ثلاث و
سبعین و مایه والف بوقوع آمد میر آزاد گوید قطعه کرد سلطان عصر درانی قتل دتا به تیغ دشمن کاه گفت تاریخ
این ظفر آزاد نصرت پادشاه عالیجاه شاه درانی بعد قتل دتا تعاقب جنکو پرداخت و همان روز بعد جنگ پانزده کروه راه
پاشنه کوب رفته متصل سرای الله وردی فرود آمد همین قسم تا نارنول عنان تازنه کشید درین اثنا خبر رسید که هولکر
که در کندره قریب جنکر اقامت داشت بعد استماع قتل دتا خود را بسرعت تمام نزد سورجمل جات رسانید و درخواست
کرد که باتفاق یکدیگر فکر شاه درانی نماییم سورجمل جواب داد که با درانیان طاقت جنگ میدان ندارم هرگاه
شاه در ملک من می آید می فهمم درآن ایام افاغنه میدا را نتربید با خزانه و رسد غله که برای شاه درانی از محالات
خود آورده بودند بکندره که از دهلی بیست کروه جانب شرق واقع انتربید است رسیده بودند هولکر بر سر خزانه و رسد غله
دوید لاکن افاغنه پیش ازین بمجرد استماع خبر وصول هولکر نزد سورجمل جات از راه دوراندیشی خزانه و غله را هرقدر
که توانستند آنطرف گنگ بردند تتمه را هولکر تاراج نمود شاه درانی این خبر شنیده شاه پسند خان و شاه قلندر خان
درانی را با جمعیت پانزده هزار سوار به تنبیه هولکر تعین فرمود دنا میردها از نارنول تا شاهجهان آباد که هشتاد کروه راه است
در یک شب و روز خود را رسانیدند و روزانه در دهلی آرام کرده نصف شب دریای جمن را عبور نموده شباشب

۲۵۱ جلوریز وقت صبح صادق بسکندره رسیده بر هولکر رسیدند هولکر با سیصد کس بر اسپان پشت برهنه سوار شده
گریخت باقی سرداران و فوج همه قتیل و اسیر و اموال و اثقال همه غارت شد شاه درانی بعد ازین از مارتول به
شاهجهان آباد آمد و چون ایام برشکال قریب رسیده بود شاه آنطرف دریای جمن محاذی شاهجهان آباد
در سکندره چهاونی کرد و چهاونی بزبان هندی عبارت از گذرانیدن ایام برشکال در مکانی است القصه برادر
و سداسیو راو عرف باو و غیره سرداران از استماع این اخبار بعزم تدارک از دکن متوجه هندوستان شده بعد طی
منازل چون بحوالی اکبرآباد رسیدند سورجمل جات بوساطت هولکر و جنکو بملاقات باو آمد باو به نفس خود استقبال
کرده سورجمل را دید و عماد الملک نبیره نواب مغفرت مآب هم بوساطت سورجمل در حوالی متهرا آمده بباو پیوست باو
قرار داد که بالفعل طغیان آب جمن مانع عبور و تقابل با پادشاه درانی است شاهجهان آباد اگر بدست آید باید گرفت
باین اراده کوچ کرده نهم ذیحجه روز سه شنبه سنه ثلاث و سبعین و مایة و الف دو گهری روز برآمده داخل شاهجهان آباد
شده متصل حویلی سعد الله خان رفته استاده فوج بر قلعه ارک یورش کرده باسد برج دروازه خضری چسپیدند
و چندی بر دهلی دروازه مشغول زد و خورد بودند اینطرف ده هشت مغل درانی از بالای قلعه بندوق اندازی میکردند
و فوج جنلو زیر جهروکه دیوان خاص متصل فصیل قلعه ایستاده از آنجانب صدای بندوق گاه گاهی بگوش میرسید از
سلیم گده یکضرب توپ سر میدادند که گوله اش تا آسمان میرفت درآن فرصت هولکر و جنکو بدروازه خضری
ایستاده سعی وافر در شکستن دروازه کردند چون دروازه تخته های برنجی و میخهای آهنی بنهایت استحکام داشت
در عرصه چهار گهری هم کاری پیش نبردند درین اثنا قریب پانصد کس از مردم پتیل راو بکیر پای موجوده و سکوران
پای تحتانی و فتح های فوقانی آخر لام در عقب اینها مردم هولکر و جنکو از جانب اسد برج بالای فصیل قلعه برآمد
تا محالات سلطانی دست بردی کردند آنچه بدست می آمد از بالای قلعه پائین می انداختند در غارت کسی با احتیاط

فوج

دوازده کس را آمده که تسلیم قلعه از جانب قلعه کرده در دست بندوق درانی مغل ده بیست در بعضی قلعه نپرداخت
بضرب بندوق و شمشیر بخاک غلطانیدند هرزه درایان حواس باخته از بالای فصیل قلعه خود را بزمین انداختند
و دست و پای خود را خود شکستند و قلعه مفتوحه را از دست دادند ناچار روسای غنیم در حویلی سعد الله خان که
قریب قلعه است جمع شدند و گرد قلعه مورچال قایم کردند عماد الملک و سورجمل که تا بر وقت پرستی سبیل رفاقت
باو پیموده بودند درین وار دیگر اصلا تن نداده از دور تماشا می کردند غنیم دایره محاصره را تنگ گرفت و نیز انجماعه همین زن
کاردی که با او الوا از دکن همراه برده بود و آتشخانه فرنگ همراه داشت به ضرب توپ در ریگستان زیر قلعه
آورده بکار داشت گولهای توپ بر بنگله اسد برج و برج مثمن و محلات پادشاهی مثل باران بارش کردند
و بعمارت دیوان خاص و رنگ محل و موتی محل و شاه برج شکست عظیم راه یافت اما حصانت و رزانت قلعه ضرری
نرسانید همچنین معرکه عظیم درمیان بود و هر روز زد و خوردی از بندوق میشد یعقوب علیخان بهمن رای برادر
اشرف الوزرا شاه ولیخان که قلعه دار بود چون ذخیره قلعه مفقود و وصول کمک از شاه درانی به سبب طغیان
آب جمن متعذر دید پیغام نمود که بشرط حفظ ناموس و مال قلعه را تسلیم میکنیم با وجود این صلح را غنیمت دانسته
انگشت قبول بر دیده نهاد یعقوب علیخان بعد استحکام عهد و پیمان معه احمال و اثقال از قلعه برآمده در حویلی علیمردانخان
فرود آمد و بکشتیها نشسته آنطرف جمن خود را بشاه درانی رسانید نوزدهم ذی الحجه سنه ثلث و سبعین و مائه
والف قلعه بدست باو افتاد و حرم پادشاهی و جمیع کارخانجات سلطنت باختیار غنیم رفت ذلک
تقدیر العزیز العلیم باو قلعه داری نارو شنکر برهمن تفویض نمود و جمعی را برای حراست قلعه همراه او
کرد بعد چند روز برهمن مذکور بحکم باو برسبیل سفارت آنطرف آب جمن نزد شجاع الدوله رفت شجاع الدوله
مافی الضمیر خود که نفس الامر و بیان واقع است ظاهر نمود و حاصل کلامش اینکه مدتی است مرتبه و براهمه دکن

 بر ملک هندوستان مسلط شده اند الحال اینهمه فتنه از بدعهدی و طماعی و سخت گیری اینقوم برخاسته یعنی امرا و راجه های این سرزمین از بدعهدیها و از بدسلوکیهای رگهناتهه راو و دتا مقتول و هولکر و اباجی و اخذ وجه متصدیان اینها جان بلب آمده برای حفظ ناموس والوس خود شاه درانی را از ولایت طلبداشتند برهمن مذکور بارها بوساطت شجاع الدوله در لشکر شاه آمد و رفت کرد و تمهیدات صلح در میان آورد لیکن بجائی نرسید از جمله وجوه صورت نگرفتن مصالحه اینکه سرداران مرهته همه لغو و کجفهم زود رنج دون همت مصروف خام طمعیهای خود و اذیت خلق الله چنانچه سورجمل جات اوضاع اینها معاینه کرده دریافت که انجام اینقوم بخیر نیست بیرخصت از شاهجهان آباد برخاسته به بلم گده که یکی از قلاع اوست رفت باو تا اینکه سلطنت دکن و هند داشت تنگ چشمی و پست فطرتی او بجائی رسید که سقف دیوان خاص بادشاهی که از نقره بود آنرا کنده زر سکوک ساخت و طلا آلات و نقره آلات وقف قدم نبوی و مزار سلطان المشایخ نظام الدین اولیا و مرقد فردوس آرامگاه محمد شاه مثل عود سوز و شمعدان و قنادیل وغیره طلبیده بتصرف آورد والحاصل چون بابو با فوج خود جهانی در شاهجهان آباد کرد و قلت دانه و علف حال سپاه را تنگ ساخت اواخر ایام برشکال خواست که از شهر برآمده دست بتاراج آبادیها کشاید و وبال رعایا و برایا که بدایع و ودایع حضرت خالق اند برگردن خود گیرد وقت برآمدن از شهر بست و نهم صفر سنه اربعه و سبعین و مایه والف شاهجهان پسر محی السنه را موقوف کرده میرزا جوان بخت خلف شاه عالم عالی گوهر را در قلعه شاهجهان آباد بر تخت نشاند و وزارت غایبانه بشجاع الدوله مقرر کرد غرض اینکه شاه درانی با شجاع الدوله بدگمان شود و سنگ تفرقه در اجتماع و اتفاق اینها افتد و بعد از آن نارو شنکر برهمن را در شاه جهان آباد گذاشته خود بتمامی فوج بطرف کنجپوره حرکت کرد که در آنجا عبد الصمد خان ابدالی و قطب خان روهیله و نجابت خان

بودند

زمینداران آن سرزمین اقامت داشتند و رسد غله و غیره آن طرف آب به لشکر شاه میرسانیدند و این ٢٥٤
عبدالصمد خان ابدالی همانست که در وقت فوجداری سرهند بدست غنیم افتاد چنانچه سابقاً مذکور شد
و آخر خلاص یافته با قطب خان روهیله و نجابت خان عقد موافقت بست و هفتم ربیع الاول سنه اربع
سبعین و مایه و الف غنیم قلعه کنجپوره را محاصره کرد و چون گرفتن قلعه پیش آتشخانه فرنگ کار سهلی
است باندک زد و خورد قلعه بدست آمد و عبدالصمد خان و قطبخان را بدرجه شهادت رسانید و
دست تاراج کنجپوره دراز کرده نقیر و قطمیر آنجا نگذاشت شاه درانی را بمجرد استماع اینخبر شعله غضب در جولان
آمد با وصف آنکه هنوز دریای جمن پایاب نشده بود حکم فرمود که افواج ظفر امواج از آب بگذرند بتاریخ
هجدهم ربیع الاول سنه اربعه و سبعین و مایه و الف دلاوران اسلام از گذر باغپت قریب شاه جهان آباد
اسپان را در دریا انداخته بعضی پایاب و بعضی بشنا گذشتند و برخی که پیمانه عمر اینها پر شده بود در آب
فرو رفتند بهاو از عبور سرداران افواج قاهره دریا را باین دلیری و بیباکی رنگ هوش باخت از کنجپوره
بقصد محاربت سرهند مسافتی طی کرده بود و از استماع اینخبر طاقت زیاده از اراده سرهند فسخ نموده در دو کوچ
بپانی پت آمد درینوقت همراه بهاو چهل هزار سوار جرار کار آزموده جنگها دیده و فراوان توپخانه فرنگ حاضر بود
باوجود آن دید که در جنگ شمشیر و میدان عهده برآیی درانیان نمیتوان شد ناچار در سواد شمالی پانی پت
حصاری از توپخانه که آنرا کره ناری توان گفت دور لشکر خود کشیده مستعد پیکار نشست بست و یکم ماه مذکور
موکب منصور مقابل لشکر مرهته رسیده درس ابجد بسم الله شمشیر آغاز کرد هر روز اسلامیان و اصنامیان
باهم تلاشها می نمودند و از توپ و رهکله و بان و بندوق و شمشیر از طرفین جمعی راه بادیه فنا می پیمودند دراین
هر طرف دایر و سایر شدند و رسد غله را بر مخالفان از جمیع جهات مسدود ساختند مگر سمت لاهور پشت

مرهته هم ازآنطرف آلاجات که از مشاهیر مرزبانان نواحی سرهند است غله میفرستاد برآنهم ورایان
قابو یافته میریختند چون شاه درانی دید که مرهته با وصف تنگی قافیه از زنجیره توپخانه برنمی آید لاجرم بیست و
هشتم ربیع الآخر سنه اربع وسبعین ومائه والف جمله بر زنجیرهٔ توپخانه مقرر کرده سواری فرمود جهانخان و
شاه پسندخان ونجیب الدوله هراول وعقب اینها شجاع الدوله با فوج خود معه احمدخان بنگش وحافظ
رحمت خان و دوندیخان وفیض الله خان پسر علی محمد خان روهیله وبر پشت اینها شاه مع اشرف الوزرا
شاه ولیخان وازآنطرف افواج غنیم نیز مستعد شده بفاصله یکبان پرتاب از لشکر پیش آمده ایستاد
بعد زد وخورد بسیار که شروع جنگ از اول وقت ظهر شده بود دوگهری روز باقیمانده روهیله های پیاده
همراهی نجیب الدوله که در جوهر شجاعت ضرب المثل اند قریب ده هزار کس بعد برق اندازی در لشکر
درآمده بکوته یراقی پیوستند بسونت راو خسرپورهٔ باو که مدار المهام وقوت بازوی او بود بزخم تفنگ
از اسپ بر زمین افتاده توسن فنا را مهمیز کرد وروهیله ها همانروز کار غنیم آخر کرده بودند لیکن شب پردهٔ ظلمت
فروهشت وامتیاز در یگانه وبیگانه نماند ناچار روهیله ها چیره دستی های نمایان کرده از لشکر برآمده
رو بلشکر خود آوردند گوبند پنت مکاسه دار از ضلع اتاوا با جمعیت ده هزار سوار وخزانه بسیار ورسد غله از اطراف
دریای جمن بشاهدره محاذی شاهجهان آباد رسیده متوجه است که میرت را که تعلق بنجیب الدوله داشت
تاراج نماید وبراه انتربید بالا بالا رفته از گذر کنجپوره عبور کرده شامل با فوج مرهته شود از شاهدره کوچ
بپرگنه جلال آباد که دوازده کروه از شاهجهان آباد واقعست رسید چون از سابق خبر آمدن او بمسامع شاه
رسیده بود عطائی خان درانی و پسر عبد الصمد خان ابدالی را با جمعیت پنجهزار سوار برای تنبیه گوبند پنت تعین فرمود
مشار الیهما از گذر رامره وباگ پت عبور کرده وبایلغار شتافته روز دویم بشاهدره رسیده نائب نارو شنکر از

[illegible]

که در آنجا بودند مرمانش بقتل رسانیدند و بر اثر آن بغاز الدین نگر که شش کروه از شاهجهان آباد است
شتافته مردم مرهته را که در آنجا بودند قتل نموده بجلال آباد نقره کاه که گویند بندت که بماز ورنهم شوال
سال مذکور در آنجا رسیده بود در ریختند و او را با همراهیانش علف شمشیر خونخوار ساختند و غنائم بسیاری
از نقد و جنس و دواب بدست آوردند و سر گویند بندت را بریده با غنائم بحضور شاه آوردند چون ایام
محاصره و محاربه امتداد کشید و کثرت جیفه و بول و غایط فرودگاه غنیم را لبریز تعفن ساخت و انسداد
رسد غله قحط را بجائی رسانید که هر روز جمعی از مردم و دواب بعلت گرسنگی قالب تهی میکردند
و مضمون لا تستطیعون حیلة و لا یهتدون سبیلا بعرصه ظهور در آمد محصوران تنگ
آمده بالاتفاق قرار دادند که آخر در احاطه لشکر مواد قوت تهلیل یافته خود بخود بلب گور میرسیم بهتر آنست
که یکمرتبه بهیئت اجتماعی خود را بر مخالف زنیم در قسمت تخت است یا تخته بتاریخ ششم جمادی الاخری
روز چهارشنبه سنه اربع و سبعین و مائه و الف فوجها ترتیب داده و توپخانه فرنگ پیش انداخته از لشکر
خود بر آمده رو به لشکر شاه آوردند مبارزان اسلام که صیادوار در کمین انتظار صید میکشیدند انتهاز فرصت
دادند که نخچیران مضطر را رام گویان از احاطه لشکر و بمیدان بیرون آوردند بعد از آن تکیه بر عون مالک
الملک تعالی شانه کرده دست به شمشیر خون‌فشان برده حمله آوردند و در طرفة العین صفوف اعدا را برهم
زده خلقی کثیر را بخراب آباد عدم فرستادند اول وسواس راو که در عین شباب بود بزخم تفنگ مقتول
گشت و بر اثر آن باو مفقود العین و الاثر گردید و جنکو و سرداران دیگر پیش از حصر علف تیغ بیدریغ گشتند
و ابراهیم خان گاردی بگیر آمده او را بهیئت [illegible] مفقود [illegible] شد و [illegible] به شمشیر [illegible]
الله اکبر زمین معرکه که از خون قتلی همه گلرنگ و عرصه عدم از کثرت موتی خیلی تنگ گردیده بیست و دو هزار علام

۲۵۷ وکنیز دکنی نژاد بر سر مردان اسلام تقسیم یافت و غنایمیکه در دایرهٔ انحصار نمیتواند گنجید از جواهر و نقود گرانمایه
و اجناس دیگر و توپخانه و پنجاه هزار اسپ و دو لک گاو و چندین هزار شتر و پانصد فیل کوه پیکر بدست غازیان
منصور افتاد و بقیة السیف که آوارهٔ دشت ناکامی شدند مردم دیهات خبر آنها گرفتند و از قتل و اسیری و
غارت دقیقهٔ مهمل نگذاشتند شمشیر بهادر برادر علاتی بالاجی که از بطن لولی بود در اثنای راه رقص بسمل نمود و از سرداران
عمدهٔ غنیم احدی جان بسلامت نبرد الا دو سه کس از آنجمله هولکر که بصد خرابی خود را بمالوا رسانید و از آنجا بپونا
آمد و پس از وقوع این شکست بفاصلهٔ پنجاه و سیزده روز بالاجی از غصه و غم بخراب آباد عدم شتافت گویند بالاجی
پیش از فوت خود چند ماه رسوم حقداران دیهات مثل مقدم و پتواری و دهیره و کاذر و حجام و نجار و حداد و غیرهم ضبط
کرده باجاره داده و مبلغ خطیر ازین وجه داخل خزانهٔ ویرانهٔ او شد آخر مبارک نیامد هنوز این بدعت در تمام پرگنات عمل او
جاری و ساری نشده بود که حق تعالی دست او را از دستار غربا کوتاه ساخت وسیعلم الذین ظلموا ای
منقلب ینقلبون و شاه بعد حصول فتح عظیم الشان از نارورگاه که میدان پانی پت بود خرامیده
سواد دهلی را برافروخت و ایامی معدود توقف کرده شانزدهم شعبان سنه اربع و سبعین و مائه و الف
از باغ شالامار دهلی بقصد قندهار رشدیز عزیمت بجولان در آورد و مراجعت قندهار نمود و تاریخ یافته اند بعد
طی مسافت بلاهور رسید و در لاهور نائب گذاشته روانه پیشتر گردید مخفی نماند که احمد شاه در ایام سلطنت هفت بار بهندوستان
آمد بار اول در اواخر سنهٔ خمسین و مائه و الف با نادر شاه بسیر هند پرداخت و در سال دیگر در رکاب او بولایت
برگشت بار دویم در سنه احدی و ستین و مائه و الف از قندهار لشکر جانب هند کشید و چون احمد شاه
حسب الحکم فردوس آرامگاه متوجه مدافعهٔ او شد هزیمت یافته راه کابل و قندهار پیش گرفت چنانکه سابق
بشرح و بسط اتم رقم پذیر قلم وقایع رقم گردید بار سیوم در سنهٔ اثنین و ستین و مائه و الف از کابل بلاهور آمد

[illegible]

و با معین الملک جنگ سهل واقع شده بصلح انجامید شاه بدستور نادرشاه از سیالکوت وغیره محالات
پیشکش خود بذمهٔ معین الملک مقرر کرده عطف عنان عزیمت بجانب کابل نمود بار چهارم در سنهٔ خمس و
ستین و مایه والف باز بلاهور آمد معین الملک تا چهار ماه جنگید اما بسبب نفاق آدینه بیگخان و کوراامل
که هر دو مدار علیه او بودند مغلوب گردیده بملازمت شتافت شاه درانی اورا از طرف خود نیابت لاهور
داده عنان توجه بکابل تافت و معین الملک در محرم سنهٔ سبع و ستین و مایه والف از اسپ افتاده
جان بحق سپرد شاه درانی از قندهار صوبه داری لاهور بنام میر مومن پسر معین الملک فرستاد و بنابر صغر سن
اختیار مهمات ملکی بمادرش تعین گرفت چون نسا از زیور عقل عاطل می باشند از بد معاشی او جمیع
امرا مثل بهکاری خان رستم جنگ که مدار المهام کل بود وغیره تنفر تمام بهم رسانیدند و عنقریب میر مومن پسر
معین الملک باجل طبیعی درگذشت و بجای او خواجه موسی احراری داماد معین الملک قایم شد رستم جنگ
خواست که صوبداری لاهور خود گیرد بیگم دریافته اورا در محل طلبیده کنیزان را فرمود تا زیر چوب کشیده قالب
اورا از روح تهی ساختند بعد چندی خواجه عبد الله خان پسر نواب عبد الصمد خان سیف الدوله مسلط شد
و بیگم را قید کرده و نیابت صوبه بنام خود از شاه درانی طلبید و امانخان برادر جهانخان از جانب شاه درانی
بلاهور آمده دست تعدی دراز کرد و مردم بسیار را تاراج نمود و بعد چندی خواجه عبد الله خان که از هنگامه نحوت
سپاه نتوانست پای اقامت افشرد گریخت و باز حکومت صوبه بر بیگم قرار گرفت بعد از آن خواجه مرزا خان
که از جماعه داران عمدهٔ معین الملک بود بیگم را مقید ساخت و آخر کار باهم صلح واقع شد بار پنجم در سنهٔ
سبعین و مایه والف از قندهار قصد هند کرد و سبب آن هنگامه پردازی عماد الملک ابن غازی الدینخان فیروز جنگ
ابن نواب مغفرت مآب است که در لاهور عمل شاه را برهم زد و صوبداری را از بیگم که دخترش باو نامزد بود

۲۰۹ کشیده تا دینه بیگخان بمعتمد نموده شاه باستماع این خبر از قندهار بکابل و از کابل بلاهور رایت بر افراخت ادینه بیگخان
تاب مقاومت نیاورده روباه وار در صحرای هانسی حصاریست بی آب مطلق در خزید شاه جلوریز بسون پت
بست کروهی دهلی آمد عمادالملک که پر پی سر و سامان بود خیریت خود را در اطاعت دیده بملازمت شاه
شتافت بتاریخ هفتم جمادی الاول روز جمعه سال مذکور شاه داخل قلعه شاه جهان آباد شد و با عالمگیر ثانی
ملاقات کرده دست بتاراج اموال و ناموس متوطنان شهر دراز کرده دقیقه از نهب و غارت مهمل نگذاشت
اهل غیرت خود را بسم و سلاح هلاک کردند شاه قریب یکماه در شاه جهان آباد اقامت کرده و طوی تیمور شاه
پسر خود با دختر عزیزالدین برادر حقیقی عالمگیر ثانی طرح انداخت بعد سرانجام طوی از شاه جهان آباد برآمده و تنبیه
سورجمل جات که از مدت مدید ریشه تصرف در صوبه اکبرآباد دوانیده بود پیشنهاد همت ساخت و از قلاع متعلقه
بلمگڈه را که از دهلی بر مسافت پانزده کروه واقع شده بضرب توپهای قنباره در عرصه سه روز فتح نمود
و اهل قلعه را یکقلم بقتل رسانید و از آنجا بر سر متهرا که معبد قدیم هنود است رفته از قتل عالم و سوختن و تاراج نمودن
هیچ باقی نگذاشت مردم ملک جات از سیاستها گریخته بقلعجات خزیدند شاه باکبرآباد آمد میرزا سیف الله قلعه دار
قدیم پادشاهی سر باطاعت فرو نیاورده بضرب اتواپ نگذاشت که کسی بپیرامون قلعه گردد شاه درانی
جهانخان را به تسخیر قلعجات جات مامور فرمود جهانخان در لوازم قلعه کشائی سرگرم بود که ناگاه از نیرنگی قضا و قدر
و مساعدت طالع سورجمل در لشکر شاه که قریب باگره نزول داشت وبائی افتاد تا حدیکه مجال اقامت نماند دست
از ملک جات برداشته گام سرعت جانب ولایت برگرفت چون برابر دهلی رسید عالمگیر ثانی با نجیب الدوله
برسم تالاب مقصودآباد آمده با شاه ملاقات کرد شاه درین ایام دختر فردوس آرامگاه محمد شاه را در حباله
نکاح خود در آورد و پس از آن شاه نجیب الدوله را امیرالامرای هندوستان ساخته بلاهور رفت و تیمور شاه پسر خود را

الم ۱۱۷۰ .

سپه‌سالاری جهانخان والی لاهور و ملتان و تهته نموده خود از راه کابل بقندهار شتافت بار ششم در سنه ۲۶۰
ثلاث و سبعین و مائه و الف که بهند آمده بابا و غیره مرهته را شکست داد چنانکه گذشت بار هفتم در سنه خمس
و سبعین و مائه و الف که شاه درانی عنان عزیمت بجانب هند معطوف داشت سببش آنکه چون شاه بعد
افراختن لوای نصرت بر بائو نائب خود را در لاهور گذاشته روی توجه بولایت آورد سرکشان هند میدان را
خالی یافته باز غبار فساد برانگیختند غنیم مرهته که از کشته شدن بائو هیجان شده بود باز جان در قالب او درآمد
و با نواب آصفجاه ثانی در دکن مقابل شده جنگید نوعیکه گذشت سورجمل جات در ذی القعده سنه اربع و سبعین
و مائه و الف قلعه اکبرآباد را از قلعه‌دار پادشاهی بیارش گرفت و جمیع کارخانجات پادشاهی را که در قلعه بود
متصرف گردید قوم سکهه بکسر سین مهمله و تشدید کاف تازی ساکن صوبه پنجاب که از قدیم الایام خمیرمایه فتنه و
فساد اند و با اسلامیان عداوت و تعصب شدید دارند با آنکه معاینه کرده بودند که شاه چند مرتبه هندوستان را
پی سپر ساخت از راه ناعاقبت اندیشیها علم بغی و شورش افراشته نائب شاه را در لاهور کشتند و جسا سنگه
نامی را از قوم سکهه بپادشاهی برداشته دیو را بر مسند حکم نشانیدند و روی سکه را بنام او سیاه کردند و بلده
لاهور و اطراف آنرا بتصرف آورده خلق الله را سیما فرقه مسلمین را اذیت ها رسانیدند شاه درانی باستماع
این اخبار بر عادت معهوده خود باز نهضت هند فرمود و چون کل زمین لاهور را محل نزول اجلال ساخت خبر آمد
که اقوام سکهه در ضلع روهی که سرزمین است قلب در نواحی سرهند علی الاجابت مرزبان قریب دو لک سوار
و پیاده جمعیت داشته اند شاه برسبیل یلغار نوزده کروه راه را در عرض دو روز طی کرده بسر وقت خون گرفتگان رسید
یازدهم رجب سنه خمس و سبعین و مائه و الف جنگ رو داد و غازیان کفرشکن نقشه ریختند و دود از نهاد مخصمان
برآوردند و قریب هشت هزار بت پرست را طعمه شمشیر خون آشام ساختند و متاعیکه کیفیت آن بعرض بعلم الهی آشنا

ضبط کردند بعد فتح هفتم شعبان سال مذکور شاه قرین فیروزی داخل لاهور گردید و در آنجا رحل اقامت افکنده
بضبط و نسق اطراف لاهور پرداخت و نورالدینخان درانی را که از بنی اعمام اشرف الوزرا شاه ولیخان بود با فوج
از خیل درانی و قزلباش و ایلات خراسان و جمعی از راجهای کوهستان جمو جهت تسخیر مملکت کشمیر بر سر سکهجیون
که صوبه دار آن مملکت بود تعین کرد سکهجیون فوجی را فرستاد که شعاب جبال را مضبوط کرده بمدافعه قیام نماید
درانیان بعد حرب و ضرب بسیار غالب آمدند و کشمره را از شعاب جبال برداشته بسیاری را سر مشق
تیغ جلادت ساختند و در عقب آن بر سر شهر کشمیر شتافتند سکهجیون با جمعیکه همراه بودند صف آرا گردیده حسب المقدور
دست و پا زد آخر کشمره تاب مقاومت نیاورده هزیمت یافتند و سکهجیون با اهل و عیال دستگیر گردید شاه درانی
بعد فتح نورالدینخانرا به نیابت کشمیر مامور ساخت و در سنه ست و سبعین و مایه و الف شاه درانی لوای عزیمت
از لاهور بجانب کابل برافراخت **ذکر وقایعیکه بعد از مصالحت با مرهته تا انتقال نواب
امیر الممالک از جهان بروضه رضوان صورت وقوع یافت** آورده اند که نواب
امیر الممالک صلابتجنگ و نواب آصفجاه ثانی که پس از وقوع مصالحت با مرهته عطف عنان عزیمت
بصوب حیدرآباد نموده بودند در اثنای راه امیر الممالک بدلالت فتنه جویان نواب آصفجاه را بصوب ایلور و
راجمندری رخصت نموده داخل حیدرآباد شد و بعد چندی جهت بندوبست امور ریاست بایمای بعضی
درهم اندازان حامد الله خانرا وکیل مطلق ساخت و چون مهر وکالت مطلق نزد آصفجاه ثانی بود مهر دیگر کنده کنانیده
شروع به تمشیت امور ریاست نمود نواب آصفجاه ثانی از استماع این خبر مخالفت اثر بطریق یلغار خود را بحیدرآباد
رسانیده بملازمت برادر رسید و باظهار مراتب خلوص و عقیدت در تصفیه و اصلاح مزاج برادر کوشید
امیر الممالک اگرچه بظاهر مراتب خاطرداری و دلجوئی بتقدیم رسانید اما نقش کدورت که باغوای مغویان بر لوح

خاطر نقش و مرتسم شده بود بالکل محو نگردید و بعد رد و بدل بسیار نواب آصفجاه را به توپ بلکندل مرخص ساخت
تا در انجا چهاونی نماید چنانچه بعمل آمد و بعد انقضای مراسم چهاونی رایات عزیمت به تنبیه رگهناتهه راو برادر بالاجی راو
که سر بشورش برداشته دست اندازی بمحالات سرکار میکرد افراخت و چون حوالی قلعه بیدک را مضرب
خیام ساخت ناصر الملک میر مغل علیخان بهادر که از پیشگاه صلابت جنگ بصوبداری نانذیر سرفراز یافته
با اسمعیل خان پنی از حیدرآباد برآمده بود بشرف ملازمت رسید بعد از آن بنگاه را در قلعه بیدک گذاشته
مستعد پیکار گشت درین اثنا خبر رسید که وسواس راو وغیره سرداران با افواج خود تلف گشتند بنابرین رگهناتهه راو
هوش و حواس باخته و صرفه در جنگ ندیده در مصالحت زد و نواب آصفجاه نیز این معنی را مغتنم انگاشته از انجا
بعزم گوشمال میر مقتدا خان قلعدار بیدر که سر بغی و فساد برداشته بود متوجه گردید و در اندک ایام قلعه را بمحاصره
مفتوح نموده قلعداری آنجا بنام سیادتخان بهادر مقرر کرده بفرخنده بنیاد حیدرآباد معاودت نموده میدان
گوشه محل را مضرب خیام گردانید و در آن اوان آصف الدوله صلابتجنگ بهادر دلخان از نظامت حیدرآباد معزول گردیده
بنواح اناگوندی وغیره آنسوی دریای کشنا شده بود بهادر دلخان استقبال نموده بشرف اندوز ملازمت گشت و
نواب آصفجاه ایام صیام در آنجا بسر برده بعد عید الفطر متوجه نواح کلبرگه که امیر الممالک بدانجا رسیده بود گردید و بعد
ملازمت تجدید عهد و پیمان با صلابتجنگ بمیان آورده و چهاونی محمدآباد بیدر قرار داده به بیدر رسیدند و رحل اقامت
در آنجا افگنده افواج را بطریق معمول بچراگاه و معیت آنها رخصت دادند و در ایام چهاونی بیدر خبر رسید که بالاجی راو
آخر روز سه شنبه نوزدهم ذیقعده سنه یکهزار یکصد و هفتاد و چهار از جهان در گذشت و امر ریاست به پسر او مادهو راو
که صغیر السن است و برادر اعیانی او رگهناتهه راو عاید گشته و در سنه خمس و سبعین و مایه و الف آصفجاه ثانی
فوجها فراهم آورده با امیر الممالک از قلعه بیدر که در آنجا چهاونی شده بود بنابر بعضی وجوه اول متوجه اورنگ آباد شد

 ورگهناتهه راو و مادهوراو هم با فوج سنگین و توپخانه از پونا حرکت کرده در میدان شاه گده ایمانیان واو ثانیان
نزدیک هم رسیدند و تا رسیدن باورنگ آباد فی الجمله زد و خوردی واقع شد و نواب آصفجاه ثانی همراه
صلابتجنگ وارد اورنگ آباد شد برای سامان و رسد غله و گذاشتن اسباب زاید و بنگاه یکدو روز در آنجا اقامت
ورزیده بست و سیوم ربیع الآخر سنه خمس و سبعین و مائه و الف بقصد دار الحرب پونا از آنجا نهضت نموده و غنیم را
جنگ کنان تا توکه که قصبه ایست بر لب دریای گنگ دکن مشتمل بر بتخانه معتبر و غنیم در دولت خود در آنجا عمارات
عالیه طرح انداخته رسیده و در آن قصبه آتش زده و بت را شکسته عمارات را با زمین هموار کرد و از آنجا بصوب قلعه احمدنگر
متوجه شد چون بحوالی قصبه چارگنده وارد گردید افواج مرهته هجوم آورده بازار پیکار گرم ساختند بهادران اسلام
پای جلادت و جسارت افشرده از پیش برداندند و چون بحوالی احمدنگر رسیدند رگهناتهه راو با تمام فوج خود
بمقابله آمد و بر دست چپ که راجه نبالکر اس با جمعیت خود قیام ورزیده بود حمله های متواتر نموده نزدیک
رسیده بود که تزلزل در ارکان استقامت بهادران اسلام راه یابد بمقارن این حال مرادخان و سلطانجی نبالکر در عقب آن
سیف الدوله بکمک او شتافته تفرقه در جمعیت کفار انداختند و چون بنواح ترک آباد رایت اجلال افراختند
معاندان با جرات و جسارت غبار دلاوری برانگیخته چون ابر سیاه حایل گشتند و از بارش گوله و تفنگ نااند کشیده
بتقدم پیش آهنگ نائره جدال و قتال مشتعل ساختند نواب آصفجاه ثانی امیر الممالک را در اردو بمحافظت گذاشته
خود بنفس نفیس با سپاه نصرت قرین متوجه مدافعه او شد و بعد وقوع جنگ صعب مخالفان هزیمت یافته رو
بفرار آوردند و بهادران اسلام تا پنجگروهی از لشکر تعاقب نموده بسیاری از اعدا را بر خاک هلاک انداختند
و از آنجا نواب آصفجاه عطف عنان نموده وقت شب مظفر و منصور معاودت فرمود و بعد از آن اسلامیان
شب از آنجا کوچ کرده بدون آنکه پای جنگ بمیان آید از گتل مرور نمودند و بعد رسیدن بکهورندی کفار باز برای

امداد

آصفجاه غفران پناه که بطرف غنیم رفته بود و از ناقدردانی غنیم رنجیده چهاردهم شعبان سال حال بنواب
آصفجاه ثانی پیوست رایات نواب با فوج سنگین متوجه تادیب رگهناتهه راو شد رگهناتهه راو طاقت
مقاومت در خود ندیده آوارگی و تاراج ملک که اصل شیوهٔ غنیم است اختیار کرد و با سی هزار سوار برسر
اورنگ آباد آمده در سواد غربی شهر نازل شد و زر معتدبه از شهریان طلب کرد موتمن الملک بهادر
سالارجنگ ناظم اورنگ آباد با وصف قلت سپاه و سامان حرب در کمال حزم و هشیاری باستحکام
برج و بارهٔ حصار شهرپناه پرداخته مورچالها را بهمت خان بهادر کوتوال شهر برادر اعیانی محمد مؤمن خان بهادر
و دیگر منصبداران و مردم شهر تقسیم نمود و بانتظار کمک نواب آصفجاه ثانی با غنیم بلطایف الحیل گذرانید رگهناتهه راو
اینمعنی دریافته گرفتن شهر تصمیم کرد و نردبانهای قلعه گیری مرتب ساخت و صبح بستم شعبان سالحال
همینکه آفتاب از دریچهٔ مشرق سر برآورده غارتیان همراهی او برآبادی خارج حصار شهرپناه ریخته دست
تاراج دراز کردند رگهناتهه راو خود با فوج خاص جانب شمالی شهر ایستاد و سپاهیان او نردبانها بپای دیوار
قایم کرده و فیلان را متصل دیوار آورده چند کس برآمدند و تخته‌های دروازه را که در دیوار کلاپی باغ قلعه ارک است
خواستند که شکسته در آیند همت خان بهادر و میرزا محمد باقر خان و تماشائیان شهر بارش تفنگ و تیر و
سنگ یورش آمده دان رد کردند و فرزندان میر کاظم رضوی مرحوم از سادات دولت آباد پای
جلادت افشرده تردد نمایان نمودند انچنانکه خام خیالان بسیار را در پای دیوار بدرک اسفل فرستادند
و در اطراف دیگر هم غارتیان بر دست شهریان قتیل و جریح گشتند در عین گرمی معرکه تیر تفنگی بفیلبان رگهناتهه راو
رسید و همین تیر فارق میدان دار و گیر گردید رگهناتهه راو دست حسرت خائیده و خاک تشویر بر رو مالیده
از یورش برگشت و خبر قرب وصول نواب آصفجاه شنیده رخت آوارگی جانب بگلانه کشید بست و ششم

شعبان مذکور موکب آصفجاهی وارد اورنگ آباد شد چون غنیم اراده داشت که بملک برار درآمده گرد تاراج
برانگیزد نواب غرهٔ رمضان بمنازل طولانی قریب بالاپور رسیده سد راه گشت غنیم ازان طرف برگشته
وارتره‌گی بلدهٔ اورنگ آباد ولد نشته جانب حیدرآباد شتافت نواب هم عطف عنان نموده تا دریای
گنگ سپل تعاقب نمود و درینجا مصلحت چنین قرار یافت که تخریب دیار غنیم بر تعاقب او رجحان دارد
نواب تعاقب را گذاشته متوجه دار الحرب پونا شد و بعد برآمدن از گتل احمدنگر جوق جوق سپاه را بهر ناحیه
سمت مقرر نمود که بتاراج مساکن و مواطن غنیم پردازند و خود بدو گروهی پونا رسیده مخیم ساخت سکان
پونا پیش ازین گریخته بقلاع و امکنهٔ صلب رفته بودند مردم لشکر اسلام تمام عمارات پونا را سوخته با خاک سیاه
برابر کردند و در یغمائی و نهب و تخریب اطراف پونا و ملک کوکن دقیقه فرو نگذاشتند سبحان الله در عهد
بالاجی راو از صد و دکن تا لاهور کسی چه قدرت داشت که به پرکاه اینها دست مزاحمت رساند اکنون
اموال و امتعهٔ اینها بیغما درآمد و عماراتی که بصرف مبالغ لکوک ساخته بودند باتش غضب الهی با خاک برابر گردید
میر اولاد محمد ذکا گوید رباعی آصفجاه دوم سلیمان اعلام آبادی قوم برهمن سوخت تمام تاریخ شنو ز بلبل
طبع ذکا آتش زد پونه را سپاه اسلام رگهناتهه راو بحیدرآباد در رفته غرهٔ ذی القعده سال حال بر شهر یورش کرد
و آتش گرفتن شهر از حد گذرانید شجاع الدوله بهادر دولتخان اورنگ آبادی ناظم حیدرآباد جمعیتی شایسته
نگاه داشته بندوبست شهر کرده بود او و مردم او قدم همت در مقام جهاد افشرده بضرب توپ و تفنگ
و تیر یورش را رد کردند و بسیاری از زغالان سپاه را لقمهٔ آتش جهنم ساختند از آنجا هم رگهناتهه راو نیل مقصود
برگشت و منهیان بحضور آصفجاه ثانی معروض داشتند که رگهناتهه راو از حوالی فرخنده بنیاد برخاسته بصوب پونا
متوجه گردیده است باستماع این خبر بنابر قریب رسیدن موسم برشکال نواب آصفجاه باراده جهاد به سمت

محمدآباد

محمدآباد بیدر روی توجه آورد و بعد وصول بضلع دمار ورجا نوجی که همراه رکاب بود براجه بهادر بیتاب ونت
گفت که امسال چهاونی در خجسته بنیاد که هم پونا نزدیک است و هم ناگپور قریب اصلح راجه بهادر به ترغیب
آن مصدر فساد فریب خورده بحضور عرض این معنی نمود و بدرجه پذیرائی رسید پس به قلعه اوسه آمده تخفیف
بار نموده عنان عزیمت بصوب خجسته بنیاد معطوف فرمود چون بکنار رود گنگ رسیدند و دریای مذکور طغیانی
داشت برای عبور چند روز کشید و مردم فوج دوجوق شدند یکی همراه رکاب نواب عبور نمودند و دویم همراه راجه بهادر
اینطرف دریای گنگ توقف ورزیدند و جانوجی که بخفیه بنابر جنسیت کفر با رگهناتهه راو ساخته بود به بهانه هنگامه
سپاه برای تنخواه از راجه بهادر جدا شده بفاصله دو سه کروه جرپی فرود آمد رگهناتهه راو که در کمین چنین وقت
بود بدریافت این خبر از مسافت بعید یلغار کرده ناگهان بر سر اینها تاخت آورد راجه بهادر با آن جمعیت قلیل قدم
جلادت افشرده مصاف آرا گشت دلیران اسلام داد مردانگی داده فوج او را زیر و زبر کردند و نزدیک هودج آهنی
او رسیده ریسمان هودج فیل بریده خواستند که سرش از تن جدا سازند درین اثنا مردمانیکه با وساخته بودند گفتند
این رگهناتهه راو نیست بل برهمن دیگر است و رگهناتهه راو بر فلان هودج است بهادران اسلام دست از قتلش
باز داشته متوجه هودج دیگر شدند که رگهناتهه راو فرصت یافته خود را کناره کشید مقارن اینحال تیر تفنگ قضا
براجه بهادر رسید و بر کار خداوند نعمت جان نثار گردید گویند مرادخان که با راجه بهادر عناد دلی داشت در عین دار و گیر
یکی از قراولان خود را اشاره بقتل راجه بهادر کرد حسب الاشاره آن قراول بضرب تفنگ کار او را باتمام رسانید
بمجرد کشته شدن راجه بهادر قدم ثبات لشکریان از جا رفته فتح مبدل بشکست شد و مخالفان که راه فرار پیش گرفته بودند
عطف عنان نموده از هر چهار طرف بر لشکر اسلامیان ریختند افواج هراس امتزاج تاب مقاومت نیاورده
بمعرض تلف رسیدند بعضی مال و متاع بتاراج داده راه فرار پیش گرفته جان بسلامت بردند و جمعی بضرب

تیغ و سنان شربت شهادت چشیدند و اکثری خود را در رود کنک انداخته غریق بحر فنا گشتند و برخی باسیری
درآمدند بالجمله بندگان عالی که پیش از کشته شدن راجه بهادر عبور دریای کنک نموده بودند تا خجسته بنیاد عنان باز
نکشید و بعد کشته شدن راجه بهادر رکهناتهه راو نیز عبور کرده حوالی شهر فرود آمد و میر موسی خان که از آن انبوه
با یکجامه و دستار پیاده پا برآمده بود خود را نزد نواب شیر جنگ حیدر یار خان بهادر که در آن وقت در پونا بود رسانید
نواب شیر جنگ آمدن میر موسی خان را که سید خلیق و از مقربان حضور بود مغتنم انگاشته بعد کنکاش باتفاق محمد مراد خان
بنای صلح گذاشت و در صلحنامه چنان قرارداد که میر موسی خان بخلعت مدار المهامی سرفرازی یابد و با میر موسی خان
عهد و مواثیق بعمل آمد که هرگاه از اینجا مخلصی یافته بحضور رود مدار کار گردد نواب شیر جنگ را از پونا بحضور طلبداشته
بصوابدید نواب شیر جنگ تمشیت امور ریاست نماید پس مراد خان باشارهٔ نواب شیر جنگ بهادر بحضور
بندگان عالی رسیده بنای صلح بموجب قرارداد گذاشت و بندگان عالی نیز بنابر صلاح وقت که چشم زخم عظیم بفوج
اسلام رسیده بود و مراد خان وغیره بار کهناتهه راو ساخته بودند راضی بالصلح شد چنانچه بعد بیست روز
از کشته شدن راجه بهادر میر موسی خان بحضور رسیده بخطاب رکن الدوله بهادر احتشام جنگ و عنایت
خلعت مدار المهامی از چهار پارچه و سرپیچ مرصع و مالای مروارید سرفراز گشت و بعد از آن نواب شیر جنگ بهادر
از پونا باستصواب رکن الدوله بحضور آمده احراز شرف ملازمت نمود و چون پیشتر در عهد امیر الممالک صلابت جنگ
بدیوانی صوبجات دکن سرفرازی یافته از جزو کل امور ریاست واقف شده بود و اتفاق با جمیع اعزه لشکر و اکثر
سپاه داشت دخیل کار گشت اگرچه بظاهر رکن الدوله مدار المهام بود اما فی الحقیقه تمشیت جمیع مهمات ریاست
باو تعلق گرفت و غلام سید خان که بخبث طینت و رشک فطری اتصاف و دخل در مزاج بندگان عالی
داشت در کمین برانداختن ارکان دولت بوده اکثر احیان سخنان خلاف واقع بعرض حضور رسانیده مزاج

اولی

اقدس را از خیرخواهان دولت منحرف میساخت بنابر صلاح وقت بخطاب معین الدوله سهراب جنگ
و نظامت صوبه برار از پیشگاه حضور خوشدل ساخته و روغن قاز مالیده از حضور اخراج نمودند و درین ایام خبر رسید
که چراغ حیات امیر الممالک صلابتجنگ از صرصر اجل بیستم ربیع الاول روز پنجشنبه سنه هزار و یکصد و هشتاد و هفت
هجری خاموش گردید بندگان عالی مراسم تعزیه بوقوع نوبت سه روز بعمل آوردند و بعد از آن بنهضت بجانب
شولاپور نموده و پیشکش از زمینداران آنجا گرفته رونق افزای حیدرآباد شدند و مادهوراو بنابر حصول دلجمعی از بندگانعالی
عنان عزیمت به تنبیه حیدرعلیخان عرف حیدر نایک که راجه میسور را قید کرده تمام ملک او را در حیطه تصرف
درآورده و اکثر بلاد افاغنه مثل ساونور و بنکاپور و سوندا و بدنور و سرا و هسکوته و غیره جبراً و قهراً گرفته و جمعیت
کثیر فراهم آورده سر بغاوت برداشته بود معطوف نمود و ترکهنابیته راو از سواد خجسته بنیاد برخاسته نزد مادهوراو
رفت و هولکر عازم هندوستان شد مادهوراو فوج عظیم بسرداری گوپال هری و بابوراو و هری پولیس به تنبیه
حیدرعلیخان پیشتر فرستاد حیدرعلیخان فیض الله خان خلف میر محمدی خان داماد سید دلاورخان را بمدافعه
غنیم نامزد ساخت و بعد وقوع جنگ صعب فیض الله خان فوج مرهته را هزیمت داد و بعد از آن مادهوراو و ترکهنابیته راو
باتفاق همدیگر با سرداران نامی مثل ترنبک ماما و بابو نایک و نارو شنکر و غیره عازم جنگ حیدرعلیخان گردیدند
و اکثر قلاع را مفتوح ساخته مصاف آرا گشتند درینوقت حیدرعلیخان شکست یافته داخل سرینگپتن شده
و باستحکام برج و باره پرداخته سلسله صلح جنبانید و سی لک روپیه نقد و ملک چند لک روپیه داده صلح کرد و مادهوراو
به پونا برگشت **ذکر مقید گشتن مرادخان و همت خان در قلعه محمدنگر و نهضت نمودن
بندگان عالی از فرخنده بنیاد جهت تصفیه خاطر نواب شجاع الملک بهادر بسالتجنگ
که باغوای مغویان ظن فاسد بخاطر خود راه داده سر از اطاعت پیچیده بود و بانقضی**

٢٧٣ وقایع دیگر آورده‌اند که بندگان عالی بعد از آنکه رونق‌بخش بلدهٔ فرخنده بنیاد شدند بتاریخ بیست و هفتم شهر
محرم سنه هزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری مراد خان را که در ابتدای حال بصیغهٔ بارگیری در سرکار رسید لشکر خان
نوکر بوده و بعد از آن جمعدار چند سوار گشت و رفته رفته بیاوری طالع ترقی نموده در عهد مدار المهامی راجه بهادر
بمرتبهٔ امارت رسیده بود باز کهنا تهه را موافقت کرده بود و در عین گرمی هنگامه کارزار یکی از قراولان خود
اشاره بقتل راجه بهادر کرده چشم زخمی عظیم بفوج فیروزی رسانید با پسر خاله‌اش در پاداش این حرکت
که از آن و هنی بامر ریاست راه یافت در قلعهٔ گولکنده مقید نموده‌اند و در آن حبس آن هر دو برادر از قید هستی خود
رهایی یافتند بعد از آن نواب شجاع الملک بسالت جنگ که همواره از بندگان عالی اندیشناک بوده
فایز بسعادت ملازمت نمیگردید باغوای افاغنهٔ کرنول و دیگر مفتریان فساد اندیش که چنان ذهن‌نشین کرده
بودند که موکلان صلابت جنگ حسب الایمای حضور باندیشه آنکه مبادا رکهنا تهه را و که بلیهٔ او از کشتن راجه بهادر
سنگین شده است صلابت جنگ را از قلعهٔ بیدر بر آورده فساد عظیم بر پا کند خفا کرده کشند زیاده‌تر متوهم
گشته سر از اطاعت پیچید بنا برین بندگان عالی افواج فراهم آورده برای فهمایش متوجه شد و چون قریب
تم بهدرا نزول اجلال فرمود شجاع الملک تاب مقاومت در خود ندیده در قلعهٔ کرنول در پناه افاغنه متحصن گشت
بندگان عالی بمحاصره پرداخته از راه شفقت بزرگانه در موعظت و مصالحت مفتوح ساخت شجاع الملک مستامن
گشته و عهد و پیمان بمیان آورده از قلعه بر آمده بشرف ملازمت رسید بندگان عالی حسب القرار شجاع الملک را
بصوبداری تعلقهٔ امتیاز گده بدستور سابق بحال داشته جانب ارکات نهضت نمود و بعد رسیدن لشکر
فیروزی بنواح ترپتی زمینداران و پالیگاران اطراف باستان بوسی فایز گشته پیشکشهای لایق گذرانیدند
و محمد علیخان والاجاه ناظم ارکات باشتهار آمد آمد لشکر ظفر اثر از بلدهٔ ارکات به بندر چینا پتن در پناه

انگریز

سرداران انگریز رفت بندگان عالی نواب مشیر الملک حیدر یار خان بهادر شیر جنگ را که خیرخواه دولت
و عقده کشای مشکلات بود چنانچه جهت استمالت محمد علیخان فرستاد آن خیرخواه دولت اورا حلقهٔ
انقیاد کشیده مبلغ تعهد بمعرض وصول در آورد بعد از آن بندگان عالی رایت معاودت افراشته راه غیر متعارف
که قریب بود بالتماس زمینداران که ملک آنها پامال نگردد اختیار فرمودند و در اثنای راه در بعضی مواضع
بنا بر کمی آب خیلی تکلیف بمردم لشکر رسید تا حدیکه بعضی مردم العطش گویان جان بحق تسلیم نمودند
و بعد وصول بسرحد راجبندری قطب الدوله حسن علیخان ناظم آن ضلع به توسط رکن الدوله میر موسیخان
بملازمت حضور مستسعد گردید و بعد رسیدن بسواد بیجواره قطب الدوله بخلعت بحالی تعلقه سرفراز گشته
رخصت انصراف یافت بعد از آن بندگان عالی بکوچهای متواتر قطع مراحل نموده رونق افزای فرخنده بنیاد
گردید درین ایام رکن الدوله بهادر بگفتهٔ محکم سنگه پیشکار که برهمن قاسی القلب و صاحب اختیار دولتش بود
بر جاگیرداران و انعامداران مصادرهٔ یکساله مقرر کرده و سزاولان شدید تعین نموده گرفت درین ایام
اسمعیل خان پنی صوبه دار برار از عزل غلام سیدخان سرفرازی یافت غلام سیدخان بنظامت خجسته بنیاد
از عزل درگاه قلیخان بهادر سالار جنگ نامزد شد بعد انقضای موسم برشگال برای اعانت مادهوراو
بر تنبیه بهونسله پیش نهاد خاطر خود نموده دهوندو پندت وکیل را فرستاده بوساطت رکن الدوله
درخواست کمک نموده بود لوای عزیمت بصوب برار افراشت بهونسله تاب مقابله در خود ندیده
در مصالحت زد و بعد انعقاد مصالحت رگهناتهه راو عهد و پیمان با مادهوراو استوار کرده بهندوستان رفت
و چون موکب منصور از برار مراجعت نموده بکنار کاٹی پورنا رسید مادهوراو باستصواب رکن الدوله برای
ملاقات بندگان عالی آمد و بساط اتحاد گسترده خلعت و جواهر گرفته بلشکر خود رفت و بندگان عالی چند روز

در آنجا اقامت ورزیده و ضیافت ماحضر را بتکلف هرچه تمامتر نموده و اساس اتحاد را محکم ساخته با او
رخصت نمود و از آنجا بنواح شولاپور پرتو نزول افکنده زر پیشکش از زمینداران سرکش گرفته از آنجا
کلبرگه تشریف فرما شد و در آنجا زیارت مرقد حضرت سید محمد گیسو دراز قدس سره العزیز و ملاقات اصحاب سجاده
حاصل نموده بنحوه خاص رونق افزا شد در آن آوان محکم سنگه پیشکار مدار المهام که از دست تعدیش
عالمی بفغان آمده و علاوه برین دست شخصی از مریدان سلسلهٔ حضرت خواجه بنده نواز بی تقصیر بریده بود
بدست عزیز خان افغان کشته گردید و قاتلش بدرگاه حضرت خواجه بنده نواز پناه برده محفوظ ماند گویند
این امر باشارهٔ رکن الدوله بوقوع آمده و بجای محکم سنگه برادرش مرار داس مخاطب براجه جگلو
شده مقرر گشت و از آنجا بندگان عالی برای جهانبانی بحیدرآباد معاودت فرمودند و چون درین مقاله اکثر جا ذکر نواب
حیدر یار خان بهادر شیر جنگ و نواب درگاه قلیخان بهادر سالار جنگ رحمه الله علیهما تقریباً در مطاوی
کلام بزبان قلم آمده لازم شد که احوال این هر دو امیر کبیر عالیشان که از اعیان دولت آصفیه بودند
بعرض بیان آید **ذکر احوال نواب شیر جنگ بهادر مع اخلاف او** نام اصلی
آن مرحوم شمس الدین محمد حیدر است ابن محمد تقی ابن محمد باقر ابن شیخ محمد علی ابن شیخ اویس که سلسله
نسب شریفش بحضرت اویس قرنی منتهی میگردد و شیخ موصوف در مدینه منوره بخدمت تولیت
اوقات که عمده ترین خدمات آنجاست اختصاص داشت آخر الامر با پسر خود شیخ محمد علی از مدینه منوره
برآمده چندی در بحرین سکونت ورزید و از آنجا پدر و پسر از دریا عازم سمت کوکن که جنوبی دکن کنار
دریای شور واقعست گشتند و از کوکن در بیجاپور تشریف آوردند علی عادلشاه والی بیجاپور مقدم شریفشان
مغتنم انگاشته بتعظیم و تکریم تمام پیش آمده خدمات شایسته بتقدیم رسانید و بتکلف اقامت گزید

بعد اصرار قبول نموده اقامت ورزیدند و متصل درگاه قدم رسول عمارات عالی ترتیب فرموده‌اند و ۲۷۶
چون شیخ محمد علی بزیور قابلیت آراسته بود علی عادل شاه آن والا گهر را بخدمت دبیری که خدمات
عمدهٔ آن وقت بود بعز اختصاص بخشید و دختر ملا احمد که فاضل متبحر و از قوم نوایت بود در سلک ازدواج
او کشید صاحب ماثر الامرا بزبان قلم داده که قوم نوایت نوآمدند از شرفای عرب گویا همین لفظ نوآمد
بکثرت استعمال نایت شده و جمع نایت نوایت گویند حجاج بن یوسف ظالم مشهور از روی عناد باستیصال
اشراف و اعیان همت گماشته بسیاری از صلحا و علما را بتیغ بیداد گذرانید تا گزیر مردم از ممر خوفش جلای
وطن اختیار نموده هرجا مامنی یافتند خزیدند و جمعی از بنی قریش در سنه یکصد و پنجاه و دو هجری از مدینه
طیبه هجرت کرده بجهاز برآمدند و بسواحل بحر هند متعلق دکن که موسوم بکوکن است فرود آمده توطن گزیدند غرض
ملا احمد نایت که صاحب علم و کمال و از ارباب فضل و دانش بود بیاوری طالع مورد التفات علی عادل شاه
والی بیجاپور گشته در کمتر زمانی بجوهر عقل و رای صواب اندیش رکن رکین دولت و مدار مهام سلطنت او
گردید پس از چندی بنابر وجهی از رفاقت عادل شاه دل برداشته شده و ملازمت عالمگیر پادشاه مرکوز
خاطر ساخته فرصت وقت میجست تا آنکه در سال هشتم عالمگیری مرزا راجه جیسنگه بعد از کفایت مهم سیوا
با لشکر گران بتاخت ولایت بیجاپور متعین گشت عادلشاه بملاحظهٔ سوابق جرایم و تقصیرات خویش از خواب
گران غفلت بیدار شده ملا احمد را که بفهمیدگی و کاردانی از سایر امرا امتیاز داشت بجهت اصلاح کار و تمهید
مراسم اعتذار و تجدید مراتب قول و قرار نزد راجه فرستاد ملا احمد که تمنای دلی او درین وقت روبظهور آورد چنین تقریب را
مغتنم شناخته در پای قلعهٔ پورندهر سنه هزار و هفتاد و شش هجری براجه پیوست و باظهار مکنون ضمیر خویش
پرداخت چون این معنی بپادشاه ظاهر شد فرمان طلب بنام او عز صدور یافته بملاطفت خسروانه غایبانه او را

بمنصب ششهزاری شش هزار سوار نواخت و بمرزا راجه ایما شد که ملا احمد بعد رسیدن حضور بخطاب سعدالله خان
و درخور استعداد او بخدمت عمده سرفرازی خواهد یافت او را خرج راه داده روانهٔ حضور باید نمود راجه
حسب الحکم حضور دو لک روپیه بمشار الیه و پنجاه هزار روپیه به پسرش از سرکار والا داده روانهٔ درگاه سلطانی
گردانید ملا احمد چون باحمدنگر رسید از جام اجل شربت ناکامی چشید و پسرش محمد اسد بر طبق منشور بادشاهی
بحضور شتافته در آغاز سال نهم عالمگیری مشرف اندوز ملازمت گشته بانواع عطایا و منصب هزار و پانصدی
هزار سوار و خطاب اکرام خان سرفراز گردید و ملا یحیی برادر خورد ملا احمد پیش از رجوع برادر بزرگ خود بیاوری
بخت سعید در سال ششم عالمگیری از بیجاپور روی نیاز بدرگاه عالمگیری آورده بمنصب دوهزاری هزار سوار
سرمایهٔ افتخار اندوخته متعین دکن شد و بهمراهی مرزا راجه در تاخت و تاراج ولایت بیجاپور طریق نیکو خدمتی پیموده پس
از آن بخطاب مخلص خان اختصاص یافته در اورنگ آباد اقامت گزید پسرش زین الدین علیخان و خویش او عبدالقادر
معتبر خان هریکی بمناصب مناسب رسید چون فوجداری گوکن بمعتبر خان تعلق گرفت مشار الیه از روی
کاردانی بحزم و هشیاری چنان به بند و بست آن الکه که موطن و مسکن فرقهٔ فساد پیشه مرهته بود پرداخت که
نقش عقیدت و کارطلبی خویش در پیشگاه خلافت درست ساخت و بآن درجه اعتبار بهم رسانید که ساخته
و پرداختهٔ او همه منظور میشد و باعتبار کارهای دست بستهٔ او که پادشاه از آن ناحیهٔ فتنه خیز خاطر جمع داشت
مکرر فرمود که مثل معتبر خان نوکری باید القصه شیخ محمد علی ابن شیخ اویس را از دختر ملا احمد دو پسر بوجود آمد
شیخ محمد باقر و شیخ حیدر علی عادلشاه شیخ محمد باقر را میر سامان و شیخ حیدر را مستوفی الممالک سرکار
خود گردانید و شیخ علیخان که از اعیان دولت علی عادلشاه بود دو همشیره داشت یکی را در عقد ازدواج
شیخ محمد باقر و دیگری را در حبالهٔ نکاح ملا یحیی مخاطب بمخلص خان که از بطنش زین الدین علیخان مذکور متولد شد

درآورد

درآورده و شیخ محمد باقر و شیخ حیدر تا عهد سکندر عادلشاه در بیجاپور بخدمات خود قیام داشتند آخرالامر
که با مصطفی خان وزیر سکندر ناموافقت درمیان آمد با عالمگیر پادشاه عرضداشت فرستادند پادشاه
طلب فرمود بعد تحصیل دولت ملازمت شیخ محمد باقر بمنصب دوهزاری پانصد سوار و دیوانی دارالخلافت شاه جهان آباد
و کمیر چهره اعتبار افروخت و شیخ حیدر بمنصب هزار و پانصدی سه صد سوار و دیوانی فوج پادشاهزاده
محمد اعظم شاه سرمایه افتخار اندوخت مدتی برین منوال بسر بردند و با اسد خان وزیر اعظم و پسرش ذوالفقار خان
امیرالامرا و دیگر امرای حضور خیلی موافقت دست داد آخرالامر شیخ محمد باقر بوسیله اسد خان عرضی از نظر
پادشاه گذرانید که آب و هوای هندوستان با مزاج فدوی درگاه نساز و امیدوار است که متعینه دکن شود
پادشاه از روی عنایت دیوانی ملک دکن نظام شاهی و عادلشاهی تفویض نموده مرخص ساخت شیخ محمد باقر
در دکن آمده روزگار در کمال اعتبار میگذرانید آخر از خدمت استعفا نموده و جاگیر مشروطی تعلقه را گذاشته در بلده
اورنگ آباد سکونت ورزید مدت حیات جاگیر ذات بحال و تکالیف نوکری معاف بود تا در سنه
هزار و یکصد و بست و هشت بروضه رضوان خرامید شیخ محمد باقر در علوم معقول و منقول عالم جید بوده و صاحب صلاح
و تقوی و تصانیف غرا اسد خان و ذوالفقار خان و دیگر امرای عصر حلقه اعتقاد در گوش داشتند و از تصانیف
اوست تلخیص المرام فی العلم الکلام و کتاب ضخیم دیگر است در بیان اصول خمسه که بسیاری از مسایل غامضه
حکمت در آن مندرج ساخته در دیباچه این کتاب نوشته علامة الزمان و فهامة الاقران مولانا محمد فصیح تبریزی
بعد از آنکه این تالیف را از اول تا آخر بشرف مطالعه درآوردند روضة الانوار و زبدة الافکار نامیدند شیخ محمد تقی
خلف شیخ محمد باقر در عهد عالمگیر پادشاه سه صدی و در عصر بهادرشاه پانصدی پنجاه سوار منصب داشت و در
وقت محمد فرخ سیر داروغه خزانه خجسته بنیاد شد چون نواب مغفرت مآب آصفجاه با ایالت دکن رسید از پیشگاه

نواب مدار و علی احتشام جمیع قلعجات دکن سرفرازی یافت و در سنه هزار یکصد و چهل و پنج بفردوس برین شتافت
خلف او شمس الدین محمد حیدر در سنه هزار و یکصد و سیزده متولد شد و مورخان تاریخ ولادت آن شمس سپهر
اقبال عالی بخت یافتند و در صغر سن بمنصب صدی عالمگیری فایز گشت و بعد وصول بسن رشد و تمیز بملازمت
نواب آصفجاه رسید و باضافه صدی بمنصب دوصدی و داروغگی فیلخانه سرفراز گردید و بعد انتقال والد ماجد خود
شیخ محمد تقی صدی اضافه یافته بمنصب سه صدی ارتفاع نمود و هنگامیکه نواب مغفرت مآب روی توجه
از دکن بصوب شاهجهان آباد آوردند ملتزم رکاب شد و تقربش روز افزون شده بخدمت عرض مکرر
عز اختصاص یافت و بعد جنگ نادرشاهی باضافه دوصدی بمنصب پانصدی و خطاب حیدریارخان امتیاز
پذیرفت و بمرتبه معتمد علیه و مشار الیه گشت که نواب مغفرت مآب هرگاه بحضور نادرشاه میرفت غیر از خان
موصوف و درگاه قلیخان کسی دیگر را همراه نمی برد و بعد از مراجعت از شاهجهان آباد پس از دستگیر کردن
ناصرجنگ اضافه صدی و بعد تسخیر قلعه ترچناپلی اضافه دوصدی یافته بمنصب هشتصدی هشتصد سوار مدارج
ارتقا پیمود و در عهد مظفرجنگ بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار ترقی نمود و در زمان امیرالممالک صلابت جنگ
اولا بمنصب پنجهزاری چهار هزار سوار و پالکی جهالردار و علم و نقاره و خطاب منیرالدوله شیرجنگ و ثانیا
باضافه دو هزاری بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و ماهی و مراتب و خطاب منیرالملک و مهرسانی بسرکار والا
لوای بلند نامی افراخت و بعده بدیوانی سرکار و پس از آن بدیوانی صوبجات دکن کوس دولت نواخت
و در عهد نواب آصفجاه ثانی در اوایل مدارالمهامی رکن الدوله امور ریاست بصوابدید آن امیر روشن تدبیر
تمشیت می یافت بعد از آن بنابر کبر سن اگرچه دست از آن کشید اما زمام اصول ریاست در قبضه اختیار
آن والا اقتدار بود و درستی مقدمات متعلقه سرکار بندگان پردگیان و محمد علیخان والاجاه و غیره بآن رکن

الد

رکن دولت تعلق داشت و جواب و سوال بآیین صواب که صلاح دولت خداوند نعمت در آن باشد
باستصواب او صورت انعقاد می یافت و چون ضعف قوای بشری بنابر کبر سن او را دریافت بدستور
طریقهٔ مرضیهٔ اجداد بزرگوار خود در عقب باز واگشته باصرار بندگان عالی نظامت خجسته بنیاد قبول نموده بجان
اوقات شریف بعدالت و دادرسی و غربا پروری بسر برده ذخیرهٔ نیکنامی اندوخت و در سنه هزار و یکصد و
هشتاد و نه هجری برحمت حق پیوست بعضی مورخان تاریخ رحلت حیدریار خان عادل یافته اند سنین عمر شریفش
بهفتاد و هشت سال رسیده امیری بود با شان و شوکت و صاحب سخا و شجاعت موفق بخیرات و مبرات
رفیق پرور و علما دوست کم کسی خواهد بود که از فیض احسان او کامیاب نشده باشد اکثر امرا و اعیان دولت
نواب آصفجاه ثانی نسبت به بزرگی او خود را صغیر و خورد می دانستند چنانچه نواب رکن الدوله در ایام مدار المهامی
خود او را عمو صاحب می گفت و عرضی می نوشت و آن والا مرتبت با امرای موصوف سلوک مشفقانه همچو سلوک
بزرگان با خوردان می نمود و از اخلاف خود دو فرزند گذاشت اکبر و ارشد اولاد محمد صفدر خان بهادر غیور جنگ بود
و اصغر نقی یار خان بهادر ذوالفقار جنگ که بعد انتقال والد ماجد خود هفت سال در ظل عاطفت برادر بزرگ خود
اوقات زندگانی بسر برده بمرض فالج و لقوه رخت هستی بر بست و تولد محمد صفدر خان بهادر غیور جنگ بتاریخ
بست و چهارم جمادی الاخری سنه هزار یکصد و چهل و پنج هجری است و در عهد نواب مغفرت مآب بمنصب
دو صدی و نیابت دار و غگی فیلخانه سرفراز شد و در عهد مظفر جنگ باضافه سه صدی بمنصب پانصدی
شش صد سوار و خطاب خانی و در زمان نواب امیر الممالک اولاً بتعلقه کوتوالی خجسته بنیاد و ثانیاً بمنصب
سه هزاری دو هزار سوار و علم و نقاره و خطاب بهادری و ثالثاً در سنه هزار یکصد هفتاد و چهار بمنصب چهار هزاری
و خطاب غیور جنگ بهادر و اشجع الدوله که این مصرع ماده تاریخ آنست مصرع خطاب اشجع الدوله یافت

۲۸۱ و در ابتدا بمنصب پنجهزاری چهار هزار سوار و پالکی جهالردار سرمایهٔ مباهات اندوخت و در عهد نواب آصفجاه
ثانی بمنصب ششهزاری شش هزار سوار بعد از آن بیست و ششم رمضان در سنه هزار و یکصد و نود و هفت
هجری بدیوانی صوبجات دکن و خطاب اشجع الملک و در هشتم شهر صفر سنه هزار و دوصد و پنجم هجری
بخطاب خانخانان چهرهٔ اعتبار افروخت و بتاریخ چهاردهم ماه شعبان سنه مذکور در ایام جوانی بالکل بمرض
خفقان واصل برحمت حق گشت ولاش او را باورنگ آباد برده در مقبرهٔ والد ماجدش شیر جنگ مرحوم
مدفون ساختند نواب مرحوم مغفور امیری بود که در متانت و بردباری و غیرت و مروت و دینداری
و پاس آشنائی و ترحم و غربا پروری نظیر خود نداشت و در مدعا نویسی و ترتیب نظم لوای امتیاز
می افراشت و این چند اشعار از نتایج طبع والای اوست ؎ سحر چو برق بت سرخ پوش رفت و گذشت
بیک کرشمه او عقل و هوش رفت و گذشت ؎ طریق عشق ز پروانه میتوان آموخت که سوخت جان عزیز و
خموش رفت و گذشت ؎ وله ؎ در خلوت جنون که دلم آرمیده است خود را ز دار و گیر حوادث کشیده است
حاشا که آشنای شکایت شود لبم از قسمت است آنچه زیاران رسیده است از میکده برون ز دوم
تا ظهور حشر ساقی مرا بساغر و مینا خریده است زاهد ترا بمیکشی ما چرا حسد ما را خدا برای همین آفریده است
و نواب مغفور از بطن صبیهٔ نواب درگاه قلیخان سالار جنگ که در سلک ازدواجش منسلک بود چهار خلف
داشت و جاگیر آن مغفور بعد رحلت بر هر چهار خلف علی السویه تقسیم یافت اکبر اخلاف اکرام الملک محمد تقیخان بهادر در
فوج جنگ که بمیرسامانی سرکار نواب آصفجاه ثانی عز اختصاص یافته بود و خدمت مامور را بآئین بهین سر انجام
میداد و موجب خوشنودی خداوند نعمت میشد و پایهٔ عزتش روز بروز می افزود و بتاریخ چهارم جمادی الثانی
سنه هزار و دوصد و سیزده هجری بمرض استسهال رخت هستی بربست و خلف دوم حسن رضاخان بهادر

ولی الدوله

شوکت الدوله منیر جنگ که اولاً بدار و عکّی باورچیخانه بندگان عالی و آخر انتظامت بلدهٔ خجسته بنیاد عز امتیاز داشت ۳۰۸۲
و بتاریخ بیست و هشتم شعبان ۱۲۱۶ سنه هجری بمرض اسهال بواسیر بعالم بقا شتافت و خلف سوم که
از جهت قابلیت و بلندی بخت ارشد اولاد علی زمان است که از پیشگاه حضور بندگان عالی بخطاب حیدر یار خان
بهادر غیور جنگ منیر الدوله منیر الملک و منصب پنجهزاری سه هزار سوار و علم و نقاره و پالکی جهالر دار و دیوانی
پادشاهی صوبجات دکن سرفرازی دارد و هنگامیکه غلام سید خان بپونا رفته بود نواب غفرانماب
تنظیم و تنسیق امور حضور و بند و بست فوج سرکار متعلق غلام سید خان از راه عنایات بدست
اختیارش تفویض فرمود و چون خاتون جنت بنت رسول الثقلین ابو القاسم صلّی الله علیه واله وسلّم
بحکم الهی بوساطت جبرئیل امین بحیدر صفدر منسوب شد بر طبق آن نور چشمی ابو القاسم مسود اوراق که از ذریات
رسول اکرام است با آن حیدر ابن صفدر بتقدیر سبحانی بموجب حکم بندگان عالی در حین حیات والد ماجدش
نواب غیور جنگ مرحوم نامزد گردید و بعد انتقال غیور جنگ مرحوم نواب بندگان عالی آصفجاه ثانی از راه کمال
عنایت منیر الملک بهادر را بدولتخانهٔ خود طلبداشته و مکان گلشن محل برای مجلس شادی عنایت فرمود
از هفدهم ربیع الاول که روز آغاز شادی بود معه محلات در محفل طوی بالباس رنگین هر روز دو وقت
تا اتمام شادی رونق افزا می‌شدند و تمام اخراجات شادی از سرکار فیض آثار خود مرحمت فرمودند
و رنگ پاشی و دیگر لوازم شادی خود بدولت بکمال بشاشت بعمل می‌آوردند و بتاریخ چهاردهم ماه
ربیع الثانی که روز جلوه بود دستار پیچ و جیقه و کلگی و طره و دست بند مرصّع همه بدست مبارک خود بسته
و عروس را نیز بعطای زیور جواهر گران بها زیب و زینت بخشیدند و بوالدهٔ نوشه نیز جواهر بیش قیمت
مرحمت گردید و بعد مدتی آن صدف دریای عفت بدر فاخرهٔ روشن اختری حامله شد چون مشیت

حکیم علی الاطلاق بنوعِ دیگر بود در اثنای حمل آن عفیفه مبتلا بمرضی شد که معالجهٔ اطبای زمان سودی نبخشید
تا اینکه بتاریخِ بست وهشتم محرم سنه ۱۲۱۳ هجری بعد تولدِ مولودِ مسعود طال الله عمره بفاصلهٔ دو ساعت بسیر
روضهٔ رضوان روی توجه آورد وبعد از آن نواب آصفجاه ثانی از فرطِ نوازش غلام سید خان را نخانه زاد انده لتجواه
ونستاده آن مولودِ صاحب اقبال را باسم سید عبد الله مینه نامی بخشیده حضرت خداوند نعمت در سنه ۱۲۱۹ هجری
بعطای خطاب ومنصب وجاگیر سرفراز فرمودند ودر سنه ۱۲۱۹ هجری همشیرهٔ حقیقی آنمرحومه را باسترضا واستیذان
از خداوند نعمت دام دولته در عقدِ ازدواجِ آن بهادر که در علو تبار وسنجیدگیِ اوضاع وشایستگیِ اطوار علم تفوق
می افراشت در آورده شد وما بقی احوال بشرح وبسط هرچه تمامتر در محلِ خود مبین ومبرهن خواهد گردید وخلف
چهارم امین الملک امین الدوله رضا یار خان بهادر حسام جنگ است که از پیشگاهِ حضور رنده کانعالی بخدمت
داروغگی فیلخانه سرکار سلیمانجاه بهادر خلفِ نواب آصفجاه ثانی وپایگاه متعلق غلام سید خان سرفرازی

صفت ذکرِ احوالِ نواب درگاه قلیخان سالار جنگ آن مغفور ابن خاندان قلیخان ابن

نوروز قلیخان ابنِ درگاه قلیخان ابنِ خاندان قلیخان که از ترکانِ توربور الوس خانانِ سیه خیمه نواحی مشهد
مقدس است توربور بتای موحده ورای مهمله به تکرار قبیله ایست از ترکان وخاندان قلیخان ترک در عهدِ شاه صفی
همراهِ علی مردانخان متعینِ قندهار بود وچون علیمردانخان بنابر نا قدردانی شاه صفی دارای ایران سلسلهٔ نوکری
گسیخته بجنابِ شاهجهان پادشاه هندوستان روی ارادت آورد نخست خاندان قلیخان را بدرگاه والا
روانه ساخت خاندان قلیخان غرهٔ جمادی الاخری سنه هزار وچهل وهشت هجری بدرگاهِ سلطانی آمده عرضداشت
علی مردان خان گذرانید وبعنایتِ خلعت وانعام هزار روپیه سربلند گردید وچون علی مردانخان یازدهم
رجب سالِ مذکور احرازِ شرف ملازمت پادشاه کرده بصوبداری کشمیر تکیه بر مسند عزت زد خاندان قلیخان را

باعزاز و اکرام پیش خود نگهداشت و بعد فوتش بدستگیری علیمردانخان خلف او درگاه قلیخان منصب و
جاگیر در نواح تهته از پیشگاه حضور مقرر شد و خدمت میرسامانی سرکار علیمردانخان ضمیمهٔ آن گشت بعد رحلت
علیمردانخان درگاه قلیخان در منصبداران متعین شاهزاده اورنگ زیب منسلک گشته همراه رکاب شاهزاده
بدکن آمد و باز بهندوستان مراجعت نموده رخت هستی ازجهان فانی بربست و خلف او نوروز قلیخان
بقلعداری دار وار بروزن کار زار من توابع بیجاپور سرفراز شد و همانجا ودیعت حیات سپرد و پسر او خاندان
قلیخان بمنصبی و جاگیری سرفراز یافته در سلک منصبداران متعین حراست اورنگ آباد منتظم گردید و در عصر شاه عالم
خلد منزل بوقایع نگاری سنگمنیر و فوجداری محالات آنطرف ممتاز گشت نواب آصفجاه طاب ثراه در عهد خود
او را بخدمات سرکار خود مامور فرمود تعمیر و احداث نظام آباد بالای گتل فردا پور سی کروهی از اورنگ آباد
باهتمام او صورت بست خلف الصدق او نواب درگاه قلیخان بهادر سالار جنگ بیست و نهم رجب
سنه یکهزار یکصد و بیست و دو هجری در سنگمنیر متولد شد چنانچه تاریخ تولد خود میگوید سه شد سال ولادتش
زروی الهام درگاه قلی ز خاندان والا و چون بسن چهارده سالگی رسید نواب مغفرت مآب آصفجاه او را
بمنصب و جاگیر نواخت و بعد وصول بسن بیست سالگی ملتزم رکاب خود گردانیده اکثر خدمات حضور خود باو
مکرمت ساخت او خدمات را آب و تاب سرانجام داده تا نفس واپسین نواب مورد مراحم و تفضلات
ماند و در هنگامه نادرشاهی ملازم رکاب بوده جانفشانیهای زاید الوصف بعمل آورد و در عصر نظام الدوله
ناصر جنگ شهید نیز ممتاز اقران بود و در عهد امیر الممالک نواب صلابتجنگ بمنصب شش هزاری و خطاب
موتمن الدوله و صوبداری اورنگ آباد رایت بلندنامی افراخت و چون رتق و فتق دکن بذات نواب
آصفجاه ثانی تعلق گرفت او را بمنصب هفت هزاری و ماهی و مراتب و خطاب موتمن الملک بپایهٔ اعتلا رسانیده

و بعنایت دیگر که عماری فیل سواری او و دو جهالر داشته باشد اختصاص بخشیده بعد چندی مخاطب بخان دوران
ساخت و در ایامیکه راجه بهادر برکنار دریای گنگا کشته شد و بعد آن اتفاق جهانی در فرخنده بنیاد افغان از فرط
ملریت در حویلی او سه محلات پرتو نزول افگند و چندی روز ظل اقامت گسترد و باقتضای دور فلک غره رجب
سنه تسع و سبعین و مایه والف از صوبداری اورنگ آباد معزول گشته پنجم ذی الحجه سال مذکور از اورنگ آباد
بتجمل تمام برآمده بجاگیر خود نظام آباد رفته نشست بار اسباب بحالی او مهیا شده بود که ناگاه پیک اجل در رسید
و سیوم جمادی الاولی سنه ثمانین و مایه والف بمرض سرسام ودیعت حیات سپرد نعش او را از نظام آباد
نقل کرده باورنگ آباد آورده در مقبره والد ماجد او که جنوبی بلده است دفن کردند روز دفنش شور قیامت
برپا بود میر غلام علی ارشاد جبینی این مصرع ماده تاریخ یافته مصرع اهل عالم سینه چاک از ماتم سالار جنگ
و دیگری این سه یکهزار و یکصد و هشتاد سال نواب موصوف مرحوم یکصبیه و دو پسر گذاشت اما صبیه از بطن دختر
حنیف الله خان علیه الرحمه که جد مادری سید زین العابدین خان مغفور که از اکابر عهد خود و مشاهیر اهل زمان است
و سرای در فرخنده بنیاد و اورنگ آباد از بقیهٔ آثار فیض آن برگزیده کردگار بر سبیل یادگار است و نسب شریف
آن معفوره مبروره بحضرت ابراهیم ادهم قدس سره می پیوندد نواب موصوف آن صبیه عفت پناهی را که بزنان
خوبیها اتصاف داشت که رابعه ثانی میتوان گفت در سلک ازدواج محمد صفدر خان بهادر غیور جنگ خلف ارشد
نواب شیر جنگ مرحوم کشید و از بطن آن عفیفه دوران و رابعه زمان چهار فرزند ارجمند و یکصبیه چنانچه پیش ازین
مفصل بزبان قلم داده شد متولد گردید و اما دو پسر از بطن دو خادمه دیگر امام قلیخان و وصی قلی که ایشان
پس از انتقال پدر بزرگوار خود بذریعه توجه و امداد نواب شیر جنگ مرحوم از پیشگاه آصفجاه ثانی بعنایت خدایی
سرفرازی یافتند امام قلیخان که اکبر از وصی قلی بود از ارث پدری بخطاب موتمن الدوله سالار جنگ و جاگیر

ذات در نواح برار و خجسته بنیاد و وصی قتلی بخطاب درگاه قلیخان و جاگیر ذات در نواح مذکور سرمایهٔ
عزت اندوخته و والد ماجد ایشان نواب موتمن الملک سالار جنگ مرحوم امیری بود عالیجاه دانش آگاه
متصف باوصاف حمیده و متخلق باخلاق پسندیده در شجاعت گوی سبقت از رستم دستان میربود
و صولتش دل شیر نر زهره آب می نمود و در رعیت پروری و خاطرداری غربا و پاس مراتب و تالیف
قلوب و رزانت رای و ذکای طبع عدیل خود نداشت و در حاضر جوابی و طلاقت زبان و بدیهه رسانی
و تاریخ دانی و انشا نویسی و معموری اوقات و بشاشت وجه و بزم افروزی و تجمل سواری چنانچه معمول بود
که در سواری آن مرحوم الغوزه نوازان الغوزه مینواختند و در لطیفه گوئی علم یکتائی می افراشت گویند شبی
در مجلس طوی پسر شاه علی پسر غلام علی آزاد و شاه محمود و سید غلام حسن و نواب خاندوران و نواب اشجع الدوله
مجتمع بودند خواجه دکهو نامی سقرلاط فروش از طرف عروس وکیل شده آمد نواب خاندوران با وی گفت امروز
ما برای العین دیدیم که شما نبات فروش اید حضار مجلس ازین لطیفه محظوظ شدند و نواب موصوف ذوق سخن هم
میداشت و مراثی حضرت امام حسین علیه السلام بزبان هندی بسیار خوب می گفت و اینچند اشعار از طبع زاد
اوست شعر شرک محض است گمان من و تو من و تو نیست میان من و تو **وله** نگاهش دیده صهبا آفریدند
دلم را دیده مینا آفریدند ز زلفش صورت سنبل کشیدند قدش دیدند و طوبی آفریدند بعالم ریخت اشکم
رنگ طوفان ز جیب قطره دریا آفریدند **وله** میچکد رنگ بهار از خامه ام وصف رخسارت که انشا می کند
حکم آصف این غزل را تازه کرد کارها را کارفرما می کند **وله** کسی که در صدد وصف آن دهن باشد
چو شخص هیچدان در پی سخن باشد **وله** کونین شد ایجاد برای ایشان حاشا که رسد کسی بجای ایشان
اسرار نبوت اند اولاد علی درگاه قبلیت خاک پای ایشان ذکر توجه بندگان عالی باعانت

سرداران انگریز برای تنبیه حیدرعلیخان و آنچه بعد از آن رو داد و تا اینکه معاودت بحیدرآباد و اتفاق افتاد

آورده اند که چون قوت و جمعیت حیدرعلیخان روز افزون شد آغاز
پرخاش با سرداران انگریز نمود و ایشان استیصال او که دشمن قوی بود پیشنهاد همت ساخته استمداد
از بندگان عالی بوساطت رکن الدوله نمودند بندگان عالی نظر بر اینکه حیدرعلیخان طریق خودسری پیموده کمر باعانت
سرداران انگریز بربسته از حیدرآباد نهضت فرمود و جمعیت سرداران انگریز نیز بطریق چرادلی همراه رکاب
شد چون باتفاق همدیگر متوجه آن صوب شده عبور کشنا نمودند حیدرعلیخان سراسیمه گشته توسط محی الدین صاحب
ولد کریم صاحب از مشایخ ادهونی رجوع بدرگاه والا آورده درخواست موافقت و اعانت خود نموده خطوط
ادهو را نیز در باب اعانت او بحضور رسید و رکن الدوله باظهار عقیدت و انقیاد او مزاج اقدس را از اعانت
سرداران انگریز منصرف گردانیده بر سر اعانت حیدرعلیخان آورد سرداران انگریز چون رنگ مجلس دگرگون
دیدند از حوالی قلعه بنگلور سر چصت برخاسته بملک خود راهی شدند اما کن حیدرعلیخان را که در اثنای راه بود گرفتند
بعد رفتن سرداران انگریز رکن الدوله و راجه رامچندر و محی الدین صاحب با بعضی اعیان دیگر بملاقات
حیدرعلیخان رفته تا یکماه در آنجا بمشاوره پرداختند بعد از آن با جمعیت شایسته بملک سرداران انگریز متوجه
شدند و در حضور حسن عقیدت و انقیاد حیدرعلیخان عرض کرده تحریک لشکر فیروزی نمودند رکن الدوله
حیدرعلیخان بفاصله دوازده کروهی هراول لشکر ظفر اثر شدند و مخدوم علیخان خسرپوره بهادر و اکثر مفسدان
پیش آهنگی کرده بعزم جدال و قتال سد راه جنرل اسمث گشتند و بر گدهی کاویری پتن مقابله دست داده سرداران
انگریز با وجود کشته شدن مستر بوچی بکمال استقامت و جلادت تا منزل حکیم رسیدند و برای تقویت
فوج منقله راجه رامچندر و غیره سرداران مرهته از حضور روانه گشتند تا اینکه بتاریخ هفتم ربیع الثانی در اثنای راه تشنه
کی

کوهی درمیان آمد حیدر علیخان که بر هراولی فوج رکن الدوله پیشاپیش میرفت سد راه گشته برکن الدوله بهادر
اطلاع نمود و بهادر مذکور به یلغار در آغاز آویزش به پیکارزار مذکور پیوسته شد و در گرفتن پشته کوه مزبور پای استقامت
افشردند سرداران انگریز بعد رسیدن کمک فوج فیروزی کوهچه مذکور بدست آورده شروع بریزش توپخانه
نمودند وحشمت جنگ بهادر بجمعیت خود از یکطرف فوج انگریزی اسپان برانگیخته و رکن الدوله که با نصیبت یار جنگ
فیل سواره جلوریز باراده یورش تاخت آورده بودند پائین کوهچه مذکور بر اسپ سوار شده آهنگ کوهچه مذکور
نمودند سرداران انگریز از کوهچه مسطور که بریزش گوله های آتش جمعی را مجروح ساختند و فضل علیخان شربت
شهادت چشید چون پرده شب درمیان حایل شد سرداران انگریز از عقب کوهچه مزبور فرود آمده شبانه
چهارده کروه مسافت راه طی نموده در معبد ترنامل متحصن گشتند وحیدر علیخان جانب شرقی کوهچه مذکور
بفاصله قریب با رکن الدوله بهادر مجلس کنکاش آراسته علی الصباح بر معبد مسطور رسیده بمحاصره پرداخت
سرداران انگریز بنحویکه باحدی معلوم نشد از معبد مزبور برآمده راه چنپاپتن پیش گرفتند و بمکان محفوظ رفته دایره
کردند وجمعیت تازه از چنپاپتن آمده در آنمکان ملحق گشت وحیدر علیخان با وصف کمال حزم و هشیاری بعد دو
شبانروزی بر کیفیت حال مطلع گشته تعاقب آنها پرداخت و بعد طی مسافت قلیل جنود فرنگ در میدانی
که یکطرف آن ملحق به کشت شالی زار و سمت دیگر متصل بآب تالاب و یکسوی آن کوه بلند بود نمودار گشت
حیدر علیخان با جمعیت خود و لشکر فیروزی بعزم مقابله در دامن آنکوهستان فرود آمده شب بخبرداری و هشیاری
بسر برده بامدادان دوم جمادی الاولی سنه هزار و یکصد و هشتاد و نه هجری سرداران انگریز مستعد جدال و قتال
گشتند چون ابتدای نهضت موکب فیروزی بموافقت سرداران انگریز هم حیدر علیخان قرار یافته بود و در اثنای راه
بمیانجی گری محی الدین صاحب که با رکن الدوله بهادر در راه و رسم گرمجوشی داشت چنانچه سابقا مرقوم گردید

۲۰۹ قضیه منعکس گشته بموافقت خانه‌گور مهم سرداران انگریز مقرر شد اولاً تقویت آتشخانهٔ فرنگ و ثانیاً
باعتماد ساز و سامان توپخانهٔ خانه‌گور در برداشتن کارخانهٔ جنسی سرکار و توپخانهٔ آتشبار مقصدیان سرکار
سهل انگاری نموده بودند درین وقت که رکن الدوله و حیدر علیخان به پیش آهنگی فوج فرنگ توپها نصب
کرده شروع بسر دادن گوله‌ها نمودند و سرداران انگریز رو از آنسو تا شبه بسر دادن آتشخانهٔ فرنگ متوجه
فوج فیروزی شدند و باشان لشکر فیروزی که جوق جوق بتماشای جنگ فراهم آمده بودند بارش گوله‌ها
از هم پاشیده زلزلهٔ عظیم در لشکر فیروزی انداختند بندگان عالی با مردم رکاب پای ثبات افشرده بمدافعه
قیام نمودند لیکن چون توپخانه همراه رکاب نبود بمقابلهٔ آتشخانهٔ فرنگ کاری از پیش نرفت و راجه رامچندر و رستم جاه بهادر
وغیره سرداران از اطراف و جوانب حرکت مذبوحی نموده از آتشخانهٔ فرنگ روگردان شدند وقت شام
بندگان عالی از آنجا عطف عنان نموده به ولشانه که نیم فرسخی از آنجا بود توجه فرمود شب در آنجا گذرانیدند و حیدر علیخان
بمقابل جمعیت فرنگ فرود آمده بعرض رسانید که لشکر فیروزی در شعاب جبال که اطراف آن شالی زار
و تل ولا وارد بهیر و بنگاه و محلات وغیره درچنین وقت درچنین مکان بودن مصلحت نیست خود بدولت
از ینجا برآمده در میدان مرتفع فرود آیند لهذا صبح آن روز از آنجا نهضت فرموده از آن کوهستان و جهاڑی برآمدند
و حیدر علیخان که بجمعیت هشت هزار بار و اضراب متعدد همانجا فرود آمده بود دشمنه سپر ساخته شروع بجنگ داد و از
نموده همانجا متقاعد ساخت پانزدهم ماه مذکور بندگان عالی از فرودگاه بسمت ساتهه گهڑ نهضت نمودند رکن الدوله
بعد هم ماه مذکور بحضور پر نور رسیده حسن انقیاد حیدر علیخان و تمنای او واستانبوسی حضور را العرض رسانید بندگان عالی
بپاس خاطر رکن الدوله مراتب معروضه پذیرا نموده ششم جمادی الثانی باستقبال حیدر علیخان رکن الدوله را
روانه فرمود و حیدر علیخان را بعد از آنکه احراز شرف ملازمت نمود جیغهٔ الماس با کلگی پر سیاه و سرپیچ مرصع
بالکی

با سلک مروارید و دهکدکی مرصع و شمشیر قبضه یشم مرصع و خنجر دسته یشم مرصع و دست بند مرصع و پاندان
عنایت نموده رخصت فرمود و خود بدولت بعد دو روز پنجشنبه بهبا در ظل مکرمت گستر و حیدرعلیخان بهادر
تا جلوخانه معه فرزندان و اقربا استقبال نموده آداب مجرا بجا آورده و پنجاه و یکهزار روپیه و یکهزار اشرفی یعنی
پوتلی طلا نذر گذرانید و بر چبوتره زر نثار نموده خوانهای جواهر و پارچه پوشاک و دو زنجیر فیل نظر انور درآورده و سه ضرب
توپ که از فوج انگریزی بغنیمت آورده بود بکارخانه سرکار رسانید و دوازدهم ماه مذکور از آنجا کوچ لشکر
فیروزی شد و حیدرعلیخان بمحاصره انبورگڈه پرداخت و زمیندار گنگهی ورک با جمعیت خود آمده ملحق فوج بهادر شد
و با محصوران زد و خورد عظیم بمیان آمد سراج الدوله والاجاه بمعاینه این حال موافقت با بندگانعالی صلاح وقت
دانسته باستصواب نصیب یارخان محرک سلسله مصالحت گردیده با سرداران انگریز استدعای ملاقات نمود
رکن الدوله از حضور دستوری گرفته بخیابانش رفت و بعد جشنها و ضیافتهای مکرر تأسیس بنای صلح نموده معه
وکلای فرنگ و تحایف مرسله کورنر و سراج الدوله بحضور آمد و بعد بند و بست مقدمات صلح وکلای مذکور را
خلعت و جواهر داده و برای کورنر و سراج الدوله خلعت و جواهر و زنجیر فیل بقدر مراتب فرستاده رخصت
انصراف دادند و ابراهیم بیگ دهونسه ابن فاضل بیگ را که بجوهر شجاعت و فرزانگی اتصاف داشت بعد انعقاد
صلح والاجاه که سفارش او کرده بود همراه آورده و از آنجا متوجه حیدرآباد گشته و در اثنای راه امیرالامرا شجاع الملک
و عبدالکریم خان و عبدالحلیم خان وکیل حیدرعلیخان و رستم خان و محی الدین صاحب و سرداران دیگر را که همراه
رکاب بودند خلعت و جواهر فراخور رتبه مرحمت نموده مرخص ساختند و ششم ماه ذیحجه روز یکشنبه سیزده گهری
روز برآمده از دروازه تالاب میرجمله داخل حیدرآباد شدند **ذکر احوال حیدرعلیخان بهادر المعروف**
بحیدر نایک مجملا و مفصلا اما مجملا چنانچه صاحب مآثرالامرا نوشته که نیاکانش متعلقه قضای پرگنه کوبیر

 مضافِ صوبهٔ حیدرآباد و میپرداختند اما پدرش ابتدا بجماعت داری پیادگان در قلعهٔ کولار بسر گذرانید و بعد
چندی نزد راجه سریرنگ پتن رفته نوکر گردید و بعد فوتِ پدر بجای او مقرر شد و رفته رفته محلِ اعتماد گشت
چوکی و پهرهٔ راجه تعلق باو گرفت از آنجا که بر لوحِ بختش نقشِ ترقی مرتسم بود روزی قابو یافته راجه را به قید
نشانده دلوائی را که عبارت از کارپرداز است بدست آورده بقتل رسانید و خود دستِ تسلط کشاده
راتق و فاتقِ مهمات گشت و زری بطریق پیشکش نزدِ نظام الدوله آصفجاه فرستاده سندِ زمینداری سریرنگ پتن
حاصل نمود و بمنصبِ هفتهزاری هفتهزار سوار و خطابِ حیدرعلیخان درجهٔ ترقی پیمود و بمددِ طالع ملک نامار و سوندها
و بدنور را از حکام آنجا مستخلص ساخته بتصرفِ خود درآورد و غنیمت های آنجا را از نقد و جواهر برداشته
تا آنچه در سریرنگ پتن بدستِ او آمده بود ضمیمه گردانید و پستر قلعهٔ گورم کونده و غیره محالات که سابقاً بصوبه‌داری ارکاٹ
تعلق داشت و ثانیاً او در عوضِ چوتهه بمرهته داده بود قابض گردید و تهانه های مرهته را از سرکار سیرا اخراج نمود
سرله مادهوراو پسر بالاجی بر سرِ او شتافت و اکثر قلعجات و تهانجات مسترد نموده و مبلغ معتدبه
بطریق پیشکش ازو گرفته وقتِ مراجعت سردارانِ خود را با فوج در آن نواح گذاشت پاراکلیم خویشداری میکرد
چون سرداران انگریز بکمکِ او درآمدند سواران را در پایانگهاتِ کرناٹک فرستاده لگدکوب گردانید و
بصلح خاطرخواه رفع نزاع نمود و پستر که در خانهٔ مرهته صورتِ نفاق پیدا گرفت او ابتدا باسترداد تهانجات
خود پرداخته رفته رفته تمام اماکنِ متعلقهٔ آنها تا کنار دریای کشنا برگرفت پستر محاصرهٔ چیتلدرگ که مکان زمیندار است
پا فشرده بدست آورد و در سنه هزار یکصد و نود و سه هجری بر سرِ کرپه یلغار نموده قلعهٔ سدهوٹ و گنجی کوٹه
و غیره محالات را متصرف گشته عبدالحلیم خانِ میانه حاکم آنجا را قید نموده همراهِ خود بسریرنگ پتن برد و خزانه و جواهر
بسیار و آمدنی فراوان داشت و اطراف زرها فرستاده و مردم را بصیغهٔ نوکری طلبیده جمعیتِ کثیر بهم رسانیده

بانگ

و توپخانه زود درست و مهیا کرد و ضابطه داشت که بعد فرود آمدن لشکر بلده را گرد پهره های بند و تپچیان مینشانید که
اجنبی بی پروانگی نتواند درشد اما مفصلاً موجب ترقیم بعضی مورخان آنکه حیدر نایک پسر فتحنایک است این
علی نایک که در قصبهٔ کولار سکونت ورزیده بود و نوکری راجه میسوریه اختیار نموده و خدمات شایسته تقدیم رسانیده
بیاوری طالع بپایهٔ جمعداری دوصد سوار و دو هزار پیاده رسید و ملقب بنایک که در اصطلاح آن قوم جمعدار را گویند
گردیده و رفته رفته معتمد علیه راجه شد و چون روزگار او سپری گشت پسر او فتحنایک نظر بقدامت و سوابق خدمت
بجای پدر قیام گرفت وازو دو پسر بوجود آمدند شهباز نایک و حیدر نایک شهباز نایک بحسن سلوک اکثر
ناموران نایک واری را از آن خود کرده و مزید قرب و منزلت نزد راجه بهم رسانیده در زمرهٔ مخصوصان
راجه اختصاص و از بنی اعمام خود امتیاز یافت و حیدر نایک را در زیر سایهٔ عاطفت خود پرورش نمود و چون
حیدر نایک از بدو خلقت صاحب عزم و درشت خو بود شهباز نایک از درشت خوئی او رنجیده خاطر شده
اسباب روزگارش درست نموده او را از خود جدا ساخت و حیدر نایک نزد کراچوری نندراج که دلوائی راجه
میسوریه و خسر او بود و زمام حکومت در دست خود داشت بذریعهٔ معرفت سابق نوکر او گردید و رفته رفته در سلک
معتمدان او منسلک گشت دلوائی از حسن خدمت ظاهری او فریفته شده او را از زمرهٔ فرزندان خود شمرده دخیل
کارکردانید اکثر به تنبیه مخالفان او را مامور ساخت او به بذل وجهد بسر انجام امر مامور میداد تا اینکه در جمیع سران
آن قوم علم امتیاز افراشت و در ایامیکه نواب ناصر جنگ شهید باراده تادیب هدایت محی الدینخان نزول
اجلال فرمود اکثر مالگذاران آن مرز و بوم بانقیاد پیش آمده جمعیت شایسته بسرکردگی یکی از معتمدان خود در رکاب
نواب شهید فرستادند راجه میسوریه حیدر نایک را بنابر یاوری طالع او برای همراهی رکاب نواب شهید فرستاد
و او در خدمت گذاری سر مو قصور نکرده همواره حاضر می بود و در حادثهٔ شهادت نواب شهید که خزانهٔ سرکار و

جواهر دست خویش تاراجیان گشت حیدر نایک سر راه غارتگران گرفته نقد و جواهر از آنها بدست آورد و از نزد
صوا و کوهستان دشوار گذار کرده سالها و غنائم بکولار آمده و زر سرخ و جواهر از سپاه و کان درجان برکف نهاده
آورده بودند بحکمت عملی گرفت و بر یکرا فراخور حال چیزی از زر سرخ داده و به بیاری جوق کاروی تقلید
و رنگ پرداخت و بسعی بلیغ جوقی را تیار کرده برای سلام راجه ننذراج برد و راجه خوشنود گشته پروانگی داد
که بر قدر جمعیت کاروی بهم رسد در فراهم آوردن آن سعی جمیل بتقدیم رسانند تا اینکه بحکم راجه جمعیت شایسته
از قوم کاروی فراهم آورد و متقارن اینحال میان راجه و دلوائی غبار کدورت برخاست اینچنانکه قاصد جان
و مال همه گردیده کهنڈیرا و نامی از غارزادان راجه حسب الحکم راجه بمحاصره قلعه میوریه که دلوائی با متعلقان
خود در آنجا بود پرداخته کار برا و تنگ گردانید تا بحدیکه دلوائی خواست که دست از حکومت آن ناحیه بردارد در خلال
این احوال حیدر نایک حسب الطلب با جمعیت خود یلغار کرده بکمک دلوائی رسید و بعد زد و خورد نسیم فتح برپرچم
اعلام حیدر نایک وزید کهنڈیرا و راه فرار پیش گرفته به سرینگ پتن رفته و به بند و بست برج و باره پرداخته بارا
متحصن گشت حیدر نایک با جمعیت خود جمعیت دلوائی را که همه تشنه خون راجه بودند با وجود ممانعت دلوائی
موافق گردانیده بمحاصره پتن شتافته غالب آمد و کهنڈیرا و را از جان گشت و خواست که راجه را نیز رفیق او سازد
لیکن دلوائی بمثال الحاح پیش آمده از آن اراده باز داشت و بعد چندی برهنمونی بعضی متوطنان چیتل درگ از راه
کوهستان دشوار گذار در ملک سوندا و بدنور که مملکتی است وسیع دارد و جانب بدریای شور ملحق است در آمده
هنگامه آرا شد رانی آنملک که بعد مردن شوهر خود دلوائی آنجا را بدست خود کرده حکمرانی مینمود از رسیدن او با بعضی
خیرخواهان خود آواره دشت ادبار گردید حیدر نایک که طالع او در ترقی بود بر تمام آنملک مستولی گشته جمیع خزاین و
دفاین و بیر الیان آنجا را در قبضه تصرف خود در آورد و مدتی در آنجا آمد و رفت داشته دمار از آن قوم برآورد و چون
اورا

اورا بملک و مال اقتداری بهم رسید راجۀ میسوریه را محبوس نموده بسی سرکشانرا بقتل رسانید و چند سال دیگر ۲۹۴
بعد حبس راجه در اطاعت و لوائی بوده آخر الامر حقوق اورا نیز کان لم یکن انگاشته اورا با زن و فرزند مقید نمود
و بعد تسلط بر تمام مملکت آن مرز و ریاست بدل جهد در تیاری توپخانه بطور فرنگ نموده کارخانۀ خود هم سنگ
کارخانۀ فرنگ ساخت و در ایامیکه شجاع الدوله بهادر بسالت جنگ بمحاصرۀ قلعه کوث کندا و حصار کهنال پرداخت
حیدر نایک که پیوسته متمنی آن بود که بملک آصفیه مداخلت نماید مکرر عرایض در باب آمدن خود بکمک ابلاغ
نمود شجاع الملک بهادر که راغب به تسخیر قلعۀ مذکور بود و بهیچ وجه باب فتح مفتوح نمیشد اطاعت و اعانت
حیدر نایک از جملۀ فتوحات انگاشته اورا بلا تأمل طلب فرمود حیدر نایک به ترتیب فوج پرداخته بتعجیل هر چه تمامتر
خود را در رکاب شجاع الملک رسانیده قلعۀ مذکور را بضرب توپ و کرنال تسخیر کرد و در جلدوی این تردد و خدمت
گذاری قلعه هسکوته و سرا به بهانۀ اجاره از شجاع الملک گرفت و یکدو سال طوعاً و کرهاً زر تعهد واصل ساخته
من بعد دامی و درمی نداد بل دست تصرف به پرگنات حوالی استیازگده دراز کرد القصه بعد مرخص شدن از
شجاع الملک بهادر کمال استقلال بهم رسانیده براجۀ میسوریه وغیره موکلان شدید برگماشته و در جمیع قلاع و تسخیر
مستحفظان معتمد گذاشته باراده تسخیر ناحیه بارومابل و علی راجه متوجه شد و همه را بحلقه اطاعت خود در آورد
و اتفاقاً فیمابین نند کانعالی و رکهناتهه راو تا هشت سال کم و زیاد ماده مناقشه بمیان آمد و سرداران پونا به نند و بست خود
و رفع فتنۀ رکهناتهه راو اشتغال ورزیدند و میان سرداران انگریز و فرانسیس نیز منازعت بهم رسید درینعرصه
فرصت یافته به لحیئی تمام اکثر نواح صوبه بیجاپور و کرناتک در قبضۀ تصرف خود درآورده روز بروز قوتش می افزود
در فته رفته استیلای او بجای رسید که هر یک از سرداران انگریز و سرداران پونا با تعداد عهده برآی او نمیشدند
مگر یکمرتبه از دست ترنبک ماما سر گروه فوج مادهوراو شکست فاحش یافته و مبلغ کثیر داده مخلصی خود کرده بود چنانچه

پیش ازین گذشت اما بازار تغافل ایشان زیاده تر سر بقضا در برداشت و پا از دایره خود بیرون نهاد و سرداران
انگریز که مثل شجاع الدوله صوبه دار اوده را شکست داده بودند و از رعب ایشان در چار دانگ هندوستان زهره
شیر دلان آب میشد از منازعت حیدر علیخان اندیشناک بوده در مدافعه او تدابیر بکار میبردند چنانچه باستصواب
رکن الدوله مستر جرال اسمت را با تحایف لایق بحضور بندگان عالی فرستاده در استیصال حیدر علیخان استعانت
نمودند و آنچه که بعد ازین رو داد و پیش ازین بزبان قلم داده شد و تتمه احوال حیدر علیخان در ضمن وقایع دیگر بتقدیر
قلم وقایع رقم خواهد گردید **ذکر شمه از احوال محمد علیخان والاجاه و سبب موافقت او با سرداران**
انگریز محمد علیخان پسر انورالدینخان سابق دیگوپاموی است انورالدینخان بنا بر رسوخی که بعالیجناب نواب مغفرتماب داشت
در ایام وزارت آنعالیجناب واسطه تصفیه با راجه جیسنگه سوائی شده بود نواب مغفرتماب در صله وی این حسن خدمت
او را مشمول عنایت خود گردانید بعد رحلت عبدالله خان که اول تعلقداری و فوجداری ارکات بنام او شده بود
و صوبه داری آنجا چنانچه پیش ازین گذشت سرفراز فرموده به بند و بست آنمملکت چنانچه باید پرداخت و در ایام
حکومت او فرانسیس در بندر پهولچری و قوم انگریز در بندر چیناپتن بعلاقه تجارت قدم ثبات افشرده بودند
و قوم انگریز راه و رسم موافقت با انورالدینخان مرعی داشتند اتفاقاً بنا بر بعضی وجوه فیمابین آن هر دو گروه غبار
کدورت برخاست و چون فرانسیس خواستند که تسخیر چیناپتن نمایند قوم انگریز استعانت از انورالدینخان بهادر
کردند بهادر موصوف نخستین پسر خود محفوظ خان را به تنبیه انگریزه شقاوت پژوه مامور کرد چون خان مشار الیه بملاپور
که از چیناپتن یک کروه فاصله دارد با جمعیت خود فرود آمد فرانسیس قابو دیده شبخون زده تمام جمعیت او را منتشر کردند
باستماع این خبر انورالدینخان متاثر شده محمد علیخان را به کمک انگریز برای تنبیه فرانسیس نامزد کرد و خان مذکور بحسن تردد
و اعانت رفقای خود حیات میرخان وغیره ترددات نمایان بعمل آورد تا اینکه قوم انگریز بر فرانسیس غالب آمده

بانور

تا بندر پهولچری تعاقب کردند بعد ازین فرانسیس قدم از دائره خود بیرون نگذاشتند و چون هدایت محی الدین خان
باغوای حسین دوست خان عرف چندا صاحب بملک ارکات آمده و انورالدین خان را کشته بر آن مملکت
مستولی شد محمد علیخان در قلعهٔ ترچناپلی متحصن گشته مستعد جنگ گردید و در ظاهر برای استرضای مظفر جنگ
برادران خود را بملازمت فرستاد و بخفیه عرایض متضمن تسلط مظفر جنگ بنواب ناصر جنگ نوشت و تا آمدن
نواب شهید بلیت و لعل پرداخته سر باطاعت مظفر جنگ فرو نیاورد و بعد رسیدن نواب شهید به پیشگاه حضور
رسیده مورد عنایت گشت و پس از حادثهٔ نواب شهید چون حسین دوست خان از جانب هدایت محی الدین خان
بذریعه رگهناتهه داس دیوان بر ملک کرناتک استیلا یافت محمد علیخان سر از اطاعت پیچیده باز قلعهٔ ترچناپلی
را مستحکم ساخت حسین دوست خان باتفاق فرانسیس با جمعیت کثیر برای تسخیر قلعه مذکور راهی شد محمد علیخان
برادر خود عبدالوهاب خان را سرکرده فوج ساخته با چهارصد کلاه پوشان انگریز بمقابله نامزد کرد و مکرر زد و خورد عظیم
بمیان آمد آخر الامر بنا بر کثرت جمعیت حسین دوست خان ناچار عبدالوهاب خان با جمعیت انگریز در پناه حصار قلعهٔ
مذکور آمد حسین دوست خان بمحاصرهٔ قلعه پرداخت و درین اثنا علی رضا خان پور حسین دوست خان با جمعیت
قراولان ارکات را محاصره کرد و سکنهٔ آنجا التجا بمحمد علیخان بردند محمد علیخان بسنت رای دیوان انورالدین خان مرحوم را با جمعیت
شایسته و دو صد کلاه پوش انگریز بر سر علی رضا خان فرستاد بسنت رای غالب آمده حصار ارکات را از جنگ
آفت او محفوظ داشت چون ایام محاصرهٔ ترچناپلی امتداد کشید حسین دوست خان باصغای خبر شکست پسر خود در مورچال
پیش قدمی نموده کار بر محصورین تنگ ساخت محمد علیخان راجهٔ میسور یه و چیجاور وغیره را بوعدهای دلفریب امیدوار نموده
بکمک خود طلبید سرداران مذکور بجمعیت یک لک پیاده و شانزده هزار سوار بفرصت ده پانزده روز خود را رسانیدند
و نیز ستر کلیس وغیره سرداران قوم انگریز که رضا علیخان را بر ارکات شکست داده بودند با جمعیت خود رسیدند و

جنگ صعب بمیان آمد و فرانسیس شکست یافته به بندر پهولچری رفت حسین دوست خان هوش وحواس باخته
به پناه راجه چنجا درگریخت محمد علیخان که تشنهٔ خون او بود بوعدهٔ تسلیم قلعه ترچناپلی راجه مذکور را که سابق برین توقع
آمده بود و از ان خود ساخته پیغام قتل آنخون گرفته درمیان آورد و راجه خرد دشمن بلا تامل سرا و را بریده بطریق
ارمغان نزد محمد علیخان فرستاد محمد علیخان از قرار خود برگشته ترچناپلی را مستحکم کرده اماده جنگ شد زمینداران که
بتوقع قلعه مذکور اینهمه تکالیف شاقه و خسارهٔ للکوک کشیده بکمک آمده بودند ازین حرکت رنجیده خاطر شده بالاتفاق
بفرانسیس عقد موافقت بسته با فوج فرانسیس بمحاصرهٔ ترچناپلی پرداختند محمد علیخان قوم انگریز را بدفع انها
تعین نمود و بعد یکدو جنگ فرانسیس راه پهولچری و زمینداران راه اوطان خود گرفتند این همان سال است که
حیدر جنگ بر دست بندگان عالی کشته شد و موسی بهوسی ذوالفقار جنگ را بتنبیه انندراج مرزبان سیکاکول
مامور کرده خود به پهولچری رفت و بعد ازان موسی لاس و موسی لالی با جمعیت خود بچیناپٹن آمده بمحاصره پرداختند
والتر شرفات فصیل را از ضرب توپ و گرنال شکسته با خاک برابر کردند و قوم انگریز که پیغام مصالحت نمودند
قبول نکردند لاچار شده دیگر روز همه فصیل و کنگره را که شکست یافته بود از بستهای نبات و نیشکر و اطلس و غیره
بروغن قیر اندوده مستحکم تر از سابق نمودند مقارن اینحال جهازات انگریز بکمک رسید فرانسیس قوت انگریز
مشاهده نموده از انجا برخاسته راه پهولچری گرفتند و به بتخانه نواسی رسیده توقف ورزیدند انگریز بتعاقب
ایشان بر سر انها تاخت آوردند و نائرهٔ جدال و قتال مشتعل گردید که دفعتاً آتش در باروتخانه فرانسیس افتاد
آنها که گرد و پیش باروتخانه بودند همه زرق آتش شدند و انگریز بی مزاحمت احدی تا بندر پهولچری تاخته
پهولچری را از زمین کنده بدریای شور انداختند و درهمین ایام محمد علیخان از پادشاه هندوستان بخلعت
و خطاب والاجاهی سربلندی یافت بعد ازین انگریز بصوابدید والاجاه و تالیف رعایا و موافقت مرزبانان

الکا

اکثر صوبجات و قلاع اقلیم هندوستان مثل صوبهٔ اوده و صوبهٔ بنگاله و ملک کرناٹک تا پایان کهاٹ و نواح ۲۹۸
سیکاکول و اوڈیسه در قبضهٔ تصرف خود درآورده‌اند و فرانسیس از ملک هند و دکن مستاصل گشتند ذکر

وقایعکه پس از معاودت بندگان عالی از سفر ارکاٹ بفرخنده بنیاد حیدرآباد
صورت وقوع یافت

آورده اند که بندگان عالی بعد وقوع جنگ با سرداران انگریز و انعقاد صلح بوساطت سراج الدوله محمد علیخان رونق افزای بلدهٔ حیدرآباد شد بعد چندی خبر دستگیر گشتن رگنات راو بدست مادهوراو و مستقل گشتن مادهوراو در امر حکومت خود بعرض رسید و مادهوراو نظر بر تکیه در سفر مذکور چشم زخم عظیم بفوج فیروزی رسیده و سپاه خسته حال گشته چشم طمع کشاده درخواست قلعهٔ بیدر و چوتهه حیدرآباد نمود بنابرین رکن الدوله برای تاسیس بنای موافقت با مادهوراو و تجدید عهود و مواثیق و باز داشتن او از ان درخواست از حضور بتاریخ نهم ربیع الثانی سنه هزار و یکصد و هشتاد و دو هجری مرخص گشته و راجه رتنچند کالکا داس را که بظاهر طریق انقیاد می‌نمود به نیابت خود در حضور گذاشته و واجد علیخان متوطن صوبهٔ بنگاله را که مرد دیرینه بود بداروغگی دیوانخانهٔ خاص عز اختصاص بخشیده با فوج شایسته عازم پونا شد و چون بپونا رسید مادهوراو بتعظیم و تکریم پیش آمده بکمال جوشش ملاقات نمود و مراسم ضیافت بتقدیم رسانیده بساط مصادقت و موافقت گسترد و رکن الدوله نیز سلسلهٔ اتحاد جنبانیده گرمجوشیها نمود و اعیان آنجا بنابر حسن خلق و بذل و ایثار با رکن الدوله موافق شدند و از حسن اتفاق در آن ایام مادهوراو را اندیشهٔ جانوجی بهونسله که طریق خودسری از مقید نمودن رگهناتهه راو میپیمود مطمح نظر شد پس رسیدن رکن الدوله مغتنم انگاشته عقد موافقت با او بست و باتفاق هم متوجه تنبیه جانوجی بهونسله شدند جانوجی که تاب مقاومت در خود نیافت راه فرار پیش گرفته شروع بتاخت و تاراج ملک خویش و بیگانه نمود و ایشان تعاقبش پرداختند آخر الامر تنگ آمده مصالحت حسب دلخواه مادهوراو کرده خود را

۲۹۹ از تهلکه رهانید و مادهو راو بملک خود مراجعت نمود و رکن الدوله را که از انتقاش کارهای خاطرخواه سرانجام

یافته و رهین احسان او گشته بود بمقاصد دلی کامیاب ساخته و ربط یکجهتی مستحکم نموده رخصت انصراف داد

و رکن الدوله که پس از استحکام رابطهٔ اتحاد با مادهو راو با حصول مقاصد معاودت نموده بحضور رسید رام چند

کالکا داس را که غائبانه مصدر فساد شده بود در قلعهٔ گولکنده محبوس نمود و اعظم خان جمعدار را بنابر موافقت او با کالکا

داس اخراج کرد و شرح این مجمل آنکه چون رکن الدوله کالکا داس را دفتر سررشتهٔ پیشکاری که بمنزلهٔ دیوانی است

سپرده و نائب مستقل گردانیده و زمام جمیع مهمات ملکی و مالی و عزل و نصب خدمات بدست اختیار او

داده به پونا راهی شد بعد چندروز کالکا داس نظر بر تکیه نوکران سرکار از پیاده و سوار برای تنخواه یکسالهٔ خود

در جلوخانهٔ خاص هنگامه آرا شده او را بی‌حرمت نموده بود و نیز اکثر جمعداران را فریفته و با خود موافق ساخته عرضداشت

بحضور نمود بدین مضمون که اگر دیوانی از تغیری رکن الدوله بنام غلام تفویض یابد همه تنخواه سپاه میرساند و سوای

آن ده لک روپیه بطریق نذرانه داخل خزانهٔ عامره میسازد بندگان عالی فرمودند این سخن وقتی باور میشود که وثیقه

بمهر خود و مهر سرگروه‌های دیگر که عقد موافقت بسته اند بحضور بگذراند آن نامآل اندیش حسب الحکم عمل نمود و در این

اثنا رکن الدوله از پونا معاودت نموده بحوالی حیدرآباد رسید بندگان عالی از راه نوازش و رفیق پروری بیستم شهر

ربیع الاول سنه هزار و یکصد و هشتاد و سه هجری با اعیان دولت بتقریب شکار خود باستقبال رکن الدوله

تشریف فرما شده بعد تفقد و تلطف موفور در خواصی نشانده داخل دولتخانه گردیدند و در خلوت فرد مطالب رام چند را

برآورده بدست رکن الدوله داده و فرمودند که این وثیقهٔ مردم اعتمادی شماست رکن الدوله بملاحظهٔ آن از خواب

غفلت بیدار گشته پروانگی بند و بست خود از حضور درخواسته رام چند و پسرش کالیچند را در قلعهٔ محمدنگر محبوس

ساخت و اعظم خان را بعد هنگامهٔ بسیار از شهر اخراج کرده اکثر موافقان رام چند را از نظر انداخت و جگدیو راو را از منصب

(1) ابجد

ارجمند و مرتبه بلند رسانید و اکثر اهل خدمات را عزل و نصب نمود و پانزدهم ربیع الثانی از سال مذکور
ابراهیم بیگخان ابن فاضل بیگخان را بخطاب ضابط جنگ بهادر نواخته و سرکار ورنگل و کهمم و ایلگندل وغیره
در تنخواه جمعیت و در اجاره او تفویض نموده بمتعلقات مذکور رخصت فرمود مخفی نماند که فاضل بیگخان بصیغه جماعه داری
در سرکار انور الدینخان بهادر پدر والاجاه نوکر بود و فرزندان بسیار داشت بعضی نزد عامل سیکاکول
و برخی پیش زمینداران اوڈیسه و حاکم کتک بعز و اعتبار نوکر شده اوقات خود بسر می بردند از انجمله ابراهیم بیگ
چندی نزد شوکت جنگ بهادر عامل سیکاکول و راجمندری و چندی پیش ابراهیم خان کاردی که از جانب
موسی بهوسی عامل آن نواح شده بود بعلاقه جماعداری نوکر گردید بعد شکست بهادر موصوف در پیش ابراهیمخان
بحضور آصفجاه ثانی در صوبه برار نزد راجه سیکاکول نظر بسوابق معرفت رفته نوکر گشت و چون در آن ایام سیتارام راج
بسر کردگی فوج برادر کوچک خود که صاحب ملک و راج او بود جمیع ملک اوڈیسه را متصرف گشته و بزور بازوی
ابراهیم بیگ اکثر زمینداران اوڈیسه را مغلوب ساخت بعد از ان ابراهیم بیگ برادر بزرگ خود آنندا راج را
بمقابله آنها در معموره اچهاپور و برم پور گذاشته پیش سیتارام راج آمد و بعد مرور ایام بدیع الزمان خان بهادر از سرکار
حضور عامل راجبندری و ایلور شده پسر خود میر شهاب الدینخان را با فوج شایسته آنطرف دریای گنگ برای جنگ
فرستاد سیتارام تمرد پیشه باستماع این خبر جلوریز بعزم مدافعه او در رسید و بازار پیکار گرم گشت ابراهیم بیگ که همراه
راجه مذکور بود ترددات نمایان بکار برده فوج مقابل را شکست داد و میر شهاب الدینخان و اکثر نامداران در آن
دار و گیر بکار آمدند پس از آن قرب ابراهیم بیگ نزد راجه روز افزون شد و دیگر رفقای راجه حسد برده در پی استیصال
او گشتند و بانواع تمهیدات مزاج راجه بر سر قتل او آوردند یکی از دوستان او که بر اراده آن قوم مطلع بود او را
آگاه نمود پس ابراهیم بیگ شبی با رفقای خود از انجا بر آمده از بیراهه خود را بحیدرآباد رسانید و بتوسط رکن الدوله

۳۰۱ بملازمت حضور معزز گردید و چون در آن اوان از جوهر کاردانی او هیچکس واقف نبود چندان ترقی ننمود و مافی الضمیر او
بحصول نپیوست لیکن چون بندگان عالی را تادیب و تنبیه ستیارام مکنون خاطر بود باستدعای نصیب یار خان
قطب الدوله را که از عهد شوکت جنگ بهادر و حیدر جنگ در آن نواح صرف اوقات مینمود خلعت چهار پارچه
و سرپیچ مرصع ارسال نموده بگوشمالی او مامور فرموده و ابراهیم بیگ را بخطاب پدرش فاضل بیگخان مخاطب
ساخته به تنبیه نامبرده باتفاق قطب الدوله رخصت انصراف ارزانی داشت ابراهیم بیگ که تشنه خون راجه شده بود
همت بدفع او بسته تا بجائیکه مسکن و ماوای آن راجه و جای مستحکم بود تاخت آورده اکثر دهات اطراف را
بافواج سپاه برابر ساخته بمحاصره آن مکان پرداخت ستیارام را تاب مقاومت در خود ندیده بابرام تمام
صلح نمود قطب الدوله این را از فتوحات غیبی انگاشته باضافه چهار آنه صلح قرار داده فاضل بیگخان را از محاصره باز
داشته نزد خود طلب نمود و بعد چندی که غلبه نصارا روز افزون شد قطب الدوله سر از اطاعت حضور پیچیده
به سرداران انگریز گردیده و یک لک و پنجاه هزار سالیانه خود از کمپنی مقرر کنانیده تمام آن مملکت را تعویض کلاه پوشان کرد
و فاضل بیگخان را در سلک ملازمان سراج الدوله منسلک گردانید فاضل بیگخان در رفاقت او بصیغه جمعداری بود و [illegible]
رکن الدوله برای آشتی نصارا به بندر چینا پتن رفت سراج الدوله بعد انعقاد صلح فاضل بیگخان را بدست او سپرد چنانچه
پیش ازین گذشت و بمبالغه سفارشش درباب سرفرازی او کرد و کاردانی و جلادت او را بمعرض بیان آورد رکن الدوله
قبول نموده همراه خود به فرخنده بنیاد آورده در موسم چهاونی او را بخطاب ضابط جنگ بهادر سرفراز ساخته و تعلقه کهم وغیره
باو تفویض کرده مرخص نمود ضابط جنگ به تجهیز و ترتیب سپاه پرداخته جمیع اماکن و قلاع تعلقه مذکور را در اندک فرصت
بقبضه اختیار خود آورده زمیندار بهدراچلم سرکار کهم را که از عهد خلد مکان بمنصب و جاگیر و نوبت سرفراز بود باستظهار کوهستان
و جنگل پر از اشجار و خارستان علم بغی می افراشت مخذول و منکوب گردانیده تمام خزاین و اسباب او بتصرف خود آورد

دفعه

و قلعهٔ ویلب کنده را که در حوالی سرکار ورنکل بود از سر نو تعمیر کرده موسوم بظفرگده ساخت و جمیع خزاین و اسباب خود را
که بدست آورده بود در آن گذاشت و چون لشکر فیروزی برای تنبیه بعضی زمیندار سرکش بصوب کرکته متوجه گردید
حسب الطلب در رکاب سعادت حاضر شده مصدر ترددات نمایان گشت و بحسن سعی و بذل جهد او معاملات آنجا
حسب دلخواه در مدت قلیل صورت انفصال یافت تمام ایام سفر کرکته سه ماه و چند روز است ششم شعبان سنه هزار
و یکصد و هشتاد و چهار از حیدرآباد نهضت بعمل آمده دهم ماه ذی القعده سال مذکور معاودت صورت بست و درینسال
راجه جکدیو باضافه یکهزاری بمنصب چهار هزاری و پسران و برادران او بمناصب ارجمند فایز گردیدند و چون موکب منصور بنواحی
قلعه ابکیر رسید رکن الدوله راجه رامچندر ولد چندرسین را که همیشه مصدر فساد و نافرمانی بود بحکمت عملی دستگیر نموده بقلعه
محمدنکر فرستاده مقید ساخت و چون مادرش که قلعه کیارا در تصرف داشت و باستماع این خبر باستحکام برج و باره آن پرداخت
لشکر ظفر اثر به تسخیرش متوجه شده در عرصه ده پانزده روز پانزدهم ذیحجه سنه هزار یکصد و هشتاد و سه بصلح مفتوح گشت
و مادر رامچندر با دو پسرش بحضور رسید و در جاگیر او بهالکی مقرر گردید و بعد از آن باستدعای ضابطه جنگ که سند قلعه
نرمل بنام خود حاصل کرده از جهت اشتهار جسارت پسر سرپارا و زمیندار آنجا در رفتن خود تنها اندیشه مینمود رایات
ظفر آیات بصوب نرمل باهتزاز آمد غره محرم سنه هزار و یکصد و هشتاد و چهار محاصره قلعه مذکور بعمل آمد تخت زمیندار
آنجا دست و پا زده آخر بعجز گرائیده از قلعه بدر رفت ضابطه جنگ بخطاب ظفرالدوله مباهی گشته حسب الحکم حضور متصرف
آن قلعه گشت و بعد از آن جمیع قصبات و قرای آنجا را تا سرحد صوبه برار بضبط خود در آورده تعمیر برج و باره و تیرهای
واحداث پرداخت و سامان جنگ بطور اهل فرنگ مهیا ساخت و رفته رفته بساتین و عمارات متین و رنگین
تعمیر نمود الغرض بعد فتح نرمل ظفرالدوله بندگان عالی را بضیافت طلبیده جواهر و قماشهای فاخر و اسپ و فیل نذر گذرانید و بمنصب
دو هزاری دو هزار سوار و عطای ماهی مراتب سرفراز گردید و دوازدهم ماه صفر سال مذکور بندگان عالی بفتح و ظفر معاودت

فرموده و هفدهم ماه مذکور بقدوم میمنت لزوم رونق بلده حیدرآباد افزوده و درین ایام دوله سکندر مشرفی دیوانخانه خاص
و اسمعیل خان بیست و هشتم جمادی الاولی بنظامت و متصدیگری ایلچپور و برار و نقشبندیخان باستدعای راجه چکدیو
بضلعداری و فوجداری سرکار گولکنده وغیره و احمد میرخان بدار و علی احتشام از تغیر امیرملکخان سرفرازی یافتند و در غره
ذی القعده سال مذکور رکن الدوله جهت بندوبست بعضی امور از حضور مرخص گشته بصوب پونا راهی شد و بعد انقضای
دو ماه نوزده روز جمیع مطالب حسب دلخواه درست نموده از انجا معاودت کرد خود بدولت از راه دروازه پل جهت
استقبال بیرون شهر تشریف فرما شده و در خواصی او را نشانیده داخل دولتخانه مبارک شد و درهمین ایام باستدعای رکن الدوله
یمین الدوله شهوار جنگ که نفاق با او داشت از شهر اخراج گشت و وقار الدوله نصیب یارخان بنظامت فرخنده بنیاد
معفو و مباهی گردید و بتاریخ بیست و یکم جمادی الاولی سنه هزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری بنابر امساک باران بعیدگاه
برای نماز استسقا موافق ضابطه رفته بعجز و زاری طلب نزول باران رحمت از جناب باری عز اسمه نمود و از آن بروز
آثار استجابت بظهور رسید و هفدهم ربیع الثانی روز جمعه یکپاس روز باقیمانده آثار تقاطر نمایان گشته آنا فآنا متزاید شد
آنقدر باران بارید که آثار طوفان نوح نمودار گشت و رود موسی بطغیان آمده فصیل غربرویه و سمت جنوبی شهر را
بیخ برکنده از اندرون شهر روان شد و هزارها اماکن شهر را منهدم ساخت و عالمی بسیلاب فنا رفت و بتاریخ
بیست و هشتم شهر مذکور از بیخبری چار رسان آتش در بارودخانه چار محل افتاد و آنچنان محل پادشاهی که در استحکام همچو
سد سکندری بود نیست و نابود گشت و درهمین سال ارسلان جنگ بهادر برادر رکن الدوله بقلعداری و فوجداری کلبرگه
علم بر مسند عزت زد و بتاریخ چهاردهم ذیحجه چکدیو و نقشبندیخان که با چکدیو موافقت داشت در قلعه محمدنگر محبوس و مقید
شد و وجه مقید گردیدن چکدیو آنکه چون ضابطه جنگ بعد فتح نرمل رایت بندوبست خود تا حد برار افراخت چکدیو
نامی از برهمنان ایلکندل را کارپرداز خود گردانید جهت تقویت رعایای ورنگل که از زمینداران آن نواح خوف جان و

مال

مال واشند روانه ساخت و بعد درستی عمل شجاع مردم سپاه بنام نامبرده نوشته شجاعداران از نزد او مستقر باد
اتفاقاً شخصی از شجاعداران با جگوپنڈت درآویخت و نوبت بجنگ و کشت رسیده پنڈت مذکور بچوبت گردید
از جهت بخشم آمده و کمر بر نکوامی بسته با زمینداران آنجا ساخته قلعهٔ ظفرگده را با همه اسباب و آلات حرب
و خزانه بتصرف درآورده و با برادر جگدیو که از ضابطه جنگ در دل نقاری داشت موافقت نموده و طریق بغی
پیموده و جگدیو که از اقتدار روز افزون ضابطه جنگ بآتش حسد میسوخت این معنی را فوز عظیم دانسته امداد در
استحکام امر بغی و تمرد با او نموده پنڈت مذکور قفل خزاین ظفرگده شکسته بپاکانه زر بسر کار را شروع بصرف
نموده جمعیت شایسته برای حراست قلعه معرفت زمینداران اطراف بهم رسانیده مستعد جنگ گردید
ظفر الدوله باستماع این خبر تردد اثر با وصف اشتغال بمهم زمیندار چنور به یلغار در آنجا رسیده بمحاصرهٔ قلعهٔ مذکور
پرداخته و در اندک مدت قلعه را بجبر و قهر تسخیر نموده باغی مذکور را که زمینداران او را پنهان گذاشته گریخته
رفته بودند دستگیر ساخت و دلسکهان و دیسپاندیان وغیره مفسدان از تعاقب کرده نیز اسیر نموده
از اسارا اکثری را بقتل رسانید و بعضی را گوش و بینی بریده بجان امان بخشید و پنڈت مذکور را تا تکمیل بانواع
عقوبت منکر و مذلت هرچه تمامتر معاقب ساخته بدار البوار واصل گردانید و از جمیع زمینداران و مقدمان و
گلگرنیان متعلقهٔ خود دستوهم گشته همه را بیدخل ساخت و هرجا نایب مستقل گذاشت و از کیفیت حال رکن الدوله
را آگهی داد رکن الدوله که از جگدیو نظر بر اطوار او اطمینان نداشت بوقوع این چنین تحریک و نیز بپاس خاطر ظفر الدوله
او را به قلعهٔ کولکنده متعید نموده و بعد چندی بقلعهٔ الگندل فرستاده در پایه دیوار گرفته مفقود الاثر گردانید و بعد چندی
ده هونده و پنڈت را بخطاب رای رایان نواخته بجای راجه جگدیو به پیشکاری خود اعتبار بخشید و نهم شهر صفر سنه
هزار یکصد و هشتاد و شش هجری جانوجی بهوسله بمرض حبس بول از جهان درگذشت و نیز در سال مذکور شادی

 که مدائحی صاحبزاده عالیجاه با صبیه شجاع الملک بسالتجنگ بتکلف هر چه تمامتر که تفصیل آن موجب اطناب است
بمنصهٔ ظهور جلوه گر شد و ملازمان و اعیان دولت فراخور رتبه بخلعت و جواهر و انعام بهره و افزاید و خشنود گردیدند از ابتدای
جمادی الاولی آغاز شادی شده آخر جمادی الثانی باتمام رسید و در همین سال مادهوراو پندت پردهان
بمرض دق که تعبیر از آن بزبان هندی به جهکندر میکنند در عین جوانی از جهان فانی درگذشت و بجایش برادر
کوچک او نراین راو نشست و رگهناتهه راو را حسب وصیت مادهوراو در بند تقید بدستوریکه در عهد مادهوراو
بود نگاه داشت و هشتم ماه صفر سنه هزار یکصد هشتاد و هفت هجری اسلامیان باتفاق قاضی بلده و
محمد هاشم سرخیل چوبداران حضور براو نانایان تبانزا با استظهار ده هونده رام وکیل پندت پردهان از شحنه
برای شب گشت بروشنی و آتشبازی بهجوم تمام برآورده احداث بدعت نو کرده بودند هنگامه آرا شده
تبانزا سرنگون ساختند وکیل مذکور بتخیل خاطر شده خواست که از جا برخاسته به پونا برود رکن الدوله
برای اطفای نایرهٔ فساد و خاطرداشت وکیل قاضی بلده را تغییر و محمد هاشم را اخراج نمود و بتاریخ بیست
هشتم ماه مذکور خبر رحلت ارسلان جنگ مرحوم برادر رکن الدوله بعرض حضور رسید خود بدولت بغرض
تعزیت بخانهٔ رکن الدوله تشریف فرما شدند **ذکر رفتن رکن الدوله بجانب ایلچپور و کشته
شدن نراین راو و تحریک رگهناتهه راو از خود معذور و آنچه بعد از آن روداد از
حدوث فتنه و فساد** و چون میان ظفرالدوله و اسمعیل خان پنی ناظم ایلچپور بنابر رشک همچشمی عداوتی
بهم رسیده و ظفرالدوله که اقتدارش روز افزون بود و زمینداران سرکش مطیع و منقاد او شده بودند و میخواست
که اسمعیل خان پنی را نیز مایل بانقیاد خود گرداند و اسمعیل خان این معنی را بدتر از مرگ دانسته از غرور ظاهری و شان
بهادری اقتدار او را در پاسنگ اعتبار نمیسنجید و بنابر حزم و احتیاط حصار ایلچپور را از سنگ و آهک تعمیر

کرد

کرد و ظفرالدوله این را حمل بر ارادهٔ فاسد نموده بانواع تمهیدات مخالفتش ذهن نشین رکن الدوله ساخت
رکن الدوله برای اصلاح ذات البین از حضور مرخص گشته بصوب ایلچپور روانه شد و بعد رسیدن ایلچپور
هرچند ظفرالدوله میخواست که در جنگ مبادرت نماید اما رکن الدوله نظر بر مآل اندیشی که شکسته شدن یکی از این
دو رکن فی الحقیقه شکسته شدن یکی از دو جناح دولت است تساهل و اهمال را کار میفرمود درینضمن فلک شعبده باز
نقش دیگر بر صفحهٔ روزگار کشید و خبر کشته شدن نارائن راو مشتهر گردید تفصیل این اجمال و تبیین این مقال آنکه چون
مادهو راو پندت پردهان ازینجهان گذشت ارکان دولت او مثل بالاجی پندت و نورو پندت پهرنویس و
هری پندت تاتیا و سکارام بابو و مادهو راو و آپا و ترنبک ماما و انندراو راسته باتفاق هم نارائن راو برادر کوچک
مادهو راو را که به سن هجده سالگی رسیده بود بر مسند پیشوائی نشاندند و رگهناتهه راو که از عهد مادهو راو در قید بود
تقیید شدید نموده زمام تمشیت کارها در قبضهٔ اختیار خودها درآوردند از آنجا که رگهناتهه راو خود رئیس زاده و در وقت
برادر خود بالاجی راو بارها بمهم هندوستان رفته و با ندکالعالی صف آرائی نموده بود سرگردگی برادرزادهٔ خود و تسلط
مردمانیکه همیشه محکوم فرمان او بودند ناگوار دیده در فکر تسلط خود افتاد اتفاقاً در آن آوان نواب وزیر عمادالملک غازی الدینخان بهادر
خلف غازی الدینخان مرحوم بتقریب تعزیت مادهو راو در پونا وارد گردید نارائن راو بگفتهٔ کارپردازان نظر بپاس مرتبه
وزارت او که سابق داشت جاگیر دو لک روپیه در نواح کالپی برای او مقرر نمود و خدمتیکه شایان رتبهٔ او باشد
بنابر غرور جوانی و ناتجربه کاری بتقدیم نرسانید نواب وزیر گرفته خاطر شده بسابقهٔ معرفتی که با رگهناتهه راو داشت
از نارائن راو رخصت گرفته بملاقاتش رفت و ترغیب به برداشتن نارائن راو نمود و سخن او که مطابق ضمیر
رگهناتهه راو بود در دلش جاکرد و از آن روز در صدد ساختن با سرداران صاحب فوج گردید چنانچه با شمشیر سنگه
نامی رسالدار پنجهزار پیاده و محمد یوسف گاردی رساله دار چهار هزار پیاده و عربی جمعدار دو هزار عرب و [illegible] هزار

که جمعیت چهار هزار سوار داشت با ماجی بهانگریه که سردار دو هزار سوار بود سازش کرده هر یکرا بمواعید دلفریب
از آن خود ساخت و سخن دستگیر کردن نارایین را و در میان آورد همه ها بدین امر یکدل گشتند و در کمین فرصت
وقت شدند تا اینکه روزی نارایین راو برای پرستش صنم در پارتی رفت چون از آنجا مراجعت کرده بخانه آمد
و مردم همراهی را رخصت کرد ها بو جویان با جمعیت های خود در باره او آمده دروازه را مسدود کردند و تلاجی پوار
و محمد یوسف کاردی و جمعدار عرب اندرون خانه در آمده نارایین راو را که در خواب غفلت بود کشیده بیرون
آوردند و شمشیر ستکه رگهناتهه راو را از محبس برآورده بر مسند پیشوائی نشانید در آنوقت هر چند رگهناتهه راو
گفت که نارایین راو را در محبس برده محفوظ نگهدارند اما نابردها حیات خود در قتل او دانسته سخن رگهناتهه راو
نشنیدند و بزخمهای شمشیر نارایین راو را از پا در آوردند و رگهناتهه راو را تهنیت گفتند بعد از آن کارپردازان نارایین راو
از متابعت رگهناتهه راو رجوع نمودند و این سانحه در سنه هزار و یکصد و هشتاد و هفت هجری روداد رکن الدوله باستماع
این خبر نظر بر اینکه از خبث طینت رگهناتهه راو اندیشناک بود مقدمه اسمعیل خان را ملتوی گذاشته عازم حضور شد
رگهناتهه راو خود دشمن که هنوز در ریاست مستقل نگشته بود از راه جهل و غرور به بندگان عالی و حیدر علیخان و محمد علیخان
پیام چوتهه و دیگر تکالیف شاقه نمود و تعجیل را کار فرموده بعد پانزده روز بقصد ملک گیری از پونا برآمد و جمعیت وافر
بهم آورده اول بجانب حیدرآباد پاشنه کوب متوجه گردید کارپردازان قدیم اگرچه بظاهر تن برفاقت دادند
اما در باطن بفکر انداختن او جهت حفظ مال و جان خود افتادند متمولان اموال خود بتقاریب در قلعجات
فرستادند و چون رگهناتهه راو با هر کدام کجخلقی آغاز نهاد عمده های آنها که صاحب تدبیر و خزاین بودند مثل سکهارام
بالاجی پنڈت و مورو پهرنویس هر یکی به بهانه از تمارض و غیره از او رخصت گرفته در پونا ماندند و شروع به کنگاش
نمودند رگهناتهه راو از راه جهل و غرور اعتنا بر احوال اینها نکرده و غافل از فکر ایشان شده بمقابله بندگان عالی

لشکر

شتافت بندگان عالی باستماع این خبر بیست و دویم شهر شعبان سنه مذکور از بلدهٔ حیدرآباد نهضت فرموده
بتاریخ بیست و چهارم آنماه بموضع موکله چهار ده کروهی بلده نزول اجلال فرموده و همانروز رکن الدوله بفوج
فیروزی ملحق گردیده خود بدولت یکه و گروه باستقبال عز افتخار بخشیده و تصفیه صفوف بدین نمط بعمل آمد هراول
بعهدهٔ ثابت جنگ بهادر برادر ظفرالدوله و دیگر سپاهیان ثابت قدم و جنداول بحشمت جنگ بهادر با جمعی
از حشم و جرنغار بشرف الدوله بهادر با بسیاری از دلاوران جرار و برنغار برکن الدوله بهادر با دیگر ارکان دولت
تقرر یافت و همچنین سرداران دیگر مثل صمصام الملک و خانخانان و حسن الدوله و مهاراو راو رنبها نبالکر
و کوپال سنگه راجه چند ماراو زبت سنگه و بالاجی نیز حسب الحکم جابجا با سامان پیکار قرار گرفته و بندگان عالی
در وسط قول پای استقامت افشرد و بیست و ششم ماه مذکور سعید الدوله قلعدار کولکنده و خواجه عبدالواحد خان
دیوان عالیجاه بهادر دستوری انصراف یافتند قلعدار مذکور باضافهٔ منصب و جاگیر سرفراز گشت و در آن روز بعضی
بیگمات که از حیدرآباد برآمده بودند بحضور رسیدند و چون از انجا طی مراحل نموده سیوم رمضان المبارک در سواد
قلعه بیدر نزول موکب اجلال شد سپاهی افواج رگهناتهه راو وخیم العاقبت نمودار گردیده و هرکس که همراه
رکاب بود محفوظ ماند و آنها که یکه و منزل عقب مانده بودند دست خوش تاراجیان گشتند بعد از ان بظاهر
قلعه بیدر رسیده احمال و اثقال و بهیر و بنگاه و مردم محل را اندرون قلعه مذکور گذاشتند و روز دوم
بقلعه بیدر یا روز دیگر فی الجمله زد و خورد بعمل آمد و چندی از مردم جانبین کشته شدند و همدران روز راجه بیربهادر
اکاجی سرکرده در عین گرمی کارزار که از جاگیر خود آمده بود بشرف ملازمت رسیده بعطای سرپیچ مرصع سرافراز
افتخار اندوخت و افواج مرهته اطراف و جوانب را تاخت و تاراج کردند و بتاریخ نوزدهم ماه مذکور جوق
جوق شده بر ثابت جنگ هراول لشکر فیروزی و بر کمیت قلعه حمله ها و یورشها نمودند ثابت جنگ

۳۰۹ یمین الدوله قلعه‌دار تیر و دو بامهای نمایان بکار برده به مدافعه آن مقهوران پرداختند و چون ساباجی بهسله
بابیای کارپردازان قدیم که از رگهناتهه راو رخصت گرفته بپونا رفته بودند شروع بتاخت و تاراج ملک
آن مقهور نمود لهذا جهت بندوبست آن‌طرف و رفع پرخاش صلاح وقت دانسته پیغام صلح داده
درخواست ملاقات رکن الدوله جهت تجدید عهود و مواثیق کرد و رکن الدوله بتاریخ بیست و سیوم شهر مذکور
حسب الحکم بندگان عالی با سند ملک دوازده لک روپیه که درخواست او زیاده برین بود پیش او
رفت و بعد استحکام عهود و مواثیق کاغذ مذکور باو داده و پنج پارچه خلعت و یک راس اسپ و یک زنجیر
فیل گرفته و ملاقات با بندگان عالی قرار داده بحضور معاودت نمود و روز دوم آن بمکانی که مابین هر دو
لشکر تقرر یافته بود تشریف فرما شده ملاقات بعمل آورده حسب استدعای او بفرودگاهش که متصل
خانه پور بود ظل مکرمت گسترد و یک پاس بکلمه و کلام اتحاد و وداد بسر شد بعد از آن طعام ضیافت حاضر
آوردند بعد فراغ از تناول طعام رگهناتهه راو خلعت و جواهر و دو راس اسپ و دو زنجیر فیل معه سند ملک
دوازده لک روپیه که مدار المهام باو رسانیده بود از نظر انور گذرانید و بعد از آن بندگان عالی برخاست نموده به لشکر
فیروزی عنان مراجعت معطوف ساخت و بتاریخ بیست و پنجم بسیر قلعه بیدر متوجه شد و منجمله اجناس و تحایف
که قلعه‌دار نذر گذرانید اسپ معاف شد و باقی درجه پذیرائی یافت و مردم محل با تمام بهیر و بنگاه حسب الحکم از قلعه
برآمده داخل موکب منصور گشتند و رکن الدوله بعنایت سرپیچ مرصع با نگین الماس با آویزه و کلغی مروارید
و دو زنجیر دار بدکلان آبدار از پیشگاه حضور سرفرازی یافت و بعد انعقاد مصالحه رگهناتهه راو از فرودگاه خود
کوچ نموده و ترنگ ماما را برسر ساباجی که سر شورش برداشته بود فرستاده بجانب رایچور راهی گشت
و در بجانخت با نواب امیر الامرا شجاع الملک بساط پرخاش گسترده و آخر بمصالحت درنوردیده الصوب

عنان

حیدرعلیخان روانه شد حیدرعلیخان بصلاح وقت چند لک روپیه برای خرچ رگهناتهه راو فرستاده درخواست ۳۱۰
ملک سرا و قلعه دهارواروغیره بطریق اجاره که سال بسال سی و دو لک روپیه واصل سازد نمود رگهناتهه راو
بشرط آنکه اگر کارپردازان پونا سر بشورش برداشته استعانت نمایند کمک کند سند ملک مطلوب بمهر خود
نوشته ارسال داشته عازم ملک والا جاه گشت حیدرعلیخان بذریعه سند رگهناتهه راو پسر خود ټیپو سلطان را
با پانزده هزار سوار در آن ملک فرستاده تمام آن مملکت را بتصرف خود درآورد بالجمله چون رگهناتهه راو از جانابور
کوچ کرد در روز دویم آن لشکر فیروزی نیز از قلعه بیدر بصوب کلبرگه نهضت نمود و زبردست خان داروغه
فراشخانه و داورجنگ بهادر برای آوردن مردم محل بفرخنده بنیاد روانه شدند پانزدهم شوال جمیع مردم
محل که از حیدرآباد برآمده بودند در نواح همناباد بحضور رسیدند و هجدهم ماه مذکور برای گرفتن خلعت و فرمان که
از حضور شاه عالم پادشاه غازی سال یافته بود استقبال نمود و درهمین ایام محال اکلی بجاگیر رستم راو پاندره
مرحمت کردید و چون برادرش سبونت راو دراعمل نداد جهت گوشمال او اولا سیدی عنبرخان و بعد از ان
ثابت جنگ تعین شدند سبونت راو بعجز و الحاح گرائیده اکلی را تسلیم رستم راو نمود و از آنجا نهضت نموده
بتاریخ بیست و ششم ماه مذکور سواد کلبرگه شریف را مضرب خیام فرمود و بعد استسعاد تشریف زیارت حضرت
خواجه بنده نواز قدس سره و سیر قلعه کلبرگه بتاریخ هشتم ذی القعده عنان عزیمت بصوب کالاچبوتره معطوف گشت
نهم ماه مذکور که کارپرداز مورواجی بهوسله از آقای خود جدا شده برای تحصیل زر از محالات ورکنات سر راه میرفت
و در کمین بوده دست اندازی بعقب ماندگان لشکر فیروزی میکرد ناگاه پیش آهنگان ظفر قرین که همراول
لشکر فیروزی بودند بر سر آن مخذول که از سر راه ایشان بفاصله دو سه گروه فرود آمده بود رسیدند و دلاوران
اسلام بیک حمله اورا بهزیمت داده تمام لشکر اورا غارت کردند و غنیمت به لشکریان معاف شد و درین ایام

داور جنگ بهادر بتعلقداری کلبرکه و فوجداری پنجمله از تغییر حشمت جنگ عز امتیاز یافت و حشمت جنگ افسرده
دل گشته رخصت گرفته بحیدرآباد رفت و عهدهٔ خدا ولی بداور جنگ مقرر گشت و چون لشکر فیروزی متصل قلعهٔ
اُتگیر اینطرف دریای بهیمرا رسید وکلای زمینداران آنطرف دریای کشنا از تعلقهٔ شولاپور و گرگته وغیره باستان
بوسی فایز گردیدند و زمینداران اینطرف پیشکش گذرانیدند و کسی که هر چند گوشمالی یافت و چون امیرالامرا
شجاع الملک بسالتجنگ بهادر از قلعهٔ رایچور برآمده برای احراز شرف ملازمت پیش قدمی نموده بفاصلهٔ
شش کروهی از لشکر فیروزی ورود مسعود نمود در روز دویم آن جهت خاطر داشت و دلجوئی برادر عزیز القدر
رکن الدوله را روانه فرمود و بتاریخ بست و دویم خود بدولت جهت استقبال برادر بکمال جاه و جلال
آنطرف دریا تشریف فرما شد و ساعتی همراه برادر در یکخیمه جلوس فرمودند بعد از ان شجاع الملک را همراه
خود بر عماری فیل خاصه نشانیده بسرور و بهجت داخل خیمهٔ خاص شدند و بعد چند ساعت امیرالامرا معسکر خود را
که آنطرف دریا محاذی چنداول لشکر فیروزی بود رخصت انصراف یافت و شب بست و پنجم امیرالامرا را
با مخصوصان بضیافت طلبداشته و بعطای خلعت و جواهر گرانبها معزز و مفتخر ساخته بنصف شب رخصت
معاودت ارزانی داشت و روز دویم آن خود بدولت بتقریب ضیافت با جمیع اعیان و منصبداران بمنزل
امیرالامرا ظل عاطفت گسترده تا نصف شب بجلوس میمنت مانوس آنمنزل را زیب و زینت بخشیده
خلعت و جواهر و یکراس اسپ و یکزنجیر فیل قبول نموده به لشکر خود معاودت فرمود و بست و ششم ذی الحجه امیرالامرا
بحضور آمده مرخص شد و خلعت و جواهر و یکراس اسپ و یکزنجیر فیل باو مرحمت گردید و همراهیانرا فراخور حال
خلعتها عنایت شد و ابتدا خان مستعد جنگ باصل و اضافه چهار هزاری دو هزار سوار و علم و نقاره و پالکی جهالردار
و خطاب مکرم الدوله بهادر بسرفرازی یافت و هشتم ماه مذکور از آنجا نهضت لشکر فیروزی شد و ازین دو منزل

اکثر قلعداران و زمینداران که بآستان بوسی رسیده و در رکاب سعادت حاضر بودند مرخص گشتند ذکر
موافقت نمودن زنار داران پونا با بندگان حضرت برای تنبیه رگهناتهه راو
وخیم العاقبت و آنچه که بعد از آن بوقوع پیوست چون رگهناتهه راو بمصالحت بندگان عالی
مطمئن گشت کارپردازان پونا اندیشناک گردیده و فرصت وقت از دست نداده سا باجی بهونسله را از معرفت
ترنبک ماما که بخفیه ازو ساخته بودند ازان خود ساختند و بهیکنجان و راجه رام پندت را بحجابت معه عرایض
بحضور فرستاده درباب تنبیه و رفع فساد رگهناتهه راو باستصواب رکن الدوله استمداد نمودند و بهفتم ماه ذیقعده
سنه هزار و یکصد و هشتاد و هفت هجری باعانت آن مستمدان رایت عزیمت باهتزاز آمد و هر روز
کوچ میشد تا اینکه هفدهم ماه مذکور که موضع هیرکه نزول موکب اجلال شد ترنبک ماما پیر ملهار راو راسته وغیره
ارکان پونا با سا باجی بهونسله بهیئت مجموعی از نواح نانذیر رسیده بفاصلهٔ یکگروه فرود آمدند و شام آن
رکن الدوله حسب الحکم حضور برای دریافت حقیقت حال و استحکام اساس موافقت پیش آنها روانه شد
سرداران آنطرف تا وسط راه باستقبال شتافتند و همانجا خیمه زده مجلس کنکاش ترتیب دادند بعد انقضای
مجلس سرداران طرفین بمعسکر خودها مراجعت نمودند بعد از آن حکم عالی شرف صدور یافت که از مردم لشکر و
بنگاه هرکه تاب و توانائی شدت سفر نداشته باشد بحیدرآباد برود و بعضی از توابع محل با توشخانهٔ سرکار
بحیدرآباد روانه گشتند و بیست و یکم ترنبک راو وغیره که عازم ملازمت حضور شدند رکن الدوله و صمصام الدوله
حسب الحکم باستقبال شتافتند و بعد احراز شرف ملازمت و ترتیب مجلس کنکاش تنبیه رگهناتهه راو قرار
یافت و هر یک از سرداران پونا مشمول الطاف گشته بخیمهٔ خود معاودت نمود و بیست و سیوم ماه مذکور
باز بحضور آمدند و عزیمت یلغار بصوب رگهناتهه راو تصمیم ساخته و بخلعت و جواهر و اسپان و افیال عز

۲۱۴ امتیاز یافته مرخص گشتند و بست و چهارم ظفرالدوله از تعلقهٔ خود به لشکر فیروزی رسیده بملازمت حضور
فایض گردید و بست و هشتم بمنزل هورسال که مکانیست معتبر از تعلقهٔ مرهته کنار دریای بهیمراهری پندت بهرکیه
با خزانه دراوان که سکهارام پندت کارپرداز کوبکا با جهت این مهم فرستاده بود به لشکر ترنک ماما رسید
و درین آوان ثابت جنگ بهادر بمحالات تعلقهٔ برادر خود راهی گردید و بست و نهم آنماه که روز کسوف
بود و زنارداران در آن روز پرستش اصنام واجب میدانند اتفاق مقام شد و بعد از آن بکوچهای طولانی متوالی
بر سر رگهناتهه راو یلغار نمودند رگهناتهه راو که بر کنار دریای کشنا بود با استماع این خبر پای استقامتش لغزید و آوارهٔ
دشت ادبار گردید از استماع خبر آوارگی او پیش از پیش تعاقب پیشنهاد همت ساختند از جهت درجمعیت
رگهناتهه راو تفرقه راه یافت و بمرور ایام سرداران ترک رفاقت او نموده به لشکر ترنک ماما پیوستند ترنک ماما راو
بفاصلهٔ دوازده کروه و ساباجی بفاصلهٔ پنجشش کروه بکمک او بطریق هراول پیشتر فرود می آمدند تا اینکه بتاریخ
دوازدهم محرم سنه هزار یکصد و هشتاد و هشت هجری منهیان به ترنک ماما خبر رسانیدند که رگهناتهه راو جهت پرستش
با جمعیت قلیل در فلان موضع فرود آمده است ترنک ماما که نشهٔ تهوری در سر داشت اینمعنی را مغتنم انگاشته بی
اندیشه بلا اعانت فوج فیروزی متوقع اعانت بعضی سرداران لشکر رگهناتهه راو که با او خفیه ساخته بودند تعجیل را کار فرموده
بر سرش تاخت رگهناتهه راو فوراً سوار گشته بمدافعهٔ او پرداخت ترنک ماما بعد زد و خورد که زیاده از ده پانزده کس
کشته و مجروح نگردیدند دو سه زخم کاری برداشته باسیری رگهناتهه راو درآمد و بعد سه روز از جهان رفت و مردم
فوج او متفرق شده بقرولگاه او که از آنجا کوچ کرده رفته بود رسیدند و رگهناتهه راو بتعاقب آنها باندیشهٔ فوج فیروزی
نپرداخت و شب چهاردهم که خبر این سانحه به لشکر فیروزی رسید صباح آن جهت تقویت آن فراریان دلباخته کوچ
دوازده کروهی بسمت منزل آنها شده هری پندت بهرکیه باستصواب رکن الدوله بجای ترنک ماما بسرکردگی فوج معزز
گردید

گردید و در خلال این حال سانحهٔ دیگر تردد افزا بمعرض وقوع آمد و تفصیل آنکه نواب ذوالفقارالدوله مهابت جنگ بهادر ۱۱۶۳
خلف الصدق نواب امیرالامرا بهادر از قلعهٔ اوهونی برآمده عازم حضور شده بود رگهناتهه راو اطلاع یافته
بقصد او روان شد بهادر موصوف باشتهار آمد آمد او در اثنای راه در یک گدهی متحصن گردید رگهناتهه راو
در آنجا رسیده گدهی را مرکزوار در گرفت مهابت جنگ در گرداب تحیر افتاده بنابر کمی سامان جنگ و قلت
فوج موافقت را صلاح وقت دانسته از آن گدهی برآمد رگهناتهه راو با عزاز و احترام پیش آمده و بر فیل سواری
خود نشانیده بلشکرگاه خود آورد باستماع این خبر بندگان حضرت سرداران مرهته را طلب داشته مجلس کنکاش
ترتیب داد آخرالامر رای عالی و رای جمیع اعیان بر آن قرار یافت که در تعاقب و تنبیه آن بدمآل دقیقه
از دقایق فرو گذاشت نباید کرد و عقب او پاشنه کوب باید رفت بعد رسیدن به قلعهٔ پرینده اسباب زاید
و بهیر و بنگاه را در آن قلعه گذاشته تعاقب او بکوچهای طولانی نمودند و بیست و هفتم شهر مذکور بحوالی قلعهٔ
احمدنگر رسیدند درین اثنا بهوانی راو پرتهی ندی و جوق جوق از فوج رگهناتهه راو که از وجدا گشته بودند به لشکر
هری پندت پیوستند و رگهناتهه راو بجانب اورنگ آباد رفت و بر والوج مقام کرده از ناظم اورنگ آباد مبلغی
درخواست کرد منیرالملک بهادر که ناظم آنجا بود بمحافظت و حراست شهر پرداخت بعد عبور لشکر فیروزی از دریای
گنگ رگهناتهه راو هراسان گشته صلاح در توقف ندیده از آنجا کوچ نموده و تمام رفقای مهابت جنگ را مرخص
ساخته بمنزل چکل تهانه فرود آمد و روز دیگر از آنجا کوچ کرده از پی راهه به برهانپور شتافت و بعد از سه روز از رفتن
رگهناتهه راو بتاریخ سیوم شهر صفر میدان کالاچبوتره که بیرون خجسته بنیاد است مضرب خیام فلک احتشام
گردید درین ایام اکثری از مردم بنگاه وغیره که از کلفت سفر مانده شده بودند و بعضی مردم محل در شهر اقامت
ورزیدند بعد از آن لشکر فیروزی بحوالی پهولمری رسید مقارن این حال نهیان بعرض رسانیدند که اهلیهٔ ناراین راو

پسری متولد شده وبنوای ماده‌وراو موسوم کردید باستماع این نوید فرمود تا شادیانهٔ تهنیت نواختند و
سرداران پونا و لشکر را اقبال بارکرده با نوبت و نقاره بحضور آوردند و کافهٔ انام را از خواص و عوام از آن شکر
شیرین کام ساختند و باسترضای حضور مسند ریاست پونا را بآن مولود زیب و زینت داده و قوی دل گشته
باتفاق هم و اعانت حضور بسمت برهانپور بتعاقب رگهناتهه راو متوجه شدند و بتاریخ پانزدهم شهر مذکور لشکر
فیروزی از کتل فرداپور مرور نموده پایین کتل فرود آمده و قریب هشت هزار سوار از فوج رگهناتهه راو بقول و قرار
هری پندت پهرکیه از وجدا شده متصل موضع چانک دیوی چهار ده کروهی برهانپور ملازمت سواری مبارک از آب
مع جا آورده به لشکر هری پندت پهرکیه پیوست و مودهاجی بهونسله که باندیشهٔ مخالفت برادر خود ساباجی رفیق
رگهناتهه راو شده بود ترک رفاقتش نموده بملک خود جاندار اهی گشت رگهناتهه راو با محمد یوسف گاردی و
شمشیر سنگه هزاری بجمعیت قلیل از برهانپور بصوب هندوستان فرار نموده و بست و سیوم ماه مذکور از طرف
دریای تپتی براهو باغ دایره لشکر فیروزی شد و بعد انعقاد مجلس کنکاش فوج هری پندت بسرکردگی
بلونت راو و اتفاق ظفرالدوله بدنبال رگهناتهه راو و فوج ساباجی بسرکردگی دیوان او بهوانی کالو بتعاقب
مودهاجی تعین شد و بمقامات چند در سواد برهانپور تقرر یافت و بعد چند روز منهیان بعرض رسانیدند
که رگهناتهه راو آنسوی دریای نربدا شده از هولکر و سیندهیه استمداد نموده در پناه ایشان را اندر
اقامت ورزیده است و بلونت راو که بتعاقبش رفته بود باینطرف دریای نربدا فرود آمده است و ظفرالدوله
عبور نموده آنطرف دریا شده است و دهم ربیع الاول بعرض همایون رسید که بهوانی کالو قریب لشکر
مودهاجی رسیده است و فاصلهٔ قلیل مانده و درهمین ایام خبر ملالت اثر انتقال عمده بیگم صاحبه بدستیه
نان بروضهٔ رضوان بعرض اشرف رسید و خاطر اقدس اندوهگین گردید تاریخ رحلت آنقدسیه بعضی

[illegible]

مورخان این مصرعه یافته‌اند مصرع عمده بیکم پیام جنت یافت و در همین سنه لشکر دریابائی باشاره

ساباجی دست خوش تاراجیان گشت و مساة مذکوره کرکجه در پناه هری پندت رفت تفصیل این اجمال آنکه

چون جانوجی بهوسله به نوزده وادی عدم گشت میان مودهاجی و ساباجی غبار منازعت برخاست دریابائی

زن جانوجی بهوسله با مودهاجی متفق شده در پناه رگهناتهه راو که نارایین راو را کشته بر مسند حکمرانی نشسته

بود رفت و ساباجی هنگام سفر برار بارکن الدوله عقد موافقت بست پس از آنکه رگهناتهه راو مصالحت با بندگان حضرت

نموده از حوالی قلعه بیدر برخاست ترنبک راو و غیره سه و از امرای تنبیه ساباجی که باشاره زنار داران پونا در

ملک رگهناتهه راو هنگامه آرا شده بود فرستاد ترنبک راو و غیره با ساباجی متفق شده و استمداد با بندگان حضرت

نموده مجادله با رگهناتهه راو پیشنهاد خاطر خود ساختند و دریابائی هم از رگهناتهه راو دستوری یافته به تعلقه خود رفت

ترنبک راو واسطه تصفیه او با ساباجی شده دریابائی را نیز درین مهم همراه گرفت و هنگامیکه مودهاجی ملک خود

راهی شد دریابائی بهانه هنگامه سپاه برای شخواه عازم تعلقات خویش گشت ساباجی باندیشه آنکه مبادا بار دیگر

با مودهاجی متفق شده هنگامه آرا گردد به ممانعت پیش آمد انجام کار که دریابائی از ممانعت او ممتنع نگشته بیست و

یکم ربیع الاول مستعد روائی گردید ساباجی کمک فوج فیروزی و فوج مرهته بر سرش تاخته لشکر او را دستخوش

تاراجیان گردانید و فوج او متفرق شد و بسیاری مقتول و مجروح گردیدند و دریابائی با معدودی چند راه فرار

پیش گرفته نزد هری پندت رفته مستامن گردید هری پندت بتسلی او پرداخته جراحان برای معالجه مجروحان

فرستاده در باب استرداد اسباب و اجناس او بحضور عرض نمود پذیرا گشته حکم والا به پیدا کردن اسباب

او عز صدور یافت بعد جستجوی بسیار بعضی شتران و گاوان باربردار که اوباشان گرفته بودند پیدا نموده نزد

او فرستادند و چون موسم برشکال نزدیک رسیده بود بندگان عالی برای چهاونی بخجسته بنیاد عطف عنان

عزیمت نمود و بهری پندت بهرکیه را سرپیچ مرصع و ساباجی را سرپیچ و جیغهٔ مرصع مرحمت نمود و بانزان
رخصت عطا فرمود و تعاقب رگهناتهه راو مامور ساخت و بروز دیگر خود بدولت بخیمهٔ سرداران مذکور تشریف
گسترد و آنها دو کشتی جواهر و چند عدد خوانچه اقمشهٔ پوشاک و چند زنجیر فیلان و اسپان از نظر انور گذرانیدند بعد از آن راجا
عالیجاه بصوب خجسته بنیاد باهتزاز درآمد و در اثنای راه کشن راو بلال را سرپیچ و جیغهٔ مرصع و مالای مروارید از پیشگاه حضور
مرحمت شده بجانب پونا و کوپا بای و سکهارام پندت جهت درستی مقدمات رخصت انصراف ارزانی
گشت و چون بحوالی جعفرآباد نزول موکب اجلال شد شرف الدوله بهادر و داور جنگ بهادر دستوری یافته
عازم نیابت خود شدند و در منزل جعفرآباد هنگام کوچ باران بشدت بارید انچنانکه نالهٔ قصبهٔ مذکور طغیان نموده مانع
عبور لشکر ظفر پیکر گردید اکثر لشکریان که در رکاب سعادت بودند پیش از طغیانی ناله عبور نمودند و آنها که عقب ماندند
بانطرف ناله بهزار خرابی شب بسر برده روز دیگر عبور کردند غرض بعد طی مراحل بیستم ربیع الثانی بار دیگر بلدهٔ خجسته بنیاد
بنزول موکب جاه و جلال رونق تازه پذیرفت مقربان رگهناتهه راو که با کارپردازان پونا ساخته بودند مزاج
رگهناتهه راو بر سر آن آوردند که مهابت جنگ را مرخص نماید چنانچه مهابت جنگ از دست او مخلصی یافته بیست و ششم
ماه مذکور ملازمت [illegible] سرمایهٔ بهجت و مباهات اندوخت و اعیان دولت نذور تهنیت گذرانیدند و تا سه روز
شادیانهٔ تهنیت نواخته شد و بعد چندی منهیان بعرض رسانیدند که محمد یوسف کمیدان برگشته بخت بدست
لشکریان پونا گرفتار گشته بسیاسا رسید و ساهو باپا که برای مقابلهٔ مودهاجی رفته بود بتیر تفنگ از پا درآمد بنابرین حشمت جنگ
برادر رکن الدوله برای ضبط نمودن تعلقش از حضور مامور گشته مرخص شد و نیز خبر رسید که رگهناتهه راو با استظهار
بهونسله و سندهیه مستعد جدال و قتال شده است پس بندگان عالی خلعت و جواهر بمشیر الملک بهادر ناظم خجسته بنیاد
مرحمت نمود و بحراست شهر مامور ساخته بعزیمت تنبیه رگهناتهه راو از خجسته بنیاد نهضت نمود و تا پایهٔ ترکیبیا

الغره

وغیره کارپردازان پونا را بخلعت و جواهر مباهی ساخته به تنبیه رگهناتهه را و مامور نموده کارپردازان مذکور حسن
تدبیر میان رگهناتهه را و هولکر و سندهیه جدائی انداختند چنانچه رگهناتهه را از هولکر و سندهیه متوهم شده
در پناه کلاه پوشان انگریز به بندر سورت رفت و اینهم بطول انجامید و تفصیل این بعد ازین بزبان قلم داده
خواهد شد و بعد فرار رگهناتهه را بسمت سورت باستدعای رکن الدوله رایات نصرت آیات برای تنبیه مودهوجی
که سر بشورش برداشته بود با هتر از آمد بعد وصول نبرحد ایلچپور متصل قلعه انبر نزول اجلال شد ظفر الدوله
حسب الحکم بمحاصرهٔ آن قلعه پرداخت قلعگیان مستامن گشته بعد سه روز قلعه را تسلیم اولیای دولت نمودند
و درین آوان سانحهٔ غریب رو داد تفصیلش آنکه رکن الدوله بعد فتح قلعهٔ انبر ظفر الدوله را برای درستی جواب
و سوال مصالحت بجانب مودهاجی فرستاد چنانچه مشار الیه بفاصلهٔ دوازده کروهی بدانصوب رفته فرود آمد
پس از آن بتاریخ ششم شهر صفر سنه هزار و یکصد و هشتاد و نه هجری لشکر فیروزی از آن مقام نهضت فرمود
و شرف الدوله برادر رکن الدوله برای آوردن کاهی از لشکر جدا شده بسمتی رفت و بعد رونق افزا شدن منزل
معین رکن الدوله بحضور آمده شروع بعرض بعضی مقدمات نمود که فیضو نام کاردی ملازم سرکار از زمرهٔ کاردیان
رسالهٔ ابراهیم خان رساله دار احتشام زخم کتار جگرخوار بجانب یسار رکن الدوله رسانید که فواره خون از آن روان
گردید مقربان حضرت بضرب شمشیر آن کاردی را مجروح ساخته بقتل رسانیدند و پیش از قتل نامبرده هر چند از او
پرسیدند که اقدام برین امر چرا کردی و بگفته که کردی هیچ نگفت و مزاج اقدس ازین سانحه قرین
ملال گردید و جراحان برای معالجه تعین شدند تا یکساعت رکن الدوله باستقلال بکمال ادب در حضور نشسته
کلمات خیرخواهی و سفارش وابستگان خود بعرض رسانید چون کارش قریب باتمام رسید در پالکی کهنا آورده
یعنی پرده پوش خوابانیده بخیمه اش روان فرموده به بند و بست دولتخانه پرداختند رکن الدوله پیش از رسیدن

بجمیع خود جان بحق تسلیم نمود و روز دوم آن که روز جمعه بود بموضع نیر در تکیه درویشی بزمین سپرده بود چندی
نعش او را از آنجا برآورده بدامن کوه شریف مشهور بکوه مولا علی که تخمیناً شش کروهی حیدرآباد است
آورده مدفون ساختند و پس از یکروز از فوت او بندگان عالی بخیمه شرف الدوله برادر رکن الدوله تشریف
فرموده بکلمات مراحم و تسلی جراحت دلش را مندمل ساخت و جمیع رفقا و وابستگان رکن الدوله را از عزت
و آبرو نگهداشت و جاگیر شرف الدوله وغیره را بحال گذاشت و چون غلام سید خان مدارکار حضور گردید با
شرف الدوله که سید و محسن او و انچنانکه در عهد رکن الدوله بخلاف مرضی برادر خویش او را در پناه خود جا داده
رعایتها کرده بود دیگر و انچنانکه معلوم همگنان است ازینجهت راست گویان لطیفه سنج وقتیکه او از پیشگاه حضور بخطاب
مشیر الملک مخاطب گشت گفتند که غلام سید خان احق باین خطاب است چراکه از شمره قدم پیشتر است فصل

دویم در بیان وقایعیکه بعد کشته شدن رکن الدوله تا ورود موکب منصور بحیدرآباد پس انتزاع قلعهٔ رنل از دست احتشام جنگ خلف ظفر الدوله رو داد آورده اند

که بتاریخ چهارم ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و نه هجری مودهاجی بهوسله و رگهوجی بهوسله با
کارپردازان خود باستصواب ظفر الدوله عازم ملازمت حضور شدند شرف الدوله و وقار الدوله حسب الحکم
حضور باستقبال شتافتند سرداران مذکور بعد احراز شرف ملازمت بعطای خلعت و جواهر و شمشیر و دیگر
فیل و کارپردازان او بعنایات سرپیچ مرصع عز اختصاص یافته مرخص گشتند و هفتم ماه مذکور خود بدولت
بدستور مستمر برای بازدید بخیمه سرداران مذکور رونق افزا شدند و آنها دو کشتی جواهر و چهار کشتی پوشاک
و اسپ و فیل از نظر انور گذرانیدند و روز دویم آن نیابت صوبه داری ایلچپور بنام صاحبزاده عالیجاه تفویض یافت
و اسمعیل خان پنی که پیش از کشته شدن رکن الدوله بحکم حضور بارادهٔ آستان بوسی از ایلچپور برآمده بنزدیک

دان

لشکر فیروزی بفاصلهٔ یک و نیم کروه فرود آمده بود بپاس خاطر ضابطه جنگ که در آنوقت از کشته شدن ۳۰۲۰
رکن الدوله فی الجمله متوهم شده بود و جمعیت شایسته همراه و عداوت با اسمعیل خان و فصل معاملت
مودهاجی با و تعلق داشت بهرام جنگ و فتحمند خان وغیره معتمدان را فرستاده پیغام داد که صوبه داری ایلچپور
بنام صاحبزاده عالیجاه مقرر شده و فقط بالاپور بعنوان جاگیر برای شما تقرر یافته لازم که ایلچپور را خالی کرده
باولیای دولت تفویض نمایید و ملازمت بتوسط ضابطه جنگ اصلح و مثمر فواید است افغان اجل گرفته از
اطاعت امر خداوندی سر پیچید و ضابطه جنگ از سرتابی او بغیظ آمده بحضور عرض نمود که شقیه آنجهالت کیش
مغرور برزمست همت والا لازم عرض او بمعرض پذیرائی رسید چنانچه دهم ماه مذکور ضابطه جنگ را حکم تادیب او
شده و دیگر سرداران و رساله داران را حکم شد که مثل همیشه هوشیار و مستعد پیکار باشند ضابطه جنگ که تشنهٔ
خون او بود و بمجرد این حکم با ساز و سامان بسیار و توپخانه سرکار بعزم پیکار جانب او شتافت بندگان عالی برای
پشت گرمی ضابطه جنگ فیل عماری خاصه طلبداشته مستعد شدند و اسمعیل خان که با جمعیت قلیل از ایلچپور
آمده بود در آنوقت رو تافتن از مقابلهٔ ضابطه جنگ و با ایلچپور معاودت نمودن بنا بر نشهٔ تهوری عار دانسته
سوار اسپ شده شمشیر در دست گرفته با معدودی چند بر لشکر ضابطه جنگ پروای جان خود نکرده پروانه دار دوید
و از زنجیرهٔ توپخانه درگذشته نزدیک هودج ضابطه جنگ رسید در آنوقت عجب تزلزل در لشکر ضابطه جنگ
افتاد و بزخم تیر و تفنگ و سنان بیطاقت شد تا اینکه مرگ دار او را درمیان گرفته سرش از تن جدا ساخته
بحضور فرستادند ضابطه جنگ نذر این فتح بحضور گذرانید و بعد ازین بندگان عالی بتاریخ دوازدهم ماه مذکور در
سواد ایلچپور پرتو نزول افگندند و زیارت شاه رحمان قدس سره بتقدیم رسانیدند و ظفر الدوله را بعنایت تکمه جیغه
شمشیر با علی بند و منصب هفت هزاری پنجهزار سوار و خطاب مبارز الملک بهادر سرفراز نمودند ظفر الدوله برای

تالیفِ خاطر پیر اسمعیل خان صلابتجان و بهلول خان حسن سعی بتقدیم رسانید چنانچه بندگان عالی آن دو را
بحضور طلبیداشته بعطای سرپیچ مرصع و جاگیر و منصب نواختند و نوزدهم آنماه بهرام جنگ را به نیابت
عالیجاه بهادر بحراستِ ایلچپور و متصدیگری محالات برار و سید مکرم خان را بدیوانی صاحبزاده عالیجاه با عهده
اتالیقی سرفراز ساختند و درین ایام بعرض رسید که هریرام پهرکیه رکنات را و را بعد جنگ صعب بهزیمت
داد و نیز خبر رحلتِ میر الملک حیدر یار خان معروضِ حضور گردید و بعد از آن موده ماجی بهوسله را سرپیچ مرصع
بدستِ مبارک خود بسته و بهرام جنگ را که جهتِ حراستِ ایلچپور تعین شده بود با بدان رخصت و سرپیچ
مرصع و جیغه و صلابتجان و بهلولخان را ورقم سرپیچ مرصع و با بدان رخصت مرحمت نموده عنان عزیمت بصوب
خجسته بنیاد معطوف نمودند و بعد طی مراحل بتاریخ دوازدهم جمادی الاولی رونق افزای بلده مذکور شد در باره دیگر
مونسخان مرحوم نزول اجلال فرمود و ظفرالدوله که بکمترل عقب لشکری فیروزی می آمد نیز داخل بلده شده
در لوتله و حویلی شاهنواز خان مرحوم فرود آمد و در ایام جهانبانی موافق معمول مستمر بروضه منوره جهت زیارت
بزرگان آنجا و خلد مکان و مغفرتماب و نواب شهید تشریف فرما شدند و در کاغذ واره ظل توجه گسترده
بکاغذ ساران حکم عالی شرفِ نفاذ یافت که کاغذیکه طولش یکذرعه و دوگره و عرض پانزده گره و نهایت
خوش قلم و مهره دار و هیچ کاغذ زیبا و بابت شده باشد بسازند و آنرا موسوم بنظام علیخانی کنند و از جیب خاص بدست اشرفی
آنها انعام شده و بعد از آن بسیر دولت آباد متوجه شده زیارت سانگری سلطان که مرقدش در بالا حصار
است بعمل آوردند و شانزدهم جمادی الثانی محمد امجد خان را که از اقربای قریب تیغ جنگ بهادر میشود بر ساله داری
سر امتیاز بخشیدند و غره رمضان المبارک از نوادرات فرنگ مثال گهریال و بنگله و صندوق زرالماله که بمبلغ لک روپیه
خریده نموده بودند اذن عام داده بتماشای آن وضیع و شریف را نواختند و مسرور ساختند و در همین ایام

کامی.

بعرض رسید که راجه دیوچند دیوان شجاع الملک متصل قلعهٔ بلهاری با فوج حیدرعلیخان مصاف آراسته
و جراحتهای کاری برداشته اسیر گشته فوت شد و لشکرش بغارت آمد و کاغذ گذاشت محالات بست و چکلهٔ سه
ارکاندا پور و بیضا پور و چالنه و موگلی پتن معه قلعهٔ دولت آباد که جهت اعانت در تنبیه رگهناتهه راو قرار یافته
بود سکهارام وغیره کارپردازان سوای مادهوراو پندت پردهان که فرستاده بودند از نظر انور گذشت

ذکر وقایعیکه بعد رفتن رگهناتهه راو در پناه سرداران انگریز بمعرض وقوع آمد

چون رگهناتهه راو در پناه سرداران انگریز رفت اهل پونا از تعاقب او عنان تافتند و بحیدرعلیخان
بدست آویز نوشتهٔ رگهناتهه راو ملک سرا و قلعه و دهاروار وغیره را متصرف شده از راه تمرد پیشکش موافق
قرارداد نمی فرستاد نوشتند که رگهناتهه راو که بر مسند پیشوائی متمکن نشده بود نوشتهٔ او اعتبار ندارد ملک
سرا وغیره باید گذاشت و بدستور مستمر ارسال پیشکش باید نمود و متعاقب آن هری پندت را بر سرش
فرستادند چنانچه مشارالیه بدانسمت رفته بحیدرعلیخان آویخت درین ایام میان مورو پهرنویس و بالاجی پندت
غبار مخالفت برخاست هر یکی ازین هردو میخواست که بلاشرکت صاحب اختیار باشد هولکر بجانب پهرنویس
و سندهیه جانب بالاجی پندت شدند و هر یک در فکر آن شد که دیگری را به تقریب ضیافت وغیره مقید سازد
اما بالاجی پندت نظر بر یکه هری پندت پهرکیه که با او موافقت داشت به مهم حیدرعلیخان رفته بود مکنون ضمیر خود
در تعویق انداخت و مورو باستظهار هولکر اراده کرد که بالاجی پندت را بحیلهٔ ضیافت طلبداشته مقید سازد
بالاجی پندت برین معنی آگهی یافته بخود داری پرداخته بهری پندت پهرکیه و مهداجی سندهیه نوشت که خود را
زود رسانند وگرنه مورو پندت مرا اسیر میکند و خود را معطل محض ساخته بخوشامد و چاپلوسی مورو پندت را
فریفت انچنانکه خیال قید او از دل مورو پندت بدر رفت تا آنکه روزی بالاجی پندت بخانهٔ مورو رفته بکمال

 جوشش و اخلاص پیش آمد در آن وقت هولکر هر چند مقید گردنش ایما نمود که این قابوی وقت را از دست نباید

داد و الا ندامت خواهی کشید و آن وقت ندامت سود نخواهد بخشید اما مورو بظاهر واری او فریب خورده

سخن هولکر نشنید و آن صحبت بکمال خوشی ظاهر منقضی گردید بعد یکماه که سندهیه و هری پندت بهرکیه که

باحیدرعلیخان بر همین قدر قرار او که زر واجب الادا تا آخر سال رسانیده خواهد شد مصالحت کرده مورو نیز رسیده بود

بالاجی پندت با سندهیه گنگاش کرده و به تطمیع او را از ان خود ساخته بر سر آن آورد که مورو را مقید باید کرد

چنانچه چند روز او را غافل ساخته روزی بتقریب ضیافت طلبداشته مقید کردند و چون هولکر دید که مورو پندت

بهر نویس از بیخردی سخن من نشنید و بالاجی پندت مرد فهیم است و پیه او از جهت اعانت سندهیه و هرکیه

سنگین مواقفت با بالاجی صلاح وقت دانسته عهود و مواثیق درمیان آورده بپارسش پرداخت و اتحاد

لس بولند یکدل شدند و بالاجی پندت برای مزید تالیف مهداجی سندهیه سوای ما دهورا و را در کنار او انداخت

و قریب هشتاد هزار سوار فراهم آورده برای مقابله سرداران انگریز روانه ساخت و خود با سوای ما دهوراو

از قلعه پونه برآمده داخل پونا شد سرداران مرهته نخست بصاحبان انگریز پیغام دادند که رگهناتهه راو وارث

ملک را ناحق گشته در پناه شما رفته است او را از خود جدا بنهید و نزدیک ما روانه سازند آنها در جواب گفتند

که رگهناتهه راو سردار قدیم و سردارزاده و وارث ملک است و شما که نوکران او هستید باهم اتفاق نموده او را

بیدخل ساخته و بطفل نامشخص را بنام پسر نارایین خوانده بر مسند ریاست نشانیده اید و او از تعدی شما بناه

بما آورده است ممکن نیست که پناه گرفته را حواله شما نموده شود معهذا از همین معامله بکمپنی اطلاع داده میشود هر امری که

از آنجا حکم خواهد شد بدان موجب بعمل خواهد آمد تا رسیدن جواب منتظر باید بود و گرنه ما هم مستعد بحکم سرداران

مرهته با استماع این جواب شروع بجنگ و زد و خورد نموده‌اند و سر شوخی بر داشتند و چهار پلتن فرنگی که از بندر بمبئی آمده

ادا

بود با جمعیت سورت ملحق شده بمدافعهٔ افواج مرهته پرداخت وایجنگ تا هشت ماه کشید و هیچکس از جانبین
مقابل خود را نتوانست که مستاصل کند تا اینکه دو پلتن دیگر از بمبئی برآمده در سنه هزار و یکصد و هشتاد و نه
هجری قلعهٔ سالستی را که در تصرف مرهته بود در عرصهٔ چهار ساعت بخوبی بتصرف خود آوردند و چهار هزار کس
از مرهته را که در آن قلعه بود بیرون کردند پس از آن رگهناتهه راو و بالاجی پندت مراسلات پیش مستر هستینگس مذکور
در کلکته فرستادند و مضمون مراسله هر جانب اینکه حق بطرف ماست و دیگر ناحق مناقشه می کند مستر هستینگس بعد
ملاحظه مراسلات هر دو جانب مستر جان اپتن را جهت دریافت معاملت این کرده بپونا فرستاد و ببالاجی پندت
نوشت که از اینجا این مرسل شده او معامله را دریافت کرده آنچه حق است خواهد نوشت چنانچه مستر مذکور در
سال مزبور وارد پونا شده با اعیان آنجا در خور دانها در جذب قلوب او و اظهار حقیقت خود دقیقه فرو گذاشتند
مستر مذکور بپاس خاطر اعیان پونا خلعت و جواهر از جانب کمپنی بسوائی ماده هوراو داده بنای کار برین گذاشت
که در خدمت مستر هستینگس بکلکته رفته و حقیقت حال اظهار نموده سر رشتهٔ موافقت با شما مستحکم میسازم و اعیان
پونا از خلعت و جواهر و نقد او را خوشدل ساخته و سیو کرام نام را از طرف خود وکیل کرده همراهش بکلکته فرستادند
رگهناتهه راو اینمعنی را دریافته مکاتیب مشتمل بر موافقت و آشتی بهولکر و سندهیه وغیره سرداران پونا نوشت
سندهیه و هولکر وغیره سوای هری پندت پهرکیه عرایض بکمال عقیدت نوشتند که ما بدل و جان نوکر
و خواهان ریاست آنخداوند نعمت ایم هرگاه آنخداوند نعمت بذات خود تکلیف داشت فوج نموده یا فوج فرنگ
همراه گرفته متوجه اینجا خواهند شد ما بندگان شرف اندوز ملازمت گشته بالاجی پندت وغیره مخالفان را
اسیر کرده در حضور حاضر خواهیم ساخت رگهناتهه راو از مضمون خطوط سرداران مذکور حاکم بمبئی و سورت را
آگهی داده درخواست کمک نموده خطوط مسطور را معه تحائف بصحابت انکت راو و هنونت راو بوساطت

رتن جی پارسی بولایت انگلیس روانه کرد که از آنجا احکام بنام حاکم بنگاله و بندر بمبئی درباب اعانت خود بیارد
و ملا فخرالدین سوداگر باقی روانگی اینها شد چون جهاز اینها بجده رسید اتفاقا حاکم آنجا جهاز را گرفته هدایا و تحایف
و خطوط را از دست ایشان انتزاع نموده و بجان رهائی داده بی نیل مقصود باز گردانید حاکم بندر بمبئی مستر کرنیک
و مستر هوم را با جهاز پلتن کار آزموده برفاقت رگهناتهه راو نامزد کرد و مستر استول را سرخیل الجماعه نموده گفت
که اگر در جنگ عهده برآئی خود ببیند مبادرت نماید ورنه بمحافظت خود پرداخته جنگ بی اطلاع ما نگذارد و در روز رخصت
رگهناتهه راو را یکمالای مروارید و یک سرپیچ مرصع و چهار لک روپیه نقد تواضع کرد چون اینخبر به پونا رسید از آمد
جمعیت فرنگ تزلزل تمام در پونا افتاد کارپردازان پونا جاها خالی کرده از الف و همه پرساخته در فکر آن شدند
که هرگاه فوج اشتبار فرنگ نزد پونا رسد بدست خود پونا را آتش زده بطریق قزاقی پیش آیند و هری پنت
و سندهیه با افواج خودها که قریب یک لک و هشتاد هزار سوار بود از پونا کوچ کرده آنطرف گهات بار او
سد راه فوج فرنگ رفته فرود آمدند چون فوج اشتبار فرنگ شروع بسردادن توپها نمود و چندکس از
سرداران نامی مرهته کشته شدند هراسان گردیده و گهات را خالی گذاشته راه فرار پیش گرفتند و چندکس از
سرداران مرهته که خطوط موافقت برگهناتهه راو نوشته بودند با وجود پیوست رگهناتهه راو با جمعیت فرنگ و
پانصد سوار مغلیه که از قدیم ملازم او بود فوج مرهته را زده زده نزدیک تلیگاون که دوازده کروهی از پونا است
رسید در آنجا از چهار سوا افواج مرهته هجوم آورده فوج فرنگ را مرکزوار در میان گرفت و قوم مرهته شروع
بسردادن توپهای طولانی نمودند قضا را از گوله توپ طولانی کار مستر مذکور که سرخیل بود باتمام رسید و پای استقامت
لشکریان بلغزید با وصف این مستر کرنیک و مستر هوم قدم جلادت افشرده با اندک یورش تلیگاون را گرفتند
و فوج مرهته بمحاصره پرداخت و آمد رسد غله مسدود ساخت آخرالامر سرداران انگریز بتنگ آمده زنهار خواه شدند

لهذا

سندهیه درمیان آمده رگهناتهه راو را از ایشان گرفته پیش خود نگهداشت و از سرداران انگریز نوشته گرفت
که کاغذ گذاشت ساشتی و بندر سورت آنجا رفته بهر کمپنی درست کرده ارسال دارند بعد گرفتن نوشته مذکور
آنها را رهائی داد و از بالاجی پندت سند کالپی جاگیر نهه لک روپیه بهر سوائی مادهوراو برای رگهناتهه راو گرفته شش هزار
سوار از فوج خود همراه او کرده بصوب کالپی رخصت داد هرچند بالاجی رگهناتهه راو را از او طلب کرد بدست او
نداد و بالاجی هم بنابر صلاح وقت که کارهای عمده بصواب دید و اعانت او متمشی میشد اغماض را کار فرموده
و سندهیه را اشاره بقید کردن سکهارام نمود چنانچه روز دیگر سندهیه سکهارام را بتقریب کنکاش در خیمه طلبیده داشته
و سنگهر ساخته حواله بالاجی پنڈت نمود بالاجی پنڈت او را بقلعه جارکده که بسمیّت هوای آنجا مشهور است فرستاد
دو سال در آنجا ایام زندگی بسر برده ازینجهان درگذشت بعد قید سکهارام کنیش پنڈت نامی را با باباجی و سبنهاجی
که از کارپردازان سندهیه بودند با نقل نوشتجات مستر کرنیک و مستر هوم پیش گورنر بمبی فرستاده حسب القرار
درخواست کاغذ واگذاشت ساشٹی وغیره نمود گورنر مذکور ایشان را در مکان لایق فرود آورده مستفسر کیفیت گردید
بعد دریافت کیفیت حال جواب داد که اسیر شدن سرداران امر تازه نیست اتفاقاً اینچنین شکست رو داد گمان نکنند
که هر دفعه اینچنین معامله خواهد شد و نوشته اسیران که جهت رهائی خود جبراً نوشته اند دستاویز نمی شود و بصاحبان
امکنه مذکور مقام واگذاشت نمایند اگر خالی کرده بدهند بگیرند تا و اسیران و صاحبان امکنه همه نوکر کمپنی اند و بر کار خداوند نعمت
خود سرگرم نوشته یک نوکر بنوکر دیگر موثر نمی شود و درین باب حکم کمپنی باید و رگهناتهه راو که همراهی فوج سندهیه بکالپی
روانه شده بود بعد قطع مراحل چند نربدا عبور کرده و در کالپی بودن و در دست سندهیه اسیر ماندن ناگوار مزاج
خود دیده فوج سندهیه را غافل ساخته با مردم خود راه بندر سورت گرفت و در سه روز به یلغار آنجا رسیده گورنر
بندر سورت از آمدن خود اطلاع داد گورنر در باغ دلکشا او را فرود آورده بگورنر بمبی نوشت گورنر مذکور بوکلای اهل پونا

که در بمبئی بودند ازین ماجرا آگهی بخشیده آنها به موکلان خود نوشتند بالاجی پنڈت و سندهیه به گورنر بمبئی زعیم نمودند
که چون رگهناتهه را و را سرداران شما حواله ناکرده بودند او بار دیگر گریخته آنجا رفته است باید که او را حواله ما نمایند
گورنر جواب داد که رگهناتهه را و بدون طلب ما خود بخود آمده است حالا رفتن از اینجا موقوف بر استرضای اوست
درین اثنا سندهیه برای شادی زنار بندی پسر خود از پونا رخصت گرفته جانب اوجین رفت و از آنجا متوجه گوالیار
گردید و مهاکلر در موضع بابب کانون که دوازده کروهی پونا است اقامت ورزید و جواب و سوال حواله نمودن رگهناتهه راو
معرفت راماجی تپل تا شش ماه درمیان بود آخرالامر وکلا مایوس شده از بمبئی برخاسته نزد موکلان خود آمدند
او از بمبئی جمعیت سه پلٹن به سرکردگی یکی از قوم انگریز به سورت فرستاده حکم کرد که گجرات را مسخر سازند چنانچه در عرصه
هفت روز بگجرات رسیده در چهار ساعت گجرات را تسخیر نمودند مردم مرهته یکهزار عرب و دو هزار از قوم دیگر که
اندرون شهر گجرات بودند زنهار خواستند آنها را امان جان داده معه یراق بدر کردند قرین این حال مستر هستین دو
پلٹن کار آزموده همراه کرنل کاڈر باتفاق عبدالرحمن خان افغان که از نزد آصف الدوله ناظم صوبه اوده طلب داشته بود
به بندر بمبئی روانه ساخت باستماع این خبر اهل پونا اندیشناک گشتند هرچند بالاجی پنڈت برای سد راه اینها شدن به سیله
نوشت مفید نیفتاد و جمعیت مذکور به بندر سورت رسید و کرنل کاڈر با گورنر بمبئی ملاقات کرده و مجلس کنکاش ترتیب
داده جنگ با اهل پونا قرار داده برگهناتهه را گفت که صاحب دراینجا تشریف دارند من تن تنها انصرام مهام را انجام
میرسانم چنانچه چهار پلٹن با جمعیت عبدالرحمن خان و بیست و پنج ضرب توپ بسمت پونا روانه شد و بالاجی پنڈت
وغیره در فکر ارسال مراسلات بصاحبان بنگاله و بندر بمبئی و جانب ولایت انگلیس شدند و درهمین اوان
حیدرعلیخان بهادر با رکات رسیده خطوط بنام سوائی مادهو راو و بالاجی پنڈت و هری پنڈت پهرکیه
با پانزده لک روپیه نقد و سیزده زنجیر فیل و جواهر چهار لک روپیه مصحوب نور محمد خان به پونا ارسال داشت نور محمد خان

یکی از

پیش از رسیدن خود جوزی هرکاره فرستاده از چگونگی احوال اطلاع داد و از جهت اهل پونا در فرستادن نامه‌ها
بجانب ولایت توقف کردند تا اینکه نور محمد خان به پونا رسید بالاجی پندت و هری پندت و راستی و کشن راو
دهولکر بدربار پندت پردهان آمدند و سوای مادهورا و راکه در آن وقت بحباله شده بود در مسند نشانیدند و ایلچی مذکور
پیش از آنکه بدربار بیاید گفته فرستاده بود که اگر سوائی مادهورا و تعظیم من خواهد برخاست بدربار خواهم آمد و الا دیدن
بالاجی پندت و سوال و جواب با ایشان کافی است و بالاجی پندت قبول کرده بود و بمجرد رسیدن نور محمد خان
بدربار سوائی مادهورا و تعظیم برخاست و همه سرداران نیز بتعظیم برخاستند خانمذکور خریطه خطوط را با نذر از نظر سوائی
مادهورا و گذرانید بالاجی پندت خریطه را حواله نارائن راو منشی نمود و گفت که بآواز بلند بخواند تا همه سرداران
بشنوند ملخص مضمون خطوط آنکه این خیرخواه محض برای درستی کار سرکار پندت پردهان بسرداران انگریز رنجیده است
این خیرخواه را از آن خود دانسته بمشارکت دوستدار در مصالحت با کلاه پوشان نزنند و منتظر اخبار تردد دوستدار
باشند که امید از فضل حق چنان است که او شان خود بخود پیغام مصالحت خواهند کرد و هرگاه از جانب ایشان
پیغام صلح آید این دوستدار را نیز شریک صلح خود سازند از این قبیل کلمات بسیار نوشت بعد اصغای مضمون مراسلات
بالاجی پندت گفت که ما را هم خوشی خاطر نواب بهادر منظور است و فی الواقع که قصد ایشان برای همین محض برای
درستی کار سرکار پندت پردهان است ان شاء الله تعالی تا بقای حیات در دوستی همدیگر تغیر راه نخواهد یافت و امری
خلاف مرضی همدیگر هرگز بظهور نخواهد رسید بعد از این زر پیشکش و جواهر و افیال روبرو آوردند چون با هری پندت ترکیه
قرار سی و دو لک روپیه سالیانه بعمل آمده بود و مطابق آن بعمل نیامد نور محمد خان که آدم فهیم و چرب زبان بود در ابتدای
مکالمه بر زبان آورد که بالفعل آقای ما بر مهم سرکار سرگرم اند و بیشتر اخراجات زاید لاحق حال شده و الحال از جانبین
دوستی دوام صورت پذیرفته پانزده لک روپیه سال بسال واصل سرکار پندت پردهان خواهد شد قبول باید فرمود

۳۲۹ و بالاجی پنڈت باقتضای صلاح وقت قبول نمود و بعد از آن خان مذکور پنجهزار سوار از بالاجی پنڈت بطریق کمک که
در جنگ شریک حیدر علیخان بهادر باشند درخواست نمود و گفت که وجه خوراک آنها از سرکار بهادر خواهند رسید
بالاجی جواب داد که بالفعل خبر آمد آمد کرنل گاڈر در پنجا گرم است بعد دفع جمعی البته فوج مطلوب تعین کرده خواهند شد
و بعد از آن ایلچی حیدر علیخان را رخصت نموده در حویلی لایق فرود آوردند و شروع بتالیف سرداران خود نمودند
و هری پنڈت پهرکیه که در خوش بیانی و تالیف قلوب ید طولی داشت با سرداران مخاطب شده گفت
که این ریاست از شماست وقتیکه راو صاحب بزرگ خواهند شد بدستور با هورا و قدر شمایان خواهند داشت
و بخدمات عمده مامور خواهند ساخت اینوقت جانفشانی نهایت قصور در جنگ نخواهند کرد بردی افواج فراهم
خواهند آورد و در وقت ماهورا که بهر سوار بست و پنج روپیه در ماهه میرسید الحال که بنابر حدوث فساد
و هنگامه محاصل ملک رو بکمی آورده توقع از کرم صاحبان است که به نصف آن راضی شده ره نورد طریق
رفاقت شوند غرض همه را متفق و راضی ساخته تا مقام چنجور که نهه کروهی از پونا است بهئیت مجموعی رفته فرود
آمدند و پرسرام بهاو را هم از قلعه مرچ طلبداشتند و چون شنیدند که کرنل گاڈر از راه بندر بسمئی می آید
بالاجی پنڈت سه هزار پیاده را همراه راکهو کهوڑلوله جانب بندر مذکور و هری پنڈت پهرکیه را با پنجاه هزار سوار
و هولکر را با جمعیت بست هزار سوار باتفاق هری پنڈت پیشتر بسمت کهاٹ روانه ساخت و از فوج هری پنڈت
و هولکر جمعیت بست هزار پایین کهاٹ شده سرراه کرنل گاڈر بستند کرنل گاڈر از بمبئی برآمده اول بندر بسی
را مفتوح ساخته و در آنجا تهانه خود قایم کرده راه پونا گرفت و آنکه مرهٹه را که سرراه بودند می گرفت و جمعیت
آنها را منتشر می ساخت تا آنکه مرهٹه را زده زده بکمال استقلال پایین کهاٹ رسید و یکپهر شب باقی مانده
اول دو توپ معه دو پلٹن همراه گرفته بالای کهاٹ برآمد و افواج مرهٹه را یارای آن نشد که حایل شوند و عقب

۱

او باقی پلٹن ها با توپ و سامان بالای گهاٹ برآمده قایم شدند و ازینطرف گهاٹ هری پنڈت و هولکر
با جمیع سرداران مرهته در خبرداری خود کوشیدند بالاجی پنڈت باستماع اینخبر مترود شده سوای مادهو راو را
بقلعه پورندهر فرستاد و خزانه و جواهر برلوه کده روانه ساخت و شهر پونا را بقصد آنکه بروقت آتش دهد از مردم
خالی کرده بهیزم و الف پر کرد و الغرض درین اثنا نوشتجات گورنر کلکته به گورنر ممبئی رسید که حیدر علیخان
سر شورش بر داشته است و ازینجا برای شبه او فوج روانه کرده شده و چون سوائی مادهو راو مکرر خطوط
آشتی نوشته است باید که بالفعل جنگ با اهل پونا موقوف داشته تمام جمعیت کرنل کاڈر را بتعجیل هرچه تمامتر
بر جهازات روانه مدراس نماید گورنر ممبئی بجنس نوشته کلکته را نزد کرنل کاڈر فرستاده نوشت که بهر مکان
که رسیده اند از همانجا برگردند بنابرین کرنل کاڈر از آنجا بممبئی برگشت و از ممبئی جمعیت خود را بر جهاز جانب پٹن چینیا
روانه ساخت اگرچه هنوز صلحنامه نوشته نشده بود ولیکن بنابر رفتن کرنل مذکور اهل پونا را فی الجمله دلجمعی حاصل شد
بنابرین بالاجی پنڈت حسب القرار پنجهزار سوار بکمک حیدر علیخان فرستاد و جمعیت مذکور همراهش بود تا اینکه
در سنه هزار یکصد و نود و سه هجری خبر رحلت حیدر علیخان و رفتن ٹیپو بصوب بدنور بگوش بالاجی پنڈت
رسید پس افواج متعینه خود را طلبداشته استفسار حالات ٹیپو نمود و نور محمد خان را طلبیده گفت آنچه شدنی
بود شد الحال که ایالت بذات ٹیپو تعلق گرفته است باید که در جنگ اهمال نکنند و احتیاط خود مرعی
دارند و خریطه مکتوب مشعر تعزیت و تهنیت و اظهار آشتی و موافقت با خلعت ماتمی باستصواب خان مذکور
مصحوب دو جوڑی هرکاره پیش ٹیپو روانه نمود و نور محمد خان که مرد دانا بود از جانب خود به ٹیپو نوشت که
بهادر مرحوم نظر بر مآل اندیشی و صلاح دولت خود با سرداران مرهته طریق مصالحت پیموده مبلغی سالیانه
مقرر نموده الحال اگر آنخداوند نعمت هم سالک مسلک بهادر مرحوم خواهند شد موجب صلاح دولت

است و این دولتخواه اشتیاق حضور دارد و توقع از کرم خداوندی آنست که کسی دیگر برای این کار مقرر و انعقاد
در حضور طلب کرد و تتمه بعد اطلاع بر مضامین مراسلات بالاجی پنڈت نوشت که نواب مغفرت منزلت
برای درستی کار سرکار پیشوا بجنگ سرداران انگریز متوجه شدند و اجل فرصت نداد که این کار را
با تمام رسانند الحال که این امر به دستدار تعلق گرفته است موافق رویهٔ نواب مرحوم این دستدار
را درستی کار سرکار منظور لهذا تا حال بجنگ سرداران انگریز اشتغال دارد و درین ولا که از جرامی و فساد اندیشی
غلامی ایاز نام ملک بد نور بتصرف کلاه پوشان رفته بنابرین توجه این دستدار بدان سمت ضرور افتاد
توقع از کرم مشفقان آنکه نظر بر خدمت گذاری و خیرخواهی نواب مرحوم دارند و دستدار بالفعل فوج سنگین برای
کمک روانه نمایند که باتفاق همدیگر ملک خود از دست دشمنان مستخلص نموده شود و بعد از آن هرچه ایما خواهند شد
بعمل خواهد آمد و اگر اراده صلح با سرداران انگریز منظور خاطر گرامی باشد بی شرکت و استصواب دستدار
سوال و جواب مصالحت در میان نخواهند آورد و نخواهند گذاشت و قلمی نمود که بالاجی پنڈت بگویند اگر بهادر مرحوم با سرداران
انگریز بجنگ نمی پیوستند صاحبان اسکونت در پونا بل در دکن دشوار بود با وصف چنان سعی و بذل جهد برای آسایش
کا سرکار پیشوا فوج را که برای اعانت فرستاده بودند طلب نمودند شد آنچه شد الحال باید که بنای آشتی و موافقت
را با رسال فوج جهت کمک استحکام بخشند و بودن آنجان عقیدت نشان در پونا موجب درستی کار سرکار است
بیصد روپیه بر ماهیانهٔ آن عقیدت کیش افزون نموده شد لازم که بخاطر جمع آنجا بوده سرانجام امور مرجوعه باید داد
خانه گور بیجر و ورود مراسلات پیش بالاجی پنڈت رفت و نائب آقای خود رسانیده مطالب مرقومه را بحسن تقریر
ادا نمود بالاجی پنڈت در جواب گفت که هنوز مصالحت با سرداران انگریز قرار نیافته فی الحال روانگی فوج صلاح وقت
نیست و مراتب دوستی با آقای شما منظور خاطر اگر موافق تعهد بهادر مرحوم زر سالیانه میرسد تدبیر روانگی

فوج

فوج هم از اینجا بعمل می‌آید والا توقع کمک نباید داشت بلکه در موافقت هم اختلال براه خواهد یافت بعد از آن
بالاجی پنڈت در فکر مصالحت با سرداران انگریز افتاده به سندهیه نوشت که در کلکته برای مصالحت بشرط
سپردن رگهناتهه راو مرقوم نمایند چنانچه سندهیه مطابق نوشته بالاجی پنڈت به مستر هیشٹن بکلکته نوشت
بعد شوری که باصطلاح آنها کونسل گویند مصالحت بشرط سپردن رگهناتهه راو و تقرر جاگیر برای معاش باستصواب
سندهیه تقرر یافت و صلحنامه با آن دو شرط مذکور بمهر صاحبان کونسل پیش سندهیه آمد و بالاجی پنڈت
بعد تقرر مصالحت جاگیر برای معاش رگهناتهه راو مقرر کرده هری پنڈت پهرکیه را برای آوردن رگهناتهه راو
فرستاد و هری پنڈت رگهناتهه راو را همراه آورده داخل کوبر کانون که در ضلع ناسک است گردانید
و مردمان قدیم او را جدا ساخته دو هزار پیاده و یکهزار سوار برای حفاظت او تعین ساخت و مردم شاگرد پیشه
از قبیل طباخ وغیره نیز از جانب بالاجی پنڈت و هری پنڈت مقرر شد و در آنوقت پسران رگهناتهه راو
و زن او آنندی بائی نام که بکمال زیرکی و رسائی فکر اتصاف داشت و همیشه بالاجی پنڈت و هری پنڈت
از زیرکی او اندیشه بخاطر داشتند همراه رگهناتهه راو بودند بعد چندی زن مذکور در قید یابک ابدار که از جانب
هری پنڈت بود ساخته سه چٹهی ثقه بدست خود که سواد نوشت وخواند هندوی داشت نوشته و بموم پیچیده
در سبوی آب انداخته یکی بسمت بمبئی و یکی دیگر پیش سندهیه و یکی پیش تیپو روانه ساخت سندهیه
بعد اطلاع بر مضمون شقه یکهزار سوار خوش اسپه بکمال اخفا در حوالی جام کانون که در تصرف او بود فرستاده
تاکید بلیغ نمود که هرگاه رگهناتهه راو با پسران خود نزد شما برسد زود او را در پناه جام کانون آورده بمن اطلاع
دهند و از اطراف دیهات عملی خود جمعیت فراهم آورده مستعد باشند که اگر فوج پیشوا تعاقب نماید بمدافعه پردازند
و شقه که بمبئی فرستاده بود از نامساعدت ایام بدست جاسوسان بالاجی پنڈت افتاد و بالاجی پنڈت بمجرد ملاحظه

۳۳۳ آن یکهزار پیاده دیگر به بهانه آنکه در جلو سواری رگهناتهه را و حاضر باشند متعین ساخت و بخفیه تاکید تقید شدید

نمود سواران سندهیه چون بمکان معهود رسیدند و از هشیاری و تقید موکلان که بر رگهناتهه را و بودند آگهی یافتند

برگشته رفتند و تیپو سلطان بر مضمون شقه مطلع گشته شخصی را بخفیه نزد رگهناتهه را و فرستاده پیغام داد که بهر عنوان

خود را تا سرحد ملک من باید رسانید که ده هزار سوار برای آوردن صاحب تعین کرده ام فرستاده تیپو سلطان

تا پونا رسیده و کیفیت فهمید و بسبب بالاجی پندت دریافته بی نیل مقصود مراجعت کرد بعد چندی بنا بر ناسازی

هوای لوبر کانون مزاج رگهناتهه را و از جاده اعتدال منحرف شد بالاجی پندت اطبای مصر را جهت معالجه تعین کرد

اگرچه زن رگهناتهه را و مجوز معالجه ایشان نشد اما رگهناتهه را و بنا بر چاپلوسی و اظهار عقیدت آن اطبا راضی شده

شروع بخوردن دوا از دست آنها نمود و روز بروز احوال مزاج دگرگون شده در عرصه چهل روز از قید هستی رهائی

یافت و بالاجی پندت بعد انعقاد مصالحت با سرداران انگریز و فوت رگهناتهه را و استقلال کلی بهم رسانید

بخیال خود منازعت با تیپو سلطان راه داد و رفته رفته الخیال از کمن خفا بعرصه ظهور رسید چنانچه بعد ازین رقمزده

خامه وقایع رقم خواهد گردید ذکر وقایعکه بعد جهانی در بلده خجسته بنیاد تا متوجه شدن بندگان

عالی بتادیب احتشام جنگ بوقوع پیوست چون بندگان عالی در خجسته بنیاد برای جهانبانی

رونق افزا شدند میر حلیم بهادر نصیر جنگ را باستصواب ظفر الدوله بصوبه داری بلده و خطاب عظیم الدوله سرفراز

ساختند و محمد عارفخان برادر وفادارخان را به قلعه داری دولت آباد و بهادر بیگخان را بداروغگی احشام نواختند

ششم شهر شوال سنه یکهزار یکصد و هشتاد و نه هجری از بلده خجسته بنیاد نهضت فرموده داخل خیام فلک احتشام

شدند و چند روز بسیر قلعه دولت آباد و زیارت مراقد روضه منوره و سیر باغات اطراف بلده بسر بردند

و ششم ذی القعده مبارز الملک در قلعه دولت آباد ضیافت حضور بتکلف هر چه تمامتر نمود و جواهر گران بها

[illegible]

و پوشاک فاخره از نظر گذرانید و بیست و یکم ماه مذکور از آنجا کوچ نموده بتاریخ بیست و هفتم ماه مذکور مرور
از کتل و نارور فرموده روز دویم آن بسیر قلعه فتح آباد دهارور که در تعلقهٔ شرف الدوله بهادر بود روی توجه
آورده عظیم الدوله نصیر جنگ ناظم خجسته بنیاد را بعطای سرپیچ و جیغه و کنٹهی و مالای مروارید عز امتیاز بخشیده
پایدان رخصت مرحمت فرمودند و چون از آنجا نهضت نموده بحوالی قلعه اوسه پرتو نزول افگندند
قلعدار آنجا که غلام سید خان بود با پسر و بعضی مخصوصان خود بآستان بوسی رسیده روز دیگر بسیر قلعهٔ مذکور
تشریف فرما شدند قلعدار آنجا جواهر و پوشاک و اسپ و فیل بنظر انور گذرانید و از آنجا نهضت نموده بتاریخ
دهم ربیع الاول سواد قلعهٔ کلیانی مضرب خیام فلک احتشام گردید و بیستم ماه مذکور مبارز الملک با منصبداران
متعینهٔ خود مثل سیدی عبد الله خان و سنبهاجی راو پانڈره و صاحبجان بیگ بشرف ملازمت فایز گردیده
دو لک روپیه بابت نذر سواری مبارک که از قصبجات و جاگیرات منصبداران بمعرض وصول آورده بود از نظر
اشرف گذرانید و در مقامات کلیانی هوای وبائی بشدت شیوع یافت و صد ها مردم بقی و اسهال
در اندک فرصت هلاک شدند و بعد از آن مبارز الملک را برای تحصیل زر پیشکش از زمینداران شولاپور و گدوال
وغیره روانه فرموده عطف عنان عزیمت بصوب حیدر آباد نموده بتاریخ چهارم جمادی الثانی زینت بخش بلدهٔ مذکور
شدند و مراسم زیارت حضرت قدسیه بتقدیم رسانیدند و درین ایام ترقی و اقتدار مسحنک بهادر روز افزون
و بازار نگهداشت گرم شد چنانچه مشار الیه بحکم حضور فوج شایسته از مردم پایگاه و سلاحدار بدرماهه پیش قرار
فراهم آورد و ظفر الدوله زر پیشکش از زمینداران تحصیل نموده در سواد اسکارنڈی رسید و وقار الدوله حسب الحکم
حضور باستقبالش شتافت مبارز الملک جهت بند و بست تعلقهٔ نرمل وغیره استدعای رخصت از حضور نموده
وا قرار حاضر شدن خود در حضور بعد انقضای موسم برشکال کرده بنرمل رفت و درین ایام تقریبات شادیها

بیان آمد چنانچه شادی صاحبزادی بدری بیگم با ذوالفقار الدوله مهابت جنگ صورت انعقاد یافت و
هجدهم شوال المکرم جشن سالگره مبارک آغاز شد و در ایام شادی و جشن با مرا و مقربان خلعتها و جواهر و مناصب
و خطابات فراخور رتبه مرحمت گردید و چون غلام سید خان از قلعه اوسه بحضور آمده دخل در تمشیت امور
ریاست نمود مبارز الملک دخل او را صلاح ندانسته بوساطت وقار الدوله در حضور معروض داشت که رسیدن
فدوی در حضور منوط بآنست که غلام سید خان را از حضور اخراج نموده به قلعه اوسه روانه فرمایند چنانچه
بپاس خاطر او همچنان کردند و عنایت نامه درباب طلب او که بتعجیل هرچه تمامتر خود را بحضور رساند بمبارز الملک
ارسال فرمودند و خود بدولت هفتم ذیحجه برای تادیب حیدرعلیخان که راه خودسری پیموده و اکثر اماکن
افاغنه و شجاع الملک را بقبضه تصرف درآورده بود از بلده نهضت نموده رایات ظفرآیات بسمت ملک
آن خودسر افراشتند و سیف الدوله بهادر را بقلعه بیدر مرخص ساختند و راقم الحروف را به بندوبست
تعلقه صدارت که غربا از دست صاحبان این تعلقه بجان آمده بودند تا بغربا و آنغربا برسد مامور ساختند
و تنخواه ارزاق حسبة لله امتثال امر خداوند نعمت نموده به بندوبست آن پرداخت انچنانکه موجب خوشنودی غربا
و خداوند حقیقی و مجازی گردید و صاحبزاده عالیجاه را جمعیت رساله داران تعین نموده بنواح کلبرگه روانه ساختند
صمد جادونی در آن نواح فرمودند و در ماه محرم سنه یکهزار و یکصد و نود و یک هجری از کرد باغ کوره من داس سیته
له و از آنجا مضرب خیام بود کوچ نموده بسمت دریای کشنا توجه فرموده و در اثنای راه مبارز الملک که از تعلقه خود
بعزم ملازمت آمده بود احراز شرف ملازمت نموده او را بنگهداشت جمعیت ده هزار سوار و ده هزار پیاده سوای
جمعیت معمولی قدیمی او مامور ساخته و افواج منصبداران سرکار با توپخانه سنگین تعین نموده پیشتر بسمت
ملک حیدرعلیخان روانه کردند و خود بدولت نیز به پشت گرمی او روان شدند و فوج مرهته بسرکردگی پندت

بهرکیه برای تنبیه حیدر علیخان باتفاق ظفر الدوله از پونا روان شد و مبارز الملک بکوهپای متوالی ۳۳۶

بسمت کرنول رفت و لشکر فیروزی تا بهوت پور که چهل کروهی بلده است رسید و در انجا مقامات شد

و ظفر الدوله بکرنول رفته و ضیافت از حاکم کرنول گرفته بقصبه دون که از کرنول دوازده کروه فاصله دارد عنان

عزیمت معطوف ساخت و از انجا بر سمیرک که بفاصله دوازده کروهی تعلقه حیدر علیخان بود تاخت و غنیمت

فراوان بدست آورده رعایا و ساهوکاران انجا را مع قبایل و فرزندان دستگیر ساخته بمنزل جهت ادای

فرستاد پس از انجا عازم گنجی کوته و پرگنه درک که در تعلقه حیدر علیخان بود گردید و نظر بر انکه در اثنای راه کوهپای

دشوار گذار و اشجار بسیار انبوه بود و مرور لشکر از آن دشوار می نمود دو سه روز برای تحقیق راه دیگر که گذار لشکر

از آن بسهولت شود توقف ورزید حیدر علیخان باستماع این خبر بعزم مقابله از مکان خود حرکت نمود و بطریق

یلغار راهی شد شجاع الملک خبر یافته بمبارز الملک نوشت که توقف در ان کوهستان صلاح نیست که

مخالف بجناح استعجال میرسد مبارز الملک بمجرد دریافت این مضمون از انجا کوچ کرده بنواح قلعه گتی

آمد و از انجا بمدکیرا که هشت کروه از قلعه ادهونی است رسیده خیمه زد و از انجا بموجب نوشته شجاع الملک بهادر

کوچ نموده بادهونی رسید و همان روز حیدر علیخان خود را بمدکیرا رسانید مبارز الملک یک روز برادهونی مقام کرده

و به بند و بست افواج پرداخته وقت شب بدان صوب بعزم پیکار شتافت حیدر علیخان که مرد هوشیار

بود بر عزیمت او مطلع گشته پیش از رسیدن ظفر الدوله بقلعه گتی رفت و از انجا بقلعه سکین گده تلکنده

که در انجا قابوی جنگ بود در رفته بقصد پیکار پای استقامت افشرد و فوج ظفر الدوله تا گتی متعاقب رفته

حسب الحکم آقای خود از انجا برگشت و مقارن اینحال خبر رسید که هری پنڈت بهرکیه از جانب پندت پردهان

با جمعیت فراوان جهت اعانت ظفر الدوله روانه شده است و اراده دارد که تعلقه گجیندر گده را که تعلقه

حیدرعلیخان است تاخت و تاراج نماید ظفرالدوله بدریافت این معنی جریده متعجل تا متریدالضوب شتافت
و پیش از رسیدن هری پنڈت بدانجا رسیده دست نهب و غارت گشاده غنیمت فراوان یافت
و بعد رسیدن پنڈت مشارالیه ملاقاتها بمیان آمد و بصوابدید یکدیگر اتفاق مقامات افتاد و درین ایام مدد ازان
آن نواح تحریک سلسلهٔ موافقت با ظفرالدوله نموده ترغیب آمدن در ملک حیدر و استیصال او کردند حیدرعلیخان
اطلاع برین معنی یافته بزر پاشی تمام فوج هری پنڈت را با خود متفق ساخت سپاه هنگامه طلب شهزاده
گروه درلوچ ایستادگی کردند هری پنڈت از جهت عدم تن دهی سپاه و قریب رسیدن موسم برشکال
ازانجا کوچ کرده بسمت پونا رفت و ظفرالدوله کوچ کرده از کتل پاک تور فرود آمده و از زمیندار کده وال
پیشکش گرفته برگویل کنده حسب الحکم حضور جهانبانی نموده مهیان اخبار بتاریخ سیوم ربیع الاول سنه مذکور بحضور
که به بهرت پور رسیده مقامات کرده بودند معروض حضور شد که مبارزالملک از قلعه ادهونی بفاصله دوازده گروه
و حیدرعلیخان از سرا بفاصله دوازده گروه و فوج متفرقای او پیشتر از و بتفاوت دوازده گروه فرود آمده
است و بیست و ششم ماه مذکور اضراب طولانی و جزایر بابت ضبطی گوپال پته از نظر انور گذشت
ارشاد شد که منجملهٔ آن آنچه که سبک و قابل برداشتن باشد بجزایر برداران تعلقهٔ محمد حسین و آنچه سنگین بود بکارخانه
توپخانهٔ سرکار بسپارند و هشتم ربیع الآخر سواری مبارک هرکاره که از اطراف گشتا بحضور رسید یک پاس اسب
مبلغ صد روپیه بطریق انعام مرحمت گردید و چون جهانبانی ظفرالدوله بکویل کنده قرار یافت یازدهم جمادی الاولی عالیجاه
بهادر فی الفور مرخص فرمودند و اکثر سرداران فوج فیروزی را با جمعیت آنها تعین نمودند و شرف الدوله
جعفر رخصت گرفته عازم حیدرآباد شد و علی محمد خان کارپرداز خود را سرکردهٔ فوج نموده درکاب صاحبزاده
روانه ساخت و بعد از آن از بهرت پور نهضت کرده بظاهر قصبهٔ نزول اجلال فرمودند و هفدهم ماه مذکور
ازانجا

ازآنجا کوچ شده متصل عیدگاه بلدهٔ حیدرآباد دایره نشکر گردیده و روز کوچ ذوالفقارالدوله بهادر مهابت جنگ و منصور جنگ
بملازمت فایز گردیدند و در منزل عیدگاه سید دلاورخان بهادر ناظم بلدهٔ حیدرآباد وغیره اهل تعلقات احراز
شرف ملازمت نمودند و بندگان عالی درین منزل در خیمهٔ مبارک دو گهری توقف فرموده سوار شدند و در حواشی
تیغ جنگ بهادر و امیرالدوله را نشانیده در ساعت نیک زینت بخش دولتخانه شدند و نذر اعیان گرفته
اندرون محل تشریف فرما گشتند و بتاریخ بست و سیوم شهر مذکور برای ملاقات شاه فضل الله درویش بتاریخ
بست و پنجم برای ملاحظهٔ توپخانه تشریف بردند و بتاریخ بست و نهم ماه مذکور برای هواخوری در اس که برای شادی
کتخدائی پسر خود کپتان کرکپاتریک کشن بهند وستان رفته بود و از آنجا مراجعت کرده بملازمت حضور معزز و مفتخر گردید و درین ایام
صلابتخان و بهلولخان نیز بسواد حیدرآباد رسیدند و همراه دلاورخان که باستقبال نامزد شده بود بحضور رسیده
دولت ملازمت اندوختند و چهارم ماه شعبان بدری بیگم صاحبزادی بعلت اسقاط حمل بجنت رحلت نمود
و درین روز نام سید دلاورخان و تیغ جنگ بهادر هر یک از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری و سه هزار سوار
و علم و نقاره و پالکی جهالردار و اولین بخطاب اشظام جنگ بهادر و دویمی بخطاب شمس الدوله بهادر عز امتیاز یافتند
و همچنین مقربان دیگر فراخور مرتبه بمنصب و خطاب سرفراز گشتند و در آغاز موسم بهار جشن نوروزی بتکلفی
که تفصیل آن موجب اطناب است ترتیب و هر یکی از مقربان ملازمان فراخور رتبه بمنصب و خطاب و عنایات
رسوم جواهر سرفرازی یافت و بتاریخ یازدهم ذی الحجه بار دیگر برای تادیب حیدر علیخان از فرخنده بنیاد
نهضت نموده داخل خیمهٔ اقبال شدند در سنه هزار یکصد و نود و دو هجری نیز با حیدر علیخان اتفاق مقابله نشد
و او بنابر عطف عنان عزیمت بمنازعت انگریز رخ از مقابله تافت مبارزالملک کاری نساخته معاودت نمود
و باندیشه شمس الدوله که با او باضافه و اقتدار و جمعیتش روز افزون بود عرضداشت مشعر استدعای رخصت بحضور

۲۲۹ ارسال نموده رخصت گرفته بالا بالا به تعلقه خود شتافت و تا زنده بود مستعد بملازمت نگردیده و بتاریخ

بیست و پنجم ربیع الثانی سال مذکور خود بدولت رونق افزای بلده حیدرآباد شدند و در ماه جمادی الاولی

پسران مبارز الملک فرخ میرزا و یعقوب میرزا و خواهرزاده اش حاجی میرزا خان بملازمت فایز گردیدند و بهر یک

سرپیچ مرصع مرحمت شد و رای رایان از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری یکهزار سوار و خطاب راجگی و رای

نانا چند از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی و دو صد سوار مدارج ترقی پیمود و در روز بیست و ششم ماه مذکور

بندگان عالی استقبال نموده فرمان پادشاه گرفتند و سیوم ماه رجب کتخدائی صاحبزادی نقشبندی بیگم با ذوالفقار الدوله بهادر

مهابت جنگ بکمال تکلف و تجمل بر منصه ظهور جلوه افروز گردید و در همین ماه عظیم الدوله ناظم خجسته بنیاد رخصت انصراف

یافت و بسیاری از ملازمان بمناصب و خطابات سرفرازی یافتند و چون درین ایام غش روپیه ها ظاهر شد

و صرافان روپیه ها را چهار آنه پنج آنه کم کرده میگرفتند حکم والا شرف نفاذ یافت که از روپیه های نوابی

اورنگ آباد و غیره آنچه در خزانه عامره موجود است بساهوکاران بلده بدهند و ابلاغ امر کنند که این را از غش

صاف نموده و سکه فرخنده بنیاد بر روپیه ها زده در عرصه یکماه داخل خزانه نمایند و نقصان غش از سرکار

بدهند و همین روپیه ها را رایج کنند و در سال هزار و یکصد و نود و سه هجری پوشاک اعلی و جواهر گران که پادشا

ه انگریز بحضور فرستاده بود از نظر انور گذشت و منصور جنگ بهادر از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری و خطاب

قمر الدوله سرمایه افتخار اندوخت و وقار الدوله از اصل و اضافه بمنصب شش هزاری چهار هزار سوار و خطاب خان بهادر

چهره اعتبار افروخت و همچنین بسیاری از ملازمان بعضی بمنصب و خطاب و بعضی به تعلقات لوای

افتخار افراختند و هشتم ربیع الثانی مستر هالند برسم حجابت از جانب پادشاه انگریز بحضور آمده بملازمت

فایز گردید و تحایف مرسله پادشاه انگریز از نظر انور گذرانید و درین سال بهلول خان و دعوی خان بازی

بالمان

باستان بوسی رسیدند و در ماه رمضان المبارک جواهر و پوشاک مرسلهٔ راو نیدت پردهان بنظر مبارک
در آمد و در ایام جشن عید الفطر قمر الدوله جیغه و شمس الدوله را جیغه با کلگی پرهما مرحمت گردید و نهم شوال سنه الیه
وقار الدوله بعلت خبط دماغ خود را بزخم کارد مجروح ساخت و بعد چندی جنون او اشتداد پذیرفته بحالت منکر
انجامید تا اینکه از جهان درگذشت و چهاردهم ذی قعده مکرمه بانو بیگم صاحبه عرف بمانی بیگم از مصحکدهٔ فانی بعشرت
سرای جاودانی رخت هستی بربست و بعد چندی خود بدولت برای انشراح خاطر ملاله کوزه بتقریب شکار تشریف
فرما شدند و نجم الدوله بهادر سیف جنگ با فوج شایسته جهت حراست تعلقه کوتور و مرتضی نگر که امداد سرداران
انگریز در آن نواح اشتهار یافته بود مرخص شد و در ماه صفر سنه هزار و یکصد و نود و چهار هجری میر نجم خان که
برای آوردن اسباب موسی لالی فرنگی رفته بود بحضور رسیده اسباب را از نظر انور گذرانید سیزدهم ربیع الاول
جشن نوروز و غسل صحت مزاج مبارک که اندک از جادهٔ اعتدال منحرف شده بود ترتیب یافت و اطبای حضور
بخلعت و جواهر سرفرازی یافتند و در ماه جمادی الاول شاه یدالله حسینی مع فرزندان وارد شهر شدند
و خود بدولت برای ملاقات تشریف ارزانی فرمودند و در ماه جمادی الاخری شادی کدخدائی
قطب الدوله پسر حیدر جنگ با دختر همشیرهٔ خود بدولت بتکلف لایق سرانجام یافت و درین سال نیز اکثری
بمناصب و خطابات درخور مرتبه ذخیرهٔ افتخار اندوختند و غلام سید خان که در حین حیات وقار الدوله
از اوسر طوطارام وکیل را فرستاده عرضی بحضور و خط بوقار الدوله در باب طلب خود ارسال داشته بطلب خود
فایز شده بود درین وقت بعد فوت وقار الدوله که مانع از طلب او بود فرصت وقت غنیمت دانسته
بمبارز الملک ضابط جنگ مکاتیب مودت اسالیب نوشت و محرک سلسلهٔ موافقت گردید و مکرر عرایض
در باب پروانگی ملاقات با مبارز الملک در حضور ارسال داشته دستوری حاصل کرده برای ملاقات او آمد

به زمل رفت از آنجا که در تند و تیزی و رسم دنیاداری ید طولی داشت او را بچاپلوسی هرچه تمامتر و اطاعت
ظاهری فریفته بر سر آن آورد که در باب او عرضی بسفارش بحضور ارسال دارد چنانچه بنابر الملک بحضور
عرضی فرستاد که غلام عقیدت کیش خیراندیش را بدون بودن معین الدوله غلام سید خان بهادر در همراه
در حضور و جمعی نمیشود و طلبیدن ایشان در حضور ابواب طمانیت بر روی دل اینخیرخواه مفتوح ساختن است
بندگان عالی بپاس خاطر شمس الدوله بهادر که حضور باشد و صداقت کیش بود در طلب غلام سید خان تامل
کار فرموده و چون بیقین پیوست که شمس الدوله را بجز کار سپاه خود اتفاقی بکلیات ریاست نیست از شخصی
که مشاور شود در آن وقت لابد بود عنایت نامه طلب بنام او ارسال داشته شد و بتاریخ بیست سیم ماه شعبان در
بآستان بوسی رسید و تا دو سال از خوف شمس الدوله هیچ امری از مکنون خاطرش بظهور نرسید و تعلق
تمام پیش آمده و اظهار صداقت خود نموده شمس الدوله را از جانب خود مطمئن ساخته باظهار کفایت سرکار
و نمودن باغ سبز بر کف دست با فزودن مبلغ زر تعهد سال بسال بر عمال و محصول مال تجارت بر کار و کن
خانهای مردم و اموال ایشان بهر حیله که سراپا ظلم بود خداوند نعمت را بخود مایل گردانیده مشارالیه و معتمد علیه
ادویه و رفته رفته در جمیع مقدمات ملکی و مالی دخیل گشته عهده خدمت مدارالمهامی بدون آنکه مخلع گردد بخود متعلق گردانید
در عهد او مردم شرفا و نجبا و علما و صلحا و سادات چه اذیتها که نه کشیدند تا بحدیکه اکثری جلاوطن و
برخی عزلت اختیار کردند و بیشتر مردم پوچ و مفتریان و خبث طینتان بعرصه آمدند و مقاطع و انعامات بلاعوض
می رسید بضبط درآمد و تنخواه نقدی منصبداران قدیم روپیه را هفت آنه مقرر گردید و از آن هفت آنه
خرجات وکالتانه حق چوبداری که برای ایشان بوکالت مقرر کرده بود و غیره اخراجات متصدیان وضع میشد
و بعد اخراجات هم ماه بماه یکی نمیرسید بعضی را در سالی ششماه و برخی را از این هم کمتر و بعضی را از

او فغان

آه و فغان جان بلب میرسید غرض در عهد او مردم بی بضاعت از جهت گرانی غله بسبب احتکار و اوردنی
محصول و از جهت عدم وصول تنخواه از فاقه کشیها هلاک گشتند و مردم صاحب استطاعت باندیشه جور
و ستم او جان در قالب نداشتند و تسبیح الحفیظ هر که و مه را ورد زبان بود **عامله الله بما عامل**
به الخلق مخفی نماند که سلیمانی زبان عرب است از ثقات مکه معظمه تحقیق نموده شد که سلیمانیان
از اولاد آن قبطیان اند که از مصر باطراف برای تجارت و غیره حوایج رفته بودند و در غرق فرعون همراهش
نبودند و چون بسمع ایشان خبر غرق فرعون و فرعونیان رسید از خوف حضرت موسی علیه السلام در ملک
شام بکوهی که معروف بکوه سلیمان است رفته خزیدند بنابر آن اولاد ایشان موسوم بسلیمانیان گشتند
آمدیم بر سر مطلب در همین سال شکارگاه که دوازده کروه جنوبی صحرا و مرغزار باحاطه آن در آمده بود گردش
قمرغه که بهندی هاڑ گویند باهتمام شمس الدوله بهادر تیار شد و خود بدولت با جمیع مردم محل در آن سرزمین
پرتو نزول افکندند و هر روز بشکار تفرج میفرمودند و بعد از آن چند روز با محلات متوجه سیر حسین ساگر شدند
و شبها اطراف آن چراغان افروخته میشد باز بار دیگر بدستور سابق متوجه شکار شدند درین اثنا منهیان
بعرض رسانیدند که مبارز الملک بمرض سرطان مبتلا گشته است و تمام بدن او پر از ریم و صدید شده و
علاج اطبا سودی نمی بخشد پس بندگانعالی حکیم باقر خان مسیح الدوله و جراح هندی پلنیا نام پسر گوروناراکه از مشاهیر
زمان بودند برای معالجه او روانه فرمودند هنوز بقطع مراحل بمنزل مقصود نرسیده بودند که خبر رحلت او رسید
و خلعت استقلال بنام احتشام جنگ خلف ضابط جنگ باستصواب غلام سید خان از پیشگاه حضور ارسال
گردید بعد از آن یکروز دیگر شکار قمرغه نمودند و بسیار ملازمان را از صغیر و کبیر بعطای مناسب و خطابات
عز اختصاص بخشیدند چنانچه میرزا خان بهادر را از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار و عطای علم

ونقاره وخطاب مبارز جنگ ویعقوب میرزا را بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار وجمال الدین حسین خان را
بمنصب یکهزاری و دوصد سوار ومیر حیدر خان منشی حضور را باضافه یکهزاری یکهزار سوار وخطاب بهادری
وعطای علم وغلام مرتضی خان پسر غلام سید خان را باضافه یکهزاری یکهزار سوار وخطاب سپهدار جنگ
وفرخ میرزا را بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار وعلم ونقاره وخطاب احتشام جنگ بلند پایه ساختند
ودر جشن عید الفطر صمصام الملک میر عبد الحی خان را یک زوج دست بند مرصع وبدستور غلام سید خان
قمر حقیقه به پسر او مرحمت نمودند ودرینماه بخانه شمس الدوله پسر متولد گردید ودرین روزها محمد امجد خان را از اصل
واضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار وخطاب سربلند جنگ وراجه دیانت ونت را از اصل واضافه
بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار وخطاب بهادری وعطای نقاره وپسر اورای رنگا داس را از اصل و
اضافه بمنصب هزاری وشمس الدوله را از اصل واضافه بمنصب هفتهزاری شش هزار سوار وخطاب
شمس الملک بپایه اعتلا رسانیدند وسوای اشخاص مذکور بسیار ملازمان که ذکر آنها بتفصیل تطویل بلاطائل است
بمناصب وخطابات امتیاز یافتند ودرین سال سربلند جنگ بهادر به تنبیه زمیندار شولاپور مامور گردید وقاضی محمد
مدرس مکه مسجد به تعلقه قضای بلده فرخنده بنیاد تکیه بر مسند افتخار زد وشمس الدوله بهادر وغلام سید خان
وعظیم الدوله وغیره اشخاص فراخور حال بخلعت وجواهر عز امتیاز یافتند ذکر توجه بندگان عالی بتادیب
احتشام جنگ جهالت شعار وپایان آنچه که با انتزاع قلعه نرمل از دست آن ره نورد
طریق ادبار بوقوع پیوست هنگامیکه احتشام جنگ ظفر الدوله بعد فوت پدر خود بخلعت بحالی واستقلالی
از پیشگاه حضور سرفرازی یافته بجای پدر بر مسند کامرانی نشست باغوای ولی محمد بخشی بهیکو میرزا وفرید میرزا
متعلقه باضابطه جنگ قرابت قریبه داشتند بی آنکه تقصیر باثبات رساند گشت وبعد چندی باولی محمد که

باعث کشتن دیگران شده بود و بدبطنه کشته موصی الیه را نیز بقتل رسانید و دست صفاکی برغم خود جهت ضبط
ونسق درار کرده عالمی را به تیغ جور و ستم منعدم گردانیده خیالات فاسده بخود راه داده بندگان عالی با استماع
این اخبار تامل را کار فرموده نظر رحم بر ریعان شباب او کرده نخست عنایت نامجات مشتمل بر موعظت وانذار
فرستادند چون مواعظ آن بادیه پیمای ضلالت را اثری نبخشید بتاریخ بست و یکم شهر محرم الحرام سنه هزار و یکصد
نود و شش هجری بقصد هموار ساختن آن ناهموار از فرخنده بنیاد نهضت فرموده بهواد باغ کوروهن داس پرتو
نزول افگندند و تا دو ماه بتقریب سیر و شکار توقف ورزیده عنایت نامجات فهمایش ارسال نمودند و چون
آن خود سر بر سر راه نیامد بست و چهارم ربیع الاول از انجا کوچ کرده حوالی قلعه محمد نگر بر ساحل دریای موسی مضرب
خیام ظفر اعتصام ساختند و چند روز در انجا اقامت فرمودند در ایام اقامت هر شب حسب الحکم بر برج و باره
قلعه بالا حصار چراغان باهتمام سرفراز جنگ افروخته و آلات آتش بازی سر داده میشد و عالمی
بتماشای آن مسرت دل اندوخت درین ایام سرفراز جنگ بکنهی مروارید و عطا یار خان پسر سعید الدوله مرحوم بسرپیچ
مرصع و اعتضاد الدوله به قلعه داری بهونگیر و تحصیلداری تعلقات راجه رایبا متوفی و ولاور جنگ برادرزاده
صمصام الملک میر عبد الحی خان بخلعت دیوانی محمد آباد بیدر منظور نظر عنایت گشتند و بعد از آن کوچ از انمقام
نموده جشن نوروز بکمال تکلف ترتیب دادند و امرا و منصبداران بعطای منصب و خطاب و جواهر رتبه برتبه
سرفراز نمودند چنانچه سهراب جنگ را بخطاب مشیر الملک و اضافه یکهزاری یکهزار سوار و شمس الملک را
بعطای بهوجبند با سرا سری مروارید و محمد عظیم خان را بسرپیچ مرصع و اضافه منصب و یکهزار سوار و علم و خطاب
بهادری و امتیاز الدوله را بمنصب پنجهزاری و علم و نقاره و خطاب قیام الملک و میر حیدر علیخان را از اصل
و اضافه بمنصب دو هزاری و عطای نقاره و خطاب ممتاز جنگ و همچنین بسیاری از ملازمان دیگر را

بمناصب و خطابات مورد عنایات ساختند و شکوه جنگ ناظم فرخنده بنیاد را جیغه و پاندان رخصت مرحمت
نموده بجانب قلعه گولاس متوجه شدند و بعد نزول موکب اجلال در آن نواح اتفاق مقامات شد و درین
ایام پانزدهم جمادی الاولی صمصام الملک میر عبد الحی خان که امیر ذو الاحترام و صاحب علم و فضل و تمکین بود
بعارضه درد شکم بجوار رحمت پیوست و درهمین مقامات بملاحظه محله فوج و توپخانه پرداختند چون
موسم برشکال قریب رسید بتاریخ بیست و دویم ماه مذکور از قلعه گولاس اعلام مراجعت بسمت حیدرآباد
افراشته شد و بتاریخ بیست و هشتم بر تالاب حسین ساگر نزول اجلال فرموده بانتظار تاریخ سعد نجوم توقف
ورزیده و هر شب بتماشای روشنی و آتشبازی اشتغال داشته بعیش و سرور بسر بردند و دوم ماه جمادی الاخری
از صدمه باد سخت و باران و تگرگ هرج عظیم بمردم لشکر رسید و بتاریخ چهارم ماه مذکور روز جمعه رونق افزای
دولتخانه عالی شدند و درین اوان اکثری برای ملاقات مشایخ شهر مثل شاه فضل الله مرحوم و شاه نور الله
خلف شاه رضا صاحب مرحوم تشریف بردند و شرف الدوله به منصب هفت هزاری شش هزار سوار و
خطاب شرف الملک عز امتیاز یافت و سید کرم خان بدیوانی پادشاهی بطریق نیابت معزز و مکرم گشت
و عظیم الدوله را سرپیچ مرصع و جیغه و کنٹهی مروارید و خلعت و پاندان رخصت بسوی اورنگ آباد مرحمت شد
و بیست و پنجم رجب مستر هالند رخصت شده بکلکته رفت و در ماه رمضان وکیل حیدر علیخان بسپهدار و نام
بحصول شرف ملازمت مباهی گشته تحایف و جواهر مرسله از نظر انور گذرانید و چون منهیان اخبار
بعرض رسانیدند که احتشام جنگ فوج خود از سوار و پیاده در سواد قصبه نانذیر فرستاده اراده فساد دارد
خاطر اقدس متوجه تنبیه او گشته حسام الدین خان بهادر عرف کهانسی میان را با دو هزار سوار جرار برای دفع
شر او نامزد فرمودند خان مشار الیه پاشنه کوب به قلعه بودن رسید و پیش تازان سپاه نصرت دستگاه

ابراز

بر جمعیت مخالف که بیرون حصار قلعه مذکور بود تاخته منهزم ساختند و اکثری از آنها اندرون حصار رفته ۳۴۶
بسر دادن توپ و تفنگ پرداختند دلاوران معسکر که نبرد قدم جلادت افشرده یورش در عرصه
دو نیم ساعت قلعه را مفتوح کردند و قلعگیان بعضی امان طلبیدند و برخی کشته شدند و برخی بدر رفتند
اهتمام جنگ باستماع این خبر وحشت اثر شمشیر جنگ بهر چه تمامتر دلاور جنگ فرنگی و ابو میان مهدوی را با سه هزار
سوار و ده ضرب توپ و پیادگان تلنگ و ورد سیله و جوش و غیره بمقابله خان مشارالیه فرستاد بندگان عالی
و هم شوال مرشدزاده سکندر اقبال که الحال رئیس وقت اند میر اکبر علیخان بهادر را بخطاب اسدالدوله
عز اختصاص بخشیده و بعضی اعیان دولت را با جمعیت آنها تعین نموده بدانصوب رخصت نمودند
و سیدی عبدالله خان و حشمت جنگ را حکم شد که پاشنه کوب خود را بکمک حسام الدینخان رسانند
اهتمام جنگ باستماع این خبر با بو میان مهدوی و دلاور جنگ فرنگی نوشت که پیش از ملحق شدن فوج
کمک بجنگ مبادرت نماید آن هر دو حسب الحکم آقای خود بیستم ذی القعده اضراب پیش روی خود کشیده
شروع به سر دادن گلهای متصل غیر منفصل نمودند هر چند که بسیاری از مبارزان فوج فیروزی بضرب گوله
از پا در آمدند اما پای استقامت ایشان از جای نلغزید ابو میان چون دید که از ضرب گوله تزلزل در اساس
استقامت ایشان راه نمی یابد از دایره فوج جدا شده با جمعی از سواران پیش قدمی نموده بر فوج
فیروزی حمله آور گردید حسام الدینخان بمدافعه او پرداخته مقدمة الجیش او را برهم زده بر جوق فرنگی انداخت
و هر دو فیل نشان او را در اول حمله بزور شمشیر گرفت الحاصل جمعیت مخالف هزیمت یافته تا قلعه نرمل پس
عنان نکشیدند دلاور جنگ فرنگی وقت شب فرار نموده به نرمل رفت و دو زنجیر فیل معه نشان و چند راس
اسپ و نقاره و فیلچی های بان معه شتران و گاوان گوله و باروت که بدست مبارزان فوج فیروزی

آمده بود با عرضداشت مشتمل نوید فتح بحضور ارسال نمودند و احتشام جنگ بعد این مهم جنگ فوج خود
فراهم آورده باز از سواد نزل بیرون نگذاشت و حسام الدین خان حسب الحکم با جمعیت سپاه خود در سواد
قلعه مالکنده که آب و الف نزدیک بود فرود آمده منتظر حکم حضور نشست و درین ایام محمد امجد خان
بخطاب سربلند جنگ بهادر و سرپیچ مرصع و صاحب خان متی بمنصب سه هزاری هزار سوار علم و نقاره
و خطاب نظام نواز خان بهادر و وزیر خان باضافه منصب و خطاب بهادری سرفرازی یافتند و بتاریخ
دویم ذی القعده خبر رحلت امیر الامرا بسالت جنگ بهادر بروضه رضوان بعرض رسید کمال اندوه
و ملال پیرامون خاطر اشرف گردید و سه روز موقوفی نوبت بعمل آمده و میر مبارک خان صفدر جنگ ناظر
ورانکور مرخص گشت و ثابت جنگ مبارز الدوله بسرپیچ مرصع و جیقه و حاجی میرزا خان بسرپیچ مرصع عز امتیاز
یافته برکاب سعادت مرشد زاده بلند اقبال اسد الدوله بهادر متعین گشتند و راجه دیانت ونت بهادر بعطای جیقه
مرصع و شمشیر و راجه لکانت رام بعنایت جیقه مشمول عواطف خداوندی گشتند و بتاریخ بست و یکم ذی قعده
خود بدولت از بلده فرخنده بنیاد نهضت نموده در سواد کوشه محل نزول اجلال فرمودند و بست روز توقف نمودند
و عنایت نامجات مشتمل مراتب استمالت و رهنمونی باطاعت باحتشام جنگ فرستادند و درباب تحمل
و والات برامر فلاح دقیقه فروگذاشت نکردند چون ادبار رهنمون او گشته بود از خود سری باز نیامد پس
صلاح کار در گوشمالی او دیده نجم الدوله میر بخشی و سید عمر خان را با جمعیت شایسته بکمک حسام الدین خان
روانه نموده تاکید بلیغ فرمودند که تا مقدور از خود سبقت در جنگ نکنند و در صورت مبادرت او بمقتضای
من سل سیفه هدر دمه عمل نمایند و درین ایام ذو الفقار الدوله مهابت جنگ بهادر از
اصل و اضافه بمنصب نه هزاری نه هزار سوار دو اسپه یک اسپه و خطاب امیر الملک و ماهی و مراتب

وسرپیچ مرصع و کلگی مرصع بپایهٔ اعتلا رسید و هم تعلقهٔ اودهونی و رایچور باو مفوض گردید و مکرم الدوله بهادر و مختارام
امیر الوکلا همراه رکاب او مرخص گشتند و سید جمال الدین حسین خان بخلعت میرسامانی سرکار از تغیر عضد الدوله
و شیخ عظمت الله برادر سرفراز جنگ به قلعداری بلدرک و حکیم غیاث الدین خان بخلعت کوتوالی
فرخنده بنیاد عز امتیاز یافتند و ششم ذی الحجه از سواد کوش محل نهضت فرموده بسمت قلعهٔ ایلکندل
متوجه شدند و در حوالی موضع علی آباد مرشد زادهٔ سکندر اقبال در اثنای سواری بملازمت فایز شدند
بدکا تعالی بیستم ماه مذکور پرتو نزول در سواد قلعهٔ ایلکندل افکندند و روز دوم بسیر آن قلعه متوجه شدند
و بیست و هشتم از آنجا کوچ لشکر فیروزی شد و تاریخ بیست و نهم منزل ایلواره که در آنجا چله راجه باک سوارات
مضرب خیام ملک احتشام گردید و درین ایام علاء الدوله از تغیر عظیم الدوله بنظامت خجسته بنیاد بپایهٔ اعتلا
رسید و در ایام عشرهٔ محرم سنهٔ هزار یکصد و نود و هفت هجری در آنجا اتفاق مقامات شد و تاریخ سوم
ماه مذکور دوله رای بحکم حضور با جمعیت سرکار و اضراب قلعه کشا و کرنال عدومال بجهة محاصرهٔ قلعهٔ چکتیال
روانه گردید و بعد انقضای عشرهٔ محرم از منزل ایلواره کوچ بسمت نرل فرمودند بعد کوچ از منزل مذکور
راجه بدم سنگه و کنور جوده سنگه رابکمک دوله رای مرخص ساختند و هر روز در هر منزل قطع اشجار
نموده طی مسافت مینمودند و درین اثنا حسام الدین خان بملازمت سعادت اندوز گشته بعطای خلعت فاخره
و سرپیچ مرصع و خطاب بهادری و علم و نقاره و منصب سه هزاری دو هزار سوار به بلند پایگی رسید و
افواج فیروزی قلعهٔ چکتیال را که بنا کردهٔ مبارز الملک بکمال استحکام بطور اهل فرنگ است محاصره کرده کار بر
محصورین تنگ ساختند و بضرب توپ و کرنال تزلزل در ارکان استقامت قلعگیان انداختند آخر الامر قلعه‌دار آنجا
ظفر الماس حبشی بعجز گرائیده قلعه را با همه اسباب و ادوات تاریخ بیست و ششم محرم سپرد و اولیای

۲۲۲ دولت قاهره نموده بوساطت دوله رای بآستان بوسی رسیده بمنصب پانصدی و خطاب خانی
چهرهٔ افتخار افروخت و دوله رای از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری و هزار سوار و علم و خطاب بهادری
و سرپیچ مرصع و دوشالهٔ زمرهٔ دولت اعتبار اندوخت و غره صفر از سواد موضع کورتله کوچ نموده بمنزل
جلتیال نزول اجلال فرمودند و بعد سیر قلعه بقلعه‌داری آنجا بنام ظفر الماس مقرر کرده از آنجا بنهضت نموده
بسمت نرمل متوجه شدند و درین منزل محمد عظیم خان بهادر که برای خریدی اسپان عالی کانون رفته بود
دو صد راس و دو هزار سوار پایگاه با ساز و یراق بشرف ملازمت رسیده مورد تحسین و آفرین گردید و از منزل
رایات عالیات بسمت قلعه بالکنده باهتزاز آمد و درین ایام ملازمت بهلول خان و رخصت احسن الدوله به تعلقه
و نل دسته کار که مهم صورت وقوع یافت و میر عبد العزیز خان ولد میر عبد السلام خان مرحوم از اصل و اضافه
بمنصب چهار هزاری و خطاب قوام الدوله و خلف دومش باضافه منصب و خطاب مجاهد جنگ و علم و نقاره
و فرزند سومش باضافه منصب و خطاب تهمتن جنگ و علم علم افتخار افراختند و میر مبارز خان که بادونی
رفته بود از آنجا آمده احراز سعادت ملازمت نمود و بتاریخ چهاردهم ماه مذکور سرداران بهادر مثل رفعت الدوله
سربلند جنگ و حسام الدین خان و یکتاز جنگ و محمد بهلول خان و سیدی عبدالله خان و سید عمر خان وغیره رساله‌داران
گردیان و جرار اندازان آنطرف دریای کنگ عبور نموده فرود آمدند و بحزم و احتیاط پرداختند گویند در حینیکه
فوج فیروزی آنطرف دریای کنگ عبور نمود احتشام جنگ خرد دشمن با چند سوار معدود متوجه شکار آهو بود
از نعمتی به بهادران فوج فیروزی معلوم میشد خود صید آن بهادران میگردید بالجمله احتشام جنگ خبردار گشته
بچستی و چالاکی کناره گرفته با جمعیت سوار و پیاده و توپخانه عنان عزیمت بمقابله تافته شروع بکارزار نمود و بعد کشته
شدن سپاهیان و سواران و پیادگان رو از مقابله تافته در تپری چنپال متحصن گشت روز دیگر بندگان عالی عبور

دریا

دریای گنگ نموده آنسوی دریا نزول اجلال فرمودند و در آنجا هم تحمل را کار فرموده سبقت در جنگ
نکردند و بیست و دویم ماه مذکور مرشدزاده سکندر اقبال با دستهای بندوق بردهان برای شادی
کتخدائی سوائی مادهوراو به پونا تشریف فرما شدند و اکثر سرداران و اعیان دولت مثل شرف الدوله
و مبارز الدوله وغیره در رکاب مرشدزاده تعین شدند و غره ربیع الاول احتشام جنگ عرضی مشتمل بر
معروضات خود بوساطت بعضی ارکان دولت بحضور ارسال نمود و هر روز جواب و سوال درمیان بود تا اینکه
ششم ماه مذکور بدون تحریک احدی زمیندار چپور و میواران دوله رای و سواران پایگاه بکرشن گوهچه که
حایل فیمابین بود متوجه شدند تا مخالف آنگوهچه را بدست خود کرده و توپها بر آن نصب کرده مورچال قایم
نمایند افواج مخالف مقابل شده گولهها سر دادند و آخر راه فرار پیش گرفته پناه بحصار چتپال بردند فوج فیروزی
مقابل حصار چتپال پای جلادت افشرده مورچال قایم کرده تمام شب بهوشیاری بسر بردند خداوند دولت
باستماع این خبر روز دیگر از کنار دریای گنگ حرکت نموده محاذی گوهچه مذکور رایات ظفر آیات نصب نمودند
و چون دیدند که شعلهٔ این فساد بدون آب شمشیر منطفی نمیشود و جز تحریک تیغ و سنان این قضیه بفیصله نمی‌انجامد
بمنطوق آخر الحیل السیف روز دویم آن بر هودج آهنی نشسته با فوج نصرت قرین بر شپه ا متوجه شدند
و حکم فرمودند که از هر سو نایره جدال و قتال ملتهب ساخته با اهل بغی بمنطوق کریمه فاقتلوهم حیث
وجدتموهم پیش آیند و درین روز شمس الملک که در خواصی نشسته بود دلیران پایگاه و رسالهٔ خود را
ایما نمود که یکبار حملهٔ مردانه نموده مخالفان را بر دارند و تا توانند زنده نگذارند و دلاوران با نام و ننگ از هر جانب
بر آن مدبران تاختند و در عین گرمی هنگامهٔ کارزار سید عمر خان جلوریز خود را بحضور رسانیده عرض نمود
که سیدی یاقوت دلاور جنگ فرنگی با جمعیت کثیر مقابل جمعیت غلام که قلیل است رسیده نایره

بکار مشتغل ساخته‌اند امیدوار اعانت و کمک است بندگان عالی به شمس الدوله اشاره بکمک کردند شمس الدوله
محمد مکارم خان را بکمک همراه داد محمد عظیم خان پرورش علیخان را حکم رسانید که زود کمک نماید مقارن
این حال پسر ثابت جنگ مبارز الدوله با سواران پایگاه و جمعیت روهیله و جوش حمله آورده اکثر را به شربت
مرگ سیراب گردانید درین اثنا محمد عظیم خان با جوانان خاص پایگاه و رساله خود و سواران برکمرگاه از دو
جانب صف دو دویده و خورد عجیب بمیان آمد درین بین نجم الدوله و محمد امجد خان سربلند جنگ و غلام امام خان
و صولت جنگ از یکجانب و از جانب دیگر حسام الدین خان بهادر با شجاعان خود و از یکجانب رفعت الدوله با فوج
متعینه و از یکجانب پرورش علیخان با جمعیت خود و همین قسم از جمیع جوانب رساله داران دیگر بر سر آن اجل گرفته‌ها
تاختند و آن برگشته بختان را همچون بخت شان سرنگون ساختند همگنان پشت بجنگ داده راه فرار پیش گرفته
در پناه دیوار قلعه خزیدند و در جنگ نشانهای کاردمان و پیادگان و روهیله بدست مبارزان لشکر فیروزی در آمد
دولا جنب فرنگی مجروح گشته بدر رفت و سیدی یاقوت زخم برداشته اسیر گشت الحاصل درین جنگ فتح عظیم
نصیب هواداران لشکر ظفر اثر شد و بعضی از لشکریان لشکر فیروزی راه سفر آخرت پیمودند و برخی زخمی گشته بسلامت
بخیمه خود رسیدند و صولت جنگ خلف شرف الدوله بهادر زخم گوله که بپایش رسید زخمی گردید و خداوند نعمت
وقت شب حین معاودت خود بدیدنش تشریف بردند با وجود رسیدن زخم کاری حواس او بجا بود و روز
دوم آن از آن زخم بخت خوابید و درین روز احتشام جنگ والده خود را فرستاده بکمال تضرع و زاری طلب
امان کرده بندگان عالی بر طبق شیوه مرضیه خاندان عالیشان خود ترحم بر احوالش نموده مادر او را در محل طلبداشته
معروضاتش بسمع قبول اصغا نموده روز دوم آن مشیر الملک را بجهت آنکه او را مطمئن ساخته در حضور بیارد
روانه ساختند چنانچه چهاردهم ماه مذکور احتشام جنگ بحضور حاضر شده و بصد عجز و نیاز جبین عقیدت بر
زمین

زمین عبودیت سائیده بعفو جرایم مشمول عواطف خداوندی گشت و هنگام رخصت سرپیچ مرصع با ومر حمت
شد و اعتقاد الدوله را برای بندوبست اندرون قلعه نرنل پیشتر روانه فرموده بعد ازان بتاریخ نوزدهم ماه مذکور
با جمیع پردگیان تتق عصمت رونق بخش قلعه نرنل شده در ابراهیم باغ که مبارز الملک بصرف مبلغ کثیر بتکلف
تمام تیار کرده بود پرتو ورود افگندند و بعد ازان تمام قلعجات را که در تصرف او بود گرفته قلعداران معتمد دران
تعین فرمودند معتمد الملک همت یار خان بهادر را به قلعداری ظفرگڈه عز اختصاص بخشیده رخصت نمودند
و بعد فراغ از بندوبست تعلقه نرنل نظامت برار از تغیر بهرام جنگ بنام احتشام جنگ مقرر فرموده بمنصب عمده
و خطاب ظفر الدوله و ماهی و مراتب پایه اعتبارش افزوده او را روانه آنصوب کردند یعقوب مرزا محتشم جنگ
برادر احتشام جنگ را که در آن قلعه محبوس بود برآورده در سلک ملازمان رکاب منسلک ساختند و بسیاری
از خیرخواهان دولت را بعطای مناصب و خطابات و خلاع و جواهر بقدر مراتب چنانچه محمد صلابت خان را
از اصل و اضافه بمنصب شش هزاری چهار هزار سوار و ماهی و مراتب و سرپیچ مرصع و جیقه و کنهی و مالهٔ مروارید و خطاب جنگ بهادر
خلف مشیر الملک را از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار و خطاب مشیر الدوله و جمال الدین حسین خان را
بمنصب دو هزاری هزار سوار و علم و نقاره و خطاب بهادری و افتخار جنگ را از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری سه هزار
سوار و خطاب افتخار الدوله و پالکی جهالردار و ضرغام جنگ خلف حسام الدوله مرحوم را از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری
دو هزار سوار و پالکی جهالردار و خطاب حسام الدوله و محمد سربلند خان را سرپیچ مرصع و جیقه مرصع و کنهی با مالای مروارید و
محمد نجابت خان را به سرپیچ مرصع و کنهی و محمد بهلول خان را به سرپیچ مرصع و جیقه و کنهی با مالای مروارید نواختند و اکثر اهل مناصب
از قلعه نرنل مرخص شدند و مرشدزادهٔ آفاق که از پونا بعد فراغ از شادی کتخدائی سوائی مادهورا و تشریف آورده
بودند بشرف ملازمت فایز شدند و یکخوان جواهر و هفت خوان پوشاک و چهار راس اسپ و دو زنجیر فیل معه

عمارتی سبز و سامان آن بمعرفت مقبول علیخان از نظر انور گذشت و بعد از آن خود بدولت بخیمه شرف الملک بهادر
بتعزیت پسرش صولت جنگ تشریف فرما شدند و سرپیچ مرصع از دستار مبارک خود کشاده بر سر بهادر موصوف
بستند و تسلی او پرداختند و نوزدهم جمادی الآخر برهان الدوله که بعد معزولی از صوبه ایلچپور آمده بود احراز
شرف ملازمت نمود و بتاریخ بیست و ششم ماه مذکور عنان عزیمت بصوب فرخنده بنیاد معطوف نمودند و میر امیر الدوله
و میر نجم خان و محمد شجاعت خان را حکم شد که یک دو روز عقب مانده و آنچه که از اسباب سفر ابوتراب مرزا
و متعلقان ظفرالدوله را مطلوب باشد رسانیده آنها را همراه خود آرند و خود بدولت بعد طی مراحل چهارم رجب روز جمعه
بفتح و فیروزی رونق افزای بلده فرخنده بنیاد شدند

فصل سیوم در ذکر وقایعیکه بعد تشریف فرما شدن نواب آصفجاه ثانی بحیدرآباد و تا رحلت آن نواب غفران مآب بعالم جاودانی از همان سمت بنیاد صورت وقوع یافت

چون بندگان عالی بعد فتح نرمل بحیدرآباد رونق افزا
شدند مشیر الملک را بمزید عاطفت اختصاص بخشیدند و راجه دیانت ونت رای رایان و راجه امانت ونت نانا بندت را
که دفتر پیشکاری دیوانی دکن و دفتر مال نزد ایشان بود حکم شد که بمشیر الملک رجوع نمایند و بعد رجوع ایشان معز الیه
از عزل و نصب چه ورق گردانیها که نکرد و درین سال یعنی سال هزار یکصد و نود و هفت نجم الدوله بهادر به تنبیه
زمینداران مرتضی نگر و کونور حسب الحکم حضور مامور شده زر فراوان بمعرض وصول آورد و هم درین سال خبر انتقال حیدر علیخان
از جهان فانی بعرض حضور رسید و نیز درین سال جوانان بار رساله سید عمر خان از جهت اهمال نمودن مشیر الملک
در دادن تنخواه آنها که قبل ازین همیشه تا پنج ماه بماه میرسید بر خانه مشیر الملک هجوم آورده هنگامه آرا گشتند
و دقیقه از بی حرمتی فرو گذاشت نکردند آخر الامر بتهدید و تاکید حضور دست از او باز داشتند و هم درین سال محمد حسن خان
[illegible] مهمات سرکار را از انتقال داراب بیگ و غلام نبی خان خلف نجم الدوله بخلعت بخشیگری سایر سرکار

ارشاد

مرشدزاده آفاق اسد الدوله بهادر و بهادر علیخان پسر سید دلاور خان بتعلقه بخشیگری شاگرد پیشه و منصب هزاری
دو هزار سوار و نقاره و علم و خطاب بهادر جنگ بهادر و میر محسن علیخان از اصل و اضافه به منصب سه هزاری
دو هزار سوار و سرگروه جمعیت مو داجی بسرپیچ مرصع و چمنا راجه بهادر بکنهی و مالای مروارید و راجه دیانت ونت
دامانت ونت و رای دوله رام هریک به سرپیچ مرصع و محمد خیر الله خان بخلعت تحصیلداری تعلقه و تکمه‌داران راو
دیگر دستورکسان بسیار بخلعت و مناصب و عطای جواهر سرفرازی یافتند و درین آوان مکرر خود بدولت بخانه
ظفریاب جنگ و فتح یاب جنگ ظل مکرمت گستردند و در اواخر همین سال شادی کتخدائی خلف شیر الملک با صبیه
شجیع الملک ولد شیر جنگ مرحوم بکمال تجمل و تکلف ترتیب یافت و در ماه صفر سنه هزار یکصد و نود و شش هجری
به رای رایان بمرض حبس بول و عارضه تپ از جهان درگذشت برادر و پسرانش بخلعت ماتمی و عطای
خدمت او و اضافه مناصب مفتخر گشتند و عظیم الدوله بنظامت بلده خجسته بنیاد و کوتوالی و کروری و امینی
وغیره تعلقه انجا عز امتیاز یافت و درین ایام بشکارگاه که باهتمام رای دوله رام تیار شده بود داخل
شدند و بعد از آن به شکارگاهی که شیر الملک تیار کرده بود متوجه شده شکار قمرغه نمودند ذکر توجه بندگان عالی

تا کنار دریای بهیمرا و ملاقات نمودن درانجا با سرداران مرهته و قرار دادن تنبیه ٹیپو سلطان

فساد اندیشه چون ٹیپو سلطان ولد حیدر علیخان بعد فوت پدر خود بجایش نشسته از غرور جوانی و نشه حکمرانی
برهنمونی ادبار سلسله موافقت با بندگان عالی و پندت پردهان گسیخته آغاز تمرد و شوخیها نمود بندگان عالی و کارپردازان پندت پردهان
دفع فتنه او شده باتفاق همدیگر سرانجام این مهم نمودند تفصیل این اجمال آنکه بالاجی پندت بنور محمد خان که از وقت
حیدر علیخان برسم حجابت در پونا بود گفت که زر تعهد دو ساله از عصر حیدر علیخان بهادر نرسیده و بعد از آن پسر او که از
دو سال بر مسند حکومت نشسته است زر تعهد دو سال سابق و دو سال حال و اصل به سرکار پندت پردهان نموده

۲۵۵ باید که تعلک زر پیر بر تعهد بها در مرحوم افزوده زر چهار ساله برساند آن وقت آشتی فیما بین خواهد ماند والا آمادهٔ

جنگ و جدال بمیان خواهد آمد نور محمد خان از راه دولتخواهی بسلطان نوشت که مزاج اهل پونا بنابر نرسیدن

زر تعهد منحرف شده برسر شورش آمده است اگر موافقت با ایشان منظور خاطر اشرف است زر تعهد موافق

در دارسال باید و طلب اضافه محض برای تهدید و تخویف است اگر زر تعهد موافق معمول بایشان خواهد رسید

از هم آوردن و ساختن باید که تعالی و بهوسله که زیر بار اخراجات زاید میشوند نخواهند کوشید و سر از آشتی

سرکار نخواهند پیچید از آنجا جواب رسید که سخن شما و قول مرهته مناط اعتبار نیست پیش از انعقاد صلح

با سرداران انگریز در اقرارنامه نوشته بودند که مصالحت با کلاه پوشان مذکور بصوابدید بعد کرده خواهد شد

و چون دیدند که کلاه پوشان در ملک ما دخل کرده اند اقرار خود را کان لم یکن انگاشته بمشارکت با

صلح کردند و فوج کمک را هم پیش خود طلب نمودند و آینده در قصد و مخالفت اند در صورت آنعزیز القدر را

لازم که از خود درخواست رخصت از بالاجی پندت بکنند و جواب و سوال بیست و لعل نمایند چرا که از رخصت

ایشان شما مرهته از موافقت با ما مایوس گشته بدینصوب متوجه خواهد شد و هنوز انفراغ کلی از مهم بندر کورنال نشده

و نه تاب اخبار آنجا مسدود خواهد شد بنابرین نور محمد خان پیش بالاجی رفته گفت که انشاءالله تعالی

بعد فراغ از مهم کورنال که عنقریب میشود سبیل زر سرکار تمام و کمال بعمل می آید بالاجی پندت و هری پندت

متفق نشسته در پی درستی کار خود شدند و کشن راو بلال را که نور بند کا تعالی فرستاده پیغام دادند که انتظام

بعضی مهمات نوشت و خواند و پیغام زبانی درست نمیشود توقع از کرم عمیم قدیم آنکه از فرخنده بنیاد نهضت نموده

ده دوازده منزل بدینصوب توجه فرمایند و با اخلاص مندان قدیم نیز از پونا برآمده بملازمت حضور فایز میشویم

بعد دو یکی ادبه تهیهٔ اسباب سفر پرداخته متعاقب وکیل مذکور کوچ نمودند تخت هری پندت و هولکر

باتفاق هم روانه شدند و پس از سه روز بالاجی پنڈت سوائی مادهورا و را بابا پهلونت و امرت راو پتی سردکرده
از پونا بر آمده بعد گرد آوری سپاه سرداران مرهته در عرصه یکماه تا پنڈهرپور رسیدند و با شطار خبر نهضت بندگان عالی
از حیدرآباد در آنجا مقامات کردند و وکیل ایشان بحیدرآباد رسیده بملازمت حضور فایز گردیده مافی الضمیر آنها
بعرض رسانید بندگان عالی که بنابر شورش و هنگامه آرائی تیپو غبار کدورت بخاطر داشتند معروضات وکیل را
بمعرض پذیرائی رسانیده و ملاقات با بالاجی پنڈت متصل قلعه اتگیر قرار داده بتاریخ چهاردهم ربیع الاول
سنه هزار و یکصد و نود و هشت از حیدرآباد نهضت نمودند و بعد طی مراحل نزدیک قلعه مذکور نزول اجلال فرموده
برای ملاقات سرداران مرهته مقامات کردند و درین سفر مرشدزاده آفاق سکندرجاه اقبال اسدالدوله بهادر بمنصب
هفت هزاری هفت هزار سوار و ماهی و مراتب و خطاب آصف الملک و صاحبزاده میر سبحان علیخان بهادر
از اصل و اضافه بمنصب ششهزاری ششهزار سوار و ماهی و مراتب و خطاب انتظام الدوله و صاحبزاده
میر ذوالفقار علیخان بهادر از اصل و اضافه بمنصب ششهزاری ششهزار سوار و ماهی و مراتب و خطاب نصیر الدوله
رایات اعتلا افراخته شدند و از اعیان و منصبداران محمد مراد خان از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار
سوار و علم و نقاره و خطاب لشکر جنگ بهادر و محمد روشنخان جماعه دار از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار
سوار و خطاب بهادری و محمد سبحان خان بمنصب یکهزار و پانصدی و خطاب بهادر و رای بهوانی داس سررشته دار دفتر
مال صوبه حیدرآباد و محمد آباد بیدر بکوس افتخار نواخته شدند و برهان الدوله از زمل و علاء الدوله از خجسته بنیاد
بحضور رسیده بملازمت فایز گشتند و ممتاز الدوله برادر مشیر الملک بعنایت سرپیچ مرصع ممتاز و مرخص گردید و
بالاجی پنڈت عرف نانا پهڈنویس باستماع خبر نهضت لشکر فیروزی بسمت اتگیر از پنڈهرپور کوچ کرده در
نواح اتگیر بملازمت رسیده بعنایت شمشیر قبضه مرصع با علی هند و یکدسته خنجر مرصع با علاقه مکلل معزز گردید

۲۵۰ وبعد از آن خود بدولت بتاریخ سیزدهم ماه رجب بخیمه او رونق افزا شده جواهر گران بها و قمشه اعلا را که بنظر اقدس
گذرانیده بود پذیرا فرمودند و در آنجا برای ترتیب مجالس گنگاش اتفاق ملاقات افتاد و چنان تقرر یافت
که سال آینده باتفاق هم تنبیه تیپو پیشنهاد همت ساخته ملک سرکار و ملک پیشوا از دست او انتزاع
باید نمود ملک سرکار در قبضه اختیار اولیای دولت قاهره و ملک پیشوا از قلعه بادامی و دهارواز وغیره در دست
تصرف دولتخواهان پیشوا باشد و ماورای ملک هر دو سرکار از مملکت تیپو آنچه بحیز تسخیر در آید نصف در
سرکار عالی باشد و نصف در سرکار پیشوا و بعد از آن هری پنڈت تکوجی هولکر را بگفته بالاجی پنڈت
بحضور آورد و بعد استفسار خیریت و یکدو کلمه دیگر سرپیچ مرصع از دست مبارک خود بر سرش بسته ومالای
مروارید عنایت نموده مرخص فرمودند و بعد از آن خود بدولت با صاحبزاده ها و ناصر الملک که در آن ایام از قید ادونی
رهائی یافته همراه رکاب بود بخیمه تکوجی هولکر ظل عاطفت گستردند و او جواهر و قمشه نظر در آورد و بصاحبزاده ها
و ناصر الملک نیز تواضع نمود و در همین ایام مستر جانسین که از کلکته وارد حیدرآباد شده بود بحضور عرضداشت نمود
که آنجا حاضر شود یا همین جا اقامت ورزد و درین باب هرچه ارشاد در جواب قلمی شد که همانجا وقفه باید کرد
که عنقریب لشکر فیروزی بآنجا میرسد و بعد از آن بسیر قلعه ایکیر متوجه شدند عسکر جنگ قلعه دار ایکیر پوشاک
و جواهر از نظر انور گذرانید پس از آن رایت معاودت بصوب حیدرآباد افراشته سرپیچ مرصع و جیقه و کنٹهی
و مالای مروارید هولکر را و کارپردازان او را سرپیچ و جیقه فراخور رتبه و بالاجی پنڈت را سرپیچ مرصع الماس
گران کعب و جیقه مرصع و پهونچی زمرد و طره مرصع و کنٹهی بالا مروارید با آرسی و هیرام پنهرکیه را سرپیچ
و جیقه مرصع و کنٹهی و مالای مروارید و گشن راو و بلال را سرپیچ و جیقه و کنٹهی و مالای مروارید و بلونت راو را
که از جانب مهاداجی سندهیا آمده بود سرپیچ و جیقه و کنٹهی و مالای مروارید مرحمت نموده رخصت انصراف

ارزانی

ارزانی داشته بتاریخ پنجم ماه شعبان از آنجا نهضت نموده متوجه حیدرآباد شدند و درین ایام مقبول علیخان
بخلعت داروغگی دیوانخانه خاص عز امتیاز یافت و راجه پدم سنگه و محمد حسین خان کهتاله بسرپیچ
مرصع و پاندان رخصت عنایت شد و در اثنای راه در منزل پالمور درویشی بیصرفه گو که در حق قوم نوائتان
سخنان بیهوده گفت دو سه جوان از آنها بتادیب او برخاسته او را مجروح کردند جوانان [illegible]
بتائید آن درویش برخاسته بازار خونریزی گرم ساختند و اکثری از افاغنه مجروح و کشته گردیدند
و مال تجارت اکثر افغانان تجارت پیشه بغارت رفت و بعد ازین بتاکید حضور آتش خونریزی تسکین
یافت و روز دویم آن از آن منزل کوچ فرمودند و دوازدهم ماه مذکور بفرخنده بنیاد رسیده رونق افزای
دولتخانه مبارک شدند و درین ایام افتخار الدوله بهادر بخلعت بخشیگری پادشاهی دکن سرفرازی
یافت و هر چهار خلف امیر الامرای مرحوم بملازمت مشرف اندوز گردیده بعطای خلاع فاخره و بسرپیچ
مرصع مورد عنایات گشتند و بیست و یکم ماه شعبان مستر جانسین که از عمده های صاحبان انگریز بود و بوکالت
اتصاف داشت بملازمت فایز گردیده جواهر گران بها و اقمشه مرسله پادشاه فرنگ از نظر مبارک
گذرانید و سلخ ماه مذکور بمکان مستر جانسین تشریف فرما شدند و او یک کشتی جواهر و یک کشتی کارد ها
با دسته های مرصع و چند کشتی اقمشه و دو زنجیر فیل ماده با بچه ها و پالکی کلابتونی و دوازده راس اسپ بنظر مبارک
در آورد و بر همه رقم پذیرائی کشیده شد و میر قمر الدین منت که همراه فرنگی آمده بود ترکیب بند قصیده مدح [illegible]
برخواند و سه هزار روپیه صله یافت و درین ایام عالیجاه بهادر و آصف الملک بهادر و ناصر الملک سه زنجیر
فیل و سه راس اسپ و سه عدد کمر خنجر مرصع بطریق نذر گذرانیدند و رفعت الدوله به سرپیچ مرصع و جیغه مرصع
سرمایه مباهات اندوخته بصوبه ناندیر مرخص گشت و محمد تقی خان بهادر خلف غیور جنگ مرحوم از اصل و اضافه

بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و علم و نقاره و خطاب قوی جنگ بهادر علم بلند نامی افراخت و سید عبدالله خان
از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و خطاب رعد جنگ بهادر و سید عمر خان از اصل و اضافه
بمنصب یکهزاری و خطاب بهادری و بدستور اشخاص بسیار که ذکر آنها به تفصیل جز تسوید اوراق ثمری ندارد
بمناصب و خطابات و بعضی به تعلقات نیز سرفرازی یافتند و درین ایام جشن سالگره مبارک بکمال تکلف
ترتیب یافت و بخانه مشیر الملک ظل مکرمت گستردند جواهر و اسپ و فیل بطریق نذر گذرانید جواهر و اسپ
درجه پذیرائی یافت و فیل معاف شد و در عشره ماه محرم سنه هزار و یکصد و نود و نه باعتقاد تمام زیارت
عاشور خانها موافق معمول رفته نذر درسانیدند و بتاریخ بست و نهم ماه مذکور شکارگاه که باهتمام دوله رای تیار
شده بود تشریف فرما شده و هزار روپیه بجمیع قراولان مرحمت نمودند و درین سال نیز بدستور سالهای گذشته
اشخاص بسیار بمناصب و خطابات و بعضی بتعلقات سرفرازی یافتند چنانچه اشجع الدوله بهادر بکنهی
و مالای مروارید و اعتصام الدوله بهادر بمنصب پنجهزاری سه هزار سوار و خطاب اعتصام الملک و پالکی
جهالردار اعزاز امتیاز یافتند و مستر جانسن را بعطای کنهی و مالای مروارید با آرسی و دستبند مرصع مشمول
عواطف ساختند و مولوی معین الدین خان ساکن قصبه بودن از تلامذه زبدة العلما شیخ الاسلام خان قاضی
بلده خجسته بنیاد بخلعت متعلقه قضای بلده فرخنده بنیاد از انتقال حافظ محمد مدرس مکه مسجد که مخاطب به شریعت الله خان
شده بود کامیاب گردید و بتاریخ بست و یکم ماه جمادی الاولی بخانه مستر جانسن ظل عطوفت گستردند مشارالیه
چند خوان اقمشه و تحائف و عطردان و پاندان و هفت زنجیر فیل با عماری زرد با سائبان و چهار جامه و پالکی
جهالردار زردوزی از نظر انور گذرانید و دویم ماه جمادی الاخری مستر جانسن را سرپیچ مرصع و جیغه و کنهی
و مالای مروارید با آرسی و سه کس دیگر از همراهیان او را که همقوم او بودند سه رقم سرپیچ و جیغه مرصع و کنهی

داد

فراخور رتبه مرحمت نموده بکلکته مرخص ساختند و نهم شوال جهت استقبال فرمان پادشاه سوار شدند و
سلخ ماه مذکور ظفر الدوله احتشام جنگ از ایلچپور آمده بشرف ملازمت ممتاز گردیده بعنایت سرپیچ مرصع
جیقه سرفرازی یافت و در ماه ذی قعده متوجه سیر قلعه محمد نگر شدند و درین ایام بمرشد زاده ها فراخور رتبه
رقوم جواهر مرحمت نمودند و باعیان و ارکان دولت مثل شمس الدوله و مشیر الملک وغیره رقوم جواهر فراخور
رتبه عنایت شد و اعتصام الدوله بهادر بعنایت کنٹهی مروارید عنبر اختصاص یافت و بستم محرم شروع
سال مائتین والف دریای موسی از شدت بارش طغیانی نموده فصیل جنوبرویه شهرپناه را تا یکصد و پنجاه گز
منهدم ساخت

ذکر توجه بندگانعالی جهت تنبیه تیپو سلطان باتفاق مرتبه تا قلعه بادامی و معاودت فرمودن از انجا بفرخنده بنیاد حیدرآباد و آنچه که بعد ازان روداد

چون بالاجی پنڈت تنبیه تیپو سلطان برسال آینده قرار داده از نواح ایتگیر به پونا معاودت نموده بود و حاجی
بهونسله که سابق از رفقای رگهناتهه راو شده بود از موافقت نمودن بالاجی پنڈت با بندگانعالی
اندیشناک گشته وکیل خود بلونت راو نام را با چهار صد کس و قدری جواهر و چهار زنجیر فیل برای پنڈت روان
و بالاجی پنڈت و هری پنڈت جهت استحکام اساس موافقت بپونا فرستاد بالاجی پنڈت با وکیل مذکور
بجوشش ملاقات نموده در خلوت سخنهای که از جهت رفاقت موکل او با رگهناتهه راو بمیان آورده
ولیل مذکور به تصفیه پرداخت بالاجی گفت که صداقت گفتار شما آنوقت بعرض ظهور خواهد رسید که
مرحل شما درینجا تشریف آورده با راوصاحب ملاقات کنند و بالمشافه تصفیه حسب دلخواه نمایند موی الیه
نوعی گرد که البته بموجب مرضی شریف تشریف خواهند آورد و سر مو از گفته صاحب تجاوز نخواهند کرد
پس بالاجی پنڈت مکاتیب درباب طلب بهوداجی فرستاده به وکیلش گفت که با قای خود باید نوشت

[illegible] رسانند مهاجی برطبق مراسلات با جمعیت دوازده هزار سوار و دوازده هزار پیاده
و پنجاه ضرب توپ خود را به پونا رسانید و بعد وقوع ضیافتها از جانبین مجالس کنکاش ترتیب یافته
چنان قرار یافت که در مهم تیپو شریک باشد و در جنگ کوتاهی نکنند و آنچه از ملک او مفتوح گردد
از آن شش حصه سازند دو حصه بندگانعالی و دو حصه پیشوا و یکحصه مهاداجی و یکحصه تکوجی هولکر فیمابین تقسیم نمایند و
[illegible] هشت ماه بالاجی پندت بهوسله را در پونا نگاه داشته بعهد و پیمان خاطر جمع ساخته مرخص نمود و بعد
رخصت او متوجه تیاری توپخانه و گردآوری سپاه شد نور محمد خان وکیل تیپو آشتی بندگانعالی با بالاجی و شرکت
بهوسله درین مهم دریافته به آقای خود نوشت تیپو بدریافت این معنی وکیل مخفی در مقام کاتب کانون بخفیه پیش هولکر برای
تالیف فرستاد و بتطمیع یکلک روپیه پیغام داد که در جنگ جد و جهد ننماید و موافقت او منظور نظر دارد و وکیل دیگر
محمد غیاث نام را معه دوازده زنجیر فیل و جواهر سه لک روپیه با هفتصد جوان بار پیش بالاجی فرستاده تاکید کرد که بخارج
[illegible] خود [illegible] به پونا رساند بالاجی بر ورود ایشان اطلاع یافته بیرون پونا ایشانرا فرود آورد و روز دویم آن معرفت
[illegible] وکیل مذکور را با نور محمد خان به دیوانخانه پیشوا طلب داشت و کلا خریطه را با پیشکش مرسله گذرانیدند
[illegible] مضمون مکتوب آنکه دوستدار از جانب خود در موافقت سرکار بهیچ نوع کوتاهی نکرده است و نمیکند و بدریافت
[illegible] مزاج گرامی محمد غیاث را که از معتمدان دوستدار است برسم حجابت فرستاد اگر بر طبق اظهار او عمل خواهند نمود
[illegible] دوستدار هم در صلح و آشتی راسخ قدم است والا حسب اراده گرامی از ینطرف هم قصور نخواهد شد بعد دریافت
مضمون مکتوب روز دیگر وکلا را در خلوت طلبیده استفسار کیفیت معاملت نمودند نامبردها گفتند که آقای ما بعد فوت
[illegible] برای رفع فساد ملک مزبور از خدمت گرامی درخواست کمک کردند صاحب نکردند و صلح که با سرداران
[illegible] با استصواب نواب مرحوم تقرر یافته بود آقای ما بهمان سررشته شراکت خود در صلح درخواست نمودند

جار

صاحب بی شراکت ایشان مصالحت منعقد ساختند و برین هم اکتفا نکرده با بندگان عالی و مهوداجی ساخته نگر
عزیمت به تسخیر ملک ایشان بسته اند درینصورت شکست عهد از کدام جانب بعمل آمده بالاجی پندت بعد
اصغای کلام وکلا گفت که باعث اینهمه مراتب عدم ارسال زر است الحال هم زر تعهد سابق و حال همراه آورده
اند یا نه وکلا در جواب گفتند که اگر مهاراج فسخ این عزیمت کنند البته زر سرکار رسانیده خواهد شد بالاجی گفت
که بدون ارسال زر فسخ عزیمت صورت امکان ندارد و بعد رسول زر موافقت البته منظور بر همین دو کلمه اختصار
کرده نامبرده ها را رخصت نمود و در روز دوم آن کشن راو بلال را پیش بندگان عالی روانه ساخته پیغام کرد که حسب القرار
کوچ فرمایند و باتفاق به تنبیه تیپو متوجه شوند و نیز نوبت راو وکیل مهواجی را طلب داشته بتاکید گفت که بمهواجی خود
باید نوشت که موافق قرار کوچ باید کرد و در اثنای راه ملحق باید شد و این مراسله را مصحوب دو شتر سوار روانه ناگپور
نمود و کشن راو بلال بحیدرآباد رسیده محرک سلسله کوچ گردید بندگان عالی فرمودند که برای سرانجام این مهم
بیست و پنج لک روپیه اعانت کنند و ملک بیجاپور با قلعه احمدنگر واگذاشت نمایند و قسمیکه ملک تیپو را تسخیر خواهند کرد
و موافق قرارداد تقسیم بعمل خواهد آمد ملک مذکور بار شما مسترد نموده خواهد شد و بدون این نهضت مشکل وکیل مذکور
چون دید که اگر این سوال و جواب را بر نوشتجات میگذارد در کار تعویق می افتد و محتمل که بالاجی و هری پندت
راضی نشوند و سلسله موافقت گسسته گردد و کار سرکار پیشوا ابتر شود در جواب عرض نمود که حضرت بالفعل درخواست
زر نقد موقوف فرمایند هرگاه کوچ خواهند فرمود باعانت خواهند پرداخت بالاجی پندت مشمول احسان حضرت شده
از گذاشت ملک بیجاپور دریغ نخواهند کرد و این سخن مصلحت آمیز بدون استمزاج بالاجی و هری پندت از پیش
خود از آن سبب گفت که آن هر دو وقت روانگی بسمت حیدرآباد بتاکید بلیغ گفته بودند که صاحب مرد زیرک
و محرم و خیرخواه هر دو سرکار اند بهر وجه که مناسب دانند مزاج بندگان عالی را بر سر این مهم آرند بندگان عالی چون

وکیل مذکور را صادق القول و معتمد میدانستند بپاس خاطر او دست از طلب زر نقد باز داشته و اکتفا بر اقرار
زبانی او بتفویض ملک بیجاپور نموده و جاگیر یک لک روپیه حق سعی او مقرر کرده به تهیهٔ سفر پرداختند و درین
ایام شادی بسم الله خلف شمس الدوله بهادر شروع شده بود و تا یک و نیم ماه جشن این شادی به تکلف تمام
ترتیب یافت که در اثنای آن وکیل مرهته رسید و بنا بر تعجیل وکیل در عشرهٔ ثالث محرم از حیدرآباد نهضت
نموده در میدان عیدگاه نزول اجلال فرمودند و از ناگپور مهوداجی نیز کوچ نموده و بالاجی و هری پندت در پونا
امرت راو سهی را با جمعیت دو هزار کس بخدمت سوائی مادهو راو متعین ساخت و از پونا کوچ کرده بمقام
ترپ سر که چهار کروه از پونا است فرود آمدند و در آن وقت جمعیت ایشان بیست هزار سوار بود و از آنجا بالاجی پندت
هری پندت را پیشتر فرستاد که تکوجی هولکر را همراه گرفته بطریق هراول چهار کروه پیشتر از لشکر فرود آمده باشند
و هولکر که دوازده لک روپیه برای خرج سپاه از بالاجی درخواست کرده بود و هری پندت اول او را بر چهار لک روپیه نقد و پارچه
یک لک روپیه راضی ساخته شریک مهم کرد بعد از آن بطی مراحل به پنڈهرپور رسیده مقامات کردند درینجا جمعیت
مرهته تا پنجاه هزار سوار رسیده و از پنڈهرپور پیشتر سواران بطلب مهوداجی که زود خود را برساند و پیش کش راو وکیل
بحیدرآباد که از کیفیت آنجا اطلاع دهد فرستادند و بعد چندی خبر رسید که مهوداجی با جمعیت پانزده هزار سوار بفاصله
بیست کروهی از پنڈهرپور رسیده و بندگان عالی از حیدرآباد برآمده اند پس از ملحق شدن مهوداجی کوچ بکوچ بعزم
ملاقات بندگان عالی راهی شدند و بندگان عالی تا هشتم ماه صفر در منزل عیدگاه بپاس خاطر شمس الدوله اقامت
ورزیده و تتمهٔ شادی مذکور را زیب و زینت داده و رقوم جواهر و پوشاک اعلی که شمس الدوله از نظر انور
گذرانید قبول فرموده از آنجا کوچ نموده و بمیدان لنگر حوض پرتو نزول افکندند در روز دویم آن نذر فتح قلعهٔ بیدر
که باهتمام رفعت الدوله و عظیم الدوله صورت وقوع یافت از نظر انور گذشت و دهم ماه مذکور مولوی معین الدین خان

قم

قاضی بلدهٔ فرخنده بنیاد بمنصب دو هزاری و خطاب معین الاسلام خان مباهی و مفتخر گردیده امیر الملک بهادر
مهابت جنگ بخطاب شجاع الملک و بحالی تعلقهٔ ادهونی وغیره و عنایت سرپیچ مرصع بالگن و سلک
مروارید کوس دولت نواخت و درین روزها راجه امانت رام بعارضهٔ ذات الجنب رخت هستی بربست
و رای رینگاداس پسر رای رایان بخطاب دیانت ونت سرفرازی یافته بکار پدر خود مامور گردید و سوای
اشخاص مذکور بسا امرا و منصبداران و ملازمان بعضی بمنصب و خطابات و بعضی بتعلقات و برخی بعنایت زر و
جواهر مشمول عواطف خداوندی گشتند پس از آن مقام نهضت نموده بسمت قلعهٔ اتگیر متوجه شده بطی مراحل سواد
آن قلعه را مضرب خیام فلک احتشام گردانیدند و از بندر پور بالاجی پنڈت و مودا جی بهوسله وغیره بنواح قلعهٔ مذکور
رسیده احراز شرف ملازمت نمودند مگر هولکر که بالاجی پنڈت او را پیشتر برای عبور کشنا فرستاده بود و تا
دوازده روز اتفاق مقامات هر دو لشکر در آنجا شد و ضیافتها از جانبین بعمل آمد پس از آن بندگان عالی باتفاق
سرداران مرهته از آنجا نهضت نموده کوچ بکوچ تا دریای کشنا رسیدند و فوج مرهته یکروز پیشتر و فوج فیروزی
یکروز بعد عبور کشنا نمود و بعد از آن باتفاق همدیگر پیشتر روان شدند تا اینکه بفاصلهٔ سی چهل کروه از قلعهٔ بادامی
که در تصرف تیپو بود رسیدند و کشن راو بلال بعد عبور کشنا بعلت مرضی که لاحق حال او شده بود از بالاجی
رخصت گرفته بپونا رفت و بعد یکماه در آنجا فوت شد و بالاجی و هری پنڈت دوازده جوڑی جاسوس و
بندگان عالی شش جوڑی جاسوس برای دریافت احوال تیپو و لشکر و سرانجام جنگش بملک او فرستادند
و هولکر که سابق برین تیپو باوی ساخته و مبلغ یکلک روپیه رسانیده وعده کرده بود که اگر اعانت و
جانب داری او منظور دارد رعایتها بعمل خواهد آمد در صورت منازعت با پیشوا یکلک روپیه دیگر و بتقدیر مصالحت
و تقرر معاملت یکلک روپیه و ما ورای آن سال بسال دو لک روپیه فرستاده خواهد شد وکیل خود را مخفی بپیش

تیپو فرستاده پیغام داد که بجمیع وجوه مطمئن بوده و این دوستدار را حسب القرار ازان خود دانسته بی
اندیشه بعزم مقابله کوچ نمایند تیپو که دران ایام از سر رینگ پتن برآمده به بنگلور رسیده مقام کرده بود
و اندیشه از استماع خبر اجتماع هر دو فوج بخاطر خود داشت برسیدن پیغام مذکور مطمئن خاطر گشته و مهدا
عهد و پیمان موکد بایمان از وکیل هولکر گرفته از آنجا کوچ نمود و جاسوسان هر دو سرکار را که در آنجا رسیده بودند
مقید ساخت ازین جهت خبر آنجا بهر دو سرکار نرسید پس بندگان عالی و بالاجی جهت دریافت خبر وکیل مهاداجی
بهوسله و یک وکیل پچهمن را او را استه که در جواب و سوال تیپو بود نزد او فرستاده پیغام دادند که اگر اراده
جنگ است پیشتر باید آمد و اگر اراده آنست که بقرار داد معاملت مصالحت بوقوع آید وکلا را باید فرستاد
تا فیصل معاملت نمایند درین اثنا بالاجی بنابر ناسازی آب و هوای آنجا بمرض اسهال مبتلا شده خواست
که معاودت نماید که در عرصه قلیل مرض او بصحت گرائید و بصوابدید هری پندت معاودت را موقوف نموده
تا تسخیر بادامی بودن خود در آنجا صلاح وقت دید بعد از آن بندگان عالی جواب و سوال ملک بیجاپور بمیان آوردند
و چون بالاجی از گذاشت آن ابا نمود معاودت خود بحیدرآباد صلاح وقت دانسته بعد رد و بدل بسیار مشیر الملک
برادر رکن الدوله مرحوم را با جمیع سرداران که در وقت رکن الدوله متعین او بودند با جمعیت هفت هزار سوار و حشمت جنگ را
با یکهزار سوار و زور آور جنگ را با دو هزار سوار همراه بالاجی تعین نمودند بدین قرار که اگر تنها بالاجی پندت هری پندت را
بهم تیپو مقرر کرده خود تنها عازم پونه شود فوج فیروزی همراه هری پندت باشد و اگر هری پندت و سرداران
دیگر با فوج خود همراه بالاجی بپونا روند باید که فوج فیروزی را بحضور مرخص کنند و هرچه از ملک تسخیر شود تتمه ازان
باولیای دولت قاهره بسپارند و بعد ازان خود بدولت بخیمه بالاجی جهت رخصت تشریف فرما شدند و وقت
برخاست دو کشتی پارچه و عطردان و پاندان از نظر انور گذرانید و بعد ازان مشیر الملک و شمس الملک جهت

الغرض

رخصت که بخیمه او علیحده علیحده رفته بودند بالاجی هریک را عطر و پاندان داده رخصت نمودند و بندگان عالی بکوچهای
طولانی از آنجا متوجه حیدرآباد شده و هشتم رجب کشنا را از معبر کالاچبوتره عبور نموده بتاریخ نوزدهم ماه مذکور
داخل حیدرآباد شدند و در اثنای این سفر تا رسیدن بحیدرآباد مرشدزاده سکندر اقبال آصف الملک
اسدالدوله بهادر بمنصب نه هزاری نه هزار سوار و خطاب سکندرجاه و اعظام الدوله بهادر زار از اصل و اضافه
بمنصب هفتهزاری هفت هزار سوار و پالکی جهالردار و خطاب اعظام الملک و نصیرالدوله بهادر از اصل و اضافه
بمنصب هفتهزاری هفت هزار سوار و خطاب ذوالفقارالملک و ناصرالملک از اصل و اضافه بمنصب نه هزاری
نه هزار سوار و خطاب همایون جاه مورد عنایت بیغایت گشتند و بدستور امرای دیگر که از سلسله قرابت بندگان عالی
بودند بمناصب و خطابات عمده سرفرازی یافتند و از امرا هرکه بخطاب دوله امتیاز داشت مثل اشجع الدوله بخطاب
ملکی و هرکه خطاب جنگی داشت مخاطب بدوله و هرکه خانی داشت بخطاب بهادری و جنگی و هرکه خطابی نداشت
بخطاب خانی چهره اعتبار افروخته و دولت افتخار اندوخته و مرزبان شولاپور حین معاودت بمنصب پنجهزاری
چهار هزار سوار و پالکی جهالردار و سرپیچ مرصع و جیغه و کنهی مروارید و پاندان رخصت سرفراز و ممتاز گردید بالاجی بعد
بعد روانه شدن بندگان عالی بسمت حیدرآباد بعزم تسخیر قلعه بادامی متوجه شده از آنجا کوچ نموده تا اینکه بفاصله چهار کروهی
از بادامی رسید و تا این منزل منتظر آن بود که از جانب تیپو وکلا بیایند و معاملت را انفصال نمایند که از همین جا
زر معاملت گرفته برگردد و چون تیپوی جهالت کیش نامال اندیش که از مراجعت بندگان عالی مسرور و زیاده تر مغرور
گشته بود احدی برای جواب و سوال معاملت نفرستاد آنوقت بالاجی نور محمد خان و محمد غیاث را طلبداشته
گفت که تا حال هم از اینجانب اهمال و رعایت بعمل آمد لیکن آقای شما نفهمید نذآنها در جواب گفتند ما هم در ارسال
خطوط مشعر بفهمایش قصور نکردیم لیکن چون نوکریم چاره نداریم پس بالاجی نظر بر اینکه وکلا از اخبار هر روزه لشکر به تیپو اطلاع

 میدهند بودن اینها همراه لشکر صلاح وقت ندانسته بهر یک یک سیله و دستار و کپهان کمخاب داده
مرخص نمود و وقت رخصت گفت که بر شما هیچ امری از سوال و جواب گذشته و حال مخفی نیست بهر قسم که
مناسب دانند در خیرخواهی اقای خود بدل جهد نمایند و یکصد سوار لچهمن را هم همراه آنها تعین نمود که تا دریای
تم بهدرا که نهه منزل از آنجا بود آنها را رسانیده برگردند و بعد رفتن وکلای مذکور کوچ در کوچ و هی دیگر نموده
بفاصله دو کروهی از قلعه رسیده هری پندت و سرداران دیگر را بمحاصره و بستن مورچال مامور ساخت
و آتش جدال و قتال از جانبین ملتهب گردید و مدت محاصره تا بیست و هشت روز بامتداد کشید آخر الامر یورش
آن قلعه را گرفتند و مردم قلعه را که دو هزار نفر بودند از قلعه بر آورده و چند روز مقید کرده بجان رهائی دادند و شخصی
از متوسلان لچهمن را وراسته را به قلعداری آنجا مقرر کردند و روز دیگر بالاجی بخیمه موداجی وغیره سرداران رفته و بخاطر
داری پرداخته شریک هری پندت ساخت چنانچه فوج موداجی بهوسله بسرکردگی پیراو جمنا بابو باهری پندت
تا معاودت او بپونا همراه بود و بعد از آن بالاجی با جمعیت قلیل بپونه شتافت و هری پندت باستصواب بهوسله
و دهولکر با تمام لشکر بسمت قلعه دهارور کوچ بجکروهی نمود و از آنطرف تیپو که در بنگلور با جمعیت خود و توپخانه اقامت
داشت باستماع اینخبر باشتنه کوب به ادهونی رسیده یورش کرد و مهابت جنگ که با اهل و عیال در آنجا بود
پای استقامت افشرده و جلادت را کار فرموده بمدافعه او پرداخت و حملههای آورد ساخت و چون اینخبر به بندگان عالی
رسید همایون جاه بهادر را بسرکردگی مقرر کرده و بعنایت شمشیر و جیغه و سرپیچ الماس و کلگی نواخته و شمس الملک
و مشیر الملک را با رساله داران در رکاب او متعین ساخته و اکثر رساله داران را بعطای سرپیچ و جیغه فراخور
رتبه مشمول عواطف نموده و اعتقاد الدوله را برای تیاری سبد ها جهت عبور دریای کشنا تعین فرموده بجانب
ادهونی فرستادند تا مهابت جنگ را معه اهل و عیال از آن قلعه بر آرند و هری پندت را در باب کمک نوشتند

هری پندت اپاملونت و یکه‌دار دیگر را با جمعیت پانزده هزار سوار از دهارواز بکمک ادهونی فرستاده و فوج
فیروزی عبور کشنا و تهمدرا نموده با دهونی رسید تیپو از خبر آمد سرداران مذکور پیش از رسیدن ایشان
مورچال را از ادهونی برداشته هفت کروه از عقب رفته در پناه کوهستان شاه‌درگ فرود آمد شمس الملک
و مشیر الملک مهابت جنگ داراجاه را معه ناموس آصفیه از قلعه ادهونی بمحافظت تمام برآورده بر کنار دریای
تهمدرا رسیده بسرعت هرچه تمامتر عبور دریای مذکور نمودند بعد عبور تمام لشکر و بنگاه بفاصله یکپاس دریای
مذکور بطغیان آمده حایل میان فوج فیروزی و فوج مخالف گردید داراجاه سالماً معه ناموس داخل قلعه
رایچور شدند و شمس الملک و مشیر الملک ملبوس خاص و جواهر که از پیشگاه حضور بجهت داراجاه ارسال شده
بود در آنجا رسانیدند و بندگان عالی باستماع این نوید عافیت نذور گرفته حکم بسر دادن توپها نمودند
درین اثنا هری پندت هم بعزم مقابله تیپو از دهارواز رسیده و بفاصله دوازده کروه از لشکر مخالف کشنا
را درمیان گرفته فرود آمد و سرداران مذکور حسب الطلب حضور از آنصوب مراجعت کرده بتاریخ سوم
ذی قعده سنه هزار و دوصد در حیدرآباد بآستان بوسی حضور فایز شدند و درینسال مستر مین سین
که از جانب سترجان شین آمده بود بوساطت راقم الحروف بسعادت ملازمت فایز و بعنایت سرپیچ و جیغه
مشمول عواطف گردید و بسیاری از ملازمان حضور بعضی باضافه منصب و خطاب و برخی بعطای جواهر
سرفرازی یافتند و تیپو بعد مراجعت فوج فیروزی ادهونی را خالی یافته قلعه مذکور را متصرف شده بنوعیکه
دل آنرا خراب و مسمار نمود و از آنجا بطرف ساونور متوجه گشت و ازینسو هری پندت نیز متوجه آنسمت شد
عبدالحکیم خان حاکم ساونور که از عداوت و سخت گیریهای تیپو هراسان بود وکیل خود نزد هری پندت مذکور
فرستاد که این وقت دستگیریست باید که دستگیری نموده اینچنین خواه را نزد خود پناه دهند و ملک ساونور

از دست آن ظالم مستخلص کنند که ما دام الحیات ممنون و از دولتخواهان سرکار پیشوا خواهیم شد بعد آن تیپو
یکهزار تا په تیار کرده اول ده هزار سوار با پنجاه توپ از دریای کشنا بی آنکه فوج مرهته خبردار شود بسرعت
هرچه تمامتر عبور کنانید و در روز دویم آن خود با تمامی لشکر عبور کرده بقصد مقابله بفاصله هشت کروه از لشکر مرهته
فرود آمد و هری پنڈت و هولکر که بفاصله سه کروه از سانور فرود آمده بودند حسب الطلب حاکم آنجا بر سر فصیل
قلعه سانور رفته حاکم آنجا را با عیال و قدری اسباب و اموال از آنجا بر آورده همراه خود گرفته بفرودگاه خود رسیده
مقام کردند تیپو باستماع این خبر از آنجا کوچ کرده متصل سانور رسیده یکهزار سوار را اندرون قلعه فرستاده بقیه
اموال و اسباب عبد الحکیم خان را متصرف گشت و بفاصله دو نیم کروه از سانور با فوج توپخانه آمده مستعد جنگ
گردید و از طرف هری پنڈت و هولکر بفاصله یک کروه بعزم مقابله شتافته در دامن کوهی توپخانه را گذاشته
شروع بجنگ نمودند و از طرفین تا یک و نیم پهر جنگ توپخانه درمیان بود درینوقت سرداران مرهته بهری پنڈت
گفتند اگر حکم شود از جمیع جوانب یورش کرده جمعیت او را متفرق میسازیم بشرطیکه اگر اسپ ضایع شود از سرکار
عوض آن مرحمت گردد و اگر سوار تلف شود نصف درماهه از سرکار مدام برای پس ماندگان او بحال باشد
هری پنڈت گفت من هم مثل شما نوکر سرکار ام بدون حکم سرکار من از جانب خود نمی توانم که این شرط
با شما درمیان آرم باستماع این جواب هیچکس پای جلادت پیشتر نگذاشت بعد از آن توپها از جنگ کشیده
و بخیمه گاه که بفاصله سه کروه از رزمگاه بود رسیده فرود آمدند و تیپو نیز بفاصله دو کروه بخیمه گاه خود رفته
فرود آمد و مابین هر دو لشکر فاصله یکگروه بود و تا چهار روز دیگر آتش جدال و قتال ملتهب نشد تا آنکه روز پنجم که
آفتاب غروب شد و قریب یک پاس از شب گذشت تیپو شبخون بر لشکر هری پنڈت زد و لشکر او را پریشان
ساخت و درین شبخون اموال و اسباب بسیار دست خوش تاراجیان گشت و لشکر هولکر که بفاصله یک و نیم

کرده

گروه بود بر سرش شبخون نزد روز دیگر سرداران مرهته از شبخون اندیشناک گشته بنگاه و اسباب زاید را
بست کرده عقب فرستاده بعزم مقابله بفاصله سه گروه از لشکرش فرود آمدند و شب بحراست بسر می بردند
و روز سوار شده در مقابل رفته می ایستادند نه ټیپو بر سر ایشان می آمد و نه ایشان بر سرش رفته از خود
جنگ میکردند پانزده روز بهمین منوال منقضی شد تا اینکه ټیپو بکرور بهری پنڈت پیغام داد با وصفیکه اینقدر فوج
فراوان همراه خود دارند چرا بجنگ مبادرت نمی نمایند بهری پنڈت گفت که جنگ ما همچون جنگ قزاقان
نیست اگر شما بهادری دارند بمیدان آمده صف جنگ نمایند تا غالب از مغلوب ممتاز شود و بشنیدن این جواب
روز دیگر ټیپو توپخانه پیش رو کشیده بعزم مقابله شتافت و ازینجانب مرهته ها نیز سوار شدند و بعد تقابل فئتین
تا دو پهر جنگ توپخانه درمیان بود نه ازینجا ظفر نه از انجا خطر باز وقت سه پهر سرداران هر دو لشکر به لشکرگاه
خود معاودت نمودند و بحراست و حفاظت خودها پرداختند از انجا که بهری پنڈت مکرر بایما و اشاره بل التصریحات
بهلکر گفته بود که از جهت جانبداری صاحب ټیپو خیره شده است و مهم بطول انجامیده و هلکر میخواست که
تقریبی نموده نمایان بعرصه ظهور آورد که موجب سرخروئی و باعث رفع بدنامی جانبداری شود لهذا هلکر روزی
که جاسوسانش خبر رسانیدند که خزانه ټیپو همراه پنجهزار بار و بمعیت ضرب توپ از مدنور نزدیک لشکرش رسیده
و فردا داخل لشکر خواهد شد همان روز بهری پنڈت پیغام فرستاد که امروز بر سر ټیپو میروم آنچه خواهد گذشت
معلوم خواهد شد و فی الفور عجالةً سوار شده بر خزانه ریخت و چهار هزار پیاده و پانصد سوار ټیپو را کشته و بمون بنحالکرده
گرفته معاودت به لشکر خود کرد و روز دیگر ټیپو وکیل خود پیش هلکر فرستاده پیغام نمود که من بر سخن شما اعتماد کرده
مطمئن بودم و صاحب بخلاف قرار خود عمل نمودند هلکر در جواب گفت که من ملازم پیشوا هستم علانیه در وقت
جنگ نمیتوانم که اعانت نمایم و همیشه که صاحب بر لشکر بهری پنڈت غالب شدند از جهت پهلوتهی کردن

۴۷۱ این دوستدار بود از جهت بجانب داری صاحب متهم شدم برای رفع تهمت اینحرکت نمودم و موافق
قرار با صاحب موافق ام والحال انچیکه صلاح کار صاحب در آنست اظهار میکنم بهتر آنست که زود بفیصل معامله
مصالحه نمایند و درین امر اهمال نکنند که انجام خوب نیست لیکن اینوقت وکلا را برای تقرر معاملت نباید فرستاد
بل یک شبخون دیگر بر فوج مرهی پندت زده یا یک جنگ غالبانه بمرهی پندت نموده آنوقت معتمدان خود را
برای سوال جواب معاملت نزد این دوستدار باید فرستاد بهر رهنمائی برین صلاح وکیل تیپو را رخصت ساخت
تیپو برهنمونی او یک شبخون دیگر بر لشکر مرهی پندت آورد فوج مرهی پندت متفرق شد لیکن شکست فاحش
نیافت چراکه فرار نمودن و باز فراهم شدن کار مرهته است تا وقتیکه ده بیست هزار کس از اینها کشته نشود شکست فاحش
باینها راه نمی یابد اینقدر شد که مرهته مورچال خود از قلعه دهاروار برداشت و قلعه بهادربنده که بتصرف مرهته رفته بود
و ساونور ملک سه لک هون کرک و بچمکان دیگر که محاصلش یک لک و پنجاه هزار هون کرک بود بقبضه تیپو درآمد
و چون موسم برشکال قریب رسید و فکر چهاونی دامنگیر حال مرهته و لشکر گردید تیپو باندیشه گرانی و دیر رسیدن
خزانه از سرپرنک پتن صلاح در مصالحت دیده وکیل خود را پیش هولکر فرستاد و پیغام داد که زر چهار ساله که
باقیست میدهم و آینده مبلغیکه در تعهد از قدیم تقرر یافته سال بسال به سرکار پیشوا خواهد رسید بشرطیکه ملک بادامی
وغیره که در تصرف آورده اند واگذاشت نمایند همانوقت هولکر پیش مرهی پندت آمده پیغامش اظهار کرد مرهی پندت
ببالاجی پندت نوشت بالاجی قلمی نمود که صاحب در مهم مختار اند هرچه بهتر و صلاح کار سرکار حسب الوقت
به بینند بلا توقف وی استصواب غیر بعمل آرند که کرده صاحب در سرکار منظور و مقبول مرهی پندت بدریافت
اینجواب هولکر را طلبداشته گفت که این مصالحت بچند شرط منظور است اول اینکه قلعه بادامی که بجنگ تسخیر گشته
و زر بسیار بصرف آمده همچنین قلعه نرگنده مسترد نخواهد شد دویم آنکه زر سرکار تمام و کمال وجهی واگذاشت

ادونی

او هونی ارسال دارند سوم آنکه معاملت بندگان عالی همراه معاملت پیشوا مفروغ سازند چهارم آنکه ملک عبدالحکیم خان ۳۷۲
را که متوسل سرکار پیشوا شده بمشار الیه بدهند و آینده در صدد مخالفت او نباشند پنجم آنکه عهد واثق نمایند
که زر سرکار سال بسال بلا عذر خواهد رسید و بار دیگر بعد مراجعت افواج بندگان عالی و پیشوا مصدر فتن نشوند هولکر
اینمراتب را به پیشوا گفته فرستاد و باز پیشوا وکیل روانه نمود که از ملک بادامی در گذشته به پاس خاطر سرکار پیشوا
دست بر داشتیم و این مصالحت بعد رنجیدت بل بکمال صفائی است بدو شرط یکی آنکه خریطه را او پندت رتن
برای ما قلمی میسازند باید که در القاب لفظ سلطان بفزایند و وقت حاجت ما را بارسال فوج مطلوب کمک
کنند وجهی واگذاشت او هونی میدهیم و فیصل معاملت حضور در ضمن این معاملت نمیشود بل علیحده بوساطت وکلا
انفصال خواهد یافت و عبدالحکیم خان پالکی را که سرکار ریاست محاسبه یک کرور روپیه از و میخواهیم اگر در حمایت
سرکار صاحب است باید که اول سبیل زر سرکار را از و نمایند بعد از آن درخواست واگذاشت ملک او کنند
اگر هر دو شرط مذکور قبول دارند از ینطرف هم صلحنامه حسب القرار بر طبق استرضای طرفین قلمی میگردد و چون
از لیحمن راو راسته وقت روانگی خود به پونا همراه بالاجی پندت برادر کوچک خود را پیش هری پندت گذاشته
بود که هرگاه پای معاملت درمیان آید شریک باشد هولکر او را نیز شریک جواب و سوال نمود و هری پندت
چون دریافت که زر نقد بالفعل بدست می آید و فیصل معامله حضور و عبدالحکیم خان مهلتی میخواهد و از جهت قریب
رسیدن موسم برشکال تعویق در مصالحت صلاح وقت ندانسته بفیصل معامله سرکار پیشوا راضی بصلح شد
اما در مقدمه افزودن لفظ سلطان در القاب اندکی استادگی کرد و گفت در ینباب به بالاجی پندت نوشته
می شود و بر طبق نوشته مشار الیه عمل خواهد آمد هولکر گفت که زنهار درین امر استادگی نباید کرد در بارگاه سرکار
پیشوا صدها نفر سلطان نام دارند اینهم از آن قبیل باشد جواب این امر بالاجی خواهیم گفت صاحب در نوشتن

صلحنامه تاخیر نکنند وزر بگیرند هری پندت قبول کرده در قرارنامه افزودن لفظ سلطان در القاب نوشتن
بمعرفت هولکر و تیپو هم نوشتجات خود استصواب هولکر فرستاد و روز دیگر بصحابت وکیل خود با چهار
بار و پانصد سوار ده لک هون کرک و هفت لک روپیه نقد و پارچه سه لک روپیه جمله بیست لک روپیه بابت سرکار
پیشوا فرستاده و ده لک روپیه باقی را وعده نمود که بعد داخل شدن لشکر در پونا فرستاده خواهد شد و برای
هولکر چهار لک روپیه نقد و جواهر دو لک روپیه و پارچه یک لک روپیه معه نوشته خود که برای این دو لک روپیه
سال بسال موافق قرارداد سابق بمعرض ارسال خواهد آمد فرستاد و خود هم از روز عبور کرده آنطرف کشنا
مقام نمود و روز دیگر هری پندت وکیل تیپو را شش پارچه خلعت با سرپیچ مرصع از سرکار پیشوا و صلحنامه
حسب القرار نوشته داده رخصت نمود و هولکر از جانب خود یک سرپیچ مرصع و خلعت داد القصه
هری پندت بعد انقضای زر معامله سرکار پیشوا روز سیوم بطرف پونا کوچ کرده سرداران بندگان عالی را رخصت
نموده خود با هولکر و جمنا با لوپس نمود و آبهو سله و اپا بلونت پونا رسید و مالاجی پندت در پونا ضیافتهای سرداران
نموده هر یکی را بملک او رخصت نمود و این مصالحت در سنه یکهزار و دو صد و یک بمعرض وقوع آمد و غره محرم
این سال بهو بیگم صاحبه محل خاص عالیجاه بهادر باجل طبیعی از جهان درگذشت و خود بدولتخانه عالیجاه ظل
مکرمت گسترده جواهر و پارچه خلعت ماتمی بصاحبزاده و دختران آنمرحومه عنایت نموده تسلی بخش خاطرها شدند
و در ماه صفر استقبال فرمان پادشاه نمودند و نیز در حویلی نو تعمیر شمس الملک بهادر بتقریب ضیافت تشریف
بردند و شجاع الملک را بعطای خطاب امیرالامرا بهادر و سرپیچ مرصع و کلگی مرصع و ملبوس خاص و جوشن
و خود رومی طلائی و دستانه هر دو دست و شمشیر با علی بند و جمدهر و سپر در جلدوی تردی که در اد و نی
کرده بود سرفراز ساختند دیگر فرار نمودن موهن راو پنگلیه و فتح قلعه ر ورور و چنور و ناوه نور

و دستگیر شدن زمیندار آمکان بر دست فوج منصور چون غلام سید خان دست
اخذ و جبر بمحالات جاگیرداران دراز کرده از موهن راو پنگلیه زر یکساله بطریق پیشی درخواست نمود مشار الیه
بنابر عدم استطاعت در تقبل ایستادگی کرد غلام سید خان در سنه هزار و دو صد و دو ضبطی بر جاگیر او فرستاده
متحصلان شدید بر او گماشت موی الیه نجات خود در فرار دیده وقت شب فرصت یافته بقلعه ردرور
که در تصرف او بود رفته متحصن گشت و به بنا و دست برج و باره آن قلعه پرداخت غلام سید خان این را محمول
بر فساد انگیزی نموده شورش او بحضور معروض داشت و فوج فیروزی بسرکردگی میرزا دار الدوله پسر حسام الدین خان
قلعه دار ادوگیر به تنبیه او تعین کنانیده و در عقب او راجه بهار امل را نیز روانه گردانید موی الیه چند روز دست و پای
لا حاصل زده از آنجا نیز فرار نموده جان خود بسلامت برد بعد از آن غلام سید خان تمام جاگیر موروثی او در انضباط
در آورده تهانه سرکار در آنجا قایم کرد و درین سال راجه چنور از تسلط و سختگیری راجه دیسکهه که سرکار بلکندل و
در نگل و میدک وغیره باضافه تعهد از غلام سید خان گرفته بود تنگ آمده سر از اطاعت او پیچید و دیسکهه مذکور
از سر بی ادبی در پیچ و تاب شده بغلام سید خان نوشته برای تنبیه او درخواست کمک کرد غلام سید خان بهار امل را
بخطاب راجه تیجونت بهادر و عطای جیغه و سرپیچ از پیشگاه حضور سرفراز کنانیده با فوج کثیر بکمک دیسکهه مذکور
فرستاد راجه تیجونت به یلغار رسیده بمحاصره مکان راجه چنور پرداخت و بازار جدال و قتال گرم ساخت
و بعد چندی به یورش حصار بیرون آن مکان را گرفت و خواست که بهمین منوال قلعچه را نیز بگیرد راجه چنور امان جان و آبرو
درخواسته تسلیم قلعچه نمود و راجه تیج ونت نذر فتح و عرضی مشعر به کیفیت استیمان باستصواب غلام سید خان
بحضور فرستاد غلام سید خان زمیندار چنور را طلبداشته در قلعه محمد نگر محبوس ساخت و جمیع ملک موروثی
او را از بار ده پور وغیره بضبط در آورده سپرد دیسکهه مذکور نمود و سلخ جمادی الاولی شروع جشن نوروز شد

۱۲۰۲ھ و بستم ماه شوال جشن سالگره و درین سال نیز بسیاری از امرا و منصبداران و متصدیان سرکار بعنایت
منصب و خطاب و جواهر و تعلقات و اخور مساعدت طالع مشمول نوازش خداوندی گشتند چنانچه متقرب خاقان
بخلعت استقلالی قلعه گلکنده و اعتصام الدوله بهادر بعنایت دستبند مرصع و محمد امجد خان بهادر سربلند جنگ
از اصل و اضافه بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و پالکی جهالردار و خطاب امجد الدوله کامیاب جنگ بهادر
از اصل و اضافه بمنصب شش هزاری چهار هزار سوار و پالکی جهالردار و خطاب سردار الدوله و رای بهوانی داس
سر دفتر دیوانی سرکار و رای ورکا داس و راجه تیجونت بهادر هریک بعنایت کنٹهی مروارید و رای کنول کشن
و رای خوشحال چند هریک بعطای سرپیچ مرصع و رای شنکر راو بمنصب و خطاب و علم و نقاره و تفویض
تعلقات نرمل و قلعه بودن و اشنور و قوال وغیره محالات و بکر بخیر فیل و جمال اشرف خان بعنایت سرپیچ
مرصع و خطاب بهادری و خلعت تعلقه کوپل که هنوز قلعه کوپل بتسخیر اولیای دولت قاهره نیامده بتنخواه
سرکار و ران بتعلقه قایم شده بود سرفرازی یافتند و درین سال خواجه بهادر خان و حافظ فرید الدین را
برسم حجابت نزد تیپو فرستادند و در ماه محرم شروع سال هزار و دوصد و سه سید محمد نامی باظهار آنکه
من شریف مکه ام بملاقات حضور فایض گردید و مبلغ ده هزار روپیه باو مرحمت شد و بیست و نهم ربیع الثانی
خواجه بهادر خان و حافظ فرید الدین از نزد تیپو مراجعت نموده شرف اندوز ملازمت گردیدند و مراسلات او
با جواهر و اقمشه و اسپ و فیل از نظر انور گذرانیدند و درینسال حسام الدوله بتعلقه کروری بلده و خجسته بنیاد
از تغیر محمد عبد القادر خان و میر ابراهیم برادر صفی الدوله بتعلقداری قلعه کلبرگه و رای بسنت رای بتعلقه امینی
صرف خاص و شوکت الله خان بخلعت دیوانی پادشاهی صوبه حیدرآباد عز اختصاص یافتند و یازدهم جمادی الاخری
شروع جشن نوروز عالم افروز شد و دهم شعبان فرمان و خطاب رستم دوران از پیشگاه حضور پادشاه بنام

نواب

متعالی بندگان عالی رسید و جشن ترتیب یافت و درین هر دو جشن امرا و منصبداران بعضی بمناصب
عطای رقوم جواهر و برخی بخدمات چهرهٔ افتخار افروختند اکرام الدوله مرحوم خلف شجیع الملک غیور جنگ مغفور
بخلعت میرسامانی سرکار عالی و معتمد جنگ بخطابت بلدهٔ فرخنده بنیاد از تغیر شکوه الدوله به پایهٔ افتخار اندوختند و درین سال جمیع
مشایخ نامی شهر را بدولتخانهٔ نو تعمیر بتقریب ضیافت دعوت نمودند و ضیافت بتکلف هرچه تمامتر ترتیب
یافت و بتاریخ پنجم شوال بستر زرین هارپیچ مرصع و پایدان جهت مرحمت گردید و بست و نهم ماه مذکور مستر هالن
کنوی مع میر حسین از نزد لارڈ بهادر آمده بملازمت فایز گردیده و تحایف فرنگ از نظر انور گذرانیده و درین
اوان قمر الملک بخلعت بخشیگری سپاه و تعلقه دیورکنده و ملکنده از تغیر نجم الملک لوای امتیاز افراشت
و طوی کتخدائی همایون جاه بهادر با قرة العین عالیجاه بهادر در نور چشمی قمر الملک بهادر بر منصهٔ ظهور جلوه گر شد
و بستم ذی القعده بتقریب ضیافت بخانهٔ مشیر الملک ظل مکرمت گسترده نقد و جواهر که مشار الیه از نظر
فیض منظر گذرانید مزین بدستخط معافی کردند و احتشام الدوله بخطاب ممتاز الامرا و ماهی و مراتب و شمس الملک بخطاب
شمس الامرا و مشیر الملک بخطاب اعظم الامرا که در ماده تاریخش عطای اسم اعظم پسند خاطر مولف افتاد و افتخار الدوله
بخطاب افتخار الملک سرفرازی یافتند و مسوده اوراق جهت استحکام اساس مودت با صاحبان انگریز و نظم و تنسیق
امور ریاست حسب الحکم حضور به بندر کلکته عازم شد و حافظ فرید الدین بخطاب خانی ره نورد طریق افتخار گشته
حسب الحکم حضور برسم حجابت نزد تیپو رفت و بتاریخ بست و یکم ذیحجه روز پنجشنبه حجسته بانو بیگم صاحبه عرف
خان بهادر بجوار رحمت حق پیوست و بتاریخ هشتم جمادی الاولی سنه یکهزار و دوصد و سه هجری به تسخیر قلعه محمد نگر
تشریف فرما شده جشن ملوکانه ترتیب داده بودند و درین اثنا دست مبارک بگزیدن زنبور که بدیدن تماشای
آن متوجه بودند مجروح گردید و بعد یکماه و چند روز زخم دست باندمال رسید و اسد علیخان بمنا تخلص در ماده

تاریخ آن گفته مصرعه ای دست ترا مدد بداند و مقارن غسل صحت جشن سال نوروز بکمال تکلف ترتیب
یافت و هم درین سال جشن سالگره بآئینی که چشم فلک مثل آن ندیده جلوه ظهور پذیرفت و درین جشن
از فیض عمیم صدها مردم از وضیع و شریف از امرا و منصبداران و فقرا و مطربان بمناصب و خطابات
بعطای جواهر و خلعتها و تصدقات و انعامات فراخور رتبه که تفصیل آن موجب اطناب است کامیاب گشتند
و نیز درین سال انگریز خواه دولت آصفیه بر جمیع مطالب سرکار فیض آثار حسب دلخواه خداوند نعمت دستخط
صاحبان انگریز کنانیده از بندر کلکته مراجعت نموده فایز بملازمت حضور گردید و نوشتجات صاحبان انگریز از نظر
مبارک گذرانید و تیپو سلطان همراه حافظ فرید الدینخان قطب الدینخان و علی رضا خان را با تحف و هدایا و عرایض
برسم حجابت در حضور فرستاد و درین سال رفعت الملک زور آور جنگ بهادر بعارضه اسهال کبدی
رخت هستی بربست ذکر توجه بندگان عالی بنواح قلعه پانگل و فرار نمودن قطب الدینخان
از میدان جنگ و جدال و تسخیر کهمم و کرپه و غیره از وقایع خجسته چون جواب و سوال
مصالحت تیپو در حضور بنابر ادبار او صورتی نه بست بندگان عالی غره رجب سنه هزار و دوصد و چهار هجری
از حیدرآباد بقصد تنبیه نهضت نموده در میدان باغ کوردهن نزول اجلال فرمودند و قطب الدینخان که
از جانب تیپو آمده بود چون رنگ مجلس دگرگون دید بحسن عقیدت ظاهری بر سبیل تذویر پیش آمده توسط
حافظ فرید الدینخان باعظم الامرا پیغام داد که ملک تیپو از قلعه گتی تا سرحد سرا در قبض تصرف اند و دلخواه [illegible]
اگر رخصت انصراف ارزانی شود فرید الدینخان نیز همراه باشد مملکت مذکور باو تسلیم نموده و تهانه های سرکار
در آن مملکت قایم کنانیده باز بآستان بوسی حضور میرسد و در رکاب ظفر انتساب حاضر بوده مراسم جانفشانیها
در مهم تقدیم خواهد رسانید و از تفضل خداوندی امید آن دارد که بعد تقدیم جانفشانیها به منصب و جاگیر سرفرازی

یابد چون حافظ فرید الدینخان پیغام نزد اعظم الامرا آورد اعظم الامرا خوشنود گشته و این را از فتوحات
غیبی انگاشته قطب الدینخان را بمنصب و جاگیر متوقع ساخته از حضور عرض کنانید قطب الدینخان باتفاق
حافظ فرید الدینخان بسمت کتی راهی گردیده و بتدکالعالی بگردآوری سپاه و تیاری یراق پرداختند و درین اثنا
مزاج شمس الامرا بهادر بمرض سل از جادهٔ اعتدال منحرف گشت و حکمارک باسلیق گشودند و درین روز وقت
شام از آفت وزیدن باد سخت و باریدن تگرگ هرج عظیم بمردم لشکر فیروزی رسید و تا یکماه اتفاق معاودت
در آنجا شد و بعد یکماه رایات ظفر آیات از آنجا باهتزاز آمد و بعد قطع چند مراحل سواد قلعهٔ نانگل مضرب خیام
فلک احتشام گردید و در فکر استیصال مخالف شده در آنجا طرح اقامت انداختند و تعمیر عمارات و خسخانها
غازیان رکاب را مامور ساختند و درین ایام منهیان بعرض رسانیدند که قطب الدینخان برگشته تحت بسر حد خود
رفته از قول و قرار خود برگشت و حافظ فرید الدین از برگشتن او مایوس و اندیشناک گردیده به قلعه کرنول در نیا
رمنت خان رفت و درین روزها داراجاه بهادر از قلعهٔ رایچور باراده احراز شرف ملازمت بحضور رسیده
به تسخیر قلعهٔ کپل وغیره با فوج سنگین از سلحداران و پایگاه شمس الامرا بهادر و پلین فرنگی که در سرکار نوکر شده بود
با ضرب قلعه کشا نامزد گردیده رخصت انصراف یافت و بخطاب داراجاه کوس نام آوری نواخت و بعضی
سرداران مثل رفعت الملک خلف زورآور جنگ مرحوم و راجه راو رنبها وغیرهما از منصبداران دیگر تعین شدند
و پرسرام بهاو که تشنهٔ خون تیپو بود با فوج خود بحکم پیشوا پردهان بر قلعه دهاروار رفته مورچال قایم کرد و همت بتسخیر
قلعه مصروف داشت و میدس صاحب که سردار عمده بود با جمعیت قریب دوازده هزار کلاه پوش انگریز
و پنجاه هزار باره و چهار صد زنجیر فیل از کتل کشن گری گذشته از سمت شرقی بملک تیپو درآمد و هنگامه آرا گشت
و تیپو بمقابله شتافته سد راه شد و جمیع زمینداران آن نواح از نایار وغیره و راجه قریب شش هزار پیاده

از سمت جنوبی شورش عظیم در ملک تیو برپا کردند و اسد علیخان بهادر تاج الدوله فرصت وقت غنیمت
دانسته قلعه بکن پلی را که از دست او بتصرف حیدر علیخان رفته بود متصرف شده مستعد جدال و قتال
گردید قطب الدینخان هزیمت نصیب با فوج ده هزار بار و دو هزار سوار و چند اصراب و چند فیلی بان باراده
تسخیر بکن پلی از کتی راهی شد اسد علیخان بعد تقابل با دلیران فوج خود بر سر مخالف حمله آور گشته صفوف
مخالف را متفرق ساخت و قطب الدینخان راه فرار پیش گرفت و تمام اسباب لشکر او را غنیمت نمود
و نذر این فتح غیبی مع توپها که غنیمت آورده بود بحضور ارسال داشت و در جنگ اسد علیخان زخمی
زیر ناف برداشت و برادرزاده او فتح علیخان که شانزده ساله بود از پا درآمد و قطب الدینخان بار دیگر
بفراهم آوردن فوج پرداخته از قلعه کتی بعزم مقابله برآمد اعظم الامرا راجه تیجونت را بکمک فوج منصور فرستاد
قطب الدینخان باستماع این خبر در حیص و بیص افتاد و درین اثنا خطوط تیپو متضمن طلب او رسید پس او خود را
به سر رنگ پتن رسانید و حافظ فرید که اولاً مخاطب بموید جنگ و ثانیاً بموید الدوله شده بود جمعیتی فراهم
آورده با عانت راجه ستارای بنکار نجتی سایر که فوج سرکار همراهش بود گر په و کهم را متصرف گشته
متوجه تسخیر قلعه سدهوته گردید و درین ایام شمس الامرا بهادر بتاریخ بست و پنجم شهر ربیع الثانی بعارضه مرض
سل رخت هستی بربست و بعضی مورخان ماده تاریخش فیدخل الجنة یافتند پس لاش او را
بر گریوه محاذی لشکر فیروزی بخاک امانت سپردند و در ماه شعبان از انجا برآورده بیرون شهر فرخنده بنیاد
در جوار مرقد سید حسن برهنه مدفون ساختند و مقبره و مسجد حسب الحکم حضور تعمیر نمودند و در انجا حفاظ جهت
تلاوت قران مجید مقرر کردند و چون مشار الیه از جهت صدق عقیدت و حسن خدمت و حاضر باشی
و سپاه پروری در دل خداوند نعمت جای خود کرده بود بسند کالکی بعد فوت او خلف او را از شهر طلب داشته

نواز

بعنایت خاص خداوندی و دیگر و بعطای جواهر اعلی و جمیع خطابات و جاگیرات پدرش سرفراز فرمودند و امجد الملک بهادر
را به نیابت او مقرر و سپه دار الملک و امام الملک و اعظم الملک را بدستور عهد آن مرحوم بر کارهائیکه تعلق بایشان
داشت بحال و برقرار نمودند و در ایام جهانبانی بالکل بتاریخ چهاردهم شعبان روز سه شنبه سنه هزار و دو صد و پنج هجری
اشجع الملک غیور جنگ خانخانان خلف منیر الملک شیر جنگ مرحوم که همراه رکاب سعادت بود بعارضه
شدت خفقان راه سفر آخرت پیمود و بندگانعالی از فرط عنایت بتاریخ بیست و سیوم شعبان خلعت دیوانی
پادشاهی کل صوبجات دکن بخلف ارشد او حیدر یار خان بهادر شوکت جنگ مرحمت فرمودند و بیست و ششم
رمضان المبارک سال مذکور آنخلف بلند اقبال منیر الدوله را بخطاب منیر الملک که این هردو خطاب جد بزرگوار
او بود سرفراز فرمودند و تتمه احوال این امیر کبیر بلند اختر و احوال باقی اخلاف اشجع الملک خان خانان مرحوم
پیش ازین بتفصیل بزبان قلم داده شد ذکر آمدن لارڈ بهادر از بندر کلکته بمهم ٹیپوی فساد
پیشه و فرستادن بندگانعالی مظفر الملک و راجه تیجونت را با دلاوران معرکه
ستیز برای اعانت صاحبان انگریز و هزیمت یافتن فوج ٹیپوی خود سر با بعضی
وقایع دیگر چون ٹیپو بمقابله مستر میڈوس شتافته سد راه او گردید و مستر مطور شو انست که از نواح کوئمطور کتل
کجل هٹی عبور کرده قدم پیشتر گذارد و هر گاه آتش جدال و قتال فیما بین مشتعل میشد هیچکدام از جانبین را غلبه
تام بر دیگری دست نمیداد گاهی یکجانب فی الجمله مغلوب میشد و گاهی جانب دیگر لارڈ بهادر که بانی
این مهم بود باستماع اینچنین اخبار خود متوجه این مهم گشته از بندر کلکته سوار جهاز شده به بندر چناپٹن
رسیده مستر میڈوس را پیش خود طلبداشت مستر میڈوس مع فوج خود بچناپٹن راهی شد و فوج ٹیپو نیز
در تعاقب او روان گردید و ملک ارکات که در اثنای راه بود بهنگامه آرائی فوج ٹیپو تاخت و تاراج گشت

و بعد رسیدن مستر میدوس بچیناپٹن لارد بهادر کونسل یعنی شوری کرده در کونسل چیناپٹن قرار یافت
که آذوقه بخشش ماه همراه گرفته متوجه مهم تیپو باید شد چنانچه لارد بهادر آذوقه فراوان فراهم آورده
باتفاق مستر میدوس با اسباب جنگ و جمعیت کثیر بسمت سرینگپٹن راهی گردید و تیپو درینوقت
تاب مقاومت در خود ندیده خود را بکناره کشید و لارد بهادر بلا ممانعت احدی بقلعه بنگلور رسیده در عرصهٔ قلیلی
قلعه مذکور را که مستحکم ترین قلاع آن نواح بود مفتوح ساخت و تهنیت نامهٔ این فتح مبین بحضور بندگان عالی
ارسال داشت و همدرین ایام نوید فتح کوپل که داراجاه بهادر تسخیر نمود و فتح قلعه سدهوته که مؤید الدوله
باعانت فوج فیروزی آنرا بدست آورده بحضور رسید و راجه تیجونت و اسد علیخان مظفر الملک با لشکری
از فوج پایگاه خاص حسب الحکم حضور پاشنه کوب برای اعانت کلاه پوشان متصل لشکر لارد بهادر رسیدند
لارد بهادر باستقبال پیش آمده ملاقات نموده و بعد بندوبست قلعه بنگلور مع فوج فیروزی که بکمک رفته بود
از آنجا حرکت کرده راه سرینگپٹن پیش گرفت و چون نزدیک معمورهٔ پٹن رسید اضراب پیش رو نهاده
قدم قدم بسمت لال باغ و رود کاویری روان شد و مردم تیپو سر دادن توپها که بر برجها بود شروع
نمودند و ازینجانب هم در مقابل آنها توپها سر دادند تا اینکه از جلدوستی کلاه پوشان مخالفان هوش و حواس
باخته پشت بمعرکه داده راه فرار پیش گرفتند ترپ سواران فرنگ تعاقب نموده آنها را تا نزدیک دروازه کاویری
رسانیدند و از روز دویم آن تا پانزده روز هر روز برای ملاحظه نمودن مکان مورچال حوالی سرینگپٹن می گشت
درین بین از وقوع آفت قحط خارج از شرح و بیان و هنگامه آرائی سواران بیدگه از جنگ قزاقی ابواب
استراحت بر روی هر دو لشکر مسدود ساخته بودند ابواب یأس از تسخیر سرینگپٹن بر روی همگنان مفتوح
گردید که ناگاه بتسبیب مسبب حقیقی که چاره ساز درماندگان و بیچارگان است هری پنڈت در آن نزدیکی

الیه

رسید باستماع این نوید لشکر اسلام حیات تازه یافت و مردم لشکر فیروزی پیکر بری پنڈت قیمه

غله خرید میکردند چندی برین بگذشت که باز آثار گرانی و نایابی غله شروع شد و اکثری از لشکریان

بی استقلال گشته برخصت سرداران از آنجا برخاسته راه وطن مالوف خود گرفتند بل بعضی سرداران مثل

مظفر الملک وصلابتجان و بسیاری از جمعداران و دفعداران خود ها را بپانگل رسانیدند و لارڈ بهادر چند ضرب

توپ سنگین را بجهت فقدان گاوان توپ کشی بزمین مدفون ساخته از آنجا برگشت و کیفیت حال بحضور نوشت

بندگان عالی خطوط تفقد متضمن وعده رسیدن خود ابلاغ نموده این راقم الحروف خیرخواه دولت را بجهت امداد

و اعانت و بندوبست آنجا روانه فرمودند و غله از پرگنات خالصه وغیره به تقید تمام فراهم نموده همراه فوج فیروزی

بعد انقضای عشره محرم سنه هزار و دوصد و شش هجری فرستادند و درین سال بنابر کمی باران در اکثر ممالک

آفت قحط پیدا شد و لکوکها خلقت از آدم و دواب بفاقه کشی تلف گشتند گویند این خشک سالی از حد دوکل

و پنجاب شروع شده تا گجرات و بندر سورت رسید و از آنجا بدار السرور برهانپور راه یافته بسمت سکاکول

راجبندری و مچهلی بندر و پونا و ناگپور و آرکات سرایت کرد و از آنجا در صوبه فرخنده بنیاد و صوبه بیجاپور و تعلقه

تیپو ساری گشت و علاوه این مشیر الملک باحداث بدعت پچهتره برهنمونی گشن ونت گرد رژه عالی را با خان

سپاه برابر ساخت بالجمله بتاریخ هفتم شهر صفر سنه مذکور اعظم الامرا همراه رکاب مرشدزاده آفاق سکندر جاه بهادر

دام اقباله و اجلاله بسمت سریرنگ پٹن کوچ کرده و بملک کڑپه رسیده از راه کنار کاله که نسبت به گتلهای دیگر

هموار بود مرور نموده بحوالی قلعه گورم کنده رسید و درینجا بتاریخ سلخ ربیع الاول مؤید الدوله و راجه جوت سنگه

و غلام قادر خان یکمنزل برای استقبال مرشدزاده آفاق پیش آمده بشرف ملازمت فایز گردیدند و روز دوم

بر قصبه مدویر که از قلعه مذکور سه کروه فاصله داشت نزول اجلال فرموده مقام نمودند و زمینداران آن نواح باستانبوسی

 رسیده بعطای تشریف دوشاله‌ها مورد عنایت خداوندی گشتند و مؤیدالدوله را درباب تسخیر قلعه تأکید
بلیغ نموده رخصت انصراف دادند و بمشارالیه حکم شد که سواران لشکر فیروزی را که از سرینگ‌پتن بسبب
گرانی غله بنواح کورم‌کنده آمده‌اند در عرصهٔ دو سه روز روانهٔ سرینگ‌پتن باید نمود و بعد از آن جمعیت
انگریز را که ملازم سرکار بود بهراولی لشکر ظفر اثر مقرر کرده پیشتر متوجه شدند و از همین منزل که تعلقهٔ تسخیر
انگریز بود به لشکریان تأکید و تهدید بعمل آمد که کسی دست درازی بنهب و غارت نکند و در اثنای راه بسبب
باران هر روزه اتفاق پانزده مقام افتاد و درین آوان خبر رسید که لارد بهادر و راجه تیجونت و هری‌پنت
پهرکیه از بنگلور کوچ کرده متصل قلعه ماگری فرود آمده مورچال قایم کرده مستعد پیکار گشته‌اند و پسر خورد تیپو بجمعیت
سه هزار سوار و چار هزار بار آنطرف قلعه در پناه جبال و خارستان خزیده است و پیده‌ها هر روز قابو یافته
دست و پا میزنند و لارد بهادر دو پلتن جهت تنبیه آن فساد اندیشان و دو پلتن همراه لشکر هری‌پنت
و دو پلتن همراه راجه تیجونت جهت تقویت و اعانت تعین کرده است و بتاریخ بیست و دویم ربیع الثانی
منهیان خبر رسانیدند که سواران مخالف غله و اسباب غله‌فروشان از دست خوش نموده بردند شیرالملک
همان وقت نرهر بالاجی را با چند پیاده و چکورتی هرکاره سرکار جهت دریافت کیفیت مخالفان فرستاد
و بیست و سیوم ماه مذکور مظفرالملک و ملک عیسی را با سه هزار سوار جرار جهت تنبیه آن تمرد کیشان نامزد نمود
درین اثنا بتحقیق پیوست که پسر تیپو سلطان و علی رضا خان با سواران بیدار از آنجا بنواح قلعه کورم‌کنده رفته
متواری گشته‌اند و در کمین نشسته‌اند شیرالملک باستماع این خبر مظفرالملک و ملک عیسی را تأکید گفت که از آن سو
برگردیده بطرف کورم‌کنده جهت تنبیه آن فساد انگیزان متوجه شدند و بمؤیدالدوله نوشت که فوج دشمن در
کمین است حزم و احتیاط لازم دارند و سواران بید بر سر کوپنده‌کش پسر کشن راو بلال که عقب مانده بر کنار تالاب

فرو د آمده بود تاختند گویند کشن نکمک جمعیت موسی است قدم ثبات افشرده بحفاظت خود پرداخت
مقارن اینحال مظفر الملک و ملک عیسی قریب رسیدند سواران بید از آن سو تا قلعه راه کورم کنده پیش
گرفته یلغار بر سر مؤید الدوله ریختند مشار الیه از راه غرور سر رشته حزم و احتیاط از دست داده با جمعیت
قلیل که حاضر الوقت بود سوار شد و براجه جودسنگه تاکید گفته فرستاد که بتعجیل هر چه تمامتر سوار شده
بمدافعه مخالفان باید پرداخت و خود که مست باده نخوت بود بدون آنکه سلاح بر تن خود راست کند با نیمه
که در بر داشت بمقابله آنها شتافت بمجرد مقابله سواران بید برا و حمله نموده کار آن مست باده غرور را
با تمام رسانیدند و بعد از آن بسمت قلعه مذکور روانه شده در اثنای راه سواران و پیادگان که برای کمک
مؤید الدوله میرفتند اسیر و قتیل نموده تا کورم کنده بمزاحمت احدی رسیدند و زن و بچه لشکریان و بار و کاران
و خزانه و افیال و شتران و اسپان همه را دست خوش نمودند و از غله هر چه بدست آمد بالای قلعه فرستادند
دیگر روز مقام کرده با دیر قمر الدین خان و تمام اقارب و عشایر را از قلعه بر آورده از راه کوهستان دشوار گذار بدر رفتند
و بتاریخ بیست و هشتم شهر مذکور مرشد زاده آفاق بار دیگر بظاهر قلعه کورم کنده نزول اجلال فرمودند و جمعیت
متر کیشن را که ملازم سرکار بود بقایم کردن مورچال تعین نمودند قلعگیان هراسان گشته ببالا حصار رفتند و حصار
پایین را اولیای دولت قاهره متصرف گشتند از انجا که مظفر الملک بنابر وقفیت او بر آن ناحیه متکفل تسخیر قلعه مذکور گردید
لهذا جمیع قلاع آن ناحیه و تسخیر قلعه مذکور تفویض او نموده باز عنان عزیمت بصوب سرینگپتن معطوف
گردانیدند و بتاریخ دوم جمادی الاولی خبر رسید که راکیری درگ و ماوری درگ که مابین قلعه ماگری و سرینگپتن
است مفتوح گردید و متعاقب آن نوید فتح ماگڑی که از قلاع نامی آن نواح است نیز رسید الغرض چون جماعه سپاهی
متواتر بموضع کشنا نور که نزدیک منگلور است رسیدند میر لالانک سنسنه سپه از قلعه منگلور بر آمده بملازمت

مرشد زادهٔ آفاق فائز گردید و ضیافت مرشد زاده بکمال تکلف و ضیافت امرا و منصبداران که همراه رکاب
بوده‌اند نموده و بتاریخ بیست و سیوم ماه مذکور مرشد زادهٔ آفاق با امرا و همرهان بسیر آن قلعه متوجه شدند اگرچه
آن قلعه از جهت کارستانی‌های معماران که در اماکن آنجا بکار برده بودند قابل سیر بود اما تماشای عجیب
آن بود که صاحبان انگریز گوله‌ها بجاهای زده بودند که وهم و خیال را در آنجا گذر نبود و بتاریخ بیست و هشتم شهر مذکور
راجه تیجونت و شاه ملکجان و مرزا انورسیگ با جمعیت یکهزار سوار از فوج متعلقه بحضور آمده دولت ملازمت اندوختند و
براجهٔ مذکور جیغه و سرپیچ و جماعه داران بیره‌های پان و پانداران مرحمت شد و پس از آن از قلعه بکلور نهضت نموده
بسمت سرینک پتن متوجه شدند و جمعیت لارد بهادر یکهزار بار و دو صد فرنگی که برای حفاظت مترددین لشکر
و حراست طرق در آن نواح فرود آمده بودند در آن حین که سواری مبارک از آنجا گذشت توپهای سلامی سر دادند
و سلخ جمادی الاولی مشیر الملک با پسر خود تا یک کروه باستقبال هری پنڈت پهرکیه رفت و بعد ملاقات
هری پنڈت خلعت پارچه و جیغه و سرپیچ به پسر و پدر داده و لارد بهادر و مستر جنرل میڈس و مستر چیری با جمعیت
دو هزار ترپ سوار فرودگاه خود مسافت پنجکروه بطریق استقبال طی نموده در اثنای راه بجای که شامیانه‌ها
ایستاده شده بود بحضور رسیدند وقت رخصت عطر و پاندان آنها مرحمت شد و مرشد زادهٔ آفاق از آنجا
سوار شده متصل فرودگاه صاحبان انگریز نزول اجلال فرمودند و قریب شام هری پنڈت و آپا بلونت و دیگر
سرکرده‌های پنڈت پردهان بحضور آمدند و چار گهری نشسته عطر و پاندان یافته مرخص شدند مگر هری پنڈت
و گوبندکشن که تا یکپاس نشسته مرخص گشتند و بتاریخ پنجم جمادی الاخری لارد بهادر و جنرل میڈس و مستر چیری
که اعظم الامرا باستقبال ایشان رفته بود بدیوانخانهٔ مرشد زاده آمدند و مرشد زاده ایشان را بمعانقه اعزاز و امتیاز
بخشیدند و باقی سرکرده‌های فوج فرنگ آداب مجرا بدستور خودها بجا آوردند و با هر سه سرکردهٔ فوج فرنگ
بخلعت

بتحلیه نشستند و یک شمشیر به لارڈ بهادر مرحمت نموده و بدیگران عطر و پاندان داده مرخص ساختند و سرداران
مذکور از راه حسن خلق جهت خوشنودی خاطر مرشدزاده بخیمه مشیر الملک که متصل بود رفتند و عطر و پاندان
یافته مرخص گشتند و قریب بشام اعظم الامرا و این راقم الحروف دولتخواه با بعضی اعیان دیگر سوار فیلان
چارجامه شده بروشنی مشعلها بخیمه هری پنڈت رفته تا یکپاس جلسه تجلیه داشته نقشه سریرنگ پتن
ملاحظه نموده و عطر و پاندان گرفته معاودت کردند و بتاریخ ششم ماه مذکور مرشدزاده آفاق برای ملاحظه
فوج انگریز متوجه شدند هری پنڈت و آپا بلونت و غیره سرکردهای مرهته و جمیع سرداران سرکار با جمعیت
معدود همراه رکاب سعادت بودند و لارڈ بهادر و سرداران دیگر با پانصد ترپ سوار کلاه پوش باستقبال
آمدند و موافق ضابطه خود آداب مجرا و سلام بجا آوردند و لارڈ بهادر و جنرل میڈس و مستر چیری با دو صد سوار
صاحبان انگریز که هر یک صاحب رتبه بود در جلو خاص پیش پیش میرفتند و اعظم الامرا و هری پنڈت و غیره
در قول حاضر بودند و چار گهڑی روز باقی مانده که از ملاحظه فوج انگریزی فراغ حاصل شد بخیمه لارڈ بهادر تشریف
فرما شدند وقت رخصت لارڈ بهادر از نوادر صنایع فرنگ یک گهڑیال گذرانیده عطر و پاندان پیش آورد
و تا جلوخانه مشایعت نمود و از انجا متوجه دولتخانه شده از انجا هری پنڈت و غیره را مرخص فرمودند
و روز دویم آن کوچ هفت کروهی بعمل آمد سواران مخالف از دور سیاهی مینمودند و باز رو پوش میشدند
و در هر کوچ برگهی و بر ساقه لشکر هنگامه آرائی میکردند تا اینکه یازدهم شهر مذکور بر ظاهر سریرنگ پتن
بفاصله دو کروه برکنار ناله پرتو نزول افگندند و از آنجا موتی تالاب بر دست راست سمت مغرب بفاصله
یک کروه ماند و جمعیت انگریز پیش لشکر فیروزی و فوج هری پنڈت جانب راست بلا فاصله فرود آمده
بحراست و حفاظت پرداختند و مخالفان هر شب بطریق شبخون بر سر هر رسته لشکر بان اندازی مبادرت

می نمودند و چون بهادران نبرد لشکر بمدافعهٔ آنها می پرداختند گریخته در پناه دمدمه ها می رفتند تا آنکه
شبی صاحبان انگریز بوعکیه احدی را خبر نشد بر سر آن مدبران تاختند و خیمه و خرگاه زنگاری مخالف را
پامال ساختند ٹیپو در آن وقت از خواب غفلت بیدار شده هر چند توپها سر داد اما تزلزل در ارکان استقامت
صاحبان انگریز راه نیافت و قدم قدم پیشتر رفته همه تیریها و دمدمه ها و لعل باغ و شهر گنجام را متصرف
شدند و بتاریخ سیزدهم پیش از طلوع آفتاب نوید این فتح مبین بحضور مرشدزادهٔ آفاق معروض گردید در
خلال این احوال مخالف با جمعیت خود از سرینگ پتن برآمده بر سلطان تیری که سرکوب همه تیریها بود
هفت مرتبه یورش نمود چون سعی او بجائی نرسید از آنجا برگشته داخل سرینگ پتن گردید از آن روز
تا غرهٔ رجب هر روز آتش جدال و قتال مشتعل میشد و بتاریخ چهاردهم لشکر فیروزی از فرودگاه کوچ نموده
متصل دمدمه ها دایره نمود و مقارن اینحال خبر رسید که جنرل اکرم بی به جمعیت هشت هزار بار و چهار هزار کلاه
پوش از ترپ سوار وغیره و چند اضراب از بندر منی وغیره بکمک لارڈ بهادر درآمده در نواح سرینگ پتن
رسیده اند بنا برین محمد ابراهیم خان خلف رستم خان بجمعیت یکهزار و پانصد سوار و اعتقاد جنگ با دو پلٹن
انگریزی ملازم سرکار از پیشگاه حضور مرشدزاده و یکهزار سوار از فوج پنڈت پردهان و چهار پلٹن انگریزی از جمعیت
لارڈ بهادر برای آوردن آنها روانه شدند و روز دوم که بفاصله چهار کروهی رسیدند فوج مرهته بسبب مشغول بودن
باکل و شرب اندکی عقب ماند حیدر پسر ٹیپو با جمعیت هشت هزار سوار بر سر آنها رسید فوج مرهته تاب مقاومت
در خود ندیده راه فرار پیش گرفته در پناه لارڈ بهادر درآمد لارڈ بهادر باعانت فوج مرهته برخاسته بمدافعه فوج غنیم
که هنگامه آراسته بود پرداخت و تا دو کروه مخالفان را زده طی مسافت نمود سواران مخالف بر ساقه
و بنگاه جنرل اکرم بی رسیده دست غارت کشادند بهادران فوج فیروزی بر سر آن اشرار تاخته اکثر را

که

گشته اسپان را بدست آوردند الغرض جنرل مذکور برساقه ابراهیم خان را و بر مقدمه جمعیت هری بدت را
جانب یمین و یسار رلین ها را ترتیب داده بفاصلهٔ دو سه کروه از لشکر فیروزی رسیده برکنار تالاب
فرود آمد و صباح آن محمد ابراهیم خان وغیره از آن فرودگاه برخاسته بفرودگاه خود ها رفتند و لارڈ هیبا در
باستقبال جنرل مذکور شتافته بعد از ملاقات او را همراه خود آورده و او متصل عیدگاه دست راست لشکر
فیروزی بفاصلهٔ یک و نیم کروه فرود آمد همان شب لارڈ هیبا در از جانب جنوب گنجام [illegible]
برده و نشته که در آن مقام واقع بود شروع به بستن دمدمه ها نمود و قریب نصف شب جمعیت لارڈ هیبا در لطائف
شبیخون بر لشکر مخالف که در پهلوی قلعه مجتمع بود ریخته زلزل در بنیاد استقامت آنها انداخت و قریب
صبح برگشته بفرودگاه خود آمد و صبح در حشمان لال باغ وغیره بکار دمدمه مصروف میشد با وجود اینچنین حادثه
تیپوی سرکش پیغام صلح حسب دلخواه خود نمود و چون بمعرض پذیرائی نرسید لاچار شده بتاریخ بستم ماه مذکور وقت
شب غلام علیخان و رضا علیخان را برسم حجابت فرستاد آنها متصل عیدگاه فرود آمدند و روز دویم آن یک و نیم
پاس روز برآمده این خیرخواه دولت باتفاق دلاور جنگ و بحاجی پنڈت وکلای تیپو را بدلایل معقول ملزم ساخته
بر سر راه آورد و وکلای مذکور اعتراف بقصور نموده اقرار نمودند که امشب آقای خود را بهیچ قاطعه از راه خیرخواهی
بر سر مصالحت می آریم و خیمه ها را که برجای نصب کرده بودند که رشته نزد تیپو رفتند و بعنوان مناسب او را
بر سر راه آورده پیغام دادند که سرداران هر سه لشکر سه کرور روپیه نقد و نصفی از ملک و دو پسر بعنوان یرغمال
تا ادای زر و واگذاشت ملک درخواست دارند تیپو قبول کرده و بعد تعقل چون اهمال و تعلل که لازمهٔ فساد اندیشی
است ورزید جنرل اکرم بیک بتاریخ بیست و ششم ماه مذکور صبحدم با جمعیت خود بمقابلهٔ جمعیت مخالف که متصل
سلطان پیته فرود آمده بود شتافت و زد و خوردی صعب بمیان آمد و همدران روز لارڈ هیبا در با جمعیت خود

۲۸۹ کوچ کرده نزدیک خیمه مستر جنرل قریب عیدگاه نزول نمود پس مستر جنرل بحکم لارڈ بهادر با جمعیت خود از عقب
سرینگ پٹن بفاصلهٔ دو کروه طرف غربی عبور رود کاویری نموده برسر فوج مخالف رسیده بازار کارزار
گرم ساخت و درین روز نیز جنگ صعب بمیان آمد و بتاریخ بست و هشتم ماه مذکور دو پاس روز برآمده
تیپو با جمعیت خود بر مورچال مستر جنرل ریخت جمعیت مستر مذکور بنابر مصلحت تا یکبان انداز پس پاگشت که مستر
مذکور با ترپ سواران و جمعیت دیگر وغیره بکمک رسید و تا یکپاس آتش کارزار مشتعل گردید و مورچال انگریز
بدست انگریز ماند و روز دویم یکپاس روز برآمده بکمال غیظ از مورچال گذشته با جمعیت تیپو درآویخت و از آن
جانب از بالای قلعه نیز توپها سر میدادند آخر الامر مستر مذکور مورچال خود را بر لب رود کاویری که متصل قلعه است
قایم ساخت و وکلای تیپو نوشتجات بمهر تیپو موافق قرارداد آورده حواله این خیرخواه دولت نمودند و لارڈ بهادر
از دمدمه که متصل عیدگاه مشرف بر قلعه نو احداث تیپو بسته بود پانزده ضرب توپ برای انداز و تخویف
سرداد و غرهٔ رجب یکپاس روز باقی مانده خیمه پسران تیپو متصل عیدگاه نزدیک خیمه وکلای مذکور برپا شد
و از یکطرف خیمه این خیرخواه بفاصله یک بان انداز بیرون خاربند نصب گردید و بتاریخ سیوم شهر مذکور دو پسر تیپو
یکی عبدالخالق نام که ده ساله و دویمی معزالدین نام که هفت ساله بود با دو عماری نقره و دو عماری ساده بابت
سواری غلام علیخان و رضا علیخان از دروازه شرقی قلعه سرینگ پٹن با چند نفر شاگرد پیشه برآمدند لارڈ بهادر
و دولا و رجنگ تا نیم کروه استقبال نموده در خیمه که مابین راه ایستاده شده بود ملاقات کردند و از آنجا باتفاق
سوار شده تا خیمه لارڈ بهادر درآمدند لارڈ بهادر دست هر دو طفل گرفته در خیمه خود آورده بر کرسیها نشانیدند و بعد
کلمات تسلی بخش عطر و پاندان داده رخصت فرود آمدن داد چنانچه در برابر عیدگاه عقب لشکر لارڈ بهادر فرود
آمدند و ازین روز نایره جدال و قتال منطفی گشت باز لارڈ بهادر برای بازدید آن هر دو طفل در خیمه آنها رفت

آن ارد

آن هر دو طفل پنج پارچه خلعت با دله و یک سرپیچ و یک جیغه مرصع و یک قبضه شمشیر به لارد بهادر و یک قبضه شمشیر مطلا
تواضع نمودند و لارد بهادر یک ضرب بندوق اعلی به عبد الخالق و یک جفت تفنگچه به معز الدین داد
و عطر و پاندان گرفته بخیمه خود آمد مستر میدوس که ازین صلح راضی نبود باستماع این خبر کشیده خاطر شده
گشته بضرب تفنگچه خود را مجروح ساخت لارد بهادر جمعیت او را بمستر جنرل سپرده چوکی و پهره اطراف خیمه
او تعین کرده جراحان را برای معالجه او فرستادند و در سرام بهادر نیز که باین صلح راضی نبود خواست که صلح را
برهم کند لاکن چون بنای صلح توسط این خیرخواه دولت هیچ سد سکندر استحکام پذیرفته بود از دست و
احدی تزلزل بآن راه نیافت و بتاریخ هجدهم شهر مذکور پسران ٹیپو سلطان بسعادت ملازمت مرشدزادهٔ آفاق مستعد گشتند
و سیف الملک با یکهزار سوار و چند اشخاص صاحب امتیاز باستقبال آنها شتافت خلعت با دله پنجپارچه و یک جیغه مرصع
و یک زنجیر فیل از آنها یافت و چون بملازمت مرشدزاده فائز گردیدند مرشدزادهٔ آفاق وقت رخصت سرپیچ
جیغه مرصع بر بهر یک بدست مبارک خود بسته مرخص فرمودند و بعد انفراغ مقدمه مرشدزاده معه فوج فیروزی و بهری ندت
با افواج قاهره و صاحبان انگریز با جمعیت خودها رایات مراجعت افراختند و پسران ٹیپو بطریق یرغمال همراه صاحبان
انگریز بهادر بچناپٹن رفتند سرداران انگریز بر طبق قول حکما که فرموده اند سه خلق خوش خلق را شکار کند ره نورد طریق
حسن سلوک گشته آنها را باعزاز و اکرام نگاه داشتند و نواب آصفجاه با این چنین مهم عظیم بیاوری اقبال و نیروی
بازوی اتفاق با صاحبان انگریز جلادت و شجاعت تمثال بمدد اولیای دولت قاهره حسب دلخواه صورت
انصرام یافت رایات توجه از پانگل بصوب فرخنده بنیاد حیدرآباد افراشتند و فکر و تردد مبدل باطمینان گردید
و عارضهٔ تهبیج که در ایام اقامت پانگل بنابر ناسازی هوای آن ناحیه بپای مبارک عارض شده بود بعد ورود
مسعود بآن بلدهٔ مطبوع در اندک زمان باستعمال تیر شتر بصحت گرائید و پس از چند ماه بحکم یفعل الله ما یشاء

غلام سید خان که بنا بر کمال تقرب حضور زمام تمشیت امور ریاست در دست داشت بوجوه چند ره نورد
طریق خلاف با اهل پونا گردیده و مرضی حضور پرنور بعرض مکرر به تنبیه آنها مایل گردانیده به تهیه اسباب
جنگ پرداخت چنانکه در سنه ۱۲۰۹ هجری عنان عزیمت به تنبیه اهل پونا بدلالت معز الیه تا محمد آباد بیدر
معطوف گشت و در آنجا جهت فراهم آوردن افواج قاهره و تیاری اسباب جهاد اتفاق توقف ممتد افتاد
و بتاریخ یازدهم شهر جمادی الآخر سنه ۱۲۰۹ هجری از بیدر بسمت پونا نهضت رایات عالیات شد و بتاریخ
بیست و پنجم شهر مذکور سواد جمعیت پیدا ها از جانب مخالفان نمودار و در اطراف و جوانب غبار هنگامه آنها مرتفع
گردید و بتاریخ دهم شعبان از سال مذکور سرداران فوج که پیش رو لشکر فیروزی بودند حکم عالی شرف نفاذ یافت
که هنگام شب از کتل کوه مهری مرور نموده رودهای پایین گهاٹ تصرف در آورند تا شود که جمعیت مخالف آب
آن رودها بجانب خود گیرد و مزاحمت پیش آید سرداران مامور بلا توقف امتثال فرمان واجب الاذعان نموده
وقت شب کوچ کرده آن سوی کتل کنار آبی که در پایین گهاٹ بود منزل ساختند و این معنی موجب رعب عظیم
در دلهای مخالفان شد چه اراده آن اشقیا چنان بود که سد کتل مذکور نمایند و نگذارند که لشکر اسلام از آن
بگذرد و بتاریخ بیست و نهم شهر شعبان از سال مذکور فئتین مقابل همدیگر شده آتش جدال و قتال ملتهب ساختند
و بعضی سرداران جلادت کیش بر لشکر مخالف تاخته تزلزل در بنای ثبات کفار انداختند و زد و خورد عظیم
بمیان آمد و اکثری از جانبین زخمی شدند و اجل رسیدگان جان بقابض ارواح سپردند چنانچه پرسرام بهاو
که سردار نامی لشکر مخالف بود به شمشیر آبدار غازیان جلادت شعار مجروح گشت و وزیر خان که جمعدار عمده از میان
آن غازیان بود بضرب بان جان بجان ستان حقیقی تسلیم نمود و القصه جنگ صعب بمیان آمد و نزدیک بود که
نسیم فتح بر پرچم اعلام اسلامیان وزد و پای کفار از نبردگاه بلغزد و درین بین جمعیت فراوان با توپ و تفنگ

از جانب لشکر مخالف کمک مغلوبان رسید اشقیا بوصول کمک قوی دل گشته از جمیع جوانب هجوم آوردند
شیران بیشهٔ شجاعت که بجرأت بر لشکر دشمن تاخته داد دلاوری داده بودند بنابر وقوع تعویق در رسیدن
کمک از لشکر فیروزی بجهت حایل بودن نهرها و توپخانه عنان از عزم که تاخته به لشکر استقامت اثر
پیوستند و چون نیر اعظم سر بگریبان غروب کشید و روشنی روز بتاریکی شب مبدل گشت و نایرهٔ
جدال و قتال اطفا پذیرفت بندگان حضرت از رزمگاه معاودت فرموده در قلعهٔ کهره پرتو نزول افکندند
و سرداران فوج دریا موج جابجا بهر محافظت و دفع اعدا مستعد گشته پای ثبات افشردند و مردم سنگاه درپناه
فصیل قلعهٔ مذکور فرود آمدند گوبیدکشن وکیل راو پندت پردهان صلاح هر دو دولت و رفاه خلایق در مصالحت
اندیشیده مقدمات چند که موجب انحراف مرضی اقدس از اعلام سید خان باشد بعرض ملازمان حضور رسانیدند
باقتضای صلاح وقت معروض آن وکیل بعز پذیرای رسید و وکیل مذکور برای تأسیس بنای صلح به لشکر او
پندت پردهان مرخص گردید و حسب الحکم عالی امر مصالحت بر کرسی تقرر نشانیده و مراجعت از لشکر پندت پردهان
نموده بتاریخ هشتم رمضان بشرف ملازمت فایز گردیده مقدماتیکه مدار مصالحت بود بحضور پرنور عرض نمود
و بتاریخ نهم ماه مذکور وثیقهٔ صلح فیمابین بزبان قلم درآمد و بتاریخ دوازدهم آنماه الویهٔ معاودت افراخته و کوس
کوچ از کهره نواخته شد و این دولتخواه که پیش از این حسب الحکم حضور برای درستی بعض امور پونه رفته بود
بسعی مشکور از آنجا معاودت نموده بتاریخ چهاردهم شهر مزبور احراز شرف ملازمت کرده مورد عنایات خداوند
نعمت گشته و راجه شامراج و رکهوتم راو نیز در آن روز با آستان بوسی مباهی شدند و بتاریخ پانزدهم ماه مذکور
بسرداران فوج فیروزی حکم عالی شرف نفاذ یافت که تخفیف جمعیت و نگهداشت نمایند بعد از این بندگان حضرت
عنان نگران توجه بطی مراحل معطوف فرموده بتاریخ هفدهم شوال از سال مذکور روز پنجشنبه در ساعت سعید بلده

 فرخنده بنیاد ظل رافت و مکرمت گسترده رونق افزای مسند جاه و حشمت شدند و بتاریخ سیوم ذیقعده
از سال مذکور روز دوشنبه گوبند کشن که بار دیگر از کهره رخصت انصراف یافته مصحوب صلحنامه بپونا رفته
و از آنجا مراجعت نموده بحیدرآباد رسیده بود بشرف ملازمت سرکار فلک مباهات شده و در همین سال بعد
ورود مسعود در بلده حیدرآباد بفاصله اندک زمان از نیرنگی فلک شعبده باز سانحه دیگر رو داد مجملش آنکه
راجه شامراج که در حضرت غلام سید خان تمشیت امور ملکی و مالی نیابة می نمودند برهنمونی رکهوتم راو کفایت
سرکار بطمع نظر داشته مرضی حضور بتخفیف سپاه مایل ساخته بایند و لیکن آگاه که در آن آوان تاسیس بنای
موافقت با صاحبان انگریز بهادر و انخراط جمعیت شان در سلک ملازمان حضور بصوابدید این مولف بود
بهنگام تخفیف جمعیت مذکور از حضور رسانیدند این مولف از راه مال اندیشی و دولتخواهی خداوند نعمت
این معنی را خلاف صواب انگاشته بحضور معروض داشت که بنتیجه سعی بلیغ و حسن تدبیر موافقت و اتحاد با صاحبان
انگریز بهادر صورت انعقاد بسته و باقبال خداوندی تا آن پایه رسیده که جمعیت آن بهادران ملازم سرکار
دولتمدار گردیده و این معنی موجب استحکام اساس دولت روز افزون و مورث ازدیاد شوکت و صولت
بدولتهای همعنان است مبادا از تحریک جهالت ارذال [illegible] شود سانحه رو دهد که تدارک آن مشکل گردد
الحاصل چون تقدیر رنگ دیگر ریخته بود جمعیت آن بهادران که ملازم سرکار فیض آثار بودند رخصت انصراف از حضور یافته
از مستقر دار السلطنت کوچ کرده بکتل [illegible] رسید درین اثنا واقعه طلبان فساد اندیش شیطنت کیش
که ترقی خود ها در تنزل غلام سید خان می اندیشیدند و پس از تنزل و بعد آن مقرب بارگاه از حضور آثار سعی
از تمنای خود ها در مرآت ظهور جلوه گر یافتند خفاش دار عدو آفتاب کامران گشته خواهان زوال روشنی
روز دولت عالیجناب خورشید جهان رحمت عالمیان شدند تا به تبدیل آن روشنی بتاریکی که عالم را

درگیر و حب دلخواه بر مدارج عروج پرواز کنند و چه تدابیر و حیله‌ها در هر باب که نکردند آخر الامر بنا بر غلو دارالامارت
از جمعیت دلاوران انگریزیه‌ها در فرصت وقت مغتنم انگاشته تخلیهٔ مرشدزاده عالیجاه بهادر در ساخته و عقد رافت
و کمر اطاعت بمیان بسته آن مرشدزاده را بر سر خیال باطل آوردند الحاصل کشتی آن مرشدزاده بدلالت ره نوردان
وادی ضلالت از جای خود حرکت نموده و دست و پای سعی لاحاصل زده از حیدرآباد مستقر دولت بدر رفته
با استظهار رفاقت سداسیو ریدی زمیندار و غیره مفسدان غدار عازم قلعه محمدآباد بیدر شده متصرف آن قلعه
شد و زمیندار مذکور بر سر عبدالله خان حبشی که جمعیت جوانان با رهبر همراهش بود از حضور مرخص شده برای تادیب
مرشدزاده تعاقب میرفت در اثنای راه بغفلت ریخته جمعیت او را منتشر ساخت و عبدالله خان زخمی شده
مع اهل و عیال باسیری درآمد و چون منهیان اخبار اینخبر و خبر اجتماع مردم بی روزگار از اطراف و جوانب نزد
مرشدزاده بانتشار رسیت روزگار بسمع اجلال رسانیدند نبدگان قدر قدرت اعلا ترحم و شفقت را کار فرما
شده خوش رقم خاز امصوب عنایت نامه متضمن مراتب ترغیب و ترهیب مختوم بمهر بخشی بیگم صاحبه برای فهمایش
و هموار ساختن مزاج مرشدزاده که باغوای مغویان نوع دیگر شده بود روانه فرمودند و چون مراتب اندرز سودمند
نشد و مزاج مرشدزاده بدلالت رفقائی که رهنمون فساد بودند بصلاح و همواری نگرائید ثانیاً بقهر و خشم پیش آمده
و سیاست را که از لوازم ریاست است مطمح نظر ساخته موسی ریمون فرنگی را با جمعیت او و دیگر سرداران را
با افواج قاهره جهت بازگردانیدن آن ناهموار از خودسری که در حق او سم قاتل بود و تشنه فتنه انگیزان دیگر
تعین کردند پس از وصول فوج نصرت اثر قریب بیدر فساداندیشان که ادبار پیش رو ایشان بود بمقابله پرداختند
و دست و پای ذبیحانه زده راه فرار پیش گرفتند و مرشدزاده را بجسته بنیاد بردند و در آنجا جهت بهمرسانیدن
سرمایه برای نگاهداشت جمعیت دست تعدی دراز کردند و جمعیت سرکار تعاقب پرداخته پاشنه کوب بانجا رسید

و فرصت آن نداد که به یاری اسباب مقابله پرداز ند هر چند مرشدزاده با اهل پونا درباب اعانت و امداد
پیغام فرستاد آنها بپاس حضور اصفایش نموده باعانت نپرداختند و چون از رسیدن کمک اهل پونا یاسی
بهم رسانید ولشکر جمعیت مذکور صاحبان انگریز بهادر راکه برخلاف رای صواب نمای شان از حضور رخصت
انصراف یافته تا کتل وارانبلی رسیده بود تجدد استمالت نموده باتفاق هم حسب الحکم حضور متوجه تادیب
صاحبزاده بصوب خجسته بنیاد شدند و جمعیت همراهی صاحبزاده از صولت آمد آمد آن جمعیت رو بانتشار
آورد و مرشدزاده از درخت کردار خود حنظل نامرادی خورده از گران خواب غفلت بیدار گشته ندامت کشید
طوعا و کرها سر از سرهیچی پیچیده همراه فوج فیروزی بتوقع عفو جرایم عازم آستان بوسی حضور لامع النور گردید
و بقول سعدی شیرازی علیه الرحمه ع هر آنکه تخم بدی کشت و چشم نیکی داشت دماغ بیهوده پخت و خیال باطل
بست در اثنا یا پیش از رسیدن مستقر دولت ندای حق را لبیک اجابت گفته ازین سرای سپنجی سرا در
گذشت و در سال مذکور مادهوراو سوایی سردار اهل پونا که بندگان حضرت آصف زمان صاحب اسم اعظم
اقبال او را از بدو تولد مشمول عواطف بدفع اعادی ایش گردانیده بر مسند حکمرانی نشانیده بودند و پیش از رسیدن
بسن رشد و مستقل گشتن در حکمرانی بمخالفتی که پیش ازین سمت گزارش زبان قلم داده شد برخاست و از دل
تقدس منزل آن رحمت عالمیان افتاد بقهر خدای عزوجل از بام قصر خود بزیر افتاد صرصر فنایش از جهان برداشت
هر که با بزرگان در افتاد در افتاد و چون پایه کامرانی او از میان برخاست باجیراو پسر بزرگ رگهناتهه راو بنام
برچار بالش پیشوایی نشست و آنچه که بعد فوت مادهوراو سوایی از اختلافات و انقلابات که میان سرداران
پونا در مملکت مرهته راه یافت تفصیلش درینجا گنجایش ندارد خلاصه کلام آنکه سقوط مادهوراو سوائی در حقیقت سقوط بخت
اهل پونا بود که از آن زمان ستاره دولت شان بنابر اختلاف فیمابین راجع بهبوط شده نزول بر سر باجیراو مذکور نمود

و بدستگیری سرداران انگریزیها در نام سرداری و پیشوائی با دتعلق گرفت و غلام سید خان که در ایام
آن اختلافات در پونا بود و تخالف فیمابین اهل پونا را بسبب سبب الاسباب از موجبات فلاح خود دانسته
دقایق وقت مغتنم انگاشته با بعضی سرداران آنجا بنای موافقت گذاشت و با سترضای باجیراو بحسن تدبیر
از آنجا برآمد و به آستان بوسی حضور رسید و زیاده بر سابق تقرب و اقتدار بهم رسانید و برای محافظت
و استدامت دولت و ازدیاد قرب و منزلت خود با سرداران انگریز عقد اتحاد و موافقت بربست و باظهار
آنکه صاحبان انگریز با بقای عهد و ایفای وعده و راست گفتاری و درست کرداری که ترجمه انجیل حکمت است
مشهور آفاق اند تودد ایشان در دل خداوند نعمت جا داده بنای موافقت فیمابین مستحکم ساخت
و چون تقدیر مساعد تدبیرش گشت آنچه که از مدتی در امور ریاست نوعی که مکنون ضمیرش بود معرض
ظهور آورد الحاصل بصوابدید صاحبان انگریز باتفاق و معاونت همدیگر تنبیه تیپو پسر حیدر علیخان حاکم سرنگپتن
که از بیخردی کوس سلطانی مینواخت و الویه مخالفت با صاحبان انگریز می افراخت صورت تقرر یافت
و بعد تهیه اسباب جنگ سرداران انگریز باستظهار افواج قاهره سرکار متوجه تنبیه تیپوی برگشته بخت
گشته بقول مشهور سه دو دل یک شود بشکند کوه را آن کوه متکبر را شکستند چنانچه تیپو در رزمگاه بقتل رسید
و جمعیتش متفرق گردید و خزانه چه خزانه اندوخته راجها و سرداران آن نواح که سالهای دراز حیدر علیخان
بقهر و تسلط گرفته و خود هم بر آن افزوده بود تمام اسباب دولت و حشمت بمعرض تلف در آمد و فرزندان
تیپو باسیری نزد سرداران انگریز رفتند شرح این قصه طولانی است مختصرش اینکه تیپوی خیره سر
تیره رای بنابر خودرائی و مخالفت با فولاد بازوان سه هر که با فولاد بازو پنجه کرد ساعد سیمین خود را
رنجه کرد و تلون مزاج که ارکان دولتش ازو خطرناک و از اندیشه جان و مال و آبرو بفکر استیصالش

بود نه شه ناکامی برپای خود زد و جان و دولت بر باد داد قصه کوتاه مشیت ایزدی چنان بود حسن ختم شد

فاعتبروا یا اولی الابصار هذا الکتاب حدیقة العالم تالیف علامة الزمانی فهامة الدورانی امیر ابوالقاسم

المخاطب بمیر عالم مرحوم مغفور مبرور بتاریخ بست و هفتم ذیحجه سنه ۱۲۶۶ هجری در بلده فاخره فرخنده بنیاد حیدرآباد

در مطبع سنگی سرکار فیض آثار نواب سراج الملک بهادر دام اقباله بخط اضعف بندگان ازلی منشی فضل علی

حسن انطباع پذیرفت و مولوی غلام محمد یکی از ملازمان علاقه دار الانشای سرکار ممدوح تاریخ سال تطبیعش

حدیقة العالم طبع یافت نظم آورده مطبوع افتاد در شائقان تواریخ و اخبار

مخفی و محتجب نماند که چون در مقالهٔ ثانی احوال برکت اشتمال سلسلهٔ علیهٔ عالیهٔ آصفیه

ادام الله ایام دولتهم صرف تا ۱۲۱۳ سنه سلک تحریر مؤلف مغفور مبرور

درآمده است بعد از آن تا هذه الغایت حالاتیکه سمت وقوع

یافته ان شاء الله تعالی عنقریب در جلد ثالث

جلوه انطباع و ارتسام خواهد یافت

تم تم تم

صحیحنامهٔ اغلاطِ مقالهٔ اول از کتابِ حدیقة العالم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳	۱۰	مقاله	مقالهٔ
۴	۱۱	کاکشت	کلکشت
۸	۱	[illegible]	الا
۱۱	۳	سلری	لشکری
۳۰	۱۳	تکنک	تلنک
۴۳	۱۲	بوسف	یوسف
۵۳	۱۵	معاوت	معاودت
۷۵	۱	شهررا	شهریار را
۷۸	۳	بقل	بکل
۷۹	۷	بحوس	محبوس
۸۹	۱	کم	جنک
۱۰۶	۳	مولاراست	مولانا راست
۱۰۷	۱۳	لقصه	القصه
۱۱۵	۱	شید	جمشید
۱۱۶	۱۴	عالیجا	عالیجاه
۱۱۸	۱۳	[illegible]	[illegible]
[illegible]	۱۴	بسد	درعهد
۱۲۲	۱۵	بازین اختصاص	بازین زرین اختصاص
۱۲۳	۸	حسین نظام	حسین نظام شاه
۱۲۸	۶	دریانوال امرا	دریانوال کشاده امرا
۱۵۵	۱	عزالملک بادوکرا	[illegible]
۱۷۳	۱۲	امرای عادل	امرای عادلشاهی
۱۹۲	۱۵	می روند	می برند
۲۰۱	۱	جلوس اعدا	جلوس است اعدا
۲۲۶	۲	تلافتین	تلاقی فئتین
۲۲۶	۱۶	مامون کسه کردانید	مامون کرداخید
۲۵۶	۳	چشم	حشم
۲۷۱	۱۵	حکایت عفران	حکایت عم عفران
۲۸۶	۷	اطفال به بزرگان	اطفال نسبت به بزرگان
۳۱۳	۲	درینوقت انچه که	درینوقت به تقبل انچه که
۳۵۱	۶	عادل شاه	عادل شاه
۳۵۱	۱۷	دران دربرهانپور	دران سال دربرهانپور
۳۵۶	۳	ورنک	اورنک
۳۵۷	۷	معاوت	معاودت
۳۵۸	۹	سعد	هنوز
۳۵۸	۱۰	عارضه اعلیحضرت	عارضه مزاج اعلیحضرت
۳۹۲	۱۲	اسان	لسان
۴۱۱	۱۰	مالجی	میانجی

صحیحنامه اغلاط مقاله دویم از کتاب حدیقة العالم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴	۱۶	فرمود	نمود
۱۷	۱۷	به بهانه مطلوب	به بهانه آوردن مطلوب
۲۲	۳	مزاج شناس چون	مزاج شناس روزگار چون
۲۵	۱	طرزنده	طرازنده
۲۶	۱۱	نقد عز	نقد و منصب عز
۲۷	۱۲	ملال شاهزاده بمذهب تشفیع	میلان شاهزاده بمذهب تشیع
۳۱	۱۲	محافظت	محاصره
۳۳	۳	اظهار	اطبارا
۳۳	۱۷	مرصوف	مصحوب
۴۰	۱۱	دست برداشته	دست بدعا برداشته
۵۴	۹	نبود از چنین	نبود ذو الفقار خان از چنین
۶۰	۲	بفوجداری	بفوجدار
۶۸	۱۴	عرض	غرض
۷۰	۱۲	یکصد و هفت	یکصد و بیست و هفت
۸۰	۸	نعاق	اتفاق
۸۳	۵	بار	باز
۸۴	۱۵	خلف	خلعت
۸۶	۱۶	تا مخالف	مخالف
۹۸	۲	نجم الدینخان	نجم الدین علیخان
۱۰۳	۱۷	بلابل	بلابل
۱۰۴	۳	کفاره	کفّاره

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱۰	۱۶	یکصد و شش	یکصد و سی و شش
۱۱۴	۱۲	محمد خان	محمد بیک خان
۱۳۲	۱۳	تجدید هذا	تجدید امر هذا
۱۴۲	۸	بقرار	باضطرار
۱۸۸	۸	و شجاعت برداشته	و شجاعت به سرداری برداشته
۱۸۹	۱۷	او نیز ریاست	او بر مسند ریاست
۱۹۲	۱۵	بار او پنڈت	بنام راو پنڈت
۱۹۳	۱۳	کنا	کنار
۱۹۹	۴	یکهزار و چهل	یکهزار و یکصد و چهل
۱۹۹	۱۱	راج نشانیدند	راج نه نشانیدند
۱۹۹	۱۶	مرشد قلیخان در مملکت	مرشد قلیخان غنیم را در مملکت
۲۰۲	۹	که این فریق	که اکثر این فریق
۲۱۵	۱۰	او مطلع	او در قلعه مطلع
۲۱۸	۲	مر	مدو
۲۳۰	۸	برای	بالای
۲۴۳	۱۱	ناخت	تاخت
۲۴۶	۲	شوکت بهادر	شوکت جنگ بهادر
۲۵۴	۱	ابن	این
۲۷۰	۶	ساسه	ساخته
۲۹۶	۱۲	قراولان	فراوان
۳۱۸	۵	نزول اجلال	نزول موکب اجلال

صحیحنامهٔ اغلاط مقالهٔ دویم از کتاب حدیقة العالم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۵۷	۱	هفدهم	هفتم